چون در ضوابط و قواعد یکسان و در همه امور با انگلیشیه همسان و اولاد ایشان بودند و اسباب حرب و کرب از توپ و بندوق اسلحه
سپاه مهیا داشتند بمنازعت برخاستند جنگ عظیمی روی داده فوج بادشاهی مغلوب و مستاصل گشت بادشاه بار دیگر
افواج وافر با نهایت کر و فر آراسته افزون از حد و عدد فرستاد آنها هم با پنجه بالقوه آنها بود خود را آراسته مدد دیگر هم از فرانسیس
در آلات و ادوات حرب در خواستند فرانسیسیه که عداوت دیرینه چندین صد ساله با انگلیشیه دارند موافقت آنها را باعث فوز عظیم
و نصرت جسیم دانسته چون ایام صلح با ایشان بود بظاهر اعانت نمی توانستند مخفی هر گونه امداد و اعانت که ممکن بود بعمل می آوردند
انگلیشیه برین دعاوی توقف یافته از فرانسیسیه هم دو سه سال است که در آویختند اما مردم مذکور سکنه ارض جدید باز کشش و کوشش بسیار
نموده بر افواج بادشاهی غالب آمدند و سهمی عظیم بنابر استیصال ایشان چهل هزار کس و صرف زر سی خطیر که میگویند قریب بسی
کرور روپیه درین کار بمصرف در آمده با ولیای دولت بادشاه انگلند رسید و معرکه کارزار با قوم خودش که مردم ارض جدیدند
یعنی امریکا و با فرانسیسیه گرم گردید اسپانیول که او نیز فرقه ازین جماعه و برای خود بادشاهی علحده دارند و اکثر با سلطان روم
و دیگر اقویا و سلاطین قرب و جوار در محاربات گذرانیده هرگز نمی آرامند اعانت فرانسیسیه نموده بجنگ انگلیشیه برخاستند
و لندیسیه هم که تسلط انگلیشیان بر خود و در ممالک هند نمی خواهند اما از فرط سلامت روی که شیوه آنهاست تا مقدور در
منازعت با احدی نمی کشایند و اعلان و اظهار عناد را نمی پسندند در باطن با هر کس بنابر سبب کو رو هم بنابر نفع خود در تجارت
که در وقت غرض اسباب حرب را غنیمت اعلی میشمرند اعانت بفروختن اسباب و رسانیدن گوله باروت و توپ و بندوق
وغیره شروع کرده اهتمام بسیار درین کار مینمودند انگلیشیه برین تدبیر و تزویر لندیسیه پی برده با آنها هم کاویدند باید دید
که مشیت تا در قدر سر و اختلاف و مشاجرات اینهمه فرق مختلفه مقتدره چیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الحمد لله علی آلائه و الشکر
علی افضاله و نعمائه که دفتر سوم نیز بدستیاری اقلام این اقل الانام کسوت انجام و پیرایه اختتام بخشید و آغاز این اجزا
و اوراق را که جاویدان ماند بنوعیکه مامول بود بانجام رسانید در ارتسام وقائع و اخبار مراعات صدق و راستی بمقدوریکه
میسر بود بعمل آمده تقصیری دران نرفت و الحمد لله که بیامن توفیق ایزدی پریشانی این صفحات هم صورت انتظام و
جمعیت گرفت امید که ایزد تعالی شانه پذیرای پرتو انظار برگزیدگان دهور و اعصار داشته سواد مداد این نقوش را سرمه
چشم بصیرت اولی الابصار فرماید و روانی معانی و مضامین فقرات مجموعه جنت آئین را چون ماء معین مذاق دل ارباب
دول گوارا فرموده چشم بینش برگزیدهای آفرینش را آبیاری از خواب غفلت مستی دولت شست و شو نماید چون قبله
همت دو جهه نیت ایقاظ و تنبیه سیه مستان از خود رفته دولت و غنودگان بیخبر خفته غفلت است این سیه نامه خطا در
ترتیب این کتاب را وسیله آمرزش و رحمت رب الارباب میداند و رجای واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بمودای
سبقت رحمتی علی غضبی و هو اصدق القائلین ظن سیه کترین را مبدل بیقین گرداند انه جواد کریم رؤف رحیم نمقه بمیاه الدائرة
الفاقرة افقر فقراء باب الله اعنی غلام حسین بن هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله
عنهم بفضله السنی و بحق سید الانبیاء و المرسلین محمد خاتم النبیین و عترته المعصومین الطیبین الطاهرین علیه و علیهم السلام و الصلوة الی
یوم الدین یوم الثلثاء لسبع خلون من شهر رمضان المبارک المنتظم فی سلک شهور سنة خمس و تسعین من المائة الثانیة عشرة
من الهجرة المقدسة النبویة علی صاحبها السلام و التحیة ❊

سنگی و بنیادهای شاقی سماوی مسموع و لون سائر کس [illegible] کاف کمتر [illegible] های [illegible] ساستی [illegible] دنیای نو
سیر [illegible] گوید از قوم انگلیس را اولاد و ذریه مذکوره اند علمای [illegible] ات این جماعت تحقیق [illegible] علم [illegible] بود و لغاوت [illegible]
بسیار را ادراک حکمای سلف [illegible] آورده اند از ان علمای [illegible] گوید ما علمه کرده [illegible] بالطور تقریب حکمای سابق [illegible]
ملک مثل کره [illegible] است محیط است و ارض [illegible] این طرف [illegible] آمده محل سکونت عالمی [illegible] السلام نامه است [illegible]
طرف مقابلش [illegible] آمده موضع [illegible] عالمی است و این صورت [illegible] های [illegible] طرف [illegible] زمین در میان [illegible]
[illegible] گرد و دو سر با [illegible] آسمان ملحص [illegible] اند که [illegible] طرف زمین مقابل [illegible] است و [illegible] اگر چه الی الان تحقیق
نموده [illegible] تسمیه [illegible] که سر و طرف [illegible] حصه [illegible] گردد [illegible] این طرف که اقالیم سبعه مشهوره دارد
دو حصه آن طرف اند که [illegible] بود و [illegible] گرم [illegible] احوال [illegible] دیده [illegible] تحقیق [illegible] است
چه [illegible] اند [illegible] تفصیل کرده آورده اند [illegible] گویند که [illegible] اکثار [illegible]
[illegible] صد سال است که [illegible] شاه [illegible] رسید [illegible] کال [illegible] دو [illegible]
[illegible] دیده و [illegible] بود و [illegible] اقتدار [illegible] آنکه در [illegible] شاه جهان پادشاه [illegible]
[illegible] و اولاد [illegible] در [illegible] سیاه رنگ [illegible] سفید پوست [illegible]
در این ایام اکثری [illegible] در [illegible] انگلیسان [illegible] انگلیسیه [illegible] مثل سائر الناس [illegible]
لیکن در ولایت [illegible] پادشاه [illegible] دیده [illegible]
آن [illegible] اند که [illegible] آن زمین [illegible] شخصی [illegible] مردم [illegible] آن [illegible] جهات [illegible] کرده و
[illegible] دیگر [illegible] گرفته [illegible] رسید [illegible] آورده [illegible]
[illegible] و [illegible] اند که [illegible] اشارات [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] ساحل مذکور [illegible] احوال [illegible] و [illegible] از اطراف
آن [illegible] اند که [illegible] بود و [illegible] کرده [illegible] دیگر [illegible]
و اقامت [illegible] اقامت کردند [illegible] دیگر [illegible] اطراف آن رسیده [illegible] اقامت
انگلند [illegible] مردم [illegible] حیوان چارپا [illegible] انگلیسیان [illegible] امارت [illegible]
[illegible] معموره [illegible] بود و [illegible] ترتیب [illegible] مکان [illegible] بود و [illegible]
[illegible] ولایت عمارات [illegible] الغراب بولایت انگلند که موطن [illegible] موقوف [illegible]
در اطاعت پادشاه [illegible] مطیع [illegible] لندن [illegible] ولایت انگلند
[illegible] رسانیدند تا آنکه کثرت [illegible] مردم [illegible]
سال است که پادشاه انگلند [illegible] معتبره [illegible]
آمده [illegible] پادشاه [illegible] حکومت [illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] حکام [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] و [illegible]

پسند بود او با قتضاے سوء ایام در ذیل صفحات اواخر دفتر دوم ثبت افتاده واز بدستی مقتضاے نا قدردانی مقتدران عصر
در مرشدآباد بخانهٔ خود منزوے بسال عنایت و جوهر شناسے بهرام بیگ خود برگزید و با کمال شان وتجمل و سامان شایسته که قریب
بسه چار صد کشتی همراه داشت ... مبارک شعبان در عظیم آباد رسید و عازم پیشتر گردید و بست وسوم ماه مذکور به بنارس رسیده
هر است که زیاده توقف در اینجا نکرده تا لکهنو خواهد رسید و آنچه مرکوز و منظور دارد در آنجا بظهور خواهد انجامید قبل ازان که گورنر
بهادر از کلکته نهضت نماید حکمی از ولایت در باب برهم زدن با حاکم ولندیسیه و ضبط نمودن قلاع و امکنهٔ ایشان رسید وحسب الامر در اواخر
اواخر ... ربیع الاول سال مذکور به بخشی بندر ... آباد سے ولندیسیه که نام آن مکان چچڑه است و سردار بزرگ جماعه مذکوره در ملک
بنگاله با چند ضرب توپ که البته کمتر از سے چهار ده خواهند بود با قلیل جمعیتی از قوم خود سے باشد بے جنگ و جدل مسخر گشته بقبض
فرقهٔ انگلیشیه مع مال و اسباب درآمده و دو ... از سرود صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد سے یکی یا دو سه کس هر جا بر قدر لائق دانند از آن قوم
بنام کمپنی خود سے نشینند و در وسط شهر عظیم آباد کارخانه با کمال وسعت و صفا با اندک متانت و چند ضرب توپ دارند چون حکم
گورنر بیشتر ... صاحب کلان عظیم آباد ... صاحب فوج متعینه شهر مذکور برای تسخیر امکنهٔ ولندیسیه رسید چند روز
قبل از ورود گورنر بهادر مکان عظیم آباد ... بطور چچڑه بے آنکه کار بجدال و قتال رسد مسخر گردید سبب آسانی
در تسخیر این اماکن آنکه انگلیشیان از اوائل این قسم ... نظر داشته چون غلبه و اقتدار و تسلط درین دیار دارند فرق دیگر را از
امثال خود باین حال نگذاشته اند که اگر روزی ... منظور شود حاجت بمکابره و مقاتله داشته باشد ✣ ✣ ✣

ذکر سبب گشادیافتن باب منازعه فیما بین انگلیشیان و ولندیسیان و مجملی از احوال ارض جدیده که به امریکا و ینگی دنیا مشهور است و احوال مردم آن مکان ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سبب منازعه فیما بین این هر دو گروه آنکه از مدت پنج و شش ... قبل ازین پادشاه انگلیشیه را بصلاح کمپنی که هیچ کار او بے مشوره
سکناے آن دیار نیست منازعه با مردم امریکا که عبارت از جدید است روے داد و احوالش مفصل گزارش کرده آید و کمپنی
عبارت از اشخاص مالدار و مقتدر سکناے آنجا است از ارباب استعداد و مالدار مقتدر مذکور بیش از چهل کس یا کم
و زیاد که باهم متفق گشته اراده تجارت خطیرے از اقطار اقالیم نمایند کمپنی اند و این قسم مردم دو سه صد کس خواهند بود که
علاوه تجارت هر طرفے از اطراف دارند و بمنزلهٔ رئیس قوم اند پادشاه را در هر امرے که کند اول استشاره با امراے خود می باید
اگر آن امر پسند رائے امرا آمد امرا با کونسل ملک استشاره مے کنند و کونسل ملک عبارت از مردم مذکور و آن جماعه اند که از هر بلده
و قصبهٔ ولایت انگلند سکناے بلاد و قصبات یک دو کس هوشیار منتخب را بوکالت خود برگزیده متعهد اخراجات آنها
گردیده بشهر لندن که دار السلطنه ولایت مذکوره است فرستاده اند تا هر امرے که پادشاه را روے نماید دران باب هرچه ایشان برای
انتخاب بلاد مناسب و صلاح دیده اختیار نمایند مختار بهمه آن مردم است و آنچه پسند کسے از انجماعه نخواهد پذیرفت ... استشاره
مے کنند اگر اینها هم سود و بهبود تمام مملکت و رعایاے آنجا دران کار دیده ... امضاے آن امر داده شریک و معین
پادشاه و امراء ان کار مے شوند و آن کار بر ذمه تمام رعایاے قلمرو آن سلطنت ... پادشاه آن فرقه افتاده
... مے یابد و اگر پسند آنها نیامد و دران فساد سے برای عامه خلائق ... از قبول آن امر سرباز مے زنند و پادشاه
را ... صورت مجال آن نیست که خلاف مرضی و رائے آنها حکمی تواند نمود مردم ارض جدید ... هم ... نامند

ذکر نهضت نمودن گورنر بهادر از کلکته بطرف مغرب سال ... اعلام ... سیر معلوم ++

سطری از احوال دکن که با مسار معدان گوش برد تفسیر گردید در آخر وقت دوم السلک تحریر کشید تا که آخر ماه رمضان ملک ستمگر اوّاه
مبارک رمضان سیگهر از ویک صد و دو هیچ سحر بیست چهار شنبه بود که جرنیل گادرد بعد فتح قلعه بسی کار عمده تلاش
متینه مصروف گردید است افواج را آراسته بقصد تسخیر پونا که دار الملک رئیسان مرهته است بسمت دکن حرکت فرمود
مرهته جار و ناچار با فتادار که میسر بود دیکچه سرسری پونا که ابدال در ... ترددات جرنیل بود و هنگامه سیر و آویز گرم
نمودند و بعد جنگهای متواتر که چند در ستواری الحال آمده بود در دوبار ... ار محرچر لشکر را بچه بالعوه ... بوامر منه
انجلار رسیده بعد گشته شدن مردم بیشمار شکست بر لشکر جرنیل گادرد افتاد و جرنیل با چهرسیاری سپاه ... و بسلیقه سپهداری
مع بقیه السیف کر زیاده بر دو هزار کس بود و اند ... دریاهای سورت ... بسلامت برسیده و در آنجا در جهازات کشید
و رسانیکه جزیره است معروف در انجا انگلیسیه قلعه متینی ساکرده سکن ... ساخته اند ... صلاح وقت درست
است و بعضی میگویند که بندر سورت که آن هم در عمل انگلیسیان است رفته ... بر قبالی ... مسموع شده که افواج انگلیشیه
که لشکر دیگر کرنیل کک بود و او هم صاحب شجاع و صاحب تدبیر و هوشیار است ... و ... ملک گوالیار قلعه ... داشتی
گرفته متصرفان انگلیشیه در آن رشته بود ... قلاع دیگر را کرنیل کک ... بود و بموج عظیمی از مرهته هاء دکن در آن صوبه
در آمد و طرق وصول احناس ماکولات ... اجتماع لشکر انگلیشیه ... بر ... العددات جنگهای متواتر و معمول ... جرح
ساختن مردم فوج و مگیج متصرفان قلعه گوالیار وغیره و تلاش ... کرنیل کک ... عاجز و مضطر گردانید که کرنیل
کک هم بابداری ... در ان دیار شده ... ناچار قلعه گوالیار ... الامید ... گرفته گذاشت و حالی گذاشته بطرف اتاوه برگشته ... و جا
صوبه قدم گذاشته بود تعویض نمود و ... دیگر هم ... صوبه ... کمال اقتدار ... استقلال کامروا و کارگزار
تمام فوج ... اتاوه مستقر گردید و چند ... سپهدار ... نایب ... مذکور در صوبه مسطور حسب الامر گورنر جنرل ... بهادر
و جرنیل گودرث کر رئیس کل افواج انگلیشیه و سپهسالار اصحاب ... در ... ساما ... سیر و آویزی ... گورنر جنرل بهادر را
دستور در قلعه ... اقامت گزیده بطور یکه صلاح وقت ... در علیم آباد و واوده وال آباد و غیر آن که در ید تصرف است
میگویند که احوال افواج مرهته ... کشور شاه و دیگر ... ناشد ارسال سوار ... مکاتیب
اهم ... صلاح در ان دیدکه مابین ... ماران ... که مصارف ... فائده ... سلطنت گان
آمیزش و واد و اتحاد ... ساختم ... عرب که در بن ایام در بعض ... ساخته ... آرد و ...
صرح ... نماید مبلغ گران ... مصارف ... مدیں ... شود ... کار رسال ... برسالی باد ...
احوال دکن ... در دلی ... استه ناشد ... جماعه خصوص گورنر جنرل بهادر که بهات
از طرف این جماعه است ... یان ... کر دو ... که ... سی ... ما ... را ... در آنجا اطلاع ... از ... را
مدد ... صدوق ... را ... سرا ... دو ... ارزاء الملک جو دلکته کوچ نمود و ... اکثر اصحاب سرا و حشم
نامر مسات مذکوره ... ماه ... مثل ... اپراهیم خان بهادر ... اسیران ... سعیان که از صاف حمید ... و
کمال مشرف ... دیگران ... جماعه ...

ذو الفقار الدوله بهادر در عهد دکن بوده چون ما بر خود می پیچید ابو ظفر یافتن امیر الامرا ضابطه خان دید که متحصلی که از عهده بحث خان بهادر بر آید غیر از ضابطه خان در نظر نبود از خود با این همه ادلوس [illegible] و اعانت بعضی از سکهان مغلوب و مقهور شد چاره منحصر دران دانست که شاهزاده را با خود گرفته بطرف سرهند رود و افواج را ملازم نموده سکهان آن طرف را مقهور خود گردانده و بعد مقهور ساختن آنها را متوسل دامن دولت خود و سال ساخته دم مساوات با ذو الفقار الدوله بهادر زند چون این اراده در دل او رسوخ یافت بپادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد و صلای عام برای از دحام مردم در داد و صاحب تلاشان نوکری که درین جزو زمان فراهم شد باندک عرصه لشکر عظیمی فراهم آمد و چون تقرب او بپادشاه در اطراف و حوالی اشتهار داشت سرداران بعضی اضلاع و فرق و لغلی نام آوران فرقه سپاه نیز حاضر آمده ملازم شدند و هر روز در کثرت می افزود و حسب الطلب پادشاه زمرهٔ از فوج ذو الفقار الدوله هم برکاب شاهزاده رسیده باعث ازدیاد عساکر گردید چون عبد الاحد خان پر و بال خود فی الجمله آراست پیشتر نهضت نمود و بتقلید ذو الفقار الدوله چند فراسخ از سرهند هم گذشته جواب و سوال معامله با یکی از سرداران سکه در اظهار رعب و سطوت آن آغاز نهاد و نه دانست لیراقمه تیغ چوبین به تیغ فولادی نتواند نمود همراهی تا آنکه او قدر جلادت خان مذکور شناخت و از معامله گذشته استعداد مقاتله نمود چون مقابله روداد با آنکه هیچ آسیبی بفوج نرسیده مردم مستعد جان بر بوده اند عبد الاحد خان که نامرد فطری و جبان خلقی است آتش شمشیر از دور دیده اطفال نائره آن برخشن آبروی خود دان دید و عبث عبث بی هیچ مع شاهزاده روگردان گردید و چنان گریخت که بپای سر خود برگشته هم بندید فوج نجف خان بسرداران محفوظ و سالم برگشت و از دیگران هر کسی که جرأت و جمعیت داشت ازان مهلکه بسلامت بر آمد و مردم دیگر راه آواره دشت و مبتلای انواع محنت و کربت گشته از لباس و سلاح و اسباب براق عاری و با نزاران خستگی و خواری بجائیکه مدیر بود رسیدند و برخی ناکامی و ناچاری کشته و زخمی گردیدند میرزا نجف خان که از مدتها متحمل ایذا و اضرار او بطاقت تحمل او بنهایت رسیده بود فلاح خود و صلاح عالمی در انزوا و عدم اختیار او دیده قابو یافته از پادشاه استیذان عزلش که داشت و مفید نمودنش فرمود پادشاه که عجب جانانه بلکه محض دیوانه است طوعاً و کرهاً اطاعت رای امیر الامرا ذو الفقار الدوله بهادر معتمدان فرمان بنا بر آن پیشتر فرستاده عبد الاحد خان را مقید و خانه او را ضبط نمود از اسباب کتب خانه او آنچه که فی الواقع از نفائس اشیا بود خود گرفته دیگر اموال و اسباب که بلکوک می رسد از زیر نجانه پادشاه رسانید و سپاه بهادر خود در ان نواح فرستاده فی الجمله اصلاح مفاسد سکهان و آنها را منقاد گردانیده بصورت غلبه خود بران جماعه که در حساب و شمار افزونند ظاهر کرد و الی یومنا هذا بکام و اقبال و جاه و جلال در اکبر آباد و شاهجهان آباد حکمرانی می کند و انگلیشیه را هم وجود و اقتدار او در هندوستان اندکی در دل دوربین می خلد و بعد مقید نمودن عبد الاحد خان جرنیل کورنیه مستر مسکن نام را بالسفارت نزد امیر الامرا ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر فرستاده پیغامهای وعید و تهدید از انواع تحکمات منا با او نموده بود و او هم بطور مناسب جوابهای مسکت فرستاده و حروب دکهن که ارباب انگلیشیه را رو داده و انواع مکاوحات با آن بهادر گشت و الاحیه عجب که تا حال با او قلیل تحال بلند گشته کار بحرکت عساکر و جنود می کشید باید دید بعد ازین آن ملال یا مزاوا او تعالی کرامعین و ناصر است رفیع خان بابا سنیم تا مهر دکهن قضا ❊

نوازد کرا خوار سازد کرا ❊

است و بعد قتل بانده رحمت که اقامه متأمل گشته لباس کوچ پهنه عزار عبد الله خان بعد اسلام غیر سے پیش از جمع بود و امداد
سرتیلے و تمرد با امیر الامرا ذو الفقار الدوله نجف خان بهادر بود آن ابله سک طرف امید سے طبع اعلاسے اسار سماسے
عبد الاحد خان و امثال آن با وجود احسانات سے پایان امیر الامرا نجف خان بهادر بہ دربس و مراعات از طاق نسیان
گذاشته باستے گردید و نجف خان بهادر که همت تادیب او بسته گوسمال او را امیر الامرا چون تقارب سفین روسے داد
از طرفین داد و دلاوری داده می کوشش و کوشش تقدم رسانیدند تا قتنه الامراء ... و امانات اسلے لند استیصال حال
مرجاعه کثیرے از اقامه و قلیلے از ین طرف سر پرچم علم نجف خانے دریده و ... نصیب اولیاے دولت امیر الامرا ذو الفقار الدوله
گردید عبد الله خان بالقیه السیف که مهور هم زیاده از سے هزار کس بوده اند ... گذشته گریخته قلعه مذکور پناه برده و از آنجا
با سکهان اطراف و جوانب و ترکوساے ایشان رجوع نموده و هود و بهان ... ساحت که گذشتن او از اسلام و در آمدن
سر مرگه سکهان اسمار بانت و نجف خان امیر الامرا بهادر بعد اندک زمانے ... او شانته قلعه را محصور ساخت و امامعه
تلکه سور چالها درست کرده بمکر ماصله از قلعه سنگرها ساختند و جاسے ... یک ماه روز سے چند کاش ... در صدان مرده
جنگهاسے نمایان سے کردند سر باز بعد معلوم سے گرفته داخل مورچال ... سے سد عبد الله خان لا علاج امان خواسته و
ریوساسے لشکر ذو الفقار الدوله بهادر را صاحبان خود گرفته ملاقات ... و سوال مصالحه چون بے طرح اه بدید جهت فهرآب
خواست نجف خان ذو الفقار الدوله بالا عهد و تأمل بر حسن بود و او ... خود آمده با ما سے ... از روم خود که داشت رجوع سکهان
کرامات طلبیده و نود دستار بسود وزرا عبد الله خان با الحاق ... تا برده و جان قنانسے و دست بر داشتن ابر نه
کرنا عار لسیار با سند قرار گرفت و رود رسے سیات مجموعے ... کمده و گرد و تر لسیار مع توپخانه و مال و غیر اسباب
... بهادر سر معروف انواع آراسته کرملاوت حکم لست ...
هیسوره و سوار ... کار رسید ذو الفقار الدوله ... بکار رسے روسے داد که دران نواح لعد جنگ اندا سے که ...
ادستامه بهر رفاسقت می گرفت از طرفین ... الوف مردان و رجال مسدان سے سرجان اما دند و آد
و رمیدان پانی پت العان اماده چیس ... ... و کیه جواه دست و مار و سے خود گوسے سر ها سے سیاران
سر دسے و مردانگی داد بد نجف خان بهادر سیر جوان ... چون روز روز قریب الاختتام وسیع عمر اقبال اقامه و سکهان سام
از میدان ربود و از اول صبح تا عصر مع سقاد ... ان قلعه کرباسے عیاران عداشت گریخته ش گذرانید و صبح
رسید سکهان بلکها را باد سے خود عبد الله خان ... و نجف خان بهادر از راه جوانمردے عدر او را پذیرفته و عفو تقصیرا
با کمال عجز و زحاریسے که استعاسے جرائم ... قدر جواه آمده مورد عفو و عواطف گشت و رہاسے ممتنبا سعد و دستے
و مسوده حکم آمدن نمود عبد الله خان نصاب ... ت جا بر خود با امیر الامرا و سیکے از سادات خود با ماہر دہعف قلی خان کہ
از صد مهر و رسے در عدمت گذرانید ... ... ورباس و سیلہ لعو مدار سسا سہاران بود نوریه مار سلاقرار می یافت +
سر ... یک اعتر و ستماسے ...

ذکر برون رفتن عبد الاحد خان ... لاهور از ملاحظه ورود لشعور و تقویت تقرب حضور علی الرغم
امیر الامرا ذو الفقار الدوله ... حضور و گرفتن بار از خطر و ما حصل حسن وند دستے معلوب و مقهور

عبد الاحد خان که در حضور علیه ... کار ها سے پادشاه ناظر و حافظ پادشاه عالم را بسیار عزیز و همیشه در سر هی امور امیر الامرا

گاهے بہ برق انداز سے وتیر انداز سے ترغیب همان اردلیهاے مقرب اسرے استرضاے خاطر آنها رغبتی سے نماید وهر روز
از صبح تا نصف روز از باغے بباغ دیگر یا از صحراے بصحراے بتماشاے فیلخانه ولعد هر دو سه روز فیل جنگانیدن وغیر ازین
اعمال یا امثال ذلک الافعال هیچ کار اشتغال ندارد در زمان حیات واقتدار مختار الدوله سالار جنگ دختر سے را از بنات خود
بالپرسش بامید پیش آمد منسوب نموده بود ولعد کشته شدنش انکار آن نسبت داشت آصف الدوله مبالغه بسیار درین کار فرمود
سالار جنگ را باین امر راضی ساخت وخود متصدی این شادی گشته بخوبی انجام داد وباین عمل هم نهایت رغبت دارد
در خانه متوسلان او هر جا شادی شود طرف یکے را گرفته وبطرف ثانی از عمله واتباع کسے را که اهلش دانست مقرر نموده بتشبع(?)
بسیار انجا کو را بانصرام مے رساند یکبار در زمان ورود فقیر هم بخانه قائم خان فوجدار فیلخانه حاضر شده مهتم شادی خانه او

ذکر امام بخش غلام بچه بد انجام واقتدار آن سفله ابتر باقتضاے دور فلک دون پرور

یکے از غلام بچه هاے کسے امام بخش نام که نهایت شلتاق وبد آغاز وانجام بود در زمان صاحبزادگی آصف الدوله وحیات
پدرش از رفقاے خود گریخته تا بآصف الدوله رسید ونهایت مقرب گردید شجاع الدوله بر شرور او آگهی یافته مدتها مقید و
مسلسل داشت ولعد مدت بشفاعت اغرار(?) رفقا از زندان بر آورده اخراج نمود واو مختفی در نواح پرگنه تانڈه مے بود وخبر اقامت خود
با آصف الدوله مے نمود بمجرد انتقال شجاع الدوله آصف الدوله پروانه طلب او تاکید فرستاده او را طلبید ودرین اوقات
که فقیر وارد گشته از زمان مردن مختار الدوله دست علیخان خواجه سرا جرنیل جمیع تلنگه هاے ملازم سرکارش که سے چهل
هزار نفر پیاده وچهار وپنج هزار طرق(?) سوار بوده اند وابنده باقتدارے سے داشت که محسوس جمیع سرداران وعمده ها بود فقیر
او را مکرر دیده وگفت گوے او بگوش خود شنیده است مے داند که نهایت یاجے ودر صورت وسیرت زشت ترین مردم بود
لیاقت خدمتگارے که دو روپیه در ماه باید داشت بشرطے که از مفاسدے که در او مجتمع بود معرا باشد مصرع
گران بود اگر راست پرسے هیچ * وسے فی الحقیقه لائق دکان دارے اخس نمک فروشان لشکر ارذل حسن رضاخان
نائب آن درجه ومراتب از او مے ترسید عجب آنکه لعد چند روز از بر آمدن فقیر دل آصف الدوله از مصاحبت او سیر آمده در نهایت
ذلت وخوارے از ملک خود بدر نمود ودر اصفے(?) نمود که کسے از اجاے(?) بابراے سوارے چار واے وبد جمیع اسباب
او را ضبط نموده برهنه پا وسر از خانه وملک خود بدر ساخت باز سے از و مسموع نگشت ودر دادن زر تنخواه احوال آصف الدوله
آنکه از ملازمان غیر اردلیها هر که وجه مشاهره خود خواهد باو دشمن ودر نفاق داهم بر کسانیکه دست یابد بیباک است لعض کسان
قبل از ورود فقیر اجماع وبلواے براے وجه تنخواه خود نموده وزر گرفته رفته بودند از انجمله چند کس هنگامیکه فقیر در لکهنو بود
بدستش افتادند چند روز مقید داشته همه را بدم توپ پرانید فقیر سبب سیاست آنها آنچه مرقوم شد از مردم همانجا شنید والعلم
عند الله الحمید المجید لعد چند روز از ورود فقیر گسائین هم که سردار عمده آن سرکار بود دقا بو یافته مع اسباب وسامان بدر رفت
ولشکر نجف خان بهادر پیوست وهمین قسم اکثرے از اقرباے برهان الملک وصمصام جنگ نیز در رفته پناه بدولتخانه نجف خان بهادر برده اند

ذکر انتقال ایرج خان ازین جهان ولعد آمدن حسام الدین خان وعزیز بیگ خان

روز سے چند که عبارت از دو سه ماه باشد ایرج خان کارگزار ومرجع صغار وکبار دربار آصف الدوله وممکنت(?) مروشه(?) او

رعایت مبلغ ده هزار روپیه الله یار بیگ مقرر نموده کمال توابع و فرستے در ملاقات و تسلیه و دلجوئی بتقریب نمود و روانه عارفت
نمود ولیکن بعض اوقات با ما در ساره گسست مستر هدلس که بعد مستر پستنگ کار ما را نگار گبس و کرنل نه گورا مید العالی دا تحاد
او و بسیار دوست بحسب اتفاق کرنل که در وقتے که از مستر هدلس بود و لیل بیار و بحسب همین حد دیگر رعایت با جان شد بسعه در انتها
پایان احوال صحت این سرود دیباچه با مار بریں گشته تعلیم آباد آمده +

ذکر معاودت ایرج خان از رواح شاه جهان آباد و تفویض نیابت آصف الدوله با وزیر الممالک انتظام
یافتن خانه آصف الدوله و پدرود نمودن ایرج خان جهان فانی را در اندک زمان و بعد مدت
آمدن حیدر بیگ خان کابلی و حسن رضا خان و معزول شدن مستر جان برستو و آمدن مستر هدلس بجای او +

هیر اول که لکهنو رسید معلوم شد که قبل از ورود این اتفاق الامام بعد مقتول شدن مختار الدوله چون سکے لائق ماست و آن مرحوم
بسیاری مدد و عصر در نظر بود و بعد در رتبه رجوع با ایرج خان که ذکر بدر رفت از بعد استعمال شجاع الدوله بهادر جواب و سوال حضور مرقوم شد
لازم آمد و آصف الدوله رعایم استماله و دلاسا متضمن ملک مام او تاکید بسیار نگاشت حول او از عهد قول صاحب را داشتما
مولانا مستر جان برستو که در آن اوان عار علیه ملک وزیر بود و امستند باسے مطالب تصریح نمود و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر امور
که خاطر نشان داشت نموده نوشت که تا عنایت نامه سامی برسند و آمدن هی تواند چون نوشته مستر جان پستو خط
و رسید حامد کامل گردیده بعد ورود به منصب نیابت سرفراز شد و در جمیع معاملات مختار و صاحب ملک قاهره و مثل باکے جاگیر دار
و روپ و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت با ما آنکه اساع و امارت مختار الدوله سرکرده و دیگر تدارک رسیده و اتراکے او قات ریا
و مکدرات او داشت سید محمد خان و سید معز خان سرود برادر مختار الدوله و بعضے معدان اجار امور و عتاب ساخته مثل مقید
مقید نگهداشت و انواع تعذیب و تعزیرات بر ایشان نمود و هرچه توانست از دست ایشان کشیده گرفت غیر هم پیلس سیاد داده
خادمان مختار الدوله که منت از سادات بلها بود سے اهتمام این کمال ملق عالو دکو ششی برآوری نمود و اما چیدن نمود سے
سود بعد تکمیل آلام و مشاهده انتقام امام دولت بر کس رسانیده کرامت ولکهنو و بسالانه برانے لپس مختار الدوله مقرر گشته بجا
جاگیر بعد رحما ملش بات و سرود برادران مقتول گاه گاه باریابی کورنش آصف الدوله مے رسید و اگر در خلوت وارد
مے گردید به محمد سلطان همشیره زاده مصطفی خان که عمد داده محمد الدوله و دست ان امداد رسش عروجے داشت
با میر از عظیم آباد که هنگام دولت با سلطان جاه وارد لکهنو گشته تا عهد بهار انتشار برائے کمال رتبه پرگنه سانده و چلیا
بودیا به آسانی داشت درین وقت که غیر بیعات عزل کار گذار آنها سیدر دوستی و اختلاط کس داده آمد و رفت بسیار
مے بود و دست و بلے کے میر درکه سحاب بے و مرتبه سردار دیانت و سلیقه شعورے برادران مختار الدوله و حوائج برائے مختار خانه
لپس و امل با مصاحب تعدیر فائده بران سبب لشکر ملاقات آصف الدوله وا آمد و رفت کمر بند دولت خانه او
واداک صحبت و جلوت و غیر خلوت میسر آمده اظهار شعورے بهره مود و مطابق معمول شعر مشهور سے حضرت مولوی
رحمه الله تعالی سے نمود مشهور سے چشم باز و گوش باز و این رکا + حیرم از چشم بند سے خدا + بهایت لصحت لزاد اول
و ادب و انواع ماتل از احیانا و دران زمره سیبه تمر بود که مانند تمنی یاران احسن اداول بهار رنگ و عیار و لعب و عیش و طرب کا دیگر
زنتی مدار در ارتکاب مطلے که مردم او در آنها مستلهم سے نماید در او صاحب اثرے از ان عمل ظاهر هست بلکه بر بیگار بیناه

لاعلاج شنیده گفتم هرچند امتثال ما را با امثال شما مناظره کردن سوء ادب است لیکن بنا بر اطاعت امر ناچارم پس گویم که اثبات حقیقت احد الفریقین از آیات کلام الٰهی و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم که اول نمائی خود وجه است و راسخ فی ثمال وضع و اختراع و تاویل وارد و خلاصه از صحیحه نیست و مدار سخن و تشنیع برین است که افضل الناس بعد سید المرسلین ابوبکر بن ابی قحافه یا علی بن ابی طالب علیه السلام و افضل را لابد است از مایه الفضل او لا سخن در مایه الفضل کنیم و قطع النظر از آیات الٰهیه و احادیث نبویه تا افضلیت هر که افضل باشد آشکار و پیدا گردد پس سؤال همی کنم که در عالم بسیار چیزها است از صفات و عادات و صفات عادات مختلفة النسبة و رخست و شرافت کدام یکی از آنها مایه الفضل و الشرف تواند بود از تامل اندکی در این باب گفتند که صفت علم اشرف و اسطع و افضل و ابهی است گفتم در واقع چنان است که صفت علم افضل و بهترین صفات است و کسی انکار آن نتواند کرد اما علوم هم مختلف است و بحسب معلومات و موضوعات متفاوت در رخست و شرافت کدام علم بهترین علوم تواند شد تامل وافی کرده گفتند که معرفة الله و علم بصفات الله گفتم که از علی بن ابی طالب علیه السلام چندین خطب و رسائل و اقوال در معرفت و توحید و صفات باری جل شانه که اکثری از آنها بنظر شریف رسیده باشد منقول است و از ابوبکر بن ابی قحافه هم اگر چیزی درین باب منقول باشد ارشاد شود تا بینهما موازنه کرده آید همین که این سخن شنیدند سر بجیب تفکر فرو بردند و بعد از دیری قهقهه کنان سر برداشته و دست بر زانو زده خواندند العجز عن درک الادراک ادراک این قول ابوبکر بن ابی قحافه است و متأسف شده گفتند حیف که تا این مدت درین جهالت و ضلالت ماندیم و از حقیقت کار آگاه نگشتیم الحمد لله که بدولت صحبت شما هدایت یافتیم و اصل مولوی [illegible] یکی دو معما که از نتائج طبع آن سید والا مقام است بطریق تبرک ثبت افتاد باسم علی تا در قلب کتابی شتافته ام ٭ از علی جز علی نیافته ام ٭ باسم کامل مگر بسوز درون گوید حباب نیست ٭ سر مو در دل یار موی باریک است ٭ باسم شهاب خان گل شبنم زده شرمنده از آن گلچهر است ٭ شه خوبان عرقش آب روی مهر است ٭ عمر شریفش از هفتاد متجاوز بود در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار سوی عالم جاودانی رحلت فرمود و برد قبر مضجعه تاریخ وفات اوست حشره الله مع آبائه الکرام علیهم الصلوة والسلام

رجوع بذکر سفر سعادت اثر که بوسیله آن از دیده ها لیشان سعادت اندوز ملاقات ظاهر گردید

بنده در لکهنؤ رسیده و با مستر مدلتن ملاقات کرده بنوعی که مناسب و دید مذکور خوبی کرنل و پادلی هوید و لیاقت این کار در ذات ستوده آیاتش براد حاسی کردنی و اتم اوبا [illegible] الدوله ظاهر کرده بکونسل کلکته نویسانید یا بسبب و تجویز دیگری از صاحبان کارفرما کور بکرنل مرقوم معین شده چون تجویز این کار بنام او در کونسل پذیرائی و حکم بکرنل گا [illegible] حمدار یافته مسیح جان برشتو فقیر را برین خبر آگهی داد فقیر خوشنود شد و برودی از لکهنؤ سعادت نموده پیش از ورود خود رحلت متضمن این خبر بکرنل نوشته فرستاده اما او را قبل از ورود خط اخیر حکم کونسل رسیده آگهی دست داد [illegible] که برا [illegible] تعیر داشت منتی لازم خود را با هر کاره و بجره سواری و کشتیها تا بار حمل اسباب برای آوردن عیال [illegible] [illegible] خود از راه خشکی بر ڈاک روانه لکهنؤ گردید و رحلت متضمن این احوال و اخبار که [illegible] نوشته [illegible] خاکسار فرستاد تا در راه هر جا برخورد [illegible] تغیر ترتیب بجمیز خط و [illegible] [illegible] [illegible] بود درین عرصه چهار ده ماه که عبارت از یک سال و دو ماه است [illegible] در ان مدت با آن عزیز [illegible] [illegible]

دین کتاب لطایف شرکیه واجب بود فقره چند از احوال آن مجسمه کمال برای اهل علم داده شد تا رهین تصحیح احوال آنها بر ناظرین عیان

خواهد بود

ذکر مجملے از اوصاف عنوان صحیفه حق گوئی دیباچه کتاب راستی و درستی مجموعه فضل و دانش مستور حضرت مولانا محمد عسکری روح الله روحه و اوصل الینا فتوحه

از سادات کرام و اعیان دودمان والا احترام شهر جونپور است لطف بود آن شیخ ستوده خصال راسخ العلم تمیز الله بها کردگار علم جوش احد کتاب بر علی الکس ان دار کیاب مطلع راز دار علم و حکم در اشارات او شهادت علم بخلعت او مطالعه انوار معنی رو خواص اسرار در جامعیت انواع علوم و اصناف فنون وحید اعصار و در حسن بیان و طلاقت لسان فرید روزگار بود مدة العمر افاده و افاضه علوم اشتغال داشت و تالیفی از وجه معاش آن تا بعث و در رد بدعت سربیاده جلی نگماشت در هر چه که تحصیل اکثر نسخه کتب متداوله الطوریکه معمول و متعارف میان الناس است نکرده اما به کار طبیعت و رسا است ترکیب وحدت غیرت عدم فهم مطلب با استعداد ادراک معنی لفظ و مواد سیات ترکیبیه مطالعه کتب نموده در جمیع فنون منقول و معقول و فروع و اصول تبحر تمام و توسع الکلام بهر سانیده معضلات و مشکلات آنها بر رای سهر پر زور تقریر سے نگاشت که تشکیک هیچ مشکک را در آن مجالی نمی گذاشت طلبه علوم و ارباب استعداد از دیار دور و نزدیک به سمت تلمذش رسیده و ساده سیکردند حافظ تلامذش که کتب درست و حفظ بوست بعره مسئله آموز مدرس شد ار علوم رسمیه و رکه مشته مقلد و ابا سعادات در رسوم خود شیوه اش تجرد منشی و پیشه اش خودشکنی بود و به خود مردمے حافظ کلام مجید تمام کردید هیچ کرد در سر هر رنگ تعلق به پیرداراد است اشتغالش تدریس کتب جهت استعمال طالب دو شتریا وسیله ستر احوال ناملیه است حق الطاعت امر سه لوذکر هیچ بهانه که حدیث علم رسمے در نهایت سرای توجه سیده است طور آن یگانه با انوار عطاے این زمانه با سود لا حد دل س از بهر جوهاں تا گرفتار است هر انسا طور قوام و حسن بیار است الماعیلیت را از جمله زیدلیتے انگاشت در جسته راکه باعث عجب و نخوت گردد چنان زشتے بیداشت عرس حسن عبادات اهل تقلید لسیان رد ل دستی اعمال را لوح و قلم درست با اصول تا آساد ار سمت و ریاسے پیرا کاسے بر ر نالش عیب کے نا معنی به صراحة و به تعریضا و کنایه رفته اگر کسے در حضرتش باین قسم سخن آغاز کرد سے از سمت حلی کردانشت صریحا منع کرد سے ... سیده سینه دیگر جوے ستی خاقانه حوص حلق چو شکیب جلیس از علم بر معرور جو بر سده سے از علم برده سے حکایتے که موبه ارحسن تقریر او سے بر سود که ترا باشیخ ... بیان الگوں کا را با عالم ... وقت خود س بوده در معقولات و مناظره دستی تمام داشت اما مناظر اشتلاه ... رسید تعصب بوده و در ادراک الطالب ... بود وانشان را سیر رفع شفقت ... رساده از اماره روز ... در حاشیه الیتان انشته بودم و کتاب ... علیه الرحمه ... دست ... شان ... ساحد گفتند که بیاید ... تا معلوم شود که ... در ... کمال ادب عرض داشتم که ... معامله نایم وار ... مناظره پیش ایم ... آغاز کرده ... سوره ... معامله ... گفتند ... اعلام ارجمند ...

بیست هشتاد و هشتم از انتها بود و از هم بهمرسی بود سے فقیر بسبب عنوان معامله دین ارسے که مرهون احسان شده و از سالها بود و از ده
سید ملیح و تابیست و هشتم شمار مبلغ بیست و شصت هزار روپیه کشیده و اسباب خانه و زیور و ظروف همه را فروخته و سی و یکهزار
روپیه سود سی از مهاجنین قرض گرفته از عهده ضمان برآمد و از دست تقاضائیان خصوص عمله نظامت که بسببی موجب بعض
مبلغ آزرده خاطر گشته در مقام معاودات بود رهائی یافت و حاصل انتقال که وجه معاش منحصر بهمان بود در بابیادادای
قرض تقرر یافته حواله مهاجن شده و راسی برای معاش بتحصیل بود آن هم چندی اقل قلیل باشد از هیچ سود در نظر خود تا آنکه بعد باسی
ناسی قدر سپر احسان امیر الدوله حیدر بیگ خان که از جهاد و نسبت که مدام با انگلیشیان بلکه در نوع انسان درین جزو زمان مثل او
بجز فقیر مسمی المعتقد برای هیچ آشنایان قلمی کسی معلوم میشود نسبت بقلعه داری چناده که از قبل متعینه
شده متصل مثناسی بر لب دریای گنگ واقع است از کلکته مامور گشته به عظیم آباد رسید چون با فقیر از سابق مدالله معرفت و آشنا
داشت بطالعه تمام احوال فقیر پرسید و شنید و عنایت باعث شده فرمود که چون درینجا الحال کاری ندارید همراه من بیاید
آنچه میسر شود باتفاق خواهیم خورد و شد تکلیف آن شفیق از انتقال حقیقت ایزدی شمرده همراهش گزیده و روزی چند بعد رفتن او
راهی گشته بقصبه چناده رسید مداخل آنجا بقدر مصارف ضروری آنسامهم بود اما فقیر را در کارهای الی آنجا مختار ساخته
نهایت رافت و عنایت مبذول حال شده و دهشت تا بسی که خانه که لیاقت اقامت فقیر مع اهل و عیال داشته باشد
از سرکار خود آراسته داد و بجهت سواری خاص خود که مشابه به خانه وسیع کشتی بود به عظیم آباد فرستاده و زاد راه لی داده عیال
مرا طلبید و سه صد روپیه نقد در هر ماهی بنام الحال مقرر فرمود و شمع و کاغذی و غیره مایحتاج را از انجا نسامان خود فرمان داد
که آنچه مراد بکار باشد بلا پرسش رسانید و باشد با این حال کمال احترام در ملاقات و دلجوئی به اوقات نموده فقیر را خوشنود
میداشت چون سید اینست که مداخل قلعه داری بعبارت فارسی فاسی کند و شنید که افواج آصف الدوله که بداب انگلیشی
موسوم سرداری که از عهده تربیت و خبرگیری آن و آراستن اسباب حرب بکه مناسب فوج مذکور باشد بر آید ندارد و چنین
قرار یافته که کسی از فرقه انگلیشیان بیرسی آصف الدوله برین کار تعیین شود جرنل مذکور را که دران وقت کرنل بود بخاطر
گذشت که اگر این کار بنام او مقرر شود مناسب است و خالی از فائده طرفین نخواهد بود لیکن چون با مستر ... آشنائی نبود
و خود اظهار خواهش این کار لائق نمی دانست با فقیر درین خصوص استشاره نمود فقیر گفت که خط سپارش فقیر بنام انگلیشی
که او با شما آشنا باشد نوشته باید داد تا بنده بتقریب تحصیل کارهای خود در انجا رود و اولسالمت انگلیش مکتوب الیه با مستر
پرشنو ملاقات نموده تقریب این امر با حسن وجوه بدون اظهار درخواست شما نماید باشد که حسب خواهش سامعی میسر آید
پسندیده فقیر را رخصت نمود فقیر اهل و عیال و اکثر رفقا را همانجا گذاشته با معدودی از همراهان از قصبه چناده کوچیده عازم فیض آباد
و لکهنو گردیده چون بلده جونپور در راه واقع است عبور فقیر به بلده مذکوره اتفاق افتاد صیت فضائل و بزرگواری برگزیده
حضرت باری السید السری البری عالی بالحری مولانا محمد العسکری روح الله روحه از مدتها سامعه افروز این
سبیل بضاعت سعادت اندوز بود و در قصبه چناده تلمیذ سدید آن سید سعید مولوی ظفر علی ایده الله تعالی بلطفه الخفی
والجلی بتقریبی وارد و فقیر در خدمت او مستفید بود محامد آن بزرگ والا دودمان از زبان او به بسط بیان شنیده آرزومند
ملاقات آن صاحب مقامات و سعادات گردیده بخدمتش رسید و دو ساعت کامل بشرف حضور او مشرف گردید و حسن
بیانش را که مجملی از تفصیل فضائل او بود بگوش خود شنیده بمراتب زیاده تر از آنچه می شنید بچشم خود دید چون دولتش

این کلمه تحریر می‌شد او هنوز در حیات است سمره کارساز حیا مرحوم زاده و بوسیلهٔ آنها گرفت دختر پادشاه زاده با میرزا ... خان فخر الدوله
و دیگر اعیان آنجا ساخته الان کار او وسط بود و هیچ تمیز ... سود ادهم است سر بردن در آنجا منتهی وانده و همه ران ایام
میر اوران مختار الدوله که در کمال اعتبار بود و دست هیچ کار گیا ... مرسی گردیده معتقد شده و اموال اساسش کلی اموال
مختار الدوله بسر کار در آمد و بعد از وی بعض کاربران را تکلیف ... به انواع ستد اند ... بوده آخر الامر بسرکار سے ناصر
پسر مختار الدوله و دختر او در پیش کرده اند که ایام او بود جاگیر یک لک روپیه سالیانه مقرر یافت ... سید محمد خان و سید
محمد خان ... پسر دام ... بود که همه تحت تقدیر وارد لکهنو گردیده در ان ایام آصف الدوله ... کل اتباع و ...
جانی ... وغیره اصحاب انگلیسیه ... در آنجا اقامت داشتند ... نواب بیگم زن وزیر الممالک شجاع ... ملک
مادر شجاع الدوله و بهو بیگم زن شجاع الدوله دختر مؤتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر که ... سبب عدم موافقت با پسر و ...
وارثش در آباد در ... آنجا کرده ساخته و آراسته شجاع الدوله اندرون مکان ... و در ساکن بود اقامت داشتند +

ذکر ورود مسود این اوراق در بلدهٔ لکهنو فیض آباد بحسب اتفاق ++

مخفی نماند که تولد حقیر و مسکن آبا و اجداد پدری این ... در دار الخلافه شاه جهان آباد است اجداد من سے این سلسلهٔ مقدار
سادات ... حسنی ... ابراهیم ... این ابراهیم از اجلهٔ سادات کرام و اعلام عترت طاهره ... یکی از
اجداد حقیر ... معالی ... در مشهد مقدس ... شریعهٔ اسلام ... اختیار ... نمودار ... متوطن آنجا
یکی هم از ان مکان ... آسیان ... وارد هندوستان گردیده ... و بعد در شاه جهان آباد توطن ورزیده و اجداد
مادری حقیر سادات موسوی اولاد امام زادهٔ ... سید احمد بن موسی بن جعفر علیهما السلام مشهور بحضرت
شاه چراغ ... متوطن دار الملک شیراز ... حقایق الانوار ... شیراز ... معروف و مطاف و ... اساطین
است و کرامت ... آستان ... کرامات ... مشهد ...
... آن ... الاخلاق ... حقیر سید زین العابدین
عم زادهٔ نواب ... جنگ ... مرحوم ... مادر حقیر ... جنگ ... الوصیه مرحوم مرقوم ...
دختر والدهٔ حقیر بوده ... آن ... حاصل ... سید مرحوم مذکور ... اعظم شاه ...
بوده ... والده ... سال دیگر ... گذشت ... تولد حقیر در سال ...
... در بلدهٔ شاه جهان آباد ... دو سال دیگر برادر ... حقیر سید ...
... حقیر در سال ... مرحوم ... سال بود ... والده ... اولاد ...
... آباد ... شجاع الدوله ...
... مذکوره ... اقامت ... اولاد ... جنگ ... بعد ... روز ...
... اقبال ... آباد ... والد مرحوم ... مذکوره ... سید ... ان ...
کر سال بود ... است در ... مکان ... آرام و ... و ... بهادر جنگ ...
... الملوک و المعالم ... بهادر جنگ ... و ... مرقد ...

وملاقات و صحبت با هر یکے از ملازمان وتسلیهٔ و دلجوئے آنها و آصف الدوله با آنکه احتمال انواع مکاره و آلام بنا بر ریاست است اتحمل
امور مذکوره برو اگرچه آسانی هم باشد نهایت دشوار و از جمله متعذرات بلکه محالات است و انگلیشیان را مے دانند که وجود مثل من واز
سبے آزار منتقم دانسته راضی نباشد و اضرار من هرگز نخواهند بود و بهتر آنکه زمام ملک دارے بدست آنها سپرده فارغ البال بسر برم
و اصحاب انگلیشیه که نهایت فطن و هوشیار اند فے الحقیقت وجود چنین کسے را لطیفهٔ غیبی و نعمت غیر مترقبه شمرده و بنحوی ناخوشتر
نخواستند و او را مع اصحاب او مطلق العنان گذاشته اند و کارے با او و اتباع عزیز او ندارند بلکه آنقدر که او و مصاحبان مرغوب
او را باید مهیا داشته راضی و خوشنود مے دارند و دیگر کل معاملات مالے و ملکے و انتظامش مع افواج و آراستن اسباب
حروب در قبضهٔ اختیار خود داشته در پردهٔ نام او مالک ملک و فوج و خزاین و جمیع کارخانجات و اسباب و آلات حروب خود اند
حسن اتفاق آنکه طرفین یکدیگر را منتقم مے شمارند اما خانهٔ شجاع الدوله که یادگار امرای عظام و درین ایام قائم مقام سلاطین هند و خانه
امید لکهوک مردم و عمدهٔ زادهاے این مملکت و سبب بودن مسکن ما داے بعض ارازل و اوباش که مصاحبت آصف الدوله دارند
مانده اثرے ازان بزرگواران بلکه اقربا و خویشان شجاع الدوله و صفدر جنگ و برهان الملک پیدا نیست جائیکه بیست هزار
سوار جرار و پنجاه شصت هزار پیاده برق انداز پیاپی بست و هزاران عمده هاے با نام و نشان بوده اند و تجار و صناع ان شهر هم
در کمال رفاهیت و بے وسواس و اندیشه بسر مے بردند لشکر او همسرے با سواد عظیم شاه جهان آباد و معمورے آن داشت اکثر اهل
ده ویران و مفلسے که چند خسته و حیران و پریشان افتاده اند معدود دیگر فاقه و حاجه دارند پیاده هاسے یکسر به چند اندکه در
این زمان نوکرے دو سه روپیه ماهانه فخر و اعتبار شان بود و یا قبلا مالان واقرباے آنها و کماران و انصار فاعتبروا یا اولی الابصار
القصه کپتانان مذکور با سه چار پلٹن بهانهٔ رفتن ان طرف دیگر مثل مسافران که ازان راه گذرند متصل معسکر محبوب علی خان رسیده
قاصد ملاقات با او شدند او نیز مضائقه نکرده ملاقات خود با هم گردید و باز دید بعمل آورده معلوم نیست بچه تقریب بناے ورود
با با دسے گذاشته آمد چون محبوب علی خان داخل دار الحکومة خود گشته و فوج و توپخانه را بیرون شهر در معسکر گذاشت بعد سه چار
روز کپتانان فوج خود را آخر شب در کمال اخفا آراسته توپها را بضابطهٔ جنگ درست و آراسته از جائیکه لشکر داشتند کوچیده اول
صبح صادق بر سر معسکر محبوب علی خان رسیدند مردم آنجا که خبر از جاے و کارے نداشتند کسے براے قضاے حاجت رفته و کسی
در خواب غفلت خفته مگر معدودے از تلنگه هاے سنترے که عبارت از پاسبانان بیدار و تیار اند بجاے خود ایستاده بودند
بضابطه که دارند استفسار و مزاحمت نمودند افواج انگلیشیه اطاعت نکرده متصل به پله شلک رسیده ایستاد و بعض از سرداران
در میان معسکر آمده گفت که ما بطرفے مے رویم از میان لشکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت مردم لشکر ممانعت
نمودند اینها نشنیده بر خواهش پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار نبودند بمجرد یک شلک جماعهٔ بسیار مجروح و باقی ماندگان
مشوش گشته راه گریز پیش گرفتند و توپ و بندوق و اسباب آن بضبط سرکار در آمده اسباب سپاهیان بغارت تلنگه هاے
لشکر رفت محبوب علی خان این ماجرا شنیده بکار خود در ماند چون عند الملاقاة عهد و پیماے شده بود بضرورت از کپتانان
مذکور رخصت گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف الدوله رسید او که همین صورت مے خواست بعد رسیدن مشمول
عواطف نموده و سببے بدا کار معین داشت و لطافت علی خان خواجه سراے که او هم باصطلاح کمیدان ملکر مالک
یک برگید بود که عبارت از چار پنج پلٹن است دو سه پلٹن همراه داشت بمشاهدهٔ این حالات قاصد رستگارے خود گشته
راهے براے بدر شدن مے جست چون همیشه معهود بود که فوجے از سرکار شجاع الدوله در حضور بادشاه باشد و شجاع سرای

برود تر سید گفت بیرون رو کسی را با او کاری نیست او مانند گفت که اگر او برود کسی با او متعرض نشود مسرور شده در ساعت چون حراتی داشت
کسے ہم با او نیاورد میر اسعادت علی خود را که شمس عمادالدوله بود با سلاح و یراق آراسته بر اسپ خود سوار گشته با تعلیم گسائیان که سالاران
جلد لشکر بوده اند رسیده با هم مدان نسب خواهر سرا سیدچون با ین هیأت بر آمده بنام و ننگ ناسده بود دست پاچه گردید
که چه کند بعد در تلاش بر سر با اسپ آصف الدوله دست بار اسپ با بدن ناچار از گسائین استمداد نمود که اگر رفاقت نکنے
با او در راه برسد کار از پیش نمے رود و تا در بلا بال ورد اسطے خواهد بود گسائین مراتب یافت چون میر اسعادت علی از
نصرت گسائیان مایوس گردید اسپ جلد گام سے درخواست او با دبال سوار گو درا که سلے جل کرده ص مستاد و نهایت سبک رفتار
جلد گام بود تیار کرده فرستاد و میر اسعادت علی بر او سوار شده با تفصیل حسین خان که اتالیق و مربی و معلمش بود و معدودی
از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالما از حد ممالک آصف الدوله گذشته در حدود میر انجف خان رسید ذوالفقار الدوله
نجف خان بهادر رسیده بالقدم بار مستے استقبال نموده ملاقات فرمود و با احترام و عزت آورده در خانه خود جای داد
و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند سوار و پیاده برفاقت او ملازم گردانید اما در آمد و رفت و ملاقاتها رعایت
پاس ادب مرعی داشته آمد و میر اسعادت علی را بخانه دیگر ساخته خواست اکثر خود رفته در رعایت فروتنی و تواضع
سلوک سے نمود و اگر احیاناً میر اسعادت علی بر تقریب بخانه او برفت تا سر در دواره استقبال نموده آورده بر مسند خود میے نشانید
و خود با ادب فرو تر سے نشست +

ذکر مهجور گشتن محبوب علی خان خواجه سرا که از طرف شجاع الدوله حاکم کوڑه و اتاوه بود بدست کپتان انگلیسی حسب الامر آصف الدوله مهجور از عقل و شعور

سے واران عہد شجاع الدوله بلاحظه این حرکات و اوضاع خاطر پریشان و سرگشته گان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند اما
چون در رسید سیستان الجمال برسے ماند و سردار بعد برسے ہم چنانکه صاحب حزم و فراست و صاحب دولت عالی ہمت
باشد در نظرسے از اقطا بیدا نیست ناچار بکاسات سے گذرانیدند از ان جمله محبوب علی خان خواجه سرا که اندک مایه فراست
و غیرت داشت و سپاه و المواز بها ـ را که خود خیران بود که چکیده الموج و بسیار شائسته ہمراه داشت مع سوار پیاده بالسے
سر انداز چیاسے قریب بیست و پنج هزار و هیزم کس با او بود در طرف کوڑه و اتاوه که بحدود ممالک مرهٹه اتصال دارد حسب الامر
شجاع الدوله بکرور امارت و کمال سطوت و اقتدار سے گذرانید آصف الدوله را استیصال او واجب تر امری در خاطر
گذشته داعیه آن نمود که او را طریقے برهش نیابة معتمد گرد و با معدودی در حضور آمده حاضر باشد او نیز باین اراده
پے برده سے خواست که اگر آصف الدوله اراده عذر اظهار کند آن زمان ناچار سے سبک بمک حراست برود گوارا نمود ه
بذوالفقار الدوله نجف خان بهادر ملحق گردد آصف الدوله با مسٹر جان برستو مشوره امر مذکور نموده فوجے از ارباب انگلیشیه
بسردارے کپتانے چند باین کار حسن نموده نمیشے از اخیار روانه نمود و نسبت سرکردن افواج ملازم خود راهیچ وس انگلیسی
آسایش هوست دررو وسب محصور با مصاحبان خود بود و از سرامرسے که عمر باری طلاء شل جنگ برابی و مرغ جنگی
و جوپژ و اسبان و تک ناسد نهایت لعو و بیرا راست حواهد که ساعتی بلکه آنے رجوع بکار مار یاست و سرور نماید و ملکبار
و اسپید بے چاره نماردلعیر ارشتعال با مور عشیه و دکر طبع و مصاحبت لعادایه کان کار گزار هوشیار و استطلاع خواسد سوال آنها

او سے بود بسنت خواجه سرا سے مذکور که بجرئتے مشهور بود به برداعیه آصف الدوله پیلے برده خواست که بطورسے قابو یافته کار
مختار الدوله را باتمام رساند سفے الجمله رضاسے آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده بالمنایا میرزا سعادت علی هم سازسے
کرد که هرگاه من مختار الدوله را تمام کنم شما علی الفور با چندسے کسے که دارید سوار شده حاضر آئید من او را کشته حضور آصف الدوله
خواهم رفت در آن حال گرسے کار او هم باتمام رسانیده شما را بر وساده ایالت خواهم نشانید

ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت خواجه سرا از پی هم و بدر رفتن میرزا سعادت علی در حدود نجف خان صحیح و سالم

چون مشوره هاسے مرقوم الصدر تصمیم یافت بسنت خواجه سرا که از سر تدبیر و تزویر بناسے آشتی باگذاشته و عهود و مواثیق
کاذبه که در آن دربار رواج دارد در میان آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز تشریف آورده همه روز وقت
طعام بخانه اش خورده اوقات تمام روز و شب بلهو و لعب همانجا بگذراند و آخر شب بدولتخانه خود معاودت نماید چون مرگ او
رسیده و اوقات حیاتش منقضی گشته بود قبول نمود و روز موعود که پایان زندگانیش بود بدربار آمد و از آصف الدوله رخصت
گرفته قاصد خانه بسنت گردید بسنت تا آن زمان بعض مخلصان خود را که از آن جمله هر دو خواهرزاده میر قدرة الله برادران عمزاد
میر ابو الحسن میر باقر بودند یکے مراد علی و دیگرسے لطف علی نام داشت بر اراده خود آگهی داده بقتل مختار الدوله برانگیخت
چون مختار الدوله بکر و فر امارت بدر خانه بسنت رسید بسنت تا سر دروازه استقبال نموده بکمال تواضع و فروتنی از سوارے
فرود آورده بجائیکه براسے او مسند گسترده بودند آورده نشانید چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت در ساحت
خود زمین را کنده ته خانها ساخته بودند بسنت هم ته خانه بتکلف در جاسے خود آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت چون
آفتاب بلند شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضاسے قضا پذیرفته در آنجا رفت بسنت بعرض رسانید
که رخت دربار از بر کنده بآرام و بے تکلف بنشینید و رنگ مرغوبش را هم حاضر ساخته اقداح افراح بگردش در آورد بعضے از اقربا
مختار الدوله بحضور فقیر مے گفت که در شراب سمے قتال آمیخته داده بودند اگر نمی کشتند باز هم مختار الدوله مے مرد خلاصه
چون قریب نصف روز گذشت ممتاز الدوله بعضے از مصاحبان را هم رخصت کرده بتهیه خواب آخرت مستعد گردید چون
از همراهانش کسے نماند و خدمتگاران هم جا بجا آرام گرفتند میر مراد علی و برادرش با دو سه کس دیگر یکبارگی بے خبر در ته خانه
در آمده بزیر تیغ بے دریغ پیکرش را ریزه ریزه کردند و بعضے از خدام او که حاضر بودند از خوف جان گریخته خبر بخیمه اش بردند بسنت
خواجه سرا که فوج خود را مع توپها تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله آمد مستغفلان ابواب کمپنی ها را باندک فاصله
از خیمه آصف الدوله توقف فرموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم در عین سکر مسلح و با یراق شمشیر کشیده آمده آداب
مبارکباد تقدیم مے رسانید که دشمن حسب النعمت را حسب الامر کشتیم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمدے مگر
اراده من دارے گفت چه مجال که داعیه نمک حرامی داشته باشم گفت شمشیر دور کن آن اجل گرفته شمشیر را دور انداخت چون
بے شمشیر ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشتند حسب الامر او هم همان نفس سر در پے مختار الدوله گذاشت عمو
یا خالوسے او که بهیرا سنگه کلان شهرت داشت و اکثر در حضور آصف الدوله مے بود بعد کشته شدن بسنت در رسید او را
مقتول دیده دستگیر گشته مرامی فقط آبروسے خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض من نباشد مرا هم با کسے تعرضے نیست آصف الدوله

عظیم آباد گردیده در معاملات ملکی و ملکی صوبه اوده و اله آباد و چهر گڈه و کوره و اتاوه وغیره ولایت دخیل بسیر نمی شمار اطلاع مستر
جان برستو بیچ از بسیار معاملات بابت و آصف الدوله مگر برسر کار خارج است تا سالیس بود مانگ بلند سر روس الاشهاد گفت
آنا سادگی مستر جان برستو سرادر حق و مالک و مختار کار ریاست هر چه بعد به پایه همه با الطاف نماید و دار افواج آراسته بود و سرداران
معتمد آورده او آورده و با مکش بوده ادا کرده آنها در حسب اخراجات بوده بود و حسب دستی مانده سر سر دلها در باطن قائمند
استیصال آنها کسی الحقیقه بود را سرپردال ساختن بود گشته درین داعیه کوشیدن گرفت + + + + + + +

ذکر جنگ کاییدن آصف الدوله مختار الدوله را با کمپ پلتن و مستاصل شدن فوج مذکور بتقدیر آمرکس +

شجاع الدوله مغفور چار پنج سوار کس بجای سلسله شاه جهان آباد در اطراف وجوانب راجع بود و سی نفر یار رده رو رسید مواجب
مقرر کرده سید احمد بلسی را در ریاست آنها متعین نموده در تربیت آنها بصالطه لیتهای انگلیشی اهتمام فرمود سرچند سد وجهای
ایشان خیلدار بود اما در سلک چاکر و چالاک برابر چقاتی دست بلکه چست تر از آن بود درین جماعه بعادوده امدادیان
خاطر و مراعات ایشان زیاده از دیگران می شد آصف الدوله که از رفقای پدر بیزار و دیگر برادر اعتنی آنها و سابر و مال ساختن
ده دلود آنها که الطرف کاسی متعین بوده اند طلبید چون رسید بدر سر آن لشکر خود امر باقامت نمود و فرمود که توپها راه حل
و سپاه نماید آنها بعضی از آن اطراف داخل توپخانه نموده یک مرتبه او تا برده بود دانشمند برای فرستادن آن به گرگ
رسید و تا هم حکم بود آنها دل سند که اراده ندادن طلب و استعفاف بیدا آورده و بعرقه الکامه مطبور دار جواب دادند که
سرکار حسین حکم سی شود و مساس ره ما که در سرکار است عنایت شود تا صندوق و توپها داخل کارخانه و ما سلاسی کرده آید
بر اسعد مختار الدوله فرمان داد که ایشان بر بلسی سی نماید ما دیب دو سال سال باید پرداخت او عذر خواست که ما از مال
سرکار اندر حساب داریم و در باطن بوده سی خواهند دیگر عرض سبب گفت اگر شما رسالی روپیه باجارس سوم
او دیده که سرکاره بود ما صد سوده من اسکاف نام در عالم نوکری ما سیاسب و موجب کمال آزردگی درین تمامی هوا بود
بصرورت اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود معین سرکار سوار رسیده بمقابله استادت آنها نا چار آنکه سرامد مرده و سوار
در اعتقد با سیم صفوف آراسته جنگید مدکار بجای رسیله بود که اگر اندک اعانتی از جانب آنها رسد مختار الدوله را از پیش بر
بردارند لیکن چون از هجام بطرف مختار الدوله بسیار بود و ساماان بی پایان همراه داشت بعدر دو حور و لائق ومعقول مجروح
شدن یاران مولوی که جماعه کثیر از طرفین زخمگر ابی سید اسی قدم گشته سر ذمه تکلیل چون مجروح و مایوس از ظفر بلقی
مددان زمان هر یکی راه فرار پیش گرفته بطرفی مرید و جلقی بسیار از طرفین که همه ملازم آصف الدوله روزبار و شن بود باد
سیاه گردیده و آن اهل شادمانی و خوش وقت گشت اکثری از ملازمان خصوص بعض خواجه سرایان که شجاع الدوله بتتبع افواج
آمار احرل قرار داده همراه هر یکی شش هفت پلتن و چندین مرتب توپ و اسباب و سامان آن مقرر و معین نموده بودیلوا
صاحبزاده بلند اقبال بی پرده حیالاتی چند در دل خود بی ترا سیدند اما ان جمله بسنت جان خواجه سرا که بسیار معتمد علیه
شجاع الدوله بود المعتمد خلفی که از جانبی بود با مختار الدوله دوستی هم پشتی اشته سر با طاعت او فرد می آورد لهذا اگر
اما اقبها با سیر گروهی داده بوسائل و وسائط بعیده سی ساخت در یمن یکبو بیت کدورتها از رده و از جدا امرش شحادر نمود د
آصف الدوله بیرون بیان از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرائی او و اتفاق با بسنت جان که مستولی آورده گشته در دیگر ولد امش

ذکر متعین شدن مسٹر مڈلٹن از کونسل کلکته برای حاضر بودن در حضور آصف الدوله بطور زمان پدرش شجاع الدوله و معزول شدن در اندک زمان و معین شدن مسٹر جان برشٹو بجای او بسعی و خواهش جرنل کلاورن و ظهور اکثر حوادث و فتن در ان دیار بمشیت خالق لیل و نهار

بعد رحلت شجاع الدوله و مدفون شدن او در گلاب باغ فیض آباد گورنر هسٹنگ بهادر مسٹر مڈلٹن را برای حاضر و ناظر بودن بر اوضاع و اعمال آصف الدوله بضابطهٔ عهد پدرش مقرر کرده فرستاد زمانی بسیر بر درود مسٹر مڈلٹن گذشته بود که جرنل کلاورن و کرنل منس و مسٹر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیشیه برای استکشاف احوال گورنر هسٹنگ بهادر جلادت جنگ حسب الامر ارباب کونسل لندن دار السلطنهٔ انگلند ولایت فرقهٔ انگلیشیان در رسیدند و تبقریبات چند که ذکرش در دفتر دوم مفصل شد در ابتدا بر گورنر غالب آمده عمله انگلیشیه هر جا که بود برو فق تجویز و خواهش اصحاب ثلثهٔ مذکوره علی الرغم گورنر عماد الدوله مسٹر هسٹنگ بهادر متفرق گشته عمله دست نشان گورنر مرقوم معزول شدند در همان ایام مسٹر مڈلٹن هم بعلت دست نشانی گورنر معزول شده بجای او بخواهش اصحاب ثلثهٔ مرقومه و حمایت جرنل کلاورن مسٹر جان برشٹو متعین شد چون جوان هوشیاری بود آصف الدوله را مع عمله بر روی کار آورده و او آسان دانسته دست تصرف بدانائی و ابله فریبی دراز کرده در جمیع کارهای ممالک محروسهٔ شجاع الدوله مرجع حل و عقد امور و مختار کارهای سرکار آصف الدوله گشت مختار الدوله نائب مختار مقتدا آصف الدوله و جمیع عمله و اتباع او سفهای بیخرد بوده اند چنانچه بعد چندی که تقریبهم وارد آن دیار بتقریبی شد و ذکرش ان شاء الله تعالی آید همه را برای العین مشاهده نمود مردمی بنظر آمدند که اوصاف آنها مافی نیست در نوع انسانی بد تر از آنها هم آنها خواهند بود بی شائبهٔ تکلف بهائمی چند بوده اند بصورت انسان گویا در شان آنهاست انهم کالانعام بل هم اضل سبیلا القصه مسٹر جان برشٹو مختار الدوله را ببعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت در مخاوف عظیمه از ان استشمام توان نمود گفته برین صرافت آورد که ملک بنارس وغیره علاقهٔ راجه بلونت سنگه که بست و پنج لکهه روپیه مالگزاری و قریب هفتاد لکهه روپیه مداخل داشت به کمپنی بدهاند آن احمق ابله بهمان قدر سخنان بی فروغ خوشنود و مغرور گشته آصف الدوله را که کاری با ملک داری اصلاً نیست زبانی مسٹر جان برشٹو سخنان هم و امید گفته باشد رضا رای خود ساخت و بلا تامل اسناد عطای آن ملک به کمپنی نوشته داد گورنر هسٹنگ بهادر اگر چه ازین امر که ملکی مثل بنارس ضمیمهٔ ممالک مسخرهٔ کمپنی گردید نهایت خوشنود گشت اما ازین جهت که خود تا بنارس برای ملاقات شجاع الدوله آمد و ملک بلونت ظاهراً بانواع تدبیرات از شجاع الدوله درخواست و شجاع الدوله معاذیر ولیت و لعل آورده بنارس وغیره ملک باو نداد و جان برشٹو که بارتبهٔ گورنر حکم قطره از دریا دارد باین سهولت و آسانی ملک مذکور را گرفته ضمیمهٔ ملک کمپنی گردانید و بخبر سرداران انگلیشیه اینجا و ارباب کونسل ولایت نام عظیمی بهم رسانید اندک کمدر شد و چندان خوشنود نشد و مختار الدولهٔ نادان با وجود چنین تواضع نمایان برای استقلال و حمایت خود هیچ گونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته نگرفت اگر می خواست درین رعایت عظیمه بنای کارهای خود را از حضور کمپنی و ارباب کونسل ولایت انگلیشیه استحکام میداد و کسی را مجال آن نمی شد که بطرف او نگاه تندی نماید تا بکشتن چه رسد و اگر احیاناً کشته می شد در انتقام و مکافات قتل او قیامتی برپا می شد بلکه ریاست آن ملک از اولاد شجاع الدوله منتقل گشته باولاد مختار الدوله می رسید لیکن چون دوائر فلکی مقتضی استیصال اهالی این دیار است هر که ابله تر مردم است ارباب المنصب اینها می شود و با کسانیکه تجربه کاران روزگار و نهایت دانا و هوشیار ند معاملات روسی داده هر کاری که نباید میکنند و آنچه باید بعرایض از ان دور تر میروند القصه بنارس با توابع و لواحق از ممالک محروسهٔ شجاع الدوله منتزع گردیده ضمیمهٔ ممالک انگلیشیه گردید

سپاهی رفاقت و اسمعیل بیگ خان بهادر رخصت گرفته روانه شاه جهان آباد شد و بعد رسیدن خود بمعیت شمرو و بعد سهل مست آصف الدوله
مع کل افواج از فیض آباد بعلت عدم موافقت با والده خود بطرف لکهنو شتافت بعد بیرون رفتن از شهر با در خود را پیغام داد که
زرهاسے خزانه پدر نفرستاد چراکه شجاع الدوله خزانه را بسیار ساخته و دار اشیا از زر بود که بهنگام انعقاد معامله با انگلیسیان دیده بود
همه دست اندازے سپرد والده کلیات ناموس باسپرد با در در میان آمده آخر بداد اول رفته به تعزیه نکار عملی قبول نمود و آصف الدوله
ظاهرا صلح چار و ناچار رفته با در خود کرده تا رشته اعتماد احوال پدر بوسته داد چون میرزا اماسے چه نظر از تنگ گرا تقرب خصاص
داده در خدمت خود و مسند است و آنها همه وقت حاضر چون سابق در پیش بود بدین حال که نام باجوده مطلق العنان گردید
سرکے ارباب پیاده بااسپ جدید را جاگیرات و مناصب و خدمات متعدد و در سال جدید صد سوار و پالکی هاسے جالردار داده
اقتدار بسیار تا کمال تقرب رسید و یکے از امارا حکومت میواڑ و داد ان را نامور گردانید و یکے از کهاران پالکی که در
نیز زمره بهان مردم سلک گردانیده را مهر اعتبار داده و هیچ غیر از پوائح واد اسے میشد بعد چندے ملک کیسیه
و انجا موقف گردید و پس از ملے بطرف اتاوه که متعلق سے حدود ملک او بود و امر سیاست ملک و حساب و عسکر کمک بسیار
بود و با انجا بادر خود میرزا سعادت علی را مع سیدسے لسیر ممتاز طلب داشت چون حاضر آمد با لسیده نظیر را هم رد و خواهد
گردانید و حایل ساخت بعد مصالحه همه که مردم متعینه از اهم مائل بطرف خود ساخته بود حدے از جانب او اول رفته اشاره
نمود که سیدسے لشکر را گرفته بیاید سیدسے لسیر ساعتے قتل از آن مردم مهراین با خراسے آگهی یافته با تعیین محمد بیگ متحیر بود
که چه کند بعد مردم مامور رسیده مرزا سعادت علی سیدسے از سپاسے بار چه و غیره رفیق میسے مرقوم دست مرق و بیلسے حسان
نگران او بود سید کے لشکر گرفت کس بار بده ام این مردم را خود مسول سے دارم و بوسر قسم تواسے بود در این ملک میر ابکس
و بعض دیگر را که اعتماد سے بر آنها بود سفارش سیدسے نمود که در بار آن جماعت قتل با مله دارد سردسے تا معرش رسید لشکر را کرد بار
ساماں کے پرده دره او ایم محمود بیگ خان که آن طرف دریاست نامدار سایده و اسپ سوار سے بود که تا رو شش لسیر را اسوار گرده
چندکس را همراهش او گفت تا پاسے دار کے نگر بر دین عرضه نامداران رسیده و همه لسیر سوز شے برپا گشت واد و میں
آشوب مدرسه را معسکر مت میرزا سعادت علی استعمال محال ان نموده دخص جمیه لسیر با کمال زلا و سے مسندراه تنها گردیده دولا
مرد سے دمرد اسے گذاده بادم آخر کوشید و بالعت ساعت نگداشت که کسے در مل جمیه خاص لشکر گسته را احوال او اطلاع یافته
ودین عرصه او لعت راه رفته قریب ساحل فرار رسید و محمد بیگ را دو در ده دعود دریا نموده از جد و در آصف الدوله سالما بیرون رفت و ما
میرزا سعادت علی سرت سعادت او رسیده لسیر نگداشتان حرامید امداد آن موعدگان لشکر جمله که حسد اثرسے از آن آمده
شاه رام حورده و جیا مسند سپس آصف الدوله میرزا سعادت علی را از ملاوه اختیار کار ملک رهیله که پدر او مقرر کرده بود نایب
صورت سنگه راکه او هم از عهد شجاع الدوله سرکار بیمار بود در آن کار مقرر ساخت و اقتدار مختار الدوله در ریاست بجائے رسید که
از آصف الدوله نامے بیش نامد برادر کلان خود را که سید محمد خان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر دهانیده و نائب صوبه اوده
گردانید برادر دوم را که مسعود خان بود خطاب مسعر الدوله بهادر دهانیده و نائب صوبه الٰه آباد گردانیده و هر یکے از امرا و اعیان تعا
خود را اکثر زیاده از لیاقت رسانیده جمیع لازمان قدیم و جدید سرکار شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بعنایت و رعایت
متوسل خود گردانید و برادر اول و سے از اتمام حصه ما سر دو براد رحقیقے او از اسباب امارت بهادر گردید و بکسے راز احوال نامد که با او
دم مخالفت تواند زد

که هیچ کسی بی گریه و زاری نبوده باشد سالی قبل ازین بر پشت یا شانهٔ او دانهٔ بهم رسید چون پدر و جد او برهان الملک بمرض
سرطان مرده بودند از اندیشه مرض مذکور کرده مبلغ پنج لک روپیه نذر کرد و بعد شفا یافتن ایفای عهد نموده مبلغ مذکور باماکن
مقدسه فرستاد اما چون اجلش بهمین مرض موروثی مقدر بود آخر بهمین علت مبتلا گشته درگذشت بعد تغسیل و تکفین جنازه اش را
بطوریکه در مملکت هندوستان رواج دارد بجمیع تجملات سواری اورا حاضر ساخته برآوردند میرزا علی خان و سالار جنگ
خلفین محمد اسحق خان مرحوم که برادران زنش بوده اند با جمیع ارکان دولت و نمک پرورده های او مع عموم ملازمان و رعایا
متابعت جنازه نموده راه سپر بودند هنوز تا باغ گلاب که برای مدفنش مقرر شد جنازه اش نرسیده بود که پسر سعادتمند او
میرزا امانی را که بآصف الدوله مشهور است بتمنای جانشینی پدر اضطراب وافر بهم رسیده اندیشها فرو گرفت که مبادا بعضی
ارکان دولت دیگری را از اولاد پدرش بر مسند فرمان روائی جلوس میسر آید بنا برین مروت و حیا را بر طاق نسیان گذاشته
منسوبان خود را تاکید نمود که رفته هر دو خالوهای او میرزا علی خان و سالار جنگ را بتقید تمام از متابعت جنازه برگردانیده
بحضورش آرند ٭

ذکر جلوس نمودن میرزا امانی آصف الدوله بر مسند جانشینی پدر و رو براه دادن مواد استعداد ریاست و کامرانی و درهم شکستن دسته های فوج و برهم نمودن جمیع انتظامات عهد شجاع الدوله و عروج یافتن میر مرتضی طبا طبا برادر زاده مصطفی خان بمرتبه نیابت کل و بعضی از سفاهت های آن بزرگ دودمان ٭ ٭ ٭

چون محرمان آصف الدوله میرزا امانی لطلب میرزا علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این هر دو برادر عذر شرمساری در حضور عالمیان خواسته انصراف از انشای
راه مناسب ندیدند بار دیگر بمبالغهٔ تمام طلب شد و فرمود که خواهی نخواهی باید آمد هر دو برادر ناگزیر مجبور گشتند دیگران احوال برین منوال دیده مرضی
خلف جانشین را فهمیده بامید پیش آمد خود بی طلب برگشتند آصف الدوله بنا بر مشوره گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنل گلیسن یکی دیگر
از رؤسای انگلیسیه را که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبید و گفت که درنگ مناسب نیست مشیت ایزدی جاری
شد الحال مرا بر مسند جانشینی پدر باید نشانید سرداران مرقوم عجلت را مناسب ندانسته تسلیه او نموده امر بتانی فرمودند
او مبالغه را از حد بدر برد و وعده ادای مبلغ خطیر در صورت پذیرفتن امرش نمود آنها دیدند که پسر کلان شجاع الدوله از زن
همسر همین است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد از تانی چه می رود بلکه فائده مائده حال ما می شود دستار سربسته
او بسته اعیان و ارکان خانه اش را حضار فرمودند نقارچیان و اسباب نوبت خانه نیز حسب الطلب او از اثنای متابعت
جنازه شجاع الدوله بنقاره خانه رسید و اعیان و اشراف ملازمان نیز حاضر آمدند و خلف سعادتمند که گویا آرزومند این روز
بود لهذا باتمام بر مسند ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بی نام و نشان که با جنازهٔ پدرش مانده بودند الفراغ از دفن جسد
او نیافته بودند که صدای نقاره شادمانی از دیوان میرزا امانی بلند گردید و بر مسند فرمان روائی متمکن گشته میر مرتضی خان
برادر زاده مصطفی خان را که میرسامان خانهٔ او در عهد صاحب اختیاریکیش بود بخلعت نیابت کل داده بهفت هزاری
صاحب نوبت ساخت و ماهی مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید رفقای پدرش مثل ایرج خان و
سید بشیر و غیرهما از متوقعات خویش مایوس گردیده هر یکی بفکر خود افتاد و ایرج خان بهانه حصول اسناد از حضور رخصت شده

تا لیتقدمون از اجل موعود تقدیم و تاخیر نتواند نمود اما چون ایزد تعالی عمده شمرای را در دنیا سعی از اسباب
گذاشته بعضی از آن مثل و درسخ سے که باسداد حمله اساس حقیقه هم گاهی بعضی ، رلطر هوشیاران متصور جلوه گر
میگردد در خصوص مرگ شجاع الدوله اگر چه بر یقین متحقق گشته لیکن گمان میرسد او در گذشت از دنیا با دل پر از حسرت
بعد از آنکه اسباب اقتدار بسیار بهم رسانیده و آرزومند اکثر مقامات مبدار عمیده بود بعضی از آمال تمنیه او ست سرکار عمده داشت
و صفات عمده هم در ذات او مجتمع و خلق کثیری از دولت او متمتع بود لیکن دو سه کار در کمال زشتی از او سر زد و ایزد
تعالی در انتقام آن عملها او را با دل پر از حسرت در همین حوالی در آن سرور دل از دولت و کام راستی محروم و مأیوس ساخته
مدا آمد ما امیران افسوس بر هنگام اگر داشتی خود عمده امیر قاسم خان سر چه بر سر او گذشت او هم
مستحق آن بود لیکن شجاع الدوله را سزاواری نیست که پناه داد و سردار عهد شکستی و اوراق کلام الله که عهود را با مال
اسد و عهد و با حضرت سید انبیا و عترت طاهره آن سرور و حضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مرقوم
مهر نموده بود در حفظ جان و مال و آبرو ملتمس گردانیده و پیش خود طلبیده و بعد از ظاهر شدن نیاید و
بعد گرفتن زر بسیار را خود متعلق ساخته و از اتباع عیال مقید گردانید جمیع اموال و زر او را عاسر
و اسیر و الواح اجناس صد کاسه را او نگذاشته و امیر مقتدری را ناگذاشته محل سرار گردانید
دوم گمان مد رقه ممالک محروسه بود که شاید در حساب دستار ارتکوک معاعت خواسته بود و سرده مکلم
بهم رسانیده انها محروم و یومیه و ارامی و دهات آنها را ضبط نمود و خلق کثیری از آن جمله در جامار الغیر
و ناچار گشته بفاقه با سے متواتر مردند و برخی گدایی مبتلا گشته اوقات حیات را بفقر و فاقه بسر بردند
ممکن است که دو میکس از مصائب مراتب بعضی امور باسالیه که موجب سوء ظن با فرقه مذکور تواند شد بوده باشد
اگر سعی آن جامه سلطور دست مالیسی که بعیض دیگر در خصوص اہل سے آورد داوسے بود آن بود که در چنین مواقع
کمال احتیاط منظور بود چه سلاطین و حکام ظل خداوند چنانچه او تعالی سایه روزی را به یک و دو مسارد ایهام سلطنت
الهی کار فرما گشته روزی کسی را مقطوع نکند سعی و لیکن خداوند بالا و پست + بعضیان از رزق
ملت + سوم پاس عرض و ناموس مردم خصوص شجاع بود که میداشت و در ساحت جاهای سامان خواه خود در شکستن
... رعایا و ملازمان از انداد و امراء عرب پروا دارد که ۶ در چندین بار مردم با ین نسبت نهایت ایذا رسانیده تا جهانی بسیار
کسان مع اموال شان بر باد و بتاراج سپاهیان و ارباب خدمات سرکار شجاع الدوله رفت و لطف و احسان فرق مذکوره
را غیر از جفا دیگری سوا نبود بهر صورت چون کار از دست او گذشت و امید حیات منقطع گشت تودیع ارزن و ما بعد جهان
بوده روز جمعه بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سال هشتاد و هشتم از مائه دوازدهم هجرت از این عاریت سرا انتقال
فرموده ملک و کشور بقا را بطور تواتر از مداومت سماران معتبر مسموع شد که بعد از او در همین آباد محشر برپا
احدی سے بود که هرج و مرج نکرده باشد ممیزان حال سعادت که موجب او شرح نمی توان داد پیش تقریر بیان نموده گرد
گویا که من بر باد داده او بودم و هر چه از دست او بر آمد ظاهر است تا این حال هر اعمال او مراتب و سایر سالت
که بود و ابدی سوا ستم و سیلاب اشک از چشم ما سے من باری توهم گو سیدچنانچه یوم العاشورا در بعضی مجالس
گاهی اتفاق میشود که کسی رقت مفرط آید همین صورت در تمام محوطه حصار رسیس آباد بود و گمان سے رود

بطرف جنوبی و مغربی گنگا بود مثل بارهه و سهارنپور و امثال ذلک و آنچه در دست حافظ رحمت و اولاد مرحوم علی محمد روهیله
و اخلاف دوندی خان بود در بین ولایت صوبه شجاع الدوله و آنها هم همین قسم که بعضی طرف شرقی و شمالی گنگا متصل
صوبه اوده و مثل شاهجهان پور و بریلی و آنوله و پیلی بهیت و مرادآباد و غیره و بعضی میان دوآبه گنگا و جمنا مثل
سنبهل و مرادآباد و رامپور و بعضی مثل کاس گنج و دریا گنج و پتیالی که از ممالک سابق بنگش بود و در عهد صفدر جنگ از
دست احمد خان بنگش منتزع گشته ابتدا بتصرف صفدر جنگ و در بقیه آن بتصرف مرهته رفته بود و دیگر ممالک مقبوضه مرهته که بتفصیل
در استیصال تمام مذکور شد که از دست احمد شاه ابدالی در نواح پانی پت روی داد و مرهته مغلوب و الاثر و الطائفه
شد این ممالک را حافظ رحمت و احمد خان بنگش و اولاد دوندی خان و نجیب الدوله حسب الامر ابدالی با هم قسمت نموده
هر یکی جای که یافت در دست خود داشت ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ بعد انفصال تقسیم مملکت
مرحومه ملازم خدمت شجاع الدوله گردید چون جمعیت سپاه داخل ممالک گردید و از جمله ممالک نجیب الدوله آنچه
این طرف گنگا مثل پانی پور و سکندره و غیره بود بشجاع الدوله داده قدری از ممالک بنگش را حافظ رحمت و دوندی خان
که اتصال بصوبه اکبرآباد و شاهجهان آباد داشت خود گرفت و بعد در قلمرو سرکار منتقل و متعلق گشت بالجمله خان نجف خان
بهادر را شجاع الدوله رخصت داد [illegible] مشمول عواطف گردانیده و بهمراهی خود گزید و بنای وداد و اتحاد عهود و مواثیق
از طرفین استحکام یافت بعد ازان نجف خان مرخص گشته بممالک اکبرآباد در عهده و بالا دخود آمد و شجاع الدوله بنظم و نسق
ممالک جدید اشتغال ورزید درین ضمن اسباب انتقال شجاع الدوله از دار غرور و ابرفان خدای بی همتا مانند مهیا گشته
دنبل در ران که نیاگرش گویند بهم رسید و لعب چند روز منفجر گشت همین مرض مشهور به هلاکت در ران احدی
مظنون نمی شود سوای که ازان نکرده بطوریکه معروف است جراحان ملازم از هندیان و از امثال فرنگیان که از هند
ملازم سرکار یا دیسی و معتمد علیه بوده اند مداوا می نمودند تا آنکه آهسته آهسته افزود و شجاع الدوله و همنشینان
او را اکثر [illegible] عارض گشت عجب آنکه این جراحت چنین اشتهار یافت که شجاع الدوله با دختر حافظ رحمت داعیه خلوت
نموده او را پیش خود خوانده او از فرط غیرت و شدت حمیت که در طباع نسوان خاصه زنهای افغان می باشد چاقوی
مخفی با خود برده هنگام کشف عورت در انجا زده مجروح ساخت و آن چاقو را بزهر آب داده بود لهذا رو به بهی آرد
با آنکه این سخن مطلقا اصلی نداشت و محض غلط بود اما بمرتبه شهرت یافت که الی الآن بعض کسان همین را دانسته
و علت مردنش می شناسند القصه که شجاع الدوله مضطرب احوال اراده معاودت بخانه خود در فیض آباد که مرکز دولت
او و بنا نهاده جد مادری او برهان الملک است و اتمام و اکمالش او نموده فرمود و لیسوار [illegible] آئینه راهی
گردید و میرزا سعادت علی خلف دوم خود را به نیابت در انجا گذاشته سید بشیر حبشی را که عمده ارکان دولتش بود
باعانت و اتالیقی او تعیین نمود و خود با حوال ناتوانی بفیض آباد رسید

ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله بادل پر از حسرت و تمکن یافتن آصف الدوله معروف بمیرزا امانی بر مسند دولت

بیماری شجاع الدوله یوماً فیوماً اشتداد پذیرفته منجر بماده سرطانی گشت و چند انکه اطبای حاذق انگلیشیه و ملازمان قدیم
و جدید پیش در تدابیر و اصلاح مزاج و معالجه مرض کوشیدند سود نداد بهر چند موت بمقتضای آیه کریمه لا یستاخرون ساعة

ذکر او متفرقات متعلقه در دفتر دوم ثبت افتاده بود تا ذکر آن از دامن کوهستان کماون بعد از آن که از دیگر آب و هوای
آنجا سمان آمده بود هر دو اخیه عصر شجاع الدوله بوده تا ریاست مدتش شد مدین الله خان باعتبار سرداری زادگی کرسی علی محمد خان
است و مدرس زرمان موجودات حافظ رحمت و دوندی خان وغیرهم بود و جمیع را با خود متفق ساخته در دامن کوهستان
مذکور انقیاد را نگیرند که گشت بود آخر بوساطت رؤسای انگلیسیه عهد و پیمانی با رای خود درست گرفته جا گرفت و بعضی از
مضافات ممالک افاغنه که قریب به پانزده لکه روپیه حاصل داشت از شجاع الدوله بوساطت رؤسای مذکور گرفته در آنجا
فارغ البال بکام دل آرام یافت ملت عشرت افاغنه است الی الآن بجمعیت و احتشام بسر میبرند دیگر بیچارگان محروم از معاش
ملک بیار تحقیق زر و اموال رسانید محتد مقید و در کمال رنج و عنا گذرانیده مدتی اکثری از اولاد حافظ رحمت و دوندی خان
را در لکهنو بعد مردن شجاع الدوله در زمان نشو و نمای امارت پسرش آصف الدوله که ذکرش عنقریب انشاء الله تعالی
آید دیده احوال آنها شاهد و استماع از معتمدین ادراک نموده اینعل الشرف تا به مذکوره محبت خان پسر حافظ رحمت
برادر مهتر عنایت خان که با شجاع الدوله مخلص و در جنگ عظیم آباد که با انگلیسیه روی داد رفیق و معین شجاع الدوله
بود سابق گشت تحت صدارت و سیرت لیاقت سروری و دولتمندی داشت لیکن درین زمان که وارث ولی
ملک سفله نواز پیرشتکان رسیده و بزرگ او دهی که عنایت دون مرتبه او بود مقرر داشته و فیض الله خان پسر علی محمد خان
را ملکی که حاصل از کم از شش لکه روپیه نخواهد بود عنایت نموده حال آنکه او در زمان اقوام خود زیاده سه لک
روپیه در عهد تصرف نداشت ناقدردانی و سفله پروری این روزگار زیاده از آن است که در حیز تحریر توان
کرد از جمله دون نواز بها ستمزده آید قطعه فلک دون نواز یک مشت + دال سیکی هم بفرق سر دارد + سر جری
را که دم گرفت بست + سی سد که دم جر دارد + سی برتا فراز گنهولس چه چون عرش اید دست بر دارد
بر سیش بهر که خورد شود + حرف دیگر بکاش بر دارد + والی اقبال شکی القصه بعد این فتح گورنر جنگ بهادر
امارات کونسل شهر لندن که دار السلطنه انگلیسیه است مدتی معاتب ماند که چرا از شجاع الدوله درین جنگ ملتمسات
نموده اون داد و افواج با مات ز ساده گور بر توجیهات مرده از حسن بیان خود نگاشته بر آن دمه حاصل نمود
و مورد عنایات بیش از پیش گردید

ذکر انقسام یافتن ممالک جماعه افغان مابین شجاع الدوله و میرزا نجف خان +

میرزا نجف خان بهادر در زمان آوان از رشته تبعیت و کمر بسته برآمده با شجاع الدوله رشته همسری بهم رسانیده و نواب شجاع الدوله
که بمقتضای ارکیه بار داشت الحه ورت یا او سیاسی دوستی و رفع عناد گذاشته دم از اتحاد میزد ملکه سی گویند یکی از
سبات خود را نامزد او نموده در تالیف قلب نجف خان بهادر اهتمام مینمود لیکن نجف خان بهادر بمقتضای
جوانمردی و پوشیدن مراسم ظاهری خود را کمتر شمرده با استعداد آداب شجاع الدوله بروی قدیمه می نمود درین
قسمت افاغنه ملکات مقبوضه آنها از دست ستان سریع گشت برین از آن ملک بابت نجف الدوله از دست
ضابطه خان وغیره اولاد او در ید تصرف نجف خان با عانت سرداری مرشد پیش در آمده بعضی از آن این طرف گنگا
ملحق ملک علی محمد خان و حافظ رحمت وغیره بسمت سمای گنگا تو دیل چاند پور پرگنه تهر گده وغیره و اکثر ملک او

مستعد گشته بود اهمال نموده دلالت بجنگ نمودند و دیگر جوانان نوخاسته آن جماعه نیز بسماجت و غرور شجاعت در دادن رزهای
موعوده عذر عدم قدرت پیش آورده ترغیب بجنگ و امیدوار اعانت و رفاقت سعی ساختند حافظ رحمت هر چند نمایند
که هرگز از عهدهٔ جنگ فرنگ بر نیامده آبروی مردی و مردی بدان ریخته خواهید گردید و آتشبارهای افواج فرنگ دود از
دودمان خواهد بر آورد و چون ظلمهای بی پایان از فرقهٔ افغان بر مقیم و مسافر و اصناف بندگان خداوند منتقم قاهر گذشته
هنگام انتقام آن رسیده بود عقلها برگشته موعظت حافظ رحمت و رشد یکی از آن مستحقان غضب الهی در نگرفت و کار بمقابله
و مقاتله انجامید شجاع الدوله با افواج قاهره خود و جرنیل بارکر که سالار لشکر انگلیشیه بود مع توپهای بسیار و اسباب بی شمار در ملک
آنها رفته تاخت و تاراج شروع نمود حافظ رحمت هر چند تاکید و مبالغات در طلب اولاد دوندی خان و دیگر سرداران نمود
بمواعید کاذبه استمال نموده از بعضی جاها اندک فوج و از بعضی دیگر فقط وعدهٔ آمدن عنقریب رسید تا آنکه شجاع الدوله نهایت
متصل رسید و حافظ رحمت لاعلاج گشته چاره بغیر از مقابله ندید با جمعیت خود و اتباع و بعض معاونان که کمتر از پنجاه شصت
هزار کس نبود آمده نهری خشک که عمق بسیار و خم و پیچ بی شمار و بر کنارهای صحرا اشجار خاردار داشت پیش رو گذاشته
عقب آن توپخانه که میسر داشت با سلوک چند مستعد محاربه نشست از یک طرف پلتنهای شجاع الدوله بسرکردگی سرداران
خود که اکثری خواجه سرایان دلاور معتمد سرکارش بوده اند و از طرف دیگر پلتنهای انگلیشیه بسرکردگی کپتانان و میجران هوشیار بهادر کارزار دیده
از اطراف صفوف افاغنه غیر از راه مقابل که با نهر رسانیده از دریاچه حائل گذشته شروع بشلک توپها بآئین و ضوابط فرنگ نمودند چون چابکدستی
اینها درین کار بمرتبه ایست که غیر از حفاظت الهی چاره ندارد و در روبرو رفتن مفید و در فوج نامنتظم بی نسق هند نیست بلی فوج ولایت
که تابع فرمان سالار جنگ گریزاد بر حکم سرداران می باشد و هر که اندک انحراف و اضطراب بظهور رساند از سیاست و نسق سپهبدان محفوظ نمی ماند
از عهدهٔ مقابلهٔ این فوج و تافتن بر آنها بر نمی توانند آمد افاغنه بی دست و پا گردیده کسان بی شمار از همراهیان حافظ رحمت رو بفرار نهاده رهگرای
بیدای عار شدند لیکن حافظ رحمت با معدودی از رفقای جان نثار سر رشتهٔ صبر و قرار از دست نداده در آن میدان دار آزما
به کمال دلاوری پایداری نمود تا آن که گلهٔ توپ بر سینهٔ او رسید هر چند بامر آمر کن فیکون از سینه اش بیرون نرفت
اما از صدمهٔ آن جان او از صحبت بدن مفارقت جست باقی ماندگان را بعد قتل حافظ رحمت دل از دست رفته پای ثبات
برقرار نماند و ناچار راه فرار اختیار آمده بگریختگان سابق لاحق شدند شجاع الدوله خبر ظفر یافتن افواج خود شنیده از فیل
سواری فرود آمده جبههٔ شکرگزاری در حضرت باری بخاک عجز و استکانت سود و هنوز سر بسجده بود که سر حافظ رحمت
بریده آوردند از کسانیکه او را دیده بودند شناسانیده چون متحقق شد کرهٔ ثانیه باز سر بسجده گذاشت و چون سر بر داشت سالار جنگ
برادر زن او خواست که بدستمال خاک از چهرهٔ او بیفشاند منع نموده فرمود که این خاک زیب سیمای من است الحمد لله که امروز
انتقام گستاخیهای بی پایان این جماعهٔ سفاک بی باک که با پدر من و دیگر مومنین و مترددین نموده بودند بکام دل کشیده آمد
در آن وقت ضابطه خان هم با هزار نفر از جملهٔ ملازمان در آن عرصه همراه شجاع الدوله بود بعد کشته شدن حافظ رحمت که مشیت ازلی
بانتقام اعمال آن جماعه رفته بود ادبار بی پایان عائد احوال جماعهٔ افغان گردیده هراس بی قیاس بر دل صغیر و کبیر آن جماعه
مستولی شده و تفرقهٔ تمام در جمعیت و ازدحام آنها راه یافت شجاع الدوله افواج خود را در اطراف و اضلاع محروسهٔ افاغنه تعیین
نموده بانتقام جرم سیئات آن ملک و احضار سرداران آن جماعت بشرط اطاعت و قهر و قتل متمردان فرمان داد و چار و ناچار فتح الله خان
و غیره اخلاف دوندی خان و محبت خان و غیره اولاد حافظ رحمت و فیض الله خان پسر علی محمد خان معروف بروهیله

با وصف دست یافتن امرا بر اقبال با انتقال نجیب الدوله و عزل سالار خان مع خطاب ذوالفقار الدوله با میر الامرا در عالم جنگ
یا ملته سرگرمی ما سے رسید و میر محمد علی که دران قلعه بود به پسر مسند راج دران در آبود و قلعه دیگر رفته با محمد خان بهادر بالوا
سلطنه و ممالک ده امان خواه گردید محمد خان لطف و مهربانی کرد تسلط مزاحم باشد و اولاد و محمد علی و اتباع آنها سرگشته و
و اضطرار و ما سے معاش و بیکار ما شد الا اتفاق نا امیدی آشتی گذاشت تا آهسته آهسته اسباب عروج و ریاست لائق شان
امارت برایم آورده در سلک امرا اسلام دولا مقدار و مقتدران نام نام آور گشت +

ذکر در آویختن شجاع الدوله با حافظ رحمت و اولاد علی محمد روهیله و دوندی خان و استیصال خاندان روهیله و پٹهان

شجاع الدوله با سرداران انگلیسیه رابطهٔ اتحاد و عهد و پیمان اعانت و امداد در هنگام محاربات که همدیگر را باعانت یکدیگر
مستحکم داشت قلعه میر یوسف خان و سالار خان و اتباع نجیب الدوله و جات وغیره با تا شا کرده چون با فاغنه کینه
دیرینه داشت حقوق اهالی صلحانیکه از سعد الله خان پسر علی محمد و عنایت خان پسر حافظ رحمت که مخاطب بحافظ الملک بهادر بود
با او مرعی شده فراموش نموده داعیه استیصال خاندان و تمام و نشان جمیع افاغنه عزم نمود از عماد الدوله گورنر هستنگ بهادر
علاوت جنگ و استراج و تعیین وجه معهود و در جلد وسی اعانت برای سپاه کمپنی قرار داد و این مکاوحه با افاغنه درخواست
گورنر بهادر هر چند از طرف کمپنی مامور بود که افواج انگلیسیه را از حدود ممالک محروسه خود و ملک شجاع الدوله که عبارت از کرم ناسا
و حدود صوبه اوده و اله آباد است بیرون برده به جنگ و استراج ممالک دیگران منصرف نسازد و ملک بارها ساخت شجاع الدوله
که با کمپنی ملحق بود از دست دیگران استراج نماید هیچ بد حکم اولو الامر ولایت داشت که اگر کسی بر ملک شجاع الدوله بعزم
استیلا بیاید افواج انگلیسیه در دفع او مدد نماید و اگر کسی در ملک بنگاله و عظیم آباد بیاید مذکوره در آید شجاع الدوله اعانت
و امداد انگلیسیان نماید و مصلحت در این عمال دایره اعانت اینکه افاغنه مانوس و جوار و کوهستان بوده و لا گردان دیوان قربان
این ممالک اند هر گاه کسی قاصد این دیار شود ناچار است که اول با آنها در آویزد تا سهار ناچار سازد خود دوری و خواست که
ولیس مرا نموده با او بیاید لیکن بسبب بعضی نوابد گورنر راضی گشته شجاع الدوله اتحاد کافا غنه با دو لک افواج انگلیسیه را باعانت مامور نمود شجاع الدوله
بحافظ رحمت وغیره سرداران اتمام حجت اول پیغام نمود که پس در هنگام اضطرار واسطهٔ مصالحه نامرهٹه و سا گردیده مبلغی خطیر از سر
خود با و رسانیده و سپاه را از دست مرهٹه تاراج و حوادث مرکتا راسا رسانیده ام و مدت شد که انفصال زر و مال قدر مدت موعود
بود منقضی گردید هنوز زر معینه از پس نرسیده الحال باید آن زر بلا اهمال ادا سازید و الا مهیای حرب باشید حافظ رحمت
که مرد بهوشیار و دور اندیش بود و شیخ الله خان وغیره اولاد دوندی خان و فیض الله خان ولد علی محمد روهیله و دیگر روسا
و رئیس زادگان افاغنه را یکجا نموده پیغام داد که شجاع الدوله باعتماد اسباب حرب و افواجیکه خود بصالح فرنگ آراسته
و امداد و اعانت که از انگلستان خواسته اراده عزیمت جنگ استراج ممالک ما نموده از عهده آشتی نارسی افواج خود با
او بر آمدن اندکی متعذر است بهتر آنکه
اول روپیه که کس موعود و در پیش دهنده اوست از رسم گذشته سیاد
مگر داشته باشید و الا ستر گرا زر عهد که به سحر رسید آمد شما و
بامن سالار اولاد دوندی خان بنموده آنها را فرمان داده و گفت
گرمی با شما و ملک شمال که از طرف گنگ است کار است
شما بخاطر جمع باشید تا اگر اعانت حافظ رحمت خواهید نمود ما
او سامعه خواهید سوخت الطاف مذکور بطمع زر و عرفه از سعود دورا بماده در داوری که حافظ رحمت از طرف آنها و دیگران

ذکر برگشتن مرهته بملک دکهن و شروع عروج نمودن میرزا نجف خان بحکم خداوند امر کن

بعد ازان که میرزا نجف خان سالماً و غانماً همراه مرهته کمپال گرد و فر بطرف دار الخلافه شاه جهان آباد برگشت و مرهته معاودت بدکهن
نمود خان مرقوم را با پادشاه سپرده سفارشش بسیار درباره او نمود و از طرف خود هم بکارهای مرجوع این نواح مامور فرموده
رخت سفر بجانب دکهن کشید میرزا نجف خان باستظهار مرهته تقویت یافته تا معدودی سپاه باقتدار رسید و متعلق دیوانی
که با پادشاه نساخته در دیاری که متصرف پادشاه و متعلقان نباشد علم تسخیر برافرازد بنابر علی هذا از پادشاه اسناد اکثر محالهای
قریب جوار دار الخلافه و توابع صوبه اکبرآباد که عمال پادشاهی را مجال مداخلت در اینها از تسلط اتباع جات نبود درخواست
نموده حاصل کرده و خودی الحق بعد ازان بوسیله تعدد معاش از مفلسان قلاش و دیگر ارباب تلاش بامید ارتقا بمدارج علیا بهم رسیده
بمحالات مذکوره تاخت گردید چون بعد وجات رسید بسر سورجمل که در آن اوان راجه آن دیار و قایم مقام سورجمل بوده دم
اقتدار میزد نوشته گران مع همرو کرشش هفت هزار قواعد دان معروف بتلنگه و تفنگ اندازهای چقماقی و پانزده شانزده ضرب
توپ لائق جنگ میدان همراه بود بمدافعه نجف خان بهادر فرستاده در چهار کول و چالیس ... شارع شاهی اکبرآباد
مقابله روی داد چون فوج میرزا نجف خان بهادر تازه و رنج ناآزموده بود اکثری تکاپوی کردند بعضی جان بازی
نموده مجروح و مقتول افتادند و بر سواران جات شکستی افتاده نزدیک باشند اما همرو از آتشبازی فلک توپ بند شد
فرصت اجتماع باصحاب نجف خان بهادر نمی داد و میرزا نجف خان را هم در بازوی چپ زخم گوی تفنگ رسیده خون جاری
گشت خان بهادر مرقوم دیناه و پا ونجیته که در آن میدان بود نشسته زخم خود را بست و با معدودی از سواران و فیل نشان
که متصل بآن مکان استاده بود مجتمع گشته تن بمرزن داده یکبار نظر تاخت ... نموده سپهدارا عنان
داده بر جمعیت همرو حمله آورد و بجمعیت ... اقبال یاوری نمود همرو را با اتباع دل از دست رفته پای ثبات
برجا نماند بی اختیار راه فرار اختیار نموده با کمال اضطرار در رفت و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت نجف خانی گشت
همین که روی همرو از میدان گردید همراهیان نجف خان بهادر که از دور تماشایی بودند علی الفور رسیده فوج منصور را اکثری
ته بیدار شد و دلها قوی گشته در تعاقب گریختگان تکاپوی بعمل آمد هر که از منهزمان فوج جات درین تنگ و تاز طعمه شمشیر بهادران را
دلیر گردید و از پی رفتگان سرمنه ابعیدی باقدام جلادت پیمود و سالماً و غانماً معاودت نمودند میرزا نجف خان بعد این
فتح نمایان صوبه داری اکبرآباد از حضور درخواست پادشاه را فایده از اکبرآباد متصور نبود و قلعه آنجا هم در دست جاتان
بود و نفاق پیشگان حضور مثل حسام الدین خان و عبد الاحد خان وغیرهما که دوری نجف خان را بدل خواهان بوده اند سندش را
بلا عذر و تامل نوشته فرستادند چون چشم بخت خان مرقوم از خواب باز و سپیده صبح دولتش را آغاز بود انتظام آنجا بخوبی میسر آمد
و قلعه اکبرآباد نیز طوعاً و کرهاً مسخر گشت میرزا نجف خان صلاح حال و مآل خود در اکثار سپاه و احضار سرداران رزم خواه دیده دست
از اندوختن زر و مال بالمره برداشت و هرچه حاصل می شد بطور مردم جامعه داری بهیشه بر رفقا داده خود هم بقدر حاجت
آنچه ضرور بود از آن جمله بر میداشت و با رفقای خود راه مساوات می پیمود و بهمین صورت مردم کار و فوج بسیار جمع
نموده بعد ازان بمحاصره قلعه دیگ که از قلاع مشهوره جات و در حصانت و متانت شهره آفاق بود پرداخت و مدت این محاصره
امتداد یافته بعد یک سال و دو ماه قلعه مذکوره مفتوح و مسخر میرزا نجف خان را سرمایه عروج و اقتدار میسر گشت و از حضور

و یکے از افغانان زنبور رسیده مهیا ساخته میرزا نجف خان نیز اول آماده چون عماد الملک بمقابل مرهته رسیده اراده بر آمدن
از آب نمود افاغنه انبار از فرصت ما فرا آمدن و نیاوستے لیکن تا بار سردار بنگال فوج که مرهته مقابل او بود یا میکرد ازان لشکر آمده
با معدودے از مسلمانان خان تا بر نکنده اسپ ادو دوسه تا دیگر سرداران که درین اثنا همراه بودند با جریده اهیران
با مامات او رسیده میرزا نجف خان متصل کنار رسیده عبور در آب نمود که سرداران مذکور همه افاغنه برایشے که آخر پیش آمدند
و لعنگ و ابهاسر او میرزا نجف خان که زمین کمانے حیله پیش رو سے بود و داشت عزیمت دار فرمود که با پیاده در دریا استاده
شلک نمایند در اول شلک سر سردار افاغنه که بمقابله آمده بود بکار آمد چون روهیله نجف خود سید العرب قوی الطبع همان
همه کشته شدند سرداران مذکور در ملازمت لشکر و تاراج اسباب بنگاه افتاده مال که نگر زاده بود بدست آمد فوج معقول
و اسباب مدت آورده اسپیت شمرده راه فرار پیش گرفتند میرزا نجف خان و مرهته برین قدر اکتفا نموده عسکر خود در گذشته
گذشته شدن دوسه روز جیوان لشکر مرهته از دریای گنگا سهل یافته تعاقب قاعده ضابطه خان که معروف [illegible] بود نمودند
چون چند بار مرهته کامات [illegible] جنگ [illegible] بود دو روز بود رسید همراه خود راه فرار اختیار آمدند
پیش آمدن جنگ و استعمال سیف و سنان گریبان گسسته دست تاراج بنگاه [illegible] لشکر [illegible] ضابطه خان
همراه خود [illegible] احوال [illegible] صورت [illegible] ضابطه خان را [illegible] تکلیل از مسلمانان که
مانده بودند [illegible] لیکن [illegible] ضابطه خان [illegible] فتح خان
[illegible] آن طرف دریا [illegible] سکرتال [illegible] داشت [illegible] احوال [illegible]
و اکثر الحال خود [illegible] ساعت [illegible] لشکر [illegible] اتفاق [illegible] میدان [illegible] مرهته میکنند [illegible]
[illegible] ضابطه خان [illegible] فتح خان [illegible] خود [illegible]
[illegible] سرداران [illegible] لشکر [illegible] ضابطه خان [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] ساعتے [illegible] سوار [illegible]
ضابطه خان [illegible] است [illegible] آورد [illegible] معدودے [illegible] سوار اسپ گشته [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] معدودے [illegible] راه فرار گرفت [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] روهیله [illegible]
[illegible] آتش [illegible] تمام [illegible] آتش [illegible]
عمارات [illegible] آلات [illegible] باشد [illegible] خان [illegible] سوار
[illegible] مرهته [illegible]
آورد [illegible] میرزا نجف خان
[illegible] مرهته [illegible] ضابطه خان [illegible] نجیب الدوله [illegible]
[illegible] ضابطه خان [illegible] شجاع الدوله [illegible] مرهته [illegible] کردید
[illegible] مرهته [illegible] رسید مرهته
[illegible] شجاع الدوله [illegible] العراق [illegible]

سفر بود چنانچه میرزا شمس الدین هم در گرفتاریهای او برحمت غفاریت و صندل سنگه خان ناظر حرم سرای خود را که شربت غمخوارگی و ملال بکی به تقدیم رسانیده و با آنکه بعد سانحهٔ اسیری او بصحبت اعتبر رفته بود برگشته در هنگام اقامت او بکوه باز سنجید تفتیش ترید گمان آنکه اگر پاسی نداشت چرا از کمه برگشته آمده رنجانید و تا بود همین حال داشت چنانچه ملازمان قدیم او همه بناچاری ترک یاری او نموده بر خاسته رفتند و خود از اثر چنین سلوکی ملک افاغنه بر خاسته پیش رانا گوهد رفت و از انجا بملک راجپوتیه انتقال نموده از انجا در جوار مابین اکبر آباد و شاه جهان آباد آمده اقامت گزید و بعد چندی در کمال فلاکت و پریشانی ره نورد ملک عقبی گردید +

ذکر لشکر کشیدن مرهته بر ضابطه خان خلف نجیب الدوله افغان و اختلال پذیرفتن اوضاع او بمحض قدرت نمائی خداوند زمین و آسمان

چون صحبت میان نجف خان و مرهته دیگر فت نفاق و شقاق بوفاق و اتفاق گرائید رای پادشاه و نجف خان همه در و مرهته بر مهم ضابطه خان و انتزاع ممالک از دست افغانان قرار گرفته باتفاق همدیگر عزم مذکور جزم نموده نهضت کردند ضابطه خان با پادشاه و مرهته در جنگ میدان صرفه ندیده سکرتال و قلعهٔ غوث گده برای اقامت خود مع افواج بیاراست و برادران خود را آن طرف گنگا در محالات چاند پور نگینه وغیره پرگنات مع بعضی افواج بنابر ارسال رسد گذاشته ناموس و عیال خود و پدر را نیز در قلاع آن طرف گنگا نگهداشت و در سکرتال مستعد مدافعه نشست مرهته و میرزا نجف خان پادشاه را بدو منزلی شاه جهان آباد گذاشته خود پیشتر خرامیدند و بمحاصرهٔ سکرتال پرداخته زمانی ممتد در جنگ گذرانیدند چون عرصه بر ضابطه خان در قلعه تنگ گردید و خبر یافت که گنگا بر اکثر معابر پایاب گشته قابل عبور افواج است بسرداران اقوام خود مثل حافظ رحمت و اولادش و اولاد دوندی خان و فیض الله خان پسر علی محمد خان و دیگران نوشته تاکید نمود که تا حال مرهته بر پایابی گنگا اطلاع ندارد اگر قبل از آگاهی او رسیده باستحفاظ معابر کوشند ممکن است که ما هم محفوظ مانیم و شما را هم صدمه از دست اینها نمیرسد و اگر درنگی نموده آید و مرهته را پایابی گنگا معلوم شد ملک آن طرف گنگا محفوظ نمی تواند ماند و هر گاه کار من تمام شود بر شما هم اتفاقی خواهد نمود پایان کار دیده زود باید رسید سرداران مرقوم سخن ضابطه خان را درست دیده هر یکی مع فوج از جای خود جنبیده باعانت و حراست ضابطه خان در رسید ضابطه خان زیر قلعه سکرتال پل کشتیها بسته راه آمد و شد آن طرف گنگا و وصول کاه و اجناس ماکولات گذاشته بود از راه پل مذکور عبور نموده با سرداران که رسیده بودند ملاقات نمود و باهمدیگر مشوره نموده سرداران افواج خود را با اندک فاصله بر معابر گنگا از محاذی سکرتال سر بالا تا بست و سه کروه که ملک خودش بود برای حراست و مزاحمت عبور مرهته نشانیدند افواج سرداران باعانت آمده از طرف پایین سکرتال همان قسم جا بجا بر معابر نشانید مرهته از مشاهدهٔ این حال قیاس پایابی گنگا کرده در تفحص افتاد و بعد جستجو معلوم نمود که اکثر جاها پایاب است و پایابی از این معابر توان گذشت و دو سه روزی بدر تغافل زده روزی مع میرزا نجف خان سوار شده بر راه سر بالا گرفته از مقابل چند معابر گذشت چون محافظان معابر عقب مانده از خاطر جمع شده که بالا تر می رود بغفلت کار فرما گشته هر یکی بکاری اشتغال نمود و اکثری اسپها کمر و بگیر برای ملاقات احباب و اختلاط اصحاب رفته جاهای خود را خالی گذاشت و بعضی دیگر در جای خلوت بودند مرهته مع میرزا نجف خان بیک ناگهان عطف عنان نموده از محاذات معابری که گذشته بود

ذکر دراندازی امرای نفاق پیشه فیما بین نجف خان بهادر و قوم مرهته باعوجاج مزاج و خیانت اندیشه

سابقاً گذارش یافت که عبدالاحد خان و حسام الدین خان و بهادر سنگه خان علی ما قرر چون از سطوت میرزا نجف خان بهادر بسیار تنگ شده
و دشمن وی شده بودند خواهش بودند و ظاهر است که امرو نامرد می‌ساز و در مکر استیصال نجف خان بهادر افتاده قاعدهٔ مصالحهٔ
با مرهته کرده بخصوص حسام الدین خان بیشتر کرباده تا از همه مقرب پادشاه و شکره مستمراً و بود میرزا نجف خان بهادر بود
پادشاه را برین جرأت آورد و بی اطلاع خان بهادر مرقوم در کمال اختفا مصالحه را استحکام داد و مرهته هم بدین می‌دانست که
هرچه بیشتر با نجف خان بهت گراه او در میان باشد سلسله برپا شود و ارکان خان او تا ساختی مرهته تواند شد
هرچه مرهته پادشاه و دیگر ارکان نامرد نادان بود بنا بر مصلحت وقت تن در داده قبول نمود علی حضور که لطف سنج ما
حصار شهر مستعد اعانه بود و بحسب الامر بیک باتکاه و ده کشاده مرهته را اندرون شهر راه داده و مرهته امل شاه جهان آباد
و وکلای او از ادراک شرف حضور پادشاه نمود و در شهر دائر و سائر شد نجف خان بهادر از مشاهدهٔ این امر متحیر گشته خود هم
داخل شهر در خانهٔ خود نازل شد پادشاه که محکوم و مطیع حسام الدین خان بود در ریگه مصالحهٔ مرهته قرار یافته و حسب المسطوره
حسام الدین خان میرزا نجف خان خواه کرده مرهته را فرمود که از خان مرقوم بگیرد حسام الدین خان که نهایت کینه با نجف خان
مقتضای ماشألیت خود داشت و هم بسبب دولت خبیث دیگر که عبارت از عبدالاحد خان باشد خواست که بدست
مرهته قلع میادین مال عمر و اعمال نجف خان نماید و نجف خان بمداوت از امر مرهته در باره آن والا تبار شجاعت و بار گمعه اظهار
کرده که مایهٔ فساد و مباشر عناد میان شاه و پادشاه نجف خان بوده و بار بوده است خواهد بود مرهته ترغیب و تطمیع پادشاه
و دراندازان منافق پیغامهای وعید و تهدید بخان مرقوم فرستاده در باب خواهش درخواست نمود آن بهادر دلیر ایثار جان
و حفظ آبرو اختیار نموده جوابهای مردانه فرستاده بهادر خیمه ایستاده و آمد و رفت سفرا در میان ماند میرزا
نجف خان نامه ودسی از همراهان موافق که بادار سه هزار مدکس باو نامه بود مستعد خان تاری نشست عمر درولی
رادرول خود را بداد چون سردار مرهته دید که میرزا نجف خان شجاع بی‌نظیر و برای حفظ آبروی خود در جان باختن دلیر
است تحصیل مدعا بیگانگی مرض گویان از گمان بود امکان ندارد اگر کار دستی زده نتیجه آید کار رفتار بی‌ایجاد دست برارا
کس بسوی او دست می‌توان یافت و دانست که آزردن چنین کسی از اهلیت دور و اگر چشم رسیده با و رسید چیست
بنا برین پیغام ملاقات بکمال احترام داده بعهد و مواثیق خاطر را مطمئن ساخت میرزا نجف خان بهادر خود با جمع رفقای
دلاور بسلاح و یراق آراسته بهیئت مجموعی بمعسکر مرهته رفت که سردار مرهته با اطلاع ما بیرون سراپرده باستقبال خود
لیدی آمده استقبال نموده نجف خان بهادر را دید و بعد معانقه باحترام تام آورده رسید خودش یعنی مراسم بعد خواهی
بتقدیم رسانیده اتحاد و اخلاص و عواطف و خوشامد سیاست نمود ملوثات مهیا گردید خوش و خرم گردید

تتمهٔ احوال میر اسرار احوال میر قاسم خان معروف بعالی جاه و انتقال او از دنیا بعالم بقا

میر محمد قاسم خان در ملک اطاعه معروف بروهیله رسیده در سایهٔ عواطف آنها آرمیده و زمانی چند در آنجا گذرانید اما از او
رشتی بود که بدگمانی باعلق شد او را اراده ایذای او رسید و هیچ اعتقادی در آن ملک نماند بیان احوال خود

نعش او را از عظیم آباد آورده متصل بحویلے ساختهٔ اسد الله خان که زرخرید منیر الدوله و سحیفهٔ کریم قلی خان پیش آمده در مقبره
که برای خود ساخته بود مدفون گردید اللهم اغفر له وارحمه و میرزا نجف خان همراه پادشاه برگزید شجاع الدوله چند منزل مشایعت
نموده در فسخ عزیمت پادشاه ساعے بود لیکن فائده نکرد درین ضمن احمد خان بنگش برادر قائم خان حاکم فرخ آباد که نهایت ضعیف
اختیار نموده مصارف لابدیات اکثر امرا و امیرزادگان شاه جهان آباد را متعهد گشته مشاهره و سالیانه هاے مناسب میرسانید
و نیز ضعفا پرورے بآئین شایسته مے نمود داعی حق را لبیک اجابت گفته از جهان بے بقا درگذشت پادشاه در عین سفر
باستماع این خبر نزدیک فرخ آباد رسیده دندان طمع باموال او برسم دیرینه ضبط اموال ملازمان معروف مقتدر که از شیم همیشه
سلاطین بابریه است تیز نموده پیرو حصار فرخ آباد مقامات نمود آخر وجه معتد به از مظفر جنگ پسر احمد خان بوساطت
شجاع الدوله گرفته بشاه جهان آباد رفت و شجاع الدوله مظفر جنگ را مشمول عواطف فرموده پسر خود را برسم تعزیه در خانه اش
فرستاد و نزد خود طلبیده شته مهربانے بے حد مبذول احوالش فرموده و بصوبهٔ خود مراجعت نموده بکارهاے مرجوعه پرداخت
و اخلاف بنگش را مشمول عواطف فرموده از جمله متوسلان ساخت *

ذکر ورود شاه عالم پادشاه بدار الخلافه شاهجهان آباد و آمدن جان تازه بکالبد مرهته و سر برداشتن فساد

چون شاه عالم مرهته را باعانت خود خواست بعضے از سرداران که لقیة السیف فوج ابدالی در ملک دکهن و مالوه بانیجانب مشغول
کارسازے بودند بامید تحصیل اقتدار و عزت و جاه به بهانه توسل بپادشاه در تهیهٔ اسباب حروب و ملک گیرے کوشیده قاصد
نهضت بطرف شاه جهان آباد گردیدند ضابطه خان خلف نجیب الدوله بنابر خوف کینه دیرینه که فیما بین مرهته و پدرش بود
داخلت خود در شاه جهان آباد دور از حزم و احتیاط دیده بطرف سهارنپور بوڑیه و نجیب گڈه وغیره که تعلقه حاصل کرده پدرش
از مدتها بود اقامت نموده در استحکام مبانے حراست خود کوشیدن گرفت و مرهته در نواح شاه جهان آباد رسیده شاهزاده
جوان بخت پسر شاه عالم را بطوریکه در قلعه بنام حاکم بود مسلم داشته حکومت اطراف اختیار نموده و با ضابطه خان کاوید در
ملک علاقه او دست اندازے شروع نمود و پادشاه بدار الخلافه رسیده در قلعه که دولت خانهٔ پادشاهی است نزول نموده
عبد الاحد خان پسر عبد المجید خان کشمیرے که مرد مزور رعنتن و باهر بیکے درزمانش ساخته بعزت و جاه مے گذرانید در عهد
نجیب الدوله ضابطه خان پیشش نیز نهایت عزیز بود و باستقبال پادشاه آمده مورد الطاف گشت و صحبت او با پادشاه
درگرفت سیف الدین محمد خان که واسطه جواب و سوال مرهته بود بنابر تقرب عبد الاحد خان بکام خود نرسیده محروم
ماند و عبد الاحد خان خطاب مجد الدوله خان زمان فرزند خان بهادر بهرام جنگ یافته مدار المهام خانهٔ پادشاه گردید و پادشاه
داخل حرم سرا کسلطانے گشته در لهو و لعب حرکات لغو و نامناسب انهماک ورزید و میرزا نجف خان بمقتضاے شجاعت
رفقاسے صاحب جرأت بهم رسانیده عازم عروج معارج علیا گشت و در اندوختن اسباب اقتدار و فراهم آوردن یاران جان نثار
اشتغال نمود و مرهته که حسب الطلب پادشاه از خرابے و ویرانے ملک ضابطه خان برگشته بشاهجهان آباد مے آمد قریب
رسیده درخواست مطالبه بیاده از حد و تکلیف مالایطاق آغاز نهاد و پادشاه در بحر تفکر افتاده باستعانت میرزا نجف خان
بهمداد از فرط شجاعت و دلالت تنادیب و گوشمال جماعهٔ بدسگال نموده سرانجام این مهم مامور گشت و از شهر بیرون شتافته
معسکر آراست [illegible]

سلک خود درسے بیهوده و عدم انتظام و رواج و اختلاف و نفاق پدید آمده و در وقتی که مرد جاهل و شت و نام آن او وصیت
امداد سی و با محافظ بهادر نجیب الدوله تا زمان اقتدار مرجع بوده چند روز در آن شاهجهان آباد گشت که چند در قوم روهیله
است که این قوم اطاعت اندازه مدت کسی غیر از ایشان خلق بود اما مراجعه ایشان که اکثر سے ملکه به یار روهیله و اعیان بوده اند
از جماعت طبیعت که لازمه ماهیت اجنبیت مگر بدرت در هر دو کسادار افراد آن جماعت هست و باعث طبیعت اگر باشد
خلق جداگانه سکنه شاهجهان آباد و اکثر امرا و ملک کال و بنگا بوده امداد جنگ رسانیده که تو تقش تصور هموار بوده و بر روم ستم و تعدی
ملک اختراعات دران کرده بر مردم آنجا لطف آورده و گذشت اینها گوست تا آنکه نجیب الدوله هم لعنا مک ... ازگشته شدن
خود جلی بیمار شده برای شاهجهان آباد را با مراح خود باز یافته از طرف نجیب گذشته و غیره رفته سکوت ورزیده و دستی مستمند
بیمار بود آمر الامراء با کمال طبیعی سلک آنکه برگ بیمود در سر کاوش ضابطه خان پسر و پسر بدر پسر ساده امارت جلوس نمود اما
بکار اکثر صفات حمیده بهره ور است مدتے لشکر که در شاهجهان آباد در حوالی آن حکمرانی کرد خلق آنجا از خود خشنود داشت و
... روهیله ها زیاده از پدر سے گماشت و برادران را با خود ... عاقبت برادران حال
آنها بود دو هر یکے را جاے داده خوشنود نمیدانست تا آنکه مرشته متلاشی گردیده و ذکرش آید

ذکر رفتن شاه عالم پادشاه از الهٰ آباد به شاهجهان آباد و بعض سوانحیکه در اثنای رو سے داد

شاه عالم بادشاه که از سستی عقل و پستی فطرت همیشه محکوم یکے از کارفرمایان و تحت فرمان او سے باشد در الهٰ آباد تابع راے
منیر الدوله و فرمان بردار سرداران انگلیسیه گردید اگرچه این جمعیت و فرمان بری سے از سعادت و درست رائی خود کشیده
بود اما آمرا دلتنگ گردید و چون آرزو مند بود در قلعه شاهجهان آباد و بر خود در آمد بر اریکه شاهی سے مردم آنجا بود نمی بود
بعد مردن نجیب الدوله اراده رفتن آن طرف تصمیم داده در فکر بهر سانیدن اعوان و انصار که دران دیار تقویت و نصرت
آنها تواند بست ... ملکه رجاه و اقتدار از ساقط ماند که مال مردم ولایت هند که در شاهجهان آباد از تسلط اطاعت و عدم ...
خود در سرکار آنها دلتنگ و آرزومند بود و چنین بادشاه اهل بوده اند در ترغیب و تحسین این اراده کوشیده مرهته را که گوکل
... موافقت ... کشمیری ... بهائی ... موافقت پادشاه در استحکام خود
... گردید ... آنها ... متعلقات شان بود خاطر ... شاه
آمده شاه عالم ... منیر الدوله و انگلیسیان و شجاع الدوله ... مخالفت درین خصوص ... قبائح
این حرکت ... ظاهر ساخت و سرگرمی ... الهٰ آباد ...
ناچار گشته رخصت داد منیر الدوله ... پادشاه ... دولت انگلیسیه ... از طرف انگلیسیه
... صوبهٔ الهٰ آباد ... گردید ... لکه روپیه از سرکار انگلیسیان ... شاهجهان بود
چند لکه دام ... صوبهٔ بهار ... آنها ... بعد یک سال ازین معامله
... منیر الدوله ... ملاقات شجاع الدوله ...
... منیر الدوله هم آمده ملاقات گورنر ... شجاع الدوله معاملهٔ الهٰ آباد ...
... منیر الدوله ... لعهد دام ... ورمان ... رسیده ... گردید

میرزا سیف الله عرض نمودند که شما اگر صاحب دریغا با معدودی از رفقا ایستادن مناسب نیست التماس قبول نکرد بعد سلامتی مکرر
عرض نمودند بار جوابی نداده فرمود که اسپ شما همه سوار شما دیگر بیار نادرون آوردند سوار شده ایستاد سید محمد خان بلوچ همراه
سید با جمل پنجاه سوار از فوج هراول نجیب الدوله که با گروه ستاده بطرف نجیب الدوله می رفت شخصی از همراهیان او سورجمل را
شناخته گفت خان صاحب کجا می روید شما که سورجمل تنها در میدان ایستاده است همین وقت باز بدست شما خواهد آمد سید مع
رفقا بر سورجمل تاخت یکی از همراهیان او شمشیری بر وی زد بر دست راست او که دران زخم ناسور بهم بود مقطوع گشته در میدان
افتاد دیگران هجوم آورده او را با میرزا سیف الله از تیغ گذرانیده دست مقطوع او را با نشان برداشته نزد نجیب الدوله
آوردند و دیگر همراهیان سورجمل گریخته بلشکر خویش پیوستند اگرچه بر نجیب الدوله تا دو روز کشته شدن سورجمل متحقق نشد اما همراهیان
او معلوم نموده بجاهای خود با ستقلال برگشتند و جنگ موقوف شد چون یعقوب علی خان روز دوم بملاقات نجیب الدوله
آمد دست ناسوردار او را مع آستین جامه چینت داده خود شناخت و کشته شدن او تحقیق یافت همیشه روبه او در جنگها چنین بود
که نهایت احتیاط در حراست خود را افواج نموده خود را از مهالک دور میداشت و مبالغه در غلبه خود و تدابیر سعی می نمود این بار که اراده
او برسی بازار او متعلق شده بود سر رشته حزم و خود داری از کف داده بیباک دران مقام هولناک ایستاد و حزم و پاسداری بهاسود
نداد و فتح خلاف قیاس نجیب الدوله را میسر آمد ❊ ❊

ذکر متمکن شدن جواهر مل پسر سورجمل جات بجای پدر و بزودی درگذشتن از این سرای دو در

جواهر مل که اکبر و ارشد اولاد سورج مل بود قائم مقام پدر گشته مستی غرور گردید و درین مستی عنان اختیار و حفظ مراتب و مقدار مقدورش نماند پا از جاده
هوشیاری و مرتبه دانی و قدر وقت شناسی که مسالک پدرش بود بیرون گذاشته بوساطت وکلا کاردان مرهته را طلبیده با خود رفیق گردانید و محاصره
قلعه شاه جهان آباد نمود نجیب الدوله جمل و پنجاه روز جنگیده آخر بوساطت راجه دلیپ سنگه با ملهار راو مرهته ساخته بمصالحه انفصال داد و با نجیب الدوله
و جواهر مل در میدان خضرآباد ملاقات شده آتش فتنه فرو نشست بعد از ان سمرو فرنگی را که رفیق نمک بحرام عالی جاه و ساخته و پرداخته او
بود و با شجاع الدوله ساخته آقای خود را بدست شجاع الدوله سپرده خانمان او را بر باد داد و آخر با شجاع الدوله هم تردد نا باخته
و مع هزاران بندوق چقماقی و توپ و اسباب حروب که مملوک عالی جاه بود بدر رفته خود سری گزیده رفیق خود گردانید
و خود را صاحب فوج و خزاین دیده از تنگ ظرفی قاصد جنگ با اخلاف مهاراجه دهیراج راجه جی سنگه سوائی شده افواج بی شمار
با خود فراهم آورده بر سر جی نگر رفت و در سزای جسارت بیجا در زیاده رویها با وجود توپخانه فرنگی که با سمرو بود و فوج ماهر تیار
آراسته پدرش همراه داشت شکست فاحش از راجپوتان خورده خائب و خاسر برگشت و در زمان اقتدار و حیات مستعجل
خود مردم بسیاری را از رفقا و اتباع پدر برگشت و صدا نام چوبدار را بر جمیع سرداران خود مسلط ساخته همه را از خود ناخوش
داشت چون مردم از دست او بجان آمده بودند یکی را برای کشتن او برانگیختند و بعد اندک ایامی از جانشینی پدر بدر نما کشته شد
بعد از و راو رتن سنگه یکی از برادرانش بنجرا اولاد سورجمل بجای او متمکن گردید چون عنین بود آرزوی دوای رجولیت داشت
بیراگی یا اتیتی بهانه دوا حاضر آمده بدروغ گوئی زری از او خورد و هنگام کشف برای رستگاری خود در معالجه بهانه تیار
دوا خلوت نموده رتن سنگه را در تنهائی بدنما کشته خواست که بدر رود و در بدر رفتن کشته گردید بعد از و برادر او نول سنگه بر مسند
راج نشست و در قلعه دیگر رنجیت برادر چهارم با عانت بعض زوجات سورج مل هنسیا نام که خزاین او را فرسی را متصرف بود

ذکر مقتول شدن راجه سورج مل جات بدست سید محمد خان برادرزادهٔ بهادر خان بلوچ در میدان مابین شاهجهان آباد و فرخ نگر

بعضے گسترار فرخ نگر جاتان در فرخ نگر که سالها بران حکومت داشتند و بعد شهنشاه معزت پناه یکی ازان جماعه کامگار خان نام بلوچ
بهادر خان امتیاز بهم رسانیده و اغلب اوقات و مدار سرکرده گاه گاه حکومت پانی پت و حصار وغیره نامبرده بود و حال
حصار را که ملوار سرکشان و متمردان بود مثل کمتر یکی دیگر با او درست بدست سپرده معامله نموده و همراه سپاه ایشان بود
دگر باسیه کار آن جا مامور سی بود بهادر خان که یکی از امرا ان او بود در زمان حالش عروج نموده بود مدار سپاه بهادرخان
بوده با وی و در جنگ معهود با احمد شاه عماد الملک از احمد خان طلبیده مخاطب به عماد الملک در گرفت و مرتبه امارت
گذشته بیست هزاری و صاحب اسپ و مراتب گردید عماد الملک با نجیب الدوله به مصاحبت او بابت کمتر اسد و دوازده
کروهی شاه جهان آباد قلعه و آباد سے نام نهاد و طرح انداخته محل اقامت بود و اتباع گردانید آن مکان ربها دگره مشهور و
معروف گشت چون کامگار خان مرد و میان اولاد و اتباع او سایبات نزدیک داد و سورج مل جات ما نوبا نه بلوچان را مقهور محمد
ساخت در و اثر سے در فرخ نگر را مسخر نموده تابع و متصرف گشت در عهد نجیب الدوله هواست که بهادرگره را هم بتصرف آورد
خود آورد و بهادر خان از نجیب الدوله استمداد نموده بهمان غیرت اراده این خصوص به نجیب الدوله گفت چون نجیب الدوله
اما سے بعضی سامد سورج مل جات از اغماض نجیب الدوله و اعانت بلوچان استیلا یافته بود در نجیب الدوله دریافته در جهان آباد
و مدار سے کرده کرور وغیره از نجیب الدوله شود نجیب الدوله یعقوب علی خان را که سابق در بیرامالی و بعض اوقات ناظم شاهجهان آباد
بے بود سورج مل بابت فرستاده خواست ملطف و ارا معامله نماید و همه را بسر انداز یعقوب علی خان با تعافی برده دلیر سنگه
کمرسے سورج مل رفته بهمان آشتی مذکور ساخته یعقوب علی خان که به حیثیت ملمان سرنگ در دوگل مذکور سورج سنگه
پسران ملکور حقیقه سورج مل گرا ایما و لیسد بوده بهمان وقت فرمود که برای ادعای دوحیه آن مدعا صفا تمام یافته یعقوب علی خان
بر فراست آنگه که سابق صاحب جلد سے و حالات بانده فرموده سده فرود آمار خواهد آمد سورج مل از برد عر دو جواب داد که اگر
معامله مصالحه بطور با سرکرده باید یعقوب علی خان مع کرم اللّه مد سکار که نجیب الدوله اوبا معتمد دانسته همراه فرستاده بود
برگشته آمد یعقوب علی خان احوال آنچه گذشته بیان نمود که مبتع شد مانند کس آمار ساده کرم الله عرض کرد که اصل آنست اگر غیرت
با خدیجاره عذر جنگ هست نجیب الدوله هند کس گفت انشاء الله ما این کار فرهاد سے کنم و پسران خود افضل خان
سلطان خان و سابطه خان را گفت که فردا بیاید و ازراج گهات عبور دریا سے جمنا نماید و دیگر نوبا سے افواج خود سوار
آورده سے و سادات محمد خان زمان خان و محمد خان سرگشته عمر به ما کند بود که فردا عبور جمنا نموده با این کار فرود بایدگیرند
و مع افواج عبور نمود سورج مل جات هم افواج خود را بعبور دریا سے مذکور مامور نموده در روبار هیندن موجان جنگ کرده نجیب الدوله
کنج سابدره بار پیش گذاشته مهاسے جنگ سه بود افضل خان را مقدمه الجیش گردانید چون جنگ شروع شد سورج مل بطالعه برتر
خود سوار سوار شده رست کرد خود را که اسپان سان از سرکار او بود همراه برده دو جا ساخته ایستاده ساخت و خود در کمین ایستاده که
از کدام طرف آبشار بهمرسید. وله گماره با معدود سے از سوار کرد آن حمله کلیم الله خان یعنی خان امیرسے هم بود
آمده امین فوج بر اول و بعد آن پنا دهان وقت افضل خان بر اول نجیب الدوله ابدست جیارام وغیره سرداران
سورج مل جات که بر اول بود شکست خورده رو بفرار نهاده چون فراریان از پیش رو سے سورج مل گذشتند کلیم الله خان و

از منسلکان ملازم پادشاه مثل حسام الدین خان و راجه رام ناتهه بهادر سلطان خان محلی بنا بر مناسبت طبیعت که با پادشاه داشتند
بعرضه می آمدند خصوص حسام الدین خان که زنکه های نوخاسته را برقص و خوانندگی تربیت کرده بخدمت پادشاه میفرستاد
بوسیله تقرب و انعام و جز خود آنها را مقرر کرده بود اختصاص بسیار و انتفاع وافر حاصل ساخته نمود و معتمد السلطنت میگردید
و امیرزا نیکه عمده ارکان سلطنت و مرجع اعیان مملکت بودند چنین چیزهای ناچیز باشند شجاع الدوله میرزا سعادت علی پسر خود را
بنیابت وزارت و بعضی ملازمان را به نیابت میر آتشی و خدمات دیگر در حضور پادشاه گذاشته گاهی بضرورت
خود هم حاضر نمی شد ✤

ذکر احوال نجیب الدوله بر سبیل اجمال ✤ ✤ ✤

نجیب الدوله بنام منصب امیر الامرائی در شاه جهان آباد مسلط بوده میرزا جوان بخت پسر کلان شاه عالم را که نام ولیعهدی
بر او بود جانشین پدرش در دار الخلافه گردانیده رتق و فتق مهمات انجام می نمود در میان افاغنه روهیله خالی
از آدمیت و شعور نبود و فی الجمله لیاقت سروری و سپهداری باهم جمع داشت و علم شجاعت نیز بر می افراشت سورجمل
جات که چشم و چراغ دودمان و در زمره راجه های قوم جات از ابتدا تا این زمان بهوشیاری و اقتدار و سلیقه
سپهبدی و صف آرائی و مملکت ستانی و کاردانی بمحل و مرتبه او کسی نرسیده و در آن فرقه مثل او پیدا نگردیده چهار
قلعه مستحکم بنا ساخته و رهنمائی تیار کرد که تسخیر آن مقتدران هند را متعذر می نمود و فی الحقیقت همچنان بود ذخائر
و اسباب چنان آماده داشت که سالها حاجت بخارج نبود اگر تفصیل متانت و استحکام و اسباب آن کرده آید سخن بطول
انجامد ملخص آنکه در آن زمان غیر از قلاع معروفه هند هیچ قلعه به تشیید قلعه های او و معموری اسباب نشان نداده اند
و دوازده هزار اسپ خاصه در اصطبل و سوار آتش ملازم داشت و آنها را برق اندازی براسپ و کسبهای سپاهگری
چنان آموخت که مافوقش در هند متصور نبود و بممارست و مشق هر روزه چنان مؤدب و ماهر گردانید که در حروب افواج
هند را مقابله با فوج او و غالب آمدن بر آنها از جمله ممتنعات بود و گمان نمی رفت که کسی از عظمای این مملکت
بر سورجمل غالب آمده او را در جنگ خواهد کشت مگر مرهته بارها آویخت و افواج ابدالی هم در مملکتش در آمد با استقلال
و فطانت درون قلعه های خود نشسته پایداری نمود و محفوظ ماند و در جنگهای افاغنه که با صفدر جنگ اتفاق افتاد
عیارتها نموده بر افواج افغان غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر استمداد ازو نمود و او اعانت فرمود چون زمینداری
و ملک محروسه او نهایت اتصال بشاه جهان آباد داشت و همیشه همت بتسخیر زمینداری و ملک دیگران می گماشت
نجیب الدوله را با او کنج و کاوی بود و هر دو از همدگر خبردار بوده در فکر غلبه بر یکدیگر می گذرانیدند بلکه نجیب الدوله از او اندیشها داشته
در زوال چنانی بر می داشت و فی الحقیقه در اعاظم هند که معاصرین او بوده اند کسی را لیاقت و استعداد آن نبود که جنگ او را
متعهد تواند گشت چنانچه از حروبی که او را با ذوالفقار جنگ و با عماد الملک بعد مصالحه با صفدر جنگ رو داده و مشاجراتی
که با مرهته و افواج ابدالی اتفاق افتاد حسن جلادت و تردد او که بتقریب اعانت و نصرتهای صفدر جنگ در حروب
افاغنه بنگش وغیره بعمل آورده بر همه آشکار است لیکن چون پیمانه عمرش لبریز گردید و اجل موعود به پایان رسید در جنگ
سهلی با آن همه استعداد و حزم و احتیاط رهگرای بیدای نابود عدم گشت ✤

حصول مرتبهٔ سلطنت و امارت نشود گداشتنی از طینت آنها در شرف زوال چرا که حکام و متصدیان رابطهٔ مذکور رجوع کنند نظر آنها همین که سرکار آمده آورده و سرچه برسر دو رسرا و یا مد کشیده گردید سرانجام کار او را حوال العالم با آنکه کنند قیل عبیت دست حلق عالم کاسه در یورت میم + گداختن با دسته گرد گداشتن دحالی را + و ست عدم ملامت طبع وحشی حلق که اصلاح در طبیعت آنها نگردیده با آنست که مدار مدارای آنها و سعی پاس دعوا و تغییر ایشان تو راست و ما این سال ظلم از روش که آنرا در مهد سے گنهگار گوینده کنند دار خارج خبر ردیف نکار سے برنده که موسش را اصلاح نماید و احیانا اگر کسے محمود اقل قلیل مرتبه الیست که گویا محمود و دیگر سرح دهلیت و در دحه هم در ماکولات سال بسیار استعمال سه سود و گر سے کے آنحضرت در بهشت داخل بود و اند هنگام خوردن طعام سیر با فراط سے خوردند لهذا اللقمه اینها پست تر از شت ارماکولات گوهر شکون سے شود و بهمین جهت امراض آنها اغلب از امات مهرا دسے با ماریا حتراق مواد سودا وسے است و اطبا سے سد موافق قاعده خود که معالجه مثل سے کنند اوریه حاره محمود شان سے دهند لهذا امراج آنها مار نالسی واقع شده عظم اکثر دکهی از شیداکل تتمه امور سال حق تعلم للدو قصت تصحیح مهاهای کارها اندر محتصات عمر است که دیدهٔ ما رو بسیار خود و بسین تمیز ایشان عمل د حطیر سرکه توسید تحقیق شد

ذکر تتمه احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله وزیر و نجیب الدوله امیر الامرا و مجملا سوانحیکه در اله آباد و اوده و شاه جهان آباد رو داد

شجاع الدوله مع پادشاه در صوبه اله آباد بعد فتح قلعه چنار سے و انتزاع آنجا از دست کسانیکه در شته در ذکر مبدل گشت بدیل کمند استعمال دست تا آنکه در سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم هجرسے میر محمد قاسم خان علی جاه از زمرهٔ انگلیسیه شکست یافته توسل بادیال دولت وزیر و پادشاه جست و در صوبه اله آباد رسیده با شجاع الدوله ملاقات نمود چون شجاع الدوله داعیه سد و لسب سدل کمند دست عالی جاه خود بطرف بندیل کمند رفته بسالمت میرزا نجف خان که از ناسے جاه در سفر شکست از کرم ناسه جست سده رفاقت رایه بودند بر گزیده بود معامله از العصال داد و شجاع الدوله مع پادشاه عالی جاه اراده ممالک شرقیه نموده بجنگ انگلیشان آمد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبه اوده بشجاع الدوله و اله آباد به پادشاه اختصاص یافت چنانچه ذکرش در دفتر دوم مفصل گشت بعد ازین مصالحه شجاع الدوله با نظام خود و پادشاه سرق دست صوبه اله آباد استعمال ورزید یکے از سرداران انگلیس واسطه جواب و سوال تمامی حمایه خود و شجاع الدوله حضور شرسے شد و نور داللواع عواطف سے شد و فوج انگلیشیه مع سرداران بشل مرحل و کرنیل میش با شاه حاضر بود امور موثه معین و یاورش سے بود میرزا نجف خان چنانچه در صفحات دفتر دوم از اسلام یاسه مروافقت انگلیسیان هنگام جنگهاییکه با شجاع الدوله در ملک او سے بود اختیار کرده بود و ساز کلے ها لمورد عنایت انگلیسیه گردیده یک روپیه سالیانه برای اوسے او مقرر شد و در معامله بنگاله که انگلیسیان با نگرا سے مت و چهار لک روپیه برای پادشاه قبول نموده بود دیده مهراگر به سمان مرقوم سے رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بود و بعد رسانی تیسر حکومت کوره یا ولعو ددارسے و انتقام آنجا ارسے مال دانشت و منیر الدوله سام مدت مالسا ماسے سرکار پادشاه مدار المهام حاکه او و مسرکرده موافق ایسر عمو سے سد که مرجع جمیع ملازمان شاسے و مختار جل و عقد امور و معاملے در طرف کل نوکران سرکار سلطانے بود واسطه جواب و سوال پادشاه با انگلیسیان بود و در صدارت کلکته گاسے کا امداد سے یافت تعیمی

نه ار بی اعمام ساهو راجه بود شجاعت خان اله آبادی را که از جانب آصف جاه نائب نظامت صوبه برار بود در ماه رمضان سال
مذکور بجنگیده بکشت و چون وهن عظیم از ورود نادرشاه بسلطنت هندوستان رسید چنانچه ذکرش در دفتر دوم گذشت باجی راؤ
جاگیرات منصب داران دکهن را که از طرف پادشاه و آصف جاه داشتند منضبط نمود بعد از آن که نادرشاه عطف عنان بایران نمود
نظام الدوله ناصر جنگ خلف آصف جاه که ذکرش ارقام یافت سفیرے نزد باجی راؤ فرستاده پیغامهاے وعید فرستاد باجی راؤ
دست از فرق و ضبط جاگیرات برداشته در سال پنجاه و دوم از مائه دوازدهم پنجاه هزار سوار جرار فراهم نموده قاصد آن شد که
ناصر جنگ را از میان بردارد و باین اراده فاسده باورنگ آباد رسیده در سواد جنوبی بلده مذکوره نزول نمود ناصر جنگ با ده هزار
سوار که در شهر همراه داشت برآمده قاصد تاراج پونه گردید و باجی راؤ را زده زده دریاے گنگ دکهن را عبور نمود از بیست و
هشتم شوال تا قریب عید الضحی غبار هیجا تا کره اثیر هیجان داشت چون ناصر جنگ با وجود قلت فوج بسیار غلبه نمود باجی راؤ
بهتری خود در صلح دید و طالب ملاقات ناصر جنگ گردیده بحضورش آمد ناصر جنگ سرکار کرکون و سرکار هندیه بجاگیرش داده نوازش
فرمود باجی راؤ بعد مصالحه به مالوه رفت و کنار نربدا رسیده دوازدهم صفر سال پنجاه و سوم از مائه دوازدهم درگذشت و
پسرش بالاجی راؤ بجاے او قیام نمود و درهمین سال آصف جاه از حضور مرخص گشته سلخ شعبان داخل برهان پور گردید و بالاجی که
از دکهن بمالوه می رفت در برهان پور رسیده فیض کورنش آصف جاه ادراک نموده به مالوه مرخص شد و بعد معاودت آصفجاه
بدکهن تا رحلت او که هشت سال بود غنیم چند مرتبه شوخی کرده و تنبیه یافته به صلح انجامید و در عهد ناصر جنگ با ساهو راجه قواعد صلح
تاسیس یافت تا کشته شدن ناصر جنگ که دو و نیم سال و کسرے بود صلح مذکور بحال و برقرار ماند بعد کشته شدن ناصر جنگ و فوت ساهو راجه
که در سال شصت و سوم از مائه دوازدهم اتفاق افتاد کار بالاجی اعتلا پذیرفت و سدا شیو راؤ عرف بهاؤ برادر عم زاده بالاجی که
سخت مدبر محنت کش بود مدار المهام شد تا حین حیات ساهو راجه برهمنان کوکن از دودمان بهوسله حسابی برسمی داشتند بعد
مردن ساهو بالاجی راؤ خلیع العذار گشته کسے را از قوم بهوسله بجاے ساهو راجه بر مسند راج نه نشانید و زمام مهام ملکی و مالی را بانفراد
در قبضه اقتدار خود آورد و سرداران قدیم مرهته را منقاد بلکه معطل گردانید و تسلط و سطوتیکه براهمه کوکنی را بعد فوت ساهو راجه
و ناصر جنگ در هندوستان و دکهن میسر آمد در صفحات سابقه نگارش یافت مجملے از مناقب فرقه مرهته عموما و براهمه کوکن خصوصا
آنچه میر غلام علی آزاد بلگرامی که عمر خود در دکهن گذرانیده مرجع انواع خلائق بود و از حقائق دکهن بسی دخل آگاهی دارد
در تذکره خود آن قدر که ایراد نموده بنابر اطلاع و انشراح طالبان اخبار نگاشته خامه وقائع نگار می شود مخفی نماند که فرقتین
مذکورتین سلیقه دارند که هر جا دست می یابند وجوه معاش جمیع خلق خدا را نیست کرده بتصرف خود در می کشند و زمینداری و
مقدمی و عمل پتواری گری هم با قدمین نگذاشته اساس وارثان کارهاے مذکوره را از بیخ برکنده بنیاد دخل و تصرف خود
قائم می کنند و می خواهند مالک تمام روے زمین شوند رزاق مطلق تعالی شانه که روزی رسان هندو و مسلمان است
برات رزق اصناف خلائق بر همین زمین نوشته تمام این مملکت بر یک قوم چه طور مسلم تواند ماند لطافت طبع و لطافت در لقمه
فرقه مذکوره بحدی که بالاجی راؤ با آن اقتدار که سلطنت هند و دکهن بدست آورده بود نان باجره می خورد و نان گندم
خوش نداشت بادنجان خام و انبه خام و کرسنه سبز خام بر بیت تمام خورده بعضے از آنها را نان خورش می ساخت حال عوام
آن طائفه برین قیاس باید نمود چون اصل پیشه براهمه گدائی است و در کیش هندوان مقرر شده که صدقات را ببراهمه باید داد
طباع آن قوم نسلاً بعد نسل بدریوزه گری معتاد شده و طماعی و ابن الوقتی لازم ماهیت برهمنی گردیده بنابرین باوجود

پسر کلانش بسیار با شعور باجی راو قائم مقام پدر مدار المهام سرکار ساهو راجه گردید و سال سنه هزار و یکصد و سی و دوم که محمد شاه بادشاه
صوبه‌داری مالوه گردهر بهادر ناگر را تفویض فرمود و اواخر سال سنه هزار و یکصد و سی و نهم ملهار راو و سپاهیان که سمه پیوداران
رفقای باجی راو بود در گهی ماله رفته با گردهر بهادر جنگید چون گردهر بهادر به قتل رسید برادرزاده‌اش دیا بهادر به جای او نشسته جرأت
نموده معرکه جنگ بیاراست و صوبه مالوه لگدکوب تاخت و تاراج مرهته بود و سال هفتم سنه هزار و یکصد و چهل و سوم محمد خان بنگش
صوبه‌دار مالوه گردیده نامبرده به آن صوب رسید اما آن ملک را با همه تاخت و تاراج غنیم و اطراف بی‌پرواهی در کشاکش بود و در سنه
و سال چهل و یکم صوبه‌داری مذکور به راجه جی سنگه سوائی مقرر گشت او از مصلحت کیش بیشتر رعایت و تقویت
باجی راو را کوشید و آن گرمی و گجرات که بعد تغییر سربلند خان به راجه ابهی سنگه راتهور مقرر شده بود دست‌برد نمود کیف ما جاء صوبه
مذکور همراه ناصر جنگ شورش نمود باجی راو به سبب سلطنت و حقیقت نقل ارکان حضور دریافته و اسباب اقتدار خود لسلط
بر صوبه مهیا دید قدم جرأت پیش گذاشت مظفر خان برادر صمصام الدوله همراه او مامور شد و ملک مالوه درآمده تا سرونج
رسیده حال سردار مرهته گردید باجی راو ترک مقابله اصلح دیده دکن برگشت و مظفر خان جنگ ناکرده مظفر و منصور معاودت
حضور نمود و سال چهل و هشتم سنه هزار و یکصد و چهل و هشتم باجی راو به هندوستان آمد و اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر
امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران به سعی او مامور شدند و هر دو گروه به سعادت بسیج کرده به طرف مالوه رسید باجی راو
هم فوج کرده به صوب راجپوتانه شتافت جانوجی بالاجی و مقابله وزیر برستاد و دو فوج راه سپر گردید و ملهار به مقابله امیر الامرا شتافتند
جنگ‌ها رفت و پیلاجی باوزیر به چهار بار جنگید و سر بار مغلوب شد امیر الامرا علی الرسم ربیرطرح صلح انداخت و مصالحه نمود و باتفاق وزیر
به دار الخلافه برگشت و در سال چهل و هشتم سنه هزار و یکصد و چهل و هشتم امیر الامرا کاشت به راجه جی سنگه سوائی به جای وزیر باجی راو ساخته
صوبه‌داری گجرات و مالوه ساخته باجی راو را به سال چهل و نهم باجی راو با فوج عظیم از دکن به مالوه رسیده و از آنجا به صوبه‌ کوره
گشته و آنجا پسر راجه بندیله را در میان اثر را الامه راجه مذکور را منصور نموده مفتوح ساخت راجه
خود را که به صفت السالک رسیده بود باجی راو تاراج ملک نموده درخواست کرد که از عمارت اربک متصل آنگا جهات
مدد آید پیلاجی جادو را مقرر کرد که از دریای جمن گذشته با برهان الملک که در آن وقت از صوبه خود حرکت کرده نزدیک
اکبرآباد رسیده بود در آویزد پیلاجی همه‌جا عبور نموده با برهان الملک مقابل شد برهان الملک غالب آمده جمع کثیری را
مقتول و مجروح ساخت پیلاجی با مغلوب گریخته از آب جمن گذشت و هزار مرا بیه بود را پیش ملهار راو رسانید اما جمع
او اکثر در آن آب بکام نهنگ اجل رفتند و قریب یک هزار و یکصد کس اسیر شده درآمد برهان الملک هر کدام را یک یک
چادر و دو روپیه داده مرخص کرد باجی راو بمعیت عظیم کشیده روی به شاه جهان آباد آورد و افواج بادشاهی آنچه در حضور
بود بیرون شهر برآمده بمقاومت شاه جهان آباد و دهلی پرداخت و باجی راو اطراف شهر را تاخته شورشی درانداخت
تا آنکه اعتماد الدوله و صمصام الدوله و برهان الملک و منصور جنگ بنگش که به مدد او مامور گشته بسیج کرده و در برابر شهر بود
در رسیدند باجی راو عرصه در تنگ دید از راه اکبرآباد به مالوه برگشت و این سوانح در دفتر دوم مفصل شد چون آصف جاه در
سال پنجاهم سنه هزار و یکصد و پنجاهم به حضور آمد صوبه‌داری مالوه به تعویض باجی راو بود عوض شد آصف جاه عازم مالوه گردید
صد او هم از دکن با جمع کثیر از استقامت در سواد بهوپال آویزش بسیار روی داد در ضمن حرف آمد باد و شاه عالی همت تا اکرا او
گشت و آصف جاه به حضور آمد در آن زمان که آصف جاه در سواد بهوپال با باجی راو در تشریف آویز بود در گوشه مفصله مکاتبه بود که

بپاس رسمی او معزز شدند اما سنبها پسرش که سبب تقصیر بود از حیز الممنوع گشته و مرکوز خاطر پادشاه آن بود که بعد چندی سیوا را
از تعلیم خانه ادب برآورده و مشمول عواطف گردانیده بخدمت اشرف اعزاز بخشند ازین معنی با دریافته بعد سیاه ورند روز
بیست و هفتم صفر بنوز تمیز داده با سنبها راه فرار گرفت و بکس رسیده هنگامه آرای فساد گردید صوبه داران دکن به تنبیه
و تادیب او سعی بسیار کردند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک غبار هستی او فرو نشست سنبها پسرش بجای پدر
خیره سری پدر بر پا داشت آخر عالمگیر خود بنفس نفیس متوجه دکن شد و بیست و سوم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه اورنگ آباد
خجسته بنیاد را مرکز نزول خود ساخت و تا آخر عمر بیست و پنج سال کامل در گوشمال مرهته صرف نمود از نهادن بعض امرای کار
که برای اغراض خود انفصال هنگامه مرهته نمی خواستند استیصال جماعۀ مرهته صورت نگرفت سنبها را دولت بوجود آمد نه راجه
و ساهو راجه بعد رحلت عالمگیر مرهته ترکیب شرکت در ملک پادشاهی دو احد و رفته رفته دست تصرف بممالک خارج دکن دراز نمودند
تفصیل این اجمال آنکه در آخر عهد عالمگیر قرار یافته بود که با مرهته صلح در میان آید باین طور که از محصول ملکی سه صد روپیه
بصیغۀ دلیس مکهی چهار حصه مرهته مقرر باشد و آنها مطیع فرمان پادشاهی بوده سر از حکم نه پیچند و حسن خان میر تنک را با اسناد
دلیس مکهی نزد مرهته فرستاد که عهد و پیمان محکم ساخته سرداران مرهته را بملازمت پادشاه بحضور آرد آخر رای پادشاه برگشت
و میر تنک را که هنوز اسناد حواله غنیم نکرده بود باز طلبید و در عهد شاه عالم بهادر شاه سر صد ده روپیه دلیس مکهی از حصۀ رعایا تعیین
مقرر شد و سند پادشاهی حواله مرهته گردید بهادر شاه بعد فتح کام بخش در سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک هجری از دکن لوای معاودت
بهندوستان برافراشت و صوبه داری دکن با امیر الامرا ذوالفقار خان مرحمت شد امیر الامرا داود خان پنی را به نیابت در دکن
گذاشت داود خان با مرهته اتفاق نموده مقرر داشت که آنچه از ملک وصول شود سه حصه از سرکار پادشاهی و حصۀ چهارم
از مرهته باشد سوای ده یم حصه دلیس مکهی که سابق از رعایا مقرر شده سندش را مرهته از شاه عالم بهادر شاه در دست داشت
این تقسیم سیر چاری و ساری گشت اما سند چوتهه مرهته نیافته بود چون امیر الامرا حسین علی خان بهادر را با پادشاه ناچاقی رو داد
فرخ سیر باغوای خانه برانداز از سرداران دکن خصوصاً ساهو راجه بن سنبها در باب مخالفت امیر الامرا متواتر می نوشت
و در حضور با قطب الملک عبد الله خان هر روز بر خاش تازه بر می انگیخت و قطب الملک متواتر امیر الامرا را بآمدن دهلی تاکید می نوشت
امیر الامرا علاج از دشمن خانه به بیگانه ساخته در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه با راجه ساهو بوساطت محمد انور خان برهانپوری
و سنکر لسبچی ملهار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن اسناد
چوتهه و سر صد ده روپیه دلیس مکهی شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه کوکن وغیره که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی بسواناتهه
از براهمه کوکنی وکیل ساهو راجه مقرر شد و در هر پرگنه دو عامل از جانب مرهته منصوب شدند یکی کاسه دار که چهارم حصه وصول کند و دیگری
نائب دلیس مکهی بعد انعقاد این صلح ملک دکن که بعلت نزاع غنیم خراب بود اگرچه رو بآبادی گذاشت اما ضبط پادشاهی
برخاست و این ترتیب نحوست تثلیث بهم رسانیده خرابیها از او را نمیدید امیر الامرا بعد مصالحه در سال هزار و صد و سی هجری عالم علیخان
برادر زادۀ خود را در دکن نائب گذاشته با فوج سنگین قریب به چهل هزار سوار ملازم سرکار و فوج مرهته بسرداری بالاجی
بسواناتهه عازم دار الخلافه شد و بعد عزل فرخ سیر و اجلاس رفیع الدرجات در سال سی و یکم از مائه دوازدهم پایۀ سنکراجی ملهار بلند
ساخته و صاحب اختیار دکن گردانیده او را باتفاق بالاجی بسواناتهه نزد عالم علیخان فرستاد و این هر دو بدکن آمده تسلط
تمام بهم رسانیدند که از عالم علیخان نامی بیش نبود و بعد عالم علیخان و انقضای عمر دولت سادات بارهه بالاجی بسواناتهه

می‌شمارند نسبتی اعتبار سیاهو دراداراوان و اقوام از اوست بور برآمده و بکشور دکن افتاده از سرکار ناتک سکونت ورزید
جد جدش لب آب ... و دکن جویلی هم ساییده اولادا دو و سه سند سیکه اولیه دوم کهیلوار قوم مسلمان است ال
و سلک ملازمان سران نظام شاه اسمام داشت تا بنا ابراهیم عادل شاه بیوسته نوکری او برگزید ابراهیم عادل شاه دراد جد
جدّ خود پرگنه پونه وغیره در جاگیر شاهو سی مقرر کرده بخشید شاه سجد را بکار هم رسید از ان طرح تعلّم اندا حسب و چندی
خاصه نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان بسر برده بس خدمت گرفته بود در سیاق سیکه را سید و بعد از شش سیوا در جاگیر خود داشت
چون ابراهیم عادل شاه را عارضه مرض الموت یاد و سال امتداد کشید اختلالات بسیار در مملکت او پدید آمد و اکثر سپاه کوکن
ریاست بیجاپور آمد و آن ولایت و قلاعش از لشکری که حراست آنها کما ینبغی تواند نمود خالی ماند درین اوقات سیوا که
در بی الثوع قوم بهوسله است و مشهور بود از پس یارسی و جلیلی و شجاعت شمعتی فراهم آورده بعضی قلعه‌ها گرد قلعهٔ
قلاع را که از حراست بیگانگان و اسباب قلعه‌داری تهی بود متصرف گشت درین اثنا روزگار ابراهیم عادل شاه بسر آمد و پسر علی عادلشاه
بجای پدر جلوس نمود چون او بنا بر ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال هم نرسانیده بود و فتور بسیار در مملکت او راه یافته بود سیوا
روز بروز قوت گرفته بر بعضی قلاع کوکن استیلا یافت و حصول تاخت بیحد و اسباب نمود و بر محال قلعه‌های ولایت بیجاپور تاخت
قلعه‌ای هم رسانید و به سنجار قلاع مکانهای صعب المسالک جمعیت خاطر و فراغ بال یافت از اطاعت علی عادل شاه پیچید
علاوه بر آن بجالفتنش مدنی دیر و افضل خان را که رکن عظیم سلطنت علی عادل شاه بود بدغا کشت و فوج او را بتاراج برد و در استیصال
گرد هم از عمده‌های آن دولت بود شکست فاحش داد و بعد از آن خاطر بالکلیه از عمدهٔ عادل شاهیان پرداخته سر بشورش
سر ساحل دریا و الحاق و نواح کوکن بود چون مملکت کوکن متصل بندرهای سورت است بعضی بنادر را هم متصرف گشت
و قطاع الطریقی در یار راه بندرها شروع کرد اتفاقاً و بعضی اوقات که جاه و سطوت سرکار والا از مواضع متعلقه بعضی ممالک
محروسه اورنگ زیب عالمگیر هم دست درازی به دار و یاسا و نکبات نمود چون این خبر بسامع اورنگ زیب رسید امیر الامرا
شایسته خان صوبه‌دار دکن فرمان داد که بتنبیه سیوا بپردازد و مهاراجه جسونت سنگه رانهور را بالحاق امیر الامرا برین مهم مامور شد
امیر الامرا و مهاراجه جسونت سنگه در تنبیه سیوا و تخریب ملک او کوشیده و سیوا بعضی از اسد ... ها نام و نشان
گذاشته پسری او در زمرهٔ ملازمان امیر الامرا منسلک بود ... جوع نموده آمار ابراهیم گیک سعد عمده ... مامور بود تکرار ان مذکور میشد
سادسی سیکه از اولاد خود وشتی از دهام بوده و سال هفتاد و سوم ارباب ... یاد و هم سرار دو سی امیر الامرا ... سکون در بندر ... التماس صلح
پس از ... شهید و امیر الامرا برین غفلت مورد عتاب پادشاهی و معزول از خدمت مذکور گردید و مهاراجه دارنده دکن شد و از
محمد معظم تعویض یافت چون مهم دکن از مهاراجه جسونت سنگه و الواه پادشاه بکفایت نرسید اورنگ زیب عالمگیر او را معزول طلبید
و ... ها و را جه جی سنگه را تعیین فرمود سیوا که قوت و سطوت و عامه اورنگ ساخت سیوا چاره غیر از اطاعت ندیده بود
راجه جی سنگه بعد از صلح آمده با او ملاقات کرد دست و سلطنه و ملک و وکلهای بیشکش پادشاهی نمود و برجا التماس
راجه جی سنگه فرمان پادشاهی بسلطنت عواید نام او صادر شد و سنبهاجی پسر کلانش منصب پنجهزاری یافت و سیوا
مع لیه خود سنبهاجی بعد از التفات حضرت شد و پیشه هم وسی تقیده بسته گیرار و هفتاد و شش در اکبر آباد دولت زمین بوس اندوخت
و مورد عنایات ... گردید اما بعضی از ... وضع و عدم ادراک صحت سلاطین عنایات پادشاهی در باره او هیچ
بر طرح دولت نگرفته ... رام سنگه پسر راجه جی سنگه امارت بکرد حکم شد که بس بعد از دولت حضور بهجور باشد محافظان

بکمال عسرت و خرابی گرفتار گشته اکثر سکنه جلای وطن و غربت ورزیده آواره گردیدند و برخی بمصائب و محن تن در ساخته در خرابهای خود افتاده بسر بردند تا که اواسط سال نود و پنجم هجری از مائه دوازدهم است افواج میرزا نجف خان ذوالفقار الدوله امیر الامرا در آن نواح تا قریب حوالی بلده لاهور رسیده و جنگهای متعدد جنگیده غلبه خود بر جماعهٔ مذکوره بظهور رسانیده بعد از این تا چه شود

ذکر احوال جماعهٔ مرهته و اصل آنها و اسباب اقتدار یافتن جماعهٔ مذکوره بر سبیل اجمال

از پاستان نامها هویداست که در سوالف زمان فرمانرهایان هند بر مردم دکهن غالب بوده و افواج را فرستاده ممالک و سرایشان مسخر نموده زیر و زبر می‌ساختند مگر از اوائل عهد محمد شاه بادشاه بسبب بغافلی امرای بی عقل و غیرت قوم مرهته در ممالک هند راه یافته اکثر بلاد و صوبجات هندوستان را مسخر نمود و خلق خدا از دست آنها انواع ایذا و اضرار یافت الا بعضی از صوبجات مثل اوده بسبب حیلولت گنگا و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او و بنگاله و عظیم آباد و گجرات و پایداریهای مهابت جنگ و صوبجات لاهور و ملتان و تهته وغیره بنابر بعد بعید از مراکز دولت دکهنیان در قبضه و تصرف آنها نرفت اگرچه صدمات افواج آن جماعه باینجاها هم رسید اما چنانچه باید جاهای مذکور مسخر آنها نگردید چون مذکور این جماعه بتقریبات چند درین صفحات گذشت ذکر اصل و اتباع این جماعه بنابر رفع نگرانی مستخبران آثار ضرور افتاد مخفی نماند که مهارشت عبارت از دیوگیر و اطراف آن است و ساکنان آن جاها را مرهته گویند و زبان مهارشتی مخصوص این الکا است و ریاست این قوم در جماعهٔ بهوسله بوده از چند سال پیرا [اولاد] باجی راو قرار یافت چنانچه ذکرش آید نسب بهوسله براجهای اودیپور می‌پیوندد و راجهٔ اودیپور معظم راجهای راجپوتانه است الحال هم که اقتدارش مثل راتهور و کچهواهه وغیره ندارد احترام او همه امثال و اقرانش می‌نمایند و از راجها هر که نو بر مسند راج می‌نشیند راجه اودیپور برای او قشقه می‌فرستد و آن قشقه را افتخار خود دانسته بر پیشانی می‌کشید و لقب راجهٔ اودیپور راناست و نسب رانا شهرت دارد که بنوشیروان عادل می‌رسد و بعضی از مورخان آورده‌اند که چون سعد وقاص ایران را فتح نمود اولاد نوشیروان آواره گشته یکی از آنها بهند افتاده بمرتبهٔ راجگی رسید و اولاد او خود را رانا خواندند اما آنچه محققین ارباب سیر گفته‌اند از آن معلوم می‌شود که این سخن اصلی ندارد و باعث شهرت انتساب رانا به نوشیروان آنست که پرتاب چند دعوی راجگی و امارت کرده قوت یافت و اولاد دیو را برانداخته خود بر هند مستولی شد و خراج را که از قدیم راجهای هند بملوک عجم می‌فرستادند باز گرفت و ترک توسل نمود انوشیروان عادل لشکر بهند فرستاد که او را وابسته بدرگاه برند پرتاب چند عاجز شده از خواب غرور بیدار شد و بالا لشکر التجا برده زمین بوسید و از کرده استغفار کرد و هرچه بضاعت و اموال داشت با دختر خود نزد کسری فرستاده بزاری مسکنت امان طلبید انوشیروان او را بخشیده امارت داد و بعد از او اولادش خود را رانا خواندند و بمرور ایام راجگان اطراف و اکناف آنها را فرو گرفته جز اندک زمینی از مملکت در تصرف اولاد پرتاب چند نماند لیکن دیگران ایشان را همیشه تعظیم و تکریم می‌کردند و از متوسلان کسروی می‌شمردند چون پرتاب چند دختر خود را بخدمت انوشیروان فرستاده بود اولادش خود را از خویشان و اقربای نوشیروان خواندند اما بغیر از فرستادن پرتاب چند دختر خود را اصلا مناسبت ایشان را با انوشیروان نیست و دخترش اگرچه داخل پرستاران حرم سرای کسری گشته بود اما سوا صلتی چنانکه سیر معتبر و براین گواه است بعمل نیامده بغیر از یک فرزند که هرمز است و والدهٔ او یکی از بنات اکابر عجم دیگر فرزندی از صلب انوشیروان نمود و انتساب یکی از اولاد رانا که از بطن دختر مذکور باشد بود چون هنوز حسین فرزندی اگر از غیر کفو بوده این عقد بفنا لیطه آنها باشد از ... اولا

صوبه‌دار سابق آنجا مهر عالمگیر ثانی بنام خود طلبید و خطبه و سکه بنام عالمگیر کرد و تمام صوبه را تابع خود کرد و حاکم مستقل بوده مالک و متصرف
گشت زمان [illegible] بود دعاگوی [illegible] الاسلام [illegible] کشمیر و اعیان [illegible] بود و بهر روز بعد فراغ از دولت
دو صد کس از مسلمانان را از [illegible] خود [illegible] و بهر یک [illegible] دو دار و هم دیار و هم طعام [illegible] تقسیم می کرد و دادار
اگر درویش و اگر عراقی [illegible] حال هر کس [illegible] میکرد و در هر هفته یکروز مشاعره قرار داده شعرای کشمیر را احضار میکرد و در
آن مجلس الطعام مقرر بود هیچ کس از شعرای [illegible] ده کس [illegible] مامور نموده بود که تاریخ کشمیر از ابتدای
آبادی تا زمان او بنویسند [illegible] کس [illegible] محمد توفیق تخلص نام اصلی او در زبان کشمیری [illegible] در عهد خود
در کشمیر نظیر نداشت این مطلع از وست مطلع [illegible] دل [illegible] آید برون + [illegible] آید برون + دوم
محمد علی خان متین تخلص مؤلف تذکره [illegible] الشعرا اشاره الیه [illegible] حسام الدین خان [illegible] ساکن کشمیر و در زمرهٔ معتمدان
بادشاهی استقامت داشت سوم میر [illegible] قلندر برادر خورد متین تخلص او گاهی [illegible] بود و گویند صاحب [illegible] بیت بود چهارم
محمد علی ملقب [illegible] نام یک کس دیگر را درین وقت بخاطر ندارم القصه احمد شاه ابدالی نور الدین خان مذکور را با فوجی
از خیل ابدالیان [illegible] و الکات خراسان [illegible] را از راه جمو [illegible] را [illegible] تسخیر کشمیر تعیین نمود [illegible]
کراه جمو [illegible] هنگام ورود لشکرکشان [illegible] در دست صعب المسالک [illegible] پیش [illegible] درآمد
صدمات و آفات [illegible] محفوظ [illegible] چون ورود کشمیر بدون [illegible] کشمیریان از [illegible] است و سکه جیون [illegible]
عبور [illegible] افواج [illegible] احمد شاه [illegible] مبارک [illegible] استقامت درین [illegible]
[illegible] احمد شاه [illegible] آمدن [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] سعادت [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible] کشمیر [illegible]
[illegible] نور الدین خان [illegible]
[illegible] نور الدین خان [illegible] کشمیر [illegible] سکه جیون [illegible]
[illegible] سکه جیون [illegible]
تا حصهٔ لشکر کشمیر رسید سکه جیون [illegible] گشت [illegible]
[illegible] احمد شاه ابدالی [illegible] نور الدین خان [illegible] کشمیر [illegible]
سعادت [illegible] تقسیم داد [illegible] لاهور [illegible] کابل [illegible] احمد شاه
ابدالی [illegible] هندوستان است [illegible] دولت خراسان [illegible] دولت لاهور [illegible]
[illegible] سکهان [illegible] لاهور و ملتان [illegible] سکهان [illegible] دیار [illegible]
[illegible] افواج [illegible] لاهور و ملتان [illegible]
[illegible] سکهان [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] کابل [illegible]
[illegible] لاهور [illegible]

مشغول و موافق معمول فرمانروایی می کنند و شاید در حرب کی اکنون جماعه انگلشیه را با حیدر نایک و مرهته در صوبه ارکات و نواح
پونه و احمد آباد گجرات و اتباعش روبکار است او هم معین و نصیر حیدر نایک و مرهته ها است و الله تعالی اعلم * * * * * *

ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم بملک هندوستان و قتل نمودن جماعه بسیاری از سکهان و بدست آوردن سورجمل جات قلعه اکبر آباد و تصرف نمودن خزائن و دفائن که از سلاطین بابریه دران قلعه از مدتها ذخیره بود

سورجمل جات بعد معاودت شاه ابدالی بکابل و فتنه بار اعتنائی بوجود نجیب الدوله نکرده و سلطنت شاه عالم بن عالمگیر ثانی
را که بسفارش شاه ابدالی بادشاه شده در نواح عظیم آباد بود و پسرش میرزا جوان بخت را نجیب الدوله بولی عهدی برگزیده
با خود در شاه جهان آباد داشت سست انگاشته با قلعه دار اکبر آباد در راه سازش باز کرد و بتطمیع زر نقد در ماه ذیقعده سال هفتاد
و چهارم از مائه دوازدهم هجری با وجود مشاهده خیال فتح عظیم که شاه ابدالی دریان سال نموده مرهته ها را با وجود چنان شکست
پست و نابود گردانید اندیشه ننموده قلعه مذکوره را گرفت و جمیع اسباب پادشاهی را که دران قلعه بود متصرف گردید و قوم سکهه
که احوال آن جماعه در بیان سوانح عهد فرخ سیر مفصل شده و از زمان معین الملک بنا بر بی خبری او و تعدی عمله اش کل رعایای
لاهور بهمان مسلک اختیار نموده ازدحام عظیمی دران فرقه بهم رسیده سالک مسالک خودسری اند عرصه را خالی و شاه ابدالی
را دور دیده علم بغی و تمرد برافراشته نائب احمد شاه ابدالی را که در لاهور بود کشتند و جسا نامی را از قوم خود بپادشاهی برداشته
سکه بنام او زدند و اطراف صوبه لاهور را متصرف گشته جمیع خلق خدا لاسیما مسلمانان را ازیتها رسانیدند احمد شاه ابدالی
باستماع این خبر باز عازم لاهور گردید و این نهضت او بطرف سند مرتبه هفتم است که در سال هفتاد و پنجم از مائه دوازدهم اتفاق
افتاد چون بلده لاهور محل نزول افواج و عساکرش گردید فرقه سکهان باستماع خبر آمد آمد او گریخته در ضلعه روهی که طرق
دشوار گذار دارد اجتماع و ازدحام نمودند محال مذکور در نواح سهرند و عمل آلا جات مرزبان آنجاست قریب دو لک سوار و پیاده چون
درانجا فراهم آمد احمد شاه ابدالی اصغای این خبر نموده ایلغار فرمود و نود کروه راه در عرض دو روز طی کرده یازدهم رجب سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری بسر وقت جماعه مذکوره رسیده بغتة برانها ریخت و دود از نهاد شان برآورده قریب بیست هزار
کس را طعمه شمشیر خون آشام ساخت و متاعیکه کمیت آنرا بجز علام الغیوب احدی نمی داند بغنیمت برد بعد ازان اطراف و جوانبش
تاخته بقتل و تاراج آن نواح پرداخت چون ازان ممر مطمئن الخاطر گشت هفتم شعبان سال مذکور قرین فتح و فیروزی داخل لاهور
گردید رحل اقامت افگند و بانتظام اضلاع آنجا کوشیده نور الدین خان ابدالی را که از بنی اعمام شاه ولی خان وزیر او بود
بر سر سکهه جیون صوبه دار کشمیر متعین نمود *

مجمل احوال سکهه جیون کشمیری متمرد او بادشاه ابدالی و ظفر یافتن نور الدین خان بران هندوی نیم مسلمان

سکهه جیون از قوم کهتری متوطن کابل در ابتدا متصدی اشرف الوزرا شاه ولیخان وزیر احمد شاه ابدالی بود یکبار او را احمد شاه برای طلب محال تنخواه کابل نزد
معین الملک بسفارت فرستاد و در سال شصت و هفتم از مائه دوازدهم عبدالله خان ایشک آغاسی را که از کابل بتسخیر کشمیر روانه نموده سکهه جیون مذکور را نیز همراه
او کرد او صوبه مذکوره را از دست صوبه دار که از طرف عالمگیر ثانی بود انتزاع نموده خواجه کنجک را با فوجی از افاغنه نائب گذاشت و سکهه جیون را بدیوانی
آنجا مقرر نموده خود برگشت بعد چندی سکهه جیون سردار افاغنه را کشت و خواجه کنجک را اول مقید کرده بعد ازان از کشمیر اخراج نمود و از عماد الملک سند

رسید او رنگ آباد آمده در سواد عرصهٔ شهر معسکر ساخت در رسیدن و اقرار شهریان در خواست مرتضی الملک ناظم اورنگ آباد وجود
قلت سپاه و سامان حرب مدکال عزم و هوشیاری باستحکام بروج و باره حصار شهر پرداخته هر طرف و هر جا چهار سمت قال
بهادر کوتوال شهر را در احیای نصیر مراد خان مذکور و دیگر منصبداران و اعیان شهر تقسیم نموده با استظهار کمک آصف جاه ملجای مرشد
لطائف الحیل کد را نیلی آغا بهادر رگهناته راو این معنی را دریافته تسخیر حصار به خاطر تصمیم داد و بیست و سیم شعبان اول سال هفتاد
و هفتم از مائه دوازدهم هجری ایلس پر آباد دست تاراج سپاه ریخته است تاراج دراز کردند رگهناته راو با فوج خاصه خود شامل
شهر استاد و پیش قدمان رفقای او بر دیوار ها پاسی دیوار قلعه بسوار ساخته و پیلان کوه پیکر متصل دیوار آورده چندکس بر دیوار
بر آمدند تخته های درهای بر دیوار گذاشته الف عروج بر بروج نمودند و خواستند که تخته دروازه دیوار کلان باغ ارک شکسته
اندرون در آیند همت خان و میر اسمعیل باقر خان و عموم تماشائیان جنگ جو سکنه آباد بضرب تیر و تفنگ و کلش و سنگ بمرتبه
تلاش نمودند که تمام طمعان بسیار در بناهای دیوار ارک آمدند سرا گرفتند در اطراف هم مردم بسیار از لشکریان رگهناته را
زخمی و قتیل گشتند همین گرمی معرکه بسر وگوی لشکری لعلیا از رگهناته راو رسید و همین تیر بار روز داروگیر گردید رگهناته راو
دست حیرت بدندان ندامت خائیده از لوریس برگشت و خبر قرب وصول کمک آصف جاه شنیده رخت ادبار بطرف بنگاله
کشید و دست و ستم با مذکور آصف جاه وارد اورنگ آباد شد مرهته چون اراده داشت که در ملک برار در آمده غبار تاراج و فتنه
برانگیزد آصف جاه غره ماه رمضان المبارک طوالع قریب بالاپور رسیده شد اوگشت و مرهته از انجا گسسته از سوی
اورنگ آباد گذشته جانب جنید آباد شتافت آصف جاه هم عطف عنان نموده با دریای گنگ دکهن سبیل تعاقب پیمود
و با استصلاح چنین دولتخواهان قرار یافت که حرب دیار مرهته بر تعاقب ایشان اولی است آصف جاه تعاقب را گذاشته متوجه
پونه گردید و بعد بسامدن از کتل احمد نگر سرداران از فوج سپاه بهر نواح مقرر و معین نمود که تاراج مواطن و مساکن مرهته پرداخته
خود هم بکروسی پونه رسیده معسکر ساخت سکان پونه قبل از این که خبر اطلاع یافتند صف المسالک رفته بودند لشکریان سپاه
یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک برابر کردند در سمت عقب اطراف پونه ممالک محروسه مرهته دقیقه فروگذاشت ننمودند تا زم قدرت
امرای را در عهد بالاجی و بعد از دکهن بالاهو کسی را مجال نبود که بر کاه ایشان دست مزاحمت تواند رسانید و درین چند روز
اموال و امتعه سکان پونه که دار الملک بالاجی بود بیغمای غارت گران در آمده غارایک بصرف لک لک بیار رسیده بود عمل آتش
سمت عمارت گشت نیز اولاد محمد ترکان را در اوصیه میر ملا مصطفی آزاد تخلص بگرامی راتا رسیده درین خصوص بخاطر گذشته بود
رباعی آصف جاه دوم سلیمان اسلام آمد بسوی قوم برهمن سوخت تمام + تاریخ سمو رسالة طبع رکا + آتش زد و پونه را سپاه
اسلام + رگهناته راو حیدرآباد رفته غره وسط قعده سال مذکور کوشش بسیار در تسخیر حصار آنجا نموده از حسن اهتمام نجابت الدوله
بهادر دل خان اورنگ آبادی بسبب نام حیدرآباد که حقیقت مناسب گذاشته شد بطلب تلعهٔ دارسی نامش شایسته نموده بود هم بنابر
دوم جوانب هنر و تلفیق توپ و تفنگ صدمات ملال مرهته را تلخ نموده نگذاشتند که پاسی عرایب بیشتر توانند گذاشت و لشکر
اشقیا که در آن الحمه کام مون آسام بویاسی از درد موساحب و بعرب لعکهای اجتماع عمل بیرا کر احل گرهنگان را منقطع الامل
گردانید رگهناته راو را باتحام جانب و ما سر بر گشت لعدازین ساتحو احوال سوانح دکهن بآصف جاه و ثانی تفصیل معلوم این کتابان
نشده با نگاشته آید اگر بگوش سمع دکهن شود السار الله تعالی مرقوم خواهد شد اینقدر بالفعل محقق است که الی الآن که
شروع سال نود و نهم از مائه دوازدهم است آصف جاه ثانی بانتظام مهام مال الطرالی بداکر ممالک محروسه دکهن

کردند و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاه ثانی تسلیم نمودند این مصالحه هشتم
جمادی الثانیه سال مذکور الصدر واقع شد و سال گذشته درهمین تاریخ شاه ابدالی بر بهاو ظفر یافت و آصف جاه از انجا
کوچیده جانب بیچ سنجا محالات راجه رامچندر خرامیده و در پاداش حرکت لغوی که از او وقوع آمد ملک اورا پامال
عساکر منصوره گردانید و شروع موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه هفتاد و چهارم از مائه دوازدهم باراده چهاونی با میر
داخل قلعه بیدر شده و همان روز امیر الممالک را در قلعه مذکوره مقید کرد و امیر الممالک صلابت جنگ یکسال و سه ماه و شش روز
در قید گذرانیده بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه سال هفتاد و هفتم از مائه دوازدهم از زندان بدن خلاصی یافت و بوسعت آباد
آخرت شتافته در جوار مزار شیخ محمد ملتانی جا یافت و آصف جاه ثانی که در قلعه بیدر منزل داشت فرمان شاه عالم عالی گهر
را که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکهن از تغیر امیر الممالک صلابت جنگ صادر شده بود استقبال نموده بضابطه
معروفه گرفت و راجه پرتاب ونت را که برهمنی جچربیدی ساکن سنگمیر است مختار و مدار علیه معاملات گردانیده کار رهائی
ملکی باختیار او وا گذاشت و رگهناتهه راو و مادهو راو بعد مصالحه مذکوره در پونه چهاونی نموده برشکال را می گذرانیدند
دران ضمن بسال هفتاد و ششم از مائه دوازدهم فیما بین عم و برادرزاده مخالفتی روی داد کارگزاران مادهو راو خواستند
که قابو یافته رگهناتهه را مقید سازند رگهناتهه راو شنیده سوم ماه صفر سال مذکور با اندک مردم جریده از پونه برآمده
راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که از نوکران عمده آصف جاه ثانی و باستمالت مرهته
با سور بود و در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سرزده برآمدن رگهناتهه راو شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد
دویده در نواح ناسک با رگهناتهه برخورد رگهناتهه که کمال سراسیمگی داشت آمدن محمد مراد خان مغتنم شمرده باعزاز تمام
پیش آمده ملاقات نمود رؤسای مرهته از رفاقت محمد مراد خان گمان کردند که آصف جاه جانب رگهناتهه دارد
ازین جهت اکثری با او گرویده در رفاقت مادهو راو خلف بالاجی راو تهاون ورزیدند و جمعیت شایسته
با رگهناتهه فراهم آمد و از راه اورنگ آباد باحمدنگر شتافت مادهو راو با افواج خود از پونه برآمده بدوازده کروهی احمدنگر
بیست و پنجم ربیع الآخر سال مذکور برادرزاده و عم باهم جنگیده مادهو راو شکست یافت و از میدان برگشته روز دیگر
معذرت خواه پیش عم خود رگهناتهه آمد آصفجاه هم بمدد رگهناتهه برآمده نزدیک نباورگاه رسیده بود که درینجا منازعه اختتام
پذیرفت چون موکب آصفجاهی بموضع بندر کانو رسید رگهناتهه همانجا باستقبال آصفجاه شتافته ملاقات نمود و باهمدگر
رسوم متعارفه و ضیافتها بعمل آمد رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعه دولت آباد در صله این عنایت باصف جاه گذرانید
و اسناد درست نموده بوکلای آصف جاهی حواله نمود چون این امر شگرف بحسن تردد محمد مراد خان بهادر بکرسی نشست
راجه پرتاب ونت دیوان مدار علیه آصفجاه از راه عناد و حماقت نتوانست دید پیش ازان که عمل و دخل گماشتگان آصفجاهی
در ملک و قلعه دولت آباد شود صلح را برهم زده آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه را معطل باید کرد بنا برین جانوجی نبیره
رگهوجی بهوسله مکاسد از صوبه برار را بتطمیع آنکه ترا بجای رگهناتهه قائم می کنیم طلبیده ملازم رکاب آصفجاه ساخت
و ناصر الملک پسر ششم نظام الملک آصف جاه که رفته رفیق مرهته گشته بود عدم التفات آنها بحال خود دیده کبیده
خاطر گشته برخاسته آمد و باردوی آصف جاه پیوست و رایات آصف جاهی با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه
شد رگهناتهه طاقت مقابله در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل شیوه مرهته است اختیار کرد و با سی هزار سوار

از عظیم آباد برآمده بسر کشی راست میرسید و سابر دهم ماه الحجه شجاع الدوله بملازمت پادشاه ماهیه ارادت بدراستی نموده
پادشاه را همراه خود برده کوچ بکوچ تا به جوسی رسیده بر دریای گنگا از کشتیها پل بسته هم ذی الحجه سال مذکور عبور نموده واله آباد
را مرکز اقامت گردانید و هیجدهم ماه الحجه در آنجا رسیده جا بجا نشسته بود و گماشتهای مرهته را که دران حدود بودند بر آمده بود از
آن بعید یک قلم عمل آنها بر است و عمال بادشاهی منصوب گردید بعد انقضای موسم برشکال هم ربیع الآخر سنه هزار
و صد و هفتاد و نهم اعلام اقبال بطرف کالپی برافراشت و بر صوبه های درآمد و بهادر را نائب گذاشت و شاه عالم بادشاه
را همراه گرفته عبور دریای جمن نموده کالپی را از گماشتگان ترتیب انتزاع فرموده اما چون که حراست قلعه دار مرهته در
جنگیده آخر تاب نیاورده دوم رجب سنه هزار و یک صد و هفتاد و نهم قلعه مذکور مفتوح گردید آن وقت شجاع الدوله کار وزارت
سے کرد اما خلعت نیابت بود بیست و کم ماه مذکور بعنایت خلعت بیعت بار صبح چار قب و ما مرواریده و قلمدان مرصع سرافراز
گشت و بیست و چهارم ماه مذکور میرزا امانی پسر شجاع الدوله بعطای خدمت دار وغگی دیوان خاص اختصاص یافت +

ذکر برخے از سوانح دکھن که بهمین ایام روے داد بخواهش خداوند ذو المنن +

چون تاریخ دوازدهم ذی قعده سال هفتاد و چهارم از آنجا که دوازدهم بالاجی راو از دنیا گذشته برادر و پسر اکبر و دلجوئی گشت
و پاس به پسر کهتر او مادهو راو که صغیر السن بود و برادر را عیانی او رگهناته راو که مادر بسر هفتاد و هفتم از آنجا دوازدهم بهمت
آصف جاه ثانی نظام علی خان با فوج ظفر موج مع امیر الممالک صلابت جنگ سید محمد خان از قلعه بیدر که دران جا حاکم نشین بود
بنا بر بعضے مهمات غیر معلومه اول متوجه اورنگ آباد شد و رگهناته راو و مادهو راو هم با فوج سنگین از پونه حرکت کرده تا
شاه گده فریقین نزدیک هم رسیدند اورنگ آباد دوم ربیع الآخر وارد شد آصف جاه ثانی به واقعات را نزد راجه
گذاشته بیست و سوم ربیع الآخر سال مذکور بعزم پونه از انجا نهضت نمود مرهته از اندو تا نهضت کرده پونه سایه
درآمدند راو تو کرا که سهر است بر لب دریای گنگ دکهن است مستحکم است مرهته در دولت خود عمارات عالیه در آن
طرح انداخته بسوخت و بعد انکار اشکسته عمارات را با زمین برابر کرد و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد تا کار امیر الممالک
میر معلی خان مستحشیم الملک آصف جاه نامزد گردید تا ازو در واصف در راجه رام چندر که عمده سردار لشکر آصف جاه
بود ما در مصالحت ملت و دلالت مبارک حرمت مت و تجاذبه مرهته ساخته بیست و هفتم جمادی الاولی سال مذکور
بر خاسته مرهته بیو سعید و کار سے که مالیت لعل آورد بعد وقوع این ماجرا مرهته بکه آصف جاه وامیر الممالک
راست سید است روز دیگر از جاه معلول پیش آورده تو چه معاقل آورده ما را گوله انداز کرده مردار یاسه گرم ساخت
بکمواران و جوانان تاتاران آصف جاهی از توپخانه خود برآمده جنگ کوه برنگ پرداختند به سرعت شمشیر آبدار
ما عقد کرده از حسن و جانشانی بود و اعادے را با آب و آتش داده اکثرے از ان جماعه را بر خاک هلاک افگندند چون یار
معتدان ما دهو راو و رگهناته را با جماعت کثیرے ساده بار شدند مرهته باب ساورده جو در از میدان بکنار کشیده دیده که
افواج آصف جاهی امید نصرت ساخته کرده ما هیبت کرده بے پونه رسید و سرجیه با فوج مراحمت نموده هم سوده سے
به سعید نموده است که پونه هم معرض آتش سے ریعار سے سود و بیکه پونه هم بمش رگهناته راو آمده فریاد ها برآورده که
میخواستے جانا مان ما را از دست مسلمانان ساده سے نا چار رگهناته راو و مادهو راو معتمدان را فرستاده صلح

دسیزدهم روز نوزدهم ذیقعده سال مذکور به سیر دیدار خود دهلی گشت و چند روز پیش از قلعت شدن بهاؤ با فوج بیرون و مرشد اینها
باسد لوناسی ملقب به وجهت که در اورنگ آباد سکونت داشت بمقر اصلی خود دشتافت و مریدان و معتقدان خود را راهنمای
ملک فنا گردید بالا سیرچند با وقبل از خروج خود و سیوم حقه اران دهات مثل معادم و سیوارسی و سنجار و گاذره و جام و چند دیگر هم
ضبط نموده بستاجران داد و مبالغ خطیری از این وجه داخل خزانه حرص او شد آخر مبارکش نیامد هنوز این بدعت در تمام پرگنه‌ها
عمل او جاری نشده بود که ایزد تعالی نشانه دست او را بحقوق غربا کوتاه ساخت **بیت** ای زبردست زیر دست آزار
گرم تاکی بماند این بازار ع وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون شاه ابدالی بعد حصول این فتح از ناوردگاه که میدان
پانی پت بود خرامیده در سواد دهلی منزل گزید و چند روز توقف نموده سلطنت هند برای شاه عالم و وزارت بنام شجاع الدوله
وامیر الامرائی بنام نجیب الدوله مقرر فرموده بهر دو سفارش حمد کرده نجیب الدوله را مامور بودن شاه جهان آباد و نگهداشتن
میرزا جوان بخت به نیابت شاه عالم و طلبیده نشستن او از بنگاله نمود و شجاع الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده و امر بالتماس
و طلب و نشستن او نموده خلاع فاخره مع اسپ و یراق فاخره بخشیده بصوبه او که اوده و اله آباد بود مرخص کرد و خود هم شانزدهم شعبان
سال مذکور از باغ شالامار دهلی بقصد قندهار کمران همت زیر زان کشید و کلمه مراجعت قندهار نمود تاریخ این معاودت یافته اند
و بلاهور رسیده نواب خود در آنجا گذاشته بنیشتر گردید

ذکر معاودت شجاع الدوله بر صوبه‌های خود و آمدن باستقبال و استدعای پادشاه بصوبه‌های مذکور و بعض سوانح که باتفاق پادشاه از شجاع الدوله بظهور رسید

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان سال مذکور بصوبه اوده مراجعت نموده قطع منازل می‌فرمود یکی از رفقای او که
سید صالح صادق القول از مردم دهات داور زمین سید نجف علی نام دارد با فقیر نقل نمود که هنگام رفتن برفاقت و اعانت
ابدالی در جوار و نواح سکندره دو سه ماه قبل از ورود ما افواج مرهته که در آن نواح گرم تگ و تاز بود با جماعتی غیر معلوم جنگیده
لاشهای بسیار در آن میدان افتاده بود اکثری را سباع صحرا خورده و جسدهای پوسیده افتاده بودند در آن جمله
لاشها لاش جوانی تخمیناً سی ساله که کم ریش بالباس پاکیزه که دوگله سفید در برش بود افتاده بر و تهالی بزرگ و
ریش تراشیده داشت و مطلق آسیبی بلاش و لباسش نرسیده بود ملا عباس مازندرانی و سه چار کس دیگر باتفاق لاش
مذکور دیده متعجب شدیم بعد از نه ماه که برفاقت شاه ابدالی گذرانیده قرین فتح و ظفر برجها و وغیره مراجعت نمودیم اتفاقاً
گذر ما باز بر همان میدان افتاد و از جمیع لاشها غیر از استخوان پوسیده نشانی یافته نشد مگر همان لاش تا آنوقت هم بهمان
قسم مع لباس بر پشت مسلم حتی موی بر و تهالیش هم نریخته بود ملا عباس و ما چند کس این احوال دیده حیرت کردیم ملا عباس
گفت که این عزیز بی شبهه از شهداست و همانجا توقف نموده چون معسکر هم نزدیک شده بود کسی را فرستاده و بیلداران
را طلبیده قبری برای او حفر نمودیم بعضی کفنها همراه داشتند خواستند بر آورده و شهید ملا عباس منع نموده گفت که این
شهید است او را کفن نمی باید لباسش کفن اوست و نماز خوانده با همان لباس در خاکش سپردیم **بیت** کس نداند که اندران
بحر عمیق ٭ سنگ ریزه قرب دارد یا عقیق ٭ **القصه** شجاع الدوله در ماه مبارک مذکور بصوبه خود رسیده بلا توقف از لکهنو
بر آمده و در عرض بیست روز رسیده بود متصل بنارس رسیده و چنانچه در دفتر دوم در ضمن سوانح بنگاله و عظیم آباد گذشت شاه عالم

میسر نمی‌گردید که مقاسات لشکر گرسنگی مردم آزار نمایند مضمون لا تستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا قاسم گشت عرصه بر ایشان
تنگ آمد باتفاق قرار دادند که آواره گرسنگی سپاه و دواب هلاک می‌شد و بهتر آنکه یکبار مهمات مجموعی خود را بر مخالف رسیم تا آنچه
در تقدیر است حاصل آید بتاریخ ششم جمادی الآخری روز چهارشنبه هفتاد و چهارم از آمدن دوازدهم صف ترتیب داده
ابراهیم خان با توپخانه فرنگی پیش رو گرده استاده از لشکر برآمده و لشکر ابدالی آورده سرداران بند در رؤسای امرای
آن قدر فرصت داده که افواج مرهته بسرگروهان از لشکر و میدان بیرون آمدند چون مقاصله در معامله کم بود ابراهیم خان گاردی
گرد توپ از حد گذرانید چند ساعت مقابله لازم بود در حکم جنگ نفس داده با سپاهان رعایا داده مقابل عساکر ابدالی آمده
سرداران شجاع الدوله و نجیب الدوله و دیگر رؤسای لشکر یکبارگی بر او حمله آوردند و مقدار مهلت عظیمه نموده و دست شمشیر
چون آن نام برده برایشان حمله آوردند پیش قدمان لشکر ابدالی شجاع الدوله و نجیب الدوله اول قراولان مرهته را بر سلک
آتش زبانها گرفتند چون روز آشکار شد اما چون افواج مرهته برگشت طور سپاه ابدالی تنها ماندند اکثری در این حمله مقتول گشته بقیه
گریزان خود را به هجوم مردم که باصطلاح هندوستان چنین اند رسانیدند اهل سیر مشاهده صورت حال فرار سپاه و لشکر
رو بفرار نهادند بهاؤ و بسواس راو و جمیع سرداران شکست فوج قرار دادند و اضطراب سپاه دیده و ماهیت بیرون کشیدند بر
ابدالیان و شجاع الدوله و نجیب الدوله دیگر هم حمله آوردند و سپاه کشیده و سر و پا گوش به سیاسیات مجموعی خود را
بر فوج اماکن امرا مقتدر العلیه بر سر گوش عساکر ابدالی از سمت دست طرف جمیع افواج با افواج خصوص شجاع الدوله نجیب الدوله
و دشمن شاه ابدالی داد مردی و مردانگی داده با اعدا در آویختند چون جنگ از اسعاک میدان در گذشت تا یک ساعت زمین
آسمان در چشم نظارگیان سیاه تار و غبار عرصه کارزار از خون تار و دلیران که رزم مذکور بیرون گشت خلق بی‌شمار از لشکر
مرهته رو بوادی خراب آباد عدم گشته از سرداران اول بسواس راو و پسر بالاجی راو که شهزاده آنها بود در عین شباب ترحم
آهنگ سفر عدم نمود و برادر او سپهسالار سداشیو راو عرف بهاؤ که برادر بالاجی راو و مصداق آیه صدق پیرایه او کشت
من اشتر کشورستانی را وداع نمود و جنکو و غیره سرداران بیش از حد و عدد طعمه تیغ بیدریغ گردیده راه دیار نیستی پیمودند
و ابراهیم خان گاردی اسیر گشته ساعتی سرمایه اسباب لاهیان میدان بود و پس از دیدن آب شمشیر از سر گذشت
بحرمات عوطه در گشت زمین معرکه لاله‌زار بود از خون کشتگان در عرصه کارزار و اکثر گریختگان باسرکشی کار سیکرد
تا شهادت داده و سر در قدم سعد گرامی داده سیپ و دو هزار غلام و کنیز و کهی برادر اکثر از اولاد و احفاد سرداران متوسطان بود
در لشکر مال اندازی تقسیم یافت و غنائمی که در ما مالک انحصار نگنجد از جواهر و نقود و اجناس دیگر و توپ خانه و پنجاه هزار اسب دو
لک گاو و صد هزار شتر و یا بعد فیل کوه پیکر بدست عساکر مسعود شاه ابدالی آمد این فتح بعد قتل و تاراج مردم بسیار ملکی
آزاد تخلص بلگرامی تاریخ آن را چنین فرموده قطعه شاه سواران بهاؤ راو بیار و تاراج گشت + کرد روانه ادهم جستن آغاز فتح + صورت
خامه تاریخ نوشت + شاه فدای بهاؤ بدارد فتح + نقد همی کو آواره که دشت ناکامی شدند رعایای سپاه از تنگی جان چنان
که طمع مردم ایجا است هم سیاه دل بر سر کار مرهته داشتند سوای اتفاق کردند در قتل و اسیر و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند
شمشیر بهادر برادر ملاستی بالاجی راو پسر بالاجی راو که از لطف کیمی بود دست یار عارتگران راه در عین گریز قتل نمودند
سرداران نام آور نیم انداخت جان بسلامت بردند و کسی از ایشان حمله بود و مدعو لکر مملکت و بیابانی آستان بهسید که
سر از حواسی خود را لکه رسانیدند از اینجا آمد تبه و صع این شکست فاحش بالاجی راو هم عمده سرگشته پس از پنج ماه

توز ملار و فوج بهاؤ هر یکی را دیده و نخوت و دماغ عجیب و شمول غرور شان سر بفلک کشیده و ابراهیم خان گاردی که با دوازده هزار
پلیده و تفنگ و توپخانه اردلی فرنگ نیز همراه بهاؤ ملازم سرکار سیس بود با وجود این همه ازدحام مرهته خود را مرد میدان ابدالیان
ندیده نامیاه حالات ضایع خود و سواد سپاهی و انیت عبارتی از توپخانه که آنرا سد النبین توان گفت دور لشکر خود کشیده
و خندقی در توپخانه ها محفوظ نموده و از آنکه خندق و ناکهای ما دیگر آراستند و سه روز از ورود اینجا موکب منصور ابدالی با همراهیان
بیست و یکم ماه مذکور مقابل سنگر مرهته رسیده برآمد و جنگ توپ و بان و بندوق و تیر و نیزه و شمشیر شروع
گردید و هر روز جمعی مردم طرفین به قتل رسیدند ابدالیان از اطراف سنگر دایره رسانیده طرق وصول اجناس غله از هر طرف
مسدود ساخته می گذاشتند که داخل سنگر توانند رسید گویند که پشت لشکر مرهته بود از آن سمت آلا جات که از جمله مرزبانان
معروف نواح سرهند است غله سرپناه رسانیده از آنها هم تا بیافته می ریختند چون احمد شاه ابدالی دید که با وصف تنگی
آذوقه مرهته از سنگر برنمی آیند سمت توپخانه بر سنگر آنها حکم بیست و هشتم ربیع الاخر سال مذکور یورش برده سنگر توپخانه مقرر کرده
سرداری فرمود و جهان خان و شاه پسند خان و نجیب الدوله مقدمه الجیش و عقب آنها شجاع الدوله و احمد خان بنگش و حافظ
رحمت خان و دوندی خان و فیض الله خان پسر علی محمد روهیله و پشت آنها احمد شاه ابدالی مع شاه ولی خان وزیر که اشرف الوزرا
لقب داشت و از آن طرف مرهته نیز مستعد شده و القاصد جنگ توپ و بان برآمده از سنگر برآمده ایستادند بعد کوشش و کشش بسیار که
از اول پهر شروع جنگ شده بود چون سلطنت از روز باقی ماند روهیله ها پیاده همراهیان نجیب الدوله قریب ده هزار
کس بعد برق انداز و بان انگلی بسنگر درآمده یکباره یراق با خصم درآویختند بلونت راو خسر پوره بهاؤ که قوت بازوی
او بود بزخم گولی از اسپ بر زمین غلطید و هلاکی فنا گردید همین روز جنگ اختتام می یافت پرده ظلمت شب مانع
امتیاز بیگانه و آشنا گردیده فارق فریقین گشت و روهیله ها چیره دستی خود ظاهر کرده از سنگر برآمدند و به لشکر خود رسیده
آرمیدند درین اثنا خبر رسید که گوبند پنڈت مکاسه دار ضلع اتاوه با جمعیت ده هزار سوار و خزانه بسیار و رسد غله آن طرف
دریای جمنا بشاهدره محاذی شاهجهان آباد رسیده اراده دارد که مرهته وغیره را که متعلقه نجیب الدوله هست تاراج نماید
و سوای این تیر سید بالا رفته از گذر کنج پوره عبور کرده شامل افواج بهاؤ وغیره گردد شاه ابدالی عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان
را که در کنج پوره کشته شد با جمعیت پنجهزار سوار به تنبیه گوبند پنڈت تعیین فرمود مشار الیهما از گذر آگره و باگپت عبور کرده بایلغار در
شاهدره رسیده نائب نارو شنکر قلعه دار را که در آنجا بود مع همراهیانش بقتل رسانیدند و بر اثرش لعاد الدین نگر که مسکن کرده
از شاهجهان آباد دست شتافته مردم مرهته را که در آنجا بودند قتل نموده بجلال آباد که نزد گاه گوبند پنڈت بود دهمان روز در آنجا وارد شده
رسیده و بر سرش ریختند و او را با همراهیانش طعمه شمشیر بی زینهار ساختند و غنائم بسیار از نقد و جنس و دواب بدست آورده
سر گوبند پنڈت بریدند این گوبند پنڈت همانست که در محاصره سکرتال عبور گنگا کرده آتش فتنه برافروخت و از رعب سپاه
شجاع الدوله گریخته بدتا ملحق شده و این واقعه بیست و نهم جمادی الاولی سال مذکور بوقوع پیوست +

ذکر جنگ اخیر که افواج و کهن مع بهاؤ و بسواس راو وغیره سرداران مستاصل گشته بیخ و بنیاد عمر و دولت
مرهته برکنده گشت و تا مدتی اثر جماعه مذکوره در هندوستان نمایان نبود و در تمام ملک هندوستان یک نفر مرهته نمی ماند

چون ایام محاصره و محاربه امتداد یافت و کثرت نجاسات و قاذورات معسکر مرهته را بالامال التعفن ساخت و بلای قحط را غلبه نشر

دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکست پذیرا یافت اما جماعات در جماعت قلعه بسر رسیده هرگز خلل به دستور
گرم سر شور و هجوم بودند از صدق سند شد لیکن یعقوب علی خان مذکور که قلعه دار بود [illegible] دیگر قلعه معمور و مقبول گشت ابنها و بانی تعهد
دیده سر رشته پیغام داد که بشرط ناموس و مال قلعه را بالتسلیم تسلیم نماید بهاو صلح را بسیر قلعه قیمت شمرده قبول نمود و بعد استحکام عهود و مواثیق
از قلعه برآمده در حویلی علی مردان خان فرود آمد و برکت این سنه عمر [illegible] بود و با احمد شاه ابدالی پیوست و در بیستم ذی الحجه سال
مذکور قلعه بدست بهاو افتاد و حرم سرا کشانه و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار مرهته رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم بهاو
قلعه داری شاه جهان آباد نارو شنکر برهمن تفویض نموده همه را بسرکرده قلعه همراه او کرده [illegible] از تکامه مرتکب ازآن
نگرانی نقل می کرد که مکرر از طرف بهاو بسفارت نزد شجاع الدوله رفته بود و بمصالحه میان شاه و شجاع الدوله کوشش الامر
بود ناممکن گشت کار مرهته را [illegible] رسید و شاه دستان مسلط شده اما الحال این ملک سر الیان از دور صلح و عهد
و توسل آمده کرده را از آن ورواه و آسایش امید است از حلق جدا میشد و همه را آراسته بود و اقوام بودند جامه مردم از
دست شاه سعادت آمده براسته پاس ناموس و آبرو نموده بود و برخاسته شاه ابدالی را امنیت از ولایت ملک داشته
و مهمات او را الست باز است مرهته برای بود و سهل انگاشته اما الحال صلح امکان ندارد و سور حل مات هم اوضاع و بیات
امن جامعه را دیده و رعایت کار اسلام کار اینها متفق و محیر سجاده بود و رخصت از شاهجهان آباد سر حاسته ملک گذره که از اطلاع
او ست رفت و زیارت و تنگ دستی بهاو سر به بود که سقف دیوان خاص پادشاهی را که از نقره بنیاد کار بود کنده مسکوک ساخت
طلا آلات و نقره آلات سرا را اقدام نموده و مقبره نظام الدین معروف باولیا و مرقد محمد شاه مثل عود سوز و شمع دان و قندیل
و عطر طلبید مسکوک نمود القصه چون بهاو از قلت علف و دانه دواب تنگ آمد و از ایام برشکال مارا دوم امید دهقان رو در
ونال حارج اموال رعایا و سرایا که ممانع و واقع التی باید بگردون جو اعتبه حرکت از شاه جهان آباد تعمیم داده بیست و هم سر سال
پنجاه و چهارم از مائه و دوازدهم شاه جهان سمی السلطان ارباب سلطنت معزول نموده مقید کرده و میرزا جوان بخت خلف شاه عالم که بهم
با که مرسی در رواج بنگاله و عظیم آباد بود ببیر ولی عهد و آورده در شاه جهان آباد بخت نشانید و وزارت غائبانه بشجاع الدوله
مقرر کرده غرض آنکه شاه ابدالی با شجاع الدوله بدگمان گردد و تنگ بعرض ده را ختلع الماس اندر و نار و شنکر را در قلعه شاه جهان آباد
بدستور گذاشته بود با تمامه مرهته [illegible] کنجپوره که عبد الصمد خان اعلی و قطب خان روهیله معاصد خان زمیندار آن سرزمین
اقامت داشتند متوجه گردیده از طرف دیهات ما حمل لشکر شاه سیر سا شده بخت نمود و این عبد الصمد خان همان است
که در موعد رسیده سهرند که بدست مرهته افتاده آخر جلا شده یا مثه بود ه هفتم ربیع الاول سال مذکور بهاو در آنجا رسیده قلعه کنجپوره را محاصره
نموده چون گرمی علمهای او بسیاه دوستی که [illegible] بهت پادکی اهتمام ابراهیم خان کاردی قلعه مفتوح و عبد الصمد خان و نجابت خان
مقتول گشتند و دست تاراج کنجپوره دراز کرده بد [illegible] عمارت فرو گذاشت شاه دورانی تا سماع این خبر هجومی از رود
فکیران انتقام بسوی آن آورده تا آنکه جمهور دریاها [illegible] لیسه بود به اتفاق افواج ظفر امواج سیزدهم ربیع الاول سال مذکور از
گذر باکپت قریب شاه جهان آباد به دلالت شجاع الدوله آنجا آمد دریا را عبور نمود و بعضی از اسباب بگذر ستند و ساز و سامان همه
مستور بود و بهاو که از استماع این خبر از دلیری و سطوت بلکه افواج ابدالی متحیر گشته از کنجپوره که پانصد تهر بود نه باچار سمت پانی پت
گشته بود و لود در دو کوچ مسافت نمود و پانی پت آمد در آن وقت چهل هزار سوار بجز از جنگ دیده آزموده کار همراه بود
و اشت و سه لک پیاده و شمشیر تفاری سیاه در سر رسالات چرانکو لسکس بهاو [illegible] گرد کرسی کل به دو سر بشیگه با جمعیت هزار است

شجاع الدوله را دشنام داده سخنان درشت به شاه رسانید احمد شاه به غایت رنجیده و مهربانی را که با شجاع الدوله داشت کم نموده شجاع الدوله را باب ملاقات مسدود نمود تیمور شاه ملاقات گنهکاران شجاع الدوله استدعا نمود که نوشتن نوبت جدید در لشکر شاه است نمود ولی احمد شاه گفته بود که خلاف منابع است اما جواب داد که نوبت می بخشید و پادشاه اجنبی است بخشید لهذا نصیب من نوکر شاه هم مستقیم شاه قبول نموده ماذون ساخت و لیکن اتمام نوبت شاه ذوالفقار جنگ شجاع الدوله نوبتش را سر زدند و خبر قتل دتا و مستاصل شدن فوج او و فوج هولکر به دکن رسید سداشیو راو عرف بهاؤ دیوان رام راجه و بالاجی راو با سرداران است و سپاه کارآزموده و جنگ جو و فوج سنگین و توپخانه مؤدب به آداب فرنگ سپرده که ابراهیم خان گاردی سپه سالار آن بود ابراهیم خان گاردی است و سداشیو راو به سر کار پسر بالاجی راو و تنبیه و تدارک و انتقام کشتن از ابدالی و دیگران که بنیاد سلطنت پادشاهان را برانداخته لسواس را در تخت سلطنت ممالک هندوستان گردید

ذکر رسیدن سداشیو راو معروف به بهاؤ مع لسواس راو با داعیه تسلیم و مستاصل گردیدن کل افواج دکن و ظفر یافتن ابدالی بتقدیر قادر حکیم قدیم

چون سداشیو راو بهاؤ با گروه بسیار وارد جوار اکبرآباد گردید راجه سورج مل جاٹ بوساطت هولکر و ملهار راو ملاقات بهاؤ آمد بهاؤ بنفس خود یک کروه استقبال نموده سورج مل را دید و عماد الملک هم در حوالی متهرا آمده به بهاؤ پیوست بهاؤ صلاح چنین دید که بالفعل لشکریان اهمال در عبور جمنا و مقابله با شاه ابدالی بست شاه جهان آباد را به دست باید آورد و باین اراده پیشتر نهضت نموده روز سه شنبه سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سوم از تاریخ دوازدهم ذیحجه یک ساعت بیست و پنج از روز ... گذر برآمده داخل شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سعادت خان رفته ایستاد و یعقوب علی خان بمچن زئی برادر شاه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی که از طرف شاه در اسپ قلعه دار شاه جهان آباد با جمعیت بسیار قابل بود و مستعد ایستاد فوج مرهٹه یورش آورده برابر اسد برج و دروازه خضری هجوم نموده فوجی به طرف دهلی دروازه نیز شورش انگیزد از قلعه جبه لغز سده و مغلیه ابدالی برق انداز سی می کردند فوج جنکو زیر جهروکه دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاد از طرف مقابلش گاهی آواز بندوق به گوش مردم می رسید و از سلیم گڈه یک توپ سر می دادند که گوله اش هوائی می رفت دران فرصت هولکر ملهار و جنکو برادرزاده دتا که گریخته به دکن رفته بود بر دروازه خضری ایستاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند چون دروازه تختهای بر سبحه و سیخهای آهنین و نهایت استحکام داشت در عرصه چهار گهڑی هم کاری از پیش نرفت درین اثنا قریب پانصد کس از مردم بٹیل راو و عقب شان ملازمان هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای فصیل قلعه برآمدند و تماشای ساطای فی دست بر دستی کرده آنچه بدست شان می آمد از بالای قلعه پائین می انداختند و بکشادن ابواب قلعه می پرداختند چون در قلعه هم چندان فوجی نبود کسی متوجه حراست آن طرف نمی شد لیکن خبردار شدن ده بیست مغل ابدالی بندوق تمام در دست گرفته از طرف سلیم گڈه آمده ده دوازده نفر مرهٹه را بضرب بندوق و شمشیر سنجاک هلاک غلطانیدند مرهٹه ها در زمان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بر زمین افگندند و دست و پای خود شکسته قلعه بدست آمده را از دست دادند و سرداران مرهٹه در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع شده گرد قلعه مورچال قائم کردند و عماد الملک و سورج مل که بنا بر اوقات پرستی راه رفاقت بهاؤ پیموده بودند درین قلعه ستانی بی التفاتی نموده تماشائی بودند مرهٹه در محاصره قلعه اهتمام تمام نمود و ابراهیم خان گاردی که بهاؤ او را از دکن همراه آورده بود و آتش خانه فرنگ همراه داشت سه ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بر بنگله اسد برج و برج مثمن و محلهای پادشاهی گوله ها یش چون تگرگ فرو ریخت و عمارات

این طرف هم امید دید که بسبب آمد و رفت افواج مرهته دانه و علف و آب درین راه کم است عبور دریاے جمن نموده در انتربید
در آمد انتربید عبارت از ملک میان دریاے گنگا و جمناست چون هر دو دریا از کوه کماون که شمالی هندوستان است بر آمده منتهای
انتربید دامن کوه کماون است و منتهاے آن الهٰ آباد که مجمع هر دو دریاست چون شاه با انتربید رسید سعد الله خان و نجیب الدوله
و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و دوندے خان که ملک ایشان در حدود انتربید واقع شده خود را رسانیده شرف ملازمت
اندوختند شاه خود از راه انتربید هم امید و فوج قزلباش را فرمود که براه متعارف مقابل و تازه پیش شوند تا چون بحوالی شهر
رسید با لشکر قزلباش شاه مقابله واقع شد و رایان مرهته ترک کارزار نموده فرار اختیار کردند و تعقب تیر انداز و تا جنگ
کنان سمت شاهجهان آباد در مع الفرق رفته بود که در سواد شاهجهان آباد جهت رسید احمد شاه ابدالی
و تا سے بار عبور جمنا نموده بفوج قزلباش خود پیوست بمجرد شنیدن افواج ابدالیان اطراف و تاراج گرفتند و جنگی عظیم در پیوست
دتا از فتح و ظفر مایوس گشته برادرزاده خود جنکو را با جمعی قلیل گذاشته تا کس رسید با مرار الفقاے قوم طلب کرده خود را
با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در پیش نهاده قایم گردانید ابدالیان بحملات پے در پے ورق امارت بهرای دمار از روزگار افواج
مرهته مع سردار بر آوردند و تا با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ گردید این واقعه در ماه جمادی الاخرے سال هفتاد و سوم
از مایه دوازدهم بوقوع رسید سید غلام علی آزاد تخلص بلگرامی تاریخ این جنگ چنین یافته قطعه کرد سلطان عرب در روزگار قتل دتا
مع دشمن کاه + گفت تاریخ این ظفر آزاد + نصرت پادشاه بادے کاه + احمد شاه ابدالی بعد مقتول شدن دتا متعاقب جنکو پیدا
و ملهار راو بعد فتح با رده کرده را هم با سته کوب رفته متصل لشکر اسیر مذکور فرود آمد و تا ملهار راو سارنگ شیده درین اثنا جیسر
ملهار که در سکندره قریب جهانگیر آباد اقامت داشت رسیده او بعد استماع قتل دتا خود بالسرعت تمام بر دستور جات رسانیده
استعفا کرد که باتفاق همدیگر با ابدالی باید جنگید سورجمل جواب داد که افواج ولایت تاب جنگ میدان ندارند سر گاه ابدالی ملک من
در آید و بمکر گشته سر چه از دست بر آید و اهم کرد در آن آوان افاغنه همراه و مهد بلدر ای لشکر ابدالی از محالات خود سر برون
ملهار راو زاده را دید افاغنه حرش را شنیده بمقتضای دوراندیشی همراه و احتیاط بلد سردار توانستند آن طرف گنگا بر دند
تمه را هو لکر رسیده تاراج نمود شاه ابدالی این خبر شنیده و شاه ولی خان جهان خان ابداے را با جمعیت یازده هزار سوار
بتنبیه هولکر تعیین نموده بار دیگر بارلول پسر از جهان آباد که هفتاد کروه راه است چپاولے کرده یک شب خود را رسانیده
در که نزدیک آرام کرده بود شب هنگام عبور کرده وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر سر هولکر ملهار رسیده هولکر
مضطرب الاحوال با مدمدین بر اسپان برهنه پشت سوار شده گریخت باقی سرداران و لشکریان بقتل و اسیر گردیده احمال و
اثقال همه تاراج ابدالیان در آمد شاه ابدالی بهم معاقب مرهته بود که بارلول شاهجهان آباد آمده چون موسم برشکال قریب
رسیده بود و اطراف شاهجهان آباد از تک و تاز افواج مرهته ویرانی داشت بطرف سرحد دهلی در نواح سکندره میت گرده
شاهجهان آباد در بار سید که اکثر بلاد را بغارت تحاوب و چپاولے لغیر و نجیب الدوله را فرستاد که زمه شجاع الدوله را بر اے
او را سے ساخته از صوبه اوده بحضور شاه بیارد نجیب الدوله از شاه اذن و بصوب آمد و شجاع الدوله برای ملاقات آورد گرد صفی
معامات بالو رسیده بعد استحکام عهود و مواثیق با نجیب الدوله ملاقات نموده سر با استانے خلف خود را با نه صوبه و راند
بینی بهادر را مدار المهام کل و مقتدا سو ملک دار سے مقرر گردانیده در اواخر سے ذیقعده سال هفتاد و سوم از مایه دوازدهم با جمعیت
ده هزار سوار مع نجیب الدوله روانه شد و چهارم ذی الحجه سال مذکور اشرف الهر را ساه ولی خان وزیر احمد شاه ابدالی باستقبال

کرده بودند و آدینه بیگ خان اظهار اتربیت میکرد اغوا نموده بر سر مراد خان فرستاد و فوجی از ملازمان خود هم همراه شان داد
ابد صف آرائی بلند خان کشته شد. و مراد خان و سرافراز خان تاب نیاورده خود را بجهان خان رسانیدند قوم سکهه تمام پرگنات
دوآبه خصوص جالندهر را باشارهٔ آدینه بیگ خان بشدت تاراج نمودند درین اثنا رگهناتهه راو و شمشیر بهادر برادر و برادر نانا راو
مع هولکر ملهار و دیگر سرداران دکهن در جوار شاه جهان آباد رسیده انتظار سانحهٔ می کشیدند آدینه بیگ خان نوشته های متواتر
فرستاده بطرف لاهور بمدد خود طلبید سرداران دکهن که چشم براه چنین تقریبات می باشند رو بلاهور آورده اول با عبد الصمد خان
که از طرف درانیان بحکومت سهرند مامور بود جنگیده دستگیرش ساختند و از انجا جلوریز بلاهور شتافته قراولان مرهته با افواج
جهان خان آویختند جهان خان بنابر قلت فوج خود و کثرت مرهته ستیزه آویز با اینها صلاح ندیده مع تیمور شاه باضطرار تمام در شعبان
سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجری سر راه کابل گرفت و اسباب و سرانجام فراهم آورده چند ساله را بجا گذاشته در رفت و غنیمت
موفور بدست مرهته افتاد و تیمور شاه مع جهان خان تا دریای اتک عنان باز نکشید و از دریای مذکور گذشته خود را
بمامنی رسانید افواج مرهته تا آب جهلم تعاقب نموده برگشت و عمل غنیم تا ملتان و دیرهٔ غازیخان و اطراف آن تا آب جهنها دکهن شد مرهته قرب
موسم برشکال دیده صوبهٔ لاهور را بآدینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده بشاه جهان آباد برگشت رگهناتهه راو و شمشیر بهادر
چند روز مانده عازم دکهن شد و جنکو را برای تسخیر ملک راجهای اجمیر معین نموده در اطراف دهلی گذاشت بحسب تقدیر در ماه محرم شروع سال هفتاد و دوم
از مائهٔ دوازدهم آدینه بیگ خان فوت شد جنکو فوجداری سهرند را بصدیق بیگ خان که از رفقای آدینه بیگ خان بود و دوآبه را بزن آدینه بیگ خان
تفویض نمود و ساباجی نامی مرهته را صوبه دار لاهور داده رخصت کرد ساباجی بلاهور رسیده تا دریای اتک مسخر ساخت نجیب الدوله و جمیع افاغنه
و راجهای هندوستان از دست مرهته و عماد الملک بجان آمده و زوال عمر و دولت خود از دست برد مرهته برای العین مشاهده نموده عرائض
استدعا بخدمت احمد شاه ابدالی نگاشته خواهان ورود او در حدود هندوستان شدند احمد شاه جسارت و گستاخی های
مرهته با تیمور شاه و جهان خان دید الحاح افاغنه و راجهای هند بآرزوی ورود خود دریافته و بد ذاتی و نمک بحرامی عماد الملک
با عالمگیر و خان خانان شنیده اعلام ظفر انجام از قندهار به تنبیه و تادیب هنته بطرف هندوستان برافراشت ۞

ذکر ورود ابدالی بلاهور و شاه جهان آباد بار ششم و حروبی که با مرهته ها روی داد ۞

احمد شاه ابدالی شروع سال هفتاد و سوم از مائهٔ دوازدهم از آب اتک گذشت و جنگ سهلی از قراولان ابدالی و افواج
ساباروی داد و فوج مرهته تاب جنگ ابدالیان نیاورده بلاهور گریخت ساباجی بر قرب موکب شاه ابدالی آگهی یافته مع افواج
خود رخت ادبار بجانب دهلی کشید صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار پیموده بگوشه ها خزیدند احمد شاه
ابدالی در ماه صفر سال مذکور بکوهستان جمون در آمده از راجه آن جا پیشکش لائق گرفت بعد از آن روی توجه بشاه جهان آباد
آورد این آمدن ابدالی مرتبهٔ ششم است که وارد هندوستان شد دران ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله و نجیب الدوله مصالحه
درمیان آمده هنوز صورت آشتی انصرام نیافته بود که خبر توجه اعلام شاه ابدالی از لاهور بدهلی انتشار یافته بگوش دتا رسید
دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت هشتاد هزار سوار جرار با او بود بمقابله احمد شاه ابدالی روان گردید
و عماد الملک که عالمگیر و خان خانان انتظام الدوله خالوی خود را کشته بکمک دتا رفته بود از خوف غضب درانی پهلو تهی کرده
پناه بسورج مل جات برد او سلوک شایسته با عماد الملک بعمل آورده در قلاع خود جای داد چون احمد شاه از لاهور

مدتی همین که رتنا سید هیبت جنگ نجیب الدوله را در سکرتال حسب الاستدعای عماد الملک محصور داشت عماد الملک از هم تا مدت
بود بالتبع آن مهاد که با عالمگیر ثانی فی الجمله نداشت و مے دانست که پادشاه مذکور با احمد شاه ابدالی مراسلات دارد و در مال
خیر طلب نجیب الدوله و بدخواه آن نمک بحرام است و پیر حال بود استیصال الدوله را اصل عالمگیر ثانی بدخواه خود مے پیداشت و
گمان مے کرد که جلد نجیب الدوله بر دنا مے جواید اول پهلوے خود خان خانان انتظام الدوله را که مقید داشت مع عبادت گذار
و بیدار شب روز مهدے سے از عالمگیر کشمیرے را المتقین بود پیش پادشاه فرستاد دانا آمده بجمع و دیا و کد بسیار و افرا برساخت که
درویشے صاحب حال وارد شهر گشته در کوتله فیروز شاه منزل گزیده قابل زیارت است آن امام محمود بلبس ملبس گو معروف گشته
مریده کلامات و ولیس محمول تا مصدگر دید چون بجاے معهود رسید بر در حجره که ماتکلس را لباسیده بودند توقف کرد سیف
در دست داشت کشمیرے مذکور سیف را از دست او گرفته پرده را بر داشت چون اندرون رفت پیدا مراتنگه و در از سرون
بر کشیده بود مسرنا با مرحلف اعز الدین دانا د پادشاه بر مین حال آگاه گشته شمشیر کشیده یکے را مجروح ساخت مرحوم عماد الملک
هجوم آورده و اسیرش نمودند و شمشیر از دست او گرفته بر بلک بمعروف لباسیده بحسن خانه سلاطین رسانیده بسیار ادر ضربت
شمشیر که در محکوکا شهادت ورود پادشاه نشسته بود بهم سحاره راے براق در حجره بهایانند رسیدند در جهالے کارد پے درپے
مرده از بالین در آورد مهلا شنس را الطرف دریا ریگ جها انگیده پالیش را ار کنده عریان ساعتے سائدش عبرت
نامه بود ولیکن بعض کسان حسب الامر کشمیرے مذکور لاشش را بر داشته در مقبره همایون پادشاه اجداد سلاطین عالی
مدفون ساختند و مهال رود ممے الستہ من کلام بحسن و اورنگ زیب را از تحت سلطنت لباسیده لساجهان ملقب ساخت
و کشمیرے مذکور را سجاست اوگذاشته بود با عاقبت در عاقبت ونا کرنا نجیب الدوله بدستیر آ و بیرلود ساخت چون معامله نجیب الدوله
بصلح انجامید بامداد احمد شاه ابدالی قرع الواسامع مجابان گردید و تا الطرف لاهور با حاکم حکام دست لشان خود را آماده
گشت و عماد الملک بر حال خود رسیده و بر دیگر نامسود حل حالت سار ادراک العمال مبادره مرهته با بدالی و انتظار
مساعد پایان این مساجره که مالکجا سے الحامد رقت لشست و بپاه الالا سمیکی او برد +

ذکر احوال تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی که پدرش او را مع جهان خان در لاهور گذاشته رفت
ولشکر کشیدن مرهته بسراو بتحریک عماد الملک و غرور اقتدار خود و گریختن تیمور شاه و جهان خان
بکابل و تسلط مرهته در لاهور و ملتان و مهمات دل اسباب ورود ابدالی بار دیگر بهندوستان
و استیصال افواج عظیمه دکهن بتقدیر خالق زمین و آسمان + + + + + + + + +

چون احمد شاه ابدالی بعد غارت دهلی و متهرا در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد هجری بجانب ملک خود رسید پسر خود تیمور شاه
را مع جهان خان در لاهور گذاشته نقد یار و کابل شتافت جهان خان آدینه بیگ خان را که در جنگل خزیده بود بنا بر انکه
شناسای احوال آن ملک و ضوابط علمداری آنجا است استماله بسیار نموده بارسال سند خلعت حکومت دوآبه مطمئن خاطر
گردانید جهان خان مرقوم این عنایت را امر عظیم دانسته بضبط و ربط آنجا پرداخت جهان خان و تیمور شاه بعد چندی آدینه بیگ خان
را نزد خود طلبید او بنا بر عدم الامتثال کرده پهلو تهی کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامے را بحکومت
دوآبه نصب کرد و ملبه جان و سرور از خان را کمک او تعیین نمود آدینه بیگ خان سکهان را که از عهد معین الملک سرے پیدا

ردوندی خان باتفاق شجاع الدوله را از احوال خود و محصور بودن نجیب الدوله در سکرتال اطلاع داده معروض داشتند که مرهته
بر سر اشتر بید رسیده داعیهٔ تسخیر این دیار مصمم دارد و انتظار انقضای برشکال است همین که طغیان گنگا انحطاط پذیرفته و آب رو
بکمی نهاد عبور گنگ نموده مملکت ما را متصرف می شود و هرگاه برین دیار دست یافت دست طمع بملک شما هم دراز می کند علاج
واقعه پیش از وقوع باید نمود و بر جناح استعجال باید رسید شجاع الدوله قباحت ورود مرهته در دیار افاغنه و اعاظم از جنگ آنها
و مضرت اهمال در امداد نجیب الدوله فهمیده در عین موسم برسات با وصف کثرت باران و شدت گل و لای در ماه شوال سنه
هفتاد و دوم از مائه دوازدهم هجرت از لکهنو برآمده بشاه آباد رسیده چند ماه توقف فرمود چه از طغیان گنگا وصول بسکرتال که نجیب الدوله
در انجا می جنگید متعذر بود و بمجرد انحطاط آبها دتّا یکی از سرداران خود گوبند پندت نام را با جمعیت بیست هزار سوار و پیاده متعین
نمود که از دریای گنگا گذشته در ملک روهیله غبار هنگامه و فساد برانگیزد گوبند پندت از تهاکر دواره که مابین کوه است دریای
گنگ را پایاب گذشته چاندپور نگینه و دیگر پرگنه های آن طرف تا سواد امروهه هزار و سه صد قریه را آتش داده و تنهیه تاخت
آورده بر سر سعد الله خان و حافظ رحمت و دوندی خان که اراده کمک نجیب الدوله داشتند نمود افاغنه مذکور تاب مقاومت
در خود ندیده از میدان بجنگل دامن کوه کماون پناه بردند شجاع الدوله بمجرد استماع خبر مذکور در اوائل ربیع الاول سال هفتاد و سوم از
مائه دوازدهم هجری بسرعت برق و باد خود را بچاندپور متصل سکرتال که نجیب الدوله در انجا محصور بود رسانید گوبند پندت عبور گنگا
نموده از تنگ و تاز و غارت و تاراج دهات و مسدود نمودن طرق وصول غلات نجیب الدوله را باسائر محصوران بحالت نزع رسانیده
و از گریختن افاغنه در جنگلستان کماون نجیب الدوله امید رستگاری از گرفتاری محاصره نمانده دست از زندگی شسته
بود شجاع الدوله برنگ تائید آسمانی نزدیک به نجیب الدوله رسیده روزیکه از چاندپور کوچیده در اثنای راه فوج مرهته از دور
سیاهی نمود شجاع الدوله بسیج کرده راه رفته در سواد موضع بلاوه که از توابع چاندپور است فرود آمد در انجا شنید که فوج مرهته
سر بعض آبادیهای از دو که در راه سر آمده اند و بر مردم کمی دست انداز نمودند همان وقت انوپ گر گوسائین و امراؤ گر گوسائین
را که از سرداران رکاب بوده اند به تنبیه مرهته بطرفی متعین نمود و میرزا نجف خان را با پنجهزار سوار و میر باقر تمیمی را با چهار هزار
سوار مشعله بر پا کرده که عبارت از معسکر و فرودگاه مرهته است فرستاده فرمان داد که این بی باکان را بسزا رسانند سرداران مذکور
حسب الامر شتافته با مرهته هر جا که دوچار شدند آویخته و بر سر شان ریخته چیره دستیها نمودند از آن جمله انوپ گر گوسائین جماعه
کثیری را کشته قریب صد کس زنده اسیر آورد و غنائم وافر از آن و اسپان و سواری نیز بدستش آمد گوبند پندت شکست فاحش
یافته از گذری که عبور گنگا نموده بود افتان و خیزان گریخت و مردم و اسپهای بسیار از مرهته در آب گنگ طعمهٔ نهنگ فنا شدند
صبح شجاع الدوله طبل فیروزی نواخته سوار شد و افاغنه هم که در جنگل دامن کوه کماون خزیده بودند باستماع غلبه شجاع الدوله
و فرار نمودن مرهته بآن طرف گنگا دلیر گردیده خود را بشجاع الدوله ملحق ساختند و باتفاق شجاع الدوله تا بسکرتال رفته نجیب الدوله
را از آن ضغطه برآوردند اما با وجود غلبه و شکست دادن بمرهته بنا بر اندیشه اقتدار سرداران دکهن با دتّا و جنکو طرح صلح انداختند
چون خبر آمد و شد ابدالی بطرف هندوستان شهرت داشت دتّا سیندهیه و جنکو صلح را مناسب شمرده تدبیر
انسداد طرق ابدالی و بند و بست مملکت لاهور صلاح امور شمردند قول و قرار بعمل آورده بطرف لاهور قاصد گردیدند و
شجاع الدوله برگشته هفتم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه وارد بلگرام و نهم داخل لکهنو گردید

ذکر ماجرای شاهجهان آباد و مقتول شدن عالمگیر ثانی

بادهٔ حمایت و اعانت شاهزاده مدینه صبح آباد عظیم آباد منکشف رسانید میدان را بکام دوستے خان با موج ملت کامگار خان
سه لک روپیه پیشکش گذرانید بعمل را مرخص ساخته سمت خود برگشت و شاهزاده از راه گنبهور بر دو نجیب الدوله سهارن پور
رفت نجیب الدوله پیشواز شاهزاده را سرخود نگهداشت و کارخانه جات واراک معتقد و خود عمل نگاهداشت چون دران ایام اقبال
عظیم بنگاله در سرے واده مدعا جعفر خان اعانت حامیهٔ انگلیسیه تسلط یافته بود شاهزاده را دلالت به تسخیر بنگاله بسرپرستی موقوف
کرده گوشه عماد الملک با سر خود داگر دهست کمیسور را راهی گردانیده و مرخص نمود شاهزاده والد مرحوم و منیر الدوله را براسے
فراهم آوردن بعض افواج و سرانجام سرشته ضروریات دیگر در شیراز پور گذاشته خود از راه مرادآباد و بریلی عازم صوبه اوده
و عرس را سعد اللّه خان خلف علی محمد روهیله عیادت و در مور مستعداد نقل آورد چون بعضے ساهیان بیعت کردند لکهنو
رسید هم جا دستے الاودستے سه پهر ارو کیمید و مهتاد و یک به سرے شجاع الدوله خلف وزیر الممالک منصور جنگ با علم صوبه مذکور
استقبال نموده شرف کورنش دریافت یک صد و یک اشرفی نذر گذرانید و بعد از آن یک لکه روپیه نقد و دو زنجیر فیل مع
عماری سایه بانی دار و ملک وهیت راس اسپ و یک جواهر جواهر و اقمشه ... و اسلحه و خیام و ظروف ... ارامه بار سے
پیشکش ساخت شاهزاده و ساعت با شجاع الدوله ملوت داشته دستار خاص مع سرپیچ و بالا کے سواسے خاص کرازحسن
بود مرحمت کرده رخصت نمود و خود عازم اله آباد گشته بعد طے مسافت با محمد قلی خان ملحق گشته حیا نجه و سوانح بنگاله نگاشته
قلم و قایع رقم سد عازم عظیم آباد گردید و ما جرا ئے آنجا دران اوراق منفصل کرده آمد +

ذکر مناقشاتیکه فیما بین نجیب الدوله و مرهته و بوساطت نجیب الدوله با شجاع الدوله و مرهته با فرقه انگریزی داد

چون مقدمه جنگ مرهته با مارشکست اعانه با دشمن گردانید و جمع دولت احمد شاه سرکنده از آن زمان مرهته در ملک بستر
رسیده دوایید و سرکل آن ممالک بالعس گشته بود و پیشه از قدم تصرف در صوبه اوده و ملک اعانه دست تاسف میدالکریم
مدیولا که عماد الملک را با نجیب الدوله کینه با سے محکم بهم رسیده تا سد شکست اوو تربیت احمد شاه گردید رملی الرغم ساه اداسے
امیر الامرائی به عزل نجیب الدوله با حمد شاه داده داعیهٔ آن داشت که خود حیدان عظام لشود و دست سلطنت مرهته پامال
جوادث گردانید و اگر تواند از شجاع الدوله نیز شاندارد و یا شجاع الدوله هم کذلک سارم قدرت کامل الهی را که اعانه همیگر شجاع الدوله
اعتبار جمیر بو پاسسے پدرس کیه با شسے دریه و جسته با تا مرهته اوست عماد الملک با عملی جاه و العاق ازبا احمد شاه نجیب الدوله
وکل اولاد و اصل بعضی علاوه فات گرد سپاه جمع شجاع الدوله بود و از صحرا معاملاتش چند مضمون مصرع مشهور مصرع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ظاهر گردیده دران احوال سوانح دهلی معین و ما دام هم کے بود جنانچه وقتاسید هم بنگری
در موسم سال احمد شاه تسعین و مائة بعد الالف از دکهنی سمت اور آمده با العاق ترا ده هو دهواست که تمام هندوستان اد احمد کنید
سال مذکور در سد دولت ممالک مسمی قدیه گذرانیده شروع سال هشتاد و دوم ازمائة دوازدهم داعیه انتزاع ملک هیلنجاع
را التمیم داد و خواست که شعار و دریا سے گنگ پایاب گذشته اول دیاملک رد هیله در آید بعد از آن صوبه اوده راحتم سازد دکاد
سیر معرک مرهته و مسیم بهیں سپاه گردید سادات الل عمواهیاسبوده بر سر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله با جنگ میدان نیاورده
در سکر تال ترک دریاسے گنگ کرد با سر سید آرا الکه دشوارگذار مشهور است لشکر بسته بجای نشست چهار ماه برشکال
سلے الاتصال سید کے اوسے لعنک و مال و للغان شمشیر سیاه بچوت ربعد ورق مساد نجیب الدوله و سعد اللّه خان بهادر مرحمت

فرستاد و سیف الدین محمد خان کشمیری سپه برادر و ثابت محمد خان را عماد الملک با ده هزار سوار فرستاد که شاهزاده را بلا
وعید و تخویف و تهدید نوعیکه دانند و توانند بیارند شاهزاده ناچار گشته عازم حضور پدر شد اتفاقاً از جمله سرداران که همراه ملهار
با عانت عماد الملک آمده بودند نجیب الدوله از حضور چنانچه مذکور شده دیگران همراه جنکو جی رفتند و عماد الملک
مسلط گشت یکی از آن جمله اسمعیل بیگ نام در نواح محالات صوبه شاه جهان آباد بجای اقامت داشت در راه شاهزاده رسیده
از رفتن بحضور متعهد رفاقت گشته دلالت به تسخیر محالات اطراف نموده شاهزاده مغتنم شمرده همراهی او گزیده عبور چند
و چند محال را تسخیر ساخت عماد الملک اسمعیل را با درا تطمیع نموده از شاهزاده منحرف گردانید او شاهزاده را دلالت بمراجعت نموده
و بعلاوه از رفاقتش دست کشیده گرد شاهزاده ناچار بدار الخلافه برگشت به عماد الملک خواست که داخل قلعه شود و قبول نکرده در حویلی
علی مردان خان نزول فرمود چون بهر یکی از رفقای شاهزاده بخانه با سلوک ناشایسته گزیده و عده دی از همراهان او
با عماد الملک پیغام فرستاد که جا بداد تنخواه برای ملازمان سرکار در حضور نیست یا اینها را برطرف باید فرمود یا بر محالات
جاگیر بایشان فرستاد هم بندوبست سرکار بر هم بخورد و هم اینها تنخواه خود ماه بماه پیدا کرده باشند شاهزاده بنا چار بعضی
از معتمدان را در شهر گذاشته با فوج را بجاگیرات مذکور فرستاد و بعد پانزده شانزده روز شاهزاده را غافل ساخته
و شهرت سواری بر آمد زیارت مزار شاه نظام الدین داده افواج را بر در خانه جمع نموده ناگهان ده دوازده هزار سوار
را از نموده که به حیله علی مردان خان را محاصره نموده شاهزاده را مقید سازند چون فوج از جا هجوم آورده دیوار ها شکست
و بر بام ها بر آمده برق انداز سر آغاز نهاد و چندی از رفقای شاهزاده بر خاک هلاک غلطیدند میر جعفر و علی اعظم خان سنعد
گشته شاهزاده را که او هم کمر بسته تیار نشسته بود التماس نمودند که یکبار خود را بر اعدا باید زد اگر مقدر است ازین مهلکه بیرون
می شویم یا آبرو سر دگردن چندی از مخالفان شکسته بپیر لاله زار شهادت میرویم شاهزاده قبول نموده سوار شده و
دیوار طرف دریا شکسته از آن طرف بر آمد و با جمعیت بسیار کم بر سر مخالفان ریخته و اکثری را بر خاک هلاک انگنده راه دریا
گرفت فی الحقیقه جرأتی ظهور رسانیدند که سام نریمان اگر میدید انگشت حیرت بدندان میگزید شاهزاده هم بدست خود
دو کس را کشت سر گاه مخالفان هجوم می آوردند ده بیست کس چون شیر غرین بر مخالفان بد آئین دویده میگریزانیدند
چون دشمنان دور می رفتند باز راه میسپردند بهمین صورت قطع مسافت نموده خود را تا بلشکر اسمعیل الوس بیگ که زنجیله مجنون
معسکر داشت رسانیدند و اسمعیل را که احوال بدین منوال دیده باستقبال شتافت و چون شاهزاده را دلالت باستر جناب
وزیر نموده بود نهایت ندامت و انفعال کشیده عذر خواهی بسیار کرد و خیمه های علحده بر اکشاهزاده و رفقای مجروح
و غیر مجروح استاده کرده باکرام و احترام جا بداد و هریکی را بمشاهده جوان مردیهای شان ستود هنگام بر آمدن در عین راه
جائی که هجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجائی رسید که شاهزاده بگیر آید یا کشته گردد در آن عرصه که مدعی اقدام رستم و سام بود سید
ماسی شان علی اعظم خان باقتضای شجاعت موروثی از خاندان نبوت و ولایت و پاس نام و نشان اجداد صاحب همت
با دشاه زاده را گفت که کو وسیله روزی عالی خواهی بود بیرون روید من و دشمنان را این قدر توقف میکنم تا بنود که تا راه
بدر شدن میسر آید در حداثت سن با این دلاوران کمن مثل سد سکندر ایستاد و پای ثبات و قرار افشرده داد مقاتله بنوعی
داد که چشم فلک بحیرت در او می نگریست و بعد افتادن آن نوجوان بر خاک میدان چرخ پیر زار زار بر او گریست القصه
اسمعیل را که برای رفع بدنامی خود و خوف باز خواست سرداران عمده دکن که حیا مخالفت رای وزیر بعمل آورد شاهزاده را

ایشان به برآمدن خود مستخلص گردید

ذکر بقیهٔ احوال عماد الملک و عالمگیر ثانی و انهدام بنای عمر و دولت پادشاه مذکور بنا بر معاملاتی که با عماد الملک و نجیب الدوله روی داد بتقدیرات آسمانی

مجملی از احوال نجیب خان که از اعیان روهیله و مردی عاقل بود در محل خود مذکور شد که در هنگامهٔ حروب مسند جنگ جنت‌طلب
عماد الملک بشاهجهان آباد رسیده به اعتبار لیاقت و استعداد ذاتی که داشت مورد الطاف عماد الملک گردیده باوج
اقتدار رسید و آخر بنا بر مناسبت اتفاقی و هوشیاری و کاردانی بامامت شاه درانی امیر الامرا شد و منصب و نشان
و ایشاد (?) الملک صرف گردید عماد الملک که منتظر انصراف احمد شاه بطرف ولایت در فرخ آباد بود بعد استماع خبر رخصت او قندهار
احمد بنگش را بعلت از عم نجیب الدوله امیر الامرا گردانیده عازم شاهجهان آباد گشت و دکهنا راو برادر اعیانی بالاجی راو
و ملهار را باعانه از دکن طلبیده باتفاق آنها شاهجهان آباد را محاصره نمود و عالمگیر ثانی که با نجیب الدوله همعهد گشته
جنگ و جهد در جنگ توپ و بندوق در میان بود آخر چون ملهار رشوت گرفته از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت
و نجیب الدوله را با اهل و اموال و اثقال از قلعه برآورده بمحل خود برد و بقیه املاک متعلقه او آن طرف جمنا که عبارت
از سهارن پور و چاند پور و غیره باشد بدستور سابق بحال نامه رخصت نمود و عماد الملک احمد بنگش که امیر الامرا مقرر شده بود
باتفاق میر راتق و فاتق مهمات سلطنت گشتند

ذکر اسباب برآمدن شاهزادهٔ عالی گوهر از حضور پدر و گردیدن دیار بدیار بحسب قضا و قدر

چون عالمگیر ثانی و نجیب الدوله از عماد الملک مطلق بودند شاهزاده عالی گهر را که خلف اکبر پادشاه مذکور و صاحب ولیعهدی بود
بعد برگشتن شاه ابدالی بقصد باز رفتن عهد عماد الملک شاهجهان آباد و محالات حصار و هانسی و غیره در
جاگیر داده مرخص گردانیدند گفتند که در ظاهر برای بندوبست محالات مذکوره مرخص ساخته‌ایم و مقصد آنکه چون شاهزاده
وارث مملکت ماست اینکه بوایه عمل خود نمایند و جمعیت و رفقای شایسته بهم رساند هرگاه عماد الملک سر برزند شاهزاده
که شاه ابدالی باو سپرده مدافعه‌اش نماید عازم دهلی گردد و در ازای تنبیه او بر وقت سر دمار برساند شاهزاده عالی گهر
در سنه خمس و سبعین و مائة بعد الالف عازم محالات مذکوره گردید سبب تحویل آن پادشاه عالمگیر ثانی که شاهزاده را در
حجر پرورش خود بعد موت مادرش گرفته نهایت شفقت بحال او داشت با پادشاه گفته و والدم مرحوم را حسب الاشعار
پادشاه بنده حرم شریف طلبیده در بیت شاهزاده عالی گهر را به بست والدم مرحوم سپرد و سفارش حراست و ترجیعش بسیار
نمود عالی گهر در باغ پال کنور منزل فرموده باجتماع سپاه پرداخت و اکثر شجاعان شهر ملازم شده رو بمقصد نهاد و ناگاه
مرحوم بنده و شمال را با جمعی از اقربای پاشناد ساخت شجاعت و وقار اعظم علی خان خلف سیف الدین علی خان
معمول ملازم برادر زاده امیر الامرا حسن علی خان مرحوم بود و مثل بزرگان خود در رفاقت شاهزاده عالیشان بود
چنانچه انشاء الله تعالی ذکرش آید چون عماد الملک بامامت مرهته غالب آمده پادشاه را بقابوی خود آورد و نجیب الدوله
را از حضور بیرون کرد پادشاه را طرفدار گرامی با خصال شاهزاده دلالت نمود و ناچار شده مستعد پاسخ طلب بر نشستن

بعد ظفر بر دیار کرناتک بهند رسید و شکایت لیسرام دیو با سلطان علاء الدین نمود و استیلای آن استیصال او و انضمام ممالکش بالممالک
محروسهٔ سلطانی نمود چون مأذون شد در سنه احدی عشر و سبع مائه بدیوگر رسیده لیسرام دیو را گرفته بقتل رسانید و قلعه
را بتصرف خود درآورد و از آن باز قلعهٔ مذکوره در دست سلاطین هند بعد از آن در دست پادشاهان دکهن بود در عهد شاهجهان پادشاه
یکی از امرای او مهابت خان نام نوزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و چهل و دو هجری قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه انتزاع نمود از زمان
مذکور تا زمان سلاطین بابریه یکی بعد دیگری بتصرف است این قلعه سه پرداختند در عهد راجه‌ها قلعهٔ دیوگر حصار در بند و خندق و
خیابان استحکام نداشت سلاطین اسلام حصار بستند و ساختند و سلطان محمد بن تغلق شاه دولت آباد نام کرد و قلعهٔ سنگ تراشیده
خندق عمیقی ساخت و عمارات عالیه طرح کرده خواست که دار الملک خود گرداند و دهلی را ویران کرده سکنهٔ آنجا را به دولت آباد
آورده آباد ساخت آخر هیولای ارادهٔ او صورت نگرفت مصرع آنهم نه میسر شود و سودای خام شد مختصراً بعد چهار صد
و شصت سال قلعهٔ مذکور بدست مرهته افتاد و قلعهٔ بیجاپور را از ابنیهٔ یوسف عادل شاه است که مبدأ سلسلهٔ عادل شاهیه
بود اول از گل ساخت بعد از آن در اواخر مائه و الف از گچ و سنگ درست کرد و لیکن او و ورثه اش قابض بودند اورنگ زیب
عالمگیر پادشاه اوائل ذیقعده سنه سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر عادل شاه خاتم طبقهٔ مذکور انتزاع نمود
و بعد دو صد و هفتاد سال و کسری بدست مرهته رفت اما سید نجف علی خان قلعه دار آسیر با وجود احکام و تاکیدات صلابت جنگ
از دادن قلعه سر باز زد و تا یک سال کامل با مرهته جنگید چون فقدان ذخیره مضطر ساخت دوازدهم ربیع الآخر سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و چهار قلعه را بالصلح تسلیم مرهته نمود قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است از کثرت استعمال سه حرف میانه ساقط گردیده
و تخفیف یافته آسیر ماند آسا نام اوست و اهیر بزبان هندی گاو چران را گویند او از زمینداران عمده خاندیس و آبا و اجداد
او قریب هفتصد سال دران کوه رفعت شکوه توطن داشتند و برای حفظ مواشی و دیگر اموال حصاری از سنگ و گل ساخته روزگار
می گذرانیدند چون نوبت باسا رسید و نسبت بآبای خود در اموال اقبال متصاعد گردید چار دیوار خام قدیم را شکسته حصاری
از سنگ و گچ در کمال متانت بنا نمود و قلعه بنام او شهرت گرفت نصیر خان فاروقی والی برهانپور که در سنه احدی و ثمان
مائه بسلطنت رسید قلعه را از آسا اهیر بمکر و تزویر انتزاع نمود باین صورت که پیغام کرد که راجه بگلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آورده
با من در مقام مخالفت اند می خواهم اهل و عیال مرا در قلعهٔ خود جای دهی تا فارغ البال بدفع دشمن بپردازم او قبول نموده
اذن داد روز اول چند محفه عورات در قلعه فرستاده تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات آیند مراتب تواضع و تملق چنانچه باید بعمل
آرند حسب الامر معمول شد روز دیگر دو صد کس از مردان شجاع سروش روز اول در محفه‌ها فرستاد چون بقلعه درآمدند آسا
برای مبارکباد منزل مع فرزندان و خواص خود بی خبر از این دغا می آمد از این سو دلیران فاروقی متوجه خانه اش بودند
در راه دو چار شده آسا مع کل اولاد و اتباع بقتل رسید باقی اهل قلعه امان خواسته برآمدند نصیر خان این خبر شنیده از
جائیکه بود بر او بر جناح استعجال خود را بآسیر رسانیده ترمیم قلعهٔ مذکوره نمود و در دست اولاد او بود تا آنکه اکبر پادشاه در سنه
تسع و الف از دست بهادر نبیرهٔ راجی علی خان انتزاع نمود و قلعه داران سلاطین بابریه حراستش می نمودند از عهد نصیر خان
مذکور بعد چهار صد و شصت سال و کسری قلعهٔ مذکور بدست مرهته درآمد و همدرین سال اربع و سبعین و مائه بعد الالف جماعهٔ
انگلیشیه قلعه بندر پهلچری را محاصره نموده از دست فرانسیسیه انتزاع نمودند و عمارات آنجا را بیک قلم از بیخ برکنده قاعاً
صفصفا گردانیدند و سیکاکول و راج بندری و دیگر محالات که در جاگیر فرانسیس رفته بود و بقیاس کسی نمی آمد که از دست

از همه جنگ مرهته الکو چپاوسے و سر اهمال جنگ و بار و لبس باروت و حصول غلات با محتاج دیگر بود ما را یافته سه سید محمد پیراق
کوشش سر و سیب سے منکسد و افواج سند و ستانیان و در خود حصار توپخانه نموده مدافعه سے پرداخت درین بار علت مقاومت
ابراهیم خان گاردی سے آشنا رسے توپخانه هم علاوه کار دشمنی آنها گردیده توپهای سنگ سیر رفتار همراه عساکر اجامی رفت
و همه وقت در حرکت و سکون و حرب و نقد علی التواتر سرگرم کار خود بود و چون فوج صلابت جنگ در اثنای لعل آباد پهند
با جماع راه سے رسید و گولهٔ توپهای مذکور متواتر در ازدحام مردم سے افتاد ازین جهت گلهٔ باسے طرف مرهته کمتر رائگان سے رفت
و فوج مرهته چون همیشه مستغرق سے رود گلهٔ توپ این طرف اتفاقی تا بهار سید و در اوقات نورس که سرداران و لشکریان
اولاد نظام الملک آصفجاه سے بودند سلک مداوحم لعل آباد و جنگ در روسے آنها العمل سے آمد از جمات مذکور جستگی بسیار
لشکر صلابت جنگ و آصفجاه باسے راه یافته حالی بنا و مبارزت بیت و بسم جا دسے الاولی سال مذکور بهادران لشکر
صلابت جنگ و آصفجاهے از فوج خود برآمده بر ابراهیم خان و دیگر افواج مرهته رسیدند و شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان
را بر خاک هلاک انداختند و یار دو علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند و همین روز بسیار دو رزید و جنگ کنان تا قلعه آباد
ده کروه پیش دیار رسیدند بهاؤ دید که اگر صلابت جنگ و آصفجاه به دیار رسید فوج آنها همانا سود عهده برآی متعذر
است بار دوم جمادی الاخری سال مرقوم قریب بهل سوار سوار مرهته به هیئت مجموعی بر چنداول فوج صلابت جنگ ریخت
چون فوج چنداول و دسته سوار کس بین بوده لهذا کس و کوشش بسیار چنداول تاراج رفته حشم رحم عظیم با عنوان افواج
صلابت جنگ رسید و بهر دو برادر با گریز گردیده لشکر مقاومت رسیدند و نا چار سے صلح کرده انواع معاهده بود دالتفاد
باف و سپه سالار جاگیر ملک شصت لک روپیه برای سے خود گرفت از آن جمله جمیع محالات متعلقه میاداد رنگ آباد سوائ شهر
دیرگه و پیشه سرسول و سیاره و همه از صوبه بهر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور که هر یک پاسے تخت سلاطین
ما لیمدا بود و جاگیرات جاهینه سرکار آباد و دیگر امرا و منصبداران بسیار در تصرف امرا مرهته رفته بحکم تقدیر اکثرے محروم ازوقت
و جاگیر سید و سرای پیر حیدر آباد و بعضے از صوبه برار و بیجاپور و طبیله از دست اولاد نظام الملک آصفجاه بماند اسم
لشراکت مالیاته چهارم حصه که مالله سبعوه مرهته است و سرچاول همین راه دو امید و همین بهانه بسیار ممالک صوبه سید
سرحد و بعظیم بخاندان آصفجاه راه یافت اما همین بهانه هم صورت نگرفت که اولاد آصفجاه بالمره از ملک داراسے
و اراسئی دکن محروم و ممنوع نشدند +

ذکر مجملی از احوال قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ بیجاپور و آسیر و بنای آنها +

رام دیو راجه دولت آباد در سنه اربع و تسعین و ستمائه مقهور سلطان علاء الدین خلجی گردیده پیشکش بر ذمه خود سمار
والهٔ ذخیرهٔ بسیار بود از استیلا مارعیت و در سنه ست و سبع مائه در عهد سلطنت خلجی مذکور از دست ملک نائب کافور
که مهم دکن و دولت آباد مامور شده بود دستبرد معلوم گشته اطاعت نمود و همراه نائب مذکور در سنه سبع و سبع مائه بخدمت
سلطان علاء الدین بدهلی رسیده و لطفهای بیحد و خطاب رای رایان سرافراز گشته به دولت آباد که در آن زمان دیوگیر
نام داشت رسید و تقدم ارتماده فرمان رسی سر فرو نکرده است در سنه عشر و سبع مائه از ملک نائب به تسخیر بعض ممالک دکن
مرخص شده و آن طرف سید رام دیو مرده و پسرش قائم مقام او شده بود و پسر را اخلاص بعد به دید و دوست انار احتیاط در حالت

مشهور که معتمدان خود قتل حیدر جنگ مدار المهام موسی بوسے را با خود جزم نمود سوم ماه مبارک رمضان قریب با سنه احد
و سبعین و مائة بعد الالف حیدر جنگ در خیمه آصف جاه برای جواب و سوال مذکور آمد چون داعیه قتل او الضمیم یافته بود حضار که باین
کار مامور بودند حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و آصفجاه بعد کشتن او تنها بر اسپی سوار گشته بر آمد و بخوسے بدر رفت که تمام توپ خانه
فرنگ چون فوج تصویر معطل و متحیر ماندند فی الحقیقة جرأتے نمود که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشت از مذبوح شدن حیدر جنگ
عمدة الملک موسی بوسے و دیگر وجوه لشکر هوش از سر باختند درین آشوب قابو طلبان مع صمصام الدوله پسر خورد او میر عبد النبی خان
و یمین الدوله را رهگرای ملک بقا ساختند بعد این رستخیز امیر الممالک صلابت جنگ و برادرش برهان الملک و موسی بوسے
بحیدر آباد شتافتند و آصفجاه ثانی حیدر جنگ ناگشته راه برهانپور گرفت ابراهیم خان کاردے که طوعاً و کرهاً همراه آصفجاه جدا
گردیده بود با آصف جاه پیوست و باتفاق سیزدهم ماه و سال مذکور برهانپور را الفرنیز دل خود افتخار بخشید و مالداران شهر مثل
محمد انور خان برهانپورے وغیره را مصادره نمود و این محمد انور خان همان است که باتفاق سنکراجی ملهار واسطه صلح میر الامرا
حسین علی خان مرحوم با مرهٹه لقرار اعطاے چوتهه شده بود و درین وقت از غم مصادره و شدت محصلان هفتدهم ذی قعده
سال مذکور زندگانی را وداع کرده در جوار شاه عیسے جند الله مدفون گردید آصف جاه بعد فراهم آوردن زر و لشکر از برهانپور
بصوبه برار رفت و در قصبه باسم که از قصبات عظیم برار است جا و سنے نمود و بعد جا و سنے با جانوجی پسر رگهوجی بهوسله
مکاسدار صوبه برار محاربات درمیان آورده آخر مصالحه نمود و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک صلابت جنگ که در حیدرآباد
بود گردید و فیما بین هر سه برادر در انواع اشکال منازعات روے داد آخر الامر امیر الممالک و آصفجاه ثانی باهم یکے شدند و برهان الملک
بصوبه خود که بیجاپور بود شتافت هجدهم ربیع الاول سنه ثلاث و سبعین و مائة بعد الالف قلعه احمدنگر که پاے تخت سلاطین
نظام شاهیه است و در عهد اکبر پادشاه شاهزاده دانیال با سپه سالارے عبد الرحیم خان خانان مسخر نموده از ان باز در حراست
قلعه داران سلاطین تیموریه بابریه بود سداشیو بهاؤ برادر عمزاده بالاجی راو با قلعه دار سازش کرده بدست آورد و این شهر
و قلعه آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنه تسع مائة طرح انداخته بنام خود موسوم ساخت و در دو سال شهرے بکمال خوبے
آباد شد و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود و درون آن عمارت دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب
ساخت و بعد اخلاف او قلعه را بتوارث قابض بودند در اوائل سنه تسع و الف در تصرف سلاطین بابریه در آمد و در سنه ثلث
و سبعین و مائة بعد الالف بدست مرهٹه افتاد چون فرانسیسیان را منازعتے با انگلیسیان درین سال شروع گشته بفکر کار خود
افتادند و دست از رفاقت و اعانت صلابت جنگ بر داشته بمرکز دولت خود که پهولچری است شتافتند شوکت صلابت جنگ
رو با نحطاط گذاشت و اعادے را امیدان جولان بهم رسید بهاؤ مذکور هوس بیهوده در دماغ خود جاے داده اراده بر انداختن
بنیاد اولاد نظام الملک آصف جاه از ممالک دکهن نمود و ابراهیم خان کاردے را نوکر خود کرد و این ابراهیم خان یکی از اراذل
بود چون نوکرے فرانسیسیان نموده در انها تربیت یافت جنگ توپ و تفنگ بقواعد آنها سے نمود سامان حرب و توپخانه
شایسته بهم رسانیده اول در سلک ملازمان آصف جاه ثانی در آمد و آخر از او جدا شده بمرهٹه پیوسته همراه بهاؤ سداشیو
از پونا بر آمده بیست و دوم جمادے الاولے سال مذکور رسوا داو دیگر مقابل امیر الممالک صلابت جنگ و آصف جاه ثانی
رسید و درین مقابله فوج مرهٹه شصت هزار سوار و فوج هر دو برادر مرحوم پسران نظام الملک هفت هزار سوار بود اینها بنابر
قلت فوج خواستند که از رسوا داو دیگر بدیها و رکه بعض افواج شان در انجا بود آمده آن فوج را همراه خود گرفته بر سر او بارو بدیدن

صاحبهٔ محل دختر مرحوم سیده محمد برین علت چنین او بود نهایت ناسازگار افتاده اوقات بکدورت می‌گذرانید و چندی بعد
غارت مرهته و تنگ بحر لشکر عماد الملک دیده بودن خود در هندوستان و بعد ازان عماد الملک عالمگیر ثانی را بقتل رسانید چون سعادت
تنها امرای بزرگ تحمل گردید پیغام رفاقت خود داده و از ازدواج دختر محمد شاه با امرای دیگر با احمد شاه درانی این کار را
سرمایهٔ اعتبار و بقای خود دانسته قبول نموده و بناکام امامت نموده دختر مذکور را بعقد ازدواج خود کشید
و کارسازی سفر ملکه زمانی و صاحبه محل مع اجمال و اثقال انجا نموده همراه خود گرفت و ملازم لاهور گشت بعد ورود دلسر بیرون شاه
را به سپاه سپرده جهان خان والی لاهور و ملتان و کشمیر گردانید و بعد از آن سلسله لاهور را رسانیده از راه کابل بعد بارستان

مجملی از احوال وسوانح دکهن که درین ایام روی داد بتقدیرات خداوند امرکن

و شمه بود از وقت مظفر جنگ ملازم نواب آصف جاه گردیده نهایت اقتدار بهم رسانید و بسا کول و راج سندر سری
و دیگر محالات را جاگیر خود گرفته مدار علیه کل معاملات و خطاب عمدة الملک سیف الدوله مخاطب گشته بحکم او بود و بعضی از خطاب
دکهن مخاطب سعید جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک مذکور گردیده و رانق و فاتق مهمات همین صوبهٔ دکهن گشت
جماعه انگلیسیه باهم چنین تحریر داده بودند و دل بهم رسانیده با محمد علی خان خلف انور الدین خان گوپاموی ساخته بعض صوبهٔ کا
را متصرف شده بود شیر بوسی با رکن الدوله بست و چهار دهم صفر سنه سبع و ستین و مائة بعد الالف و وکالت مطلق معزول
کناییده سعی کرد که صمصام الدوله شاه نواز خان از اورنگ آباد طلبیده صمصام الدوله چهار سال بانجام این مهم پرداخته بحکم تمامی شهر اعداد
جان نگذاشت که املا سوی شی تقویت نمود میر نظام علی و میر محمد شریف برادران صلابت جنگ که تا این مدت معطل بر آمد از سر کرده صمصام الدوله
مذکور بسته کمر از کمک صد و بست بهمین نظام علی را که اکنون فرمانروای ملک دکهن است صوبه دار برار و محمد شریف را صوبه دار بیجاپور از
صلابت جنگ امیر الممالک آصف جاه ثانی بعد از ماه ذی ماهی شایسته آخر آصف جاه ثانی مخاطب نمود محمد شریف اول شجاع الملک و آخر بسالت جنگ مخاطب گردیده بصوبه داری
و در بست و پنجم ذی قعده سنه سبعین و مائة بعد الالف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله بسالت الملک که از صوبه بیجاپور بحضور صلابت
آمده بود مقرر گشت و درین ایام آصف جاه ثانی با فواج شایسته از برار باورنگ آباد آمده برادر خود بسالت الملک را معطل کنانیده زمام مهام ریاست
دکهن را بدست خود آورد و چون بسالت الملک از وکیل مطلق شده بود تشویش کردانیده نام ولی عهد برادر مقرر گردید و همین سال
بالاجی راو را اراده پرخاش و سواد اورنگ آباد در گردید آصف جاه ثانی امیر الممالک صلابت جنگ برادر اکبر را اکنون درخواست از اورنگ آباد که از
خود مع برادر دیگر بسالت الملک بالا صوبه بلاد جنگ کنان باستقبال کردن قریب سی کروه از اورنگ آباد است تقطیع مراحل نمود
آخر کار بمصالحه انجامید و جاگیر سی و شصت لکهه روپیه از صوبجات دکهن تسلیم بالاجی راو شده و آصف جاه ثانی از انجا گذشته
باورنگ آباد آمده موسی بوسی مع اتباع او از اختیار و اقتدار آصف جاه ثانی بکدر بوده درصدد شکست آصف جاه ثانی و قلعه
در انهدام بنای دولت دودمان نظام الملک آصف جاه شد آمده دید که با وجود اقتدار آصف جاه ثانی بعض لشکر فرنگی بدست نمود آمده
ابراهیم خان گاردی را که از رفقای سعید آصف جاه بود و سردار فوج او بود از رسالت حیدر جنگ مدار المهام خانه خود بالاتفاق حیله
سازی که هنگام ورود بلاد ملازمان خود داخل کرده بیست لکهه روپیه رد بهرهٔ سپاه از سر خود داده آصف جاه را بالا بپرسانید
بعد از آن صمصام الدوله را اسیر کرده و خاطر از هر دو جانب جمع نموده خواست که آصف جاه را به بهانه صوبه داری حیدرآباد
آن طرف فرستاده در قلعه گلکنده مقید نگهدارد و میر اسد الله برادر بلال خود بالای سوار آصف جاه برین معنی مطلع گشته

نمود و تا از رفتن شیدا عمارت در مالک امین دو دو آنجا مکا و متعاقب از غیر سبب مرض مهلک در آورده تا بسر کار سازم ابد اسے شاهزاده علیگوهر بخت بن عالمگیر ثانی دوم مستعد ابرار و نامیر سرلشکر اعزالدین را از شاهجهان آباد طلبیده و سرفرازی ابن سپه او و امیر الامرا بخشی‌گری و جان باز خان را همراه عمادالملک داده

آمدن عمادالملک بر سر شجاع الدوله پسر صفدر جنگ و مناقشه که فیما بین این هر دو روی داد

قبل ازین نوشته شده که عمادالملک عداوت با صفدر جنگ داشت و خواست عوض آن از پسرش بگیرد درین سال که پامال دولت شاهی بود و شاه ابدالی به جهت تحصیل زر پیشکش او را بدا ابرار اعانت دهد و همراه جان باز خان را نوشته متوجه انتیال ابدالی سه در او و هر جنس فرستاده بود همراه داده و شاهزاده را نیز همراه داد عمادالملک با اتفاق شاهزادگان و فوج ابدالی مع جان باز خان اول در کمال سبکی مرحلهای عبور جمنا نموده بفرخ آباد آمد احمد خان بنگش استقبال کرده خیمه و خرگاه و ازین قبیل اقمشه و اسباب پیشکش شاهزاده و عمادالملک نموده اطاعت الزام و بعضی از افواج خود را باعانت همراه داده عمادالملک بیات ستبر حد عبور گنگا نموده و بصوبه اوده آورد شجاع الدوله با استعداد حرب و کرب در کمال استقلال از لکهنو برآمده در میدان سانده سپاه صف ملاقی رسید مستعد پیکار گردیده و روز جنگ ستعلی با قرار دلاران طرفین واقع شد آخر سعدالله خان خلف علی محمد خان روهیله که با شجاع الدوله دوستی داشت بر پنج لک روپیه قدرے لقدر باشته ورید صلح اتصال یافت سعدالله خان در بین امر سعی بسیار موفق و دوستی ببرکت شجاع الدوله بلکهنو رسانیده عمادالملک نتوانست که کاری از پیش برد و در نهم شوال سال سبعین و مائه بعدالالف به شاهزاده و جان باز خان گرمیده عبور گنگا نموده بفرخ آباد رفت و منتظر پایان احوال ابدالی نشست و ابدالی شاه که راه از قلاع متعلقه جاث در شاهجهان آباد به فاصله پانزده کروه واقع بود بلفرب قلعهٔ در عرصه سه روز معترض ساخت و ساکنان قلعه را بقتل رسانید و ازینجا بار اده قتل متهرا که از معابد مشهوره هنود است شتافته جهان خان را مقدمة الجیش گردانید و جهان خان در متهرا درآمده دقیقه از قتل عام و سوختن و تاراج نمودن و اسیر فرمودن عیال و اطفال سکنه آنجا را باقی نگذاشت مردم ملک جاث از سیدها انقطاع و حصینه گریختند احمد شاه ابدالی با کبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعه دار قدیم پادشاهی سر از اطاعت پیچید و لفرب توپها نگذاشت که کسی پیرامون قلعه تواند گردید شاه درانی جهان خان را به تسخیر قلاع جاث مأمور فرموده دار مذکور در قلعه کشائی سرگرم بود که ناگهان وبائی در لشکر ابدالیان افتاد خلق بی حساب هلاک گشت و مجال اقامتش نماند بعد از آن قهرمان تقدیر شاه ابدالی ناگزیر دست از تسخیر قلاع ملک جاث برداشته قاصد ولایت خود گشت چون برابر شاهجهان آباد رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده ادراک حضور شاه و از عمادالملک نهایت شکوه‌ها نمود احمد شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان گردانیده سفارش حمایت عالمگیر ثانی بسیار نمود ✤ ✤✤

ذکر کتخدائی احمد شاه ابدالی با دختر محمد شاه پادشاه هندوستان و بردن صاحبه محل مادر آن دختر و ملکه زمانیه را همراه باقتضای گردش آسمان

مخفی نماند که بعد جلوس احمد شاه خلف محمد شاه و جلوس عالمگیر ثانی بر سریر سلطنت و اقتدار یافتن عمادالملک خبیث طینت روزگار غدار ملکه زمانی دختر فرخ سیر زوجه محمد شاه و صاحبه محل زوجه ثانیه او که خاله زاد ملکه زمانی و محمد شاه را از بطن ایشان

وخطے بزن خاوندے خود معین الملک نگاشته دختر خود را که منسوب بادشاهزاده بود طلب داشت زن معین الملک دختر خود را با اسباب
جهیز که لائق بود طوعاً و کرهاً در ساعت مطلق خاطر گشت عماد الملک سرداران ملازم خود را با فوج همراه مادر خود باستقبال فرستاده
باحترام تمام در خیمه که همراه او مع ملازمان و خواجه سرایان سرکار آمده ایستاده شده بود فرود آورده جاے داد و او درآنجا
منزل نموده با مادر شوهر که عمه اش بود ملاقات کرد بعد ازان به بهانهٔ شکار عماد الملک [illegible] خان کشمیری وغیره سرداران همه در
سید جمیل الدین خان بداهم باتفاق بعضے از سرداران و افواج آدینه بیگ خان را همراه آورد و ازین خود بالیغار فرستاد
چون فاصله چهل کروه بود افواج مذکور صبح روانه گردیده در یک روز و شب راه بریده اول صبح روز دیگر بلاهور رسید و زن معین الملک
ناگه بحرم خانه خود خوابیده بود خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاده از خواب غفلت بیدار نموده بی اعتقادی از عمارات او برآورده در
خیمه جاے داده بعد یک روز در شب آن را آرام داده روانهٔ کوه [illegible] عماد الملک بعد ورود [illegible] عذرخواهی او
بسیار نموده استعفاے تقصیرات خود کرد و صوبه داری لاهور بدل پیشکش سی لک روپیه به آدینه بیگ خان مقرر نموده
بدار الخلافه معاودت نمود لیکن زن معین الملک بنهایت آزرده خاطر گشته در راه وعید ترود لشکر و شهر شاهجهان آباد عماد الملک
و ملازمانش را تهدید بسیار نموده و دشنام داده گفت که این حرکت ناشایست موجب خرابی عالم و ویرانی شاهجهان آباد
و تاراج و کشتن و ناموس عظماے سلطنت و تمام مملکت هندوستان خواهد شد احمد شاه درانی را رسیده [illegible] خواهد دید
که [illegible] قدیم وعده و شیفته و سعید [illegible] الحقیقه همان شد که میگفت + +

ذکر ورود احمد شاه ابدالی از قندهار بشاهجهان آباد و نواح اکبرآباد و تاراج بی نهایت در دار الخلافه و قتل عام متهرا و دیگر حوادث عظیمه که روی داد + + + + + + +

احمد شاه ابدالی را استماع خبر جسارت و گستاخی عماد الملک با زن معین الملک شاق بود سوار آمده متقرر ساخت و با سپاه
خود بلاهور رسانید آدینه بیگ خان تاب مقاومت نیاورده با سپاه خود راه فرار پیش گرفت [illegible] جاے دشوار گذار
گریخته پناه برد عماد الملک نیز خان خود [illegible] آمده [illegible] بیگم معین الملک با شوهر مهربان ساخت
شاه درانی رجاع استقلال [illegible] کرد و دهلی رسیده عماد الملک چاره بجز التجا ندید بتقدیم استقبال شتافته ملازمت
شاه نمود اول معاتب بعد ازان بشفاعت زن معین الملک و شاه ولی خان وزیر ابدالی از ساست معفو گشت
پیشکش برادر نسل باد شاه ابدالی ... جمادی الاولی [illegible] سنه سبعین و مائه بعد الالف از قندهار رسیده هندوستان
رسیده و داخل قلعهٔ شاهجهان آباد گردیده با عالمگیر ثانی ملاقات نموده دست بتاراج اموال و ناموس سکنهٔ شهر دراز کرد و دقیقه
از دقایق غارت مهمل نگذاشت اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند و گذشت قریب یک ماه در شهر آباد و خانه
عماد الدین خان وزیر را پاک رفت و کسے را از اعیان و غیر آن محفوظ و مصون نماند شاه درانی وصلت تیمور شاه پسر خود با دختر
عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی نموده با انجام رسانید بعد انصرام شادی مذکور و تاراج شهر معمور متوجه سوی حاث علم غر
برادرانش جهان خان سردار لشکر خود را بتسخیر قلاع سورج مل جات تعیین کرده خود هم از عقب او برآمد آن سرزمین را
کشاه ابدالی وارد هندوستان گردید عماد الملک همراه جهان خان بتردد نمایان مورد التفات و آفرین سالک
خواست ... عماد الملک از شاه التماس کرد که از شاه [illegible] تیمور [illegible] ابدالیان [illegible]

معاقب او نجیب خان هم رفت و والد مرحوم انتظار بر آمدن کشتی چند برای انفصال جواب و سؤال استعفای خود می‌کشید ناگاه مسببه
بی‌کسی سواران از فرقهٔ سین داغ بر در سراپرده آمده فریاد و شکایت سرداران خود بشوره و غوغای بسیار و اظهار فلاکت
و احتیاج بنابر عدم وصول تنخواه آغاز نهادند بعد ازان چند کس دیگر رسیده شریک آنها گردیدند هرگاه احوال اینها نوشته مصحوب شاه ابراهیم خان
بحضور وزیر فرستاد و بحالیکه نشسته بود برآمده ارادهٔ رفتن بیرون سراپرده نمود والد مرحوم منع و عذر داشت که بیرون رفتن در چنین هجوم مصلحت
صلاح نیست گفت صلاح است که من رفته آنها را ساکت گردانم و شور و غوغا فرو نشانم والد مرحوم خاموش ماند و او روانه شد والد مرحوم
همراه رفت وزیر بیرون سراپرده استاده آنها را فهمانیدن شروع کرد درین عرصه دمبدم مردم سین داغ افزوده گشته قریب دو صد کس
جمع شدند عماد الملک را در میان گرفته گفتگوی بیباکانه آغاز نمودند والد آنها را گفت که این عزیز شاهزادهٔ شماست پاس او داشته
حرمت حاجت نمایند تا کام شما برآید چون این اجتماع ممهد بود نصیحت والد نشنیدند و هجوم آورده وزیر را کشیدند تکمهٔ جواهر کسی ربوده
رخت و لباس بدن هم پاره گردید و دستار نیز از سرش افتاد و او را از راه کوچه‌های پانی پت پیاده پاکتان کشان بمعسکر خود بردند
افواج وزیر متحیر گشته نمی‌دانست که چه کند چون حیات و حید روز دیگر اقبال او باقی بود سرداران سین داغ عذرخواهی و استعفای
تقصیرات پیش آورده عرض و التماس لبس پوشاک نمودند دستار بسته دیگر که ملازمان از عقب رسانیده بودند بحضور آوردند
وزیر شروع بفحش نموده گفت که قرمساقان درنگ چرا می‌کنید اگر مرا کشتنی است زود بکشید والا نگذشته رها شوید و اگر کشتن
نیست این بدنهادی چیست درین ضمن پیغام پادشاه رسید که اگر عماد الملک را مقید چنانچه هست حواله ما نمایید تنخواه شما با مراعات
دیگر ذمهٔ ماست و کسی بترکی این پیغام گفت عماد الملک که اکثر زبان خصوص ترکی خوب می‌فهمید در غضب شده گفت که آنچه
کردنیست زود بکنید آنها عجز و التماس خفیف نموده و فیل سواری طلبیده سوارش کردند و یکی از آنها که حسن خان دکهنی نام
داشت در خواصی هودج نشسته مگس پران در یک دست و در دست دیگر آفتابی کوچکی گرفته و خدمت گزاری کرده بخانه‌اش
آورد به مجرد ورود آمدن وزیر حسن خان از طرف دم فیل پائین آمده در رفت و وزیر آمده بر مسند نشست مردم برای کورنش
هجوم آوردند او انتظار حسن خان لمحه کشیده پرسید که کجاست گفتند سوار شده رفت گفت فیل سواری باز آرند آوردند
همان وقت سوار شده فرمان داد که هر جا سواران سین داغ را بیابند بکشند و خیام آنها را غارت کنند روهیله‌های نجیب الدوله
و دیگر ملازمان هجوم آورده در یک ساعت اثری از معسکر آنها نگذاشتند و تمام شب مردم مشغول تاخت و تاراج آنها بودند
کسیکه در رفت جان بسلامت برد لیکن همه بمعرض تلف در آمده مفقود الاثر شدند و وزیر از پادشاه دلگیر گشته معاودت
بشهر نمود و بدستی که بسر آمده اصلاح افواج و اسباب نمود و پادشاه را بمعتمدان خود سپرده شاهزادهٔ عالی گهر را که اکنون پادشاه
است همراه خود گرفته باراده بند و بست لاهور بر آمد

ذکر بر آمدن عماد الملک مرتبهٔ دیگر بعزم لاهور و آوردن دختر معین الملک و زنش را بتدبیر و زور

عماد الملک که نیرو و فتنه انگیزی در طینت او مخمر بود باراده تحریک مواد فساد با جمیع عمله و ارکان و سپاه فراوان و
شاهزادهٔ عالی گهر بر آمده سیر کنان و شکار افگنان بمرور ایام راهها بریده آدینه بیگ خان را با خود موافق ساخت چون واقف
او تحقق یافت و عماد الملک بلودهیانه رسید بمشوره آدینه بیگ خان فوجی را بسرکردگی سید جمیل الدین خان فرستاده

درگذشت و بجای او خواجه موسی اعزاز یافت و اما معین الملک قائم شد سکار رستم جنگ که مدار المهام کل از جانب معین الملک
بود و است کمال بطریق او بجهان باشد معین الملک به کرد خاطر جمع در باب رستم جنگ بود در محل طلبید و کشتن را
در مود و او را زیر چوب کشید بهمان کشته شد بعد ازین خواجه عبدالله خان پسر سیف الدوله عبدالصمد خان با مات و هدایت بیگم
و همه بیگ خان بسلطنت یافت و بیگم معین الملک راقبه کرد و معاملات صوبه بنام خود ارشاد آنها طلبید و امان خان مراد خان
از طرف اعداء لاهور رسیده و دست تعدی دراز و مردم بسیاری را تاراج نمود چند روز چون درین گذشت خواجه عبدالله
از بیگانه جوا و سپاه خواست پاسے اعانت اشرف دساچار سے گرفت و آخر سے ریاست معاک ریک از حکومت صوبه
بیگم براریاست عبداللہ خواجه میرزا خان که از عمده خانه داران معین الملک بود بیگم را معتکر کرد و آخر عالم انجامید ۞

ذکر فتنه انگیزی عماد الملک در لاهور و برافراشتن رایات غرور و جمعیت کثیر از دست سپاه سالار سیس داغ بحکم خداوند غیور و برگشته آمدن بدار الخلافه و باز برآمدن بداعیه مذکور و کشیده طلبیدن معین الملک را سرور

عماد الملک را بعد چندی استعلام حالات عالیه سرانجام صوبه لاهور و ملتان از دست گماشتگان شاه درانی و تادیب
سرداران رساله سیس داغ که در دهان جنگ وزیر الممالک صفدر جنگ جانب ساز اغراض خود داشتند خاطر آنها نمود و امداد رسان
از عسکر رایده و جمیع محالات خالصه وغیره قرب و جوار شاه جهان آباد در آذر جا بناد بهواه آنها داده بود و عسکر کرد مع عالمگیر ثانی
پادشاه دست لسان خود برآمده و در راه دسے معسکر اکبر است و والد مرحوم راقم را بعدا سے محالات سر سبد و تهانیسر و پانی پت کمپیر
داده تا پاسے پ سمت بود چون معامله این معاملات بصورت کس چند العمال یافته دست خواجه سوال نمود در راه ناگرمل براو
حسد برده خواست که ملی بدین معامله انگیز سر ازان سیس داغ را که از رفتن محالات حاکم دست عمده عماد الملک داغ داغ
بودند طلب داشته نمایند که سید هدایت علی خان که حاکم محالات بود داد سپاه صاحب مقدور ست از لواب و زیر عماد الملک
عوض کرده دو لک روپیه طلبید که هیچ ساده باید اگر او داد بهتر والا مس متعهد سے بهم رسانیده میدهم که دو لک روپیه بسیار رساند
و معامله را تعهد نماید سرداران مذکور که نهایت معرور بوده اند و بدر رفتن چاپید اده لیند بدست شمرده و با هم اتفاق کرده
مسیح و وکلاسے خود را بحضور وزیر فرستاده بعد عماسے بیلاغ مذکور نمودند و والد مرحوم که احوال درین سوال دیده در گذشتن از ان عدها
سمال بود و اصلاح شمرده استعماسے کار مذکور بمسالمت کشش چند بوسته داده و خود هم در بار وزیر حاضر گشته در تربیت لشکریان
و بهمیت خان و ناگرمل و سیف الدین محمد خان و دیگر مقربان صحبت داشته خواست که بخلوت در دوری مس و وکلاسے سرداران
سیس داغ باسا و تعلیم ناگرمل که پهان اعوا نموده بودار وزیر در خواست از حضیر در مساهره خود نمودند و وزیر جواب داد که مصالحه
موجودات نمیدید و وریحوا خود دیگر پیدا نمایند و آنها گمان آنکه از عمله گرانبار است که در موجودات با اسوار مقرر نماید وصول کرده سر دین
داستند که کسی را حکم شود با موجودات ما بیند عماد الملک فرمود که بخشی خان سا موجودات اصحابه سپاه وصول نموده از
با سکالیسر خود عبدالله خان بدالکه فرستاد که همه بدمیدان استاده موجودات اصحابه سپاه وکلا فهمیده که راه چاره و حیات
مسدود گشت چه بهیت خان صاحب او لوس و سرکار جدیدی سرکار است از انجا ہر رسیده حیا سبا ظاهر جوابی گشت تمر کلان
خود هر و اده آنها چاره کار در بلوا دیدند بکامه و وزرا این کار را اشاره کردند و عماد الملک برخاسته بخلوت رفته چار کس مر
انا خود سرداران جمله بخشی خان و راجه ناگرمل و کس چند بودند ناگرمل چون نقشه را انگیخته خود را سے دولت جمعیت شده برآمد

یافت و هر چند [illegible] گردید هر چند اطبا و جراحان باصلاح آن کوشیدند سودی نبخشیده در سال مذکور هفدهم ذی الحجه
هنگام [illegible] در گذشت نعش او را بجوار روضه حضرت شاه مردان که در دهلی است نقل نموده مدفون ساختند شجاع الدوله
[illegible] روزی چند آسمعیل بیگ خان که سردار عمده سرکار صفدر جنگ و مدار علیه خانه اش بود
راتق و فاتق مهمات [illegible] و جمیع رفقای پدر از امرا و امرازادگان و رساله داران بدستور بحال و برقرار ماندند بعد چندی
اسمعیل بیگ خان هم [illegible] درگذشت و تمکین خان خواجه سرای خانه او نایب مناب گشت ذوالفقار جنگ هم در صوبه اوده بر خدمت
الهی [illegible] و شجاع الدوله هر چند جوان لاابالی بود اما بنابر شجاعتی که داشت بنظم و نسق صوبه خود و تادیب و گوشمال
متمردان [illegible] میپرداخت و در عیاشی غیر از شرب خمر منهمک بود و بصحبت نسوان و مباشرت با آنها رغبت بسیار
داشت [illegible] بلهو و لعب میگذرانید لیکن حیای چشم و عفو و اغماض از جرائم ملازمان و ترحم بحال ایشان در مزاج
غالب او [illegible] بجاه و اقبال گذرانیده بود که در سنه سبعین و مائه بعد الالف شاه ابدالی بفتنه انگیزی عماد الملک
وارد شاه جهان آباد گردید و عماد الملک با او در ساخته باراده برانداختن بنیاد دولت شجاع الدوله باتفاق افواج درانی
[illegible] دشمن دیرینه شجاع الدوله و پدرش بوده اند باراده مقابله و مقاتله با او در رسید شجاع الدوله
پایداری نموده از پیش برد چنانچه ذکرش عنقریب آید

ذکر مجملی از احوال لاهور و انتقال معین الملک از دار غرور

معین الملک خلف قمر الدین خان وزیر در ماه محرم شروع سنه شصت و هفتم از مائه دوازدهم بطریق سیر و تفرج سوار اسپ
از شهر بیرون [illegible] درمیان اسپ دوانی علی اختلاف الاقوال تولنجی یا عارضه دیگر بهم رسید و باضطراب فرود
آمده [illegible] گردید از معتمدی که منجمله رفقای روشناس و بکار و خدمات حضور مامور بود مسموع شد که از لشکر
خود [illegible] بجای عمده که باندک فاصله بود در رفته بهنجار روزانه طعام خورد چون اکول بود و جوان قوی الاشتها و
انواع اطعمه [illegible] داشت در خوردن اکثار نموده عصر قاصد لشکر خود گشت و در راه اسپ دوانید حالت خود را متغیر
دریافته عنان گرفت و باضطراب فرود آمد بر زمین بی فرش خوابید بعد لمحه قی کرد همه خون بود فوراً هلاک شد احمد شاه
ابدالی [illegible] لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنابر صغر سن اختیار مهمات ملکی بمادرش تعلق
گرفت از عهد معین الملک که فوج بسیار و مصارف دیگر هم بافراط داشت حاصل صوبجات باخراجات او وفا نمی کرد
[illegible] رائج شده بود و آنها عاجز شده بناسپی و گریز کاسی نداشتند و در فرقه سکهان اعانت
[illegible] و مسلک و مشرب آنهاست بنابرین هر جا [illegible] اهل آن خانه موها در سر گذاشته نعره اکال
اکال بلند [illegible] در مسلک گورو گوبند می کردند سکهان دیگر در حمایتش می کوشیدند بنا بر این این مسلک که فی الجمله
از سابق [illegible] داشت رائج تر گشته کثرتی در فرقه مذکوره بهم رسید درین جزو زمان که زن معین الملک مرجع معاملات
گردید چون عورات [illegible] عقل عاری می باشند بی انتظامی افزود و اهالی کار گزار هر یکی کار را از طرف خود شنیده
[illegible] بطور سی علحده می فهمانیدند ازین ممر خرابی رعایا افزوده فرقه مذکوره روز بروز کثرت پیدا کرد و معتقدان
[illegible] نمیدانند و اراذل و اوباش و خواجه سرایان و غلامان مدار علیه گردیدند درین عرصه میر مومن پسر معین الملک هم

هولکر ملهار چون معاودت از طرف انتظام الدوله و پادشاه سازش داده بود و جود گذشته متدل اسپرس کمندی راو در جنگ
بات داخلت موجب که الحال که ایشان آمده امیر رسد مدد و کار لشکر سند و عرصه بر ایشان تنگ نموده توپها و دیگر هم ایچه دست آمد
نامدگی و جهان مطلوب داشت که بی شراکت دیگران این کار را اگر سی نشاید عماد الملک و سرچ آنها را هم خبر کرده دستگیر نمود
و ارگدر شهر اعبور دریاست جمنا نموده سینکه ماقیت محمود خان ملازمت کرده بجوره برگشت هولکر قریب لشکر رسیده اول
شب چیدمان سردار گمان شد که عاقبت محمود در قرب جوار مانده آتش افروخته گرم است و این امر را سهل شمرده استعداد
تدارک نکردند آخر شب معلوم شد که هولکر آمده دست و پا گم کردند که مجال استعداد جنگ نیست در فرصت فرار نام دستی
و اگر ده کار سی احمدشاه مع مادر خود و صمصام الدوله میر آتش خلف امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران و انتظام الدوله
سی آنکه نام بردان بر همای دیگر و رؤسای لشکر دستی هم کمند بر عاریهای معروف نشسته مسلک فرار پیمودند و ناموس
و اموال و اثقال را چنانچه بود گذاشته راه دار الخلافه گرفتند بعد دیری که خبر گریختن ایشان منتشر گشت اعلی و ادنی
حیران و مضطر گردیده هر کس به حال خود در ماند کسیکه اندک توانائی داشت مسافت آنها در راه نهاده و اندک راهی بریده
تا القصه سکندره رسیده بودند که صبح دمید افواج هولکر به ما بعد و ما سلف رسیده تمام لشکر و اثاث البیت سلطنت را
غارت کرده هر که هر کجا بود تاراج و لستغ نموده در ماندی از زر اق و لباس برهنه ساده از مرکوبات گردانیدند و در صحرا سرداده
ملکه زمانیه دختر فرخ سیر و دیگر بیگمات و دیگر پردگیان حرم سرای پادشاهی محبوس هولکر گردیدند اگرچه هولکر احترام سیاکرد
و اسباب و زیورها از گیشان بی بهانه ماند که شعور بود که مکر بلکی دیده مطلق اسباب عالم و محل هیچ ساختنی
سوای اعظم بود لکن کوب از اول و ادای ذکر گردید و پیم رحم علیه سامی تیموریه رسید لعل العبر الثار و بحکم باید +

ترک محاصره نمودن عماد الملک قلعجات عالی را وشتافتن بشاهجهان آباد برای حصول مطالب و مقاصد خود و مقید نمودن احمدشاه را مع مادر و جلوس نمودن عزیز الدین پسر معز الدین بر سریر سلطنت

عماد الملک که این خبر شنید ترک محاصره نموده بدار الخلافه شتافت سمت آبالند برما سپه رنس هر دو سردار مرهته را همراه برده
مدیده ساز لوك برفت و سور عمل خود نمود از مصالح محاصره برآمد عماد الملک با مامت هولکر ملهار صمصام الدوله میر آتش محیلانه
بو سپاه و حکم امان دیگر را بود متعلق ساخته تعیر انتظام الدوله وزارت را خود گرفت و صمصام الدوله را امیر الامرائی داده شد
روزی که وزارت گرفت صبح خلعت پوشید و وقت استوا احمدشاه را با مادرش دهم شعبان روز یکشنبه بیکهار و یکصد
و شصت و هفت مقید نمود عزیز الدین خلف معز الدین جهاندار شاه را بر تخت برنشاند و خطاب عالمگیر ثانی ملقب
ساخت بعد یک هفته چشم احمدشاه و چشم مادرش را که جمیع فتنه ها از و برانگیخته بود میل کشید +

ذکر انتقال نمودن صفدر جنگ ازین جهان تاریک و تنگ و جلوس فرمودن شجاع الدوله پسر او بر مسند پدر عالی رتبه +

صفدر جنگ بصوبهٔ خود رسیده بر مهندی گهات اقامت نمود و مکانی برای خود آراسته باصلاح حال سپاه و اسباب
پرداخت و بتهیهٔ لوازم استعداد و سواد اقتدار خود مشغول بود که ناگهان علتی بر پاسی او سر و در نمود آهسته آهسته اشتداد

عوض ذلک الافات آخر بعد انفصالے شش ماه هر دو گروه بستوه آمده خواهان مصالحه شد مدارهاے حضور و احمد شاه ناچار گشته
بپیام مصالحه دادند صفدر جنگ هم که از کثرت اخراجات تنگ آمده بود و طرف شدن با پادشاه در نظرش مناسب نمی‌نمود بصلح رضا داد
منتهی و بوساطت انتظام الدوله پسر قمر الدین خان بقرار بحالی سر دو صوبه اوده و اله آباد صلح انعقاد یافت و صفدر جنگ در ماه محرم
سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمبل رحیل کوفته بصوبه‌هاے خود رفت

ذکر برآمدن عماد الملک بمهم جات و رفیق ساختن مرهته را با خود و اختلافیکه درمیان او و پادشاه روی داد و انتقال معین الملک ازین جهان بی بنیاد و سبکی سلطنت و خفت کشیدن ناموس بابریه بتقدیر خالق العباد

عماد الملک در زمان هر دو سیکه با صفدر جنگ مے بود هلکر ملهار مرهته را از صوبه مالوه و جی آپا را از ناگور باعانت خود طلبید اما
پیش از ورود ایشان با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمده او بصوبه‌هاے خود رفته بود عماد الملک که از جات بنابر رفاقت او با صفدر جنگ
دل پرے داشت و اقتدار خود مے خواست باتفاق هر دو سردار مذکور بعد ورود آنها بر سر سورجمل جات رفت سورجمل صرفه
در جنگ میدان ندیده بقلاع مستحکمه خود که ڈیگ و کمهیر و بهرت پور است متحصن گشت عماد الملک مع افواج مرهته بمحاصره پرداخت
چون در تسخیر قلاع از بهم رسانیدن توپهاے بزرگ حصار افگن گزیرے نیست عماد الملک عرضداشت مشتمل بر استدعاے
اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری که مدار المهام سرکار او و عجب بلاے فتنه پردازے بود بدرگاه احمد شاه فرستاد
انتظام الدوله وزیر که خالش بود و حالش نیکو میدانست که بعد تسلط وے دود از دودمانهاے آشنا و بیگانه خواهد بر آورد پادشاه
را از فرستادن توپها مانع آمد عاقبت محمود خان اکثرے از منصبداران پادشاهے و مردم توپ خانه را بامید و بیم و تخویف
و ترغیب با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را از میان بردارد روزے براے اینکار قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله
رفت و هنگامه گیر و دار گرم ساخت چون کارے از پیش نبرد همان روز روے گریز بجانب قصبه داسنه نهاد و از در قطاع الطریق
در آمده تاخت و تاراج محالات خالصه شاهے و جاگیرات منصبداران که در قرب و جوار دار الخلافه بود غبار فتنه بر انگیخت
درین ضمن سورجمل جات بوسیله مخلصان عرائض باحمد شاه و انتظام الدوله نگاشته بهر دو را فهمانید که عماد الملک هرگاه باتفاق
مرهته اقتدار یافت بنیاد سلطنت و وزارت را از بیخ و بن خواهد بر انداخت اصلح آنکه پادشاه و انتظام الدوله بهانه سیر و شکار
و بندوبست محالات خالصه مع افواج و اسباب بیرون خرامیده در نواح سکندره مضرب خیام فرمایند و صفدر جنگ را اگر
خواهند استمالت نموده نیز طلبیده ارند تا فتنه عماد الملک و مرهته فرو نشیند این صلاح که فی الحقیقت موجب فلاح انتظام الدوله
و پادشاه بود مقبول افتاد و پادشاه مع کل بیگمات و انتظام الدوله وزیر و صمصام الدوله و دیگر منصبداران ملازم و عمله توپخانه
و بیگماتیان برآمده چار کروه پیشتر از سکندره مضرب خیام ساختند اما طلبیداشتن صفدر جنگ ملائم طبع او و هم باب
مادر پادشاه و انتظام الدوله که بعد جاوید خان با او سرے پیدا کرده بود نیفتاده درین خصوص اهمال ورزیدند عماد الملک باین
مشوره پے برده عاقبت محمود خان را از خورجه خریده بملازمت پادشاه فرستاد تا رفته او را از لشکر پادشاه رسانند آن عاقبت
نامحمود حسب الاشعار آقاے وقت شام رسیده ملازمت پادشاه نمود و تقریباً ظاهر کرد که چند هزار سوار مرهته بهمان اطراف
شتافته معلوم نیست که از کجا سر بر آرد همان وقت رخصت شده بخورجه برگشت پادشاه غفلت شعار و وزیر جبان ناکرده کار
با وجود اشعار او تدبیر حراست لشکر و ناموس و پایدارے خود هیچ نکرده سرشار باده غفلت بفراغت بوده بخیمه‌هاے خود غنودند

صفدر جنگ مرحوم بهوس آنکه کسی را بجای سلطان شاهزاده قرار داده سلطنت برداشت و عنان خود را در بوارق طلوع مستحکم سازد حمل خباثت
برشاده سور حمل را بر عاقبت خود خواست اوله بپادشاه رسیده سر یک و نقص صفدر جنگ گردید و احمد شاه و ارباب العزل صفدر جنگ
با انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر مغفور و عماد الملک غازی الدین که امیر الامرا بود اما بجرأت و دلیری که داشت صفدر جنگ
وزیر گردیده افواج را از اطراف و جوانب طلبیده پشت فراهم آورد و از آن جمله نجیب خان روهیله که جماعه وافری داشت و دلیر و صاحب جرأت
مشهور بود و آخر بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبه امیر الامرائی رسید و عبد الله خان و غیره رسیدند از اطراف و سادات بارهه
و غیره امالیک و میواتیان صاحب الوس و عشیره و جوانب تورانیان و غیره امرا و معتبران و جمعه را داشت قدیم متوسل بصفدر جنگ
ملک یوسف علی خان مرحوم نبیره دار تخلص برادر والد مرحوم که سالها نوکر صفدر جنگ و کیل عبد الحمید خان کشمیری با اسباب حمید
به نیابت حاجات بجالات حاکم که و والد مرحوم اوزر ده سعید بود و در وقت نیابت معاف و مشهور و مهربانی سلطانی بوساطت
حافظ بها در خان گردید و سر یکی از نام آوران نامید شده و خود بار و عاینکه و امثال دیگران را هم متوقع ساخته دار
خانه خود خبر گیری آنها نموده سرگرم رفاقت پادشاه و امیر الامرا شدند و آشوب قیامت در نواحی دار الخلافه بر پا گردید از
شروع ماه رجب سنه یک هزار و یک صد و شصت و پنج هجری آثار محاربات گشته تا شش ماه امتداد یافت رفقای
صفدر جنگ که اکثری صاحب شوکت و خانه‌زاد و تمام و ننگ بودند حسار تمامی نمودند خصوص راجه اندر گر گسائیں که در الله‌آباد
متعلق نقار و اقتدار خان و سلسله قلعه خان گردید و امانت و دیگر وجه همت خود ساخته بود و پروانه وار خود را بتوپخانه پادشاهی سپرد
و با عده سپاه قلیل بعد توپ و کارکنان توپخانه رسیده مردم را سر گشت و می انداخت بجدیکه مردم همراه گمان شده بود که او
سحر یا طلسم دارد و توپ بندوق بر او کارگر نمی شود تا آنکه آخر کار ضرب گلوله بندوق مردود گمان باطل مردم مشکل گشت
ذو الفقار جنگ امیر الامرای مرحوم میر بخشی کار پادشاه داشت و جمله وزیر مردم را با محمد علی‌بیگ بود و دلاور پیغام آوردن خود
و سامان مقدمات در اواسط بود کین نمود تعرف بجهت حضرت شاه مردان خواست و خود بنا بر زیارت آنجا رفته همراه در حرم و زیر
داخل معسکر شامل اوگشت و مارس الدین خان مبادی کرد که هر سواری که ملازم صفدر جنگ و اسپ او داغ سیس
داشته باشد بر اسپ نوکری آید صد روپیه مساعده و شصت روپیه ساسره یابد با این سبب سرحابان ولی تو را اکثری
از لشکر وزیر بر خاسته بعماد الملک ملحق شدند و بر ساله سیس داغ هزاران سوار ملازم سرکار پادشاهی شدند و بر صورت بلوا
عام بالعاق گسا مرد و تماشان خواسته علم محمدی برپا کردند و منادی در دادند که صفدر جنگ را فضی است جنگ با او که تخلیه زمان
مروج نمود و جهاد است بسیاران ایرا عوام زیر علم جمع گردیده و شور و هنگامه و حمام باز گرم داشتند و سرکرا ایرانی و ملازم حسر خواه
صفدر جنگ بانی سپاه سپاه دو کوچه و بازار شاه جهان آباد کشته غارت نمودند بلکه بعضی را کشتند و خانه محمد اسحق خان
مرحوم و برادر ایشان میرزا علی خان و سالار جنگ و خانه اسمعیل بیگ خان که از سرداران عمده صفدر جنگ و خانه او مملو از نقود
و اموال و اسباب و مردان بود و ساید اتفاق النهب او کرد و رباسی رسید و دیگر سر که علاوه و ادلی توسل بصفدر جنگ داشت
خانه او جولان یغما گردید تا آنکه هر کسی از آن طرف شور و غل حادث شهر کهنه شاهجهان آباد را که دهلی عبارت از او و پر آباد و ساکنان
شاهجهان آباد تنگ آمدند که دیار لوطی غارت کرده مال و جان و ناموس عالی شاد و شادی افزوم بسیاری در خانه شاه باسط خلف
شاه محمد جعفر مرحوم بگمان آنکه وزیر در خدمت ایشان اخلاص حسن ارادتی دارد در آن هنگامه جمع شدند آن خانه هم
و بسر د اتان محکم تا ما صعبه شد سایه و گذشت آنچه گذشت حوادث مذکوره بیابی نیست اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین

دولت صفدر جنگ گردید ❊

ذکر شروع منازعات احمد شاه با وزیر الممالک صفدر جنگ و انجامیدن بمحاربات و انجام یافتن آبروی سلطنت سلسلهٔ بابریه ❊

احمد شاه باغوای مادر خود و انتظام الدوله و عماد الملک بوزیر الممالک صفدر جنگ پیغام داد که توپخانه و غسل خانه را بما واگذارند و وزارت چنانچه باید بتقدیم رسانند صفدر جنگ نفاق پادشاه با خود دریافته ترک آمد و رفت دربار نمود احمد شاه چاپلوسیها نموده دلجوئی آغاز نهاد و یکبار خود و هم آمده عذرها خواست چون از سر صدق و اخلاص نبود فایدهٔ بران مترتب نشد و ناخوشیها در جواب و سوال گذشته سال شصت و ششم از مائه دوازدهم کدورت هاے ظاهر شروع گردید چون شش ماه ازین سال هم منقضی گشت انواع حوادث و فتن ظهور و بروز یافت ❊

ذکر دغا نمودن احمد شاه با صفدر جنگ و بر آوردن نائب او را که بداروغگی توپخانه مامور بود به بهانه و هیجان یافتن فسادها میان شاه و وزیر باقتضاے تقدیر ❊

صفدر جنگ همیشه در اندیشه بود که چه کند جنگیدن با پادشاه مناسب نمی دید و بقاے خود با وجود اعدا اندیده و بر جان خود هم می ترسید اما حق آنست که جرأت و دانشے که براے چنین ریاست باید نداشت و چنان سرداران که بار کارهاے بزرگ بردارند و از عهدهٔ تمشیت آن برآیند نیز بنابر نقصان فراست و کیاستی که داشت بهم نرسانید و الا فقط عماد الملک که طفلے بیش نبود و انتظام الدوله که جبن و بد دلے فراوان داشت اگر وزیر یکے ازجماعهٔ داران عمده خود را در ابتداے منازعت میفرمود که سر دو را بسته بیارند آسان بود و اینها مجال نداشتند که تمرد توانند نمود اما تقدیر چشم و گوش وزیر را کور و کر ساخت تا آنکه پادشاه بمشورهٔ خواجه سرایان و دو امیر مذکور شبی لعد انقضاے ثلثی از ان شقه براے وزیر بخط خود نگاشته نائب توپخانه را که از طرف وزیر بند و بست قلعه باختیار او بود طلب داشت و از حضور خود رقعه مذکوره بدست او سپرده تاکید نمود که پیش وزیر سپرد و زبانی همچنین و چنان بگوید آن ابله یکبار عذرے خواست پادشاه مبالغه و ابرام نمود که امر ضروریست لازم که شما رفته ابلاغ پیغام نمائید آن قباحت نافهم رقعه گرفته از قلعه برآمد پادشاه بمردم خود فرمود که درهاے قلعه را بسته نگذارند او با دیگرے از سرداران و ملازمان وزیر در قلعه بیاید و مردم وزیر را که در قلعه اند طوعاً و کرهاً اخراج نماید حسب الامر بعمل آمد صبح توپهای برج قلعه را پر کرده رو برو حویلی دارا شکوه که وزیر در انجا بود و قلعه بران مکان اشراف داشت گذاشته مستعد محاربه نمودند وزیر ناگزیر لعد جواب و سوال از انجا نقل نموده به حویلی که خود ساخته و از قلعه لعدے داشت منزل نمود و چند روز متامل بوده آخر جنگ با پادشاه موجب بدنامی و شهره نمک حرامی دانسته رخصت صوبهاے خود خواست احمد شاه نپذیرفت صفدر جنگ بے رخصت او از شاهجهان آباد برآمده بفاصله دو کروهے از شهر معسکر ساخت و داعیه آن داشت که بے جنگ و جدال و اشتعال نائره قتال برعه یاهاے خود در رود والحق این راے کمال اصابت داشت فتنه جویان شهر و لشکر خیالهاے دور از کار در خاطر شان او ساخته فاصد جدال و قتال گردید ❊

ذکر آراستن صفدر جنگ مجهولے را شاهزاده مجعول و شروع محاربات و حدوث حوادث و آفات

ذکر داخل شدن وزیرالممالک در شاهجهان آباد و جاوید خان را کشتن از راه عناد و شروع هنگامه و فساد

وزیرالممالک بعد رخصت فیروزجنگ و هولکر بتاریخ غره ماه مبارک رمضان سال مذکور داخل شاهجهان آباد شد از ورود ایشان
جاوید خان و اتباع او زمام سلطنت بدست داشت که با ابداله بنوده لاهور و ملتان را باد داده بود و گذاشته بود و من علیه درسال
روداد مات آزرده خاطر از اتفاق جاوید خان با او و هم بانی مادر بادشاه و اختلال انجام امور جاه ناراست گذرانید
بادشاه نامرباد در خود ترغیب جاوید خان بان خان قتال مانوی بود از اخلاف بود بیعت سرابرای کرد و خفات معتمدالدوله
بادر رواساب امارت و وسیله عمدة الملک مرحوم کشیده بعرصه آورده بود و در زمره امرا منسلک گشته همتی باعلی امرا ... بله
اگرچه بعد عروج با اکثر مردم نیکی و احسان نموده جانب ارتعش جو نها بود لیکن وزیرالممالک این کار که موجب بیعت پادشاه
وحمیت امرا بود در نمک ترک دیده تا معدوم جاوید خان گشت و در ماه شوال جواهر سرا که مذکور را که از عرور سر بفلک کشیده بود
بهانه ضیافت در خانه خود طلب و دسته تکست علی بیگ خان لعمی که سابق حنگ خطاب داشت مرتکب کار داو بار بهم گرفتار شده
وان امر موجب رنجیده خاطر احمد شاه گشته با انتظام الدوله وغیره در باطن متفق گردیده مگر به همردان او مانع وزیرالممالک بنیاد
خاطر ساخت +

ذکر وصول خان فیروزجنگ باورنگ آباد و درگذشتن از جهان بموت فجاه بتقدیر خالق عباد +

خان فیروزجنگ بعد طی مسافت مع هولکر ملهار در سیزدهم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد و سید محمد خان بهادر
صلابت جنگ که در حیدرآباد بود بقصد مقابله و مدافعه را در قطع مسافت پیش گرفت هولکر مرهته مالو پامته از خان فیروزجنگ
ملک خاندیس تمام و کمال جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود فیروزجنگ چون چاره ندید باو واقف بود و اهل عظیم
مقابله با صلابت جنگ و تسلط بر صوبه های دکن در پیش داشت سند ملکهای مذکور بمهر خود حواله هولکر ملهار نمود و ملک
عظیم مذکور بدست مرهته افتاد چون مقدر چنین بود که ریاست دکن بصلابت جنگ بحال ماند فیروزجنگ بعد
هفته روز از داخل شدن اورنگ آباد در مرگ مفاجات هفتم ذی الحجه سال مذکور بسرای غرور راه برد و نمود در مقابله او که
توقعات بسیار سبیل رفاقت بیهوده بود و ملول وما یوس با لوت او راه گرفته بشاه جهان آباد رسید و کاس را بهکان سپرد +

ذکر تفویض شدن منصب عظیم امیرالامرائی بخلف فیروزجنگ که او هم بخطاب وی مخاطب گشته تمام ارائع ساخت

پسر خان فیروزجنگ که نام اصلی او شهاب الدین است و بخطاب عمده و بعد مخاطب شده عمادالملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ
بعد ما به بجانه وزیرالممالک صفدرجنگ رفته نشست و مهم بملاطفه راضعور او برای بهائی داشت که صفدرجنگ بسر گرم آمده
امیرالامرائی از پادشاه با ودیانید لیکن آن هم با ساس سپاس باجود طالب علمی و خوش سلیقه و زبان داشت خان بمکید
و سامرت و شجاعت بود ار لیاس لو و گران نعمت صفدرجنگ حقوق عنایت و تربیت را فراموش نموده در مقام
عقد و حیله در آمد و ملتمس بامال و دانتظام الدوله پسر اعتمادالدوله در سر پادشاه و مادر ساخته باتفاق قاصد برآمد بعض بنیاد

احمد شاه ابدالی در سنه خمس و ستین و مائه بعد الالف مرتبه چهارم قصد هندوستان نموده بلاهور آمد معین الملک سد راه او گردیده تا چهار ماه جنگید و چندبار
مصاف رو داده محاربات سخت نمود و ابدالی را مجال غلبه بر او نبود فی الحقیقه داد دلاوریها داده آخر به سبب نفاق خانه برانداز آدینه بیگ خان
راجه کوڑامل دیوان که محض واقعی جانفشان بود نقد جان درباخت و معین الملک بناچار مغلوب گشت تفصیلش آنکه چون جنگ امتداد یافت
آدینه بیگ خان حیله برانگیخته در قالب دوستی تخم دشمنی آغاز نهاد و بمعین الملک صلاح داد که الحال از لشکر بیرون باید شد کوڑامل عرض نمود که
یکدو روز همین جا پایداری شود ابدالی تنگ آمده خود بخود میگریزد از سماجت آدینه بیگ خان و جرأت جوانی که معین الملک داشت عزم برآمدن
از لشکر تصمیم داده اندکی پیشتر رانده کوره های خشت پزی که جای مرتفع و تودها معین الملک بر او قائم بود جای گشته مردم ابدالی مع شتران زنبورک
بر آنجا ها قائم شدند و باشعار آدینه بیگ خان ابدالیان به طرف معین الملک ازدحام نموده زور آوردند در آنوقت آدینه بیگ خان بمعین الملک
صلاح داد که کوڑامل را بکمک باید طلبید چون کس بطلبش رفت او گفته فرستاد که دیروز عرض بنده پذیرا نشد الحال اگر من از اینجا بجنبم واقعه
شوم لشکر میگریزد و فوراً شکست رو میدهد چون عرصه بر معین الملک تنگ بود و آدینه بیگ خان عمداً تساهل در جنگ و ترغیب در
طلبیدن کوڑامل می نمود او ناچار باز بتاکید طلبید کوڑامل بضرورت سرداران لشکر خود را نصیحت به پایداری و ثبات قدم نموده فیل خود را
بطرف معین الملک راند فاصله در میان بقدر یک کروه بود همین که چند قدم راه رفت دید که روی سرداران برگشت و شکست بلشکر افتاد
ناچار بازگشت حملهای دلاورانه نموده ابدالیان را گریزانیده در تعاقب آنها می رفت که گولی بندوق بسرش رسیده جان بجان آفرین
تسلیم نمود چون کوڑامل دیوان مدار الدوله و معتمد علیه بود از کشته شدنش تمام لشکر مغلوب گردید و معین الملک ناچار بشهر برگشته مفتی عبدالله
را بپیغام مصالحه فرستاد احمد ابدالی جهان خان را باستقبال فرستاده معین الملک را بکمال عزت طلبداشت معین الملک ناچار بملازمت احمد شاه
درانی رفت احمد شاه او را صوبه دار لاهور گردانید و از طرف خود بنیابت لاهور داده عطف عنان بسمت کابل و قندهار که مرکز دولتش قرار یافته بود
نمود و صوبه های ملتان و لاهور از ملک سلاطین بابریه منتزع گردیده در ممالک محروسه ابدالی محسوب و منسلک گشت در همان اوان که ابدالی
در لاهور با معین الملک می جنگید قلندر خان را بطریق سفارت نزد احمد شاه بشاهجهان آباد فرستاد احمد شاه و امرای حضور را آمد آمد شاه درانی
تنزل ساخت احمد شاه و امرای حضور وزیر الممالک صفدر جنگ را بابرام و الحاح تمام علی التواتر نوشتند که هولکر ملهار و غیره افواج را با خود
متفق ساخته بهمعنانی برق و باد خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت وزیر الممالک هولکر ملهار را بوعده زر خطیر همراه گرفته در ماه
رجب سال مذکور خود را بشاهجهان آباد رسانید جاوید خان ناظر که مصاحب نواب بهادر و مدار المهام سلطنت گشته بود و دیگر امرای نفاق پیشه
کوته اندیشه قبل از رسیدن صفدر جنگ با شاه درانی صلح کرده و هرچه او خواست پذیرفته و عهد و پیمان در میان آورده قلندر خان
ایلچی را مرخص نمودند وزیر الممالک صفدر جنگ ازین پیچ نهایت آزرده گشت و گفته فرستاد که من هولکر را بایما و استدعای شما بوعده
ایصال زر بسیار همراه آورده حالا تقاضای هولکر را چه چاره کنم و از فرط بی دماغی داخل شهر نشده بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت
درین ضمن چنانچه نگارش یافت خان فیروز جنگ را بعد کشته شدن ناصر جنگ در پهلچری داعیه صوبه داری دکهن و برآمدن
از حضور مرتسم خاطر گشته ساعی اسناد و خلعت خدمات آنجا شد امرای حضور بدون پیشکش راضی نمی شدند و او وسیله دادن چیزی
می خواست درین وقت قابو یافته بپادشاه و ارکان حضور التماس نمود که اگر صوبه داری دکهن بدون پیشکش بمن عنایت
شود هولکر را بنوعی که دانم از تقاضا باز میدارم که زر موعود از شما نخواهد پادشاه و امرای حضور بصد جان راضی شده
صوبه داری دکهن بنجابت فیروز جنگ تفویض نمودند او پسر خود را نائب امیر الامرائی در حضور گذاشته هولکر را همراه خود گرفته
سوم رجب سال مذکور عازم مقصد شد

دو گشته قاصد اورنگ آباد گشتند و سید محمد خان ایام برشگال را بجا گذرانده یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری بعد [illegible] ناچی آوار
اورنگ آباد برآمده و راه گلبرگه گرفته [illegible] ساعت [illegible] متوجه پونه گردید [illegible] سید محمد خان [illegible]
تا [illegible] را ترتیب پونه [illegible] مرهته [illegible] واقع بود [illegible] برابر کرده [illegible] بیچاره [illegible]
[illegible] مرهته [illegible] مخصوص [illegible] سیزدهم محرم شروع سال شصت و پنجم [illegible] مرهته [illegible] سرداران
مشغول پرستش [illegible] آن وقت بودند [illegible] جمع کثیرے از عمائد مرهته را [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] که در پرستش [illegible] سر [illegible] پشت [illegible] عزت [illegible] حیات خود
[illegible] واوقات پرستش [illegible] اهل اسلام وغیره [illegible]
تردد [illegible] صلابت جنگ بهادر [illegible] صلابت جنگ بعد الفصال متوجه حیدرآباد [illegible] سپاه در میدان
ممالک [illegible] سال مذکور [illegible] صلابت جنگ حیدرآباد [illegible]
رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد به حیدرآباد رسید به وکالت مطلق رکن الدوله [illegible]
فیروز جنگ خلعت صوبه داری دکن [illegible] رکن الدوله از وکالت پهلو تهی کرده [illegible] مقصد
آنکه امیر الامرا باتفاق [illegible] بوساطت [illegible] بوساطت [illegible] آصف [illegible] امیر الامرا
سرشته [illegible] دست آرد [illegible] رکن الدوله از حیدرآباد [illegible] صمصام الدوله [illegible] صوبه داری [illegible] اورنگ آباد از طرف
صلابت جنگ اختیار و اختصاص یافت چون امیر الامرا در اورنگ آباد [illegible] لشکر
حاله امیر الامرا فیروز جنگ [illegible] صلابت جنگ [illegible] مقابله [illegible] فیروز جنگ برآمد [illegible]
مالک مذکور از صلابت جنگ [illegible] حاصل بود بعد از آن رکن الدوله [illegible] صلابت جنگ پیوست [illegible] وکالت مطلق
شد و صمصام الدوله [illegible] اورنگ آباد [illegible] ایام برشگال [illegible] رکن الدوله و صلابت جنگ
به اورنگ آباد آمدند ✣

ذکر بعض سوانح دکن در سالهاے مذکور ✣ ✣

در ماه محرم [illegible] سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار [illegible] راجه [illegible] سنگه [illegible] فوت شد [illegible]
[illegible] در ایام [illegible] سال [illegible] محرم [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] لازم [illegible] مذکور [illegible] سال مذکور [illegible] خبر [illegible] الدین خان
فیروز جنگ [illegible] ربیع الاول سال مذکور [illegible] خلعت [illegible]
[illegible] دکن [illegible] جنگ [illegible] پیشکش [illegible]
[illegible] ربیع الاول سال مذکور [illegible] خلعت صوبه داری دکن [illegible] مذکور [illegible]

ذکر ورود صفدر جنگ در سنه خمس وستین و مائة بعد الالف بحضور حسب الطلب بادشاه و ارکان سلطنت و سرداری یافتن خان فیروز جنگ بصوبه داری [illegible] بدون پیشکش با اقتضاے قسمت

تا بیدر رسیده ... بدبخت گروه چه سببی است سرمایهٔ استعمال مشهورهٔ بیست و ششم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهارم در ایالت دکهن و دولت آمرزید... آری دست لسانیم الایادات الهی بر پریشیم الاهم ناصر جنگی رزیده و مظفر جنگ را زنده و دستگیر گردید ناصر جنگ هم سعید بر منوال دارالایالت کدر است اما عبرگزار بکشی همت خان وغیره که در این لیاقت ملازم سرکار ناصر جنگ بودند حقوق رگ تنوار سنگ و تربیت فراموش کرده باطل نمک حرامی و ناپاکی نعمت خود در دل برتیغ ساختند با ناصر جنگ بر خدع و مکر باختند و ما فرانسیسیان پهلچری سرکه ساعت هفتم از هفدهم محرم بحساب نجوم و شانزدهم بحساب رویت سال هزار و صد و شصت و چهارم هجری روز شب اقران آوردند همت خان که در قالب دنائت انفعال او بود بر یک آمده بیدون بدست خود دلیرانه ناصر جنگ سر داده آن سر دلیر را به همراهی مظفر جنگ اساخت والقاب عرب بیرودی و بعضی از مخلصان ملازم توفیق یافته جسد او را با برده منظر شاه برهان الدین غریب ارسانیده قریب شهر رسیده آصف جاه مدفون ساختند میر غلام علی آزاد متخلص بلگرامی که بنابت اخلاص در تجاوز با او داشت تاریخ رحلت او چنین یافته

ابیات نواب عدل گستر ما سوی جنان رفت ❊ فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت ❊ در هفدهم ز ماه محرم شهید شد ❊
تاریخ گفت نوحه گر سوی آفتاب رفت ❊

جلوس نمودن مظفر جنگ بر مسند ایالت دکهن و بعد دو ماه بانتقام اسبابی در گذشتن قاتلان ناصر جنگ ازین جهان پرآشوب و فتن

چون روزنامچهٔ زندگانی ناصر جنگ بدست فلک در نوشت مظفر جنگ که بصفید همراه بود بر ریاست دکهن اعلام رفعت برافراشت و باتفاق افاغنه بکشت بجرام و فرانسیسیان از پهلچری عازم حیدرآباد گشت منتقم سبحانه اسباب انتقام نظام الدوله ناصر جنگ را مهیا و آماده گردانید و در دل مظفر جنگ و افاغنه مواد نفاق پاشیدند ده پسر سید و روزی که گل زمین لکریبلی مضرب خیام شد ناخوشی باطن بظاهر بروز کرده مظفر جنگ باقتضای فرانسیسیان قاصد پیکار همت خان کرنائکی وغیره اشرار گشته بعد دو ماه کامل از قتل ناصر جنگ هفدهم ربیع الاول سال مذکور بارادهٔ جنگ سوار گردید همت خان نیز با انبوه لشکر ساز جنگ تیار گشته بمقابله شتافت کارکنان قضا و قدر قتلهٔ ناصر جنگ را یک قلم بخاک هلاک غلطانیده همت خان و اعوان او و مظفر جنگ در میدان کشته افتادند مظفر جنگ اول کسی است که توسل بنصارا جسته برامثال و اقران خود تعلی خواست و در ایام چند روزهٔ تسلط خود را داس را که برهمن سیاه فام سیکاکولی و در ذیل اتباع متصدیان نظام الدوله ناصر جنگ داخل بود چون در قتل ناصر جنگ سعی و جهد بسیار بعمل آورده کمر خود را بر رفاقت مظفر جنگ محکم بست براجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت مظفر جنگ طالب علمی داشت اما خود ستائی بسیار میکرد و ملازمان هر چند در تصادیق او مبالغه ها مینمودند او هنوز متسلی نمیشد در ایام ریاست دو روزهٔ اش بالاجی راو با فوجی از پونه برسر اورنگ آباد رفت و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آشتی او را دفع ساخت

ذکر جلوس نمودن سید محمد خان بهادر صلابت جنگ بر وسادهٔ ایالت ممالک دکهن بتقدیر خداوند ذوالمنن

چون مظفر جنگ بانتقام خون ناصر جنگ در پی او شتافت و همت خان وغیره افاغنه که دشمنان دودهٔ آصفجاهی شده بودند سر آواره صحرای عدم شدند بعد این سانحه راجه رگهناتهه داس خود بخود وکیل مطلق گشته فرانسیسیان را که مظفر جنگ معین خود ساخته بود استمالت نموده سید محمد خان صلابت جنگ خلف سوم آصف جاه را بریاست قبول نمود خود مع جماعهٔ فرانسیسیان ملازم

گردید و بعضی گویند لشکر گرسنه و زیر راه دیده خبر شکست او شنید چون در برهانپور رسید تا بجالنا رسید ماحصل دو هزار اسپ از اسپهای آباد
آمده مصروف طلب داشت مرهته ... سنگامات او داد جمله گذشت و یکسال چند ماه امرا او مراد بن سهر گرد را سدهٔ اول
سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری داخل دار الخلافه شاهجهان آباد گردید بسبب قلت زر و کثرت فوج کردار او آورده کار رسید
از پس سر مدتی سپاه گشته اکثر اوقات در تقاضای سپاه گرد و بار و اطلب از صدور شور و غوغای بازار ان گذرانیده از راه
سعادت امید امانت رسید از باد شاه داشت چون لعل بها دار کم و صلح شهان سنگ درین باد شاه رهانیده خان سپاه بود
رسیده نفس آخر نهاد و نامی از رسم رسید و که رو در سر در کمال آشفتگی اراده رفتار نمود و در اسپ سوار گشته و سر در دست
گرفته داخل در دولت سرای سلیم گردید واقعه آن رفت که بحضور پادشاه شکوه بلیسی پوچ مسند گوشه ماندن امداد جاوید خان
که در آن عصر ناظر دولت سرای سیه و مدار المهام سلطنت بود و دوف نامه نمود که حضور سلیم امیر الامرا از کورنش ممنوع
گشته آصفه نرسد و سر چه در دلش گذشت بر زبان آورد و مفصل سپاه بود برگشت متعاقب آن بسمع پادشاه رسید سیط
امیر رسید و از اوج جاه و اقبال سپاه و بار و مال گرفتار گردید و خدمت امیر الامرائی برای غازی الدین خان فیروز جنگ
خلف کلان آصف جاه که در حضور بود سیاست مدد از کارها مقرر گشته خدمت نایب او دواعیه جنگ عزل امیر دی گشت +

ذکر بعضی از سوانح دکهن که در سال تا آخر سال شصت و چهارم از مائة دوازدهم هجرت روی داده و مجمل احوال ناصر جنگ خلف دوم آصف جاه و خروج سیه او در آن اتفاق افتاد

ناصر جنگ نظام الدوله بهادر خلف دوم آصف جاه جوان صاحب جرات و بسیار صاحب فطنت بود در استعداد شعر ساعی
هم اندر داشت با جود داعیهٔ دولت ملکی از محاد اوصاف بود و نیات پدر والد استقلالش که با مالک در کمک تاب
مرهته را اکثر تعرض و ستم بود و مغلوب داشت چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر حسیم با احوال اشعار ساین آن خواهد رسید و رعب
او در دلهای رئوسای مرهته موسعی مادام الحیات او مستولی بود که بالا سرداران مدعو بیت و با او رنده بود مرهته از حد
بیرون نگذاشت در سنه شصت و دوم از مائة دوازدهم حسب الطلب احمد شاه بار بدار رسید و باز بسار منع پادشاه و حصه مظفر
جنگ ... ده امیست و هزار سوار هزار و یک لک پیاده لرم ... مظفر جنگ لوای عزیمت ... برافراشت + +

مجمل احوال مظفر جنگ و جنگهای او با ناصر جنگ اول ظفر مظفر جنگ یافت و آخر بکار ناصر جنگ بحرام خود لعالم آخرت شتافت

مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محی الدین خان است و نسب او بعدو واسطه بسعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان میرسد و دختر
آصف جاه نظام الملک است در عهد آصف جاه بصوبه داری بیجاپور سرفراز شد در عهد نظام الدوله ناصر جنگ خالوی
خود در بایک حسب الطلب احمد شاه با صد دستگی تا به برهانپور رسید و مسلک سلوک دو سه پیوند ... حسین دوست خان
معروف بچندا صاحب از رئوسای نوایت ارکات که داماد دوست علی خان از ارکات بمدد مظفر جنگ رو بارکات آورده و در آن جا فوج عظیمی
از فرانسیسیها پچیری رسالت چندا صاحب گرفته بر سر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموی که از طرف آصف جاه ناظم
ارکات بود در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو ... معرکه کارزار گرم نموده انور الدین خان پای ثبات در میدان
افشرده ساغر مرگ از دست چشید ناصر جنگ باستماع این خبر بسیه مظفر جنگ با فوج دریا موج و آلات حرب عازم اورنگ آباد

بعض افواج راجه سورج مل بود از کسته سردار دیگر کمک من حیث بود نامردم محصور لشکر رسید چنانچه رستم خان که مقدمة الجیش
و سردار عمده بود بایں کار متعین شد تا آنجا رسید چند ساعت از روز باقی مانده حکیم خان مولیکی که بحسن سلیقه مشهور بود و شعور داشت
و نیز از عمده‌ها و اندک مرعب نگاه دیدن باغات بود و باز پاس آبروی خود و سپاهگری مأمور شد و دیر رفت و مقصد سوار او نیز
از همان زمان از قصور رسیده با او ملحق گردیده بودند القصه تا رسیدن این مردم دو ساعت روز باقی مانده حکیم خان پیغام
بعلی رستم خان فرستاد که شام شد باید برگشت او گفت فتح علی خان از من پیشتر ایستاده اول او را باید گردانید بیرون بادها
سرداران نهایت بدار از غرور و حماقت گفت صاحب خود روید من هم پسِ آیم هرچند گفتند سود نکرد چون روز گذشته نامه
از ذوالفقار جنگ پیغام فرستاد که فوج جات روبرو ایستاده اگر برگردیم احتمال خطر است الخ آنکه همین جا
خیمه زنیم و اسباب هم همین وقت مع کل لشکر ملحق شود امیر الامرا خود مرد ضعیف العقل بود نیز قبول نکرد تاکید معاودت
نمود و در کمتر از ساعت بود که برگشتند مردم که از دیر رسیده با تشنگی و گرسنگی منتظر بودند جنگ نادیدگان این فوج رمیده از رستم خان
نمود ذوالفقار از سیدان اکثری را بجهت گرسنگی حسرت بیش قدمی آثار شب دیده و توپخانه را پیش انداختند که مبادا در تاریکی
سیاهی انداختند بعد از افواج جات سپاه اسلحه ایشان دیده برگرا انبار دشته بعد دسته چنانچه جات ترتیب کرده بود
اسپها باعنان داده متصل رسیده و بی‌شک آتش بارید و تیر گرفت سیل سعلی رستم خان اضطراب ملک گردید حکیم خان
باهتمام بسیار خان مرحوم را از قتل جدا کشید بجهت دیر حاشیه سیل گوشه حکیم خان رسیده السمر که عدم رسانید و شکست دیگر
سعلی رستم خان اسیر مجروح گردیده شکست یو فوج امیر الامرا افتاده اکثری مقتول و بسیاری مجروح و مضطرب لشکرگاه
رسیده همان اضطراب عظمی لاحق امیر الامرا و لشکریان گردیده در اول آن جات گرد لشکر شورش بسیار نموده امیر الامرا از خود
در خوف اسیر از انگیخته کوه دافعه در رهش از لشکر بود مسعلی اصغر کرنی و دیگر رفقا با مساعی بسیار نموده و بوعید و تهدید نگذاشتند
که ذوالفقار جنگ از جای خود تواند جنبید چون جات را از اسپ حفظ خود از دست ناسی کشتن و بستن امیر الامرا اصلو زبود دو
روز شور بسیار داشته بوساطت فتح علی خان که با او معرفت داشت پیغام مصالحه نمود امیر الامرا مغتنم شمرده قبول نمود راجه
سورج مل پسر خود جواهر مل را بملازمت امیر الامرا فرستاد و شرط عهد در میان آورده مصالحه کرد از آن جمله بود که در جیب
چیل بیرون نداشت معامله او نکند امیر الامرا صلح بکمال اهانت قبول نمود سورج مل وعده کرد که اگر از نارنول پیشتر نروند
دستور او کار کند پانزده لکه روپیه معامله امیر از راه پوته تصمیل کنانیده رسانیدن مبلغ مذکور بر ذمه او باشد تا این مواعید
از حرکات سفاهت خود پشیمانی کشید از عهده اکبرآباد و ملک جات العراف و الطرف نارنول جمعیت واقع شده است راجه سورج مل
روسه گروه از لشکر ذوالفقار جنگ دور فرود آمد و کلا آمد و رفت داشتند تا آنکه متصل نارنول رسیدند در آنجا راجه مکتب نگه
آمده ذوالفقار جنگ مصالحه نموده آورد و راجه مذکور امیر الامرا از اطاعت جات ملاحظه کرده بار عرض نمود اما هر قدر اهمیت
بود و ذوالفقار جنگ بصحبت او ندیده اطاعت راجه بخت سنگه نمود جات با دلگ اراده اجمیر کرد رفاقت امیر الامرا نگسته سمانی
خود برگشت و امیر الامرا بالاتفاق راجه بخت سنگه و راجه اجمیر گردید چون متصل اجمیر رسید حسب الاشارت راجه میست بکرد و ایلغار کرده
داخل گوکل گمات که نهایت نزدیک شهر اجمیر است گردید و از آن طرف راجه رام سنگه پسر راجه ابی سنگه معروف به جوکل سنگه
بالاتفاق راجه الیسری سنگه پسر راجه جی سنگه سوای با لشکر گران و توپخانه فراوان که اعلب تا ستر هزار سوار می‌بود
از جودهپور جنبیده بمقابل امیر الامرا رهسپار شد ذوالفقار جنگ بیرون شهر و نزد اجمیر آسوده بالاتفاق راجه بخت سنگه در حرکت آمد

صوبه اجمیر که اول بوزیر الممالک صفدر جنگ عنایت شده بود با اله آباد بنابر قرب جوار صوبه اوده تبدیل یافته اله آباد بوزیر
و اکبرآباد و اجمیر با میر الامرا ذو الفقار جنگ مرحمت گردید و در سنه احدی و ستین و مائة بعد الالف اول سال جلوس
احمد شاه راجه بخت سنگه راتهور که فی الواقع در عهد خویش از جمیع راجهای راجپوتیه ممتاز و به جرأت و دانش در میان
و اقران خود بی نظیر و انباز بود اراده انتزاع ملک موروثی آبای خود که عبارت از جودهپور و میرتهه است از دست
راجه رام سنگه پسر ابهی سنگه برادر زاده خود بحضور پادشاه آمده ذو الفقار جنگ را ترغیب رفتن بصوبه اجمیر برای غرض خود
و در ضمن آن اظهار بندوبست آنجا نموده خود بناگور که دار الملک او بود راهی شده بود ذو الفقار جنگ بامید رفاقت و اعانت
او در اواخر سنه یک هزار و یک صد و شصت و دو هجری با چهارده یا پانزده هزار سوار و سرداران نامدار مثل علی رستم خان
برادر زاده میر مشرف مشهور و حکیم خان خویشگی معروف و فتح علی خان پسر ثابت خان حاکم مشهور کول که آخر خطاب ثابت جنگی
یافته بود و محمد شجاع خان و سید عبد العلی خان بهادر خالوی فقیر که بعد برآمدن از قلمرو مهابت جنگ چنانچه خامه وقایع
نگار در دفتر دوم اشعاری به آن نموده چون بشاهجهان آباد رسید ذو الفقار جنگ بآرزوی تمام رفیق خود گردانیده رساله
سه چار صد سوار داده بود و دیگر اسباب ریاست مثل افراس و افیال وغیره همه از دولت رفاقت مهابت جنگ مهیا داشت
و میر علی اصغر کبرئی که ذکر او در ضمن احوال مهابت جنگ گذشت و مبارز خان وغیرهم برآمده ایام عاشورای محرم را در
قصبه پاتودهی گذرانید و شروع سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجری از آنجا کوچیده در موضع نیم رانه که در علاقه جات
و راجه سورجمل قلعچه مختصری از گل در آنجا ساخته معدودی از ملازمان خود را متعین آنجا میداشت منزل نمود فوج مقدمه
افواج امیر الامرا با قلعه مذکوره پیچیده مردم راجه سورجمل را بدر کردند و امیر الامرا ابله بهمین قدر خوشنود گردیده شادیانه
نواخت و داخل خیام گردیده در آن منزل مقام نمود چون صبح اراده نارنول بنابر تهیه رفتن اجمیر بود بارونبه روانه قصبه
مذکوره گشت بعد سواری امیر الامرا را که فکر صحیح و رای درست نداشت فسخ اراده اجمیر و تهیه بندوبست صوبه اکبرآباد و کاوش
با راجه سورجمل جات در خاطر سر برزده رسوخ یافت و پانصد سوار علی رستم خان را که سردار دو هزار سوار و هراول بود
و فتح علی خان خلف ثابت خان را که با هفتصد سوار رفیق و همعنان علی رستم خان در هراول بود و حکیم خان را که با دو هزار
سوار رفیق و صاحب میمنه و مبارز خان را که با همین قدر مردم صاحب میسره و سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و میر
علی اصغر کبرئی را که مخاطب بممتاز جنگ و چندی اول مقرر بودند طلبیده بزم مشاوره آراست هر چند همه سرداران باتفاق
عرض داشتند که کاویدن با جات مناسب نیست با بخت سنگه چنانچه وعده بود و او هم روانه شده عنقریب میرسد باتفاق
اول از بندوبست اجمیر الفراغ باید نمود فوج هم تا آن وقت تجربه های جنگ حاصل کرده دلیر خواهد شد بعد از آن باتفاق
بخت سنگه و دیگر راجه های آنجا بندوبست اکبرآباد و تنبیه سورجمل جات باحسن وجوه توان نمود آن جاهل خود رای
هرگز نپذیرفت و ابرام تمام در کاوش با جات نمود و شتر سواران را فرستاده بارونبه خود را باز پس طلبید سرداران هم ناچار
حسب الامر بارونبه خود را طلب داشتند نصف روز برآمده چون بارونبه مردم رسید از اراده نارنول انصراف نموده برای
سوبهاچند منزل کرد شب در آنجا آسوده صبح فتح علی خان را با مردم اردو و عمله کارخانها بنابر آوردن کهی فرستاد جات
افواج آراسته خود را فرستاده خود هم در عقبش بحرکت آمد بعض افواج جات بعد نصف النهار از دور گرد و فر خود نمود فتح علیخان
چون بفاصله دو سه کروه بود به ذو الفقار جنگ اطلاع داد که کهی تیار و مردم دانه و کاه بار نموده داعیه معاودت دارند لیکن

گنگا و آن طرف ملک روهیله هم بود رسید احتیاط ملاحظه کرده اقامت از آن طرف می توانست رسید مرهته فرخ آباد و مکو را عاملے
نامه خاطر خواه اسیر و غارت نمود و حیرت الٰهی قصاص اله آباد بطور پیرسایید درین عبارت نقود و اجناسے که در دست مرهته
افتاد بحساب ادلیه در احصاے آن اجناسے که پیدا ازان حمله بود یک حبس نمایش ساز رده لک روپیه معاف درین مع راحمه
سوم بل ماش هم عیان برسید و احمد خان از بهر سه طرف حسین پور محصور گشته تنگ آمد و توپ و بندوق از طرفین سرگرم
کار بود چون با افاغنه را ملاحظه کاه و مدد از طرف گنگا بر گشتی ها مے رسید وزیر الممالک سید نور الحسن خان بلگرامے را حکم با حضار
کشتیها و تاکید پل بستن ازین سر دریا فرمود محمود خان پسر احمد خان آن طرف دریا سازد اهتمام پل بستن تمام نمود
چون کشتیها باهتمام خانه زاد بیگ کوریا از رام پور که از قنوج دوازده کروه است فراهم آمد سرداران دیگر مع توپخانه پل بستن
بسیار باعانت سید نور الحسن خان متعین شده دوم جمادی الاخر سنه سال مذکور پلے مستحکم بر روے دریا قائم شد
محمود خان بهر جهد خواست در دست بار که پل را بهم زند از شلک توپها که ستاره اثر لشکر او گوله ... نارید نتوانست که سر
پل نزدیک شود صبح آن که روز دوم از بستن پل بود سعد اختر خان خلف سلے محمد روهیله با جمعیت فراوان کمک
احمد خان رسید افواج وزیر عبور گنگا نمود احمد خان پایداری ... مورچال ساخته بد ... سعد اختر خان ...
و جنگ عظیم با افاغنه و افواج وزیر روے داد یکطرف مرهته از یک جا ... پروا از افاغنه بر لشکر ... از طرف دیگر جماعت
از شلک بندوقها سواران آراسته خود دو دارد و افغان سر آورده پشت دگر گرایی شکست آخر الامر احمد خان
و سعد اختر خان با سپه دیار ورده از معرکه کار زار ناکام بدر رفتند و نیم جانے بسلامت بردند اما قریب ده دوازده
هزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و افیال و اسباب خیام و انواع اسپ ... و ثروت فراوان ازان
جماعه بدست لشکریان وزیر در آمد افواج وزیر الممالک در تعاقب افاغنه تا دامن کوه تکاره که متصل است از کوه کمایون و
جنگلستان صعب المسالک وارد شدند افاغنه در آن ... بر ان کس ازان جماعه نشدی ...
و ملت اسباب ... عبد الصمد ... دیگر افواج وزیر تا مدتے افاغنه را ... کوت ... وبائے ... نال ...
گردانیده و بعد از نهب و غارت ... بسیار ... بلگرامے از جنگ مذکور ... مور و بان آمرت
رعب چون این جنگ ... مرهته ... ملک افاغنه ... آن ...
مرهته ... فرخ آباد و قنوج ... جهان آباد ... امیر الامرا افاغنه ... در نما
... انکسار مرهته ... گردانیده ... در ... هلاکت بار
... فرخ آباد و غیره ... لکه روپیه با احمد خان و غیره افغان و اولاد ... دیگر محالات اخلاف
سلے محمد خان ... سپرد آنها ... تفویض مرهته گردید چون
نواب وزیر ازین مهم فراغتے ... افکنده ... اختلال نمود
و در قطع این مراحل ... اخلاص ... بود ... وزیر ...
آمد سلے بیگ خان ... الامر وزیر ... گذرانیده

ذکر معیت ... امیر الامرا عماد الدوله ذوالفقار جنگ بطرف صوبهٔ اجمیر ... که درین سفر آن سعید خود سر ... داد

مصفا ساخت و فرمان داد که سرچه این جماعه را یابند بکشند و برانند

ذکر آراستن وزیر الممالک از سر نو افواج و اسباب و ظفر یافتن بر احمد خان بنگش بتایید رب الارباب

وزیر الممالک صفدر جنگ هنوز بشاهجهان آباد نرسیده بود که خبر شکست او در دار الخلافه شهرت یافت امرای منافق و بادشاه
احمق و مادر او و جاوید خان مخاطب بنواب بهادر که مختار حرم سرای سلطانی و باعث ویرانی سلطنت و رکن عظیم دولت گشته بود
در فکر ضبط خانه و اموال صفدر جنگ افتادند و نفاق باطن اینها اندکی گل کرد اما از سطوت او اندیشیده استفسار خبر تحقیق می کشیدند
چون شنیدند که زنده است و نزدیک رسیده منتظر وصول و مشاهده احوال او شدند تا آنکه در رسید و شاهد منافقان گردید که هنوز
از عهده او بر نمی توان آمد زنش که دختر برهان الملک بود و شعور و جرأت عجیبی داشت قبل از ورود شوهر سپاه و اتباع و نواب
را بحزم و هوشیاری و استقلال و آراستن افواج و اسباب نموده مستقل و مستعد ماند چون صفدر جنگ رسید اهتمام بوی
نفاق از امرا و ارکان سلطنت فرموده حرکاتیکه در غیبت او نموده بودند شنیده نواب بهادر جاوید خان و مادر پادشاه
پیغام فرستاد که هنوز مرده من بر زنده دیگران با راست و کج باختن با من دشوار است و عذر خواهیها نموده خوشنودش ساختند
و وزیر تدبیر مقاومت با خصم و گوشمال آنها پیش نهاد خاطر ساخته در فکر پیش افتاد و با کار دیدگان استشاره آغاز نهاد خان والا
نژاد سید عبد العلی خان بهادر را که درین ایام ترک رفاقت امیر الامرا ذو الفقار جنگ نموده بشاهجهان آباد از اجمیر رسیده
وزیر را دیده بود و آمد و رفت پیش او می نمود و ذکرش در بیان احوال ذو الفقار جنگ آمد نیز مخاطب ساخته مشوره پرسید او در جواب
معروض داشت که فوج خود سابق هم کم نبود و الحال هم باقبال وزیر هر قدر در کار باشد میسر می تواند شد اما سرداران جنگ دیده
کار آزموده برفاقت خود باید گزید پرسید که کیانند نشان باید داد گفت آنچه بالفعل فقیر را معلوم است راجه بخت سنگه و سرداران
مرهته لیاقت این کار دارند پسندیده و راجه جگل کشور وکیل مهابت جنگ و راجه لچهمن نراین وکیل خود را فرستاده هولکر ملهار و جی آپا
یه رجهنکو را که هر دو سردار عمده مرهته بودند طلب داشت چون حاضر آمدند وجهی لایق برای آنها مقرر و با خود متفق گردانید و راجه
سورجمل جات خود از سابق شریک و رفیق او بود و ظاهرا پانزده هزار روپیه یومیه جات و بیست و پنج یا سی و پنج هزار روپیه یومیه
سرداران مرهته قرار یافت و از سر نو توپ و باهها و جمیع اسباب و ما یحتاج حروب و ادارت بیشتر از پیشتر مهیا و آماده ساخت
الحق عجب استعداد و اقتداری داشت که کسی بجاه و حشم او الی یومنا هذا مشاهده نشد اگر دیگری بجای او می بود بعد چنین
صدمه عظیمه البته خود را سلحی باخت و نمی توانست که از سر نو خود را بپا آید و از عهده اعدای قوی جنگ بر آید القصه تهیه خود را
درست دیده در اوائل جمادی الاولی سنه اربع و ستین و مائة بعد الالف از شاهجهان آباد بر آمده باکبر آباد رسید و اول افواج
مرهته را که بیست هزار سوار بود بر شادل خان افغان که از طرف احمد خان حاکم کول و جالیسر وغیره بود فرستاد فوج مذکور جمنا را عبور
نموده بر سر افغان مرقوم چون بلای ناگهان رسید بی خبر بر او تاخت شادل خان گریخت و جمعی کثیر از افاغنه قتیل و اسیر و غنائم
بسیار از قبیل اسپ و فیل و خیام و اسباب دیگر بدست مرهته آمد احمد خان باستماع مقهوری افاغنه و فرار شادل خان از محاصره
قلعه اله آباد که تا چهار ماه محصور داشته سعی در تسخیر آن می نمود ناچار دست بردار شده بر جناح استعجال با جمعیت قلیل بفرخ آباد
رسید افواج مرهته که مقدمة الجیش وزیر بود چپاول نموده خارج فرخ آباد را قتل و غارت نمود احمد خان فرصت یافته بجمعیت پوره
کم از فرخ آباد سه کروه بر لب دریای گنگ واقع است آمد مورچال قائم کرده آماده جنگ شد سبب شان اینکه چون یکطرف فتش

درسکنهٔ قصبهٔ مذکوره دراز کرده چند کس را زخمی نمودند مردم آنجا هم که بیشتر اشراف و سپاهی پیشه اند جمعی از افاغنه را مجروح
ساختند قریب دو صد کس از سرداران سر برآوردند و مواشی لشکر را غنیمت بردند محمود خان باقتضای طبیعت افغانی و غرور تسلط
و دولت با تمامی فوج تیار شده شهر را محاصره گرفت و ارادهٔ تاراج آنجا نمود مردم قصبه محله بمحله و کوچه بکوچه استحکام کرده مستعد دافعه
شدند مشایخ و معززان قصبه که با احمد خان ربطی داشتند بواسطهٔ اصلاح گشته فتنه برخاسته را فرو نشانیدند محمود خان خود بطرف
فتحپور آمده یکی از اعمام یا اقوام خود را با جمعیت از سوار و پیاده بطرف لکهنؤ روانه کرد و سرداری را برای ضبط شهر از کس ملکهو
فرستاد سرداری که خود بیرون شهر اقامت کرده کوتوالی را برای شهر معین کرده فرستاد و شهر از عمله صفدر جنگ خالی بود
و متوسلان صفدر جنگ بمجرد استماع خبر شکست همراه نول رای و اقتدار خان که دران اوان در لکهنؤ بودند باتفاق آمده به جانب
اله آباد رفته بودند و اکثر متعلقه اموال خود را امانت در خانهٔ شیخ معز الدین خان بهادر که از جملهٔ سرداران شهر و بزرگ متوطن آنجا
است گذاشته هر یکی جانبی در رفته بودند هر چند طالبان معز الدین خان خالصت می نمودند که مال متعلقه در خانه داشتن موجب
دعوی افاغنه با ما است خان مرحوم از فرط حامی دستی نشنیده مردم خان آنجا را در پناه خود جا بسی داد کوتوال آمده در شهر
تعدی آغاز نهاد معز الدین خان بهادر با تقاضای صلاح وقت مدتی سردار افاغنه رفت تا اگر تواند رفع تعدی کوتوال آنجا نماید
سردار افاغنه احترام خان مرحوم نموده حکم امان شهریان داد و درین ضمن یکی از معتبران نصیر دار مصحوب سردار رفته ظاهر نمود
که کوتوال بسیار مردم شهر را زده دست آورده نموده بیرون کرده معز الدین خان گفت که از شهریان کسی با مال چنین تعدی نیست
مگر مردم اگر کسی متعدد و متعرض گشته باشند او را الزام نباید منع العرب جهت گرفته شهر آمده دریافت که امان افاغنه
اعتماد را نشاید و کوتوال از زوال خود باز نیامده آیینه بار دیگر بر شهر را ملیده گفت که این جماعت عهد و پیمان اند و
اطاعت اینها شرعاً غیر از جهت دفع ضرر نیست باید باهم اتفاق نموده اینها را از شهر بیرون کرد اکثری توسیده امتناع نمودند لیکن
از انجا غیرت که معز الدین خان بهادر در رسیده اتفاق ندرید دلاوران حلوه بان علی خان خود جهت بعضی محافظات اینجا
با خان مرحوم متفق و همداستان گردیده معز الدین خان بهادر زرینه خود در وقت قلیل دست به سر رسانیده و شیخ زادهای شهر را جمع
نموده فرمان داد که کوتوال را گوشمال داده منع کنند که الامر او معلل آمد و معلل بالناس حملی پوشانیده در خانه خود نشانید و منادی
صفدر جنگ در شهر گردانیده و خاص ساخت که این محل کوتوال صفدر جنگ فرستاده اوست و یک علم بنام حضرت صاحب الامر
علیه السلام برپا کرده از مردم زیران علم عهد رفاقت می گرفت سرداران سیاه این خبر رسیدن کوتوال از حضور با پنج هزار کس
مستعد شده داعیهٔ تاراج شهر بطرف آسمیل گنج شد مشتی تیر شهر هنگامه آرا گشت شیخ زادها قریب دو صد کس با جمعیت شامه
بطرف دریا سرگرم جنگ عظیم نموده افاغنه را گریزانیدند سردار دیگر که با پنج ده هزار کس با او بود و سوای این پنج هزار کس
بود چون شنیدند این خبر گریخت لوچانه و اسباب و دعوت افاغنه بدست شیخ زادها افتاد محمود خان که بر سر بهار بهار بود
و اراده که عطف عنان بطرف لکهنؤ نمود معز الدین خان بهادر پیغام فرستاد که از مردم شما حرکت های نامعقول آمده با این حالت رسیده
بس ملاقات شما را اظهار بعضی مشوره با شما نام همچنین توقف نمایید او هم سکوت داشت که فراریان ملکه ش رسیدند
سماعت معز الدین خان و شیخ زادگان و ضرب دست آنها که خود دیده بودند ظاهر نمودند درین عرصه معز الدین خان بهادر هم
فوجی آراسته عازم لشکر محمود خان گشت چون معز الدین خان نزدیک رسید محمود خان متحیر بر سبیل راه فرار پیمود و
معز الدین خان بهادر قوت یافته جمیع عمال افاغنه را از حدود صوبه او ده بیرون و آن تراح را از لوث وجود فرقهٔ مذکوره

آورده با خود آورد وقت شام وزیر بمارهره رسیده ببو الحسن خان فرمود که اسباب تکمید زخم بهم رساند خان مذکور حاضر ساخت و آتشکاری
بعمل آمد و والد مرحوم نصف شب در انجا رسید وزیر صبح از مارهره کوچ نموده پیشتر جرامید و اکثر اردو و لشکر وزیر را مغلیه سپاهی غیرت از وفا
و آدمیت دور تاراج نمودند آنچه باقی ماند از دست گنواران و دهاقین راه بغارت رفت اما از مارهره صورت جمعیتی روی داد
کوچ بکوچ قطع مسافت بعمل آمد و بست و نهم شوال سنه مذکوره وزیر بر لب دریای جمنا مقابل مدهیله که معروف بشاهجهان آباد
است بار رسید ✣

ذکر احوالیکه در صوبهٔ اوده و اله آباد بمشیت خالق عباد و بلاد گذشت ✣ ✣ ✣

احمد خان را بعد شکست دادن وزیر هوای تسخیر هر دو صوبهٔ اوده و اله آباد در سر پیچیده محمود خان پسر خود را بضبط صوبهٔ اوده مقرر
نمود و خود قاصد استخلاص قلعهٔ اله آباد از دست بقاء الله خان و علی قلی خان غیره اله داد عیسی خانی گردید بقاء الله خان پسر رحمت خان
است که برادر حقیقی عمدة الملک امیرخان بود و از عهد عموی خود امیرخان عمدة الملک بفوجداری کوره و دیگر صوبهٔ اله آباد
گذرانیده درین آوان صفدر جنگ رفیق و صدیق خود گردانیده بود که این سانحه روی نمود خان مذکور و علی قلی خان که از
اتباع سید محمد خان نائب صوبهٔ اله آباد ملازم عمدة الملک بود بپاس غیرت و نجابت خود اطاعت بنگش ننگ و عار خود شمرده چون از
عهدهٔ جنگ میدان برآمدن نمی توانستند در قلعهٔ اله آباد برروی احمد خان بنگش بسته بحصار مذکور تحصن جستند و بر گنگا سپلی پایین قلعه
بسته راه رسیدن مدد و رسد مقرر کردند و همدرین عرصه راج اندرگر که از فقرای سنیاسی مهادیو پرست و عجب صاحب جرأت
اندک ذی مکنتی بود برای پرستش معبد پراگ اله آباد در پای قلعهٔ اله آباد مجاور بود همت کم همت بر رفاقت وزیر بسته بی اذن و اطلاع
او با عانت بقاء الله خان و غیره متوسلان وزیر سر در ساخت و هر چند مردم وزیر و الا لیف باقامت در قلعه نمودند قبول نکرده بیرون
حصار مستعد و تیار می بود و روزی دو سه بار قابو دیده بر ما دیا نهای نادیا سوار گشته بر افواج افاغنه خود را مع معدودی
از چیله های خود زد و کار اکثر مخالفان ساخته و مبارزان را بر خاک هلاک انداخته سالماً و غانماً بجای خود آمده سر نشست این معامله
بطول انجامید و پایه ارسی شایسته از بقاء الله خان و دیگر متحصنان و راج اندرگر بظهور رسیده احمد خان کاری از
از پیش نبرد و لشکریان او که همه افاغنهٔ بی باک و روهیله های سفاک بوده اند تمام اله آباد را که بلده عظیم الشانی است از رود زده
خلد آباد تا زیر قلعه سوخته غارت کردند و چهار هزار مستوره نجبا و ناموس شرفا را اسیر بردند مگر دائره شیخ افضل اله آبادی
و محله دریاآباد که سکنهٔ آنجا همه افاغنه اند محفوظ ماند و هنوز عمل احمد خان درین دو صوبه درست نه نشسته بود که آمد آمد وزیر شهرت
گرفته احمد خان دست پاچه گشت و از محاصرهٔ قلعه برگشته بملک خود که فرخ آباد است شتافت ✣ ✣ ✣

ذکر سوانحیکه در نواح مضافات اوده و لکهنؤ روی داد و عقده هائیکه از دست جرأت و ناخن شمشیر شیخ معز الدین خان بهادر کشاد ✣ ✣

احمد خان بنگش چنانچه مذکور شد بعد غالب شدن بر وزیر خود باراده تسخیر اله آباد شتافت و پسر خود محمود خان را بتسخیر
اوده و لکهنؤ و مضافات آن برگماشت محمود خان حسب الامر پدر با لشکر و حشری از جاهای خود جنبیده و شانزدهم جمادی الاولی
سنه اربع و ستین و مائه بعد الالف در سواد غربی بلگرام فرود آمد افاغنه همراهی او بمقتضای سرشت طینت خود دست تعدی

دعوای طمو طلا داشته و توپ خانه را با سامان خود که داشته عدم لعدم روانه گردید یا پیشه از دور رسانده معامله بیشین روی داد
و توپ انداز سوی دیوار لشکر افغانی شروع گشت راه سور جمل جات که در میمنه در معصل بعد مرلود و اسمعیل بیگ خان که در میسره کمک
را با جماعه مغل که رستم خان و غیره سردار ان متعدد و دیگر دو دار نشاندان جماعه برآورده جنگ صعبی روی داد و شش هفت
هزار سوار افاغنه میان کشته افتادند و لعنه لسیف را چار و ناچار فرار اختیار را نمودند بهم بعد لسرح امد و مسعد بها کردند مل
جات و اسمعیل بیگ خان مسلسلتی در تعاقب فراریان پیموده از دریا اند که دور تر گشته در بر عل التوار توپ و هرا بر دمان عدد
و کمک آن سردو سر درست و نا پیش رو که اور ان آلات مذکور جماعه گشت و آقات سوج بحال کرده بوده و الد هتر طهوریانه اما
کسی که احمد خان هم در میان آنها بود و با رطم کرار ده اط بیکه مر بله ردت حاجت بود بایان گشت و جنگ شروع گردید بحکم قضا و قدر
کامگار خان طوع که و نزار گرد شاهجهان آباد متصل مقدمه فوج وزیر بود و جنگ سر کرد تا صدمات ان آمدا می پیادگان
و هیله پیاده ده روبکار نهاد سپه گویا شاد شتی با احمد خان جنگ داشت علی ای حال افواج مغلیه صورت شکست آئینه میدان
و مده اکثری را پای ثبات لعید وزیر الممالک علی العور محمد علی خان رساله دار و سید نور الحسن خان جماعه دار تکرامی کمک سر افل
فرمان دادهجوم افغان و سپاه ایلغ کدستی این سر دو گشت اما سر صورت سید نور الحسن خان مع جمیع سرداران و عبد الله جیلی محمد سلطان
مع سپاهیان خود که در ان وقت هیئت مجموعی سه صد سوار جوانان بود در صفوف را نشکانه بود در العوج مقدمه الحسن رسانید
چون مغلیه ای عرق را کار رها گشته روبکار نهاده بودند قبول خان مذکور کمک آنها شد بناد سید نور الحسن خان دعنقه
موج سحاب حیب نموده دید که ورث سر ارسال و در پس آنها سواران از طرف مسرور لشکر محمد سطح سرکه امید و توپ جان
کمک هراول ره آن طرف لشکر بود و فوج مذکور سبکی آنکه متکفل سردیک رسید سر نور الحسن خان و سرداران افغان دست
بعضی کمانهاره ده تیر اماری و رق اماران همراهی عبد البی خان شمالی بودند جمعی از طرف افاغنه بر خاک میدان طلید و امکن یحی خورده ماروده
استقامت دهست کرده مراد و از فوج عدیک داما که مرکب را پای ثبات فرار ترک ننموده بود و نصیر الدین حیدر خان همراه لوحش
ویرجون بر حساک اما مقصد کار ربها از بر و افاغنه ای که حمله آورده در ان طرف آنها بوده و سعی کسی که یاد دست بشمشیر خود برده
گردیده و سیلاب از سادات آمرت شاف اطعمه سبب الحسن خان محمد سلیمان رسید محمد سلیمان رحم لفنگ زیر بارت اسمعیل بود است
طاهر ارجمهای شمشیر برداشت و سر نظام هی متحمل ترسادیر عظیم الدین ارسادات بلگرام در این وقت فرار نصیر الدین حیدر خان
رهگرای عالم بقا گردید و افاغنه میل بدبیر را ما طنو ده دل سید که کیست خانان مرحم لفنگ مقتول گشت همراهی
اکالس سحاب الدوله پس که در ان اسپ بود مهم لشکرگی بر داشته کاره کرد و وزیر را لیس و رحم لفنگ بر گلو آمده عنقی بار مر گشت
در همین اتفاق اما چون همه فوج سر که وصیکی بود و ازدیگر جوانب محفوظ مانده و ار فوج عیار سرحیه سے سطریه آمد و در عین افعال
آن هم غیر میر بود افاغنه فوج مذکور را جای دراسته گذ شستند و برسر اسحق خان رسیدند نجم الدوله سالنگ سلمه که سر الوالمظفر
بامغه کنکه چون دستبرد و سر شجاعت در میدان مردان ظاهر نمود و پای ثبات دو فرار رسلم خان مثالی عروج بود چون تمام فوج ناموس
و همه مردانگی در جماعت سید نور الحسن خان و محمد سلطان خان سر رشته تنگ حملات و رکعات ازکف داده بود را تاب رسانیده
و وزیر حکم بود جنس شاد مانه فرمود تا پریشانی مردم جمعیت گرانید لکن سود نکرد و وزیر با چار مع محمد سلیمان و نور الحسن خان و چند نفر
مغل و هندوستانی که پیاده وارد و هفت سوار نحواهد بود با دل شکسته و خاطر خسته از میدان برگشت و الد مرحوم لعده برگشتن وزیر و
جمیع صغیر و کبیر از میدان مدافع نموده بعضی توپ خانه وزیر که لیاقت همراه گرفتن داشت و مردم معرق متوسل الحسن خان اسم

در باغات مارهره مقامات نموده زیاده از هفتاد هزار سوار فراهم نمود درین عرصه سانحهٔ غریبے رو داد ❊

ذکر تاراج رفتن قصبهٔ مارهره و مبتلا گشتن نجبا و اشراف آنجا ببذل اسر ناموس و اطفال بمحض قضا و قدر ذو الجلال ❊

هیجدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور ساربانی از لاکران مغلی درخت دروازهٔ عنایت خان که ملازم وزیر و از متوطنان آنجا بود برید عنایت خان باعتماد آنکه ملازم سرکار وزیر است ساربان را تادیب نموده گوشمال بواقعی داد ساربانان دیگر نزد آقایان خود جمع آمده فریاد نمودند چون او از جملهٔ جماعه داران مغلیه بود همراهیان خود را فرستاد که عنایت خان را گرفته بیارند جماعهٔ سوار و پیاده همراهی او بر خانهٔ عنایت خان دویدند دیگر جماعهٔ مغلیه را گمان شد که برای غارت قصبهٔ مارهره حکم وزیر صدور یافته تمامی افواج مغلیه تیار شده وقت عصر بود که بر قصبهٔ مذکوره تاخته در طرفة العین با خاک برابر ساختند و عنایت خان و پسرش را که جوان نوزده ساله بود بجان کشتند وزیر بمجرد استماع نصیر الدین حیدر خان را فرمود تا رفته زود خبر بگیرد و نسقچیان را متعین نمود که غارتگران را باز دارند اما تا اینها برسند و تهدید نموده مردم را ممتنع سازند کار از کار گذشته عالمے بر باد فنا رفته ناموس اکثرے از سادات و شیوخ و کنبوه وغیره شرفای آنجا ببلای اسیری مبتلا گردید و اسباب خانهٔ آنها بتاراج رفت نصیر الدین حیدر خان تمام شب محنت کشیده جمیع نوامیس شرفا و غربا را از خیام ملاعین مغلیه برآورده در خیمهٔ علیحده که وزیر برای آنها برپا کرده بود فراهم نمود و تمام شب وزیر برین ماجرا ملول و اکثر زار زار گریان بود و طعام نخورد از اول طلوع صبح تا وقت اشراق مستورات مذکوره بجاهای خود رسیدند و اطفال که مغلیه آنها را در بار و بنهٔ خود و گودالها کنده در آن افگنده از بالا انجار و خس پوشیده پنهان کرده بودند بهم رسانیده به پدر و مادر آنها بازگردانید آن روز در آن قصبه و سیدان هنگامهٔ عاشورا و آشوب طامة الکبرے برپا بود وزیر مبلغے بسیر مردم شهر فرستاد اما اموال لا یحصی بغارت رفت و گذشت آنچه گذشت مردم از همان زمان بمقتضای بیت مشهور سعدی

بیت

آتش سوزان نکند با سپند ❊ آنچه کند دود دل دردمند ❊

میگفتند که فتح وزیر نخواهد شد وزیر بعد اطمینان از جمعیت فوج و اسباب از مارهره کوچیده پیشتر رفت ❊

ذکر جنگ وزیر با احمد بنگش و دیگر افغانان و شکست فاحش خوردن باوجود وفور فوج و سامان و مقتول شدن نجم الدوله و نصیر الدین حیدر خان در میدان ❊

چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بیست و دوم شوال سال مذکور وزیر با والد مرحوم که مقدمهٔ افواج نجم الدوله محمد اسحق خان مقرر شده بود و در حکومت بریلی با افاغنه در روهیله جنگیده از وضع حرب آنها مطلع بود استشاره نمود والد بعرض رسانید که اینها اغلب کمین کرده در غفلت از طرفے سر بر میآرند و باتفاق شور و هنگامه نموده میریزند در آن وقت اگر ثبات قدمے بعمل آمد باز پایدارے نمی توانند و مغلوب میشوند بنا برین فوجے را از مغلیه که اولوس جناب عالی اند بقدر سه چار هزار کس پیش روی فیل سوارے خاص مع بندوق و جزائر پیاده پا باید داشت که وقت آشوب در حضور پایدارے کرده بزیر شلک جزائر افاغنه را بگیرند اسمعیل بیگ خان عجب کار فرما گشته گفت اے صاحب فردا ببینید که انشاء الله تعالی چه سان احمد خان را مع اتباع او بگوشهٔ کمان گرفته می آریم والد خاموش ماند چون صبح دمید بعد الفراغ از نماز روز پنجشنبه تاریخ مذکور وزیر افواج را آراسته و اطراف

اعیانے زمام قدرت برباد رفته اگر غیرتے داشته باشد از دست تو برآید دران وقت شاید بود افاغنه اطراف دو آب یا پسر خان بیع
غیرت گفته فرستاد آنها با همدیگر ساخته در فکر آن شدند که بنیاد عمر و دولت نول رائے را براندازند تا ملک خود را از ضبط او برآرند
نول رائے در برابر ایشان با فوج آنگاه سپاه داده با جمعیتی که داشت از قنوج برآمده عسکر ساخت و گرد لشکر خود سنگر بسته مترصد وصول
افواج وزیر که بکمک او تعین شده بود ماند شکست روز جمعه دوازدهم شعبان وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر از پادشاه رخصت شده
بعزم اسپیلے طرف شهر رائے نواب بهادر اصل باغ گردیده عسکر ساخت و روز سه شنبه بیست و هفتم ماه مذکور نصیر الدین حیدر خان
هم رکاب خود را مع محمد علی خان رساله دار وغیره سرداران کمک راجه نول رائے تعین فرمود و روز دیگر که یکشنبه بیست و سیوم بود
اسمعیل بیگ خان معروف بسپله که معتمد علیه وزیر بود مع راجه دسے دست فوجدار کول مرخص شد و باعانت نول رائے که آنکه گشته
شش کروه پیشتر رفت و احمد خان با جمعی کثیر از افاغنه مقابل نول رائے رسید و پیغامهاے مصالحه و استخلاص برادران خود ساخته
تامل ساخته پا و میداد تا آنکه دهم ماه مبارک رمضان روز جمعه قبل از ورود افواج کمکی سواران افاغنه از یک طرف سنگر ظاهر شده
ازدحام آوردند و افغانان پیاده از طرف پشت لشکر که بیچاره نه داشت باندرون سنگر رسیدند راجه نول رائے فوج خود را جمع کرده بود
که سوار شده پیاده با حراست مورچال خودها باز افاغنه از عقب در آمده علی الغفلت بخیمه راجه مذکور ریخته کار وی تمام ساختند خان
شوهر رابعه بیگم دختر ملا احمد برادر مهابت جنگ که ذکرش در سوانح مهابت جنگی گذشت همراه کار ... گشته بود نول رائے
ساعت و سر در پیش او گذاشت و بسیارے از سپاه و امراے دیگر که رفقاے نول رائے و ملازمان وزیر بودند بسرے از تعلقه
بعضات صوبه اوده مثل بلگرام وغیره بودند خانه‌ها ... بود زمین خسارے ملک لقا گردیدند و بیچاره وار تمام تاراج افاغنه
رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشوش او گشت و بعد ازین سال ناصر جنگ خلف نظام الملک آصف جاه حسب الطلب
احمد شاه تا دریاے نربدا با هشتاد هزار سوار جرار ملو بیره بود در رسیده درین ... پادشاه ... خاص متضمن
دسته فرستاد و ... ناصر جنگ جواهر پادشاه و ... سازش ... بر گشته کرد دولت خود شناخت و ذکر او بعد ازین انشاء
احوال امراے مذکور مرقوم میشود +

ذکر رخصت نمودن وزیر الممالک صفدر جنگ مع دیگر امرا و افواج پادشاهی و شکست یافتن از دست افاغنه بقدرت الهی و بعض سوانح که درین سفر از قضا و قدر روی داد

وزیر الممالک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ چون ازدحام افاغنه و اهتمام آنها در مخالفت مشاهده مینمود لست قبل از وصول خبر
کشته شدن نول رائے باعانت او حاضر شده سلخ شعبان روز سه شنبه یک هزار و یکصد و شصت و سه هجری از لشکر
خود بحضور پادشاه آمده مکرر رخصت شده و نجم الدوله اسحاق خان بهادر و میر نقاش اعتماد الدوله قمر الدین خان وغیره امراء
افواج پادشاهی بمعیت وزیر تعین شدند حین رخصت بوزیر الممالک سپر و شمشیر و بار گل و بسیار چیزهاے دیگر از فرط مهربانی
مرحمت شد و نجم الدوله اسحاق خان بهادر را مع پنج و شمشیر و سر ... عنایت گشته متعین وزیر شدند
و با افواج ملازم خود و امراے متعین قریب دو منزل در سه چهار روز از دار الخلافت کشیده رفته بود که خبر مذکور رسید و فعله
بار جهت توقف فرموده با حصار افواج دیگر فرمان داد و والد مرحوم را که بعد مفارقت از بنگاله و ترک رفاقت زین الدین خان
فیروز جنگ رفیق خود گردانیده حکومت پلے ... و معه بیچاره بکمال خالصه ... عنایت نموده بود سیر طلب داشته ... بگاه

مخفی نماند که چون معین الملک پسر وزیر الممالک قمرالدین خان از حین حیات محمد شاه بصوبه داری لاهور و ملتان سرافرازی یافت بجای پسر خان مخاطب برستم جنگ بهادر پسر روشن الدوله را مدار المهام خود ساخته و بر تق و فتق مهمات آنجا سرگرم داشت چون هنوز تمکین در لاهور و پیشتر دست اسباب عروج چنانچه باید نداشت ناگهان در همین سال احمد ابدالی با لشکر انبوه برکشید و معین الملک را در جنگ پیش آمد چون سپاه و خیال او بی تعداد بود شکسته معین الملک خود با تقاضای صلاح وقت سلسلهٔ صلح جنبانیده انطفای نائرهٔ فساد و اصلاح در قسمت ابدالی هم مختصر شمرده پیشتر نادرشاه در چهار محال تنخواه کابل که عبارت از سیالکوت و اورنگ آباد و گجرات و پسرور است پیشکش خود بذمهٔ معین الملک مقرر کرده عطف عنان بجانب کابل نمود.

نهضت نمودن ابوالمنصور خان صفدر جنگ بارادهٔ انتزاع ملک و دولت قائم خان از مادر و اتباع او و افاغنهٔ آشوب آهنگ

وزیر الممالک ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ که در سر صورت فائده خود دیده بود و بمجرد استماع این خبر خواست که ملک و مال بنگش از دست بازماندگان آن دودمان انتزاع نماید بنابرین احمد شاه پادشاه را با خود گرفته از شاه جهان آباد در حرکت آمد و وزیر با پادشاه در روز پنجشنبه سلخ ذی الحجه سال مذکور داخل خیمه گردیده در چند روز تا بکول رسیدند صفدر جنگ پادشاه را در قصبهٔ کول توقیف فرموده خود بدریا گنج که فرخ آباد دار الملک بنگش است کوچ کرده از انجا ساست رسید مادر قائم خان زن محمد خان غضنفر جنگ چاره بجز اطاعت ندیده بملازمت وزیر آمده و معامله بر شصت لک روپیه نقد و جنس و انفصال یافت و باسعد الله خان نیز تقاضای نذرانه قائم خان و اموال و اسباب او که بغارت برده بود مع نذرانه در میان آورده وجهی خطیر علیحده برادهم الزام نمود.

ذکر وقائع سال شصت و سوم از مائهٔ دوازدهم هجری

بعد انفصال معامله احمد شاه از کول بدهلی خرامیده در روز سه شنبه هیجدهم ماه صفر داخل دولت خانه گردید و روز دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی سال مذکور وزیر نیز وارد شد. وزیر برای تحصیل نقد و جنس موعود همانجا اقامت ورزیده ملک مقبوضهٔ افاغنهٔ بنگش را بضبط خود در آورد و دیگر شهر فرخ آباد مع دوازده موضع که التماس افاغنهٔ مذکور از عهد فرخ سیر بود برای قائم خان بحال و برقرار ماند و الباقی را از ضبط و ربط محالات و اخذ اموال مخلفه قائم خان و نذرانه که از اولاد و اتباع محمد خان قرار یافته بود فراغ نموده راجه نول رای را نائب صوبهٔ خود در آنجا و علاقهٔ انجا نیز ساخت و خود معاودت نموده بحضور آمد.

ذکر مجمل احوال راجه نول رای

از قوم کاینه سکسینه که ره سری باستنباط و اول ادنی ملازم وزیر بود از حسن اخلاص و نیکو خدمتی ها پایه بمدارج ترقی گذاشته تبدیل نائب متعدد صوبه گردید و بسبب از وفا و ملازمانش بر تبه او و سیمی رسید نول رای مذکور حالا بجا عمال از طرف خود نصب نموده بلدهٔ قنوج را که جاگیر وزیر بود محل اقامت خود ساخته و فرخ آباد را نیز همانجا بفاصله نسبت کرده است اکثر برادران قائم خان که از بطن دیگر بوده اند مع بعض حیله های معتمدش در قلعه اله آباد مقید شدند و تعدی نول رای بر افاغنهٔ آن دیار از حد گذشت و زمانه دهم مائه احداث فتنه های بزرگ گردید مادر قائم خان احمد خان را که برادر علاتی او از زوجه وزیر بود پیغام فرستاد که آمده

نسبت بهی دران میدان هرد آن دیار رست از جملهٔ عاجم غریب بنگس گرد و همراهوں لاس هرنه بجولس افتاده مانی تیری
سجان آمرین سر دیدمهر و مراران آمرین ارک و دمان دوست و سر کشند دو دوار ده لواران جلد قفاسے ندیم که دو سه صد
کس بود ه اند درسال مجروح افتاده بعد معالجه چون صحت یافتند تا دام الحیات مسعود همکاران بودند اللهم اغفرله ولهم ما حسن ... اشتباه
والعهد لعیس +

ذکر جنگیدن صفدرجنگ وزیر قائم خان قائم جنگ بنگش را با اولاد علی محمد خان روہیله بحیله و تزویر

وزیر الممالک صفدرجنگ که از بدنها اجماع و اقتدار افاغنه دران دیار که وار مونه او بود سے لپسید وارا مر عهد محمد شاه جانچه گذشت
داعیهٔ استعمال ایشان بود و پادشاه را بر سر روہیله مذکور برد با اتفاق قمرالدین خان وزیر کار از ماطر خواه صفدرجنگ بانجام
نرسید و اصولا که خود وزیر دلبر سلطنت و علی محمد خان روہیله هم در گذشت قائم خان پسر محمد خان بنگش را دلالت با ستراع
ملک روہیله مذکور از دست اولاد و اتباع او نمود بملاحظه آنکه هر طرف شکست افتد فائده در دستی خواهد داد قائم خان حسب الحکم
وزیر الممالک مسئلے محمد خان در حق آنها را از قلعهٔ ماؤں محصور ساخت و عرصهٔ حس و حرکت بر آنها تنگ گردانید سعد الله خان پسر
کلان روہیله مذکور که دانا و عاقل رهبر و صاحب جمله سرداران بود از ... ملک بود و دیگر سردار از ... سرکرده اعیان
سرداران ملک را بهانه عفهٔ دلدا و ان ... خود منقسم ساخته مالیس و متصرف بود و مدار ریاست کل ... سعد الله خان داشت او
مع کل اعوان و اتباع عمر ... از حد گذرانیده پیشتر از الحاح بر ... است چون مسعود مصدر عاملان ... ترک وعد آنکه ... ذیحم
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری سے میدان ... آراسته و صف آراگشته و سے در کوہ باسے دریا جنگ ... در کمین
نشانید و ... افواج روبروے قائم خان رفت چون جنگ در گرفت حمله از طرف قائم خان که فوج ... پایان و ریاست ... تسمیه ...
اعیان و دست ... سعید سعد الله خان مع همراهان سا جار سے و عمار سے ... جنگ داده ... اند سدان ... بود
جنگ کنان آهسته آهسته خصم را بطرف کمین گاه کشید و قائم خان مع سرداران ... علم و ... سے و ... از ...
گر سنگان مطلق العنان ... سید که جند سر از روہیله مع ... و تفنگ ... خان قائم جنگ ... لشکر ... برید ... لشکر
بکار رنگ ... از کمین ... قائم خان را ... شلک ... دق ... قائم خان ... بکلی
سجاک هلاک افتاد و همراهیان او هم بسیار ... سعد الله خان و دیگر اخلاف علی محمد خان گردید + +

ذکر وقائع سال شصت و دوم از مائة دوازدهم هجری

روز جمعه دوم ربیع الثانی لور روز رشد و شب چار سنه مست و سوم ذی الحجه سنه مذکوره میر ... برادر کلان صفدرجنگ
وزیر لعارضهٔ ... اشعال بود و در آخر ... اسعال ... سال ... احمد خان مرحوم را پاسے که جهان را ... سد ... و ...
چار دهم ذی قعده بعد ... کر تسبیح ... بسعادت ... و ... مشغول بود ... باکاه رحمت ایزدی رفت و در ... سال
احمد ابدالی بار سوم بلاهور رسید و معامله بصلح انجامید +

ذکر ورود احمد ابدالی مرتبهٔ ثالث بلاهور و جنگیدن با معین الملک و انجامیدن بمصالحه تقدیر ... اوست علیم و قدیر

آمده مسلط گشت و لیکن سهل مدتی بمرض سرطان درگذشت و اتباع او مثل حافظ رحمت و دوندی خان وغیره که هر یکی پدر زن یکی از پسران علی محمد خان بود بهانه نام داماد خود با ممالک مذکوره مسخره را منقسم ساخته بقا بوی خود آورده و بر داماد هاسی خود بقدر معاش آنها جا ها علیحده کرده و بآنها داده باقی را خود قابض و با نهایت جاه و حشم و فوج و خدم بودند خان بهادر مذکور خواست که درین ایام از انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان سند فوجداری مراد آباد گرفته با افاغنه بجنگد و بضرب دست خود مکان مذکور را از دست آنها منتزع گرداند بنا برین از والد مرحوم در آمدن خود عذر خواسته بشاهجهان آباد اقامت ورزید

ذکر جنگیدن قطب الدین محمد خان بهادر با افاغنه مرادآباد و گذاشتن نام مردی و مردانگی بر صفحهٔ روزگار از شجاعتی که از ان بهادر شیر دل دران عرصهٔ کارزار رو داد

قطب الدین محمد خان بهادر که مجمل مجاهدتش قبل ازین مرقوم شد از خانخانان انتظام الدوله پسر قمر الدین خان سند مرادآباد درخواست چون عمل او از تسلط افاغنه در انجا نبود خواهش قطب الدین خان بهادر از نعمای غیر مترقبه دانسته بلا تامل اسناد نوشته داد اما بنا بر ندارت باندک زری و اسباب ضروری اعانتی که باید ننمود خان بهادر دریا دل بنام سرداری و علو همت و شجاعت خود اسباب ضروری بقرض و وام سرانجام داده قاصد تسخیر فوجداری مرادآباد گردید چون همت و شجاعت آن صفدر عرصهٔ کارزار در جمیع بلاد هندوستان خصوص قرب جوار آن دیار کالشمس فی وسط النهار بر همه کس ظاهر و آشکارا بود باندک استدعا و تحریک خان معظم مذکور جوق جوق مردم سپاهی پیشه هجوم آورده کثرتی در فوج و اتباع بهم رسید و آن شیر دل با استظهار دو سه صد کس قدیم که بارها جسارت و جرات آنها دیده بود عازم حرب دونان از دو ان فراوان که اغلب عدد آنها کم از پنجاه هزار نفر نخواهد بود و سامان حروب از جنس بان و بندوق و توپ و رهکله وغیره انچه باید بوفور مهیا و موجود داشتند گردیده بیرون شهر شاهجهان آباد منزل گزید و فی الجمله تهیهٔ اسباب درست دیده رهگرای عرصهٔ جانبازی گشت چون این خبر قبل از خروج خان معظم از شاهجهان آباد بگوش افاغنهٔ عفریت نژاد رسیده بود از اطراف و جوانب جمع آمده در مقامی متصل مرادآباد ازدحام داشتند لیکن رسیدن خان رستم نبرد نزدیک معسکر آنها بلکه از ابتدای نهضت سفرا و مراسلات فرستاده استدعای مصالحه و ترک منازعه بر تسخیر مرادآباد نموده راضی بودند که چنانچه مرحوم با محمد گر ملک را تقسیم نموده او قابت سیگذرانیم شما هم بحصهٔ لائق بحال خود اگر قناعت فرمایند ما همه بطوع و رغبت بآن راضی و در تفویض آن بلا زبان حاضریم اما آن عالی همت بلند مرتبت راضی باین معامله نگشته بر ارادهٔ خود رسوخ ورزید افاغنه ناچار گشته با وجود کثرت قوم و اسباب بنا بر خوف شجاعت آن شیر بیشهٔ هیجا دست از جان شسته لرزان و ترسان آمادهٔ کارزار آن هژبر شیر شکار شدند و صفوف حروب از طرفین آراسته بمقاتله برخاستند قطب الدین محمد خان بهادر با وجود قلت اعوان و کمی سامان بمجرد مقابله مع بهادران جانباز که زیاده از دو سه صد کس نبوده اند پیاده پا گشته بضرب شمشیر و قبضهای دستی دمار از نهاد هستی اکثری از آنها بر آورده تا دو سه کروه ابنوه افاغنه را گریزانیده و درین عرصه بعید از کشته ها پشته ها بلند گردانید اما آن جماعهٔ پرکین بمشاهده کثرت خود و قلت اعوان خان جنت مکان بهر صورت خود داری نموده هر جا قابوی یافتند کمین کرده با تشبارهای بندوق و بان تمام وجود رفقای معدود و قطب الدین محمد خان را می سوختند تا آنکه آهسته آهسته چند نفر مجروح که زیاده از بیست سی کس نبوده اند باقی ماندند و خان رستم نشان جراحات متعدده برداشته آخر الامر بضرب گولهٔ بندوق که بر سینهٔ بی کینه اش پی در پی

سرای سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ خلف سادات خان نوح سیر بسے سترو بسید و لهذا چند روز از مصالحت شدن صفدر جنگ روز پنجشنبه یازدهم رجب سال مذکور شمشیر و جمدهر مرصع و دیگر جواهر هفت پارچه خلعت خدمت مذکور با دو بالا بند مبعوث واز اکبرآباد و شکرگزار احدیان با محمد علی خان همشیره زاده مشار الیه عنایت شد و دیوانی خالصه شریفه چون پیشتر مخصوص بالدوله بود برحم الدوله مفوض بود و رحم الدوله را بار دیگر بار در ملتفت شجاع الدوله پسر صفدر جنگ با او باز و استخلاص و اتحاد بسیار داشت و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میسر آمده در آخر عهد محمد شاه دیوانی خالصه نام رحم الدوله مقرر گشته بود و نهال نامه ثبت
بامت جاوید خان خواجه سرای که از سابق با مادر احمد شاه او هم پایگی سری داشت نهایت تقرب در خدمت احمد شاه بهم رسانیده مدار علیه سلطنت هم بود و معتمد پادشاه به دلالت مادر شش و حماقت احمد شاه گشت چون اختصاص علاوه و التفات معزت پناه محمد شاه و محبت تام در حرم سلطانی خصوص با او هم پایگی داشت خدمت اطلاعت باستقلال داروغه ناظر نیز با و مفوض گردید و سند و بست حلوات پادشاه با عتبار او و خانه پادشاه که تحت تو سرداران حیف العقل بیک مزید تحریک خواجه سرای مذکور از ارتکاب شرب نمود و غافل ولا یعقل محض گشت جاوید خان نواب بهادر مخاطب گردید و دخل تمام در مزاج پادشاه بهم رسانید او امر و نواهی سلطانی اکثر خاطر خواه او سرانجام شد و اینهمه امور موجب ملال مزاج صفدر جنگ و تراکم غبار کدورت مابین گردید پیش از آنکه بهم رسانید نفاق مهیا سازد روز یکشنبه دهم رجب خلعت میر بخشی دوم و صوبه‌داری مرادآباد به انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور خلعت تاسف لغاریان خانی بیرون حالت مرگ پدرش مرحمت شد نواب بهادر جاوید خان او را از ماتم برآورده به حضور آورد روز یکشنبه هفدهم رجب لعل کنور علی خان خدمت مشرفی دیوان خاص و اضافه هزاری مشعشع مرحمت شد و روز چهارشنبه بیستم رجب خلعت صوبه‌داری لاهور احمیر لود برحمایت گشت و آخر شب دوشنبه سلخ دهم شعبان بادے علی خان مرحوم خلف بود و هم قمر شاه بود و متقی مدبر سد و مستغنی یا همت خان مرحوم مرحمت می‌نمود و سکه علی محمد خان روهیله که شرحی از احوال او در اوراق سابقه ثبت ارقام یافت لهذا ورود و دهلک بهم بود که عمارت از محالات متعلقه روهیلکهند و مرادآباد و غیرهاست لسریب آورد والد مرحوم شاهجهان‌آباد چند ماه رنجیده بود که مرض سرطان که بر پشت او در همان ایام بهم رسیده بود درگذشت و صفدر جنگ بنا بر آنکه رعیت والد مرحوم بر ماندش رامه مهاراج پسر دیوان خود را فرستاده از راه قدردانی طلبیده خوبیشتن را با لحاق آن مرحوم به سرفرازی حضور وزیر الممالک صفدر جنگ بهادر در بابت بعد روز چند حکومت پانی پت و سونی پت و غیره سر و محال خالصه سرکار بنام والد مرحوم داده منصب چهار هزاری ذات و خطاب سید شکیب پای لکی حماله داراب پادشاه ولایت مذکور برحسب ساخت چون نجم الدوله محمد اسحق خان بهادر دیوان خالصه شریفه از عهد فردوس آرامگاه محمد شاه بود و الله توسل با آن امیر کبیر میسر گردید والد نظر بر داد و حقوق قطب الدین محمد خان بهادر بوحدات صوبه حصار و جهه و غیره سرکار خان مرحوم مهیا نموده آن سلسله گوهر دریای سخاوت و کان مروت و مروت طلعت غضنفر خان بهادر مرحوم چولی قوم روهیله و افغانان دلپسند داشت که مانے از جمله توحدات مرادآباد که مسکن هر دو ارجمند محسن کرنال و لا بوده و امراد آباد مسکن که در آن حال معهود مذکور گشته بود بسبب همت سر سخال روهیله و افغانان و استرداد بوحدات آن مکان از دست ایشان خلی کاست در عهد سابق علی محمد خان سابر حمایت او که وزیر الممالک قمر الدین خان سے بود و میسر نشد در سبیل که سلطانه محمد خان بعد مرد قمر الدین خان و هنگامه لشکرکشی احمد ابدالی در ممالک مسمعر که دید کرده بود که عبارت از مرادآباد و غیره است

فتح بیجاپور بر القاب و خطابهای دیگر بفقره فرزند ارجمند افزود و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته سنه اثنین و عشرین و مایة بعد الالف انتقال نمود و آصف جاه در زمان اورنگ زیب بخطاب چین قلیچ خان بهادر و منصب پنجهزاری بلند پایه گشته و اواخر عهد پادشاه مذکور صوبه دار بیجاپور گردید و در عصر بهادر شاه بعطای خطاب خاندوران و صوبه داری اوده امتیاز یافت و بعد اندک زمانی بنابر اقتدار آصف الدوله اسد خان بهادر و ذوالفقار خان امیر الامرای سپه سالار ترک منصب نموده لباس فقیری پوشیده انزوا گزید و در عهد جهاندار شاه معز الدین از انزوا برآمده باصل منصب و خطاب سابق سرافرازی یافته سال اول جلوس فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ مخاطب و بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت چون امیر الامرا حسین علیخان بهادر ایالت کل ممالک دکن یافت و نظام الملک بشاهجهان آباد آمده بفوجداری مراد آباد در ساخت و چنین سلطنت رفیع الدرجات بمهر بانی قطب الملک بصوبه داری مالوه سر برافراخت و ابتدای عهد محمد شاه با سادات ترددنما باخته بر بعض صوبه های دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبهای آنجا گشت و بعد مردن محمد امین خان بوزارت سرافرازی یافت آخر بنا سازی امرای حضور و انحراف مزاج پادشاه استعفای وزارت نموده بصوبه داری دکن قانع شد و بعد صمصام الدوله منصب امیر الامرائی یافته بنابر بلغی پسر خود ناصر جنگ نیابت امیر الامرائی بخان فیروز جنگ پسر کلان خود داده بدکن رفت چنانچه در دفتر دوم و بعضی صفحات این دفتر گذشت و قریب بسی سال بحکومت شش صوبه دکن که قلمرو چندین پادشاه بود بسر داخت اکثر امرای عهد محمد شاه دون مرتبه او بوده مراسم و آداب خوردی با او مسلوک می داشتند اگر چه حرص و افر در طلب زر بنیاد داشت اما صفات حمیده و اخلاق پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوصاف که امرا را باید در او فراهم بود همیشه صدر سرکار او فقرا و علما و مشایخ و ارباب استحقاق را بحضور ش میرسانید و بقدر قسمت شان بانعامی رسید و صیت قدردانی او شنیده مردم عرب و ما وراء النهر و عراق و خراسان و اطراف هندوستان رو بدکن می آوردند و بقدر نصیب بهره می بردند از آثار خیر اوست شهرپناه برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک بنا گذاشته بمرور اتمام داد و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور که در ویرانه محض طرح آبادی انداخت و مسجد و کاروان سرا و دولت خانه و پل تعمیر نمود رب اجعل هذا البلد آمنا تاریخ احداث این آبادی و مطابق است با سنه احدی و اربعین مایة بعد الالف و حصار شهرپناه حیدرآباد و بهرسول که در وسط شهر اورنگ آبادی است طبع موزون داشت و شعر را بخوبی می گفت صاحب دیوان است بعد سی و هفت روز از رحلت محمد شاه چهارم جمادی الاخری سنه احدی و ستین و مایة بعد الالف بدرود این عالم نمود و میر غلام علی آزاد تخلص بلگرامی در تاریخ رحلت محمد شاه و اعتماد الدوله و آصف جاه بیک جا بتعمیه اسقاط شش عدد گوید **بیت** گشت تاریخ چون کشیدم آه ❊ موت شاه وزیر و آصف جاه ❊ و قطعه دیگر بی تعمیه گفته **قطعه** سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ❊ فغان و حیف سه دُر یگانه از کف دهر ❊ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ ❊ نماند شاه و زمان و وزیر و آصف دهر ❊

ذکر سرافرازی یافتن سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ بمنصب امیر الامرائی و استحکام خدمت دیوانی خالصه بنجم الدوله محمد اسحق خان بهادر ❊ ❊

چون خاطر پادشاه و صفدر جنگ از طرف آصف جاه اطمینان یافت خدمت بخشی گری اول با خطاب امیر الامرائی

برای احدی از امرا آن اسلاف بلکه همواره از معترضی و بود جز چیزی حاجت نمانده باشد مانند تکلف گرفت و سلیقه اش بسی او
در آراستن هر چیز مسلّم ارباب هوش و تمیز بود و معتمدان خود را بساس بار او بسیه احترام آنش هر قسم اثاثه و اشیای خود را
تقلید جمع آن می ساختند +

وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ +

در او محمد امین خان اعتماد الدوله است از اولاد خواجه احرار در عهد اورنگ زیب عالمگیر از ولایت توران وارد هند وستان
گردیده بمنصب چهار هزاری بتدریج رسید و در عهد فرخ سیر بامارت و رعایت قطب الملک هفت هزاری گردید بعد حمع و دفع امیر الامرا
حسین علی خان بهادر نامزد شد در عهد محمد شاه در ... از چندی رسید عالم دار گیر گردید و قمر الدین خان در حین حساب مدد
سی و سوم وزارت ... بود چنانچه مذکور شد بعد استعفای آصفجاه وزارت یافت اگرچه ... بادشاه همواره
می بود اما نهایت کم آزار و خلق ساده خان آباد بسیار شکر گزار او بودند و او را علم بشعر و دقیق هر در حکومت گستری و لیکن
لیاقت و ذات جهانی ... نداشت بکمال جاه و حشمت ... عیش و عشرت بسر برده گذشت ... در قتل از محمد شاه
چنانچه مذکور شد بجنگ ابدالی در گذشت +

محمد شاه پادشاه بن جهان شاه بن بهادر شاه بن اورنگ زیب عالمگیر

خالی از رعایت و هوشیاری نبود و ترحم بسیار در مزاج آنقدر که پادشاهان را باید ... است و در دست امرا مقید افتاده
چون جرأت بسیار نداشت مغلوب نوکران بود و سلطنت ضایع کرد و فرخ سیر را اصلاح نتوانست و چون جوان و عیش طلب بود
ابواب را الهولعب گذاشت و سلطنت زیاده رو بسستی گرفت بعد تسلط نادر شاه و مراجعت او ... الطاف ...
او ... گرگشته ... اساس ملک گشت و چون آتش فتنه ... افروخته شکسته خاطر بها لیس گرفته بود و در
اواخر عمر بصحبت ... لشست ... معقول ... بسعی ... اسعلی ...
... تا سالیس زنده گی نمود و ... دولتش بصورت سلطنت را آبرو ... درلطفیابود و سبب
هوشیاری اساس ... سلطنت را برپا داشت گویا خاتم السلاطین ماتریه است چه بعد او سلطنت غیر از نام چیزی دیگر نداشت +

آصفجاه نظام الملک میر قمر الدین خان بهادر فیروز جنگ بن غازی الدین خان

نام او قمر الدین و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردی است جد او ... عالم شیخ خان و ... اعظم شاهجهان بادشاه و جد
پدری او عابد خان از مشایخ سمرقند است ... عالمگیر در عهد ... هندوستان گردیده و در سلک ملازمان شاهزاده
اورنگ زیب انتظام یافت بعد تسلط اورنگ زیب بر سریر سلطنت بتدریج بمنصب پنجهزاری ... و دوبار بمنصب صدارت
سرافراز گشته سیت و چهارم ربیع اول سنه یکهزار و نود و سه بعد الالف در محاصره گلکنده بزخم گولهٔ توپ از مرکب ... حمام
علیه ... گرفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت از کبار امرای عالمگیری بتدریج بمنصب هفت هزاری
یافته بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مخاطب شده اعلی ... سپه سالاری بادشاه مذکور سرمایه ... ده

صفدر جنگ باوجود اقتدار و لیاقت او بپاس رضا و اندیشهٔ آصف جاه در حیز تعویق و تاخیر افتاده مراسلات پادشاه و امرا بدکهن رفت
چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود معذرت ضعف پیری و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافه نگاشت و به صفدر جنگ نوشت که تا تعقل
ازمیان اطفال شما اقتضا لید در اینچه بهتر دانید و انتظام سلطنت توانید بعمل آرید بارهم مادام الحیات آصف جاه که روزی چند بعد
ورود این خط زنده بود صفدر جنگ جرأت بپوشیدن خلعت وزارت نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم جمادی الاخری سال
مرقوم الصدر آصف جاه در سواد برهانپور وداع عالم عنصری نموده راه سفر آخرت پیمود نعش او را نقل کرده در روضه که قریب دولت آباد
است پایین مرقد شاه برهان الدین غریب مدفون ساختند آن زمان صفدر جنگ به خاطر جمع قامت قابلیت خود را بخلعت وزارت
بیاراست و روز دوشنبه چهارم رجب بعنایت خلعت هفت پارچه مع چارقب وزارت و جواهر سرفراز و بخطاب جملة الملک
مدار المهام وزیر الممالک برهان الملک ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ سپه سالار مخاطب گشت اکنون مناسب می نماید که کلمهٔ چند
از احوال عمدة الملک و اعتماد الدوله و محمد شاه و آصفجاه که قریب بهم بعالم بقا شتافتند و را و ضاع و صفات اینها باجمال نگاشته
بعد از ان سوانح ایام سلطنت احمد شاه و وزارت صفدر جنگ نوشته آید منه التوفیق و به الاعتصام ✢

عمدة الملک امیرخان بهادر بن عمدة الملک امیرخان بهادر صوبه دار کابل ✢ ✢

اصل آبای او از سادات حسینی نعمة اللهی ست بعد از ان یکی از اجداد سلسلهٔ خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته
بمیر میرائیان شهرت یافتند عمدگی این سلسله که در ایران هم شهرت دارد و متقدران درین خانواده بهم رسیده از غایت اشتهار
احتیاج بارقام و اظهار ندارد در عهد جهانگیر بن اکبر پادشاه جد عمدة الملک که او هم میر میران لقب داشت بنابر صدور جرمی
یا بهر صورتی بی رضای شاه عباس قهرمان ایران بهند آمد و در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران خود که
دو نفر بوده اند نمی آسود و همیشه در آرزو بود که بلقای ابنای خود زندگی از سر گیرد تا آنکه جهانگیر پادشاه خان عالم را نزد
شاه عباس بسفارت فرستاد و از جملهٔ رسالات عمده درخواست پسرانش بود خان عالم به نیکوترو جهی پادشاه ایران را خوشنود
ساخته این خدمت بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند رسیده سرافراز گردیدند جد او خلیل الله خان خطاب یافته بدرجهٔ عالی
ترقی نمود و از وقت جهانگیر الی الآن درین خاندان امارت و عمدگی باعلو نسب توامان ماند عموی او روح الله خان
بخشی الممالک و متقدر و مقرب محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و پدرش عمدة الملک امیرخان صوبه دار کابل و عالمگیر باعتماد
او از صدمات سلاطین ایران مطمئن در دکهن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او همی نوشت و این
عمدة الملک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود شبیه و نظیر نداشت و نسخهٔ رنگینی بود جامع کمالات نفسانی
باین جامعیت کم کسی توان یافت شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار چنان داشته که
مهرهٔ هر فن او را مسلم داشته هریکی ستایش او را در کارهای خود سرمایهٔ افتخار می پنداشت از علمای عظام و مشائخ
کرام و سپاهیان و خوانندگان و رقاصان و شعرا و ارباب انشا هر که ادراک صحبتش نمود مداح و فریفتهٔ او مشاهده گشت زیاد
خوبیهایش نموده زار زار می گریست و چندین کس بدستگیری او از حضیض خاکساری باوج رفعت شعاری رسیده
در زمرهٔ امرای متقدر منسلک گردیدند شعر هندی و فارسی خوب می گفت و در بذله گوئی و نکته سنجی نظیر نداشت
و حسن بیان نحوی داشت که مستمع از تقریر دل پذیرش چون گل همگی گوش و از حیرت مدهوش نمی گردید و هرچه هر گاه

ملک ادیب محمد خان باو آنکه گفت که کار با حاکسید و مقابل جنگ با علی محمد خان که امو سبے ایا ماعه با سید موروثی دارد دروغ بود هم
همراه او اگر بده بیست هزار نوکران در مقام عذر دیگر هوا سی امداد بیعت صورت صلاح آنست که کس کلاقات علی محمد خان لزوم اگر او را
اراده مدد بیست هزار این محمد و رهائی آنان اگر فتار بے امداد او نایم و اگر اراده او با سید سے از دلمو باز گشت باما او را
سے کشیم بود هم گسته سے معصوم لعد از ان سرحد برای سامعت رسید بطور خواهد رسید و الد قبول فرموده آن رفیق صدیق را حرص
ساخت و آن والا قدر اکبر رفقا را سرا است و الد گذاشته بود باسعد و دیگر معتمد بر دست علی محمد خان بساط چون مدرخیمه او رسید
همراهیان را بدر دروازه توقف فرموده بود و با دو سه کس اندرون در آمد چندی باران او که پروانه بر توشع اعمات و عایش بود ند
حسب الامر توقف نموده لعد آنکه لشکر در اندرون دو سه کس از اسباب احیه آمدن سردار خان مرقوم بود ند چوبداران و اقامت دا
مراحم گسته شور سے بلند شد قطب الدین محمد خان بر گسته بار آمها را با استاده مالعت کرد چوبدار لعسا لالله نواح در مراحمت آنها
ابرام انکار بهادر خان بهادر تا شتعه گشته سے بر سر چوبدار زد و گفت که او چرا مانع سے شود سے از این جهت زیاده بر خود ماشند و
مرسه بود که عقد حاذقت سود سے علی محمد خان با سماع بر خاسته با دوید و تسکین داده خان بلند قدر را در آغوش گرفته بمعذرت
و دلجو سے گے مع رفقا همراه آورده در مسند عزت نشانید و خود بر گوشه آن متواضع نشست و نهایت دلداریها نقدیم رسانید لیکن از
خان بهادر التماس کرد که معلوم خواهد بود که من تسبیق سید هدایت علی خان بهادر با سعد جنگ گسته ام در این لوازم اشفاق اخوت باس
مرعی داشته امیدوار آن نیکنامی آمد سابقاً سے و فائی و نمک حرامے نموده در مقام لغاق و شقاق امداد گشته ام این قسم
منظور باشد مرا معاف نموده بود هم مع فوج بداعیه استیصال سید سعت ربانید باکار را مردان مصور روزگار بیادگار باشد اگر
سرکار سے با سید منظور باشد اسباب سفر سرانجام داده بمک حرامان را تهدید مالعت نمائید تا آنها دست از شقاوت برداشته
در حوالی لعسا لالله عال احبه تفقد حسن میر محمد سے در سرکار او شان باشد مگر بد رهیله مذکور لعمها سے بلا مار تمداد خاطر سالار را
مطمئن گردانیده مرحص ساخت و لعلک بود تاکید نموده اسباب سفر حاضر گرد قطب الدین محمد خان بهادر ادو شود مرگردانید مسرعین
آنکه خان مذکور بالقاق والد شاهجهان آباد رسید و مسح ترسید که بهادر اتفاق از امرا حضور بادشاه اسمداد نموده در تکاپو سیاه
او سعود والد با تفاق او شان و جمع رفقا از قلعه بر آمده در بیرون محله که جاسے معینی خارج قلعه بر سیلے واقع است نزول کرده چند در
حسیم سعی اداسی بحواله تشدید که سرد در احوال بد روز جان و آبرو لو آخر ابر دستان سمات داده شاهجهان آباد رسانید
در میان راه که از فرح آباد دستگش میگذشت خبر رحلت محمد شاه و بر نشستن شاهزاده احمد شاه قریب مسح و مرور سے کشته شدن
قمر الدین خان وزیر و منتقل شدن معین الملک بصوبه دار لاهور و آمدن صفدر جنگ همراه احمد شاه و جلوس او بر تخت
سلطنت در تاریخ سال ما رویش سموع آنجا دار از حضور بادشاه زیاده تر از ایام سابق شور سش قطاع الطریق رو داده راهها تا آن
بود قطع منازل بیاسداری گذشت چون وارد شاهجهان آباد شد و مرسد بر بادشاه نیز دد مار سے الدین خان صفدر جنگ بانتظام مسئله
وغیره مقالات متعلقه آصف جاه کم دیده امر ده خاطر رطالب توسل با دیال دولت صفدر جنگ شده بخانه خود نشست +

ذکر متعین شدن وزارت برای صفدر جنگ تا سید آله بعد از رحلت نظام الملک آصفجاه

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود و جلوس بدیع شاه باز ملازمت بود ان جاوید خان و نجم الدوله اسحق خان و دیگر ارکان
سلطنت و اعیان مملکت بمساعت مختار و حل دولت خانه نشسته در قلعه شاهجهان آباد گردید تحویر و تعیین وزارت سام

خود بصحبت مشفق مشتاق بودند و با ام اور بیا سرافراز شده خاطر را ... با جماعت همراهان ... افغانان امراء اهل البیت علیهم السلام بود و در
قطب الدین محمد خان صاحبزاده و آن ... بسبب قرب و الفت ... معاملات ... ازین سبب زیاده تر پیرزاده ... تر
گردید و از کمال محبت ... گیسو ... شده ... اطراف کرکثر ... بود و اند امتثال فرمان
او را سعادت شمرده ... کرده آمده والد ... بالا کوتال ادب قطب الدین محمد خان مقدمة الجیش گردید و پیش خرام
عساکر بود ... بمقابله ... فوج ... عسکر ... بر ... مقابل قطب الدین محمد خان گذشت
و بوی مع ... همراهان ... میدان ... از ... بیستاد و تهلیل ... خان
مع همراهان ... بالکشته ... دست ... مقابل درآمد ... و در مقام شیر
... ساخته ... سینه گذاشته ... شمشیر کشید و از ...
رسید ... قطب الدین محمد خان ... سابق ... انگشت بگیرد
و انگشت ... مقابل ... افغانان از پیش رو
... شکست ... پیرزاده مع همراهان ... الدین ایستاده بود و والد را
با ... همراهان والد مرحوم را پاسی ثبات لغزید عار فرار
اختیار ... از ... بیرون کرده ... بر زمین میدان فرمود لیکن
قطب الدین محمد خان ... همراه ... خاطر ... سوار بود و والد را از جلدی
... کرده ... افواج ... بااعتنای رفقاسی او ... والد مخاطبان
آن جناب ... رکاب ... دشمنان ... خون اعدا را با خاک معرکه آمیختند
... دشمنان ... بود ... قطب الدین محمد خان خبر
یافته ... پیرزاده ... رکاب والد زخم خورده بود تاب
مقاومت نیاورده ... نصرت ایزدی ... علم والد ... خیر ورزی اختصاص یافت بعد
چندی ... کوتوال یافت ... افاغنه ... سواری ... و والد قطب الدین
محمد خان و رفقا ... مدتی با کام و آرام می گذرانیدند تا آنکه در همین سال احدی و ستین ومایه بعد الالف فقیر لشوق
تقبیل قدوم والد قبل از ... شمشیر خانی ... اخیر محرم از عظیم آباد ... اواخر صفر یا اوایل ربیع الاول به بریلی
رسید و شرف اندوز سعادت قدمبوس گشت درین ایام شاهزاده حسب الامر ... باتفاق وزیر و صفدر جنگ چنانچه گذشت
بجنگ احمد ابدالی رفته ظفر یافت و علی محمد خان روهیله از سرهند که بامر وزیر حاکم آنجا بود فرصت یافته مع سی چهل هزار نفر
افغان و روهیله از راه ... عبور جمنا نموده عازم ضلعه مراد آباد و بریلی وغیره ملک قدیم خود گردید و مراد آباد
وغیره را مسخر کرده ... عبور گنگ ... فوج ... سکنه آنجا و اقارب علی محمد خان ...
که با هر یک ... خبر قرب موکب او شنیده بیکبارگی برگردید ... والد را که در قلعه بریلی بود ... گرفتن
تنخواه ... قطب الدین محمد خان با دو سه صد کس ... از رفقای ... والد
هندوستان ... شاه جهان آباد ... اقارب بوده ... رفیق ماندند چون علی محمد خان ... بریلی رسید

و دران فیلی حاکم ازو کناره گرفته شد و دستی از جدا که ظاهر از باده ارسنت و سی کس بوده ابتدا او ماندند با چار لعلوه جات تفحص نشست و والد رسید و قلعه را فروگرفت و برای دریافت مکان پورس گرد قلعه گردید قطب الدین محمد خان که بر بندوق و تفنگ انگلیسی خود کمال اعتماد داشت و فی الحقیقه چنان بود که سه بندوق نگاهبان گلی تفنگ او تا نشانه را خطا نکرده و پله نگاه بندوق او دور ترسیده و تفنگهای دیگران بود و بعضی همراهیانش هم که یک وقت گرد گردیدن حصار و والد را نشانه ساختن حاکم خود و رفقایش چند کره تفنگ انداز سی بود به یکبار خطا کرده که سه نشسته بستون عمارت و که سه تفعه آن و که سه نیمکای دیگر خود شد و تعصب شد و بندوق را از دست خود بر زمین زد و والد را پیغام ملاقات و آشتی فرستاده و دولت همراهیت نمودند چون قطب الدین محمد خان نهایت شجاعت و جرأت بست و داعیه ملاقات بار ساعتی نموده قبول فرمود و قرار داد آن شد که صد تن کار والد با تمام سامان رفقای شیر دل بیرون کار شریک و یار شد مدد پیر احمد روهیله و دیگر رؤسای همه رسید پیله خان برادر چار والد مرحوم بصالط این دیار رحمة خان و آمرود آنکه مع یراق آیند و ملاقات نمایند مانس گشته آورند چون از قلعه بر آمده در خیمه عموی مرحوم فرود آمدند تا بعد اطلاع ملاقات والد آیند والد آن روز بایمن تکلف ملاقات تا چنان مسامحت ساحت جرأت که وقت خسما کیش بود و سامان مرا بسته مدد برخواست که امروز مهمان ما بوده و در خانه سرادق ماسوده فردا ملاقات بر بایند چون این خبر قطب الدین محمد خان رسید گمان خدعه نموده تا آنکه زیاده از ده دوازده کس از رفقا با خود نخواست و در جمع کثیری از بیگانگان که عبارت از پیر احمد و اتباعه دیگر باشند بودند مطلقا نرسید مواسعت و گفت که سامر دم رئیس مردان داریم با موسی سر ساز چه طور رود بود کدام دهن یامن عهد و پیمان نموده آورده اند عموی مذکور و حضرات زمان بعد جواب ای و اظهار صداقت و عهد و ایمای عهد نموده معاودت رسید بر در کمال تواضع و ترحیب نمودند در عین چنانچه باسی اسر و اعداد ایشان خوانهای طعام رسیده و الد با نهایت تکلف و بخادمهای وستی انگیز رسید مسکین مغرای خان مرحوم بود چون طعام خوردند و صحبت اختلاط در گرفت از طرف والد متواتر هدایا و تحائف میرسید قطب الدین محمد خان در دل از داعیه خود منصرف گشت در روز دیگر که موعد ملاقات بود والد مجلس آراسته مهمان را طلبیده خان مرحوم مع رفقای خود با تفاق عموی فقیر و پیر احمد و دیگر رؤسای اتباعه تشریف ارزانی داشت والد بکمال تواضع ملاقات نموده بر مسند خود برابر نشاند و با رفقای او سال سپر حسب الاستحقار خان خان متقدار لعل آورد خان مرحوم داعیه سفر خود را ظاهر کرده التماس نمود که چهار شنا در ملاقات رفت و رود و مضبوط باید دل از گوشه بندوق من که گاهی خطا نکرده معمول برسد که دعوی سیادت شما در دل شده گردید مانع قصد سفر مستتر گشت و الد قصد نموده بیش از پیش اشفاق شده قبول داشته تکلیف رفاقت خود نمود خان مرحوم شروط ملکی حاکم خواهش بود قبول فرمود و عداوت و افتراق قصه تفاق گرایید

ذکر رسیدن پیر احمد روهیله و جنگیدن او با والد و ظهور یافتن شجاعت و جوانمردی های قطب الدین محمد خان و شکست خوردن پیر احمد

پیر احمد که سردار عمده لشکر و مطاع اتباعه با عتبار پیر زادگی بود از اختلاط قطب الدین محمد خان بهادر خار حسد در دل پر کینه او کار رسانید بار بسا ثبت مذهب با خان مرحوم داشت حلیدن گرفت و قطب الدین محمد خان که شیخ معز الدین خان که بالفعل در لکهنو موجود و از رؤسای معتبر مذکور است و دیگر جوان مردی های او عنقریب آید حالا

سلطنت و اداره عنان نصرت و اقبال در سواد دار الخلافه شاه جهان آباد رسید و احمد شاه غره جمادی الاولی روز سه‌شنبه سال
مذکور در باغ شالیمار دهلی بحضور جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت سریر آرای سلطنت هندوستان گردید نعش محمد شاه
را بعد قریب وصول شاهزاده بتجمل بر آورده جمیع امرای حاضر مشایعت نموده در مزار شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در
حین حیات برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفنش کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شالیمار بسواری
تخت روان بعد مرور دو ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاهجهان آباد شد و روز جمعه دوازدهم بمسجد جامع رفته خطبه بنام خود شنید
و روز جمعه سوم جمادی الاخری مرتضی خان مرحوم و روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور مرید خان مرحوم برحمت الهی واصل شدند درین ایام
فقیر گرفتار افکار و تشویشات بنابر سانحه شمشیر خانی و کشته شدن هیبت جنگ که در نواح غازیپور شنید و برای استخبار به بنارس
رسیده از انجا عازم خدمت والد گشت و بقصبه بریلی که دار الحکومه آن مرحوم و آن جناب از طرف خان فیروز جنگ خلف آصف جاه
حاکم جمیع پرگنه های چکله مذکوره و بداون و شاه جهان پور و غیره بود رسیده اوقات می گذرانید ناگهان حادثه عظیمی در انجا هم
روی داده رستگاری ازان بلیه میسر آمد و ذکرش از سطور آینده ظهور می یابد ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢ ✢

ذکر گریختن علی محمد خان روهیله از سرهند و رسیدن به بریلی و نمک بحرامی سپاه والد مرحوم و رستگاری ازان بلای ناگهان بوفاداری و جوانمردی قطب الدین محمد خان

والد مغفور چنانچه مذکور شد حاکم سکندره بپاس عنایات صفدر جنگ بود که بنده مرخص گشته بعظیم آباد رسید و بملازمت جناب
والده معظمه و اعمام و خال و دیگر قرابتیان خانواده مهابت جنگ خاصه هیبت جنگ خوشنود و با دختر خال خود که منسوب
بود کتخدا گشته در جنگ مصطفی خان رفیق بزرگان بوده حسب المقدور خدمت گزاریها بتقدیم رسانید و والد مرحوم را با صفدر جنگ
بعد سالی صحبت ناچاق گشته از کار چکله سکندره استعفا نمود چون پادشاه محمد شاه مغفرت پناه بترغیب صفدر جنگ و عمده الملک
نواح مراد آباد و سنبهل و بریلی و غیره را از دست علی محمد روهیله انتزاع نموده او را مغلوب و حواله اعتماد الدوله چنانچه گذشت
فرموده آن ممالک در جاگیر و التمغای هر کسی که بود بدست شان آمده در رتق و فتق آنجا مختار شدند محالات بریلی و غیره
که جاگیر آصف جاه بود و از مدتی بنابر تغلب روهیله بند و بست آنجا خاطر خواه خان فیروز جنگ مهین پور آصف جاه صاحب سپرد
محالات مذکور میسر نمی شد بنابر انتظام آنجا که با وجود رفتن علی محمد خان بسرهند هزاران افاغنه در انجا موجود و در لیته های خود
دوانیده زمین دار آنجا شده بودند و از عهده بند و بست آنجا هر کسی را برآمدن متعذر بود والد مرحوم را فیروز جنگ برای حکومت
آنجا تجویز نموده برفاقت خود خواست و خاصان خود فرستاده ایشان را طلب داشت و بکار بریلی و منقده محال توابع آن برگزیده
اسباب مناسب همراه داد و والد مرحوم بعد ورود در انجا رفقای و ملازم بسیار فراهم آورده در انتظام آنجا کوشیده مسخر ساخت
هیا القیاد اکثر افاغنه آنجا را مثل سردار خان ساکن بریلی و منگل خان مالک تلهر و پیر احمد که روهیله از اولاد شیخ عبد القادر گیلانی
پیرزاده افاغنه بود ملازم خود ساخته و این پیر احمد با یک هزار و هفتصد کس ملازم بود و دیگر هر دو سردار مذکور نیز قریب بده هزار
کس همراه داشتند دران وقت قطب الدین محمد خان بهادر برادر زاده فرید الدین خان از احفاد عظیمه اسعد خان که حاکم مراد آباد
و علی محمد خان اول ملازم سرکارش بود در قلعه چاچیت سکونت می ورزید با والد مرحوم منازعت آغاز نهاد اما خزانه در قفا کم داشت والد
مواجب ولید پرگنه نصیحت خود وسوده‌ای نه بخشید بضرورت قاصد تنبیه ارشد رفقای جدید قطب الدین محمد خان مهیا در

رسیده بعد از دستبرد و مسدود کردن آمدن آذوقه و فوج ولایت خارج از حد تصور خود دیده و شکر مور چال که تا ده شش روز گردید لشکر و دیگر آنها
خود خندق نموده عساکر خود را در پناه حصار گرفت و از یازدهم ربیع الاول تا بیست و ششم ماه مذکور آتش جدال بر اشتعال بود
وقت دست انداختها بر بعض اجناس بعضی از ارازنه با بهادر توپخانه از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بود دست اندازی افتاده
و در سر راه جنگ با حصار و لشکر میسر آمد که اماد با بهادر و بار خود که در عظم لشکر هند و سامان محصور قزلباش و افغان بود و بسیاری از
شهر مرحوم اعتماد الدوله وقت ماست بارد یمیه خود خوانده و مصلی بود که گوله توپ از لشکر ابدالی چون اطلس رسیده کار او را تمام ساخت
و راه الیه بسنگ دیر او را جاسوسی دیگر که نیست سر از کس بود و ابدار که بسدن دید دست از استقلال مرد آهنی برادر
بادیه اضطرار گذاشته راه وطن خود گرفتند صفدر جنگ و معین الملک پسر وزیر مع شاهزاده با وجود دور خشم سرگ مذکور پای عار
بر هنگامهای مردانه نمود بدستور یک بیست و هشتم ماه بود احمد شاه ابدالی با جمعیت خود از دمام نموده مورچال در برابر
لشکر آورده معین الملک پای همت افشرده داد دلاوری و شهامت داده و عالیشان واکثر سرداران تورانیه پاس
حقوق دیرینه جان نثاری نمودند و مردم بسیاری از لشکریان و در طعمهٔ شمشیر هندوان سوار و پیاده گردیدند و صدمات
جنگ با نزال شاهزاده با معین الملک بر ملا احمد شاه سرایت کرده قریب بود که هجوم رحم نشود با فواج هند
صفدر جنگ بمشاهدهٔ این حال نوع کمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغلیه را پیاده و پاسبانی در حلقه‌های جلوی
وانهادی جنگ را پیش انداخته رسالهٔ معین الملک و ابدالی حائل آمده جنگ عظیم در پیوست چون فوج ابدالی صدمه جنگ
معین الملک از دست بهادران تورانیان و همراهیان شاهزاده کشیده بود که ناگهان صفدر جنگ مع فوج گران با انواع توپخانه
و بان آتش باران بر سر آنها رسیده و بدرون صف آتش بارانهای بیان که بسمت ابدالی در رسیده همراه فوج بود در
در گرفت و بهزاران بان خود در لشکرش مستور گشته شمشیر و بیانت برانگیخت با اکثر همراهیان ابدالی که از خاک میدان سه سر
و بیکر رعیت اسلام و عش از هم پاشیده شکست در لشکرش افتاد تا جا بلشت معرکه کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و تیغ ظفر
نصیب اولیای دولت پادشاه هندوستان گردید آنشاه درانی در سلقی خان آخته پایدار بیاید بود و معامل در هند باشد تمام
ماند و هنگام سن بس چنانچه کالعدل نعت رسید کرآن بیست بصفدر جنگ داده مع طبل و جل بواحد را اعلام مراجعت بسوی
کابل نمود باز بر اراحت محمد شاه با استماع خبر ظفر و حال غلبه اعتماد الدوله در وقت ماهان صفدر جنگ و معین الملک هیتسال
اعتماد الدوله شادمان گردید و در همین حیات خود که شروع بیمارش بود که صوبه داری لاهور و ملتان بمعین الملک صفدر جنگ را
مع شاهزاده و جمیع امرای معین طلب حضور بود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت فرستاده و رساله داده بطرف
لاهور رخصت ساخت و خود مع صفدر جنگ بسوی شاهجهان آباد اعلام معاودت برافراخت چون مرض محمد شاه و بعدم استعداد
سعی یافت و آثار رو بطلب کرد مرگ خود مشاهده نمی‌بود بتقاضای طلب شاهزاده صفدر جنگ و پسر خود بتواتر صادر میشد
با استعمال تمام از آستانه جاه و جلال روانه که تا گاه متصل بدنواح پلول خبر رحلت محمد شاه قرع باب استماع ایشان گردید و محمد شاه
بیست و هفتم ربیع الآخر سنه سی و یکم جلوس بود که مطابق است با سال احد و ستین و مائه بعد الالف رحلت نموده
المنشور و جاوید خان و اسحق خان و دیگر ارکان عظام سلطنت ملکه زمانیه مرزا ابوالمنصور و چند روز دیگر لاش دهم مثل عمده
عمدة الملک بمقتضای حدیث شریف کما تدینون تدان از دست محروم ماند بعد تحقیق عمر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در هر گاه
مستعجل آورده الرواح بافت صفدر جنگ بر اسب شاهزاده چتر شاهی آراسته و در ساعت نهار بر سر سلطنت گردانیده و تهنیت

لشکر بپاس نوکران سرکار توپ خانه سر زدند ابدالیان که ده هزار کس بوده اند در پی آنها جلو ریز خود را در لشکر رسانیده شور رستخیز برانگیختند
شاه نواز خان فرمود که ما هم سوار می شویم و آدینه بیگ خان را گفت که بدر بخشی رسیده ابدالیان را از لشکر بیرون باید کرد آدینه بیگ خان
انگشت قبول بر دیده ها گذاشته رفت و بطرفی دیگر تماشا سازی در پا ایستاد شاه نواز خان حکم تاکید فرستادند که از جای خود نجنبند
باز ایستاد و شاه نواز خان بر فیل خود سوار ایستاده بمردم تاکید می نمود تا آنکه شام شد بلکه ساعتی از شب گذشت و ابدالیان برگشته
بجای خود رفتند اما آشوب که در لشکر برخاسته بود آدینه بیگ خان روز روشن برگشته داخل شهر شد و راه فرار کشاده یافته اکثری
راه خانهای خود گرفتند و سر در پی هم گذاشته می رفتند شاه نواز خان برگشته بسراپرده های خود رسیده خواست که از فیل فرود
آید شوهر عمه اش که در خواصی حوضه فیل سوار بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نکرده می گفت
این وقت در خیمه فرود می آئیم و فردا تدارک امروز می نمائیم ناصح بدبخت مبالغه را از حد بدر برده نگذاشت که در خیمه ها فرود آید
همین که فیل سواری شاه نواز خان از در خیمه پا بیشتر گذاشت مردم لشکر حمل بر فرار او نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند
و در خیمه شاه نواز خان در آمده اسباب رکاب همه را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت کردگار گشته نازل دولتخانه خود گردید
سرداران لشکر بعض حاضر گشته بنای ملاقات و مصالحه میگذاشتند که بخشی آمد شاه نواز خان احوال شاه ما بر پرسید
او عرض کرد که در غلو هنگامه و ازدحام مغیر را گذاشتیم شاه نواز خان برآشفته سنگ فرش برداشته بر سینه او زد و گفت که الحال روی
ملاقات هم نماند ناچار کیسه های اشرفی بر رفقای معتمد و صد و پنجه جواهر گران بها ببعضی خواجه سرایان داده لاعلاج راه فرار
گرفت و بدون غلبه خصم شکست بر لشکر افتاده فتح و ظفر نصیب ابدالیان گردید صبح ابدالیان در شهر در آمده دقیقه از نهب و غارت فرو
نگذاشتند آدینه بیگ خان هم وقت شب مع اسباب تا منزل در رفت و شاه نواز خان از دست تورانیان ملازم خود اذیتها کشیده
در راه بوزیر رسیده و زبراور الشاه جهان آباد مرخص فرمود احمد ابدالی بعد این تسخیرهای متواتر چون بی خبری مردم هند
و نفاق امرای ایجاد سستی پادشاه در رکاب نادرشاه برأی العین مشاهده نموده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتدای سنه
احدی و ستین و مائة بعد الالف از بلده لاهور مع تقی خان که سالار فوج قزلباش بود در وی توجه بسوی شاه جهان آباد آورد
محمد شاه ادراک این خبر نموده پسر خود احمد شاه را با سایر فوج ملازم سرکار شاهی و توپ خانه با وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان
و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و راجه ایشری سنگه سوائی پسر راجه جی سنگه و دیگر راجه های صوبه اجمیر از راتهور وغیره
با فوج عظیم بمدافعه او مامور نموده بتاریخ هفدهم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری صفدر جنگ و ذو الفقار جنگ و
شیر جنگ و معین الملک وغیره پسران قمر الدین خان وزیر و دیگر امرای نامدار را بر سبیل از روز برآمد و بعطای خلع مشمول
عواطف فرموده رخصت نمودند و نه گهری روز برآمده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان را پادشاه بدست خود فتح پیچ سر بسته
بیره بادله از سر دستار خود بر آورده بر سر دستار وزیر گذاشته بجنگ ابدالی مرخص ساخت و ذو الفقار جنگ سادات خان
را بعطای خدمت بخشی گری سوم از انتقال عمدة الملک سرافرازی داده با تالیقی شاهزاده مقرر فرمود و بخشی گری
چهارم از تغیر سادات خان بمحمد اسحق خان و خطاب نجم الدوله مرحمت شد شاهزاده با افواج مذکور از شهر گذشته کنار دریای
ستلج بر معبر ماچهی واره رسید و پادشاه ابدالی با فوج همراهی خود که بخبر معتبر زیاده از شش هفت هزار سوار نبود
از راه لودهیانه بالا بالا داخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکور شهر سرهند را تاراج و هر که بدست رسید اسیر برد
او را مقتول ساخت شاهزاده خبر وصول ابدالی بشهر مرقوم شنیده عنان توجه بسوی او منعطف کرده آمده مقابل اعدا

سپرده باشد که تمهیچ صوبه کابل و کشمیر و ضمیمه لاهور و ملتان در عمل آن نور چشم خواهد بود و این جانب را همه وقت مصروف امداد و اعانت
خود داند شاه نواز خان بورود خط مایوس شد و در سر الممالک قمرالدین خان معروض گشته عهدیکه با احمد شاه نموده بود دلسای صبا گواه
و آدینه بیگ خان را از راه مدد و اسپ بر اس نقض عهد بطور مشوره تاکید نمود با میرخان که متخصص گشته بمدافعه ابدالی اسپ کشید
از همدان و حائر ملات و قلت فوج با مرگسه چاره ملاقات دید کسی با میرخان نکر برخان شارسی الیه الناس نمود که یک روز با پیر
سی توام کرد سامست مدار و دید بعد حاصل یک در دو دست کسی بسامی تواند رسید امیرخان با معدود کسی از ملوبر آمده
سمال تباه قدم در بادیه فرار گذاشت و سحر یک روز و دو شب جنگید معطل گشت و با موصل میرخان بخدمت ابدالی اعتماد
ابدالی باس نمادان آن صبیه که دختر زبردست خان بود سلیلی بردان خان بود نموده عزر دیگرم نگهداشت و آخر سر داد
امیرخان بلاهور رسیده و در مسجدی فرود آمد شاه نوازخان خبر شنیده برای دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جا باشد بنا بر تعلق
با ابدالی خواهیم جنگید امیرخان قبول نکرد و اظهار رفتن بحضور بادشاه نمود شاه نواز خان برعکس گشته مالسانان امیرخان را
همراه برد و جمیع کارخانجات امارت از خیام و افراس و افیال و ملبوسات و مادر پیچ جامه و آبدارخانه و غیره همه بالیش شایسته
سر انجام داده مع چار لک روپیه نقد برای امیرخان درست داد احمد ابدالی خطی متضمن طلب الغای عهد نگاشته از
پشاور برای شاه نواز خان فرستاد شاه نواز خان جواب صاف داد بهر حیله ابدالی در اخلاص و وفاق برداز طرف شاه نواز خان
صدای غیر از نوای شقاق و نفاق بر ساسب ساده صادر که معقدا لیه ابدالی بهمراه دسامق از ستولمیس لاهور بود بلاهور آمده
در مأمن عقیده اشکر فرود آمد شاه نواز خان خبر او شنیده آدینه بیگ خان و راجه کوڑامل را فرستاده استعلام نمود او گفت که مرا تعرض
باشما هیچ امکور این شهر که مسقط و مولد من است و حقوق مردم این شهر و حکامش که با ایشان پرورده ام بگردن است
سازش میگویم که مدعی سبیل خلق رمامق ممدوح و محمود نیست تیغ شما تیغ احمد ابدالی برابر کسی گفت چه صاحب تیغ دار
چه ساخت وسیع او از آنهم گمشده تیغ سردار آنهم است اما اقبال او در عروج است اقبال شما امسال او رسید آید اد سرکیجا
نزد شاه نواز خان آمده نقل اقوال ابدالی گفت او کرد او را پیام فرستاد بهر صورت مصالحه و آشتی درگرفت و غیره مذکور حواله شخصی
سد الطریدی نگهبار داحمد ابدالی با چار اهل پشاور نهضت نموده بامید لاهور گردید شاه نوازخان با فوج بسیار و سامان بیسے سفار
در کمال استقرار بیرون شهر متصل باغات دسته معسکر ساخته مورچالها قائم کرد در کمال جرأت و جلادت بستعد مقابله نشست ابدالی هم
متصل رسید و لشکر آراست شاه نواز خان از مدد و سپاه کم دلی نام که در حرب دخلی داشت کسی را فرستاده استعلام نمود که پایان
این جنگ چه خواهد بود او گفته فرستاد که امروز برشما دشوار است اگر جنگ نشود سردار مردم اطراف بر سر انست بر قسم هر گاه که بخواهید
بجنگید شاه نواز خان آدینه بیگ خان و کوڑامل دیوان خود را فرستاده و سرداران لشکر مبالغت کردند که امروز کسی بطرف ابدالی
بیرون نرود اگر آنها در آرند بر اندرون لشکر مدافعه نمایند و خاطر جمع در خیمه درگاه خود آسوده تا وقت طعام رسید بر دسترخوان
نشسته طعام میخوردند آدینه بیگ خان و امثال سرداران حاضر سر یک طعام بودند که ناگهان آواز توپ شنیده شد متعاقب
آواز توپ دیگر که بعد شعار معلوم شد که سواران ابدالی نمودار شده بود و ده دوازده هزار سوار قزلباش ملازم سرکار بیرون لشکر رفته کرها
تا مسافت ساعتی گشته بود ساعتی سواران دیگر زیاده تر از اول هویدا شدند آنها باسر لشکر ابدالی بار آمده بعد یک ساعت سواری از
انهزام سپاهیان شخصی آمده عرض نمود که کمک باید نمود شاه نوازخان متحیر شد و پرسید خبر آورده که جهاد سواران قزلباش بار دیگر هم
مقرر آنها رسیده شما کردو ببرار کس بودند با همه آن قزلباشان سرکار که ده هزار کس بوده اند باب جیاور ده گریخته اند

که درویش این چه حرف بی‌مزهٔ طفلانه است او در جواب گفت که تو احمد ابدالی گفت بلی گفت این نیز آیتیست که وقت مردن نادرشاه
می‌گیرد و تو وارث پادشاهی می‌شوی احمد بیگ را از رفقای خود در اینجا گذاشت که ملازم درویش بوده بر احوال خیمهٔ
مذکور ناظر باشد و هرگاه بطلبد وقت و تاریخش را ضبط نماید و خود بخدمت نادرشاه شتافت چون نادرشاه کشته شد احمد مع قوم خود
از لشکر بخیمهٔ مشهد مقدس نزد مسلم رسید و از اینجا از رفیق خود که همراه خیمه رسید اظهار کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه طلبید
احمد را صدق قول درویش بتطبیق وقت طلبیدن خیمه و کشته شدن نادرشاه ظاهر گشته به سلطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را
فراهم آورده محمد تقی خان شیرازی را که معروف ساختهٔ نادرشاه هم از ادنی ساهیان بر سر مهمی داشت در ایام مذکور دران
نواح بود با خود متفق ساخت سبب این آنکه نادرشاه وقتی بر او غضب شده فرمود آلت او کشیده بود و بمساعدت مختار بعد انقضای قوم
جیغهٔ سلطنت بر سر زده و زر تحصیل صوبهٔ کابل را که ناصرخان صوبه‌دار صوبهٔ مذکور روانهٔ حضور نادرشاه و میر محمد سعید نیز زر محالات
متعلقهٔ نور محمد خان لنی مرسلهٔ زکریا خان را همراه ساخته بر دو متصرف گشته هر دو کس را همراه گرفته بر سر افغانان قلزه که از طرف
نادرشاه حاکم قندهار بودند تاخته او را کشت و قندهار را متصرف گشت و شاه صابر درویش مذکور را نیز بمصاحبت تمام همراه خود گرفت
این شاه صابر که استاد لال غور نمایند مشهور کابلست از هم درویشی بود معتقد الیه جماعهٔ تورانیه القصه احمد ابدالی
ناصرخان را بعد گرفتن خزائن تکلیف صوبه‌داری کابل بدستور عهد نادرشاه نموده خلعت داده رخصت فرموده مشروط بآنکه
بعد رسیدن بکابل مبلغ پنج لک روپیه تعاقب بفرستد به پنج سوار دو رسد ابدالی همراه داد ناصرخان قبول نموده چون بکابل رسید
از افاغنهٔ آنجا ظاهر کرد چون بنابر این کار اجماع بر خارج و دماست اداء مبلغ مذکور خارج از مقدور خود ظاهر نمودند ناصرخان
گفت که اگر زر نمی‌رسید چاره بازخواست بود سر امید گفتند سر بجائیم ناصرخان گفت که خاطر من مطمئن نیست قسمهای
غلاظ و شداد درمیان آوردند ناصرخان سواران ابدالی را برآورد احمد شاه ابدالی باستماع این خبر تیار کرد و دید افاغنهٔ کابل
با ناصرخان بعهد سر نموده کناره گرفتند ناصرخان ناچار از کابل به پشاور آمد و بعض دربار استحکام ساخت افاغنهٔ کابل بعد ورود
ابدالی با او پیوسته دلالت به تسخیر پشاور نمودند احمد شاه به پشاور رسید ناصرخان مع ناموس متحصن گشته به مدافعه پرداخت
دران زمان شاه نوازخان پسر زکریا خان برادر خود یحیی خان را از لاهور بدر کرده خود در صوبهٔ لاهور و ملتان دم از استقلال
زده بود و آدینه بیگ خان که شیطانی در صورت انسان بود در فکر برانداختن بنیاد دولت شاه نوازخان افتاده باو گفت که شما
مغلظ همشیره‌زادهٔ وزیر الممالک قمرالدین خان یحیی خان هم داماد و هم همشیره‌زادهٔ اوست و از دست شما گریخته
بحضور وزیر و پادشاه رفته البته وزیر در بر هم کاری شما قصوری نخواهد کرد و نخواهد گذاشت که شما فارغ البال بوده حکمرانی
کنید صلاح آنکه احمد ابدالی که در هوای دم از سلطنت می‌زند با او در سازید که او رفاقت شما را از مغتنمات و تائیدات آسمانی
خواهد شمرد شاه نوازخان راه مراسلات با ابدالی گشاده نوشت که سلطنت از شما و وزارت از ما باشد ابدالی که هرگز گمان
این قسم امور نداشت سجدات شکر الهی نموده عهدنامهٔ محکم مضمون بگواهی رؤسای لشکر خود نوشته مصحوب معتمدی فرستاد
بعد ازان آدینه بیگ خان رنگی دیگر ریخته بقمرالدین خان وزیر نوشت که مرشدزاده مسلک خودسری پیموده سخن فدویان
استماع نمی‌کند و با احمد ابدالی راه مراسلات گشاده اگر از حضور تسلی او شان شود ما را هم مجال التماس میسر می‌تواند شد
قمرالدین خان چاره ناچار خطی بقلم خود در کمال تسلی نگاشت متضمن آنکه از خاندان ما نمک حرامی گاهی نشده زنهار که
چنین اراده بخاطر نمایند حیف که داعیهٔ اطاعت افغانی نیاورد نموده اید باید که مردکهٔ مذکور را زده تمام حدود هندوستان را

هفدهم شعبان نزول خالصه به محمد اسحق خان و خلعت شش پارچه عطا شد و روز پنجشنبه بیست و چهارم در کچهری عالی نشسته تشنج
شد و روز چهارشنبه سلخ شعبان آن جان دارو به گرزداران فوت شد و غرهٔ رمضان مدفون گردید و خلعت ماتمی به ورثت
داده شد گرزداران به شور پسر او چهار مرحال به خدمت سند و در سیزدهم ذی الحجه ناصرخان صوبه دار کابل که از
دست احمد شاه ابدالی گریخته آمده بود بعد ملازمت خلعت شش پارچه و شمشیر و فیل نامید که چون بادشاه مرحوم است باید
کابل را آستی و امانت و آشنائی اماعه آنجا مسموع شد +

ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم +

عمدهٔ سوانح این سال ورود احمد شاه ابدالی در لاهور و رحلت محمد شاه بادشاه است احمد شاه ابدالی در ابتدای سال مذکور
وارد گشته هنگامهٔ ورود و جنگ او و جلوس احمد شاه بر تخت هندوستان تا العهد حوادث الاولی استعداد ذات سامی سلطنت
مذکوره نگاشته خامهٔ وقایع نگار می گردد مخفی نماند که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زادهای افغان ابدالی
دار حکومت ملتان است که ... بعد قهر و غلبه نادرشاه بر آن جا نادرشاه او را مقید و اسیران پادشاه گیهان سیر
گردیده از جملهٔ غلامان شاه و بعد از آن مورد الطاف او گشته در سلک منصب داران نسبت مسالک گردید تا آنکه در آخر
به یکی رسید چون نادرشاه از مردم ... و فرقه اتراک آنجا ساز استشعار عداوت ... مذکوره با وی ملتمس بود
حمایت اماعه و انواع لوازم را بعد مقهور و مغلوب ورزیدن به مدد الطاف مونس گردانیده اکثری از این جماعه را سالار لشکر
خود مقرر کرده اقتدار عظیمی با ایشان بخشیده بود لهذا اماعه را زیاده از جماعه اتراک توان و توان داده منظور نظر اشفاق و
عواطف داشت بعد از آنکه مقتول شد لشکر اکثری از روسا و اماعه دعوی سلطنت نموده به مدار بعض ممالک ایران
تسلط داشتند از آن جمله او از اوطان مالک شش هزار سوار که دم اقتدار زدن آغاز کرد تا آنکه ... اقبال او را
فروتن دیده ملازم سرکار خود ساخت احمد ابدالی هم از آن جمله است آنا و امانات تقی خان آنچه که پادشاه هم از او در دل
نگرفت به انقلاب ملک نادرشاه مذکور از لشکر گریخته بعضی از راه ... اکثری از ... در راه ... نقد
سند ... عاقبت امر او از همه مقتدر گردید ... صاحب سکه و خطبه گردید و در ... به آثار الطاف و تدریج اشاره الله و حده که
در بعضی اوراق سرمایه قلم خواهد گردید ... در سلک ملازمان رکاب نادرشاه است ... از ... الدعا
آمد و به هفتاد سال احمدسیر و ... در رکاب ... سعادت اندوز گردید +

ذکر داعیهٔ احمد شاه ابدالی معروف بدرانی به تسخیر هندوستان و ورود او تا سرهند و معاودت به کابل و قندهار به تقدیرات ایزدی و مهیا شدن اسباب سلطنت او لعنایت خالق زمین و آسمان

احمد ابدالی به نظر تربیت نادرشاه ... گردیده اوقات خود را گذرانید در سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی
صلی الله علیه وسلم آن شاهنشاه رحلت گزیده جانب خود آمد عهد المعاوده ... امام الانس و الجن
سلطان الوهمی ... و النشار آمده ... داران ... و داع ایوان آسمان
... شاه ... که ... الانوار ... کرده ... و رفته ... رسید

افتاده چنین کسے را جستن آغاز نهاد و با متینا سے خود گفت او پیاده خود جواهر نامے را که پیشتر ملازم عمدة الملک و روشناس او بود و بار رسے گے جدا شده گاه گاہے کشتن او را با برادر خود بطور سرّ مےگفت بتجویز نموده از و پرسید او بمبالغه تمام قبول نمود و همراه برادر زن و ناظر آمده با ابرام تعهد کرد ناظر او را در بند و لبست نظارت گذاشته مامور ساخت که هرگاه عمدة الملک داخل دروازهٔ دیوان خاص شود کار او را باتمام رساند آن بدبخت کمر خود برین کار محکم لبسته منتظر فرصت در کمین نشست روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه سال مذکور اول صبح عمدة الملک خاصه برائے همین کار با وجود آنکه روز دربار نبود آگاه خان را همراه خود گرفته بنا بر دهانیدن خلعت نظارت در حضور آمد روزافزون خان آن کینه ور زشت سیر را بر در دیوان خاص مخفے از اغیار جاے داد و همین که عمدة الملک بخاطر جمع از حلقهٔ ملازمان خود برآمده داخل در دیوان خاص شد آن سیه دین بیکین از پس پشت عمدة الملک برآمده چنان جمدهر بر تهیگاه آن سید بیگناه زد که بمجرد آن ضربت برحمت حق پیوست و مرده بر زمین افتاد و نعش آن مظلوم بر پاسکلے او افگنده در حویلیش آوردند و مردم چوکے برائے ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهیان ملازم سرکارش مانع دفن لاش و بردن اشیای خانه اش لسرکار پادشاه تا ادا سے تنخواه خود شدند و با دسے علیخان برادر کلان عمدة الملک داروغهٔ فیلخانهٔ شاہے و عبد المجید خان دیوان خالصه و بیرم خان و نعمت الله خان و اکثر امرا و امرا زادگان و اقرباے آن مرحوم که براے تجهیز و تکفین و تعزیه و تسلیه بازماندگان بخانه اش رفته بودند بگیر ملازمانش آمده کسے مجال برآمدن از انجا نداشت پادشاه میخواست که همه اموال و اسباب او را برده تنخواه ملازمانش هم ندهد و حکم بقتل و راندن آنها سے نمود لیکن نوکرسے پیشگان قبول نمے کردند آخر صفدر جنگ در میان آمد و مرید خان بهادر و سیدے بلال را فرستاده طلب تنخواه ملازمان او نموده خود گرفته درخواست دفن لاش او نمود درین ماجرا چهار روز گذشته لاش آن مرحوم اندک تغیرسے و بوئے بهم رسانیده بود و ملازمان ناسپاس او و پادشاه حق ناشناس کار را بنجا رسانیده آخر اداسے تنخواه به بیع اجناس او قرار یافت و ملازمان عمدة الملک مرید خان و سید بلال را تا اداسے تنخواه پیش خود رهن داشته رضا بدفن لاشش دادند و روز چهارم در مقبرهٔ خلیل الله خان مرحوم جد آن مظلوم متصل لبسر اے روح الله خان جدش مدفون گشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین سخنورسے تاریخ شهادت عمدة الملک غم عمده تاریخ یافته آخر اجناس خانه اش بفروش آمده زر تنخواه بسپاه و ملازمانش رسید و پادشاه جواهر و اسلحه او را که بران عاشق بوده لک یا قدرسے افزون قیمت آن ارخانهٔ خود داده گرفت و هر دو کارخانه مذکور مال پنجاه شصت لک روپیه بلکه افزون بود و محصورین سپاه که ناگاه گرفتار بلاسے محنت گشته بودند بعض از ان مثل عبد المجید خان وغیره بعد هشت روز و کم و بیش از آن ایام بحیله ها رهائی یافته بدر رفتند و با دسے علی خان و دیگر بعضے کسان بعد بیست و دو روز و اداشدن تنخواه دو ساله ملازمان نجات یافته بجاهاسے خود آمدند و حویلی و جاگیر و املاک آن مرحوم خلیفه دوران بزعم بعض مردمان یعنے پادشاه زمان بدختر خود داده سیر محمد اسحق خان نجم الدوله نمود *

ذکر سوانح سال شصتم از مائهٔ دوازدهم هجرے نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که مطابق است با سال سی و سوم از جلوس

روز شنبه نهم ربیع الاول سنه مذکوره نوروز شد و آخر ماه رجب یا اول ماه شعبان سال مذکور یحیے خان مدار المهام دارالانشا و دیوان خالصه که بعوض عبد المجید خان شده بود برحمت الهی پیوست بعد سوم بهر شش پسر و یک نبیرهٔ اش خلعت سه سه پارچه ماتمے عنایت شد و بر یک پسر که ارشد اولادش بود بالانشید خدمت داد الانشا عنایت گردید و روز پنجشنبه

وصف العاق وزیر در سکر شراب شی ارباب خانه بود افتاده سد راه ایش بجیبد و صدمهٔ عظیمهٔ باو رسیده مدت هفت هشت ماه صاحب
فراش گردید بعد ازین صحت هم طاقت آمد و رفت دربار و ایستادن بحضور پادشاه در خود ندید باجمه خویشتن را معذور دید و پسران
را دو بار در سعادت دانسته جواب و سوال کارهاے خود را بملاحظه تقرب پادشاه بعمدة الملک سپرده فارغ البال در خانه نشست گاهی
بعد ماهی که بدربار رسیدے آمد بار قلت طاقت ایستادن متحمل نشده حاضر بوده رخصت مے شد و صفدر جنگ خود مخلص عمدة الملک
دگو بار ز صحبتها نیش بود و بنابر مقدمات مذکوره اعتبار عمدة الملک باوج فلک دوار رسید چون انگشتر مهر بیاد داشت با پادشاه
از ابتدا صحبت ملاقات او را میسر بود در تقریب پاس اوسے که امرا را الملوک بالعل کی آور در رسیلا که اوراطا اعتبار بهم رسانید بیشتر
از همه بیشتر جاگیرهاے خود را سجلی مطالب و پیرلاے ملتمسات خود از او بها بوده مطالبه را از صفدر جنگ مے برد و نجم الدوله
محمد اسحق خان بهادر و برادرانش را با آنکه شمول عنایت پادشاه درباره آنها از سلاطین مزید است اما مقتضای اینکه به هندوستان
دست گرفته او بود نه دیگر کسے وید محمد شاه بر آن امر ایشان قدر اسحق خان وا انتظار و حمایت و حراست او و اخوانش و ملکه اخر
اسحق خان با شجاع الدوله جلال الدین حیدر خان بهادر پسر صفدر جنگ مقرر بوده عمدة الملک را از طرف خود بجای
سرانجام اسباب شادی که برای دختر مذکور مقرر ساخت و صفدر جنگ این شادی را در کمال زینت و رعایت کرد و بهم از
در خوشے شود و هم برای اسباب خاطر پادشاه بود از جمله اسباب شادی مذکور بیابد که یکهزار و چند صد سوی
نقره بود که دو بابچ سماور عروس در شادی تحت پوشیده که هر از صد روپیه خواهد بود عمدة الملک یکبار از پادشاه رخصت گرفته
ملاقات سلاطین عید و تسلیم گذرانیده اکثرے را دیده انگار احوالات بهم رسانید و موجب رنجیدگی مردم خصوص هواخواهان عمدة الملک
گردید و بهر صورت مزاج پادشاه را آمد با انحراف تمام از طرف عمدة الملک بهم رسید هواخواهان و پرسش رسوخ ثابت اما
حد اظهار آن مانده بود تا آنکه عمدة الملک روزے اظهار بعض مقدمات با پادشاه شروع نموده سخن بطول داد
و پادشاه را استماع آن گران گذشته گفت عمدة الملک بهادر بار روز دیگر عرض خواهید نمود عمدة الملک گفت دو سه کلام است بشنوید
پادشاه صبر کرده بعد آنے بار اعاده همان سخن نمود بار عمدة الملک همان جواب داد باز همین چنانکه الزام فعل آمد خواجه سرا ای
که اکثر منکر فعل ملک باسد سرا روز افزون خان ناظر که در سعت از دیگران بیشتر و خدمت نظارت پادشاهی و سد لست
اکثر جواب دو لنگانه و حرم سراے سلطانی با صعوبین و غلام پیر آغا و احمد شاه بود دلتنگ گشته رسید خان گفت اما این هم که عمدة الملک
هم رسیده که همین امروز عقدیکوه همان هم سایه را هم با تمام باید رسانید عمدة الملک بر آشفته گفت غلامان را چه یارا که در گفتگوے
عمده هاے دولت و سلاطین سلطنت چنین جسارت نمایند در جواب گفت که اگر غلامیم غلام پادشاهیم نه غلام دیگران عمدة الملک
با پادشاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدربار نخواهد آمد پادشاه استمالت او نموده گفت ناظر شما عزیر است اینچه سرے سجا باشد
همان قسم خواهد شد عمدة الملک عرض نمود که اگر خاطر غلام سرکار حضور منظور دارید خدمت نظارت بغلام عنایت شود و غلام خاص
لاسے بقدر از طرف خود در این کار گذارد پادشاه قبول نمود و عمدة الملک آداب عنایت بجا آورده مرخص گشت و آنگاه جان خواجه سرا
را که دار و مدار آنجا محافظت بود تجویز نموده امیدوار این کار ساخت اما پادشاه در تکرار افتاده با ناظر روز افزون خان گفت که مرا از
دست عمدة الملک چه چیز حوال زندگی دشوار بود هر گاه سد لست نظارت هم با اختیار ایشان رود در تلف گشته دوس
بطور متقیان خواهم بود او گفت اگر مرضی پادشاه باشد اکثر الحکایه نگذارد پادشاه گفت اگر سے تواند شد دیگر تدبیر کرد
که بعد رفتن سد لست نظارت دست ایشان باز هیچ کسے تواند سد روز افزون خان دیگر کسی نیست که مالش تواند شد

شاه نواز خان میرزا بهلول پسرے برادر کلان خود یحیی خان را مقید ساخت یحیی خان بعد چندے بحیله عمه خود در خوان طعامے
پنهان گشته از مستحفظان که بر در موکل او بوده اند رهائی یافت و باعانت بعضی مخلصان اسپ خاصے بدست آورده بتعجیل گامی اسپ
مذکور از لاهور گریخته در عرصه ایام بشاه جهان آباد رسید و از خجالت هیچ کارگی خود جامها رنگین کرده لباس فقر و بر سر خاک مذلت
بر سر بوده جائے بیرون شهر ساخت و آنرا ابراهیم بارے نام نهاده برائے خود تکیه و نشیمنی مقرر کرد چون داماد وزیر و صاحب سیم وزر بود چند
کس از رفقائے او نیز پیروے او نموده همان لباس پوشیدند و بر فقر لباسے قناعت ورزیدند و شاه نواز خان بر وساده حکومت
هر دو صوبه متمکن گشت و روز دوشنبه شانزدهم شعبان اسد الله خان برادر کلان عمدة الملک در اکبرآباد برحمت ایزدی پیوست
و وقت نصف شب پنجشنبه نهم شوال سال مذکور در خانه شاهزاده میرزا احمد بن محمد شاه پادشاه پسرے متولد شد ✣ ✣

ذکر سوانح سال پنجاه و نهم از مائه دوازدهم هجرے نبوے صلی الله علیه و آله وسلم که مطابق است با سال بیست و پنجم جلوس محمد شاه ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال مذکور نوروز شد و در ماه ربیع الثانی سال مرحوم غلام محی الدین خان که برائے ضبط
اموال زکریا خان رفته بود در لاهور اکثر بعض اسباب و اجناس و قلیل زر نقد بنام ضبطے که سنت زشت خاندان بابریه تیموریه
است حواله اش نموده بودند آورده در حضور گذرانید و بعطائے پالکی جهالردار و اضافه منصب هزاری سرفراز شد روز
جمعه سیزدهم جمادی الاولی بهروز خان خواجه سرائے محلی پادشاه نماز جمعه خوانده بخانه چیله خود که عبارت از پسر متبنی است
داو مرده بود و برائے آوردن زن او و دادن به پسر خود که مرد که مذکور بر او عاشق گشته و آن زن بشوهر دیگر راضی نبود رفت زن بیچاره مبالغه
در امتناع مے نمود و خواجه سرائے قرمساق مذکور برائے آن بے پیر که مرشدش بود ضعیفه عفیفه را اجبار بران کار مے فرمود چون
طرفین مبالغه را از حد بدر رسانیدند آن نیک زن از غیرت مانع و مزاحم شد خواجه سرائے نابکار لعین در اقتدار امارت و تقرب غلظت
و شدت نمود مرد صاحب غیرت تاب سفاهت خواجه مذکور نیاورده بر حفظ ناموس خود آن ننگ بے نام و ننگ را بزخم جمدهر از
پا در آورد و بیگانه او را که همراه بود نیز مجروح ساخت و آن مرد غیور را از دست ملازمان خواجه معزور بدار آخرت مظلوم شتافت
و بهروز خان را مجروح بر پالکی سوار شش افگنده آوردند بعد ساعتے بمقر خود رفت و در مقابر جوار خواجه قطب الدین مدفون شد
لراقمه پیروان را نشناسم که کجا راه برند ✣ رهبر گم شده را راهنمائے بینم ✣ و در ماه جمادی الاخرے شب جمعه حافظ وجیه خان
خواجه سرائے داروغه باورچیخانه شاهے آخر شب وضو نموده نماز میخواند ناگاه غشی عارض گشته در یک ساعت رخت هستی بربست
و خدمت مذکور بر بیگانه هائے او مفوض گشت اول روز جمعه بیست و نهم ماه مذکور پادشاه برائے سیر باغ نالکتوره تشریف فرما گشته
برائے میرزا محمد اسحق خان نجم الدوله خدمت چوکی خاص از انتقال خواجه بهروز خان مقتول تجویز نمود و او تسلیمات این عنایات
بجا آورده روز یکشنبه بیست و هفتم که پادشاه بمزار خواجه قطب الدین بسیر و تماشا رفت بعنایت بالاپوش بابت خدمت مذکور سرافراز
یافت و اول روز یکشنبه پنجم پادشاه داخل قلعه مبارک شد ✣

ذکر شتافتن عمدة الملک مرحوم بجوار رحمت خداوند دنیا و عقبی بزخم جمدهر باشاره پادشاه و خدیو روز افزون جان ناظر

عمدة الملک که در لیاقت امور سرورے از جمیع امثال و اقران خود برترے داشت اعدائے را در پله عمدگے با خود برابر نمی پنداشت

شاه جهان آباد گردید +

ذکر فوت بعض امرا در سال مذکور و بعض سوانح دیگر + +

در آن ماه محرم نوازش علی خان مرحوم برحمت حق رفته در آستان قدم شریف مدفون گردید و در بیست و چهارم صفر اشرف خان
پسر کلان امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران انتقال نموده در مقبرهٔ پدر مدفون شد و در یکشنبه بیست و هفتم ماه صفر مذکور رشید و بعض
اخیر ماه ربیع الاول سال مذکور اسد الله ولد اسد یار خان مرحوم الساکن بکلمس برحمت الهی رفت و نعش او را باکبرآباد که مولد و موطن
او و آبائش بود بردند چنانکه سپرده مرد نیکوکار بسیار بود و بسا دستے علوم آشنا طبع موزونے داشت و شعر نفیس بفرصت خوب
می گفت دستگیرے عمدة الملک او و جعفر علی خان که این عزیز هم ازین قبیل و با والد مرحوم بسیار آشنا بود و معتمد الدوله محمد اسحق خان
و یک شخص دیگر که این وقت نام او در خاطر نمانده ملازمت پادشاه نموده او و اسحق خان در اول روز ملازمت چهار هزارے و دو شخص
دیگر چهار هزارے شدند جعفر علی خان برفاقت عمدة الملک گزیده برستے دیگر کرد و اسحق خان تا زمان قرب پادشاه و اقتدار
رسید و دگرگون گذشت و اسد یار خان هم عالی مرتبه او و شش هزارے منصب و اسد الدوله خطاب صاحب ماهی و مراتب
گردید و رساله او چهار هزار سوار بتاج شمشیر ملازم پادشاه بود سلب بسے امر عمدة الملک رسید که اکثر جا اصل جعفر علی خان و دیگر ملازمان
در رکاب ماند بعد عود از اله آباد و گرم بودن صحبت با پادشاه تراج محمد شاه را از وسعت ساخته رساله شمشیر داغ بطرف کایید
و با وجود خیلے بسیار این حرکت مقبول خلائق گردید حالات عوض از اسد الدوله بگوش رسیده در خوب بود آنانکه
یکی آنکه خاص کرد عمارت از وبناء راست کمعتمد و چهل نفر ملازم بوده اند بیرون رفته دکس همه وقت نوبت بر در دولت سرائے
او حاضر بوده باین طور که یک در یک جا عده از احاطه مذکوره و بعد دیگر جانه دار گردیا و جود این حال حاطه مذکوره از مرحمت
مردم و شور و غوغا که در حضور امرا بسے متقدد و امرا غیر متقدر از زمانه بسے ناچیز ممنوع بوده اند و بعضے را نام و دمع کلام
که مردم حمل بر دنائت و بخل او نماید لازم داشت و نماکیار چند در مرتبه او بسے از و بود بند ساوک سماحاته و ساده بسیار مود
و بهر صورت مردم از و خوشنود بوده اند رب الغفر له دار حمه این دو رباعی از نتایج طبع او بیاد بود ثبت افتاد رباعی
گر نامه شفیق ماند رتیست + گر خانه زینی بے پا در نیست + انسان ایمن مردم خانه بس که دیگر نیست + یک چند بهر طریق ماند
زیست + وله ایضاً گر دیده سح و شب ماند گهش + گر شکوه نان و لب باید گهش + انسان تا مرگ گفتگو لاند است +
همسایه بلائے جوان باید گفت + و در روز دو شنبه نوزدهم جمادی الاخرے سنه مذکور خبر رسید که دوازدهم ماه مرقوم بعد ورود
زکریا خان ناظم لاهور از بیرون سرائے عمر درحمت حق پیوست رفت و دریکه برادران زکریا خان بود این خبر را شهرت نماده میر یحیی خان
پسر کلان زکریا خان با که خواهر زاده وزیر داماد وش هم بود در ظاهر بهانه دید بعد پسر آمدن جان زیر از پادشاه رخصت خواسته
و اندرون سه پیشتر از مذکور اول صبح کوچیده بمنصب استعمال بلاهور شتافته بجائے پدر شکن گشت و سے و دوم شهر مذکور
مشهور شده بدر کنار گشت و بعد انقضاے رسوم تعزیت روز دو شنبه بیست و ششم بحضور پادشاه رفت و آمدن جان وزیر
غلام محی الدین خان صاحب خدمت موقوفات خلعت رخصت ماهر بسطا اموال زکریا خان ناظم لاهور رفت و در روز دو شنبه
هم شعبان سال مرقوم الصدر خلعت صوبه داری لاهور و ملتان از انتقال زکریا خان بوزیر الممالک اعتماد الدوله مرحمت شد و او
نیابت صوبه هاے مذکوره به پسران زکریا خان خواهر زادهاے خود و بعضے شود آخر میان برادران از بر دو برادر بخصومت انجامید و

در بین دریا که مقابل پور سمی بر بجره بود با سید و سی از ملازمان خود سوار کشتی آمده ملازمت بیگم دریافت نموده بالفرار سی
و معامله با افغانان و اهنگوجند که با دختر افغان مذکور نسبت معین الملک هم مقرر شده بود اما از نکاح و ازدواج او خبری مسموع نشد
خلاصه از آن زمان سر اقتدار علی محمد خان بکیوان رسیده مراد آباد و بیشتر اضلاع بدایون و مین که و سنبهل و امروهه وغیره
ممالک آن ضلع وابسته آمده به تصرف خویش درآورد و ترتیب خیل و سپاه افغانان و دیگر ملازم رفاه گشته دم از تمرد و استقلال زد و چون
عمدة الملک صفدر جنگ صعود رسیده مدار مهام سلطنت گردید بادشاه را بر مفاسد وجود افغانان مذکور متنبه ساخته دلالت بر تنبیه
بد احوال او نمودند بادشاه نسبت بمعاملات او پیرفته آخر شب شنبه ساعتی قبل از طلوع آفتاب بیست و چهارم محرم الحرام سال
مذکور باطلاع وزیر بقصد گوشمال افغان مسطور اعلام نهضت بر افراشته در باغ اوسه انتقال مکان نمود و بعد انقضای سیزدهم صفر
از آنجا کوچیده بر دریا سی جیتنیان و از آنجا رسته نزول اجلال فرمود و روز جمعه بیست و دوم صفر سادات خان
بهادر ذوالفقار جنگ خالوی ملکه زمانی را بصوبه داری و قلعه داری دار الخلافه شاهجهان آباد سرافراز نموده بعطای
کاتبی ملبوس خاص که دران وقت بادشاه پوشیده بود و عنایت شمشیر اختصاص بخشیده رخصت فرمودند آخر روز از لشکر کوچیده
شبانه شب متصل شاهجهان آباد رسیده روز شنبه بیست و سوم ماه مذکور داخل شهر و روز یکشنبه بیست و ششم داخل قلعه
مبارکه گردید و بکار خود دهشتناک ورزید و بادشاه اول ماه ربیع الثانی در سنبهل اقامت ورزیده بقصبه بداون رسید علی محمد خان
تاب جنگ بادشاهی در خود ندیده بقلعه بنگده متحصن گشت افواج بادشاهی قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود قائم الدوله
قائم خان بهادر قائم جنگ خلف محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش از دار الملک خود فرخ آباد مع فوج بسیار در لشکر بادشاهی
رسیده بمسالمت وزیر بحصول کورنش بادشاه مفتخر گردید و راجه نول رای نائب صوبه اوده که ملازم صفدر جنگ بود با افواج
و اسباب شایسته حسب الطلب آقای خود نیز در رسید چون در میان لشکر شاهی راجه نول رای قلعه بنگده بود در احتمال
می رفت که علی محمد خان چون دشمن حقیقی خود صفدر جنگ را میداند و وزیر هم با او نفاق داشته شکست رونق کارهای
صفدر جنگ میخواهد مبادا هنگام محصور بر راجه نول رای که ابر و رنت نزدیک بقلعه خواهد آمد افغانان سرقوم راجه مذکور را تنها یافته
دران طرف قلعه با او محاربه کنند و چشم زخمی براجه نول رای رسیده موجب وهن صفدر جنگ گردد لهذا صفدر جنگ از بادشاه استیذان
نموده با فوج خود باستقبال راجه نول رای رفت و او را همراه خود گرفته در کمال کر و فر از میان لشکر وزیر بلشکرگاه خود رفت و راجه
نول رای را بملازمت بادشاه رسانیده انواع عطایا برای خاطر داری و آبروی خود بداو دهانید القصه چون وزیر بلا تا
تخمیر نفاق ورزیده با آنهمه تمرد با علی محمد خان با وزیر نموده بود طرف او را علی الرغم عمدة الملک صفدر جنگ گرفته در باطن تقویت
او می نمود سبر دو امیر مذکور مهم روهیله را باختیار او گذاشته اجتناب از انکار صلح شمردند وزیر بواسطه عفو تقصیرات افغان
مذکور گشته آخر روز جمعه سوم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری دستهای او را بدستمال پیچیده بلا
بادشاه همراه خود آورد و بادشاه با ستر جفا و زیر حکم کشادن دستهای او بوزیر داده فرمود که این را حواله شما فرمودیم و مردم برای ضبطی
اموال و اسباب قلعه مامور گشته ذخیره غلات که برای خرچ سپاه فراهم کرده بود بسیار بدست آمد و بعضی توپهای کوچک و نقد و جنس
بمیر عمله و چند ضرب توپ و دیگ هیچ منزد مگر قلیلی که نزد قائم خان امانت داشته بود ظاهر گشته داخل سرکار بادشاهی گردید و روز
شنبه چهارم ماه مذکور پیشخیمه بطرف شاهجهان آباد روانه شد و بادشاه مراجعت نمود راجه نول رای و قائم خان بنگش مرخص شده
بجاهای خود رفتند بادشاه هم عنان فتح و ظفر اول روز پنجشنبه غره جمادی الاخری سال مذکور بطالع آخر برج اسد داخل قلعه

و حاکم با اختیار مرادآباد بوده اند رند گاسے بود و سر راه و سیم او بعد گشته شدن سیف الدین علی خان مظلوم برادر امیر الامرا
حسین علی خان شهید مرحوم سازایکه روهیله مذکور با عظیم الله خان در قتل سید مرقوم برفاقت حاکم مرادآباد شریک بوده ملاذ و ملجا
بود و امر ودود درد شناس و زبده صاحب منصب و جاگیر و حاکم بعض پرگنات آن دیار گردیده چون صاحب عزم بلند اراده بود بهر
تقریب و تدبیر در تسخیر محالات قرب و جوار کوشیده بلکه اکثر اجاره از جاگیرداران آرام طلب دور برده بحسن دست آورده اقتدار
یافت معزالدین خان و عظمت الله خان که از نجابای آن زمان و حاکم با اقتدار مرادآباد جاگیر وزیر بوده اند در گذشته بعالم آخرت
شتافته او سامان اعلاے در زمرهٔ آنها و ملت سوده اکثرے از خدمات فرقه مذکوره را با خود رفیق گردانیده انواع قدما
کار صدمات افواج امرای آواره دست افکار بوده با استمالت اعیان دوستی او جوق جوق پیش او رسیده ملازم گردیدند و
علی محمد خان ملقب به روهیله در عوام مشهور گشت چون اقتدار فراوان یافت و سستی سلطنت و نفاق امرای دون همت و انهماک
و استغراق وزیر در شرب مدام و عشرت ترک سلطان کل امام صفهٔ ضمیر او مرتسم گشت تمرد ورزیده سر از اطاعت و الگذاری
سرکار وزیر پیچیده وزیر راجه هرنند را که از قوم روزافزون بود نائب صوبهٔ مذکور گردانیده و اسباب حرب از قبیل توپ و ماهیہا
سیاه و دیگر با یکجا از سرکار خود داده حکم به تنبیه آتش نوع هر قدر که خواهد در کار دارد امداده با انتظام صوبهٔ مذکوره و محالات
قرب و جوار و تنبیه و گوشمالی روهیله بد سرشت متمرد و دیگر سرکشان مامور بود و راجه هرنند محالات متعلقهٔ خود رسیده و فوج کاملی
ملا گرد سامان موفور در کمال غرور و تکبر از پیش گرفت روهیله بسطوت مقتضاے شعور چند نامها اطاعت و انقیاد داده
عذر تقصیرات و اندک تخفیف در معاملات درخواست هرنند بنظر کثرت فوج و حکم وزیر و امید امانت از ملتمسات
او در مطلق تمی چه رغبت ... در مقام کاوش دیگر بر آمده ... لود روهیله حال بدین منوال دیده ناچار روساے
قوم ... دچون اکثر صاحب جرأت و بے باک و در تحصیل میدان و تسخیر ممالک چالاک ... شده ... بود
در کمال عناد و عداوت چند علی محمد خان را اساره ... او بوده ... با همه ... تند خان مرقوم مستعد محاربه
گردیده لشکر آراست و جنگ ... سر ... از میان ... گشت ... خود ... مقابل گردیده ... ملاقی
عسکرین قریب گشت و چپاول و اصل در میان ... که در چند حسن وقوع تاریخ بوده ماثیرات اجرام علویے در عالم
کون و فساد بلکه در اعطاے ... و نجات آخرت برابر با خالق کائنات ... حکم بر ...
سطر تاریخ ... گردید جنگ در تعویق ... وگر ... عسکر ... تو ... خواست که ایام سعد و ... رسید
روز ... مطالف ... آمده ... روهیله ... گردیده چون سر دو لشکر نزدیک بوده اندیشی
شهرت ملازمت و ملاقات ... در صبح آن شب ... هنگام ... لشکر و سوارے خود آراسته و ... بر آمده
بر لشکر ... غافل بود ... آن ... در ... اقسام اشتغال داشت ... لشکر ... ناچار ...
همین ... بود که امروز تاریخ جنگ و سوارے نیست تا فوج روهیله در لشکر در آمده ... هو ... دشمن
... مطلعان ... راه آخرت
گرفت ... و دیگر ... علی محمد خان اسباب
و اموال و عمارت بے پایان بدست آمده فتحے بکمال عظمت بنهایت سهولت میسر گشت و اعتماد الدوله ... و ...
... کوس معین الملک که پسر ... مشهور بود ... علی محمد خان

مذکوره و مهابت جنگ نیز قرابتی متحقق بود داو خلاع مهر باسی مع سرپیچ مرصع بجواهر دو برادر عنایت نموده بارسال بعض تحف سرکار حکم کرد و پیغام دعا بنام عظیم آباد فرموده مرخص گردانید و غره ذی قعده سال مذکور فقیر با برادر و همراهیان مع الخیر بعظیم آباد رسید در روز سه شنبه دهم جمادی الآخرے سال مسطور آپامل مدار المهام مهاراجه ایشری سنگه سوائی خلف راجه دهیراج جے سنگه متوفی ملازمت پادشاه نموده بعطاے خلعت پنج پارچه سرافرازے یافت و روز یکشنبه پانزدهم ماه مذکور بنابر تقریب تعزیت پدر مهاراج مذکور که حسب الطلب بحضور آمده بود و هم سرای آوردن اوپیش پادشاه بوساطت خود وزیر الممالک اعتماد الدوله نزدیک سرای آقا صفے بخیمه او رفته و ساعتے نشسته بمغرب بخیام خود برگشت و آخر روز مهاراجه مذکور بخیمه وزیر بسرای حصول ملازمتش آمده شب سه‌شنبه بیست و هفتم رجب همدرین سال همایون بخت برادر محمد فرخ سیر عظیم الشان انتقال نموده در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار مدفون گردید و روز یکشنبه بیست و هفتم شعبان همین سال فوجدارے گوالیار بعمدة الملک بهادر از تغیر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفدر جنگ بهادر از تغیر اسد الدوله اسد یار خان بهادر و لسان مخلص عنایت گردید و این اسد یار خان دست گرفته و لعمه آورده عمدة الملک بود و هم بسبب او بیچاره منزوی و محروم از تقرب پادشاه شد و یک پایه بالا نشد بهردو امیر بحالی خلعت مرحمت گشت صفدر جنگ برادر خالو زاد خود شیر جنگ را مع فوجے از مغلیه و هندوستانی بقدر حاجت برای بندوبست آنجا فرستاد و شیر جنگ در انجا رفته سر الله را که تمرد و شجاع و گردن کش آنجا بود بعهد و پیمان دروغ استمال کرده طلبداشت و بعد آمدنش با او دغا کرده مقیدش گردانید و سهل ماہے در انجا مانده و تفرج منزهات آن بلده جنت نظیر نموده افراسیاب خان را که یکے از رفقاے صفدر جنگ بود حسب الامر بنیابت صوبه مذکور گذاشته خود بمعاودت بشاهجهان آباد نمود و آخر شب شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال مذکور عظیم الله خان که از مدتے در قلعه پادشاهے محبوس بود رخت زندگانی بعالم آخرت کشید و با امثال و اقران خود ملحق گردید دو سه ساعت از روز مذکور برآمده نعش او را در خانه اش آوردند اعتماد الدوله بنابر قرابت قریبه آنجا رفت هجوم مردم بسیار در ان مکان که جسدش افتاده بود و بنابر آمدن وزیر روداد اتفاقاً آن مکان ته خانه داشت بسبب کثرت بار مردم یا بنابر سببی از اسباب خفیه سقف آن ته خانه فرو نشست وزیر و اکثر مردم بنابر تاخیر در آجال شان محفوظ ماندند و لاش او را برده در جوار مزار شاه نظام الدین بخاک سپردند و آخر ماه ذی القعده سال مذکور قران نحسین در اول برج میزان و بنابر رجعت بار دوم آخر ماه صفر در سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے و بار سوم بنابر استقامت آخر ماه ربیع الثانے پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم در آخر برج سنبله شد و ششم یا هفتم ذی الحجه سال مذکور سلطان اعز الدین پسر کلان معز الدین فوت شد +

ذکر سوانح سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم هجرے نبوی که سال بیست و هشتم جلوس است

علی محمد خان روهیله که نام او بنابر بعضے تقریبات در ضمن احوال گشته شدن سیف الدین علیخان و غیر آن سانحه در دفتر دوم مذکور شد اگرچه پسر امیر و پرورده افغانے بود و مربے او هم کذلک اما بهره از شجاعت و لیاقت سرورے داشت و از غفلت و آرام طلبی وزیر الممالک اعتماد الدوله کار ها سے او رونق گرفته باوج اقتدار رسید مجملی از احوال و اسباب عروج او بمعارج اقتدار و اقبال آنکه اول بطور جماعه داران ملازم عمال صوبه مراد آباد و بلاد نواح آن بود و از جانفشانے و نیکو خدمتیها مورد الطاف حکام و در ان دیار صاحب نام گردید مدتے در ملازمت عظمة الله خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله صاحب اختیار

قلعه رسیده در بند گور از آنجا بار گرفت و سپس را مجروح و لیسے را مقتول ساخته بهادر سرگشت چون صفدرجنگ از حرکات
او مطلع شد دست پیش او در گرفت و در ساعت جان آماده ترک ریاست نموده نصرالدوله را که نامے داشت گرد سر می‌گشت حرکات سراسیمگی
ماهیه آن داشت که بلا زمان فوج مثلے را از ملازمان صفدرجنگ جدا گردیده و سامانے بهم رسانیده سرمایه مرشد را
بعرب دست خود مغلوب و صوبه مذکوره را مسخر سازد لیکن آن سرمایه زمانه سر بر آورد چون نصرالدوله سپرده بود بسند
خلعت آن صوبه را نداشت آورد فوج مثلے کرد ملازمت صفدرجنگ آسایش یافته از التماس اطاعت و محبت و رفاقت
نادرشاه برآمده بود و محمد یار خان را سے ساخت که مراده اینست از اکثر قهر و غضب نادرشاه بسر بردن با او همان جا
لازم دارد از رهائش سربار زده را سے به ترک ملازمت صفدرجنگ لیکن گرفتند که با او دیرینه توسل حقوق احسانش برگردن
داشتند همراهش گردیده و محمد یار خان با پسان قدر مرحوم نصرالدوله همراه گرفته گجرات متابعت و دست و پای رو با ماند
ملکت متعدد و اتباع مهولاسے اراده و صورت نگرفت و تا قمرالدین لکه هیچ مخلص بود و معیت از موافق سپاه ماریں از رفاقت
سر بر داده و دلی خطر دارم مدت نادرشاه گردید چون رسیده در ساکت از الطلس من ترسیده چرا مار آمده عرضداشت
کرکسته شدن از دست اهل توحوا کرد سے رسیدے در میان تامرحان مرجع شمرده رو بدرگاه آورد و ام نادرشاه راقد بعضا
او رسیده نگرد متصور مرید بالا پس کسید و مشکر سنگی فارس با امرات گردانید و نصرالدوله در جمعیت او اسیر و دستگیر مرشد گردید
لعداسے ولسیار لشاهجهان آباد گشت مرد سے لود تا مرد و روز پنجشنبه هفتم ذی الحجه همین سال باران بسیار و تگرک هم
کرد و پیش از آن ماریده و برق در بدلشدت لود چنانچه اندرون قلعه مردیان نام برق افتاده دو اسپ و دو کس هلاک
و دو کس دیگر بیهوش و کرست بدلدرد سنه هیست و هم ماه مذکور بهرسه پسح سعادت قلعه باسے مرحمت شد

ذکر وقائع سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم مطابق سنه بیست و هفتم جلوس

روز شنبه غره محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری خلعت دیوانی تن بعبدالمجید خان کشمیری از آستان اسیح مسند الملک
عنایت شد و او پس بروز یکشنبه السته سرلیعے کاغذها سے مرد بک دستخط نمود و بروز سه شنبه ماه صفر نور و بسند و بعد پیل
سال آصفجاه قلعه بالکنده را از توابع حیدرآباد محاصره نموده از دست مقرب خان دکهنی بحوزه تسخیر خود درآورد و بعد بیس سال
چون پادشاه راجهان اعتماد سے سرامر سے توراسیه نمود و سعدالدین خان ولد شرف حفیظ الدین خان از متوسلان آصفجاه و
اعتمادالدوله سهقوم آمها او و حفیظ الدین خان را از خدمت برادر ساخته که کار عمده و خراست جان و مال و ناموس پادشاه
دیرس کار مذکور است معزول شود بصلاح عمدة الملک روز یکشنبه هفتم شعبان روز صفدرجنگ را عنایت خلعت خدمت
میرآتش سرفراز نمود و نهایت لطف و مرحمت نموده اظهار توقعات و ما داد اسے حقوق نمکخوارگی از امیر مذکور بر زبان
آورد و صفدرجنگ تیشه میرآتش بعد شان و شوکت خود در قلعه آراسته از آن با اقامت خود در قلعه مقرر نمود و در آن خاطر
والد مرحوم که بعد از شکست از پادشاه گرفته و الد را محصور پادشاه ساخته از شرف کورنش و خلعت خدمت مذکور با پیشه پادشاه
رفت و یاد عنایت علی خان و همین آوان مناسب مطالبه سال بابت و مهماه در خدمت والد گذرانیده
جدا و اعوام سارک صفهان بخدمت صفدرجنگ آمده جمعیت سعادت بطرف عظیم آباد گرفتیم چرا که از هیچ محل سکنی و
جا سے والده کا هده و برادران و عم و مال جا سحا بود و با احترام الدوله زین الدین احمد خان هیبت جنگ ناظم بلده

در ریگستان آن طرف جمنا خیمه‌های علیحده دو درجه برپا گشته و صفدرجنگ مع فوج و اسباب حشم و تجمل خود بر پل کشتیها که از جانب
پادشاه تیار بود عبور نموده در خیمه‌های ایستاده خود نزول نمود و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر نصرت جنگ
باستقبال او آمد خیمهٔ اول پیر از ملازمان صفدرجنگ بود فرمان داد که ملازمانش در رسیدن خیمه بر زین پوشها نشینند و خیمه را برای
رفقای وزیر خالی گذارند مردم وزیر اول آمده در ان خیمه اجتماع نمودند بعد از ان وزیر آمده درمیان مردم خود تا سر دروازهٔ خیمهٔ
دیگر گذشت و در انجا لمحهٔ توقف نموده معدودی از مقربان عمده معتمد را همراه گرفته اندرون رفت صفدرجنگ نیز با معدودی
از عمده رفقای خود که از ان جمله بود والد مرحوم نشسته انتظار وزیر میکشید چون وزیر را دید از مسند برخاست و تا نصف
صحن خیمه استقبال نموده باهمدگر رسم سلام و معانقه بعمل آوردند و در خیمه بر یک مسند نشسته ساعتی صحبت اختلاط داشتند بعد از ان
استعارفات عطر و پان و گذرانیدن خوانهای اقمشه و جواهر و اسپان و افیال بعمل آمده وزیر مرخص شد که پیشتر رود و صفدرجنگ
متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدرجنگ در پی او بکرّوفر تمام سوار شده وقت شام ادراک سعادت کورنش پادشاه
نموده داخل حویلی داراشکوه که از عهد برهان الملک بعنایت پادشاه در قبضه داشت گردید آخر آهسته آهسته تمام لشکر و فوج
او داخل شهر گردید عجب شهری بود اگر چندین امرا مثل صفدرجنگ و عمدة الملک و آصف جاه آمده داخل شهر میشدند هیچ
امتیاز قلت و کثرت مردم نمیشد و اکثر متعلقان شهر را معلوم نمیشد که کی آمدند و کجا پنهان شدند والد مرحوم هم باغ راجه
بخت مل که دیوان خالصهٔ شریفه و چند سال قبل ازین مرده بود بکرایه گرفته داخل شهر شد و روز پنجشنبه هجدهم ماه و سال مذکور
شاهنواز خان معروف بمیرزا پهلو پسر زکریا خان ناظم لاهور که اینک سفاک بیباک بود در شاهجهان آباد رسیده شرف حضور
و کورنش پادشاه دریافت و روز پنجشنبه دوم ذی قعده سال مذکور عبید الله خان پسر دوم میر جمله بخدمت صدارت و عطای
خلعت سرافرازی یافت و آخر روز سه شنبه چهارم ماه مذکور سید علی خان خلف غیرت خان نعمت اللهی الحسینی که خطاب جد مادری
خود شیرافگن خان داشت همراه عمدة الملک بهادر آمده شرفیاب ملازمت پادشاه و بعنایت خلعت پنج پارچه سرافراز گردیده مورد
الطاف بسیار گشت و در همین سال و ماه شب دوشنبه تاریخ سیزدهم نکاح شاهزاده احمد میرزا با دختری از احفاد مهابت خان
بعمل آمد و هم درین ماه از شب جمعه بیست و چهارم ستارهٔ ذو ذنبی اول القدر هم گرد میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب
سرة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب میماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو
کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مایل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه ذنبش بقدر یک نیزه مرئی میشد
عین ستاره بسوی مغرب و ذنب او بطرف مشرق و روشنی همیشه زیاده میشد و در آخر ذی الحجه معدوم شد و شب دوشنبه
چهارم ذی الحجه شیخ سعد الله دیوان تن و سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور مهر پرور زوجهٔ بهادر شاه جدهٔ محمد شاه فوت شده در
مزار خواجه قطب الدین هر دو مدفون شدند و هم درین اثنا روز سه شنبه پنجم ماه و سال مذکور خدمت صوبه داری گجرات بفخر الدوله
برادر روشن الدوله تفویض یافت سببش آنکه صوبهٔ مذکوره چنانچه در دفتر دوم بزبان قلم داده آمد از عمل پادشاه بدر رفته از مدت
چند سال در قبضهٔ تصرف مرهته بود و کسی صوبه داری آنجا قبول نمینمود محمد یار خان که از سردارزاده‌های ایران و صاحب
نسق و شجاعت بود از خوف نادرشاه و محنت رفاقتش بستوه آمده هنگام ورود شاه مذکور در هند مختفی گشت و بعد سعادت در
رفاقت صفدرجنگ گزیده در ایام رفاقتش از بنارس تا پتنه زری که مهابت جنگ برای بالاجی راو مرهته فرستاده بود و پیل
بالاجی مع فوج بدرقهٔ هیبت جنگ ناظم عظیم آباد در سهسرام منزل داشت بغتةً بر سر لشکر مذکور با معدودی از سواران

و بهان باتفاق چنین معتقد بسکه بود که حضور ضرور و مهام امور سر رشته ترتیبات فراوان بود معین جنگ حسب الاستصواب او سید
امانت حضور درست دیده و دیگر سرانجام ضروریات اسباب و راه بود را بسعی بیشتر بود زیرا که اول این لازم سرکار او و بار عمده ملک زاده
و حسن اخلاص با سلطنه و عمده اعتبار رسیده بود و مهمات عمده تجویز فرموده و چند روز سوی مادر احصار عمال و مالداران سرکار
واسبات اسفار توقف بود و عمده رسیدن به دار الخلافه شاه جهان آباد بعد اندک زمانی او دید و عمده الملک باو داد و عمده الملک
دست نویسی قبل از معین جنگ از صوبه اله آباد کوچیده روانه دار الخلافه گشت و سید محمد خان ایرانی را که از قبل او حاکم کوتی و دیگر
شجاعت آئینی بود در صوبه نائب گذاشت و روز پنجشنبه هست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور طرف مقابل قلعه مبارکه شاهی
بساحل دریا حصار رسید و آخر روز دوشنبه غره شوال بعد عید وزیر الممالک اعتماد الدوله بهادر باستقبال عمده الملک آمده
بر دو امیر کبیر بسواری یک فیل داخل شهر شاهجهان آباد گردیده وقت شام عمده الملک مشرف کورنش پادشاه و تحصیل قوائم
سریر سلطنت مشرف و معزز گشت و در اواسط رمضان سال مذکور بعیر بهر کاب والد مرحوم در شروع شباب در رکاب صحبت
معین جنگ از عظیم آباد و در آن ایام بحضور قریب بود سلطنت مذکوره که مرکز دولت معین جنگ بود رسید سمیع بیگ خان داروغه
دیوان خانه معین جنگ حسب الامر آمده بود باستقبال والد مرحوم آمده مرحوم مذکور را ملازمت معین جنگ سر دو الدیار مشرف
نموده چون فوج و سواری اوتیار و استعداد ساعت مختار بود ساعتی در خانه سمیع بیگ خان توقف فرموده بعد ساعتی عبد الرحیم خان
همراه شده اوقات را در اضطراب دیده بعد معین جنگ اخبار نمود و معین جنگ سوار گشته داخل جشن خانه شد که تو سیاست
از آباد دوست داشت گردید و بعد چند روز حسب ایماء شهر رمضان المبارک کوچ فرموده مع اهل و عیال روانه دار الخلافه گشت
در لب دریای گنگا رسیده با من فوج و کمک پور که مرزا رسما مدارست سه چهار روز مقام بوده بر بستن پل از کشتیها
رکاب فرمان داد و بعد بستن پل رامه بول را بانت صوبه را مرحمت گردانیده خود عبور نمود و والد را و جدا رسید سرکار جهانگیر آباد
داده همراه راجه نول رای رخصت میکردند که گفت که شمارنج سفر گشته رسیده ایم حیدر پور آسوده اگر صحبت میان سعادت
برار باشد خواهید بدین الا حضور با خواهید آمد الدین در تبعیت راجه نول رای به بسیار همراه او وقت عید در نواح کول جلالیسر
آمد معین جنگ در آن روز مقام نموده مراسم عید که عبارت از رفتن مصلی و استماع خطبه است خیمه از لشکر بفاصله ریا کرده تقدیم
رسانید و بعد از آن ساحل رود ... فرموده منصل بدار الخلافه رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنگ پسر سعادت خان برادر زاده
برهان الملک که خالو زاده معین جنگ و برای خود امیری بود و راجه لچهمی نارائن وکیل معین جنگ در منزل هشتم باستقبال
آمد و معین جنگ بار بیگ که از دو سه بعد سنه... آن بیست لب دریای حصار رسیده از جانکه منزل بود خرید ماکمال تجمل
مع ... معلیه و سید و ساتر تیک سوار روش اسب ... بود خصوص فوج که لباس بدن از سقرلات ...
و سایبانهای بعد و اسپان و لات ... فخار بهای اقبال ... و فرمانهای ملاسی دیگره و سه تاک ... در
نهایت شکوه بایوسته ایمره که البته کم از ده هزار سوار بکوام بود و حاوی قلعه پادشاهی اول روز رسید الفاتحه آشکارا
دیده جا انصاف بود معین جنگ موافق ضابطه روبروی برج مثمن دیوان خاص که ملاسی است و مشهور شیلی و خورشید
از فیل فرود آمده سلام و اداء تسلیمات ازو قبول آورد و لمحه ایستاده بعد گرمی عطایای کل ارتقیل خره و حمائل که پادشاه
المنصور خواهم سرای ... رسانیده بود بار سوار شده به فرودگاه برگشت پادشاه هم از بالای فوج و سوار ... که از
برج مثمن ... بود ... شد و آخر روز ... پنجم ماه شوال سال مذکور که ساعت مختار ملازمت پادشاه بود در دیگ ...

وزیر پادشاه از خانهٔ خود گریخته قاصد لاهور گشت و همان روز برای تعاقب و گرفتهٔ آوردنش پسران اعتماد الدوله وزیر و قلیچ خان بیگیاسشی سردار سواران ملازم توپخانهٔ پادشاهی با دو هزار سوار و رسالهٔ کابلی و افواج دیگر متعین شدند و عظیم الله خان مستعجل تمام قطع منازل نموده در هشت روز بلاهور رسید و زکریا خان ناظم لاهور که با عظیم الله خان همزلف بود و در آنجا نه خود به لاهور بیاورده فیل و اسپ و دیگر لوازم عمارت از سر نو آراسته و او دو پسران وزیر و ملازمان پادشاهی را ضیافتها نموده و تفقدات فرموده عظیم الله خان را حوالهٔ آنها کرده خوشنود و روانهٔ حضور ساختند و آنها مع عظیم الله خان روز پنجشنبه چهارم ذی الحجه سنهٔ مذکور شاهجهان آباد رسیدند و عظیم الله خان در قلعهٔ پادشاهی بعد چند روز مقید گشت و در آخر شوال سال مذکور قران نحسین در برج سنبله گردید و در روز دوشنبه هفدهم ذی القعدة الحرام سنهٔ مذکوره پادشاه بتقریب سیر و شکار در باغ متصل قصبهٔ لونی رفت و از بیستم ماه مذکور پادشاه را اثر مرض خناق و ذات الجنب که از پیشتر بود داشت اشتداد پذیرفته آماس در خارج بدن و تضییق در مجاری اکل و شرب و تنفس بهم رسیده تصدیع بسیار کشید و شب پنجشنبه بیستم فصد نمود و در لوحه پایید و صحت نایافته آخر شب یکشنبه سلخ ماه مذکور داخل قلعه گشته شفا یافت و روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام شروع سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه وسلم نوروز شد ❊

ذکر سوانح سال پنجاه و ششم از مائهٔ دوازدهم هجرت مطابق سال بیست و ششم جلوس محمد شاهی

روز دوشنبه هشتم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سعد الدین خان میر آتش که خانسامان پادشاهی هم بود در حضور بسرای کورنش حاضر گشته آخر شب سه شنبه بلای هیضهٔ مختبسه مبتلا گردید و بدر د معده که همان جهت عارض داشت بعالم آخرت شتافت و روز جمعه دوازدهم ماه و سال مذکور حفیظ الدین خان پسرش بعطای خلعت ماتمی و بحالی خدمات پدر مع اضافه هزاری منصب و پالکی جهالردار سرافرازی یافته بنجهزاری و میر آتش و خانسامان پادشاهی شد و در ابتدای ماه رجب سال مذکور فرامین و شقه‌های خاص شاهی بعمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ و زکریا خان بهادر ناظم لاهور و ملتان و راجه بخت سنگه راتهور و راجه دهیراج جی سنگه سوائی و دیگر امرا متضمن طلب حضور شرف صدور یافت با صفجاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما بنابر ضعف پیری و آسایش و جاه حکمرانی شش صوبهٔ دکهن چون ضرورتی و داعی نبود عذر خواسته نیامد و کمر همت بر تسخیر ملک کرناتک بسته اول قلعه ترچناپلی را محاصره نموده مفتوح کرد و بعد از آن ملک ارکات را از قوم نوایت انتزاع نمود و راجه دهیراج جی سنگه نهم شعبان که دسهره بود یا سیزدهم ماه مذکور علی اختلاف الروایات فوت شد و سه رانی از زوجهای او مع دو دو سه خادمه و پاتر یا جیدر راجهٔ مذکور بدستور معین و مستمر که عادت هنود است سوخته باصطلاح اهل هندستی شدند بفتح سین مهمله و کسر ثای مثنات فوقانی بیای زده ❊

ذکر ورود عمدة الملک امیر خان بهادر و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ در حضور و آمدن میرزا پهلوری پسر زکریا خان خواهرزادهٔ وزیر از لاهور ❊ ❊ ❊

ابتدا در ورود شقه‌های پادشاهی صفدر جنگ که از سابق دم اخلاص و اتحاد با عمدة الملک زده خود را از جملهٔ متوسلان آن والا دودمان می شمرد و بنای قبول و امتناع امر مذکور را بر ایما و اشارهٔ عمدة الملک گذاشت عمدة الملک

از شهر شاهجهان آباد بیرون رفت و تاریخ بیست و چهارم مذکور خلعت مهر باشی و استقلال خدمت وزارت بمدار الدوله دوآتشه سجانی خان
و در اثنای پدرش معین الملک پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان عنایت شد و هم درین سال روز سه شنبه بیستم جمادی الاولی انتظام الدوله
پسر کلان اعتماد الدوله بنظم صوبه خود دار الخیر اجمیر که بانتقال مظفر خان برادر خان دوران امیر الامرا از العهد ساخته تا در شناسی ساخته
بود خلعت سند و روز دوشنبه چهاردهم ماه مذکور صمصام الدوله پسر امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله بهزاری منصب اضافه
نامه بهجت سرافراز شد و هم درین سال شادی کتخدائی قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله با دختر مظفر خان برادر خان دوران
شب سه شنبه بیست و سوم جمادی کتخدائی انتظام الدوله پسر کلان اعتماد الدوله با دختر امیر الامرا خان دوران بیست و دوم ماه
مبارک رمضان بعمل آمد و روز سه شنبه سوم محرم الحرام شروع سال پنجاه و چهارم از مائة دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و
آله بوقوع رسید +

ذکر سوانح سال پنجاه و چهارم از مائة دوازدهم هجری + +

شب شنبه بیست و چهارم شعبان سنه مذکوره دختری از بطن صاحبه محل زوجه محمد شاه متولد گشت و این صاحبه محل
دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکه زمانی خواهر زاده سادات خان ذو الفقار جنگ است که محمد شاه تعشق او را بعقد ازدواج
خود آورده بود و چون عظیم الله خان انتظام صوبه مالوه و استرداد آن از دست مرهٹه ملتمس بود و لی التماسی پادشاه گشته
از لشکر امداد خیر و سرانجامی بسیار برداشت ازین جهت اعتماد الدوله در بیم که برادر زن او و دیگر قرابت دار است آزرده می بود
ناگهان با تعصبی تنگ ظرفی از پادشاه اظهار آزردگی نموده از وسیله علی مردان خان مرحوم که در ایام ماندی اول
در جهت کوچ نموده در چار باغ مذکور نزول مکان کرد پادشاه بر او عتاب گشته از منصب صدارت معزول نموده ملتمس لطف الله خان
صدر سالی منصب مذکور عنایت نمود و خدمت داروغگی گرز برداران ناصر خان و فوجداری سهارنپور به صفی الدین خان
عنایت شد ناصر خان و غیره رسالداران پادشاهی همراه عظیم الله خان مقرر گشته گردید امورش امانت گردید
باسفارش سی کرد ناصر خان کشیده سپاه نموده معاودت نموده ملازمان حضور با سرطرف نموده سرفرازی
شد و در همین سال بعد عصر ستاره دو دنب بمقدار یک گز از سمت مشرق مائل بجنوب ظاهر گشته نمودار گشته سیر و دور می
که طرف شمال برود و در یک ماه ماند و بعد ایام عاشورا معدوم شد و روز چهارشنبه سیزدهم محرم الحرام شروع سال
پنجاه و پنجم از مائة دوازدهم هجری نبوی صلی الله علیه و سلم بوقوع رسید +

ذکر سوانح سال پنجاه و پنجم از مائة دوازدهم هجری نبوی که سال بیست و پنجم جلوس محمدشاهی است

روز جمعه یازدهم جمادی الاخری سنه مذکوره ملاحت العشاء تاج محمود خان انتقال نمود و روز جمعه بیست و سوم ماه و
سال مذکور خدمت قضا بمراد الدین خان بعد رجوع خان مذکور بعطای خلعت خدمت مسطور سرفراز گشت و روز یکشنبه
دوم همان سال مذکور شرف الله خان صدر الصدور پسر میر جمله فرخ سیری انتقال نمود و درهمین ماه و سال قران علوی در آخر
برج اسد موافق زیج جدید که بسعی راجه جی سنگه کچواهه و اهتمام میرزا خیر الله و شیخ محمد حامد مهندس در عهد محمد شاه بپایه اتمام
انجام یافته در اول سنبله موافق زیج الغ بیگی شد و روز شنبه نهم شوال المکرم سال مذکور بار عظیم الله خان ...

شیٔ تقدیر دربالا جابه جید بر + + +

ذکر معاودت آصفجاه نظام الملک که بازردگی و بهانهٔ شکار برآمده بود بشاهجهان آباد و ملازمت پادشاه نمودن و بنجو شفیع دیگر رخصت شدن و رفتن بسمت دکن و بعض وقایع بار دیگر

روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری نظام الملک که بهانهٔ شکار و آزردگی خاطر در اول قیام گردیده ورود شاهجهان آباد چند فرسخ اراضی بجهت حشت بشیر و بعد رفتن عمدة الملک امیر خان بصوبهٔ الهآباد داخل شاهجهان آباد گردیده ملازمت پادشاه نمود و بعد باسبب تپ شنید که پسرش انعام الدوله ناصر جنگ باغوای سفلگان مسلک سلوک خود سرکشی ورزیده سر از اطاعت باز زد آصفجاه ناچار گشته بنابر اصلاح حال او روز دوشنبه چاردهم جمادی الاولی سنه مذکوره از محمد شاه رخصت گرفت و غازی الدین خان فیروز جنگ پسر خود را بنیابت امیر الامرائی رسانیده و پرشانید و عازم دکن گردیده و تا نموده و فیمابین بجواب و سوال بر افسانی و معاذیر گذشته آخر الامر بقبر درست و ناچار سی بیستم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چار هجری در سواد اورنگ آباد بجانب غربی بلدهٔ مذکوره باپدر و پسر جنگ واقع شده ناصر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر آمد +

ذکر رحلت مؤتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر و تعیین شدن خدمت خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری مع مجمل سوانح دیگر

بعد رفتن عمدة الملک بصوبهٔ الهآباد تقریب مؤتمن الدوله محمد اسحق خان باوج آسمان رسیده محبوب ترین امرا پیش پادشاه و کلمهٔ الحضری که در بارهٔ اعتماد الدوله قمر الدین خان گفته بودند در اینجا هم اعز احمد قابود و خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه با و مرجوع گشته چندین هزار سوار از رساله او ملازم سرکار پادشاه بودند ماغ تا نت گرا آخر حروف نامش بود در اعتباری که پادشاه را برا او بود دربیچ امیری نداشت چون اوج اقتدار او بنهایت رسید دست قضا روزنامچهٔ عمرش در نوردید بچنری که چند بینی ادبیر رسیده ورم و آماسی نمود و پنج و شش روز تپی عارض گشت ناگهان روز دوشنبه دوم ماه صفر سنه مذکوره جهان فانی را وداع گفته برحمت الهی پیوست و در روز سه شنبه ششم ماه مذکور خدمت دیوانی خالصهٔ شریفه بعبد المجید خان کشمیری اختصاص یافته بعطای خلعت شش پارچه سرافرازی یافت و در روز جمعه نهم ماه مذکور سه پسر محمد اسحق خان مرحوم ملازمت محمد شاه نموده بعطای خلعت ماتمی و مهربانی بسیار استمالت شدند میرزا محمد پسر کلان او بخطاب پدر محمد اسحق خان بهادر ملقب و آخر مورد عنایات پادشاهی زیاده از پدر گردید و صحبت پادشاه با او بجائی رسید که میگفت اگر محمد اسحق خان بمیرزا محمد مارا نمی داشت نمیدانم چه طور زندگی میکردم و پسر میرزا محمد اسحق خان را بطور سلاطین در عهد طفولیتش بر تخت پیش روی خود خلاف ضابطهٔ سلطنت می نشاند و هر دو پسر دیگر مؤتمن الدوله اسحق خان نیز معزز و مکرم بوده اند وسطی میرزا لسا الله خان و سومی میرزا محمد علی سالار جنگ و هدرینا ماه یازدهم صفر باجی راو مرهته بازار بدستی در گذشت و در روز شنبه تمام ربیع الاول سنه مذکوره خلعت صوبه داری مالوه بعظیم خان ظهیر الدوله شوهر خواهر اعتماد الدوله بانتقال باجی راو مرهته عنایت شد و او از تیزروی که داشت قبول نمود و لعل مکان هم کرد اما کاری از پیش نبرد چه حسن تردد ازو مسموع نگشته و روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال مذکور خلعت چهار پارچه خدمت فوجداری تپاله بهمت دلیر خان مع شمشیر عنایت شد و روز سه شنبه سوم ربیع الثانی خان مرقوم خانه کوچ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای پادشاهی علی الاطلاق و شکر و سپاس مالک الانفس و آفاق جل جلاله را سزد که داران عرصهٔ افلاک و گوشه‌نشینان
زاویهٔ خاک ملمعات صناعه و السنهٔ شتی ماهران زمان بحمد او ستاینده و گدایان بارگاه کبریش از طبقات انام و مصنوعات آسمانی و تا مستان
شاهان خسروان جهان و سلاطین دوران را تاج بخش و مملکت ستان و درود نامعدود و صلوات عبیر بیز و درود نثار آسمان لایک
آشیان ساحت تسخیر افلاک سیر جهانگیر عرش سریر فلک کیاسی افلاک ترجمان و رمزهای کشور املاک سرافراز کونین شاه معارج
قرب قاب قوسین تاج آسمان و لمل حلیهٔ حمد اسمی عز و جل سید الانبیا و المرسلین مبعوث علی الکل علیت محمد که لولاک دنیا
اوست * جهان حمله رهون احسان اوست * صلی الله علیه و علی آله الذین ورثوا سر لدنه بالاستحقاق و وحظا منه علی
الامم سالالا فان اذهب الله عنهم رجس و طهرهم تطهیرا و لیه لهم هداة الخلق و امارة تیسیرا اما بعد سرزبا سیما سیاک
متحران آثار و متبعان اخبار مخفی نماند که در کتاب سیر المتاخرین که التاس غشیرة الی نفس نفیس من اهله الساقه لعد ال
کرام اقل الکلیه بل لا شی سی الحقیقه علام حسین ممکن من هدایت علی خان بن السید علیم الله بن السید فیض الله الحسینی الطباطبا
عفا الله عنهم بعفو و رحمته متعددی سی تحریر یافته که در احوال عهد پادشاه معدلت پناه محمد شاه تا سال بیست و دوم جلوس او
مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری سمت نگارش یافته و درین کتاب احوال بنگاله و عظیم آباد را سلسله هجوم
آنجا سلسل بیان قلم داده با تمام رسانیده تتمه احوال زمان زندگانی پادشاه مذکور و سلاطین آن زمانه بالعدس موجود بود
که کاسه دفتر دیگر آراسته آید سار الیاسی وعده داد که بعد شروع تحریر آن نموده از راه بسی مشت و نخمده و لیست
اصول و مشغول است که این اجزا و اوراق را صورت انتظام و التیام و آمارش را پیرایهٔ انجام و اهتمام بکرمت و مایه زبان
خامه کسور اللسان این حقیر فاصر البیان سر التقصیر را از زلال حقیقات تحریر صیانت فرموده بدرسای الوار الطار گرداند ملی

بعون خدائے کہ خبیر است و قادر و خلاق [illegible]

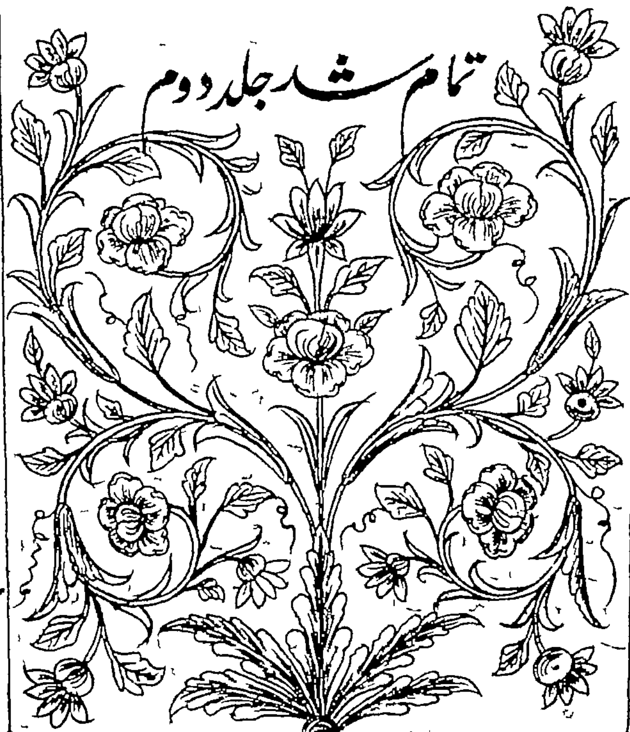
درین ایام فیض انصرام مجلد دوم از کتب معتمد تواریخ ہندستان بالخصوص سلاطین دہلی تاریخ صداقت آئین مسمی بہ

سیر المتاخرین

تصنیف شریف و ترصیف لطیف سید مورخان فصیح زبان صحیح بیان نثار بے نظیر عطارد تحریر مستند جہان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نول کشور کے مطبع [illegible]

والیها المعصومین صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین صورت اتمام و سطر اختتام یافت اگرچه ساست عیان عون عشر الملک
الشان و غایة همة حالات و وقایع عهد کیومرث شاه و احمد شاه و عالمگیر تا سه دسواع عهد ... شاه عالم پادشاه از ابتدا سه
سه سیف و سوم محمد شاه و مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سوم هجری که موسی صلی الله علیه و آله تربان قلم داده آید منه
الاعانة و التوفیق انه خیر رام و شفیق تم الکلام بعون الملک العلام یوم الاحد بست و هشتم من المحرم سنه سته خمس و تسعین من المأة
الثالثة بعد الالف من الهجرة المقدسة علی صاحبها السلام و التحیة +



یازدهم عفو و اغماض در جرائم و تقصیرات محقر

چه کمتر کسے معصوم تواند بود انسان بمقتضاے دواعے چند مرکب ست بسهو و نسیان اگر همه جا و بر وقت جزا و سزا ملحوظ و منظور
باشد کمتر کسے از آفت سیاست محفوظ و مصئون تواند ماند **بیت** سراسر غبار است این پهن دشت * ازین چشم پوشیده باید
گذشت * و در جزا و سزا اما اکتفا بعفو ابطر انچه آن دیار نمودن و لحاظ مرتبه آبروے هر فردے از افراد فرمودن چه مردم هر جا
بهر چه معتاد باشند بآن روئیه سازند و وحشت نمی نمایند اما بر غیر آنها قباحت هست خصوص اوضاع و قواعد عدالت پادشاهی
اصحاب انگلیشیه که وکلاے انگلیشیان اند و صاحب معامله بمرتبه ادنے ملازم ایشان و عدالت فصول و موسمها دارد عمرها انتظار
آن باید کشید تا انفصال قضایا به هیچ سنے باید فهمید که چه مے شود و چه خواهد گردید و پایان کار بچه خواهد انجامید و بمجرد دعواے کسی
مدعا علیه خواه محق باشد و خواه غیر محق اگر وثیقه ضمانت مینے معتبرے که دو برابر دعوے زر داشته باشد داخل نکند بیچاره حق و ناحق
مقید مے شود و اگر ضامن بهم نرسید و معامله صورت انفصال یا تسکین نیافت باید تا دوازده سال اگر تقصیر دارد و اگر
ندارد مقید باشد و براے ترجمه عرائض هر چه قدر حروف که بزبان انگلیشے ترجمه کرده شود چه قدر اشرفے بمترجم باید داد و
با وجود اینهمه عسرت و پریشانی که مردم هندوستانی را لاحق است باید یک ماه را بجهت احضار حاکم عدالت کلکته بنا بر جواب دعوی
خواه حق باشد و خواه باطل یا فقط براے گواهے یا بهمین قدر علت که معامله مرجوعه کسے را یکبار شنیده یا بهر صورت بر آن اطلاعے
دارد اگر چه گواه هم نباشد باید اهل و عیال خود را در ابتلاے فقر و ناداری گذاشته در آن مکان بد آب و هوا رود و تا رسیدن نشش
در آنجا اگر موسم عدالت نماند یا حاکم عدالت خود براے تبدیل هوا بجاے دیگر رود باید بے موجب و ناحق ماهها در آنجا بگذراند
و دیگر انواع بلایا و محن دارد که کسے در اینجا هاگاهے ندیده و نشنیده شاید عمرها هم اگر بگذرد اطلاع بر آن ضوابط متعذر است
با این احوال باید دانست که چه مصیبتها داشته خواهد بود در آن بلاها مبتلا گشتن و از اهل و عیال و اوطان مالوفه کنار گرفتن
و پایان کار خود که بکجا خواهد انجامید در نیافتن اعاذنا الله تعالے و جمیع عباده من ذلک الشر و روالآفات انه مجیب الدعوات *

دوازدهم اعتماد بر اظهار عمله و فعله معین فرمودن *

خصوص هنگامیکه کسے از دست آنها یا شرکاے آنها نالشے و شکایتے داشته باشد خاصه در امور عظیمه مثل قتل و خون یا عرض
و ناموس یا مقدمه مال بسیار چه درین صورت امکان ندارد که مظلوم بداد خود رسد و حق بحقدار عائد گردد باید گورنر بهادر و
ارباب کیسٹ و حکام اضلاع پیش هر که ستم رسیده حاضر گردد کارهاے عمده را پس سر افگنده بهمگی همت متوجه استماع مقالات
او گردد و بغور و تحقیقات حکایت مدعے و مدعا علیه پرداخته رضاے الله تعالے و فریادرسے و دادرسے مظلوم بیچاره
منظور دارد و سعی بلیغ در کشف اسرار و استار نماید و بعد تحقیق و تنقیح علے ما هے علیه بدون آنکه مایل الغت و یا دیگرے کلفت
باشد انفصال داده احقاق حق فرماید والله ولی التوفیق سعدے شیرازے **بیت** مراد ما نصیحت بود و گفتیم * حوالت
با خدا کردیم و رفتیم * **الصا** گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * و ما علینا الا البلاغ الحمد لله علی آلائه و الشکر علے
نعمائه کما یلیق بکرمه و کبریائه که این نامه نامے و صحیفه گرامے بدستیارے خامه مکسور اللسان این عاجز مستمد فیضان مسمی
غلام حسین بن هدایت علیخان ابن السید علیم الله بن سید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی و الوصی

کاردان سلیم النفس هوشیار در اصلاح مقرر شود و اول احوال آنها در باره سرگاه سالیانه آن کار باشد بعد تفویض کار به آنها اعتقاد نموده ساخته و پرداخته آنها را تسلیم دارند چرا که سرمایهٔ دولت کاردان که هوشیار شده و کارگزار شدند باشد بطور مالوف گذاری که اسلام در هر پرگنه مقرر کرده بود از حضور مقرر شود و در العلاقه کونسل باد دول تقصیر معزول نشود چون ارباب کونسل جا دهنده و کارگزار بدکردار ترک باید آداب نوکری را کارگزار اهل آن را اما صاحبان اولاد لازم کمیت و دولت کمی دولت صلاح ارادو معاملات اصحاب عرض بوده باشد دیوان و منشی لازم بود در امر جمیع معاملات نگردانند چنانچه در عهد جارج ولسترت هوشیار جنگ دستر اول بهادر ... و رنگ بود و سرکار جلسه ایس نوکر کارگزار باشد و ظاهر گردد سرایت بقدر مرام باشند دیگر هم کاران از عزت یافته از راستی سر دل بود و سرگاه جاسه ... کونسل مرور باشد در عدد ارباب کونسل تقلیل نموده زیاده از ده کس مقرر نباشد که کثرت ارباب حکومت موجب اضطراب و تفرقه خاطر رعیت و عهده برائی سچارگان اما سر جماعت جمع کبیرے متعدد راست چنانچه ذکرش گذشت و در تعیین متعددے آنها از کل عمله و عملهٔ بومدار وغیره و نص طبع لعل آورده کسے که معامله دان کار شناس و خیر خواه عموم الناس باشد مقرر شود بلکه حاجت بطور بومدار ایشان الحال مقرر اند مطلق نیست کوتوال لائق کار که هوشیار کم آزار باشد باید سهر [illegible] در معصل عمال نیکو خصال کا بے اند هرگاه اینها هم که تقرر یابند اندیشه رسائی مردم بکیت و مال پرس معاملات خود با مردم آن جا که در آنجا متعین اند داشته باشد یقین است که کارها برونق گراید و خلق بسیار از انواع آفات و آفات سر آید و سعی مشکور رسے و جهانیانے ظاهر و عیان و خلق از تعاسے سایه رطب اللسان احسان و ممنون حکام حسن باشد و بسلک التوفیق انه خیر صاحب و رفیق سعدی رحمه اللہ ترس جان رعیت نگاه + که معمار ملک است و داناے کار + مدار لیس لست آنکه وی نکو از خلق + که نفع توجه در آثار خلق + ریاست سپردن بآنها خطاست + که از دست شان دست بالاتر است + نکوکار پرور نه بیند بدی + چو بد پرور سے خصم کار خودی + بعد الحمد که جو هذا سے لعاصان انگلشیه مقرر گشته این ملاحظه از سر علی مدار ریاست +

دهم در امور معدلت گستری و رعیت پروری

الحال که خلق این دیار عموماً رعایاے صاحبان انگلشیه اند و جماعت غیر از مدارج مراحم و اشفاق اینها امید ندارند باید جانب لازم مال خود و اقوام و متعلقان دو سه کالا هتمام چنانچه آئین سلاطین عدالت قرین بود ملحوظ داشته احقاق حق همه مقصود خاطر که نیکیاے دنیا و خوبی سود دیگرے هدایت و ندامت اعلیٰ و اوسط و رستگی ملکوت موجب استرضاے حضرت علام الغیوب است و کوشیدن در بقاے عمر و دولت و ازدیاد دولت و سلطنت ملک و سلطنت چنانچه سعدی گوید بیت که چو مهر بالست بر داد گر + کشاد بجا حق نگر + و عملاً این کار باید از جمیع عمله و عملهٔ آزار بر سر رعایا و سر در دگار داد باری و دیانت معمور و از طمع و رشوت و پاس خاطر ناسے مردم عمومی پسند و ما این حال از اولیاے اوم ساز حفظ آبرو باسے خود خائف بود عمر جماعته اللہ تعالیٰ دیانت امرا و متمسکے آنها امیر دیگر سلطور نماید و هرگاه چنین کسان یافت شوند و جه سلیمه آنها بعد کفاف از سرکار آن مقدار تعیین و مرحمت شود که از طرف اوقات گذرانے خود جمع خاطر و العمال فارغ بال بوده دامن عصمت و همت خود ملوث حق ایستے رشوت نه آلایند الحمد للہ که این کار هم بصاحبان تفویض یافته دست دادند بالعسے شده از این کار که گویا شد و شدگان [illegible] المسکینان و از اسے میسر آید +

چند هزار سوار در رسالهٔ سردار اسنے که مشهور بشجاعت و صداقت اند مثل شیخ معز الدین خان لکهنوی و احمد خان برادر دلیر خان و اشباه ایشان و پیادهٔ هندوستان نوکر سرکار کمپنی بوده در ممالکی که بتسخیر در آمده ملازم باشند در اکثر محاربات خاصه حروبی که با فارسیان مثل مرهته و سکهان و امثال ایشان اتفاق افتد بمراتب بهتر از طرق سواران بنا بر پاس آبروی خود بکار سرکار می توانند آمد و از پهلوی ایشان نفع بسیار بخلق این دیار هم می تواند رسید و فوائد دیگر مثل افزایش آبادی و توفیر حاصلات ملک نیز دارد ❊

هفتم اقتدار یافتن زمینداران و اعتماد نمودن بر آن جماعه

از مسلمات عقلای این دیار و سلاطین حزم مند ذوی الاقتدار است که اصلا اعتماد بر اقوال بلکه عهود و مواثیق زمیندار گروه ندارند بل الغرض تا بطلب و کوته اندیشی بی ادب میدان استند و نهایت اهتمام داشتند که جماعهٔ مذکوره فرصت تمرد و گردن کشی نیابند و استعداد و اقتدار بغی و عناد بهم نرسانند که مفاسد بسیار و اکثر ایذا و اضرار بخلق خدا مثل قطاع الطریقی و قتل و غارت مسافرین و مترددین و رنجانیدن رعایا و عموم برایا و ویرانی ملک و خسارت در مالگزاری و تخلل در ملکداری از پهلوی همین جماعهٔ فساد پیشه بد اندیشه است و سر تادیب و گوشمال ایشان و عدداران عمالی شان و عمله دار کان معتقد مقرر بوده مرقول و فعل ایشان اعتماد نمی نمودند و فی الحقیقه درست فهمیده بودند الحال برخلاف از منهٔ سابقه و ضابطهٔ ارباب تجارب فائقه زمینداران این ممالک را سروران انگلیشیه بگمان رویهٔ ملک خود که هر یکی از نجبای ولایت شان چند هزار گز یا دو سه کروه زمین را مالک بوده ران جا باغها آراسته فارغ البال بتنعم و عیش بسر می برند دولت را رعایا بحکم مردم میگذرانند و همه با هم برابر و مانند برادر اند زمینداران اینجا را مرد معزز و صاحب شخصیت آبرو طلب دانسته زمام اختیار کار و بار زمینداری ایشان بدست او سپرده اند و آنها جمیع ملک را ویران نموده بنجابی سکنه انجا را بجان آورده منتظر وقت فرصت نشسته اند که اگر آشوبی روی نماید یکبارگی اعلام بغی و منازعت برافراشته فتنه های بزرگ احداث نمایند بالفعل از ضرب دست انگلیشیان نرسیده و تسلط ایشان دیده مماشات در کارها می نمایند و بوسیله توسل بادنیا مقربان عالمی را می رنجانند و اصحاب انگلیشیه بر ضمائر و اراده های فاسد ایشان پی نمی برند یا مصلحتی داشته باشند که بر ما مجهول مانده است ❊

هشتم چنانچه اشعاری بان رفت

گورنر و ارباب کمیٹ در اصدار جواب ملتمسات مردم و احکامی که در باره آنها با صاحب کونسل امضاء و دیگر اتباع عی باید نماید اشتغال بکارهای خود و عدم فرصتی که از هجوم مشاغل دارند نهایت درنگ میفرمایند و ازین امر عالمی شکسته خاطر و در کمال حیرانی و پریشانی است اگر وقتی برای این کار و شخصی باستماع ملتمسات ارباب حاجات و رسانیدن بگورنر بهادر و ارباب کمیٹ وغیره مقتدران مقرر گردد و در اصدار احکام و ارقام آن درنگ نشود در نفاذ عاملی در کمال سهولت و آسانی و اشتهار نیکنامی صاحبان در عدل گستری و رعیت پروری می شود و برای اصحاب انگلیشیه قباحتی ندارد و الله الموفق المنة لله تعالی که بعد تحریر این سطور کمیٹ خود برای این کارها قرار یافت و الم انتظار از ارباب حاجات اندکی برخاست

نهم چنانچه گزارش یافت

که در سر انجام کارها کار داسنے شرط است نه مراتب نوکری و رفیق پروری اگر پاس مراتب نوکری مرجوع داشته انگلیشیه

باید اسلاف که کیست + اگر توفیق آزادی و ماسوای این کار بتوفیر باید و مردم را عموماً پیش خود دارد منبه ملتمسات انسان را الحق
بعض حیل که پیش اعمال ایشان را موجب الوف و ندهوس و املاک و سوانح بیباک گرداند اگرچه غافل از هر سه مساوی عدم اعتیاد را
این خانه نیست ناخوانده بسیار سهو و اظهر هیچ خواهد داشت والله ولی التوفیق و در همین همین ملاقات و مصاحبت ماده معرفت
اشخاص این دیار هم هست که هرگاه هر کسی را راه بدهند و مقدار آنها در کارها تا نشناسند هر کسی سلوکی که مناسب حال و قدر او است
نمی‌توانند نمود و هر که را لائق هر کاری دانند باو دست او کار سپرد خود چنانچه مرسوم و مطلوب ایشان باشد نمی‌توانند گرفت
و این کار بدون مصاحبت و تفحص در عادات و اخلاق مردم و مشاهدهٔ حالات هر یکی در اوقات ممکن نیست و حکایت اغیار
خصوص بدین مرد زبان کار بطلب حقد و حسد و بغض و کینه ایشان بدهیم کی توانند شد +

ششم ممتنع گشتن مردم از اکثر منافع و محاصل +

سلاطین ماضی که بعد تسخیر اراده توطن درین دیار نموده ممالک مسخره را محصل خراج آنرا خاص خود گردانیدند و در آن هم با اعطای
مناصب و جاگیرات و التمغا و املاک و رعایت اولوس و اقوام خود و مردم این دیار را شریک گردانیدند و دیگر وجوه محاصل و
مداخل را بسایر پرورش خلق این ممالک که از کرورها متجاوز اند وا گذاشتند امرای مسلم و هنود و غیر ایشان جاگیرها مدد
ملکوک و منصبداران دیگر از هر فرقه جاگیرات بعد کفاف حد یافته اند و از ترقیات در بلد و سرکارها بنده نیز بهره‌ور بودند و بعد جاگیر
مدد معاش و دولتمند هم از انعام [illegible] نموده و این معنی اختصاص با اقوام آنها نداشت رعایت قدیم هم قوم ملازمان
مددمعاش از جهت وجوه مدیحی باب اشراک را هیچ نمره و ارباب استحقاق و اولاد و متعلقان جان فشانان و دعاگویان
و خیر طلبان التمغا و املاک داشتند و می‌باشند و وجوه دیگر از تجارت و معاملات صناعت بر عموم خلائق وا کرده است
هر چه انواع اسباع در آن بود و سلطنت العمارت می‌بود و لکوک مردم سواران و پیادگان ملازم سرکارات سلاطین و
امرا بوده پرورش می‌یافتند الحال تحلیل هر دو سیر جاگیر و ملک و التمغا و غیره تو می‌شد یا نیست آن هم بسبب عدم توجه تمام
احوال مردم انجار اقتدار عمال و رعیداران معتمد و متاجران ظالم و غلبه و حرص سلف نمات انواع نقائص و خسارت
در آن راه یافته چنانچه در احوال اهل املاک سابق [illegible] طور افتد مکیسی و غیره مذکور شد و الحمد فتد الحال در حقیقت یکسال
که اهل املاک کسینه بعلیا [illegible] و آن ملا ازین ارباب املاک را محل گردید و تحلیل مردم در فرقه برق امارات که
معروف به تلنگه اند نوکر گشته و می‌ترقی می‌یابند همین در صوبه چهل پنجاه هزار سوار داشت که در سرکارات ناظم و اولاد و اتباع
او و رعیداران معتمد ملازم بوده مسابره می‌یافتند و بسیار هم مدین هزار کس بعادت معتقد او همه گرفته و ادهواره پیشه کرده
سر راه حال تاریخ الحال می‌گذرانیدند اکنون نوکری سواران بالمره موقوف و جمیع انواع تجارت مخصوص سرکار کمپنی و ارباب
انگلیسیه است خواه ملازمان کمپنی و ارباب حکومت باشند خواه غیر ایشان کسی نیست شغل تجارت است مگر اکثر سرداران سپاه که آنها
ازین کار اصلا پیش می‌باید هرگاه حکام ذوی الاقتدار تجار باشند رعایای بیچاره را بچه خیال امتناع ازین کار تواند بود
و هر اراذل اهل حرفه سبب عدم رجوع صاحبان لعسامات آنها چنانچه در ذکر اصناف ارباب صنایع و رسوم هر قوم گذشت بسیار کسب و معاش
محروم اند متعددان ایشان را بوجهی که مذکور شد مقدوری نمانده تا از پهلوی آنها چنانچه پیشتر منتفع بوده اند الحال هم توانند بود
محل عبرت و محض قیومیت الهی است که اکثر بسیار مردم حرفه ایشان تا حال زنده و با عیال و اطفال از تنگ [illegible] مرده اند اگر

[illegible] گفته شود [illegible] از [illegible]
[illegible] ارباب حاجات [illegible]
[illegible] مطلع حال [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] بیان وقت [illegible]
[illegible] فقط [illegible] هیچ کس [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] مشتاق [illegible] آسان است
[illegible] کونسل
[illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] مثل [illegible]
[illegible] احوال [illegible] این کار [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] صاحبان دیگر [illegible]
[illegible] صاحبان [illegible] ارکان [illegible]
[illegible]

بیان اختلافات و مغایرت اصحاب انگلیشیه در وضع دربار با وضع این دیار

سلاطین معدلت آیین و حکام والا احتشام هندوستان اوقات را بر [illegible] سرکاری تقسیم فرموده قصور رفیع [illegible]
در آن [illegible] از آن جمله [illegible] کار و دیگر معاملات ملکی و دوم مقدمه عدالت و داد و دهی خلق خدا
[illegible] در روز معین نموده با آن همه شان و شوکت و فر و عظمت در روز دیوان کرده ملازمان و رعایا
را [illegible] بار عام می دادند تا همه کس حاضر شوند و عرض حاجت نمودند و سلاطین از احوال ملک عمله خود اطلاع یافته
تدارک آنچه حاجت آن باشد پردازند و ملازمان و رعایا نیز از فیوض آنها بهره یاب شدند و اکثر بجا بوده در ممالک محروسه
خود سیر می کردند و احوال ملک و رعایا را بچشم و گوش خود می دیدند و می شنیدند و همین قسم در روز دیوان عدالت فرموده
داد مظلومان می رسیدند و فریاد [illegible] می شنیدند و از ازدحام و غوغای عام خلق اکثر دل تنگ نمی گردیدند و اصحاب
انگلیشیه چنانچه در عنوان سابق اشاره بآن رفت از بار عام و اجتماع انام و استماع مقالات و کلام آنها نهایت متنفر و نفور
و محترز و دور می باشند و بدین سبب احوال ملک و عموم خلق برین جماعه کمتر معلوم و بعضی خلق از فیوضات اشفاق و
انعام اینها که الحال بمنزله پادشاه اند مایوس و محروم می باشند سعدی [illegible] چنان گفت [illegible] شهریار نیست [illegible]

سے نشیند و آن کاردان هوشیار ملول و بیزار گشته محروم از مرتبه و کار لائق خود گردیده آزرده خاطر بولایت می‌رود و
وے حیران بجاے او نشسته بنابر عدم اطلاع بر احوال اشخاص مدتها دان عیار را که آنها رجوع آورده با اکرام می‌سپر
ممنوع نموده اند مرجع امور عظیمه مے گردانند و عیاران مذکور کارها را ضائع و انتظام مهام را برهم مے نمایند و تا این صاحبان
تازه وارد بر احوال همین آوردگان خود آگهی یابند مهمات از دست رفته است و اگر احیاناً آن شخص کاردان هم در میان ایشان باشد لیکن
چون بنای کار بر کونسل است گفته و کرده او تا آن سه چهار کس دیگر هم تصدیق قول و فعلش ننمایند بکارے آید
و دور سیدگان مذکور بالتماس بر همکاران متوسل و آرزوے مرجعیت خود بر انکار کاردان هوشیار اعتماد و اتفاق
نکرده بمدد رائی و ملاحظه طرف خود که سه چهار کس اند مے گذارند که مهمے از پیش رود چنانچه گورنر بهادر را هنگام ورود جنرل کلاورن
وغیره همین احوال پیش آمد و در اصلاح سته هم اهل اوقات همین حالات روے می دهد +

چهارم کونسل است

کونسل که آن مجلس مشورت است که خلیفه ثانی در ماستقیم علیه اختراع نموده غرض ازین امیر المومنین از مرتبه
خداداد لائق آن سرور بود عبارت از اجتماع آرای اصحاب است در یک امر و اگر اختلاف در آرا بهم رسد هر طرف کثرت
اتفاق باشد آن سخن مقبول گردد و در صورت تساوی طرفین چون صاحب کلان بنا بر رعایت رتبه حکم دو کس دارد هر طرف
او باشد همان سخن مقبول و در ایشان معمول است چنانچه در مشورت عبدالرحمن بود و این ضابطه اگرچه نهایت استحسان دارد
چه عقول و شرائع متفق است بر حسن مشاورات الا بشرطی که مشار مؤتمن باشد و پای اغراض و تعصبات در میان نباشد
و این امر الحال درین مردم و در معاهدات و در مشورت هم نبود معهذا در امور کلیه عظیمه که محل تردد آرا و حسن اقدام
عقلا باشد مے باید نه در هر جزئیات و در مهمات تا این حد اختلال کلی در انتظام معاملات و انفصال قضایا و تعین احکام
روے داده و بنای کونسل چنین نهاده که هر قدر امور در دو سه روز حضور صاحب کلان بر جلیا صاحبان دیگر رجوع
شود و اهل حاجت التماس کنند همه آنها ذخیره باشد تا روز کونسل برسد و امور مذکوره در کونسل بیان شود و کلا
ارباب احتیاج حاضر باشند اگر اتفاقاً هم امور از پے انفصال یافت جواب آن اصدار یابد و الا امیدوار کونسل آینده
باشد چون اجتماع آرای کلیه سهل حالت عزامر گاه مثل دوستی اکثر گاه و دوستی یا صاحب گاه و بنابر اختلاف طرف داریها که یکدو کس از کونسله
طرفی اختیار کرده و دو سه کس دیگر طرف دیگر گاه با دوستی متوسلان لعنی از صاحبان با اهل غلط علاقه اشتراک در تعدیات است در تمادی بیعوارے
گذشته احیاناً کسے کامیاب اهل حاجت بدها گردد چون در بار سه ساله یک شخص کاردان عارف باحوال انام و معاملات
کارگذار و فرمان روا مے بود و سه کس علاوه ارکان میداشت دیگر دالتماس احوال شخص حاجتمند و مقصد او فهمیده آنچه مناسب
مے بود همان وقت انفصال یافته حکمی صادر مے شد و ارباب عرض بکام خود مے رسید و معاملات معطل نمے گردید سالها در
انتظار و مبرام کامے و اضطرار مے گذشت در ابتدای ایام حکومت این جماعه هم که یک صاحب کلان و یک نائب کارگزار
مثل مهاراجه نبکمار رکه وغیره مقرر بود بهر صورت کام روای خلائق مے شد و این همه حیرت و تردد خلق جهان را لاحق
نمی شد اگرچه پیش از رسم سابقه برات از اغراض و از اعراض نمی داشت لکن بهر صورت که آنها را منظور و مناسب آن اوقات
بود بهبود مے انصرام مے یافت و اسلاف ایشان حیرت و اضطرار مردم را کے گداخت چنانچه هنگام معزولے مهاراج مذکور

آنجا لیسے بهتر و بخوبی سرانجام مے توانند داد و چون جمیع ما یحتاج بطور ولایت خود دارند ازین جهت اکثر اهل حرفه هم مفلوک و محتاج در تحصیل قوت لایموت ما خیز الاملاج اند زیرا که حاکم و مالک و اغنیا الحال این صاحبان اند آن بیچاره بکدام کس رجوع آورده از پیشه و زر بیده خود انتفاع بردارند مگر معدودے از اهل حرفه مثل بنیا و نجار و حداد و زرگر و زنان ایشان هم بطور سابق بلکه بعضے بیشتر از پیشه هاے خود اندک حاصلے دارند و شاید دو سه تاے دیگر هم از اهل حرفه باشند که فقیر درین وقت بخاطر ندارد که آنها نیست و پیشه وران دیگر را نوبت به گدایے و آوارگے از اوطان شهر رسیده بسیارے جلاے وطن گزیدند و بسیارے بنابر حب وطن بحسرت و ناکامے ساخته در زوایاے بیوت خود آرمیدند اما الحال در پریشانی و بیکارے که قوت شب میسر نبود و بلاے عمله فوجدارے که وجه طلبانه پیادگان محصل آنها بعلت هر تهمتی مے باید دو بالا گشته بیچارگان را کار بجان و کارد باستخوان رسیده و این بلاے حکومت فوجدارے و طلبانه آن شامل حال جمیع بیکاران سبے نوا هست و اختصاص باسفلے و ادنی و ارازل دنجبا ندارد و فریادرسے غیر از خدا ندارند چه صاحبان انگلش خود از استماع احوال غربا فراغت جسته آنها را بفوجداران سپرده و فوجداران و عمله ایشان رفاه خود در تباهی ایشان مے بینند و هر روز یکے را براے رونق دسترخوان خود مے چینند **بیت** از گداز شمع باشد شعله را بالیدگے ❊ میکند از پهلوی مظلوم ظالم زندگے ❊ الحمد لله که الحال فوجدارے از دست هندیان بر آمده بصاحبان انگلش تعلق دارد و این تعدے موقوف گشت و روزگار اندکے بکام غربا گشت ایزد تعالے در امور دیگر نیز همین قسم عسر را به یسر تبدیل دهد ❊ ❊ ❊

سوم اختلاف در تعین ارباب حل و عقد معاملات

درین دیار و ازمنه سابقه ضابطه آن بود که احوال اشخاص و مایه و مقدار آنها در رسائی معاملات و کار دانی و حسن نیات دریافته هر کسے را بکارے که لائق آن بود و از عهده سرانجام آن کار چنانچه باید بر مے توانست آمد و مهارت تام و تمشیت آن کار داشت همان کار مقرر میگشت بنابرین کارها رونق یافته دنیا گلزار آراسته مے بود و در صاحبان انگلیسیه شرائط مذکوره منظور نیست بلکه مدارج نوکرے و پاس رعایت اشخاص و خواطر و وسائط ملحوظ گشته بکار مقرر مے شود هر چند اجنبی محض از تمشیت آن امر باشد و گمان نمے رود که تربیت او محظور باشد چه مکرر دیده شد که شخصے در جائے بکارے مامور گردیده و از لواحق و جوانب آن کار معرفتے بهم رسانیده الحال عنقریب بمرتبه مهارت و لیاقتش خواهد رسید و وقت تفویض کارها باو آن وقت است در آن وقت معزول و دیگرے که نهایت اجنبیت از آن کار دارد بجاے او منصوب گشته مے آید و بنابر ضابطه مستمره این صاحبان که همیشه آمد و رفت بولایت خود دارند و اراده توطن کسے را درینجا نیست فقدان معرفت از معاملات و عدم مهارت آن همه را لازم افتاده و انتقال زرهاے خطیر ازین ممالک بولایت انگلند فرض و متحتم گردیده هر دو امر مذکور خللی است عظیم در انتظام و آبادے این ممالک بیشتر بسبب نقره و زرهاے خطیر که این صاحبان در یجا مے آورند و زر مذکور با زرهاے سابق همیشه در همین جا دائر و سائر بوده و گاه مے باشد که یک شخص سالها محنت کشیده و مهارتے در کارها بهم رسانیده امید وار مرتبه حکم رانی یا هوشیارے و کاردانی هست ناگهان و همه کس تازه وارد از ولایت که از کارها بے خبر محض اند اما مرتبه نوکرے آنها فوق مرتبه این شخص ماهر است رسیده بجاے او

اما بسے را سعادت و بارے اظہار و اعانت تا سید سعید رسے رعیت در رفتہ است اگرچہ در سلطنت و احکام دل بہم ساں
رہ رسے + و بسے از رہ یاد جاہ و دولت خود کثرت و رفاہ رعایا را آبادی ملک وابستہ اہتمام تمام در سرپرستی عالی العرام
مرام آنہا بستہ باین سبب ملک آبادان عموم خلایق شادمان بود و سعد سے با رعیت صلح کل و ارفنگ جعفر ایشان شیخ
بانگ سا اہل سادہ و دل با رعیت لشکریست + فقیر شانع سلوک نیک و ثمرات مسلوک در عروس شاہزادہ عالی گوہر که بادشاہ
عالم پناہ عصر ما است تا جماعۂ انگلیسیہ بچشم خود دیدہ و بگوش خود شنیدہ اول که حسن آمدہ بادشاہ مذکور در صوبہ و شہر عظیم آباد
اشتہار یافت جماعۂ غریب و یکسر سہرے انگریز امیرا سے از دیدہ و دوالہ صاحب ا وال کدرش چسپیدہ بایستہ مقیماسے
احسانہائے بسیار آنا و امداد او که سر ملک بود سے احتیار با گو و عطر بوسے او او و بدچون رسید طلبہا سے ظاہر اعساکر
او و او لیس ہر مردم گذشت و رکاب سے انگلیسیہ در آن زمان نہایت اہتمام سے نمودند که رعایا و اتباع ایشان احدے
را از ملی جماعہ سما سر و ہر مال که ایشان با سر وا سے تہا نا ند و دسے ارند شتکاران سے رفت ممکن بود که رحمے ستی
رود در آمد بہا سا ہر د مذکور که تا نیہ و بالہ لیطرف عظیم آباد و نام ملک را مردم کہ بعرض سر بادشاہ و رعایا مراسے صبح و شیر و رسے
انگلسان بسے بود تا الحال که اسے فی العاشق صاحبان و تعدے علماء و حکام دست لسان انسان سخن آمدہ اند دل و
زبان سر م برگشتہ و برعکس احوال سابق گردیدہ است و در سرکار منصبے از اصحاب انگلیسیہ جماعۂ دار ہر کار و از ہر قوم که باشد
داخل دیوان جاہ و مدار علیہ اکثر امور گردیدہ اول خود ارہ مردم تا مار الماز اعدا از خود سلوکہا سے غیر مناسب بیج
اگر عزیزے او خبر سے برسا نید بود در او در سلوک با دلیل گردانیدہ اند که از ارادہ سے در دادار رحمن او تا معصوم آنکا دعا سے
خود است یا لا الوق امداد فی سماف با او نمودہ سے گذارند که تا العاشق برسد و تا مسی و دیوان سرکار صاحب خود و با جملہ
جمیع علما با سم دیگر العاق درید و معاملہ ہر گرامے ہر صوریکه خواستہ ظاہر بود و العام میستہ و اول الالعمار تماسا سے عدالت کردگار
امور سیاستے سرکار علیحدہ و ہمین قسم علم مدار گاہ از دسم جہد حاکم جا سے مخصوص باشد از ہم سر جا رسد حاکم است و اگر
علاج آنکه مذکور رسد مردم این دیار را که ہمہ حکم رعایا دارند باید دید که حال چگونہ خواہد بود و بیان از عہدۂ فرمان برہنمی چیدہ نیا
صاحبان رعیہ را اصلاح انسان بیرون تواند آمد +

دوم اختلاف تمام در السنه اکثر اوضاع و رسوم + +

زبان که مفتاح مافی القلوب و ضمائر و واسطۂ اظہار سرائر ہمدیگر است میانہ اہل ہند و انگلسیان از کار و دور دل است
و اکثر اصحاب انگلیسیہ زبان ہندیان نمی‌دانند و ایشان زبان آنہا و بدین سبب اغلب اوقات صحبت ہندیان که ارباب
عرض اند با صاحبان مذکور بسیار بدوم بوده و صحبتی درست که لازم بود یکے از انکارہ ما تر کثرت کارہاسے متعلق بعض آمیزے
و مباشرت لغت و تقلیدی زبان ملاقہ آن بسے بمل مجلس بعید است و بسر دو از صحبت ہمچنان باندہ رسے دارند لیکن
چون سپاہیان صاحب اند بسیر متصرر و در کار رو و متحیر ند که چه کنند و اگر دیوان یا منشی واسطۂ افہام و تفہیم باشد بسر که محتاجان
دو سر مرجع بہر سیدہ و اثر فنا سے بہ با مر در و بیرون از عہدۂ مقدور سے سود و بہر صورت موجب از جار خاطر ہا از
طرفین سے باشد اگر مدت حکومت بہر یکے ازین جماعہ که حاکم ہر جاست نا بعد او کشید التشہر یافتن و رسوم و عادات اینجا آشنا
گشتہ مردم اینجا را چنانچہ باید بخوبی بشناسد نقش است که کارہا سے اینجا بسبب... بہنگام احتیاج عارف ملت و رسوم

اگر داشته باشند آنقدر احتیاط خواهد کرد که الزامی به دیدنامی و خرابی آنجا راه نیابد مگر دو اینقدر هم که گورنر عماد الدوله مستر
هستنگ بهادر جلادت جنگ کوشید و با دیگر ارباب کمیت باعتماد و هوشیاری خود مجادلات نموده التفاتی بمنازعات آنها
با خود نکرد و دیگر کسی را مجال نبود و از کسی تا حال بعمل نیامده باز هم نظر بپاس خاطرها که با ارباب کمیت بجا آورد و منازعتها که با هم گردیده
بزعم طرفین موجب خرابی اکثر کارها گردیده باشد و باید دید که پالیس بکجا می انجامد احوال اتباع نیز بدین منوال است چه در اصلاح
سته که بتجویز و تقسیم این جماعه درین صوبه مقرر گشته همین قسم پنج شش کونسلیه مدار المهام معاملات آنجا می باشند و همین قسم باهم
متنازع و سه مالک آنجا و حاکم بالاستقلال والانفراد نیست بلکه امید اقامت مدت مدید هم ندارد و همیشه در فکر کار خود و گوش بر
آواز عزل و نصب می باشد و علاوه آن در اینها علت دیگر است که اگر در معامله ملکی باهم تنازع شود باید بگورنر یا در کمیت برنگارند
و از آنجا حکمی خواستند ارباب کمیت و گورنر که جمیع کارها باختیار خود داشته تدابیر جمیع امور عظیمه از تسخیرات ممالک و حرب با اعادی
علاوه کارهای ممالک محروسه هر سه صوبه و مکاتبات ولایت و تدابیر غلبه بر بدخواهان اقوام که در ولایت شائع درین ممالک
اند و تحریر حسابهای اخراجات کرورها و سرانجام ما یحتاج کارخانجات کمپنی و فهمیدن حاصلات و داخل ممالک مفوضه مسخره
بر دوش همت خود گذاشته فرصت نوشتن جوابهای ضلعه داران و دادن احکام در کارها ندارند جمله آنچه ضرور شمرند و فرصت
یافتند برای آن جوابی و حکمی نگاشتند والا بعضی کارها سالها معطل اند یا هر قسم که متفق علیه آرای کونسلیه های اضلاع شد
یا بعض کونسلیه ها بتدبیری بر مقابل خود غالب آمده و او لیاقت اجرا یافت صواب باشد یا نه بعمل می آید هر صاحبی از
اصحاب مدار المهام هر جا و هر کار که مقرر شود اگر زمام انتظام امور آنجا با او مفوض دارند زمانی ممتد باختیار و اقتدار خود متیقن و معتمد
باشد و بداند که نیک و بد این بلده و کارهای اینجا از من خواهند پرسید بلد مذکور و کارهای آنجا را از خود دانسته البته بهمگی
همت در انتظام و سرانجام آن کار خواهد کوشید و باندیشه بازپرس آنکه چرا جابجا اینجا کلی بذیرفت در ترفیه حال رعایا و آبادی
ملک هم راضی بتقصیر نخواهد گردید و بدین سبب بلاد آباد و خود هم فوائد عظیمه توانند اندوخت و در صورت اجتماع اصحاب که مذکور
و کمیت تغیر می شود هر یکی نسبت خطا و تقصیر بدیگری نموده از همدگر شاکی خواهند بود و هر یکی خود را معاف و مبرا شمرده
الزام تقصیر بطرف دیگری خواهد نمود و در ازمنه سابقه از ابتدای عالم و خلقت بنی آدم هر گاه افواج ولایات دیگر باین سرزمین
آمده مسخر نمود کسانی که اراده اقامت نداشتند و قتل و غارت نموده علم معاودت برافراشتند آنها را خود کاری باین
دیار غیر از تحصیل زر بهر صورت که میسر آید نبود زر و نقد گرفتند و رفتند و کسانیکه تهیه اقامت و ریاست اینجا نموده رحل اقامت
انداختند این ملک را مملکت خود و مرکز دولت دانسته بقیة السیف را چنانچه نگارش یافت استمالت نموده در کنف
عواطف خود جای داده بهمگی همت بر رفاه حال آنها مصروف داشتند و در آنچه آسایش و بهبود مردم بود دقیقه فرو نگذاشتند
تا آنکه زمان توطن بامتداد کشید و توالد و تناسل رو داد و زبان همدگر فهمیده اولاد آنها با مردم اینجا چون اخوان یکدل و
یکزبان گشتند با وجود آنکه هنود از امثال و اکفای خود احتراز و اجتناب دارند و از مسلمانان بنابر مباینت مذهب بیشتر باز هم
بسبب کثرت اختلاط کار باتحاد رسوم و اوضاع یکدیگر گرائید و وحشت و نفرت از میان برخاسته بالفت انجامید و بتدریج
چون شیر و شکر باهم جوشیدند و در انصرام مهام همدگر تا بجان می کوشیدند اولاد رئیس بشاهزادگی شهرت یافته مطاع
لازم الاتباع هندو و مسلم گردید که همه کس بطیب خاطر در اطاعت او حاضر و احدی را در سر و رسی با آنها برابری نمی دانستند و شاهزاده
شهزادگان این مملکت را ملک خود دانسته رعایا را بجای اولاد می پروردند تا در مدافعات خصم از جمله اعوان و انصار باشند

که از چنگال گرگم در ربودی + چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی + بوعده‌های ایشان مشهور است از خواص بلاد اکثر مشهوره که
الحال بوعده ارتش گردیده مردم آنجا به حیله دانایی که توانستند کاروبار نموده چند فلوس حرام جمع کرده بامید ادعیه ناپرسی
مطلقاً ندارند چه وسیله و وسائل استحکم پیش رأس الرئیس ؟ ندارند اصحاب انگلیسیه نمودند شناسند که اتفاقی محال بنیاد
درین کار ندارند و هندیان را با گورنر جنرل بهادر و انگلستان متقید راه ملاقات و مجال مکالمه و عرض حاجات است از این جهت
سمعت خاطر هر قدر که توانستند به هر حیله که دانستند خلق خدا را اسیر ساختند بهمین قدر که از قبل ایشان در هر شهر کسی ادنی کوتوالی
آن امور بوده نحوی و وسعت حیثیت داده یک نام رسمی ریست و خدایان بلادهام وبالشان که کلاه نحوت ساز آسمان بیشه
خلق را پامال انواع ایذا و اضرار نموده اند تمام و رسوائی کوچه و بازار ساخته اند طاسر اشکار یکی از طرف کیست کلکته دارند پیشگاه
گورنر جنرل بهادر با مور ندهیں و دیگر کار است که در بلاد مشهوره دیگر و گاهی قطاع الطریق در شهرها و رهگذران راه یافته در
ساحل عمل هرگز گرد ادعا راه یافته و در معصل هم احد سے قتل و غارت نمایند متواتر نمود و تدارک در دست و رها و
جون نامی در معصل شهرها دیگر ایشان هست این قدر کار عهده مهمات جنگ و قتل و آزار هم در شهرهای عمده کوتوالی
و در معصل عمال سرا زحد بهتر از این بوعده‌های مالیات تقدیر سے رسانیده فرق در میان این نمایندگی و کوتوالان و عمال ایشان
نمیں بدر است که سابقین از روی ناپرسی او لیاسے ظلم عمال ظالم دست نه داشتند و ایشان از عزیز و نام ولشان و از عدم اتفاق
ساماں درین کار از یکسو هیچ از سے ترسید هرگوشه ملکی کسے بواسید سے نامید خصوص ما اعره مردم که روسے
اینها دارند هر حیله کاو سهالمی نموده حقیت و اهانت زیاده تر سے رسانید و احیاناً اگر نالیدن لگویس گورنر جنرل بهادر رسد میان
ایشان سوف عزل و نا پرسی خود حیله هایی سالمت و وسائل برانگیخته و صلح برانے تکذیب مستعیث مصروف نموده بگذارند که حایت
مبتلائے مظالم نداد نبود و رسید چون احوال صوا الطاس دیار که برانے کدام کدام کار ها موضوع شده و بوده الحال عرض بمایش
می چیره گستره برسبیل اجمال نوشته میشود که از حالات اصحاب انگلیسیه که نا واقف ایشان با سابقین و سیاست دارند و باین
جهت اختلال عظیم در انتظام این ممالک راه یافته و موجب هلاکت و پریشانی مردم این بلاد گردیده نکاشته می‌آید حقایق
نگاشته گردد تا شده که بپسند گوش ارباب هوش آید و باشد که تطویر اختلال این اختلال یافته بانتظام گراید و خلق خدا را با منابع
واستعفا حالان را آرامش میسر آید و فضل من اعتراف واقعه و اهم حق +
اول آنکه از زبان سفیر اصحاب انگلیسیه شهرت یافته مشهور آن است که ایشان مالک بلاد چه یک شخص معین را او لاد شاهی مالک وارث این ملک
نیست ملک گویا مر فرقه انگلیشیه مالک این بلاد نیست کمپنی یک کس نیست اصحاب کثیره اند اکثر ایشان هم معین نمی باشند هر کس دری دارد
در خواست روز و بار ها سے اصحاب سابق آمیخته مو و هم شریک آنها گشته داخل کمپنی شد لهذا همیشه هر مین نیست و از طرف
آن جماعه هم یک شخص معین حاکم انجام مهمات رسمی نمی گرفت سال بسال او را اند رسانیده ناطقه ناپرسی از خود خواهد بود نیست
جا به جای دست ثبت سال را داده از شخص هیئت کس گورنر گذشته باشد شخصی که گورنر هم باشد بر کار خود اعتماد دارد و یه عینا
نادیده کس که کیفیت عمارت از آن دست مختار و مرجع کار باشند و اینها همیشه نا هم ساز ع و همیشه در اندیشه عزل خود و لیست
دیگرے بر گاه جای بے مالک آباد می توانند ماند و ساختمانی که هر وقت در چند روز ازان گشته از هم ہے پاشد ملک ها این همه و قت
که مالک ندارند نه باشد چگونه آباد ماند ہے توانند ماند چه غیر از مالک آرام و انتفاع خود از آن مکان نہ خواهد خواه جائه باشد خواه
ملک و پروانه هر اس سے آن ندارد و می خواهد که برای انتفاع دیگران خود مهم نماید و احکام را صائع نگر دانند گر اندیشه ناپرسے

[illegible] دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible]
[illegible] دولت [illegible] اسباب [illegible] [illegible] عشرت [illegible]
[illegible] ریاست [illegible] شمت سال [illegible]
[illegible] بادشاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بسیار [illegible]
و [illegible] صاحب اقتدار [illegible] مدار المهام مختار [illegible] بکمال دانائی و شایست
[illegible] [illegible] گشته
[illegible] [illegible] انتظامات و ظلمات [illegible]
[illegible] الدوله سلاطین سابق [illegible]
[illegible] [illegible] لیاقت کار اقتدار و اختیار میداند
[illegible] صوبه و سالار فوج [illegible] نبودند همه کس از دولت
آنها [illegible] ترتیب شان [illegible] بادشاه [illegible] باشد در دنیا ملل [illegible]
با [illegible] متعلق [illegible] اختلافات ادیان و مذاهب [illegible] خدائی نافرمان بردار
[illegible] سلاطین و حکام [illegible] چنین بود [illegible] مستعمیان [illegible] تحصیل ایجاد چنین جا معرض [illegible] سیار زمین
[illegible] آبادان و مردم [illegible] دولت خواه او بودند تا زمان [illegible] فارغ البال زندگی بسر میبردند مگر
بلکه [illegible] زمینداران [illegible] عظیم آباد [illegible] [illegible] شدند [illegible] بود
تا [illegible] جنگ [illegible] گذشت [illegible] سراج الدوله [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible]
نوبت [illegible] [illegible] اصحاب انگلیسیه [illegible] نام فوجدار [illegible] و
دریافت آنکه در زمان سلاطین معدلت آئین بود [illegible] کار از سرکار خود بخشید و در قلمرو ممالک محروسه
خود مقرر گردانند [illegible] موجب [illegible] برسائر عباد [illegible] خصوصاً بر ساکنان بلاد عمده
و قصبات مشهوره که دار الحکومت فوجداران است گردیده [illegible] در همین اندک زمان بآسمان رسیده کار یکه
سے باید مطلقاً از دست اینها برنمی آید زمینداران عمده در جاهای خود حالا الحال مختار و مدار المهام جمیع امور و اند که
مورد الطاف اصحاب انگلیسیه برخلاف ضوابط و دستور ایام سابق اند. با هر که هرچه میخواهند میکنند و از قتل و غارت
زیردستان خود [illegible] دارند فوجدار را مجال نیست که با آنها ستیزد و بر آنها حکمی فرماید یا داد ستم رسیدگان از آن
[illegible] ستاند یا استرداد مال کسی که برده اند از دست آنها نماید و اگر گاهی بجای دست شان رسید و چیزی که از کسی
برده اند مسترد گردید خود متصرف گشته مصداق شعر شیخ سعدی رحمه الله میگردند مثنوی شنیدم
گوسفندی را بزرگی + رهانید از دهان و دست گرگی + شبانگه کارد بر حلقش بمالید + روان گوسفند از وی بنالید +

افواج بوده‌اند که حکم حضور را برای او را در ملک جای بدیده نگهدارد که دخل و تصرف نماید و اگر در دست آید مقید و مسلسل
در حضور فرستند یا همان جا نگهدارد تا هر حکمی درباره او رسد مطابق آن عمل آرد و سرحددار را ستار میدانستند
معتقد معتمد سلطنت در جاگیرات زیرهٔ جاگیرداران و ارباب املاک و التمغا نتوانستند که از قطاع الطریقان و غارتگران
در هیچ جایی و مکانی سکنی توانند نمود و سرحدات آنها را از قلع و قمع آنها پرداخته حمایت می‌نمودند هر جا مفسدی
باشد برکنده حیات اشرار و از بیخ و بن برکند و اگر احیاناً از آن میان چنان کسی برسد که مفسدان اطراف
با او ساخته جمعیت وافر و هنگامه بسیاری بوده یک فوجدار از عهدهٔ تدارک بر آید سوار و پیاده فوجداران دیگر
حسب الطلب او سر ملک و جنگ کار پادشاهی دانسته با او می‌پیوستند و با اتفاق هم گوشمال آن مفسد جنگ نموده
و جدال و حرب و قتال به یک روی می‌دادند تا دخل نتوانند و هیچ یک از مفسدان را مجال بود که در مال پادشاهی
یا جاگیرات و املاک و التمغای مردم دست تعدی توانند کشید یا دستی جابرانه توانند رسانید از محال الحکومه
و فوجداران صوبه‌های دیگر هم و فقیر را چندان اطلاعی نیست اما بعضی محالات متفرق یاد داشته و ذکر آن
چندان فائده نیست اما اسامی محالات فوجدارنشین صوبهٔ بنگاله و عظیم آباد که فعلاً درین ممالک بسر برده و نشو و نما
درین جا یافته با ناظمان و حکام این دیار قرابتی و دو دهم حکومت یاد داشته‌ایم چنانچه بعضی معلوم است و
ذکرش هم در ضمن احوال اجمالاً نوشته می‌شد بیان قلم وقایع نگار داده می‌آید هشت سرکار
صوبهٔ عظیم آباد که تفصیلش سرکار شاه آباد و در بهار و بهار و مونگیر و چمپارن و سارن و ترهت و حاجی پور است شود
فوجدارنشین بوده که با یکصد و هفت صد سوار تا هزار و دو هزار و کم و زیاده برلدان فوجداران اجماع علاوه صله
پادشاهی چنانچه مذکور شد می‌بودند و این همه مردم افواج پادشاهی و ملازم سلطانی بوده‌اند
که اکثر امور عظیمه روی می‌داد و دفع آن می‌کرده است تا ناظم صوبهٔ مذکور جمع می‌آمد بلکه در حوادث بسیار
عظیم ناظمان دو سه صوبه که با هم اتصال و قرب و جوار داشته اجتماع فوجداران آنجا جمع شده تدارک
آن می‌نمودند بدون آن که حکمی رسد و اگر از این هم عظیم‌تر امری روی میداد پادشاه که بر جمیع اخبار
سر تا سر اطلاع می‌بود بعضی از امرای عظام یا شاهزاده‌های عالی مقام را با فوج‌های گران و توپخانه
برای تدارکش می‌فرستاد و با اینها احکام پادشاهی و حفاظت ملک و حدود و ثغور می‌گماشت و اینها
صلاح و مشورهٔ همدیگر بوده پادشاهی را مود و در حال العیاذ سرکار را عرض کرده و اشتند عام
بوده داد ملک می‌دادند و اگر از کسی قصوری می‌رفت بود و عقوبت سلطانی
گشته افواج مذکور و حوارش می‌کشید اما چون دیدار دست بود دیده و صوبهٔ بنگاله هم آنچه معلوم است
شاید محال فوجدارنشین داشت این تفصیل اسلام آباد چاتگام و سلهت و رنگپور و راجمحل یاسی
و ملکهٔ جلال گده پورنیه و در اغلب محل اکثر دیگر ولایات شاهی و بردوان و مدنیپور و هجلی سدر بدور گلی
در محالات مذکوره فوجداران پادشاهی و در جهانگیرنگر ڈهاکه ناظم مع علاوه متعلق سلطانی که مذکور
شد نگاه‌های مرقومه مشغول بخشش و اهتمام ایشان رعایا و برایا کام و آرام و کل ممالک
در کمال استحکام بود و خلق خدا از عواطف و اشفاق پادشاه راضی و خوشنود و دعاگوی تقای

وقائع نگار و قائع نگار نامند معین شد چون غرض آمد و نشر پوشیده شد به همه جا سبب ازدل لبسی دیده شد و محض الدین نوشته بود

	ایضاً صورت سطر قید	

فرزندان که مزاج شناس مے باشند سفارش وقائع نگاران و امثال اینها مے کنند حسب الالتماس رعایتے با او بعمل آید اما از آن کار تغییر شد آنیده ارتکاب چنین امور نباید نمود القصه چون در ملک داری اهم امور اطلاع بر احوال بلاد و عباد است و غرض از آن آرام و آسایش خلق خدا که او تعالے سلاطین و حکام را برای ایشان مقرر فرموده و زمام مرام اینها را بدست اینها سپرده و سرمایه آبادی و انتظام ملک همین است لهذا چار کس به همین یک کار معین مے شدند وقائع نگار و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره تا اگر یکے دو ازین بنابر غرضے در ارقام احوال خیانتے نمایند دو سه کس دیگر براستی و درستی ارقام واخبار خواهند نمود و در صورت اختلاف اخبار بعد تحقیق اقوال مختلفه خائن و کاذب به سزا و جزا رسیده از منصب خود معزول و از آبرو و عزت محروم و ممنوع مے گشت الحال در بلاد و سواد ہای اعظم و در هر قصبه و دهات نوکران زمین داران و عمال و جمیع کارکنان و گاه بعضے مقربان و وقلابان خود را بصورت ملازمان حکام ساخته انواع ظلم و فساد در بلاد و بر عباد مے نمایند و احدے بازپرس هم نمے نماید تا بجزا و سزا چه رسد باید دید که با این حال احوال ملک داری از کجا بکجا رسیده فوجداران تا به مرتبه ناظم و از جمله عاظم و بعضے از اینها اینها تا در کارهای سلطانی و جاگیر و جا انتشانے هر صوبه داران ناظم تعوق جسته کارهای عمده را به اینهای خیانت سرانجام مے دادند که موجب حیرت همگنان و مورد عنایات نهایت سے حضرت سلطان مے شدند و اینها در هر صوبه بقدر وسعتش و کثرت زمینداران مفسد آنجا معین و مقرر مے شدند بعضے از اینها هزاری منصب ذات و چند صد سوار و بعضے هزار و پانصدی و بعضے دو هزاری و برخے دو هزار و پانصدی و چندے سه هزاری تا چار هزاری منصب ذات و سواران بقدر لیاقت و حاجت کار سرکار با جاه و حشم و نقاره و علم در جاهای معین که فوجدار نشین آن صوبه بود هر یکے مے نشست و عمله و ارکان پادشاهی مثل منصبداران و بخشی آنها و سوانح نگار و خفیه نویس و هرکاره و قاضی و مفتی و صدر و محتسب و دیوان پادشاهی و داروغه کچهری و مرد مه و پیاده های برادری و دفتر خانه آنجا هم ملازم پادشاه و هر یکے بر کار خود و در آنجا معین و بکار پادشاهی سرگرم و کسے را از مقتدران مقدور نبود که ادنی نوکر پادشاه را به طرف از کار او معزول تواند نمود در مقدمات مالی و خالصه عمله دیوانی تابع دیوان پادشاهی و منصبداران و بخشی آنها در کار لشکر کشی و تادیب و تنبیه مفسدان تابع فرمان فوجدار کار فوجداران آن بود که هر جا زمین دار صاحب اوس و جمعیت باشد از احوال او خبردار بوده نگذارد که فوج نگهدارد و با آلات حرب مثل بندوق و جزائر و توپ و تیر و کمان فراهم آرد و یا قلعه برای خود احداث یا قلاع شکسته را مرمت نماید و اگر احیاناً در غفلت یا انقلابات امور مذکوره برای زمیندارے میسر آمده باشد اسباب مذکوره را از وے بازستاند و فرمان بر طرفے فوج دهد اگر اطاعت نموده فرمان پذیرفت زمیندار را بجای او و حالش نگهدارد و الا علے الفور بر سرش تاخته گوشمال بواجبے دهد و قلاع او را مسمار کاند و خیال سے بلیغے بکار برد که استمرار و طاقت مقاومت نماند مضمحل و متلاشے گردد و حلقه اطاعت در گوش و غاشیه القیاد بر دوش کند و فوجے نگهدارد که بار خیال سر بالے و گردن کشی او را ننماید و اگر مکرر او مرتدی سے همین قسم حرکتها بعمل آمده باشد از آن مکان

میسر آمده اما چون عمله و اتباع اصحاب مذکور بهان اسم اصحاب مردم آزار و در مانع مهام انام برسیاست و صعوبت ارباب احکام مدد
دست دارند و ساماں مامور رسیدن کمیع امور بنا بر وجوه چندی که قواعد جمهور هم امم که بیان آتش دیگ کاهد مت الظلم حمل
لعادک المعشرین فرماد محرجا محتسب برای تعیین نرخ و وزن و براوردی تمن و حیایات کیال و تار و تعیین
نرخ ملات و اجناس دیگر مقرر بود تا رجناسین و باعث ساخته و تکرار در بیع و شرا باشد و فروشندگان را در عربده و عروس
استیاعمن نمایند و تادیب و گوشمال دکانداران بیر تعلق محتسب داشت با مردم در بازار بهاست و لا یفعل نگرد و سر زده ما
اره گوشمر و دیں بازار را السحاں درشت و حرکات رست بر سجا سد در بهاسے حقیقه در عقور و مرور کوچه بازار که مرور
مے شود از دست وبال و صما و بواسے سنگان در اس و امان بر ده تمکال بیابید اکنوں بر سو هیکه در یں عصو متبع
و معلوم است مع سے باید ست گیر بود در یک شهر ملکه در یک بازار بیع یک جنس تفاوت سعیلار دکان و چند قدم راه
اختلاف بسیار دارد و سنگ و زن سنگ پیا القیاس از سنگ نیمه نه تفاوت و اختلاف بهم میرساند و که حصر نتوان نمود و تمام
بازارها سکه و بر گوشه ملکه در یں را عبا اعلاف ست بخصوص صد شنگاران و جالسابان و ملاحیان و تنگان و هر کاره
سیلیے جو اسپس و بالجمله ارباب اصحاب اقتدار باعتماد العاق سهو دیگر و حمایت اولیاے بعد بود که حاکم و مقتدر را امداد بقبل
در کوچه و بازار بسیار بساده و سر و دستار و سر بند و سه سبقے آلوده هم سستان تنگ طرف گردند و ل معیر سے هم شعار
هر پوسه و باده سر کسے جواب سیگو نید و مردم آبرو دار دست سفلگان بسے ادب در بازارها بر آمدن دشوار
و تا سعادت نمودن بیانه خود استعمال با بدا در ادکار رأیست که او بعاسے آز شرا سرار در حفظ جماعت خود نگهداشته
مع الخیر بپادشاه نمود رساند

	وقایع و سوانح نگار و هرکاره	

برای نگارش احوال در هر صوبه که سرکار با حیله باسے آنجا که محل حکومت و حاکم نشین بود مقرر بوده امنا هرچه
در آن مکان و مضافات آن سوانح می شود با جزئیاتے تمام در هر وقت شام و سوانح تمام سب اول صبح نگاشته بحضور
پادشاه ارسال دارند و ڈاک مقرر بود که در نهایت جلدی سے بی قلیل اوقات اخبار بر جا بحضور رسد و داروغه علاقه آن را
که قابل اطلاع پادشاه بود بعرض سے رسانید و متصل آن اکثر سلسله علائم صوبه بود از نظر سے گذرانید و اینچه عرض سے آنها سے
پادشاه بوکسی پی کسید و بود پادشاه آنرا کشاده میخواند چاره سر کسے که جز قسم سے بسته می بود و پادشاه را احوال هر کسی معلوم بود که اهلکار
و کلیاں با و چه گرده المدد علاوه بالاتفاق میخواند که عمل آمد از طلب سپاهیان بود که قتل که و رد و عوایص ارباب سماعت چون پیا احوال آنها اشتهار
وقایع و سوانح پادشاه و اطلاع میشد احکام تدارک آن مام حکام می رسید و باعث سد سسد بکام تو دمی رسید و اگر معلوم می گشت که اهل اعمال
وقایع نگار و غیره با شاهزادگان و امرای عالی شان بالجمله با سیکه از کارکنان و متشدلال راه و هم ورد او اتحاد پیدا نمود که موجود
دارد بیاو قوت از آن کار معزول و بیهاشے او دیگرے منصوب میشد چنانچه عبارت سیکے از رقعات عالمگیر اورنگ زیب
کہ بنده حال آصف الدوله در پیر وولوشته بر سے گواهی می دهد آن این است

	صورت رقعه عالمگیر	

فرزند زاده محمد معز الدین سعادت شعار حلال وقایع نگار نوشته چیزے بیاے لوتو پیر و او با ایشان کار تعبیر باید نمود که این

درست کار سے باید قدوهٔ تنگ با ارحم الراحمین و نقول اللهم آمین داروغه‌ها سے عدالت و عملهٔ آن برای این کار قرار یافته بودند
که هر یکے از عجزه و زیر دستان را مجال وصول بحضور امرا و سلاطین هر وقت متعذر بود و داروغه و ارباب عدالت بعد تعیین مشاهره
و جاگیرات لائق بحال و معاش آنها مقرر مے شدند تا در جاے معین از اول روز قریب بیک ثلث آن نشسته گوش بر آواز مظلومان
باشند هر که حاضر آید و از کسے شکایتے نماید اگر مدعی علیه هم متشخص و طلبیدن او در آن مکان مناسب لائق قدر و نسبت و قلیل
او را و الا خود وی را طلبیده اظهار طرفین تبادل و امعان نظر بشنوند اگر امر سهلے است بمصالحه و رضاے طرفین انفصال دهند
و اگر امر عظیم است از گواه و قسم و وجوه دیگر که در تحقیقات باید خوب تنقیح نمایند و در هر هفته دو بار که امرا و سلاطین مخصوص این عدالت
داشتند عملهٔ عدالت مدعی و مدعی علیه را مع گواهان و صورت حال تحقیقے که آنها نموده اند در حضور پادشاه یا ناظم صوبه یا جاگیردار
هر سرکارے که قضیه آنجاست حاضر آرند و احوال التماس نمایند تا سلاطین و امرا خود آن را اعلی ما هی علیه دریافته آنچه حق و صواب
دانند انفصال نمایند اگر در آن مجلس منقح نشود اجلاس دیگرے کرده بطوریکه در خواطر پادشاه و امرا مے گذشت تنقیحات
نموده بعد تیقن حقیقت انفصال میدادند الحال عدالت وجه عمده برای جلب منافع گردیده مردم آرزوے خدمت مذکور مے نمایند
بلکه پیشکشها داده و وسیله‌ها برانگیخته مے ستانند و حاکم را با کسے که رعایتے منظور باشد این کار با و عنایت مے کند چند روز
قبل ازین در باعه داروغه و اتباع او و عملهٔ عدالت از جاندار تحصیل آن بود و صاحب خدمت و عملهٔ مفلوک او در معدود ایام
بکام خود رسیده زرهاے خطیرے اندوختند و کسے نمی پرسید که در عدالت وجه تحصیلات زرها چیست پیشتر مردم با دین
و دیانت جرأت بقبول این کار کمتر مے نمودند که چون حق الناس است مبادا پیش خدا مشغول الذمه گردند و امرا و سلاطین
به تجسس تمام متدینین را بهم رسانیده کسانے را که خدا ترس و صالح حق شناس میدانستند برین کار بالحاح و ابرام مے گماشتند
و زیاده تر از جمیع امور درین باب موکد بوده مے گذاشتند که اتلاف حقے بعمل آید و بر کسے از کسے ظلمی رو دهد و در هر کارے
متدینین هوشیار را کارگزارے سپرده الندا و طرق رشوت و ارتشا منظور داشتند و کسے را مرتشے گفتن بدتر از فحش
بود و لفیض این تقیدات و تربیت مردم نیک خصلت بهم رسیده مرتشے بودن از معائب عظیمه بلکه قریب بکفر میدانستند الحال
از جملهٔ صفات حمیده و عمده ترین کارها انها گردیده بعض حکام و اتباع جویاے این قسم مردم اند و همین ها را کارگزار و هوشیار
میدانند فاعتبروا یا اولی الابصار و رسائی غربا تا بپادشاه چنان آسان بود که با آن همه اهتمام و تاکیدات اگر احیاناً بر کسے
ستمی میرفت مظلوم از دو ماهه سه ماهه راه خود را بپادشاه رسانیده و ادراک حضور و اظهار احوال خود نموده هر چه نصفت انتما
مے بود استرداد حق خود از او مے نمود الحال که اعاظم مردم را رسائی بگورنر و انگلیشیان متعذر نیست و ارباب انگلیشیه ملاقات
با مردم این دیار کمتر مے کنند و اگر یک دو بار دیدن مقتدران کسے را احیاناً بنا بر وسیله و سببی میسر آید چون التفاتے
باستماع احوال خلق این دیار بنا بر اشتغال با مور عظیمه ندارند و عملهٔ آن قسم کور و دو وصول احدے از ستم رسیدگان تا
بصاحبان اقتدار بنا بر کشف استتار خود مے خواهند باید دید که کار خلق بیچارهٔ این دیار تا بکجا کشیده و بچه حد خواهد انجامید
شاید با حوال مردم این ممالک که همه رعایاے ایشان و حق تعالی این جماعه را حاکم و مالک گردانیده پرداختن و کار را
ساختن امر عظیم نمے شمارند و بعملهٔ که مقرر نموده اند اعتماد دارند حال آنکه حکام را ازین عظیم تر امرے نیست و گفته اند بیت
بدیوان میندار فریاد خواه * که شاید ز دیوان بود داد خواه * الحمد لله که در اواخر سال نود و پنجم از بابت دوازدهم هجرے داروغگی
عدالت فوجدارے از دست هندیان برآمده اصحاب انگلیشیه باین کار مامور شده فی الجمله تخفیفے در آزار و آزار خلق این دیار

بگوش نامدے رسیده شیوع یافته عوام مسلمانان را در بعضی بلاد یعنی از وجوه محترمهٔ قضات سے ایمان که معتقد مسلمانان
بود عیاذاً بالله چرا خواهد بود و هیچ بلدے هم چنین عقائد نداشته باشد بحاسے سے از معظم بامان و آشکارا سے باید و لیسے
و اهتمام آن سے و بیان الحال آن محرمات بعضات قضات از جملهٔ معتقدات عوام اهل اسلام چنان گردید که اظهار اگر ادا نمیدن
ایشان اعتقادات از جملهٔ معاملات و معتقدات گشته گویا در بارهٔ این بدبختان است آنکه بریه رساهم بالدین اسلام ما تحکمها محمت انبیا
رکیکونا میرن الله شلیس از مواد وجوهات محترمهٔ مستقیمهٔ بدبختان مذکور یکے این است که اگر کسے از ملهاے مسلمانان بمیرد و مالک تمامی
سیور شیبن باید و وجه که باسمے مقرر کرده بر ساید باعتقاد آن بیچارگان علم معتقدان سے ایمان روح آن میت از جانه اسس
بیرون نمی رود و آن شخص صاحب تعزیه اگر معتقد و بیمار و در بما تذکور برساید مع عیال و اتباع چنان کس را پاک است که اکوام
ادبا و آب و طعام سے خورد و او را آستو آتش سے دهد تا ناچار گشته بدو رسد مطاع الطریقی با قرض و وام یا بیع مملوکات
وجه مذکور بقاضی برساند و در اول بلیه رها شد و همین صورت است در حصه ارباب نکاح دختران که بمجرد طلوع رسید و مالها
محروم و ممتنع از احسان و مساعدت سے باشند و حصه برای رسوم بهادرے اول از ان وجه مر رابه قاضی اگرچه گرد مگذ
هم برساند نیل آوردن کارهاے مذکور از مقررات و مسمیات است و سبب همین بدعت اکثر سے را دیدیم اکثار آسیب
آمده صد نکاح میسر گشت و کسانے را که ناگزیر بالعاسے آنها بر بیره سرورے اسلام اند در معامله که بقاضی رجوع آرند تا
بدبهاے رشوت حق را باطل و باطل را حق میگردانند و این قبیل مظالم بسیار دارند که ذکر آن تطویل لاطائل است + +

صدر الصدور و دیگر صدرهاے هر صوبه و سرکارات

برائے اصحاب تعلقات و تحقیق احوال ارباب استحقاق و املاک دائمه مقرر بوده اند تا قاضی جاهل از شرائع و مناهج اسلام
دور الصورت اما صحل طلباے حقه سیوع و سر دو رشته کاهلے نگیرد دارو یاست دین و ایمان و یقین مدار مراقامت مسلمین
و سرداران گرفتن بهانه بے املاک که بعضه قابل استحقاق مرحمت سے جدید مستحق و در اند مروحه مستحقین سلوک نگردید
و کسانے که مرحمت سند و مهیاں متعلق بکرد و مبالغه ورزید و لیکن ستاسند و بحر و حد بالک متصرف از اسمی مذکور داشتند
و با بعضی از لسعه سبب گردیدن حال الصدا در تحت تعلقات املاک خود اسباب بهشد و مثل این مصالح و طیبات نیل باز ند
الحال کار صدارت را بجائیکه طلبه بنامے رسانیده و اتمام آن چنانچه طور بابتدریک بلمحه سے رب دیگران بود و حوالہ بهزار تکلیف
از راه بعضی کسیں سے اند و سوس و ندول عوض بهرکس جور و مرد و مظالم بالے مردوس خود و سرد المحمد ستر الکسین
فی وسط النهار بارتکاب و اظهار سے بیارد معنی است و دیگر بهادر بعد شکایت ائمه داران و اطلاع بر ظلمها شکه در پیر و دایم سلطان
ملل سے آمد اعمال قبیحهٔ صدر و سائق و سائر میں لاحق که نام بهادر ز رجال عامه و والی نگار گردیدند رسیده تکلیل و حد رسم یکبار از ایام مسلمان
معدلت آئین و علمای صاحب عمل و دین متین بود مقرر داشته ایجاس بدبخت مسکوک الفرود و وجه سرسواب صدارت را که
بکهزار و هشتصد و چند روپیه بود سے و بجهر از روپیه رسانیده بهبود از شکسته حالان بیدل رانده سود بریهم هم سے از وجه معاش
و موقوف گردانیدند تعالے بعضی حود نمایند که گورنر جنرل بهادر و دیگر سروران معتقد رکه جمیع معاملات و مصالح پیوند
و بعد هشته در باریا مکمل استماع احوال بفریاد ستمدیدگان بسالیقه یا در ساعت مقرر کرده باشند سے سرگونه مظلومان
بیچاره تا مطلق بهادر و هر فرقه از جانب که با ایشان و مملکت مستلا گشته فریاد رسے علیحده از مدار مصالح مشتهار بالے

و تغییر از دیوانیان این جا ... [illegible] ... و از خوف ... [illegible] ... مفسد و از جهت اعزه و علما شده
و قیاس ... [illegible] ... معمول ... [illegible] ... این دیار ... [illegible]
تقصیرات نیز ... [illegible] ... که در اینجا ... [illegible] ... از تقصیرات است که در اینجا معمول و اجرا
غیر شایسته ... [illegible] ... زیاده ... [illegible]
... [illegible] ... چند علی هذا القیاس اکثر امور ... [illegible] ... این ایام آن ... [illegible]
... [illegible] ... انگلیسیه چون ... [illegible] ... امور ... [illegible] ... را
آسان ... [illegible] ... آن از مردم خود غرض غیر ... [illegible]
... [illegible] ... صاحبان انگلیسیه ... [illegible]
... [illegible] ... غیر از ... [illegible] ... منظور ... [illegible]
... [illegible] ... و بالجمله این جماعه که ... [illegible]
... [illegible] ... قسم اهل ... [illegible] ... و
... [illegible] ... احکام اسلام ... [illegible] ... رواج ... [illegible]
... [illegible] ... معاش ... [illegible] ... و زنا
... [illegible] ... طریقه شرع شریف ... [illegible] ... بالمال ... [illegible]
... [illegible] ... برای این امر ... [illegible] ... قرار داده بودند که هر گاه چنین ... [illegible] ... ظاهر و
آشکار ... [illegible] ... فسق ... [illegible] ... دیگران ... [illegible] ... نقاره
و سزای ... [illegible] ... جزا و سزای
تقصیرات مذکوره ... [illegible] ... عهده ... [illegible] ... شخص بود ... [illegible]
... [illegible] ... اسباب نقاره خانه ... [illegible] ... اسراف مبتلا شده
با اعیان و اشراف همسری ... [illegible] ... و از غرض
... [illegible] ... تحصیل ... [illegible] ... از وجوه تحصیل گردانیدند و
اصحاب انگلیسیه ... [illegible] ... بالمره موقوف و ممنوع فرموده اند و ... [illegible] ... احوال جمیع ضوابط
اگر انگلیسیان که جامع خردمندی ... [illegible] ... ضوابط و قواعد مطلع شوند چه عجب که باصلاح آن ... [illegible]
بکوشند غیر بالفعل آنچه ... [illegible] ... بعضی از آن قواعد و ضوابط است ... [illegible] ... ارباب هوش را موجب تیقظ و آگاهی گردد
قاضی که برای اجرای احکام شرعی مقرر بود که بی حیف و میل ... [illegible] ... هر امری از امور شرعیه استحقاق یافته باشد
العمل آن ده از سرکار بادشاه مناسب ... [illegible] ... جاگیر بقدر معاش خود بفراغت یافته مجال آن نداشت که ... [illegible] ... بطور رشوت
از کسی تواند گرفت و اگر احیاناً ظاهر میشد که یکی ازین جماعه مرتکب این شناعت گشته مورد غضب سلاطین و ننگ اسلام
و مسلمانی گردیده مطعون طوائف امم و مبتلای غصه و غم همیشه از آن کار محروم در دنیا و عقبی ملوم و مذموم میماند و اکنون
از مدتی الی الآن اصطلاح میران در قضا مقرر گشته اجاره و استجاره آن العمل ... [illegible] ... آید و رسومی که در هیچ مذهب و ملت

و با نفس است بود با و تعریف در موده و بزرگان ناظر بوده در انتظام امور امن و آرام عباد و بلاد و بر سر همه ارباب هر دو سعی بلیغ
و بعد امتحان پایه مردم یک ذات کاردان که مرتبه خدا رو سرشتش سے اگر و دیده با نامه ریاست و سیاحت [illegible] ز مهربان شخص و شخصیها بود
که کمتر شنیده که عیار طلا سے بر دل یکے از سرکاران عبدالرشید و سے آنکه باسے الفت با دیگرے کلفت باشد هیچ را یک تکلیف دیده
در ایام عهد شاهجهان پادشاه کمال انتظام و امن و امان بود از عهد عالمگیر پادشاه بدست حرص و طمع که داشت فساد با هم سیلاب از
هر سو آمدے و شجاعت و لقا دانش خلقی در ضوابط و قواعد و حفظ و اطمینان خلق از سرا تا پا سے معتدل آه و لیاقت نام هم
سار برمع ندانسته بید سے سو که در معتقد و رسم پادشاهی براداران ظهور یافته بود ارباب قلم را بیش آمده و مسلط تسلط
داده بود که بالاتر از آن متصور باشد ماهر دم او را پادشاه این دار اسلام پرورشار مد مدین حیث از آن مفسدان حرامی
میان فقه باهم رسید که حسد سے نه است و با سے ازین شے آن همه کیسان ماهر و بریان گردیده فساد با سے آنها غالب
در طباع عوام اهل اسلام الی الآن حادث و سارے است و عملی از آن بد نامان دفتر اول که حامل احوال سلاطین ماضی آ
سر بر در آمده و در زمان فرخ سیر که هیچ و لوح محض بود در جهد دیوان قطب الملک اسدار باعث در امور سلطنت کار گشت
و جمله ارکان سلطنت و امرا و متصدیان قدیم عالمگیرے از هر سو خود معزول و از کارگزاری عاطل و ممنوع شدند اجاره سرکار
و پرگنات و حکمرانی سے خالصه در صورت در استحصال تقاضه و مرام مروج گشته هیچ نوع ناقت و دون همتان آرام طلب
آمدن مست درسے شخص معین معلوم شمرده خلق خدا و رعایاے بیچاره را بدست متعهدان اجاره و اهل طامع دیران کار فرمت
آثار [illegible] هر روز جمع [illegible] ویرانی ملک و سے آزار سے خلق و عزت رعایا از حکام زیاده پرست تا آنکه قضا و عدالت
و عدالت هم تعهد شد و احکام شرع و عدالت [illegible] که زرے بدست آید حد نهایت اکثر طبقات امرا و مرائیان
ارباب عمائم گردیده سرا پا فرقه در جهان سوال یافت چه در صورت زهد و صلاح و [illegible] رهنمائی مردم را فریب داده جهان
و اهل خلق خدا را بادے [illegible] سایر الناس [illegible] احوال اینها قسم اعمال بد [illegible] ازین [illegible] اکتساب اسلام
و [illegible] بسیار [illegible] ایشان [illegible] جهان و جهانیان حادث [illegible] و تعصب دور کهنگی
مردم [illegible] بادان بهم رسیده زبان و دولت سلاطین [illegible] معدوم [illegible] گشت و آفتاب عدل و داد
مائل بزوال گردیده [illegible] عمل و عهده داران و ظلم طمعیان مغرور [illegible] که کار بجائے رسید که حالیا اصلاح آن متعسر بل متعذر
گشت و اکنون کل مملکت ویران و خلق عالم سرگردان آمده اگر [illegible] احوال این زمان تغافل بزبان حال گردید
[illegible] داناان فرنگ با آهنگ تسخیر ممالک [illegible] است [illegible] ازین بلاد تسلط دارند [illegible] حقیقت
تمام [illegible] اوضاع ولایت خود [illegible] رسوم و عادات هند [illegible] اینها [illegible] کوشش در
استحکام ملک و امن و آرام خلق [illegible] مردم هند الفت و آمیزش باهم که [illegible]
اتفاق و وفاق و مقصد استحکام و السلام [illegible] میسر سے آید بلکه برعکس آن [illegible] ظهور جلوه گر آمده [illegible] احوال مردم این بلاد
[illegible] درانی ملک [illegible] تمام و اکمل [illegible] و این احوال [illegible] کتاب [illegible] ناحال مذکور کرده آید اول
آنکه این طائفه [illegible] بیگانگیت از رسوم و اوضاع این دیار و مناسب نام [illegible] تحصیل خراج و قواعد [illegible] ولت این
ملک [illegible] ولایت ایشان [illegible] خراج [illegible] سال بسال [illegible] سرکار پادشاه
[illegible] مطلقا [illegible] خراج [illegible] مروج است

بلاد آن ولایت را بطوع و رغبت قبول و منظور باشد و هر چه دران کار در کار باشد و وکلاے مذکور منظور داشته با آنها اطلاع دهند
آنها در سرانجامش بجان و دل کوشند و عذرے دران باب بر زبان نیارند قواعد عجیبی بسیار منقح و ضوابط بسیار خوب اقرب
بانتظام دارند اما در ولایت و درینجا هم بایک دیگر همان ضابطه است لیکن تا حال برای مردم اینجا و در ملکداری این بلاد اقتناع
بضوابط و قواعد شنیده و اینجا نموده انچه از مقصدیان و عملهٔ دست نشان خود اخذ کرده در کتابها درج فرموده اند همان قدر راقم
وصواب میدانند و کنه بناے قواعد مذکوره که براے چه کار مقرر گشته متکشاف و استفسار نمی نمایند یا فهمیده عمداً تجاهل میگنند
و فائدهٔ این تجاهل بر ما منکشف نیست خلاصه چون ابواب مصاحبت با مردم این ملک مسدود و راه اختلاط اهالے این دیار
نفوذ طرفین را از احوال یکدیگر آگاهے نیست اشخاص معدودے ازین ملک در خدمت رؤساے کمپنی و کولسلیه هاے
اضلاع سته حاضر و مشیر اند و آنها نیز از ان جمله مردم اند که اغراض خود بکسو نهاده در انچه رفاه مردم و انتظام و آبادے ملک و عالم
است ظاهر نمایند و با عموم مردم آدمے رغبت صحبت و استماع مقالات و حکایات آنها صاحبان انگلیشیه را نیست تا ازین همه
مردم بعض نیک طینتان دانا دل در انچه رفاه خلق خدا و آبادے و آرام ملک و رعایا باشد بگوش هوش ارباب حل و عقد
انگلیشیه رسانند فقیر درین مقام احوال حکام معدلت شعار سابق و وجوه و جهات بناے ضوابط و قواعد که سروران عالیشان
هر ضابطه و قاعده را براے کدام فائده برآورده و غرض از ان چه بود و متاخرین با نقلاب نیت از ان قواعد و ضوابط چه خواسته
و اغراض باطلهٔ خود را ببهانهٔ اجراے قواعد مذکوره در نظر هاے مردم چگونه آراسته اند بقدر مقدور و شعور خود ظاهر می نماید
تا از کیفیت اطلاع تام برین مرام حاصل آید شاید باعانت دستے صاحب توفیقے اکثر بلاها از سر خلق خدا برخاسته فساد ها باصلاح
گراید و بندگان حضرت رب الارباب را رستگارے از گرفتارے یا میسر آید و فقیر بمقتضاے حدیث شریف الدال علی
الخیر کفاعله باجر ومثاب باشد والله ولی التوفیق ❖

ذکر اسباب اختلالیکه موجب بی نظامی این ممالک و ویرانی بلاد و خرابی عباد گردیده و انقلاب کارها و ضوابط و قواعد که پیشتر چسان و براے چه بوده و الحال بچه حد رسیده بسبیل اجمال

بر ضمائر ارباب فطنت و ذکا ظاهر و هویدا است که بحسب تقسیم اقالیم هر قطعهٔ زمین را اثرے است خاص که غیر آن ندارد بلکه بنا بر وضع و ارض بلاد و جهات خفیهٔ دیگر
در قطعات زمین یک اقلیم اختلاف بسیار پیدا و آشکار است که عاقل فطن را درین باب احتیاج به بیان برهان نیست و اگر حال جمیع اراضی و بلاد یکسان بودے اختلاف
الوان اشخاص و ثمار و اشجار و معادن و ینابیع و نباتات و حیوانات پدیدار نشدے از جمله بلاد هندوستان اقلیمی است وسیع و اوضاع و رسوم مردم این
دیار و معاملات و ضوابط و قواعد نظم و نسق این ممالک از ابتدا الی الآن مباینت تام با اقالیم دیگر دارد و تا حکام بطوریکه مناسب
اینجا است سلوک و معمول ندارند انتظام و آبادے ملک و رفاه و آسایش خلق و امن و امان درین اماکن امکان ندارد
و ازین جهت که این اقلیم منسوب بزحل و مریخ ستارهٔ مذکور است اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت
و همیشه مغلوب لشکر کشان دیار دیگر بوده اند اما هرگاه سلاطین عالیشان را تسلط برین ممالک میسر مے شد بعد زجر و قهر که لازم
حرب و قتال و جنگ و جدال است اهالے اینجا را استمالت نموده بجان و مال و عرض و ناموس امان داده هر یکے را پیش خود
بارے دادند و وزرا و امراے مقتدر مختار در کارها کذلک تا اعلی و ادنے حضور پادشاه و امراء اتباع بار یافته هر کسے لیاقت
هر کارے که داشت ظاهر مے کرد و سروران صاحب کیاست و فراست قدر و پایهٔ هر یکے را شناخته امریکه مناسب تعهد

سرداران و اصلاح تابع یک کپتان می باشند که امتیاز ایشان از لباس و طرز وضع سردار لشکر را منصب دیگری ایشان و تربیت
آنها و دادن تنخواه گرفتن و دستار و کمربند و غیره و اصلاح و چیز دیگری صندوق آنها نه و سرکپتان مذکور است و کپتان را در
ریاست این یک پلتن فوائد بسیار عائد می شود گویا امیر جاگیری است [?] و رعایت سرکپتان یک مذکور خاطر خواه دستی گردد
و از صاحب پلتن می گردانند و الا در [?] دستی یابند و امیدوار به دست آمدن پلتن می باشند و در [?] سپاهیان ولایتی
اگر از اولاد [illegible] اول سولجر [?] بعد از آن که ترقی کند سارجن می شود که سر سولجر اول در تربیت و نگهبانی آنها حاکم است
و در [?] و اسراف اول درجه نوکری این است که بکسر الف و فتح سین مهمله و سکون هر دو نون بعد از آن لفٹن بضم لام و سکون فای
و فتح تای [?] و سکون نون اول و سکون نون ثانی بعد از آن کپتان بفتح کاف عربی و سکون بای فارسی [?] و سکون یای تحتانی
و بای [?] و سکون نون بعد از آن میجر است بکسر میم و سکون یای و فتح جیم و سکون رای مهمله بعد از آن کرنل
بفتح کاف عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام بعد از آن جرنل بفتح جیم عربی و سکون رای مهمله و فتح نون و سکون لام
و بالاتر این مرتبه [?] است در نوکری سپاهیان هیئت [?] که صاحب اختیار معاملات در پیش [?] مطاع
نام دارد و نوکری آنها [?] منفصل می [?] و از آنها عموماً [?] را کرانی می گویند که کاف عربی مکسور و رای مهمله با الف و نون
مکسور [?] [illegible] عبارات از [?] متعدد است و نوکری [?] مرتبه از رتبه تقدم و تاخر باعتبار زمان نوکری است
سرکار اول نوکر شده او در مرتبه بر همه تقدم دارد و سرکار آخر از همه نوکر گشته از همه کس در مرتبه مؤخر است و باقی هم بالنسبه از یکی
مقدم و از دیگری مؤخر اند و مؤخر مرتبه مقدم می تواند رسید که بعد رفتن یکی از این سلک [?] [illegible]
نوکری خواه به طرف شدن [?] [?] بعمر و دیر [?] رفتن یکی از این سلک متاخرین مرتبه او را ترقی یکدرجه
[?] [illegible] [?] که وارد [?] آید و اگر [?] کسی [?] [?] قدر مراتب متاخرین [?] [illegible]
ممکن است که یک [?] [?] مرتبه رسیدن [?] [?] قسم در زمره کرانیان
و کمپنی که الحال بنام و دو ال [?] بر [?] و دیسه و بنگاله عظیم آباد و سی الحقیقه مالک و صوبه اکثر سواحل و بلاد هند است
عبارت از چند انگلیسی بالدار [?] ولایت انگلند [?] لندن اند و شهر لندن دار السلطنه پادشاه انگلیسیه است اول
آنها باستیذان ارباب کونسل ولایت خود و پادشاه آنجا باهم اجماع نموده مالی تجارت در ممالک هندوستان [?]
و سرمایه تجارت مذکور سالهای سال جاری دارند و اولاد و ورثه آنها یا دیگری از مالداران هرگز خواهد شریک جماعه مذکور گشته
کمپنی بوده است تا این زمان که از عهد سراج الدوله [?] و کارگزاری او و میر محمد جعفر خان و دولهبرام مالک این بلاد
گردیده و بقبض دیگر حکام معزول [?] هندوستان مملکت [?] گشته مرتبه [?] کل ممالک هند [?]
[?] و این جماعه را باصطلاح [?] کاف [?] عربی مکسور و سکون نون [?] می گویند پادشاه این فرقه اگرچه بافذ الامر
ما الظاهر خود [?] شوری ارباب کونسل خود و اصحاب کونسل ولایت [?] نمی کند و اگر کند امضای آن ندارد ارباب کونسل او
امرای آن دیار اند و اصحاب کونسل ولایت عبارت از چند کس اند که اهالی هر شهر و بلاد آن ولایت یک دو کس را از میان
خود چیده و آنها را عقل [?] و خیرخواه خود دیده بنام اختیار جمیع کارهای خود بدست آنها سپرده بوکالت خود برگزیده اند
و [?] دار السلطنه فرستاده متعهد معارف آنها می باشند تا سرکاری که در امصار و [?] بی پادشاه و امرا [?]
از خاطر [?] [?] [?] و آنها و کل [?] [?] [illegible] [?] و [?] قبول کنند و هرچه را آنها التعهد [illegible]

ہر کہ ملازم اوست گویا نسخهٔ کیمیا یافته و بر دوسرے نیاز رو احتیاج از ابواب لقمان زمان تافته است اگرچه اندکے حسن خلق و تواضع مید اشت
و مدار المهام و انائی سے بیایافت و بمشورهٔ او راه میرفت در لنسوان این زمان نظیر نداشت مظفر جنگ که ذکر احوال و القاب او در
اجزا بسبب مقام اکثر گذشت اگرچه کهن سال و تجربه کار روزگار است اما مرد لیست بیباک و لاابالی در تقریر سخن لحاظ اطراف
وجوانبش ندارد و اندیشهٔ صدق و کذب هم چندان نیست چند سال قبل ازین که نیابت خالصه و نظامت بنگاله با قتدار داشت
میگویند که نهایت از عفاف محروم بود و نا قدر شناس ارباب عقل و علوم برائے خود بسیار مستبد و اوقات او هم نا منتظم اغلب
احیان به بازیے گنجفه و چوپڑ مشغول و در مجالس به بسیار گوئی و قصه خوانی سلاطین کهن مشغول و با وضاع و معتقدات خود نازان
و هم و به خود مرغب اولاد و پیردان با وجود جاگیر سیر حاصل و غیره مداخل همیشه مقروض و مصروف ساختن عمارات هرچند امکان
بسیار زیاده از قدر حاجت و کار موجود دارد و خود مقروض هست باز هم دست از اسراف نها برنمی دارد و از هر که هر چه بقرض و وام
یا بهر صورت که میسر آید در گرفتنش اندیشه ندارد و بهمین جهت بدنام و مورد ملام خواص و عوام هست و اولادش حسب الارشاد پدر
خود را از همه بهتر مے دانند و در ملاقات با بزرگان و ارباب خاندان عمده تواضع و فروتنی معیوب مے شمارند هر دو پسر بلند اختر ش
با وجود قلت مقدور و زر لعبر و رے مبتلا اند که حدے ندارد با آنکه زیاده از صد نفر خدمتگار و چیدار و مشعلچی و غیره عمله تحمل ندارند
و در سوارے زیاده از سے چهل کس همراه نمے دوند آنها هم از عدم وصول تنخواه با ناله و آه مے گذرانند معهذا خود را هم آصف جاه
دانسته سر تواضع و اخلاق برائے احدے فرو نمے آرند رفتن در خانه کسے هرچند از اشخاص معزز باشد ننگ و عار خود می دانند
و بنا بر قلت مقدور ملازمان مصاحب ندارند و رونق خانه و مجلس خود که مے خواهند هر که ناگهان وارد شود دست از و برنمی دارند
و تا دیر در اختلاطهائے بارده کشاده جان او را بر لب مے آرند با این حال نمی خواهند که کسے حقهٔ خود کشد یا زانوے ادب
نه کرده نشیند بنابرین اخلاق مصاحبان سفت هم منزجر و آمد و رفت اعزه در دولت خانهٔ شان کمتر است برادرش محمد حسین خان
از جملهٔ نیکان و افاضل و طبیب ماهر کامل هست و پسرش که داماد مظفر جنگ و محمد رضی خان نام دارد جوان مهذب خوش خلق
نیکو خلق است و قابل ملاقات و اختلاط ارباب عقل و هوش بنده علی خان پسر حکیم الممالک علی نقی خان که نسبت عم مظفر جنگ
و الحال بمصاهرت او نیز اختصاص یافته اگرچه مزاج خوانان هندوستان را یافته دارد و در شاهجهان آباد بهم رسیده در عین
شباب وارد مرشد آباد گردید اما خالے از بعض محامد و مثل دیگر منتسبان بر خود مغرور نیست با مردم آدمیان الف و آمیزشے
دارد و دیگر عمله و ارکان موافق مزاج آقا و از خدا ترسے و نام نیک طلبی بیگانه و ناآشنا٭

ذکر بعضے از مصطلحات و رسوم و عادات اصحاب انگلیشیه و ضوابط و قواعدے که در معاملات ملکی اختیار نموده از اوضاع حکام سابق اینجا تجاوز فرموده اند و وجوه و اسباب اختلالیکه در احوال خلق این دیار راه یافته اکثرے بفلاکت و هلاکت گرفتار گشته اند

کمپنی عبارت از جمعیت چند کس هست لهذا در فرقهٔ سپاه هم عدد معین اشخاص را کمپنی مے گویند بیشتر صد نفر برق انداز
را یک کمپنی و سردار همه آنها را صوبه دار مے گفتند الحال هفتاد و پنج نفر بر قندار کمپنی است و سردار همه آنها صوبه دار و سردار
یک ثلث آنرا جمعدار و سردار دوازده کس را حواله دار و نایک و سردار شش کس را عمله دار مے گویند و ده صوبه دار مع
اتباع خود که جمع شوند یک پلٹن است و سردار هر ده صوبه دار و یک پلٹن را کمیدان مے گویند و یک پلٹن که دائی با جمیع

هزار با ساخته در دریا سر داده شموع و مشاعل بسیار بر کشتیها بر افروخت و آتشبازی مختلف الاطوار در دریاے بهاگیرتی
سوخته شمی ها ساسے آن عشرت بود تا ابلیش این عمل را سنت سیئه دانسته مجد گرفتند تا آنکه مبارک الدوله هم باوجود
آنکه در دولت و شوکت بمراتب از پدر و برادر بیست و عمله و فعله ملازم و اهتمام عمده مساهره و هوادار ماتلاسے احتیاج و افتقار
از همین قسم مصارف بے مصلحت گرفتار اند تا سر عمل مذکور گذشته هر سال ده یا دوازده هزار روپیه صرف این کارے نماید در میان
کارهم مثل کارهاے دیگر از خبرے بعضے را ملازمان هیچ نرسد و بعضے دیگر صرف بے موقع مے کردے بعد وجود
دعوے اسلام و گرفتارے در عوام از ماران و رفقا انواع رسم و عادات عدم وصول مساهره سه هزار روپیه
صرف مجاآوردن مراسم دیوالی که از ایام عید هنود است هر سال به حیح میرزا کشن برده تقسیم مے شود و آن اینست
که تماثیل مختلفة الاوضاع والالوان مانند انسان مثل بتها و غیره از گل و شکر و انواع حلویات و غیرها سے مشوسے از دکانها
بازار خریده بر سر اطفال هنود گرے و رستند و موسے خود بر سر آن کل اعیان مے لاشے بے پیدا از حمله واجبات است که
عمل آید و بقدر استطاعت زر واده بصرف رنگ و رقص و انعام در عوض هر اسے و تماشے و دسام نام هندوان که هر
از عمده بازار مردم هر ال در دل صید سید داده آید در هیولا که فقیر وارد مرشدآباد بود جماعت اولاد مبارک الدوله بعمل آمد
در اعطاسے ملاح کنیزان در رهاسے اماریت خواجه سرایان ملازم و مادرش منو بیگم وغیره سے و سه هزار روپیه بمصرف
رسید و بر یاد الحوع طلبداران سر لعاک کشید از تکمیل خلعت و پالکی و جعه و سرپیچ مرصع مع زر کار که
و مالائے مروارید بسعادت محمد خان ناظر محل منو بیگم والده مبارک الدوله عنایت شد و کسی نفهمید که باعث آن خصوص چه
در محل بود و کدام حسن خدمت الله رسانید که مستحق این همه عنایت گردید و از بن قبیل مصارف لا یعنے بسیار است
که نمی توان شمار آورد دیگر و سے چند از خواندگان و رقاصان بمواجب عظیمه ملازم اند و سرت و احترام شان مرتبه که در تعاب
ایام امرا و سلاطین بر ارباب طرب حاصل ایام مے بود و مبارک الدوله شاکرد اکثرے ازان جماعه در بین روزها رفیق خان
شریف خان قوال که در عهد پادشاه میرقاسم خان وارد و ته از ارباب طرب بود مرشدآباد رسیده و تاریکے اسناد
امارت مرتبت مذکور گردیده و عنایت بمیر جامه و لاشیے که ظاهرا خرید خلع عظیمه بود و دو شاله ها
پوشاک امرا و دیگر ملبوسات خاصه اختصاص یافته عنایت مرز و کرم ز و ما سماوا اقربا سے ناظم برابر بلکه مقدم است
منو بیگم اگر چه از سلسله خواندگان است اما با آن همه باوجود نکبت و شکست دولت بعد است و توابع سلوک می نماید
و قدر مجاهدت ساخته عزت و احترام بسیار مے کند و صعب و دو فیصله پر زرے دارد و با اقارب بلکه کسانے را که مشاهیر
دوس سلوکها مقدسیے رسانند منی بیگم اگر چه از اتباع منو بیگم و پرورده پدر و مادر او و پدر منو بیگم منی بیگم با خدمت میر
محمد جعفر خان رسانیده و لیکن بقدم هیچ الکے میر محمد جعفر خان به منی بیگم دارد رسیده است بسیار با شعور امعر و دار سحوت معمور
و در حمایت رفقاسے خود دستوسلان مطلب مستقل مزاج کسے را که ملازم خود کند به دارد و از طرف اومیت گرم عظیمے
از دست ندهد اوصاف او مسلم و بخشش هم بموقع چنانچه در بین اوقات که فقیر وارد مرشدآباد بود رسیده که کسے از اسلوب
تعلیم یکے از دختران ملازمش بود ساده سے دختر منع گردید بهر قسم اسباب اماتش نمود شصت یا هشتاد
اشرفی بقدر رعایت نمود و همین قسم اسباب مطابق جامه سرا از حکیم عسکرے نادر رخصت سفارشے
رسانید و حکیم عسکرے را که طبیب جامه او است بهایت رعایتها نموده از رجوع ماهیار مستغنی و سے بیاد گردانید و از بن قبیل

کر شما با مصالحه خود از سابق دارید چه مانع است که رفاقت ما را هم الحال اختیار نمائید و سه لک روپیه مدد خرج ماه بماه سوای
وجه چوته که از سابق مقرر است گرفته رفیق فوج ما که بدکهن میرود باشید چمناجی ویدرش قبول نموده جواب داد که چه مضایقه
لیکن آنکه زر بقایا یاسے چوته ماکه قریب بشصت لک روپیه بر شما از روی حساب لازم الادا است بما بدهید وآینده نشان
نهاسے نمائید تا ما وجه مذکور را ماه بماه از و گرفته در رفاقت شما باشیم گورنر جرنل بهادر این استدعا را تکلیف مالایطاق دانسته
وازین گفتگوهای بوے نفاق استشمام فرموده قبول نفرموده رفتن کرنل پیارس بدین جهت در تعویق افتاده افواج انگلیسیه چنانچه
از سابق بر حدود خود در رخنه یاسے راه در آمدن افواج مرهته در قلمرو صوبه بنگاله وعظیم آباد بود هست وافواج چمناجی بر سر
حدود خود در کتک نشسته طرفین در کمین همدیگر منتظر وقت وفرصت اند تا به بینیم که کارجهانداران در این فتنه یاسے آشکارا
چه مصالح پنهان داشته وظهور آن در چه وقت اصلح بنید اشته بعد ازین بوضوح انجامید که مرهته ناگپور این گفتگوها سرمایه حصول
مقاصد گردانیده چون زرهاسے بقایا یاسے چوته خود تمام وکمال مع دیگر هدایا وتحایف گرفت وکلاسے او راضی زرها وجاگیرها
میسر آید عداوت دیرینه با سرداران برهمنه پونا وغیره ممالک دکهن خود از سابق بود چمناجی برخاسته نزد پدر خود رفت وکرنل
پیارس با فوج شایسته از راه گنجام وسیکاکول بطرف مندراج نهضت نموده تعلیقه آنجا رسید واتفاق جرنل کوت مکرر
مصاف ها با حیدر نایک داد اما کارسے ازپیش نرفته غیر از حراست قلعه دیگر کارسے نتوانستند وحیدر نایک الی الان باستقلال
واقتدار در صوبه ارکاٹ مسلط است اما قلعه مندراج بدست او نیامده یکبار کرنل پیارس بسواریسے جهاز قاصدی بکلکته
آمده زرهاسے بسیار که این بار گورنر جرنل بهادر از رؤساسے قوم خود بطور مصادره بخوشے آنها گرفته حاصل نموده بمندراج
برد ونیز جرنل کوت بیمار گشته بکلکته معاودت نمود اما کرنل پیارس ودیگر سرداران مع فوج در قلعه مندراج اند ومشهور است
که گرانی غله وجمیع مایحتاج از ماکولات وغیرها در آن قلعه بے نهایت بلکه ما فوق الطاقه است لشدت استقلالیکه اصحاب انگلیسیه
دارند واز حسن سلیقه وتدبیر اذوقه رسانے گورنر جرنل بهادر پایدار بها نموده تا حال که سه سال گذشته قلعه مندراج مفتوح
نگشته تا بعد ازین چه شود

ذکر بعضے از احوال وخصایص مبارک الدوله ومظفر جنگ ومنی بیگم وببو بیگم

مبارک الدوله خلف چهارم میر محمد جعفر خان در بن وقت سال عمرش بیست ودوم است جوان صاحب خلق وبامردم باختلاط
یارانه ومصاحبت مخلصانه میگذراند وعزت وپاس زنان ومردان که از خانه انهاسے عمده اند بسیار مے نماید ترحم زیاده
از حد بر زیر دستان مے فرماید اما اوقاتش نا منتظم وهمیشه مشغول بلهو ولعب ومستغرق در عیش وطرب نه با دنیا کار دارد
ونه با دین نه کسے بر دوستیش دل شاد است ونه از دشمنی او کسے غمگین اوباشے غلامان وملازمان او ویدرش روپیه
هر چه بر زبان آید میگویند وراه ادب نوکرے وبندگے نمی پویند جاسے که نمی باید مراعات مراتب ارباب الفضل سے آید دیگر
باید امکان ندارد که چه از کیسه اش بر آید عوام هند در برسات کشتی از کاغذ یا کاه ساخته ودرختهاسے موز بر آن بسته
در او چراغ یا شمع روشن کرده در دریا سر میدهند ولیده گندم پخته وشیر شکرے در آن داخل کرده بیتقاسی بسته اتفاقاً نحچه
بجواز آنجا آمیز نیاز خواجه خضر علیه السلام سید الله سراج الدوله ایلیمه هم بغرور دولت وجهل دین وملت یکبار این نیاز مخترع
عوام را بکمال کرد وکشتی بسیار بزرگے که صد ها سوار بر او سوار وعمله خدمت گزار روشنی بران بود تند آراسته وچمنهاسے روشنی

بسیار در ممانعت وصول اجناس باحتیاج لشکر مبالغه گشته می گذارد که دانه بار کاہے تواند رسید و از چار سوی لشکر و ابلک
مورچس پاسدار هوا ملک مشرف دارت و ابار باے اجناس را سوخته از بسیاری از ملکوات و آبادی سے و جمیع ابتحاج می گذارد
عامر آمده و آثار لقای هم ارزانی سے که مصاحبه بمود ده دست ارباب ت اورا سه قلعه گوهد که الیار با جمیعت اوگذاشته دائمه
مصالحه با مرهٹه بمود و بعد صاحب سیندهیا ان امر الیه می و لقمه غیر مترتب شمرده بیر عنان از حرب ایشان باز کشیده فرار
وافواج انگلیسیه برگشته در کالپور بطرف کوره آمده برسر حدود صوبه اله آباد و جاولی بود و بار امید مصالحه با صمود و مواثیق که طرفین
را نفع است برگ هنگ بوده انتظار الفصال دارند ما هنوز مصالحه منعقد نشده باید دید که چه صورت اتحاد با سیندهیا ارزانی
کوید که او با ثابت انگلیسیه قلعه گوالیار را دست مرهٹه باستخلص ساخت و باعث مصروف گشته ما بعد استرداد اکثر ممالک مسعود
آمال و دسخال رسیده و در ملک استیصال راه اقتاده حوالی ملک و طلاع را بار اسحد گرفت ... تا سامان ادت ماحت و تاراج ملک اعمال
ملاح متعدد او متعهد سرگرم است و تا حالت تحریر این سطر جمیع ملک را از قطع متعدد و او را از دست بابا اسراع کرده بیزار
قلعه گوهد و گوالیار ره رست با با یابه و افواج سیندهیا بر دو قلعه مذکوره را محاصره دارد ... برباید گشته تا بعد ازین
چه شود بعد از محاربات بسیار سال گذشته که به کیرار دکیند بود و بهت نخسیر سی بود با ما عاجز آمده با مهاسے سیندهیا کچه
بود و قلعه گوهد و تمام ملک را متصرف سیندهیا دار آمد و سیندهیا چند ماه قبل ازین معامله گوالیار را هم بحرب عسکر بود و وصاحب
چیست سکه کرنیل ما گودر جرنیل بهادر جمیع ورعا نمود آخر الامر مغلوب افواج انگلیسیه گردید پیر و حمایت مهاسے سیندهیا دلشکر اوت
و معرفت اما تمهاسے اوسے که در آنجا بد ببلاند اعمال او هم مصورت سے گرد پیر احوال جرنیل کاد ڈبهادر غیر معلوم و جمله
معامله در باره استموع بسیده لهذا ... نگارنده آن مبادرت رفت لهذا این اگر حیات مستعار و ... بعض گوش ... رسد
ان شاء الله تعالی سانح مصورت العقام و وا بات اما دقت رفتن جرنیل کوٹ گودر ما او بهود حصین لود که دوج ... دیگر
از طرف کمک و مکر بانعه و کنعام و سیکاکول لشکر گردے کرنیل بامس کوه بر دار نمده وار ا قاصل مهندسیس قلعه دار کلکته است
سا با ... در رفاقت جرنیل مذکور براه خشکی روانه دست به خاطر بار بر بیشه کنک ... و مواثیق عهد و مصالحه مکتبه جمعدار
والماره که سپاهے از جمع بود که ایشان از سبق حیرخواه سدطلع و مراحم عمور و در رو جهاسے با ر ... مذکور نحو امید لود چون در رسات القصا
با امت و افواج در وساسے جسارا انگلیسیه با گودر بها دمار بر سر نموده و طلبیده ... زر سال آنها تعمیم و ادسکے ارا صحاب
انگلیسیه باسلع سه لک روپیه نقد و تحف و بدایاسے دیگر مثل ... ریور ... جواهر و اسپ و ملبوسات فاخره و غیره رسم و کیل
مهاسے که میر که رگھو جی بوسله و سالار لشکر وارد کنک است حسب الامر گودرجرنیل بهادر در رشته منتظم نمود و همراه گرفت
سرے اسپدان ارسال فوج ازیں ماه و ... مقرر اح حساسے مذکور در وصول و اطلاع پیشتر رفت و او لطف والیق ... و دهانای
مرسلکر دت والعمال جواب و سوال بمطالعه ... که در ناگپور کلاں دار الملک او است گذاشته که گرنیل ... ناگپور
رسیده هر ص احوال نمود و جواب عسری ... که قول قرار ایں ... با حکام ... بواسطه الذلیل و ... شاهد شرعی
استشهاد لایق اعتبار نمانده و قطع نظر از ان ما نایع ... سرداران عهد و کهنیه در حصول صلح و جنگ هرچه ... آما آن قرار
یابد ما را هم قبول خواهد بود و در باره راه دادن افواج ایشان که از حد و ما نگذرد و اختیار ندارم ... امر سرداران کس ... الامر
آشنا سده راه ایشان ملکه ما مور باد و ص ... ان حیال وصال ... درطرف ... دم ... اما ... وسالفه ارس ... عهد
رجوع قند که ما دسے سپارات و مساعدات ... سیده و منتہ گرنیل بهادر بعد ... اس هر جا مقام نمود

ذکر اسباب تعویق روانه شدن کرنل پیارس که قلعه دار کلکته و سردار عمدهٔ افواج انگلیشیه است بطرف مندراج با مجمل احوال مرهته هاے کتک و اندکے از احوال افواج انگلیشیه که بطرف قلعهٔ گوهد با عانت راناے قلعهٔ مذکور رفته بے شائبه ریب وشک

افواج انگلیشیه که لبه کردے گپتن پاپر باعانت راناے گوهد رفته بود و چند روزے در انجا آسوده و در قلعه او براے اطمینان مردم خود دل نشانیده در فکر انتزاع بعضے قلاع و امکنه که فے الحقیقه در سوابق ایام از اباے راناے مذکور بود افتاد و بار انا استفسار احوال هر جاے و مکان نمود رانا ظاهر ساخت که از جملهٔ بابهاے آباے من یکی قلعه گوالیار است که از قلاع مستحکمهٔ مشهوره بنیاد و چند مدتے قبل ازین سلاطین بابریه بقهر و غلبه در ید تصرف خود داشتند از ان ایام منسوب بپادشاهان و لقلعهٔ پادشاهی شهرت داشت چون سلطنت ضعیف و مرهته قوے گردید قلعه داران از بیخبرے امرا و ارکان سلطنت و شدت احتیاج و افتقار بنا بر بیافتن وجوه مشاهره بتطمیع مرهته راضے بدادن قلعهٔ مذکور گشته و زرے معتدبه در عوض تفویض قلعهٔ مذکوره گرفته حصار را باختیار ملازمان مرهته گذاشتند از ان وقت در تصرف مرهته است و این معامله در عهد احمد شاه پسر محمد شاه بابر سے روے داد چون راجه گوهد بنابر قرب جوار که از گوالیار و قلعه گوهد فاصله سیزده کروه است و او همیشه خواهان آنجا بوده از جمیع نشیب و فراز اطراف و جوانبش کما ینبغی اطلاع داشت شاید آن قلعه را سے برکوه بطرفے مخفی از اغیار و دیوار حصار بهان طرف پستی بسیار بنسبت باطراف دیگر داشت مدارج مذکوره را بهم باسرداران فوج انگلیشیه ظاهر و چند کس را که از ان راه واقف و بلد بودند داشتند حاضر کرد سالار فوج انگلیشیه زینه ها مناسب آن دیوار در کمال اخفا آراسته و باشتهار طرف دیگر از جاے اقامت خود که در گوهد داشت نهضت نمود چون بفاصله پنج شش کروهے قلعه لشکرش رسید اول شب لشکر را بجا گذاشته فوج را جریده با زینه آراسته همراه برد و آخر شب قریب صبح بطرف مذکور حصار رسیده در غفلت مستحفظان بالاے حصار برآمده و حارسان را بزیر تفنگ آتش بار گرفت آن وقت که هزار و دو هزار کس الیشان داخل قلعه گردیده باشند ده هزار کس غفلت پیشه اینجا متوانند کار عمده برآیند مے گویند قلعه دار مرهته از فرط غیظ و غیرت یا خوف باز خواست اولیاے نعمت خود را هلاک ساخت و در روایتے چنین هم مسموع شده که رئیسی از مارسان قدیم پادشاهے از مرهته ها بنابر عدم ایفاے وعده با او باظهار راه عداوتے بهبود و در ظاهر مدارا کرده اندرون قلعه بود دلالت و اعانت او این کار صورت گرفت علے اے حال قلعه در قبضهٔ تصرف و اختیار انگلیشیه در آمد بنده خاکسار در کلکته بود که خبر فتح گوالیار رسید و صداے شلک توپهاد رشادمانے این فتح بگوش خود شنیده و مسموع گردید که مهاجے سندهیا که از سپه سالاران عمدهٔ دکهن و صاحب اختیار صوبهٔ مالوا و اوجین و قلعه گوالیار بود درین برسات که اواخر سال نود و چهارم مائه دوازدهم هجرے است بعد رفتن جرنل گاڈرڈ به بندر سورت در صوبهٔ مذکور آمده موسم برشگال در انجا گذرانید و بعد انقضاے برسات الی الان اطلاعے نیست که سردار مذکور بمقابله جرنل گاڈرڈ که بر سر قلعه بسی رفته و آنرا محاصره داشت رفته یا بتدارک گوالیار رو آورده و افروختن آتش پیکار در قریب جوار الهٔ آباد و کالپی و کوڑه و اناوا مرکوز خاطر داشته درین طرفها افواج انگلیشیه که متعین گوهد است و با کرنل کمک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه و اوجین در همین برسات گشته بود مستعد ستیز و آویز است بعد ازین لوممنوع پیوست که بنابر کثرت اخراجات که از لازمهٔ افواج کثیره و حروب و کروب است و نیز بنابر صدمات قحط و بلا که ایهم از لوازم جنگ با مرهته است چه مرهته کمتر مے جنگد و کوشش

حصار شهر سبب است که بسیار خلق بسیار در آنجا سکنی دارد آنجاها سے بیرون از خارج شهر که آبادی بسیار فراخ است در آنجا می‌رسید
سرچند در ایام طرح عالی لطوبی سرکار هم ساخته باشد در صورت مزاحمت که اکنون آن آبادی بتالو سے دشمن است و در اینجا
می‌توان شد معلوم نمی‌شود که با این همه خلق کثیر با این حال چاره نمی‌کنند آن همه صورت نموده اند افسوس که صاحبان انگلیش الحال این
اخبار را اصلا امرزم المدارا نمی‌کنند و اخبار از جاهای دیگر تبتع معلوم می‌شود که تا امروز الا این سوانح در کمال تتبع و تحقیق تکلیف می‌شد

ذکر ورود جرنل کوت بمدراج وجنگیدن بافواج حیدر نایک حنگ جو ومغلوب گشتن او هم مثل جرنل منرو ورفتن مستر فرانسیس بولایت خود در بین این محاربات وجنگ بنابر عدم موافقت با گورنر جرنل عماد الدوله بهادر مستر هستنگ ⁂

ما سبق ذکر یافت از ابتدای ورود جرنل کلاورن وکرنل مانسن ومستر فرانسیس گورنر را با اصحاب ثلثه مذکور صحبت
با جانب خسته سرچند از طرفین گاه گاهی سبب خواهش اتفاق بدلالت مصلحان و دیانت حسن وفاق رقم نفاق از کوه خاطر
گشت اما بنابر تباین مزاج و تخالف آراء وحشت جاه و دولت مرجعیت مسیر نمی‌شد در این ایام هم بعد چاره جنگی مارسی جرنل کوت
و مستر وکرنل صورت آمیزش و آشتی با گورنر جرنل بهادر و مستر فرانسیس روی نمود اما بعد رفتن جرنل بمدراج مستر فرانسیس
کار بدستی خوابان حیدر کار بود هیچ هم از آن گورنر جرنل قبول سے نمود بنا بر نفاق و افتراق انجامید را مکرر از اسے مستر
رسشو حکومت لکهنو بانفراد و اعتبار تام بود سے که بهتر بود سے خواست و در این خصوص حکم ولایت هم گردیده بود در این
رام چند ریکه دیوانی صوبه کلکته که بنام گنگا گوبند مقرر است و ترا که بسبب کار دیوانی خالصه و از این قبیل شاید بعضی کارهای
دیگر هم خواستند بود گورنر جرنل بهادر هیچ یک از آنها قبول نکرد چون از بیشتر هم کدورتها است و مانع ارادهٔ مخالفت با مرشد هم بود
ناگهان این فساد مادر بیدار وقایع بیرون روی داده و هجوم عظیم افواج انگلیسیه هم رسیده و ده هزار فوج متفرع با سرداران عالم در
سپاه تلف شد و در لشکر سے درین حدود بمصرف رسیده مراتب کمی رای گویند که بجای کرده چنانچه قرس گرفتن از
بنگالیان هم بدان دلالت سے کند و اراده تسخیر ممالک دیگر از ولایت هم ممنوع بود مستر فرانسیس رنجیده و تقصیرات بسیار
از قبیل مذکورات بر گورنر اثبات نموده و در صحائف رد و ترشیف فرموده با کثر اصحاب کار از گورنر رسیده خاطر بوده اند در
او اخر دی بعده سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار روانه لندن که دار الملک سلاطین انگلیسیه است گردیده گو در اگرچه پیشتر
هم بانصار عمل و اقتدار الفراد داشت اکنون که از اصحاب کیست غیر از مستر ویلر کسے شریک کارها سے ملکداری نماند
نامده صاحب امتیاز و حل عقد و عزل و نصب و جمیع امور عماد الدوله جلادت جنگ گورنر بهادر مستر هستنگ است باید دید
تا نتایج این معاملات و مفاسد و آشوب که شروع است چه صورت سے انجامد و چگونه انتها سے یابد احوال این خلق
بیچاره که غیر از عطا یار هادی سے بیمار و کمی اسے ایجاد یقین از سنه آباد میست و ششم دی الحجه سال مذکور که چند متصل مراکل
رسیده و با سیما باسار بعض جهات خصوص تقدیم مراسم ایام عاشورا معاملات دهم ماه محرم سر شروع سال بود و بعضی از مکنوز اکثر
از معتمدی سے شنیده که هم در این جرنل کوت با فوج همراه سے رسیدا سے وساره سرانجام موفور که همراه برده بود از قلعه مدراج
بر آمده با افواج حیدر نایک مصاف داد و بدستور جرنل منرو کاری سے از پیش نبرده مقدور نشد و شکست تعلقه ملکو مجادت
نمود افواج حیدر نایک در کمال غلبه خارج حصار مدراج تمام صوبه ارکات را متصرف است تا بعد از این چه شود ⁂

کوٹ با سه چار پلٹن که از اطراف جمع آمده بود مهیاے سفر مندراج گردید با امید آنکه شش هفت پلٹن که در قلعهٔ مندراج است
هرگاه جرنل برسد همه فوجهاے مندراج و پلٹن هاے همراهیے جرنل که بهیأت مجموعے ده دوازده پلٹن خواهد بود بسیار
برای جنگ حیدر نایک کافی است چه بر فوج و حسن تدابیر خود جماعهٔ انگلیشیه را بسے اعتماد و تقدیرات ربانی را در امور عالم بی دخل
محض میدانند و فتوحات متواتره که در هند میسر گشت بمحض حسن تدبیر و شجاعت سرداران فوج پنداشته در این شکستها بجرنل
کرنک و جرنل منرو ملامتهاے میکنند و الزام تقصیرات بسیار در هر کارے بر آنهاے نمایند شکی نیست که دنیا عالم اسباب است
و عقل و تدبیرات را دخلیت تمام در انتظام عالم دارد اما نه آنقدر که مسبب حقیقی جل آلاؤه که عقول و حواس آفریده و بخشیدهٔ اوست
معطل و معزول و کارهاے دنیاے ناپایدار من جمیع الوجوه در قبضهٔ اختیار و اقتدار خردمندان مخلوق و مجعول بوده باشد
بهر صورت جرنل کوٹ چون سالار کل افواج ملازم کمپنی در هند و امور حروب ذمهٔ اوست و در مندراج و دکهن سوانح عظیمه و حوادث
قویه رو یداده در اواسط ماه مبارک رمضان سال نود و چهارم از مائهٔ دوازدهم بسوارے جهاز روانهٔ مندراج گردید و فقیر عدم اتفاق
گوهر بکارهاے خود درین ایام دیده و از علت مؤنت اندیشیده بمرشدآباد برگشت چه اندیشهٔ فتنه انگیزیے مرهٹه کٹک با هم
منظنون و عیال و اطفال فقیر در مرشدآباد غریب الدیار بوده اند و شهر مذکور حاکمی که از و حفظ ناموس مردم و غمخوارے عائله خلایق
متصور باشد ندارد ناظم و نائب هر دو ازین صفات محروم و انگلیشیان خود امور غوش باشان هر بلدهٔ اکثر بروساے هندے
که ناظم و حاکم آن بلده گردانیده اند سپرده خود چندان التفاتے بحال مردم این دیار ندارند هفتم شوال بمرشدآباد رسیده
تا بیست و پنجم ذی الحجه سنه مذکوره در مرشدآباد بود درین ضمن اخبار مختلفه مے شنید آنچه منقح تر معلوم گردید درین اوراق ارتسام
یافت و آن اینست که جرنل منرو چون بصورت مذکور انهزام یافته بقلعهٔ مندراج رسید و بهدف سهام ملام اقوام و خیر اقوام گردید
فوج حیدر نایک نزدیک بقلعه نزول نموده آباد ے خارج قلعه را بغا بوے خود آورده صلاح چنان دید که وقتی بے خبر بر فوج
متصل قلعه بریزد تا شاید که کارے باین صورت از پیش برد سردارے چند را با دو پلٹن گران دیل که عبارت از جوانان چیده قوے
دست بلند بالا و شجاعان نبرد آزما ست روزے اول صبح بلکه آخر سحر بیرون فرستاد چون حیدر نایک از اوضاع جنگ این فرقه آگاه
و خود هم جفاکش هوشیار و از احوال افواج خود خبردار بوده ملازمان رکاب را غافل و غافل نمی گذارد فوج او هم مستعد و تیار بود جنگ
در گرفت و از هر سو افواج متعینه حسب امر یاد او اعانت در رسید و هر دو پلٹن محصور گشته بدر رفتن نتوانست و در آن میدان
پاس ناموس مردے و مردانگی داشته بعالم آخرت شتافت و فوج حیدر نایک بفتح و ظفر اختصاص یافت جرنل منرو بعد چند روز
خبر متعین شدن جرنل کوٹ بمدد مندراج شنیده بر جان و آبروے خود ترسید که مبادا در بخار رسیده با او چه کند بنابرین فوج خود را
آنچه در آنجا بود فراهم آورده قلیلی باستحفاظ ابواب قلعه و در خزاین و ذخائر کمپنی گذاشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و تمباره
و آنچه در حروب عظیمه مے باید بجنگ بر آمد ازین طرف سپه حیدر نایک با فوج شایسته و اسلحے که بایست بمقابلش رفت و جنگ
عظیمی رو یداد باز بامر کارکنان تقدیر سپه حیدر نایک مظفر و منصور و جرنل منرو مخذول و مقهور مع بقیة السیف از میدان کارزار
برگشته داخل قلعهٔ مندراج گشت آنچه شنیده شد حیدر نایک جنگیدن با قلعه مناسب نمیداند و مے گوید که فوج را برای سه چار هزار گز
زمین رایگان باکشتن نمی توان داد اگر حق تعالے ملک را باد او داد و انگلیشیان مغلوب شدند تا چند دین قلعه خواهند بود اما از غرائب
امور اینست که مے گویند قلعهٔ مندراج چون بر کنار دریاے شور واقع است آب شیرین مطلقاً ندارد و از خانه آب هر چند با فراط باشد
بمصارف بیست سے هزار کس که از فوج و رعایا در آنجا البته خواهند بود سه چار ماه وفا نمے تواند نمود چه آن قلعه جاے متمرکزی نیست

سیوم ملش کماحقه گردید و شکست برا گذر رسید حیدر نایک بعد اطلاع بر وصول پلتن آمده پلتن اول را اما دو در مقام فوج دیگر بود و
لیکن در نشاط و اول صبح جنگ در پیوست فوج انگلیسیه غلبه دشمن و تقابل جرنیل با تمام فوج در اعانت خود دیده الحاق خود بجرنیل صلاح
شمرده جنگ کنان عقب عنان نمود افواج حیدر نایک از هر طرف گرد او فرو گرفته حملات می نمودند لیکن بانها و تهمار و گوله های
توپ آتش در رسال و افواج انگلیسیه زده عرصه بر ایشان تنگ ساخته بودند ناگهان گوله ها سرنوشت تهمار و بانها در صندوق باروت
افواج انگلیسیه خورده آتش در آنها در گرفت و جمیع ملبوس و سامان سوخته خلقی کثیر را که متصل آنها بود با مردم دیگر بسوخت و در آن
فوج سلفتا ما افواج حیدر نایک آنها را در میان گرفته اول عرض امان نمودند انگلیسیان که کمال دلاوری و جرأت و ملامت
طلب دار مقتول نکردند لیکن بعد امان حکم قتل آنها رسید بیچاره ها همه علف تیغ بیدریغ گشتند سه چار کس گریخته خبر بجرنیل مستر رسانیدند
اگرچه از شجاعت جرنیل نهایت استعداد داشت تا آنکه گویند که در کمال خوف و بیم شب را با دل و بیم در آن بیابان بپایان برده اول صبح
بسرعت تمام سوار رسید و تا دخل قلعه سدراج هیچ جا مقام و آرام نکرد و افواج حیدر نایک عقب او تاخته و بهرحال دخل قلعه گردید
عساکر ظفر حیدر نایک در پی فوج گریخته رسیده سهوا با غبار برخاست و در قلعه سدراج در دست انگلیسیه محفوظ ماند گویند
که حیدر نایک دیگر قلعه محمد علی خان صوبه دار ارکات و قلعه چلپیت که انگلیسیان از جانب او در این مدت انتزاع نموده بودند
بود مفتوح و مسخر افواج حیدر نایک گشت و اتفاق [illegible] که لشکر انگلیسیه بود این صورت متفرق گشت که در میان
انگلیسیان و تلنگان آنجا که ملازم انگلیسیان بودند صرف تلف رسیده انگلیسیان که کمتر کسان بوده این بعضی قتیل و بعضی
اسیر و زخمدار و خود گردیده بدست حیدر نایک افتادند و مکان مذکور هم بر آن مسخر و مفتوح گشت

ذکر جنگیدن جرنیل مستر با فوج حیدر نایک کره ثانی و ثالث و شکست خوردن در این جنگها و شمول جنگ اول تقدیرات آسمانی

جرنیل مستر که این قسم از سیدان برگشت معلوم دوست و دشمن گردید نهایت شرمسار گشته و این خبر تا که بکلکته رسید بود
آتش نفاق میان گورنر جرنیل بهادر و مستر فرانسیس هم چنانچه التهاب داشت بلکه کار را بر رسوائی رسانیده در مکالمه گذشته سخن تفنگ
کشیده بود و آخر کار با اول استعمال ... داراللشکر شهادت رسانیده باسگه باهم در جنگیده گورنر جرنیل بهادر جنگ بهادری
مخصوص مانده و مستر فرانسیس مجروح گشت چون حیاتش باقی بود اگرچه گولی تفنگ بر استخوان پهلو رسیده بود لیکن پرده را
نه دریده و استخوان هم شکست بلکه در میان پوست و استخوان گذشت و در چند روز چاق شد در این عرصه جرنیل کوت که ملازم پادشاه
و سپه سالار جرنیل کلاور و رئیس کل فوج است از طرف کمپنی و مستر فورکیل از طرف سرداران برگشته آمده برای اصلاح و تصفیه میان گورنر
جرنیل بهادر و مستر فرانسیس گردیده و در کونسل حاضر آمده بودند و خبر شکست فوج انگلیسیه و غلبه حیدر نایک و گریختن جرنیل مستر
و خبر بیامدن جرنیل کافر... محاصره نمودن قلعه ... که از قلاع مشهوره متعلقه مرهته است بکلکته رسید و انگلیسیه هم از این طرف ما
بکلکته بر حال پالکی که عبارت از قاصدی است رسیده خبر داده که ... تا گورنر و جمیع اصحاب انگلیسیه کلکته را آتش ... مضطرب
خاطر گشت بعد ... تحصیل ... شکر جرنیل کوت را تکلف رفتن ... شد ... بنگاله ... الدار ... تیک کرده
و ... گر صد هزار در آن روز ها در کلکته و با گورنر ملاقات کرده و در هر چون حلق بسیار دارد لشکر فقیر لعایت و موده
حصول مقاصد ما شده بود اما ... کار که داشت ... ما ... سوار و ... مواعید ... جرنیل
کوت ... رفت ... فوج ... آخر ... بنگاله ... گذشت بعمل آمد و جرنیل

با دیگران چه رسید بروز سے فرموده بود که شب هنگام و هفت ساعت بگذرد سوار شده فلانجا برو اتفاقاً درنگی شده او در ساعت نهم سوار شد همان وقت از عین سوار سے کشیده طلبید و زیر تازیانه اش کشید سرداران مغلیه تازه وارد را اول بدارا گفت که شما نوسیب الدیار ید و شما را برا سے کارے طلبیده ام باهم بآمیزش پیام دم اینجا باخلاص و اتحاد دلبر برید آنها مغرور با ولوس و جماعت خود گشته و سندیان را بخاطر نیاورده گاہے باهم و گاہے با دیگران خانه جنگیها نمودند و دوسه بار برفق و عطوفت نصیحت نمود چون نشنیده باز خلاف فرمایش کردند مقصران را طلبیده دوسه سردار آنها را بزیر پا سے فیل کشید از آن باز سر حساب گشته الحال بکمر میان جان بسته تابع فرمانند و خزائن را جهاسے دکهن نیز بدستش آمده زر کے هم خلاف قیاس دارد و بالفعل این زر و شوکت ذفوج و کثرت و بطش و سطوت هیچ مقتدرے را از سروران هند و ستان میسر نیست و العلم عند الله تعالی القصه چون حیدر نایک را از طرف مرهٹه که بعض ممالک او را مسخر کرده اطمینان میسر نبود و درین وقت که مرهٹه را با انگلیسیه مکارحه و محاربه رو داده راه آشتی یافته پیام فرستاد که اگر با هم مصالحه نمائید و بقرض ممالک مسخره نظر مانید با هم بامداد و اعانت حاضریم آنها درین وقت چنین رفیقی از مغتنمات شمرده قبول آشتی و مصالحه دائمی بیکی از دو شرط نمودند اول آنکه نزد ما آمده شریک حرب و کروب باشد و اگر این صورت متعذر باشد بصوبهٔ ارکات رفته آنجا را مسخر سازد و باستیصال جماعهٔ انگلیسیه آنجا و افواج آنها پردازد حیدر نایک هم الٰہی مرهٹه را مستعد دیده شق ثانی قبول نمود

ذکر لشکر کشیدن حیدر نایک بر صوبهٔ ارکات و محاربات او با افواج انگلیسی ✣ ✣

حیدر نایک در اواسط سال یک هزار و یک صد و نود و چار هجرے دم اخلاص و اتحاد با مرهٹه زده با سامان اسباب بایان و افواج بحر امواج قاصد صوبهٔ ارکات گشته چون از آباد سے مندراج بفاصله چهل پنجاه کروه ماند یکبار روحے را مع پسر خود بایلغار فرستاده آباد سے مندراج و مساکن محمد علی خان صوبه دار آنجا را با اسبابے که در آنجا یافت متصرف گردید و گویند که با مردم شهر خیابان تعرضے و تعدے نکرد الا با عمارات و عمارات انگلیسیه را خراب و کسانے را که در آنجا یافت مقید ساخت تا آنکه جرنیل منرو که پیشتر جنگ وزیر الممالک شجاع الدوله در بکسر زده و ران زمان سپهر و اکنون جرنیل متعین کو سطے و قلعه مندراج بود از قلعه با شامرده ضرب توپ و ساز و سر انجام آن مثل گوله و باروت و ده پلٹن تلنگه باراده جنگ برآمد حیدر نایک دران وقت پسر خود نگاشت که از آنجا برخاسته افواج انگلیسیه را در میدان کشد و خود را بآو نزدیک ساز دلیر حسب الامر پدر بجا آورد و جرنیل منرو فوج را آراسته یک پلٹن را مع کپتان و چند لفٹنٹ و انسن و چند نفر سارجن و ده ضرب توپ و سر انجام آن فرمان داد که دو سه کروه پیشتر از جمیع فوج موافق ضابطه سے رفته باشد و خود مع کل فوج عقب سے آمد چون ده دوازده کروه از قلعه دور تر رفت حیدر نایک پسر خود را مع فوج لائق سر هم منقلی فرستاده حکم کرد که اول بر سر پلٹنی که پیش سے آید بریزد بعد از ان منتظر حکم بوده متواتر عرض احوال سے نموده باشد پسر حسب الحکم بجا آورده با پلٹن مذکور در آویخت کپتان پلٹن جمعیت مقابل بسے افزون دیده اگر چه شروع جنگ و توپ انداز سے نمود تا بجرنیل منرو اطلاع داد که جنگ شروع شد و جمعیت ما بسیار کم و فوج دشمن نهایت ندارد بمدد ما باید رسید چون فاصله بعید و ربعے از روز بر آمده جنگ شروع شده بود تا رسیدن سوار مخبر نصف روز گذشت و تا آر ابرامرے قرار یابد نیز زمانے سپرے شد بلکه از روز باقی بود که جرنیل چهار پلٹن را بکمک پلٹن سابق روانه فرمود از انجمله دو پلٹن سولداد ان سفید و لایتے تازه وارد و دو پلٹن تلنگه ہاے سندے بود تا آن پلٹن را بر سند شاید

که بسبب ترقی اکثر آن راجه شود و تاسیاحی سی پر اسلاف او شمالات از حیدر نایک در لباس احیان و اوقات شمل ترکات تراوزده تعلیم و ترتیب سرداران نماید لهذا نظام علیخان بنا بر تکثیر مال و افزایش بر اقتدار نظام علی خان حلف آصف و نظام الملک خان کرد کس را با انگلیسیه محمد علی خان سار بشتی روبروی ساده بمحاربه با حیدر نایک در آن جنگ ملک و امانت آورده در آن جنگ انگلیسیه غالب آمده نظام علی خان را شکست داد و نظام علی خان تحصیل حالات صنو بست مورد انکشتن دهد از میدان برگرد و حیدر نایک از دور رسیده بمحو و معف میل نظام علی خان را سرگردانید در آن وقت نظام علی خان دعده کرده که من لشکر ها میگردم که نوبر سر صورت مدارک آمرو ریای او مسول نمود و لعیدیت اسباب را مهیا کرده با انگلستان آمد ما العدید رفتن نظام علی خان بعا حیدر نقد بمال گردانیده معامل انگلیسیه گردید همدا آمرو صلاح ترتیب اعلام بحسب شکست مورد لطف ملک شده دیگر بعد با انگلیسیه در تقی شش ده دهل ملک سه منوسریا که بسند علم قلاع انگلیسیه و تسریع گردانیده تهانه باهم جو در لباس رسیده بیشتر سر قتال این سبب لکمی در قلعه میسار و شماله بود و اعلیه مستحکم رسانیده روانه اساسات دهلی که گذشت در راه چیدر نور با بود کرده بالمعاد بود با لشکر انگلیسیه در مسلک انگلیسیه داد چون بعید آن حامه بود راجع و مسلم بود و بار داعیه محاربه بسر آمد لهذا با قشون گذشته سکه کا اکثر ما را و از آن راه موجود را العلیه شد راع که از موج جانی و سماجت ارباب آنجا صحیح بود دهد سانیده مکان مدکهور او گرفت صاحب کلان داد با اهل و عقد آنجا با ارباب معاونت کسان و ملازمات از حیدر دهد و سانی و سال آمده مصالحه آنجا عدالت ملک تو در رفته در امر ایل امتیاز ملک گیری سر آن اسر الواح استقبال نمود مدتی گذشت مرهته با داد ساعی و سی داد دار دست مرهته در میان شکست یافته مورد ملک و دیگر گشت و در ما دست کرد مرهته از اعتبار افتاد رسیده و با نظام علیخان ملحق گردیده و داعیه استیصال او و انتزاع ملک نمود و چند هزار سوار نظام علی خان بسر کرده کاسه لحان و هولسا رمیت و همراه سوار مرهته با این کار با مور گشته مسلک او رد آمده حمله با یک حمله مذکور از نوع مقدار نمود بیرون دید و تا یک سال با او لشکر مرهته و نظام علیخان معامله کرد گاهی به معاونت حید مسل راه میگردانید و گاهی که عمادت مسجو بیست هون ملیار ان و توپخانه فراوان وارد در عاصی سال سپرمال و لشکر مستحکم ساخته و دو بهار سش حمیده سپه گردانید و افواج محالف احوال ناصر سران حصار بود و آخر صلاح در آشتی دیده در رواج سی مرهته و نظام علیخان و کاسی خان رئیس لشکر داده این ملار از سر خود دور گردانید و ده دوا ده سال با امن و آرام بوده بسر او المهمان کار دوال هر دو کرم حلال به حربای بر آسمان ایران می تحف و هدایای بسیار فرستاده و رعیت طلبید چند سر آسوار از مغلیه گرجی و سالع حقیر فرستاده سواران جوان چابک مع سرداران از آنجا طلبیده و بار الیسال هر مرد کمو بود که معامل ملکی پیاده راهی داخل صف پیدا کرده و توسط آنها با علمای ولایت و رفیقان از راه اسلامی تو با رسال تحف و هدایا دارد و در مجا پیر اسپان عربی سایده سواران یار گیر با صلاح سپهگیری آشتی و چند هزار سوار را نیز پیکر دکهی بیست سال بود سوار گشته و صف آراسته یکدست چند سر از مال مال خود خرید و دیگر سواران ولایتی و مشهدی که ملازم او شده همیشه با رایع دور ده بیش دلمار شت آداب و فنون حرب مشغول داشته با هر آداب کارزار گردانید و سلطنت بعد از سرداری معاقی درست نمود و بعد از آن مشورت با ذات خرب و جنگ بعتقد حرب توپ سرد یه و توپ انگلیش و فرانسیس درست کرده و مکاسی گرفت و ملک سه جانب کرده ارد و سپاه لشکر و ممالک مرهته مسخر کرده و فوج را با اینکه ولایت از جمیع سامیان خارج ساخت اما در کمال اعلم و نیسق منید او در میگویند چنانچه کالپس که حال پسر بنا لار ادست عمل مدار دکه سر موسسی از فرمان او تجاوز نموده

سعادت علی خان پسر شجاع الدوله را بسفارت و اداے رسالت و جسالت پیش راناے مذکور فرستاده بادر انجا رسیده قلعه گوهد را که خانه راناے مذکور است بنا بر اطمینان خود از زمیندار مذکور بقابوے خود نگهداشته بصورت دوستیها مسخرش ساختند ❊

ذکر آمدن فقیر بکلکته و بنگاله و آگاهی یافتن بر بعضی از اخبار دکهن ❊

دوازدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و نود و چار هجرے فقیر را باضطرار انفصال معامله خود رجوع بکلکته ضرور افتاد و بفرمان قهرمان تقدیر بر سفر طرف بنگاله روید ادیمرشدآباد و کلکته که رسید اخبار دکهن و غیره اندکی از مقتدیان آنجا مفصل تر شنید چون مسوده این کتاب درین سفر سمے نمود انچه مسموع گردید و لائق اعتماد بود مرقوم ساخت ملخص آن حکایات آنکه سرداران مرهٹه پونا و ستاره که الحال صاحب اختیار ممالک راجه ساهو و رام راجه و اسلاف آنها یند داعیه انگلیشیان باستیصال خود دیده باهم اتفاق ورزیده ند و فتح کاوکوار که رفیق کرنل گاڈر گشته بود و او لادر گهو جے بهوسله را که از عهد مهابت جنگ مصالحه باحکام بنگاله دارد و الحال مجدد بسفارت مستر الیٹ و برادر مستر انڈرسن با گورنر تجدید عهود و مواثیق در مصالحه و مصادقه نموده بودند مورد ملامت و تهدیدات نموده برفاقت خود خواستند و مفاسد نفاق را بابلغ وجهے فهمانیده رفیق و صدیق خود گردانیدند کرنل گاڈر فتح کاوکوار را در اواسط نود و چهارم از مایه دوازدهم هجرت با خود منافق دیده چون موسم برسات هم رسیده بود و از حرب چندین ماهه با مرهٹه که انفصال ندارد و با محتاج لشکر بعلت محاصره آنها کمتر میسر میگردد و تنگ آمده رجوع به بندر سورت مناسب دید و برگشته بصعوبت تمام چند روزه راه را اخنگ کنان در مدت چهل و پنجاه روز بریده به بندر مذکور رسید و در نتیجه آسودگی اهالی لشکر و آراستن اسباب جنگ و سفر اشتغال ورزید و فتح کاوکوار گجرات را مفت مالک گردیده حریف و بدخواه کرنل گاڈر گشت و با فوج خود در جائیکه اصلح دانست اقامت گزید و نبیره رگهو بهوسله پسر مودهو جے که جمنا جے نام دارد تهدید و ترغیب سرداران پونا از دار الملک خود که ناگپور کلان است با فوجے لائق بجگرناتهه و کٹک رسیده در برسات چهاونی نمود و وکلاے او پیش گورنر جرنل حاضر بوده اظهار اخلاص مندیش می نمودند اما گورنر با وجود اظهار وکلا احتیاطا کار فرما گشته افواج انگلیشیے را مقابل افواج مرهٹه کٹک و رخنه هاے کوهستان که راه در آمد آنها در مملکت بنگاله و عظیم آباد است بر سر حدود ملک خود نشانید

و مامور بمزاحمت آنها در صورت داعیه پیش گذاشتن پا گردانید ❊

ذکر مجملی از احوال حیدر نایک و ورود او بمندراج و غلبه نمودن بر محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ که او هم مثل آصف الدوله و مبارک الدوله دست نشان انگلیشیان است و مسخر نمودن او تمام ملک ارکاٹ را بغیر از قلعه مندراج ❊

حیدر نایک اول ادنی جماعه دار ملازم سرکار جماعه فراسیسیه دکهن بود و در نوکرے آن جماعه از مرتبه نایکی که صاحب ده یا نزده پیاده مے باشد بتدریج جماعه دار و صوبه دار رسیده ان که مدارج نوکری سرکار عموم کلاه پوشان است ترقی نمود اما لقب نایکی با نام او مشهور ماند بعد از ان ملازم راجهاے دکهن بوده نامے و اقتدارے بهم رسانیده آهسته آهسته بلند آوازه گشت تا آنکه ملازم راجه بلیبار شد و بعد چندے دیوان راجه مذکور را که موافق ضابطه آن ملک مدار المهام و مختار مخارج و مداخل مے باشد بر زور یکی بملائیه و فا سنے بکشت و خود دیوان راجه گردیده رتق و فتق مهمات ملیبار مذکور گشت در ابتدا بدستور زنده و پیدا او

نامه جنرل گدرک و عمرا و عهد و پیمان صلح با کمال راستی و درستی نوشته باده تعاهد و مساکن خود برگشتند و کرنیل گادرڈ احوال مدن سوال
رسیده و چون لشکر او از هیچ اسفار و محروسات بسیار رسیده و بود جنگ مرهٹه که امور بسیار دشوار است از حیرانی و ناتوانی خود بسیار دیده از
راه مهر هشیار و هم نزد را مجدد سورت شتافت و خود را انحصار آنها که باعتبار اصحاب انگلیسیه است کشیده امید که از مبدء احوال
را طی است طلبه ارباب حل و عقد کلکته که در حوالی دریا از دریاسے حیح کوتهاسے سواحل سیلاب و همه سرداران و سرداران قیم ممالک
سیندهیان هم به ایشان اطلاع داد و گورنر جنرل هیسٹنگ بهادر و اصحاب کونسل بمبئی انکار صلح جنرل گدرک نموده کرنیل گادرڈ را با امور
محاربه مرهٹه مأمور نمودند در آن زمان که کرنیل گادرڈ در بندر سورت بود نظام الملک متوجه این کار که سلطنت حیدر و شاهان ملک تمام این مملکت
سپاه داده آن را سلسلهٔ ایالت است و مقصد حراستے حال او بود خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در دکن و آن حوالی نام و
نشان حکومت داشتند از آن طرف رفته بود مقتدیان آن صلح که مدتی با دولت اعیان و سپاه گروسے و غیرت مند باشند التماس
محال و معال آن مدت آن نکرده از پیش خود برآمدند ناچار چون در تمام سواد و بلاد حیدر و شاهان بجای بیافت داعیه که معظم بوده
وارد بندر سورت و در اسحاقی بود و بعض جهاز سرکار مرد مقتضی سرانجام نموده ظاهر گشت و کرنیل گادرڈ در باره او هم از گورنر جنرل هیسٹنگ
وغیره استفسار نموده بود و اول حکم اتباع و معاش مندرجات بعد از ان ناظر آنکه فتنه انگیز حیله پرداخت و عار سے
نامداران دکن و نام و نسب سامان نظام الملک دارد بهار بعضے مصالح که شاید عند الحاجة بکار سے آید و عقده از دست او
کس یده مکم ریتق گردانید کشش رفت و کرنیل گادرڈ او را همراه خود گرفته و سیحے سر اسعار پس از آن کرده بمجاهده از حیح گاوکوار را
که یکے از سرداران عمدهٔ مرهٹه است مراقب فوج انگلیسیه دعوت نموده چون آمد نوعدهٔ دادن گجرات او را با می با مات و همراه
امیر الدوله کرنیل گادرڈ بهادر فتح جنگ نموده و کرنیل مذکور بالاتفاق گاوکوار سلطور عازم تسخیر احمدآباد گجرات گشته تاریخ مختار که فقیر را
معلوم نیست ده او اقرب هم را یکجا بوده همراه برآمد و عازم سورت گجرات رسیده و اول مرهٹه مستحفظان
انصار او دلالت بااطاعت و تفویض حصار گجرات بملازمان انگلیسیه در نمود او قبول نکرده بمدافعه برخواست و کرنیل مرقوم حلاوت
نموده بعد دو ایام حصار احمدآباد گجرات شکسته و قلعه مسخر ساخت اگرچه مبالغه فوج انگلیسیه مثل تجارت هیچ جا مکاسے بعد
المعروف نیست اما در گجرات چون مرهٹه هاسے گاوکوار مذکور شریک و رفیق بود و امداد دوست آنها نامیاسی بگر که معتبرا از ایشان
اطلاع نیست لقدر بارا سے عهد که مثل هم شاید نسل آید و کرنیل گادرڈ ظاهر از روی دیده گجرات را فتح گاوکوار سپرده و تنها او
شاید به خود سمک مرهٹه هاسے دیگر که ناقاب مستحفظان گجرات آمده بودند از گجرات برآمد + + + + + + + +

ذکر درخواستن راناگوهد اعانت انگلیسیان و پذیرفتن این جماعه و غنیمت شمردن از تائیدات آسمانی

بعد چندے وکلاسے رانا سے گوهد رجوع بگورنر جنرل هیسٹنگ بهادر نموده مستدعی اعانت و حمایت او که در دفع سندید
سیندهیا که از هاسے مذکور دارد سے مضارعت با مرهٹه و همیشه تسخیر آوریا اوسے نامه در وقت که انگلیسیان در اتمام محاربات
مرهٹه دیده توسل خود با دولت ایشان غنیمت شمرده خواست که با امداد این جماعه استرداد بعضے قلاع و ممالک خود از دست
مرهٹه نماید و حق رفاقت عداوت خود در انگلستان ثابت فرماید گورنر از راه دانائی رفاقت رانا منظور دراکه صاحب زر و در
ملک فوج است دلدیت تمام با احوال مرهٹه و طرق حدود ممالک ایشان دارد و رفاقت انگلیسیان سے تائید فی الحقیقه گویا
ملک ادهم فتح سے گردد از الطاف غیبی شمرده کپتان پاپهام را با سه پلٹن فوج تعمل حسین خان ایالیس اهتمام الملک سرا

ایام مرقوم رسیده سرمایهٔ تسلی آن بیچارگان گردید و لاشهٔ آن مسافر غریب و مجاز را بسبب امر راجهٔ مرقوم بنا بر طلب اسلام و بهیج
ایمان تجهیز و تکفین نمودند و در زمینی از مملوکات خود مدفون گردانیدند و زمین مذکور را وقف قبور ساکین مساجین مومنین نمود و اطفال
مذکور را که وارثی نداشتند بخانهٔ خود آورده عیال خود فرموده و شامل اطفال خود ... و معاش آنها کردیده برای آنها معلم و مربی
مقرر ساخت الی الآن آن اطفال در حجر تربیتش بجا ... دارند و با سالیش سی گذرانند تا ... بهمرسانند و اگر اراده به درسش نهاده دارد
دارد ایزد تعالی بر توفیقات حسناتش بیفزاید و دیگران را هم بخیرات و مبرات موفق گرداند بجوده و احسانه ٭

ذکر ماجرای محاربانی که افواج انگلیشیه را با افواج سرداران دکهن روی داده و بتقدیر آسمانی شکست افتاد

تفصیل این حروب و وقایع دکهن و قتالی که باهم گروهی نموده دست و بازوی پیکار را آزموده اند خوب نمی داند فقیر آن قدر که
بشهرت عوام و تقریر بعضی از خواص که عبارت از سیدیان صاحب اقتدار شنیده و مطلع گردیده درین صحائف مرتسم می سازد
در عظیم آباد بودم که اخبار جنبار تهای کرنل گاڈرڈ شنیدم شروع آن باین صورت است که چون کرنل گاڈرڈ باله آباد رسید خبر نهضت
لشکری که متعین آن شده بود بطرف کالپی شنیده بعجلت شتافت و با آن لشکر ملحق گشت سروران انگلیشیه با بعضی زمینداران
آن نواح و مخالفان راجهای بوندیل کهنڈ ساخته و عهد و پیمانها نموده راه آن طرف را گشاده و آنها را بنصرت خود آماده ساخته
بودند لشکر چون چند منزل از کالپی پیش راند از بی خبری کرنل لسلی که سردار بالا اقتدار لشکر و کرنل گاڈرڈ تابع او اما از و بهتر جرب
بود در راه گم گشته عبور لشکر بطرفی در دشتی افتاد که چند فرسخ از هر طرف آب مطلقا نداشت و آبادی هم نبود و موسم عین تابستان
بلکه آخرش که شروع برسات هند و شدت حرارت هوای باشد بود و دران دشت از شدت عطش و اضطراب فقدان آب سه چار
سرداران انگلیشیه و قریب بصد و چند نفر پیاده مشهور به تلنگه ده دوازده بلکه افزون و مولدا دان انگلیشیه ولایتی هلاک شدند و بقیه سرداران
از اظهار ترفع و شدت طمع و اعوجاج خلق و ازین غفلتی که از کرنل لسلی روی داد نهایت کبیده خاطر از سردار مذکور گشته شکایت بسیار
بارباب کمیٹی کلکته نوشتند و کرنل گاڈرڈ نیز شکایتها و انزجار خاطر از و نگاشت و نیز دران خط مندرج ساخت که میان من و او
صحبت درنمی گیرد یا مرا ازین سفر معاف فرمایند یا بجای او دیگری را مقرر نمایند و سرداران دیگر با شکایت لسلی مدائح کرنل
گاڈرڈ هم نگاشته اکثری باتفاق نوشتند که اگر سلامتی لشکر و ظفر بر دشمن منظور دارند کرنل گاڈرڈ را سرور این لشکر مقرر
فرمایند گورنر و ارباب کمیٹی لسلی را مقصر و معاتب گردانیده از سالاری لشکر معزول و کرنل گاڈرڈ را بجایش منصوب نموده رقم ریاست
کل لشکر بنام او نوشته فرستادند بحسن اتفاق قبل از ورود این رقم کارکنان قضا و قدر روح لسلی را از حکومت و ریاست بدنش
معزول فرموده از کارفرمائی پیکرش باطل گردانیدند و ریاست لشکر مذکور من حیث الاستحقاق والاستقلال بکرنل گاڈرڈ مسلم
گردید کرنل مرقوم که در حسن خلق و جود و کرم و سلیقهٔ سپهداری و لشکرکشی نظیر ندارد بتالیف قلوب رفقا و زمینداران راه و نظم و
نسق لشکر و وعد و وعید جواسیس کوشیده قدم جلادت پیشتر گذاشت و افواج بوندیل کهنڈ را که دو بار بمقابلت پیش آمد شکست
فاحش داد و در ملک بیگانه در راه نادیده و هجوم اعدا پنج شش هزار برق انداز و هشت یا ده ضرب توپ و قورخانه و اسباب
حرب و کرب در کمال مردی و استقلال دو سه ماه راه بریده خود را قریب بمحمدیکه برای اجتماع این لشکر با لشکر بمبئی معین بود
رسانید اما جرنل اگرنک لغزی در سرداری و امید نام آوری با اتباع خود که در کمیت و کیفیت از جمعیت کرنل گاڈرڈ زیاده تر بود
سبقت در حرب مرهٹه نموده با تمام فوج مغلوب بلکه مفقود الاثر گردید و شکست عظیم بر اصحاب انگلیشیه افتاد باقی ماندگان آن لشکر

را نسبت ورام نرائن که کینهٔ دیرینه با راجه مذکور داشت در اواسط سال مذکور با اوکافو شده آمد بهادر و راجه دولرام نرائن کار سپاسی
رسیدگی راجه مذکور رجال و آبروی بود تر سیده داعیهٔ رفتن کلکته و رجوع گورنر بهادر نمود اما برآمدن از عظیم آباد سارکیسه را به
شخص مذکور شده دیده ما رسال عرائض احوال خود در حضور گورنر بهادر ظاهر ساخت و معروض داشت که اگر ملک حضور شوم از پیا
ملاسی تر بیمار رستگاری یافته و لعواعی پالکی و هم رسانید چون مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه ستاب رای که پست
خلعت و ما رسانی نامحروم ارا استداد گسته در کونسل بود و معطل بود و از کونسلیه با هوش دست خصوص امانت راجه حیالی رام بوده
عرائض متضمن تایید و تصدیق احوال او نگورنر جنرل بهادر پیر دشت گورنر جنرل بهادر برین ماجرا وقوف یافته راجه حیالی رام را حضور
خود طلب داشت راجه مذکور رستگاری بود و از آن گرفتاری نجات سمرده یا در کلکته گشت اگر چه بیست هوسی ماند و ابوالحسن
است و ملک دریں میان همه کارکنان را سواحد و اسحار سیده و مورد عنایت گورنر گردید و احوال اختلال معاملات ملک عظیم آباد و حیالی
رام نرائن و انتهای ظلمی کارو دست سلاطین او و غلبه و حدادی رحلی این دیار رفته و بیش ظاهر نمود گورنر بعد اطلاع بر حالات
معاملات و اختلالات این ملک با آنکه قیاس کار سی کرد که از اقوام خود این حد اسراف و رزیده و گفته راجه حیالی رام کونسلیه را
معزول خواهد نمود و حل و عقد اوضاع اسکولات حکومت در آن ولی و در سارای علما و اتباع جدید حکام خواهید آسود و کساد
راجه حیالی رام در طلاقت بیان او با آنکه در مداخت و تحصیل این مرام مصروف نمایید ملتمسات او در اگور نربهادر رید بیته
سازی معاملات این ملک برای اصلاح او نگذاشت و به نیکو بیانی راجه حیالی رام اندجام کلداران موقوف گردید جمیع معاملات ملک عظیم آباد
باختیار راجه مرموز مفوض شد راجه مذکور بعد حقوق سالها معاملات ستاب رای دستگاق ملاحظه راجه کلیان سنگه سعد از آن معاملات نکو همان
مهاراجه کلیان سنگه دست از اهمیت پرگنه های سیاسی لطیف و سلطنت بر سالار او دست گذاشت خود حاصل بود و معرفی مهمات نمود و از آن بعد یک سال
بود و هم ارا استعداد و هم کونسلیه عظیم آباد معزول مسرور بود و بعد از انتظام ایں ملک با امید خود معمولات مذکور به لین یا ریدا نماست بهو
یک حکم امید ما منصور شده ما فتنها و دائرهٔ علمی بهم در ردرا راجه نیازی ترجمه مهاراجه کلیان سنگه یاد و ما به صحت و اتفاقی که از راجه حیالی رام
ملحوظ رسیدا و اسی بعض معاملات عرو دعوی ایدر راجه مذکور سرف سنگه گردید و شکایت او نگورنر بهادر نوشتن و در پیچ
ما صاحب کلان عظیم آباد دستگیر کرسل پیر عنایت نمود آمار بهادر گورنر بهادر که داماسی رود گار و مرتبه والی معارو کبار هر فرد از خلق
این دیار ستر مادعه ای و شناس اوست مرتبه سهو ساری و کارگزاری راجه حیالی رام در چند صحت ملی باشد مگر بدرجه
بود و مهاراجه کلیان سنگه را بهم صوب شد لها سعادت مهاراجه دربارها او لسیده و سرکار او خلعت نیابت مهاراجه کلیان سنگه
و دولت امسال جمیع کارها دست داد بر دیگر سالی امسال ذیل بالا قرار سدل ساز دیگر نامه ملائی را رفتار و آرام مستریح
و مساوا با اصلاح گرا دیگر نامه که دریں میان راجه حیالی رام با خود آنکه سیاست درست گرفته قول او لائق اعتماد نیست ما زمانه مشتاق
و بعض اخلاق ناشایسته که با معیار دسل او هم دریں جنوری ظاهر نمایان نیست چه فحش که اگر روزگار مساعدت نماید دست تعرض
اهالی سر آمد سپاهیان تقد که بالفعل سی ماه بستر مرآید و خلق این نواح دهمیانه راجه سیاسی چند در قتل از رسم این ملک سرکی
رعیت ما از تنگدستی و ارد عظیم آباد گشت ردرو و بعض شب گذشته بود که ادراک دست سپاهیانه سیگر علت نمود جمع عمله
و مدارا سی هجوم آوردند عاید صد امر اسی ستید نمار پسر صغیرش با او اخلاص او بود ند پدر امرد و حکام را با صدا معاند
خود دیده ترسید متوقع پی رسیده و در دست و اضطراب بود که حال سامان آن عریضه متضمن از هرف ما خواست تا حق شناسان
نیست بد بجه قیاس شتی سران اطفال بهم یار و دیگر خود در دیوانه و مستقل بود ند راجه حیالی رام وقوف یافته پیاده باد و دیده در دسل

از زبان سید محمد خان که درین زمان متقرب تر کسے از مظفر جنگ ندارد و محرم مبتلا او هم بمرتبه ایست که هیچ امرے از امور مظفر جنگ
برا و پوشیده و پنهان نیست نقل مے کرد که براے حصول این کار نذر و عهود با حضرت واهب العطایا نموده بر ورقے یکے از کلام الہی
بدستخط خود نگاشت که اگر بازباین کار سرافراز شود دوازده هزار روپیه نذر خدا با رباب استحقاق رساند عجب تر آنکه الی الآن که شروع
سال نود و پنجم از مایهٔ دوازدهم است و یک سال منقضی گشته که بمطلب خود کامیاب گردیده هنوز نذر و عهد مذکور را بایفا نرسیده
سید محمد خان مامور بود که اگر بعد حصول مقصود بنابر اغراض مر التفاتے از ایفاے عهد رو نماید شما بجبر و عنف گلوے مرا فشرده
خواهید گرفت و بالهش خواهید رسانید خان مرقوم حسب الامر یاد دهے ها نمود اما سود نکرد و عذرها نمیا فهماے مبارک الدوله و تعمیر
عمارات نشاط باغ و نو ساخت و مصارف ضروریه دیگر بزعم خود در میان آورده تسلی سید محمد خان نمود که شما از ضمان خود بر آمدید من
مانده ام باید دید تا کے ایزد تعالی دستی و توفیق ایفا و اتیار این نذر کرامت فرماید سبحان الله نازم باین بسط لبساط عوالم وجود یه الہیه
که در یک نوع بشر چه قدر تفاوت و تخالف در امزجه و طبائع آفریده یکے از همین نوع این عزیز مقتدر است که برین کار چه قدر طمع و
آرزو دارد و یکے علی ابراهیم خان است با وجود آنکه در توسع هزار یک مظفر جنگ نمی تواند شد اما همتی دارد که اورا سروران زمان
و حکام عصر بمنت و آرزو همین کارے سپرد ند او دست رد و پاے استغنا بر سر و سینه این کار زده قبول نفرمود ذلک من فضل الله
الخالق الودود چهل و دو روز قبل ازین محمد ایرج خان خلف اکبر قلیچان پدر زن سراج الدوله که مجمل احوالش در تذکره وقائع ایام مهابت جنگ
گذشت بتاریخ نهم محرم شروع سال نود و چهارم از مایهٔ دوازدهم هجرت برحمت حق پیوست و چهار دهم ربیع الاول سنه مذکوره احترام الدوله
میر کاظم خان مرحوم برادر میر محمد جعفر خان عموے مبارک الدوله که در راجمحل سکنی داشت بجوار رحمت ایزدے رفت بیمارے در راجمحل
بهم رسانید چون احوال خود زبون دید بمرشد آباد براے مداوا آمد قائد اجل براه آخرتش دلالت نمود و در مقابر پدر و برادران
خود مدفون گردید مرد خوبے بود و اخلاق حمیده داشت اگرچه خاسے از سفاهتی نبود اما گویا مصدق حدیث شریف اکثر اهل الجنة
بله بوده است اللهم اغفر له وارحمه

ذکر موقوف شدن کونسل از ضلع عظیم آباد و در آمدن ضلع مذکوره به تعهد مهاراجه کلیان سنگه و راجه خیالے رام بحسن تقریر و سعے و تدبیر راجه خیالے رام و تباهی خلائق بلاد و عباد

در اواسط سال نود و سوم از مایهٔ دوازدهم هجرے مستر ایون لا صاحب کلان عظیم آباد بنابر بعضے جهات از کار و مرتبه خود معزول
گشته بهندراج و از آنجا بولایت رفت و مستر مکسول که تالی مرتبه مستر لا بود کارهاے ضلع عظیم آباد باتفاق کونسلیه هاے دیگر
سر مے نمود و مستر یک از جمله کونسلیه با تند مزاج اما نهایت هوشیار و در حمایت و طرفداری اهل مطلب درست بود و دیوان او رام لوچن
نبگالے عجب اعوجاج و تنگ ظرفے در طبع خود مرتسخ داشت و مستر نیک در جمیع امور راے او را مے پسندید و از عهد مستر لا با راجه
خیالے رام و بعض دیگر بسبب اشفاق و اقتدار مستر لا رجوع بمستر یک و دیوان او کمتر داشتند کشیده خاطرے بود و مستر نیک
چون توسل بمستر بارول سردار کمیت داشت و گورنر جنرل بهادر پاس خاطر مستر بارول بسیارے نمود بر کونسلیه هاے دیگر غالب
و در معاملات ضلع عظیم آباد نهایت اقتدار و اختیار بهم رسانیده بهر چه میخواست مے توانست راجه خیالے رام از ضرورت بعد رفتن
مستر ایون لا ادا امیرے مشس نمود و لو علاوه العمال زر کثیر در تعهد پرگنه با از خود خوشنود نموده صاحب مدار معاملات پرگنه بهمن پور
و سهسرام و مستر سس کلیه گردیده بر پرگنه هاے مذکور رشته بیکار خود داشته عال درزید چون زرها موافق وعده نرسید مستر نیک

دیگر با او تا نوشتن باشد بدربار تسلط بود و بدا سے داند کہ این بیچارہ را نویس کینہ با سے دیرینہ در کدام بلیہ اندازد وجہت
عمدہ بسوا سے این دیار و معاملات وہلاکت مردم اینجا کے ہمین اختلاف است کہ الحال در سرداران انگلیسیہ کہ نائب
وحاکم این ممالک اند جا سے و ساد سے گردیدہ و جہات دیگر ہم است کہ ان شاء اللہ تعالیٰ در خاتمہ این کتاب دو کر احوال و
اوضاع اصحاب انگلیسیہ مختصر سمت ارتسام مے یابد سابقاً گورنر بہادر سمی ہم کہ جانان حکومت مظفر جنگ بیست
و داخلت او در معاملات اقامت کمی جوابدہ شت کہ اگر کار با ختیار او و سوا سید علی ابراہیم خان را رامی باید ساخت تا اعتماد
او کار با ختیار شان گذاشتہ آید سابقاً بی بیگم و مبارک الدولہ سب و ساخت بہ ار مدد ر ر دید و امینا سے گفتند کہ اگر
اندلیشہ از ما دارید بہلکا و بستہ مید ہیم کہ ہیچ امر سے از اول و رما سے سا بلکہ و صلح و کار یا نکیم و اگر اندلیشہ صرف ز ر سے
برای سر آمد بعضے کار ہا باشد کہ مظفر جنگ خلل اندازد سے بقوت دولتی کہ دار د مایہ و ساز عہدہ او ا سے آن کار عمدہ باشید و ہم
است و او بستہ مید ہیم کہ سرگاہ حاجت بود با مصرف رسانیم و سما را او انگد اریم علی ابراہیم خان قبول لفرمود ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن حکم ولایت انگلند متضمن اعطاسے کاروحدار سے بمظفر جنگ و سعے نمودن مسٹر ڈوکریل و مسٹر فرانسیس برائے او در این کار و پذیرائی یافتن در کونسل و قبول نمودن مظفر جنگ بدون اہمال و درنگ ✣ ✣ ✣

مسٹر جان برسٹو کہ جوان ہوشیار و دو سہ سالے بعد وفات شجاع الدولہ در رہاں اقتدار جنرل کلاورنگ حمایت
او صاحب اختیار کار ہا سے صوبہ اودہ و والہ آباد دارالملک سرکار الملک و اولاد رسن تو بحسن سلیقہ بود و دیگر سے
آصف الدولہ بہ شجاع الدولہ و مختار الدولہ نائب او ملک سارس وغیرہ کہ در تعہد بہ راجہ بلوثہ سنگہ است بر ائے
کمپنی گرفتہ احتصاص داد گورنر اور العدوفات جنرل مذکور از کار معزول ساخت برسٹو ے مذکور بعد معزول سے
چون مدر ر سے ہم تحصیل نمودہ و کار کمپنی ہم بحو سے سرانجام دادہ بود فا سد ولایت بود گذشتہ واز گردیدہ ما کار ہا سے بود
ابا بہادرست کردہ سار د اگرچہ قبل از راسخے شدن او جنرل وغیرہ احوال کار گزار سے و ہوشیار سے او اوضاع سعارش
بولایت بود نوشتہ بودہ بود نفعت او بعد وفات شدن حکم ولایت متضمن بحال داشتن او بکار ہا مو سابق و تحسین و
آفرین او رسیدہ بود و ہم گردر انجا رسیدہ حسن خدمت گر کار ہا سے بود ظاہر گردانید حکم بعد دستے برائے آو دو حکمے
برائی بحالے و معار رسام مظفر جنگ ہم بسبے جنرل مذکور بسبے از متعلقان و وکلا سے او کہ در انجا بودہ اند حاصل نمودہ
ہمراہ خود آوردہ و چون مصارفات و کس و معلو سے بعض اولاح انگلیسیہ در انجا توقع پیوستہ بود مسٹر ڈوکریل کہ بیشتر مدار المہام
ملع پورنیہ و در سیولا بعد وفات مسٹر لسٹ دیوان خالصہ شد ہست مظفر جنگ با او ہم توسل دارد و بسبب اصلاح ذات البین با گورنر
و مسٹر فرانسیس گردیدہ ہر دو ر انما ید کہ این وقت مقتضی بہ صارعت با شد دیگر سبب بعد استحکام مولفہ برائے آنچہ در خاطر ما
نگذرد دخل باید آورد و مسٹر بارول کہ تاکنون بر موافق و متعہد بود و تا ر ر دو سے گد از گورنر با سار لبعضے عرضہا سے دیگر حارم ولایت
بود بصورت در میان گورنر و مسٹر فرانسیس آمیزش داد ا سے اشرطے بعضے رضا جوئیہا سے مسٹر فرانسیس بعلی اندار آن حکم
بود اتفاق و حدار سے و سیاست اقامت بر ائے مظفر جنگ گورنر بہ پاس خاطر او قبول نمود و مظفر جنگ بہ مہمات مذکورہ
بیست و دوم ماہ صفر سنہ یکہزار و یک صد و نود و چہار ہجر سے مامور گردیدہ و آب از رو رفتہ اش باز آمد معتمد سے

نکرده از دنیا مسافر گشت اموالش که فراوان بود در ظاهر بنابر احتیاط زیر مهر مظفر جنگ آمد عند التفتیش مسموع شد که بورثه رسید الا کسے اموال وجواهر معروفه او را در قسمت ندید والعلم عند الله الخبیر المجید و صدر الحق خان که مرد معمر دائم المرض بود و اغلب اوقات احوالش متغیر مے گشت یکسال و چار ماه و بیست و پنج یا شش روز بنام حکومت فوجدارے نمود و نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و نود و سه داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم آخرت شتافت مخفی نماند که صدر الحق خان از مردم گجرات و تولدش در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاده باید رخود بشاهجهان آباد آمد چون ایام حیات پدرش سپرے گشت و در شاهجهان آباد روی بهبود ندید عازم مرشدآباد بنگاله گردید و در سلک ملازمان مهابت جنگ منسلک گردیده بعد قاسمے مظفر علی خان داروغه عدالت گشت در هنگام آشوب مرهٹه بسفارت دکهن نزد سرداران آنجا رفت و مورد عنایت طرفین در این اسفار گردیده جمعیتی بهم رسانید و بقدر رساله یافته نام و نشانے پیدا کرد بعد مهابت جنگ در عصر هر یکے از متنابعان بهمان حالت بود در عصر نیابت مظفر جنگ حکومت بهاگلپور یافته بعد چندے تغییر گردید و هنگام ورود گورنر جنرل هستنگ بهادر در دولت او را محکم گرفته مجاور رفت نمود و بعد حصول این فوجدارے و خطابهاے امارت جهان فانی را وداعے گفته مسافرت راه آخرت نمود

ذکر تعویقے که در تجویز خدمات نیابت مبارک الدوله و دیوانی او و فوجدارے و عدالتش روے داده آخر به مظفر جنگ مرجوع گشت ❖ ❖ ❖

چون گورنر جنرل بهادر اوضاع مظفر جنگ ظاهر نمے پسندید و منی هیگم نیز خواهان اختیار او در امور نظامت و مصالح نسبت مبارک الدوله گاهے این طرف و گاهے آن طرف بنابرین بعد فوت صدر الحق خان در تعیین و تجویز خدمات مذکوره تعویقے روی داد گورنر جنرل هستنگ بهادر که قدرشناس لیاقت هر شخصے از اشخاص هست علی ابراهیم خان بهادر را که فی الحقیقة قابلیت انتظام امور عظیمه دارد و در هر کارے چنانچه باید ذهن دقیق او راه مے برد لائق این کار دانسته استمزاج او نمود و بمستر بیر که صاحب کلان مرشدآباد و از مخلصان خالص الوداد گورنر جنرل بود برنگاشت و خطے بعلی ابراهیم خان بهادر هم بوساطت او در استفسار قبول و عدم قبولش ابلاغ داشت علی ابراهیم خان بهادر را اختلاف آراے ارباب کمیٹی و عدم جنسیت مزاج خود با اشخاص این زمان و مباینت طبیعت با خدمت فوجدارے این اوان که در حقیقت کوتوالی و متضمن زجر و توبیخ و قتل و کشتن و حبس و قید مردم اغلب مظنون و گمان و انتفاع از آن منحصر باتهام و ایذاے خلق خدا که مستوجب خسران دنیا و عقبے هست دریافته علاوهٔ آن استرضاے اصحاب انگلیشیه که ارباب حل و عقد هر ضلعه از اضلاع و هر مکانے از آن ملکند چند کس مے باشند خارج از حد مقدور خود دیده و تعهد امور مذکوره بر ذمهٔ خود دشوار دانسته عذرهاے معقول خواست و مستر بیر و گورنر جنرل را از خود خوشنود داشته از قبول کار مذکور سر باز زد چه سید انست که بناے کارهاے صاحبان بنابر استرضاے چندین کسان و اختلاف آراے ایشان پایدار نیست چرا که در هر کار و بیوا که هر کارگزار را استرضاے چار پنج کس که ارباب حل و عقد کمیٹی اند و اتباع هر یکے از آنها که ده بیست کس دیگر مے شوند ضرور هست تا چند روز این کس آبروے خود نگهداشته جا را گرم کند و بکار یکه مامور هست اندکے باطمینان بگذراند و این امر الحال که اختلاف آرا و افتراق المباع در ارباب انگلیشیه رائج گشته و شیوع یافته از متعذرات هست و طبع غیور و سلیم متحمل مکارهے که از لوازم اختلاف و افتراق مذکور هست نمی تواند بود و قطع نظر از حفظ آبرو و خطر عظیمے باین کس مظنون است چه هر گاه یکے از عظماے علی الرغم دیگرے

در موعد سه ماه رسیده یکجا شود و با اتفاق در ادای مرکتاشته را او را اطاعت سرداران دکن گردیده حسب الحکم کونسل کلکته مستر الیت که در جانب انگلیشیه و هندوستانیان معلول او در صدق مقال و حسن اعمال کم کسی مانند او گشته بسفارت ناگپور روانه گشت تا تجدید عهود و مواعید نموده رسانیدن انبیات در تحریر و رعایت شرایط و عیره اولاد رگهوجی بهوسله را مشهور نموده بر گرد دیگر ملکان دار الملک رگهو بهوسله مکاسب دار عهود نماید تا بر امر ساهو است که با مهمات جنگ مع گیتید و آخر معامله انجامید بعد معامله را انگلیسیان مسلم و دسته با اولاد داوند کا ویند ابا مار مساهد و مله خود در داد رسل القدیه مهمات جنگ معین و مقرر نموده بود صلح داده مرهته گردد بنایند خیرسی داده و قلیلی را با ماسی عسی و است مسند و آمد و رفت سفرا ما در مسیل و دوستی از طرف آنها را تقاضا تقاضا بسهولت مسی سد عرض از فرستادن مستر الیت و تجدید عهدها آنکه اولاد و اسلاع رگهو مراحمت با لشکری که سمت کتک میرود نکرده شده در بنگاله عظیم آباد سرآنکه چون رگهو او اولاد و کسی که بی انجام راجه ساهو و معی مرتبه و مقام او بوده اند و بالاسی حکومت راجه گو رسانا قتدار سه سال در سی که داشت ماو قالعی ملک و دولت راجه ساهو گشته ایشان را با سی ایشان از شایستگی اسناد و بالاسی را و سرداران آنجا کتیل بوده اند سازین مود هوسی و اوان راستاع او را سعی گشته تجدید عهود نموده دفع عبور لشکرها که گشته آتش فتنه در نواح بنگاله و عظیم آباد و او را متعهد با مستر الیت شود در بین فرستادن قطع مسالک کوهستان نموده را اعتماد نموده و اهل بهم رسیده بود درباسی راه قدم نهاد و رسی آخرت گذاشت و برادر مستر اندرس که همراه مستر الیت رفته بود اتمام سفارت و رسالت نموده از راه عظیم آباد به بنگاله و کلکته برگشت فقیر که اراده تماشا گورنر جنرل هستنگس بهادر آستانه را حصول مدعای خود همراه کرنل گادرد به کلکته رفته بود چاره وقت ملاقات نمود گورنر جنرل بهادر یک مرتبه پرسید که صاحب کجاسی دکن هم بعد از سه ماه گفت که سرمنه امرای آنها اول آنجا ادای با مال آگاه هم و از کرنل گادرد معلوم شد که میخواهم خیر را ملازم خود گرداند امیر بجانب کار سید آنکه بطور مسی امور را با انشاء الله فقیر رجوع بود مسی ملاحظه و اصلاح این اطلاع انجام صورت انجام نماید و دوم آنکه سفر سفارت دکن هم به فقیر متعلق باشد کار دوم را شرف میرسی و دو و در سی از عیال و اطفال دهم و سی از عیال قدم دارد که از آن بالفعل سخت مانع است انکار نمود و بهر صورت چون بر تباهی آب و دانه دکن در نصیب نبود میسر نشده را سرآنکاریکه سفر کلکته کرده بودم خیرسی بدست داد و کرنل گادرد فقیر را به مستر الیت سپرد و حود روانه گردید آن عزیز سرا سر مرد سی و مرت دیار رده ارور جنگ گورنر جنرل نمایند و حکم خود به کونسل عظیم آباد و سفارش بسیار و سی مستر اندرس که در آن زمان انگریز کونسل با اسی آنجا رسا او همایت آسا نوشته داده مرخص عظیم آباد نمود و کارش صورتی گرفت و در بین مستر اندرسن و سه دار کونسل مملکت کلکته خواهند و مستر گولدنگ به ولایت رفت و کار صورت گرفته فقیر سرهم سه بالعداد ایین صنعتد سالی سد شمه احوال دکن که افواج انگلیسیه را صدر و بدا دانشاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد اکنون برسی از حالات کلکته و بنگاله بنابر تقدیم آنها نگاشته می آید +

ذکر رحلت بی بیگم دختر رابعه بیگم و صدر الحق خان و بعضی از ماجرای مرشدآباد و لواحق آن

بی بیگم دختر رابعه بیگم که ذکر آن بتقریبی گذشت بیست و یکم شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجری در ایام معرد سلطنت جنگ در گذشت مرض از اوائل امراسی طمث داشت کسی نا او داد او سی داد که علاجش صورت نمود و جمیع معالجات طبیبی سد گردید آخر وقت که بحالات ردیه دل و دماغش را فرو گرفته بود سلطنت جنگ در داستی کشور سی علت و علاج داد بود

برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسیس گرفته وثائق عهود و پیمان را که با یان ملاقات تقریر یافته بمهر و دستخط سرداران نویسانیده و مگر
و اگر اطاعت نکنند رگهناتهه راو را با خود گرفته سرداران مخالفش را مقهور سازد چه مبرهن است که رگهناتهه راو چون پسر دادا و سرکرده
آن جماعه است البته بعضی با او خواهند بود و بعضی دیگر را باتفاق او بآسانی تدارک و تنبیه میتوان نمود مرچون جنگهای سابق
عظیم هندوستان تا بدامن دار السلطنه شاهجهان آباد به نیابت فرمان فرمان تقدیر و تنبیه جماعه بد نهادان از عمداغماض سبب تدبیر
بآسانی زده بودند جنگهای دکهن را هم همین قسم آسان میشمرد و میدانست که بعد تنبیه افواج مرهته حیدر نایک را نیز
بسهولت مقهور میتوان نمود و بعد ازین هر دو کار بدون اندیشه از فرانسیس و دیگر اهل ولایت کل ممالک فرنگ واقوبای
هند تمام هندوستان را بمرور بعض سنین مشهور مسخر کرده فارغ البال بکام و آرام میتوان گذرانید و این ارادهٔ آنها سوای اخاصیتی
نبود چه عداوت با فرانسیس خود قدیم است و الحال امر عظیمی مثل موافقت مردم امریکا آنها را میسر و عداوت با آنها مجدداً
متحقق گشته اگر آنها رشک بر شوکت انگلیشیه درین دیار برده چند هزار کس با حیدر نایک و مرهته ساخته در سواحل هند فرود
آیند و هنگامه برپا کنند تدارکش دشوار و هیچ یک از مرهته و غیره علمای هند در آن وقت یار انگلیشیان نخواهد بود و درین
وقت غرور رگهناتهه راو و آرزو رفاقت اینها را میخواهد و ممکن بود که نقش این مدعا برای اینها درست می نشست و فتوحات
دیگر هم میسر و تمام هندوستان بی حرج مسخر می گشت ملخص آنکه گورنر این همه مدارج منظر داشته درست دیده عازم برانگیختن
حشر و لشکر و ارسال افواج بطرف دکهن گردید و شهرت چنین دارد که مستر فرانسس و مستر هویلر که منجمله اصحاب کیبت بوده اند این
رای را نه پسندیده صلاح درین میدیدند که بهمین قدر ملک که در دست داریم قناعت نموده پا از حد خویش بیرون نباید گذاشت
و شاید حکم کونسل ولایت هم همین و لیکن اسعت روی اقرب بود گورنر بهادر درین خصوص سخنان اینها را قبول نداشته خود تنها
متعهد این امر و درین کار منفرد گشت دران اوان شروع سال یکهزار و یکصد و نود و دوم هجری بنده هم برای امری خود
از عظیم آباد همراه کرنل گاڈرڈ که از لکهنؤ آزرده خاطر گشته برای انفصال بعضی جواب و سوال خود بکلکته میرفت و با فقیر
بسیار آشنا و بر حال بنده غمخوار بود برای داشت قاصد بلدهٔ مذکوره گشت و کرنل بیچاره از کارهائیکه برای خود در ملک لکهنؤ بخیال صحت
و توقع داشت بیک ناگاه محروم مانده متعین لشکریکه از آگره آباد و لکهنؤ بجنگ دکهن مقرر گشته راهی شده بود گردید و از حد هم
ناخوش و خاطر بنده هم مشوش گشت چه توقع اعانتها از و بسیار بود و خیال نحو بعد رفتن او بدکهن عقدهٔ کار بنده بسبب بی التفاتی
حکام و معتمدان انگلیشیه که در تیو لانیا بر استغراق در امور حروب و غیره و بنیان توجهی در کارهای هندوستانیان ندارند تا
حال نگشوده و ذکر آن در دفاتر وقائع نامناسب است چه کسی مرتبهٔ دنیا تا کجا بخواند خاصه درچنین مقام و مواقع انچه مقدر است
میرسد آید مصرع برسد خواهی نخواهی آنچه در تقدیر ماست به و سبب ناخوشی کرنل گاڈرڈ که سالار لشکر مذکور
برای کرنل لسلی که مرتبهٔ نوکری او فوق مرتبه این کرنل بود مقرر گشته این را تابع او میبایست بود و کرنل گاڈرڈ با او بسیار بدسلوکی
مطلقا لیاقت سرداری نداشت لیکن چون موافق ضابطه اینها از حکم کونسل چاره غیر از اطاعت یا ترک نوکری نمی باشد
قبول نموده شد و بپاس دوستیها با او گفت که این اراده که تصمیم یافته امر عظیمی است اما از فرط غرور یکه بنابر غلبه های پی در پی
و فتوحات متواتره این جماعه را میسر شده بود نهایت سهل شمرده میگفت که دولتیان ما برای تمام هندوستانیان کافی است
بنده زیاده مبالغه را درین خصوص بی فایده دیده خاموش گردید و کرنل مذکور حسب الامر کونسل روانه اکبرآباد گردید تا ازانجا
از راه کالپی و بوندیل کهند و توابع برار و اورنگ آباد و دکهن رود و از بمبئی نیز لشکری مهیا و آماده گشته مع رگهناتهه راو

باهم برآمده سر رسانیده یکی با نهادیوست و این جماعه را با راه و روش آنجا دلالت نمود و بعض سرکرده های دیگر انکار آنکه
با او توسل و رشته از مصلحتش بوده اند با مانت خود را سپاکت شده و انگلیسیه قول و قرار چند با خاطر خواه خود اول با او نموده زمانی
چند موافق قرار مذکور بسر برده اطلاع تام بر اوضاع آن ملک و ضوابط و قواعد آنجا هم رسانیدند و تا این مدت در تربیت فوج و
تقویت ارکان خود کوشیده بعد از آن آهسته آهسته دخیل و متصرف در آن دیار شدند اگر او هوشیاری با ایشان بسر برد چون انا
و متامل اعدا و نکار دیده بعد مردنش لیلیل اولاد خلعش ملک مذکور را بدون بهانه و کاوش متصرف میشوند سوای
کار سیه کنند که از آن اسم بر ایشان نماند و دو عرای خلق آنجا مخصوص او با اردست مردم جهان دیار بعمل می آید والهمان
دست لی الی الساعة تفاصیل این امور بعیده و در سیاسیات امثال خود سوسته سوی آن روسی تمام ملکوت شده انگلیسیه
خود تحقیق آنها نموده آن الهمان با حرف سهام نام عقلای هند و ولایت میگرداند و آنها خود را کاردان القصور نموده محسوب
و بیچ رسید بعد زمانی چند تم ستمها که کاسته انتشار آمده مواد مکافات انتقام آنها میگردد و بعد روسی از کیاید و حیل
هوس عزت و جاه هم رسانیده تعهد معاملات جلیله سرکار بیده ملک ویران شده را ویران تر کرده تمام خلق تباهی اعتقاد و ادخشه
سالی را در هوس این نقصان لاحق شد از صاحبان انگلیسیه رسانیده و معتبران حال مطلع شده اند و این معتبران متحیر بعد عالم
سوی و وبال اند ورسی رحسارت خود آنها آگهی یافته ندامت کشیده و در آن وقت آن بیچاره ها معذور
بحال آنها می کنند و این بیت مشهور بیت دیده که چه کرد مرد که حربه او مطلقه بود و دیگری بدرجه مطابق حال آنها
میگردد القصه کمپاص میان این احوال با گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر نوشته اطلاع داد و بنا بر ظهور
قوم فرانسیس با جماعهٔ انگلیسیه از قدیم الایام و الحال بنا بر آن که سایر امات مردم امریکا روی داده و مردم امریکا هم قوم انگلیسیه
دارند چهار سال در امریکا که زمین حدیقه دنیای نو عبارت از وست اقامت ورزیده و توسیع انگلند بود و با امن تربیت اولاد
و صرف اوقات و موت و حیات در آنجا مقرر ساختند اما تابع حکم پادشاه انگلند و مطیع او بودند از چند مدت که زیاده از چهار سال
بجا آید بودن بنا بر زیاده طلبی معمول سر از اطاعت پادشاه خود باز زده جنگیدند و ارباب حل و عقد یعنی اصحاب کونسل انکار از حکم
پادشاه نموده اند که برای خود رئیس علحده بطور کونسل مقرر ساختند و با افواج پادشاه خود مکرر مصاف داده غالب آمدند و پادشاه
و کمپنی خسارت کرور ها کشیده فرانسیسیان بنا بر کینه دیرینه با انگلیسیه و مردم امریکا بنا بر تالیف قلوب آنها اصلاح امور دیدند
و گوله و باروت و توپ و بندوق و غیره ما یحتاج حرب با آنها رسانیدند پادشاه انگلیش رنجیده با آنکه مدت صلح باقی بود با
فرانسیس هم جنگ شروع نمود و جماعهٔ انگلیسیه را در هندوستان از اکثر فرق خاطر جمع گشته اند که ادنی از طرف مرهته و حیدر نایک
در خاطر بیجا چه حیدر نایک ده دوازده سال قبل از این با انگلسیان بتقریبی جنگیده غلبه نموده در دکهن بر ایشان ظاهر ساخته
بود و مرهته چون جنگ گریز دارد در دو سه ماه مهم گذرد و منگریز دو سه را که درنگ و تار بر آن ها نباشد از طرف قوت و
جمع مایحتاج با خرج و الملاح سه ساله در این امر جنگ از راه انگلیسیه دشوار دید و لهذا چنین معلوم کرده بودند که حیدر نایک
را راهی با فرانسیسیان بهت بعده امید باشد گورنر عماد الدوله مستر هستنگ بهادر که عاقل این قوم و بهایت دانا و هوشیار
است با معین مار گماشته راو و پیر در معین سکه مرهته بمقتضای نظر دو بینی بهایت صلاح دانست و خواست که او را
انگلیسیه بطرف دکهن بهانه اعانت رگماشته راو سرود دوانا نمود و گرفته سرداران مرهته را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید
و رگماشته راو را به تماسای او دست در خواهد اگر آنها اطاعت نمایند هم از رگماشته را و هم از مخالفانش عهد و پیمانی

که بعد گذشتن بیدرشس براے تسلیه و استمالت وهم بنا بر استرضاے خاطر جرنل بدیوانی مبارک الدوله مامور گشته بعد از آن
بپاس رضاجوئی جرنل بدیوانی خالصه بنگاله با وجود عدم لیاقت مباشر گشته بود و پس از انتقال جرنل بلکه بعد مردن کرنل منسن معزول
و خانه نشین بود حسب الاستدعاے منی بیگم بدیوانی نظامت مبارک الدوله مقرر گشته اواسط جمادی الثانیه سنه یکهزار و یکصد [illegible] بود
و دو در رسید و مظفر جنگ مدار مردن جرنل انکتروسے گبلسیار روستی و سبکی در کار او پدید آمد و گویند که گورنر بنابر بعضے اوصاف مظفر جنگ
اعتماد هم بر او نداشت لهذا از فوجداری و عدالتی که بسبب جرنل مع نیابت دیوانی مبارک الدوله برای او مقرر گشته بود معزول
و صدر الحق خان را بکارهاے مذکور مامور فرمود اگر چه صدر الحق خان را هم مے شناخت که از عهدهٔ اینقدر کارها بر نمی آید لیکن چون
از ابتداے ورود گورنر این بار و اقتدار او که گورنر کلکته گردید مجاورت آستان دولت او گزیده در انقلابها به هیچ سو مائل نگردیده بود
و دولتمندان قدرشناس را پاس حقوق خدمت و اخلاص از جمله ضروریات مے باشد تدارک خدماتش باین عنایت زیاده
از لیاقت فرموده او را معزز و مفتخر ساخت و براے دیوانی مبارک الدوله گرداس را چندروز پیشتر فرستاده رقم عزل بر ناصیهٔ حال
مظفر جنگ کشید و بمبارک الدوله برگماشت که تا ورود صدر الحق خان عملهٔ فوجداری عهد مظفر جنگ را بحال داشته تحت
فرمان خود نگهدارد منی بیگم که این روزها را از خداے مے خواست سرگرم امور مرجوعه گردیده خواهان آن شد که صدر الحق خان را
نیز از نیابت مبارک الدوله ممتنع دارد بلکه اگر میسر آید فوجداری و عدالتش را هم بدست آرد براے همین کار دیوان خانه
خود را بکلکته فرستاده با گورنر درخواستها آغاز نهاد در اقناع صدر الحق خان از نیابت نظامت مبالغه ها نمود و چندروز جواب و
سوال رد و قبول از طرفین درمیان بود آخر آنچه مرکوز خاطر گورنر بود ماند که پاس خاطر منی بیگم و مبارک الدوله تقرر یافت بتاریخ
بیست و ششم جمادی الثانیه صدر الحق خان وارد مرشدآباد گردید چون مرد ساده بود و حرافت پیرایه هم بر او دست نیافته
در تمشیت امور بلکه قیام و قعود و عود و ورود دربار و حضور مبارک الدوله حرکات سبکی که دلالت فاش بر خرافتش نماید بعمل
مے آورد بدین جهت در نظرها خفیف و بے مقدار گردید آقا محمد [illegible] نام مغل ولایت زاد را گویند [illegible] مبلغی بفوجداری
عظیم آباد و آقا عبد الرحیم را بعدالت آنجا مقرر ساخته بود فوجدار مذکور رعایت سبک مغزی و تنگ ظرفی در چند روزه حکومت اغرو
آنجا را بنهایت عاجز و حیران ساخته خود را بدنام گردانید

ذکر شروع منازعات و مشاجرات جماعهٔ انگلیشیه با سرداران دکهن و مهیا شدن اسباب انواع حوادث [illegible]

بالاجی راو که بعد انتقال راجه ساهو سنبهاے او مستوفی گشته مالک ممالک مرهته بود و ذکر او در ضمن احوال دکهن آن قدر
که باجمال معلوم فقیر گردید ان شاء الله تعالی نموده آید چون بمرگ خود درگذشت پسرش قائم مقام او گشت و رگهناته راو برادر
بالاجی راو را برادرزاده اش که پسر بالاجی راو و بعد پدر فرمان رواے ممالک مذکوره بود منازعتے رو داده مقید گردیده
همین قید با مستحفظان خود ساخته بخدع و دغا برادرزاده خود را گشت و سنبهاے او نشست در سرداران ملازم آن دولت
اختلاف پدید آمده بعضے طرف رگهناته راو گرفتند و اکثرے زن پسر بالاجی راو را که حامله بود [illegible] بر داشته [illegible]
برافراشتند و بر رگهناته راو غالب آمده باز مقیدش نمودند و بعد از آن [illegible] رگهناته خود را [illegible]
اتفاق رو گذاشته داد و فرصت یافته بدر رفت و با انگلیش صاحب گورنر بمبئی آشنائی ساخته [illegible]
نمود چون اکثر جاهاے صوب السائک بلکه کل ممالک هندوستان در تصرف انگلیشیه [illegible]

خان مرحوم مرقوم و پسر دید و از درستی و سلامت و دستی داد و سائل و وسائط ترغیب نمود ولیکن بسیار رضامند نبودند
می‌گویند که در ایام نیابت کل مدار المهامی جمیع معاملات که از ابتدای مظفر جنگ بود به پیش ازین و غیره اینها صاحب جمعیت
آمد و رفت در خانه ایشان داشتند درین جهت نظر بر بعضی از اهالی امیدوار سعی حصول وصال یعنی که این کاره بوده اند
شبه می نمودند الا اگرچه شهرت این عمل بسیار و اکثر حکایات و خواص بعض رفقا عمیل مسموع گشته نگارش مناسب نبود
و صرف اوقات است که تحریر کلمات مذکوره بکند روسیاه گویند درینجا ایام و غیر آن چون زن محمد علی خان صاحب قرابت قرلکر
در خانه ایشان آمد مظفر جنگ او را دیده میل خاطرش بطرف او داشت بعد از آنکه بیوه شد بحکم شرع با او نکاح نمود والعهدة
علی القائلین والراوین +

ذکر سوانحی که فیما بین گورنر عماد الدوله مستر هستنگز بهادر جلادت جنگ و جرنل کلاورنگ اشتداد یافته در بیان احوال جرنل مذکور بعالم آخرت شتافت بر سبیل اجمال بعد از اطلاع احوال +

چون گورنر جرنل را با هم منازعتهای شدیده روی داد در اصلاحات هر دو مشتمل شکایتهای همدیگر با ولایت سلطان حضور
انگلستان و کمپنی رفته جوابهای آمده در سال سوم از ورود جرنل که از اوان کرنل مانسن مرده بود خطی از ولایت رسید که پس
ازین رفتن گورنر جرنل بولایت شود دران نوشته بود که هر گاه بولایت آید بعد جرنل آگور نر کرده شود اما تا دوستان
جرنل [illegible] که احکام گورنر جرنل از ولایت می آید و گورنری کلکته برایش مقرر شد جرنل انتظار کشید احوال [illegible] گورنر
نکشید و گمان برد که برای همین حکم گورنری آمده و [illegible] گورنری گشت گورنر درین خصوص [illegible] نموده
[illegible] جرنل که مزاج [illegible] داشت [illegible] العمال [illegible] غیر لایق نمودن [illegible]
[illegible] جرنل [illegible] جواب و سوال [illegible] عدالت پادشاهی [illegible] ساعت [illegible] گورنر
یافته جرنل [illegible] گورنر جرنل [illegible] صورت [illegible] و مقام [illegible] جرنل
[illegible] کدورت [illegible] چون بسیار [illegible] از اصلاحی [illegible]
[illegible] گشت [illegible] گورنر [illegible] از ولایت رسیده بود گورنر مجلس [illegible]
که [illegible] جرنل را اول [illegible] مجلس دعوت نموده از کثرت ملال [illegible] اجابت نکرد
گورنر [illegible] ساعت [illegible] بسیار [illegible] جرنل بعد [illegible]
[illegible] که [illegible] جرنل [illegible] از ولایت [illegible] جرنل [illegible]
[illegible] جرنل [illegible] مستر فرانسیس [illegible] جرنل
[illegible] گورنر [illegible] کرنل [illegible] آمده [illegible]
[illegible] مستر فرانسیس [illegible] جرنل [illegible] کرنل [illegible] جرنل [illegible]
[illegible] جرنل که [illegible] گورنر [illegible] جرنل [illegible] معلوم که [illegible] که مستر [illegible]
[illegible] از عظیم آباد [illegible] مستر [illegible] برای لکهنو مقرر شده [illegible]
مستر [illegible] عظیم آباد [illegible] مستر [illegible] مدار المهامی [illegible]

یکی از آن کنیزان رقاصه خود رغبت خاطرے از علی ابراهیم خان ادراک نموده ترغیب بسیار باختلاط با او باطنا نمانکه این کنیز مست
وسن آنرا لشنا تحلیل نموده ام سے کرد و هم صحبتان که با آن زن سراسر مکر و فن هم مشوره بوده چیا سے بهانه برای خان مرحوم بوده اند نیز
مبالغه ها دران نموده سے گفتند که مطلق مضایقه ندارد کنیزے بیش حیثیت مالکش لشنا تحلیل مے نماید اینقدر احتیاط و اجتناب
را باعث چه سے توان بود و مرشد آباد از مدتها حاکم بلاد قوم لوط داشت و الی الآن هم گذا که چه کمتر کسے را دران بلده پاس ناموس
خود و دیگران منظور و ملحوظ مانده بود بلکه اغنیا و اقویا زرها درین خصوص بمصرف رسانیده عجزه و غربا را بانواع ترغیبات دلالت
بفجور سے نمودند و بمقتضاے کلام الناس علی دین ملوکهم این عمل رواج یافته معدودے از نجبا و غربا را عصمتی مانده باشد و الا از اشباه
بقدر ان اکثرے را که به بینید مبتلا همین علت و عمل بود **بیت** دست در دامن هر کس که زدم رسوا بود چه کوه با آن عظمت یک
طرفش صحرا بود چه **خلاصه** علی ابراهیم خان با وجود و فور شعور و اجتناب تمام ازین قسم امور بدلالت شیاطین الانس رضی گشته
شاید دو سه بار کنیز مذکور را حسب الالتماس مالکه او بخدمت خویش خواند یا برا و تهمت کردند علی اے حال مظفر جنگ همین امر را
دست آویز گردانیده با علی ابراهیم خان برهم زد و ظاهر المحضر با آر است که فلان با تک ستر و ناموس من گردید تیارے این محضر
که غیر از دیار و رسوائی سودے نداشت شاید بحجوت انگلیسیان و رفع بدنامے آنکه با چنین رفیق محسن اینقدر انقطاع و انفکاک
چه معنی داشته باشد بزعم نادانان خواهد بود و الا وجهی معقول مفهوم نمی شود بهر صورت مظفر جنگ شکایت این عمل در مجالس
عام مکرر بر زبان آورده شانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و نود و یک هجرے علی ابراهیم خان را از شغل دیوانی نظامت مبارک الدوله
معزول نموده پسر کلان خود بهرام جنگ را بحضور مبارک الدوله برده خلعت خدمت مذکور پوشانید و علی ابراهیم خان در زاویه خانه
خود با استغنا و استقلال انزوا گزیده آمد و رفت دربار و خانهاے اصدقا و احباب بالمره ترک نموده احوالش بنا بر حسن نیتش با وجود
قلت مداخل و انحراف مزاج چنین حاکم مقتدر بکمال عزت و احتشام گذشته خانه او مطاف اصناف انام و مرجع خواص و عوام است
و همدرین عرصه اقتدار مظفر جنگ سید محمد خان که از رفقاے معتمد مظفر جنگ و نهایت موافقت و دخل تمام در مزاج او دارد
مرد ولایتی زاده بکمال پخته کارے و عیارے است یکی از زوجات رضی الدین محمد خان را بالعقد ازدواج خود در آورد و باین تقریب
که در وقتی رضی الدین محمد خان عازم مکه معظمه بنا بر غرضے گشته متمسکے با مضمون وصایت خود نوشته داده وصی خود گردانیده بود
آخر فسخ آن عزیمت نموده مدتے گذرانید و بعد چند سال رحلت نمود زر بسیار و مال وافر و خانه و حمام عالی داشت سید محمد خان
بدست آویز همان متمسک که در دستش مانده بود قابض مخلفات رضی الدین محمد خان گشته پسر و نسوانش را با حالتها رخود گذاشت
و بعد چندے وسائط بر انگیخته یکے از زنهایش را که غیرها در پرسش و محبوب ترین نسوان او و ممالک زرها و اکثر اسباب بود بحباله
نکاح خود در آورد و مالش را هم متصرف گشت و مرحوم را نفرت از تعیین وصی بمرتبه هم رسید که هنگام رحلت صدر الحق خان اسد الله خان
طلبیده مے خواست که بصدر الحق خان گفته سید محمد متعرب را که او هم عجب بابست وصی او گرداند و صدر الحق خان هم بترغیب
اسد الله خان که امتثال فرمائش نهایت منظور داشت راضی گشته بود زنش فریاد بر آورد و استغاثه و انکار شدید نمود که من
زن پیرے و محتاج بهیچکارے نیستم مرا این وصی نمے باید و هرگز رضا ندارم تا آنکه صدر الحق خان از اطاعت امر اسد الله خان
سرباز زده ترک تعیین وصی نمود عجیب تر آنکه ازین اتفاقے که صدر الحق خان در باب قبول و تعیین وصے نمود اسد الله خان
نهایت آزرده گشت و هفدهم رجب سنه یکهزار و یکصد و نود و یک مظفر جنگ زن برادر خود محمد علی خان را که در بعض ایام دولتش
حاکم اسلام آباد و بعض احیان حاکم هوگلی و بعض زمان حاکم پورنیه بوده و مهاسجاد در گذشت بالعقد ازدواج خود در آورده زن مذکور را که

محمد حسن خان برادر زادهٔ خود که مدارا ساخت و پسر کلان خود بهرام جنگ را با صبیهٔ حاجی اسمعیل که هر دو دختر زادهٔ والده بیگم اند
نسبت و عقد با مذکور بر ویع درمود و نسبت دسوم حاجی الثانیه نسبه بیگم از بیگمه بود والده بیگم عطاء الله خان دختر
حاجی احمد رحلت نمود در رحل خانهٔ او کسان دو دمان مهابت جنگ بود مرطرف گردید اگر چه بتهم تکذیب و لعم متشهود بود اما او
هم بسیار وحشت دستی قتل یار بیمار سی توبه ار معاصی نموده و در بیماری بار تجدید توبه کرد و مرحوم را ایران گواه گرفت و تا
دم آخر با استقلال و با حواس درست کر کلمه طیبه و معترف بوحدانیت الهی و نبوت خاتم الانبیاء و مقر او صیای آن سرور بوده
برحمت ایزدی پیوست مستغفر از کرم اسلاف بوده از دنیا درگذشت رب ان قد بها با ما هی الملک دان تعفر لنا ذات احوال زمین
و حمیدان حال نسبت دوهم سوال زلزله بسدتی وقوع یافت که در مدت عمل پنجاه سال کسی را چنان زلزله یاد نبود مظفر جنگ
علی ابراهیم خان بهادر را که بر بارست و حقوق حسابهای اول دملوا بسی اطاعت مقرر نموده با تهمای بو مدارس
بود در بمهر ما درساداران حلو در عظیم آباد مد باستی تنگ علمی مقرر رسید اما کار برخی و مدارا نموده یکسان ماند اصحاب انگلیشیه مع
عائد رعایا و برایا ایران عمر برامی و خوشنود بوده شکایت از کسی نمی کرد و در حلق مدارا و دارا بید و اصرار نمود و مظفر جنگ
با مقربان مبارک الدوله جستجو بتهام نمود و شیئی را جهت رسانیدن از مبارک الدوله مالعی هم لعل نیاورد با تمهات و افات [illegible]
چنانچه بعد عزل اعتبار علی خان خواجه سرا خادم علوان لپسر خادم حسین خان که در اکثر اخلاق نسبه بود داشت حیدر در
مدار المهام خانه مبارک الدوله گشته بود مورد بی العاتی مظفر جنگ گشته از او کسی بر طرف گردید و مبارک الدوله تا آنکه
عهد چابهابا ادر داشت یعنی تکسید مظفر جنگ درین حد بود و اندک اقتدار اظهار تسلط بود و بسیار نموده زبان بر دم کردم ذیل اشیا
حیات پشتگان که بنای اطاعت هیچ بوان نمای بسمر دیده و علی ابراهیم خان ساز تحف از جانب بود چیزی میگرفت خان
وه معادو بود که دیگر پسری ماش کار حسارت نماید مزاج مظفر جنگ را با آن همه عبرا چهاکه با احسان خان مرحوم داشت از علی ابراهیم
خان متصرف گردانیده و با ایشان با چلتی صحبت میان او و مظفر جنگ گردید و چون با نصای اصل طبعیت ساییت کلی با مظفر جنگ
و علی ابراهیم خان است بس دنبال دراج مظفر جنگ بود در گرفته رسوخ یافت مصرع چراغی را که ایزد بر فروزد هست
در بسر بود و دیگر دید اول بکنایه شکایتهای خان مکرم مرحوم شروع نموده در مجالس خود بطور طعن سخنان ناهموار گفتن آغاز نهاد
اسپ فیل که صاحبان بس معرکس بیلام و لباس خود بسیار شهید و سفال با پایان در برمی کم کرد عوی عقل و شعور تمام نمود
و این سخنان گویا مطابق علی ابراهیم خان برعاو بود که کنایه بر ساکش سی گذشت چون حق تعالی علی ابراهیم خان را که خاصه
آفریده و صبح او در لباس و دستار و رفتار و گفتار و بالجمله در جمیع اطوار پسندیده خاص و عام گردانیده و طبیعت مرید بان هم ازار دیدگاه گاه
تکلیف تسم زیر لب سی نماید و مظفر جنگ ازاشال این امور چنانچه اعتراف بآن می نمود محروم است ربیانی از صلاح اده مورد
طبیعتش باعث از جار خاطر مظفر جنگ گردیده از جملهٔ مطالبش سی بیمبر دو بهانه برای عزل او کار دیوانی جست العاقا دران
ایام بی بیگم دختر والده بیگم که زن ریست که از صیت اطوار بود و لعمالله عمده یا سید بهای صغار کبیر ان او جیس و عیر جمع نموده آنها
عیبر رقص و حفا سندگی سی دماند بجهت بزل اکثر اوقات می داشت با علی ابراهیم خان راه مکر و سر دیر کساده داشتی برای
مدنامی او بهاده بهانه بسکراسانی که با مظفر جنگ بود و بود دمان مذکور را سادر جوع خواند و چون چنان احدیه سر در پرده همت
عار لکبر کسی روی گرفت با علی ابراهیم خان سر بی پرده ملاقاتها کردند و صحبتها نمودن آغاز نهادند در ان مجلس بعضی از مصاحبان
مظفر جنگ هم که مدعی اخلاص با خان مرحوم بودند شریک بوده مرخصوصیات آن مجلس مطلع می شدند تا آنکه بیگم مذکور بطرف

تا این دوازده کس باید بر سر او تجویز سزا نمایند و تا تعیین سزا کسی با آنها مختلط نمی تواند شد که مبادا تعلیم نموده از راه مستقیم
معدلت و انصاف است مزاج آنها را برگردانند این گران جوریست که در مقرر گشت و تبدیل نیافت و محکمه آن مدتها گرم بود تا آنکه اثبات
یافت که نندکمار گنهگار و واجب القتل و سزای او آنست که از راه حلق کشند مرد که بد باطن بود و مغرور و بدخواه اکثر خلق خدا بود اگرچه
با دو سه کس حسابی هم کرده طرف آنها را محکم داشته باشد و همین که چند روز کسی از خدمتش بنا بر عارضه مرض یا فقدان غرض مقصر ماند
در پی ایذا رسانی او افتاده تا کار او در خرابی با تمام نرساند راضی به تقصیر نشود و بهر صورت سزای او منتج و مقرر گشت چون او را جرنل
ستاپل ساخته خاطر نشان کرده بود که کسی با تو چیزی نمی تواند کرد اگر ترا نابه پاسی وار هم ببرند هرگز نخواهی ترسید و بهر صورت
که تقصیرات گورنر با ثبات تواند رسید دران تصور نباید و در زید آن اجل گرفته اول خود معتقدنا مثلا سببی که در مزاج و عداوتی که با
گورنر داشت در اثبات جرائم گورنر مقصر شود و هرگز اندیشهٔ مآل احوال خود نداشت علاوه به نصیحت و ارشاد جرنل راسخ تر گشته
چیزهای بسیار برای گورنر اظهار ساخت و در شدت و غلظت بیان قسم که بود رسوخ داشت و گورنر همه را رد نموده تقصیرات عظیمه
او را با ثبات رسانید و جواب و سوال این دو کس بلغت و خط انگلیشی ترقیم یافته کتابی ضخیم گردید و مجلد گشت نقولش بسیار شده
در آنجا نمه اشتهار و انتشار دارد القصه چون تقصیر و سزای او تحقق یافت بتاریخ هفتم جمادی الثانیه سنه یکهزار و یک صد
و هشتاد و نه هجری نندکمار را مومی که مقرر بود برده بحلقش کشیدند و زر نقد و اموال او تعلیقه شده حوالهٔ پسرش راجه گورداس
شد می گویند پنجاه و دو لکه روپیه نقد و قریب همین قیمت اجناس نفیسه و دیگر اندوختهای او در حساب آمد و مهرهای ساخته
نندکمار که بنام اعزه مردم بود از صندوقچهای خانه او بر آمده صنعتهای فاسده اش شیوع و ظهور یافت

ذکر ساختن مظفر جنگ با جرنل کلاورن و مامور شدن او بفوجداری و عدالت فوجداری مرشد آباد و نیابت نظامت که تعلق بمبارک الدوله دارد

چون آثار غلبه جرنل کلاورن در ظاهر شیوع یافت مزاج مظفر جنگ را که خالی از عجلت و تلون نیست رغبت با میرسش با جرنل
بهم رسید علی ابراهیم خان بهادر که مآل اندیشی در مزاج او غالب است ممانعت می نمود و می گفت که هنوز بطور یکدو ماهی گذرد
باید گذرانید و گورنر با شما احسان جان و آبرو بخشی بعمل آورده احسان فراموشی نکرده باید دید که پایان این دو طرف عظیم تا بجا
منتهی می شود اگر گورنر بحال می ماند استقلال مزاج و اختصاص و پاسداریهای شما در اخلاص خود دیده رعایت لائق بحال
شما خواهد نمود و اگر جرنل مختار می شود شما با او بدی نکرده اید که دشمنی خواهد نمود بلکه او هم ثبات مزاج شما را پسندیده بقدر نام
و نشان رعایتی که مناسب حال شما خواهد بود بعمل خواهد آورد اما مظفر جنگ که اندک خودرایی و بنا بر اقتداری که باقتضای
قضا چند روزی میسرش آمده بود و تبعیت ارباب خرد عار خود میداند چنان التفاتی باین سخن نکرده راه اختلاط با جرنل کور
و اعوان او بهم رسانید و توسل بجرنل جست گورنر ازین ممر افسرده خاطر گشته او را بجرنل وا گذاشت جرنل برای او نیابت مبارک الدوله
و فوجداری که الحال عبارت از خبرگیری و تدارک قطاع الطریق و دزدان از ممالک محروسه و انفصال قضایای دزدی
و خون ریزی و زنا است تجویز نمود و وجهی خطیر در ماهه عمله این کار مقرر ساخته بنواب و اولاد و اتباع او خلعت از کونسل رسانیده
پانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مرخص گردانید و دوم شوال مظفر جنگ بمرشد آباد نزول نموده بکارهای
مرجوعه پرداخت و بهر صورت مردم شهر مرشد آباد فی الجمله مطیع و منقاد او بنا بر ضرورت گشته تن باطاعت در دادند و او را جمعیتی میسر
آمده بر وساده حکومت جا یافت و علم هوس حکمرانی برافراشت و دهم ذی الحجه سنه مذکوره صبیهٔ کلان خود را با محمد رضی خان پسر

کرده کسی نبود امداد اتفاقاً اما چون اکثر کارها موافق آرای اسی طرف مسجونل ایشان آمده چنانچه گوران نام انگلیسی صاحب کلان
مرشدآباد و مستر [illegible] صاحب کلان عظیم آباد و دوک نام صاحب کلان بنارس و مستر بریستو صاحب کلان اوده و لکهنو بتحریر
عزل کلادین مقرر گشت و مبارک الدوله مع مادر خود که از دست منی بیگم بجان آمده بود با گوران درخواست و با عمل ساخته
هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۸۹ یکهزار و یکصد و هشتاد و نه مختار کارهای نظامت شد و از قبضهٔ اقتدار و اختیار منی بیگم و اعتبار علیهای
سرآمد و خواجه سرایهای مذکور تغییر گردید اما چون منی بیگم زردار و مقتدر و هوشیار است همیشه مبارک الدوله را متنبه و نامه امیدوار
و ذات بدهای امروز او دست داده می ترساند که اگر ازین کم باشید در بهار العقرا و دیگر بیگانگان داده شمارا محروم محض
خواهم داشت و فی الحقیقه مبارک الدوله را احوال چنین است که هیچ کس از علوت او سر رشته بار دولت او توقع دارد و چندان
توهم هم در امور دنیا ندارد که مردم را از ایشان اندیشه باشد لهذا هر که هر چه خواهد میکند و او را کار کسی کاری نیست و حق که سرکار او باید
میخواهد دیگر هیچ کاری ندارد ازین جهت امور تسلط منی بیگم در دستور ریاست نظامت اهل اوقات در انقلاب است
و درین سال شصت و هشتاد دو اسی او اسیر محمد حسین حاصل که کمال مدت درین وقت طبع دارد بنا بر شوق سیاحت و تحصیل
علوم همراه مستر الیت که انگلیسی در کمال هوشمندی و صداقت و جوان سرکو بود بولایت انگلند رفت و اکثر تحقیقات علمای آنجا ما
در علم هیات و مفردات و مرکبات ادویه و خواص اکثر اشیا و معرفت اجرام علوی و بعضی صناعات دیگر مثل [illegible]
و [illegible] مدت دریافته را بسیر و سیرهای ادراک اکثر آن علوم و استکتاب و ترجمه کتب آن بهم رسانیده و در سال دو
و دوسیم [illegible] بهجرت باز گشته به مرشدآباد رسیده و با مقتدران انجا ملاقات اما ازین امر [illegible] وقت
کسی توفیق [illegible] درین [illegible] که سرمایه [illegible] نام بیک حیات [illegible] صرف نماید و این علوم و کتب [illegible]
امیر مذکور [illegible] گورنر بهادر که در شعور و هوشیاری [illegible]
نادره روزگار است به تسلیم و اغماض کار در گذشته [illegible] ضروریات [illegible] است و قاصدان [illegible] کرد اول [illegible]
[illegible] مقصورات [illegible] اسباب و حیاتها [illegible] حاصل کرده [illegible] و مطالعات [illegible]
[illegible] خصوص نندکمار را که مرد باطن [illegible] الاعمال است [illegible]
[illegible] مدار [illegible] امور [illegible] آسان [illegible]
[illegible] نندکمار [illegible] صدق [illegible] احوال [illegible]

ذکر معارضهٔ نندکمار با گورنر هستنگ بهادر و سزا یافتن او باقتضای قضا و قدر

[illegible] نندکمار [illegible] آشکار [illegible] اکثر [illegible] رسانیده [illegible] نندکمار مذکور
[illegible] مردم [illegible] موافق مهرهای [illegible] خطوط [illegible] نام [illegible]
[illegible] درست کرده [illegible] صورت [illegible] قاسم [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سرکار کمپنی گرفته [illegible]
[illegible] انگلیسیان [illegible] مقرر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] بعمل [illegible]

مخلص خود شمرده حسب الاشعار آنها زرهای نقد باکثر کسان داد تا محرک سلسلهٔ حصول ما مول او باشند و علاوهٔ آن وعده ها ایصال مبالغ خطیر بعد وصل بمقام و مرتبهٔ مطلوبه درمیان بود بدین جهت زیر بار اخراجات بسیار و قرضدار زرهاے بسیار گردید فقیر دران ایام تا رزوے تهیهٔ اسباب سفر سعادت اثر بیت الله الحرام و زیارت سید انام و عترت کرام آن سرور علیهم السلام بکلکته آمده از مظفر جنگ متوقع اعانتی بود که یک حبه از خانهٔ او نمی رفت و تقصیلے برای او دران بنود و توفیق سیافت توقع این بود که جاگیرات سنده لعامل جاگیرا خود سپارد و قرض مرا عامل او از مهاجن ذمهٔ خود نموده از حاصل جاگیر من برساند و در غیبت من زرهاے فاضل از دیوان امانات نگهدارد و مهاجن را با من تعرضے نماند تا من اسباب خانه خراج کرده و زادے و مؤنتے ازان حاصل نموده راهی شوم لعبد معاودت باعند الطلب زر امانت بمن برساند دران ایام که پانزده بیست روزے فقیر در کلکته ادراک صحبت مظفر جنگ مے نمود از زبان او بگوش خود شنیده که در هر حکایتے دفتر دفتر مدح و ثنا سے علی ابراهیم خان بهادر مذکور مے کرد و می گفت اگر من تمام عمر در خدمتگذاری این شخص که محسن من است بگذرانم هنوز از عهدهٔ ادنا سے غمخوارے و احسانهاے بے پایان او بر نیامده باشم و انشاء الله تعالی چنین خواهم کرد و در مخاطبات و محاکات بلفظ قبله من مے خواند و بارها حضور شده و دیگران می گفت که رفقاسے نمک بحرام من لکوک مرا خورده در وقت انقلاب چشم از حقوق و مروت پوشیدند و دست از رفاقت برداشته مرا تنها گذاشتند و کسے بکار من نیامده مست احدسے ازین نسبت مگر علی ابراهیم خان بهادر که من درم خریدهٔ اویم و آبروے من بخشیدهٔ او است پدر و برادر هم چنین سلوکے کرد آنچه این مرد با من کرد و در تمام صحبت هر دم و هر آن رضا جو و ثنا خوان علی ابراهیم خان بود ✤ ✤

ذکر ورود جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس رؤساے کمیٹ و برهمین شقاق فیما بین گورنر و اصحاب ثلثهٔ مذکوره و اتفاق بارول با گورنر ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

مظفر جنگ در انتظار کشالیش عقدهٔ کار خود بود که جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس باتفاق هم مدار المهام کارهای کمیت و هم برای تحقیقات معاملات گورنر بهادر و مستر بارول که جیا و چه سان کرده اند از طرف پادشاه و کمپنی در اواسط شعبان سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هشت در رسیدند و دوکس از سرداران اینجا یکے گورنر بمرتبهٔ که داشت و دوم مستر بارول مجملهٔ اصحاب خمسهٔ کمیٹ مقرر ماندند چون هر سه فرستادهٔ پادشاه و کمپنی و برای تحقیق تقصیرات گورنر معین شده بودند و جرنل کلاورن از اهل دول ولایت و ملازم پادشاه انگلند بود و کرنل منسن امید ریاست کل فوج بعد وصول جرنل کلاورن بمرتبهٔ گورنری داشت و مستر فرانسیس تالی مرتبهٔ جرنل کلاورن و باتفاق هم بوده اند طنطنهٔ عجیب و دبدبهٔ غریب داشتند و در ملاقات مردم از کسے نذور هم که ضابطهٔ مخصوص هند است نمی گرفتند حتے بعضے ثمار هم بطور هدیه اگر کسے مے فرستاد رد مے نمودند و معاندان گورنر را تالیف کرده با خود موافق مے ساختند چنانچه نندکمار که از عهد شمس الدوله و لارڈ کلیف و درین زمان عماد الدوله مستر هیسٹنگ هم مطرود بود نزد جرنل کلاورن و کرنل منسن و مستر فرانسیس معزز و مقرب گشت و بوساطت او اکثر کسان طمع پیشه فساد اندیشه با میدا قتدار یافتن با اصحاب ثلثهٔ مذکوره متوسل گشتند و تحقیقات رموز و امور مخفیه گورنر هیسٹنگ عماد الدوله شروع افتاد و درین هیچ کس نا چاقے صحبت و تباین آرا سجد کمال رسیده تشویش شدیدے بمتوسلان طرفین بلکه در کل مملکت و معاملات روے داد حتے فیما بین جرنل و مستر بارول خانه جنگی با تفنگچه موافق ضابطهٔ آن جماعه لعمل آمد دو کس که عبارت از گورنر و بارول باشد یکطرف و یکراسے ماندند و سه کس مذکور با هم دگر موافق بوده بهندوستان شدند طرف جرنل را بنا بر کثرت اصحاب که سه کس بوده اند بر گورنر

مسند یافته بود سود خود بعد ازان بیحد لاق وسائل سعی در سبب مستند از بسکه بعد حاصل آنها گرفته جمع نموده چون سلطنت خطیر این
ملک دگیر برادر بسیار می آمد آن سمت صاحب الرای است داد در هر صورت خوشنودی اشخاص مذکور مسطور داشته سطاب بود بسیار در این
ملک بسیار سهل شمرده سامان میسر چنانچه از صادقین در اطوار دارد شده وحشت کشید از سلیم دیگر این ایراد نموده که هر کرماسی
مخلوق مرسوم خالق اعتبار باید حق تعالی سال مخلوق را از اوضاع کار داد در روزگار گردش نماید در حق آن فساد کرای ایشان شاید
سیدی کوا در آنجا این حاکم کیا یکبار سمعا الی جسم پوشیده شده با سید اراده ای که رضا باید دو سه چه برکه خوشنودی آنها را باید
حق تعالی از دستیابی خاطر است که بایه یاد داشته چون به ملال بود باید دوخته دارا مردم ما سوخته بود در هم سلامی الحاق
مثلا گشته رحمت حقیقی تمام آمده است کشیده در دامن عالم اسیر گردیده وانکه جاوید اگر چه هر دو سه گروه بوده و در مدت سقف حقیقی
علی عمی بوده مصیح عمر کرم شترار مردم باست +

ذکر رهائی یافتن محمد رضا خان مظفر جنگ از گرفتاری ولشکر نزدن رهائی مدید در کلکته با میلیارداری آخر رسیدن مدول مرتبه خود لعاجری و با چاری + +

مظفر جنگ در آن دارد گیر نهایت مضطر بود کس ور بادرگشته بود بیه اکثر علمائش و دوم از پی مالامال قدری حرکی
در چنین امور اندیشه متهم بود دیوان مالیه اوکی امرت سنگه بود نهایت تنگ ظرف در دولت خود مغرور دار مردم آدمی
وارمان بیش شروع شده وابسته و دیانت لعور و در کار خود که سیاست دانی و کاعد نهایت ست بعضی دیگران ابدی
از سال اسیری و تلخ گوئی مظفر جنگ مع در جهان بوده اندرین وقت بسی تکیه راه خود گرفت و در آخر خود مجلسی حست امرت
سنگه و مولید اخبار بعضی امورات کره ان آگهی داشت داشته گرفته در مدار ارامکن کلکته کر اعتبار آسود دیگر علی ابراهیم خان بهادر
او خود عدم اطلاع سرکار عد معاملات سرمایات ما بیه وسائل دخل تمام در امور ملکی ما سیله و تنگ اشتغال ارد ول مظفر جنگ
حاسین سنگ و حاذق دارد و سه نام لوگی که رحمت در میان بیان است و به سهل مدت آگهی سرکار دو قالب معاملات در سیر
کارها میر حاسین مستعد چو امد سبب دو کالت در جمیع امور گردید و سعی خود در امپیر سهام هر گوهر بار پرسش ارباب کیسه ما
گوهر که در جستن تقریر نظیر دارد ساخته متعهد شد که مر چه تواند در آن حاضر باشد و خواهش سه کار را که مرد ست رعیار دستی
معاودت مظفر جنگ وارد دقائق و مصالحه اموراتی آسکی دوست بیر طرف گردیده دارکیه و رسا واقف اند در دیانت داری
شرح نیز از معنی سوزع امانت که دیدی کار عمر طرازی پیمره پدار است کار بود خواهش سک دل پدیرد او گفتگو
او معمول نمائی خود آن امانت و صامعین راعیر نهاد رو سی بوده عیار تصمیم چاره بود و مظفر جنگ بلیاس دست ور بالی
تلم را بال اداران بالا سیده سلخ حاربست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و هفت هجری رستگاری
یافته دوم ربیع الثانی سال مذکور بهر باسی سعادت دیار اول و کرد و در مرشد آباد بود واحد بر ماسدید مظفر جنگ باید
اگر بیاید مستوفیات رگار شرکت گو نسل جلسه مرشد آباد که نام معموره ولی المحل مدار المهام انصرام معاملات گردید معاودت
اید و نگه آن امسال در مدت حوالی کلکته که علما بعضی اصحاب انگلیسیه ادسمان الله رب او با در طمع عام گشته هر روز
اطوار کشانی کرد سی معمول بمعنی و مالش استمام نوا بکه خوشنودی شهد سلامی کهر روکان صاحب صیم گفته بدیر و یکان صاحب کی کو
با ملاده تعیین چیز رسیده ودها تی او کان کسی در تمام نیسیله و مظفر جنگ با سماع اخبار مذکور امید دار گشته و میان با

کافر معجزه طلب نیستم که در پے چنین امور بگردم مراد ران جناب اعتقاد دیگه باید هست انتظار چنین امور برای چه باید کشید دوم آنکه درین کار با
حکومت کسی بران حضرت نیست اگر بنا بر عدم احتیاط باسوی ادبی نشان ظاهر نشود برای من سبب بیچاره که بنام هنود و هم رله طعن و تشنیع
کشاد یافته برزبان بے خبران از حال باطن من ملامتے و شماتتے جاری خواهد بود که صاحبان آخر این هنود و چه فهمیده که مستدعی
نشان از جناب حضرت شاه مردان گردیده روز دیگر برای استقبال جرنل سمث بباره میرفت در بیکنٹھ پور بطرف پشت بتخانه آنجا
که مکانے معروف و خیمه گاه وارد انست محل خیام او گردید صبح ازان جا که عازم پیشتر و اسپ سواری خاص او بر در خیمه بود ملازمان و
همراهیان هر دو طرف شارع دورتر از مکان اقامت صف بسته برای سلام موافق ضابطه استاده بودند بنده اندرون خیمه رفته همراه او
برآمد برهمنان مجاور بتخانه مذکور عرصه خالے دیده و فرصت را غنیمت شمرده چندکس نزد او جمع آمدند میکه میخواست سوار شود دعوای
کردند و گفتند که اینجا سے مهادیو و امروز پوران ماشے روز پن است بخششے با هم باید برسد جواب داد کسے که برای زیارت این مکان
و خدمت این آستان آمده باشد از او باید خواست مرا رجوعے و غرضے بشما و اینجا نیست با وجود همت و اسے نداد و سوار شده
راه خود گرفت و مکرر دیده شد که فقرای هنود در راه از و سوالها نموده اند و فلوسے نداده و بهاندم فقیر مسلمانے بنام حضرت
امیر المومنین با اولاد طاهرینش چیزے خواست یک روپیه همان وقت داد و از رفقاے راز دارش نیز مسموع شده که در سفار
بنگاله و کلکته که هجوم بتخانه ها در راه است بعضے رفقاے معتمد علیه او که در مذهب خود متعصب بوده اند دلالت بزیارت بعضے
از اماکن مذکوره مے نمودند عذرے خواسته و صدے دو صدے داده آنها را مرخص میکرد که از طرف من هم شما مراسم زیارت
بعمل آرید و مرا معاف دارید حیلے که بکمال تکلف برای خود نو آراسته بود هنود و ان ترغیب اطعام برهمنان دران مکان نمودند
گفت خانه مرا ضائع و نجس و آلوده خواهند کرد اگر ضرور باشد زرے گرفته در رنگ گنگا طعامے بانها بخوراند و هم در ایام قحط
که امساک باران بود بپاس خاطر و دلالت مریدے هرور کھیل داس و سردار سنگه بیشتر یکے از برهمنان که مرجع هنود و واقف احتیال
خود بود رفت او ورود و اختلاط راجه شتاب رای فوز عظیم شمرده آمد و شد براسے از دیاد اعتقاد راجه بسوسے خود شروع نمود
روزے گفت که مهاراج موافق طالع شما نامے تجویز نموده ام ازحمله اوراد خود مقرر نمائید در جواب گفت که من بورد اسمی از اسما
مشغولم و برای من کافے است او پرسید که آن اسم چیست از دل اخفا نمود چون برهمن مبالغه را از حد بدر برد گفت نام پاک الله
برهمن بر ضمیر او مستشعر گشته آمیزشے خواست و گفت که مهاراج رام و رحیم اسم یک مسمی است جواب داد که غرض نه تبیین لفظ بیان سکت
برهمن فرق را پرسید گفت در لفظ رام توهم ولد و سر ناست و در لفظ الله توهم حدوث و ابوت کسے نیست ازین احوال که ما حال
ارقام یافت ظاهر مے شود که اعتقاد او با معتقدات هنود تطابق نداشت بلکه باطن الاسلام بود و الله اعلم بسرائر العباد و ضمائرهم
اما چون مراعات بسیار با آشنایان و دوستان منظور داشت و خیانت در مال کمپنی بنا بر حفظ آبروے خود نمی نمود و بدخل
و در بیکه خاص او بود بمصارف او و فا نمے کرد در بعضے اوقات برای بعضے انگلیشیان که متوسلان عظماے آن جماعه بوده اند رعایتے
و ایصال زرے منظور داشته و هم برای برسے از مخارج زیاده بر مداخل خود دو کار نامناسب دور از صوب از او سر مے زد یکی
خود در اطلاق که عبارت از یومیه محصلان متعین بر مالگزاران و مجرایان است انصاف را کار فرما گشته جائیکه استحقاق یک
بیست اول یا دو سه او ل داشت ده ده مے فرستاد و زر یکه ازان حاصل مے شد بسبار کم در سررشته دفتر داخل کرده مبلغی خطیر علیحده
برائے عطایاے خود مید اشت دوم آنکه با ارباب جاگیر و املاک و التمغا بهانه نموده مے گفت که فلان انگلیش دیدن اسناد
شما مے خواهد و بنام آن کسیکه با او رعایتے منظور داشت اسناد و وثائق از وکلاے هر یکے طلبیده داشته و حواله یکے از

اندک بار را سنے [illegible] غلات بود سے ہزار روپیہ برائے ہمیں کار مقرر کردہ در مو کہ کشتیہائے مملوک ملاحان ملازم اند دہ ماہی سہ بار
بعد دہ روز غلہ از بنارس خریدہ سے آوردہ باشند و پول در عظیم آباد رسد بنرخ خرید آنجا الوہ شد و کشتیہائے آمدہ بار بنارس
برگردند بعد دہ روز کشتیہا کہ دریا پایاب شد روانہ شوند ہمیں قسم تا مدت قحط کشتیہا در برد بودہ بطور دورہ غلات متعاقب ہم میرسید
و غلہ از بنارس بنرخ خرید بنارس بے کم و کاست بدون حساب اخراجات معروضہ مردم محتاج میخریدند و کسانیکہ طاقت خرید
نداشتند آنہا را در سہ چہار جا از انجائے مردم کہ دیوار احاطہ داشت مثل مہتیان گماشتہ برائے سرپا پیادہ باروداروغہ و عملہ
علیحدہ مقرر ساختہ بود و طعام پختہ و غلات [illegible] باظروف گلی و سیمیہ [illegible] و چند خرمہرہ سے برائے خرید پچہ
دل آنہا حوالہ مع تنباکو و افیون و نمک کہ بہر چہ معتاد باشند معین ساختہ بود کہ طعام سیر روزمرہ رسید [illegible] این حال گلہیان
و دلیسان ہم در بنگلہ مخروطہ مساکین برائے دادہ طعام آنہا مے بودند و خلق کثیرے بایں طور از ہلاکت محفوظ ماندند مرشد آباد
ازین معقولہ عملی از ہیچکس بظہور نرسید بلکہ شنیدہ شد کہ با وجود اہتمام مظفر جنگ غلہ در بعضے اوقات نایاب محض میگشت و مردم
عمدہ مثل میر سلیمان خان ساماں و امثال او کہ برای این کار مامور شدند اول خود سرانجام غلہ برای خویش و ارباب خانہ مینمودند اگر
غلہ دست میآمد معروف پیادہ ہاسے سرکار میرسانند دیگرے از معتقدان و معرفان مظفر جنگ خصوص [illegible]
کہ بار [illegible] آنا دہست کشتیہائے مذکور از دست پیادہ ہائے سرکار بجبر و تعدی کشیدہ [illegible] خود سے تردد [illegible]
ہم آوردہ از دست غریبانے ربودند و داسے کسے مدارک این حرکات و محافظت طلاب و فروشندگان باحتیاط و انصاف
نمیکرد آما آنکہ درین خصوص مظفر جنگ بہم گشتہ از جملہ بار [illegible] کہ او در کیسہ اہل آمدہ بیکاہم بود و ابتدا [illegible] عباد و
سرسال میوہ ہائے ولایتی بوساطت سوداگران میوہ فروش علیحدہ برائے رؤسائے انگلیسیہ و علمائے بنگالہ میفرستاد و
مشاہیر و عمدہ زادہ ہائے عظیم آباد ہم دو بارہ بار [illegible] چون دید کہ اکثرے بایں صورت محروم میماندند [illegible]
مذکور برائے میوہ فروشان مقرر داشت کہ میوہ از وجہ آوردہ در بازار بالتقیمی کہ باشد بفروشند و ہر کہ دلش خواہد بخرد بعد
از انکہ باقی ماندہ کسے آن را خرید نکند خود میخرید تا [illegible] برای میوہ فروشان [illegible] و شرا در بازار باشد و بعضے
از قوم مرائیان را کہ کار بند ہاسے بہار [illegible] و فروشندہ ہاسے میوہ در شاہجہان آباد و لاہور از جملہ [illegible] اند در بار فرستادہ
علیحدہ و تا [illegible] بودہ در شہر عظیم آباد سکنی نمودند کہ [illegible] و بنارس [illegible] رسد کم [illegible]
دیگر ثمار و بقول از لکہنو و اکبر آباد و کابل طلبیدہ بکاشتن میداد و ثمرش را برای مردم میرساند انگور [illegible] و دیگر در رعایت بالیدسے
و طول [illegible] ہائے شاہجہان آبادی از عہد او در عظیم آباد رواج یافتہ انگور با فراط در بازار با فروختہ سے شود و انگور [illegible]
ہم گاہے روپیہ راستہ آثار و گاہے دو آثار و گاہے یک آثار [illegible] بدست می آید و گاہے در بازار ہا ہم سے رسید
مسلمانان ہوسیار داشت چنانچہ تعزیہ حضرت سید الشہدا علیہ السلام بکمال ادب و احترام می گرفت و در عشرہ و ماہ مبارک کہ
روز شہادت سید اوصیا علی مرتضی علیہ افضل التحیۃ والثنا است [illegible] و دیگر [illegible] ترتیب دادہ یاران حضرت
[illegible] میکرد و در گرد [illegible] پہلوئے دیگر اکثر [illegible] یا علی [illegible]
اکثر [illegible] حضرت شاہ مردان علیہ السلام مے بود [illegible] بکمال تکلف [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible]
چراغ [illegible] کہ طور این قسم [illegible] حضرت شاہ ولایت علیہ السلام [illegible]

آوردند مهاراج تا سر زینهاسے چبوترہ صحن استقبال نمود و در نهایت ادب و تذلل سلام کرده آورد و بر مسند مفروش نشانید و بحسن مهربانی
انقیاد و اطاعت بنوعی با کمال خوبی نمود که شیخ مذکور خوشنود گشته گفت که من هیچ اهم اخلاقیکه حق تعالی به اعتقاد مسلمانان بما
را هم ازین اخلاق بهره باشد چون زبان ایشان عربی بود مهاراج نمی فهمید بنده ترجمانی میکرد مهاراج شکر اشفاق آن بزرگ نموده بنا بر
عدم لیاقت خود نمود و وقت رخصت دو خوان پارچه مثل دوشالها و کمخواب تهانهاسے چینت وغیره گذرانید بنا بر پاس ادب
نقد روپیه دادن مناسب ندیده بعد ازان که رخصت نمود و شیخ بخانه نواب حسین خان مرحوم باتفاق فقیر آمده نشست مصحوب یکی
از معتمدان خود کیسه مبلغ یکهزار روپیه پنهان از نظر مرحوم فرستاد حامل حسب الامر مخفی آورده بدست فقیر داد و فقیر بخدمت شیخ
سرور مذکور بخلوت گذرانید یکبار شخصی از آشنایان مهاراجه شتاب سرای که منجمله مقربان راے رایان ناگر مل دیوان خالصه پادشاه هندوستان
که با وزرا و امرای عظام همسر بود و بتقدیم مراسم گیاکه در کیش هندوان بعد وفات والدین از جمله فرائض است و بدون این عمل نجات
آنها را غیر ممکن میدانند بعظیم آباد آمده وقت استمزاج خاص استفسار خیلی از رای رایان پیش مهاراجه شتاب راے نمود ناگرمل گفت
که او را با شما هم آشنائی است و خاصه از مروت نیست این عمل را فرقه ما مرحوم موجب اجر و ثواب میدانند و درباره شما قصوری نخواهد کرد
و نوشتن من احتمال اختلال در این کار دارد چه اگر در القاب مراعات مرتبه او که اکنون دارد بکنم نفس من قبول نمی کند و اگر مرتبه که در رجا
داشته بنگارم او که الحال سرکش تا آسمان میساید نفس او قبول نکرده خواهد رنجید و حصول حظ مخل کار شما خواهد گردید چون مهاراجه شتاب راے
در استخبار احوال هر بلد و اعیان و حکام هر شهر بضابطه سرداران هوشیار نهایت مبالغه داشت و هر یک از رازداران هر عمده را که فی
لائق در هر ماه و سال نموده برین کار گماشته بود که هر سخنی و خبری که قابل ارقام و اطلاع باشد بدون جبر و نقصان نگاشته حواله نکارش
نمانید خبر هر جا در کمال درستی با و میرسید این خبر هم بعینه براو ظاهر شده بود بعد ملاقات پرسید که مثل شما کسے تشریف آورده درراے
رایان صاحب ما را بدو کلمه یاد نفرمانید محل حیرت است او گفت چون مراسم در خدمت شما بیگانگی است حاجتی نبود شتاب راے گفت
چنین نیست چون او هم مرد هوشیار بود فهمید که از اصل مطلب مهاراج هم آگاه است گفت پس مهاراج خود ملاحظه فرمایند که حاجت
باستفسار ندارد و بعضی مقربین مثل راجه خیالی رام و میر قوام الدین خان حاضر بودند این معنی را نفهمیده در پی اصرار در پرسیدن
نامناسب دیده چون بیرون رفت استفسار نمودند مهاراج در جواب آنچه از روی اخبار معلوم داشت مکرر کرد و گفت انشاءالله
انشاءالله بخیر سلیم این امر هم کسے نفهمید که چه خواهد و با او که رجوعی با من ندارد چه سر تواند داشت که آن تمیز جست
تواریخ الوس سال او نموده براے ناگرمل با وجود فقدان جمیع انواع اغراض در سفر در کمال ادب و فروتنی نوشت و چون آنکه
عنایت نامه براے کمترین موجب از دیاد آبرو و اطمینان خاطر نیست چه است امیدوار شیم که برکه بزرگان آنست که یادگار ببستے
دل مستمندان شاد و دورافتادگان را بیاد رقعه یاد میفرمود و باستند و تحفه براے ایا تحفیف القیمت و دو دوازده هزار روپیه بلکه بیشتر
مثل عطر اگر و اقمشه لباس سفید کار اخته اعمر احمد بنگاله داد و دار اگر تر دارد ایات و پایه اسپ پلنگ از عاج و ساعتها سے
ساعت فرنگی و شمعدانهاسے شیشه آبدیت آیینه اسپ کوان مشروبات و دیگر نوادر فرنگ و چینی بموجب فهرست صاحب ارسال نمود
کیا آماده بود و الی و مورث سو ناگرمل از استماع گفتگو و ملاحظه که باعث نمود غرق عرق انفعال گردید و بنده خود ابجا نگاشت
دهوامید جدا مذکور کرده سیاقت که این مرتبه از رفع حوصله و تمیز باده و بعد مسافت و اتفاق التماس التفات آن نمود
دورا و افر دستگیر از یک معدوم و شاد و مصالح خود مشیر و کرشته تا ... مطلب شناو و یادگیری نمود و شد سبب
مراعات بیشتر برآ ... [illegible]

وقدر و قیمت شناسے هر صنفے و رعایت مدارات مجالس بیاجیان و با اعیان لقدر ارزش میداد و در مجلس لطف بی تغییر راضی بود
سلیقهٔ معاش درست داشت احساس با احتیاج ارباب ایں دوست که تمام ملکش کفایت نمے آمد و علیه و معارف میباید
با ملکت مقدور انسان امراے متوسط ... سرد ... و دام آوردن جواہرے ضیافت موافق لیاقت در کمال لطافت که
اطعمه و حلاوے داشت سے در ... دیبا و غیر آں که ضیافت مردم سے گرد و ... دست و دو فن معلیه داشت
و موده بسیار حاضر بوده که نہایت چاشنی شیرینی رسانے علاوهٔ اطعام ضیافت و ... بکام جان حاضران سے چشانید
شرم و حیا مرشد داشت که از اطوار معترفش هم آمده ... رسالے را میکه تعشق نگهداشته نہایت انس و الفت با او
داشت کسے ندیده و مطلع هم نگردید که چه وقت اندرون رفت و کے بیرون آید با این هجوم و کوچه که تا در راه کلیان
... است کار سے نداشت خانه علیحده برائے او بادک فاصله از مکان اقامت خود ساخته بود و در سالے دو بار که بعضی از
ایام ... بوده ... ضرورت ... بگیر کے را جیسے ... مردم که با او ... طرف شده و ...
از انگلیسیان عمده ... صاحب کلاں عظیم آباد و اشال ... ساخته و بکار تجارت کمپنی و امور دیگر ... گذشته سالها عداوت
... در گاه اتفاق انقلاب ... اختیار ... معاش می گردید ... آخر ... اینها ... بیقین ... رسید
در جهان ... دم ... سید ... گرفتار ... سے ...
بر کس از ساکنان جهان آباد ... اگر ... و اگر نام او ... شاخت در رعایت او به صورت که دست
کمتر تا این میر سید ... گردید ... تکمیل برائے معارف لطافت مقرر با اختیار او بود و ما ... زر ... کیسی
و محال لطف دران داشت ... اگر ... تو لست ... معین ... ماه ... میرسانید اگر ایں صورت متعذر بود
سرکار ... مردم را فرستاده ... می رسانید این قسم هم اگر تعذر داشت تواضع لائق تا آن شخص ... بود
سواے ... علاوه تواضع ... شیخ شرف الدین ...
اول شیخ سعید ... الله ... شریف زاده ... ما ...
واعتبار که ... آن بزرگوار گردیده باشتهار دولت ... وقیاس ... ایں دیار ... اقتدار
سلطنت و شوکت ... مالیات ... مقدسه ... سالگی ...
گردیده قریب یک سال کم ... آباد ... بزرگ ... مسلمان صاحب اقتدار و اتباع ...
... بوده ... بزرگوار ... شجاع الدوله
و اله آباد که در ... شاه عالم بادشاه ... عظیم آباد شده ... آں بزرگ
رسیده و ... ملاقات ... احوال آں بزرگوار ...
... قوام الدین خان ... بکمال
تواضع ... سلام ... بزرگ ... تکلیف ... او ...
... تمام ... آن مقام ... ضیافت ... شامیکه
... بزرگ موصوف ... سعید
ساده ... بزرگوار ... همراه شده تشریف شریف

عظیم آباد و معاودت نمودن به کلکته بے ملش و درنگ

متعاقب ورود راجه شتاب رای عماد الدوله مستر هستنگ بهادر گورنر هم تا بر ملاقات شجاع الدوله قاصد بنارس گردید و
پانزدهم ربیع الثانی به مرشدآباد آمده در آخر ماه مذکور یا شروع جمادی الاولی سنه هزار و صد و هشتاد و هفت هجری بعد چند
روز از ورود شتاب رای به عظیم آباد رسیده قاصد بود که مهاراجه مذکور را همراه خود گیرد او بر جناح سفر آخرت بود به عذر بیماری
خود که واقعی داشت گفته ترک برفاقت درنداد گورنر دو روز در عظیم آباد مانده به بنارس رفت و با شجاع الدوله که او هم به استقبال
دیدنش آمده بود ملاقات نموده جواب و سوالیکه داشت انفصال داد و بواسطه ملاقات راجه چیت سنگه پسر راجه بلونت سنگه
زمیندار بنارس که پدرش به عمل دستی قبل از ورود گورنر مرده بود با شجاع الدوله گردید و بنای راج او را استحکام داده
مرخص شد و تهیه معاودت به عظیم آباد نمود درین عرصه که اواسط یا اواخر شهر جمادی الثانیه سنه مذکوره بود راجه شتاب رای را
ازین عالم درگذشت عقاید او و لیسرش اگرچه مطابق هنود بود بلکه بطرف اسلام غالب داشت اما بنابر خاطرخواهی اقارب
و اقوام و مصلحتهای دیگر موافق مشرب هنود جسدش را در آتش سوختند گورنر به عظیم آباد رسیده و معدود ایام توقف
ورزیده و بنابر دفع بدنامی خود که با شتاب رای کینه نمود از رعم گردد راجه کلیان سنگه پسر راجه شتاب رای را اگرچه لیاقت
این منصب باعتبار حداثت سن و سال که عنفوان شبابش بود نداشت بکارهای پدرش مامور گردانید و جاگیرات و
درماهه بدستور بحال داشته علاوه آن وجهی که از زن شتاب رای مادر راجه کلیان سنگه افزود اما بیست و پنج هزار روپیه درماهه
نظامت که باختیار او بود موقوف کرده وجهی که مناسب دانست باختیار کونسل واگذاشت و درماهه مردم را اندک کم و بیشی
نموده تنخواهش بر کونسل و خزانه خالصه نمود و خود به عجلت هرچه تمامتر بطرف کلکته نهضت فرمود + + + + + +

ذکر بعضے از حالات راجه شتاب رای و گذشتن نیکنامیها درین عبارت سرای

راجه شتاب رای از قوم کایته سکسینه متوطن شاهجهان آباد دست نمک پرورده خاندان صمصام الدوله پسر صمصام الدوله
خاندوران امیر الامرا و از ملازمان آقا سلیمان گرجی که غلام صمصام الدوله و میرسامان و معتمد علیه خانه او بود اول بقلیل وجهی
ملازم شد آخر بحسن کاردانی و نیکوخدمتی مدار المهام خانه آقا سلیمان و صاحب اختیار سرکار صمصام الدوله گردید چون
صمصام الدوله برحمت حق رفت و در شاهجهان آباد انقلاب بسیار پدیدار گشت بودن خود در آن ملک صلاح ندیده دیوانی
پادشاهی صوبه عظیم آباد و خدمات محالات جاگیر صاحبزاده خود که پرگنه بلیچ و مالده بود گرفته درین نواح آمد و چنانچه مذکور
شد باوج اقتدار رسید نهایت هوشیار و متصدی معامله دان کارگزار جزورس دقیقه یاب در هر باب بود اکثر خوبیها داشت
بدانست فقیر از جمیع رؤسای هندوستان که درین جزو زمانه ممتاز و باوجود متصدی گری خالی از شجاعت و دلیری
نبود هرچند در کمال عروج و مرجع وزیر و پادشاه و اکثر اقویای عصر گشت اما نخوت نداشت و با نجبا و بزرگ زادگان با
نهایت تواضع و فروتنیها می گذرانید و مطلب هر کسی در شروع التماس دریافته اگر لیاقت برآوردن داشت بسهولت و
آسانی سرانجام میداد و الا عذر موجه بشیرین زبانی خواسته سائل را خوشنود میگردانید و با آنکه هجوم کارها و با انواع مردم
گفتگوها داشت و از اول روز تا دو پهر از اول شب قریب به ثلثی از آن در جواب و سؤال میگذرانید دل تنگ نگشته باد سرفی
کسی هرچند در عرض حاجت مبالغه ها کند خشونت نمی کرد و سخن درشتی یا کلمه فحش و درشتی از زبان او مسموع نشده با وجود جبروت

خانوادهٔ انگلیسیه را باعث بود بعد تفتیش و تحقیق که در کمال صدق و عدالت مدید بعمل آمد اثری از خیانت و عدم دیانت عمرا در دولت خواهی وحسن اخلاص ایشان ربّهٔ ارباب ودانا ظاهر نگردید و سلوک ناملایمی که نسبت باو بعمل آمد نهایت ستم بیگانه از آنجا اسباب یکو مدتها برای او بود دوستانه با و بعضی نایب دملاح نامزد رعایت لیاقتش بوساید مطلع جواهر ملاوهٔ آن عطا بود مدد توجه سالق سر رشتهٔ کونسل صلح عظیم آباد گردانیده در عصر بود بدیاران مذکور هوشیار جنگ از کار عظیم آباد بعالیه نوکری که ترتیب دارد موقوف گشته بکلکته آمده بود و مسٹر ورث مهاسی اوستقرانا مهارا مسابقه سایر درجهٔ عزت و دولت و بیگانگیت آن دیوانی کلکته بامزاج او همبار گشته آخر با ضعف معده که لازمهٔ هواے آن جاست هم رسانید در رفته رفته بسهال گردیده بود که رخصت یافت چون از کلکته رخصت شد مردم عظیم آباد اکثر مستقبل گردید و اتحاد و بعضی که در بیت اولاد حقوق رعایتش بوده در مقام ابرار و اظهار حیاتش بود مارحوف تسلط او و اظهار ارادت والعیاذ تا باژه و بعضی جوسابه پیشگان عمارات کمپنی استعمال سیاست آورده نهایت بالوان وضعیف الیه گردیده بود بعد ورود سهاره بود نهایت گله مند از انگلیشیان بهادر کمال سال بود سکاتها دست ملک زیاده تر از ان وقت سحاب او بود جهه نوکری در رشتی با جمیع خصایل او دیگر سر رایه ابن جایزه بود ملکه راسے سرآغاسی که باسد او نوکری نایب و قدردانی او ارجاء واجبات عالی بود در راه سلطنت جنگیکه هم لوای مارونگ مقاماین بر سنگار سے ساسانی اتفاق افتاد اما چون روح سه ساله متصل هیں رهاسے از زندان تن خلاصی جست اتمام احوال او درین عام ساسانی بود احوال مظفر جنگ که بهیور در قید حیات است انشاء الله تعالی بمعاف مراتب علم داده خواهد شد +

ذکر انتقال راجه شتاب رای از دنیا بمرض اطلاق و شناختن بعرض مخاطبات خالق نفس و آفاق

چون راجه شتاب رای بعظیم آباد رسیده از سدت سکار بعینه عوض مراجم معمول در ملد وسے بیکو مدتها دید ارحاب جو دی آنجه استکرایی سهر سابد و تقاضای معده داو هم رسیده بود در مرض اسهالیکه لاحق داشت افزایش پدید آمد و مراحس رلیاانکه سعاد بود دنیا گوناگون سیاست رخصت هم رسید و در تدبیر مرض با وجود شعور و شباب مزاج تکوسی پیدا کرده امیایتح و نقصان دوا گردید چنانچه مولوی میں سے طبیب لله انشا تعالی که بالفعل در عظیم آباد بطیربد اردو سومه معالجه او بسد ولیع طاهر ار حس تدبیر او احساس بود اول هو دبعضی از وسایدگویان حق ناشناس که در حضور او عیر را ار معلمان هوشیار جنگ و معاملات او ظاهر سکرد بود مولوی میں سے مذکور دران زمان بر عاقبت عیر صرف اوقات سے بود بنابر اظهار دستور وغیرهو اسے بود و هشات لسب عقیر به سمی و عداوت از رجوع بطبیب مذکور ساطع بود بعد از انکه با اضطرار رجوع بدار عدول دوای مجهول الاحوال که در بیست او نتار سده باشد بسالعه مبالغه سے بود بدو آن اصل گرفته با وجود اعتراف بفواید دوای او استکاف ارمداوات بود و چند سے بالمره ترک داکو بلعست که بعد ازان رجوع مداکثر که عبارت از طبیب انگلیسیه است بساعت ارباب کونسل آنجا بود اما این معالجه و علاج صاحبان انگلیسه سار سدت حیرت و اسے بوده از راه عدم و ماده سیلی ڈاکٹر علاج در سعقیه بود و تقسیم معده از اخلاط واجب الدفع دیده علاج مسهلا بود سحده شد با که مبعے کمال عارض بود ضعیف بر گشته قوت ناسکه و با همه بالمره ساقط گردید + +

رفتن گورنر عماد الدوله مسٹر ہسٹنگ بملاقات شجاع الدوله در بنارس و انتظام معاملات

کمیت وارد مرشدآباد گردید و دو ماه و چند روز در مرشدآباد بوده از بند و بست معاملات و عزل و نصب بعض عمله که متوسل اذیال دولت
مظفرجنگی بوده اند فارغ شد معاودت بکلکته گردید و در ماهه ارباب نظامت مع ناظم بنام که سابق بیست و چار لک روپیه بود شانزده لک
مقرر نموده منی بیگم را بجهت آنکه مبارک الدوله صبی حدیث السن است مختار مصارف مبلغ مذکور ساخت و این مبلغ برای کارخانجات
امارت و در ماهه مردم واجب الرعایة که همیشه ملازم و مورد مراحم ناظمان سلف بوده اند و برخے از عشائر و اقارب میرجعفرخان نسوان
مدخوله او و بعضے از اخلاف مهابت جنگ مرحوم و منتسبان آن دودمان و اسباب تجمل و عمله ضرورے که برای عمده های اینجا باید
از سرکار کمپنی مے دهند و همین قسم وجهی قلیل برای بعضے مردم عظیم آباد غیر مواجب نائب آنجا که اکنون پسر شتاب رای است معین گشته
لیکن چون شراکت با در ماهه کلیان سنگه پسر شتاب رای ندارد و در دست او نیست مردم آنجا بلا حرج ماه بماه مے یابند و چون وجه
معین مرشدآباد بشراکت ناظم و در چکاپوے اختیار مبارک الدوله و نواب عمله اوست که بعد هر دو سه سال تغییر و تبدیل مے یابند
و کسانیکه چند روز بران کار معین مے باشند باهم نفاق داشته در پے خرابے متوسلان همدیگر و طمع وافر افتاده بهر حیله که دانند
و توانند خانه خود معمور و وظیفه خواران را که معدودے ازینجا مانده اند همیشه عاجز و محروم از وجوه معینه مے دارند بحدی که
وجه مشاهره بعضے شانزده ماهه و از برخے بیست و پنج ماهه و ازین قبیل در سرکار بسیار باقی است و چند بار همین قسم باقیات
را بحیله چند بهضم نموده اند از جمله حیل یکی آنکه الحال اگر فارغخطی این باقی بدهید آینده ماه بماه خواهید یافت و گاهے در وجوه
تنقیص نمودند که این قدر را ماه بماه توانیم داد و آنچه باقی مانده مقدور ما نیست معاف نمائید با این حال باز اعطا و ایصال
آن وجوه بدستور و غرباے بیچاره که درین زمان در زیر آسمان هندوستان وسیله معاشے ندارند خصوص نوکران مرشدآباد از مشاهره
خود محروم و مهجور اند و بحالے مے گذرانند که نصیب کسی مباد و سرداران معدلت شعار مثل ناظم و نائب او و بیگمات و عمله مقتدر
اینها را هرگز نظر ترحمے بحال درماندگان بیچاره نیست اگر این قدر مبلغ هم که مقرر است بطور انصاف و تبعیت عقل حقیقت
بین انقسام یابد و بمصارف مناسب درآید مردم بسیار بآرام زندگے توانند نمود و از دست و دولت اینها توانند آسود
اما بمقتضاے دوائر فلک کج رفتار و حرمان حکام از عقل معدلت شعار هرگز بخاطر ناخداترسان بے ننگ و عار دغدغه این قسم
امور خطور نمے کند در امرے که نباید و هیچ کار دنیا و عقباے اینها نیاید بهزارها بلکه لکوک بمصرف مے رسانند و از فضولیهاے
خود باز نمے آیند چنانچه انشاءالله تعالے عنقریب به بعضے از اعمال اینها که از هزار یکے و از بسیار اندکے است اشعار کرده آید
القصه گورنر بعد انفراغ از امورے که مرکوز خاطر داشت بکلکته معاودت نمود و در روز سه شنبه ششم ماه جمادی الثانیه یا شانزدهم
ماه مذکور سنه هشتاد و ششم از مائه دوازدهم راهے گشته بکلکته رسید آن زمان حکم باحضار مظفرجنگ و شتاب رای در کمیت نمود
در یک کونسل شتاب رای برای جواب و سوال مے رفت و در کونسل دیگر مظفرجنگ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رهائے یافتن مهاراجه شتاب رای از ابتلاے گرفتاریهاے جان فرساے

چون شتاب رای کاملا منقح دامن از آلودگیها پاک داشت و برای او معاندے هم چنانکه مخل امور او تواند شد نبود نسبت بمظفرجنگ
جواب و سؤال او زود انفصال یافته مخلصے او بابرأت ساحت افعالش از جمیع مآثم و زلات که متهم و مظنون بود در مدت مکالمه
و مناظره یک سال و چند ماه میسر آمد و گورنر و جمیع ارباب کمیت عذرخواهیے بسیار و مهربانے و دلجوئے بیشمار نموده و تتمه
اعتراف آنکه گمان عدم دیانتی که نسبت بمهاراجه شتاب رای بنابر بعض جهات در دلهاے اصحاب کمیت و ارباب حل و عقد

شتاب رای و مظفر جنگ از کار سرکار عالیه که عبارت از مهم دولت ملک و تحصیل خراج باشد است و مامور شدن ارباب کونسل سر دو جانکار مذکور رسید و موسیو فرنگ روز دیگر اول وقت حکم باحضار اعیان سرکار ایالت ریاست در جلسه های داده و جمع جمیع کونسلیا اجتماع نموده در محضر آن کونسلیه الست حکم نامه کونسل کلکته را ترجمه فارسی نموده برآمده در بار عام یعنی سراج الدین محمد خان ترجمه مذکور را از مسند الاستقلال مانک طلبند خواند و مکنون ضمیر حاضران رسانید مضمون آنکه مهاراجه شتاب رای را از کارهای دیوانی عالیه تنزیل عزل و از نیابت کونسل عظیم آباد را آن کار را مورد معزول گردانیده و مقرر باید که عمال محالات عالیه صاحبان مذکوره رجوع نموده حسب الامر باعمل آرند مهاراجه مذکور را در امور معاملات بنگال بر قرار داشته از صاحبان کونسل مذکور را نیز عالیه مسند الاستقلال الا امراد که سارکت مانند مشد و بسال سپهر دار عالی گرد هستیار بهم رسید میر جعفر خان مختار اصحاب انگلیسیه بود و ابا ما سابقه امساک معاملات مظفر جنگ و شتاب رای هم بر استنتاج و بعد چند سال که عبارت از امد الی درد گورنر هستنگ بهادر سکهر ارد کیمید و مساد ویس بمعرفت ایشان تا این آوان که ماه محرم شروع سنه هزار و کیمصد و دو جمع تحریر است اصحاب کونسل را در معاملات باسی و ملکی از مسند ایالت به که نائب مختار کار گزار بپ مستر کیمن صاحب اختیار مگر متعددی چه که محله و اتباع مظفر جنگ و شتاب رای او و مدد لوگر مسند دار و باتباع فرمان ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد اند و در کلکته تنزل اهتمام میر راجه جانکی رام مهاراجه سنکی سام دیوان عالیه و نائب العمده نائب مستر ذوگریل و هزانکلیسیه گرد و انوار عالیه با امید مقرر است تا العهد چند وقت بعد از بیع سال و دو وشش هجرت جاسوس رام کلکته که محالات صوبه عظیم آباد بیعه سام بود و درسے سام کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای تعدیل نمود آورد و نحو و درسته که لاعظیم آباد اعاد و سال سر در دیده بیره و ساد موران و جیانی رام معاونت قلیل ناسی اسیر لیل گرد یده و ارد و جنقارا ساد مد کلیان سنگه که در گرداب اضطرار و اضطراب امید دار و عمل با اجمال مرد مذکوره معاملات موکل اسه صلح مذکوره و ریاست استقلال است منیت حال را بها مدار داده حوالت + ساده سپاه لش

دار ارساب +

ذکر آمدن عماد الدوله مستر هستنگ به مرشدآباد و بنگاله و برگشتن از آنجا بکلکته و خلاصی یافتن مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای از آن گرفتاری و بی الحمد اقتدار یافتن مهاراجه مذکور در امور ملکداری و وفات یافتن او و بدل برخوردار از ستوری و سرداری و قناعت نمودن مظفر جنگ بدولیم رتبه خود بعد و ناچاری +

چون مظفر جنگ و شتاب رای از گرفتاری بهره انگلیسیه بکلکته رسیده عماد الدوله مستر هستنگ را اطلاع و انجام معاملات بنگاله ارا و بهمت مرشدآباد نمود و بموجب حکم ولایت ده دوازده کونسلیه که برای انتظام ملکداری سه بنگاله سابق مقرر بود اند موقوف گشت سوای کاره کو پنج کس از کونسلیه با جمع عماد الدوله گورنر کمیت مقرر شد مدار جمله چارکس بکی مستر بارول بود که آخر سال بود و چهارم ارباب دوازدهم مولایت رفت و دکرس آید و نام سه کس دیگر حقیر را معلوم نیست و کونسلیه با دستور سابق ده دکا کس در کار سرکار کمپنی مقرر ماندند تا اکا بیع ارباب کمیت و کمیت عبارت از آن جماعه است که از ارباب حل و عقد جمیع امور عظیمه و غیر عظیمه این ملک باشد و مثل السیر بالا دو حرف ماصاب بانواع و عادیا معامله با ایشان اکر دل کشاده و بهر جا تیس تفصیل نیر آمد و میر جعفر نادون آن باشد الالقصه گورنر مذا و اهر ماه ربیع الاول سنه هزار و کیمصد و هشتاد و شش تنها با بعضی ارباب

مظفر جنگ خود متصدی امور متعلقهٔ نظامت گردید، مختار و مدار المهام امور متعلقهٔ نظامت و مربی و اتالیق مبارک الدوله گشت
اعتبار علی خان خواجه سرای ملازم خود را که از غلامان موتمن الدوله محمد اسحق خان مرحوم است نائب نظامت مبارک الدوله گردانید
مالی از دست آن خواجه سرای سست رای کج خلق تنگ ظرف بجان و در امور خود حیران بود منی بیگم اگرچه از قبائل نجیب غیر قوم شرفا
نیست اما هوشیار و مستقل مزاج آنچه مقرر سازد برساند و کمتر اکثر کارها رسد اینقدر دارد اگر ناسیٔ معقول و هوشیار از نجبا مقرر میکرد
و خود و پردهٔ تنگی درمیان گذاشته جواب و سوال مردم سی شنید و بمشورهٔ نائب نجیب هوشیار کار سی کرد ریاست مرشدآباد
و اختیار معاملات نظامتی که بالفعل است کسی از دست او بیرون کردن نمی توانست اما بمشورهٔ اعتبار علی خان که نهایت زشت خو
و بی شعور و از اوضاع ریاست دور افتاده و خیرهٔ نفس است کار فرما گشته تا امر مذکور را مع اوضاع بهو بیگم بقا بود و اختیار خود گذاشته
و بهو بیگم را با آنکه منی بیگم پروردهٔ پدرش بود ابطال و خواجه سرای مذکور مع مبارک الدوله نهایت دست نگر خود و بی اختیار محض
پیداشت اما حق آنست که مبارک الدوله هم لیاقت همین حال داشت تا آنکه آنها را فرج بعد از شدتی رو نمود و ذکرش عنقریب
انشاءالله تعالی می آید ٭

ذکر رفتن مظفر جنگ بکلکته دربیره بکمال ناکامی و ناچاری و رفتن مهاراجه شتاب رای بر اثر او و معزول شدن هر دو و از تمشیت امور خالصهٔ شریفه و آوردن انگلیشان بدست خود سر رشتهٔ ملکداری

مظفر جنگ چنانکه گذشت دربیرهٔ انگلیشیه بین الخوف والرجا بود که حکم دوم از نزد گورنر هستنگ بهادر درباب ارسال او بکلکته
رسید و جان کرام صاحب کلان مرشدآباد حسب الامر او را بتاریخ بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش از
هجرت دربیره بطور یک ابو در روانه کلکته نمود و خلق کثیری بنابر زمانه سازی رسیدند آنکه شب حامله است فردا چه زاید تا پلاسی
مشایعت نموده برگشت و بعضی درین باب سر دیگران اقدام جسته تا کلکته رفتند و بعد روزی چند احوالش در کمال اختلال دیده
برگشتند مگر مردم از متوسلانش همراه ماندند کلکته که دریای تلاطم آفت بی پایان و شهریست ناپرسان چون مظفر جنگ مورد
عتاب کمپنی بود زیاده تر بی التفاتی درباره او مبذول داشته جواب و سوالش را ملتوی گذاشتند مستر جان کرام که با مظفر جنگ
آشنا و از راجه شتاب رای بیگانه بود حمایت مظفر جنگ منظور دیده بپاس دوستیهای او راجه مرقوم را با آنکه شاید درباره او از ولایت
حکمی نرسیده بود دربلای مذکور مبتلا گردانید و سعی بسیار نموده همین حکم درباره شتاب رای بعظیم آباد نیز فرستاد چون راجه مذکور
بحسن خلق و سلیقه کاردانی و کارگزاری انسان را مشغوف و راضی از خود داشت هوشیار جنگ جارج ونسترت درباره
او اینقدر رعایت کرد که اظهار این حکم بکرده تاکید روانه شدن بروز معین نمود و این معامله ظاهر برای او در اواخر ماه صفر سال مذکور
رو نمی داد و فاصله یکماه در معامله او و مظفر جنگ اتفاق افتاد راجه شتاب رای بتاریخ معین حسب الامر بر بجره سوار و روانه گرای
کلکته گردید هوشیار جنگ گفت که یک کمپنی برای حفاظت همراه مهاراجه باشد و صوبه دار که عبارت از سردار کمپنی است مخفی مامور شد
که از حد ضلع عظیم آباد بیرون رفته بر بجره سوار سی او سایه وار ملازم بوده هیچ گونه استخفاف در ادب و سلام و امتثال فرمان
جایز نداشته تا بکلکته رساند راجه مذکور نیز بطور مسطور بکلکته رسیده در منزلی که مامور گشت منزل نمود تفصیل جواب و سوال
و انفصال معاملات هر دو قبیر را معلوم نشده اگر از جای منقح معلوم شود ضمیمهٔ این سطور و اوراق انشاءالله تعالی خواهد نمود
بعد یکدو ماه روزی چند کم و بیش که الحال بتغیر نشد کرآن نیست با ارباب کونسل مرشدآباد و عظیم آباد حکم کونسل متضمن عزل راجه

بجانب کلکته گردید و پاکت رسیدن حکم کونسل ولایت متضمن احکام در کلکته باستقرار مستر هستنگ معروف نگهداشته شد چون عماد الدوله
مستر هستنگ بکلکته رسید تا سه ماه تا سه ماه مرتبه مستر کرتیر که گورنر کلکته بود مانده روز و شب در مطالعه و ملاحظه کاغذهای کل معاملات
و پاکت مرسله ولایت بسر برد چون سه ماه که شاید موعد تعیینی مستر کرتیر بود گذشت و او ازان کار معزول گشت عماد الدوله بر
کرسی گورنری نشست بعد چند روز حکم آورد ان محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مبارز الملک شمس الدوله حاجی خان و ممتاز الملک
مهاراجه شتاب رای بهادر معزول گشته در پهره و بلده کلکته نوشته مستر گراهام صاحب کلان مرشدآباد و دیگری بهوشیار جنگ که صاحب کار
عظیم آباد بود هم چنین فرستاد که دیگری را ازان اطلاع نشد اما از ثقات مسموع شده که خان گرام که با مظفر جنگ بسیار
دوست بود گفت که در معاملات و تنبیهات مظفر جنگ هر گاه سعی من پیش رفت شتاب رای را که در مرتبه او با ما
تا هم دیگر متنازع بود بحکم ولایت بعزل و قید او ساده بود بحسن تقریر و تدبیر خود شریک این ذلت گردانیده حکم گورنر بهادر
بنای عزل و قید او فرستاده او را هم با مظفر جنگ شریک گردانیدم ایزد تعالی از بلیه بموجب همین طرف از سیاکتان را در امان
خود نگهدارد ++

ذکر رفتن مظفر جنگ در پهره از مرشدآباد بطرف کلکته لا علاج و مجبور و رفتن راجه شتاب رای بعد از آن بعظیم آباد در همان جا بهمان دستور

مستر گرام صاحب کلان مرشدآباد در خانه یکی از اقوام خود به طعام بپرورد که ناگهان نوشته گورنر بنام او در همان محفل
رسید او قبل از وقت ازان خانه برخاسته بخانه خود رفت و ازان خانه رقعه مکتوبی نوشت این خبر از سرکار و تعیین مظفر جنگ
تا وقت رسیدن این خبر که دهشت گمان انقلاب روزگار در کار خود کرده در باغ خود فارغ البال بود استغفلت نمود
سامعه از شب باقی بود که کپتان مع یک پلتن تلنگه همراه مستر امدرسن آمده متصل باغ ایستاد و اول صبح مستر
امدرسن با معدودی از خدمتگاران در دروازه آمده ملاقات او دریافت و اطلاع امر گورنر باو رسانید و مالش بود گفت که کسی را
با شما تعرض نمیرسد و تا هیچ امری از امور سلوک نشده باشد تا حکم همین رسید چون مظفر جنگ دل و دست سرتابی و مجال
تمرد نداشت گردن انقیاد فرود آورده و بهر چه مأمور بود رضا داد و کپتان پهره تلنگان ملازم مظفر جنگ برخاسته در هم جا
و تر بکان پهره باشد بود که عمارت از تلنگ با سبب مستعد است تا یک ساعت و تا بهادر موجود گردد هیچ کس از ملازمان
مظفر جنگ در داخل خانه اش هیچگونه حشو یا نوبت نعل بیاید مگر مردم اوباش که از اهل ورود مشروطی که بکپتان
اطلاع نماید ملخص آنکه هیچ نوع مشکوکی نیست مظفر جنگ نعل بیاید مگر کسی چیزی را با ما بسر برد و مظفر جنگ از اهل
اماکن باغ مهاجرت برود و بعد سلام در بین مکان یک نشست یان پیش کرد تا کپتان آمده باشد با یک کمی بر جانب مظفر
که در شهر مرشدآباد دو ساعت استعداد و حرم سرای او جمع بود آمده بر دریا سوار شد و از آنجا مذکور بیرون شد که بود پهره ها
بسا پیدا نکسی و خبر سے تعرض بود لیکن انقلاب شمسی دیدا و سیم که با مظفر جنگ غبار کدورت در خاطر داشت
گفت ساعی شکست و بود اما پاس موجبا که در عزت و جان نیز احتیاط در حقیقت وارد عقوبت کار و باگسته برای نجات
مظفر جنگ از ان مهالک سعی حمیله تقدیم رسانید و کار سعی چند بود که حال هر دو ان کار دوال شود و همین قسم تا الوا
گورنر و جرنیل بهادر بیک بود و اعزل کار ... اگرچه مثل ایدلیها بود مگر عمر در نوسلی راه در راه مدد ادلیهٔ مردم

چون لارد کلیف بولایت رفت و زلات و تقصیرات شمس الدوله در کونسل ولایت مذکور گشت او خود مرد بسیار در کمال هوشیاری
دیر و بارسی بود چنانکه اقوام او اعتراف دارند که مثل او حالیاً در ولایت هم کسی را نتوان یافت جوابهای مسکت لبالان و
ساعیان داده برائت ذمه خود از جمیع مآثم و معاصی نمود و حسن نکوکاریهای خویش ظاهر ساخت از آن جمله مکالمات و محاکمات
که از بعضی مستخبران مسموع گشته این است که ساعیان گناه کشته شدن انگلیسیان مقید میر قاسم خان باو اسناد می نمودند او در جواب
کاغذی که در کونسل کلکته هنگام آشفتگی مزاج کونسلیه ها نابرگشته شدن مستر امیت و ابرام آنها در جنگ میر قاسم خان نوشته در کونسل
انگنده بود که بالفعل انگلیسیان بسیار در دست میر قاسم خان گرفتار اند صلاح در مصالحه است بعد استخلاص انگلیسیان مقید با وی جنگید
و کونسلیه های دیگر از فرط غیظ و غضب بران دستخط کردند که صلاح در باره میر قاسم خان و مصالحه ما جنگ با اوست گو جمیع مقیدان
کشته شوند و شمس الدوله کاغذ مذکور با خود داشته اذن جنگ با میر قاسم خان داده و کاغذ مذکور با حتیاط با خود میداشت
در حضور کونسل ولایت انگنده گفت که قصور من است یا قصور ارباب کونسل که حالیا سعایت من می نمایند کونسلیه های
ولایت کاغذ مذکور دیده بر رای او آفرین و از ساعیان انزجار خاطر ظاهر نمودند و هم از جمله قصور و زلات او که ساعیان در
ولایت ظاهر کرده بودند این بود که تجارت نمک ما بدون هیچ و بردن در اماکن بعیده فائده عظیم داشت و او برای کمپنی نگرد
نهندیان واگذاشت شمس الدوله اعتراف بفوائد تجارت نمک نموده در جواب گفت که جمیع انواع فوائد تجارت و ملک برای
کمپنی است و در اینجا مردم هر پنج فرقه که عبارت از نوکری پیشگان و اهل حرفه و تجار و رعایای مزارع و محتاجین عاجز که فقرا
و مشائخ و دیگر ارباب استحقاق اند نهایت بکثرت از آنجمله زیاده از لکوک بنوکری اوقات می گذرانیدند در عهد کمپنی نوکری
موقوف گشته و هزاران مردم آنجا اوقات بتجارت می گذرانیدند و کمپنی دران وقت یکی از جمله کوبگر تاجران آنجا بود حالا هر نوع
تجارت بهمه وجوه خاص کمپنی و نوکری اشراف آنجا که در زمره سواران بوده اند بالمره موقوف گردیده اینقدر تجارت را
برای خلق آنجا که اضعاف مضاعف مردم ولایت اند و ملازمان کمپنی اند گذاشته ام تا خلق آنجا را سد رمقی باشد و بالمره تمام سکنه
آنجا از شما بیزار نبوده از دست عمل شما آنها را کار بجان و کارد باستخوان نرسد چه زمانه همواره یکسان نیست در وقت حوادث
و فتن همه مردم دشمن قوم شما نباشند عقلای آنجا این کار را هم پسندیدند و ساعیان را بنظر استخفاف دیدند الحق این سخن
کمال متانت و این رای نهایت اصابت دارد چه سروری و ملکداری استرضای عموم سکنه آنجا را میخواهد نه ایذای
کل ساکنان آن مکان بیت اگر دریا سفتی بر دانشت بوس + و گر غافل شدی افسوس افسوس + بعد از آن که برید گویان
غالب آمد صلاح ارباب حل و عقد ولایت اقتضای آن کرد که الحال هم برای آنجا به از و دیگری نیست لهذا بالتماس و ابرام
شمس الدوله را بنا بر انتظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکامی چند متعاقب او نوشته فرستادند بحسب اقتضای قضا
جهاز سواری او در اثنای راه چنان مفقود الخبر گشت که هیچ کس را هیچ جا اثری ازو نیافت چون این خبر بولایت رسید
عقلای آنجا باهم مشوره نموده صلاح چنین دانستند که بالفعل در پله با شمس الدوله غیر از عماد الدوله مستر هستنگ بهادر احدی
برابر نیست همین را بجای او مقرر باید ساخت و مستر مذکور در ان اوان صاحب کلان ارکاٹ دکهن بود بنا بران بجلدی
هر چه تمامتر حکمی بعماد الدوله مستر هستنگ بهادر بجلادت جنگ نوشته فرستادند که خود را بکلکته رسانیده صاحب حل و عقد
امور آنجا داند و حسب الارقام پاکتی که بنام شمس الدوله رفته نوعیکه بهتر داند بعمل آرد و حکم دیگر بکلکته فرستادند که پاکتی که بنام شمس الدوله
رفته مختوم و محفوظ بماند تا مستر هستنگ در آنجا رسیده بکشاید و بخواند این هر دو حکم هر دو جا رسیده و مستر هستنگ از مدراج

ذکر ورود هوشیار جنگ و مستر پالک در عظیم آباد و حوادثیکه این هر دو را با مهاراجه شتاب رای روی داد

چون خبر آمدن هوشیار جنگ و ساسے کونسل در صوبه عظیم آباد اشتهار یافت کسانیکه با مهاراجه شتاب رای
دل دگرگون بود امیدوار بیاس سید اگر منا ادش سلوک و هوشیاری او همیکسان در ان صوبه اقل قلیل بوده اند اما
از هم چون جمیع طبایع یکسان و سلوک شخص واحد با قلیلان هر چند اندک باشد یکی مع سواد بود به لحتیع قاصد
التیام بوده اند حساد گردیده منتظر بودند راجه مذکور اگر چه در اینکار دارسے از ملوث خیانت چندان آلوده گی و مقابل
مش منتهاسے اوا مدک تقصیرات که اصل آمده باشد خود و مودسے مداخت از هم مار تخالف قومیت و منافات
لسان و مسلک و بیگانگت اوضاع و رسوم تسویلیس گویه داشت که نایان کارش نکهاسے کسدنا آنکه هوشیار جنگ
در رسید و مهاراجه شتاب رای با موعد استقبال رسته بعد ملاقات بر فیل خود سوار کرده یکجا معاودت فرمود
مردم منتهی بملاقات هوشیار جنگ شتافته دکان تهیج فساد و عناد کشادند اما چون شتاب رای مرد هوشیار غیور
و از الودگی با معبود و بعبود رجال خود را هم از شیم حسیئه شمات بایع بود در سیر ابتدا کرسے سر مارت کامل کمال
هر چیم که خواهند میداشت سپاهسے خود مستقل بوده در سرباب هر قسم مسکساف و استعار یکه هوشیار جنگ مود هرگونه
کامدیکه در خواست صیانت قابل بود و بخواهاسے شاسے مسکت هوشیار جنگ راجمال الزام مداد تا آنکه شاه جنگ
شیفته محامد نیک راسے و دیانت و داناسے او گردیده الواب وداد و اتحاد کشاد چون راه معاونت کشودیافت
مهاراجه سرار در احلاص درآمده تقدیم مراسم تواضع و تکریم رسانیدن ایالت راحت وارد و بلاتهایت و مسود ساخت
و مستر الکسندر معزول گشته مستر جکل نام صاحب کلان عظیم آباد مامور شد و بعد چندے او هم معزول گشته بجاسے او
مستر بارول آمد چون مستر بارول بلکه وسیله قوسے در ولایت دهکو واقرسے از عسود و دانسته سیر داشت بالتجار خاتمه
دمی ساخت و مهاراجه شتاب رای را بعظمت و شان خود سوده رغیب مواقعت و مرافقت خود و رعایت کرد و همکاف
از اتفاق هوشیار جنگ میکرد و مهاراجه عذر عدم تقصیرات هوشیار جنگ درباره خود مراسم میکرد که بسے حسنه
معقول شده چگونه ازان عزیز تخلف خواهم ورزید لکن دریں صورت صاحب را سر وادمی چه اعتماد خواهد بود اما مستر بارول خو
مزاج تندسے داشت مانع عدم قبول عذرهای معقول راجه شده آزرده گشته بود و بعد چندے عمادالدوله مستر هستنگ
بهادر جلادت جنگ که در دهلی و سلیمان ورهیمگ و مش سحر سره تحریر بالفعل نظیر ندارد در حلق ولعرب او ماسلف امسول
و در سهول علومت و اسنه شکر گذار عنایت و دانش سیدار دکلکته حسب الامر ولایت در رسید و بارول را نوید
انسلاک در ذمره کمسیت کلکته که عبارت از هیچ کس مدارالمهام حل و عقد جمیع معاملات کل هند وستان اند رسیده حکم
معاودت کلکته اسعاریافت و مستر بارول بکلکته برگشت و هوشیار جنگ صاحب کلان عظیم آباد باتفاق چار کونسلیه
دیگر گردید ازان جمله بود مستر استولس و مستر ووروید و مستر الول لاو مهاراجه شتاب رای + + +

ذکر ورود عمادالدوله مستر هستنگ بهادر جلادت جنگ گورنر کلکته در بلده مذکوره با کمال اقتدار و اعتماد و حمیت ورود او دران جا و انقلاب عظیمی که بعد ازان اتفاق افتاد

او درآمده حسین قلی بیچاره را معزول و آن نامعقول را منصوب ساخت خانخانان مظفر جنگ که مثل دیگر مقتدران جود نام آوران در خانه انگلیشیه نمی خواست تقصیر تاخیر در ارسال زر موعود مالگزاری پورنیه بحضور ارباب کونسل ظاهر کرده سپهدار جنگ را تغیر نمایند و رای سوچیت رای را متعهد محالات مذکوره گردانید و پنجهزار روپیه در ماهه که شصت هزار روپیه سالیانه می شود برای سپهدار جنگ از کونسل مقرر گشت چون سالی برین گذشت سوچیت رای هم تغیر و مقید گشت و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا مقرر گردید و بنابر ظلم عمال و قلت مصارف زر درین بلاد و انتقال زر های خطیر بولایت انگلند ازین ممالک که در هر سالی با هر یکی از اصحاب انگلیشیه که پنج شش کس بلکه افزود از عهده های ملک خود بعد تحصیل وجهی لائق راهی می شوند لکوک بدر میرود و فراوانی جنس غلات و ارزانی نرخ آن که از قلت انسان و حیوانات بسبب فقدان فرقه سپاه خصوص سواران هند که فقط در بنگاله و عظیم آباد بوده اند مع فوج ملازم نظامت و زمینداران و امیدواران البته کمتر از هفتاد و هشتاد هزار سوار نبود و الحال حکم عنقا دارد جمیع محال کاستن گرفت و در قحط که خلق بحساب هلاک گردید بیشتر موجب ویرانی ملک گردیده اراضی مزارع زیاده از حد حساب خراب و نامزروع افتاده و آن قدر که مزروع می شود برای آنهم خریدار پیدا نیست اگر خرید شوره و افیون و ابریشم و پارچه سفید که انگلیشیان می نمایند درین بلاد بنگاله و عظیم آباد نمی بود شاید روپیه و اشرفی بطور کیمیا و عنقا بدست کسی نمی آمد و اکثر خلق تازه بوجود آمده نمی دانست که روپیه کرا میگویند و اشرفی چیست ؛

متعهد شدن جارج ونسترت هوشیار جنگ بر آوردن خیانت عمال هند را و حدث یافتن اضلاع سته در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد و اوریسه

اول شروع سال هشتاد و پنجم از مائه دوازدهم یا در اواخر هشتاد و چارم مستر ورلس گورنر قاصد ولایت خود گشت و مستر کرتیر که تالی مرتبه او بود گورنر کلکته گشت بعد از ان بمشاهده کمی محاصل و شوق ادراک و احاطه جزویات ضوابط ملکداری و معاملات رای ارباب کونسل بران قرار یافت که یکی از ان جماعه در مفصل رود و احوال را دریابد که حاکم را با رعایا و رعایا را با حاکم چه معامله است عمال با راجها و زمینداران چه می کنند و آنها بحاکم چه می دهند و کدام کدام رسوم و ابواب میگیرند و بکدام کدام نام زرها می ستانند قرعه این کار بنام هوشیار جنگ بهادر ونسترت که باینده هم آشنا و فی الحقیقه مرد تیز رای دانا و باکثر صفات حمیده موصوف و با دقائق معاملات فی الجمله آشنا بود افتاد و آن عزیز وافر التمیز برای امر مذکور بضلعه دیناج پور تعین گردید و در آنجا رفته بقدر طاقت و لیاقت بر اکثر امور آگهی یافت و مورد تحسین و آفرین امثال و اقران خود و ارباب کونسل گردید چون در معاملات بنگاله اکثر خیانت و بی انتظامی بود ظاهر گشت ارباب کونسل درباره همگنان بدگمان گشته و معاملات راو شتاب رای را هم ازین قبیل دانسته بنای تقسیم اضلاع و تعین ضلعه داران بجای یک کونسلیه با مظفر جنگ و شتاب رای و عبارت خان مرحوم شریک میانه سه چار کس را از انگلیشیه که ارباب کونسل بوده مرتبه امیدواری کونسل داشته باشند کونسل هر ضلعه مقرر نمودند از انجمله هوشیار جنگ با مستر بارکر و مستر ... کلان عظیم آباد و مهاراجه شتاب رای کونسلیه های ضلعه عظیم آباد مقرر شدند و اضلاع سته بدین تفصیل انتساب یافت ضلعه کلکته + و ضلعه بردوان + و ضلعه راجشاهی مرشدآباد + و ضلعه جهانگیرنگر + و ضلعه دیناج پور + ضلعه عظیم آباد + + +

بر حاشیه: ... از دیناج ...

اما باز دست اینها شامل گردید که رمه هند و ساکنان را در نظر ایشان وقر و وقعی نمانده بود در او در هر باب و بسیار بیشتر از همه اینها دلبسته شروع بساقه و مناظره باحکام دست نشان خود و غلبه و اتباع ایشان می‌بودند و در مقام تفتیش معاملات و مداخلات تصرفات آنها برمی‌آمدند و مدارا در آمدند ایشم از قدرت مائی خدا و مقتدر است زیرا که این جماعه سر بکار آورده و اعتبار داده صاحبان انگلیسیه در چند روز اقتدار استقرار آلعد بر خود معزز و از انصاف و اشفاق دور افتاده بودند که مرید سر ایشان بشعوریت جهات جنگ و لطائع الدوله معمور باد خود نهایت اقتدار و اعتبار یکدیگر را داده بودند سرگرم در حوش شان بیشتر از مسارای تنگ ظرفان از نخوت و نعرت از اسلاع پدر از پی سند بر گرانند قرب و اختصاص در جانب جماعهٔ انگلیسیه هر سید خوار و سمقدار و دیگران ایشان بهادر خاطر خود نموده و در شکست قدر و منزلت نجبا و اشراف کوشیدن گرفت هر یکی در پی دیگری افتاده بار دوال عزت امثال خود درار و آرام ندانستند تا آنکه همه ذلیل و بمقدار و ضعیف و خوار شدند اما منزبان دنیا مکافات سیات حسینه خود از اتباع دعوا پستر و مستیز بدلنها کشیدند و انچه دیدند از دل و دست خود دیدند و لکن تقدیر العزیز القدیر چنین این مقال و تفصیل این اجمال در سطور آمد و پیرانه ظهور می‌یابد

ذکر منصوب شدن ضلعداران از فرقهٔ انگلیسیه در معمل بنگاله و عظیم آباد و منقسم شدن هر سه صوبه به شش ضلعه و قرار یافتن کونسلیها در هر ضلعه از اضلاع سه مذکوره و معزول شدن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از نیابت سادات خود و کاوش نهایی محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ

میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان که شعبه از ملک بالکمال حکومت پورنیه یافت چون مرد لااابالی و منهمک در عیاشی و نهایت خود در تلون با کمال جهل و اسراف است غرق دریای عیش و عشرت گشت و از ورطهٔ ارتکاب انواع منکرات روز روز در مستی و غفلت بسر بردن گرفت و یکی از پیر زادهای پدر خود آقا عسکر علی نام را که لوکه بنام مصطفی قلی مرشد سیف خان و بنام لشکر افتخار او رسیده بود عسکر علی خان خطاب داده نائب و مدار المهام ملک و خانه خود ساخت و آن عزیز خوانی در کمال تر دیر و به ناطق ما سدالعبیدة و نهایت ننگ و صلهٔ بر خود غلط بود و پی نعمت خود را مصروف رضا جوئی خود دیده هر چه میخواست میکرد کس نیکه روح بامار مدا سند با آنها انواع کار و سهاسی بود و متوسلان خود را در جاه و رفاه را از دو در معارف رقص و انعام معاملات دو او اول و چاکران و بعضی از مقربان قدیم روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ هر دم و هر آن بود به تعلق کرده خان مرحوم را از خود خوش و بی‌جهت در ما و بیا و دعای لطافت مرشد آباد و بنا بر تاخیر در وصول زر معامله ناموس بود از سپهدار جنگ شکایتها داشتند گاه گاهی به مجلس صاحب ایشان آگاهی دو کلمه با دیگر نگاشته و از عامل از هم بعضی از بادشاهی سید دولت نعمت غفلت پیشه خود شدند اما سود نکرده خود در طلب کینه جوئی تائب از آمدند تا آنکه یکبار حسن علی خواجه سرای سیف علی خان عموی سپهدار جنگ گفتگوی بسیار عسکر علی خان مذکور را تغییر کنانیده خود نائب شده در روز چند بی‌الحال استقلالی در معاملات داد و خانه اش را امکار آراست اما سپهدار جنگ که از هیچ عالم خبر نداشت و نسبت ایهام جا با او نصیحتی و ردیدار در مقام دلجوئی

بنگاله نامزد گردید و به تجویز مظفر جنگ علی ابراهیم خان بهادر بنوابی خانه او که بالفعل عبارت از نظامت بنگاله است
و بیست و چهار لک روپیه در آن وقت برای ناظم بنگاله از قبل کمپنی مقرر بود مامور گردیده کاردانی و فیض رسانیها بظهور
رسانید و مظفر جنگ که بعضی حالات عجیبه و خصلتهاے غریبه دارد بعد جلوس مبارک الدوله بر مسند نظامت خواست
که کسر شوکت منی بیگم بعمل آرد با آنکه با او هم قبل ازین دوستیهاے بی انتها و عهد و پیمانها در میان داشت با بهو بیگم والدهٔ مبارک الدوله
وسائط برانگیخته همان قسم عهود و وداد مخفے پیدا نمود و بهو بیگم را ترغیب منازعات با منی بیگم نموده هر دو را بر کشش همدیگر
گردانید منی بیگم که زرهاے وافر و جواهر بسیار و شعورے بقدر لیاقت برخوردار ازین حرکت لبی آزرده خاطر
گشته گفتگو را مناسب ندید و اغماض نموده زبان بکام خاموشی کشید چند روز اقتدار بهو بیگم اندکے رو بازدیاد و نیز درین
ایام با اعزهٔ این ملک سرداران انگلیشیه نهایت مختلط و در کمال انبساط بوده مصاحبت بمباحثت تمام سے نمودند و
هر انگلیش با هر که آشنا بود از آن کس استکشاف هر امرے نموده بر ضوابط و قواعدیکه آگهی سے یافت برای انگلیشیان دیگر
ذخیره سے نمود و هر یکے را غرض از آشنائی مغل و هندے همین بود و کسانیکه در عهد اینها بسر عرصه اند مدار المهام
ملکدارے گشته بودند بتجویز آنکه مبادا دیگران ضابطه و قاعده زیاده تر از ما با ایشان ظاهر کنند و ما متهم بقصور و خیانت
گشته از مرتبه خود متنزل گردیم هر رطب و یابسے که ظلمه و طامعان با فرومایگان بے ایمان بعمل آورده قائم مقام ضابطه
گردانیده بودند حضور جماعهٔ انگلیشیه ظاهر نموده دقیقهٔ فوت و فروگذاشت نمی نمودند حتے روبروے فقیر در امرے
فیصله که روبداد مرلیدیسر در آن مجلس حاضر بود آنکه خائن و مقصر بود بر آن کس وجهے بطور جریانه و بر دیگرے که حق
بجانبش بود وجهے بطور شکرانه اثبات نمود مستر ربنول که خالے از هوشیارے نبود و ابتداے زبان حکومت این جماعه
و در آن وقت تالیف قلوب مردم بیشتر ملحوظ بود تعجب نموده گفت کسے که حق بجانب او نبود و خیانت ورزیده بیباکی
و بیجائے سے نمود از و جریانه گرفتن نوعے از سزا دادن است گویا تنبیه بالمال بعمل آمد اما از دیگرے که محق و صادق
بود بر او چیزے الزام نمودن چه معنی دارد مرلیدیسر و دیگر خوش آمد گویان فضول اصطلاح شکرانه ظاهر نموده معروض
داشتند که این کار موافق ضابطه و معمول این ملک است تبازگے احداث آن نمی نمایم مستر ربنول تعجب فرموده متحیر و خاموش
ماند و اظهار کراهت از آن نمود اما آمدن زر جمیع دنیا طلبان را خوش سے آید این جماعه که سرآمد ارباب دنیا همگی همت
شان مصروف تحصیل آنست تا کجا از چنین امور با این همه ولا التهاب تکره تواند بود تا حال هم که پرده از روے کار
برخاسته امریکه موجب بدنامے ایشان باشد از سروران این جماعه بظهور نرسیده مگر از اوضاع معامله گی و بدانسبت
اینها و نارسائے مردم هند تا بسرداران انگلیشیه رنجے به بعض خلق اینجا میرسد اگر اندک توجهے باحوال اشخاص اینجا
نمایند و ملتمسات هر یکے بشنوند شاید ستم رسیدگان بداد خود رسیده از رنج و عنائے که می کشند نجات یابند.
خلاصه هیچ کسے از اینها که سرگرم خیر طلبی خود و نام و تنخواه کمپنی بوده اند در اظهار قباحت امور رکیکه و حسن جهان
با عامهٔ خلائق و ترویج ضوابط جدیده که سر ضابطه برای کدام فائده و غرض از آن چه بود نکوشید تا کار بجائے کشید
که فی الجمله کتابهاے مرقومهٔ اصحاب انگلیشیه صورت جمعیتے یافت و اندک اندک بر بعض قوالب ضوابط نه حقیقت آن
انگلیشیان را اطلاعے دست داد چون شدید الذهن و نهایت هوشیار اند و در هندوستان حق تعالے ایشان را
برای تنبیه جماعهٔ طاغیان عصاة فرستاده بر اکثر رؤساے بے حقیقت ظفر داده و فراعنه مغرور و قوم از خود در

م از امتیاز برای وساقطی می شوند و آنها تحقیق اینها نموده برای کار خود جهد زر در التفاتی نمودند و کار خود گرفته
بعد از آن بنظر حقارت و بی قدری در آنها می نگرند با سر بعضی مذکوره اکثر اشخاصی که دست آن ها را ز مذکور بوده اند
برای اسیر جانی او هر چند نگرانی و مرات زیر بار احسان شمس الدوله بوده اند باتفاق سند کمار لسبب عداوتی
که با شمس الدوله داشت طومار بر آمد تقصیرات او درست نموده بولیا سپرده داد و بد اعتقاد احوال اعمال چون کمال حیرت
داشت بگوش مند و رسید و تفصیل و تحقیق آن معلوم نیست چه حقیقت ادا ده و بیان این حادثه با تر عدم آمیزش با غیر
و نهایت کتمان و احتیاط در میان بود سال هم بر دیگری ظاهر نمی شود بلکه از جمله متعذرات است القصه لارد کلیف
و جرنیل کرنیک مستر ورلس را گورنر و جرنیل اسمت را سالار کل فوج نموده ملک جیل کومت و مظفر جنگ از حضور بادشاه که در
اله آباد و با انگلیسیان متعلق و مشورت بوده برای خود خطاب خان خانانی و بسار الملک معین الدوله مع ماهی و مراتب
ساخته برای خطاب ممتاز الملک بهادر منصور جنگ و ماهی و مراتب برای خود طلبیده و بکام و آرام و عیش کامرانی
زندگانی می نمودند

ذکر عروج مظفر جنگ و راوشتاب رای تا اعلی مدارج اقبال و در گذشتن سیف الدوله از بن عاریت سرای

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد راه سه سابق برای ملاقات مستر ورلس که تازه گورنر شده بود عازم کلکته
گردید فقیر هم بنا بر حسن سلوک او با مشار الیه هم همراه رفت مستر ورلس با او بخوبی ملاقات نموده و بعزت و احترام
برگردانید و بای کار اچنین مقرر گشت که شتاب رای و مظفر جنگ و مسارب خان بهادر کارهای ملکی بهرچه موجب دولت
خواهی دانند بعمل آرند تا در هفته دو بار انچه تقرر یافته با انگلیسی که شریک کار آنها باشد ملاقات کرده او را اطلاع دهند و معظم
ظاهر سازند و در زمان دور و در امور متعلق به حضور انگلیش مذکور امضا یابد و جمع و خرج محاصل سرکار آنجا است
انگلیش مذکور رسانید و نقل سال تمام کاغذ دستخطی مذکور به دفتر خانه کمپنی در کلکته سپارد و مقابل که عبارت از معاملات
قضایای خلق خدا باشد بگیرید دار و کار این امر در حقیقت امور انچه مناسب وقت داند فیصل دهد اما امور عظیمه در هفته
دو بار در غیر ایام دیوان بحضور نایب آنجا و انگلیسی که شراکت او مقرر باشد مذکور گشته انفصال یابد در ضمن هم کارها بانصرام
می یافت و هم انگلیسیه بر راه و رسم معاملات مطلع گشته آشنایی هم میرسانیدند و چنانچه بالفعل آنها است هر یکی
و اما چه که از زبان ارباب معاملات و غیر هم می شنیدند در اجرای آن ساده که بطور کتابی اکثر همراه میبار بندگان
جمع می نمودند تا آنکه مستر رسول هم در سنه یکهزار و یکصد هشتاد و سه قاصد ولایت خود گشت و مستر الکسندر بجای
او مقرر شد و بجای مستر سکس مدبر شد آما دستر بیچر معین گردید و از اواخر همین سال آثار قحط و غلا و علت وبای
آبله ظهور یافته در هم ماه وسط قعده سیف الدوله و برادر کوچک هم برادر او اشرف علی خان و فتح اکبر خان برادر زاده مظفر جنگ
و در وقت او و دول جامح اسمعیل خان پسر مظفر جنگ که هر سه کس آخرین اولاد در العه بیگم بوده اند بجای آبله در گذشتند
و این هر دو علت از آن وقت شروع گشته در محرم شروع سال یکهزار و یکصد هشتاد و چهارم هجری اشتداد نمود و با سه ماه امتداد
یافت و خلق کثیری که حساب آن علام الغیوب داند بنا بر هر دو علت مذکور هلاک و نابود گردیدند و در ماه ذی حجه سنه
یکهزار و یکصد هشتاد و سه مبارک الدوله خلف میر جعفر خان بعد فوت برادر خود سیف الدوله مرحوم مسند

برگشتن لارڈ کلیف بکلکته و مرشدآباد و فرستادن محمد رضا خان مظفر جنگ را برای نصرام مهام و معاملات عظیم آباد

لارڈ کلیف بمجرد ورود مرشدآباد محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ را برای تمشیت اموریکه مرکوز خاطر داشت بعظیم آباد فرستاد
مظفر جنگ بعد ورود بیلده مرقوم بر وساده حشمت و سیاست اتکا فرموده عمله دهیرج نراین راجیم نامی و نظر بند فرمود و
بابرخی از آنها ناایف قلبی بعمل آورده استکشاف خیانتهای او قرار واقعی بتقدیم رسانید و نیز بعضی عمال مثل ساهمل و
محمد تقی خان پسر فائز علی خان و محمد اشرف خان کشمیری و امثال اینها را در معرض زجر و توبیخ کشیده ساهمل را بزیر چوب
و کتک بی آبرو و برای بقایای سرکار مقید ساخت و محمد تقی خان و محمد اشرف خان را مهاراجه شتاب رای در دام
گرفتار رها برآورده ادای زر ذمه آنها را ملتزم و متعهد گردید و دهیرج نراین باثبات خیانت و ظهور فقدان لیاقت امر
خطیر نیابت نظامت از قدر و منزلت خود افتاده معزول و زر ذمه او از محاصل جاگیراتش بلا بند گردید باین وجه
که تا وصول زر سرکار قلیلی برای مصارف او برسد و باقی همه زر بابت ادای باقیات داخل خزائن نظامت گردد
و چون حال سراسر افضال فقیر سید عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ موسوی بنابر مهربانی میر جعفر خان و برادر او میر
کاظم خان و فقدان رجوع و عرض با دهیرج نراین خار نظر او بود دهیرج نراین مذکور در ایام اقتدار خود بعد عزل میر کاظم خان
که روزی چند بود بزرگ مرقوم را با وجود آنکه راجه مذکور و پدر و برادر کلانش نمک پرورده خاندان و گویا گوشت و پوست
او از سبزه خوان انعام دودمان مهابت جنگ روئیده بود بمقتضای تنگ ظرفی از کار سرکار شاه آباد معزول و تا زمان
اقتدار خود منصدیان ملازم او را ببهانه محاسبه گرفتار انواع حیرانی داشت بعد امتناع او از مقام ستعار محمد رضا خان
بهادر مظفر جنگ و مهاراجه شتاب رای معامله مذکور را که بی هیچ محض بود انفصال داده فارغخطی نوشته دادند و آنچنان
بقدر دانی رابعه بیگم حسب الطلب او همراه محمد رضا خان مهیای سفر مرشدآباد گردید مظفر جنگ بعد الفراغ از معاملات
این صوبه موافق مشوره مهاراجه شتاب رای طبل رحیل کوفته بمرشدآباد رفت و راجه مذکور بانفراد و کمال اعتماد بانصرام
مهام و انتظام معاملات صوبه عظیم آباد از کونسل کلکته مامور گشته بکارگزاری پرداخت و چون با مستر مدلتن و دیگر کمپنی
ناچاقی صحبت چنانچه مذکور شد روی داد مستر مرقوم از نوکری کمپنی و کار کوتهی عظیم آباد مستعفی و معزول گشته
مستر رنبول بجای او و مشارکت شتاب رای مقرر گشت و در مرشدآباد بمشارکت محمد رضا خان مظفر جنگ مستر
سکس معین شد و لارڈ کلیف بعد جمعی از امور این ممالک عازم ولایت خود گشت ❊

ذکر رفتن لارڈ کلیف و جرنل کرنک بولایت انگلنڈ و کاغذ تصرفات و تقصیرات شمس الدوله هنرسی ونسترت بولایت همراه خود بردن و معین شدن مستر ورلس بگورنری کلکته

لارڈ کلیف در ایام اقامت خود نخواست که از تقصیرات ونسترت شمس الدوله بهادر اگر چه بسبب ثبوت بعرض رسید
کونسل ولایت برساند و تدارکی که خود در انکار را نموده سیر تماشا گردد چون مثل باب دنیا همیشه احسانات فراموش
بوده و هست خصوص درین جزو زمان اس الوقت دهنده عرض بود ... او تجدید او از ذخیره ...
که بر و داد و اتحاد ... اعتماد نماند و از عواقب آنکه برای کسانیکه ایشان ... گرفته ... ناچیز ...

این مورد سرور اتفاق شجاع الدوله امیر اکثر کارها را اولو و سایرین موعده ملاقات شد دیگر در موضع چهپرا قرار یافته لارڈ کلیف در کلکته شجاع الدوله را میسر آباد و منیر الدوله از الٰه آباد بسعادت یافت و راجه بلونت سنگه از بنارس روانه موعد معین مذکور رسیدند

ذکر ورود لارڈ کلیف و شجاع الدوله و منیر الدوله و راجه بلونت سنگه در موعد معین که موضع چهپرا قرار یافته بود و ملاقات شدن راجه دهیرج نارایین و اقتدار یافتن مهاراجه شتاب رای

چون لارڈ کلیف با سرکنک نامدار قریب عظیم آباد رسید مهاراجه شتاب رای باستقبال او با جاه و حشمی که میسر داشت بیرون رفت و دهیرج نارایین که همیشه خیال عزت و اقتدار خود میبود ده بسبب کمال گرد و فرو بدون آنکه لکر بات از رسای لازم الاداء و معهود نماید و مسلک همراهی لارڈ و اتباع او نماید بی‌برید از جانب استقبال در رعایت استقلال با کثر حال رکاب خود برآمد بلکه از دور سوار شده بر دو ستر لارڈ و جماعه انگلیشیه درآمد چون قبل ازین اصلاح احکام دهیرج نارایین نموده بود و بعد کردن او از رسای ناسزا برای ملاقات بیاید لارڈ ساعتی کسی را فرستاده کرده دهیرج نارایین را از آمدن بحضور ممتنع گردانید و نگذارد که قدمی پیشتر گذارد و فرستاده حسب الامر بجا آورده دهیرج نارا را لعب و خوار گردانید و در مجمع عام آسمان و مکانه که برای استقبال لارڈ بیرون رفته بود رحمت عظیم لاحق حال آن بی عقل و اهمال گردید و مهاراجه شتاب رای از ادراک شرف حضور نمود و مورد الطاف بسیار شد و دهیرج نارایین که بسیار ناگوار سراب از دست سلطنتی عرور رسیده برگشت و بهر صورت بر سر انجام داده بار سلام یافت و بالعاق عبور گنگا نموده همرکاب لارڈ جرنل مع راجه شتاب رای بموعد ساعت در یا بحوم سه یکهزار و یک صد و شش هجری اجتماع شجاع الدوله و منیر الدوله و لارڈ جرنل و راجه بلونت الفاق افتاد و بعد از قیل و قال عفو تقصیرات راجه بلونت و مبلغ چار لک روپیه معامله ناگزیر او در سرکار شجاع الدوله و عهد و پیمان امان و محفوظ و ممنوع بودن او از سرکوبی و مواخذه مقرر شد بنقض این عهد با نقض عهودی که فیمابین شجاع الدوله و انگلیشیه بود العمام یافت و عهود و مواثیق با وزیر پادشاه و انگلیشیه و مابین وزیر و بادشاه هم بگواهی انگلیسیان و بالوند سنگه و وزیر محمد را موکد گشته مرقوم و مختوم گردید فیمابین و بینکس تحایف مدد گری عمل آمد و در بعد تا سلسله تواعد جنگ و لعنک ابدا رسید سولدادان و لاسی که در کمال خوبی و چابکی بود چند هزار روپیه العام نمود و بر حسب امر کرد و ولت خود راجه پسر گردید و راجه بلونت سنگه هم بعد ادای پیشکشی کرانی بحال او بود تا سامانه خود بسلامت بگرد برای گنگا مجادی سایرین است روانه گشت و منیر الدوله نیز کامیاب مقصد خود معاودت نمود و راجه شتاب رای از احوال اختلال معاملات رعیت و نارسائی محاسبات لارڈ کلیف ظاهرساخته معروض داشت که وصول از بهار راجه دهیرج نارایین و عمال متوسل او بهر صورت متعذر و لصعوبت منصبیت شده بسیار سوال و عرض لتعارف بازار در او مبالغه دراعده و حرکه تجدید سندات رسیدن تواند نمود مناسب آنکه لعلی شریف بردن بر سر آباد مظفر جنگ که نائب صدر و مرجع کل معاملات است برای چند روز در بحال تشریف آورده کارهای انجام راجب الامر سازد الهام داد معاودت فرماید لارڈ ملتمسات راجه شتاب رای پذیرفته و او را مشمول عواطف بی پایان گردانیده عازم مرشدآباد گشت و عدم لیاقت و حیاهای دهیرج نارایین را در دل خود جای داده عزل او از کار و منصوب فرمودن مهاراجه شتاب رای را بالفراد و اقتدار در خاطر خود مصمم نمود لیکن بالفعل مضمر و مستتر داشت

چه سود از رهبر کامل ✤ که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ✤ بهر حال بنده بحسین آباد و خبر رحلت والد مرحوم بمرشد آباد شده
رسید مهاراجه شتاب رای برای رسیدن علی خان زبان بیسری در مرشد آباد توقف نموده استاد بجای جاگیر که واگذاشت
آن بنام این اقل الانام که بحسب سال اکبر اولاد والد مرحوم است حاصل نموده عازم عظیم آباد شدند ✤

ذکر ورود مهاراجه شتاب رای بعظیم آباد و دلتنگ گردیدن دهیرج نراین از راه حماقت و عناد

چون مهاراجه شتاب رای وارد عظیم آباد گردید از راه دانائی و امانتی که در مزاج داشت بنای انصرام معاملات و فیصل مقالات را درجائی گذاشتند که نه خانهٔ او باشد و نه خانهٔ دهیرج نراین بلکه قلعهٔ پادشاهی که از قدیم محل اجتماع اهل معاملات و مجمع دیوانیان و ارباب حاجات بود و برای دربار قرار یافت و مقرر شد که صاحب کلان در وقت معین همانجا آمده برکرسی خود جلوس نماید و روبروی کرسی او مسند طولانی گسترده نزدیک طرفش دهیرج نراین که مدعی نظامت هست بنشیند و طرف دیگرش مهاراجه شتاب رای و یک یک تکیه برای هر دو کس بگذرانند هر سند و پروانه که مرقوم گردد دهیرج نراین بطور معمول دستخط بیعض در خاتمهٔ آن کند و مهاراجه شتاب رای برفقای آن یا زیر مهر سیف الدوله بقلم خود کلمهٔ دیده شد رقم زند دهیرج نراین که غرور نظامت و برادری رام نراین داشت و چندی روزی خود منفرد در کارها بوده مهر خود می زد و چون ناظری بغیر خود نداشت خیانت در کارها بر و یه برادر خود مثل عهود سابقه نیز می نمود بنای این طریقه بر طبیعت او بسی دشوار نمود اما چاره نداشت بنابرین صحبت همیشه ناچاق بوده نفاق و شقاق می افزود و عملهٔ نظامت نیز دو حصه انقسام یافته نصف مردم را توسل بشتاب رای بهم رسید و نصف دیگر بدستور با دهیرج نراین ماند راجه شتاب رای که کاغذ دیوانی ملاحظه نمود معلوم کرد که در بند و بست صوبه خیانت بسیار و در هر معامله هزارها بالا بالا نذرانهٔ دهیرج نراین است اظهار این امر مناسب ندیده مستاجران دیگر که باگنجایش نذرانه تعهد نمایند بهم رسانید و با دهیرج نراین گفت که یا از عمال سابق همین معامله نویسانیده بگیرید یا آنها را معزول نموده اینها را بجای آنها مقرر نمائید چون در هر دو صورت نارسائی یا خیانت دهیرج نراین بظهور رسیده موجب رسوائی و دهشت خاطر او می شد و در وصول صوبه و اخراجات هم چون فائده و خیانت بسیار بود شتاب رای به دهیرج نراین مصحوب معتمدان او نصیحت می نمود که این زرها داخل خزانه بصورتی باید نمود که پرده از روی کار شما برنخیزد و مرلید هر شریک شتاب رای گردیده چون از سابق بر دقائق و خفایای امور آگهی داشت کشف اعتبار از روی اسرار دهیرج نراین می کرد و آن ابله بهمین قدر حقوق خود که راجه رام نراین بدوستی جرنل کرنک و مستر امیت مورد عتاب عالی جاه گردیده غرق دریای ممات و هلاکت گشت متنبه و روادار سخن شنوی نیز آنچه و دیرافتاده مواعظ و نصائح شتاب رای چه بلکه از دولتخواهان خود هم نمی شنید و نمی فهمید که انگلیسیه این قدر پاس خاطر نخواهد بود که بنا بر قتل برادرش حاصل صوبهٔ عظیم آباد را بجاگیر او دهند تا هر چه خواسته باشد بخورد و بهر صورت این احوال آهسته آهسته آخر انکشاف یافته بلارڈ کلیف و جرنل کرنک و دیگر رؤسای انگلیسیه رسید اول بمراسلات پنبهٔ غفلت از گوش دهیرج نراین کشیده دلالت باطاعت رای و فرمان مهاراجه شتاب رای و ادای زر باقیات ذمهٔ اش می نمودند و هر بار معاذیر ناموجه می نگاشت تا آنکه لارڈ کلیف را داعیهٔ معاودت بولایت الله اعلم بچه همت در باطن آمیخت و تجدید عهود و مواثیق با شجاع الدوله و منقح نمودن بعض امور خصوص مقدمهٔ راجه بلونت سنگه که از لطف مهمات متعلقه به

مرحوم مذکور سید علی خان برادر حقیر را که آشنائے محکم با زالعہ بیگم مادر زن محمد رضا خان داشت اراده فرستادن بمرشدآباد بہر
راحت و آرام نمود خط مرحوم متضمن اصرار از آنکه خود والتماس اعانت در امور مرجوعہ در باب نظامت بانگلیسیے دستاد
به ودر اے حصول بعضی از اسناد مہر ناظم بنگاله بابا لی استحکام کار با نکاسته استمراج نمود او که مرد ہوشیار و قدر شناس
نیکو کار بود و اسم لازمه آدمیت و حسن اخلاق بود در جواب نوشته تقدیم خدمات را متعہد گردید بعد چندے که اعیان کلکته
بود مرلیده بہر سرکاره که مرد عیار زواره تہاری عمده نظامت عظیم آباد بود بمال کارها پے بر و بہر اسے اسباب راه گرگئة
سید علی خان بر ہمراه ایں بزرگوار مرشدآباد گردید چوں شتاب راے بکلکته رسید لارڈ کلیف با سعار جرنل کرنک سپاہیه
دولت راے مذکور را در تکلیف شراکت در انتظام مهام نظامت فرمود او بار ربع مدہا سے والحاح استعفا و سلی خود سے
خود اول عذر سے چند آورد و سمع قبول ساخت و شتاب راے لعارضه وجع مفاصل که با بر ماده آتشک بود مبتلا گشت از دو کور
داکٹر مو دیا سپالحہ او معین نه کرد گردا ایند اکثر معالجه ادویه ائے نمود عجیب آنکه معین سرسے را که در نہایت شدت و
حرکت متعذر بود بمالیدن دوائیکه سیاب داشت با پیر دو سه دست ما دا نمود و مرض مذکور بالمره زائل گردیده از
اراں بابت نما مدر او شتاب راے ده ہزار روپیه به داکٹر انعام فرمود و بعد سپا یافت خطاب مہاراجگی و بہادری و اضافۂ
منصب پنجہزاری و بیست و پنج ہزار روپیه در ماهه اخراجات نظامت و پنجہزار روپیه در ماهه ذات علاوۂ جاگیرات
که در عظیم آباد داشت و شراکت با ذمیلر نام ایں ومشر بلس صاحب کلاں کوٹھی عظیم آباد در انتظام معاملات نظامت
و تحویل مہر سیف الدوله که ناظم بنگاله بود مترستی گشته با موطن عود گردید کار پردازی والد مرحوم حسب الامر احسان پرور مهتم
لیعنے سید علی خان از جانب حقیر حسن سلوک را نئه بیگم انعام یافته بود که مہاراجه شتاب راے بمرشدآباد رسید ++

ذکر رحلت والد مرحوم از جہان بے بقا بجوار رحمت خداوند اعلےٰ

درین اوقات مغیر سپاہیں ڈاکٹر مارش در رفاقت مسٹر سیج که یکے از رؤسا ائے انگلیسیان و صاحب مدار کوٹھی بنارس
شده بود به بلده مذکور رفته شرف یاب خدمت شیخ اجل اکمل شیخ محمد علی حزیں اسکنه الله تعالیٰ علیٰ علیین بود و والد مرحوم در
بلده حسین آباد که ساکرده آں مرحوم است مع جمیع متعلقان و منتسبان بر محال جاگیر خود سکونت داشت ناگہان اصل
عارضه لاحق مزاج قدس امتزاج او گردید مپتے عارض گشت شنیده شد که ماده وباء ہم رسیده منجر به سام شد اما در
حواس چنداں خللی بود روز دوازدهم از مرض یوم یکشنبه تاریخ سوم جمادی الثانیه سنه یکہزار و یک صد و ہشتاد و نه
ہجرے نبوے علیٰ صاحبہا السلام اول روز بجوار رحمت ملک علام انتقال فرموده در قصبۂ مذکور مدفون گردید اللهم
اغفر له وارحمه والحمد لله رب العالمین خبر ایں واقعۂ ہائله در بنارس بفقیر رسید و والدۂ ماجدهٔ دام ظلہا و برادر مہربان حقر الله
تقی علی خان و دیگر منتسبان و متوسلان خطوط متضمن طلب شده و مبالغه و ابرام نگاشته شد فقیر ناچار ترک رفاقت مسٹر
سیج مذکور نموده عازم حسین آباد گردید سیج مسطور مانع بود و خواست که به سرے تعزیت او سمے فرمود که سهل مدتے آمده است
با من خان خاسکے رائے رو دکه سے خواہیم با آں رجال سلاد حسن معاملات نشید ارام والده و دیگر بازماندگان والد مرحوم
ذکر سعادت طالع من نگاه داشت که امتثال فرمان واجب الاذعان بزرگ مرقوم نموده در خدمت او مستعید باشم
اگر سے بادم سعادت عظیمه نصیب من سے شد بعد و قسمت را تدارک نمی توان نمود سلیقه تہیدستان قسمت را

بر دو ان را از مشارکت هندیان پرداخته بدست دو سه کس از رؤساے معتمد انگلیشیه سپرد و میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل چون وقت نهضت لارڈ کلیف بطرف اله آباد که در عین برسات اتفاق افتاده بود بسوارے کشتی مورپنکهی در نواح پٹنه و شاه آباد بملاقات لارڈ مذکور رسیده او را از خود خوشنود گردانید حکومت ملک پورنیه مع ضمایمش بدستور در ید تصرف او ماند و مالگزارے آن در کچهرے نظامت بنگاله چنانچه در عهد پیشین بود مقرر گشت اما نهایت کم ظاهرا زیاده از پنج شش لک روپیه نبود لیکن از غفلت شعارے و ناکرده کارے سپهدار جنگ ذکاء بهراے عسکر علی خان همشیره زادهٔ پدرش که نائب و مختار و مرجع کل معاملات جمیع صغار و کبار بود بعد دو سه سال، بهیت اختیار سپهدار جنگ بیرون رفت و ذکر ش انشاء الله تعالے خواهد آمد و جاگیرات و التمغا و املاک مردم چون از عهد مهابت جنگ و اتباع او واگذاشته بود و کسے با اینها هیچ گونه تعرضے ننموده اصحاب انگلیشیه هم فتوت را کار فرما گشته بهمان روش واگذاشته متعرض احدے ازین مردم نگردیدند و این از جملهٔ افضال الهی و احسان انگلیشیان است و الا احدے از عظماے این دیار دیگر و در ین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگی نمی توانست نمود و نیز تغیر و تبدیلے که از تلون بادشاه و متصدیان خیانت پیشه مظنون بلکه متیقن بود موقوف مانده انگلیشیان بنا را براین مقرر داشتند که هر قطعه مکانے در دست هر که هست براے او و بعد از و براے اولادش مقرر باشد والحمد لله که تا الآن بدین منوال گذشته آینده هم از کرم الهی مامول هست که بیچارهاے چند که باب و نانی که قناعت نموده افتاده اند مع عیال و اطفال بآرام بسر برند و روزگار غدار به مدتر ازین احوال مبتلا نه سازد بجوده و احسانه ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر انتقال نجم الدوله بغتة و جلوس سیف الدوله برادرش بر مسند نظامت ✤

زمانیکه لارڈ کلیف باراده اله آباد در مرشد آباد رسیده از بلدهٔ مذکوره کوچیده در صادق باغ نزول نمود نجم الدوله و مظفر جنگ براے مشایعت و استرخاص تا باغ مذکور آمدند و مرخص گشته چون بجا نهاے خود رسیدند لارڈ روانه پیشتر گشت نجم الدوله را بعد ورود در خانه بیضه محتبسه عارض گشته بتاریخ بیست و دوم ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری بیک ناگاه ازین عالم انتقال نمود و برادر خرد او سیف الدوله بر مسند ایالت جلوس فرمود سیف الدوله حسن خلق و رافت بر خلق بسیار داشت در چند روزهٔ حکومت و حیات مستعجل نیکنام زیست اگرچه مقتدر نبود اما تا هر جا دست قدرتش مے رسید در ترحم و نیکوے کے راضی بتقصیر نبود ✤

ذکر عروج نمودن راو شتاب راے بمرتبه نیابت نظامت عظیم آباد

هنگام معاودت لارڈ کلیف از اله آباد راو شتاب راے مامور بهمراهے گشت و او بنا بر بعض حاجات چند روز مهلت خواسته و وعدهٔ آمدن بعد اندک مدتے نمود چون والد مرحوم بمشاهدهٔ اوضاع روزگار و سبکے اطوار سلطنت گوشهٔ قناعت گزیده در قلیل جاگیر یکه از مدتها درین صوبه داشت سکونت ورزیده بود و ملاقات و مواسات با حکام ضرور دانسته هر که بر مسند ایالت این بلاد متمکن مے شد بکبد و ملاقات با او مے نمود تا از شر اشرار قرب جوار محفوظ ماند بنا برین قاعده ملاقات لارڈ هم گردیده بعظیم آباد رسید او چون در رفتن و برگشتن عجول و قبل از ورود والد مرحوم از عظیم آباد پیشتر رفته بود بنا برین

سپهبدی را بسیران شوره و مداوای سعید و رادو شتاب سیر که را ابراسی همراه است خود مدار اتصال جواب و سوال برگزید و میر کاظم خان را
سر دستاره و لوح دید و لائق سرانجام معاملات صوبه بداست و میر صاحب ابن میر شاد شوم طبعی با وجود احسانهای خان مرحوم
و سادو سن میر جعفر خان نمک حرامی را کار فرما شده و مقید بسی او درکارهای دنیا ظاهر ساخته خواهان نیابت صوبه عظیم آباد
شام خود بالعراد گردید لیکن لارد درین سفر عزل و نصب شاهست نمیه و رادو ساسته را همراه گرفته روانه مستقر گردید چون اله آباد
رسید بعد حصول کورنش بادشاه و ملاقات با وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و ضیافتها و پیشکش تحائف که از طرفین بعمل آمد
مقصد یکه درخواست ظاهر ساخت و فرمان اسناد دیوانی سه صوبه بنام کمپنی انگریز از بادشاه درخواست چون بادشاه
و وزیر مطلوب این جماعه هم سرکات و جلادت و هم فهم و فراست بوده اند هار و ناچار قبول نموده بر وفق خواهش او فرامین
اسناد نوشته دادند و بیست و چهار لک روپیه مالگذاری سه صوبه مقرر گشته قبولیت مهر کمپنی که دستاویز تعهد مالگزاری
است داخل دفتر بادشاهی گردید و امور عظیمه چنین که اگر بعد بسی درمیان آید و کسی گفتگوی با کمپنی و بادشاه انگلند
بسفارت ایلچیان و تبادل و مراسلات محرره دبیران کامل باید و بکمال سهولت و آسانی فیصل و سرانجام یافت هر بار سردار و چار
هزار هم پاس روپیه بدون تکرار یکدیگر شد اتصال و انقطاع یافته لارد مذکور کامیاب مقاصد بدار الحکومت خود
که عبارت از کلکته است معاودت نمود و کرنیل سمیث را که بعد رفتن لارد بولایت جرنیل شد لشکر و افواج انگلیشیه گماشته در
اله آباد بصحبت بادشاه گذاشت المسمی الحبیبه حاکم او بود و بادشاه محکوم او و در قلعه می ماند و بادشاه بیرون قلعه جا داشت که
خود احداث آن نموده بناهای بعض منازل از خشت و آجر در آنجا انداخته بود اوقات بسر میبرد و جرنیل از صدای
نقاره نوبت خانه بادشاهی که در قلعه بود گاهی ناخوش گشته نواختن نوبت بادشاهی را مانع میشد و مردم نقارخانه را
ممنوع از عمل خود میبودند مصرع ع سر کار هیچ زر دور نوبت او است * القصه حسن سلیقه رادو شتاب رای و طلاقت بیان
و رسیدن نگهداری حقوق و سربندی مهمات او در دلخواه کمپنی و اصحاب انگلیشیه منظور نظر لارد گردید میر کاظم خان انکار که
محفوظ داشت محروم همراه لارد در گشت و ملا ابراهیم خان بهادر را که رفاقت و پیروی بهادر بعزت و احترام میگذرانید لیکن
مادر عزت از یار و دیار کنده اند سر راسی مذکور نظر بحقوق احسانیکه خان مرحوم در عهد ملک جاه سرافراز کرده بود خان و
آبرو او را از صدمات سلطنش و سطوت عالیجاه در کنف حمایت خود محفوظ داشته بود در حین آمدن لارد بعظیم آباد نموده و از
ملاقات او با لارد جرنیل گردیده و ملا ابراهیم خان سابق الذکر که شده مذکور و آسانیهای آنجا که بعمل بود اقامت دا
مول فرود همراه او روانه خود بمرشد آباد نموده و از بعد مرشد آباد رسیده و در زمره رفقای مظفر جنگ انسلاک
یافت اگرچه در کمال عزت لیکن سرداری قدر و اسپ او بقدر لیاقتش بعمل نیامد و لارد کلیف بعظیم آباد رسید میر کاظم خان
را از صوبه داری عظیم آباد معزول و راجه دهیرج نارائن را بالعراد رتق و فتق مهمات صوبه مذکوره گردانید و برای اکبر کاظم خان
لکه روپیه سالیانه مقرر گشت و در تدارک محل اکبر نگر که مولد و موطنش بود مسکونش گردید چون بیست هزار و است در
بر سپ در کمال آرام و احتشام گذرانید و یکنام زده گاسی نمود و دهیرج نارائن بیاد داشت بدباطنی و دو جانبه بالای بیچاره
بعمل آورد و بعد چند روز چهارک سعد معزول گردید و در حسرت حصول حکومت جان خود در باخت چنانچه در معاش متصل
و منصب خواهد شد و لارد کلیف چند روز در عظیم آباد توقف ورزیده روانه کلکته گردید چون اشعار رسید بالعزام مهام جویس
پرداخته مستر سکس را صاحب کلان و شریک انصرام معاملات مالی و ملکی چکله جهانگیرپور اعمارت خان مرحوم گردانید و جکلم

[illegible] ... عمل [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

ذکر باتک کردن مستر [illegible] خود را از نیابت و تا داستن [illegible] گشتن او و [illegible] او داست

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... جنرل [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

رفتن لارد کلیف باله‌آباد برای ملاقات شاه عالم پادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله و آمدن پادشاه و گرفتن فرامین اسناد دیوانی خالصهٔ شریفه سرسه صوبه بنگاله و بهار و اوریسه عظیم آباد بنام کمپنی انگلیش بتجدید نموده و استحکام رفتن تحصیل زر باسرسه صوبه از دست بندهایان و اختصاص یافتن انگلیشیه بحکومت صوبجات مذکوره و شروع انقلاب اکثر اوضاع و دستور

لارد کلیف بعد ورود بکلکته اطلاع [illegible] انصرام بعض مهام که حاجت آن داشت نهضت باله‌آباد بنابر تحصیل
فرامین و نیز بنا بر خاطر داشت خود وزیر الممالک شجاع الدوله نیز از فیض آباد که مرکز دولت او بود حسب الاستدعای لارد
و جنرل و بنابر التماس راجه شتاب رای که گویا واسطه امور [illegible] بین الجانبین بود تا حد اله‌آباد رسید و میرزا کاظم نام شخصی را که مرد
ولایت زا [illegible] رضا خان [illegible] احمد پسر علی جواد خان مرحوم اختصاص [illegible] در ایام حکومت میر قاسم خان
بدستگیری علی ابراهیم خان بهادر عاملی پرگنه سهسرام و جهین پور داشت لارد مذکور در زمان اقامت خود بدکهن با او آشنا
بود درین وقت مورد الطاف [illegible] خود گردانیده یک لک روپیه نقد بخشید و مصاحب خود گردانید ظاهرا واسطه جواب
و سوال و تحصیل [illegible] محمد رضا خان هم او گردید و چون محمد رضا خان شرکت راجه شتاب رای در معاملات متعلقه خود نخواست
تا مسعی آن بود که واسطه جواب و سوال در حضور پادشاه و وزیر هم شتاب رای نبوده میرزا کاظم مذکور بجای او باشد بنابرین
تقریب این امر با لارد کلیف [illegible] از جنرل [illegible] میرزا [illegible] مذکور رسید و در این کار همراه لارد کلیف رفت و لارد کلیف
هنگام ورود عظیم آباد ملاقات با میر کاظم خان برادر میر جعفر خان و راجه دهیرج نارائن برادر شتاب رای نموده قدر و منزلت

لطفاً باللطف خوانده به لارد مذکور سپرده شد که از سرکار جهت مسطور بلطف و عطوفت لارد و داماد موصوف معاش و لواحق آصف الدوله
پیوسته رفته بود که از کار خود معزول و مامور باقامت کلکته و عدم خروج از حدود دمنیه شهر مذکور گردید + + +

ذکر عروج محمد رضا خان باعلی مدارج دنیا داری بمحض مساعدت بخت و تقدیر باری عز اسمه

سابق مرقوم شده که از اسلاف و اجداد محمد رضا خان خلف حکیم ... خان عقیلی شیرازی است که در عهد نواب مرحوم خان
نیابت چکله جهانگیر نگر داشت بنا بر سعی و تقدیر مورد الطاف لارد کلیف گشت و بسعی و کارسازیهای نیابت نجم الدوله
در نظامت و اختیار حل و عقد معاملات کل صوبه بنگاله یافته محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ مخاطب گردید و آهسته آهسته
خطاب معین الدوله مبارز الملک خان خانان یافته نوبت و ماهی مراتب و حکم سواری پالکی نیز حاصل نمود و لارد کلیف
چون باستماع خبر انقلاب ممالک بنگاله و عظیم آباد و استیصال میر قاسم خان و انتظام این ممالک تعیین شده بود و این کار
در نظر اهل ولایت نهایت عظیم و دشوار می نمود لهذا بمدارج علیا سرفرازی یافته یکبار بمرتبه لارد شد که منصب
خطاب امارت ولایت انگلند و لندن است رسید و در جمیع کارهای ایجا و مختار و بکمال اقتدار آمده بود که تا حال
هیچ گورنری این اختیار و اقتدار نیافته مگر نواب گورنر جنرل عماد الدوله بهادر مستر هستنگز صلابت جنگ که در مرتبه لارد
کلیف هم فائق آمده در هندوستان و ولایت شریک و سهیم مدار و ذو الحیثیه لائق این مرتبه و منزلت لارد کلیف جهات
مذکوره مانع اجتماع آرای ارباب کونسل بود لهذا اعدی از انگلستان را با خود در اراده اینکه بجای خود استعمال نمایند
خاطر آورد و بهار اظهار اقتدار خود اول با خان حسن و تدلیس کاوید که لیاقت نجم الدوله بجای خود بدرس مناسب
و معقول شد امارت اگر و مدت بسته حساب و محاسبات عاید سرکار کمپنی باید ساخت کس در سر کار مذکور استعفای
نوکری نوشته فرستاده جواب صاف داد که بارا اطاعت امر شما در نوکری کمپنی ضرور و لازم بود الحال که از دست این
نوکری ستم دیگر حکم شما نیست اگر دعوی دیگر باشد در عدالت پادشاهی رجوع نمایید که در انجا انفصال یابد
اگر اعتبار اقبال ... کار کمپنی ... فرمائید سرگاه ... که شما ... نجم الدوله گرفته بجای صلاح الدوله
... شده بود در اصل سرکار کمپنی خواهند نمود ما هم این مبلغ ... گرفته ایم عاید سرکار کمپنی خواهیم نمود لارد
کلیف جواب صاف شنیده و بعد استعفای نوکری که اینها اول نموده بحال گفتگو نمانده خاموش گردید ...
بواسطه رغبت و تدلیس مدتی چند مستعفی شد بود و تجارت گذرانید و بعد زمانی چند باز نوکر شده صاحب کلان مرشدآباد
بود که اجلش در رسید و در موضعی متصل ... آباد ما بین راه عظیم آباد و مرشدآباد ... کوه ... مدفون گردید ...
... شود ... شهرت دارد که ... خواهد بود ... داکتر
... امور جنگ ... کرنل ... در دانائی و پاس حقوق
اخلاص و آشنائی و معامله فهمی ... در معاملات ملکی هوشیار جنگ ... دلیر و ... اخلاق و اکرام ...
مستر ... مستر ... صاحب ...
داکتر ... مستر ... مستر الیت ... دانائی و تواضع و عطوفت و جمیع صفات حمیده
در امثال و اقران ممتاز ... مستر ... هم شنیده ... برابر ... علوم خصوص ...

و قلعه چنارگڈه را نیز بعوض قلعه الهٰ آباد از دست انگلیش انتزاع نموده از بادشاه و سرداران انگلیش مرخص شد و در خدمت پادشاه سیکے را به نیابت وزارت و دیگرے را به نیابت میر آتشے که خدمات موروثی او بود گذاشته بدار الملک صوبه خود فیض آباد که بادسے آباد سے آن برهان الملک سعادت خان و متمم و مکملش شجاع الدوله است روانه گردید و دران کل زمین رفته بکارهاسے خود پرداخت تتمه احوال او و شاه عالم پادشاه و بقیه احوال میر قاسم خان عالیجاه درد خبر حالات سلاطین شاه جهان آباد و حکام و ناظمان آن طرف غیر بنگاله و عظیم آباد مرقوم قلم وقائع رقم خواهد شد و وضع انتظام و ملک دارے که باختراع اصحاب انگلیشیه و نواب و حکام دست نشان این جماعه رائج گشته و سوانحه که درین صوبه روے داده نگارش یافته انشاء الله تعالیٰ این دفتر اختتام می یابد*

ذکر جلوس نمودن نجم الدوله بر مسند ایالت بنگاله به تجویز ارباب کونسل کلکته و رفتن شمس الدوله بنسی ونسترت بولایت خود و ورود لارڈ کلیف ثابت جنگ از ولایت انگلنڈ و دار الملک لندن بانتظام این ممالک و رفع شورش و فساد و سوانحیکه بسبب میر قاسم خان درین ضمن روی داد

چون روزنامچه عمر و دولت میر جعفر خان دست قضا در نوردید و شمس الدوله بنسی ونسترت گورنر کلکته شنید که لارڈ کلیف ثابت جنگ صاحب اختیار صوبه بنگاله و عظیم آباد گشته از ولایت انگلنڈ مے آید بودن خود در کلکته مناسب ندیده قبل از ورود لارڈ مذکور روانه ولایت انگلنڈ شد و بقیه اصحاب کونسل بضابطه مستمره حکمرانی و انتظام امور مرجوعه مے نمودند بعد مردن میر جعفر خان در کونسل چنان قرار یافت که نجم الدوله معروف بمیر پھلوری پسر کلان میر جعفر خان از بطن منی بیگم بجاے پدر نشیند. و نواب او باصلاح اصحاب کونسل رتق و فتق مهمات نظامت و ملک دارے باشند چون این صورت قرار یافت مسٹر مدلٹن صاحب کلان مرشدآباد و مسٹر جانسن صاحب کلان بردوان هم در مرشدآباد آمده بحضور خود بر مسند ایالت بنگاله او را اجلاس فرمودند و او وجهے معتدبه بهردو صاحبان مذکور بطور تواضع رعایت نمود نجم الدوله چندروز ناظم معتقد رونند کمار دیوان مدار المهام او و مرجع طوائف انام صوبه بنگاله بود و میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان ناظم عظیم آباد به نیابت برادرزاده خود و راجه دهیرج نارائن برادر خرد راجه رام نارائن دیوان مدار المهام صوبه مذکوره و راو شتاب راے دیوان پادشاهے آن صوبه بود امانتیت موافق با جمیع انگلیشیان خاصه با جرنل کرنک سالار فوج انگلیشیه شجاع الدوله بنابر مصلحت وقت پرگنه ماهول که چند هزار روپیه زیاده از یک لک محاصل آنجا بود در نواح اعظم گڈه و جونپور بطور جاگیر باو بخشید سهل مدتے باین صورت گذشته بود که نند کمار بنابر آزردگے گورنر بنسی ونسترت شمس الدوله بهادر حسب الطلب کونسل کلکته رفت اما از کار خود معزول بنود عمله او کار با قتدارے کردند شمس الدوله معائب او را بالشرح و بسط نگاشته و کتابے مجلد ساخته حواله برادر خود خارج ونسترت هوشیار جنگ بهادر کرده گفته رفته بود که هرگاه لارڈ کلیف برسد و در کونسل خانه نشیند کتاب مذکور را در اجتماع ارباب کونسل بحضور او بخوانند و او را بشنوانند ازین جهت ارباب کونسل کلکته نند کمار را از کلکته بیرون رفتن نمے دادند و بنابر انتظار لارڈ کلیف که در زمان منصب کرنیلی او و زوال دولت سراج الدوله و شروع اقبال میر جعفر خان منشے و مقرب او بود با مدن لارڈ کلیف امید افزایش اقتدار از مرتبه که میسرش بود داشت تا آنکه لارڈ کلیف بهادر ثابت جنگ در رسید و هوشیار جنگ کتاب عیوب نند کمار نوشته برادر خود در کونسل بحضور و بار باب شوری

و دیگر کارها انجام یافت سوای طرفین سلوک داشت اما مقتضای نگهداشت که قبل ازین ساخته در سلک ملازمان شجاع الدوله در آمده
می‌بود در سابق احتیاج نبودن میر قاسم خان از عظیم آباد در سلک نوکری شجاع الدوله را همه همت خود ساخته در انصرام مراسم
سلامی میله سعادتم رسانید و صورت جنس دوست و دشمن گردید +

گفتار در قرارداد و شروط مصالحه میان شجاع الدوله و انگلیسیه در حصص سایر اسبر صوبه خود و بعد استحکام عهود و پیمان بر قوم شدن آن

سوای مصالحه بدین قرار یافت که شجاع الدوله پنجاه لک روپیه عوض اخراجات انگلیسیه را در عرض او روزیاد به انگلیسان رساند
نصف نقد و نصف دیگر به صورت تمسک و قرار یافت و آنچه از صوبه اله آباد در تحصیل در آمده با سه محال که آنها مخصوص پادشاه و بخاطر داد
و اله آباد خاطر خواه خود مقرر نمایند و سرکار کوره با پانصد نهاره عنایت پادشاه و انگلیسیان شده و لوازم پادشاه بوده یک لک
روپیه سالیانه از عوض اراضی بنگاله سوای سوبه بنگاله بقسط ماهوار آن انگلیس با عانت پادشاه در اله آباد و دهلی
از اصحاب انگلستان در مدد شجاع الدوله بطور میانجی گری حاضر بوده کارسازی معاملات او نمایند و بعد ازین
عهد و پیمان دوست همدیگر را دوست و دشمن همدیگر را دشمن دانسته هر کسی دشمنی رو آرد دیگری اعانت او نماید و هر گاه
از دیگری توقع اعانت طلبند وجه آن از سرکار ... صاحب فوج رساند و در امر ملوکانه دیگر رسیدار رسانند که
سابق بابت پادشاه و انگلیسیان از مدت شجاع الدوله مقرر و بجهات موسوم شده بود همه بسبب تقصیرات او صاحبان
انگلیس بود و در اطاعت و پیروی حمایت خود گذاشتند عهود مذکور از طرفین مرقوم گشته وثائق مرقومه به مهر و دستخط فریقین
استحکام یافت و شجاع الدوله را حالت متغیره عبرانگیز از رنگ عنایات مهود بود دمانده +

ذکر بیگانگی که با شجاع الدوله جمیع اقربا بالطبع رها نمودگی وفا و خلاص ازین حمله مردم رنجش شده بود

و دیگر بعد تقرر پیمانه در رنگ شوی سرمود بود در فکر تحصیل افتاده با هر یکی از رفقای خود بعد مقدور و تکلیف ادای
زر سودی همین قسم با در روزی خود و ساده ان راز خود و جمیع اقربا حصه شخص فرستادن ملتی سپاس گذاشته از آن
خود از سه حسران سر طلب سوال زر نمود کو با ناحق پاد اشوبت پیوسته که از هر کس هر چه توقع داشت و فی الحقیقه آنکه از عهده
ارسال و انشا را آن بدر آمدن نمی توانست طمع را کار فرمانگشته زرهی نصف و جمیع ثلث و گروهی ربع آن را اعراض بوده
فرستادنی باید و سراوار ان مردان او و ملازمان و ملازمان یک پرورده و دیرینه اش همین سلوک را سلوک داشتند مگر زر آنها
که هر چه از نقد و جواهر و طلا آلات و نقره آلات داشت و آنچه حاضر او را میسر بود حتی ملبوس خود مع مرواریدهای گوشوار
با خود محالت مردم موجب آمد که فرستاد و یا صحان را واسپیاد که آنچه میسر است با سلامتی شجاع الدوله بر اسپه باید اگر
اور ساختند هیچ یکی ازین اسباب بکار من نمی آید اگر چه بزد بوده آنها آورین رحمت بر دانسته و حق صحبت شناسی از جا است
گفته اند شعر زن و سب و فرمان بر پارسا + کند مرد درویش را پادشاه + شجاع الدوله هم بعد از امتحان سر بحیثیت سر آمد
از مصارف لابدیه بامی سی باید و میباید دو الحق چنین سی باید مصرع چه مردی بود کز زنی کم بود +
القصه بعد انجام شدن ملتی که امکان داشت بر آمدن آن بیلغ شمول جواهر گران بهای خود را بدست صاحبان انگلیشیه
تعیینی کردین ما سهم را ولسات ترک در میان بود در حق گذاشته اهل و عیال را از ملک خاطر رحمت طلبیده است

و درین جزو زمان از جمیع رؤسا ممتاز بوده باکثرے از اعیان در مکارم اخلاق تفوق داشت برخے از ان انشاء الله تعالی
عنقریب در ذکر احوال او بنا بر نیابت صوبهٔ عظیم آباد بحکومت آنجا که داشت نگاشتهٔ خامهٔ وقائع نگار خواهد شد علی ابراهیم خان
بهادر از اله آباد حسب الاشعار بینی بهادر رخصت خواسته که بلشکر وزیر رفته با راجه بینی بهادر بپیوندد رخصت گرد و هنوز از شهر مذکور برآمده بود
که خبر شکست وزیر کرهٔ ثانیه شنیده باز برگشت و مدتے دران نواح مختفی بود تا مصالحه وزیر با انگلیشیان روئے داد و بساط
نرد نشست و آن عزیز وافر التمیز سراسر صدق و وفا از کنج خمول و اختفا برآمده بمرشدآباد رسید و ذکرش در ضمن حکومت مظفر جنگ
که نائب نظامت مرشدآباد گشت انشاء الله تعالی خواهد آمد القصه وزیر بار دیگر شکست خورده بطرف فرخ آباد رفت و
از افاغنه وغیره شکوهٔ تغافل و اهمال در اعانت نموده از هر یکے استمداد و چاره جوئے نمود هر یکے سخنی میگفت اما چون از ته دل
نبود در خاطر وزیر جائے نیافت آخر الامر احمد خان بنگش خلف محمد خان غضنفر جنگ باوجود مدارا تهائے دیرینه بمقتضائے
جوانمردیئے که داشت صاف بشجاع الدوله گفت که ازین جماعهٔ افاغنه وغیره که شما توقع نصرت و اعانت دارید کسے بکار
شما نخواهد آمد و در انتظار راجپوت زر یکه دارید بخرج سپاه و مدعیان امداد رفته بحال خود در خواهید ماند و همین نظران نصرت
تماشائی بوده دام مضحکه خواهند ساخت بزعم من صلاح در دو حال است یا با معدودے که توقع رفاقت از انها دارید
بر دشمن بتازید اگر حیات باشد فتح و ظفرے یابید و الا آبرو و جان خود در میدان سعی بازید و اگر این کار دشوار نماید بی طلب و بیا
دیگرے یکبار تن تنها بر خود اسپ پیش انگلیشیان بروید انچه شنیده شده کار انها بر دیده تل و جوانمردی هاست اغلب که با شما
نرد وفا نخواهند باخت و شما را در مهالکه نخواهند انداخت بلکه ظن غالب آنست که بنا بر نام و نشان خاندان شما از در خلاص
درآمده در اکرام و احترام شما راضی به تقصیر نخواهند بود درین بین بعد فتح قلعه الهٔ آباد و شکست یافتن وزیر نوبت دوم
بوعده و وعید پادشاه و سرداران انگلیشیه مستحفظان قلعه چنارگڑه نا امید از ظفر و غلبهٔ شجاع الدوله گردیده و سامان قلعه داری
راهم کمتر دیده قلعه را حواله عملهٔ انگلیشیه نموده بعضے از آنها ملازم پادشاه و برخے نزد شجاع الدوله راهی شدند ٭

ذکر پذیرفتن شجاع الدوله نصیحت احمد خان بنگش و ملاقات نمودن با سروران انگلیشیه و بانجامیدن بمصالحه و مصادقه

شجاع الدوله بعد امعان نظر سخن احمد خان بنگش را در بارهٔ خود اصوب آرا و احسن تفوق دانسته با معدودے از ندما بر پالکی
خود سوار گشته راه لشکر انگلیشیه گرفت زیاده از ده دوازده سوار همراه نداشت بعد طے مسافت بجرنیل کرنک خبر رسید
که وزیر الممالک باین صورت مے آید اول متحیر و مستخبر صدق و کذب خبر گشته بعد تحقیق بپاسے ادب با جمیع سرداران و
راو شتاب رائے پیش رفته استقبال وزیر کرد وزیر جرنیل را مستقبل دیده از پالکی فرود آمده معانقه نمود و جرنیل مع کل سرداران
و شتاب رائے نذور گذرانیده پیاده پا با پالکی وزیر در رکاب روان گشته تا بخیمهٔ خود که برائے او استاده کرده بودند رسیده
فرود آوردند سرداران انگلیشیه لوازم ضیافت و مهمانداری بعمل آورده از آداب و تواضع دقیقهٔ فرو نگذاشتند
شجاع الدوله طعام ضیافت همانجا خورده خوابید و بعد بیدارے از خواب هم عنان شادکامی بجائیکه خیمه گاه او بود دو سه
کروه فاصله داشت برگشته با همراهیان که از سه چار صد کس بیش نبوده اند منزل ساخت و از طرف مصالحه که در سه چهار روز
بوساطت شتاب رائے انفصال یافت دلجمعی نموده حسب الاذن رؤسائے انگلیشیه جمیع ملازمان خود را طلبید است و
آمد و رفت سفرا و پیغام بران اکثر اوقات و در بعضے احیان آمدن او و جرنیل در خانهٔ همدیگر معمول بود و راو شتاب رائے

عالم فانی را بدرود نمود و چون این خبر شنیده و پرپس آمدن وزیر مطلع گردیده فوج متعین قلعه را پیش خود خواند و باتفاق
مداخلهٔ عاملهٔ شجاع الدوله و مرهٹه پیشتر رانده بین عرصه میر نجف خان هم که با شجاع الدوله بود از رفیق کهنه آمده رفاقت
انگلیسیان گزیده ملازم ایشان گردید سرداران انگلیشیه بعض فوج را باسه دسته سپاه اسپرت ملکمو فرستادند تا مقابله آنها بوده از
عقب سپاه او ده و جمعی دو آتها جی دار با سید محمد اکبر خان رانگو توا سے انکاتور راو سنات رای میر سپاه جمعی و جرنیل کرنک
با کل فوج مع سنات رای و میر نجف خان به اله آباد در صدد تسخیر قلعه آنجا عازم شدند میر نجف خان که از کم و کیف قلعه مذکوره
آگهی داشت طرف حصار را در جائیکه پسته مند است نشان داد و جرنیل توپهای قلعه شکن کار عمارت لشکر در بریدن بوده
همان طرف بسته دیوار انبار اشکست و علی بیگ خان وغیره که از ملازم و در سرکار قلعه آنجا مامور بوده اند عرصه بر خود تنگ
دیده امان خواسته و سید راو سنات را پسپ ضامن آورده و مال آنها عیر بال در رفاقت و تیز بودن در رفاقت و عدم رفاقت انگلیسیان
گردیده آنها را از قلعه بر آورده و قلعه تسخیر اصحاب انگلیسیه در آمد علی بیگ خان وغیره ملازمان شجاع الدوله رخصت یافته بدرگاه آقا
خود شتافتند و راو سنات رای باتفاق و اعانت راجه بلوند سنگه بند و بست سرکار صوبه خصوص صوبه اوده مهام الکس انتظام
داده عمال در اکثر محالات ملکیه فرستاده اکثری از افواج سر جاسم خان مثل بر روس علی خان کشیج ورب سلطے
و برادر الس و مهسوار بیگ تورا سے قاتل سترامیت را الملازم ساخته متعین صوبه عمال بر محال نمود چون حسن سعیت بریه
تحقیق یافت جرنیل مع سنات رای و میر نجف خان عازم جنگ وزیر و مرهٹه گردید و عمال را مع افواج بوالارم جاسجا
گذاشت آنچه که سنات رای در بند و بست صوبه مذکوره نمود ذکر وزیر شجاع الدوله که از عهد برهان الملک سعادت خان
خدمات دیوانی و مختاری سرکار بود در هم برده اکثر جاها را استقامت داده کار سرگرد لیکن یک سر اسم بعض ظالمان
و جابو طلبے رعایا ساخته اکثر رسید ازان آنجا خصوص راجه بلوند در آن امر سبب سویه بود + + + + + +

گفتار در جنگ ثانی شجاع الدوله باتفاق راو ملهار مرهٹه با جماعهٔ انگلیسیه و مغلوب گشتن او

چون راو ملهار اجابت دعوت شجاع الدوله نموده در رسید وزیر باتفاق پیشتر آمد جماعهٔ انگلیسیه که در عهده رفاقت نموده بودند
امیدوار رسیدن وابسته و شهره بر آمدن در عوام امداد مرهٹه گاسے پیشتر نگاهداشتند عماد الملک ظاهرا باعث و سبب
رسیده با ما سے بوده مقدور سے داشت و از دست اوکار سے بر آمد فی الجمله از ما هی بدبیر دوم شمشیر
عقده گشود در رنگ کدورت شکستگی نامه بوده نامه سے از دل مده سے بر دود القصه در افواج کوڑه ملاسے عسکر بی
روسے داده جنگ سنگی دست داد مرهٹه که با سے تحمل صدمات توپخانه نگاه سبب ندراشت دست و پا سے صبا بید و علف
خان بوده تا مرکز دولت خود که لوای گوالیار بود عنان نگران بار رکتید شجاع الدوله سیار رنگ سے اسے نوکران و عدم
دلدہی ندوبان چهرهٔ مقصود در آئینه امید ندیده دل تنگ برگشت در جائیکه فوج انگلیشیه از افواج صوبه اله آباد جمعیت عازم
استقبال افواج وزیر بود بعض افواج مرهٹه بمقابله سمر خود با افواج انگلیشیه را در میدان مصور داشته از رنگ و بار اندکی
مسبوق سے داشت جابجا یکبار راو سنات رای باندک مردم درمیان آنها افتاده قریب بود که هلاک شود دران وقت
عسار سا سے دیلرانه نموده گویند بدست خود سپاشی طلس و ضرب شیره گردیده در میدان مردان آمده سے خود نگهداشت
تا آنکه فوج انگلیشیه مدد او رسیده امان داد و گرنه رها شدن آنست که راو سنات رای اکثر صفات حمیده دا

راهی شد کپتانها قصد مزاحمت نمودند چون فوج بینی بهادر بسیار و تلنگان اقل قلیل بوده اند ممانعت نتوانسته خاموشی گزیدند و بینی بهادر با فوج خود بدر رفته بشجاع الدوله پیوست علی ابراهیم خان بهادر که بعلت عارضه بیمارے در حصار پرتاب گڈه مانده و بینی بهادر او را در انجا گذاشته رفته بود دنبا بر بے خبرے از اراده هاے مضمر راجه بینی بهادر با وجود رفاقتش بجاے خود حیران مانده و زن راجه آنجا لازمه فتوت با وجود نبودن شوهر و اتباع او که حسب الاشعار بینی بهادر بدر رفته نکسے در انجا نبود با خان قوم بعمل آورده بمقدور خود از دادن مکان اقامت و رسانیدن مایحتاج که در انجا بدست نمی آمد کوتاهے نکرد آخرالامر بصعوبت تمام اسباب حرکت بهم رسانیده از ان مکان برآمده وارد اله آباد گشت جرنل کرنک ازین خبر رفتن بینی بهادر متحیر گشته بپاس خاطر شتاب راے که صدیق مخلص بود چیزے نگفت اما شتاب راے برآبروے خود ترسیده بمجرد اصغاے این خبر حضور جرنل رفته التماس نمود که ایفاے عهد بینی بهادر را من ضامن بوده ام و از وچنین حرکتے بظهور رسید اگر در کونسل با صاحب و زن خصوص اندیشه باز خواستے باشد مرا باید فرستاد که قصور از من است نه از شما جرنل و دیگر سرداران انگلیشی را حسن عقیدت و اخلاص راو شتاب راے پسند افتاده دلجوئی بافراط نمودند و خاطرش را مطمئن گردانیدند تا آنکه شجاع الدوله مع راو ملهار مرهٹه باراده پرخاش با فواج انگلیشیه مهیا گردید*

فرستادن اصحاب انگلیشی فوجے را بتسخیر قلعه چناره و محفوظ ماندن قلعه مذکوره از صدمات تسخیر

سرداران انگلیشیه قبل ازین سوانح راجه بلونت زمیندار بنارس را بوساطت راو شتاب راے و سید نور الحسن خان بلگرامے که اول رفیق و ملازم شجاع الدوله و بینی بهادر بود و سر از اول معامله بنارس او دستمال ساخته رفیق خود نموده بودند بدلالت او تسخیر قلعه چناره که بر سر کوه و لب دریاے گنگا بده کروهے بنارس طرف جنوب واقع و از قلاع متینه معروفه است در خاطر آورده فوجے را مع یک میجر و چند کپتان و لفٹنٹ و انسن و سارجن بر سر قلعه مذکوره فرستادند و چند ضرب توپ قلعه شکن همراه دادند میجر مذکور مع فوج و اسباب قلعه ستانی در انجا رفته از طرف بادشاه احکام اطاعت رسانیده اول به تهدیدات سلطانے ترسانید چون در نگرفت بجنگ اشتغال نموده آتش توپ اندازے را اشتعال داد و کمر همت بتسخیر قلعه بسته پاے جلادت پیش نهاد محمد بشیر خان که مقرب الدوله وزیر و قلعه دار آنجا بود نهایت جبن و بد دلے داشت اما همراهیانش پاے ثبات افشرده بمدافعه پرداختند و محمد بشیر خان را بنوعیکه خواست از قلعه برآورده بحضور وزیر راهے گردانیدند و روزے چند با قلعه جنگ ماند آخرالامر انگلیشیان دیوار حصار بضرب گلهاے توپ از طرفے خراب ساخته در شب تاریک با فوجے مناسب یورش آوردند و فوج انگلیشیه بالاے کوه برآمد چون داعیه درآمدن بحصار نمودند میجر همراهیان را دلدهے نموده حکم برآمدن بر سنگهاے افتاده دیوار حصار داد مستحفظان قلعه صداے پاے بالا رفتگان و گفتگوے آنها بهم گر شنیده خبردار و مستعد مدافعه و کارزار شدند و زیر شلک بندوق و سنگ گرفته اکثر بالا رفتگان را مجروح ساختند و هم از اضطراب و تاریکے شب پاے بسیارے از سر سنگهاے افتاده دیوار و کوه لغزیده غلطیدند و سنگها از صدمه بهم گر غلطیده سر و رو و دست و پاے غلطیدگان را درهم شکست میجر که سالار فوج بود نیز بهمین صورت زیر سنگها افتاده و زخم تفنگ خورده مدهوش افتاد و عارجان را دل از دست رفته پاے ثبات بر جا نماند و ناکام برگشتند بعد دیرے در کمال اخفا و احتیاط میجر را در همان هنگام شب آوردند مدهوش بود و بعد اندک زمانے

اعانت ساخته دولت باستعانت از راؤ ملهار مرهته نمود که او دیرینه سردار دکن و کهنه سپاهی کار راسخ راؤ و نیکنام
ملک شاه جهان آباد و تمام صوبه دار هشتار داشت و در آن هنگام در نواح کالپی و گوالیار بسر می‌برد از جنگ احمد شاه
ابدالی که شکست عظیم بر جماعه مرهته افتاده اسباب و دولت ایشان تاراج رفته بود چندان شوکت نداشت شجاع الدوله
بعد از آن خود را بخدمت او فرستاده استدعای آمدن برفاقت و وعده او اسباب ملکی بر ما ظفر بر انگلیشیه نمود و سابق معه
بدان رو با لغایت دوست معمول بود و آمده با عساکر شجاع الدوله ملحق گشت و اتفاق را چند حسب الوعده رفاقت خود می‌نمود
اما بعد رسیدن کشته آمدن خود بر وعده های امروز و فردا گذرانیده +

آمدن راجه بینی بهادر نوبت دوم نزد انگلیسیان و نرد دغا باختن با ایشان

راجه بینی بهادر چنانچه مذکور شد بطرف لکهنو رفته بود راجه شتاب رای حسب المصلحت نگاشت که شجاع الدوله در مصالحه
با انگلیسیان بسر و ملکه شعور نشان بود و تن در نداده عازم حرب بار دیگر است و میر قاسم خان از دست او بدر رفته و سمرو
را نیز تواند گرفت مگر شما در این وقت این قسم کار با سر کرده خود را به پایان کار رسانید و اگر چه مناسبت باعث
ملاقات و رفاقت انگلیسیه ام چون شتاب رای معتمد علیه اصحاب انگلیشیه و ممنون احسان و نکو کاری بینی بهادر در زمان اخراج
نائب جا بود معاملات او با در عوض حقوق پرورش معتمد شمرده برای خود دور عظیم دانسته و سمرو دیر را در شکست داده
تا بنارس در لعنت رفته رود و تر سامان سر بی معلوم بر گشته بیسم علم بر آن سالار ساخته موج گذاشت از او هم بعد چندی
تقدیر سر رسیده از ریاست لشکر معزول و سیمر کر یک که در سابق رئیس لشکر و لو کمپنی بود لشکر دار فوج مامور گشته و
بر عزم از وطن باسر و حوصله که آمار رکی دیر جرنل میکو میده نامه در این ایام رسیده بود جرنل مذکور بنیابت اتحاد با شتاب رای داشت
راسه مذکور و اعیه بینی بهادر با جرنل موصوف ظاهر نمود او ورود بینی بهادر را مصالح عظیم شمرده مغتنم دانست و خطی
مشتمل طلب او و کمال اکرام نگاشته بوساطت شتاب رای طلبداشت بینی بهادر آمده ملاقات با جرنل نمود و در تمام
حل و عقد معاملات انداخته که دست او آمد او از دانا سامی چند در هر دو طرف راجه شد و در لکهنو ازو دمیده
جرنل سمی گفت که هر گاه شما متعلقان خود طلب داشته با ما پیوسته اید نگذارید آن را که جمع گشته متعلقه
سر دو صوبه باختیار شما و اسکدار او عدد برای سیاست خواسته رفع الفتنه نمی شود دیدند تا آنکه شجاع الدوله راؤ ملهار را
با خود متفق ساخته داعیه جنگ انگلیسیان در نواح کوره رسید بینی بهادر با تقریب اتحاد داشت اورد رسید که مراجعت نماید
او گفت که ورود انگلیسیان بسرکردگی باد سید بود آمده و رفت بینی بهادر باستماع این معنی علیه شجاع الدوله گمان کرده داعیه
رفاقت او تصمیم داده در آن زمان شتاب رای که واسطه حادثه سوال او در خدمت انگلیسیان بود خبر اجماع راؤ ملهار با شجاع الدوله
رسیده راجه بینی بهادر گفت که اگر پیوستن شجاع الدوله منظور باشد مرا صاف باید فرمود تا من انگلیشیه را بیار داده آگاهی
داده رخصت سفر ... بائیه و واسطه مرخص شده برود و اگر ماندن منظور باشد بخاطر جمع کلمه باید بود امر که موجب
... باید که برای ... عظیم ... اتفاق ... بینی بهادر ... را حرم و اسباط
... دو صوبه ... ساخته ... از حالات صوبه از لشکر
انگلیشیه ... انگلیشیه ... لکهنو ... شجاع الدوله

ذکر ملاقات بادشاه با جماعهٔ انگلیشیه و عبور دریای گنگا باتفاق آنها و ملاقات نمودن مینی بهادر هم با انگلیشیان بنابر صلاح وقت و زمان

چون مینی بهادر عبور گنگا نمود بادشاه مع منیر الدوله فارغ البال مقام کرده انگلیشیان را پیش خود خواند اینها را وسیلهٔ پیش رفتن در ظاهر بهم رسیده متعاقب که سے آمدند اندک تند تر رانده بملازمت بادشاه توسل جستند و بعد حصول کورنش باتفاق عبور گنگا نمودند و از انجا مینی بهادر را نیز بسوے خود دعوت فرمودند او بنا بر مشوره گذاشته علی ابراهیم خان راهم درین خصوص مستشار خود ساخت و اصابت راے او را دیده و بعد ازان اکثر و اغلب شریک مشوره میداشت آخر الامر ملاقات با سرداران انگلیش بنا بر خیر طلبی آقاے خود مناسب دیده با آنها برخورد و ایشان داعیهٔ مصادقت با وزیر بشرط تفویض میر قاسم خان و سمرو با و ظاهر نمودند مینی بهادر چون با عماے جاه خویش بنود و سلامتے ملک و دولت خود و آقا درین صورت مشاهده نمود قبول کرده معروض داشت که سمرو صاحب فوج او و ضایع او درین شکست از نظام نیفتاده گرفتن او خالے از صعوبت نیست اما میر قاسم خان را هم توان گرفت اگر وزیر پسندید البته تقصیرے دران نخواهد شد پیغامهاے سروران انگلیشیه گرفته و رخصت گشته بلشکرگاه خود که فاصله چندے کروه داشت معاودت نمود و مذکور صحبت انگلیشیان باهمراهان خود کرد علی ابراهیم خان بر مکنون خاطرش پے برده بپاس ترک حقوق صحبت هاے دیرین میر قاسم خان را که شش هفت کروه از لشکر مینی بهادر پیشتر بود آگاه ساخت میر قاسم خان بر این امر اطلاع یافته بسرعت برق و باد در رفت و به اله آباد رسیده متعلقان خود را که غارت زدهٔ مردم وزیر و حسب الامر در خانهٔ محقرے اسیر بوده اند بهر صورت که میسر آمد و خدا کار سازے کرد درچنین تشویش و تشویر همراه خود گرفته ره سپر گردید و در یکے از آبادیهاے قلمرو افاغنه معروف بروهیله رسیده آسود باقی احوال او تا انتقالش در ضمن اوراق وقائع شاه جهان آباد انشاء الله تعالے نگاشته آید ❊

تتمهٔ احوال سراسر اختلال وزیر بے تدبیر و نیرنگی هاے تقدیر ❊ ❊

شجاع الدوله که در عالم غرور ادراک چنین امور نمی نمود احوال بدین منوال دیده چارهٔ غیر از بدر رفتن از قلمرو خود در ملک بیگانگان نه دید بنابرین بعضے از مقربان معتمد را الفیض آباد و لکهنو فرستاده تاکید نمود که متعلقان و اسباب و خزاین را برداشته در ملک حافظ رحمت که با او اندک آشنائے بسبب عنایت خان پسرش داشت ببرند و در آبادے بریلی که معمور ترین بلاد او و در آب و هوا از بیلی بهیت وغیره جاها ممتاز بود اقامت ورزند و خود هم بپاے شتاب باله آباد شتافته مادر و زن خود را گرفته علی بیگ خان را در قلعهٔ اله آباد گذاشته بملک افاغنه رفت و ناموس و اثاث البیت و بالجمله جمیع اسباب و دولت در بریلی گذاشت و در قلعهٔ چنارگده بشیر حبشے را که معتمد علیه او بود با مردم لائق قلعه دارے گذاشته و درخواست قلعهٔ مذکور مستعد گردانید بعد ورود مینی بهادر مشوره او را که متضمن مصالحه با انگلیشیان بود باعتماد اعانت افاغنه و را و ملهار مرهته و نیز بنا بر خفض قدر خود و کسر نام و نشان خاندان نه پسندیده او را بطرف صوبهٔ لکهنو مرخص گردانید مضمون آنکه مینی بهادر در ظاهر با انگلیشیان در سازد و باین بهانه عمل او در صوبه بماند و خود در ملک بنگش با وجود عداوت دیرینه که با احمد خان بنگش داشت و بسبب این کینه آن دفتر آخر که متضمن احوال شاه جهان آباد و سلاطین و امراے آنجا است پیرایهٔ ظهور مے یابد شتافته با حافظ رحمت و احمد بنگش وغیره سرداران افاغنه و غازے الدین خان عماد الملک که اتفاقاً از بیم در انجا بود در فرعه مشاوره انداخت سر یکے او را امیدوار

سبب خوش کرسی جا گیر بسته باشند برسانند مع هذا ایشان چه بعد دولت عالی سر بوده است اما بجد مست تر ساده که ساده ما سلاح این حیدر بیگ
سرگشته را امداد آمده نماید اگر امر بسطور معهود را با فرمایید فرستاده آید ناسلی جاه گفته فرستاد که آدمی سر مروت و پاس آشنایی
شما که در چنین وقت کمکی بجوار سی بر سود ه چیز خواهید راسطور داشته ایها الحقیقه این زمان صلاح نیست و بدله مرکوب
نمود امداد فرستاد و بعد والسته بمصالحه طلبیده خواهد شد اتفاقا شکست ما ده محل مذکور رسیده و سوار شده برای او میسر آمد
و بعد شکست میر قاسم خان هم با فراریان و دیگر همدستان و علی ابراهیم خان نیز اسباب و احمال همراه برادر خود علی قاسم خان
یک روز قبل از شکست از پل کرمناسا که بر دریاچه تقور را عبور کنانیده در لشکر پادشاهی که آن طرف تقور بود فرستاده خود
جریده مانده وقت فرار سر در پا مذکور رسیده از هجوم فراریان محال عبور بیافت پل نیز شکسته بود علی ابراهیم خان بهادر معبر را
گذاشته بالا سرعت دارا تحاشی و رفتار ده عبور کرده چون بسر راه گذر سنگها که در آنجا هجوم بود بعضی در اشتباه بعض دیگر
بسمت برای آنسوی ادک توقف نموده بود در رسید دید که بعضی از افواج انگلیسیه رسیده توپها را بار چهره کرده بطرف
مردمی که بر دو طرف دریا سر داده بودند از طرف دیگر سالک سد و ق نمودند اضطراب غریبی در فراریان هم رسید آمده را
هوش و حواس برجا مانده خلق کثیر در آن دریاچه صغیر هلاک و متلاشی گردیدند و سر سد گرانتا ده جمعی مردند و جمعی
هزار جان بسلامت بدر بردند اما در کمال رسوایی و فضیحت سرگرامی بر باب پیش آمد ساختار اضطرار اعاده بر
سر بیش تاراج و غارت کواران در آمدند بعضی بسمت فراوان راه یافته بجمع فراریان رسیده رفتند که از سرگر صید
و بر عبور دریا نموده متعلقان را با خود گرفته راه الله آباد سپردند میر قاسم خان لنگان لنگان شش هفت کروه از بنارس گذشته
توقف داشت و بیگ بهادر حسب الامر وزیر برای همراه بردن پادشاه بر لب آب گنگا محاذی بنارس که معسکر پادشاه
هم آنجا بود مقام داشت علی ابراهیم خان متصل لشکر بیگ بهادر خسته حال رسیده بر کنار رود مانع ره دو وار ده رفقا را
آنسوی آب ادک توقف گزیده مستعمر برادر خود بود که در انکار و مدد سرکار عالیشان که در سن وقت بیگ بهادر بود از اهل کمال
و واقعی علی ابراهیم خان ایشان را دیده بعافیت حال خبر رسانیده خان مرحوم استماع ورود مقدم ایشان شاد مان گشته ما را که
آمدن بر دو مکان مرقوم بر ما سبب از بیگ بهادر رخصت خواست راقم فرط آرزو مسند ادراک علی ابراهیم خان ندر دل و حالات
دیده پرسید که علی ابراهیم خان چه طور کسی است که بیشتر در شوق ملاقات او چنین بیقرار است میم غالب خان بکمال بحد بسیار
بیان کرده کیف احاطه در مجلس با موقوف بر ملاقات او صحبتها است بسی بیگ بهادر که اگر در حضور وزیر علی ابراهیم خان
را دیده و حسن تدبیرش را رسیده و بوده حوالی آن شد که او را برفاقت خود برگزیده غالب خان را گفت که پیش ما متوسل آورد
خان موصوف بحسب طلب علی ابراهیم خان رسیده و ما مرا معروض داشت و بعد ازین بحیله که بود هلا ماست بیگ بهادر آورد و راه
مقدم او را مغتنم شمرده استدعا نسبت همراهی بسود علی ابراهیم خان بیرفاقت او راسباب و دیده بمصاحبتش رضا داد خود
وزیر مابین برای همراه بردن پادشاه گذاشته بود تاکید نموده که کوچ کردن استعجال نمود پادشاه که از وزیر دلگیر
بود در آن رفاقت بیگ بهادر بار رد و بهانه‌ها جسته در صدد ملاقات انگلیسیان و مقابلت بود چنانچه مذکور شده بر راه
با پادشاه کنار ده و از ترغیب برفاقت و اعانت خود مصمم بودند و از اینجا که از طرف کمپنی مامور بسمت ملاقات به امداد
مصالحه و مصادقت با وزیر هم مکنون خاطر ایشان بود ساکن علی به ارادهٔ ملاقات با بیگ بهادر که رفیق وزیر و مخالف ما
میر قاسم خان بود سر و اشتند دیدن همین راقم مذکور تعلل پادشاه در کوچ دیده و ناچار گردیده خود عزم لشکر نمود

بیرون رفتن شجاع قلی خان معروف بمیان بیگ علیسے از پشت سر موشیر مدک وسمرو وبرہمی انتظام وشکست افتادن بر فوج وزیر با وجود ظهور غلبه بحسب تقدیر

شجاع قلی خان باستماع آواز شلک تلنگان وشیخ زادگان همراہی بینی بهادر گمان غلبه وجسارت راجه بینی بهادر نموده برآبروی خود ترسیده که مبادا بینی بهادر کاری از پیش برد واو درحضور وزیر ودیگر همچشمان شرمساری کشد وبنا برفرط اضطراب واستعجال بیرون استحبار روا داشت واز احوال بینی بهادر را از پشت سر سمرو وموشیر مدک برآمده پیش راند چون پیش رو جهیل پر گل ولائی بود دوگز ازان وشواری داشت علاوه آن روبروی دیوار آتش بار کرا مجال است که برود ازان جمله رفقای معتمد که شش هفت هزار سوار بوده اند جماعهٔ قلیلی با خان مرقوم همراهی نمود بسبب پیش رفتن او توپ اندازی سمرو وموشیر مدک که علی التواتر برسر افواج انگلیشیه گوله ها مثل تگرگ میریخت موقوف گشت چه شجاع قلی خان مع همراهیان بین الصفین درآمده حائل ومانع توپ اندازی این طرف گردید واز طرف انگلیشیان شدت وچابکی شروع گردیده برسر افواج عیسی وسمرو ومدک قیامتی آشکارا شد شجاع قلی خان با معدودی از رفقا بهزار حیله از جهیل بیرون برآمده هدف گولیهای شلک انگلیشیه گشته جان خود دران میدان برایگان داد لقیه مردم همراهش که از آفت قتل وجراحت سالم مانده بودند گریخته افتادگان میدان را با اضطراب خود رهنمای فرار شدند وتلنگان مقابل بینی بهادر از مورچال گذشته داخل لشکر وزیر گردیدند وشور یوم النشور دران معسکر بظهور رسید سکنهٔ آنجا از تلنگان زیر شلک آتش بار گرفته چنان مضطرب ساختند که احدی را مجال حمل ونقل اسباب ودولت نمانده بی اختیار بهر کس بهر صورتی که بود راه فرار پیمود وشکست بر کل مردم افتاده کسی را پای ثبات استوار نماند شغلبه ودرانیان بی ایمان نمک بحرام احوال بدین منوال دیده بطمع غارت اموال لشکر خود از وزیر جدا گردیده وبلشکر خود درآمده دست بغارت وتاراج برکشادند وزیر بتوقع ظفر وظهور اندک غلبه حیران قدرت داور گشته ساعتی تماشائی انقلاب بود بعد ازان که کمتر کسی با او ماند خود هم از میدان برآمده در پی گریختگان رفت وجمیع اسباب خانه وزیر وسرداران همراهی او وزرهای صرافان از اشرفی وروپیه وجنس بزازان وسوداگران مثل زربافت وکمخواب وانواع اقمشه وتوپهای بزرگ خرد وفرش وخیام وآنچه دران لشکر بود بغارت افواج انگلیشیه درآمد ولشکریان وزیر نیز دست تاراج باموال همدیگر گشاده هرچه در دست هر که افتاد در ربود حساب این دولت که درین لشکر بغارت رفت علام الغیوب میداند وبس محاسب وهم در حساب وقیاس آن بعجز معترف است الحق عجب لشکری معمور بود که پهلوی معمورهٔ شاه جهان آباد میزد بیچاره بسیار در دریاچه بهوراکه بطرف پشت لشکر بود واندک عمقی با گل ولای بسیار داشت فرو رفته درمانده گشته زیر شلک تلنگان متعاقب درآمدند وبنا کاسی ایام حیات آنها بسر آمد عماله جاه را شجاع الدوله نیکو ز قبل ازین جنگ از قید رهایی داده ماده فیلی را که دریای اولنگی بود عنایت نمود قدرت کامله الهی دران وار وگیر یاری ودستگیری نمود که مرکوبی با و میسر گشته ازان ورطه بدر رفت ایام حیاتش باقی بود والا درچنین حادثه هوش گسل جدا از پسر وبرادر وازبرادر دیگر نیز آن بیچاره را که مقید واز ملاقات مردم ممنوع بود که سپرسید قربان قدرت نمای حکیم تدبیر باید رفت که در دل دشمنی چنین انداخت وبرای او سواری مهیا ساخت مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ❊ وپایان شب که صبح آن شکست بر وزیر افتاد ملی ابراهیم خان بهادر الطلاع بر خلاصی میر قاسم خان یافته نصف شب پیغام داد که نزد این شده دوانیده

مشغول بود و بعد از قتیل نامش قادر چو بند و برابیں کیو ترو دیگر ملاحتے و ملازمان عامل و عامل مانند گرگو و در ملک بود برای
سرو شکار آمده که بسد مور جاسے ارد یافته تصور رسیده تا لب گنگا نمی ساخت و اراده حرب در عقب و سپاه آن دو شت تا انکه
سمرو سر و مع فوج متنگاه رسیده معامله سه کرده بر لب جھیل معسکر ساخت جمل گور بن العسکرین واقع شده ورسوم دیر
مسح عزم و تدبیر که اندیشیده و در گ سنگه براسے جنگ کشیده بود کرده داعیه جنگ انگلیسیان از سید مذکور برد ن رفت او نواح
مغلیه و غیر همراه و در سرد شجاع قلی خان معروف بسان بیسے امرا ایشان بود که شش هفت هزار سوار و پیاده بود در لب سمرو
دو سر بدک فرار گرفت و راجه می بهادر نائب صوبه اوده و اله آباد با مارمان خود از مورچال بر آمده بر لب دریاے گنگا متصل جاے
آباد سے اقامت گزید و سمرو و دو شیر بدک با هفت توپ که نامش ولایت فرنگ بر آرا بهاسے سنگ متحکم تعبیه بود مع هشت
پلٹن تلنگه با سید دقهاسے چتاقے پر سیار ساخته و آراسته مقابل فوج انگلیسیه گشت شجاع قلی خان بر پشت اینها بود
و در برابر فوج خود طرف دست راست بسمی و می بهادر از طرف دست چپ بیسی متصل بگنگا و جنگ توپ شروع شده از سرد و
طرف گوله ها سے علی التواتر بعمل آمدن گرفت و مردم طرفین برابر مجروح و مقتول از ضرب گوله توپ سد مدد و دیرار طرف دست
راست ابهار آمده با فوج مغلیه و غیر ایشان بر لشکر انگلیسیه بورش ها سے سود متواتر در تردد بود مغلیه و دراسیان در سوار ان همراه
سمرو سرو بنگاه او رسیده جمل و مارت سے کرد بدار توپ اندار سے سمرو و موسیر بدک حملات متواتره کور دیر عرصه بر افواج انگلیسیه
تنگ گردیده در این حال گشت سمرو سرو حال بدین منوال دیده چون سار حیلولت جھیل که گول ها سے بسیار دست بورس بود دل
می توانست اندا او سے از طرف گنگا روانه ساخت تا رفته بر می بهادر بورش آرد فوج مذکور سر کرده گی کپتان شجاع
هوشیار آهسته آهسته مائل بطرف گنگا گشته تا ما دسے و بر اسے که می بهادر در فوج او در جا پیش استاده بود متصل گردید
و شیخ غلام قادر و غیره شیخ زادگان لکهنو که همراه می بهادر بودند و بود دو پیاده پانصد و دو دست در عقب دیوار حصار سے
مذکور اقامت داشتند تلنگه ها سے انگلیسیه پنهان از اطراف در راسته ده حراب در آمده چون تلنگهاسے آباد سے رسیده بر سر
دیوار بر آمدند و گویند که سنگ و کلوخ انبار استه گرد اینها سنگ غلام قادر با اتوان در قلعه در ورود انبار سر حرار را نیز
ستمگر مر جاست تا اینها متفق شده صفوف آراستند تلنگان بصارالله تعلیم کپتان خود که همیشه مستعد راه سے روند صفوف
آراسته سر خرس اندار سے بود شیخ زادگان هم لقدر طاقت در صف جمع آمده لعنگ انداز سے آغاز نهادند لیکن مردم
انبار اکه غیر وقت بودند کمال تفرقه شد و بهار اسرے دسته معدود بر آمدن از عهده جواب تفنگ بر ون انداز ان انگلیسیه معلوم در
یک دو سلک منظم صفوف انگلیسیه که باصطلاح سد بار موسے گویند کار شیخ غلام قادر مع برادران و همراهان باتمام رسیده
سرعاک هلاک افتادند و مسلمان سمتاک از جهان جاسے هولناک بر آمده عرصه را جاسے گذاشتند راجه می بهادر از غالب خان
که مرد سید دستان ر ای عم و ارسکان دو دمان سے ساهمان آباد و لعمات حمید موصوف د مباهت مشهور و آراسته بود پرسید
که حالا چه باید کرد خان مرحوم گفت اگر آبرو باید خاسته جان باصره است والا محل سرون نامش بهادر را اظهار قبول آمد و
جان باری نمود و گفت بسم الله و اشاره فرود آمدن از اسپ نمود غالب خان مع پسر مسماسے خود که مر و صالح الدین خان نام
داشت از اسپ فرود آمد درین عرصه تلنگان اسے که پیشتر آمدند منی بهادر از نظر دون دشوار آمده عنان اسپ از میان
نگردانید مرد صالح الدین خان بدر سار بر گشتن می بهادر آگاه گردانید غالب خان احوال آنها دیده باز بر اسپ خود
سوار و در پے راجه سالک راه فرار گردید+

او اقامت داشت و کپتان مذکور نیز بمقابله او برای تحفظ امور بر لب همان دریا در حدود صوبهٔ عظیم آباد مامور بود کپتان مذکور نهایت مدارا با فوج همراهی بنا بر تنهائی خود و انحراف و غلبهٔ آنها نموده میجر منرو را از ماجرائیکه فیمابین او و تلنگها رو داده اعلام نمود میجر بمجرد آگهی کسان را متواتر باستماله و تسلی تلنگان فرستاده خود با یک پلٹن سولداد ولایتی بسبیل ایلغار و بر جناح استعجال دویده متصل بکپتان رسید و علی التواتر مستعجلان به تسلی تلنگان می فرستاد و کپتان خود هم آنچه بنا بایست در ستر خفای آنها بعمل می آورد چون اقبال یاور انگلیشیان و ادبار در دنبال تلنگان بود با وجود آنکه راه بسیار بریده نزدیک پلٹن تلنگه رسیده بودند بمواعید مدارا استمالت گردیده توقف ورزیدند و میجر رسیده بضابطهٔ معهود قواعد سلامی از آنها دید چون بندوقها را خوابانیدند تلنگان را بحضور سولدادان نموده بندوقها را بستد و آنها را همراه آورده جمعیت آنها را درهم شکست و ده ده بیست بیست از آن جماعه در هر پلٹنی داخل کرد و از پلٹنهای دیگر همان قدر مردم بر آورده پلٹن تازه آراست و بسرکردگی کپتان بجای مذکور فرستاد و بیست و پنج کس از جملهٔ پلٹنی که این فساد برانگیختهٔ او بود و بطور قرعه بر آورده در حضور جمیع فوج برای عبرت بدم توپ پرانید برهمنی از جملهٔ این بیست و پنج کس اندک مهلتی خواسته زیر پرستش خاصی برای آفتاب وغیره معبودان خود بعمل آورده خاکی از همان گل زمین بر سر و روی خود مالید و بطیب خاطر در کمال استقلال آمده جان خود بدم توپ داد صدق الله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون بجواب و سوال از طرف شجاع الدوله بمتابعت عقل می شد اصحاب کونسل انگلیشیه که مختار حل و عقد امور بوده اند حکم جنگ با او بمیجر منرو می دادند چون رقائم چند متضمن عجب و غرور بیرون از قوانین عقل و شعور بجماعهٔ مذکور رسید در اواخر صفر یا اواسط ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نبوی صلی الله علیه و سلم حکم جنگیدن با وزیر بمیجر منرو فرستاده مامور بمجادله و مقاتله نمودند میجر منرو صباحی چند در سرانجام اسباب ضروری مثل گاوان باربردار و ذخار جنس ماکولات وغیره ما یحتاج و شمار مردمی که میخواست آنها را درین جنگ همراه ببرد پرداخته داعیهٔ نهضت بجنگ وزیر طرف بکسر نمود ❊

ذکر عبور میجر منرو مع فوج از دریای سوهن بر معبر کولور و رسیدن بمقابل لشکر وزیر و جنگ این هر دو باهمدیگر و ظفر یافتن بر وزیر بحسب تقدیر ❊ ❊

اواخر ربیع الاول یا اوائل ربیع الآخر بود که میجر منرو بجنگ وزیر مامور گشته مردم لشکر خود که بردن آنها همراه منظور داشت از سپاهی داخل اردو مع سوار و پیاده انسان و حیوان همه را شمرده بضبط حساب در آورده غله و دیگر ما یحتاج آن قدر که تا ده روز بلشکر وفا کند همراه برداشت و با اصحاب کونسل عظیم آباد گفت که درهمین ایام معدوده یا ظفر بر خصم میسر می آید و حاجت بغلهٔ ذخیره نمی ماند یا مغلوب و مفقود می شویم باز رجوعی و حاجتی باین ذخیرات نخواهد بود چون این داعیه مصمم میجر راهی گشت میردے اکبر نام شخصی از سکنهٔ صوبهٔ عظیم آباد که از طرف وزیر عامل پرگنه بهیا وغیره مضافات سرکار شاه آباد بود از حرکت میجر بوزیر خبر داد و افواج مغلیهٔ خود را بقراولی و چپاولی فرستاد و توپ بزرگی را که چندی قبل ازین بر لب دریا بمقابل افواج انگلیشیه که بر دریای سوهن محاذی کولور بحراست معبر آنجا قیام داشت فرستاده بود باز پس طلبید چون برسات بافراط گل و لای بسیار شده بود در بعض جا از اثنای راه پایهای ارابهٔ توپ مذکور بگل فرو رفته بر آمدنش متعذر گردید وزیر خود با هزار صولت در آنجا آمده توپ را بر آورده همراه برد اما از کثرت غفلت در فکر سرانجام اسباب جنگ و ملاحظهٔ گوله های توپ و باروت و استماع عرض عملهٔ آنها و تفویض هر چیزی بهر کدامی بایست و مشورهٔ اوضاع جنگ با اهل العقل و ارباب حرب نپرداخته

بیت پیداست اگر نشود + گر گرد بکارے من جدا روسے + انا لله وجمیع المومنین من شر سراسیمه سرکه جعفر خان است
و افواج شجاع الدوله جسارت او که سهرب داشت آورده صلح بود که بهر صورت میسر آید و شاید اصحاب انگلیسیه هم بنابر
استظهار جماعت و اقتدار وزیر و در اسے معامله و معاقله با پادشاه سے خواستند که اگر مصالحه گیسے که محل امور تجارت ایشان باشد
بعمل آید قبول نمایند و صوبه عظیم آباد با اختیار وزیر پادشاه گذاشته در بنگاله از سے صوبه بنگاله هم بطلب مناسب که جز این سخن
معلوم نشد و تعهد سے نمودند شجاع الدوله از فرط غرور و وقت آن شور که درین زمانه بمایه سپاه فوج و از سرداران کمر بسته از بین
صوبه جات بے است قبول نکرد و امور انتزاع جمیع ممالک در دست داشت آنکه او خود کثرت لشکر و توپهاے خود و سرگ و
میسر اسباب بود راسدت غفلت ولی حبرے و عز رستور بود با وجود بود دلش طمع و تمایل که براے این کار بالیست میتوانست
کرد ستاعل آمد والتماس دولت خواهان را با دل سرداران کامل اسلامی شیعه هیں ملت دید اچه دید عز سحال ای
درین حرو و روزگار که سرکار بمانند که بار سد و افواج اقتدار رسانید ما هیبت او و انقلاب باید خود را از امداد حکما که در مرد انسانی
بالا برارین مانند آن ماده اما فعل واسطه شمرده و طریقه آن بزرگواران را مرجع تسلیم نمود مرجع سے دیده ازان
جمله است استفاره و در امور که سید کائنات علیه افضل الصلوة که افضل ناس و صاحب ستے بود از جانب حکیم خبیر بعمل
وسامع هم ب ۱۱ امر با امور گریند و سلاطین توکل الاقتدار و امراے کبار همیشه بساے کارخود در ساورت گذشته با وجود او همه تنها
عامل استخاره ست کرد با الحال سرکه شمار سے محض با گمان خود و سلسلے رسید خود را در جمع مسائل کمالات از کل کائنات
افضل شمرده رجوع کسے نمی کند بلکه اطاعت اینک عار دانسته سر حیدا با جمیع صدیق ارسطو مرتب باشد اتفاقی با التماس
او سے باید بلکه عقول را بار در معقد و رسے سعد و میگوید که ما عقل الکوک یا الاف داریم و دیگران معقول مات و عبرات
سخان افتا که از عقل یکجا کسیده و مرضا لساے حصوص در سد پنجه حد رسیده (اللهم امرع علینا سرابیل ما اودی لنا فضل
والاحسان وتقبل مکث مسیو رک بالعرج الاحران) +

ذکر معزول شدن میجر کرنک از سالاری فوج انگلیشیه بورود میجر منرو که نوکر پادشاه انگلستان بود و اتفاقا بطرف کلکته از جهاز رسیده بسالاری فوج بنگاله مامور گشت • جنگ وزیر با سرانجام رسانید و سانحه که کپتان نکسوئے بآن مبتلا گردید ++

چون میر محمد جعفر خان زنده در کلکته بود که میجر منرو سر جهاز سوار رسید که عبارت از جهاز جنگی است تقریب که جنیرال آگهی
در آمد در کلکته گردید چون اصحاب انگلیسیه استعداد زبان جنگ وزیر با بر بوده تدبیر و کم جرأتے میجر کرنک احتمال میداشت
و بر عالم این معامله است که بر جا سردار سے ملازم کمپنی باشد و سردار دیگر نوکر پادشاه در آنجا وارد شود با هنگام اطاعت دار
ملازم پادشاه است حاکم و سردار ملازم کمپنی محکوم او باشد شمس الدوله و دیگر کونسله هاسے کلکته میجر منرو را بسرداری افواج عظیم آباد
تجویز نموده رخصت کردند میجر کرنک با استماع این خبر کلکته رفت و میجر منرو بعظیم آباد رسیده بسرانجام فوج پرداخت زمانی
قلیل گذشته بود که کپتان نکسوئے را با معدودے از انگلیسیان تلنگه هاسے پلتن او هجوم آورده گرفته و اندام توپ برابر آتش
اراده سردن سرد را جبه تلو نموده و در اوضاع مذکور حسب الامر وزیر طلب دربار سے سرو که مشهور بنها گهرا و دیوباست
برسر حدود بار سے پور متصل شده و دیگر کمپور بیار حزیگیر سے ملک و زیر و مزاحمت دخل و تصرف انگلیسیان در ممالک مقرره

رفتن میر جعفر خان قبل ازین جنگ بکلکته و مرشد آباد و درگذشتن او ازین جهان بدیگر سرا آنچه که درین ازمنه رو داده

چون شجاع الدوله بملاحظه بادشاه و از محاصره عظیم آباد برخاسته در بکسر که از محالات صوبه بهار است ذات خان ... اقامت انداخته اراده توقف در آن نواح نمود و موسم برسات در رسید میر جعفر خان بسبب بعضی جواب و سوال با سرکار خود با کلکته گردیده برادر خود میر کاظم خان را که مرد ساده و نیک ذات بود بنظامت صوبه عظیم آباد قبل ازین مقرر ساخته بود بضباطی که بعلم خود اصلاح سید نسبت بهشته گردانیده بود بمیر ... بارها بجا در راجه ... نائب صوبه عظیم آباد در کار مالی جاه و اراده گنگا گردیده بود و دیوان و مدار المهام صوبه مذکور با آنکه لیاقت هیچکار نداشت گردانیده ... که برای او مقدمه سفر آخرت بود گرفت بسبب برگزیدن راجه ... ازین نوع اعمال بآسیب جاه و اراده او بود و همین قسم مرگ در ایشان کاسه جاه نازم او یا مرده و از پی کشش بود نزد میر جعفر خان معقول نشد تزئین مرد برگشته که هیچ فی صدد آن شخص لیاقت انواع جود غنایت و مشفق و شته و کذا بالعکس چون اکثر بزرگان و بزرگ تر از اسی ... عظیم آباد بنا بر تسلط و اقتدار کاسه جاه در سرکوب ... ا ... در شمشیر میر جعفر خان را نسبت بود که بیچاره با آن ... خود معاودت نابینه میرزا باقر و میرزا عبدالله ملقبین آقا میر پاسبان مرحوم و یوسف علی خان پسر غلام علی خان و از همین متوله اکثر کسان در الطاف شده در عظیم آباد و بنگاله حیران و کمال پریشان نشانه بودند تا آنکه میر جعفر خان درگذشت و آوارگان بیچاره را عود بنار ... گشت و اکثر کسان که نزد میر قاسم خان مردود بوده اند در عظیم آباد و مرشد آباد مشمول مراحم میر جعفر خان گرفته مدارج عالیه سرشته شدند و خان مذکور بکلکته رسیده مشغول جواب و سوال خود با ارباب کونسل کلکته گردید چون شمس الدوله مستر ... ونسترت گورنر از سفاهت و نادانی میر جعفر خان علی الاسبب علیه آگهی داشت نمیخواست که مطلق العنان او را در مرشد آباد گذارد تا مبادا باعث شر و فساد و بحث کار و بیچارگان را ناحق برنجاند بنابرین جواب سوالات او را در چکا پوسی کونسل انداخته هیچ گفتگو را یکسو نمی نمود و هر چند خواست که نندکمار چنانچه بدیوان سابق مأمور و در کمال اقتدار بود بحال و برقرار بوده همراه او از کلکته برآید چون مفاسد وجود نندکمار مسطور شمس الدوله را کماینبغی معلوم بود و میدانست که میر جعفر خان باغوای او مجوز ایذا و هزار اکثر نام آوران آبرو طلب گردیده و الحال هم خواهد بود در راضی نمیشد تا آنکه بهزار سماجت میر جعفر خان مرخص گشته بمرشد آباد آمد و نندکمار همراه او رخصت نیافت بعد ورود در مرشد آباد خطوط با انواع حیل مشارکت آرای مشیران خود بکونسل نگاشته و بعضی از کونسلیه ها را بطور سری از خود خشنود نموده درین باب استمداد کرد شمس الدوله صلاح در ضمن رخصتش فهمیده بمرشد آباد مرخص فرمود اما عیوب و مفاسد او را نوشته کتابی مجلد ساخت و نندکمار در مرشد آباد آمده افتدار بجایی رسید که مثل محمد رضا خان که نائب نظامت جهانگیر نگر و داماد رابعه بیگم و عطاء الله خان ثابت جنگ بود محتاج رجوع او گردیده اکثر امور را بی اتفاقی او نشد و میر جعفر خان فرمان بردار سند وی ... مذکور گشته خان مرقوم را از حکومت جهانگیر نگر تغیر فرمود و حسب الایمای او مقید ساخت تا آنکه بتهدید انگلیسی که صاحب قاسم بازار بود نندکمار و میر جعفر خان ترسیده خلاصش نمودند درین ضمن میر محمد جعفر خان بیمار گشته روز بروز کاستن گرفت و چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری روز سه شنبه پدرود جهان بی بقا که مزرع عقبی است نمود از معتمدین مسموع افتاده که دم آخر آب تبرک بتهای کریت کوته که بتکده ایست معابد هنود در سواد مرشد آباد است بتجویز نندکمار آورده بحلق میر جعفر خان چکانیدند آب خوردن همان بود و جان سپردن همان بیت

چون حملهٔ ماه سجاه او بار اسیر گردید میر سلیمان انگشتر سلیمانی در دست کرده از کمر خمول برآمد و داعیهٔ عزت در خدمت وزیر
بهم رسانیده بوساطت مربیان ظاهر کرد که یعقوب کمیدان حارس قلعهٔ رهتاس از متوسلان من و سائل متعدد سر آنجا که قلعه دار
است برادر دست گرفتهای این جانب اموال و اسباب جمیعه همه معلوم وی گردانیده دولتی اگر حکم شود به تدبیری در تسخیر آن
خود و قلعهٔ مذکوره را ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانم وزیر چون در پی دعویهای این قسم امور بود و میر مذکور را هم در مهربانی ساخته رایی جدا نشست
او میر رحیم خان که در آن آوان حاکم سهسرام از طرف وزیر بود و نام ساهل و یعقوب کمیدان نوشته داد میر سلیمان باعتماد دو داد سالی
انام کد بیاداران را مثار اعراض منقضیاست وقت می باشد برهتاس آمد و سمرو سردار فوج انگلیسی که ملازم پادشاه آن جا مه
و تاره دار دارین دیار و بصلاح کونسل کلکته ریاست فوج و معاملهٔ وزیر مامور گشته بعظیم آباد رسیده بود جعلی به تغییر بوساطت
ڈاکتر فلرتن نوشته فرستاد که اگر بسعی ساهل قلعهٔ رهتاس سمرو نامزد گردد موجب مزید و ستیماچ خواهد بود فقیر بار اول ساهل که
حقوق سابق با مرگردن او داشت از بالیش متحقق و ترك حوالات بعالیات ملوکه و جاگیر باد داشت این را در میان نهاده خواهید
که طرف اینها غالب وزیر از عهده بجا آورده بریا مده عمر بیستم علوفه میگیرد ڈاکتر و سمرو خواهید قلعه را شمس الدین آقای
خود ماده تسلیم جماعهٔ انگلیسیان نماید که بر ایشان تا اولاد سامریه شود و شود در ضمیمه مورد عنایت و الطاف خواهید بود داد
خود مرد بطن بود اقوال مراد میر سلیمان را شنیده میر مذکور را به ملیت و لعل ترقیع نمود و مراگفته فرستاد که سردارسی از انگلیسی
را مع فوج رود بطلبید و مطالب خود نوشته فرستاد که برای کار مقدمه را سی که مطالب ساهل با عهد و قول و تعهد کسانیده و عهد
معیر لہذا ڈاکتر و سمرو نوشته حریل کا ازدرا که بمان وقت کپتان ودر فواج نگارسی بود مطالب شهت و مطالب ساهل را تخط
کسانیده طلبید و لساهل رسانیده و اسنکه جواب سوال گردیده و تکلیف کپتان مذکور رد باید میر سلیمان حرورود کپتان مذکور مع
کمپانی پیش شنیده سرمدع ساهل آگاه گردیده و لشکر وزیر برگشت و سعایب حیرت التجاع الدوله رسیده + + +

رفتن بنده بعظیم آباد و رسیدن ڈاکتر و شنیدن خبر شکست یافتن وزیر در بکسر +

بنده باندیشه آنکه مبادا وزیر نوعی را فرستاده باعتبر تعرضی نماید نهایت اندیشه داشت درین ضمن صحبت ساهل
باکسان بهم خورده ساهل از قلعه فرود آمده مرا بالاستمالت نوشته التماس کرد که باید بهمراه من بعظیم آباد رفته مواعید ابانهای ساهل را
طلبی صریح دربارهٔ من کرده خواهید بود و بنده قبل ازین با مراسم ایجاد ڈاکتر نوشته مع خطوط میرزا شمس الدین محمد وکیل
والد مرحوم که تمس آرزو سگی خاطر وزیر بسته و حضرت والد رسیده بود فرستاده و استدعای آمدن خود بعظیم آباد
نموده و خطوط او متضمن طلب فقیر رسیده بود بنده با والد مرحوم مصاحت بودن خود در حسین آباد در حسن بعد از عظیم آباد التماس
نموده اعلام کرد که اگر احیاناً وزیر درین خصوص با پرسی باید ظاهر باید کرد که خلاصی لعلی بنده و لیرس صاحب لیکس از وبال میں
سیرون و ارید تنها با جماعهٔ انگلیسیه بسا احتمال اوراس جوابی توام داد تا در رود ارزو و در راه حرین اگر وزیر طلبه باید در آن جا
عذر واضح است و بنده بهمراه انگلیسیان ایچه معدوست خواهد دید و اگر انگلیسیان ره دیرپا لبث آمده برای انتها تحت قباحتی
نخواهد بود و ملکه بمعنون دوستی با خواهید بود و مرخص گشته مع ساهل داعیه عظیم آباد گردیده در اثنای احوال رمیں میر جعفر خان کلکته
و مهتدآباد در گذشتن ازین جهان و دیده و شمر سرود و ساعهٔ گرم به مردن ملکه باسی متعدد سرکارساری کپتان گیوڈی ڈالفر
لشکر پلوٹه ورا سفی با متن او از دست تلنگا و لیسر ارسیدن تلنگهای مذکور و خبر ریش سمرو منیر و سمگ شجاع الدوله و
جواب سوال او با انگلیشیان و ملوتی گشتن از جانب مذکوره مفصل معلوم خود تفصیل این اجمال از صفحات آینده وضوح یابد +

رفتن نزد وے شده درمیان و کمین مرجع سے شمرده و شبهه مبالغه در رجوع به مسامحت وزارت نموده ملتمسے را منسے براے
میر قاسم خان بر آرزت استان نمی ولیکن وزیر از استماع این جواب متاثر، و دیگر نفس کشیدن نتوانست استاد الی ابراهیم خان بهادر
نموده و بسبب ایشان را ستوده سکبے از جای خود برخاست و عازم حرم سرا گشته معتمد ایشان را سپرده و از محل مشایعتش نموده
سلام کرده وزیر بسوسے علی ابراهیم خان اشاره نموده چیزے به زبان خود گفت شجاع قلی خان و دیگران برگشته خان مرقوم را
همراه خود در مکتب مذکور آورده بعد ساعتی گفتند که نواب وزیر شما را برفاقت خود سے خواهد برد فرموده که همین وقت هر چه هر که از ایشان
برده باشد حاضر کند چنانچه همین معنی بر زبان آمده و اسباب ایشان الجمله هر چه حاضر ساختند نیکم خیمه کردان و دیوان دیوانخانه خود نموده
تحرز و ده بست کنیزان مذکور مقید تحلیه خانه باسے جادر امین راز دار او بوده و اما احوال امانات ابن رفقاسے ایشان نزد مهاجنان
بنارس معلوم شد ولیکن احوال امانت شما باسے ماه در جاها خاسر گشته سراغ آن علق انکشاف نیافته چون بر شما اعتماد بسیار
داشت سے گویند که چهل هزار اشرفی حواله شما کرده اگر داشته باشید و دیگر هر که سپرده باشد البته که شما معلوم خواهد بود در صورت
اظهار آن مهربانی عنایت وزیر الممالک در حق شما بسیار خواهد بود علی ابراهیم خان گفت که سے تا حال از من درین امر
سوال و استکشاف احوال نموده بود الحال که استفسار شد و البته آنچه معلوم است معروض خواهد شد بعد دستگیر سرکاره را که خون
ناسلے بر گردن اوست و از جمله رفقاے سمرو بود در اظهار این چهل هزار اشرفی در حوالات خان مرقوم هم او نموده بود که بطلب آن
مقابله استاده کردند شنیدن جوابیکه علی ابراهیم خان داد یکی از هم نشینان همان مجلس برخاست و دوید و بنواب وزیر بشارت
رسانید که امیدے بهم رسید سراغ زر بسیارے پیدا خواهد شد هم متوجه علی ابراهیم خان گردید و مستفسر شدند خان مذکور
بحسن بیان شرح تقریر نموده گفت که از آبدار خانه تا بخز خانه سپرده بهر باسے سمرو بود دانگ اشرفی حواله او شده در سرکار زیاده
یافته سید بهم هیچ متوجه ذلیل گشته پس وسے او که ستند او انکار کرده گفت که بے اصل است علی ابراهیم خان گفت هر گاه سخن کسیکه
او راستی تعلیم و راز دار و امین سے دانند بے اصل باشد اظهار سکیران غیر معتمد چگونه قابل استماع دانسته گمان صدق بران
سے توان کرد منی بهادر باستماع این خبر برخاسته بر در حرم سرا رفت و وزیر را جوابیکه علی ابراهیم خان داده بود گفته فرستاد
و نیز پیغام داد که با کسیکه در جواب الزام هم دهد و نادانسته مردم نیز اثبات نماید معارضه کنانیدن ثمره غیر از تفضیح ندارد و وزیر حقیقت
انصراف داده تسلی بسیار گفته فرستاد علی ابراهیم خان بشجاع قلی خان فرمود که ده دوازده کس شکسته بال و بازو همراه اند در چار
دیوانخانه با جمعیت آرام خاطر میسر نیست اگر عنایتے شود دل حال مخلص است در جاے که خود جا باید داد شجاع قلی خان
برخاسته بر در حرمسرا که وزیر رفته اذن همراه خود بردن آورد و با خود برده متصل بمقام خود جا داد و نهایت تواضع و دلجوئی را کار فرما
شده تا یک و نیم ماه که زنده بود دقیقه از حسن سلوک و دلجوئی فرو نگذاشت و احوال عماے جاه از نسوان و خواجه سرایان
و دیگر جمله سرکار بسعی و جهد بسیار تحقیق گشته بضبط وزیر درآمد مگر اندک جواهر گران بها که قبل ازین سانحه میر قاسم خان مصحوب
شیخ محمد عاشق نام ملازمے معتمد در ملک نجیب الدوله فرستاده بود برائے عماے جاه باقی مانده در پریشانیهاے او بکارش
آمده و قلیلے اگر نهالش با وجود چنان تفحص شدید بوساطت کنیزان و پیرزالهاے ملازم معتمد مخفی داشته باشند احتمال امکان
دارد اما منقح و مفصل معلوم نشده

رفتن میر سلیمان برائے بدست آوردن قلعه رهتاس و برگشتن از آن قلعه با نهایت ندامت و یاس

باسپ آرمیده بسبکی مزاج و حسن اخلاق ایزد تعالی محبوب القلوب آفریده و مستعطفان حرم سرای وزیر که از جملهٔ نسوان بودند
در وقت رسانیدن زیور و جواهر و دیگر تحائف نزد وزیر بود الا و کسیکه علی ابراهیم خان سرآمد بود نشانها سلیمانی داد و دستخط خویش
رسانیده و دل آنها بسیار غریب و اندیشه سرحت و عرصه بالو وزیر رسانید که خواجه سرا از طرف در برآمد و سواران را تاکید نمود که
از دور باطراف بوده سوار و سرا لست علی ابراهیم خان بیارند و دستمال بود که ... بیت شخصی جدا از سپاه رسیدن
ولی بخاطر جمع باشد ... دیگر سواران را که شجاع قلی خان که معروف بمیان بیسی و از جملهٔ بیکاران بود آمده ظاهر ساخته
که وزیر بیمار طلبیده است علی ابراهیم خان پیرهنی در بر و دستار بالای کلاه بسر پیچیده سر پالکی خود سوار شده بنار
رفت سواران سلاح و جهازات ... بودند در لشکر رسیده نگاهی بطرف خیمه کردند ... اتفاقا بود بردند
و گاهی بجای دیگر چون دو سه بار این حرکت ... آمد خان مرقوم یکی از ملازمان خود را فرستاده شجاع قلی خان ...
فرستاد که حسب الطلب رسیده ام پیغام ... را از گرداییدن ... سود ... حضور باشد ...
بعد در اهانت شجاع علی خان ... فرستاد و تاکید کرد که سواران را تهدید نموده خان را باحترام ببرد او باز فرستاد
از ان سواران ... و تهدید کنان ... رسید و علی ابراهیم خان را بعزت در دیوان خانه وزیر جائیکه ... سرا
اماء نیشاپوریر بود ... شجاع قلی خان و میر بهادر ... میر جمیل ... خان ... دیگر ... حاضر بود ...
جمیل ... خان مذکور را دیده تعظیم برخاست دیگران نیز بمتابعت او برخاستند علی ابراهیم خان را بعزت نشانیدند ...
... استعفار احوال مزاج وزیر ... و حیرت ... حکیم محمد خان فرستادند ...
... خان مرقوم ... که آفتاب ... وقت ...
باحضور وزیر ... خان ... دیگران از جملهٔ ...
حضور وزیر ... بود ... باتفاق ... مذکور ... حضور رسیده یک اشرفی نذر ...
... شجاع علی خان ...
... کمال ... علی ابراهیم خان ...
... جنگ ... انگلیسیان ...
... علی ابراهیم خان التماس نمود ...
...
...
...
...
... علی ابراهیم خان ...
...
... علی ابراهیم خان ...
... هنگام ...

پلٹن با و عمله توپخانه را جواب داده توپها و بندوقها که از سرکار است در خانسامانی سپرد نمایند و دو پلٹن نگهدارند
چون او با وزیر ساخته بود کمر به نمک حرامی بسته جواب فرستاد که الحال توپ و بندوق از کسی است که در دست اوست و خود
ازان مکان که خیمه داشت برخاسته در لشکر وزیر نزول نمود و ملازم او گردید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

مقید شدن عالیجاه در دست وزیر باقتضای قسمت و تقدیر ✤

چون شب موسیو جنتیل فرانسیس که پیشتر ملازم عالیجاه و بعد ازان برطرف گردیده نوکر وزیر شده بود با علی ابراهیم خان بسیار
آشنا و پاس اخلاص‌های سابق میداشت پنج شش کس از قوم خود همراه آورده با علی ابراهیم خان گفت فردا فوج وزیر برای
دستگیر کردن عالیجاه می آید انقلاب عظیمی درین معسکر روی خواهد داد نمیدانم دران وقت بر شما چه رود اگر این پنج شش کس
در حفاظت خواهند بود احدی متعرض شما نخواهد گشت علی ابراهیم خان شکر پاس اخلاص آن مخلص سر تا سر وفا بجا آورده معذرت
خواست که برای من نامناسب و از رفاقت بعید است که عالیجاه درچنین بلا مبتلا و من در حمایت احدی قاسم صبح دیگر باسپ
از روز گذشته بود که افواج وزیر یکجا سوار شده قاصد خیمه‌گاه عالیجاه گشت چون نمایان شد باز موسیو جنتیل از پلٹن خود
علحده گردیده با معدودی نزد علی ابراهیم خان آمد و سخنان دیروزه را اعاده فرمود و خان مرقوم بطور مسطور انکار نموده اباکرد
و او گریان برگشته بفوج خود ملحق شد مردم مذکور خیام عالیجاه را محصور نموده هر طرف حرم سرا و کارخانجات مستحفظان بحکم
نشانیدند سرداری که باین کار مامور شده بود در خیمه عالیجاه درآمد و او را بر فیلی که برای سواریش آورده بود نشانیده
خود در عقب هوده نشست و همراه خود در انبوه مردم متعین بلشکر وزیر برده در جائیکه معهود بود محبوس داشت ✤ ✤ ✤

محروس بودن علی ابراهیم خان حسب الامر وزیر و نجات یافتن ازان حراست بحسن تقدیر

آخر روز چند سوار ملازم سرکار وزیر عنان ریز مقابل خانه علی ابراهیم خان بهادر از دور پیدا شدند خان مرقوم را متیقن گردید
که برای او می آیند عزیزی چند را که در خدمتش حاضر و او بر بستر بیماری خوابیده بود آگاه ساخت که اینها برای من می آیند
الحال هر که خواهد بدر رود همنشینان همه گریخته گوشه عافیت جستند مگر میر شطاری و غالب خان و خواجه عبد الله و واحد علیخان
که از جای خود نجنبیده رفیق حالش ماندند تا آنکه سواران مذکور رسیده فرود آمدند و بر اسپها و اسباب ناظر بوده بحراستش قیام
نمودند قبل ازین سانحه یکی از دست گرفتهای علی ابراهیم خان برهان خان نام جماعه دار افغان که اندک طالب علمی
و فراستی داشت و خود را از جمله فدائیان خان موصوف شمرده در بندگیها و حسن اخلاص از جمیع متوسلان ممتاز می نمود ظاهر
کرد که انچه درین وقت از اعادی پنهان داشتن منظور باشد بمن باید سپرد علی ابراهیم خان گفت دیگر چیزی غیر از دو فیل و چند
شتر ندارم این را با خود نوعی که دانید نگهدارید آن صدیق صداقت شعار که خود را ثانی اثنین اذهما فی الغار می شمرد افیال
و شتران را گرفته بجائی شتافت که دیگر کسی نشانش نیافت القصه علی ابراهیم خان در عین بیماری حیران و تماشائی
قدرت ایزد سبحان بود و دیگر رفقای عالیجاه هر یکی بیکی از رؤسای لشکر وزیر ساخته با او پیوست مگر حافظ امیر خان
منشی و بعضی از متصدیان بگیر آمده در لشکر وزیر حوالات مردم بودند کسی از دوستان حاضر علی ابراهیم خان را دلالت بنوشتن
عریضه بخدمت وزیر نموداو دو کلمه از احوال خود نوشته فرستاد وزیر دران وقت اندرون محل بود لیکن چون ابراهیم خان

عالی جاه تحریک مصاحبان سفاهت پیشه بدون تامل اندیشه روز دوم که تاریخ هشتم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد هفتاد و هشت
هجری بود اول صبح پیرهنی در بر و کلاهی بر سر کرده است برک ملبوس سفید نموده بود باشکره ادعیه جمیع گسترده بران نشست چنانکه
متعارف مرحوم ارشفور و نان است دست بر زانو داشت کس نکشاید که لباس رنگین در بر و پیشی بر سر کرده انگشتهای بهامش نگار
شده و این خبر بوزیر رسید موجب تفکرات گردید چه نقیر علیجاه در غایب او موجب بدنامی و وسیله حرمان از مقاصد بود ما نیز
علی بیگ خان را روز دیگر که نهم ذی الحجه یوم العرفه بود بعد عصر بدلجوئی هم از طرف خود و هم از طرف مادرش که زن محترم
وختر بیان الملک است و سوای سگیم شهرت دارد فرستاد و علی ابراهیم خان بهادر از طلب علی بیگ خان که مردی لسانی است
و در گفتگوهات بی باک و دلاور بود بحضور عالی جاه رسید و با انواع گفتگوی عجیبه و ملاحظهای رنگین بوده مدعای شیرین
از طرف وزیر و مادرش درخواست چون عالیجاه در گفتگو حسن تقریر چندان سلیقه نداشت محاکمه علی ابراهیم خان بهادر را
علیه نمود خان مرقوم خبر تغیر او و خلع لباس آنجا و معرفتش رسیده بخوف ملامت معربان و طعن زبان بدگویان اندیشیده خود اگرچه
ترک لباس فاخر نموده اما ملبس بحریر پیچیده دستار مختصر سر کلاه قناعت نموده بهمین هیئت بدربار رفت و احوال مطابق خبر
مسموع دیده ساکت و صامت نشست عالیجاه گفت که دستار انواب در پیر طلبیده است اما باید رفت علی ابراهیم خان مهیا کرده بود
همراه علی بیگ خان تا منزل خانه وزیر رسید او گفت که همین لباس حضور وزیر الممالک میروند گفت هرگاه آقای ما بهمین صورت شده
باشند ما تغیر این لباس دیگر چه چیز خواهد بود و موضعی که بود همراه علی بیگ خان زیب ورزش بالیسار نموده پس تغیر لباس
عالیجاه پرسید و از گفتگوی سابق خود عذر خواه گشته گفت پادشاهی فرموده بود ما آنرا ظاهر کردیم و لیس ما التجی داد
ماحصت مدلول پرسیدن و مرام نمودن خود علی ابراهیم خان جواب داد که با امیدهایت ما امید خود شمرده آمده بودیم
چون حالا این کلمات عدم التفات درخصوص آقامان پادشاه و علیجاه ارشاد نمودند این کلمات و ملازمی
غیر این ساسان دولت مدامستند قطع امید نموده دست از دنیا بر داشتند وزیر بهادر گفت که شما با علی ابراهیم خان گفتگو کنید
سر دو چه گذشته حضور وزیر رسید هر یکی مطلب خود تقریر کرد و وزیر بهادر بهر صورت تکمیل صلح خواست که وزیر عالیجاه نانیکه ایام
محض بیان استنکاف از آن نموده تن در نمیداد بکمال استعجال اطلاع آقای خود از دنیا نما اظهار کرد چون ساعتی گذشت
وزیر پرسید که بهر چیزی که منع شده وزیر بهادر گفت که گفتگو چه ما س کار گر است و بر حال مرقوم را بر خود خوانده در جمله حسن
که سایر عاملی حرارت هوا است ما بسان برای ادای اسناد کرده بود بدین سبب اینچه بر سینه بود بر سید و خواست که وزیر بهادر
ستیده بود و شنید بعد از آن گفت که درین صورت که عالیجاه اختیار نموده نهایت بدنامی من است مرا چه باید کرد خان
مرقوم معروض داشت که عالیجاه سابق است آنچه لایق حال او بود قبول آورد حال حیات شما را آنچه لایق است قبول آرند
وزیر گفت همین دم ما ر ویک متعاقب من رسیده آمد علی ابراهیم خان رسیده بعالیجاه ظاهر نمود وزیر رسید و دلجوئیهای
بسیار نموده تکلیف خلع لباس نموده و لیس لباس سابق کرد عالیجاه استادگی نکرده حسب اظهار او قبول آورد + +

محصور نمودن سمرو ی نمک حرام بتحریک وزیر عالیجاه را برای تنخواه +

بعد دو سه روز شمرو مع پلتن اسپ خود خیام عالیجاه را با سپاهی در بر محصور نموده بدین تنخواه خود گرفت چون روپیه
نقد اسر ... اندرون سر آورده و ادعای ... عالیجاه بسمرو پیغام داد که الحال نقد در تکمه نیست مرحوم ... سارینت

وشرم تقصوری که درین امور رو داده بود بندگان حضور نواب عالیجاه او خود آستان دولت را ملجای و ملاذ خود
دانسته خود را بحضور تمکن توانست بحضور رسانید حالیا تا کسی باید کرد که آبروی سلطنت بماند و آب از جو رفته باز آید وزیر هرچند توقف
مشغله چندان نداشت باز هم متاثر گشت و گفت که مردم دیگر با تنکار متعین سعی نمایم علی ابراهیم خان گفت خوب است غرض با کار
وافزایش اقتدار جناب عالی است وزیر علی ابراهیم خان را مرخص ساخت و بانجام اندیشه کاری که گفته بود از خاطرش جسته باموری دیگر
که بآن مشتاق بود مشغول گشت و علی ابراهیم خان برگشته بجا رالعالیجاه رسانید ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ساختن میرسلیمان خانسامان عالیجاه با وزیر و برافتادن بنیاد دولت او باقتضای تقدیر

میر سلیمان قبل ازین اوان با میرزا سجاد و بینی بهادر و دیگر ارکان دولت وزیر ساخته در کار تساهل میفرمود یکبار بهانه ترک لباس
و پوشیدن دلق می خواست خود را ازکار کشد عالیجاه بخانه اش رفته او را لباس پوشانیده همراه آورد لیکن بمقتضای مصرع
مشهور مصرع هر دم آزردگی غیر سبب را چه علاج ** اکثر بحث با عالیجاه در سرش با مخالفانش از میر مذکور بظهور میرسید
و عالیجاه شکایت او را نقل مجلس خود و گزک میخانه گفتگوی خویش می نمود و می گفت که فلان روز میر چنین گفت که بر سر بینی بهادر
دیده ام از خانه من بود که در تحویل میر سلیمان سپرده بودم یا فلان انگشتر در دست فلان کس و ازین قبیل سخنان اکثر در حضور مردم
مذکور میشود و بمیر سلیمان رسیده باعث وحشت او میشد تا آنکه روزی از لشکر عالیجاه برخاسته در جوار میرزا پهلوی علی
خان نسقچی با لشکر شجاع الدوله منزل نمود و بعد پنج شش روز ازین حرکت پیغام وزیر بعالیجاه در باب تقاضای زر ماهیانه رسید
عالیجاه عذر بی بضاعتی خود ظاهر ساخت اما اکثر اوقات گله وزیر بنا بهنجاری می نمود و علی ابراهیم خان مانع بود و مردم دو
وشمن میرابو خیر او که درین زمان از مقربان عالیجاه و توسل جو بروسای لشکر وزیر بوده اند سخنان مذکور شنیده و خود دران
گفتگو شریک گردیده با غیار میرسانید و بوسائط کلمات مذکوره بوزیر میرسید بطمع بهانه جویی وزیر را وسیله بدعهدی
با عالیجاه میگردید آخر وزیر پیغام فرستاد که پادشاه بقایای معامله صوبه بنگاله وغیره از شما طلب دارد و محصلان گمار
نکرش زود باید نمود عالیجاه علی ابراهیم خان بهادر را طلبیده نوشته برای جواب سوال نزد وزیر فرستاد او در حضور رفته بعرض
رسانید که از طرف عالیجاه التماس نمود که من بامید اعانت و امداد بخدمت رسیده بهبود خود در العنایات حضور میدانم و آنچه میسر
بود در ادای آن قصوری نرفته الحال که مقدوری نمانده و تقاضای پادشاه بموجب بابند دست جناب عالی بهادر
را لفرمانید تا بعهد اگر چیزی برآید در ادای آن بطوری که ممکن باشد تا هر نخواهم بود واگر سببی موجب باشد امیدوار اعانت
و حمایت از جناب عالی ام وزیر آزرده گشته جواب داد که مرا چه کار است شما دانید و پادشاه بینی بهادر کیست که بعهد فرد امن الشکار
سیر و ام اختیار با پادشاه هست هر چه داند خواهد کرد علی ابراهیم خان مایوس برگشته جواب وزیر که شنیده بود بعالیجاه اعلام نمود
عالیجاه چون همیشه در وقت اضطرار رجوع بعلی ابراهیم خان بهادر نموده صلاح میطلبید درین خصوص هم پرسید او درجواب
گفت که اگر زر در سرکار باشد استرضای وزیر باید نمود والا خود تنها از خیمه بیرون رفته پیغام باید داد که من بتوقع حمایت و عنایات
خود را با در دولت رسانیده امیدوار اعانت بوده ام اکنون مع اهل و عیال و اسباب و اموال در ظل رافت و مملکت عالی
حاضرم آنچه مقتضای الطاف و شفقت و نیکنامی و حرمت باشد بعمل آید ✤

ترک لباس نمودن عالیجاه و باز پوشیدن باشعار وزیر با جبر و اکراه ✤ ✤

کمال اشتیاق و انتظار خدمتشان آمده وفاق و اتفاق که زیاده از حد داشت از پیشگاه ایشان مانده بود و به اعتماد دوستانهٔ
او و کمال احوال ایشان از سفر پادشاه حاصل نموده آورده بود چون نزدیک شهر عظیم آباد رسید داکتر را آگهی داده استفسار
نوع اطلاع داده سرکاره‌های خود و هرکارهٔ سردار مذکور مع رقم عدم مزاحمت متعلقان راه که کپتان مع بعضی افواج
بر سر راه شهر متصل باغ اقامت داشتند رسانده فقیر را طلب داشته بعد ملاقات این سیه‌کار احوال ماجرا تفصیلاً
با مستر کرنک مطلع گردید و تاکید کرد که مضمون این رقعه را به شتابرام وکیل نائب آگهی باید داد حالا جهت عظیم آباد برای پادشاه
و نصیر الدوله و هم محل اندیشه کرده است فقیر والد و اهل بود داکتر گفت که من معذور خود قاصر ابراهیم بود اما سواری امیر الامرا
فی الحال معذور است که نقل آید به صورت دوم مستر کرنک نیز طلب داشت و میر جعفر خان را هم همراه خود طلبیده آخوند
فقیر همراه داکتر رفته میر و میر جعفر خان را دیدند و سند گذرانیده مهر شده را رسانیده کشوده و در پهلوی او میر جعفر خان با تفاق
شنیده و مضمون آن مطلع گردیده و بعد رقم نواب داکتر الحال پادشاه با امتیاز خود حیثیت ملک ملاحظه مرحمتی در پذیرد فرمان پذیر
او شد و با این حال ارسال فرمان نمی‌توانیم نمود علی الرغم داکتر شمار ایجاد که با رابطهٔ شتاب رای داشت شتابرام را القاب نوشته
شقهٔ پادشاه نموده و نقل بر درآمده سپاه رای پادشاه و مهر شده را رخصت نموده عرضداشت جواب نوشته
خواهش نمود فقیر نیز خود در خصوص پیچ دانسته جواب را مطلب پادشاهی رسانده خود نزد والد رفته
در حسن آباد سکونت ورزید میر را مرحوم و میر را عبدالله هم به رفاقت والد و عزیزان لشکر بالی خان همراه حسن آباد آمدند
شتافته آمدن نامیدند

ذکر بدعهدی نمودن شجاع الدوله ناکامانه و مقید نمودن بی‌گناه و ضبط نمودن مال و منال مع دیگر سوانح و حوادث

فقیر در حسن آباد بود که خبر مقید شدن بالی خان رسید و متصل آن اخبار مذکوره جدیدی که نائب ابراهیم خان بهادر
اتفاق ملاقات شده از زبان ایشان معلوم گردید سوانح آن درین صحائف ثبت افتاد اول که شجاع الدوله و بالی خان
با تفاق در محاصره و محوطهٔ عظیم آباد بودند یازده لک روپیه در ماهه سپاهیان که بالی خان و نور ماه به ماه می‌رسانید بالی خان
سامان خود در جنگل ... ببرد و به رسد تقاضا نمود و او در بیرون و مساعی وابسته تدبیری درین خصوص اندیشید
و لو پیغام داد که سید از طرف ... بود نباید در بود با دران نواب بعد و بعد دولت تحصیل ممالک بعد و آسوده
در انتظام عمل انگلیسیه انگریز چون بالفعل نوع اهتمام است نهایت تشویش عارض حال آمده کار سرکار سهولت
صورتی خواهد گرفت و مراتب اطلاع تام و تمام حکومت در آن ... است این کار از دیگر متوسلان سرکار تو اهم نمود
پیغام به علی ابراهیم خان بهادر بود دیگر گفت که اگر بالی خان بار بیاید چه باید کرد علی ابراهیم خان عرض نمود که بالی خان
را اعتبار در دولت ... و ملجای و پناه کجاست که آنجا خواهد رفت خلاصه خیالات دور از کار راندن مند گردیده
گفت که اگر ... سرگشته بطور سرخال بیش نباشد که مرضی ... علی ابراهیم خان التماس نمود که الله من حامی اکثر
موعود است بعهد آن نمی‌توانم نمود که بهر جا که بالی خان شد دولت نباید دعا و ... اولاً خصوصیتی داشت
بود و بهر حال ... ارسال نباید با دل بخواهد سرکار سپرده شد و ... دیگر گفت که این قسم می‌تواند شد
علی ابراهیم خان معروض داشت که سر جمع ... مالیت بیان ... الحال ... این کار باید لطف خدا

حصار خود و لشکر وزیر سے گشته و چند بهیر و تلنگه نیز همراه شان بود با وزیر که نهایت جریده مع چند نفرسے در دشت می گشت دوچار شدند
و از طرفین نا وابسته اراده دست بردسے در خاطر ها راه یافت و با هم طعن و ضرب نیزه و تیر و تفنگ شمشیر بطور قراوسے العمل آمد باین
سبب چون اندک انفصالے بهم گرا میر آمد بیر مهدی خان وزیر را شناخته پیر دار انگلیسیه که شاید میجر کرنک بود اطلاع داد
و او فوج دیگر از شهر عجالة تطلبیده وزیر را مع همراهیان با خود مشغول داشت چون سپاهیے فوج جدید از دور نمایان گردید
کسی از همراهیان وزیر دویده بلشکر خبر رسانید که وزیر محصور انگلیشیان گردید و وزیر خود را در مهلکه دیده بدر رفتن اصلح شمرد و عطف
عنان بدانائی نموده آهسته آهسته خود را از ان مضائق بیرون کشید اما در لشکر بمجرد رسیدن خبر عجب انقلابے روی نمود
تا سلے جاه مع رفقاسے خود و جمیع رفقاسے وزیر با همراهیان آنقدر که بزودسے حاضر آمدند باستعجال هر چه تمامتر باعانت
بیرون رفته او را در راه دیدند و باتفاق معاودت میسر گشت و آشوب فرو نشست القصة بهمین روش یک دو روز کم و
بیش ہاسے گذشت و موسم برسات قریب رسید رائے شجاع الدوله بان قرار یافت که الحال اقامت در نزدیک حصار
مناسب نیست در بکسر که از مضافات صوبه عظیم آباد بر لب دریاسے گنگا در محاذات غازیپور بمحال متعلقه وزیر که بتعهد
راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس است سکونت باید ورزید و چهاونی باید نمود و بعد برسات تدارک شایسته باید کرد از محاصره
حصار عظیم آباد دست بر داشته طبل معاودت کوفت و از راه منیر بطرف بکسر نهضت فرمود و والد بعد ملازمت وزیر و بادشاه
از محال جاگیرات خود آمده در لشکر بود و فقیر نیز از ناسے جاه دل گیر گردیده رفاقت بادشاه گزیده همراه والد مرحوم بسر مے برد
تا آنکه از معبر کولور دریاسے سوهن را پایاب عبور نموده لب دریا تا پانزده روز معسکر ماند و از انجا کوچ نموده قصبه آره را که
دار الملک بهوجپور است لشکرگاه ساختند و والد از انجا اراده معاودت بمحال جاگیر خود مصمم گشت و فقیر اوضاع لشکر وزیر
مختل دیده ماندن خود دران هیچ مناسب ندید چون از سابق آشنائی بالبعض انگلیشیان خصوص با ڈاکتر فارتن که از سفاکی بالیجا
نجات یافته بدر رفت در نهایت مرتبه بود و در جناب شجاع الدوله پیغام و مراسلات او بفقیر میرسید و نیز هم در جواب بقدر
مناسب مے نگاشت و ڈاکتر مکرر بفقیر نوشت که پادشاه را با مردم موافق کرده تدبیرسے باید کرد که تا برسد بخدمت والد معروض داشتم
که اگر این صورت میسر آید باعث ازدیاد اتحاد انگلیشیان و موجب ممنونی ایشان خواهد بود و احوال وزیر معلوم است که با نیهمه
و توقع ظفر بر انگلیشان با اینهمه بیخبرسے و عدم التفات باستماع کلمات مشوره خیر اندیشان نیست درین صورت اگر راسے
با انگلیشیان درست و استرضاسے ایشان کرده آید خالے از صلاح نخواهد بود و نیز معلوم است که اینها را خواهش اتفاق با بادشاه
است و مکرر مرا نوشته براین اراده خود آگهی داده اند بادشاه را هم اگر رفاقت آنها منظور باشد ازین امر آگهی داده شقه
بر وفق رضای جماعه مذکوره نویسانیده باید داد و والد باتفاق منیر الدوله این راز را به پادشاه رسانید و پادشاه که بنا بر خودسرے
و عدم انقیاد شجاع الدوله راضی بودن خود در دست او نبود قبول نموده شقه بدستخط خود مفصل نگاشته اعلام نمود که هر شقه
باین خط و سامانت بهمین حامل یعنی فقیر برسد پذیرفتنی است و هر چه غیر ازین باشد باید دانست که بضرورت بنا بر پاسداری
وزیر و غیر او نوشته شده غرض پادشاه از تحریر این فقره آن بود که پاسے راو شتابارائے در میان نباشد جدا و از متوسلان
وزیر و رفقاسے بینی بهادر نایب او بود و تاکیدسے بمن نمود که مضمون این رقعه افشا نیابد تا وزیر بران مطلع نتواند شد بعد حصول
رقعه فقیر همراه والد از لشکر بر آمده قاصد عظیم آباد گردید و والد مرحوم بحسین آباد محال جاگیر خود رفت بحسب تقدیر دران ایام
ڈاکتر فلرتن را که واسطه جواب و سوال انگلیشیان بانیده و نهایت آشنا فی الحقیقه مرد خوبے بود با میجر کرنک سالار فوج انگلیسیه

برده در سلک او ایستاده بودیم بهر از روز گذشته وقت ظهر بود که گسائین مع ناگه ها یورش نمود و از طرف انگلیسیان سلک کرباره
اشمار دار بعمل آمد و جمعی از تلنگهای سپاهی برخاک هلاک افتاده مغلوب شدند و از لشکر عالی جاه علیحده گردیده ما هیچ موج
او و ما هم در تماشای ایشان بودیم و دو ساعت را آگاه ساخت که بعد شلک اگر ما آواز توپ انگلیسی بگوش آید علامت انگلیسیان است و
علامت انهزام گسائین و اگر آواز ما انگلیسیان مغلوب ملکه مبتلا شده گسته اند اما انتظار می‌کشیدیم که بعد یک دو شلک ما آواز
توپ استماع افتاد و امواج شجاع الدوله باهم جمع گشت بعد دو سه گهری عنایت خان پسر حافظ رحمت خان روهیله با همراهی
خود و دیگر امواج وزیر یورش آورد و جهان ششم آواز سلک بگوش ما رسید انتظار آواز توپ می‌کشیدیم بعد لمحات چند شنیدیم
و از سمت طرف شهر سلک گمیر توپ اندازی علی التواتر شروع افتاد و امواج شجاع الدوله هست نمود و ساعت از روز
باقی خواهد بود که یورش ثالث بعمل آمد و ایشه توانائی و تاب تحمل در مردم وزیر نمود و صرف نموده برای درصفوف انگلیسیه
پیدا آورده و بعضی از دلیل ملبوسا که در جنگ سی توانند در دست مردم وزیر افتاد اما انگلیسیه کمال پایداری را کار فرما
گشته مدافعه معقول نموده سلکهای متواتر زدند و موج وزیر باز ماندن روه شمار بود برگشت لیکن بلوند سنگه و همت بهادر
از جای خود جنبیدند مگر شیخ دین محمد جماعه‌دار مشهور پیرمشهای سیخ مجاهد سربلند خان از لشکر ابراهیم کار آمده و در میدان جنگ
افتاد و یادگار بیگ و غیرهم بود دیگر سوای سه قتی بنیاد گیر و لشکر وزیر دل گرفت اول بقلعه بود و از پس لشکر
و در سی وزیر جهان روان دیدیم که بعد شلک سوم انگلیسیان توپ خود را رها کرده پس برده خود هم از یک ایستاده بود که
مدد بهم پیش آمد در این عرصه شهر سوار وزیر که عالی جاه رسیده و ملاسی بر ساحل آن ان دیگر دن یورش دیگر ساده لها
سر و بود دیگر گفت که الحال روز بآخر رسیده وقت جنگ نمانده است هنگام برگردید فردا انداز سکی که باید عمل خواهد آمد عالی جاه
سر و را که مدد که پیشتر بود از مقابله دست اعلام نمود و جامع توپهای خود و همراهیان برگردد چون ساعتی از روز باقی ماند عالی جاه
راجیه گاه خود گرفت و شجاع الدوله قبل از این عسکر خود برگشت عالی جاه نصف میل راه رفته باشد که نماز شد اول شام بود که ظاهر
کسانی یا دوسه کمپنی بر آمده چون معلوم بود که عالی جاه این طرف استاده و انگلیسیان را عداوت با او زیاده تر بود معاهم
عالی جاه رسیده سلکی گذشت فدیان محمول که عقب مانده بودند ملاحظه این جسارت به مطرب گشته احتیاط بطور
داریان ازان جا در رسیده غیر خود از شر دو بار عالی جاه بر سر از ونمایش درین وقت کس ساده و هجوم عوام و سپاه بود
معلوم نشد که عالی جاه سکی چگونه بخیمه خود رسیده و سه ستاره که در مغرب اول شام طالع شده بود ملحوظ داشته بطرف لشکر
راهی شد یا بخیمه خود رسید صبح خبر سوار شدن وزیر شهر سکی گرفت الا الشدله و در خبر دخل شنیده شد که وزیر را ابهر سیده
و بعضی می‌گفتند که زخم گوله درین جنگ برداشته شهرت را مناسب ندانست و معالجه عام دخل میکرد چون سعادت
ارتکاب کوچیده بر لب دریا سی پی پی طرف حوسی حصار عظیم آباد فسرل نمود و هر روز خبر بازه شهرت می یافت گاهی آنکه
از طرف مورچال میر جعفر خان یورش خواهد شد زمانی ایک از طرف باستی تهور ابا رسیدن و وزیر ما شده دو کس سوار شد و لعماله
وزیر سه خود همیشه بر اطراف شهر مورچال میگردید

منصور شدن وزیر از لشکر انگلیسیه در میدان بی جروبا گهان و نجات یافتن از انجا بتائید خداوند و الا احسان

رودی حینی از انگلیسیه مع میر محمد سی خان که از لشکر عالی جاه بر عاسته با انگلیسیان ملحق شده بود بر آمده اطراف

سید علی خان با لشکر معاودت نمود و لشکر تا آن زمان از محب علی پور گذشته بود و راه از خوف دزدان مشقتی بریده آمد که گفته شد
و جماعه انگلیشیه مع میر محمد جعفر خان بشهر رسیده بازفوج خود را جریده گردانیده با اراده مزاحمت چند گروه از اردل پیشتر آمدند و در خود
تاب تحمل صدمات افواج شجاع الدوله نیافته روسے خود از مقابله برتافتند و از فوج برآمدیان که در نمار تگریسے اطراف و جوانب
سے دویدند خود را سے نموده بشهر عظیم آباد رسیدند و بعض توپها را بر بروج حصار گذاشته خود طرف پیچاپهاڑی سے بر سال آب
جلد که اکثر اطراف شهر را در برسات محیط سے باشد منزل گزیده لباد رمورچال قائم کردند و توپها را هم بر بلندی سے معروف به پیچا پهاڑی
برده بستند و میر محمد جعفر خان را مع سندیان همراهش بر سر بندکورا طرف جنوبی شهر جا سے دادند و چند کمپنی تلنگه خود را در
محافظتش گذاشتند گویا میر جعفر خان پشت سر انگلیشیان متصل بایشان بود و شجاع الدوله از سید آباد بنابر مراعات افراط آب
برائے لشکر کناره دریائے سون گرفته و راه راست عظیم آباد را گذاشته بطرف قصبه منیر سیل نمود در منیر بدو هم بلشکر لاحق گشته بصحبت
احباب کامیاب گردید آخر بضرورت از انجا کوچ نموده باز بطرف پهلواری سے جار کروہی عظیم آباد منزل گزیدند اگرچه در این
منزل جا جها بسیار بود اما باز هم تلخی در آب رو بداد جا جهاسے دیگر حفر کردند ظاهرا یک روز در انجا مانده صبح روز دوم باراده
جنگ وزیر مع عالیجاه بکل سپاه سوار گردید ٭

ذکر جنگیدن شجاع الدوله با انگلیشیان و دریافتن احوال جنگ ایشان و اهمال نمودن در جنگ چند روز بعد از آن برگشتن بطرف بکسر و چهاونی نمودن در انجا و بودن بے خبر و بد عهدی نمودن با عالیجاه بی بالو پیر

شجاع الدوله با جمیع افواج خود که بحساب سور ولنج بوده اند سوار گشته از شارع عام که تالاب میتهی پور و ملتانی پور و قبره پدر
عالیجاه بر سر آن راه واقع است پیش رفت و بینی بهادر مع راجه بلونت سنگه بطرف دست راست وزیر باندک فاصله
جای گرفت و عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله ملک دار بیلی بهیت و بریلی و غیره با دو سه هزار روهیله و گشائین
پنج شش هزار نانگه در قول وزیر بوده اند و عالیجاه با پنج پلٹن که ابر کردگی سمرو با توپهاسے وضع انگلیشی و بند و قهاسے
چقماقی آراسته و تیار بود و البته پنج شش هزار سوار نیز همراه داشت بطرف دست راست بینی بهادر اما بفاصله بسیار
بعید که تخمینا یک و نیم کروه و مقابل پیچا پهاڑی سے و مورچال میر جعفر خان واقع بود از آنکه گوله رس توپ دور تر رفته استاد فقیر
که سرشته نوکری با کسے نداشت براسپی سوار شده با برادر و سیتهای علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبدالله همراه ایشان
در فوج عالیجاه بود اما هر جا سے خواست رفته تماشاسے نمود تا آنکه شجاع الدوله در پناه عمارات آبادی سے خارج شهر آهسته
آهسته آمده متصل بمیدان علی باغ زاید حسین خان مرحوم نمایان و جنگ توپ و بان شروع گشت و وزیر مع فوج خود جسارتها
نموده قدم بقدم پیشتر سے آمد و از طرف انگلیشیه متواتر گوله بارسے توپ بود و دو گوله یک توپ کلان بطرف سمرو که البته بقدر خمس
کروه پیشتر از عالیجاه صفوف خود آراسته استاده بود در فوجش میرسید و تلنگه ها سے همراهیش مجروح میشدند و گاهسے
گوله توپ از سر فوج او گذشته در میدان مابین او و عالیجاه می افتاد دفعتا سوار شجاع الدوله پیغام بر سر عالیجاه آورد که
من با دشمنان شما مقابل گشته گرم ستیز و آویزم شما در انجا استاده چه سے کنید از آن طرف شما هم مثل من مقابل انگلیشیان
آمده یورش نمایید و اگر نمی توانید سمرو را مع توپها و تلنگه هاسے پلٹن بتعیین من نمایید تا پیش روی من او توپ اندازی سے برا عدا
نماید و از اطراف سواران بر آنها یورش نمایند عالیجاه در جواب سخنان سبز و نغز گفته فرستاد و از جاسے خود نجنبید و نه سمرو را

سپاهی شمرد و جواب سپاه که جنگ با ایشان وسیله ترس باید گذاشت چون جماعه انگلیسیه افواج سالار لشکر در حج سفر بریات عمارات
عالی جاه کسیده جماعه خسته حال بوده اند و سطوت افواج شجاع الدوله و جماعت دیگر آنها سے او شمرده داشت جنگ او در میدان
مناسب حال خود ندیده و تحصن حصن عظیم آباد اصلح دانسته مع میر محمد جعفر خان از لشکر در ساحت استوار بر جانب ستر راه عظیم آباد گرفته
و شجاع الدوله مع بادشاه و جا سے جا به کمال جوش و خروش به دنبال ایشان حدود عظیم آباد گردیده منزل بمنزل راه سپرید و جانگیران
موج تابع سیس کروه از چار سوے لشکرش اثر آباد وسے نگذاشته قوم ملک جد اما هوسے اندا و امرا رسانیدند که تجارگان
چار چار و دور روز دور پر باد شاه و شاه زادگان بود بسیار آمده از ته دل دعاگوے انگلیشیان شدند چه از جهان قسم ظلم تعدی یا ده
مردی و آزار شے بیچ کس نمی رسید چون وقت لشکر درین مرتبه دنیا سوختن گردیده که بار بارستی آمد و سے ملاقات
واقع خود داشت احوال لشکریان و ملکے ایشان فراموش کرده بر چو پاله مرد که در هند سواد سے معروف است سوار شده
با دو سه خدمتگار و گاو و بار بردار در رایحه جسن تماده دار الملک شمال المملکت گردیدم چون از دریا گذشت محمود خان جنبق
خود را مع دو سه کس دیگر با بار بردار و عده کور گذاشته خود پیشتر رفت در موضع منیر بوده که سکنا سے آنجا از خوف عامل لشکر یا
وبر باد شاه گریخته در آنجا گذاشته بودند شده از دهات و کسے تنی دید و شکار اسباب سید متعجب گردید که اینجا ها
از کجا آمده مردم چگونه یافته اند آن وقت یاد آمد که قطاع الطریقان لشکر بخواهم که سرگردم پیشتر رفتم دو سه کروه راه طے
شده بود که غبار عظیمی در میان آن سپاهیان رهشان سیل آمده حیران شدم و بعد اندک زمانے دیدیم که سواران سوار شده
و قریب دو سه صد سواران خیل را افغان قدا ایسے ملازم درید که در پیے آن سے آیند حقیر در آن همراهان خود در بعضی
که سرچپله دیگر همراه داشتم ترسیدم و گاو بار بردار را سیر از حیله عاید آنها شمرده خواستم که بهور دور اند پایین ما را ندیده باشند
از کنار رکوه یا پایین نقد و بعد نگی سوختن کناره پیش گرفته باید ملک خود باید رفت که اران گفتم کناران قدیم بوده اما سردارها
نرسیده و گفت چاپچه ما آنها را دیده یم آنها هم ما را دیده اند در این هرکسی را ملی بر طرف ما سوده به عمارت دلیر تر خواهد شد
حالا درمیان اینها کمال دلاورے باید رفت حقیر فهمید که راست مے گوید صلاح او را پسندیده اطاعت نمود بیت
نگاه ما سنگ گوے کنادان ❊ لعل طرف دید تیر سے ❊ چون متصل شدم گر سیدم یکے از آنها که مقبل بود اسپ را از ضعف
برآورده و فتیله روشن سندوق را بجانب گذاشته طرف من راند و گفت کیستی و کجا میروے سده هم دلیرانه جواب
داد که تراچه کار است ندیم الملک مرا برای آوردن سید هیبت علی خان بهادر اسد جنگ که مردعمده و صاحب جاگیر در دامن
قلعه رهتاس است مے باشد فرستاده است سوے روسر گفت این دیگر کیست گفتم زمیندار است و بار بردار من حقست آنچه ایشان را
گفته مرا امداد در جواب شنیده و دلیرے مرا دیده گفتش مرا راست دانست و از اراده خود گذشته برگشت و ترس یاس و
رعب و پاس احساس سکے نکرد لعار ایشان بعد میل دیگر چون رفتم دسته دیگر همین صورت برخورد آنها فقط استفسارے نموده
جواب از خدمتگاران شنیده راه خود گرفتند پس ایشان دسته دیگر در پیے برخورده چیزے نه پرسیده جواب هم نرسید لکن از
چار سو دود آتش از دهات سوخته بلند بود لعاب را تکیه سیل رام طے کرده بموضع مهوال رسیدیم ده را خالی از مردم
دیکه و شاه نشان برکناره مذکور استاده دیدیم ازو پرسیدم که پیشتر هم عمارت گران رمه اند گفت ما با تجار رسیده
از دهات را سوخته و غارت کرده خواستند و هم به دست ایشان آمده اند گفتم خبر دهات دیگر باید رسانید فردا از بجا سر
تا حدود و دیه پلسی در آنجا ار مید میبستر رفتم و تکیس آباد رسیده و در روز توقف کردم و والده و دیگران را دیده مع برادر خود

نیارس که مرد عیار و در زمرهٔ خود جرار و نهایت مال دار بود بمرتبهٔ که مردم اندوخته او را از کرورها متضاعف می دانستند و هرگز تا زمان نواب
سجنور شجاع الدوله به پیشش بهیچ وجه حاضر نمی شد درین سفر باعتماد اقوال منشی بهادر بوساطت سید نور الحسن خان بلگرامی
که سر اول معامله او بود و ضمان جمیع سرداران لشکر خصوص عنایت خان پسر حافظ رحمت روهیله و راجه بینی بهادر حاضر آمده بشرف
کورنش وزیر استسعاد یافت و برفاقت او همت گماشته همراه نائب مذکور شامل لشکر گشت دو سه هزار سوار و چند هزار پیاده
معتمد همراه داشت و انبوه مردم درین عساکر بمرتبه بود که احصای آن از متعذرات است تا جاییکه نظر بکار سپاهگری فوج مردم
بود که موج می زد لیکن از بیخبری سردار و عدم ضبط و ربط درین لشکر سپاهگری می گشتند و بالهای یکدیگر می بردند و کسی
بحال کسی نمی پرداخت و هنگام کوچ در راه رفتن از جملهٔ پس ماندگان و مردم اطراف و جوانب هر که اندک از ازدحام دور تر
می افتاد شکار نابکاران بود و مثل قطاع الطریق غارت می کردند بلکه از جان می کشتند اما لشکر نبود گویا سواد اعظمی است که
از جایی بجایی حرکت می کند و هرچه در دار السلطنه شاه جهان آباد که چشم و چراغ هندوستان بود مردم را میسر گشت
دران لشکر هم میسر بود بعضی از هوشیاران وزیر را فهمانیدند و بواسطه و وسیله و واسطه رسانیدند که جنگیدن با انگلیشیان
اینها الآن متعارف این دیار معروف انضباط منیست چه هرجا اینها صفوف آراسته درست بایستند گویا سد اسکندرند اگر هزار
کس خواهند بود پنجاه هزار کس بر روی اینها نمی توانند آمد مناسب آنکه چون از مدتی مشق چپاول معمول جناب عالی
است و ملازمان رکاب هم در خدمت بوده ممارست این عمل نموده اند جوانان خوش اسپه معتمد و سرداران دلاور جان فشان را
چیده همراه خود باید گزید و مخدرات را با بار و بنه در همین جاها که سرحد ممالک سرکار است مع دیگر افواج گذاشته بی آنکه نام
جناب عالی شهرت یابد جریده بر انگلیشیه که الحال تنزل گشته قاصد نمود بند و از یکسر برخاسته میروند باید تاخت و اول
صبح قبل از آنکه مستعد گردیده و براسپ شوند بر سر شان باید ریخت اگر جمعیت آنها پاشیده و انتظام شان برهم خورد کار بانجام
رسیده و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردیده است و الا هر که بدست آید او را از تیغ باید گذرانید و اسباب پس مانده را آتش
باید کشید و توپ را به هرجا یافته شود و بردنش متعذر باشد ناقص باید کرد و تمام روز در پی آنها بوده شب از صدمه شبخون
دور تر منزل باید گزید و بهمین صورت تا حصار عظیم آباد دست از اینها نباید برداشت در راه و مدت قطع طریق اگر کار شان تمام
شد فهو المطلوب و الا متعرض قلعه نگشته و در محاصره معسکر فرموده بعضی از افواج را بتبعیت سردار شجاع هوشیار از طرف سرکار
سارن یا مقابل آره عبور گنگا فرموده و عمال برای هر محال با جمعیت لائق بحال آن کار تجویز نموده خلعت و سند داده رخصت
باید نمود و حکم باید کرد که در دلجویی و حسن سلوک کوشیده احدی از رعایا را نرنجانند و بندوبست محال مذکور در کمال تخفیف
که موجب تالیف زمیندار و رعایا باشد نموده در تحصیل آن سعی نمایند و مردم را از خود متوحش ننموده در تمام قلمرو بنگاله و عظیم آباد
که پیرامون باشد عمل و دخل نمایند و یک فوج طرف عظیم آباد گذاشته عمال بدستور مذکور این طرف هم مامور شوند هر دو طرف
دریا هر دو فوج در تک و تاز بوده هر کشتی که از مشرق تا قصبه عظیم آباد گرد و هر طرف که ملاحان میکشیده باشند فوج همان طرف
ملاحان را از کشتی و اهل و اسبابش را قتل و غارت نمایند و نگذارند که جنس غله و غیره هیچ چیزی داخل حصار عظیم آباد تواند شد
درین صورت در اضطراب و اضطرار شان افزوده آنها را غیر از فرار بکلکته و خالی گذاشتن حصار عظیم آباد چاره نخواهد بود
بعد ازان آنچه مناسب باشد بعمل خواهد آمد وزیر برگشته تقدیر این چنین رای صواب که فی الواقع از احسن تدابیر بود دلپذیرش نگشت
و هر که درباره جنگ مصالحه سخنی می گفت التفاتی بآن نکرده چون جنگ ابدای دیده خود را از جمله متعلقانش

و درست دادن انگلیسیان مصلحت ملکی انگاشت وزیرالممالک مدارالمهام باقی معاملهٔ مذکور در میان آورد عالی‌جاه گفت که اگر
اصلاح همین کار است مجلس آراسته همه فوج و اسباب معطل نشسته چه میکند میرزا مومن را باید تا کار سرکار بسهولت و مهلت انصرام داده
نگردد و زر مول نمود در عوض ساخت ملک عالی‌جاه منظور نما کرده در محل ملک تبدیل کنند گردید چون توپخانه تیار باشد در کمک
و افواج مرتب و موجود است تا داد آنها همراه داشته از سمت بهادر مشیر رفته قلعهٔ مقتدر سپاه را با آنجا مفتوح ساخت و متصل قلعهٔ عمده
او رسیده چون میرزا نجف خان به حصول احسان او آن طرف بود دستیاب قوم عالی‌جاه بر خلاف عدوی افواج متعارف به
مستعد دیده و اسباب قلعه‌گیری را هم بهم رسانیده دریافته اند که سرحساب دراین باره دراین بهم دشوار گردیده و ساخت میرزا نجف خان
معاملهٔ انفصال یافته از وصول زر تعیین المیعاد میسر آمد عالی‌جاه سادات کام رفقهٔ الزام سعادت نموده با وزیر الممالک و لشکر او ملحق
شد و عزیمت تسخیر ممالک شرقیه تصمیم یافته تهیهٔ سفر کورنش جاه خاطر گردید از اواسط ماه مبارک رمضان سنهٔ یک هزار و یک صد و
هشتاد و هفت هجری بود که وزیر و پادشاه و عالی‌جاه در بنارس ورود نموده ملک مذکور را مسخر ساختند و سمت ساده را در بنارس
جمع بما نگرد است بود که ورود این عساکر و ملاقات با دوستان میسر آمده عالی‌جاه در آخر ربیع الثانی یا اوایل جمادی الاولی
شکست خورده سعد و در بنارس رسیده و از وسط یا اواخر ماه مبارک بود که با اتفاق وزیر و پادشاه بار در بنارس با امید انتزاع
بنگاله و عظیم‌آباد وارد گردید و یازده لک روپیه در باب وزیرالممالک مقرر کرده همین ساخت که هرگاه باراده اطاعت او و انتزاع
سمت ممالک شرقیه عبور گنگا نموده و در محل حدود و صوبهٔ عظیم‌آباد شوند از ابتدای روز ورود در آن حدود در باب مذکوره ماه بماه
می رسانیده باشد +

ذکر حدوث فتنهٔ منازعت در فوج انگلیشیه و برخاستن بعض افواج از لشکر در رام‌نگر و ملازمت نمودن بهادر کار شجاع الدوله بهادر

موشیر مدک و باسیس جمع جماعتی از اقوام خود در رفاقت انگلیسیه بوده و میر جعفر خان در جنگ عالی‌جاه و بعد از انعامی با فوج نموده بود
زمانی که بر کرم ناسه بعد انقطاع تعلقات عالی‌جاه معاملات وحشت ایشان وعده نموده و در موعود رسانید مدک مذکور را نیز
او را که تو پیش بوده اند در مذکور منازعتی با انگلیسیه روی داده بجز انفراق گردید موشیر مدک تا یک صد و چند کس از قوم
خود جمع شده قباسی حمایتی و ساده یک ضرب توپ بهم با مدون توپ از کرم ناسه برخاسته متصل از ورود شجاع الدوله فشاوی که
و بعد رفتن عالی‌جاه لشکر در تیر ملک راجه بلوند سنگه زمیندار بنارس آمد و افواج انگلیسیه چند منزل از راه تعاقب آنها نموده
احتیاطا از ملکهٔ اشتعال نایرهٔ فساد با وزیر در حدود او اهتمام مواعده و محادله با مدک مذکور نکرده برگشتند آخر الامر جماعهٔ مذکوره
متعهد و ادر قوم ملازم شجاع الدوله گشتند و روسای لشکر انگلیسیه که عبارت از پادشاه و وزیر عالی‌جاه باشند به سبب
اسم مرحوم جامع شده و این امر سنه دیر از پاک حد متشکر نمود مدارالمهامی کلانی جماعت مرحوم قوم ملتفت از حرب
انگلیسیان لیکن بعدم انتظام افواج و بعد از آن مهاراداب حرب و ساسستعادت سید و نقیر با سیر با مراتب با لشکر مذکور بود
وسعی می‌نمود که از این ملاحظه تشتت را سی متعود جمعیت راسی بوده عنقریب معاودت خواهند نمود و بعده را آورد و سه
رسول با ملکن آلوده وا آمده تا سی متصور نگشت است که اطاعت امر لازم الاتباع آن مرحوم نموده از همین حد متس مستفیضه
مانده بهر حال پل کشتی بر دریای گنگا بسته عساکر بحر امواج عبور نمودند اندک توقف در حرکت آمده در راجه بلوند سنگه زمیندار

وکیل عالیجاه بسالار جنگ بعدم مدخلیت او درین کار و شعوریکه در فهم مآل امور داشت برهم زدن حصول مطالب هر جونه عالیجاه
و مرغب مصالحه و معامله با میر جعفر خان و فرقهٔ انگلیشیان بود برای پیغام انفصال معاملات مع خلعت عنایات و مهربانی فرستاده باز ار
اغذ ذخیره جواب و سؤال حصول مقاصد خود از هر دو جانب گرم داشتند میر جعفر خان بوساطت راج شتاب رای مبلغ یکهزار روپیه
فرستاده عبد العلی خان خالوی بنده را بسبب آنکه عالیجاه با او بد و از عظیم آباد بنا بر رفاقت رام نراین چنانچه گذشت آن جرم
را بدر کرده بود طلبیده و مورد مهربانی گردانید و همدران آوان والد بنده مع برادران فقیر در لشکر میر جعفر خان بضرورت آمده ملاقاتی
گردانید چون عالیجاه با والد الطافی نموده بود میر جعفر خان چندان از دل از ایشان راضی نبود

ذکر رسیدن عالیجاه متصل بلشکر شجاع الدوله و ملاقات ایشان با همدیگر و آمدن وزیر و بادشاه برسر جماعهٔ انگلیشیه بدلالت و اعانت عالیجاه در کمال کر و فر

چون بادشاه و وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر بطرف اله آباد بنا بر تبدیل ولایت نیلی کهنه بود عالیجاه هم حسب الطلب او بهمان طرف
راهی گشت بعد ورود بقرب معسکر وزیر که فاصله بین العسکرین سه کروه بود شجاع الدوله باستقبال عالیجاه در کمال شان و شکوه
فوج خود را آراسته باده دوازده هزار سوار بخیمه عالیجاه آمد عالیجاه که از آمدن او آگهی داشت پلتن های خود را آراسته
از سر دروازهٔ سراپرده های خیام تا فاصلهٔ بعیده که اغلب خمس یک میل خواهد بود دو رویه استاده کرده خیمه ها در کمال رفعت
و زینت برپا نمود و سران سپاه و رفقای عمده را نیز بامر ترتیب لباس نموده احضار فرمود چون وزیر رسید تا طرف
اندرون دروازه استقبال نمود از طرفین سلام بضابطه شدند و ستان العمل آورده با هم معانقه نمودند باتفاق آمده هر دو بر یک
مسند نشستند وزیر کلمات اخلاص و اتحاد و تسلی زیاده از حد تقریر کرده بملازمت بادشاه همراه خود دعوت نمود عالیجاه بیست
و یک خوان ملبوس خاص مختلف القماش و خوانهای جواهر زواهر و افیال کوه شکوه پیشکش نموده باتفاق وزیر بملازمت بادشاه
رفت وزیر الممالک آصفجاه عالیجاه را بر فیل خود گرفته هر دو بر یک مرکوب روانهٔ سدهٔ سلطانی شدند بعد حصول ملازمت وزیر
بلشکر خود رفت و عالیجاه بمعسکر خویش برگشت روز دوم عالیجاه بخانه وزیر برای بازدید روانه گردید او نیز مغلیه ملازم
را فرموده بود که لباس ملون سقرلاتی پوشیده و بندوقها در دست گرفته دسته دسته از سر دروازه تا فاصله که گنجایش داشت
بایستند حسب الحکم بعمل آورده حاضر بودند و دیگر اعیان لشکر و ارکان دولت نیز کمر خدمت بسته در جای و مقام لائق خود اجتماع
و ازدحام نمودند و عالیجاه با کوکبه حشمت و ابهت رسیده چون داخل سراپرده وزیر گردید شجاع الدوله آصفجاه تا سر فرش استقبال
نموده دست عالیجاه گرفته همراه خود برده بر مسند برابر خود نشانید و نهایت دلجوئی و اشفاق را کار فرما گشته تسلی بسیار و بامداد
و اعانت و استرداد صوبجات بنگاله و عظیم آباد از دست انگلیشیه امیدوار نمود بعد چند روز عالیجاه بصحابت علی ابراهیم خان
بهادر یکدست زیور بسیار گران بها که بلکوک سی ارزید مع رته فیل که نهایت به تکلف با پوشش زردوزی بود برای بهو بیگم
زن شجاع الدوله و هم بعضی هدایا و تحف گران بها برای مادر شجاع الدوله زن صفدر جنگ فرستاده آنها را خوشنود و مادر
شجاع الدوله را با در خود نمود چون شجاع الدوله را انفصال معامله با بندیله ها و گرفتن مالگزاری بعضی پرگنات اله آباد از ایشان منظور
بود و راجه بینی بهادر را پیشتر فرستاده متوقع حصول مامول سگند رانید و بندیله با انقیاد نکرده سر اطاعت فرو نمی آوردند احتمال
درنگ بسیار دران بود ارسی رفت عالیجاه با وزیر پیغام نهضت بطرف ممالک شرقی نموده استعجال دران داشت و درنگ

مراسلات و جاسوسی نگذاشته‌ام و هیچ کس حیثیت والای این همه مردم که بی اطلاع شما از راه برگشته باشند طرفی نبسته بود
راهم بسته بود آرام و سکون صبح در اطلاع بر خود در مشق بسی تر انسته مساعات و اخلاص نگذاشت که چنین حرکات درست
را اختیار کنم دیگر آمد و رفت میر داود کم کرده اکثر در خدمت شیخ میر و میر مذکور به بعض اوقات بصحبت علی ابراهیم خان و دیگر دولتخواهان سید

ذکر شهرت خیانت نمودن میر سلیمان با عالی‌جاه و دزدیدن بعض کیسه‌های جواهر در راه و برخی از سوانح دیگر

راکثر نقود و جواهر گران بها که کیسه‌های کرباس سفید سر بسته‌ها بود همراه سوارهای سرکار بر سر محفه‌ها و میانه‌های مستورات
می‌بردند میر سلیمان خان مان هنگام بردن بر ساحل مع بیگم عالی‌جاه و آوردن از استحکام محرم بود اشتهار دارد که هنگام
آوردن اسباب از قلعهٔ رهتاس خیانت عظیم نموده جواهر نفیسه بیش قیمت که ملوک می‌ارزید دزدیده و عالی‌جاه را
دران زمان فرصت ملاحظه و معاینهٔ آن نبود مشهد الحال موافق همه بانوکران خصوص مثل میر سلیمان مداشت و میر مذکور
دران اوقات لباس درویشی در بر کرده روزی بعالی‌جاه انگشتری الماس در دست داد کمال افسوس گریبان گیر شد استاد
و می گفت چگونه و کدام چشم بود تا این حال تو را دیدم آنکه بسفارت همراه کسی که از طرف شجاع الدوله باستمالت عالی‌جاه
آمده بود نزد شجاع الدوله رفت میگویند در اثنای راه جهت بهادر و میر ملک خان و میر اسحق که در ایام طفلی در پیری گرایلیق
او بود و دیگر عمله و ارکان آن دولت غیر سالارجنگ که بوساطت میر شمس الدین پسر عالی‌جاه بود و سلطه جواهر
بود دو ساعت سربسته را از مال حیات تواضع لائق نموده بعضی از جواهر بها بها داد و وسیله حمایت بر او ساخته بود بحکم
نزد عالی‌جاه با او ستهای استمالت تسلیه‌های بی نهایت برگشت و قبل رفتن او میر شمس الدین پسر ارقام
وزیر و پادشاه که شیخ صاحب دلجوئی و عواطف با کمال مهربانی و الطاف بود رسیده سرمایهٔ اطمینان خاطر ریاست ...
عالی‌جاه گشته او را مترصد نهضت بطرف لشکر زیر گردانید و میر اسحق خان از کرم باسه راه بود که بیگرده مملکت
بود میرزا رفت راه آنجا مقدم او را استقبال نموده در اعزاز و احترام او کوشید در رفاقت خود برگزید عالی‌جاه بعد خود
میر سلیمان در دلجمعی از انتظام احوال خود نگهداشت مرد یکه مسطور در کار بود داد تنخواه برطرفیان روانه لشکر وزیر
و پادشاه گردید شده بنابر عدم اسباب و بی التفاتی عالی‌جاه رفاقت خود درین سفر ضایع و تضییع اوقات
دیده توقف در بنارس بصلاح دانست چهار ماه بعد میر جعفر خان از دعای عالی‌جاه بود و بس هر کرم باشد که با ما
که مردم با امانت و بدرد در امور عالی‌جاه دانسته بود ساده وقت دین رود بسر برده از حزم و تأمل اندیشه نموده صحبت
شیخ میر و میر از معاملات و لباسی غیر معتبر عنایت بود دیگر عواطف و اسعاف آن ره و الفت دارا که درین تنهائی و غربت
احوال حقیر داشت زبان و بیان را یارای تعهد سپاس یک آن نیست گوئی و اسماء آن بزرگ را میدانم چگونه برنگارم که قلم دیگر
آن لقید بیرون از حد و تقصیر اعتراف بی نهایت چون درین حرف زبان ... و ستایش ثلث لسان از جملهٔ شیم متعارفه خلق
گردیده و در ... وران و رد ماخصوصاً سمات رواج دارد وزیر و پادشاه هم با عالی‌جاه مواعید کاذبه آمیز دادداد
بسی بود و هم با انگلیسیان و میر جعفر خان جواب و سؤال آشتی و معامله می‌رود و چنانچه راه و ساطت را که ذکر او ... سابق
مجملی در اوراق ماضیه گذشت و او بعد بر آمدن از عظیم آباد نزد شجاع الدوله گردیده برفاقت راجه بینی بهادر ساخت ... او
مدار مالی دولت عالی‌جاه بسر برده درین وقت بسر از جملهٔ رفقای بینی بهادر مذکور بود و بینی بهادر ظاهراً رجوع بسیار داشت مع الدین یا

و غارت پیشگی آنها برین ارادهٔ سهم النفاسے نکرد و رجوع بپادشاه و شجاع الدوله صواب آراشمرد و خطوط میرزا شمس الدین نیز اعانت این رائے می نمود و میر سلیمان بنا بر غرض خود نیز دلالت بهمین اراده مے کرد و میرزا نجف خان از رفاقت عالیجاه در صورت جزم بعزم رفتن پیش شجاع الدوله سر باز زده قاصد ترک رفاقت بود هنوز امر ے منقح و متقرر نشده بود که عرضے احمد خان قریشی متضمن ورود افواج انگلشیه تا نجیب پور رسید هر چند این خبر دروغ و حیلهٔ قریشی مذکور بود اما عالیجاه را انتشارش بی نهایت روی داده اضطراب عظیمی لاحق حال او شد درین ضمن عرضے دیگر از خان مرحوم رسید که فوجے را بر جناح استعجال از راه دریاے گنگا انگلیشیان فرستاده اند که در زمنیه رسیده و سد راه عبور لشکر شود و زمینداران محالات خود را اشاره نمود که پس ماندگان لشکر و اسباب عالیجاه را که عقب مانده متصرف شوند آنها حسب الایما بعمل آوردند گریختگان آنجا هم بلشکر رسیده اخبار موحشه را انتشار نمودند عالیجاه با اضطراب تمام پاسے از روز برآمده با آنکه ارادهٔ مقام داشت ناچار سے کوچ نموده والد مرحوم از راه شفقت بنده را طلب نمود که عالیا نزد من آمده باید نشست الحال چه محل رفاقت عالیجاه مانده و عالیجاه بنابر آشنائی بنده با انگلیشیان از فقیر نهایت سرگران و بے التفات محض بود فقیر بپاس اخلاص علی ابراهیم خان بهادر و میرزا باقر و میرزا عبدالله ترک رفاقت تا وصول بامنے غیر لائق دانسته دست از همراہیے لشکر مخذول بر نداشت و عالیجاه وقت شام بقصبهٔ سهسرام رسید و صبح از انجا هم پیشتر رفت و در منزل سانوت مهنیا بر لب دریا چه درگاوتی که در خزانه مردم تنخواه سے یافتند وقت شب طالبان تنخواه را با متصدیان جواب و سوال تلخ و تند روی داده صدا ها بلند شد به تبعیت آنها شورے در لشکر بهم رسیده آشوب عظیمی برخاست بمرتبه که عالیجاه مضطرب گشته از مسند خود تا سر دروازه پا برهنه آمد و سے گفت که ظاهر این غوغا را سببی پیدا نیست شاید نمک بحرامے نوکران شورشے برپا کرده است چون ایزد تعالے را در سلامت لشکر عالیجاه مصلحتها بود آشوب مذکور فرو نشست و صبح آن روز یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنج زنجیر فیل بمیرزا نجف خان که قاصد رفتن نزد شجاع الدوله بود مرحمت فرموده مرخص نمود و خود بر دریا چه کرم ناسه منزل کرد درین عرصه خطوط میرزا شمس الدین مع عهد نامهٔ شجاع الدوله بمهر و دستخط او بر قرآن مجید رسید و عالیجاه از کرم ناسه کوچیده در ملک راجه بلونت که قلمرو شجاع الدوله بود در لب دریاے گنگا ورود نمود ❊

ذکر عبور نمودن عالیجاه از دریاے گنگ و مقامات دران مکان و فرستادن میر سلیمان خانسامان را نزد شجاع الدوله سمت بیان ❊ + ❊ + ❊ + ❊

عالیجاه از خوف تعاقب جماعهٔ انگلیشیه آسوده متصل به بنارس بفاصلهٔ شش هفت کروه از بلدهٔ مذکوره منزل گزید و بنده از دوستان رخصت گرفته در بنارس رسید و بشرف تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی حزین اسکنه الله فی اعلے علیین مشرف گشته در خانهٔ خال سراسر افضال خود سید عبد العلی خان بهادر نزول نمود مرحوم مذکور دران ایام با کمال عسرت دران بلده خانه و مقام داشت فقیر در انخانه بوده و از رنج اسفار آسوده بعد چند روز که لشکر عالیجاه در فضای بنارس رسید آمد و رفت نزد دوستان سے نمود و گاه گاه عالیجاه را هم سے دید روزے در جلد و سے این رفاقت با من گفت که صاحب پدر و برادران شما در انجا با انگلیشیان مختلط و محظوظ اند شما چرا تصدیع همراہیے من سے کشید برو ید و با آنها اتفاق ورزید فقیر بیدل گشته جواب داد که بنده در رفاقت شما خیانت نکرده با انگلیشیان وفاق پوشیده و پنهان و را[illegible]

ذکر جنگیدن افواج انگلیشی با قلعه عظیم آباد و ظفر یافتن بر کامگار و بدر رفتن او ازین ملک در حمایت وزیر و پادشاه

افواج انگلیسیه بعظیم آباد رسیده از رستهٔ مار دشتی تی بیرون شهر در آمده در حویلی که رلپت میر یا قبل معروف و الحال بمعروف گنج مشهور است توپها چیده دیوار قلعهٔ پادشاهی را که از گل و خشت و بسیار کهنه بود منهدم ساختند اول صبح بود که بضرب گوله توپ و حصار و متحصنان را از مقابل خود رانده از راه دیوار شکسته داخل شهر شدند میر یوسف علی خان برادر غفور و ملازم کامگار و میر روشن علی خان عمی برادر میر مهدی که با چند هزار سوار رنگ متحصنان قلعه متعین شده اول شام رفته بود در سر یک شهر رسیده و داعیهٔ عبور از دروازهٔ گنج دیگر بوده بیرون شهر واشدگان راه رفته لطرف محاس سر بر آورده افواج انگلیسیه بر آمده سر و یک شکسته محصول رسیده و شکست خورده در آمدن افواج انگلیسی بحصار شنیده متحیر و مضطرب شدند و جمع عزیمت بوده در گریز و جنگیدن مترددی بودند که ناگهان لمکه های انگلیسیه بعد حمله و گریز ایشان متحصنان قلعه از دروازه شرقی عقد و بیرون آمده روانه شدند و این هر جمع کثیر که قلت و کثرت ایشان معلوم نباید مسلک فرار پیموده در کمال اضطرار بسوی گریز رفتند که بعضی از هم راهیان در آب حمله غرق گردیده و بعضی در گل و لا افتاده سر بر شکسته گرفتند میر روشن علی خان سکسته بیرون گرداب اضطراب آمده که گل بسیار داشت رسیده از اسپ سوار سواری متلطیده و سر بار بر سر افتاده کفش از پا در رفت با این نصیحت سر گشته ملکی پیوست و ملازمی کامگار ماه را بکام اعدا دیده چاره بحز بدر رفتن ندیده و ارکرم و چند همراه بیرون شده در پی سر ل میرفت و اقتدار باعث و طن بدر رفتن سپاه بی حرارت لشکر ملتفه گشته رحمت نام از دست کوتوال راه رهائی یافته جانی بسلامت بدر برده و اکثر قراولان و طلبان را همیں روش نصیب بود آمده احمد خان قریشی الصالط سر و در ایام دولت در ابتدا که ملازم کامگار بود تقصیر پیش بوده سر رفاقت خود گرفته بود و پیش او و مقربان پس بلند پرداز بیار در ذات رفاقت نموده محال بسیار گفت که سپاه در عالم رفاقت چنان وچنین است باید لیکن از دست سال دل بر پیش از ملازمان کامگار ماه داشت بعد ورود در مرل شمشیر بکار امور ماستماع وار سال و مائر اخلاص علم و سایر مصارف لشکر گردیده پیشتر ورود او دیگر رفت و ملازمان کامگار از خواهش کوچیده بجاده سیع بود که محل سکوت اتفاقی افتاده زیر دلالت ندیاسی سوی چاپا پاس عبور نموده و در قلعه کچوکا بر ادهی تلوار معروف بعلامیت مقام مرمود و در روز و اسباب و اموال خود را که بقلعه رهتاس گذاشته بود در دو طلبید میر سلیمان خان بیان که معتمد علیه و مدار المهام بعمل و تحویل بود محافظه اموال و نقود و جواهر و زین کامگار ماه و دیگر لسوان مستوره مطلوبه پیش آورده بلشکر رسیده و هم درین مکان میر راسف خان که از مالک و سوار راه کوهستان گرفته بود از ملک بتنی سر بر آورده بملازمان کامگار ماه پیوست و در جلسه مذکور مجلس شوره انعقاد یافته اختلاف در آرا بهم رسید میر راسف خان که مزاج و رویه شجاع الدوله را علی بای ملبسه می دانست رأی بر رفتن پیش او مورد و گفت که اگر بآن طرف باید رفت خود در قلعه رهتاس با جمعی از خواص و متحصنان متحد شوید و صبح خواهی وانکار دست سلامت بمجرد مردم سامان حمل اسپ خوش براق که در سوارسی ماهر و با داب سپاهیگری واقف اند چند از پیاده با بیرنقد صاحب بگذاری همراه خود گرفته با انگلیشیان سی آویزم و فرصت آرام و انتظام ندهم تا وقت بهرگرا از ورماسد کامگار ماه از دست آب و هوای رهتاس و بعضی اندیشهای دیگر بی پسندید رای مذکور دران حسین مشاتی داشت لیکن بتقدیر نگذاشت میر راسف خان گفت اگر این رای را نمی پسندید از راه سبیل بگفته مارم دکن باید و تا الحال دکنیان کارسازی پیش می تواند برد کامگار ماه از رهرو سلاطین و بعضیت ایشان بلاد مردم آنجا و مناسبت مزاج انجا که مرشد

از شدت نامردی روز بروز دورتر رسیده و راغب و طامع گردید که اگر چیزی بدست آید قلعه را بدست انگلیشیه سپارد و همراهیان متعین
را بر این امر با خود همداستان ساخت این خبر بانگلیشیان رسید چون باخراج عالی جاه متکفل بودند اندک مبلغی را سهل شمرده عزیخان
را پیغام دادند او قبول نموده قلعه را بدست انگلیشیان سپرد و آنها قاعده دار خود گذاشته از آنجا بعزم تسخیر عظیم آباد نهضت نمودند
چون متصل رسیدند عالی جاه در پهلو سرای اقامت از عزم دوری دانسته قصبه بکرم که یازده کروهی شهر سرائی بود معروف
بعید و یران شدن الحال بسبب مهاراجه کلیان سنگه پسر مهاراجه شتاب رای که بازمورث آبادی گرفته منزل نموده و بقیه از راه
دروازه مغربی که شارع عشق باختیار ملازمان او و حیله پیراز آب و عبور چشم از بیرون شهر متعذر بود خبر شهری گرفت و افواج و
اسباب با امانت عارسان قلعه عظیم آبادی فرستاد و هم در غیر لا احمد خان قریشی را که از عهد عزل رام نارائن مورد عتاب بود و
مشمول عواطف فرموده ملازم ساخت و جاگیر باری او را واگذاشت و چیزی هم از نقود بطور مساعده داد و میر ابو خلعت
میر قدرت الله بن شاه شکرالله قادری که از نجوید روزگار رنیا بر اختصاص با میر جعفر خان از انظار افتاده مالی جاهی بود و تقرب نیستش
سرافرازی یافته بخواست جای گرگین خان گیرد و چیزی از اعتبار مرتبه اش رسید و شیرند ابر حروب وظهیر دولت
متنزل عالی جاه گردید و در غلب اوقات بترتیب اوراق دنشیند [illegible] مشتغال نموده حسب الامر قلعه عظیم آباد میرفت و
ملازمان عالی جاه و تقریب او دریافته با او در اکثر امور مباشرات [illegible] نمودند شاید فرصت دیده دغا بو یا فته با عالی جاه گفت
که ڈاکٹر را در حوالات مرحوم علی ابراهیم خان نهادن گذاشتن مقرون اصلاح نیست و عالی جاه خود بهیولای قابل پذیرائی
صورت همه بود اندیشه بهم رسانیده علی ابراهیم خان را گفت که ڈاکٹر الحال در حوالات دیگران باشد خان موصوف معروض
داشت که جناب عالی را در خاطر نمانده روزیکه ڈاکٹر در سرکار شما مستی داخل کرده همان روز حکم برخیزانیدن مردم متعین شد
بنده حسب الامر چند نفر پیاده ملازم خود را همان وقت باز پس طلبید الحال هرچه مرکوز خاطر مبارک باشد اصلح خواهد بود و ڈاکٹر
را از صورت حال اطلاع داده مردم خود را که حسب الالتماس ڈاکٹر دو سه کس بر در او گذاشته بود نیز از خود طلبید ڈاکٹر از خبر
تبدیل مستحفظان بدگمان گردیده بیچاره کار خود افتاده مردم دیگر بهم رسانید و بر دروازه خود نشانیده آنها را فهمانید که مردم میر ابو
را دخل ندهید و بگوئید که بدون امر حضور مرحوم ابراهیم به حاشت میر ابو این سخن را دست آویز سعایت ساخته از سرکاره متعینه شهر
و بعض جماعه داران آشنای خود نویسانید که مردم علی ابراهیم خان اطاعت امر نمی نمایند و ڈاکٹر را مردم میر ابو تفویض نمیکنند
عالی جاه چون بشورش بود بحال خشونت نیافته کلام مذکور با علی ابراهیم خان نمود علی ابراهیم خان در جواب عرض نمود که
من همان وقت مردم خود را چنانچه عرض نموده ام طلبیده ڈاکٹر را باختیار او گذاشته ام مردم من در آنجا نیستند هر که نام
نوکری من گرفته مزاحمت نماید او را گرفته بیارند تا مردم میر ابو بشهر رسند و کاری کنند ڈاکٹر در کد [illegible] ولندیس رفته کشتی
مختصری بهم رسانیده ملاح مالک آن را بانعام خطیر راضی ساخت که او را عبور دریا کنانیده بجائی برد که بعضی از افواج انگلیشی
در آنجا بود برساند و بر کشتی مذکور مع میرزا همت علی که ضامن او بود سوار شده راهی شد مردم متعینه عالی جاه که طرف دریا بحفاظت
مامور بوده اند در آن وقت قورق بود که هیچ کسی آن طرف دریا بلکه هیچ سوئی رفت کشتی را دیده شور برداشتند و معلوم شد
که ڈاکٹر میرود تا آنها کشتی را گیرانید نزدیک او برسند ڈاکٹر تا نصف دریا رسید از آن طرف مردم افواج انگلیشیه کشتی را
بسوی خود قاصد دیده برکشتیها سوار گردیده بحمایت او رسیدند کشتی سواران این طرف ترسیده برگشتند ڈاکٹر بدر رفته
با آنها پیوست این خبر بعالی جاه رسیده هرچند توهم این عمل نسبت بعلی ابراهیم خان نمود اما وقت مقتضی کاوش نبود

شکیبد و رهبری همراهی مردم کردند و دیر دو سه روز قبل ازین ظاهر بوساطت برخی از مخصوصان خانان شده و تنها سیاهی
ترشدن آن سار را عدد خود بود مینشد سگ گفتند که اگر دست آید از میان سیمطان شکیبد برسی آمد و اگر برآمدن میسر
نیاید نا سرو گستی ستوهم حمائی کثیری را می کشیم از آن همه کس غیر از داکتر ولیش که بعلت معالجات مردم با اکثر عهدگان و ارکان
دولت عالی جاه آشنا و با عالی جاه هم از جملهٔ اصدقا بود دیگری زنده نماند شده صبح آن شب که انگلیسیان مقتول گشته بودند
مدبار رفت اما از قتل آن جماعهٔ محبوط مانده داکتر اطلاعی نداشتم بعد سلام ساعتی نشسته برخاستم عالی جاه گفت باشید
آشنا سلامی آید شده چون خبر بود متحیر شدم که آشنا کیست و از کجا می آید بعد از آن گفت که خوف بالفعل برو بید خواهم طلبید
شده کار خوف جان خود محاورت علی ابراهیم خان بهادر اختیار نموده منتقل بخیمهٔ ایشان که نزدیک بست کرسته منتظر ملک نشست
بعد اندک زمانی چوبدار آمده گفت که می طلبند رفتم با یک فاصله داکتر را آورده نشاندند سی در برداشت تعالی جاه مواق
عالله این ممالک چند روپیه بدر آورد عالی جاه نگرفت و گفت شما باد شما این عمل خود معالجه نموده گفت سر آشنایی خود
سیید در پهلوی حقیر نشست عالی جاه گفت که یاران خود دید و با دستان و عابارسی چه معنی دارد سما اول گینی بنگالی
بهانه یاران در خانه خود داشته وقت کارزار سر جنگ با مرا آورده داکتر در کمال دلاوری جواب داد که من از مردان لی ترسم
اهمه انگلیسیان در گذشته اید مرا هم بکشید اما ابهام و عار خود روا ندارم من این کار کرده ام اگر باعث شود الحال هم راضی ام که
کشتن من قربان و سیعقید تمند خان برادر امیر خان عمدة الملک زنده و آن وقت جمعدار عالی جاه بسته بود خانه ایش
دلوار دیوار خانه داکتر بود گفت این ان همسایهٔ من است از ایشان بپرسید و از سر که خواهید تحقیق نمایید چون این شخص بی اصل
محض بود خان مرحوم گواهی عدم التقصیر او در حصوص داد لهذا از آن مهربانی آغا بهادر گفت اگر خواهید بکلکته بروید یا
پیش من باشید داکتر از رهنماییهای رفتن کلکته را انکار کرد عالی جاه خواست که باید رفتن او به دشمن بود صلح
میسر آید حقیر را گفت که ایشان را دریاب نماید چه بهانه که شاید در بهانه سهم باهری غیر مرضی او کردم اما خاطر اشعار
در سایهٔ سر پرده داکتر را اظهار ده اینجه مرضی او در گفتم سر ادارد و گفت باقتل سنه اميث امکان مصالحه نیست علاوه دیگر
جماعهٔ دیگر هم مقتول شده سده آمده با عالی جاه ظاهر ساخت عالی جاه خلوت نموده داکتر را سر خود خوانده مرا سکوت اهتمام
بهادر را شریک مشوره کردانید داکتر گفت که این امر امکان ندارد چون خود چه که درین راه استمرار انگلیسیان بهتر روم و اگر
میسر هم رفتم قتل سنه امیث درنهایت بی موجبی اقبح اعمال است که ارتکاب شده بود با این عمل مصالحه از جمله ممتنعات است تا عالی جاه
از این امر مایوس کلی هم رسانیده ساکت گشت و گفت سرکار حق سعی تو ایده بنا هر دو امید ما پیدا خود را تالع رضای
عالی جاه نموده و گفت سر جان سار ایمان آید شده به جا حسن سبب خلاصی بنده پس از شهر گذاشته لعلی ابراهیم خان اشرف
که مکانی تجویز نموده در آنجا گذارند چند کس تعدیر گمارند تا آمد شد مردم پرداز و آمد و شد مردم او بر دیگران باشند و حاضر باشی
از داکتر باید گرفت علی ابراهیم خان اطلاع امر عالی جاه نموده داکتر نموده صاحب طلبید داکتر میر راحت علی با صاحب مقرر کرده ضامنی
او نوشته داد خان مرحوم مکانی معین مقرر نموده فرود آورد و چند نفر معتمد متعین بود که برد و بکار او در باشند و بعد دخل شدن
صاحب سر راحت علی در سرکار علی ابراهیم خان از عالی جاه اذن گرفته مردم خود را از در سرای داکتر برخیزانیده بود اکثر
متعلق ایمان مانند عالی جاه با مشیع جمیع متعرض کسند قلعه مونگیر طرف باغ جعفر خان که راسته بطرف عرض عظیم آباد متصل بوده
متعلق اراسیه مصر نموده بود بر سر قلعه مونگیر بدین وجه است که جماعه انگلیسیه در آنجا رسیده قلعه مونگیر را بر جهت عرض جای

فرود آمده در پالکی خود بود ناگهان دو سه طرق سوار که ساخته و آراسته او بوده اند حاضر آمده در تنخواه خود چیزی درخواست استمداد و جواب
تند و تلخ داد آنها انقلاب احوال را دیده در تقاضا شدت و گفتگو حدت نمودند گرگین خان تصور ایام سابق نموده گفت کسی هست
که اینها را در پهره نگهدارد آنها فرصت غنیمت دیده تا خود بدام افتند شمشیرها کشیده لبیه چار زخم پی در پی گرگین خان را از پا در آوردند
و بعجاله بر اسپان خود سوار گشته راه صحرا گرفتند خبر کشته شدن او شهرت گرفت کارکنان رسته سواران مذکور را از جد بندوق و اسلحه
دیگر دورتر دیده دو سه توپ که پر از چهره بود بطرف آنها سر داد صدای توپها که بگوش مردم اردوی عالی جاه رسید وصول و
ورود انگلیشیان را تا نگر گرگین خان قیاس نموده آواز توپها را محمول بر جنگ کردند عالیجاه نیز همین خیال کرده بر فیل سوار شده
راه میدان گرفت و شور یوم النشور در لشکر گرگین خان بهم رسیده سرایت بعسکر عالیجاه نمود مردم لشکر عالیجاه خصوص متصدیان
و بازاریان بهم برآمده بی آنکه حقیقت حال انکشاف یابد راه فرار اختیار نموده ارادهٔ عبور از پل رهوا نمودند و سر در پی هم گذاشته
ملازمان و بازاریان بی اختیار شروع بآمدن نمودند جماعهٔ کثیری که بیشتر آمده با باشریک خیم و منزل بودند احوال واردان دیده
مضطرب گردیدند درین ضمن شام شد و بلوای عام فراریان و ازدحام آورد عمده ها مشاعل برافروختی آمدند نقاهای خصوص
یوسف علی خان و میرزا باقر مرحوم را هراس فرو گرفته در تفحص احوال ساعی شدند و مردم را فرستاده از گریختگان پرسیدند
هر یکی همین جواب میداد که سخن گفتنی نیست استماع این خبر اضطرار را افزود چون احدی خبر از جای نداشت و بنا بر خوف
عالیجاه نمی توانست که قیاس خود را ظاهر سازد عنان یک سخن که قابل گفتن باشد نمی گفت و علی الاتصال در ازدحام و کثرت مردم
می افزود و پل مذکور نمونهٔ صراط آخرت شد و شور و مرور متعذر گشته بود از انصادم کشتیهای پل که هنگام عبور ارابه و افیال بهم گر
میخورد و صدای مثل آواز توپ که از دور آید بگوش مردم میرسید و یقین می شد که جنگ توپ درمیان است و ظن غالب همانکه
انگلیشیه رسیده چون دریاچه درمیان است جنگ توپ شروع گردیده تا آنکه رای یوسف علی خان هم برین قرار یافت که اسباب ابدا
بار کرده مستعد باید ماند یا بطرفی باید راند فقیر و میر شتار سی بلغ گردید چون قریب بنصف شب گذشت و آشوب اندکی فرو نشست
فقیر یکی از معتمدان را فرستاده باو فهمانید که بر سر پل استاده انتظار کشد و هرگاه از وجوه و معارف لشکر کسی عبور کند اندک عرصه را بار او
مشایعت کرده ازو باید پرسید که ماجرا چیست فرستاده حسب الاشعار بعمل آورد پالکی محفوف مع دو سه سوار چون از پل فرود آمد
چند قدم همراه او رفته از سواری پرسید او احوال را نقل نموده گفت برین پالکی لاش گرگین خان است برای دفن حسب الامر
عالیجاه میبریم بعد استماع این خبر اطمینان میسر آمده فارغ البال نشستیم صبح عالیجاه هم رسید و همانجا منزل گزید روز دیگر
عازم پیشتر گردید و در منزل قصبهٔ باڑه جگت سیته و مهاراجه سروپ چند را به تیغ بیدریغ گذرانید و متصل عظیم آباد رسیده باغ
جعفر خان را منزل ساخت و دران عرصه در استحکام قلعهٔ عظیم آباد کوشیده محمد امین خان و افواج دیگر را انجا گذاشت چون
روزی چند بران گذشت و خبر متصرف شدن جماعهٔ انگلیشیه قلعهٔ مونگیر را شنید از شدت غیظ و کینه سمرو را بقتل انگلیشیان مقید
فرمان داد و آن سنگین دل با وجود اشتراک مذهب که در سلک زمرهٔ یکی از فرق مختلفهٔ عیسویان منسلک بود بلا اکراه قبول نمود
در اواخر ماه ربیع الاول یا اوائل ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شبی در خانهٔ حاجی احمد برادر مهابت جنگ
که انگلیشیان همانجا مقید بوده اند والحال خانهٔ مذکور محل قبور جماعهٔ مذکوره در عظیم آباد گردیده بگاه معروف شده است در آمد
و بیچارگان بی اسلحه و یراق را بضرب بندوق بخاک هلاکت افگند شنیده شده که درچنین وقت عجز و اضطرار اکثری از ان
جماعه دل از دست نداده بپای استقلال مقابل قاتلان استاده بشیشه های شراب و سنگ و خشت انچه دست داد

دو از سے عربان از عرب علی خان بدرستے بر دو سر راکہ خان ماسعد و دستے از رفقا سے خود راہ کوهستان گرفته و اسپان وباد
پیاده پا دو میل راہ پیموده اسپی بہرسوارسے یافت پس قدمان عرصۂ فرار را اسباب و اختیار بلع طریق نمود پس بانداگان که
کہ حیا تش باقے بود بدولت تمام ازان خاربار سے یافته باموال واحباب خود ملحق گردید خان موصوف بست دو ... میب وشتم
صفر سنه یکهزار ویک صد ہفتاد وہفت ہجرے نبوے صلی الله علیه وسلم بورش مذکور لعمل آمد و چار گهرے روز مذکور برآمده شکست
فوج میر قاسم خان بانجام رسید وافواج انگلیسیه بطریقه قائم مقام گردید روز دوم بانسوم خبر این شکست که میر قاسم خان شکست
لعاے خان رسیده وسیله پریشانی خاطر او گردید تمام روز بانجار سے گذرانید چون شب درآمد بصلاح گرگین خان مراجعت بکار
ترجیح یافت وعالی جاه سلسلۂ از سفاقیان و سے آنکه روسے کسی ببیند سوار شده بمونگیر معاودت نمود لشکریان ناچار در پے آقا خود
رہ سپر گردیده بمونگیر رسیدند عالی جاه در قلعۂ مذکوره دو سه روز توقف نموده اسباب ثقیل که در قلعه بود بر داشت و موجودات
سپاه و سائر اظهار امتداد ارجو دو استکشاف مزاج ملازمان در باب اطاعت وعدم انقیاد دیده از ان امر فهمیده حاصل نمود دران وقت
علی ابراہیم خان بهادر بالتماس کرد که مشتر در باب رہا کردن سرداران انگلیسیه معروض شده بد یرائی نیافت الحال ہم اگر واگذارند
کمال نیکنامی است و اگر بسلوک رسانند مردان را نگهدارند استه لیعے از بسوالان کہ ازان جماعه گرفتار به بسوارسے بوده با احترام پیش سهمه
آدمس باید فرستاد برآشفته گفت گرگین خان باید گفت چون باو گفتند رنجید و گفت این وقت کسی که ماست والتفاتے بایں
امر که نهایت مناسب بود نمود و غرب علی خان نام عربے راکه از رواج لعداد و نهایت نامرد پر از حماقت و لداد و از رفقا سے
گرگین خان و سوسلان او بود بقلعه دار سے مونگیر باز و دیش هیں نموده بطرف عظیم آباد عزیمت نمود و مستر السن و مستر سے و
مستر لسنس وغیره انگلیسیان را همراه مقید داشت صعوبت عبور راه خصوص بالاکه رسپا باسے میست که در کلوه ... گذشت
واکثر مردم باندلیه عبور از پل بیم با که از کشتی درست نموده بودند و مرور براه کار طغیان آب گرداب هلاکت اکثر حیوانات بود
ارادۂ پیش ر ... دنده شده و اسعد علی خان مرحوم خلف غلام علی خان مغفور و میر شطار سے و میرزا باقر و میر احمد اشکر
احلاف آقا میرزا سے سرور با تعاق سبقت نموده از پل رہ گذشتیم و یک روز در انجا توقف نموده شب دوم تاریخ ... بالا
در خاطر مانده سانحه عظیمی از اتفاقات حسنه بید نماند سانحۂ مذکوره کشته شدن گرگین خان بود که ناگهان روی نمود و آن اجل گرفته بمکافات
بما طمع خود گرفتار آمده خان سبیل الفرار رو دپے رو دساخت +

گرفتار آمدن گرگین خان بچنگال گرگ اجل و کشته شدن او بتقدیر خدای عز و جل و کشتن میر قاسم خان جگت سیٹهه و برادرش را از راه عناد و مقتول شدن انگلیسیان مقید در عظیم آباد

گرگین خان که کینۂ عالی در دل داشت و خود را مستقل از جماعۂ انگلیسیان سے پنداشت در پس ملازمان تتبع انگلیسیان نموده
میخواست که در اضطراب و اطمینان یکسان بار رفقا سے خود در عرب و سلوک سر بر دو همیه الست جماعۂ انگلیسیه بعدین جهات
بر این تسلط و پس بر ملازمان قدرت یافته اند و صوابط سیمونهٔ آنرا اکنون در طبائع آن قوم بسر لطیعیات نگردیده تصریح
از تقلید باعتقاد بر قهاست + سپاره ماسے که اناطین مدد بهادر سکهداد و بامرد دور و دولت و قدرت زعیر قوم خود که معتاد
بآن آداب ساسد بچگونه سے تواند که نسق انگلیسیه تنها جارسے نماید هیت کلاغ سے تنگ کبک را گوش کرد + تنگ خویشتن
هم فراموش کرد + القصه عالے جاه دو سه کروه از رہوا رسیده منزل نمود گرگین خان لعادت معهوده پیش از صبح

و محمد تقی خان خلف اکبر علی خان مینگ باشی و عالم خان و جعفر خان و شیخ هیبت الله و میر همت علی بخشی و بعضی افواج مع رساله
و اتباع خود در محافظت سد مذکور سپرده خفتند اما عبور مخالف از انجا مستبعد شمرده اوقات را خصوصاً در شب بغفلت می گذرانیدند
و اکثری که نام سرداری و اندک مایهٔ زری بهم رسانیده بودند بشرب خمر و تماشای رقص و خوابیدن با فواحش مشغول بوده اند
درین عرصه میرزا نجف خان که وارد گردید بعض مردم از رفقای میر مهدی خان برادر اسد الله خان و بعضی از همراهیان خود
ملازمان عالی جاه چیده همراهی خود گرفت و بر مورچال اودهوا رفته از کوهستانیان آنجا بلدی بهم رسانیده راهی پایاب از
جهیل که سد یورش انگلیشیه بود پیدا کرد و هنگام شب وقت سحر از ان راه بیرون رفته در غفلت بر لشکر انگلیشیه جائیکه خیمه گاه
میر جعفر خان بود تاخت و تزلزلی دران معسکر انداخت و میر جعفر خان مضطرب الاحوال بر کشتی سوار شده قاصد کشادن کشتیهای
خود گردید بعضی از افواج انگلیشی رسیده بتدارکش پرداخت و میرزا نجف خان دست بردی نموده بجای خود برگشت ازین
قسم تک و تاز که مکرر بعمل آمد انگلیشیان در تفحص راه افتادند که از کجا این مردم بر سر می آیند ظاهرا سولداری از انگلیشیان مدتی
قبل ازین هنگامه از جماعهٔ خود گریخته در سلک ملازمان عالی جاه بود و موافق ضابطهٔ مستمره هر گاه او بدست آن جماعه می افتاد کشته
می شد ازین راه که میرزا نجف خان بیرون میرفت آگهی یافت و شبی بنابر احتیاط از ان راه خود رفته نشانی جابجا گذاشت و خود
برکنار جهیل رسیده بزبان انگلیشی فریاد برآورد که من فلان کسم اگر از جرم من گذشته از قتل امان دهید راهبری نموده شما را بالای
مورچال می رسانم بعضی از سرداران آواز را شناخته عهود و پیمان امان را موکد بایمان غلاظ و شداد نمودند و او آمده ملاقات
کرد و بعد و جمعیتی مقرر گشت که او آمده همراه ببرد تا آن عرصه زینه ها ساخته و اسباب یورش آنچه باید آماده نموده انتظار آمدنش کشیدند
او ثلثی از شب گذشته رسید و پلتن گرانڈیل که کرنل کاذر(?) در ان وقت لفٹنٹ آن پلتن بود باین کار مامور گردید و علامت عروج
بران مورچال با همدیگر چنین مقرر گشت که هر گاه پلتن مذکور را عروج میسر آید مشعل مهتابی روشن نماید پلتن گرانڈیل توسدان
و بندوق را بر سر گرفته چون نصف شب گذشت بدلالت انگلیش معلوم از راه جهیل که اغلب کم از یک میل نخواهد بود دران شب تار
در عین آب که جائی تا سینه و جائی تا کمر بود وسطی نموده در دامن مورچال مذکور رسید مستحفظان آنجا اکثر بنابر استبعاد عبور مردم
از ان آب در خواب غفلت بوده اند پروالان انگلیشی زینها گذاشته بالا برآمدند نفیری نوازی بیدار گشته خواست نفیری کشد
یا دمی در نفیری خود دمانده(?) بالا برآمدگان سرخم سنگین بندوق که بطور سنان میباشد کارش تمام ساختند و جماعهٔ معتد به چون
بالا برآمد صفوف آراسته مشعل موعود برافروختند افواج و رؤسای انگلیشی محاذی پل و دروازه که مستعد و منتظر بوده اند
بمجرد مشاهدهٔ شعلهٔ شعل(مشعل) هجوم آورده با فروختن آتش حرب و قتال و قنبار(?) اندازی و گوله افگنی توپ اشتعال وازدحام نمودند
و پلتن مذکور فراهم آمده مستحفظان غفلت شعار خواب آلوده را زیر شلک آتش بار گرفت در اول شلک جماعهٔ کثیر مع محمد تقی خان
مینگباشی مجروح و برخی از انها مقتول شدند و میر همت علی غازیپوری که بخشی بعض افواج بود نیز مقتول گردید و بر کانا(?) ز
خواب غفلت جست غیر از فرار در بارهٔ خود چاره ندید چون احوال بقیة السیف تا اینجا رسید فوج انگلیشی که روبروی دروازه بود نیز
در آمده رستخیز عظیم در فراریان افگند و مردم مضطرب خود را در دریاچهٔ مذکور افگنده بعضی بساحل نجات رسیدند و برخی غریق گرداب
ممات گردیدند سرداران انگلیشیه بمشاهده سراسیمگی مردم مورچال خوشحال گشته یک پهره نمود را که عبارت از ششری(?) قسمت نفر
سر پل نجیه(?) دریاچهٔ مذکور استاده کردند مثل سمرو و مالکار(?) و غیره که بیشتر بدر رفته بودند محفوظ ماندند باقی ماندگان که خلق بحساب
بوده هر کسی آمد بحکم سمری(?) که عبارت از تلنگه ماموره است اسپ و یراق و اسباب خود را گذاشته در نهایت ذلت

چشمک بیجا میکرد راضی نشدند بنابران کار میر قاسم خان بعید به ناگهان به خبر جمیع دوستان به طرف پورنیه بهار رفته در سیاست
شب شمار محمد بیک پسر زاده که به پورنیه رفته بود برآمد او بر خان خود دو بیه دار جنگ از سیاست عالی جاه تر رسیده مانده
و را در جای خود ملکه درین سه صلاح دید و گفت رو داید برگشت سپهدار جنگ بر جان کشتی سوار گشته در دریاچه کوسی
قدیم که چار پنج کروه دور از آباد سی پورنیه و محل اجتماع دریاچه مذکور با نهر سوراکه زیر آباد سی مذکور سی گذرد بود دریچه
از دریاچه مذکور جسته با دو سه خدمتگار به تبدیل نام پنج شش روز گذرانید و لعل سرکار با را مقرر ساخت که خبر جنگ
بهار و جهوا اقبل از اسفار ما در ساند چون انگلیسیان بر مستعفان اودهوا غالب آمدند و شکست بر نوکران عالیجا
افتاد اول خبر میر روح الدین حسین خان رسید و شیر علی خان و صاحب پورنیه متعین افواج متعلقه او دهوا و مکانی کور
از روح عالی بود و دو مرا در او با منه دکو در دار الحکومة مثل لوح وقف افتاده بود و مدور حیطه پریب و دولکه روپیه
بر کشتیها بار سه و ما بار ارسال مع لشکر متصل کشتی سپهدار جنگ توقف داشت و پیاده چند نگهبان آن بوده اند
سپهدار جنگ خبر شکست اودهوا استماع در یافته سر به تاریخانه میرزاده مذکور در آمد چون چندی مدت سی سال
حاکم آنجا و در عهد صولت جنگ مرحوم بیرون آمد و داد و بهر صورت محدوم زاده مردم آن مکان و از خاندان عمده و بیرون از آن
کس نوکر میرس و ممنون احسان این عزیز بوده اند اکثر دوستان مخلص خود را که اعتماد بر آنها داشت نهانی طلبیده
بهر یکی گفت که بر کس با شما آشنا و صاحب جرأت و اهل براق باشد ما سپهدار بردم مایه آورد که صبح ان ان شاء الله
تعالی بر سد ما بالت اجماع ملوس می نایم دوستان مخلص چار سو دویده و واحد قاسی معتمد خود را فراهم نموده حاضر
آوردند تا صبح جمعیت صد کس کثیری کم و بیش بر سر او جمع آمد اول وقت نار گور دیال سنگه را که نمک پرورده خاندان
او و دران وقت متعهدی کارگذار پورنیه بود طلبیده در خلوت حاضر شد بعد جعفر را درباره در قابوی خود آورده سپر معتمدا
نمود و خود سر اسپ اقبال سوار گشته به خبر سردار الاماره ریخت و بالا شیر علی خان را که او سبب او بهر دو مکی بود
پدر بر بوده بود تا او که خانه ارمان رکاب سپهدار جنگ گرفته در حضور آورد و داد و عذر اطاعت وگذرانیدن ندر واداء
آداب مبارکباد چاره ندید سپهدار جنگ در دار الاماره بر مسند ریاسات و الی جلوس فرموده حکم نواختن نقاره شادیانه
نمود چست الامر بعمل آمد احجاد و نوکران قدیم خاندان مع سواران و ایالی حاضر آمده نذر مبارک باد گذرانیدند همان وقت
مردم معتمد فرستاده کشتیهای خزانه را که بسواحل خود گذاشته آمده بود رسیده طلبیده و سرکاری و معتمدی را همین صبح
عرضی و خطوط مبارکباد میر جعفر خان و انگلیسیان نوشته فرستاد چون میر جعفر خان را هیبت جنگ تعالی جاه مانی بود
این امر اهمیت ثمره سند خدمت پورنیه بار قائم الالقاب و مواعید الطاف بنام او نوشته فرستاد و سپهدار جنگ
بمسرت تحت سیار رسید فرمان روائی پورنیه انگلیسیان نموده حکمرانی و مهر باشتن بر اعادی و او اسفی آثار نهاد و حکومت آنجا
براسی او مقرر گشته تا او اسط عهد ریاست نواب مظفر جنگ کمال استقرار ماند +

ذکر جنگ اودهوا و ظفر یافتن جماعهٔ انگلیسیان بر افواج میر قاسم خان

افواج میر قاسم خان بر دریاچه اودهوا مورچال آن لطر تبانش فارغ البال بود اما چون افواج انگلیسیه شکست بهجوم نمایند
و برق افماران ارجد گذشت اسد الله خان با فوج خود و ثمرو ماکار سمی و ارلیون با و پیاده سه و تهایی چپاسی

گرگین خان تکلیف رفتن بنالهٔ اودهوا که مورچال بود نمود کامگار خان در جواب گفت که فوج حاضر اینجا زیاده از احتیاج و اکثر از انها در جاهاے خود دور از مورچال معطل و بیکار نشسته اند من اگر بروم از انجمله خواهم بود بهتر آنکه رئیس مطاع برای آن لشکر متعین شود تا حاضران اطاعت او نموده بکار سرکار مستعد و جان فشان باشند درین باب سخن بطول کشیده کامگار خان برنجید و گفت شما جنگ را چه مے دانید و کجا جنگیده اید انچه من میگویم مناسب و صلاح حال است گرگین خان آزرده گشته شکایت نزد عالی جاه برد و گفت کامگار خان باشعار علی ابراهیم خان بجنگ اودهوا نمی رود عالی جاه بتعلیم گرگین خان با علی ابراهیم خان درین خصوص کنایه سخنان خند گفت خلاصه اش آنکه کامگار خان بانتظار فیصلهٔ امر ضیهٔ بجنگ نمی رود و اراده اش آنکه اگر نوع دیگر شود دغا بود یا فتنه لشکر را غارت کند گرگین خان مے گوید که شاید انتظار امر شما دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که چاره اش آسان است بنده را در حضور نظر بند فرموده کامگار خان را بهر چه منظور باشد مامور فرمایند عالی جاه عذر خواسته نمود علی ابراهیم خان سوال و جوابیکه با گرگین خان و کامگار خان گذشته بود بحضور عالی جاه مفصل ظاهر نمود عالی جاه هم رفتن رئیس مطاع برای لشکر او دهوا پسندید و گفت چنین کسے کیست علی ابراهیم خان عرض نمود که بغیر گرگین خان دیگرے را این مرتبه جناب عالی نداده اند اما اغلب که او نرود عالی جاه گفت چه معنی دارد علی ابراهیم خان عرض نمود که کاریست بشو نزدیک امتحان شود عالی جاه که تکلیف رفتن بگرگین خان نمود جواب داد که احوال او دهوا انچه ارشاد مے شود واقعیست و مرا هم خبر رسیده لیکن من پاے خود را بپای عالی لسته ام و درین دار و گیر جناب عالی را تنها گذاشتن نمی توانم بهر صورت گرگین خان نرفت و کامگار خان را علی ابراهیم خان برای رفع بدنامے خود را صفه برفتن بیر بهوم سر انجیح فساد نمود تا رفته دران نواح آشوبے و شورشے افگند و افواج انگلیشیه را پریشان خاطر کرده در تذبذب انداز د چون قدریا ور بنود قبل از ورود او قضیهٔ اودهوا انجام یافت و از شدت برسات و طغیان آبها که در بنگاله بافراط مے باشد راه تنگ تاز مسدود گردیده فرصت چپاوسے نیافت و بعد شکست اودهوا کامگار خان برگشته بجاے خود رفت و بلشکر عالی جاه پیوستن نتوانست و همدرین آوان که میر قاسم خان بر دریا چه چینانگر مقامات داشت میرزا نجف خان که از اقرباے میرزا محسن برادر صفدر جنگ و از اولاد نجف خان صدر الصدور ایران و بالفعل سپه سالار سلطان هند و امیر الامراست از دست نفاق شجاع الدوله خلف صفدر جنگ بجان آمده تنها با معدودے از رفقا از ممالک محروسه اش برآمده بخدمت عالی جاه رسید او ورودش را مغتنم شمرده رفیق خود و بحسب خواهش او بمدد کمک مستحفظان مورچال اودهوا مامور ساخت ✤

ذکر بدر رفتن میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ از لشکر عالیجاه بے اذن و اطلاع بطرف پورنیه و مسخر نمودن ضلع مذکوره نیابید آله ✤

همدرین حیص و بیص میر روح الدین حسین خان بهادر سپهدار جنگ خلف سیف خان بن امیر خان صوبه دار کابل که همراه میر قاسم خان در مونگیر میگذرانید و وجهے لائق مشاهره نمی یافت گاهے قلیل وجهے میر قاسم خان برای او مے فرستاد و لعسرت اوقات گذرانیده بفروختن اسبابے که میر داشت معاش مے نمود از انجا فرصت نموده کشتی و توپخانه بهم رسانیده دلاصالش را بالغام رلسفے ساخته در زوایاے سواحل گنگا بنام رفاقت عالی جاه و بعدم اسباب سفر

با مهاراجه شتاب سنگه است میر قاسم خان در دل سال تو خیمان لعبیر و تبدیل در انتظام و اوضاع نسق او رونداد چون شکست افواجش موجب قوت و ضعف سابق بود دراج سو ستیزه شد زیاده بر مضطرب گردیده واعیه برآمدن از قلعه مونگیر یافت افواج متعینه دریا چه اودهوا نیز از دریا چه اودهوا رجال خود بسیار ساخته محل یافته به گنگا پیوسته و نهایت عمق و اکثر کنار ها سبزه زار و اسمرای خاردار است و خیلی از سپاهیان در دریا چه نالی خان ساخته است راه دیگر ندارد و نالی خان دریا چه مذکور را چند قدم عقب گذاشته پشته ای خندقی عمیق کنده و سد بسیار در نهایت متانت بسته به کوهستان متصل گردانیده و ماورای خندق مذکور جنگلی عظیم عمیق از دامن کوهستان تا نزدیک دریای گنگاست و در آن خندق هم پلی بسته و در سد راهی پر پیچ و خم به طور قلعه گذاشته عبور و مرور در اختصاص همان یک راه دارد و غیر از این راهی این طرف گنگا را ممکن نیست مگر کسی از گنگا کسی عبور نماید این بیر در صورت مزاحمت افواج متعدد است ساخته این مذکور را که اصعب طرق فی الحقیقت است نالی خان استحکام داده و دهرا و مدافعه انگلیسیه اسلم و اسهل است افواج متعینه را مزید تاکید در حراست مکان مذکور نموده بر پشت گرمی آن استحکامات برآمدن خود عنقریب از قلعه مونگیر نگاشت و تاریخ سفر مقرر نموده و حشیه بعضی درست دیده پیش خیمه را بیرون فرستاده و احضار جمعیت عساکر فرمان داد +

ذکر برآمدن میر قاسم خان با تمام افواج متعینه اودهوا و کشتن بسیاری از مقیدان بیچاره و رسیدن تا نالهٔ چینا گر با ناکام و آواره

چون نالی خان از کارسازی فراغ یافت به تاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری سوی از قلعه مونگیر در ساعت ستاره شد در برآمده داخل خیام گردید و چون شعله که در مزاج او رسوخ یافته و دلالت بر کینی این سوء رای او بود خیالات که از اعتنای درازکار دولت خانه خان بهم رسید از طرف مقیدان اندیشه ها پیدا کرده دوباره قتل آن بیچارگان گردید هر چند تفصیل اسامی گرفتاران معلوم نیست اما با اجمال اینقدر رسیده ام که جماعه کثیری بوده اند از جمله عظامی که آنها را بعد از این با علم عظیم آباد در اصحاح ملتمس دیوان نهامت جنگ که بعد انتقال آن مرحوم دیوانی سرکار اختصاص یافت و پس از آن در عهد نالی خان دیوان در اوایل مورد مراحم و بانک کفالت عظیم آباد بود مع جمعی رایان امیدرام مع پسر و راجه فتح سنگه و راجه بنیاد سنگه زمیندار ان ترهوت و شیخ عبد الله که در پورنیه مقید بود و اکثر از جماعه زمینداران و دیگر نامآوران که در زمرهٔ اسرا بوده اند همه را روانه صحرای عدم گردانیده رام نارایین را شبیده و ام کیسه های پر از ریگ بر گلو بسته غرق گردانیده و سایر دیگران را هم بهمین نوع کشتن از دنیا گذرانیده و جماعه انگلیسیان بیچاره را مکان احاطه مقید نگهداشت هر چند گرگین خان در قتل ایشان هم استعمال سعی نمود لیکن عالیجاه مرحوم و مصلحتی در وجود آنها دانسته کسی را در بین خصوص به شنود و سپاهیان به لطایف الحیل که در آن بوده اند وقت اندک سرمایه را اظهار تمرد آغاز نهاده یک طرف پیمانه خود ظاهر نموده و نالی خان مدارا و مواسات پیشگیر گردانید تا آنکه آهسته آهسته فوج به نالهٔ چینا گر رسیده مقامات نمود و افواج ساقه و لاحقه مرسوم خان اودهوا نالم گشته سد راه هجوم انگلیسیان گردیده و در بین ضمن که جنگ با انگلیسیه با محمد تقی خان اتفاق افتاد و عالیجاه خواسته رفقای جلادت پیشه او دار و مونگیر که کامگار خان میکین هم رفاقتش در آمد علی ابراهیم خان بهادر را واسطهٔ این امر گردانید خان مرحوم دل خود نموده او را احضار فرمود چون آمد بسبب لایق سرانجامی او مقرر نموده در سفر نالهٔ چینا گر همراه گرفت ایام سه چنانکه در آن مکان گذشت کامگار خان را

در استغفار بدو گذشت وپیش قدمان حربه چنانکه ازین قدر فاصله بدشمن توان زد نداشتند هر چند باشاره و آواز دعوت عقب ماندگان نمود و استمداد از آنها کرد کسی امداد و اعانت آنها نفرمود بمشاهدهٔ این احوال از نصرت مایوس در کمال افسوس بودند که درین ضمن کپتان فوج مقابل مالکار ار سنی وسمرو سپاهیان خود را مغلوب دریافته دو سه کمپنی تلنگه را بکمک این فوج مغلوب انگلیشی فرستاد و فوج مغلوب هم مردم مقابل خود را جماعهٔ قلیل دیده دریافت که کسی بمدد اینها جسارت نموده عوض فرار درست کرده اضطرار و پریشانی بجمعیت و اطمینان مبدل ساخت میر بدر الدین این احوال دیده مع رفقا به تسکین و وقار از عرصهٔ کارزار برگشت و میر ناصر وغیره بجهالت همانجا مانده از سلک فوج انگلیشیه که بمدد فوج خود آمده بود در میدان مردان جان عزیز در باختند مالکار ار سنی وسمرو خود پیشتر روی گردان شده از شارع عام بپای فرار مسلک مذلت پیموده بودند متعاقب آن هر دو سپهدار خان هم بقدم اضطراب آوارهٔ دشت ادبار گردید باقی ماندگان میدان سر در پی او گذاشته دست از آبرو برداشتند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم انگلیشیه وزیده جماعهٔ مذکوره مظفر و منصور شدند و مجروحان مطروح را از میدان برداشته باستعلاج و اصلاح احوال شان کمر همت بستند و افواج شهزاده میر قاسم خان قطع مسافت بکمال استعجال تا دریاچهٔ او دهوا که عالی جاه برای همین قسم روزها آنرا آراسته و استحکام داده بود نموده در انجا ماوی گرفتند افواج متعینهٔ مکان مذکور مع مردم فراری میدان سوتی و تازه متعینان همه که در انجا رسیده بودند بهمان مکان تحصن جسته مستعد مدافعه نشستند و بعالی جاه این خبر رسیده موجب مزید تشویش و اندیشهای بیش از پیش گردید ✣

نقل عجیب متضمن حفظ قادر رقیب

کرنل گاڈرڈ بهادر که الحال جرنل و سالار فوج متعینهٔ نواح صوبجات دکهن و گجرات است حضور فقیر تقریر می کرد که از جملهٔ مجروحان فوج عالی جاه یکی بود که زخم شمشیر بر سر بدین نحو داشت که در وسط کاسهٔ سر شمشیری رسیده تا هر دو شقیقه برابر بریده بود و ڈاکتر امید شفای او نداشت بلکه در زمرهٔ مردگان می شمرد اشتر مجروح مذکور بی هوش بود اما چون آمد و شد نفس داشت ناچار او را هم از میدان برداشته زخم را بجبیره بسته با جراحان دیگر نگهداشت روز سوم که بملاحظهٔ جراحان و مرهم کاری او ایشان آمد دید که مجروح مسطور چاق شده حقه گلی کو حیک بهر دو دست گرفته می کشد و جراحت ملتئم گردیده حاجت بمرهم ندارد اما هر دو چشم او از نور بینایی عاطل و محروم گردید بفعل اختر مایشاء و یحکم ما یرید ✣ ✣

ذکر رسیدن خبر شکست سوتی بعالی جاه و فرستادن او متعلقان و اموال خود را به قلعهٔ رهتاس و برآمدن او بمدافعهٔ انگلیشیه در کمال بیم و یاس ✣ ✣

عالی جاه بمجرد استماع خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر متنبه گشته در فکر فرستادن اموال و متعلقان بطرف قلعهٔ رهتاس گردید و زنهای بسیار که بضابطهٔ امرای هند در خانهٔ او جمع آمده بودند اکثری از آنها را که بار گران بر طبع حیران و قابل اطلاق بزعم او بوده اند بدر کرده فرمان داد که هر جا خواهند بروند و زن خود دختر میر جعفر خان را با جمیع نسوان پسندیدهٔ خود و اموال اندوخته بر کشتی و افیال و اربه و شتران بار نموده مصحوب میر سلیمان خانسامان و راجه نوبت رای و بعض ملازمان معتمد دیگر بقلعهٔ رهتاس فرستاد و ازین هم اندک انقلابی در مزاج ملازمان تا بطلب نوکران بی ادب بهم رسید

باکیپور است که عبور گنگا نموده سر یک یمین اسدالله خان وغیره افواج شتیبه با اسد اسدالله خان و تیر ... خان وغیره افواج
قلع سارن نموده لشکر هست اقتدر و جماعه داران دیگر در سرحد آن ... ملحق شدند + + + + +

ذکر شکستن افواج عالی‌جاه در میدان سوتی با انگلیشیان و معلومات آن باقتضای گردش آسمان

روز سه‌شنبه بیست و یکم محرم بعارضه‌ فیس روی داده بالکار امی و سمرو سیار ع معروف آراسته شد و اسدالله خان دست
راست ایشان بجمعیت بیست سه هزار سوار و ده و دو هزار پیاده لقرو شکوه تمام استاده و در جانب دو فوج مذکور میر علیخان
بجمعیت دو سه هزار کس جا گرفت از آن طرف افواج انگلیسی که ظاهرا زیاده از سه هزار کس بوده اند صف آراگشته مقابل شدند
جنگ درپیوست از طرفین گوله باران توپ بعمل آمده افواج انگلیسیه قدم بقدم بیشتر میرفت اسدالله خان که دعوی شجاعت
بسیار داشت با فوج همراه خود بسمت حرکت نموده بعضی میل با مدد کسی از دوره نمودند درین ضمن با افواج انگلیشی
حمله بر سمرو بالکار امی با شجاعت اسدالله خان با رفقا داعیه یورش از پهلوی فوج انگلیشیه نمود چون راهبران اخبار
یافت میر بدرالدین خان یکی از رساله داران ملازم عالی‌جاه که همین اسدالله خان بود با جوانان و اعوان از آن جمع علیحده
گردیده علم بود کشوده با اسدالله خان گفت که من منتظر نعره سواری رفقای سلام سرگاه آسمان را عیان دهید السلام الله تعالی
سبقت سرنیا سنگیر باید تعدعهای داد تا در آمدن میان فوج مقابل سکوسی بعمل بیاید با اسمه معهد است بعد جرات
و پایداری رسیده باید معمول باین امر سید مذکور گوش ننهاده استاد چون نعره الله اکبر از آن جماعه کبیر رسیده و دیدند که فوج
از جای خود جنبید با دو سوار که در آن وقت همراه داشت بر سمت تاخت از دست چپ او سر بلند و همراه با یاران دیگر
یورش بر صف دیگر از فوج انگلیشی آوردند و عرصه بر افواج انگلیشیه تنگ گردید تلنگهای مقابل میر بدرالدین خان کتار یک
پلتن بود پس پا گشته در آن یک طرف پست سرسال بود در آمدند و از اضطراب تر بیسلو که عرق شده آب با تکلو سینه آنها
رسید بعضی از همراهان سید مذکور مجروح و بعضی مقتول در میان افتاده سیر ده کس همراه او بود دیگری بصندوق در دست آ
سوار بس خورده اسبش شکست و اسب بر او در بس سر جا سجار رسیده مطلبی دار پس ملازمان همراهان اسدالله خان
پیر پنج در میدان کشته و بعضی نیم جان افتاده باقی مردم مشاهده حال جسمان که چون اصل بیان بود جرات پیش آمدن
ساخته دور بر از سر بدرالدین استادند و میر بدرالدین سدی از صندوق بهم آب و گل آن که بلند کرده بود در رود برد با عنه دیگر عیش
از اسمامی توانست می گفت که هر چه بعد اکردم و بسیار تنها بودم با اسدالله خان هیچ سواران برق اماد رسیده هر سرلنگان
پس با بریده جان سرقوم جرات سیاست و سرداران انگلیسیه فرصت یافته از سر نو با آراستن صفوف و برآوردن توپ‌ها
از دحام مردم مقابل لشکر عالی‌جاه و فقیه و از طرف دیگر سرباصر و غیره که هجوم آورده آثار غلبه بر لشکر انگلیسی ظاهر نموده بودند
بار بر سید مدد او هیچ سوکاری از پیش برده بیای لسیر با فوج انگلیشیه دست دیگر سال مقابل هم استاده مانده
افواج انگلیسی که روز رسیده اسهالو دلنگهای خود حسب الحکم آدمی رسیده خود گد رسته نوکهای سنگین بسیل داشتها
سپین سرا هم جیند تا خصم را مجال گذشت از آن ورسید در میان میسر یابد این احوال را هیچ نگوش شود از
کربل کا ذوذ دو معتمدان طرفین رسیده حرمل گاذرذ که در آن وقت کیبان یا التنسی بوده گفت که در جنگ سوتی اگر
مردم عالی‌جاه باز اعتماد چند روز دیگر در آن میان مسول آنگ کار دار مدکار با تمام رسیده بود دعلی رباینی

می چشید تا آنکه بدولخواهی محمد تقی خان آثار غلبه در لشکرش ظاهر گشته افواج انگلیشیه اندکی مغلوب گردید درین عرصه اول یک زخم گوله در پای محمد تقی خان رسیده اسپ سوارئیش در میدان غلطید بر اسپ دیگر سوار شده همان قسم جرأت و سبقت بر خصم می نمود و نهایت متصل بصفوف انگلیشیه گردید و صفوف آنها آهسته آهسته پس تر میرفت اما بضابطه و آدابیکه در آنها مقرر است جنگ کنان می رفتند تا آنکه گوله دیگر باسپ سواری محمد تقی خان رسیده این اسپ را هم غلطانید بر اسپ سوم سوار شده و تندتر پیش رفت درین عرصه یک گولی در پهلوی سینهٔ خان مرحوم رسیده از پشت او بدر رفت و آن دلاور بهادر دامن خود را فراهم آورده بر دوش انداخت و زخم را از نظر رفقای خود پنهان ساخت و باز پیشتر رفت انگلیشیان درعین پس پائی فوج را در میدان ناله لطور کمین نشانیده بودند و محمد تقی خان بر سر ناله مذکور رسیده متوجه یورش بود تا بر آنها حمله آرد چون برلب دریاچه مذکور رسید راه نیافته معبری می جست سر صدان قابو یافته بهیئت مجموعی بیکبار شلک کردند درین شلک بسیاری از همراهیان محمد تقی خان رهگرای ملک عدم گردیدند و یک گوله بر پیشانی خان بی همال که ناصیه اقبال عالیجاه بود رسیده در پی رفقای خود به عالم عقبی شتافت و شکست بر بقیه افتاده با دل دو نیم در کمال خوف و بیم برگشتند و انگلیشیان مظفر و منصور گردیده هم آغوش عیش و طرب گشتند شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینه که اصلاً کمک محمد تقی خان نکرده از دور تماشایی بودند مشاهده این احوال نموده راه فرار پیمودند افواج قاهره انگلیشیه مجروحان را از میدان برداشته برای مداوا به ڈاکتر سپردند و خود دو سه روزی توقف نموده و اصلاح لشکر و تهیه اسباب حرب و سفر نموده عازم پیشتر گردیدند سید محمد خان باستماع این خبر مضطر گشته از کمال جبن و بد دلی بی آنکه مردم را فراهم آورد و باجتماع اسباب و اثاثه و سامان سرکار عالیجاه که در انجا بود بپردازد مسلک فرار بپای اضطراب و اضطرار پیموده راه لشکر عالیجاه گرفت میرزا محمد ایرج خان پدر زن سراج الدوله که در مرشدآباد محروم از صحبت و عنایت عالیجاه بود باستقبال و مبارکبادی میر جعفر خان شتافته و ادراک حضورش نموده حسب الامر میر جعفر خان نیز و دی برگشت و در مرشدآباد منادی بنام میر جعفر خان گردانیده و خود فارغ البال نشسته باستمالت اکابر و اهالی بلده مذکوره پرداخت و بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت روز یکشنبه میر جعفر خان مع افواج انگلیشیه داخل مرشدآباد گردید اندک تزلزلی در شهر روی داد و لچه پای لشکر سهل دست برد هم بعمل آوردند میر محمد جعفر خان شش روز در دولتخانهٔ مهابت جنگ که دارالاماره مرشدآباد مقرر گشته نزول نمود روز هفتم که شنبه هیجدهم محرم سنه مذکوره بود مع افواج انگلیشیه از مرشدآباد بارادهٔ جنگ بیرون رفت ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

ذکر رسیدن خبر کشته شدن محمد تقی خان بهادر بعالیجاه و فرستادن افواج دیگر بجنگ و ظهور آثار ادبار میر قاسم خان

میر قاسم خان خبر کشته شدن محمد تقی خان مرحوم در نواح کٹوه و بردوان شنیده پریشان خاطر گردید و شیخ هیبت الله وغیره افواج متعینه سابق را حکم بتوقف بر سوتی نموده اسد الله خان پسر میر حسین خان را که فوجدار ترهت سابق بود و ذکرش در بیان تسلط عالیجاه بر صوبه عظیم آباد گذشت با شش هفت هزار سوار دیگر و مارکار و سمرو را با هفت هشت پلٹن و شانزده توپ مع اسباب آن و میر ناصر داروغه باندازان را علی الفور بکمک فوج مذکور فرستاده فرمان نوشت که همه باتفاق در میدان سوتی با افواج انگلیشیه بجنگند و شیر علی خان فوجدار پورنیه را که یکی از نامی متوسلان فخر الدین حسین خان سیف جنگ مرحوم و در وقتیکه میر قاسم خان بمدارج علیا ترقی نموده بجای صولت جنگ و سیف خان فوجدار تمام پورنیه بود نیز

ناچار و طلب سپاه آن احمق نابکار و شکست فاحش و خرابی کار او در انقیاد اسباب و سرانجام مطلوب تعلل می ورزید و قباحت
مآل این کار که در حسب حیثیت و حسبان او و آقایان او بود نمی فهمید تا آنکه افواج متعینه از دیگر سمت آباد رسیده مادر سپهر گردید عمیدیت
کردن مذکور را سابق بلغایت جو از طرف محمد تقی خان داشت دلالت و ترغیب بعدم امتثال فرمان محمد تقی خان نمود و باشد مخصص
آنکه چون شیخ هبت الله و عالم خان وغیره نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیده بودند حسب الامر مرقوم با آنها گفته فرستاد که تا بی سپه دو
اتفاق ما باید جنگید آن الهان بی سرگردش نبودان او نکرده آن طرف کاکیرستی متوجه و وارد آمده بودند روز دیگر خبر برآمدن دو پلتن انگلیسیه
از باث کرماسر اکو شی جماعه مذکوره در انجا لو دشنیده موج مذکور را از ده زفتن برسانکمامسر بود و بود و محمد تقی خان را گفته فرستاد که
در دار بعضی از برق امداد ابا نموده محمد تقی خان ساز برسا انجام کار سرکار و رفع بدنامی خود بشیر نیکه اگر خود بعد رسیده بود آنها
چیده سرکاران اسی مذکور هر روپیه برابر سپاه نگه داشته بعضا از ولایت ده ماشی و پورباسی و سیک باشی برای آنها مقرر
کرده بود لیاقت سرداری ماهه هریکی از هجانا پانزده روپیه و سی روپیه و شصت روپیه و صد روپیه مقرر کرده همیشه آنها
مستعد بودند اسی روز روی خود سی کنایید و برای بار سردار آنها از سرکار خود باده کاوستر وغیره مقرر داشت تا آنها را
سواسی بحر از سپه ساز آن دیگر بار سپاه گردن وجای بعد سی ساسه بالعهد لعر جرار امداد بسیکی آنها مع فرامرز حمله
خود که سالار آن فوج و سرسی آن جماعه بود و کمک خود سران مذکوره فرستاد و جماعه داران متعینه مرقومه باتفاق فرامرز مسطور
بسیر رفته با جماعه مذکوره مقابله نمودند و بخسی اهتمام فرامرز دران دو پلتن قابل آمده پلتن های مذکوره را تا به جایکه از اسجا
برآمده بودند برگردانید و در سلی آنها رسیده جاسی مذکوره را بعضی اطراف محصور دوشند تا آنکه وقت شب پلتن های
ربوان و دیگر افواج از سرجانب مکان بند پلتن های مذکوره رسیده چون صبح شد بیست و هم سی دیگر و بسیار در میدان برآمد
جنگ شروع گردید آن وقت عالم خان و شیخ هبت الله وغیره بواس باخته و قلبه نصیحت محمد تقی خان بهادر ساخته مقدور خود
دست و پای بسیار زدند آخر الامر لعد مجروح و مقتول شدن اکثر جرار امداد ان محمد تقی خان جماعه داران مذکور باین جنگ
ناورده بناچاری از راه سی شدند چون نزدیک لشکر محمد تقی خان رسیدند خان مذکور بیمها با طرف خود کشیده گریختگان
را او بموزن رشک خود دلداری کرد که بمصاحب مبارکت ایشان فوج از اهم شکسته خاطر در جنگ نامرداید ساخت و فوج انگلیسیه
بلشکر مذکور غالب آمده و دسته کرده ازانجا پیشتر آمد

ذکر جنگیدن محمد تقی خان بهادر با سرسپاه گوره کلاه و کشته شدن در میدان مردانگی بر نیرنگ گردش آسمانی

محمد تقی خان بهادر روز دوم یا سوم ماه محرم شروع سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری به عزم استوار پای ثبات و قرار
در رکاب کمال استقلال برآورد آنکه چون عمر عزیزش سنگ رفتار بود یا معیتی که همراه داشت بدون استعداد و استظهار اعتبار
سوار شده و بسیار کارزار آوردند و همراهیان خود را تسلیه و استمالت بسیار فرموده تحریص و تشجیع بر جنگ مخالفان نموده سرگرم
بوده فتح امید وار ساخت و بدلهای چنان سوخت که در راه او سر باختن آسان نموده یکی بر دیگری سبقت می نمود تا
مقرب جماعه داران همراهی خود تا کید بسیار نموده بصفوف افواج خود را مستعد و متفق داشته پیش رفت چون فوج انگلیسیه
مقابل گشت و جنگ در پیوست از طرفین توپ انداختن شروع نموده قدم بقدم از طرفین پیش رو بسوی هم میآمدند
کلمیر که آثار کمال نشان بلند از روز برپا یاران رسیده بود سر یکی در رفت مبین خود به هدف گلوله توپ دچار و پامال گردیده شهید سرنگون

نوشته در کونسل انداخته بود هر یکی بدستخط خود نوشت که اگر صد برابر مقیدان را میر قاسم خان بکشد مارا غیر از انتقام امری دیگر
با او منظور نیست و هرگز در آشتی با او نخواهیم زد شمس الدوله کاغذ مذکور را که دست آویز عمده برای رفع بدنامی او بود برداشته در جیب خود
گذاشت و گفت الحال بدون تامل سرها سته پیش میر جعفر خان باید رفت و او را بجای میر قاسم خان منصوب ساخته با فوج خود
باید فرستاد و باتفاق پیش میر جعفر خان آمده خان مذکور را تکلیف امارت بنگاله و مرافقت عساکر خود نمودند بعد گفتگو و تعیین بعضی
شروط و استحکام قول و قرار بایمان و اقسام تهیه سفر لشکر خود و میر جعفر خان درست دیده از کلکته باراده جدال و قتال با عالی جاه
برگشته اقبال برآمدند و مستر الس وغیره انگلیشیان بدست رام ندهی فوجدار سرکار سارن و سمرو گرفتار آمده توپ و بندوقهای
چقماقی اینها مع اسباب و سرانجامیکه در کوتهی پتنه باقی بود همراه مستر الس بود بضبط سرکار عالی جاه درآمد و انگلیشیان مقید را
میر مهدی خان حسب الحکم عالی جاه بمونگیر فرستاد و عالی جاه مستر الس وغیره سرداران را حواله شیخ فرحت علی نموده سولداران بیچاره
را نیز مقید داشت و هرجا انگلیشیان بدست عمال میر قاسم خان آمده بودند بآنها حکم فرستاد که بیچاره ها را از تیغ بگذرانند بعضی
از آنها ترحم نموده بتغافل کار فرموده چند روز درنگ کردند بعد از آنکه غلبه فوج انگلیشیه مشاهده گردید مقیدان را سر دادند و بعضی
از آنها که خیره سری خرد و بطرف مغرب دور از افواج انگلیشیه بوده اند مقیدان بیچاره را نیز بر تیغ بیدریغ گشتند مستر الس وغیره
انگلیشیان را بحوالات شیخ فرحت علی و گرگین خان سپرده کمال تاکید در حفاظت و نگهبانی آنها می نمود روزی ڈاکتر فلرتن
احوال عسرت و تصدیعات خود بفقیر گفته فرستاد و فقیر نظر بر اینکه آن عزیز آشنا و بر من احسانها کرده سخنی درباره او گفتن ضرور است
و هم باعتبار اقتضای وقت مصلحت شمرد چه گمان میرفت بلکه یقین بود که خبر آمدن آدم او نزد بنده بعالی جاه خیلی شبهه رسیده باشد
اگر من اظهار این امر نکنم از من بدگمان تر خواهد شد لهذا مجمل احوال ڈاکتر بعالی جاه گفتم جواب داد که آشنای شماست مضائقه
ندارد که درین وقت خبرگیری او نمایید اما این سخن بطنز و کنایه بود بنده التماس کرد که با جناب عالی زیاده تر از من آشناست
و خاطرداری ایشان بسیار می شد بنابرین عرض کردم اگر عنایتی بحال او منظور باشد بعمل آید و اگر تقصیردار سرکار باشد مرا کاری با و نیست
هرچه بهتر دانند بعمل آرند تبسم کرده فرحت علی را پیش خواند و گفت که ڈاکتر بغلام حسین خان پیغامها فرستاده ایشان خود چون
دوست من بودند اطلاع کردند بهمین قسم صد جا آدمهای او میرفته باشند و شما خبر از پس و پیش خود ندارید آینده احتیاط کنید
که او را در ماکول و ملبوس و ضروریات دیگر تصدیع نشود اما احتیاط کنید که آمد و رفت و پیغام و سلام او با لشکریان نباشد که مبادا
فتنه های بزرگ حادث شود و بنده بجان خود ترسیده دیگر ازین مقوله با او سخنی نگفت و انگلیشیان بیچاره بکمال حفاظت
و احتیاط در دست مردم مذکور تا رسیدن عالی جاه در عظیم آباد مقید بوده اند *

ذکر سرتابی شیخ هیبت الله و عالم خان و جعفر خان وغیره از فرمان محمد تقی خان و پیش قدمی خود نمودن در جنگ جماعه انگلیشیان و نفاق ورزیدن سید محمد خان نائب مرشدآباد با محمد تقی خان

محمد تقی خان بهادر که فی الحقیقة سردار و لائق ریاست و سروری بود با سید محمد خان نائب مرشدآباد که مرد پوچ و هیچ محض بود سر اطاعت
فرو نمی آورد و چگونه می تواند شد که جوان مرد کریم اطاعت خسیس لئیم نماید ازین ممر همیشه سید محمد خان آتش کینه او در کانون سینه
خود می افروخت و بر آتش رشک و حسد بیکناسی و ملید آوازگی او می سوخت درینولا که خان مذکور بجنگ انگلیشیان
مامور گشته در نواح کتوه رسید بعضی اسباب و آلات و ادوات حروب از سید محمد خان که حاکم شهر و صاحب اختیار خزاین و اسباب

عالی جاه فرستادند و بهانه رو رکوستیجه جانهٔ انگلیسیه که تقاضا ما را راستها دارد به تاراج رفت + + + + + +

ذکر تصمیم نمودن کونسل کلکته جنگ میر قاسم خان و برآوردن میر جعفر خان بریاست بنگاله و عظیم آباد و شیوع مواد اخاطم فساد و مقید رسیدن مستر الیس وغیره انگلیشیان بمونگیر نزد عالیجاه و جنگیدن محمد تقی خان بهادر در نواح کثوه با فواج انگلیسیه و کشته شدن بکمال شجاعت در عین رزمگاه

سر محمد قاسم خان چون دید که الحال غیر از جنگ چاره نماند محمد تقی خان بهادر را مع سرداران بر هجوم با حکم جسر ذارستید و بیاری جماعه
انگلیسیه فرستاده جعفر خان و عالم خان و شیخ هیبت الله وغیره را کمک او فرستاد و مامور ساخت که بسرکار انگلیسیان از کلکته تا مداره
تا بید خانه گورکن مقابله نمایند و افواج متعینه مرشدآباد رسیده رسانیدند که خاصه آن دیار رسید محمد خان نائب نظامت
مرشدآباد دید و اسباب طرف بلاسی و کثوه بیرون رفت و محمد تقی خان بهادر نیز با فوج آراسته خود از بر هجوم بسمت نموده
در کثوه اقامت ورزید چون خبر گشته شدن مستر امیت بکلکته رسید شمس الدوله بهادر گورنر مع جملهٔ متعلقان تهدید و وعید نسبت
محمد خان نائب عالی جاه نگاشت محمل مضمونش آنکه چون مستر امیت بجا ره که بسفارت رفته بود از غدر او قتل آمد این بیت هم
دران خط مندرج بود بیت تا پیش سبزه‌زاران رسم کهان ✤ و رسانید گان ایمن از زیان ✤ و تتر ملاقاتی این مضمون اندراج داشت
که اگر این حرکت زشت از ایشان و بی حکم آقا بعمل آورده اند باید سر آن دو کار نماند به خواهند سید و اگر بفرمان میر قاسم خان نموده اند پس
تا کردگار جهان در میان ما و ایشان چه خواسته است و قلمداران این خط کونسلیه‌های کلکته را آتش سحاب بهادر گرفته اجتماع
نمودند و شمس الدوله امامی عالی جاه دانسته دشمن او میر بودند اتفاقا شمس الدوله دران روز کونسل مرا است بمارض و قالی آمده
بکونسل چه دیدار کونسل حاضر شد و مستر هیستنگ بها دالدوله بهادر ملاقات جنگ را که با شمس الدوله مکدل و یکزبان بود و سیرا از حمله
کونسلیه‌ها بود در کونسل فرستاده باید بیاری شمس الدوله خواسته در جواب سؤال اهم حاجت اقتدار طرف شمس الدوله گفتگو تا
عهداران که مستر هیستنگ سائل اجتماع کونسل گردید کونسلیه‌های دیگر احوال شمس الدوله را پرسیدند و بیاد لشکر امل مسکان بر دند
و طلب نمان امروز چون این اجماع بارها شده مشوره محاربه با میر قاسم خان بود گفتگوی این امر سر نموده از سعدت عیلش دست
در گفتگوی خود از سری متواتر بعضی سخنان با ساکت شمس الدوله و مستر هیستنگ بر آن آوردند مستر هیستنگ
گفت بهکل بود باب سخنان مستر الیس بهادر ده با همگر حسد نتیجه و میان آمد شمس الدوله باستماع این خبر ملمس طالب بهار سی
که در سرداشت بکونسل جاه مسافت بعاری برود دو قول و دران محلس پرسید که ما مانی چه سی دراید و مری جلیس انگرکونسلیه
که استر امیت و مستر الیس هیوم رهم بعضی با ماسی جاه و شمس الدوله با وی بوده اند رکشته سدن مستر امیت معلوم گشت
مستر الیس بکمک بر احب سان پاسبند و بود از سدت عصبیت بجاه مالی تا آن زمان نبین عمال نسادند که مرسی ما غیر از انعام مستر
است از عالی جاه و جنگیدن با آن کینه خواه دیگر چیزی تواند بود شمس الدوله جواب آن بر کاغذی نوشت که مستر الیس عمره جماعه
بسیار از سرداران و صوبه داران انگلیسیه در دست میر قاسم خان گرفتار اند بسرکار ارین طرف افواج باشمک عالی جاه کم بیمال او دو
یقین است که برای سرانگلیشیه عالی جاه بانقاهسوا ایدکرد و ساک مطعت الست که اول بیدی و رشتهٔ استخلاص مقیدان خود را درست
آن سعاک سی باک باید و بعد از آن بمحاربه و انتقام بر داریم چون کونسلیه‌های دیگر را این غالب ملکه یقین بود که شمس الدوله
حمایت و نصرت میر قاسم خان سی کیا یابی سمن او اهم محمول بر بر و بر سود و بر تا سعتند و در جواب بران کاغذ که شمس الدوله

مع همراهیان مذکور تا زود رسیده بود و تقی خان و دیگر با سماع این خبر افواج دیگر را که بر برج و حصار استوار بودند بجز اطراف
عظیم آباد بود بار فرار اختیار نمودند و فتح و ظفرت نصیب اولیاء دولت عالی جاه گردید چه مادر از دست رفته باز بدست
انگلیشیان گریخته از شهر بیرون رفته کوسته خود را استوار ساختند افواج منصوره عالی جاه از بالای فصیل طرف کهرکی
بر حصار هجوم نموده کوسته را بزیر توپ انداز ساختند گرفت مستر السن با بقیة السیف فوج انگلیشیه تاب اقامت در کوسته نیافته
آخر شب گریخته به چهار سوی خود که در باستی پور بود درفت در این عرصه ما ایکار است باشندگان پلتن و هشت توپ و سرانجام آن
رسیده با میر مهدی خان و غیره ملحق گردید و هنگام صبح از گریختن مستر السن آگاه گشته جمعیت مهیب در تعاقب افواج انگلیشیه
عزیمت نمود مستر السن براین احوال اطلاع گردیده و دو انجام طاقت پایداری نیافت و سوار کشتیها فوج خود را بطرف
چهپرا و آنجا در دریای سرجو که آن طرفش متعلق شجاع الدوله است عازم گردید رام نرسین فوجدار سرکار سارن بنگاله
مقید رسیده بود جرات و اکار فرا گشته بر سر آنها تاخت و از طرف کیسر سرو مع فوج همراهی نموده دیگر افواج متعینه آنجا
بکمک رام نرسین باقتدار شتافت چون اجل مستر السن و غیره انگلیشیه همراهش رسیده بود با آنکه دو سه پلتن فوج همراه داشت
چیزی از دست آنها برنیامد و اسیر پنجه تقدیر گشته در دست رام نرسین و غیره گرفتار آمدند این خبر مفصل بعالی جاه
رسیده سر از نیاز و نخوت و غرور در ورسید اطاعت را کرکین خان از خود در گردید و وقت عصر اول خبر مغلوب میر مهدی خان
و مقتول شدن تمامی عظیم آباد بدست انگلیشیان رسیده و جان از قالب میر قاسم خان بدر رفت دو پهر شب گذشته
خبر رسیدن میرزا ناصر و غیره و غالب آمدن میر مهدی خان با عانت این فوج بر انگلیشیان و استرداع نمودن قلعه از دست
ایشان دیگر شب تعاقب مستر السن مع بابت فوج رسید جان از تن رفته میر قاسم خان باز به بدنش برگردید بتا نوقت حکم
بنواختن نوبت شادیانه نمود و صدای نقاره شادیانه از نقارخانه او بگوش اعلی و ادنی رسید صبح ملازمان برای
گذرانیدن نذور مبارکباد شتافتند و بار بجرا یافته بگذرانیدن نذر مبادرت جستند چون میر عبد الله را همین اندیشه خنک
انگلیشیه رخصت برفتن عظیم آباد نداده بود که مبادا پاس آشنایی با میر عبد الله با انگلیشیان ساخته از طرف خانه خود
که متصل بکوسته آنهاست راه داخل شدن دهد میر مذکور و فقیر اتفاقا هر دو برابر هم بحضورش رسیده نذر مبارکباد
گذرانیدند به میر عبد الله گفت که شما می گفتید که انگلیشیان مردم را زنده می خورند لیکن روبروی آنها می توانند شد
میر بر توم را هواس برجا نماند و بنده را گفت که آشنای شما یعنی ڈاکٹر فلرٹن با من عجب سلوکی کرده فوج را گنجی در خانه
خود طلبداشته این هنگامه برپا نمود بنده عرض نمود که من در چه عرصه ام که با آنها آشنا توانم شد آشنایی ڈاکٹر با خیال لیست
ما مردم را باید که با آشنای آقا و دوست او دوست باشیم و با دشمنانش دشمن اگر ڈاکٹر دوست سرکار است ما هم دوست
او ایم و اگر دشمن است ما زیاده تر دشمن او ایم القصه بعد استماع این خبر مکرر احکام نوشته بحکام ممالک محروسه
خود فرستاد که میان ما و انگلیشیان الحال آشتی و وداد نمانده مدار او تها متحقق گردید هر کجا از این جماعه هر که یابند از تیغ
بگذرانند و شاید درباره مستر امیت حکم صریح برای کشتن او و همراهیانش نوشته باشد یا همین حکم عام که در مرشدآباد
رسید مستر امیت بیچاره را مع همراهیانش شهسوار بیگ و غیره جماعه داران ملازم میر قاسم خان محصور نموده هر چند
عجز و الحاح می نمودند که ما را زنده پیش میر قاسم خان ببرید سفله های بی ننگ عار سخنان شان گوش نکرده روز
پنجشنبه بتاریخ پنجم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری همه آنها را به تیغ بیدریغ گذرانیده سر آنها را نزد

ازسنه وچوب سرکرده آمدن بالای حصار مرتب و تیار نموده محکم است و پاسی از شب گذشته داکتر فلرتن که بر عمر یکصد و در
وسط شهر خانه داشت رقعهٔ بوسیله طلب داشت داکتر مذکور نیز اطلاع از داعیهٔ حرب و جنگ برخاسته پیش مستر السن
رفت بعد رسیدن دریافت معلوم نمود که اراده و جمعیت میر مهدی خان تسخیر و داعیهٔ انگلیسیان در قلعهٔ شهر عظیم آباد که دارالاماره
صوبهٔ مذکور بود در استراحت و افواج متعینهٔ فصیل های حصار شهر تیار بسیار بود در انقطاع صوبه الکاکه حالیا درین دیار
رواج و انتشار یافته بعضی حاضر در خواب و بسیاری از ایشان در خانهای خود مستغرق عیش و آرام بوده مستعد قلعه داری کسی
نبود مستر گستر و غیره انگلیسیان با افواج همراهی خود پاسی بعلاوت عیش نهاده زینه های مرتب را بر دیوار حصار از طرف
سرچشمه برلب دریا سی مابین حویلی مستر عبدالله قندرو کوچهٔ انگلیسیه است گذاشته سحر روز جمعه دوازدهم ماه ذی الحجه الحرام سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بیک قدم جرأت بالای حصار بر آمدند از سعی ایشان قلعهٔ قلیل جماعتی که در گرد و نواح آن کار
حاضر بودند مدافعه پرداخته بعضی از انگلیسیان و تلنگها را مجروح ساختند با قتماد گان اندرون شهر در آمده یک فوج از در
بازار کلان که مابین دروازهٔ مغربی و قلعهٔ پادشاهی است و فوج دیگر از کثرهٔ بود در رسته محلهٔ دیوان سلک کیان تا نشتر
گذاشته میر مهدی خان و دیگر افواج متعینهٔ شهر و حصار رسیدن آواز توپ و شلک خبردار و از خواب غفلت بیدار گشته
شهرهایکه دران اضطراب میر گشت بر روی بمال عال شتافتند تا برسته گورهته رسیده تقابل روی داد از آن طرف
بسلک بندوق و سر دادن توپ چهره دار آتش دادن شروع افتاد و محمد امین خان مع حیدر کس که ازین طرف مجروح گشته
دیگر اسپهای بسیار زخمی و قرار بلعربید و شکست بر میر مهدی خان و شیخ برکت علی و محمد امین خان وغیره افتاد میر مهدی خان
از راه دروازهٔ مشرقی بدر رفته اراده رفتن بسوی مونگیر نمود و شیخ برکت علی مضطرب الاحوال از کثرت راه
بدر رفته به سر و پا بر لب دریا جهه دهوه رسید و مضطرب راه می سپرد محمد امین خان سرگشته داخل عمارت چهل ستون
زین الدین احمد خان گردیده دروازه را بر روی خود بست و در آنجا مستعد مافوق گشت تا هیس آیده دوال سنگه برادر یعماره
قلعه پخته را بسته مقابله با دو بندوق بیست و از چهل ستون هم کسی بندوق میرن قسمی بارید و افواج انگلیسیه در تمام شهر منتشر
گشته فصیل و برج حصار شهر را مستحکم ساخت و از دروازهٔ مشرقی تا دروازهٔ شهر بغیر از چهل ستون و قلعهٔ پادشاهی
که دوال لال سنگه و محمد امین خان قائم بودند تمام شهر در عمل انگلیش در آمده با دو پهر چاد دست تلنگان و سرکاره و لچه های
لشکر انسان رسید طبقهای مردم را بخاطر جمع تاراج نموده پرکاسی دران خانه بگذاشتند و این عمل گاهی از لشکر
ایشان تا آن زمان بعمل نیامده بود درین عرصه میر مهدی خان بمونگیر رسیده بود که افواج دیگر از مونگیر در رسید به جهت
کمک میر مهدی خان و حصار عظیم آباد رسیده میر مهدی خان را ملاقات ساخته نمود و کیفیت باید ازی محمد امین خان
و لال سنگه در چهل ستون قلعه دریافته مع میر مهدی خان بعزم انتزاع شهر از دست انگلیسیان سراسیمه شهر عظیم آباد
شده وارد لب دریا بر سر درگاه سید معروف رسیده و سر راه در دو طرف دروازهٔ مشرقی یورش نموده چون نزدیک
دروازهٔ مذکور رسیدند انگلیسیان دو توپ خود را از دروازهٔ مشرقی بیرون کشیده بر پل خندق قائم کردند و دو صف
بسته مستعد ایستاده اند میر ناصر داروغهٔ نال و دیران و دهرم خان و عالم خان که پیشتر از ما کارآمدی رسیده میر مهدی خان
را همراه آورده بودند بضرب بانهای متواتر و بندوق و مایک جمعیت افواج انگلیسیه را متزلزل و متفرق گردانیده حمله آوردند
فوج انگلیسیه را دل از دست رفته پای ثبات بر جای نماند هیچ آسیبی در سر دو توپ خود در دو راه فرار نمودند میر مهدی خان

الیه رفته او باید گفت و باید چه پرسید تا از چه مقام سید علی ابراهیم خان سوال شد و عالی جاه [illegible] گشته امید نوبت راستی و
علی ابراهیم خان [illegible] فرستاده و [illegible] آمدن او [illegible] علی ابراهیم خان [illegible] مذکور پیش او
رفته [illegible] گرگین خان [illegible] جواب [illegible] مشوره کار سے تمام
[illegible] عالی جاه [illegible] دولت خود [illegible] جنگ حاضر بود [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] علی ابراهیم خان و علی ابراهیم خان
گرگین خان [illegible] عالی جاه [illegible] صلاح [illegible] کار سے
[illegible] گرگین خان [illegible] علی ابراهیم خان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] بتشبیه و تمثیل ادا کند هر دو دست خود [illegible] انگلیشیان
این حشم [illegible] انگشتان یک دست خود را بند کرده و انگشتان دست دیگر را [illegible] گفت اگر اطاعت مستر
امیت کنند این حشم [illegible] غالب آیند و اگر اطاعت کنند [illegible] انگشتان دست دیگر [illegible] خواهند بود [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] مستر امیت [illegible] انگلیشیان [illegible]
[illegible] انگلیشیان دیگر [illegible] میر [illegible]
[illegible] مستر امیت وغیره [illegible] کلکته گردیدند

ذکر برگشتن مستر امیت وغیره انگلیشیان بطرف کلکته از راه دریا و جنگیدن مستر الس در عظیم آباد با میر مهدی خان و غالب آمدن اول بار و گرفتن قلعهٔ عظیم آباد و گریختن میر مهدی خان و رسیدن فوج دیگر از مونگیر آخر همان روز و برگشته آمدن میر مهدی خان همراه فوج مذکور و غالب آمدن بر مستر الس وغیره به تقدیر ایزد قدیر و کشته شدن مستر امیت در مرشدآباد و التهاب یافتن نائرهٔ عناد و فساد

چون مستر امیت دید که عالی جاه مطلقاً التماسات او را نشنید و هیچ وجه خاطرداری او لحاظ نیاورد ناچار در کمال غیظ و کدورت بطرف کلکته برگشت و بمستر الس نوشت که میان ما و عالی جاه صحبت در گرفت منجر بمجادله و مقاتله خواهد شد شما خبردار و مستعد کارزار بوده هر چه از دست برآید دران قاصر نخواهید شد مستر الس هم که دل پرے از عالی جاه داشت و با جتماع کونسل با مواقف خود در کلکته یقین مے پنداشت که بمجرد رسیدن مستر امیت بکلکته حکم کونسل متضمن جنگیدن با عالی جاه و انتزاع ممالک از دست آن برگشته بخت خواهد رسید چند روز انتظار گذشتن مستر امیت از حدود حکومت عالی جاه و مجامع سپاه او کشید چون بحساب روز آمدن مستر امیت از مونگیر معلوم نمود که الحال مستر امیت از احاطه افواج عالی جاه بیرون رفته بکلکته رسیده باشد تهیه جنگیدن با میر مهدی خان و تسخیر قلعهٔ عظیم آباد جزم نموده رقعه بمیجر کستر س که سالار فوج انگلیشیه متعین عظیم آباد بود نوشت که امشب با همه فوج در کوچه آمده جمعیت باید نمود و صبح بر قلعه ریخته ابواب حصار را باید گشود و در کوچه‌ها و رسته‌های متعدد

نیست وارد برده خاطر نشد لیکن چون بدرخواهی بسیار می‌نمود چاره غیر از تصدیق اقوال او نبود و از دوستی مستر گلس و
کپتان هارپر موافق معامله خود اول صبح بر اسپ سوار برای سیر و شکار از خیمه‌های خود بیرون رفته خواستند که اندک بیشتر
روند پیاده‌های ملازم بالے جاه و جمعیت سواران سرداری سو پیدا گشته انگلیسان مذکور را از دور در عرض راه آمده مانع آمدند ازین
حرکت بیجا گسسته خاطر مثله خود بدستی و ملاقت پیش آمدند پیاده‌های سر انداز عالیجاه مستعد جنگ شده فتیله‌های تفنگ
را روشن کرده مزاحمت افزودند انگلیسیان مذکور بیچ و تاب بسیار خورده بجور و ناچار برگشتند و بملاقات عالیجاه آمده
شکایت این امور بعد بیدر ده قیل و قال بسیار در میان آوردند میر قاسم خان انکار محض نموده عذر عدم اطلاع خود پیش آورده
درخواست لیکن اصل آن جماعت این حرکات اصلاً بر حساب ملکه بود میرزا بعد ستم گشته ماست وقت وحشی گردید میر نورین قاسم خان ناچار
خود مثل علی ابراهیم خان و میر شمس الدین غیره و دیگر مشوره می‌نمود و ایشان تأمل و تفکر نموده بصوابدید مسترامیت مصلحت اتمام
مسئله نمودند اگرچه بر تهمت دوستی انگلیسان بمال محکم بیش ازین گفتگو و درین خصوص هدایت اما علی ابراهیم خان بهادر تمیز پاس العیش
اکثر سخنان لائق که متضمن آشتی و رفع غبار کدورت و نقار بود گفته قباحت بکار نادهی مجادله می‌نمایید اما بیچاره با عیش عالیجاه سیاهیه
عالیجاه هم عقیده می‌پسندید لیکن وقت عصر گرگین خان آمده تا یکپهر صحبت خلوت بعالیجاه رسید اجمع مشوره گفته علی ابراهیم خان
و دیگر دولتخواهان از لوح خاطر ستم شستند سخنان لاطائل خود را بصفحه ضمیر او مرتسم و مرتسخ می‌ساخت که کار اصلاح آن
نشد بود چنانچه یکبار علی ابراهیم خان جنگ آمده عریضه‌ای بعالیجاه نوشت که هرگاه ملتمسات بنده و دیگر دولتخواهان هرگز
پسند خاطر عاطر هم آمده باشد بایاد اعتبار گرگین خان پذیرائی نمی‌تواند یافت درین صورت خود را و دیگر مخلصان دولتخواه
را در قبه آمکندن و سایل تفکر بر سردن سود دستی ندارد آخر اینکه گرگین خان بنا در الماس که مثل سوایدلس است که سام
این معامله بکف اختیار گرگین خان گذاشته خود را و دیگر بندگان دولت را عبث رنجه نباید داشت و سرمه گرگین خان
عرض نماید مطابق آن چنانچه لعل سے آید لعل باید آورد و مسترامیت وغیره را تحرکات بیک که لائق شان خداوندان قهار
نیست آزرده خاطر نباید ساخت اگر با ایشان مصالحه بودن و با اتفاق و آشتی بودن منظور است این قسم سلوکها اصلاً زیبنده
نه خاطر دواگر بحض آنها بر سر فتنه نیست و اراده جنگ است چه بهتر که کار را باصلاح گرگین خان در خاطر عاطر جا گرفته از هم بگسلد
را رسانید از غافلون آنچه بدی و حیال بلے سیردن دلائق شان خداوندے نیست اتفاق حال الفایکبار همیشه با ایشان سلوک
معمول بوده درین وقت که بسفارت آمده اند قدرے زیاد باید افزود و رخصت باید فرمود و با شعار مردی که مسطور
است باید کوشید چه در کتاب مذکور تا بر سطوت و شوکت جناب عالی می‌افزاید و به ارقند و دولت آنها چیزی نمی‌کاهد
هیچ ازین که بنیاد کینه و عناد و تفاقم نموده دیگر سود دسے ندارد چون این کلمات بگوش گرگین خان رسید تعهد از آمدن دربار
دو سه روز لے لقا بقدرو رید و درین کشتی از کلکته بپارسے بعضے اجناس و در تحت اجناس با العرب بیند و حقا است که کوی
عظیم آباد مے رفت دررسید و گرگین خان مزاحمت نموده را می‌نگذاشت آن بود و مسترامیت مکرر برای عدم ملاسے آن کشتی
و سردادن بدون مزاحمت و گستن جابه معمول عروض داشت همش پذیرا نمی‌یافت علی ابراهیم خان گفت که کاوش
درین خصوص فایده ندارد اگر اتفاق منظور است رخصت بیند و قنا گوید چه قباحت دارد و اگر جنگ است پیرو سرار سدو ق
بالفعل و دیگر هم اگر افروده باشد چه سود دستگاه ارد و هزار شکمباد و هزار و بالفعل هم توان جنگید عالیجاه گفت کی این حرف با
گرگین خان نمی‌تواند گفت گوید علی ابراهیم خان فرمود که اگر مرا سے حضور باشد با گرگین خان گفتن چه قدر کار است عالیجاه گفت

پوشیده همراه رفت و دید که در خلوت عام مکین حمام عالیجاه و گرگین خان روبروی هم نشسته اند بنده در کنجی و علی ابراهیم خان
در کنج دیگر نشست عالیجاه مذکور که از زبان بنده شنیده بود با گرگین خان می گفت آخر بنده را فرمود بیشتر آیید و آنچه در باب
اید با گرگین خان بگویید بنده اندکی پیش آمده روبروی گرگین خان نشست خان مذکور بنابر آنکه عالیجاه گفته های مرا
لائق اعتماد ندانند با عالیجاه گفت که نواب صاحب اگر کسی از خنجر صدر انگلیش را بشکافد معلوم نخواهد کرد که مرکوز خاطر او و مافی الضمیر
چیست بعد از آن بسوی من متوجه شده پرسیدن گرفت فقیر آنچه با عالیجاه گفته بود گفتنش آغاز نهاد دو سه کلمه شنیده یکمرتبه
مضطرب شد و گفت که صاحب اینقدر چرا می گویید من چهار چیز از شما می پرسم جوابش را باید گفت گفتم بپرسید گفت اول خود
آنکه اراده مستر امیت چیست و در اینجا که می آید با نواب صاحب اراده دغا دارد یا نه و دیگر آنکه سرکار کی قلعه و فوج منظور دارد
یا چیزی دیگر و دیگر آنکه با ما اراده دوستی دارد یا دشمنی بنده بکمال حیرت در روی او دیده گفت که بنده را از سؤالهای
صاحب تعجب می آید همین زمان در حضور عرض کرده اید که اگر کسی سینه انگلیش را بشکافد بر ضمایرش آگاهی نخواهد یافت مرا که
چنین باشد بنده چگونه بر مکنون خاطر مستر امیت آگهی یافته باشد و آنچه اندیشه دغا از طرف او می نمائید محل حیرت است او تنها در خانه
شما می آید باید از شما اندیشه دغا داشته باشد نه آنکه شما از وی این اندیشه ها را در خاطر خود راه دهید و آنچه درباره تجسس سرکار کی
استفسار می نمائید هر که درین قلعه و در لشکر شما خواهد آمد بقدر شعور و لیاقت خود بر کم و کیف آن مطلع خواهد شد منحصر بمستر امیت
چیست و آنچه از اراده دوستی و دشمنی استفسار می رود او برای بعض سؤال و جواب نزد شما آمده است اگر استرضای
او خواهید نمود دوستی با شما خواهد کرد و اگر مخالف مرضی او عمل خواهید آورد یقین است که بخصومت و دشمنی خواهد انجامید این
سخنها خود قابل پرسیدن نیست عالیجاه تصدیق اقوال فقیر نمود و گرگین خان که از همیشه با من بد بود بدتر شد و بنده را عالیجاه
مرخص نمود بنده در کمال حیرت تماشای قدرت پروردگار که در عصر ما چه قسم مردم سپه سالار و مرجع حل و عقد عظائم امور شده اند بر خانه
بخانه خود آمد صبح آن روز عالیجاه برادر خود میر یوسف علی خان و راجه نوبت رای را برای استقبال مستر امیت فرستاد و روز
سوم که غره ماه ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بود مستر مذکور به مونگیر رسید و جائیکه برای ورود او معین و خیمه
ها برای او برپا گشته بود منزل نمود و عالیجاه برای ملاقات او رفت و مدارا و مواسات فیما بین همدیگر بعمل آمد روز دوم مستر
امیت و مستر جی و کپتان جانسن و مستر کلسن که جوان نوخاسته و شگفته خاطر و فارسی را درست اخذ کرده با بنده در همین
ملاقات استقبال و دوستی بسیار بهم رسانیده بود و دو سه انگلیش دیگر باتفاق برای ملاقات عالی جاه آمدند عالیجاه موافق
ضابطه چند قدم از مسند خود بطریق استقبال پیشتر رفته آورد و بر کرسی ها که برای نشستن ایشان گذاشته بودند نشانیده خود
با آنها نشست و رسوم تواضع عطر و پان و خوانهای لباس برای مستر امیت مع اضافه جواهر بعمل آورده مرخص ساخت بیگاه
رخصت نیز تا سر فرش مشایعت نمود و بعد از آن ضیافت نمود و مستر امیت مع جمیع انگلیسیان مذکور بهنگام شب موافق وعده آمده
تا نصف شب تماشای رقص و آتش بازی دیده و طعام خورده بجای خود برگشت از آن باز مکرر آمد و رفت انگلیسیان
مذکور بعمل آمده جواب و سؤالها درمیان آمد و گله های همدیگر بسیار مذکور شد لیکن هر بار صحبت بنا چاقی اختتام می یافت و وقت
آمدن آنها بر سر دروازه حجاب اما عالیجاه حسبی که موجب رنجش و استخفاف آنها باشد بعمل می آوردند چنانچه یکبار مستر امیت
وغیره روبروی عالی جاه آمده شکایت حرکات سپاهی موجب بوابان و مستحفظان دروازه و تفتیش نمود و نه میر تقی خان [illegible]
اطلاع خود دران امر ظاهر نمود و معذرتها خواستند اما آنها می دانستند که این حرکات مجال چاکران بدون [illegible] عالیجاه

جناب عالیجاه میر عبدالله صوبه را که ذکر بعض تقریبات متعلقه درین اوراق گذشت بنابر آشنائی او با مستر امیت از عظیم آباد طلبیده آ
والده ... در مونگیر چون خبر کوچ نمودن مستر امیت از بنگاله رسید حقیر و میر عبدالله را باستقبال مستر امیت مامور
نمود و فرمود که شما پیش دو روزه با مستر مذکور آشنائی دیرینه دارید شما باید باستقبال او باید رفت و باید دریافت
که ما فی الضمیر او چیست و چه اراده در خاطر دارد ایدوست هر سرکاره مع یک متصدی از ... دو جماعه دار هرکاره که هر یکی
... همراه او بود با ما همراه کرد و سر دو جماعه دار مذکور را فرمود که در لباس مددگاران یکی سایه وار ملازم این مقدار و دیگر
هم قسم با میر عبدالله باشند خصوص وقتیکه با پیش انگلیسان مذکور باشیم یکی از ایشان در خانه ما آید باید که جماعه داران مذکور با
وقت از اول مجلس تا آخر حاضر و سامع و ناظر باشند و هر چه گفتگو میان ما و انگلیسیان در میان آید با ... آنچه ظاهر شود
و ... فرستاده باشند و یکی از سرکاره‌ها بر جلد مذکور را بسوی ... رسانیده و تاکید رسانیدن بحضور نموده خود
... ما حاضر باشد با این حال فقیر و میر عبدالله از مونگیر کوچیده در گنگاپرشاد رسیده ملاقات با مستر امیت نموده بودیم
سدیم و در هیمن ... احوال تعیناتی سرکاره‌ها که بکار مامور بودند کرد از بس که دیدیم مستر امیت و مستر ... احوال ما را دریافته
در گفتگو حزم و احتیاط را کار فرماید ... با ما ... نمود که ما ... دو بعد از ... احوال ... اوقات ما در صحبت
انگلیسیان مذکور ... گذشت و هر گفتگو ... که در میان ما و ایشان آمد سرکاره‌ها مفصل و فقیر و میر عبدالله مجلس ... نوشته
کرده ... با فقیر و میر عبدالله با مستر امیت ... مطور جناب عالیجاه بود گفت و پرسید که ... آمدن
صاحب چیست ... صاحب ... از طرفین نام باید ... الضمیر مطلع گشته آنچه حق و صواب ... باشد
که این ... مستر امیت ... گفت که صاحب ... ما موافق ... با ... گوید ...
عالیجاه ... ادسان ... از طرفین ... آنچه مطور ... ایقدر ...
... آمده ... عالیجاه آنچه ... بگوید ...
... درین باب ... و ... انگلیسیان ... اصلاح وقت ...
با عالیجاه از طرف ما مردم ... ایدا و اصرار ... گفتگوی مذکور ... مستر امیت ...
... سرکاره ... رسیده بودیم که خط جناب عالیجاه ... و میر عبدالله ... ملک ...
رسیده و در آن خط نوشته که ... مستر امیت ... الضمیر ... بود ... باشد
باید قبل از آمدن مستر مذکور شما ... رسانید ... و میر عبدالله ... مستر امیت رفته مضمون خط ظاهر نموده مرخص

شدیم روز دوم ملاقات جناب عالیجاه رسیدیم +

معاودت فقیر مع میر عبدالله و گفتگوئی که با گرگین خان حقیر را روی داد در حضور عالیجاه

در راه هرکاره‌ها ... از متواتر ... تاکید طلب ... رسیده ... بحضور پرسیدن ... میر عبدالله ... دیده و
شنیده بودیم مذکور کردیم چون میر عبدالله ... مرحوم تقریر ... از گفتگوی آن ... چاره ... مکدر گشت
و ... قسم را ... مرخص فرمود فقیر و میر عبدالله ... رفته ... وقت عصر بود که آدم
... ابراهیم خان ... آمده گفت که ... جناب عالیجاه ... طلبیده اند تشریف باید آورد ... دربار

آمدنشان از مرشد آباد تا بمونگیر در قید شدند

عالی جاه را بنابر اطلاع بر اجتماع کونسلیه‌های مخالف خود در کلکته و مشاهدهٔ اسباب منازعت با انگلیسیان تشویشی عظیم از طرف جگت سیتهه
و برادرش بهم رسیده و بودن ایشان در مرشد آباد مقرون بصلاح حال خود ندانست سببش آنکه چون جگت سیتهه در معاملهٔ سراج الدوله
با میر جعفر خان و دولبهرام و در بارهٔ میر جعفر خان با میر قاسم خان ساخته بزر و تدبیر معین و نصیر بوده اند درینولا که منازعت با انگلیسیه
روی نمود عالی جاه را که شناسای احوال آنها بود اعتمادی بر آن هر دو برادر نمانده آنها را در تماپوی خود داشتن اصلح امور دانست
و چون میدانست که فقط بنوشتن خطوط آنها عزیمت مونگیر نخواهند نمود بلکه گمانهای بد از طرف من بخاطر خود آورده چه عجب که بهر صورت
خود را بکلکته رسانند و نصرت مخالفان من بزر و تدبیر نمایند بنابر آن بخان العالیشان محمد تقی خان بهادر که در آن زمانی بر سرکار حاکم بیربهوم
و هوا مرد یک روی و دولتخواه ولی نعمت خود بود نوشت که خود را بعجاله بمرشد آباد رسانیده خانهای جگت سیتهه را فرو گیرد
تا بطریقی برآمدن و رفتن نتوانند چون مالکار ارسنی که یکی از خواجین گرگین خان بود در رسید جگت سیتهه را حواله او نموده رسید
بهر او بگیرد مالکار مذکور را با سه چار پلتن روانه مرشد آباد ساخت تا در آنجا رسیده جگت سیتهه را مع برادرش مهاراجه سروپ چند
همراه خود با احتیاط در حضورش آورد اما نسبت بهر دو برادر مذکور در ظاهر سوی ادب و استخفافی بعمل نیارد محمد تقی خان بر [illegible]
فرمان بمرشد آباد رسیده خانهٔ جگت سیتهه را محاصره نموده پیغام فرستاد که شما هیچ تشویش و پریشانی را بخاطر خود راه ندهید
مارا با جان و مال و آبرو و ناموس شما کاری نیست مگر عالی جاه شما را پیش خود طلبداشته تهیهٔ سفر نموده بخاطر جمع بمونگیر بروید
هر دو برادر مذکور بضرورت چاره در اطاعت دیده تهیهٔ سفر پرداختند بعد دو سه روز مالکار ارسنی هم در رسید جگت سیتهه
مع برادر خود همراه ارسنی مذکور روانهٔ مونگیر گردید بعد ورود و ملازمت عالی جاه مورد استمالت و عنایت گردیده مامور
بساختن حویلی و کوشکی در مونگیر شدند و حکم شد که بدستور مرشد آباد مطلق العنان بوده در دربار موافق ضابطه که داشتند آمد و رفت
می نموده باشند اما در باطن مردم بحراست شان مامور بودند تا بی خبر دور تر بهیچ طرف رفتن نتوانند آن بیچاره ها ناچار
بموجب امر بنای حویلی در مونگیر جایی که عالی جاه اشعار نموده بود ساختند و بروزگار نمدار نوعی که می خواست در ساختند مخفی
نماند که جگت سیتهه مهتاب رای و مهاراجه سروپ چند هر دو نبیرهٔ جگت سیتهه فتح چند بودند و هر دو بنی عم هم دیگر پسران فتح چند
جگت سیتهه در حیات پدر و زمان دولت شجاع الدوله ناظم بنگاله در گذشتند دولت فتح چند با این هر دو نبیره منتقل شد و در عهد
مهابت جنگ با قدر اسی زندگی داشتند که شرحش بیانی نیست و دولتی داشتند که در عهد آنها احدی از مهاجنان هند
و دکهن را با آنها مجال برابری و همسری نبود و جمیع مهاجنان گویا عیال آنها بودند در هنگامهٔ جنگ مرهته اول در یورش چون
شهر مرشد آباد حصاری نداشت میر حبیب بر کوتهی جگت سیتهه قبل از وصول مهابت جنگ بی خبر ریخته تاراجی نمود گویند
دو کرور روپیه فقط جنس ارکات بعد بدستش آمد اما جگت سیتهه این قدر نقصان را برابر پرکاهی نشمرده و مدعی نوشتن هندوی
کرور روپیه بودند که درستی باشد یعنی بمجرد دیدن پارچهٔ کاغذ مهاجنی که برات تنخواه نوشته بدون عذر برسانند ملخص آنکه دولت آنها
مرتبه بود که بیانش محمول بر مبالغه و اغراق می تواند شد و هزاران گماشته و وکلا در رفاقت دولت آنها مالک مبالغ خطیر شدند
و الی الآن که سالها بر فوت آنها گذشته و کار مهاجنی بنابر تسلط انگلیسیان بر مملکت بنگاله چنانچه آنها را میسر بود اولادشان ندارند
هر یکی از منتسبان آن خاندان بکمال رفاه و آرام می گذرانیده درین ضمن خبر آمد آمد مستر امیت اشتهار یافت

ذکر آمدن مستر امیت بمونگیر بنابر سفارت کونسل پیش عالی جاه و کشته شدن آن بیچاره هنگام معاودت در مرشد آباد بکلکتا

وبر دادند در جواب حکم کونسل شمس الدوله نوشت که چون تجار بهر یکی از سلاطین انگلیش ساخته مال خود را بی زکات آنها
سپرده در صورت معافی محصول شان معافی محصول اکثر تجار است مگر قلیلی از ضعفا و بیچارگان که توسل با انگلیسیان
و علاقه اینها نتوانند کرد وجهی از محصول آنها داخل سرکار نمی شود بنابرین معاف نمودن جمیع محصولات مناسب
نمود چه هرگاه مهاجنان و تجار عمده محصول سرکار را این تهانه ندهند غربای بیچاره را رنجانیدن و قلیل چیزی
از ایشان رسانیدن چه خوبی داشته باشد و بسی استخلاص گماشتگان که قلعی شده در امر انگلیسیان با وجه
گماشتگان ما را مقید کرده برده اند هرگاه گماشتهای ما از قید کلکته خلاصی یافته در بهار رسند گماشتهای ایشان
هم خلاصی یافته خواهند رفت چون این جواب به کونسل کلکته رسید کونسلیهای مخالف عالی جاه که مجامع بوده اند گفتند که هرگز
عالی جاه این معافی محصول از آن جهت است تا ما را با تجار دیگر مساوی سازد و اگر او را با ما مردم مهر است صداقت است
اندیشه سوداگری محصول انگلیسیان معاف و از دیگران هم گرفته باشد و نمی دانیم که شمس الدوله را طرفداری عالی جاه حالت افتاده
خواهان جهت والیات ما مردم گردیده است باید که از طرف کونسل بسعادت منش عالیجاه می نویسیم تا بسی او رفته امری که مرکوز خاطر
است ابلاغ نماید اگر او چه بی رفت بهوا المقصود و الا مسماة ما را آسی نخواهد بود شمس الدوله در آن وقت ما را بر دعاوی کونسلیهای
مخالف عالی جاه و قلب طرفداران خود ساخته اند و بسی مستمره جلوس خود مخالف را آنها حکمی داده بعد از آن مدت داد آنها ابا جار گشته
حکم آنها گردید مستر امیت و مستر سی با معدودی از انگلیسیه یک کمپنی تلنگه بسرکرده کپتان جانس بسعادت روانه مونگیر گردید و
شمس الدوله صورت شمعان و دو کلاه سی عالی جاه دستکی با احتمال نوشته متعلق بلشی آنها پیغام فرستاد که عهد و پیمان که روباه دل میان
ما و شما از طرف کمپنی بعمل آمده و بر وفائی طرفین مبنت گشته از عهود و مواثیق ذکر نیز گر تعاقب آن تسلیم نمود ما نیز شما هم بر جای خود با اقرار
نا سخ و هم بجانب قدم باشید بالفعل بسبب علتی بسا برگشته اسباب از دست من بیرون رفته و کونسلیهای دیگر که با شما
مخالف وارند در کلکته جمع آمده و طرف آنها طرف من زده و بسیار با مال گشته بسر است بر دو هشت نامی آنها بسعادت
سیر و تکلیف نامی که مقدر دارد هر چه مدعای رضای شما باشد چون چندان طاقت هم ندارد بالفعل بیاس خاطر مستر امیت
و دیگر مخالفان خود قبول نموده ایشان را و ستور در حق نامید با نعمت طول تک و سحر لعباد باشی علیه نگردد که جدا نخواسته اگر
هنگامه تا این حد رسید نا جار کار از دست من بیرون رفته هیچ امری خاطر خواه شما نشده خواهد یافت و در صورت استقلال حکمیت
من و بی رفق مرقومات کار نامه بکام شما خواهد انجامید و کونسلیهای مخالف شمار از عرصه حکمت من با حکم بر طرف رسید کار
کارهاست که در بهار از معزول خواهد گردید چون این خط بعالی جاه رسید گرگین خان را که اعلم رفقا و معتمد علیه او بود و جمیع
کار خصوص معاملات انگلیسیه موکول بدو داشت او گمان آنکه هم مذهب و هم ضوابط و قواعد آنها آگاه و از احوال ایشان مطلع بود دانسته
مرادرس و دیگر دو سال در کلکته کمایبشی مسرت بعمل آورده طلبیده مضمون خط شمس الدوله مطلع گردانیده در باب قبول
و اصلاح امر یکه خط شمس الدوله متضمن آن بود استفساره نمود گرگین خان که بساعت بسم ربر که مهمی در روزگار عقلاو بخالی نبود
عدم قبول حکم شمس الدوله را ترجیح داده گفت حالا حاجت است که انگلیسیان با هم برابرند اگر اطاعت خواهند بود در هر دو صورت
هوا رود دلیل و بی مقدار خواهیم شد اگرچه جرأت واقتدار کار فرمائید بعد هر دو عالم و انگلستان مقهور و مغلوب خواهند گشت
عالی جاه که خود را تابع رای او نموده بهر حال مطیع و فرمان پذیر او بود همین اراده را مصمم نمود که او در خاطر جای بسیم داد

ذکر اندیشه مند گشتن عالی جاه از حکمت سیته و مهاراجه سروپ چند و مهتاب رای

وبا مسٹر ... انگلیشیان میدانند لهذا درین روزها که اسباب منازعت ... فوج کوره آماده گشته بودن سید علی خان در لشکر جدا نمی ... اگر ... ایشان رخصت می شد کنون خاطر ادست مخفی می ماند لهذا نایب علی خان را هم شریک ایشان گردانید و گفتم لسیر ... میدانند ... درباب کالان او ... مسٹر ... ایشم حیدر ... را از لشکر خود بدر ... گفت ... شا ... را ... بعضی ... کارها قوت ... فرقه آشنائی با انگلیشیان ... هشتن صلاح میدانند و هم ... ال ... افعال پدر و برادران ... ... شد و ... کمال خوف ویاس از جان ... برد ... خود یاس ... سانید ... ساخت رسید علی خان را ... این معالج ... نمایند ... سید ... گردانید ... سیار افتاده بود لیکن ... خان ... ازین ... اکثر ... فرستاده ... از سرکار خود ... فرستاد ... صحت نمود ... بعد ... سید ... بسیار ... چون ... که ... درواز ... خلوت سلام ... رخصت شود ایستاده ... بیمار ... ایشان از نامه ... خود ... گفت چون صاحب من خوب ... که برادران ... را پیش پدر بزرگوار نمان رخصت شود ... را ... تعریفات نکند ... خود ... احوال معلوم بود ... التحسین ... کرد ... که ... از دل انست ... کیفیت کرده ... از سرکار خود ... نوکری از دست ... ایشان ... برادران گفت که از دل هم ... با شاد ... این کذب صریح ... تصدیق نمود ... میان ... سادات ... حاصل ... با او ... بزرگ ... میر محمد جعفر خان برادر زن او ... باین ... مزاج ... اتحاد ... سید ... خان چون اکثر ... در مزاج او ... با این قسم مردم ... ازان جمله با ایشان هم آشنا بود ❀

ذکر مقید شدن بعضی گماشتهای انگلیشیه بفرمان عالیجاه و رسیدن خط شمس الدوله گورنر ... عدم تعرض و مواخذه محصول از اموال انگلیش و امتناع نمودن عالیجاه از قبول امر مذکور و معاف نمودن اخذ محصول از جمیع تجارت پیشگان در ممالک محروسه خود و آمدن مسٹر امیٹ با معدودی انگلیشیان بطور سفارت از طرف کونسل کلکته و بهم رسیدن منازعت با انگلیشیان و جا ... عالیجاه ... و ... دن حوادث ... فتن عظیمه ❀

... عالیجاه ... الامرا ... بعضی از گماشتگان انگلیشیه را بدست آورده پیش آقای خود فرستاد ... عالیجاه ... گماشتهای خود مقید ... داشت بسبب جلتی که از میر قاسم خان قبل از رسیدن شمس الدوله به کلکته ... حکم اخذ محصول ... آمد ... این امر ... که گماشتهای طرفین مقید گردیده ... سند ... شمس الدوله درین خصوص ... داشت ... قدرت اختیار فرستادن حکمی که میر قاسم خان را منظور بود ... دست ... رفت ... کونسلیهای کلکته که در اطراف منتشر بودند جمع آمده شمس الدوله را ... میر قاسم خان نمود ... مغلوب ... خود ... ساختند ... گشته بعالیجاه حکم معاف محصول از اموال انگلیشیان ... گماشتهای مقید ایشان فرستاد و چون این سخن ... میر قاسم خان ... موافق رضا ... کونسلیها که با او ... بود ... آن ... بسیار گران آمد ... محصول هم از اموال ... شان ... حکم معافی ... جمیع تجار

آوردن گرگین خان سیوم سپاه در نمایان سید که محل جمعیت و رونق باین حال موجب العال سپاه و سردار و سپاهیش آقا و عموم خلائق است چون حسن طمان مروت مهاد قرب در نظر مردم هست از ایشان اطاعت امراء را مقرون بصلاح دانسته بجماعت ورسید سید علی ابراهیم خان پیشتر رفته بعد ملاقات گرگین خان را که آوارهٔ تیه حیرت و حسران بود در امیم معاودت نموده برگردید و لشکر عالیجاه رسید عالیجاه معمول گلیٔ بود واحد در خاطر گه رسیده و طلب معاودت گوفت وا طرف عظیم آباد نهضت اتفاق افتاد در این حین خبر رسید که جماعهٔ انگلشیان سالار احمد محصول از اموال سال غیر معمول که بعضی عاملان آمده عمال بعضی محالات را که از طرف عالیجاه مقرر بودند مقید نموده سپرده اند چنانچه میرزا محمد علی نام شخصی از عمال محالات جهانگیر نگر مقید گشته بکلکته رفته و همین قسم مستر السن بعضی عمال محالات عظیم آباد در العلت مذکور مقید نموده بکلکته فرستاده عالیجاه از استماع این خبر متاسف آمده دست از ریاست شوید او در مقید کرده آورده بعضی گماشتهای انگلیسی دیده وعمال محالات و زمینداران خود دوست که بر خاطر آید سبعضی از گماشتهای انگلیسیه را مقید نموده عمالهٔ تصور از مستند بعد از این اراده و درمیان جاه خود بودن مستر السن مدار المهام کوشهٔ عظیم آباد که با عالیجاه نیابت صاف داشت راه نوبت رای را لالی نیابت صوبهٔ عظیم آباد دمید و میر مهدی خان بهادر با کمی سه کار نساء آباد در نیابت صوبه مذکور تجویز نموده و طلب داشت چون عالیجاه خود در جاجیپور رسید بر گنگا طرف کوشی انگلشیان از کشتیها پل بسته عبور نمود و مستر السن ملاقات نکرده در باغ جعفر خان نزول نموده دو روز در آنجا توقف نموده چون میر مهدی خان بهادر در رسیده نیابت صوبهٔ عظیم آباد حاجت داده و در قلعه گماشته او را نوبت رای را همراه خود گرفت و در روز سوم از عظیم آباد کوچیده عازم مونگیر گردید سه لشکر عازم ... ی بیادرسی رخصت از علای جاه گرفته در عظیم آباد توقف نمود و سید علی خان و غالب علیخان هر دو برادر مذکور که ملازم سرکار بودند همراه رفتند و در چهارم از کوچ عالیجاه غالب علیخان را دیدم که ناگاه برگشته آمد گفتم سبب چه بود گفت عالیجاه مرا و سید علیخان را امر نمود که با ملازم من هستید لیکن همراه من در سفر حضر بوده چرا العذر بعد کسید بهتر آنست که پیش والده خود در عظیم آباد بکام و آرام باشید چنانچه من خود برگشته آمدم اما سید علی خان این سخن را چندان بخاطر نیاورده همراه رفتند شده و راست که الحال با سرکار انگلیسیان کدورت آمده چنانچه سید علی خان رفته لشکر سپاهی انگلیشیان اعتماد ندارد بلکه بدگمان هست از پیش خود دور نموده بودن ایشان در حضور خود مصلحت نمید اند لهذا ضرورت پیش او باید رفت و باید دید تا مرکوز خاطر کیست دو در باره‌ٔ او مردم چه می‌خواهند لهذا خود دیار رسید و قدم نیابت سوار اسب غره کشتی را کرایه نموده مونگیر رفت بعد ملاقات از سید علی خان انکشاف احوال نمودم او همان سیر شیوه که با غالب علیخان گفته بود مذکور نمود اما فی الحقیقت تا الحال برگشته ... الحیره نموده و این امور را که فرموده بود حمل از راه رعایت و عنایت تمهید لیکن بعده اندیشه مند گشت تا آنکه بعد پنج شش روز عالیجاه میرزا شمس الدین را پیش پادشاه و شجاع الدوله برای استدعای اتفاق و اتحاد و درخواست عهد و پیمان در خصوص آنکه اگر او را با انگلیسیان کار مجادله و مقاتله افتاد در بر باد ساختن در میان عالیجاه فرستاد و میرزای مذکور که با سید نهایت ربط اتحاد و یکتایی اسرار اعتماد داشت گفت که سید علی خان را خوبی فهمانیده تاکید کنید که همراه من بروند و از راه برود و الخود برود در ... سبب که این هر دو برادر رفیق علیخان از سید خود دور می‌فرستند گفت که چون ارتباط اعتماد دارم انچه واقعی است میگویم لیکن شما هرگز پیش کسی ... سوا اظهار نکنید این امر موجب خرابی بسیار برای من شده است فی الحقیقه عالیجاه از سید علی خان ...

وقائع نگار خواهد شد ✤

ذکر رفتن عالیجاه بطرف بتیا و برگشتن ازانجا بے نیل مدعا ✤ ✤ ✤

چون حصول طلا از نیپال و بودن آن ملک از دولت مالامال شهرت تمام داشت حرص و شره که در مزاج گرگین خان بافراط بود در حرکت آمده باستظهار فوجیکه آراسته بود عازم تسخیر نیپال گردید و مردم واقف کار از کشامره و سناسیان و بعضے از باد ریان عیسویین که در لاسه و آن طرفها سکونت و آمد و رفت داشتند بهم رسانیده اکثرے را ازانجامله که اندک هوشیار بودند باخود یار ساختند و تفحص تجسس راه و استشاره درباب عبور مرور از درهاے کوهستان آنجا آغاز نهاد بعضے ازانها که سخن سازے و هنگامه پردازے در مزاج داشتند متعهد رهنمائے گردیده ترغیب به تسخیر ممالک آنجا نمودند گرگین خان که اصلاً عمر خود گاهے تسخیر بلاد و تدابیر حروب نکرده و باین امور مطلقاً آشنا نبود تسخیرات بلاد نیپال نهایت سهل و آسان شمرد. عالیجاه را شائق این سفر گردانید علی ابراهیم خان بهادر و بعضے مخلصان دیگر هر چند ممانعت نمودند و بناچارے دلالت باتفاق انگلیشیان فرمودند و عرض کردند که اگر این سفر خواه نخواه منظور نظر گردیده انگلیشیان را با خود شریک ساختن اصلح امور است چه اگر باسانے فتح بلاد مذکوره میسر گشت فهو المراد و اگر متعذر گشت براى جناب عالے آنها را محل شماتت و ملامت نخواهد بود و در صورت تنهائے نهایت انفعال بحضور جماعه مذکوره عائد احوال ملازمان خواهد بود و واقع صلاح مناسبے بود و لیساعت و ممانعت گرگین خان پذیرائی نیافت القصه چون تبا زسگے بنیا مفتوح گشته بود عالی جاه بندولست محال مذکوره را بهانه ساخته بتاریخ بیست و پنجم جمادے الثانیه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش بعد پنجاه روز از ورود عظیم‌آباد مونگیر قلعه قصبه مذکوره نهضت نموده گنگا را عبور فرمود و گرگین خان چند روز پیشتر از عالی جاه مع فوج آراسته خود کوچ نموده ده دوازده کروه پیش پیش میرفت تا آنکه عالیجاه به بتیا رسید و گرگین خان روز پنجشنبه پنجم رجب سنه مذکور بکوانی که چار منزل از نیپال این طرف هست رسیده اراده برآمدن بر گهاٹے نمود مردم راجه نیپال بمزاحمت پیش آمدند و جنگ شروع شد همراهیان گرگین خان بجسارت کار فرما شده از یک عقبه بمشقت تمام که مردم بسیار مجروح و بکار آمدند گذشته بر قله کوه سکونت ورزیدند هنگام شب نیپالیان از اطراف جنگل هجوم آورده بطریق شبخون مردم گرگین خان را از هر جانب بزیر سنگ و تیر و تفنگ گرفته اکثرے را نابود و هلاک ساختند بقیة السیف بالضرورت و ناچار فرار اختیار افتاده بصحراے تمام که یراق بسیارے همانجا ماند بلشکر گرگین خان رسیدند و گرگین خان را بمشاهده این احوال توقع وصول بمامول منقطع گردیده از شرمسارئیکه در خسران و خیبت از روے میر قاسم خان و امثال و اقران متصور بود زندگے ناگوار گشت نه پاے مقاومت داشت و نه روے معاودت غریق بحر حیرت گردیده چاره کار خود نمیدانست تا چه کند و این خبر بمیر محمد قاسم خان رسیده باعث تفکر و تردد او نیز گردید آخر بنابراین گذاشته آمد که گرگین خان را باز باید طلبید و مکرر پروانها برائے تاکید متضمن امر عود بگرگین خان نوشت او را که حماقت قدیم و خیالات جدید عارض گشته بود امتثال فرمان نکرده معاودت نمود عالی جاه خواست تا کسے را فرستاده او را برگرداند و چنین کسیکه گرگین خان سخن او را شنیده اطاعت کند بغیر از علی ابراهیم خان بهادر در نظر نداشت بنابراین گذاشت تا خان مذکور رفته گرگین خان را بیارد علی ابراهیم خان جریده عازم گردیده در راه دید که اکثر لشکریان او مجروح و مایوس مضطرب الاحوال گریزان میآیند گریختگان را امر بتوقیف نموده لشکرے که من برائے

ستاکوند ساخته بود و سرکاه و نشیمن ساخت و جمعی از سپاهیان برای اقامتش برداشت و گرگین خان وغیره عمال خان
را نیز از مهاسه و سر و تمام بر ایالات مامور گشته گردانیده خود مرخص گشته داخل خانه خود در قلعه گردید روز دیگر شمس الدوله
برای دیدنش در قلعه آمد و ملاقات خانه ما بالین برده اسباب عمارت استقبال نموده رسید خود بکمالات امید و تحائف و هدایا
ایچه لائق مرتبه او بود اسحاق و پیش کش بود پیشکش نمود روز سوم میر محمد قاسم خان بخانه او رفته بضیافت وعده گرفت و او نیز تحائف
رنگارنگ برای عالیجاه آورده بود گذرانید و سبب چنانچه موعود بود بخانه میر قاسم خان آمده ضیافت خورده و تماشای رقص
دیده مرخص گردید تا سه چهار روز در لوازم تحائف از طرفین عالیجاه میگذشت روز دیگر عالیجاه بوعده خود بخانه خود را که باهتمام گرگین خان
تیار و از امارات عالی و آلات رنگارنگ بود رسیده بود بنهایت زینت آئین و فرش آراسته و مزین ساخته گویا طمطراق خود
شمس الدوله نمود و بعد از ملاحظه دو سه کلمه نصیحت مشفقانه بمیر قاسم خان القا نمود که بوجوه از راه خوب آراسته اند چنانچه باید براه
اما بسبب جنگ مردم هندوستان خوب است رفتار که با این قوم از خصومت و مبادله با انگلیسیان بخواهید نمود که از
عهده برنخواهید آمد و از دست کار تمام هندوستان بالفعل با زور و اقتدار ایشان وابسته اگر شما مغلوب شوید تمام هندوستان سبک
و سهل مقدار در نظر اهل ولایت زبون و خوار خواهد گردید تا مردم سرور زمان حکیمید و برآنها غالب باید بود و دوستی و
قاعده کرمی میان انگلیش و هندیان که استحکام شمار از آن باید نمود که خلق این دیار باتفاق ما و شما بآرام و آسوده در
کمال رفاه خواهند گذرانید و در صورت برهم خوردن این ما و درمیان آمدن منازعات فاصله در معرض هلاکت و ملالت
خواهند افتاد و یک هفته در مونگیر توقف نموده ما هم پیشتر نصیحت لطیف کمت ... نگیر چه سرانجام ... بگویدت
سید ... در عرصه میر قاسم خان گفت که در جماعت انگلیسیان مال تجارت بسیار سرد و شما فرمایند که با انگلیسیان
مستر ... مبلغ خطیر ... از ... محصول از انگلیسیان ... محصول کمپنی معاف
خواهد بود شمس الدوله گفت ... محصول تجارت ... معاف ... در این ایام ... توان گرفت بعد اسما
درین باب ... بکلکته رفته تدبیری این امر ... داده سرکار حکم ... خواهید نمود شمس الدوله
مرخص گشته بعظیم آباد رفت و روز ... در عظیم آباد ... بکلکته برگشت و میر محمد قاسم خان ... وعده ... گرفته
گشته اند محصول را ... گردید و بعمال خود ... بطور اطلاع نگاشت که انشاء الله تعالی ... خواهد شد
شما ... دارید ... حکم احتیاط ... که ... المطالب ... عمال همه را این ... معلوم که ضبط
... ... کار ... تواند کرد که ... سو ... تا بعد ... مزاحمت کردند و پرده از روی
کار برداشت ... انگلیسیان ... با میر محمد قاسم خان بود ... صاحب کلان گوشه ... باد
که با میر قاسم خان ... مستر ... بود ... در جهانگیر ... اعتاب این عمل غیر معمول ...
بعض عمال میر قاسم خان ... مزاحمتی که غیر معمول ... نموده بود ... مقید ... کونسل کلکته ...
انهانات نموده ... گویا ... بقتل ... عالیجاه ... میان
... گرگین خان ... از مونگیر ... گرگین خان چند روز قبل از میر قاسم خان پیشتر
قبل ازین ... از عظیم آباد ... بکلکته رفته بود عالیجاه هنگام ... همان ... ازین ... انگلیسیان
آگهی یافت اکنون ذکر رفتن میر قاسم خان بطرف نیپال ... انگلیسیه ...

هزار روپیه و فرمان سه صد و پنجاه روپیه جاگیر نیز معین شده بود. آخر بکمال بیزبانی گفت آغا نیما داد تا که بیت دادیش
نه ده و غضب افزود و گفت خودش گار شکر اسد خان که دشمن من و شیدا است چرا به خانه خود پیشه ادمان قسم نمود. اسب بیا
باجوانه عیب احساس شود قبول از مود و حکم کرد تا تنبیهی اورا بدیده و بر خبر سوار گردانید. و تشهیر کرده بود و اگر عزم نامه جنود واعی
از ان چیتا من را حکم کرد که بپاس خیل ایستاده تنبیه تا ایشان شود و او نه یار رود که تنخواه مجیر الدین باب داد که مهر بسته بود سب و سپنجه
نیز معتمد ساسان ندوزس با ایشه علیحده نوشته توضیح داده واستعین نموده اند که پذرفت مرصورت مدر را در انداشتند
و مباس خیل گشته تا ایشان گردید بعد از این و واسر برکت مسئله صاحب و تربت مسطر العلیه چون حاضر شد بر ایشان هم طیش بسیار نمود
بسیار نمود و گفت نه شما بالت در پاس خود بسته آمده وادید و اکنون از دولت من فیل سوار و صاحب رساله و سر وایشیر ایران سوار
شده اید و گرگین خان ندیمی گرگین خان نمود و ام گرسه فرو سته پیش خود شما بید ارادم ما و عهد و مواثیق درمیان آورده اید
چون آنها قبل از گرگین خان نه اید و دشمن فایق گردانید و تنبیه بسته قتال جوابها دادند که در الحمت انچه میفرمایند حق است
و صدق لیکن ما جهه ز شنیدیم و نه دیگر امریاد خاطر گذرانیده ایم اگر تقصیری از ما ظهور یابد بهر چه مستوجب جزا باشد راضی
ایم این سخن را مکرر پرسید آنها هم همان جواب مکرر دادند و نمود ندی از آن پس شیخ عبدالله را که حاضر بود در رو برو طلبید و گفت
شیخ برای ما اثبات نتیجه اظهار خود دادید ضرور است تا من از ما انها برسانم بود و صورت کذب خود مباش عقوبت با شید
چه در صورت عدم اثبات گویا اراده استیصال نیخ طریست من خواسته بود شیخ مذکور چون جام بود داشت که نیامین گرگین خان
و مال جان و بیرون از این مقدمه شده بخیار مجمد بیان ابل آمده است اکنون بکار بره و دون سوی نداده و الحال کسی از
همراهان زبان بشهادت نخواهد کشید تقدیر ره نمود و جایی رو نه بینید پس سر فرو برده و زبان بکام خاموشی کشید و هرگز سر
بر نیاورد و ناست جای و سه بار سخن اول تکرار نمود ناله شیخ مطلق جوابی بر نیامده است و روز هم از نصف النهار در گذشته تا آن وقت
ایستاده بود همه حاضر ولسق جیان دلیسا و الت نتیجه تمام دیوان عدالت استاده بندی را که طلبیده داشته اورا واپس بر جا ماند که در بیا
محتاج سبب بار طلبیدن من چیست آیا مرا هم نیچیانی متهم داشته اند از حضور من چه خواسته است تا آنکه خود برخاست و فقیر
سبقت نمود و بیرون خلوت سرا ساباط سیاه دست بجود در حیران من بیاید انزمان ان دوشنم که امر دیگر منظور دارد چون اندرون
رفتم برای تحقیق بند که در خرد سالی که مبتشر بمدیر جا گشته بود و تصور نمی برد دران نمود بجانب عظیم آباد فرستاد و سواری
چند در از خانه خود داد فقیر بعظیم آباد رسیده و امر مذکور را تنقیح نموده در هفته برگشت و شیخ عبدالله را مقید به پورنیه فرستاد آخر
در زمان جنگ با انگلیشیان بیچاره ناحق حسب الحکم عالیجاه کشته گردید

ذکر آمدن شمس الدوله مستر بنسی‌تارت از کلکته بمونگیر و عظیم آباد و شروع شدن بنای هنگامه و فساد میان انگلیشیان و نواب عالی جاه میر قاسم خان

بموجب فرمان قهرمان تقدیر مستر بنسی‌تارت شمس الدوله را که گورنر کلکته بود اراده دیدن عالیجاه و مونگیر و گوشه
عظیم آباد و چهپره و غیره بهم رسیده از کلکته عازم این طرف ها گردیده و قاسم بازار و مرشد آباد و بردوان و غیره جاها را دیده
بروز دوشنبه نهم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری نبوی وارد مونگیر گردید عالیجاه از قلعه
مونگیر تا باغ کوه زر که قریب یک گروه مسافت است استقبال نموده در کمال احترام والتیام بمونگیر آورده در عمارتیکه گرگین خان برکوهچه

اختصاص داشت بر وزرای هم جلیلهٔ ارجلاست متذکور از طرف والی تحریر نموده طلب داشت و پادشاه از طمع قلیل ملکی قبول نموده
منصب بخشیگری را با خطاب خان العالی سرافرازی نموده و در شروع سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری در ستاد و این خطاب رواج
و شیوع یافته ازان تا تغیر از نواب خانی ملوک خطاب دیگر یکی از ایام مذکوره بدین شکست انتقال شده تاسع ربیع الاول در
جلوت با عالیجاه ظاهر ساخت که محمد علی پسر سعد علی بیگ سرکت سیاه در وقت [illegible] سوار در اوباش اوکرنو سیاه و لعرصه آورده خطاکار
اند با گرگین خان صاحب عهد و پیمان گشته ایشان علانیه شدند و باهم در میان آورده اند و تسلط گرگین خان بر افواج و عملهٔ ارکان
دولت ظاهر است دولتخواه یا پس مکنی حاضر گشته معروض نمود الحال اختیار بدست ولی نعمت است میر قاسم خان بعد اطلاع
برین احوال پریشان خاطر گشته چون کتمان چنین امور بر او سخت گران بود سوار بود و سلام که وقت سلام گرگین خان بود بعد ورود دستی
آهسته آهسته اشعار بامر مذکور نمود و او هوادار کارسازی که کرده بود مذکور آگاه ... جانب در دست بسر ده از اعتراف کرد و سب آن دو کلمه
و ظاهر ساخت که بر اسپ کار سرکار والا لشان در راه شما مگر این عهود و مواثیق بعمل آمده و هر که ملاقات با شانگفته و امکار در لبها
ما و دولت خداداد است چون توسل شیخ عبدالله با مگت شده از سابق معلوم عالیجاه بود مستوجب گشته دانست که یک
جنگ شده این دشمنی را در تعالی دوستی ناشی نموده و در تدبیر سبب افواج است و کار گرگین خان بشمار رسیده بود که شکایت
و صلاح شیخ عبدالله رحمه در میان ساخت اخلاص و اقتدار را و توانا نموده هم درین روز با رحیم الله خان نام صفی جهانی که جوان
معروف در لشکر بود و کمال محبت بسیار پسندیده رسید با رسد از رسانی اعیانی معروف مکاره نظر داشت
و دم از عیش شکر الله خان بسر دار خان تیر میر داسی کشت بقیمت سه هزار روپیه خرید و خدمتگار شکر الله خان را که برای عیان
لشکر و ارکان دولت عالی جانب حلوه آماسه بود شخص مستند عالی ملکی که در جهانگیر نگر حسب الامر عالیجاه مقید بود و تعداد
سه سیصد میر قاسم خان از نه تا ماه دو شنبه گذشت آورده بود خدمتگار مذکور را در جانه خود جا داده میر قاسم خان از استماع
این خبر رحیم الله خان غضب شده حکم فرمود که او را بیارند و رحیم الله خان در جهادست عبدالرسول خان برادر دست کمال
یکه سیرک داشت پسر کلان عبدالرسول خان که عبدالنبی خان نام و در کمال غیرت و شجاعت بود دید و برادر خود را سپرده
حمایت رحیم الله خان داد آنها از طرف عالیجاه مامور شدند آنها این اراده نموده به سد برادر در پا افتاده مخالفت نمودند که عهد
مهمات جنگ نیست تا توقع عفو و انعام بمقتضای حقوق میدگیها توان داشت مع زن و فرزند تمام خاندان تلف
خواهند شد از با عار شده بست از حمایت رحیم الله خان برداشت و بر در عالیجاه او را برده در جلوخانه دیوان عام مقید
نمودند با عبدالنبی خان برخورده خود را هلاک ساخت و بعد از ایام چهلم دو پسر را که یکی از لیسدگان ملک [illegible] بود
و متوطن آنجا بود میر قاسم خان بنظر بصیرت و هوشیاری که ار امور در مراسم فرموده متعددی تمام آن کسر کار گردانیده مدار المهام
آنجا ساخته بود جلو داد که سرمیار ان خان دست آنجا نگاشته بود و در دست خواجه سین عالیجاه افتاده از الطرش گذشت بجهت
مذکور معصوب او گردیده بحضور رسید اتفاقاً روز یکشنبه که از ایام مقرر سلام حقیر بود و شده هم حاضر گشت و عالیجاه در کمال کرو فر
دربار عدالت گرم کرده نشست شده موافق ضابطه بعد سلام هم ساعت نشسته بر خاست و سلام رخصت نموده بر آمدم و مدار بعد
بر آمدن حقیر دیده حقیر را بار طلبیده بر در حکم نشستن و حاضر بودن فرموده با جار نشستم چون معدلت عدالت اتصال بامحنت
حکم ارادهٔ رخصت نمود بهم از انیس بیدل ساده ولا د سلیم خود دید ابستاده بود با محمد بلول رحیم الله خان را طلبید چون حاضر آمد عرض
و دست ادب پرسید که بس ترا مگر گم کردم نوبار بسبب ان کارها دستی اگر با آن زن سعد و کار سرکار به عارسی این سبب

جونگیر رفتم و روز ملازمت سید تش رسیده مورد الطاف بسیار گردیدم و شبها سے یارانه و اختلاط مصاحبانه میسر آمد روز دیگر نا آشنایی محض بود بنده را حیرت و اندیشها افزود ابضرورت عمل کلمهٔ طیبه لا اله الا الله که در کتاب الدعاء شیخ مرحوم محمد علی حزین اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مسطور است شروع نموده تا سلخ ذی الحجه الحرام باتمام رسانیدم نیت آنکه او تعالی مرا از شر میر قاسم خان در امان خود نگهدارد و از و لطفش منتفع گرداند اثر عجیبے مشاهده شد در مجلس عاشورا اول روز مهربانی بسیار کرده پیش خواند و مرا نزدیک خود نشاند و سخنان بسیار با من کرده تا آخر مجلس در اختلاط باز داشت روز دوم بگمان آنکه مهربانی ادمی باید و اعتماد بران باید از اده نشستن و ورتر کردم باز طلبید و نزد خود و بدون فصل نشانیده گفت هر روز همین قسم نزد من مے نشسته باشید و چرا تا حال احوال خود بمن نگفتید گفتم جناب عالی را معلوم است لشنو سخے گفت که عالم الغیب نیستم گفتم بعرض خواهم کرد گفت کی گفتم عاشورا بگذرد گفت در عاشورا کدام کار دنیا نبد است که این کار نبد باشد گفتم درین مجلس خود نمیتوانند شد و بغیر این وقت درین روزها کسے بار یاب نمیشود گفت البته فردا مع عرضے اول وقت حاضر باید شد حسب الامر العمل آوردم مبلغ پنجهزار روپیه نقد انعام داد و از ابتدای نوکری لغایت آخر محرم باقی تنخواه دلم بنده از آنده حکم کرد که ماه بماه میداده باشید و فرمود که بعد دو روز بمجرا حاضر مے شده باشید و غالب علی خان کهین برادر فقیر را برای سلام در هفته یکبار فرمان داد و سید علی خان العبد بانزده روز رو بدار وغه دیوان خانه فهمانید که به بهانه مناسب سید علی خان را بار نباید داد سبب آنکه بسفارش انگلیش یعنی مسٹر بکویر نوکر شده و در خانه آنها او را در کمال بے تکلفی و اختلاط دیده بود و از جهت جوانی بلکه شروع شباب او را نا مآل اندیش فهمیده احتمال جاسوسے از طرف جماعهٔ مذکوره نسبت باو میداد و بنده را سنجیده کار و در بعضے مواقع کارگذار و راز دار خود می دانست الا این احتمال در حق بنده الیق و اولے بود بهر صورت با وجود توسع که فقیر را میسر شده بود دلبسر بردن با او بنابر تعارف با جماعهٔ انگلیشیه نهایت صعوبت داشت و در کمال بیم و هراس می گذشت تا این زمان نظر علیخان پسر غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانه مهابت جنگ بعد رحلت پدر نظر بسبب مصلحت بکار مذکور مامور و داروغهٔ دیوان خانه میر قاسم خان بدستور بود و بعده شیخ عبد الله نامے که بیشتر در عهد هیبت جنگ بنابر اصلاح مسودات سید علیخان برادر خرد فقیر که بمصاحبت هیبت جنگ نامزد شده بود و ملازم سرکار او متعین برادر مذکور بود داخل در زمرهٔ رفقاے حکمت سیتهه بسعے و تجویز گرگین خان ملازم سرکار میر قاسم خان داروغهٔ دیوان خانه او شد و نظر علی خان معزول گشته بنابر باز خواست زر اندوختهٔ پدر خود مقید گردید و چندے روز قبل ازین تراب علی خان عموی میر محمد قاسم خان از نیابت مرشد آباد معزول و سید محمد خان که مرد ولایت زاد از اقربای میر قاسم خان و از سپاهیان احکام امتیاز خان جد میر قاسم خان بود بجاے او مقرر و عسکر علی خان مغفور خلف سیف الله خان مرحوم صوبه دار ته سمت تراج فتاس صوبهٔ بنگاله مامور شد و تراب علی خان بحضور رسیده در مونگیر اقامت گزید بهمدرین روزها بهادر علی خان خلف میرزا ادرقلی بیگ داروغهٔ توپخانهٔ جنسی مهابت جنگ مغفور که بالفعل ملازم میر قاسم خان و داروغهٔ قلیلے از کارخانهای جنسی بود باتفاق دیگر رفقای افواج ملازم سرکار و چند پلٹن چیاسی و توپهای آراسته گرگین خان بتسخیر ملک نیپال و تادیب و تنبیه زمیندار آنجا و تخریب قلعهٔ دار الملک او مامور شد ❊

روداد سانحهٔ عبرت افزای عبد النبی خان و رحیم الله خان و چیتاسین داس و شیخ عبد الله بیگ ناگاه و دوبالا شدن بطش و سطوت میر محمد قاسم خان عالیجاه ❊

چون میر محمد قاسم خان را دعوای همسری بلکه برتری با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ که بوزارت سلطان سند و خطاب آصفجاهی

این قوت بهم رسید که گویا اعاده صحتش دست داد و سعی از مخلصان خود را هم چنین عمل باشارت نمود ظاهراً بعد اطاعت انها
راهم بوقت مذکوره همان قسم میسر آمد چنانچه بعضی از انها سالها خود بحضور فقیر اقرار بعزیز این اثر نمودند القصه چون میر قاسم خان
در مونگیر طرح اقامت انداخت و اکثار امر که دولت خود ساخت باستحکام امور مروجه می پرداخت از آن جمله با مری که عنایتی
توجه داشت چون از سیمکه بیشتر از سوانح ایام بود که آن مراسم و عادات ایام صدق مقال مراعات راستی در ازمنه لوال
است مانرین بمقتضای مصرع مشهور مصرع عنده مثله تحقیق سرش مرگو + ابچار احوال الد مشاهده رفت و مسموع افتاده بریال
قلم حقیقت رقم داده می آید همه نامه اگرچه میر قاسم خان را مدتها از حکام بهر حال حکومت وی و جائی سپاه بنگاله و
دور وی و سیر کمی عموم مشاهیر این دیار بدیار نه بار بعد بود و در اعد و جریمال و قتل و قید مردم نهایت بیباکی داشت الماء جرد
حیا للمالکی و العمال قضایا و ساز بات عموم الناس با بد کرد و ادل تنخواه سپاه و غیره ملازمان و قدر دانی علما و احترام
خانواده مذکوره و میانه روی در امساک و اسراف و معرفت محل موقع بذل و ایثار بادرک روزگار بود چنانچه در عهد دور سرکار
عدالت بعدالت سلاطین سلف مقرر داشته بر العمال الله عدالت اعتماد بعمر موده خود متوجه اصلاح فیصله قضایا و احتساب
دقائق با حوال سند و باحضار مدعی و مدعا علیه فرمان داده بگوش خود گفتگوی طرفین بحکمی که بحکم عدالت درباره آن گروه
بود می شنید و احدی را مجال بود که از طمع احدی ستوت حق بر انامل توانست در میداران مقتدر که تا اندیس که
در ایام حکومت حاکمی رام و رام نارایس دهات مرتاضی بی معقود را تصرف و طمع متصرف شده بود در باره وی الحقوق هر که تمسکی
داشت و اگر نداشت حقیقت خود معروض می کرد اهل مستحق غیر قاصر دعوی می آورد همان وقت بعد ملاحظه آن وثیقه و
تحقیق احوال اشهود سند مهر او حاصل نمود و دستار اوان سیه ارحصه برده اند دست متعدی اسراد حق خود می نمود و درکار
حد مالکی و متصرف میگردید و اکثر لوازم تزئینات امامباره سراج الدوله که طلا آلات و نقره آلات الکوک هود سکوک کنده دو
بوساطت حاجی شیخ محمد علی حزین و میر محمد علی فاضل و شیخ محمد حسن در ازیر حسین خان و غیرهم که از رفقای عمده و متعمد داده
بار باب استحقاق از سادات و غیره و مجاورین مساجد متبرکه معاش را پدید از قبل خود بطریق مدد و تبرع رسانید و دیوانی جات
شیخ حسن مرحوم مرقوم را که مبلغ کلی بود از رجاره داده و موده و شیخ لائق را سرکار سیف مرور به انش مقرر داشته و در
کمال ادب و احترام رسانده و سعادت خود می پنداشت هر گاه شیخ بدیدن او می آمد مسند ملموره الی استقبال بر حلکو
جود گسترده در دهات و ایالی استعمال و متانت بکمال تواضع و درستی می نمود و انتقال فرمان ازاد وسیله ملل سادات
و سر بابکه از املاع دهات انکاسته سرحد سنگیت لطف حالیه پذیرفت و همین قسم استرضای خواطر زرگان مرقوم وجه
همت خود ساخته تا مقدور رضامی مقصود نمود مداد تنخواه سپاه علی هذا القیاس از ادا والیکس گاه به تکاسی بگوش
رسید و اماد ریس سکسیت که احدی هم از روف اولالمیان و آسایش سخواهید و دسی کی آرمید حقیر را چون از بدی
بعظیم آباد بکمال عسرت گذشت بود سی و اکثر واردش پاس گفت که خان صاحب مرا تا مونگیر می روید گفتم از تلبیش
میر قاسم خان ایمن نیستم گفت اگر در پیچا او بر شما تر کید حمایت شما را کفیل و توانایم نمود تا آنکه نسبتگار نماید ما را تو سعی
و تماید خانم و منچانچه مسترالس باسنگر بکمال حمایت ملازم و مبارزم رفاقت از اجابت بتماظاهر و مامی
مینوانم نمود زیرا که در اسعد ای تعویض معاملات سرسعویه از جمله سرائط عهود دیگر انگلسیان با او نموده بود هیکی
اهم بود که درباره هندوستانیان خاصه ملازمان ایشان حمایت از نایرس نماید فقیر هم دید که راست میگوید بهر حالیکه بود

در معامله ملازمان و هندیان مختار و انگلشیان را بنابر قول و قرار با او مجال بازپرس در هیچ امرے نبود معهذا چون قتل مردم امت عظیم ارباب کونسل خطے متضمن استفسار علت قتل آنها نگاشته جوابش را طلبیده شتند میر قاسم خان بعضے خطوط را که بمهر شیخ سعد الله وغیره بدست آورده دست آویز قتل آنها ساخته بود پیش بعضے از انگلیشیان مخلص خود مثل مکویر و ڈاکٹر وغیره فرستاده التماس ترجمه کردن آن نموده بود فقیر را چون با ڈاکٹر فلرٹن ربط بسیار رو او را با من محبت بیتے بود خطوط مذکور بمن نموده بقرأت من بمضمون آن آگاه شد فقیر آنها را که دید معلوم نمود که خطوط را ساخته اند و حک و اصلاح در کمال احتیاط و کم نمائی بعمل آمده شاید وجه کشتن آنها امر دیگر بود و بعد از آن برائے رفع بدنامی خود خطوط بمهر آنها بهم رسانیده حیله هائے دیگر تراشید بنده ڈاکٹر را هم نمود که درین حرف این قسم ساخته اند نمیدانم که خطوط مذکور بکونسل رفت یا نه و عذر قتل آنها بچه صورت خواست و چگونه پذیرائی یافت و هم درین اثنا میر قاسم خان را داعیه دیدن قلعه رهتاس در سر افتاده به نثار علی خان که از طرف خود قلعه داریش نموده ساحل را به پیشکارے او مقرر فرموده بود از اراده خود آگهی داد و والد مرحوم راهم که دران آوان بملاقات میر قاسم خان بسهسرام رفته بود همراه خود نموده بقلعه برد سید علی خان برادر فقیر از پیشتر ملازم میر قاسم خان بسفارش مسٹر مکویر هنگام رفتن فقیر بطرف کلکته گشته بود درین سفر برادر خورد تر فقیر غالب علی خان هم بسفارشش والد مرحوم ملازم شد و سید تقی علی خان برادر سومے فقیر را که ازین هر دو بزرگ تر و از بنده در سال کمتر است هر چند میر قاسم خان برفاقت خود دلالت فرمود قبول ننمود و بهمراهے والد برضا گشته قلیلی که از جاگیر میسرش بشد قناعت ورزید القصه بعد ملاحظه قلعه و انتظام آنجا معاودت نموده باز بسهسرام رفت و ساحل را مع تقی هزار سوار و پیاده که از قدیم حارس قلعه بود مقید ساخت و والد را بمحال جاگیرش مرخص فرمود ❊

ذکر معاودت نمودن میر قاسم خان از بهوجپور و سهسرام و مقید نمودن راجه بلبهه را و متعین نمودن راجه نوبت رائے بصوبه دارے عظیم آباد و اقامت نمودن در قلعه مونگیر ❊

چون میر قاسم خان را از انتظام سرکار شاه آباد فراغت دست داد دو از سه کس کثیر هم کشن سنگه زمیندار پرگنه مذکور گریخته به بنارس رفت میر مهدی خان نبیره عم اسد الله خان را در سانوت متعین فوجدارے چینپور و سهسرام مع شیخ محمد خان جماعه دار لکهنوی برای خبرداری و هوشیارے از فتنه هائے پهلوان سنگه گذاشت و سمرو فرنگی را مع سه چار پلٹن چقماقی و چند ضرب توپ در بکسر و میر روشن علی خان بخشی را با رساله و مردم همراهی او در بهوجپور و غیره نگهداشت و خود تماشای ملک بگهه که عبارت از سرس کٹنبه و اروال و نگار و بهار و پلیج وغیره است نموده عازم مونگیر گردید اما قبل از آن که بمونگیر روانه گردد راجه بلبهه را نزد خود طلبیده اشت بعد ورود او در حضور او را مقید ساخته مردم معتمد برای ضبط اموالش بجهانگیر نگر فرستاد و راجه نوبت رائے را متصل بعظیم آباد رسیده و خلعت نیابت صوبه مذکوره بخشیده بسرانجام مهام آنجا مرخص فرمود و خود در کمال عظمت و جاه بقلعه مذکور رشتافته شب پانزدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجرے شرف نزول بخشید و قلعه را باهتمام تمام آراستن شروع نموده و ترمیم عمارات سابقه فرموده مجدداً بر بعضے عمارات افزود و بکمال طیش و سطوت و جاه و عظمت زندگی می نمود از انجا که در ایام دولت و اقتدار زنهائے جمیله جوان بسیار یافته و قوت شهویه بهیمیه اش نهایت نقصان پذیرفته بسر حد زوال رسیده بود در سعے تحصیل این قوت مبالغه داشت و اطبائے حاضر چاره جوئی وافرے نمودند اما سودے نمی دید آخر الامر معلوم نیست بدلالت کدام کس از مسیحایان باکل خراطین پرداخته فائده عظیمے برداشت گویند مرتبه

دا مقتول هر کاره که بنفس مردم آزار بود اول نوکر خادم حسن خان بوده در پورنیه بسعی خود ما ملی را بر باد داده دریں ایام رفیق گرگین خان
بوده حق و ناحق با اکثر مردم با غراض و عداوت خود کاوید و معرفت گرگین خان به میر قاسم خان اخبار مخالف مزاج حسن رسانیده و غربا
بیچاره بسیار را ناحق سزا رسانیده و کینه باسے دیرینه در خاطر میر قاسم خان جاسے گیر بوده هر گز بیرون نمی شد چنانچه با کاکل علی خان
و حمید علی خان پسران ملا قطب علی خان و عداوت [illegible] که میر ابو الحسن برادر حقیقی نوشه علی خان پسر تراب علی خان عمو
میر قاسم خان را ما فدا همه کمر کینه بود جنگی که با راجه مذکور نموده بود و گشته شده بود کینه داشت و کینه دوم آنکه آنها را هنگام عبور میر مرد
جمیل کوث که در تعاقب شیر لاس رفته بود با جمیل مذکور ملاقات اتفاق افتاده راه دوستی گشاده بودند و این هم
که جمیل کوث عظیم آباد آمد آنها ملاقات نمودند میر قاسم خان این کینه را هم در دل جا داده بعد توقف در مونگیر و دلیر شدن بقتل گرگان
و ستیارام و شیخ سعد الله و بعد ما بر پس انگلیسیه براج ملبه حکم مقید نمودن آنها رسانیده بیچاره با مع پدر مقید گشته تا آخر ایام حکومت
میر قاسم خان در بلاسے اسیرسے بوده از عمارت که کسانے با کبراج ملبه داد آنها فرستاده بود فرستاده ما دیده ما سوار
دیده و دانسته و بدید و گمان آنکه این هیچ کسان هر دو برادر سوارسے مرا از راه حراست نموده بر دراج ملبه آورده هر چند سبب
پرسیدم جوابے نگفته با مر در این مذکور رسانیده او بعد ملاقات چون حقیر سلام رساند شجاعت حمالت کشیده و عده رها ساخته هست
نموده حقیر شکر الهی بجا آورده بخانه آمد اما چه گویم که آن یک ساعت برمن از بهائے گوناگون چنان گذشت حق تعالی هیچ آفریده
خود با گرفتار دست ظلمه شقاوت شعار نفرماید دیگر گرفتاران را از دام ستمهای شان رهائی بخشد الله امین مردم گرفته از اصحاب
بوده هر یکے از دیگرے مراسلات و راه آشتی از میدانست راجه ستیارام شیخ سعد که مدار المهام اکثر امور عظیمه بوده خود را فراموش
کرده مراحل ایشان حکام سابق در عهود خاص نموده نصایح [illegible] سپهر زیاده تر بود از خود دلعه [illegible] آثار نهاد در کارها
مردم با عدد شوت و عدم حق را باطل و باطل را باحق [illegible] شروع نمود و شیخ سعد الله نام تابعه دارسے از فرقه سپاه که ملت
او قات قتل از دیوان میر قاسم خان و در ملازمت راجه ماراین سکار برگشته بسرکار رسانده آباد استعمال داشت دریں وقت میر
علت اطلاع سرکار و کیفیت محالات مذکوره حاکم و علاوه دار بعضے ارکان [illegible] بود و بر دوش سوالق ایام مراسلات از میداران اسما
داشت و شاید کلمات چند مخالف مزاج و مقاسے میر قاسم خان [illegible] نگاشته و چار نفر از سر کرده باسے فوج که هر یکے
در خانه امیرسے از امراسے پیشین سیاست فرقه مذکوره ممتاز و در سے غرض التماس در آن آسمان داشت بالفعل در سرکار
میر قاسم خان نام هر یکے باعث کسان مانع ملازم و کار گستاری و اخبار بهر طرف در خانه امور بوده تصور ساده و ما دی ح
سابقه نموده از سهل انکار وسے و دروغ گویے با رسے آمد مخصوص آنکه هر یکے از ایشان هیچ کس با ساعات تقصیرے مورد عتاب
گردیده و سیاست رسید محرم هر یکے از ایشان اگر بعد از یں منفصل معلوم گردد انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گردید از متقدمین الی الآن
معلوم شده که از یں هیچ کس بعد سے چنان جرئت عامل گشتن ناپسنده داشت ملک محض توهم و سوء ظن بیچارها مقتول شد شیخ سعد الله
گشته عرض گویان به دستی مرحوم خان در میداران [illegible] که گشته و دست ستیارام سے از میداران [illegible] وسے نوشته
و بدان خط مهر کرده میر قاسم خان بر ملاے معین نوشته بود مکتوب سکه آورد اطلاع سر کار استعداد معاودت نموده و چار امرا
دانسته عمدهٔ سرکار ها سے مقتول میراز ایں مقوله که طلب و هم محض بود باعث قتل آن بیچارگان گشت چون میر محمد قاسم خان
شیخ تهدید و بعد یک هفته [illegible] شد میر راحال ملاک [illegible] رعب و سطوتش به سر در دلها مسکن گشت که احمدے گاه سر چیدار
از رویا باشد مثال دم تشنیل کشیده او نمود و هر دو و هر دو کسیکه داد هیم از در جان وے دمی تواند است آسوده و هر چند میر قاسم خان

که در سفک و نهب بی باک بود حاکم ملک کامگار خان کرده بود و خود اراده نهضت بطرف سهسرام و پرگنه های سرکار شاه آباد مصمم نمود درین
ضمن بنده از کلکته برگشته بعظیم آباد رسید و بوساطت داکتر ولیم فلرتن که با فقیر نهایت آشنا و میر قاسم خان را نیز از جمله مخلصان
بود ملازمتش حاصل کرد بظاهر التفاتها نمود اما در باطن به سبب اندک رنجشی که بنده آن طرف کرد ملول و منزجر بود ازین ممر گله ها کرد
و بنده عذرها خواست چون باطنش با کمتر کسی صاف بود عذرهای بنده هر چند پذیرفت اما امیدانم که غبار خاطرش چنانچه باید مرتفع شد
بهر حال اتفاقا والد مرحوم لضرورت آنکه میر قاسم خان حاکم و مرحوم مرقوم قلیل جاگیری درین دیار داشت و آشوب زمانه را دیده بهمان قلیلی
که هم ملوک و از قدیم جاگیرهم بود قناعت نموده صرف اوقات بایر و مغتنم می شمرد قاصد ملاقات ناظم مذکور گردیده بوساطت میرزا شمس الدین
که دیرینه آشنا بود پیغام فرستاد میر قاسم خان بسبب صغر سن و مرتبه سابق خود که نهایت کمتر داشت راضی بملاقات نبود لیکن شروط چندی که
عمده استعظام خودش بود قبول نمود و والد بعظیم آباد رسیده بر نخوت و خواهشهای او از آمدن خود پشیمانی کشید بنده در خدمت
والد شتافته کلمه چند که تقاضای صلاح وقت بود معروض داشته راضی باستعظام میر قاسم خان نمود طوعا و کرها بحکم ضرورت
قبول فرمود عند الملاقات که اندک ادبی برای میر قاسم خان اختیار فرمود میر قاسم خان نظر بر رفعت شان و بزرگی او نموده از
خواهشهای خود منفعل گردید و از مسند برخاسته بپای استقبال پیش آمد و معانقه نموده بر مسند برابر با خود نشانید و مراتب خوردی
تقدیم رسانیده خوشنود ساخت و عزت و احترام بسیار کرده شادکام و مقتضی المرام بر بحال جاگیر مرخص فرمود تا بود رعایت خاطرش
نموده راضی میداشت روزی بنده بخانه میر عبد القادر نشسته بود که چوبدار میر قاسم خان بطلب فقیر آمده همراه برد در خلوت بود و بعد
ملاقات و محاکات فرمود که ما از شما چیزی می طلبیم گفتم چه خواهد بود که از من طلبیده شود آنچه در بغداد باشد گرد سر خلیفه است گفت جاگیر
مونگیر را باید داد که بر متصل بقلعه است و قلعه مونگیر مع محالات آنجا حواله گرگین خان شده بسبب نهایت اتصال محال مذکور با قلعه
همیشه عامل شما از عمله او نالش و او از شکایت عامل شما علی التعاقب خواهد بود من بهتر از آن دامها در عوضش بشما میدهیم گفتم آنچه برای
سرکار بهتر باشد بعمل آید بنده وجه معاشی میخواهد این را هم شما داده اید بجای دیگر هم اگر مقدر و منظور باشد میتوانید داد براجه
راج بلبهه که دران روزها بنیابت عظیم آباد از عزل رام نراین مامور بود پروانگی داد و او در لیت و لعل گذاشت بعد چندی روز میر قاسم خان
بسوی بهوجپور و سهسرام بدر رفت و تبدیل دامهای مذکور بعمل نیامده عسرتی وافر عارض حال بنده گشت چون بنده نهایت مقروض
و بی اسباب سفر بمرتبه اتم بود طاقت همراهیش دران سفر نیافتم و چند آنکه داکتر فلرتن و دوستان دیگر التماس حکم و اذن وجه تنخواه
بنده نمودند تا آسری و سیلی گذرانیده چیزی نداد فقیر ناچار در عظیم آباد ماند و او بطرف بهوجپور و سهسرام شتافت ✤

رفتن میر قاسم خان بسهسرام و بهوجپور و گریختن زمینداران آنجا بطرف زمین نهاری پور و ظاهر نمودن خان مرقوم آثار سفاکی خود و سر کشیدن باوج نخوت و غرور

چون میر قاسم خان بالشکر قیامت اثر بسر زمینداران سرکار شاه آباد و پهلوان سنگه رفت آنها بدر رفتن از ملک خود فوز عظیم دانسته
راه دیار شجاع الدوله و راجه بلونت زمیندار بنارس گرفتند و از دریای گنگا عبور نموده آن طرفها سکونت ورزیدند میر محمد قاسم خان
عمال معتمد بهر یک از راجپوتان زمینداران مذکور با فوج گران متعین نموده خود در سهسرام سکونت ورزید چون توهم در استخبار جزئیات
و خصوصیات مردم در مزاجش نهایت رسوخ داشت احوال اشخاص نام آور اغلب اکثر منقح بادمیرسد راجه سکه لال هرکاره
معتمد او بود و جواسیس بسیار در برادری او نوکر و مامور باستخبار حالات اهالی ملازم و غیر ملازم از سکنه شهر و زمینداران بودند

او چون مرد با استقلال بود با معدودے از رفقا مستعد اشتر خان بر آمد و در خانه خود نشست و چنان علاقه دار معاملات میر
قاسم خان هم بود اما چند روز در نهایت صعوبت گذرانید و میر قاسم خان استاد قلعه داری رهتاس و دیوانی صوبه عظیم آباد و محالات
جاگیر صمصام الدوله شاه نواز خان بدست آورد و در قبضهٔ تصرف خود آورد و دخل محاشه ... کار بار او کاوش می نمود لیکن چون
او را حقوق خدمت دولت بود که در جنگ خادم حسین خان نمود و هر گردن سرداران انگلیسیه ثابت بود و پاس خاطر ملحوظ
و منظور داشتند بهر صورت از دست میر قاسم خان خلاص او نموده بواسطهٔ ایصال جواب سؤال او در حضور گورنر و کونسل
کلکته کرده استشفاع میر قاسم خان باعتماد و داد و شمس الدوله گورنر سر پرست گشت و سابق بر آن بعضی مهمات ... کرک وغیره کلکته رفت
و چون فی الحقیقه تعمیر ... مهمات خود و مهمات بسیار داشت شمس الدوله اصحاب کونسل حکم به سیر ون ... اوار معدود
ممالک محروسه میر قاسم خان نمود و مدار او بهمراه مستر السن و مستر استیس که صاحب کلان ... عظیم آباد ... مستر کویر
... عظیم آباد آمد ... مستر استیس ... بلنگه همراه گرفته ... را ... همراه خود برد
وار در باسے ... گوید ... عظیم آباد ... گذرانیده ... صمصام الدوله خلف
... رسانیده ... میر محمد قاسم خان ... تحصیل ... مرحوم ... آمده ... معدود
مع ... میر مهدی خان ... سرکار ... اموری ساخت ... برادر داماد
... حالت ... میر محمد ... میدان کشته افتاد
... میر قاسم خان ... گرگین خان را ... این
کار ... سالار خانه ... اعتماد ... دیگر ...
... ولایت ... محمد تقی خان ... گورگین ... بود
حکم ... داشتن ... مرحوم زیاده ... بود ... مرد لایق
... ترتیب ... دو ... دمارست ...
... الحقیقه لیاقت ... گرگین خان
... محمد تقی خان ... گرگین خان ... جنگ ... بایستی ... را
... سید محمد خان ... مرشد آباد ... مال ...
... خان ... انگلیسیان ... اعتبار
گرگین خان گویا ... میر قاسم خان ... تقدیرات الهی ... قلع
... القصه میر قاسم خان ... اسباب ... آلات ... حرب و دیگر امور ملکداری
کوشید ... عظیم آباد ... حضور ... کامگار خان ... بادشاه ...
... کوهستان رام گڈه وغیره ... موافقت ... بادشاه ... حضور ...
... بادشاه آمده ... موافقت
... التیام ... میر قاسم خان که ... مقتدران ...
... اول ... خان ... اسد ... خان ...

اختیار کارهاے انجا بدست من آمد دران وقت اگر میر محمد قاسم خان با مستر اسٹن دراشته باشد با رام مضایقه نخواهد بود و بنده کالعقیم مستر اسیث و مخلصانش را بمیر قاسم خان گماشته آگهی داد اما بدان طرف شمس الدوله غالب بود و التماسات میر محمد قاسم خان در کونسل پذیرائی یافته حکم مختارے بنام او در باب انفصال معاملات با رام نراین وغیره مخالفان بنوعیکه مرکوز خاطرش باشد در صادر شده تا رفت و تغییر بدین ماجرا اطلاع گردیده از کلکته داعیه برآمدن نمود و از مستر اسیث وغیره مرخص شده راه مرشدآباد گرفت بعد وصول چندے در مرشدآباد بنابر مصلحتے توقف کرده قاصد عظیم آباد گردید ❊

مقید نمودن میر قاسم خان رام نارائن وغیره مخالفان خود را با طمینان خاطر و تسلط یافتن بر صوبه عظیم آباد و واندوختن زرهاے وافر

میر محمد قاسم خان که در حزر و رسے و کاغذ فهمی مهارت لائق داشت و عمله کاردان بهم رسانیده بمصاحبت آنها توجه می گماشت بعد رسیدن حکم خاطرخواه از کونسل رام نارائن را در باب محاسبه آورده کاغذ مداخل و مخارج صوبه را درخواست و زریکه بنام جاگیرداران حضور در اخراجات نوشته بود و رسید زرهاے مذکور بمهر آنها طلب داشت و زریکه در تنخواه سپاه نوشته بود و عمله خود را بملاحظه موجودات و تصحیح آنها حکم فرموده با حضار متصدیان ملازم رام نارائن فرمان داد چون کارهاے رام نارائن همه مبنی بر غائله و خیانت بود اضطراب عظیم از اراده رسے داده لباط استشاره با احمد قاسے خود گستر دو مستر امیث و میجر کرنک را ملامت کرده بر اعتماد خود که بر آنها نموده بود ندامت کشید لیعنی از رفقاے او که صاحب جرأت بوده اند تشجیع و تحریض بمکاوحت می نمودند و کم جرأتان دلالت بر تذلل و اطاعت میکردند چون او جرأت ذاتی نداشت و تقدیر مقتضی انتقامات اعمالیکه با عجزه مسلمانان و غیرایشان کرده بود گشت چاره غیر از امتثال فرمان میر محمد قاسم خان ندید مگر بعضے از عمده متصدیان خود مثل سردار سنگه وغیره را گریزانید تا سر رشته محاسبه گم گردد چون میر قاسم خان بر او دست یافت ملازمان معتمد خود مثل مرکت علی وغیره را بر او گماشته نظر بنه ساخت و خیانت مبالغ خطیر در تنخواه سپاه و جاگیرداران و وصول زر صوبه برآورده نقد و جنس خانه او را ضبط نمود چون او دولت خود را مستغرق ساخته بود و بحقیقت لک روپیه نقد و جنس هم نزدیک بهمین قدر قیمت از خانه او بعد اخفائیکه شاید او و رفقایش نزد معتمدان خود نموده بودند بدست افتاد و بسارام ساهو که مهاجن عمده و امانت دار معاملات او بود و گنگالیش خزانچی خانه هش نیز بعلت تهمت امانت داری زرهاش گرفتار آمده و خانهاے آنها بر باد رفت و زرهاے از آنها نیز بحصول پیوست و راجه مرلیدهر سرکاره که برابر با رام نارائن و شریک حال او بود مع محمد آفاق کوتوال که او هم از کوچک ابدالان مرلیدهر بود و هزد و بال پامالے عالی بر سر داشت اسیر شکنجه الواع تعزیرات گردیده زرهاے اندوخته چندین ساله ایشان که مبلغے خطیر بود بخزانه میر قاسم خان رسید مصطفے قلیخان برادر محمد ایرج خان غفر الله لهما نیز بنابر خباثت طینتے که داشت شریک گرفتارے جماعه مذکوره گردیده اسیر دار و گیر گردید مرحمت خداوند علیم قدیر رفت سید عبد العلی خان خالو فقیر که دران اوقات از بنارس بنابر اضطرار برپشانی خود را بعظیم آباد رسانیده با عتماد نظامت و اقتدار رام نارائن توسلے با او پیدا کرده بود مورد عتاب میر قاسم خان گردیده مامور بخروج از عظیم آباد و عود به بنارس گردید و هریکے از اقربا و رفقاے او که بعلاقه کارے موسوم بوده اند متهم بمحاسبه گردیده و تنبلا بمواخذه ها گشتند و زر فراوانے از اعالی و ادانی فرقه مذکوره عاید خزانه میر قاسم خان گردید و خان مذکور بعد تسلط بر رام نارائن و مقهورے او مع رفقا مطمئن خاطر و مشید الارکان بکمال جاه و جلال و عظمت و شان داخل قلعه عظیم آباد گشت و مرلیدهر را مقید بجهانگیرنگر فرستاد و رام نارائن را با بستے اتباعش نزد خود مع سرآرایان امید سنگه وغیره محبوسان مرشدآباد مقید نگهداشت و محصلان شدید بر او گماشت و برائے گماشته کاوشها با او بنا بر شرارتش با رام نارائن از حد بدر برد

برگشت و شجاع الدوله و نجیب الدوله وغیره را باطاعت شاه عالم بادشاه ساختن و سفارش تاکید تمام کرده معاودت نمود و میر الدوله
تا مدت مذکور با احمد شاه ابدالی بسر برده بالتماسهای او تمام سرداران هند در بارهٔ اطاعت شاه عالم حاصل نمود در روز سرسری او با التماس ایشان
سفارش شاه عالم العلی آمده مراجعت نمود ابدالی نجیب الدوله سلطان جوان بخت پسر شاه عالم را به نیابت مدد در قلعهٔ شاهجهان آباد
نشانیده سکه بنام شاه عالم زد و خطبه بنام او خواند شجاع الدوله پسر در ملک خود سکه و خطبه بنام او جاری نموده زر سرخ و سفید مزین بسکه
شاه عالم مع عرائض نیاز متضمن استدعای مقدم او فرستاد و عرائض با جد پیشکش نجیب الدوله و میر الدوله وغیرهم متضمن مبارکباد
جلوس بر تخت فرمودی و ارسال مبالغ مدد و در بدستور شجاع الدوله پسر رسیده سرمایهٔ اطمینان بادشاه گردید و میر محمد قاسم خان و جماعهٔ
انگلیسیه ابا ساخته مدد رسانده و معامله خاطر خواه خود العمال داد بلکه دو لک استرلنگ ماهانه داده پیشکش بادشاه نمود چون
گردید شاه عالم شکرها در کارسازی بنده نوازی بتقدیم رسانیده و طبل معاودت کوفت و شاید در اواخر شوال یا اوائل ذیقعده
سنه اثنین از جلوس خود مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری از عظیم آباد بیرون رفته تا سرحد ملک شجاع الدوله
گردید چون از مدیا مانکرم پاسه گذشت شجاع الدوله پیش آمده ادراک شرف کورنش و تقبیل قوائم سریر سلطنت نموده پیشکشهای
لائق گذرانیده همراه بادشاه به صوبه خود رفت میر محمد قاسم خان از طرف بادشاه دلجمعی روپیه و درنگ پست آوردن راجه
رام نارائن افتاده و کونسل کلکته خصوص شمس الدوله گورنر که طرف او را محکم گرفته بود در اسعافش امر کور خود هم خطوط می نگاشت
و مستر کوریر هم که با راجه رام نارائن مدد بود دگر رسیدن نوب یعنی مستر کوریر با انواع سلوک از خود خوشنود میداشت در همین حین کرنیل کوت
که قبل ازین ایام همراه کرنیل کلیف با غنیم جنگ در هنگام انقلاب سراج الدوله بتعاقب موسیو لاس تا بنگیره مدد بعد از ان بولایت
خود شتافته بود درین عهد مرتبه جرنیلی رسیده و بسالاری فوج انگلیشیه از ولایت مامور گردیده بعظیم آباد آمد راجه رام نارائن
با او ساخته سخنان دروغ بی فروغ بگوش او رسانیده با خواهش او ساخته بود بسیار آن باقی نمود که میر قاسم خان در اراده رسیدن
سرلشکر سمادار داد و فوج انگلیسی محکم میباشد بوده جرنیل مذکور باستماع این چنین با گمان اول وقت بجمیعه او با سعند و بسیار اراپسیای
درآمد میر قاسم خان راحت داوخواه او را باطل و اختیار سرکه باطل دیده اثری از آن نجسته شنیده بود دیانت داریش هر کس که کرده بود
بپای رسید و یکی از انگلیسیان لعل رواسپ گذاشته رفت تا آنکه برای ملاقات آمده بود هم سوار درخواب دیده و برشتم
میر قاسم خان حرکات علی الفور بسیار ازین حرکت جرنیل بنهایت آزرده گشت و شخص مذکور را او را ملامتها نمود او خائف و
هراسان مذکور ایلی نمود و میر قاسم خان حرکت مذکور را دست آویز شکایت ساخته بکونسل نگاشت و جرنیل کوت در کونسل
العمال رسیده چاره غیر از رفتن بولایت ندید و دید رفتنه انگیزیهای بسیار بر این ظاهر برگشته برای او نتایج غیر شایسته داد
فقیر که در کلکته در همان ایام اقامت داشت احوال خطوط میر قاسم خان که بکونسل میرسید اطلاع معلوم و درین ضمن تقریبات
بیجلمعار مستر امیت اسمراج موافقت با میر قاسم خان نمی نمود آن عزیز سرکار میر بود تا آنکه روزی بصاف باس گفت که
سهو آگاهی داریکه مرا با راجه رام نارائن مودت و اخلاص نیست ملکا روستعو و سرا رم لیکن الحال که ما بین من و شمس الدوله مخالفت
افتاده از ابتدا او طرف میر قاسم خان گرفته و من علی الرغم او طرف میر جعفر خان و راجه رام نارائن را عمده گرفته ام و در میان مراسلات
ما سر دو بولایت انگلند و کونسل لندن رفته تضعیف آرای یکدیگر رد و تقبیح کارهای هم نموده و میخواهیم الحال بدون
العمال لنگر از ولایت توقع داریم طرفدار میر قاسم خان نمی توانیم شد اگر طرف او بگیرم خود خود را تکذیب و تقبیح کرده باشم
سابق اگر می شمس الدوله در ولایت مدد برای نامت میر قاسم خان را با او زوی سمع آنها بود دیگر سخن من موثر افتاد بهاء

باصاحب قاسمبازار ملاقات نمود و دستک راه و هرکاره مع کشتی گرفته روانهٔ عظیم آباد گردید والحمد لله که مع الخیر بمنزل مقصود رسیده با دوستان
ملاقات کرده در خانهٔ خود دلشاد بنشست اما از دیدن میر قاسم خان و ملازمتش اندیشها داشت چه عجب نفاقی در ان روزها شیوع
داشت در قلعهٔ بادشاه و برادر بنده با او همراه و مرلید هر و رام نارائن آزرده از من اما در ظاهر آشنا و صدق بی عواطف سابقش برابر گردن
و میر قاسم خان با رام نارائن دشمن و از بودن پادشاه در قلعه نا مطمئن و بدظن و انگلیسیان با هم در منازعت مستر مکویر صاحب اختیار
کوسنهٔ عظیم آباد با شمس الدوله متفق و طرف میر قاسم خان داشت و میجر کرنک و مستر جی با مستر امیث یکدل علی الرغم شمس الدوله
بحمایت رام نارائن همت می گماشت رام نارائن باعتماد حمایت میجر کرنک و مستر امیث وغیره مغرور بوده با مستر مکویر مماشات و مدارا
می نمود و با مستر جی و میجر کرنک دوست مخلص بود این عمل زیاده تر موجب ناخوشی میر قاسم خان و مستر مکویر از رام نارائن می گردید
و بهمین سبب دید انچه دید و احوال بنده آنکه میر قاسم خان بسبب آشنائی بنده با اصحاب انگلیشیه و رفاقت برادر بنده با پادشاه
و تعارف سابقی که بنده را با رام نارائن بود بدگمان از فقیر می ماند و رام نارائن و مرلید هر بسبب تام نوکری میر قاسم خان و بنابر
آنکه مبادا برای والد خود خواهان نیابت صوبهٔ عظیم آباد از میر قاسم خان و انگلیسیان خواهم بود و نیز مرا بدین اتهام متهم میداشتند درین عرصه
میر قاسم خان مشتاق ملاقات فقیر برای غرض خود گردید مکرر سپ طلبید و فقیر عذر بیمار ساخته گفته نرفت تا آنکه مجبور شده رفتم
ملاقات کرده مرا همراه خود در خلوت برد و شروع بدلجوئی و نوازش نموده ترغیب برفتن کلکته کرد و فرمود که مستر امیث حمایت
رام نارائن می نماید و شما با او آشنا اید در انجا رفته سعی نمائید تا مستر امیث با ما متفق و از رام نارائن منحرف گشته حکم کونسل
بفرستند که من او را بقابوی خود درآورده تسلطی که باید بهم رسانم بنده برآمدن از عظیم آباد بوجوهی که مذکور شد و بعضی جهات
دیگر غنیمت میدانست لیکن از تلون و سوء ظن میر قاسم خان در آمدن درکارهای او متعذر می شمرد بنابرین گفتم که کارهای
شما هرچه از دست من برآید مضائقه نیست اما از مزاج شما که انحراف بی سبب اکثر بهم میرساند خائفم چنانچه دیده کدام تقصیر
از فقیر روی داده بود که صاحب یکبار از بنده میل کلی نموده ناآشنای محض شدند عذر اظهار مردم خصوص گماشته جگت سیتهه
ظاهر ساخت گفتم در اندازان در خانهٔ اغنیا دخیل گشته بهمین شیوه دارند الا اولیا نعم را باید که بدون تحقیق با رفقای خود بدگمان و
گران خاطر نشوند ملخص آنکه عهد و پیمان در میان آورده فقیر را مطمئن و عازم کلکته گردانید و دو هزار روپیه برای خرج راه فرستاد و بنده
از دوستان هندی و انگلیشیه مرخص گشته عازم مرشد آباد گردید و روز چهارم بمرشد آباد رسیده در خانهٔ یکی از اقربا منزل گزید چون
تراب علی خان عموی خود را بسبب فرستادن من به کلکته و مهیا کرده دادن کشتی ها وغیره اسباب ما یحتاج اعلام نموده بود بنده برای
سرانجام سی که با او گفته فرستاد سرانجام داده حاضر ساخت و فقیر بعد از دو سه روز روانهٔ کلکته گردیده بمنزل مقصود رسیده با مستر ویسیطرت
و جارج گری و کپتان نکس ملاقات نموده صحبت اختلاط گرم داشت و اخبار عظیم آباد از زبان اینها مفصل می شنید ✣

ذکر رفتن پادشاه از عظیم آباد بارادهٔ اوده و لکهنو و آمدن شجاع الدوله باستقبال پادشاه تا سرحد صوبهٔ خود بر لب دریای کرم ناسا

درین عرصه که پادشاه درین نواح گرم تک و تاز بود انتظار منیر الدوله که پیش احمد شاه ابدالی بسفارت رفته بود و احمد شاه ابدالی
هم درهمین اوان حسب الطلب نجیب الدوله و احمد بنگش و جمیع افاغنه و شجاع الدوله باراده استیصال قوم مرهته و روسای اینها که داعیهٔ
سلطنت هندوستان و برداشتن شاهجهان نام شاهزاده که عملهٔ عماد الملک بدبر شاه عالم عالمگیر پادشاه برداشته او را بر تخت نشانیده
بودند نموده قاصد دارالخلافه بود بهندوستان آمده و در مدت نه ماه جنگ مرهته را بانصرام رسانیده بقبضه بار که دارالملک او بود

صورتی که خود داشت از والد من رسید که شاه را با قاسم خان موافقتی میسر آمده با دشمنان رجوع شود بنابرین میر قاسم خان را از طرف والد
بدگمان می‌ساخت و سخنهای دور از کار تراشیده با او می‌گفت میر قاسم خان که مسعود علیخان ملک در پی خصومت بود الحال رسید
شکایت والد پیش سرداران انگلیسیه می‌نمود آخر صاحبان مذکور حسب الالتماس او به والد حکم فرستادند که صاحب جاگیر خود در رود والد
جواب داد که من رئیس ملازم بادشاهم و بادشاه او در بهالست بدون امر و حکم وی نمی‌توانم رفت انگلیسیان که اکثر دیگر عقل و حقیقت
شناس‌اند ازین جواب راضی گشتند و یکی را از اقوام خود فرستاده عذرخواهی و اظهار رضامندی خود از والد مرحوم نمودند اما با بادشاه
گفتند که میر قاسم خان با وجود دیدن سید هدایت علی خان در لشکر و ترا مقام آوردن عسکر را می بالفعل معامله با اصلاح رد و قابی
سوا امید نخواهد صلاح آنکه بجای مرقوم حکم رود که بجاگیر خود رود بادشاه حسب الالتماس انگلیسیان گفته فرستاد مرحوم مذکور در ریعو
مکدر گشته بعد ملاقات میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیس که از شیخ رفته مرخص شده بجاگیرات خود روانه گردید غلام علی خان برادر
فقیر که نایب والد خود رئیس بادشاه و نام دیوان تن بود و از ظهر الدوله بهادر ظفر جنگ خطاب یافته در شهر پتنه با شاه ماند دین اثنا
فقیر از مرشدآباد با جماعت صاحبان انگلیس همراه به عظیم آباد رسید و بعد سولی که خود میر قاسم خان با مطلب از طرف مرحوم
که چند به عظیم آباد رسید و بعد چند روز قبل ازین بهفت چنانچه گذشت از میر قاسم خان اسیر خانه بوده به مرشدآباد آمده بود
از مرشدآباد دلگیر شده بی‌التفات آمده حرکتی نمی‌پرسید احوال فقیر از میجر کرنک مسترسی و غیره صحبتی باید که آنها را صرف آمدن
رام نرائن با میر قاسم خان عدم صفا داشت می‌خواست که موشگافی نموده انگلیسیان را با او بد ظن سازد در امداد رسانیدن بوده
فتنه انگیز داول خود درباره سید ارکان سه مکتب ستیه آن اسم که گذشت بود سید میر قاسم خان را با من بدگمان ساخت
چون سید به عظیم آباد رسید و از بهر آن ساعت و ارسیده حسب امر کسی میر سید میر عبدالله صفوی که با انگلیسیان مصاحب آشنا بود دیگر
در صحائف سال گذشت برادر رام نرائن در گوش گفت که میر قاسم خان سید غلام حسین خان برادر زاده در مرشدآباد دکسب
سید مرحوم مرحوم با میر صاحب دوستی داشت و سید علیخان برادر که فقیر مع اتباع شده در خانه خود چنانچه گذشت رسیده بودم
می ماند و با سید مذکور ملاقات داشت ازین خبر آگاه گشته بر دولت رفت نمودند هر چند در هیچ باب این برادر در اکثر این
سه بار ایشان مخالفت از اظهار آن نموده بود عرضش آنکه نام او مذکور نشود تا بعد التحقیق بلا شبهه بر سر او بیاید میر عبدالله برادر زاده
شتافت که الحال این ماجرا انگلیسیان مرد تمیز دیدند لیکن صلاح نداشت که نام و شرح ماجرا این که میر عبدالله نوکر برادر من
و بعد رسیدن مذکور شده با او ودا است با مستر سمر و میجر کرنک این خبر ظاهر کرد چون میجر کرنک و مستر سمر با مستر ایست بکدل
و ارتش الدوله سرگران بودند با میر قاسم خان هم که دست نشان شمس الدوله بودند در تهاون استند در تفحص بودند که قصوری
بر میر قاسم خان اثبات نموده با اظهار اعلی اغراض شمس الدوله بدست آید بمجرد استماع این خبر موکلی بسیار مبارک شده به
و گفتند که سید غلام حسین خان با ما آشنا و فرستاده ماست اگر این خبر راست شود با میر قاسم خان خصومت نموده انتقام خواهیم کشید
میر عبدالله را نام فقیر یاد رفته بود دهوش در آن شب آمده و از احوال در اظهار این سخن مخالفت نموده و دلالت بر نویس خطوط
نه سده و صاحب با بسیار از احوال فقیر نمودم که با خود از زمره هوشیاران بوده اند معمول نموده علی التعیین مقیم استفسار
حالات و سبب توقف در مرشدآباد نمودند سکه مختصری ازین داده با طلاع و لاقات با صاحب مهارا
کرده آن ایام مستر استیس لک ما تنس لوداگر نکس با سید بود و بعد از صاحب مذکور بعلم نیز انگلیسی نوشته معمور نیکار
اثر باستی فقیر فرستاده ورود آن هر یک خطوط مذکور سر با یمن مرید و وسیله رستگاری و نکرد و فقیر از مرشدآباد گردیده شده

راه سیر نیست و والد مرحوم پشت سر پادشاه و با جمیع افواج بر فیل خود سوار بفاصله نهایت کمی آمد تا بر لب دریای جمنه که فاصله
یک نیم کروه از گیا دارد رسید و لشکرگاه پادشاه در آنجا قرار یافته بهیر و بنه همه فرود آمد و پادشاه مع والد مرحوم جریده با مردم قلیل
حسب الالتماس میجر کرنک در باغ گیا رفته نزول نمود و میجر کرنک مع همراهیان خود را مع رام نارائن و راجه بلبهه و سرداران معهود
این سرزمین آورده ملازمت پادشاه گذرانیده و ضیافتش نموده نذر و سپاس پیشکش کرد و والد مرحوم مع فوج بیرون باغ مذکور
سوار استاده ماند چون پادشاه از آنجا برآمد والد اندرون رفته با میجر کرنک و سرداران دیگر ملاقات نمود و آنها رسم تواضع بعمل
آوردند بعد سه چار آمدن مرسومات والد هم از باغ برآمده همراه پادشاه بلشکرگاه خود معاودت نمود و قریب نصف شب مع مردم
همراه بخیام خود رسیده آسوده روز دیگر پادشاه از آنجا کوچ کرده گیا را مخیم سرادقات جاه گردانید بعد چند روز از مکان مذکور
باتفاق کوچ به پادشاه مع افواج انگلیسیه وغیره بعظیم آباد رسید لشکر پادشاهی بر نالا ستهیپور مقرر گردید و فوج انگلیسیه بجهانی
خود در باستی پور داخل و رام نارائن مع فوج در منازل خود و راجه بلبهه بسمت طرف باغ جعفر خان منزل گزید میر قاسم خان
این اخبار شنیده از راه کوهستان بیربهوم و کهرک پور ایلغار نموده خود را بعظیم آباد رسانیده در اطراف شهر عظیم آباد
در باغ جعفر خان با فوج خود فرود آمد رام نارائن و راجه بلبهه استقبال نموده بملازمتش اعزاز حیثیت جستند رام نارائن که سوار
در قلعه می بود و راجه بلبهه مع فوج همراهی خود که نوکران میران بودند ضمیمه لشکر میر قاسم خان گردید میجر کرنک و سرداران
انگلیسیه واسطه ملازمت میر قاسم خان با پادشاه گردیده جواب و سؤال این امر پیش آوردند میر قاسم خان از خوف و غایاز
کثرت استکبار راضی بر قصد در خانه پادشاه نگشت و نیاسی ملازمت در کوتهی صاحبان انگریز گذاشته شد معهذا
میر قاسم خان مطمئن نبود و شیدا شد که حیثیت خواهد آمد زیرا که میجر کرنک سالار فوج انگلیسیه با مدار مستر امیت و از شمس الدوله
ولسترت منحرف بود القصه آنها خانه خود را بفروش و آئینه آراسته و بر سر طعام خوردن خود مسند تکلف گسترده تخت
جلوس شاهی ساختند در استحکام قاسم علی خان بآمدن والد مرحوم و هجوم عوام پادشاه راضی شد پادشاه حسب الالتماس
میجر کرنک جریده بکوتهی در آمد و انگلیسیه جمعهم حاضر گشته از دروازه کوتهی خود بسیار دور برسم استقبال بعمل آورده پیاده تا بتخت روان
آمدند و پادشاه در کوتهی نزول نموده بر مسند معهود مذکور بر نشست و آنها همه ایستاده بودند تا میجر کرنک مأمور بنشستن گشت
و آداب بجا آورده نشست دیگران بجای دیگر رفته می نشستند و باز آمده کمر خدمت می بستند بعد ساعتی میر قاسم خان
آمده بواسطه بحوار ملازمت کرد و یکهزار و یک اشرفی نذر گذرانیده تحف دیگر هم از ملبوسات خاصه و جواهر وغیره پیشکش نمود
و از حضور خلعت شش پارچه و مالای مروارید و سرپیچ و جیغه مرصع مع پرکلگی عقار عطا یافت پس از آن در همان مکان بحجره دیگر
که اختصاص بسترکمور صاحب کلان کوتهی داشت نشسته اکثر جواب و سؤال معاملات بنگاله و داد و ستد خزانه صوبجات
وغیره انفصال داد بیست و چهار لک روپیه مالگذاری هر سه صوبه تقرر یافت بعد از آن بحضور آمده رخصت شده بلشکر خود
که در باغ جعفر خان بود رفت و پادشاه بتجویز سرداران انگلیش داخل قلعه عظیم آباد گردیده در عمارات قلعه پخته که منسوب ببادشاهان
دیده و دیوانخانه نشان مشهور است نزول گزید چون میر قاسم خان بآمدن والد مرحوم و اندکی هم از فوج شاهی در قلعه راضی نبود
انگلیسیان استرضای او نموده از پادشاه استدعا نمودند که سید هدایت علی خان بهادر داخل قلعه نگردد بنابرین والد مرحوم
را پادشاه گفته فرستاد که در لشکر بوده بجمعیت لشکر و اطمینان خاطر رفقا کوشد تا تفرقه در مردم بنابر اندیشها بهم نرسد والد
حسب الامر در لشکر و خیمه پادشاه نشسته حسب الحکم در اجتماع عساکر و نگهداشتن فوج می پرداخت و رام نارائن بر نیابت

پادشاه بود فرستاده پیغام مصالحه و ملاقات [illegible] امر منظور بود پادشاه که سعد علیم کامگار خان [illegible] راد
مذکور را پیش [illegible] عرض کرد که حضرت خود دیده اند مصالحه را باره [illegible] است اما دران وقت با این
[illegible] پیدا آمد چنانکه [illegible] امید [illegible] مایوس گشته این ارادهٔ ما آمده و شاه خواهش [illegible] صورت
[illegible] لیکن [illegible] نگردد [illegible] آمده چون الله مرحوم رسید [illegible] پادشاه ملازمت [illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible] امرا [illegible] جنگ [illegible] مردم جمع کرد [illegible] خان
[illegible] که [illegible] احوال محمد قلی خان گذشت [illegible] کامگار خان هم [illegible] بود [illegible] پادشاه [illegible] کامگار خان
[illegible] است [illegible] اما [illegible] سلطنت [illegible]
همین که الحال هم [illegible] معامله کرده است [illegible] مرهته [illegible] سلطنت [illegible]
آمده شاه جهان نام پادشاه [illegible] عماد الملک [illegible] در قلعه [illegible] است [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] جلوس فرمایند باتفاق شجاع الدوله و نجیب الدوله روهیله و حافظ رحمت و احمد بنگش بعد
[illegible] کامل [illegible] گردیده [illegible] منصور [illegible]
[illegible] الله تعالی ذکر این سوانح در ضمن احوال شاه جهان [illegible] طرف [illegible] خواهد آمد اما شجاع الدوله و نجیب الدوله
[illegible] شاه عالم [illegible] اطاعت او و پادشاه [illegible] تاکید [illegible] هندوستان و عالم [illegible] شاه عالم
نجیب الدوله [illegible] پیش [illegible] شاه [illegible]
[illegible] نجیب الدوله [illegible] پادشاه [illegible]
شجاع الدوله را آوردن پادشاه از طرف بنگاله تاکید نموده بود [illegible] شجاع الدوله [illegible] پادشاه رسید [illegible]
اگرچه [illegible] کامگار خان [illegible] معامله با انگلیسیه [illegible] شجاع الدوله [illegible]
[illegible] انگلش [illegible]
پادشاه [illegible] سوال [illegible] ملازمت [illegible] پادشاه [illegible] کامگار خان احوال [illegible]
[illegible] مصالحه و ملاقات با انگلیس [illegible] لشکر [illegible] پادشاه [illegible]
مسافت کوچ کرده بطرف لشکر انگلیشیه آمد و در آنجا معسکر ساخت [illegible] ملازمت [illegible] انگلیشیه
[illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible] مردم او
[illegible] پادشاه [illegible] نجیب الدوله [illegible] محمد قلی خان [illegible]
[illegible] این لشکر [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] لشکر [illegible] خان [illegible]
[illegible] مردم دیگر احوال [illegible] لشکر [illegible] پادشاه تیار بود [illegible]
[illegible] لشکرگاه پادشاه بود [illegible] ملازمت [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] گرفته [illegible]
پادشاه [illegible] حکم [illegible] بر اسپ [illegible] سوار گشته [illegible]

هم از شهر مذکور بیرون رفتن نیاید عاجز و حیران گردیدم آخر با عاملت صاحب کوسته قاضی بازار از مرشدآباد بعظیم‌آباد رسیدم اکنون تفصیل این اجمال بزبان قلم داده آید تا متفحصان اخبار را حیرت و انتظار نماند که معاملات مذکوره چگونه طی شد

ذکر رفتن میجر کرنک بجنگ پادشاه و آوردن موشیر لاس را همراه و مصالحه شدن با پادشاه و رسیدن میر قاسم خان بعظیم‌آباد بضرورت مع سپاه

میجر کرنک بنده را بطلب میر محمد قاسم خان فرستاده بعد از ان رام نراین و راج بلبهه رام مع افواج صوبه و میرن همراه خود گرفت و بسمت پادشاه که در نواح گیا مان پور بود در رفت چون تقارب فئتین روی داد پادشاه خطوط متواتره بوالد بنده متضمن طلب نگاشته پیش خود طلبیدا تا والد مع فوجیکه فراهم آورده بود ملحق شود و مقابله قبل از آمدن ایشان اتفاق افتاد موشیر لاس بجرأت و جلادت پای پیش گذاشته باندک مردمیکه همراهش بودند و اقل قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیش محاربه نمود و فوجهای دیگر بر سر پادشاه و کامگار خان ریخته تزلزل در ان فوج انداخت و کامگار خان مجال پایداری نیافته فرار اختیار نمود و پادشاه هم متابعت او کرده رو از میدان گردانید همراهیان موشیر لاس را مشاهده این احوال و بنابر قلت سامان و محنت سالها دل از دست رفته همراهی کامگار خان و پادشاه منظور افتاد موشیر لاس چون تنها ماند بر سر یکی از توپهای خود مثل اسپ سوار گشته مترصد قتل استاد و عار فرار اختیار نکرد میجر کرنک و کپتان نکس برین حال وقوف یافته با معدودی از سرداران بر اسپ خود سوار بدون تلنگه و برق انداز پیش رفتند چون نظر بر موشیر لاس افتاد از اسپها فرود آمده کلاههای خود برسم سلام از سر برداشتند و نیز بهمان قسم عمل آوردند باهم گرم گفتگو نمودند میجر کرنک موشیر لاس را در ثبات عزم و فرط شجاعت و غیرت ستوده گفت آنچه حق سعی بود از شما بظهور رسید و محامد شما در دفاتر سیر و اخبار ثبت گردید الحال موافق ضابطه کرچ از کمر بکشائید و نزد ما آمده ترک عناد نمائید گفت من کرچ از کمر نخواهم کشود بهمین صورت اگر خواهید چه مضائقه با طاعت در رسم سازم و الا نمدلت کرچ کشادن راضی نگشته جان خود درین میدان سعی بازم چنانچه انگلیشیه شجاعت های سابقه و لاحقه او را دیده بصبوریکه او در آن طور بود راضی شدند و باهم گرم مصافحه بکید ست چنانچه معمول آنهاست بعمل آورده لباط خصوصیت در نوردیدند و پالکی خود طلبیده موشیر لاس را دران نشانیده همراه آوردند و از فرط حیا و غیرت پرده های پالکی را فرو هشت تا آشنایان را نبیند باستماع این خبر بعضی از آشنایانش مثل میر عبدالله و مصطفی قلیخان برای دیدن آمدند میجر کرنک عذرخواست که چند روز دیگر ملاقات شوان دید که از انفعال راضی بملاقات احباب نیست احمد خان قریشی که مرد یاوه گوئی بود و تماشاتی آمده بود و بنابر خوش آمد سرداران انگلیش بر وفق ضابطه زمان و اقران خود استفسار مکان او به تهجین نموده گفت بی بی لاس کجاست میجر کرنک و دیگر سرداران انگلیشیه نهایت برآشفته تلخی و تندی جواب دادند که پوچ گوئی درمیان ما مردم ضابطه نیست و شجاعان و جوان مردان را سرزنشی یا دنمودن عیبی است بزرگ او مرد میدان رزم و آشنای دوستان بزم است این قسم هرزه درآئی پسند طبع شما مردم و ضابطه بیهوده دیار شما خواهد بود که مردان را هر چند حریف و دشمن باشند سرزنش نمایند احمد خان خجل گردید و زبان بکام خود کشیده خاموشی گزید بضرورت ساعتی نشست و منفعل برخاسته رفت و از انگلیشیان کسی بحال او که سزاوار مغز او بود باحترام با او پیش نیامدند در شوقت از ان حرکت ناشایسته اش التفاتی نکرد الحق این صفت بلکه جمیع صفات ایشان در حرب و قتال و معامله با دشمن هم در فتح و غلبه و هم در شکست و مغلوبی نهایت خوب و بسیار محمود است و موافق است با آداب عقلای سلف القصه بعد این [illegible] و ادب شتاب را زنده

در سرکار خود مقرر بوده اسپهای متعدد و براق وغیره مایحتاج مهیا کرده داده فقیر در لشکر انگریزان بخوبی بسر برده اکثر اوقات
ملک علی الدوام سر یک سفره در امور مرجوعه مشغول بودم چون فرصتی دست داد مذکور ساختم که هر دو صاحب مذکور یکی صبح و دیگر
وقت شام آمده ملاقات میکردند یکی میباید دیگری بر عکس او التماس میکرد دو سه روز صاحب لشکر مستر ... معتبر بود میجر کرنک
و دیگر اصحاب انگلیسیه از اختلاف آرای ایشان دلتنگ گردیده باتفاق صاحبان کونسل حضور مستر ... را طلبیده گفت
که شما دست بازو رفیق و خیرخواه میر قاسم خان هم هستید و این سردو سید الحال نوکر و بائع و مار مصلحت و موافقت این
با ما آمده رسیده ایم گفته گرانه بریم صلاح همین است که میر قاسم خان بجا آید ملتمسات اظهار اسپیند ... که ما را حوالی ...
عظیم آباد ... بادشاه ... عظیم ... بادشاه ... تا رفته این ...
علی ... میجر کرنک ... میر قاسم خان ...
و حمایت شده از صدمات ایذای ... بادشاه جهانگیر نگر که متعین میجر مذکور بود
برای سوار شده متعین بود ... کشتی مذکور روانه مرشدآباد گردیده در راه مستر ... که مدار المهام و
صاحب کلان کونسل عظیم آباد گردیده ... عامل ... مکث ... بود ...
آورده بود ... القصه خود را ... رسانیده با میر قاسم خان ملاقات و ابلاغ رسالت سرداران فوج
انگلیس نمودم شنیده ... عظیم آباد ... فقیر لطف و مهربانی پیش آمده ...
بودن شد علیحده ... وقت طعام ... فرستاد و ... همکلام ... چند ... تنها
... جهانگیر نگر وغیره فرستاد ... بوساطت ... ملا ... حسین خان
فرستاده میجر کرنک بحضور رفته اند چون نهایت اخلاص با انگلیس دارند ... ایشان با پادشاه ... الحقیقه
از طرف هر دو کس ... جماعه انگلیسیه و بادشاه سرکار ... جنگ ... این ... بوساطت و کلای خود ...
قاسم خان رسانید ... فقیر بدگمان گردیده التعالی که ... موقوف ساخته و چون میجر ... در
لشکر ... بحکم اگر رخصت ... بدگمان ... اراده ... لشکر ...
... الطاف و عنایت ... دو سه روز بودم که ... روزی
... رخصت خواستم ... عظیم آباد ... طرف ... مرشدآباد
کردم ... رخصت داده ... مرشدآباد رسانیده ...
... مرشدآباد ... بوساطت خواجه ... اتمام ... واحد بود
در آن زمان مصاحبت با میر محمد قاسم خان ... فرستاد ... که میجر کرنک در عظیم آباد ...
... پادشاه ... شکست ... پادشاه ... عقب ... لاس ...
انگلیسیه ... بادشاه را میجر کرنک ...
... گردانیده ... همراه خود آورده در عظیم آباد ... میر قاسم خان ... از راه
کوهستان ... روانه عظیم آباد ... عظیم آباد ... علی خان ... که
... خطوط ... مرشدآباد ... عظیم آباد و کلکته ...

بخشوا سے ملک نشانیده بود و با جاه پنج هزار سوار و قریب بیست هزار پیاده و دیگر بودها سے صعب المسالک جا گرفته طرق ما دخل برا بستند خان مذکور سپرده سپاسے خود با بام نشسته بود که درین اثنا فقیر عجب الاشیا میجر کرنک سالار فوج انگلیسیه قائم مقام کرنیل کلیود جنگ دستور دست صاحب مادکور متجه عظیم آباد در غیبت مستر امیت قبل از ورود مستر کرنیند برا بلاغ بعضے پیغام ما بر باسے لیکرگفته بودند به تعجیل دیدن میر محمد قاسم خان بعد رفتن فقیر بجنید شاه آباد رسید و چند گام رفت و با میر قاسم خان ملاقات کرده ادای رسالت نمود بنده در لشکر میر قاسم خان بود که خبر نصب میرسید حصیر سید و صیت آنکه بعض از کپتانان که متعلق بر دوان باشند بمنی کننده بودند ازینا دیگر پرسیده و مرسوم بعد دان خان در غفلت بسخت فوج او را پریشان ساختند و بسبب ضرب توپ و تفنگ و بندوق جماعتی از فوج خصیه از جبروت بمقتول گشته بقیه بیت و لفرار نهادند بعد استماع آواز توپ و تفنگ افواج قاسم علی خان هم رسید و سپاه لشکر خود نمودند و قسمے پیدا و سیاه گریختگان خود بیکران لشکر او معسکر ساختند و حصول این خبر یقین و بدفشه افواج خود داد ترتیب کرده از جمیع آن مردم خاصه خواجه محمد شفیع خان که در سپس آن لشکر بود آزرده برگشت اکنون مناسب است که احوال عظیم آباد در سبب آمدن خود میر شاه آباد نگاشته انتظام اخبار داده آید

ذکر برآمدن میجر کرنک با زاده جنگ بادشاه و شیر الاسر دلتنگ شدن سردار مذکور از استماع مشوره باسے مختلفه رام نارائن و راج بلبهه و فرستادن فقیر را به پیش میر محمد قاسم خان و ماجرائیکه بعد ورود فقیر به حضور میر قاسم خان در عظیم آباد در وے داد و مفعنت نمودن میر قاسم خان از راه کوهستان با تعجال و رسیدن به عظیم آباد

سابق مذکور شد که بعد رفتن کرنیل کلیود ناسب جناب مستر ناول زمان بسیرسے صاحب کلان کلکته بود بعد او شمس الدوله ترسید و مدارالمهام معاملات کونسل کلکته و گورنر باستقلال گردید اول مستر امیت و بعد از و کرنیل کلمو سیعت جنگ مع میجر کرنک و مستر لشنتن و بعض سرداران دیگر از عظیم آباد بکلکته شتافته مستر امیت خود صاحب خرد کلکته گشته در منازعت با شمس الدوله کشاده بشکایت و تحقیق آورده کار را بولایت خود نوشتن آغاز نهاد و شمس الدوله را نیز همین رویه بضرورت باستر امیت اعتنا بانهاد و سیعت جنگ فدائی دانند که بچه سبب از ریاست فوج معزول گشته بولایت رفت و میجر کرنک بجای او رئیس فوج انگلیسیه گردیده و لب بعزل میر جعفر خان و مساط شدن میر قاسم خان مع مستر لشنتن بعظیم آباد برگشته آمد چون فقیر را باسرداران انگلیسیه خصوصیت اخلاص و دوستی بود و بنده خبر مد و خرجیکه میر قاسم خان نابر غرض خود قبل از عروج بریاست کل صو بجات برای فقیر مقرر کرده بود با نگلشیان هانوقت ظاهر نمود و نیز معلوم شان بود که شش لکهه دام جاگیر فقیر در پرگنه مونگیر متصل لقلعه از قدیم الایام مقرر است میر جعفر خان بعد هنگامه ورود بادشاه نابر آمدن والد بنده همراه او ضبط نموده صاحبان مذکور نابر فرط اخلاصیکه با بنده داشتند جاگیر مذکور را از میر قاسم خان بنام بنده گذاشت کنانیده سند و اگذاشتنش بمهر و دستخط او و نشانے دفاتر تکمیل گردانیده آورده بودند و از دست رام نارائن برآورده سپرد فقیر نمودند و عامل بنده در انجا رفته در آن مکان عمل نمود چون موسم برسات انقضا یافت میجر کرنک به تهیه اطفاے نائره فساد بادشاه و سو شیر الاسر و کامگار خان از عظیم آباد برآمده در میدان باغ جعفر خان معسکر ساخت و رام نارائن و راج بلبهه را برفاقت خود مامور نمود و بنده بپاس حقوق مراعات ایشان درین سفر شریک گردید چون نابر عسرت سالها اسباب سفر از اسلحه و سواری هیچ نداشت میجر کرنک مستر جی جیبه

ناریافت گردد کسیران میآمد سرایان جانب مهابت جنگ که راست بود در گوشه جای که ساخته و ساکت اقامت نمود کسیه
می‌رسید با آنها بسر برده اند تمکن بود دوکاران گفته بود ندرا هم آورده مضمون شعر مشهور سعدی رحمة الله علیه تحریر یافته است آنجا
از هر کجا دوست بسر + گر گرد آید سراسر روز رسد + گویا گوش دل انها بود در انه سکت سکه که بعد سرکار نجابت جنگ
و پیشکار راجه جانکی رام و راجه دولبهرام انها را اقتدار سرانجام داده چیزی معین روزگار رو دیده سرد و سامان آمده بود آخر دست خود
خرید و تعدد معین جانشین خود را سپاه گرده که گو که باشد میر قاسم خان بود سلطنت جلیل بود میر قاسم خان طلب راجه مذکور معاف شده
تا هم اگر وقت اما از سکت سنگه رامی و سامان گردیده هر قسم بسیار میکرد ودر هپلو سه مسند بود چنانچه لشکر زیادتر غلام حسین خان
که دارو نه کوتوال خانه مهابت جنگ و رفیق قدیم او و مالک الکوک بود میر زر دو اسباب همه اسراع نموده مدار و نگی دیوان خانه سیتو
مقرر داشت بمعض آنکه ناس صورت رد او سی اندوخت و سپاه را بهم ستاد ساخته آنها را که لائق کار بود در است ملازم کرد
و لیلی را متواتر داده تنخواه آنها داد تا بید از استقلال این فرقه بهم اطمینان بهم رسانیده دیدکه طمع و قمع زمینداران معتد اعتماد +

ذکر بر آمدن میر محمد قاسم خان بطرف بیربهوم و جنگیدن کپتان بردوان با زمینداران آن مرز و بوم

چون صوبه بنگاله از زمینداران ترسی و اندازالملک مرشد آباد عیاذ زمیندار بیربهوم دیگر سر دعوی شجاعت و حمیت و داعیه
جنگ و نام و ننگ مداست و میر قاسم خان گویا در باطن با زمینداران از قدیم دشمن بودی الحقیقه اکثر این فرقه قابو طلب
و ناقص عهد و پیمان و کم فرصت و کوته اندیش اند مساهده امدک العلاء حقوق مراعات حکام و غیر حکام بر طاق نسیان گذاشته
بسر برده که قواعد ظهور رسانید و درین سمت که سلاطین سلف بر گر برا اینها اعتماد کرده خانه خود را در امور مرجوعه سرکشیده و هر جا متمرد
سند لیسند و همین جهت در عهد ما و سابقان معمور نمود که ولایت معمور را علما و سایر آن الکس و تمادیان بر ارع و ارا سی مزروع و آباد
ممالک مسلم و علایق دل سا دیو و اینها حال که زمینداران مطلق العنان در تمام عالم فساد شایع و مملکت خراب و رسم اعتماد و دست
و اگر همین صورت ما پاسعله ما امتر و ملکها ویران تر خواهد شد القصه زمیندار بیربهوم که بدیع الزمان خان نام و متوطن حدود استهار داشت
در ایام جوانی ملک در سن کهولت ماند و از طراغت لعیش و آرام نام شده و لست با یک مدت علی نقی خان که خود که از سند اولاد و خویش
بود سپرده بود بعد ازین انتقال او و انعراض ایام دولت خاندان مهابت جنگ دل تنگ گردیده لباس درویشی
برکرد و چه دیگر بود و اسد زمان خان که از اطفل دانی بود در راه رسانیده خود گوشه نشینی و صحبت گزیده با مر اختیار نمود میر قاسم خان
در معامله بیربهوم چیزی از و سی خواست اسد زمان خان اطاعت نکرده محمود زر پیشکش با آن بود که چون میر قاسم خان
در همین دیار شود با یافته و در سوان ایام حقیقت تر مردم بود و ما نه علایق سلطنت حارث درو سی نگر سسته در سپاه که عروس کفته
ازا میر آمان تکار بسی بخاطر راه سیم و دو قرسی مذاشت مهر صورت میر محمد قاسم خان سر کتیبه زمیندار مذکور را ز رستا کانا در آمد و رده کام
که از شهر فاصله ده دوازده کروه داشت معسکر ساخت و خواجه محمد یسین خان با کار زهد میر جعفر خان خدمت عسکرگیری داشته مع کیم
یک جماعه تلنگه و گرگین خان امیه که داروغه توپخانه و ساخته و ارحته اوبی دیگو شالی زمیندار مذکور بیشتر رسانیده سوکران بود که مید
شکر دو بود که سمی کرده جنگ این زمیندار قبل از وصول کمک انگلیسیه انفصال دهد لیکن چون درک نشد و سپاهی از سرداران
کنان که ذکر کرده مهابت جنگ و پرورده و تربیت یافته او بود و آمد کسی نامه مسلد اسی ناک او کار را مورد آورده و میرن و میر جعفر خان
تا او که اعتبار سند و منسار الیه و معتمد علیه گشته بودند کار دستی از پیش برنیست اسد زمان خان پدر خود دیوان بدیع الزمان خان با

رسیده او هم پایهٔ کلی از گرگین خان نداشت بعد مرد لشکر پسر و برادرزاده اش بخشی بعضی از افواج و هر یکی چهار و پنج هزار سوار
با خود داشت چنانچه فرحت علی برادرزادهٔ او بخشی و چند صد سوار در رساله او بود و برکت علی همچنین علی هذا القیاس و محمد علی پسر او
بخشی و رئیس صاحب اختیار پنجهزار سوار طرق سوار بود که بضابطهٔ انگلیسی عوالدار و جماعه دار و صوبه دار و کمیدان داشتند و با هیرده سوار
یکی در پی سر آنها شمشیر کشیده راه میرفت چه اگر در جنگ کسی روی خود را بر گرداند این صاحب شمشیر برهنه بدون اذن و تامل
سرش بشمشیر بر دارد و میرزا شمس الدین که از ایام شباب با میر قاسم خان یار و مرد خوش اختلاط هوشیار بود و در عظیم آباد تالیف بعض
قلوب مردم عظیم آباد و رؤسای لشکر میران حسب الامر میر قاسم خان اجتهاد میکرد مصاحب و بعضی خدمات مثل ملبوس خاص و وکالت
حضور پادشاه و معامله جاگیرات مردم حضور و غیره پرگنه‌ها اختصاص یافت و فقیر را از مرشدآباد خطی بکمال اشفاق قبل از تمکن بر وسادهٔ
ایالت نوشته و مواجبی مقرر کرده آرزو داشت که بنده پیش انگلیسیان ارباب کوٹھی عظیم آباد و دیگر از آن جماعه هر که آشنا
باشد سعی نموده صوبه داری عظیم آباد با وی بماند و خبر نداشت که یاوری بخت او را بر تخت سلطنت بنگاله می نشاند *

اندوختن میر محمد قاسم خان زر بسیار بطور مصادره از مردم مرشدآباد و بهم رسانیدن اسباب تجمل و استعداد و کفایت اندیشی بدیانت نمودن و جمیع کارخانجات را انتظام داده از تشویشات آسودن

میر محمد قاسم خان چون رشید الارکان گشت و خزانه را از زر خالی دید در ادای زر موعود که با سپاه خود و نوکران نظامت و افواج
داعیان انگلیسیه وعده بود متحیر گردید بنابرین اول بند و بست پرگنه‌های صوبه بنگاله و غیره که در ید تصرف او در آمده بود نموده ضلعهٔ
سرداران و غیره را در تنخواه انگلیش مقرر گردانید و بعضی از جواهر را نیز در عوض مبلغی که ده انگلیشیه بود بدست جماعه مذکوره رهن
نمود و موجودات سپاه را هم علی ابراهیم خان بهادر و دیگر معتمدان دیده تغلب و خیانت دفاتر بخشیگری برآورد و عدد ملازمان
بعد تصحیح صحیحه انچه ثابت و منقح شد حساب آنها نموده مشاهره آن جماعه برخی نقد از تحصیل داد و بعضی تنخواه شد و برخی موقوف
بر زمان آینده ماند و سپاه که از دست میر جعفر خان بجان آمده چاره نداشتند بهرچه میسر و مقرر گشت راضی و شاکر شدند شاید از
حکمت سیئهٔ هم چنانچه وعده بود مبلغی بطور قرض گرفته از تقاضای متنوعه رهائی حاصل نمود و بجهت آینده مداخل خود را دیده
مخارج بقدر مناسب که از عهده آن بر آید مقرر ساخت و اکثر اخراجات بیفایده که اغنیا بطور ملاهی و ملاعب لازم می شمارند
لغو و عبث دانسته موقوف نمود چنانکه دنبه خانه و بلبل خانه و بیرک خانه و امثال ذلک را بالمره دور نموده از جانورهای مذکور معدودی
در هر کارخانه نگاه داشت و باقی را نیز مثل دیداران صوبه داده قیمتی برای آنها مشخص کرد و از وکلای آنها عمله دیوانی زر شمرده
گرفتند و چنی لعل و منی لال بپاداش اعمال خود رسیده زر وافری از آنها در سرکار عاید گشت مخفی نماند که میر قاسم خان از بدو طفولیت
تا بعد آبادی میر جعفر خان واجب الرعایه خاندان مهابت جنگ مرحوم و همیشه با چند سوار ملازم سرکار شهامت جنگ بپاس خاطر مادر
زنش بود و بدین جهت آمد و رفت او در جمیع کارخانها و با عمله شاگرد پیشه و ملازمان دولتخانه هر یکی از اقارب مهابت جنگ آشنا
و بر احوال هر فردی از آن جماعه کما ینبغی آگهی داشت چون بیاوری طالع و اعانت جماعه انگلیسیه بر مسند دولت متمکن گشت هر
هر کدام از آن جماعه که گمان زر اندوزی داشت بهر قسم که دانست حیله جسته او را بمعرض عتاب و خطاب در آورد و هر قدر بضاعت
و استطاعت او بود از دستش کشیده گرفت حتی بعض از نسوان مغنیه فواحش که ملازم میران و میر جعفر خان بوده اند و از دفاتر خانسامانی
و غیره معلوم شد که اینقدر جواهر و فلان ظرف طلا و چیزی از قسم الف یافته اند همه را بجنسه بلکه مع شئ زاید استرداد نموده انا سخفا

تذکره و دیگر سوانح و نوادر که بطور مذکور بار نظم مردم مستور داشت همراه خود مع رسالهٔ مذکوره و اتباع و خدمه آنها و اطفال صغیر که بسبب
وحید و حقیر بود و بندر برداشته راه کلکته گرفت چند کمپنی تلنگه محارست از تعیین شده با بلده مذکوره که الحال شهرهٔ در کمال معموری و
آبادی و دار الملک جماعهٔ انگلیسیه است رسانیدند معزول مذکور زمین در زمین آبادی متصل سمت چوک بلده بسلوک خریده طرح عمارت
سلیقهٔ خود ریخت و مکانهای متعدد ساخت از رفقای او میرزا غلام علی بیگ پسر حکیم بیگ راه دنبال خود شریک او در این سفر هم
گردیده بود بالتقیه اگر جانی هم غیر از خوار او نبود است و میر محمد قاسم خان خود را مخاطب بنصیر الملک امتیاز الدوله میر محمد قاسم خان بهادر
نصرت جنگ ساخته خطابهای مذکور بار پادشاه را خود طلبید پیشتر هم که در همین نزدیکی قبل از جلوس بر مسند ایالت بنگاله او را نیز بود
قدومش را برای خود مبارک تصور کرده چون در علم نجوم اندک شعور و ... احکامش اعتمادی داشت با نتیجه طالع او کمال تقیدی از همین ...
کمال عروج او مدارج علیا داشت لیکن عمرش وفا نکرد و در دو سه سالگی در صوبه عظیم آباد سالم او مقرر کرد خطاب علاء الملک
شمس الدوله میر شمس الدین علی خان بهادر سامر جنگ از حضور طلبید و او را بعنت هزاری مقرر داده امیال و افراس کوتل ها بین
و عماریهای مناسب و نشان آراسته و اطفال بسیار با رشادگردی پیشه بهم رسانیده در سر فرقه ملازم او گردانید و تماشای برای
مردم بهم رسانیده و عموی خود میر ابوتراب را هم که مرد معقول در اوائل بود بخطاب معز الدوله تراب علی خان بهادر صولت جنگ
مخاطب ساخته منصب شش هزاری دعقابهای که جاگیر داده ملم بالقاره و جاگیر و سال امیار سعید و لپسر عموی خود ابوالعلی خان
بهادر خطاب و رساله داده برآوردی ادنی الکلا فرو داما چون اعتبار و اقتدارش را در اصل حقیقت لیاقت هم ندیدند
و عملیس اگرچه بادی نحس بو استعداد در سمت حلت در او مود اما پاس حفاظت سابق و دوستی های دیرینه کار مردم
برادر و بامردم بود بسیار مسدود است و عقد رسته خود کفتش کلمه الخیر در حضور قاسم علی خان که هنگام آمدن از سیمی بهم رسانید و بوده
ممکن القصه بعد از تعیین ترشیه سالی عهود و مواثیق که با کونسل کلکته و جماعه انگلیسیه انعقاد و انفصال یافته بود در طرفین بهم درهم
گسسته مع لشکر بردن باهم بالاتفاق بسوی جانب تحصیل تعیین بابت میر قاسم خان سرانجام رتق و فتق مهمات ملکی و محاسبه شمار متعدد یافت
و برآوردن جهات ملازمین میر جعفر خان که بعضی مردم قدیم رعایت و برسم جدید بعرصه آورده میرن و میر جعفر خان بود به رخصت
و دیدن بود دات سپاه و جرائد بلغور و داسور دیگر امرا و اتباع توجه کماشت بعضی از عصیان قدیم باسوید القاب و حمایت
متفاصل و همه سر یک زمین بود در انکشاف احوال دیگران گردانید و بعض آن متوسلان خود را که مرا آنها اعتمادی داشت دناید
بیگ گردانید علی ابراهیم خان بهادر که در دیوانی نکاه و شمار و دستور اداکت رعایت و مالی دیوانی و غیره سرکاری ملکی بود
است و سعی کرد که سپاه رنجوری آنها بخصوص با امور ریاست و سوای این کار مثل اکثر عقده های دشوار برای ایشان از سر موجب
و سرانجام اگرچه اصل استعداد و دیوانی را در دست اخذ کرده بود اما همگیر و طبیعت و شهرت هوشی در اسلحه در مکاسبه دیوانی دیوان باشی
و سعی تحقیق و حسابات دیگر متعددیان و ارباب قلم سرکشی و مستی قدیم میر قاسم خان که معتمد علیه او بود و میر منشی بخطاب اسرار خان
مخاطب گردید و بخشش و تحصیل بعضی امور بر او تعلق داشت و خواجه گرگین برادر خواجه پطرس ارمنی بار دیگر توپخانه و آراستن
توپها و اسباب آتشخانه و درست نمودن پیاده های بندوقچی ارتیب آداب که در آن خواجه فرنگ که الحال باصطلاح آنها تلنگه گویند سرافراز
نمود گرگین خان بهادر خطاب یکمال تقرب و اختصاص یافت اصل او و دیگری در خانه میر قاسم خان بود و شخص اول تا میرسید که
در دل میر قاسم خان بود الان در هیچ نوکری و آدمی مشهور و مسموع نیست او گویا مثل سیلان در رگ و پی میر قاسم خان جاری بود
او با سپهر دورگردانید و بود و شیخ مسند علی کمو است که سرکار آقا را ابن الناس حقیقت ملکهو و شیخ محمد بود در مرو سپاه مدعی اتی

ذکر عروج نیر اقبال میر محمد قاسم خان بمدارج جاه و جلال و رجوع نمودن کوکب بخت میر جعفر خان بوبال و زوال

چون صبح دولت میر محمد قاسم خان دمیدن آغاز نهاد خان مرقوم حسب الوعده با بخت خویش بیدار گشته رفقا و همراهیان را به تیاری و استعداد سواری فرمان داد چون مهیا گشته حاضر آمدند خود را بکسوت امارت آراسته و نصرت از بخت و قسمت خواسته بر رخش همت و اقبال سوار و روبه‌گرای دربار گردید و از آن طرف قبل از ورود میر قاسم خان شمس الدوله هنری ونسترت گورنر با عماد الدوله مستر هستنگ بهادر و سرداران دیگر مع توپ و فوج در میدان جلوخانه دارالاماره رسیده بر طرق عبور و مرور مترددین دربار مردم خود را معین و محکم گردانید و میر قاسم خان هم مع جمعیت خود وارد گشته مقابل نقارخانه بر اسپ سوار استاده و آمد و شد پیغامبران و سفرا شروع گردید هر چند شمس الدوله با سخنهای مختلفه میر جعفر خان را فهمانید که اگر خویش شما نائب بوده کار ملکی و سپاه بر رویه عقل و دانائی سرانجام دهد و شما فارغ البال بعیش و کامرانی خاطرخواه خود زندگانی کنید برای شما بدی ندارد و از غفلت شما کار ملک مختل و سپاه و وظیفه خواران مضمحل گشته و دو سه نفر دنی مفلوک مالک الملک شدند و عمده‌ها و نجبای آبروطلب جان بلب دارند سودی نکرد و آن جاهل قباحت نافهم بر خواهش خود اصرار ورزید و سخن رؤسای انگلیشیه نشنید درین بین که مدتی ممتد جواب و سؤال از طرفین بود آهسته آهسته کمپنیهای تلنگه انگلیشیه نزدیک تر می‌شدند و توپ هم تیار رو بدارالاماره بود و رفقای میر جعفر خان که اندرون دارالاماره حسب الامر او برای حراستش مقام داشتند از خوف افواج انگلیشیه که رعب و هراس اینها حق تعالی بر قلب مغلوب مردم مغضوب این ممالک مستولی نموده بود آهسته آهسته هر یکی بهانه راه خانه خود گرفت و شمس الدوله تنگ آمده گفت هرگاه این مجهول معقول را فهم استرضای او چه ضرور در آنچه انتظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد و چندی از سرداران جماعه او که حاضر بودند تصدیق این قول نموده با او همداستان شدند و او میر قاسم خان را فرمان داد که بر مسند ایالت هر سه صوبه باصالت نشسته فرمان روائی کند اندرون دارالاماره معدودی که از مخلصان میر جعفر خان مانده بودند آنها را هم بدر کرده بر دروازه‌های کارخانجات و راههای حرم سرا تلنگه‌ها را برای حفاظت و حراست معین نمود و خود داخل دارالاماره گردیده در جای علیحده نشست و میر محمد قاسم را طلبیده زیر شامیانه کارچوبی که در ایوان دیوان تمام استاده بود بر مسند نشانید میر محمد قاسم خان روز دوشنبه دهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری پای عزیمت از حد نیابت بالاتر گذاشته اصالةً هر سه صوبه را مالک گشت و صدای نقاره شادیانه و نداهای ایالت و ریاست او خانه بخانه بلند گردید هواخواهان که اکثری در رکاب حاضر و بعضی در خانها منتظر بودند بهجوم آورده بگذرانیدن نذور مبارکباد تقرب جستند و شاید شمس الدوله تا سه چار روز مستر هستنگ عماد الدوله را مع افواج انگلیشیه برای حراست او گذاشته خود در مرادباغ رفت و میر محمد جعفر خان را که اندرون حرم سرا با زنها و اطفال خود بود شمس الدوله پیغام فرستاد که اگر ماندن در مرشدآباد مرکوز خاطر باشد کسی را با شما مزاحمت نخواهد بود هر حویلی و مکانیکه خواسته باشید برای اقامت خود معین فرمایید و اگر رفتن به کلکته و بودن در آنجا منظور افتد هر جا که خوش کنید مضائقه نخواهیم نمود ناظم معزول رفتن کلکته قبول نموده بجره و کشتیها برای سفر مذکور درخواست بقدر خواهش و حاجت او مهیا گردید و میر جعفر خان به خاطر جمع خزانه محل و جواهر نفیسه که از نوادر و ذخائر خاندانهای قدیم امرا مثل شجاع الدوله و علاء الدوله و سرافراز خان و سیف خان و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله بود و اندرون حرم سرا برای چنین روزها در تحویل منی بیگم که در خانه میر جعفر خان بمنزله خود صاحب خانه‌اش بود سپرده داشت و توشک خانه و پارچه‌های ملبوس خاص که آن هم مثل جواهر اندوخته چندین امرای مقتدر

روز دیگر وقت شام شمس الدوله رسیده و میر داماد بیرون درمود و صبح آن شب میر محمد جعفر خان عازم ملاقات او گردید و ملتی از روز برآمده
صورت بهانگیر سنتی بود و میر داماد شتافت شمس الدوله بعد معمول و آیین رسوم معارفه سرحرف را سر کشود و با بچه صلاح بود اعلام نمود میر
محمد جعفر خان سربار زده اباسے نمود بد نهایت متعالی تا رسید شمس الدوله کس فرستاده میر قاسم خان را طلبید و در انجا معرکه سخن گرم
و گفتگو ہاسے بیست و نرم درمیان آمد هرچند شمس الدوله خواست که میر محمد جعفر خان بطریقه که قرار داده بود قبول کند بد نگرفت و میل
بان کرد میر محمد قاسم خان نایب مذکور شد میر محمد جعفر خان از قبول تکلیف آن امر امتناع نمود و مرخص شد و در کشتیهاسے خود
سوار شده راه دار الاماره گرفت در رسیدن در نیا کسی سوار شد میر محمد قاسم خان سپهر بیش در آمد اشاره معاودت نمود عرض آنکه در انجا
رفته صبح این معاودت گرد و حال مرقوم معاودت احوال خود مناسب ندانسته شمس الدوله رسیده خود بر به تحامل زد که گویا مدت اسے
ملالت کشیده و الحاصلے که درین خصوص بسے شنیده و است بهر صورت خود را با میر داماد رسانیده و با شمس الدوله ملاقات کرد
و ماجرا بار از اول تا آخر حکایت نمود میر قاسم خان گفت که این صورت خوب نشد و میر جعفر خان از بس بدگمان گشته در این حال با
خواهاد شمس الدوله جواب داد که ما ناچاریم میر قاسم خان گفت که هرگاه شما ناچار باشید سکه سے چاره بعضی نام چه حکم چون وقت طعام
شان بود گفت الحال خود صاحب سپید لهذا از طعام بار گفتگو خواهد شد میر قاسم خان در جا علیحده متحیر نشست و لعلی ابراهیم خان
که همراه بود مشوره آغاز کرد علی ابراهیم خان گفت که اول باشان انچه گفتنی هست باید گفت اگر مشوره نپذیرد اطلاع ایشان
ازین حالا از مال خود را طلبیده چرا که مهیاست هر دو رسیده و لطرف سربهوم باید رفت و لطور ناعیان تاخت و تاراج در دا
خور و سرشته باید نمود چون اگر روح با شما موافق است و کامگاران هم هیچ پادشاه با سپاه الحاق خواهد در زیر اطلب کرد این
صورت هم کارے از پیش سر نرفت چون احسان از میر جعفر خان نامده بود این تدبیر را آخر الامر وابسته در خاطر ذخیره داشت در
آن الحیله لسب دیر طلبی با هرج از میر جعفر خان سرانجام میر قاسم خان خون متعهد بود آهسته بود و هر آن سردار و حاکم بود بد
و ملک سنتمه مهاسترا و مراد رسن مهارانه سروت چند سیر در ناطق بیم مددگار خلاصه میر قاسم خان نهایت حیران و پریشان
خاطر بود پیر سنگے ہاسے قدرت کامله ایزد دانا در همه بود تا چه پیش آید چون شمس الدوله از طعام فراغت یافت بار میر قاسم خان
پیش او رفته اضطرار و نامرادے خود دانکه اگر چنانچه قرار یافته بود عمل نماید اطلاع لمعاسدے انجام ظاهر نمود شمس الدوله بعد استماع
مقالات او باز علیحده نشست و باعتماد الدوله سر چند سنگ بهادر و دیگر ارباب مشاورت تا دیر مطارحات و مشاورات نمود و گفتگوی
بسیار در میان ایشان قرار گرفت که فردا اتفاق میر محمد قاسم خان به دار الاماره باید رفت و بعجله مقرر شد و این همه را فهمیده نامه داد میر
محمد قاسم خان لسب اندیشه کار میر محمد جعفر خان هم رسانیده بود و افواج و ملازمان خود و دیگر کسانی را که با او اتفاق داشتند گفته فرستاد
که در خانه او و دربار حاضر بایستند و حاضر باشند علیحده و یاران داده بود که طعامهای همه با خود داشتند جمیع الامرا و لعل آمده و در
دو خانه ایشان جمعیت دارند تمام شد که بود و مشرق شد تا آنکه صلاح به کور جمیع و تقرر یافته شمس الدوله میر قاسم خان را همرخص نمود
بعد آنکه فردا اول صبح که شب یا صبح همراهیان خود حاضر شود و سرداران افواج انگلیشیه را هم حکم داد که ساعتے از شب مانده فوج و توپ
با خود نموده دربار دار الاماره حاضر شوند با جمله لهت تمام آمده میر قاسم خان چون از انجا آمد بخانه خود نمود با دل مشغول از
قدر خانه باشنده که فرودگاه او از کسی بود از رعایا جمعیت نموده سامان بیش مستعد شده دهلیان از کشتی سوار شده
بحضور دیانه نموده و در احاطه سپاه دولت را خود به دولت خانه رسیده تمام شب در دعا و مناجات قاضی الحاجات در بلندی
به تسلی دلجوئی همه طلبیان که دامید و جمیع سپاه راست شده

مامور بود باشتغال ورزید .

ذکر جلوس میر محمد قاسم خان در مرشدآباد بر مسند ایالت بنگاله وغیره صوبجات بتقدیر خالق ارضین و سموات

چون میر محمد قاسم خان چنانچه خامه وقایع نگار اشعار بآن کرده در کلکته رسید و با شمس الدوله هنری ونسترت
ملاقات به تبلیغ رسالت نمود و درمیان گفتگو با غفلات میر محمد جعفر خان و برهمی معاملات مالی و ملکی و بی انتظامی سررشته
افواج و مصارفت لابدیه بیوتات وغیره بابلغ وجوه ظاهر ساخت و چند کس را از اراذل ناس مثل چنی لعل و منی لال و رانگنون سنگه
سرکاره وغیره هم که از غفلات و عدم لیاقتش بر سرکار و مدار المهام مختار بوده اند نام برده فضائح شان بر شمرد و شمس الدوله که درمیان
فرقه انگلیشیه بفضل و دانش ممتاز بود و در نکته یابی و کاردانی بی انباز بود میر محمد قاسم خان را در امور ملکداری لائق و در هوش
و سلیقه ریاست درمیان آقارب و اتباع میر جعفر خان از همه فائق دید و میر محمد جعفر خان و احوال ایشان را درست شناخته متردد
بود که برای انتظام این ممالک چه کند آخر در خاطرش چنان تصمیم یافت که میر قاسم خان را به نیابت کل مقرر و مختار ساخته
مدار المهام سازد و برای میر محمد جعفر خان وجه معتبر نماید تا میر قاسم خان وجه مذکور بلا تعلل باو رسانیده بزرگ و منیب خود داند
با اصحاب خود آنچه مافی الضمیر او بود ظاهر کرده درین خصوص با آنها استشاره نمود در رای اکثری از روسای کونسل که با شمس الدوله
اتفاق داشته نفاقش نمی ورزیدند تدبیر این کار قرار یافت اما مستر امیت که بناچاری صاحب خرد کونسل و تالی مرتبه شمس الدوله
بود و دو سه کس از کونسلیه با او یکدل خواهان ریاست او بودند مثل مستر السن و میجر کرنک و مستر باتسن سر باز زده این رای را
نمی پسندیدند و تنها درین کار بهم رسانیده عذرش در کونسل مذکور می ساختند هرچند عدم لیاقت میر جعفر خان سنجان بود
که امیت نفهمد اما چون با شمس الدوله طرف شده و خواهان ریاست خود بود در جمیع اموری که رای شمس الدوله بران قرار
می یافت بمقتضای قول مشهور لا لحب علی بل لبغض معاویه آن رای را مرجوع و مطروح شمرده رد و تقبیح آن می نمود و در مراسلات
ولایت خود هم رد و تضعیف آرای سید گزیده طعن در اعمال و افعال یکدیگر میکردند و هر یک دیگری را بسفاهت و اعوجاج
و طمع و لجاج نسبت داده شکایت و سعایت هم می نوشت و این عنادات ایشان عاملی را بباد فنا داد چنانچه عنقریب نگاشته
قلم صداقت رقم انشاء الله العزیز خواهد شد. القصه چون طرف شمس الدوله غالب و رایش صائب بود عزیمت مذکور تصمیم یافته
میر قاسم خان باین بشارت مبشر گشت و بنابرین گذاشته شد که شمس الدوله خود در مرشدآباد رفته این امر را تمشیت دهد میر
قاسم خان خوشنود بمرشدآباد معاودت نمود و شمس الدوله مع عماد الدوله مستر هستنگ که درینولا از ابتدای سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و چار هجری الی یومنا هذا که روز شنبه بیست و سوم ماه مبارک رمضان سنه نود و چار هجری از مائه دوازدهم
است گورنر کلکته و مدار المهام اکثر ممالک هند است با برخی از سرداران و بعضی افواج انگلیشیه بداعیه تمشیت امر مرقوم
متعاقب میر قاسم خان از کلکته بمرشدآباد نهضت فرمود و میر قاسم خان بعلی ابراهیم خان بهادر نوشت که افواج نوکر نگهداشت
و امیدواران وغیره مردم شهر را بتالیف قلوب با خود رفیق نموده و اسباب تجمل سوای آنچه از قدیم وجدید بحواله میر بود اند شده
و عصا و کتک های نقره بضابطه ممالک هند تیار نموده باستقبال تا پلاسی خود را رساند خان والاشان که در هوشیاری
و سلیقه کارگزاری یگانه روزگار است زیاده از آنچه مقصود میر قاسم خان بود مهیا کرده حسب الامر باستقبال شتافت و
میر محمد قاسم خان چنانچه مرکوز خاطرش بود بجاه و حشمت و تجمل و شوکت داخل خانه خود گشته با میر جعفر خان ملاقات نمود

شاه در عظیم آباد امداد تعیین صوبهٔ مذکور رسیده اقامت داشت ریاستش براجه تاج ملهه دیوان آن سرکار متعلق بود در ایام
حدود بیات سامان صوبه داشت فوج ملازمش همراه او بود و فوج انگلیسیه نیز جا بجا اقامت داشت همراه اول لشکر
برسات در جاهاے خود آرمیده تا انقضاے موسم برساتے بودند عقیده پادشاه درین عرصه از او دیگر باده بار
بهار هیبته رسیده برده بود سبب آنکه معاش لشکریان او همه بر مزارع مزارعان بود و در جای چاره پا و حیوانات آنها نیز
مزارع بساے مالیت یکجا اگر مدت مدیدے ماندی چون در صوبه نقض تسلط او درست نه نشسته باد خود سلطنت عمل
نگاه بار نکرسے بود دانه و کاه و آب و حیوانات و غله وغیره ماکولات سرکار همراهیان اعلیحضرت متعلق نیز نیست و یکجا
کفایت نمیکرد و راجه میاد سنگه برادر زاده راجه سندر سنگه و نهول سنگه بسبب تسلط کامگار خان و عار رجوع آورده
به همیم خود پیش پادشاه آمد و کامگار خان چون کینه دیرینه با سندر سنگه و اولاد و اقرباے او داشت ملک
خود را از صدمات پامال افواج محفوظ داشته علی الرغم میاد سنگه ملک او را لگدکوب حوادث میخواست اهم ملت میرو
معسکر لشکر پادشاهے درین صلعه بود روبروے میاد سنگه از قلعه تکارے نقلعه کرد و کامگار خان را دا بجا گذاشته بود
مدت این خبر پادشاه و کامگار خان رسیده فوج متعلقه ملازم سرکار شاہے قریب هزار سوار سراگرفته آورده پیش
متعین کرده فوج مذکور ایلغار نموده بر سر میاد سنگه رسیده او را گرفته آورد و واحد روز نظر بند بوده مرالتفص پیام
بوالد مرحوم تیفر فرستاد که بوساطت صاحب اگر ملاسے بس شود و پادشاه مرا معزز و مرام فرموده نگهدارد من جمعیت خود را
فراهم آورده کار پادشاهے مواز کامگار خان خواهم نمود و هم حشمی هم گرفته بدو چند بلیغ در کار سرکار عمل خواهیم آورد و فتح ملک
سازش کرده نگاه است افواج میر جعفر خان را به دولت خواهے پادشاه گردیده ساخته خود هم حاضر خواهد شد و اگر
پادشاه خاطر کامگار خان کرده بواسطه او خواهد گذاشت چون این صورت موجب عار است از مرافقت ودولتخواهے
پادشاه هیچ نخواهد شد و الداس مدارج را با پادشاه نمایده میاد سنگه را خلاص کنانید و آمد آمد ملازمت والد نموده بوساطت
ایشان شرف باب کورنش پادشاه گردیده مهیاے رفاقت و جان فشانے گشته فوج خود را طلبید و تعلقه خود تا کیسر
و غیره اسباب حرب و غله وغیره ما یحتاج نوشت کامگار خان بعد یک روز اظهار ملالت با پادشاه نموده معروض داشت
که اگر میاد سنگه این قسم خلاصے یافت ملزم ترک رفاقت خواهد نمود پادشاه ما فی الضمیر این عمل ترسیده میاد سنگه
را چون روز دیگر به ملازمت بار گرفته مقید نموده والد حقیر از این حرکت آزرده خاطر گشته با پادشاه سخنان درشت گفت پادشاه
عذر اندیشه برخاسته رفتن کامگار خان پیش آورده والد گفت که کامگار خان را در صوبه چاره گو غیر از رفاقت شما نیست
و او غیر از این در دولت خانه کے میآرد اما پادشاه از رفتن کامگار خان چنان هراسان بود که سود سے نکرد والد آزرده
گشته چند روز در خانه نشست و کامگار خان میاد سنگه را ملاقی گردانیده ممنون احسان خود خواست و والد گفته فرستاد
که الحال پادشاه از مابوقع رفاقتی نداشته باشند من دو سه روز در خانه کنار میگیرم و همین قسم کرد آخر پادشاه بهادر علی خان
نجلے را فرستاده با والد عذر خواهے نموده والد گفت که الحال بودن من در لشکر با وجود تسلط کامگار خان بمالست و من
امیدوار رخصتم پادشاه دلجوئی بسیار نموده تا چار رخصت کرده زبان داد که اگر ضرورت بدانے شوند خوب ملحوظ بوده
سر تیر انداز ملک را معمور سازید و بفتاح رسانید و در وقت بار آئید والد قبول نموده پادشاه چند هزار روپیه برای
خرج و اقامت والد بایشان رسانیدند من هم بعضی از کامگار خان فرستاده و والد در تواح محال جاگیرات خود رفته بکارے که

ایام سابقه مشرامیت باعتبار درجهٔ نوکری رتامدهٔ کلیه قابیهٔ مستحق این مقام ولائق این مرتبه گشته امیدوار بود از استماع
این تقرر کمدر گشته از عظیم آباد بمراسلات درین خصوص گفتگوی نمود بعد رفتن ثابت جنگ بولایت او نشستن ملول بر کرسی
گورنری کار عظیم آباد را بصاحب خرد وغیره اصحاب آنجا گذاشته عازم کلکته گردید بعد چند روز کرنل سیف جنگ هم از عظیم آباد
کوچیده رفت وشاید تقصیری از و بظهور رسیده که از ریاست فوج معزول گشته امر بکور میجر کرنک قرار یافت میر محمد جعفر خان
از فوت میران خواست که ذات دریافت وکاروبار ملک و فوج معطل نگذشته اختلال بکلی در جمیع امور روی نمود میر قاسم خان
بن سید میر مرتضی خان بن امتیاز خان خالص تخلص که ولایت زادهٔ ایرانی ودر عهود سابقه دیوان پادشاهی عظیم آباد بود
سابق بسرکار میر جعفر خان اختصاص داشت اما فیما بین پدر زن و داماد صحبت همیشه ناچاق و بنفاق میگذشت و میران زیاده تر
در افزایش ناچاقی میکوشید ازینجهت میر جعفر خان اگرچه از داماد خود میر قاسم خان راضی نبود لیکن بضرورت اندکی
در آشتی کشوده مورد الطاف ساخت و خدمت پورنیه علاوهٔ خدمت رنگپور بنام او مقرر کرده در شوکت او افزود و برای
بعضی سوال و جواب او را بکلکته فرستاد چون میر قاسم خان در خاندان میر جعفر خان بلکه از امثال و اقران در هوشیاری
وکارگذاری امتیازی داشت در گفتگو با صحاب کونسل نقش محبت خود در دل آنها نگاشت و خاطر نشان کونسلیه باشد که
نسبت به میران و پدر زن خود میر قاسم خان لیاقت سرداری وکارگذاری بیشتر دارد و میر قاسم خان برای کاری که آمده بود
درست نموده برگشت و میر جعفر خان هم اندکی از و خوشنود شد و چون از اولاد و اتباع دیگری لائق کار نداشت بحکم ضرورت
میر قاسم خان مرجع اکثر امور گردیده واسطه جواب و سوال اکثر اهل معاملات و فرقه سپاه هم گشت درین ضمن بسبب مردن میران
و غفلت میر جعفر خان دیر بسیار در تنخواه سپاه رو داده تقاضای آنها شدید گردید و چند بار بمساحت پیش آمده دار الاماره
را برای وصول زر تنخواه محاصره نموده بکلمات سفیفه در میان آوردند و میر محمد قاسم خان اصلاح ذات البین فرموده بعضی
از تنخواه را بخود متعهد شد و هم درین عرصه باز تقریبات چند باعث رفتن میر محمد قاسم خان بکلکته گردید میر جعفر خان پس و پیش
در هر باب در خاطر داشت اما تقدیر نگذاشت که ممانعت تواند نمود و چار و ناچار مرخص فرمود و میر محمد قاسم خان بکلکته رفت
و درین وقت مستر بنسیر و نسترت مخاطب بنصیر الملک شمس الدوله بهادر در کلکته رسیده و صاحب کلان یعنی گورنر آنجا
گردیده بود میر محمد قاسم خان چون داعیهٔ رفتن پورنیه و در ضمن آن دواعی مضمره هم بسیار داشت علی ابراهیم خان بهادر
را که ذکر محامد او صافش از هزار یکی و از بسیار اندکی بر سبیل اجمال در احوال مهابت جنگ و فتح شمشیر خان گذشت
و آن عزیز سراسر عقل و تمیز در آن زمان رفیق میر محمد قاسم خان بود به نگهداشتن فوج بنام اراده سفر پورنیه و تالیف قلوب
مردم قدیم که ملازم نظامت بوده اند و ارکان و اعیان مرشد آباد مامور فرموده خود سفر کلکته نمود الحال احوال پادشاه
و کامگار خان و بعض سوانح عظیم آباد بنابر انتظام خیار زبان قلم داده می آید

ذکر احوال عظیم آباد و جنگیدن میجر کرنک باتفاق راجه رام نراین و راجه راج بلبه با پادشاه و موشیر لاس و شکست خوردن پادشاه و بگیر آمدن موشیر لاس و سوانح دیگر که در آن نواح رویداد و تسلط یافتن میر محمد قاسم خان بر ایالت سه صوبه در مرشد آباد و بتائید خالق عباد و بلاد

میران خود در شروع موسم برشگال بزیر برق انتقام ذو الجلال در آمد اما فوج او بنابر آنکه پادشاه و کامگار خان منتشر

معتمدان ملک مصر باشتر استماع افتاده که میرن در سید کامدے نام دو سه مددکس بوده درین سفر که سفر آخر بس بود همراه داشت مملکت
کرالمدوشتے سرحادحسن خان رها و ساه و سعادت کمر گرد دولت و جاه این مردم را که نام شان درین طومار ثبت گشته فارغ البال
بکام و آرام با دوستان خواهیم نشست و اندیشه نخواهد بود او تعالی که سایه گستر العالمین ثبت رواند داشت
همیشه نماند که حکیم علی الاطلاق و عالم الغیب آن ماه سرگاه بندگان خود را در سرور و فساد مهلک میبد رام مهام ایشان لابدیت
تسلط ظلمه مسارد تا تنبیه معتمدان نماید اما هنگامه عالم را بر عادل و حاکم نیکنام دو حکومت ظلمه باید که گذارد و چنانچه محمد صادق علیه السلام
فرموده (الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم) امد شنعه معتمدان اگر ظلمه تم بعدل گرایند و از ظلم باز آیند ممکن است که امر د تعالی
سایه هم القا کند و هیچ دولت شان بر کنده و الا علاج ما شد تا شد بوده ظالمتر بے را بر او سے گمارد تا و مار از روزگار بس بر آرد
و هو علی الله العزیز لسیر و انه علی کل شیئ قدیر

رجوع بذکر بقیه احوال لشکر میرن و شنوع دیگر سوانح وقت

بود دهم و یحقیده روز چهار اول صبح حیرواقعه عظیمه که شب میرن گذشت معتمدے رفته بکرنیل سیف جنگ که رئیس کل
فوج انگلیسیه و سرمایه استظهار عساکر سپه سے و سردار شش بود ظاهر نموده و برای علاج سدباب راضی گشته احداے این امر
مناسب ندانست و حکم میرن در حضور کرنیل در رسیده و اسپان و فیلان و دیگر اسباب امیر دسته را بیرون کشیده و باسباب ش کرده
دوباره مراجعت نو امد لاش ش را بر فیل سوار بیرون انگند و باش از هجوم فیل سوار گمراه استه رو آنه شدیده و شهر سواد
کرا و شمار ثبت لیکن حالو قت مردم منکشف گشت که مرده را بر هجوم انگنده اند گویا انتقام تشهیر لاش سراج الدوله از دست
ملازمان او بالطبع و بے طور یافت بهر صورت کرنیل بمحل بقاعه سنار رسیده حسب الالتماس عمله کارگزار دو کلا سے داماد از آنجا
توقف نموده سه میلیار آنکاه بنام العمال مهامله ساکنه و تهدید داده از خوف فوج انگلیسی اطاعت و انقیاد نموده قصه را
کوتاه ساخت و عسکرین سربست کرنیل از صحرا سے تبار آمده و چاره سرای لاش میرن تیار ساخته و تعاقب کماران سیار
مارس گماشته و گماگار را سایلد بدرا تحاکم گستی لاش او در کمال خوت و حرامے سراج محل رسیده و چنانکه اکنون مقبره او
مدون گشت (فاعتبروا یا اولی الابصار) و لشکر مع سرداران دیگر بعظیم آباد رسید و سکوت ورد بدر اجه راج بلبه بنگاله
که پیشتر دیوان صاحبت جنگ مرحوم و درین زمان بدیوانے میرن مقرر بود رئیس لشکر میرن شد و رام نارایس حوالی عظیم آباد
بود همراه رش ما بوسے که همراه میرن رفته بود آمده همراه کمک گشت

ذکر رفتن مستر امیت بکلکته و لعداد رفتن کرنیل سیف جنگ شروع نفاق در سرداران انگلیسیه که باعث خرابی اعمالی گردید

کرنیل کلیف صاحب جنگ در کلکته بود در ریاست فوج و کرشتے سهر بدها و تعلق داشت چون او قاصد ولایت شد و گرد دید کار بنگاله و ما
این جماعه درین سه صوبه عظیم آباد و بنگاله و اوڑیسه که از مضافات آن است به منصبی اعظم و دایره ایشان وسیع گشته بود کرنیل
مذکور مستر امیت اولی ریاست کل بدانسته شمس الدوله بهادر و لستر تد که صاحب کلان معدارح بود بسردار سے
کوتهی کلکته منسوب بود و کونسلیه ها سے دیگر هم این تحویز را مسلم دانسته مقرر شد که بالفعل بعد رفتن صاحب جنگ مستر بلول یا
صاحب کلان کلکته گردیده بعد از آن چون شمس الدوله بهادر بسته صاحب کلان و مدار المهام ملک صداس ممالک او خواهد بود و نقشه

عبرت تمام به میرن بطور اعتبار آن که محل سرش کبود دیده شد و پیداست که شمشیر که متصل بسر او بر جامه پاسبانش بود با اسم جا
سوختن و زنده به یک نوک قد ... گذاشته شد و رحب نمیخیده عرق سرش گویا پوسید و گشته چون این خبر بجناب معالی اب شیخ
محمد ... غفرانه الله تعالی ... اهل علیین رسید از احوال میرن خود ... صاحب ... علیه الالهی ... داشت فرمود که برق انداز
عالم بالا را ... بطور ... و رحمه ... اسم ... زنند ... دیگر اقوال +

ذکر غرق شدن دختران بیچاره مهابت جنگ بفرمان میرن ستمگار و مشاهده نمودن خلق انتقام الهی را ظاهر و آشکار +

میرن چون از قتل نواب ... اسے خان و میر محمد کاظم خان اعتزاز یافت و به پرورش ... محمد قلی خان پسر آقا باقر زمیندار عمدهٔ
جهانگیر نگر و شیخ عبدالوهاب کنبو را گمان وقعت بدم توپ پرانید هر دو در دل خود از تشویشات رهائی یافته اند کی
آسایش یافتند این شیوه را به خاک پرورش پسندیده بیکر گرفت واکثر زنان و ... گشتن آغاز نهاد حتی بعضی از جواری
حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانید و میگفت که بعد ... گمانی تعینیه همین معنی دارد که از هر کس گمانی بدل بگذرد او را از
تیغ باید گذرانید و تعیین ... بالمره ... رسانید و غیر از این ... ولایتے است بنا بر این قاعدهٔ ایجادی خود از آمنه بیگم و گهسیتی بیگم
دختران مهابت جنگ که پرورده نعمت شان بود دیده گمان گردید ... ارتقا بر معارج جاه و جلال از آن زنهای
ناخن شکسته بال ... رسانید و مکرر بحاکم جهانگیر نگر که جسارت خان نام ... سلاح و سداد عالی مقام بود در باب قتل آنها
نوشت آن مرد بزرگ که در نعمت پرورده و ممنون احسان ... و پیاسے شان بود بر این عمل زشت اقدام ننموده در
جواب نوشت که حکومت جهانگیر نگر دیگرے را باید و مرا از چنین تکالیف معاف دارید آخر الامر میرن هنگامیکه داعیهٔ رفتن
بر سر خادم حسین خان نمود یکی را از متعلقے رفقا ... ساخته فرمان ... که بجهانگیر نگر رفته بهانه آوردن مرشدآباد زنهای
مذکور را بکشتی سوار نموده ... جائیکه دور از آبادی باشد آن بیکسان را غرق نماید و بجسارت خان مرحوم که از عهد
شهامت جنگ مغفور حاکم بود نوشت که آن هر دو مخدره العصمت فلانے روانه مرشدآباد نماید میرن خود بطرف عظیم آباد
بجنگ خادم حسین خان روانه گردید و فرستاده شقی برای انصرام کار راه جهانگیر نگر بلکه سبیل سقر گرفته بجهانگیر نگر رسید
و آن هر دو خواهر بی یاور را به بهانه که معین شده بود بر کشتی سوار کرده چون در جائیکه خاطر خواهش بود وارد گشت گفت تا غسل
کنید و لباس پاک بپوشید بلکه از ارادهٔ خود خبر داد کلانے که گهسیتی بیگم بود میگویند اضطرابی لاحقش گشت لیکن خرد ترش که
آمنه بیگم بود بتسلی خواهر کلان پرداخته گفت چرا می ترسید آخر روزے مردن بود امروز باشد که چون بسیار گنهگار بوده ایم
الحمد لله وسیله نجاتی بهم رسید و مظالم خود بر دوش میرن گذاشته میرویم غسلها نموده و لباس پاکی بجای کفن پوشیده
خاک پاک سید الشهدا علیه السلام بر ابدان خود بطور حنوط و بر سر و روی بار مالیده از معاصی مجدداً تائب گردیده و دم آخر
نفرین بر میرن نموده گفت خداوندا گناهگار تو ایم از میرن تقصیرے نداریم و او حقوق پرورش که از خاندان ما یافته برباد داده
ما را ناحق میکشد امید داریم که بسی بر سرا او ... تا انتقام ما و فرزندان ما از او باشد و کلمه طیبه و اعتقادات حقه که داشتند بر زبان
آورده غریق بحر رحمت نامتناهی الهی شدند میگویند همان شب برق بر میرن افتاد و بعضے تفاوت ماهی میگویند
باین صورت که آخر شوال سال مذکور بر آنها این ستم رفت و نوزدهم ذی قعده میرن راه خود گرفت و الله عزیز ذو انتقام و از

سر باطاعت نمودن دو صاحب عالیشان بشهر عظیم آباد و سرکوب عزیمت مذکور گشته تصمیم یافت و میرن با فوج بسیار و سامان افزون از
تاسع کرنیل کلیو صاحب جنگ با افواج انگلیسیه و آزاد جوانان بالستان بروز یک بعظیم آباد رسید چون خادم حسین خان آن طرف گنگا بود
داخل شهر گردیده در شروع عشره اول ذی قعده سکیر از وی گذشته بعد دو سه روز عبور دریا نمود خادم حسین خان که مدعی بیت
جنگ کسان کم دیده بود را عمده مردان فوج قلیل بیافت جنگ میرن با فوج وافر انگلیسیه زیاده از طاقت و تاب بود ناچار
لطائف الحیل بر و فرار خیال میکرد اما در باطن بنهایت مغلوب الهراس بود و سرمایه و دارو دست میرن پاس داشت و راه در رفتن بسمت
چه دریا چه گندک که از کوهستان شمال آمده در برابر حاجی پور بگنگا پیوسته سد راه او بود و بدون کشتی بی سرانجام عبور جیش
کثیر الاسباب والعساکر از آن دریا متعذر می نمود میرن چند کوچ متواتر نموده بلشکر خادم حسین خان متصل گشت خادم حسین خان
از دیگر بود آخرش کوچانیده بود جریده با فوج میرن از در مقابله بود و میرن بیرا از صف جنگ صاحبزاده که جراحت دو تیر دیا
داد و گیر سر دست بود و هوس مقابله با دشمن نداشته رعد خان بود دیکو سید و افواج انگلیسیه را هم از جلد سرعت و جابکی بر
مالعت سے نمود بعد مقابله و سردار چند توپ رسیدن گولهای سه و دو کار از طرفین بقتل آمد از خادم حسین خان روی بود
از میان گردانیده و راه صحرا انگیز که ولایت پورنیه باشد داشت میرن هم در تعاقب او راه سپری نمود تا آنکه بهمین حال
چند کروه از ملک بتیا که سکن زمیندار آنجا بود بیشتر رفته سر ال گردید خادم حسین خان چند کروه از وی بیشتر بر سر لب دریا متعین بود
که ناگاه کار بود والقصه بعد عمر میرن آمد و سامان آنس در رسید و بار سردار اکثر لشکریان خادم حسین خان بسیلی راه و رنج و
تعاقب دشمن توسن چون میرن معرق گشته بود و گاهی برسید میگویند بود خادم حسین خان هم تمام شب بر میل اکثر همراهیان
بر اسپ گذرانیده بود و ماسوای استراحت شامه بکمال بی آرامی آن سه روز را گذرانیده و با یحال اندیشه داشت که مبع مفر
معلوم نیست واکس کوهستانست و لب دریا بیخ آید چون شروع موسم برسات دارا دو حال کائنات با تمام دیگر
با میرن متعلق گشته بود و باران شدیدی بعد القضائی دو سه ساعت از شب مذکور که شب چهارم بود و هم ماه مذکور شروع
باریدن نمود جهان را بر میرن و هوا بر آن بس تیره و تار و ابر و باد تند شد اما لشکر دیگر را با رعد و برق ساعت دلیل از
مرور تلف از شب دو سه مصاحب نمل سید محمد خان مرحوم لعل علی رضا خان بن علی خان بن اهتمام خان بن صلح خان
بن اعظم خان خاصه کامین و مجلس او بوده اند مرخص گشته بخیمه خود رفته میرن سادر احتیاط با دو خادمان از خیمه کلان
بر خاسته در بالی سرخانی که خیمه ایست بطور خاص زدند متصل میرن بجهاب دارا و سکام سه پایه بر اکو اب رسانده
او بجهت که ر شعر دو سه ربهارا از فرما از همراه و همراه انداخت بود مع قصه خوان و خدمتگار رسید براى دلک که با طلاح
جمع بی نامه جام رسید چون اهل آن زن با تقی بود بعد لمحه او را مرخص کرده خدمتگار شروع بر چپی و قصه خوان افسانه سرای
خواب عدم آمار نمود که آواز ختم کرم بند با در استخاره پیک اجل سید او که در همین سدت بارش رعد و عید قهار متقم عزید و
برق غضب و تهدید بر سر میرن بارل گردید دها تمم که بر چار پایه خوابیده بود معرض اتقاقات آسو سے رسید آتش آن بر
سمت دو سبتی خدمتگار و قصه خوان هم افتاده دو دار بهال غریبان ساآور و تیت ریهار از ریمن در بهار و فغار سا
عداب النار + چون بقایی بر این با حرارت و سینه ما ران تکیه بهیرت چاکران با استماع احوال و سنن خدمتگار کهو
ر گاهی ... رسید و میرن را با آن دو بیچاره در جواب عدم دیده و بعض هم زبان مثل اسحاص مذکوره غیر اظهار که سامی متصل
سکونت مسیر بود و سی آمدند با سوز و حوال آنگاه فسا صیدا بها را عمر گشته بود تقصیر معلوم نشد که هیچ سنن سوراخ ناریک در کاه بر سیا

بعد این شک اگر باز صدای توپ برسد کپتان غالب آمده و فوج خادم حسن خان منهزم گشته است و گرنه برعکس است باز آواز شلک آمد بعد از آن لمحه چند آواز سے نبود و مردم را تشویشی رو نموده بود که باز صدای توپ بگوش رسید گفتم کپتان غالب آمد و مردم خادم حسن خان شکست خورده برگشتند کمتر کسی سخن مرا باور نموده حیران بودند بعد چند آواز توپ دیگر صدای توپ با موقوف و شغله بلند سے نمود و موقوف میشد و مکرر همین قسم مشاهده گشته ربعی از روز باقی ماند آن وقت رقعه کپتان با میت صاحب کوتهی مشعر ظفر یابی خود و شکست دادن خادم حسن خان و به در رفتن او از میدان رسید و موجب شادمانی گردید و مستر امیت خبر مذکور را بهمه کس از اعیان و دوستان گفته فرستاده بنده بکوشهے رفته گرم اختلاط بودم که ناگهان ساعتی از روز مانده و کپتان نکس مع راجه شتاب رای سوار به همان هیئات میدان غبار آلوده و عرق ناک در رسید و احوال جنگ و ظفر یافتن بر دشمن با مجاهدات شتاب رای مفصل بستایش او مذکور بکمال مبالغه نمود و به مردم شتاب رای را ستوده مے گفت که من چنین نواب ندیده ام حقیقة نواب همین است و دیگران بنام رام ناراین و مصطفی قلی خان و محمد آفاق کوتوال و دیگر اعیان شهر باستماع خبر عود و ورود این هر دو کس تا دیده رسیدند و مظنه گریخته آمدن این هر دو مرتبه یقین داشتند چه زدن جنگ خادم حسن خان با این جمعیت قلیل خلاف قیاس و برگشته آمدن سرداران از عسکر مخالف ضابطه شده مے انگاشتند مستر امیت مبالغه در ین باب بسیے نمود و رام ناراین و دیگران را معقول سخن شده مستر امیت گفت که کپتان هرگاه میر افضل را در جنگ منهزم ساخت چون فوج خادم حسن خان همان بود غالب نه آمد بلکه مغلوب منهزم گشت او را پای ثبات متزلزل گشته برگشتن و دور رفتن ضرور افتاد تا شبخون نخورد و کپتان چون دید که میدان خالی و خادم حسن خان مع افواج خود برگشت تعاقبش تا بانی تا یک کروه نموده توپ و ارابه بار بردار و مجر و خان منشا را از میدان گرفته احتیاط نمود و باروت هر چه بدست آمد همه را آتش داد این شعله ها که می نمود همان بود و بعد از آن بودن خود در انجا بے فائده و تعجیل ضرور دانسته برگشته اینجا آمد و فوج را با سرداران دیگر همان جا گذاشت و پاس خاطر شتاب رای هم که الحال اسمارتبکند او را هم برای آرام همراه آورده رام نارائن بعد این تفصیل اندکے تصدیق قول کپتان نمود و خاطر مردم مطمئن شد هیچ خود از هر طرف همین خبر رسیده متحقق گردید و خادم حسن خان بطرف سرحد تبیا شتافت و افواج انگلیشی مع مردم شتاب رای بعد چند روز از دریا عبور نموده بشهر عظیم آباد آمدند و حقوق شتاب رای و شجاعت و لیاقتش در دل جماعه انگلیشیه متحقق گشته وقر و وقعے عظیم در نظر جماعه مذکوره بهم رسانید الحق جای آن بود و استحقاق آن داشت و انچه آخر با او بعمل آمد از بد ذاتی و حقوق ناشناسی بیگانه سے نمود و درین ضمن خبر آمد آمد میرن مع افواج انگلیشیه لشکر دسگے کرنل کلیو سیف جنگ باکر و فر تمام استشهار یافت ❊

ذکر آمدن میرن باکر و فر تمام و رفتن بر سر خادم حسن خان و برق افتادن بر میرن از آسمان بنابر مکافات اعمال آن نکوهیده خصال و ذکر مجملے از کردار او و رهائی یافتن خادم حسن خان از چنگال آن زشت خو و تتمه احوال شاه عالم پادشاه و قرار یافتن پادشاهی بر او بشیئة الله

چون خبر ورود خادم حسن خان در حدود عظیم آباد بمرشد آباد رسید میر جعفر خان و میرن را تشویشی عظیم بنابر قلت فوج رام نارائن و بودن پادشاه این طرف دریا و رسیدن خادم حسن خان از ان طرف روی داده حرکت میرن که اسپهبد پدر بود و از مرشد آباد ضرور افتاد و در تهیه اسباب سفر گرم گردید و ورود عرائض رام نارائن متضمن اضطراب و خطوط مستر امیت بر نسا کوتم

کپتان موصوف چون قریب لشکر خادم حسین خان رسید توپ کرده به سید سام در حمله را و تسلیمات رسانیده مستوره سبحون ردیف و برق پیچ وجود
و کیفیت کروفر با سپاه لشکر و مردم ارسالیه او از ازدحام و احتشام او متدل و مخوف خود استمداد از آنکه شیون سلاو یسیم کار سنگی نام
تو انداختن شرق و شمیر کار گردد و روز به سپاه وحراس او بشارت رفته طاقت رلیا سه قسمت گردید در نامه شات و قول
گفت من به صورت با شما بیش و تابع راستی و خواهم برخاستم به هیچ گویید و نکته من دران کار خام و دران به دوام کپتان
حسن ایوتگ حرست جوروده ام خواسته و رعایت ایم حکم استراحت به میکشند به سلامت به سوم سیاه سه سوار سالها
بیل باده و بعض سپ ستفیدند و سیار گشت و کپتان هم یک کیسی در لشکر گذاشت مع باقی فوج سپاه راستی را همراه گرفته بسیاری
پیرکاره کناره دیده آمده تو دخادم لشکر خادم حسین خان گردید آقا قاسم که بیمار بار بیمار بیست راه گم گرده لشکر رسید اکثر سپاه
کم مساحت ارشاد بایدیک بیان ار مسیله سدیق سند بی کوبهر تو بشات رسانیده بعضی خاص سرداران جنگ تو لشکر با خود داشت
سار ورده در رای تطهیر کرده و رفاقت کرده بشت سیاحت کم امده است بشات سردار کم که ما او وقت شیون نامه مالیس ادین وقت
ناد لشکر مخالف را حمل حیله هم باید برگشت کپتان نکس مع راو سپاه سه سوار گسسته سرد ولا اق معسکر رسیده بود که صبح و سید
و ستور فراغت از سجاد و وشت و ستیند رست اوزدی کرده بود که طلیعه لشکر خادم حسین خان سواد اگر دید کپتان خود مستعد پیل
گشته تسلیمات سرا آگهی داد و سپاه را هم کرده انعامات خود حاضر و سرتیپ حال کپتان و کمال دلاوری استادها خادم حسین خان
توسعه اوسلطاده سپر و شکاه کپتان را غارت و سیر دوم با کار علیم آباد جامه لشکر کپتان بوده مجروح و مقتول ساخت و بعضی
و عیب یافته و راه فرار گرفت اوید و ند رفتید که کپتان بعض کتابان پاسگی درابیان سرحه مکس تو دیگر رفته خود را کمار آب گنگا
رسانیده و کشتی یافته را سرت حسن وقت و بیس کارگذاشته بود و در ریمود بعظیم آباد رسیده و دیگر افواج خادم حسین خان
رسیده سپر منصوبه از طرف کپتان هجوم آورده روق لشکر کپتان سروع نمود و بها از هر ظرف هجوم بوده
از طرف کپتان علی بالوانکه را سپهر لشکر خادم حسین خان تو دکپتان و سپاه تا استعمال نام ایستاده حکم فشنگ کرد
کرکسانی که متصل مسیح سند عقب آمها سواران سرق احدا انسپاستان را گاهی هیلقدم پیشتر رسانده لعرت ترکی
واقلب الصدمات گولوا انگلیشه مهرم سیگر داید بد هیس تیم معرکه جنگ با دو پهر گرم بود آخر به عمل سخت فوج خادم حسین خان
حسب الحکم آمای خود فوج را رد و حینه سوده از دو طرف یورش آورد چون توپ از توپ اندازی که دست و مردم سپاه
از طرف خادم حسین خان ابر توپ مجروح و هلاک شدند سپهر اعیان و ادو بیک معروف کمیدان رسید ملتان وقت
توپ موقوف و شروع فشنگ سدوق شده و سده سرلت و ناورع و نها سه گوسی انگلیسی ایستاده ماماسی گرفته باسی لشکر
کپتان ست بود و مستر اسپیت دو دو بیس در دست گرفته سپید شست ساعت که پالکی انگلیسی است ار سرداران بالکی مجروح شد
کرسراسی آید و مد و راهم بدور بیرونی اموذکر سپهر سکان چون مصطفی الاحوال از دست مردم خادم حسین خان نجات نامه آمده
بود بسرکه میر سید جعفر خانه خادم حسین خان محصور بودن انگلیسیان بهای سرا گرمس شیخ حمیدالدین از مددات افواج حال
مرحوم پیرسانیده نام مردم عظیم آباد و جه سردار گوشه و چه مردم جلو به مصطفی گوس را آواز بود که حرص میر سید
مستر اسپیت و میر عبدالقدر و دوستان حاضر ایستاده اندکه این گرفته بار و جود میر سیگو سید و دوباره دست توپ کار آمده
وصد اس هنوز گوش میرسید متعلقه کپتان از کما معلوم شد که کپتان معلوب گشته جنگ کرده میکند بر عهد خانه عهد بعد
آمدم در لب دریا پس و اکثر مردم ایستاده رسیدن اندیشه اند که چه ست بود تا گاه صدای فشنگ اشکوس مرحوم رسیدن گفتم بکال

[illegible] حیل و توپ و سرب توپ [illegible] الهٰ‌آباد [illegible] طرف شمال دریا گردید [illegible] عظیم‌آباد [illegible] باب [illegible] اگر این آتش قبل از وصول کپتان نکس به عظیم‌آباد [illegible] هندوستانی [illegible] اتفاق [illegible] خادم حسن خان کمال جمعیت و شوکت پادشاه امیدے شد لیکن [illegible] ان جگر [illegible] شد

رسیدن خادم حسن خان قریب بجا سے بود و مضطرب شدن رام نراین مع کل اعیان و ارکان و جنگیدن کپتان نکس با خان مذکور و ظفر یافتن بر بیستان فوج گران

[illegible] خادم حسن خان [illegible] آمد و [illegible] پادشاه [illegible] کپتان نکس [illegible] خادم حسن خان را [illegible] فوج [illegible] صاحب [illegible] خان [illegible] خود را [illegible] افراشت [illegible] فرمان آقا سے خود مع [illegible] کپتان نکس [illegible] و دو ضرب توپ مع اسباب آن [illegible] صاحبان [illegible] کپتان نکس [illegible] رفاقت [illegible] کپتان [illegible] عسکر او گردید [illegible] رام نراین [illegible] اسباب [illegible] کپتان [illegible] قبل از جنگ وقت [illegible] صاحب [illegible] راجه رام نراین [illegible] این جنگ [illegible] فرستاده خادم حسن خان [illegible] علی خان [illegible] هفت هزار سوار [illegible] هزار پیاده برق انداز آتش باده [illegible] ضرب توپ همراه [illegible] کپتان است چگونه [illegible] خواهد برآمد اگر این پیاده [illegible] خواهند شد [illegible] کپتان نکس [illegible] خادم حسن خان از لشکر کپتان نکس [illegible] هفت کروه [illegible]

ذکر جنگیدن کپتان نکس و راو شتاب راے با خادم حسن خان و ظفر یافتن بر جیان [illegible] سنگین گران

مسندها خواسته از جای خود نمی جنبید بادشاه بر آمد که آزرده خاطر گشت و کامگار خان برادر آزرده التماس نمود که بهمت
مرشدزاده حکم شود تا دران نواح و محال جاگیر ایشان شورش کنند الله خاطر خواه شد بادشاه بر طبق التماس او شورش را باین کار
مامور فرمود چون کار باین حد رسید والد ناچار گردیده شورش را از اراده خویش باز داشت و خود عازم خدمت بادشاه گشته
بترتیب اسباب سفر پرداخت رام نارایین برای نامه آگهی نامه نوشت که با چاشت صحبت میان من و انگلیسیه روی نماید این
احوال را خاموش و خفی بحضور مستر امیت بالسر صاحب و گفت که غلام حسین خان در صحبت شما صاحبان بوده نیز خود از حال
و مقال اطلاع حاصل شده و الحال بدلایل ان از خود در رعایت و نگاهداشت جاگیرات اراده رفاقت بادشاه دارد چون بالتفتیش
عناد و فساد والد بغلام حسین خان تاکید باید نمود تا پدر خود را ممانعت نموده ازین اراده باز دارد مستر امیت نه شده گوش
حد تقصیر ممانعت مذکور بحضور رام نارایین فرمود شده جواب داد که واقعی التعلیم از روزیکه من با حاکم مراسلات ملکه اطلاع پیغام نامه
هم نکرده ام و آنچه رام نارایین میگوید اگرچه بلا شک از ان راست است والد از آن شهر حیله که توانست ترک رفاقت بادشاه
کرده در خانه خود مع اهل و عیال نشسته با ما الحال که بادشاه اظهار ناخوشی فرموده تا صد ایذای اوشان گردیده است صاحب
نفرمایند که چاره خویش چیست هرگاه رام نارایین با اقتدار و اطاعت از عهده بر نیامد والد که در میان مع اهل و عیال نشسته است
چگونه سرتافته از حکم بادشاه تواند نمود رام نارایین بخوف آنکه مبادا العهده و پدر مرا با صاحبان ملاقات میسر آید و صاحبان
لیاقت در نامه تحریر صورت کار اظهار اسرار او کمتر از همی نامل او در شهر بیت و والد با خود دلبودن در میان طاقت عدم انقیاد
حکم بادشاه ندارد الله بعبرت بحضور بادشاه خواهد رفت اگر منظور این است که والد با بادشاه همراه نگردد آمدن در شهر باید داد و
بدون این صورت ممانعت از مصاحبت بادشاه نموده تکلیف ما لا یطاق است مستر امیت که مرد با عقل و تمیز بود سخن مرا در تمام
تصدیق نمود و گفت معلوم است میگویید اما معامله ما رد شده او بسته نمی شده ها با حفظ حسب الاستدعا و نوشته
داد و مکرر برای اتمام حجت و برات و مهر خود صاف گفت که رام نارایین را ازین گفتگو با عرض بدنامی من و والد شده است
و این قسم ممانعت با اطلاع بنویسید والد با بادشاه نمی تواند شد اگر منظور همین است اوشان را اجازه باید طلبید و الا در اینجا خان
و آبرو و ناموس خود خواهند دید مقصود نمود در حقیقت همین بود که مرا با والد برادر با بادشاه و امد از محالات اصحاب
انگلیسیه و مراسلات با پیغام زبانی مفتوح شود که اگر کسی از ان طرف آمد پیش خود بار رسید ادم حد ما بار سد دنبال
و آنچه ازین مقوله باشد الحمد لله که شده منظور بوده و الی الآن هم هست و ایزد تعالی با حال با قبال خود نگاه آرام
داشته و اکثر شادمان و مرور ان را ادم که با دعوای دانایی و عیاری فضلای انواع بلیات شدند مصرع من چنان
احمد بارسه که بودیم بستم * والد مرحوم چون کشتی دکرامت از حسین آباد مع پسر خود و سید علی خان در لشکر بادشاه
رسید و مورد الطاف و عنایت گردیده و دستار سربسته و چارقب ملبوس خاص خلعت یافته مدار المهام سرکار شاهی و نایب
مستعد گردیده سنتیج ایام لشکر و ارکان حاضر گشت و کامگار خان برای همراهی والد و موسیو لاس هم برای ملاقات آمد و بادشاه
مع کامگار خان و موسیو لاس و افواج دیگر در ملک راجه سندر سنگه و بهوت سنگه وغیره گرد و پیش اموں تلکه سپاهی هیئت سربر
و در استعار وصول احکام امدادی در باره خود سام امرا و ارکان سید سنگه رانند درین ایام خادم حسن خان کمار به یاسین گران و
با مطلب از او بود با صدا اعانت بادشاه و مدد رفتن از ملک محروسه میرن و میر جعفر خان گردیده و ملک بورنه را چاشت باید عاملی کند
و در بار از جمیع رعایا عموم برابا بهر صورت گرفته امرا چیده که از بر جمیع سپاه بود در سال سابق ساماں لائق از ملک خود حسید و

و ساخت بساماں مع عرائض از شهر بدولت خواهی بیدرنگ سمت آمده میر اسمعیل کشمیری هم پادشاه را اعانت
بر مسو دسے نمود اما خادم حسین خان در رسیدن دیر کرد اگر بحمله‌ای سر رسید قلعه عظیم آباد دو قوت و شوکت تازه‌ای
بپادشاه سر سے داده شد

ذکر محاصرهٔ نمودن پادشاه و کامگار خان قلعهٔ عظیم آباد و شکستن زین العابدین خان حصار را و میسر گشتن فتح بسبب نامردی دیگر رفقای پادشاه و آمدن کپتان نکس از بردوان باعانت رام نارائن و دیگر عظیم آبادیان

پادشاه و کامگار خان بیارز رسیده صاحب صلاح در آسانی سپاه دیده و توقف نمود در عظیم آباد چون سپاه کمتر بود و مستو
معهود سالم و ارکان و اعاظم و اعیان رد داد و لام تا رای ترتیب سپاه و تهیه اسباب قلعه داری گوسیده شکسته لستگی تا آثار
سادهٔ بی الحال حقیقتے و اردیاسے دست داد تهیه عرائض عهد کم بود جے مار بود بن برادر بس مع افواج همراه خان عظیم آباد
سے در سادو درکوشتها انگلیسے هم سپاهیان کم معدود و در اطراف منتشر بودند مستر امیت همه را از سر نو طلبیده و ناسه کپتان
جمع نمودند پس پادشاه مع کامگار خان رسیده قلعه را فرو گرفت و مدافعه ازین طرف شروع گردید فوج قلیلے که در قلعه بود دوام
یافته با سمعی شد تا حراست حصار نماید را و شتاب رای بلند اقبال الیکه از شکست سابق که بر فاقت رام نارائن و بعدان یافته
دانا آنکه علیمی مع یاسلم و اهل امر بکیک ادبود و اهتمام نموده از بد غیرت لست مدگران کمتر بود و در تعاقب کوشیده
اده قرار همگی عصمت سے موسے ها سیار بر سر دیوار حصار ایستاده شده همراهیانش زیاده از روح لطافت بدل نیز داشت
و جسارت نا سے نمود و دیروز پادشاه و کامگار خان بطرف شرقی قلعه مورچال کامگار خان محاذی دیوار شرقی قلعه
بادشاه بود لعید بسیست روز از محاصره بسی که موسیو لاس با بعضے از همراهیان خود بطرف جنوبی قلعه درین عظمت
رسیده نا گداشته بر دیوار حصار بر آمد و اکثر بعضے از کپتان مع قلیلے از تلنگان که بآن طرف بوده اند جسارت ما فوق الطاقه نمود
یکے از کپتانان انگلیسیه که مرد ضعیف السن بود دو دست با دستی در دست گرفته آتش داد و اوں آتش در گرفت سر رسیده فرانسیسی
رو کار زمین گردیده بود میں طلبید سید احمد بمدد با دیا سافر راه عدم گردید و راه ستاب راسے اعلیمیاں جامه پر اعید در از پهلو
آں جامه سرون فرستاده تفنگ انداز سے بد نمود و از بالاے حصار تلنگان چنان سر بار سے نمود که معدود مردم
فرانسیسی بر بالاے حصار نیز دیده بعد دو روز بگیر سے موسیو لاس بطرف جنوبی قلعه رفته و ساعتے از شب باقی بود که توپ انداز
چتر وانگی را ر مد بدر بر دو تیر ایسے عظیم در احوال سکنه شهر روید اد و از طرف جنوب زین العابدین خان مرحوم که اکثر آن بزرگ صاحب
و صلاح دیدن با احوال لشکر محمد تقی خان گذشت از طرف دیوار جنوب قلعه که قدیمے ازان توپهاے کوچک فرانسیسیان شکسته بود رخنه‌ها
کرده بسته در علما بود در اهیس لوی و دگرفته با اسے حصار بر آمد و چند کس بعد و دو توفیق رفاقت یافته تا آن بهادر دلیر تا سر دلو را بر رسیده
شد بهادر دست گرفته سمعاں را که در بالاے دیوار قرار گرفته بودند بضرب گولے تفنگ گر بر اشید ند دیوار مرتفع بود دو رخت
گره بار رسید و ایطرف لگزارد و فرود آیند تا کار از عرصه سے واپد در رسیدن در حین ستر دل خان محمود بیگ مرده بدست
رسیده و کامیاب گردید این ساعت و اکثر طلیدش مع عدد از تلنگان سر رسیده تفنگ انداز سے متواتر نمود و حمله آور لیهائے
شد و سامے زین العابدین خان بهادر رسید و استخوان ساقش ریزه ریزه گردید و رفیقانش با در آمد ان حال برده بشهر بردند

بر لب دریای دمودر خیمه داشت کامگار خان خبرش شنیده از شانزده کروه برود و پیدا و پیشتر خبر یافته کوچ نموده بلشکر بدزن
خود ملحق گشت لکن مرهته اندکی گرد و غبار شیش تاخته سیاهی خود یاد نمود و میر جعفر خان باتفاق پسر و داماد و فوج انگلیشیه رو بسپاه
پادشاه آورده بلشکر شاهی که بر دریای دمودر بود متصل گردیده کامگار خان جنگ این همه فوج از حوصله طاقت خود
بیرون دیده اراده معاودت بعظیم آباد نمود شب در مقامی که معسکر داشت مانده صبح نقاره کوچ نواخت و بار و بنه بار گشته
راه عظیم آباد گرفت و میر جعفر خان مخالف را مغلوب دیده فوج خود را از دریا گذرانیده اراده تعاقب نمود شتو بهت مع کامگار خان
و دیگر افواج پایداری نموده فوج خصم را مشغول جنگ تا زگردانیدند تا باربردار و بنگاه چار پنج کروه راه طی نموده در رفت بعد از آن
شتو بهت مع کامگار خان راه منزل گرفت چون خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید شیخ عبد الوهاب کنبو را که پیشتر نوکر سراج الدوله
و درین سفر متهم بغمازی گشت که با پادشاه اسلام دارد بدم توپ پرانید *

ذکر برگشتن پادشاه و کامگار خان بطرف عظیم آباد و آمدن موشیر لاس بمدد شاه عالم و تشویشی که مردم شهر عظیم آباد را لاحق شده بود *

کامگار خان چون از ازدحام افواج در بنگاله دید باز بطرف عظیم آباد شتافت میر جعفر خان و میرن از آسایش طلبی و افواج
انگلیشیه که همه پیاده اند ازین تک و دو که بعمل آمد خستگی بسیار بهم رسانیده طالب آسایش شدند و در جائی مناسب بحوالی بردوان
رسیده و راحت جو گردیده منتظر بودند تا خبر مرهته و پادشاه و کامگار خان منقح و اراده اینها معلوم گردد و موشیر لاس در زمانیکه
پادشاه و کامگار خان در ضلع بردوان بود حسب الطلب اینها از چهتر پور جنبیده نزدیک بعظیم آباد رسید باستماع قرب وصولش
چون در عظیم آباد نه فوج هندوستانی بود و نه فوج انگلیشیه اضطراب عظیمی بسرداران کوٹھی که مستر امیت وغیره بوده اند و هم برام نرائن را
و اعیان شهر لاحق شد انگلیشیان خود باعتماد ضوابط ولایت شاد مان لیکن مغلوب بی خود و تسلط موشیر لاس یقین و شنته و رام نرائن را
و مصطفی قلی خان و دیگران خود اصلا حواس نداشتند اغوه شهر میر جعفر نامی را که فرانسیسان در جای او نگاه می بودند معرفتی
با موشیر لاس داشت فرستاده استعلام حالش نمودند چون برگشته آمد بوضوح انجامید که بالفعل اراده جنگیدن با حصار در خاطرش
نیست و همانا سببش آن بود که چون از دور منزل ها بریده می آمد براحوال عظیم آباد و کم و کیف لشکر اندرون اطلاعی نداشت
و الا اگر آگاه می بود شکار مفت و نام آوری عمده دانسته قصوری در تسخیر آن نمی نمود و چون چندان کسی در شهر نبود و افواج
رام نراین ازین صدمه شکست فاحش سابق دیده بودند تحمل یورش موشیر لاس نمی توانستند و در کوٹھی انگلیشیه خود زیاده از یک کمپنی معدود
از سرداران دیگر فوج انگلیشیه وجود نداشت ملخص آنکه میر جعفر بر ضمیر او مطلع گشته مردم اینجا را مطمئن ساخت اما هنوز دلجمعی واقعی
میسر نبود تا آنکه او از لهانی پور کوچیده و نزدیک بحصار رسیده از تلسی مندی راه بطرف بهار گردانید و دو سه کروه رفته منزل گزید و در رفتن موشیر لاس در قاب
مردم عظیم آباد گویا تازگی حیات دمید میر جعفر خان میگفت که احوال آشنایان عظیم آباد را مثل میر عبد الله و مصطفی قلی خان و میر افضل و دیگران می پرسید سلام اینها با او لیکه
بود گفته از طرف خود در صاحبان مذکور را حوالش پرسیدم و جواب بهمین بیت اکتفا کرد **بیت** از ما خبر کنید که ما دل شکسته ایم
خاکستریم و بر سر آتش نشسته ایم * و در بهار رفته به تیاری باروت و دیگر اسباب حرب آنچه دست بهمش آن میسر شد مشغول گردید
و اخبار تیاری او در شهر عظیم آباد میرسید تا آنکه کامگار خان مع پادشاه از بردوان برگشته بکمک خود رسید و موشیر لاس هم با او متفق
گردید و عرائض خادم حسن خان متضمن اخلاص و رسوخ خود و جزم تهیه رسیدن بمدد پادشاه و اندک اندک زرها از راجه دولبهه رام

صبح برآمده خود را بسته در صدد فوج انگلیسیه توپ اندازی شروع نموده نائرهٔ حرب را التهاب داده میرن را به سینه میهمان
آمده که دل بجا آمده اراده بساط دولت تصمیم یافت جماعتی از بهادران باتفاق کرده عقب خان نمودند قادر داد خان قلعه
میرن سیاهی تیر باران آغاز نهاد اول تیرے بر سینه محمد امین خان خالوے حقیقی میرن که بر فیل دیگر در پهلوے او همراه او
بود رسیده کارش تمام ساخت بعد از آن تیرے بر گلوی میرن رسیده ماسی دهانش سوراخ کرد و در میان گردنے رسیده
گلویش را مجروح ساخت چون اجلش هنوز نرسیده بود کارے نرسید و همراهیان قادر داد خان با همراهیان میرن در آویخته زخم
تیر و شمشیر بسیارے مجروح و مقتول نمودند و در جمع صدرے لالی روید و خاصه گیرے از طرفین بخاک هلاک افتاده میرن را عوامش
تیرها بر کش کشیدن ماند کمان در دست او صورت الامان و میرن شعله خواه بے اختیار عنان بود تا ساداتیرے اگر بر
سینه و جگر می‌شود قریب بود که بار دیگر منهزم گردد درین ضمن فوج انگلیشی از پهلوے قادر داد خان سر برآورده و ملک [illegible]
بود و گوئے امید وقت بقادر داد خان رسیده خان مذکور تسلیم کرد کامگار خان که بر پشت قادر داد خان بود در رسیده بود [illegible]
علت فوج خود را بسبب بارے افواج انگلیسیه بوده باید که در انجا اصلاح نه بسته برگشت غلام شاه و عزیز الله خان
همه سالار دیگر پادشاه بصلاح ندیمان فوج میرن محصور گشته بعد بدست آمدن تیغ خاصه میرن مقتول شدند و میرن
را این صورت فتح و ظفر میسر آمد کامگار خان پادشاه را همراه گرفته بطرف بهار رفت میرن شادیانه فتح نواخته خیمه خود را
فرود آمد و تکمید و التیام جراحتهاے خود و اصحاب اشتغال ورزید محمد امین خان و دیگر مقتولین پرداخته خیمه در بریان
امانت داشت [illegible] بعد از تفتیش همه ناکارش رسیده و تعزیت شنید و میر عبد الله رام نارایین بسبب جراحتی که داشت [illegible]

رفتن پادشاه مع کامگار خان بطرف مرشدآباد از راه کوهستان و سر برآوردن از سیر هجوم و سرگردان و برآمدن میر جعفر خان از مرشدآباد بمدافعه ایشان مضطرب و حیران و دویدن میرن در پے ایشان افتان و خیزان

کامگار خان در بهار دو سه روز مقام نموده مصلحت در آن دید که الحال مرشدآباد را باید ساخت و میر محمد جعفر خان را از جا باید برآورد
بنا بر این اسباب سفر اگرچه میسر نیست شد مهیا ساخته و ارابه و غیره را که در راه کوهستان لائق نیست گذاشت و بار برداشت [illegible]
ملکه باشد که در است و خود با فوج خود مع پادشاه بطور ایلغار از راه جنگل عازم مرشدآباد گردیدند میرن ماجرا آگهی یافته
سفر بیں خبره چند خود نگاشته بر ڈاک فرستاد و رام نارایین استمداد فوج نموده اکثر سرداران همراه خود را سرکردگی
سرادرشش وغیره تا رایں همراه خود گرفت و اراده کرد که کامگار خان و پادشاه رفته بود بعد چند روز روانه مرشدآباد گردید
محمد جعفر خان چون بود خطه بسر مرغ پادشاه و کامگار خان آگهی یافت مضطرب الاحوال گشته او هم همراه داشت از آنچه هم
آورد و سرار رتسانے انگلیسیه استمداد نمود و جمع گران همراه بر داشته بسلسله عقب میر ارجمند مرشدآباد برآمده و التزام کرد که
کهتیل سوار بسی در میان سرق بماران انگلیسیه که تلنگه معروف بوده با تهه دیگر افواج بودند کلارم او بود میر لیس کیپ
ماست ذود درمیرفت و در حلقهٔ پیاده‌ها انگلیسیه خود مع رهاوردے معتاد نامے سر دوکر دید هم بر راست ستان
سے مانده تا آنکه میرن در رسید خاطر میر جعفر خان مطمئن گردید بطرف پادشاه شیر بهت ربانو خان حرشه در امه شتی پورکا ق
گشته بلازمت پادشاه نمودند و میر قاسم خان داماد میر جعفر خان حسب الطلب مذکور خود را از منگیر که موعد آنجا بود رسید

قلعه بدست بادشاه مے افتاد در غلبه که شهر بتاراج میرفت چون حفظ ناموس نجبا و غربا و پایمالی دهات و مفاسد دیگر مقدر نبود
اندیشه تسخیر شهر از خاطر کامگار خان و دیگر ارکان پادشاهی محو گردید بهر صورت بنده با آشنائی در بنگاله داکتر نشسته بود که خبر شکست
رام نارائن رسید اول متیقن نگشت چون متواتر عین خبر و متعاقب گر سنجهاے ناموس نیز رسیدند و معتقدین خبر آمدن میر عبد الله
و رام نارائن و مجروح بودن اینها آوردند بنده برای عیادت احوال میر موصوف که نهایت آشنا و مرد صادق الولا بود بخانه او رفت
و شهریان را هول عظیمی گرفته اضطراب غریبی اغنیا و ارباب دول لاحق گشت مصطفی قلی خان برادر میرزا محمد ایرج خان متعلقان
خود را مع اموال بر کشتی نشانیده بر معبر میرزا تور متصل معبر کوٹهی انگلیشیه آورد و خود در خانه میر عبد الله که جوار کوٹهی انگلیش و
رئیس آن مکان دران زمان مستر امیث بود آمد بنده بسبب تجرید و افلاس بے وسواس بود از ملاحظه اضطراب آن عزیز
متحیر گشته اندکی نصیحتے نمود و شماتت شمرده بودند در اینجا گوارا نکرد و متعلقان را بر کشتی همانجا گذاشته خود بجائے دیگر رفت
و مستر امیث برائے دیدن رام نارائن رفته تسلی او نموده پهره پاسے خود برائے حراست او در خانه اش نشانید و رام نارائن
چون مشوره پرسید مستر امیث گفت که گفتگوے بی فروغ و نوشتهای دروغ ضابطه انیست شما بهر چه مناسب دانید تا آمدن
افواج مشرقی دفع الوقت و حفاظت جان خود نمائید رام نارائن عذر جراتهاے خود نوشته وعده ادراک ملازمت بعد صحت
نمود چون دو سه روزے گذشت و کسی کسبو قلعه نیامد گر سنجهاے لشکر رام نارائن هم جمع آمده بحراست قلعه قیام نمودند و خبر قرب
وصول میرن مع کرنل و افواج انگلیشیه بپادشاه و کامگار خان رسیده باستقبال فوج مذکور بطرف مشرق نهضت شد

ذکر جنگیدن میرن با کامگار خان و گریختن در حمله اول و برگشتن بعد ازان و ظفر یافتن بقدرت کامله خالق زمین و آسمان

مخفی نماند که چون میرن کاهے قبل ازین نه جنگیده و زهر حشم دلاوران جوان آشام نچشیده بود و غرور موفورے بر شجاعت خود
داشت و خود را شجاع ترین مردم مے پنداشت لهذا با فوجے که خود بهم رسانیده و نهایت اعتماد برآن مردم داشت داعیه
اش آنکه بی اطاعت فوج انگلیشیه فتح نماید و ضابطه انگلیش نیز اینکه وقت جنگ فوجے دیگر را شامل و شریک فوج خود نمی سازند
تا انتظام صفوف افواج شان از هم نپاشد مگر از سرداران هاگر کسے خواهد در پناه آنها باشد امانت یا باجند خواص شمرده مضائقه
نمی کنند بنا بر علیهذا هر دو فوج از هم جدا لیکن نهایت متصل بهم سے آمد تا رنجیکه در میدان پتنه ٹهٹ مقابله رو داد میرن
با فوج خود علیحده صفوف آراسته سوار گشت و کرنل مع دیگر سرداران و افواج خود بضابطه که دارند بتعبیه افواج و توپخانه
پرداخته و سپاهیان خود را مستعد ساخته روبروے مخالف آورد و نه در لشکر بادشاه خود کسے که جائے دلیر خان تواند داشت
نمانده بود لهذا کامگار خان فوج خود را دو حصه نموده قادر داد خان و ملا خالق داد خان ترین اله آبادی و غلام شاه را سرکرده
ساخت و خود مع باقی افواج پشت سر اینها جا گرفت و بادشاه نیز با مردم خود برای نمود سوار گشته عقب تر از همه تماشائی بود و چو
عسکرین را تقابل روے داد قادر داد خان مع غلام شاه فوج انگلیشیه را بطرفے گذاشته از پهلو چون بلاے ناگهان بر سر
میرن رسیده آتش قتال را اشتعال داد و بجد و یورش نمودن اینها اکثر لشکریان میرن را دل از دست رفته تزلزلے در آنها بهم رسید
و میرن بمشاهده این حال بے استقلال گشته رو بوادی فرار گذاشت و عرصه بعیدے بپاے گریز پیمود و همراهیان را چار و ناچار
در رسیدے او و بدین اختیار آمد بعضے که شجاعتے در آنها بود و ملامت کرده دلالت بعودتے نمودند نامردان خود فرار آنقدر را غنیمت

گولی بندوق شقیقه چپ دلیر خان رسیده از شقیقه راست بیرون رفت و هم بخت اصالت خان رسیده گلوله از سر در رفته
و همراهیان دیگر سر بریده و تیر توپ سه کس از رفقا همراه سواران مذکور هم شربت ناگوار اجل تا... درو شگفته نو رسیده ساغر اجل
در آغوش کشیدند و قریب چهل کس دیگر مجروح افتاده بعضی سپاهیان عقب واگرسے همراه سرداران خود دست از قصد امداد دلیر خان
برداشتند و فوج مخالف جانب دستگاه بندوق انگلیسیه ساکت گشت بعضی از رفقای پادشاه که همراه مدارالدوله بودند دیدند رحم خان
و جان نثار و مدارالدوله ... مدد مرتبه بهرام مردم کامگار خان گردید احمد خان قریشی و مراد خان بلوچ راه فرار گزیدند
کامگار خان دید که الحال سلک انگلیسیه متوجه ... و میدان خالی گردیده و سر رام نارائن که با معدودی ایستاده بود در کمین شاهزاده
این صورت را بنا براین ... شکسته کپتان کاکرن را پیام فرستاد که بعضی مردم خود را امانت من باید فرستاد اول کپتان
مذکور رام نارائن گفته بود که ... ح انگلیسیه باستدلال ... ورود مشورت نمود ... دیگر خواهد بود کپتان چون
مامور ... بود در آن وقت که در فوج او هم جماعت باقی بود مردم را دو ... ساعت درین محاربه زیاده تر تفرقه در مردم او افتاده
انتظام ... این حال کامگار خان رسیده و ... انگلیسیه با افتادگان ... برد ... پیاده ...
شکست در لشکر رام نارائن افتاده کامگار خان ... بود در وقت رام نارائن رسیده ... تیر مجروح و مغلوب ساخت
میر عبد الله مرحوم که ... مشرف ... سرکار ... بود ... رفاقت و اخلاص ... رحم تیر دیده مجروح
گردید و رام نارائن در فوج فیل خود ... پناه ... کامگار خان از ... تیر ... وقت ... حال
رام نارائن ... اقامت ... از میدان مجروح ... کپتان کاکرن و مستر ... و دیگر سرداران انگلیسیه
و سپاهیان ایشان ... تفرقه ... تلف شدند ... جماعه که باقی مانده بود ... داکتر ولیم فلرتن
آسامی ... بعض سرداران ... تمام سامان ... بصورت ... یک ضرب توپ که ... ایشان در میدان
مانده بود ... یک ضرب توپ ... با جماعتی ... عظیم
ازان مقام برگشته راه شهر عظیم آباد گرفت ... وقت ... داکتر باستقلال
و آنها ... ساخته ... جمعیت ... و استقلال ... صف آرائی ... احتیاط ... جماعت ...
نیست ... بیگانه زور ... اگر در ملک ... احوال ... خلق ... رعایا و عموم برایا ...
از ... توجه و التفات ... حد ... دنیا
... هیچ فرقه لیاقت ریاست ... عدم التفات ایشان ... کار ...
خلق تمام ... کمال ... الهام ... کامگار
در میدان ظفر یافته شاد ... و دیر ... تعاقب ... معلوم شد که دلیر خان شربت ناگوار
مرگ را کمال ... میان شیر ... اصالت خان ... سفر آخرت
در میدان افتاده ... سرداران ... یک ...
... دلیر خان و اصالت خان را هم
بعد ... مقتولین دیگر را یکجا
... رام نارائن ...

شجاع الدوله بهادر [illegible] پیشکش [illegible] بعمارت [illegible] اطاعت و اعانت نمود بنام شجاع الدوله و نجیب الدوله [illegible]
[illegible] آن که [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] والده [illegible]
خاندان [illegible] بر تخت سلطنت جلوس نمود و بشاه عالم بهادر پادشاه ملقب گردید منیر الدوله [illegible]
[illegible] شجاع الدوله و نجیب الدوله [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] عنایت گردید کامگار خان
[illegible] فراهم نمود [illegible]
[illegible]
[illegible] کامگار خان [illegible] عساکر رام نراین [illegible]
[illegible] رام نراین [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] لشکر رام نراین رسید

ذکر جنگیدن پادشاه با رام نراین و ظفر یافتن بتایید قادر ذو المنن

رام نراین [illegible] که شاه عالم پادشاه با کامگار خان و اصالت خان و دلیر خان و افواج قدیمی خود در رسید [illegible] بمقابله انجامید [illegible] صفوف آراسته بمدافعه یکدیگر برخاستند رحیم خان و احمد خان قریشی و مراد خان پسر بهرام خان بلوچ باتفاق [illegible] سر مقدمه جیش رام نراین شدند و پهلوان سنگه با جمیع [illegible] و دیگر افواج رام نراین جمع گردیده کپتان کارلک با سرداران فوج انگلیشیه بهیئت شایسته و وضع شایسته در کمال انتظام [illegible] صف آرا گشته متصل افواج رام نراین ایستاده و از طرف پادشاه نیز فوج دو دسته گردیده یکی بسرکردگی کامگار خان و دیگری باستظهار دلیر خان و اصالت خان از جای خود جنبید و پادشاه با بعضی از قدمای رفقای خود در عقب افواج جا گرفت اول دلیر خان و اصالت خان چون سپاهیان [illegible] برگرفته افواج رام نراین ریخته فوج مخالف را از پیش رو برداشتند دلیر خان و اصالت خان اول از همه در خیل فوج دشمن گشته هدف جمیع انواع جراحات بودند گوله بندوق هم از صفوف انگلیشیه مثل تگرگ می بارید [illegible] زمینداران [illegible] رسید و دیگر آلات طعن و ضرب را سینه های آن هر دو برادر بهادر [illegible] رفقای [illegible] افغانان [illegible] در این ضمن از شدت صدمات گوله بندوق روی فیل ایشان دلیر خان برگشت و مردم [illegible] گفتند [illegible] دلیر خان خود برگشته فیل بلکه آسمان برگشته باشد از اسپ فرود آمد رفقای قدیمش که قریب [illegible] صد سوار بودند همراه او و برادرش اصالت خان از اسپ پیاده گشته سپر و شمشیر در دستها گرفته بر دشمنان حمله بردند فوج رام نراین را تزلزل بهم رسید [illegible] دلیر خان و اصالت خان و همراهیان ایشان گوله بندوق تلنگه و سولداران انگلیشیه چون قطرات باران [illegible] بهادران مذکور [illegible] صفوف افواج مخالف را پریشان ساختند درین ضمن

مسلمانان را باخود آورده بودند با مستر امیت صاحب کلان عظیم آباد و داکتر فلرتن حکیم متعین کوسی آنجا از طرف کونسل کلکته از سالهای سابق و دوستی مخصوص با داکتر زیاده تر داشت ملاقات نموده با مرای خود ظاهر ساخت آنچه را کمی نمودند گفتند که خاطر جمع باشند ملکه داکتر سنگه خود را سبان داد که در انجا بود و آمده شده و المهمیان سمر باید و در عظیم آباد ساکن گردید و تا حین با شاهزاده آمده شاهزاده بمقام نارایین رسیده و فکر احتماع عساکر نمود و سلوان سنگه و دیگر زمینداران را طلبیده با خود متفق ساخت و جم خان روهیله که جماعه دار قدیم از نوکران بادشاهی بود و سابق الامر میر جعفر خان از مرشدآباد و کمک رام نراین رسیده حاضر رفیق او بود رام نراین سابق که برای برآمدن خود و تجویز سپاهیان سبب معین نموده بطرف بهار چار پنج کروهی شهر معسکر آراسته و قریب دوازده هزار سوار و پیاده با سی اسپ سیار و توپهای کلان و صندوق و خزانه و بار و اسباب حرب همراه داشت علاوه آن فوج انگلیسیه که به سرکردگی کپتان کاکران و چند سردار دیگر و چند سوار ساده و سولداران ولایتی و پیاده های هندی مؤدب تا وقت جنگ فرنگ که تلنگه شهرت دارند همه قریب یکهزار و چند صد کس مع صد و توپهای چهارسته و دو توپ فرنگی پیشتر اسپی باروت و گوله سیر با ماده از مهیاگشته با افواج کوی شامل و داخل لشکر او گردید ❖

ذکر آمدن شاهزاده در حدود عظیم آباد و جلوس نمودن او بر تخت سلطنت و جنگیدن با رام نراین و ظفر یافتن شاهزاده بقدرت کامله خالق بلاد و عباد

چون شاهزاده ارجمند که از ساحت صوبه عظیم آباد عبور نموده در سیم چند پیشتر آمد خبر کشته شدن پدر رحمت عالمگیر ثانی باین مضمون رسید که مرحوم عماد الملک حسب الامر آقای خود بهانه ظاهر نمود که درویشی صاحب کرامات و مقامات وارد کوتله فیروز شاه گردیده و قابل زیارت است اوجود احمق و دهلی رسیده بود بدلالت مهدی علی خان کشمیری برادر علی قلی خان سوار شده در کوتله مذکور رفت و مهدی علی خان همراهش رفته تا محوطه که فاتلانش طلبیده بودند در آن آورده است وقتیکه بادشاه در صحبت درویش بود و گرفت چون بادشاه داخل مجرای مذکور گردید دار سرون در را زنجیر کردند قاتلش که چند نفر بود را سیاه احوال شده بود در این کار را آن بیچاره را از پا درآورده لاشش بالا در دریک طرف دریا در آن وقت ریگستان خشک بود انداختند میرزا بابر پسر اعزالدین داماد و برادر زاده عالمگیر ثانی که همراه رفته بود شمشیر کشیده یکدو کس را مجروح ساخته و مهدی علی خان هجوم آورده او را گرفتند و دوپلکی محبوس سوار نموده در سلیم گده که محبس سلاطین است رسانیدند و محی السنه پسر کام بخش را لقب شاهجهانی داده بسلطنت برآورده بر تخت نشانیدند و لاش عالمگیر را چند پاس داشته در مقبره همایون مدفون گردید شاهزاده تا شاع این خبر منطر گشته بوالد مرحوم که در حین آمدن دار الملک مجال حاکیرات خود که با گذاشته و آباد کرده آن مرحوم است مع اهل و عیال اقامت داشت خفیه مستوره نامه متضمن ماجرا آمده کور رساله در باره خود که چه باید کرد نوشته مضمون مسطور فرستاد والد ستوده را احوال چگونه داده کلمه نگاشت مضمون آنکه ثمود و ورود انس فی العدالله مستره کرسی خود را بخلوس فرمایند و للمداران مبارکت مع خلعت ساسی شجاع الدوله فرستاده ساعتی بهیکی از محله که در حضور حاضر ولائی انیکار رسید حاصلتر و در جهت امیر الامرائی که عبارت از میر بخشیگری است به نجیب الدوله مناسب فرموده سرکار احاطت باید فرستاد

خطی بدلیرخان که نهایت آشنا و باصطلاح هند باهم گردستاربدل بودیم نوشتم دران خط ترغیبی برفاقت شاهزاده
والتماس حفاظت ناموس نموده بودم در جواب نوشت که از طرف ناموس خاطر جمع دارند که باسر من وابسته است وانچه
برای رفاقت شاهزاده نگاشته اند معلوم داشته باشند که اگر یک کسی با میرجعفرخان خواهد ماند من خواهم بود دردعا
کنند که در رفاقت کسیکه هستم ثابت باشم القصه میرن بدانائی خود و نصیحت پدر بکار فرما گشته تا آمدن رام ناراین صحبت
با دلیرخان گرم و او را غافل میداشت و وعدهٔ آمدن رام ناراین در باب دهانیدن تنخواه او مینمود چون رام ناراین
آمد خود قاصد نهضت مرشدآباد گشت برام ناراین گفت که مردم معتمد دلیر بر دروازهٔ مغربی حصار نگذارند و بگویند که دروازه
بند و کهرکی کشاده باشند و بر دروازه طرف کوتهی هم بهرهٔ انگریزی باشد تا دلیرخان اندرون آمدن نیابد و خود بر کشتی
سوار شده براه مرشدآباد گرفت و دو سه منزل بر کشتی طی نموده بعد ازان راه خشکی پیمود دلیرخان عاجز و حیران مانده
نمیدانست تا چه کند و رام ناراین بکار خود مشغول بوده عذر بی تقصیری خود در باب تنخواه از دلیرخان خواست والتماس
نمود که با این صورت بودن شما درین شهر مناسب نیست او هم دید که الحال فائده ندارد من برادران و رفقای خود برخاسته
بطرف نگارسی رفت فتح سنگه و بلیاد سنگه و دیگر اولاد و اقارب راجه سندر سنگه مقدم او را غنیمت شمرده مبلغی وجه
وجهی برای مصارف یومیهٔ او و رفقایش مقرر کرده میرسانیدند بعد چندی فتح سنگه برای استحکام کارهای خود نزد
میرن بمرشدآباد رفت میرن در مرشدآباد و رام ناراین در عظیم آباد بکام و آرام زندگی مینمودند و میر محمد جعفرخان
برای امانت پسر نیز تا براج محل یا فرسخی چند پیشتر از مرشدآباد دنبگاله برآمده بود و بعد استماع خبر فتح و ظفر شادمان گردیده
با صداقت محمدخان خلف آقا باقر زمیندار ڈهاکه که مجملی از احوال او در ضمن ذکر شهامت جنگ و حسین قلی خان که حاکم جهانگیرنگر
ڈهاکه بودند مذکور شد ناحق بدگمان گشته بیچاره را بدم توپ پرانید و ذخیرهٔ برای آخرت خود بهم رسانید دلیرخان کامگار
میئن زمیندار ترهت سامی نیز بنابر سلوکیکه هنگام ورود عظیم آباد با پاسی رام نراین میر محمد جعفرخان با او کرده بود
ساخته بود نهایت ناخوش بود باتفاق همدیگر عرائض نزد شاهزاده فرستاده استدعای آمدنش نمودند شاهزاده که جای دیگر
و ملجائی نداشت با رفقای خود از چهتر پور کوچیده عازم عظیم آباد دیگر دیده و بنده چند روز قبل ازین از بنارس کوچیده
در خدمت والد رسیده و بلا بر بعضی جهات در انجا توقف نکرده به نگارسی آمد چند روز نزد دلیرخان مقام نموده چون از
اراده او آگهی یافت بودن خود در انجا مناسب ندیده چه رفاقت شاهزاده برای خود صلاح نمیدانستم رخصت خواستم مبالغه
در همراهی نمود عذرهائیکه داشتم ظاهر نمودم ناچار مرخص کرده بقدریکه دران وقت دسترس بود زاد راهی تواضع کرد بنده
بطرف بهار که سید علیخان برادر حقیر چند ماه قبل ازین در انجا رسیده اقامت داشت روانه شدم در بهار رسیده همانجا
بودم که خبر آمد که شاهزاده تشریف یافت و کامگار خان مع فوج خود کوچیده متصل به بهار رسیده و عازم پیشتر گردیده است
بنابرآنکه هنگام ورود شاهزاده ناچار با او ملاقات باید کرد و بار دیگر همان آتش در کاسه و اقامت عظیم آباد متعذر خواهد بود
داعیهٔ آمدن بعظیم آباد نمودم لیکن رام ناراین بنده را ناحق بدنام کرده روادار آمدن نبود و در ورود بنده بعظیم آباد ممتنع بود
اتفاقا دران روزها حکیم غلام علی بنابر معالجه داماد خود نهایت خصوصیت با رام نارائن بهم رسانیده معتقد علیه او شده بود
و حکیم مذکور نهایت شفقت بحال بنده داشت بنده بخدمت حکیم مغفور مذکور دو کلمه مشتمل بر استیذان آمدن خود بعظیم آباد
از راجه مذکور نوشته اذن طلبیده و بعد ماذون شدن مع سید علیخان داخل شهر گردیدم

باز داشت بعد ازان که طرف ازراه اسمعیل شمرده رای مرلید هر راه راجع دانست شکایت مذکور پیش بهر گروه ناسزا گفته خود را ملوم
شمرده می بود حیدرین بوت باهر که مناسب میدانست مذکور میکرده گفت صاحب لمحه دنیا سازی محض نه می باکلام
صاحب مذکور ده بودم کر ایشان هم ترک رفاقت نمی نمودند چه بود و ملحق شدند و این همه بدنامی بهم نموده بود امیکه نام سید آ
و تحف از صاحبان انگلیسیه که نادیده و مشاهده رفتن و ملاقات کردن از ما معلوم نکرد چه سخن شمار سی کند مخلص بود و شمرده ناسزا اصل
امیست که درین زمانه صاحب زر دنیا هر چه کند کسی عیب او نمی کند و همه عیوب را می پوشاند بلکه عیب را هنر می نماید
اما در نظر سه پسران و دیگر اهل عقل و هوا الحال هم مرتبه آدم رانمی شناسد که پایه و منزلت او چیست هر صورت میران و کرنل
چند روزی در شهر توقف نموده بامستدعای رام نارایین نزد پهلوان سنگه روانه گردید پهلوان سنگه داس کور سیان
را باستقبال فرستاده دو سه روزی تشویش جنگ کشید آخر گفتگوی معامله و مصالحه درمیان آمد و میران راجه را
تعلیم آباد سرگردانید باد شهزاده معزول میش طرف پاتنه رفت و التماس نمود که کمترین باتفاق کرنل صاحب معامله پهلوان سنگه
با استحکام داده عنقریب در خدمت می رسم میران که همین آرزو داشت شهر گشته رام نارایین مع کرنل کلیب در بولع
شهر آمده معامله پهلوان سنگه را انفصال داد و پهلوان سنگه معامله والد مرحوم را مقدم بر معامله خود دانسته اول کار
ایشان درست ساخت و چنان مقرر شد که والد مرحوم بر بحال خود بکام و آرام باشد و زیاده ازین کسی را تعرض
نباشد الحمد لله که انچه منظور بود بعرضه ظهور رسید و خط شاهزاده بنام کرنل رسیده و مفاد مضمون خط مذکور دریافت
تحریر بسی پسندیده میران و درستی ضمیر گشت رام نارایین بهادر محفوظ دار شناخت کام روشن شد و شاد کام سلطان
انگلیسیه هم بعد شرح بند بسی تحسین بسیار نمودند چنانچه بعد ازان که مقیم را با اصحاب انگلیسیه ملاقات شد مع و آشنایی
شد که خط کرنل نوشته بود میگردید آن وقت بنده ظاهر کرد که منشی ممدوح هم ستایش کردند و الی الان گویا
سنه جنگ بهادر علاوت جنگ مرزات بعد ازان ستایید و خط شاهزاده نوشته باد که چند
اشرفی ازین بدش فرستادند والد مرحوم مع نقی علی خان بحال استقامت و آرام نشست از پهلوان سنگه
میر سید اسی خود آمده کارش استحکام پذیرفت رام نارایین مع کرنل کلیب برگشته عظیم آباد رسیده و ملازمت
واستر ضای میران سرگرم گردید +

ذکر برگشتن میران بمرشدآباد مع کرنل کلیب بسرت و شادمانی و دفع کردن بادلیرخان و مهابت خان راجه حسن و بادامی

چون میران را درین مرخاطر جمع گشت اراده مراجعت مرشدآباد نمود و بادامی اصالت خان و دلیر خان و دیگر پسران عمر خان
را که سطوت و شجاعت آنها و صف مرافقت و وفاداری می خواست که درین دیار باشند هنگامه و فساد
موجب مدار او و سی آمد آنها گشت لهذا همراه خود آورد و به دسید گوارش نصیحت کرده بود که بعد دخول همانا از سرحد
ما خواهد بود نامو حیکه آنها بسر خود الا سامواجهه گشت و ما ساکنه آنها را اراده ای بود تا او باید رسی باشد بلکه همشه
از ابتدا سی عروج مهابت جنگ آنها با مروجین سرخیل جان بوده اند و همین سبب سراج الدوله با عمر خان و دلیر خان و
سادر لشکر بدگمان گشته برطرف نمود و با دوام الحیات او این چار بهادر عظیم آباد قریب یک سال همراه بوده ملبست تنخواه
نبود ای ماندند و قتیکه سند منتقریب که گذشت در لشکر شاهزاده رفت دیدند که الحال رفاقت این لشکر بر گردن افتاد

جامه مذکوره که برجم بیسے بود بجید منتش شتافته سرداران واکثر همراهیان شان از دور پیاده پا گشته با دب تمام سلام و کورنش نمودند
و بقدم اخلاص پیش آمده ماستے الضمیر خود را عرضه داد و نواب زین العابدین خان بر حسن ارادت و وفای آنها تحسین نموده بشکر الهی
بتقدیم رسانید مع رفقاے حاضر خود سوار گشته با کمال عزت و احتشام در لشکر بلوند داخل گردید و اجد الحفاے نا کرده نهب و غارت
در بنارس آمده منزل گزید باید ارباب هوش لآلے کلمات این حکایت آویزه گوش خود نموده قدر کرم و احسان بدانند
و شیوه خود گردانند که صفت مذکور حیات پایدار دنیا و سپر سهام حوادث و بلا در دنیا و عقبی است و محمد قلی خان نزد شجاع الدوله
رسیده مقید گردید احوال آنچه استماع یافته انشاء الله العزیز در ضمن احوال شجاع الدوله سمت ارقام خواهد یافت ❊

ذکر رسیدن میران بعظیم آباد و برآمدن راجه رام نارایین باتفاق او و کرنل کلیف بهادر به قصد جنگ بداعیه چشم نمائی بپلوان سنگه

میر محمد جعفر خان و میران پسر کلان او که سپه سالار پدر بود باستماع خبر ملاقات نمودن راجه رام نارایین با محمد قلی خان و ملازمت
کردن شاهزاده و بسلامت خان معظم مرحوم اول نهایت اندیشه مند گردیده و رجوع بسردار جماعه انگلیشیه نمودند و کرنل کلیف
را بساجت و ابرام ملایمت خواستند لیکن ورود داد و دستور برآمدن با افواج قرار یافت تا بعد ازان هرچه صلاح باشد و جماعه انگلیش
را چون اطلاع تام بر احوال رؤساے هندوستان و نام شاهزاده گی و تعین دو قرسے در نظر باد داشت اراده ستیز و آویز با او و
محمد قلی خان مصمم نبود اگر در اوضاع و اطوار اینها متانتے مشاهده میگشت البته معاملات با بین شایسته الفعال سرے یافت
اما حرکات سفیهانه سلطان و وزیر آنها را بے قدر ساخت و اندیشه از طرف آنها باقی نگذاشت چون خبر بیسے مصالحه رام نارایین
با شاهزاده و محصور شدن او در قلعه عظیم آباد و فرود گرفتن محمد قلی خان و شاهزاده حصار آنجا را انتشار یافته میران و کرنل کلیف
متحقق گردید هر دو باتفاق هم با فوج گران از مرشد آباد نهضت نمودند و در اثناے راه بنا بر آنکه با خادم حسین خان میران را صفائی
نبود و از خان مرقوم گمان صداقت نداشت اندیشه او در خاطرش میخلید که مبادا درین هنگامه چه فتنه بر انگیزد در بین راه
بمحل پینیئے که بحاذے پورنیه واقعست مقام نموده قاصد آن بود که او را بقابو سے خود آرد این اراده میران شهرت یافته
خادم حسین خان که مرد عیار و از طرف میران اندیشهاے بسیار داشت مع فوج و اسباب خود باشتهار کمک میران از پورنیه
برآمده بر لب دریاے گنگا در گنده گوله توقف داشت و با کرنل کلیف بارسال سفرا سمت برافقت سے گماشت آخر چنین شد
که کرنل میران را از در آویختن با او مانع آمده بناسے تجدید عهد و پیمان گذاشت و خادم حسین خان اندیشه خود را از میران ظاهر
کرده در آمدن بعسکر او عذرها خواست و پسند عانمود که اگر صاحب بر بجره خود در وسط گنگا تشریف آرند بنده هم بر بجره
خود همانجا آمده ملاقات کنم و عهود و مواثیق را بالمشافهه مجدد و مؤکد گردانیده بجاے خود برگردم و باعتماد اقوال سابق خاطر جمع
گردانیده در دو سیتهار استحکام و ثابت قدم باشم هر چند این امر مخالف مرضے میران بود لیکن کرنل صلاح وقت و کار خود درین
صورت دیده حسب الالتماس او عمل آورده ملاقات با خادم حسین خان چنانچه مامول و مسئول بود نموده برگشت و از طرفین عهد و پیمان
استحکام یافته اندیشه ها فرو نشست و میران را با خود گرفته عازم عظیم آباد گردید محمد قلی خان خبر قرب وصولش یافته چنانچه مرقوم شد
صلاح خود در توقف ندیده و بر جمع القهقرے برگردید چون بعظیم آباد متصل رسید رام نارایین مع ارکان دولت و اعیان مملکت
باستقبال شتافته معلوم نیست که بکدام حیله عذر ملاقات کردن خود با محمد قلی خان خواست و چنانچه بود زیاده تر از ان مورد مراحم
و اشفاق گشت رام نارایین فقیر را براے کار خود بسمت در لشکر شاهزاده فرستاده خود هم عهد بدنش رفت و اراده توسل

نوشته و دیگران از ما هم بی ناموران حاضر آمده همراه شدند بنده کسی را فرستاده در راه بلو بند اطلاع از چه ماجرا آمده همراهان
با مبالغت بسیار بوده بنده را به مرزا پور رسانید و در مکان کسی فرود آمد و شب در آن مکان سکونت کردیم صبح با اتصال الهی
کشتی آورده ما را مع ناموس از آب گنگا گذرانیده به بنارس رسانید بعد از چند ماه در بنارس شرف ملازمت
جناب مددی آن حضرت سعی محمد صلے حریں اسکندر ثانی اعلی علیین از مدت حال مرا باتصال سید عبدالعلی خان بهادر
شجاع جنگ سعادت اندوز بودیم و درین اثنا میرم خان خلف میرم خان مرحوم نوه نواب روح الله خان بخشی الممالک اورنگ زیب
هم بهر حیله از لشکر محمد قلی خان خود را تا به بنارس که اهل و عیال تماما داشت رسانید بعد چند روز رسیدیم که محمد قلی خان از پیش
خود با معدودی به قصد شجاع الدوله از راه باسی مراتب مذکور بر خواست و آنها شجاع الدوله پیوسته چون مأذون شدند جمعیت
وا دادند آن اله معلوم با سید صله ارحام و لو دون اتمام بهر یک یا دوازده سوار و معدودی از خواص خدمتگار عبور گنگا نموده برد
شجاع الدوله روانه گردید حکم رسیده بود که بعد چند روز از روانه شدن او لشکر را غارت و اموالش را ضبط نمایند همین که
سه چهار روز از کوچ او گذشت سر دو صد سوار مذکور رسیده به قصد غارت لشکر مهیا شدند اموالش سند و فرع میان
در آن لشکر برخاسته شور ماتم هویدا شد خلق کثیر بانواع بلا مبتلا گردید اکثر لشکریان سے آبرو و مال و اسباب تاراج
رفت مگر سلیمان و انسانی چند که ملازمان هر دو راه آشنائی داشت خویشی و همقومی داشتند شمهٔ بهتر تا آن
لشکر پیوسته محفوظ ماندند و برخی را سید سے ارشادات باره که جا مهٔ دار معتبر لشکر را مع بهادر و صاحب اتمام
بود سکمل خان و مال در جست آنها گشت بعنایه مهو ددیانت لطف همه گاهش رسیده او پیوسته بود بهادر شران اشراف حافظت نمود از
حکام آوران علیرین العابدین خان که از سامے غارت شاه عالم را آورده در جنگ عظیم آباد که قلعه یورش آورده بود سعی و حرمت نمود
و دل بسیار اهمیت گراسیا معین بقایه پر دسے و احسان که امروز سود و کو دوازده اقبال دشمناں که دولت ایران که معزز و مکرم و همه رسالت را عمل
بیں اعمال قرین این مثال آنکه خان مرقوم از سردار زادهاسے ایران و شجاع جوادسے بود قبل از رفاقت محمد قلیخان
در صوبه اوده مرافقت صفدر جنگ و شجاع الدوله روزگار سے بعزت و احتشام گذرانیده بنا بر مخالفت صوبه مذکور ترک نو
داشت همیشه دست عطاء لس نوال احسان بکام ردهاں امیدواران سیر سایید و سحاب کرمتش در مزارع آمال امید
سواتیرے ما رید بعقاد غیر بقایہ که بهمه صا او و سیار موائد اتصال او محروم و مایوس نگردید در ساعت مذکوره حامی
بعضا سے غیرت و شجاعت چون ابوال لشکریان منوال مشاهده نمود با معدودسے از ملازمان که همراه داشت در
محوطه ازجانهاسے خراب ونا قیس که متصل لشکر بود خود را رسانیده و سر دیوار خانه مذکور مع همراهیان بر آمد تفنگ و تیر
و سپر شمشیر ابچه را آلوت مسر بود در دست ساخته مستعد قتال گردید و گفت که هر کو دلیجار بر من نماید و پاس تعرض
ما یه نا او مکیده و تا سر و تن همه جا ماهم سدا عیر لشکریان بلوند سنگه رسیده و بعد تفحص معلوم گردید که صاحب این اراده کیست چون
جامه داران ملازم بلوند سنگه اکثر سے نمک پرورده او و بعضے از رفقا سے بیشه بهادر هم از ان جمله بوده اند همه آنها باهم جمع گردیده
نا و لیاسے لعم جو اطلاع و التماس نمودند که زین العابدین خان بهادر پاس آبرو سے خود چنین قرار داده و در ملازمان و سپاه
نامورکسی متعد استاده است و ما همه ممنون احسان و نمک پرورده آن والا دودمان ایم حکم شود که در خدمت او رفته بعزت
و احترام او را بیاوریم و اگر این التماس پایه پذیرائی نیابد ناهم سرکیف خان و آبروسے او هم بهر دو راه ناچار گردیده پرورش
را پسندیده و ستیره ما و صاحب معدد والتماس ملازمان خود پذیرفته رضا داد و بعد ما رفته بهر صورت که میسر شد او را نزد بلوند سنگه آورد

خود نوشته بفرستد تا او را از تحقیق که در برگشتن روی داده اند سے که صیانت کند شاهزاده و سیف خان رابع مهر و منشیان خود فرستاده
نامسرود و شوده بمضمونیکه مناسب دانستند برنگارند چون کسی خاطر خواه نمی نوشت فقیر را والد ارشاد کرد که اگر چیزی بخاطر تو آید بنویس
انچه بحسب آن دلالت شود بزبان قلم داده آمد مقبول طبایع افتاد و موافق مطالبه منشیان نقلش برداشته و بدستخطها و شاهزاده
رسانیده بکرنل کلیف فرستادند اکنون بنا بر انتظام اخبار و رفع حیرت ناظران اوراق مجملی از احوال محمد قلی خان و شاهزاده و موسیو لاس
و برآوردن ناموس خود از تهلکه خوف و هراس نگاشته ابتدا از ان احوال ورود دهبران و افواج انگلیشیه مع رام نارایین در پرگنه
سهسرام و چین پور و انفصال معامله والد و پهلوان سنگه بزبان قلم داده خواهد شد

ذکر بدر رفتن شاهزاده و موسیو لاس بطرف چهتر پور بوندیل کهند و آشفتگی اوضاع محمد قلی خان و غارت شدن لشکر او از دست راجه بینی بهادر و راجه بلوند سنگه

چون شجاع الدوله پسر صفدر جنگ خبر برگشتن محمد قلی خان و شاهزاده بے نیل مقصود شنید بکمال نامردی کار فرما گشته
دست از مروت و ایمان شسته راجه بینی بهادر نائب خود و راجه بلوند زمیندار بنارس را فرمان داد که باتفاق مقابل محمد قلی خان
رفته نگذارند که باله آباد تواند رفت و بهر صورت که براو دست یابند بقا آورند راجهای مذکور حسب الحکم با سپاه گران قرین گردیده
مقابل بنارس برلب دریای گنگا دو کروه پیشتر از رام نگر که آباد کرده بلوند زمیندار بنارس و خانه او در آنجاست معسکر
ساختند و توپها را مقابل لشکر محمد قلی خان چیده مستعد مزاحمت و مدافعت نشستند شاهزاده و موسیو لاس را پیغام دادند
که مارا با شما کاری نیست هر جا خواهید بروید اما محمد قلی خان را نمی گذاریم که از جای خود پیشتر تواند جنبید شاهزاده برآمدن
خود از ان مخمصه مغتنم دانسته موسیو لاس را با خود متفق ساخته از راه مرزاپور در راه ملک بوندیله بار اراده اقامت در چهتر پور
گرفت و محمد قلی خان از سراسیمگی راستی بقدر مسافتی گذشته لشکر داشت بر کرار لشکر او بلکه از طرف عظیم آباد بیشتر
میگذاشت شکار زمینداران ملک بلوند سنگه بود و یحیی خان پسر زکریا خان از لشکر شاهزاده جدائی جسته در مرزاپور
با اذن بلوند چند روز توقف گزیده بشاه جهان آباد رفت و محمد قلی خان مع لشکر اسیر دام تحیر در جا پلوست و جواب و سوال
میگذرانید اکثری از همراهیان که اصحاب جرأت بودند صلاح جنگیدن با هر دو راجه مقابل دادند و فی الواقع صلاح همین بود
چه آنچه مقدر بود باز هم میسر می آمد اما از حیرت حواس باخته جرأت نیافت بنده لعبد الاتفاق والد با پهلوان سنگه و بعضی
ازین امور ناموس را که همراه او بود و اراده بردن به بنارس داشت مع سید علی خان همراه گرفته آنسوی کرمناسه رسید
شنید که غالب علی خان برادر سوسی فقیر دو سه روز قبل ازین با زن و مادر زن خود بتحیرت به بنارس رسید و الحال
بر معابر کشتی نیست به حکم راجه بلوند همه کشتیها را کشیده زیر رام نگر که خانه اوست جمع نموده اند و هر که ازین طرف به آنسو رود
مردم بلوند او را غارت میکنند ناچار باز برگشت و خطی از پهلوان سنگه بنام بلوند درباب حفاظت داعیت خود و
ناموس فرستادن بدرقه و دستک راه و غیره و آوردن در جلی مناسب نویسانیده فرستاد و والد هم همین مضمون
خطی براجه مذکور نوشت فقیر چند کس از ملازمان پهلوان سنگه را همراه گرفته مع ناموس و سید علی خان از راه چین پور که دامن
کوه و صحراست روانه گردید و سید تقی علی خان همراه والد ماند در راه نوشته راجه بلوند متضمن عدم تعرض و بجا آوردن خدمت
دلالت مهمانداری و حفاظت بنام عمله او مع دو نفر راهبر به بنده رسید بنده چون نزدیک رام نگر پور رسید با وجود همراه بودن

ذکر ورود موسیو لاس فرانسیس در لشکر و برگشتن او همراه شاهزاده با کمال تأسف و تحسر

در یک منزل پیشتر موسیو لاس فرانسیس سردار [illegible] که از میان جمعیان باطل [illegible] صاحب مدتی متحملها بوده اند
دو روز توقف فرموده حسب [illegible] که از چهترپور دوان دوان خود را رسانیده ام [illegible] سر به سلامت [illegible] خواهید بود
مطلقاً گوش نکرد و لاس مذکور هم ناچار با [illegible] مدت گرد کرده بود عزم بازگشت نمود اما ملاقات با شاهزاده صاحب [illegible]
پیغام فرستاده شاهزاده توقف نمود و موسیو لاس آمده ملازمت کرد [illegible] شاهزاده [illegible]
بود ظاهر کرد که با امانت محمد قلی خان مصارف [illegible] مهیا [illegible] مقدار [illegible]
با انواع [illegible] بعد مدت طرف چهترپور [illegible] لاس هم چون [illegible] داشت
زمین [illegible] گردید تا پیشتر از شاهزاده [illegible] چنانچه [illegible] وارد [illegible] گردید [illegible] رعب و اهوال پرسید
که امرای [illegible] جواب [illegible] بوده اند بسیار کرده اضطرار و
عجلت محمد قلی خان [illegible] که پس از بنگاله با شاه جهان آباد [illegible] غیر از [illegible]
سایر دیگر [illegible] مشاهدت [illegible] که یکی از معتمدان مشهور [illegible] مثل شجاع الدوله و عماد الملک و امثال
ایشان [illegible] غیرت و [illegible] سلطنت اراده [illegible] بنگاله و جنگ جماعت انگلیسیه باید [illegible] کار التفات نمود و حسن
وضع این امر مطلقاً ادراک نکرد القصه چون او گذشت محمد قلی خان با شاهزاده رسید والد مرحوم هم تشریف آورد [illegible]
رفاقت سرداران لشکر نهایت نادم و متحیر بود در همان خانه [illegible] فرود آمد شکایت [illegible] سرداران [illegible] اظهار
آثار [illegible] فرمود که الحال چه باید کرد عرض کردم که شاهجهان آباد از [illegible] عماد الملک هم [illegible]
شاهزاده را [illegible] مقدور که متعهد احوال آن جناب مع عیال و اطفال [illegible] این حرکت آواره [illegible] معلوم
و شجاع الدوله را [illegible] آن [illegible] رفاقت او توان بود [illegible]
اسباب همراه [illegible] گردیده با شاهزاده [illegible] چاره منحصر در یک صورت است اگرچه
[illegible] آن [illegible] گران خواهد بود اما الضرورت [illegible] آن است که پهلوان سنگه زمیندار عمده این صوبه [illegible]
[illegible] هم چنانچه [illegible] همراه او هست درین وقت با او اتفاق
[illegible] الله کار [illegible] خواهد گرفت و در صورت وفاق [illegible] تا کار [illegible] کار خود خواهد کرد این صورت
ممکن است که محالات جاگیر [illegible] بدست آید [illegible] لشکریان [illegible] بوده [illegible] الواقع اگرچه
[illegible] بسیار گران و ناگوار است اما چاره هم بالفعل منحصر [illegible] والد [illegible] اتفاق
پهلوان سنگه [illegible] ملاقات آمده با کمال تواضع [illegible] استکشاف [illegible] بود و بعد اطلاع [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آن [illegible] که اگر شاهزاده [illegible] معامله [illegible] موسیو لاس [illegible] سپاه و
اسباب [illegible] شاهزاده [illegible] باید [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] موسیو لاس و شاهزاده [illegible] که زمیندار [illegible] اعتماد نکرده [illegible]
[illegible] صلاح چنین [illegible] شاهزاده [illegible]

از بابو پهلوان سنگه بدرقه گرفت و مع والده و جمیع ناموس که متعلقان مهدی نثار خان و وهاب علی خان و برادران بودند همراه
خود از راه گولو رعبور دریاے سون نموده بملک بابوے مذکور رسانید چند روز در قصبهٔ سهسرام در حویلی شاه قیام الدین نوره
شاه کهبلن بسر برده بود که یکبار شاهزاده و محمد قلی خان گرفتار ادبار گردیده برگشتند و در سهسرام شده بازشرف حضور والد مرحوم دریافت

تتمهٔ احوال محمد قلی خان و شاهزاده عالیگهر که در غیبت بنده رو یداد و برگشتن هر دو از عظیم آباد

بعد از ان که فقیر از لشکر برآمد محمد قلی خان و همراهیانش و سرداران رفقاے شاهزاده اهتمام در تسخیر قلعه زیاده از حد مقدور
نموده مورچالها را متصل بدامن حصار رسانیدند و اکثرے مجروح و بسیارے مقتول شدند اما اینهمه محنت چون بی موقع
و بدلالت حماقت بود سودے نداد محمد قلی خان بر برج طرف مهدی گنج از دحام نموده به بیلداران حکم داد که بنیاد
برج مذکور را کاواک کنند روز نهم سه چار بیلدار در بیخ برج کار مے کردند ناگهان برج از بار خود فرونشست یکی از انها گریخته
جانی بدر برد و دو سه کس با زمین هموار گشته مسمار شدند اما راهی بهر آمدن بران برج میسر آمد و مردم محمد قلی خان هجوم
آورده یورش نمودند محصوران هم پاے دارے نموده سنگ آسیا و سبوچه هاے باروت آتش داده بر سر مردم میریختند
و از برج پهلو گوله تفنگ چون تگرگ بر ساعیان مے باریدند و اکثرے از آنها تا نصف و ثلث دیوار برآمده برخے سوخته باروت
و بعضے مجروح گولے بندوق پائین افتاده بالا رفتن نتوانستند و در پائین برج نیز جمعے کثیر از بندوق مجروح و مقتول افتادند
مے گویند قریب بد و صد کس بلکه زیاده بهمین صورت تلف شدند و کارے از پیش نرفت تا شام شد و مردم برگشته بمورچال
خود آسودند صبح آن بنا بر بعضی جواب و سوال محمد قلی خان را با شاهزاده ملالے عظیم بهم رسیده فوج خود را از پائین حصار
برگردانید و عازم مراجعت گشت شاهزاده بخانه اش رفته عذر خواهے و دلدارے بسیار نموده مردم همیر و بنگاهش
را که بیشتر رفته بودند برگردانید و محمد دگر آوراً مستعد محاربه و در تسخیر حصار عظیم آباد راغب ساخت چون در جواب و سوال بیگاه
وقت یورش نمانده بود مردم را بر سیدن تا مورچال و حراست جاهاے معینه خود مامور ساخته یورش را بر فردا گذاشت
و صبح با زبهان ماجرا روے داد و درام نار این روے مع حارسان قلعه اضطراب و تزلزلے عظیم در ثبات و استقلال بهم رسیده
قریب بود که بگریزند و قلعه را خالے گذارند درین اثنا آخر روز خبر قریب ورود لشکر مشرقی بمحمد قلی خان رسید و قبل ازین
خبر با خبرے قلعه اله آباد که شجاع الدوله بدغا از دست قلعه دار محمد قلیخان انتزاع نموده قابض و متصرف گشته بود نیز رسیده
استماع دو خبر کذائی محمد قلی خان را هوش و حواس بر جا نگذاشت و دست پاچه گردیده مراجعت بطرف شجاع الدوله
باسید قرابت که بنے عم همدیگر بوده اند مناسب دید خلاصه چون بخت یاور نبود و اجل بقدرش رسید انچه نمی بایست همان
سکیر د عزم معاودت را جزم نموده در تا کید یورش اهتمال نمود و قریب لشام وعده قرد ا بمردم داده بپیام خود برگشت
و بر اراده خود و قرب وصول میرن و افواج انگلیشیه شاهزاده را اطلاع بخشید شاهزاده دو سه بار پیغامهاے پایدار سے
فرستاده بجواب خاطر خواه نشنید ناچار گشته خود هم اراده برگشتن و پامنے رسیدن جزم گردانید آخر شب از تبدیل وضع
لشکر همه کس متحیر بودند صبح اراده هاے سنمرظاهر شد هر چند پهلوان سنگه و بعضے رفقاے صاحب جرأت محمد قلی خان
را فهمانیدند که الحال اراده آشتی و اتفاق با شجاع الدوله نامعقول است بهر صورت همین جا با بجنگید یا تدبیرے دیگر باید اندیشید
فائده نه بخشید و صبح طبل رحیل کوفته عازم ملک خود گردید ؂

با مد نشکار جود سروع سوء ارتعه ادرار حمید الدین رسانده و اورا سے کابه ایشان برو بند و بعده باهم بر بمد منگلا این طرف
آن طرف گردیده و راست بدیده برگشت و بعد رو است شیخ اہل تلبیع اولعام بحیر وبیه نمودند منگار راچار گشته و اسا صاف
داد که صاحب خان عزیز تر از همه ایشان سرگاه صاحب می تو اسد رفت من جگونه سر دوم من هم آدم و من گوشت و پوست
اسیران که ابتدا وارد بر ماسر وارند از اجماع ایں و اسامه چه ورس با آن دعوا نیکه سے نمود نهایت مشغول گشت و لمه سر بر
انداخته کمر پس باید برگشت بحال من گفتم که من همراه تمام سر جا سر بدید میروم بحالت ریاست چون روز و سے محلیکی
رسیدیم و او پرسید گفتم از ایشان باید پرسید محمد تقی خان در یافته خاموش گردید و آن عزیز بدر سے ما شد بسیاری خواسته
نگوشته در رفت و بعده با عصر سے با تمام جانهٔ المهان را دیده آخر روز بجانے خود برگشت بعد از ین ساعتی والد و اکثر
سردارا ن بے نوع بیارل خود معاودت نمودند مگر افواج محمد تقی خان و جماعه ایران ملازم شاهزاده سب حراست قلعه
و توپ و اسباب همراسے خود نموده با محالسه مردند و لیه باسے سے ایران سر بلسکر گرسه باسے با عدا رس دراباد
خارج حصار که سکنه آنجا بود و شاهزاده بجانب مشوف و مطمئن بود ریخته دو دار بهادر م سرآوردند و جان نان کا ساده
با ما سوخته اند عهدسے مردم لغارت بردند چنانچه اہل و عیال دیانت علی خان مرحوم هم بلاے غارت مبتلا گردیده مالک
یک مه و یک گرگر پاس با مسافا شخصے ملک خلعت در جان هنگامه غارت بیک مرد تشان رسیده و جانفشانی عرض خانه و
آنجا گردید و مرافقت خود مصل تشکر رسانید در گوشه ساید و رفت هم مرحوم مرقوم تمام سب رتلاسن آنجا ریخ و تعب
گذرانیده و ایسے از آنجا یات وصبح بجانب بر دیک سمیه گاه و والد در اسوه بعضے اشعار که گویا محقق مصر لسے بود عمارت ردکا
گرسته پایات و رسالتے با موس و به سست آمدن اطفال و محفوظ ماندن آنها از دل اسیر سے سکرسم حقیقی بجا آورد و
بر جنس تسوبهاسے خود کمال مامت کسیداما سوی نمود ملی ای حال چون معامله بر ان منوال ساید گشت تقریبا اگرچه
از سپیر امید سے این روسا دل نکر ده نشیر ما لوس و در باره محافظت با موس نشوس بود چه عمر بحال بود که راقمه
راه ما این مرحوم محمد تقی خان را باده داعیه حرب صمیم نمود حساب والده دام ظلها بعضی از متعلقان شده و دیگر برادران
با مکه یک خادمه و لباسیکه در بر بود رخت خواب و مگر اسباسے مرد به برای ملاقات والد مرحوم آمده بود ند که متعلقان
در باره مشرقے حصار عظیم آباد وقت بر آمدن سوار بجانب گرد مرا هم تشنه برام ما را ز اطلاع دادند او فرمان داد که
احدسے امرس به کند و رفتن همین الجمعه احسان تمایاسے کرده و الا حصه آورد که سرل لعد بدو دچه با عدا ر سپاهی بمرد
والحمد متر علی ذلک و ملی جمیع نعمائه آخر جمعه شاهزاده و محمد تقی خان از طرف باغ جعفر خان کنده در میدان حوالی قلعه
عظیم آباد دور برار بعد وصول نگو توپ که از هم جنگیده حمله بود معسکر شده شده و بسر روز دیگر بسا یاده افواج آرا سے
رکیسا و اساک بدا سیر بیر سانه جماعه مذکوره نموده و تفنگ گردیده با والد مرحوم کلمات کدورت آمیز گفته التماس کرد که
بشکستم ای خیمها بال سیاه داده درجا اعتاده انطاف پیاده و راه رس جاریه و این قلعه باایں بداسیر دریا جماهم متوجع
نخواهد شد عمر بیسانشکر مشرقی با افواج انگلیسے سرسید و محمد علی خان و شاهزاده راه خود سکیر ند در باره این بیچاره ها
اگر بیں وقت مکر سے فرموده بکار سے آید سیند بتر است والا بعد چند روز هیچ نمی تو است سد آزرده خاطر گشته فرمودند
که از ین عود حیر سے نمی آید هر چه بهتر اید بکنید شده چند محل سوار سے و یک دو ارابه بار سردار آن محل سر سانده و آنانکه
دل سیلانی خود همراه مودار عالم کیم مه دست سیلامان آنجا سے باشند و آسایلو و طلبیده شته و چند نفر کماندان بهر سانیده

خواهد بود و برج ملتصق پشته استحکام ندارد و نهایت پوسیده و از جاها ریخته الیس بریخته دیوار مرتفع خشتی کهنه ایست برابر بچینید و حکم بزدن
گلوله فرمایید انقلاب که در چند شلک و بوسه یکی و زیاده کمتر از آن تمام دیوار مسمار و با زمین هموار گشته راه وسیعی برای یورش هم خواهد رسید
آنوقت برق اندازان را پیش رو گذاشته با دلاوران بهادر به یورش فتح نمایید تا ان شاء الله تعالی صورت فتحی رو نماید والد
تا حال این اظهار شده بود که ناگهان خود بخود محمد قلی خان از جائیکه ایستاده بود بطرف مغرب شمشیر راند و با مع والد نیز برفاقت او
چند قدمی پیشتر رفتیم با سوی محاذات برج نحاس بر طرف گردید و محمد قلی خان دران مکان ایستاد و کسی را فرستاده والد را پیش خود
طلبید داشت چون آنجا رسید ندفیل را نشانید و همراه خود بر عماری سوار ساخت بعد آن والد مرحوم بنده را نزد خود طلبید پیشتر
رفته بمحمد قلی خان سلام کردم والد فرمود که نواب صاحب شما را می خواهند بسفارت پیش رام نارایین بفرستند گفتم حاضرم
اما درین وقت که او مصروف و مشغول مدافعه و از قلعه غیر از صفیر تیر و تفنگ دیگر صدائی نمی آید بنده چگونه اندرون توانم رفت محمد قلیخان
شخصی را روبرو طلبیده فرمود که ایشان از برادران شیخ حمید الدین جامه دار و رفیق منند شب بتقریب دعوت در خانه شیخ
مذکور اندرون حصار بوده اند این وقت از آنجا می آیند رام نارایین حضور شیخ حمید الدین میگفت که من ملازمت نموده
مستعد رفاقت و پیش ناظم بنگاله بدنام شدم با وجود این نواب کمر باستیصال من بسته قلعه را فرو گرفته است بنابرین حمید الدین
پیغام فرستاده که اگر عفو جرائم او شود و بنده متعهد می شود که باز او را در حضور بیارد و شما را می باید رفت و باید گفت که الحال
هم اگر او از در اخلاص و عقیدت درآید و بر عهد خود استوار و با او کاری نداشته خواستگار اطاعت و انقیاد دیم گفتم اگر این سخن
صحت دارد چرا او کسی را نفرستاد در ابلاغ این التماس نمود شخصی که حامل پیغام و روبرو ایستاده بود گفت پیغام اوست
که شیخ حمید الدین داده و او مرا فرستاده تا در حضور عرض نمایم محمد قلی خان گفت خوب از ما چه میرود صدق و کذب این خبر
بعد بودن شما در حضور او ظاهر خواهد شد چون دیدم که از سفاهت امتیاز معقول و غیر معقول نمی کند گفتم چه مضائقه اگر منظور
همین است بنده میروم اما نواب صاحب در جای مناسب نزول فرمایند و مردم از قرب حصار برخاسته در حضور آیند
تا راه آمد و شد باز شود و بنده آنجا رفته مرضی او را دریابد و از بنده و اندرز هم آنچه مناسب داند بگوید بعد از آن در حضور آمده
آنچه ادراک کرده باشد اظهار نماید محمد قلی خان گفت تا او جنگ موقوف نکند ازین طرف چگونه می تواند شد گفتم درین امر
او با وصف نیست چون افواج حضور قاصد یورش بر حصار شده اند او بنابر ضرورت بمدافعه برخاست از ان طرف اگر اندک
اهمالی شود در طرفة العین مردم بر برج و باره صعود نموده کارش را تمام می نمایند چگونه از طرف او توقف در برق اندازی
و خصم افگنی خواهد شد و بدون موقوف شدن تفنگ اندازی بنده چگونه راه می توانم یافت برق اندازان و گلوله بندوق
امتیاز سفیر و دشمن نمی کنند شخص مذکور گفت همراه من بیائید که من می برم گفتم چه مضائقه من همراه ایشان میروم تا جائیکه
ایشان ببرند بنده همراه است و مرخص گشته باتفاق روانه شدیم عم مرحوم وهاب علی خان که ذکرش گذشت بنابر اخلاص و
اشفاقیکه داشت رفیق من شد شیخ مذکور که مدعی بردن من در حصار بحضور محمد قلی خان شده بود در عبور راه محافظت خود
از گلوله بندوق نموده میرفت و بنده در پی او راه می برید تا آنکه بباغ رام نارایین که منزل و مورچال میر حسین خان و مجمع چند
نفر از کس بود رسیده توقف نمود چه بیرون برآمدن از دیوار باغ که نهایت متصل بحصار و در میانه حائلی و ساتری نداشت
تا در پناه آن توان رفت متعذر بود و بنده بعد اندک استراحت شروع بتاکید کرد شیخ راهبر متحیر گشته عذرخواهی آغاز نهاد
که راهی بجوییم بعد از آن برویم گفتم چه مضائقه من خود با شما ام هر جا بروید میروم و هر جا باشید هستم آخر ناچار شده الحاح و سماجت

درین عرصه عبدالوهاب خان مرحوم که عم کمترین فقیر و مسن و سال و نهایت شفیق بر احوال این عبد اقل بود در پناه گلگون بار و و مالعت اپراتع
علی‌قلی خان که در رفاقت ایشان بسر می‌برد تا ... روسے ملاقات برادر بزرگ خود دیگر اعمامے خرد و حشم ناساہرادہ مع
عیال و اطفال و اسباب اندوختهٔ چهل سال تا آن وقت که والد سوار و عازم عظیم‌آباد بود رسیده ادراک سعادت قدمبوس کرده
گفت که متعلقان همه را همراه آورده در باغ نون گولہ که مقبرهٔ والد مرحوم است فرود آورده ام الحال که معرکهٔ جنگ گرم گشته
است که آشوب بیرون حصار و سعی ده سیپ محابت کند با مردم لشکر سرکار ساخته تعرضے نماید حسب الالتماس
او تعمل آمدا با سده را اطمینان بود گفتم بهتر آنکه همه را همین جا آورده نگه دارند مدرسه‌ء ملبده ودوه دگر بود و چشم را السیدن علم دار
را مع سیرق والد همراه برده در آنجا که عیال و اطفال را مع اسباب گذاشته بودند رسانید و سامر رفاقت برادر و این عبداقل
نگران
سرکیک با مردم گردیدند بعد اندک زمانے گلهٔ توپ از طرف حصار بطرف ما که مردم بسیار بسیارے ازدحام داشتند سر داد بعدازان
شروع جنگ بود دار بهر طرف قلعه که محاذیش افواج مخالف بود گلهٔ اندازے شروع گشته علی الاتصال گلهٔ توپے از دید
ازینها سر باسرے گذشت و بطرف باغ رام نارایین که متصل دیوار حصار قلعهٔ عظیم‌آباد بسمت کهرکے رانی و میر محمد حسین خان
درانجا نشسته را و بوس سے حسب الالتماس این جنگ و توپ اندازے بالعکس زیاده تر از طرف ما بود تا آنکه محمد ولی خان
هم بر فیل بوده سوار با جماعهٔ بسیار نزدیک ما رسیده و ایستاده گردید بر که بر برج شاه حاسے داشت و استحکام آن طرف باو
متعلق بود کثرت ازدحام و اسباب جاه و احتشام دیده گمان برد که مقابل برج محمد قلی خان است دیگر از اعظم ارکان بود
نگرانی
توپ از بحر لعل بود و ما کید کرد که با گله نصمیح بلکه سردار فیل نشین را زرسه او هم بقدر خود سعی در این کار داشت و
گله با سوار رسیده اکثرے ازان گله با اطراف و جوانب فیل محمد قلی خان و بالاے سر مردمان فراهم آمده آنجا سکنه سست
چنانچه یکبار گلهٔ توپ مذکور از بالاے سر فقیر بادک ارتفاع گذشته نزدیک من برزمین خورده ازین جراٴت الی موقع
خاموش گشته بوالده که برخاستن سر از فیل محمد قلی خان بادک فاصله ایستاده بود والتماس نمود که فیلبان از سکه عدو گله باے
توپ درینجا ایستاده ایم کدام فائده منظور است فرمود که بیداسے چاره بدست بس نیست گفتم ب لارنس کرد تاکید
کند اگر منظور نور سرسیانده با سرقلعه رو برد بوده ولت سوار اند در رنگ چیت سر قلعه برسد آنچه بعد است خواهد شد
عبث عبث هم توپ ایستاده در معرض هلاک بودن چه ضرور اگر یک گلهٔ تمام و کمال لشکرے استقام
بیشود و اگر بساطله عقل که درین لشکر اثرے از ان پیدا است شنگیدن منظور باشد چنین قلعه با محاصرے باید صورت داشت
با سه چهار هزار سوار ده دوازده هزار پیاده سے اندازمع چند عرب جزائری بها سے گلان با اسباب حرب مستعد تمام
است و جمیع سپاهے شهر یار خطیب طوس و آبرو سے خود علاوه در رفاقت او کرسمه با عاقبت محاصرانه بعد دخول در قلعه
احوال جنگ علیم است در این طرف که افواج محاصره دار شکست برج و دیوار این حصار که همه پخته متین مرتفع سکلے
دارد از جملهٔ معدرات است اول صلاحیکه مناسب بود شروع بیاد حالا که کار بجنگ کشید تدبیر جنگ هم چنین است که بوساطت
لشکر اعتبار بوده از هر طرف اراده احاطهٔ حصار دارند لکه سے با بداین مردم را از همه جانب محمد قلی خان طلبیده هیئت
مجموعے از راه معارف بیرون شهر که رسیده اباره و کثرت عمارت تمام سر اسلامت کوچه است در شهر در آیند و تا آرام مع جمیع
فوج همراسه در حد الی متصل بقلعه یادسانے ده وسیله مرید خان برلب دریا رسیده سواران و سرداران لشکر را پیاده
سازند و یکجا مستعد یورش باشند و توبهاسے بزرگ را مقابل دیوار ریخته قلعه که کار گل و خشت و ساخته دو صد سال بلکه زیاده

در باغ جعفر خان و میدان آن طرف هم گذشت و آمد و رفت سفرا و یساولان بنابر ابلاغ احکام و طلب کاغذ مداخل و مخارج صوبه بنگاله گاهی
عذر طلبی و شدتی هم از یساولان عمل می آمد و راجه در انتظار خبر نهضت لشکر بنگاله بمدارا و مماشات میگذرانید و درین اثنا خبر کوچ نمودن
میرن ولد اکبر میر جعفر خان که سپه سالار و مختار سرکار بود مع افواج انگلیشیه و کرنل کلیف تا بهت جنگ برام نراین رسید و شاد شدند
تقاضای محصلان محمد قلیخان هم ازدیاد پذیرفت و حوصله مرلیدهر و رام نراین تنگی نموده مردم محمد قلیخان را بجبر و عنف
از شهر و خانه خود بدر نمودند اراده رام نراین آن بود که چندی دیگر هم بمماشات بگذراند تا فوج انگلیشیه و میرن در رسد و کار این
سپه سالاران نادان بی دردسر انجام یابد یاوه گوئی رئیس و متعینان فرصت نداد و حوصله مرلیدهر تاب نیاورده دفع بدسلیقگی
آقا و بدنامی خود در جنگ چند روز زدند و الا بی شبهه این ابلهان را بسخنان دلاویز مفتون داشته غافل میگذاشتند تا افواج
انگلیشیه رسیده گوشمال گستاخیشان میداد ٭

ذکر آشکارا شدن خدعه که رام نراین با محمد قلیخان سے نمود و محاصره نمودن افواج مغربی حصار عظیم آباد را به بدسلیقگی و برگشتن سلطان و وزیر خائب و خاسر از سوء تدبیر

بیت هر چه دانا کند کند نادان ٭ لیک بعد از خرابی بسیار ٭ مطابق احوال محمد قلیخان ادبار آثار است اول هر چند بسوی ایشان را
صلاح شایسته دادند سود نداد و گفته آنها نشنید و بعقل ناقص خود اعتماد و استبداد تمام نموده کار بجائی رسانید که غیر از
پشت دست گزیدن چاره ندید تفصیل این اجمال بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه چون راجه رام نراین یساولان و ملازمان محمد قلیخان
را بدر کرده جواب فرستاد که صاحب این همه تحکم که می نمائید چه فهمیده اید من نوکر شما نیستم که محاسبه دهم نوکر ناظم بنگاله ام شما
مهمان ما بودید یک ملاقاتی و ضیافتی نمودیم حالا برای خود هر چه بهتر دانید بکنید خان مذکور دور از شعور از جا در آمده هرزه درائی
ناهنجار و بلند پروازیهای بسیار نمود که صبح این مرد که بر خود غلط در گوشه کمان گرفته می آرم و بیاد شاهزاده گفته فرستاد که فردا
جنگ است فوج سرکار هم همراه فدوی باشد بنابر تنبیه این محل مکار متعین شود شاهزاده والد فقیر و جمیع رفقای خود را اطلاع
احوال و حکم باعانت و رفاقت محمد قلیخان نموده فرمان داد که فردا اول صبح همه کس همراه او سوار شده تابع رأی و فرمانش
باشند یحیی خان خلف زکریا خان که خواهرزاده و داماد قمرالدین خان وزیر بود مجرد استماع حکم و خبر باظهار جلادت جهالت و
سفاهت خود ظاهر نموده از اول شام مع همراهیان یراق بسته و از خیام خود بر آمده متصل بباغ حیدر نواز خان مرحوم که
والد در آنجا فرود آمده بود بزعم خود مورچال قائم نمود و نفهمید که حرج بی موقع کشیدن و جائیکه خیمه گاه مردم و از قلعه نهایت
بعید است تمام شب بسر بردن فائده غیر از اظهار حماقت چه داشته باشد القصه چون صبح صادق دمید حسب الحکم رؤسا
و لشکر مهیا گشته نوکران شاهی بدربار شاهزاده و همراهیان محمد قلیخان بر در دولتسرای او حاضر آمدند بنده هم برفاقت
والد بدربار شاهزاده رفت و هر کس مرخص بجنگ گشته از خیم خویش در میدان شتافت میر حسین خان خواهرزاده ذوالفقار جنگ
از رفقای محمد قلیخان که بزعم خود سپه سالار سرکار آقای خویش و از جمله بهادران بود با جمعیت خود در نفس در باغ راجه
رام نراین محاذی کتره کی رانی اقامت گزید و مورچال خود مقرر ساخت و همین قسم هر یکی مقابل حصار عظیم آباد
در جائی مناسب رحل اقامت انداخت والد مرحوم مع رفقای قدیم و جدید خود مقابل برج طرف نخاس در میدان استاد
از همراهیان شاهزاده اکثری که توسل و اخلاص زیاده تر بوی داشتند برفاقت آن جناب علم جلادت برافراشتند

خاطر جمع رخصت داده متوجه کسی که در آن وقت حاضر بود میگفت که هم باز این دغدغه ملعونه سکوت داشت اما بهایت اسمعیل
تخمینه محمد قلی خان میر احمد سفلی موسوی را که باتفاق مدار الدوله برای آوردن راجه مذکور رفته بود طلبیده محمد قلی خان گفت
که به رام نراین ملایمت بگوئید که چون همه جا که عمارت از میر جعفر خان مراد رسید باسد معروض رسیده و شما را دیوانی بهار سپرده و مهاراجگی عطا نموده
سرا حق رام هیں کار باتفاق او سرانجام نمود بهر دو عهد آورده التماس نموده که بحضور این جمعیت منظور اصلاح نیست
برآشفته جواب سخت داده راجه را طلبید چون آمد و این سخن گفت او از داملکی سر بر بر آورده ستیز بسیار کرده برگشت
گفت که بجای سپاهی خود بر گشت قریب شام که ساعتی از روز باقی بود محمد آقا کوتوال عظیم آباد را که همراه بود بسبب محمد قلیخان
فرستاده پیام داد که الحال جمیع کسی که سپرده ام الحال بست روز گفت مبارک است هیچ سامان نیست که من فی الفور مرضیه را
اما بود که بد مهدلیست و مهمه بچیس بوده گفتند بیر سی بی ماید کرد داخل قلعه شدن خود مودیست قبول نکرد و گفت که را
بحال است که بهم شمشیر من تواند آمد بیت چو بخشش نگوں بود در کاب کس + نکرد ایچ پیکار کش گفته کس + چون راجه
از انکار آمد شیخی با او برگشت سوار بر اتفاق تا شهر عظیم آباد حسب الامر محمد قلی خان گردید چند قدم پیش رفته عذر
خواست که من بعد دو م دریکجا با مسلمان آب می توانم خورد و ماده فیل که همراه داشت طلبیده بر آن سوار گشت و آتی
خورده سرعت پرواز طیور و حسن عدد رفت بیت تو گفتی که خواهد رساندی پرید + چو طاوس کو رفته در بادیه
تجرد رسیدن در قلعه فرمان داد که مردم از بسیج و باره قلعه پیش از پیش خبر دار بوده در استحکام کوشند محمد قلی خان
لهو و لعب از امور یکه گویا پیش پا افتاده و از اسباب مهیات بود مایل گشته بر رای سماعت خود معروف بود در لهو و لعب
و تماشای رقص و طرب منهمک و مستغرق بوده یقین داشت که راجه مذکور نوکر است فرمان به هیچ دیر بر روی احکام لی
حرمت بساز و لال و میر با احمق سے فرستاد از استکبار حیرت افواج بنگاله می کشید تا آنکه بعد از دو سه روز
سر بر آفتاب بسرعت حمل بیں و مردم منتظر تقریب استقبال میرسید گفتند باید دید که آمده عید نمود رام نراین
می آید یا نه اگر آمد باسی بحث و امثال است والا هیچ یقین محمد قلی خان گردیده همه در خیال تا آنکه او در رسید و
رام نراین تحفه های مدد رسانیده و محمد قلی خان مع سفینه های مرغ که نقاشی رنگین و ساده بود و دیگر انواع
حلوا های دوریه و عقاقیر با ورق طلا و نقره گرفته فرستاده خود مدد رساند مال نکاریها سرکار خواست و ساکن عوام
حتی بعض بازاریان باشعور هم متحقق شد که رفع گرد الحال او بخواهد آمد اما محمد قلیخان الله حیف العقل را تا هنوز
اعتماد بر او و استعداد بر لشکری به سر پا کی خود که بود بود چون سس پروردهم گذشت و شاه و وزیر باز لهو و لعب
و عیش و طرب خاطر خواه فرصت میگرفت تا صبح کوچ از آن مقام گشته داعیه ورود بطرف شرقی شهر عظیم آباد نمود
چون راه منحصر از دروازه شهر است رام نراین پیام فرستاد که فوج سرکار باکثر سفله و مردم ایجا اریان که کمتر
امساک از اینها سبب لشکر پناهی بهنگام عبور بسی تعدی نماید و بجاهای شهر نا مرحیط آید و خسارت کشد و این
صورت در میں شهر برپا گشته بهنگام خبر رسی که عادت شود مناسب آنست که علی حضور مع داروغه سیلداران ابجا
که آنها هم ملازم سرکار بلند از طرف جنوبی شهر در بیں حاله که عسکر افتاده و براسی توجه به سرکار روانه بار سردار سپاهی
با درست نمایند خود دبدولت مع لشکر ازینجا راه رونق افزای باغ جعفر خان شوند محمد قلی خان قبول نمود
حتی بسم لعل آورد دستور العمل داد اطاعت راجه مذکور در خاطر معروض ش از انساخ بار شام داشت تا آنکه چند روز

بعد اطلاع بر این ماجرا فهمیده قدم بیشتر خواهد گذاشت گفتند اختیار با محمد قلی خان است گفتم باو باید گفت گفتند چون او از من نمی پرسد مرا چه غرض است که با او حرفی بگویم بنده هم به تنگ آمده عرض نمود که درین صورت عرض و ناموس بر باد و فسوس بیاد خواهد ماند اگر دخیل درین معاملات نبودند شریک هم نمی بایست شد خفگی ها فرمودند خاموش شدم روز دیگر که برای ملازمتش مقرر بود بنده هم همراه والد ببارگاه سلطانی حاضر و جمیع حالات را ناظر بود تا آنکه خبر ورود رام نراین بجانب محمد قلیخان و صحبت داشتن ایشان با راجه مذکور در خلوت و اراده آمدن خان مرقوم در حضور و آوردن راجه در خدمت شاهزاده همراه خود رسید بنده بیتاب گشته بمنیر الدوله و دیگران هم صلاح مذکور گفت هر یکی عذر مجبوری خود ظاهر نمود تا آنکه محمد قلی خان رام نراین را بیرون دولت خانه بلکه در راه گذاشته خود پیشتر آمد و کورنش نموده بطرف دست چپ بضابطهٔ وزارت مع بیرم خان و مدار الدوله و یحیی خان پسر زکریا خان و دیگر همراهیان خود استاد و والد مرحوم بضابطهٔ بخشیگری مع منیر الدوله و بنده و دیگر برادران و امرای رفقای شاهزاده بطرف دست راست استاده بود محمد قلیخان بمجرد قیام شروع بذکر راجه مذکور و ستایش او نموده گفت هندوی هوشیار مسلسل گوئی است فارسی را درست می گوید و اشعاری از نجوای کلام او سویدا است من دیوانی خود به نیابت اله آباد هم باو داده ام سخنان بنده نمیدانم بچه صورت شاید بگوش شاهزاده رسیده یا غاسی الذهن گفت که اینقدر اعتماد از و بیک ملاقات شما را چه قسم بهم رسید مدار الدوله شروع بگواهی خوبی و وفا و حسن اخلاص و رسوخ عقیدت او نمود میرزا اسحق از میان جسته تمیع خوبهای مذکوره را مع انقیاد و فرمان برداری او متعهد گشت و ذمه خود نمود اینها خود بمقتضای طمع دو سه هزار روپیه نقد و جنس و بنا بر استماع کلمات بی فروغ که از عیاری و مکاری بر زبانش گذشته و از راجه مذکور شنیده بودند مبالغه ها می کردند اما محمد قلی خان و شاهزاده و دیگر دولت خواهان خانه شان راجه بلا زده بود که کسی بکشمیری مذکور نمی گفت که اگر بعد ازین فتنی در حصار را و اطاعت نکند چنانچه همین کار کرد او که فرمان برداری او را تعهد می نمائی چه گونه از عهدهٔ آن بر می آئی از آقای او با آنهمه اسباب و اتفاق شاهزاده خود عقدهٔ نگشود این کشمیری مفلوک اطاعت او را اندازم چه گونه متعهد گشته بود <u>بیت</u> جائیکه عقاب پر بریزد * از پشهٔ لاغری چه خیزد * القصه بعد اندک زمانی رام نراین در حضور رسید و با داب و اوضاعی که در تمام عمر خود ندیده بود مبتلای کورنش و سلام گردیده بالب خشک و سهاگین نزدیک تخت رسید یاد نمانده که مدار الدوله یا شاهزاده بدست خود اشرفیهای نذر گرفت و محمد قلی خان شروع باظهار حسن ارادت و عقیدت او نموده التماس باعطای خلعت نمود شاهزاده حکم داد رام نراین را برده خلعت پوشانیدند و سرپیچ و جیغهٔ مرصع مع سر کلگی عقار که مخصوص شاهزادگان بود مرحمت گردید مرلید پسر راجه [illegible] سر باز زده همراه نیامد احمد خان قریشی و مصطفی قلیخان از همراهیان بملازمت رسیده بعنایت خلعت چار پارچه و سه پارچه سرفرازی یافتند اما رام نراین که گاهی اینقدر تعظیم ندیده خود خاوندی نمی نمود در سرگردانی بجا آوردن آداب تکرارات و مراتب که برای هر امری می باید افتاد نهایت خسته و حیران گشت بعد از آن که دو سه استاد و حواس او بجا آمد نظر بائین انداخته بملاحظهٔ احوال فلاکت شاهزاده و غرابت اوضاع امرا و رؤسای لشکر و پریشانی اردوی سلطانی که هنگام ورود دیده بود از آمدن خود ندامت کشید و بنده از سیمای او دریافت کرد از آمدن خود پشیمان و در آرزوی بدر رفتن از چنگال ایشان است بعد ساعتی محمد قلی خان مع رام نراین مرخص گشته بجانب خود رفت و ز اینجا نمیدانم که چه سودای خام پخته چنین صید بدام افتاده

از پیش بجا آوردن جواب آشفته خاطر شوند و دیدنی که از سده و التماس اهل آمده بود آنها در حقیقت متنبه و متأثر شدند اما مرتبت
ابهت ریاست آن بود که الحال تیار کس باین پرداخت و محمد قلی خان را تابع تصمیم دار ساده و رأی و اراده صاحب مسوره
دادن آن ساعت بلکه برای آنکه چون شاهزاده ولایت عسکر و حرکات ادا کثر جانب از عزایم مغایر بود شرح نکتی که از او مخالف
مزاج محمد علی خان سر زده بود در حرکت مرحوم را خان مذکور ناسزا کسانیکه متوسل با و بودند مثل والد مرحوم و اطلاع او گمان
سے کرد لیکن یک روز والد معه سیف الدوله و فقیر نزد محمد قلی خان رفت او کنایه صحائف شکوه در میان آورده
هم بعد روزی چند که [illegible] مورد عتاب [illegible] میر آمد امر [illegible] که در باب سوال رام نراین بین بود در آن وقت
بغیر اینها [illegible] هم بودند از جمله میر محمد اسحق کشمیری که مخاطب بامتیاز قلی خان که واسطه جواب سوال و تردد ایش
میسر بود [illegible] محمد علی خان مغرور و امر مغرور شده بود [illegible] از آن کار را مصلحت او و اعتقادی که
محمد قلی خان از [illegible] با [illegible] خود [illegible] اوال او [illegible] کرد [illegible] محمد قلی خان [illegible] رفت
[illegible] هم [illegible] ناسازگاری [illegible] تفصیل این اجمال آنکه راجه رام نراین [illegible] افواج [illegible]
[illegible] نام شاهزاده رسیده از [illegible] که در آن عسکر دست برگشته خود را حصار شهر عظیم آباد کشیده با حکام
[illegible] آن [illegible] و هر طرف از سرداران [illegible] را که مناسب دانست بمحافظت آن طرف تعیین نموده بود این
[illegible] میر محمد [illegible] میر محمد اسحق بالعاقل رسیده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] خود را حضور [illegible] اعداد [illegible] از پیادگان و سه هزار سوار
[illegible] حصار گردیده ملاقات نمود [illegible] آمده گفتگوی [illegible] گردیده و [illegible]
[illegible] و توسل [illegible] و محمد قلی خان [illegible] نمود راجه رام نراین را که از سابق
[illegible] تعرض با خان [illegible] ارسال [illegible] حضور کردیده او
درخواست عهد و میثاق [illegible] لشکر محمد قلی خان [illegible] امور مذکور [illegible] فرستادگان [illegible]
[illegible] عهود و مواثیق [illegible] او گرفته [illegible] هم [illegible] محمد قلی خان [illegible]
[illegible] و راه [illegible] حاصل شد [illegible] از حرکت افواج [illegible] رسید [illegible]
محمد قلی خان [illegible] آستان سلطنت [illegible] شان [illegible] همراه مدار الدوله و دیگر امرا
لشکر محمد علی خان که [illegible] آوردن [illegible] محمد قلی خان آمد و شاهزاده [illegible]
خان مرحوم [illegible] و امرا و ارکان [illegible] خود [illegible] تجمل و احتشام [illegible]
جلوس فرموده منتظر آمدن [illegible] و [illegible] والد مرحوم [illegible] داشت که راجه رام نراین [illegible]
[illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible] عظمت [illegible] اراده آمدن نمود و بعد [illegible]
احوال این [illegible] آمدن [illegible] اگر [illegible] آمده الحال [illegible]
[illegible] نزد [illegible] سرداران [illegible] رسیده [illegible] گفتند که خاندان
تیموریه الی الآن [illegible] گفتم [illegible] اعداد [illegible] گردیده
رام نراین را همراه خود گرفته داخل حصار باید [illegible] صورت [illegible] افواج [illegible]

ذکر پیش آید مخفی نماند که مرلیدهر با وجود بی‌سوادی عجب برهمن فطن و در شامت رای و حسن تدبیر بی‌نظیر و در حساب سرانجام
معاملات مالی و ملکی آشنا و نهایت دلیر بود اما خباثت بر مزاج او غالب و مرجعیت عاملی را طالب در اندوختن زر و مال
در زر و وبال حرص وافری داشت القصه چون اراده او تصمیم یافت فقیر را در خلوت طلبید و تکلیف رفتن بلشکر شاهزاده
و افتتاح راه سؤال و جواب و مهربان ساختن شاهزاده بحال خود بوساطت والد مرحوم نمود و شاید دیگری را نیز و محمد قلیخان
نیز فرستاده باشد اما بنده را آگهی ندارد و تاکید نمود که راجه مرلیدهر واحدی را برین سر اطلاع نباید قدم بندگیهای خود را با والد حقوق خان
نیکوئی و اخلاص که تجدید با بنده نموده بودند مذکور ساخته التماس سعی موفور در انجاح مرام خود نمود درین کار بود که مصطفی قلی
برادر محمد ایرج خان پیدا شد چون از ابتدا ماذون بود که در آمدنش کسی تعرض و توقیف ننماید و درین جزو زمان بعد زوال
دولت سراج الدوله هم از خلق بسیار بکه بنابر لازمه مکاری داشت همان قسم سلوک می‌نمود بنابرین کسی مزاحمتش نکرد
و خان مذکور آمده راجه را با فقیر مشغول سرگوشیها دیده فهمید که در چه کار اند و راجه هم اخفا از و موجب رنجش و کشف راز خود دانسته
او را هم شریک ساخت بلکه او را مخاطب ساخته گفت که زیاده برین جمیع مدارج را شما سنجان صاحب بفهمانید و بنده را مرخص
ساخته گفت ازین راه که خیمه مرلیدهر از همه پیشتر است نخواهید رفت از راه باسقی پور برود و مصطفی قلی خان همراه
بنده تا خیمه فقیر آمده کاردانیهای خود در سوشک دوانی و آشفته کردن فوج بنگاله و فریفتن مردم برفاقت شاهزاده متوقع
اظهار در حضور شاهزاده پیش بنده ظاهر نمود و سماجتها درین باب بکار برد و راجه رام نراین قلیل وجهی برای خرج فقیر
مصحوب یکی از معتمدان خود فرستاد و بنده رقعه سید علیخان و غالب علیخان برادران خود نوشته بوالده و آنها اطلاع
داد هر دو برادر نیز قاصد تعجیل قدم بدر گشته خود را نیز و بنده رسانیدند و بنده مع آنها از راسته باقی پور بر آمده راهی شد
در راه علی الاتصال هرکاره در تردد دوان و خبر ورود شاهزاده و محمد قلی خان می‌گفتند چون بنده بارول رسید دید که
مدارالدوله از طرف شاهزاده و میرزا محمد علی موسوی از طرف محمد قلی خان بر فیلها سوار با صد سوار برای سفارت و رسالت
نزد رام نراین میروند متحیر شدم که با وجود محرمیت والد باین دیار و مرجعیت خلق اینجا آنجناب دیگران چرا در کار انداز انها کسی
پرسید که این مردم کیان و از کدام طرف‌اند همراهیان من نام فقیر و برادران با اظهار بنوت و ابوت ظاهر نمودند مدارالدوله
سلام گفته فرستاد و استفسار خیریت نمود جواب گفته شد چون شیخ پور رفته در شمشیر نگر رسیدیم شنیدیم که نقی علی خان هم
حسب الطلب بخدمت والد رسیده ملول شدم که این عزیز چرا خود را نزد ناظم بنگاله بدنام ساخت ساعتی از روز باقی مانده
قاصد لشکر شاهزاده که در میدان طرف مشرق داود نگر بود شدیم و ساعتی از شب گذشته بقدمبوس والد مرحوم مشرف
و مشغوف گردیدیم هرگونه سخنها مذکور و از طرفین استکشاف و استفسار اکثر امور گردیده معلوم شد که والد مغفور بنابر رفعتی
که در نفس دارد بطور مدارالدوله و منیر الدوله وغیره با محمد قلیخان بتذلل و استکانت پیش نه آمده از مدارالمهام مذکور یا حیثیت
دارد و شاهزاده مع لشکر و علم خود در قبضه اقتدار و اختیار محمد قلی خان است و چگونه نباشد که تمام این بنا ساخته و پرداخته
اوست و شاهزاده در جمیع امور خاصه وجوه معاش و امانت و نصرت محتاج او بنده را این احوال دور از صلاح دین و
دنیاداری ملحوظ گشته با والد التماس نمودم که چون احوال چنین است قبله گاه را در تشریف آوردن غیر از آشفتگی
اوضاع ما مردم و برهمی وجوه معاش و بدر رفتن محالات جاگیر که بچندین سعی و محنت بعد مدتی بدست آمده
چه بود هرگاه آنجناب مستنکف و زمام اختیار بدست سفلگان ناکرده کار باشد معلوم است که عقده نخواهد کشود و کاری

وساطت مرحوم بالطف اخلاص وصداقت خود را استحکام بنیاد شده در آن وقت مع برادران و والده و جمیع ناموس عظیم آباد
باکمال ناموس لیس کسری بر گرفته بعضی سلطان خان در بحالات عالمگیر ازین قوم نامکران بود دست تماس بهراس شده آنکه چون شهرت
رفاقت والد مرحوم میر جعفر خان دمرلی رسیده بار جوش علیتها که جلب سرلی نموده قاصد ایذا و اضرار ما مردم گردیده بر احکام ناکام
نگاشته که بمحرک پادشاهزاده و جمیع این حساد سید هدایت علی خان گردیده و لیبرالس که در بنگاله بوده امد چون خود را باین کار
ترغیب نموده اعمال اموال و حراست اینها عامل شوا سید بود و ما را مطلق الاطلاع نبود با دو پادشاهزاده و محمد قلی خان شود
و سالها که سنه که ما و والد مسرور مراسلات هم نقل می آمد چه او سال سرقراست مهابت جنگ که والده ماجده دام ظلها را بود
اهتمام نام مرسود در شاهجهان آباد داخل طور امراء نگهداشته بسوال و مرید ق دختران کالوت و قوالان نکاح مادرش
ادا نمودن تال میان کشمیر سے احتیار نموده مطلقاً سر دکار سے نامد است شده و در عهد سابق ده سال که اکثر حکومتهای خود
سپاهیان سوار و پیاده ملازم داشتند و در همراه سپاه لکوک بمعارف سمی رسید خبر مرحوم والده و جمعه و بسیاری گرفته
بود ما را ابراهیم خان العباد از حسن سلوک و صله ارحامیکه در مهابت جنگ و سرسه برادر زاده بالیس نود محتاج خبر گیری
آن سرور ساخته بکام و آرام در کمال عزت و احتشام داشت بودگاه بعد سالها دیدن اگر ضرورتی داعی می شد
جلب از طرفین شمشیر رسیده رام نارایین حط آقا آقا زاده خود مشغص حکمی که در باره ما رسیده بود خواند شده جواب
گفت که حدا شاید است که ما را درین امور دخلی دسلی و خواستی نبوده اکنون پست و والد را چه مقدور است که باعتماد آن
چنین آزاد عظیم ناسید مالی این امر محمد قلی خانست که صاحب فوج و خزانه و حاکم الهٓ آباد سادر زاده و وزیر دی عم شجاع الدوله
پسر سعد رحنگ است و قطع نظر از امور مذکوره بر عالم ظاهر و عالم السرائر آگاه است که ما از مدت با والده در رسم
مراسلات بسته و دوستی شسته اساره و استشاره معقود است و ما درین خصوص گناهی نداریم مع هذا اگر اولیای نعم تا مرتبه
تاکید و تشدید ایذا و اضرار ما دارند صاحب شوند و درد اطاعت این امر بیدار رضا خود مقید و رمقاومت ما سیاهیج وجه بدانسته
خاطر کریم برهم مسطور باشد نقل آرید رام نارایین و مرلید سر دارند مبرکاره که اعظم ارکان عظیم آباد و درام نارایین منقاد او بود تعلق
گفتند که صاحب خاطر جمع داشته آرام باشند شده بار گفت که این وقت چنین سے فرمایید اگر بیرون لد رسد و تاصد
ایدا سے باگردد چون آن وقت حمایت ما از که امید باید شد گفت صاحب از سر مطمئن خاطر باشند اگر حمایت تو انیم نمود
خواهیم کرد و اگر نتوانیم سامان السلامت شما آورده خواهیم داد شده تشکر چون سے هم دست سال سجا آوردہ همراه رام نارایین
بودکه خبر ورود شاهزاده مع محمد قلیخان که بخاطب اعتماد الدوله شده بود رسید و والد مرحوم مع میر الدوله حسب الامر سرا
متصل بهار بلشکر شاهزاده ملحق گردید و برین حسب رام نارایین آگهی یافت و خبرے تا رمان مذکور از معیت امواج
بنگاله مسموع او نشده دستر امیت هم نامعدود سے از اصحاب انگلیسیه که در کوشه عظیم آباد بود دیده سواری بهره و دیگر کتیبا
حامیه ملاجان ملازم در بیست سے کرده بطرف مشرق رفته که شهر زالعولین تعمیر طیار نمان خود از دیره که سرق امارات
ستبرک تلنگه شهرت یافته اند بود و بسیاری حفاظت به رام نارایین فرمود چون این حالات مشاهد راه رام نارایین گشت
قاصد مصالحه و ملاقات با محمد قلی خان و شاهزاده گردید صلاح و فلاح خود بعکس یافت رام مرلیدهر نیز دریں دید لیکن میلید که
باهمی بمصالحه و اطاعت شاهزاده شود و طرف افواج مشهورے نامها بالعاق فوج انگلیسیه از جمع سے شمرد فی الحقیقه چنین
بود اما رام نارایین دید که تمام سلسلے وعده آگاهی سرکیف روسای لشکر رسید و بعد ملاقات ندامت کشید چنانچه

بفرمایند بعمل خواهید آورد و در این وقت این قسم اختلاط را از جملهٔ تدابیر تالیف و ترغیب او باعانت خود شمرده دست آویز بنوعیکه
خواسته نوشتند و نواب شجاع الدوله بجای خود برگشت و محمد قلی خان اسباب این سفر آنچه بالقوه او بود مهیا داشت مگر دو نفر
توپ کلان که بر سبجی و در قلعه شکنی مثل آنها کمیاب بود از قلعه اله آباد فرود آورده و تخت سوارلیس آراسته علاوه توپهای
دیگر همراه گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری بساعت مختار از قلعه برآمده داخل خیام و معسکر گردید و باتفاق شاهزاده
و رفقالیس روانه گشت این خبر منتشر گشته متواتر براجه رام نارائن رسید او بنا بر ضابطه بمستر امیت صاحب کوٹهی عظیم آباد
ظاهر نموده باولیای نعمت خود علی التواتر نگاشت چون میر محمد جعفر خان و میرن در چنین امور ببی رفاقت و اعانت افواج
انگلیشیه نمی توانستند که از جای خود بجنبند بکرنل کلیف بهادر ثابت جنگ اطلاع داده مکلف نهضت و همراهی او شدند
اگرچه از شدت حزم و اعتنا اسباب حروب و اسفار جماعهٔ مذکوره همیشه مهیا و موجود بوده عند الوقت حاجت تیاری ندارد
اما باربردار و دیگر بایحتاج چنین اسفار البته چند روزی باید تا سر انجام یابد و افواج هندوستانی خود همیشه می باید بر وقت
در تیاری اسباب کوشند خاصه فوج بنگاله را غیر از رفقای جدید میرن کار بجائی رسیده بود که از جای خود جنبیدن
از دست قرض خواهان رهائی یافتن متعسر بل متعذر بود بارے بقیر و رسته موفور و اهتمام کار رفت تا صورت تیاری
گرفت و محمد قلی خان مع شاهزاده عالی گهر بر کرمناسه که دریاچه معروف و سرحد صوبهٔ عظیم آباد است رسیده

ذکر آمدن شاهزاده مع محمد قلی خان در حدود صوبهٔ عظیم آباد و سوانحیکه در ضمن آن رو داد

چون شاهزاده مع محمد قلیخان از بنارس بشیر آمد راجه رام نارائن را تندبیری روداد که افواج انگلیشیه و از اولیای نعم او کسی
تا حال از مرشد آباد نجنبیده و اینها چون بلای ناگهان بر سرش رسیدند و بنا بر نام سلطنت و فوج صف در جنگ که شهرت
عظمت و شوکت داشت رعب و هراس بی قیاس بر مزاج او استیلا یافته ساعتی برای برآمدن خود بارادهٔ جنگ مقرر و مشهور
گردانیده و در فتح باغ متصل تالاب وارث خان داخل خیمه گردید و لشکرگاه خود قرار داد ما فی الضمیرش آنکه اگر افواج بنگاله
زود تر رسید بیرون برآمدن خود را سرمایهٔ اظهار استعداد و بتهیهٔ جانفشانی نموده با آنها ملحق شود و اگر میر جعفر خان مغلوب
هراس گشته ارادهٔ مدافعه با شاهزاده نه نمود و انگلیش هم ازین کار بنا بر مصلحتی پهلوتهی کرده استنکاف نمود با شاهزاده و
محمد قلی خان در سازد و برآمدن خود بنا بر استقبال آنها وانماید چند روزی در آن مکان جویای اخبار طرفین و بین
بین ارادهٔ خود چنین نشست چون تحقق شد که میرن و افواج انگلیشیه از مرشد آباد هنوز بر نیامده و محمد قلی خان مع شاهزاده
دریاچه کرمناسه که پایاب است عبور نمود در ساختن با اینها اصوب شمرده با مستر امیت گفت که الی الآن کسی خبر ما نگرفت
و احدی بمدد ما نرسید و مرا تنها یارای جنگ با شاهزاده و محمد قلی خان و افواج ایشان نیست بنده را بچه کار مامور میفرمایید
و خود چه منظور دارید مستر امیت گفت که اگر فوج ما رسید بجای خود هم والا چند منزل بطرف مشرق رفته می نشینیم تا بعد
حکم کرنل رسد و صلاح وقت اقتضا کند همان قسم بعمل آریم و شما هم لائق آنکه بلطائف الحیل بگذرانید اگر حکمی و مددی
یافتید بهتر و الا آنچه در آن زمان در بارهٔ خود بهتر شناسید بعمل آرید رام نارائن جواب داد که حکام خود یافته سازش با طرفین آغاز
نهاده میرن و کرنل ثابت جنگ را از تهیهٔ خود که قاصد جنگم اما به تنهائی از عهدهٔ جنگ آنها برآمدن متعذر و بدارم اگر زود
رسید بد مراسلم فدویت بتقدیم خواهم رسانید نوشته می فرستاد و بطرف افواج مغربیه مراسلات مناسب ندیده

خواهند شد والده شاهزاده را وساطت زیست محل روزی بود که مادر عالی گهر در دروازه از طلبه بسته ست شاهزاده دست او بسپرد
و شمار سها بود و چهره جهان گرفت والد معفور برای شاهزاده چند موفور نموده که بهیت درامانت او محکم بست و گرم عزیمت او را
مستحکم گردانید چنانچه مجملی از آن در وقائع احوال عالی گهر انچه متعلق بحروب و اسفار او دریں دیار است درین دفتر وانچه متعلق به
شاه جهان آباد و اطراف و جوانب آن دیار ان شاء الله و حده العزیز در دفتر سوم ارقام خواهد یافت الحمد لله که شاه عالم در سرنوشت
سرخان والد مرحوم را مخلص و نیکخواه دانسته از صلاح و صواب دید او بقدر طاقت و لیاقت خود سیرون نمی شد و یاد خود دستی خود بهیا
که شاهزاده داشت در اعزاز و اکرام آن والا مقام و پاس خاطرش حاضر و غائب در حین حیات و بعد ممات کوشید بمراعات
اولاد و اخوان هم بقدری سعی و ارادت آنها در خوربهت و عادت خود دریں سعی پیر خود دو الحال هم اگر نام منسوبان والد مرحوم
بشنود سعی که متصرف نامه میر الدوله که پیشتر ملازم اسلام الدوله پسر اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر به در ایں جانب آمده
بود بوساطت والد مرحوم بحضور پادشاه رسیده و مورد عواطف گردیده و همیشه مادام الحیات آن سرور میر الدوله حقوق نیکوییها
والد المغفور داشته رعایت آداب و مروت سلوک سی نمود بعد رحلت آن مرحوم هم با این حقیر و دیگر برادران تو جمعی
که باید از مرتبه من پسال رفاه و احوال ما و اولاد و سلوک مینماست اللهم اغفر لهما وارحمهما القصه شاهزاده از عقبه مکوره
که امانت داشت بعد وقوف و اطلاع برارادهٔ محمد علی خان از شاهزادهٔ شکسته بال بار خزانه کسر را همراه خود گرفته
والد مرور برابع میر الدوله معفور در اسحا گذاشت ما بعضی اسباب و لوازم ضروری مهیا کرده از مردم کارسی که عبارت
از سپاهیان سر قدر بهم رسید موید عروج معارج اقبال امید وار و سال ساعته ساعت همراه خود آمده و شاه عالم مع
همراهیان از میران پور که چنده بیحد و شجاع الدوله رسید شجاع الدوله مراسم استقبال تقدیم رسانده و شاهزاده را در نامت
وارد و اسباب انچه مناسب الست پیشکش نمود و محلی و سر دیر با زاده اماتی که با محمد قلی خان موعود بود در اصلی ابتدا
در ساعته مرخص نمود چون به اله آباد رسید محمد علی خان با سعیال شاه عالم شتافته و سعادت تقبیل قوائم سریر سلطنت دریافت
سالکی سرلس قرار داده بود بر دو آورد و چند روز با هم بشادی و گذرانیده و اراده که پیش نهاد خاطرش گشته بود ظاهر ساخت
همراهیان شاهزاده بیکی حصر مثا ما بالدوله که طرز شاهزاده با سر کس سلیقه احد و حرار کس و ماکس خوب یاد گرفته بود توسل
محمد قلیخان بهم رسانیده سرآمد دیگر رفقاسی پادشاه زاده در پیچ خصوص گردیده میان سیح گرسی پیش گرفته سرزشته وساطت
جواب و سوال فیما بین شاه عالم و محمد قلی خان بهم رسانید چون شجاع الدوله را دل بر سر با محمد قلیخان صحیح درست نا مستطر بود
در میوه آمده با محمد قلی خان گفت که شتاقت من با هم سیر اما چنانچه ساخوب سدامید عنر آنکه چاره چاسی که ناموس را
ساں مکان نگد است از دشمنان بود که عماد الملک و احمد بنگش و جمیع اتباعه اند الحمیاں بهم سا هم و بخاطر جمع در تسخیر ممالک
شرقیه بپردازیم بالفرض دو چهار شمار ستی لوئی که محل اقامت بیگمات باشد مدارد و آب و هوایش هم نا بالعیال مال
چنان خوش نیست اگر میر زا نجف خان رو تر بپردازی گزر و مهره محفظ ومهر و ط طور رسید آن مرتبه نوشته بس بسپارید که بعد
کار سفار سی متعلقان خود را ما بسیار ساجوں ناموس و آبروی خود است نگاه داشته خود بخاطر جمع با مات مملکت پرداز یم
مناسب و متوسل بالسلاح خواهد بود محمد قلیخان از سعادت خود دشمنیت از سیب پسی تصحیح او سره رقعه مهر و محفوظ
بنام میر زا نجف خان قلعه دار و جمیع عمله نوشته بدست شجاع الدوله سپرد و در وسرو هم میر زا نجف خان و غیره بهم بید تاکید بلیغ
داد که چون با نواب صاحب همیگونه جدائی نیست برادر دینی ام چه مگرییم ایشان در حاضر و غائب مالک و وارث من اندر

پیش خود طلبیده داشت شاهزاده که این روزها را از حد استیصال مع رفقاسے که داشت عازم اله آباد گشت و ظاهر اعزا او راجه
سندر سنگه بود الد مرحوم و بخدمت شاهزاده نیز منتظم سمت سامی او درین بلا در رفقه راجه مذکور را هم خیال آراستن فوج و اسباب و سے
عظیمه در سر جا گرفته بود و نیچو است که اگر چنین کسے باراده تسخیر این مملکت برخیزد رفاقت و اعانت او نموده انتقام سراج الدوله از
میر جعفر خان بگیرد زیرا که عجب خصوصیتی با مهابت جنگ و نهایت حسن ارادت با او داشت و پهلوان سنگه را هم درین کار با خود
متفق کرده بود فی الحقیقت که عجب شجاعت و غیرت و شعور و پاس حقوق و دیگر صفات حمیده داشت اگر اجل امان میداد
کار را البته انجامی میکرد گو انچه مقدر بود بظهور میرسید اما عمرش وفا نکرد و بهانه گردیدن در ملک خود و دیدن راجه رام نارائن از
قلعه بگارسے برآمده معسکر ساخت و بتعبیه سپاه میپرداخت ناگاه روز بسنت پنچمی که از ایام معروفه هنود است آمد و شیخ
غلام غوث جماعه دار ملازم قدیم سرکارش که پسر شیخ عاصم قدوائی لکهنوی مشهور از بطن کنچنی بود و سندر سنگه او را بسیار
دوست میداشت و از و بارها کارهای عمده و جرأتها در حروب بظهور رسیده بود آمده درخواست هزار روپیه کرد و اکثر همین
قسم میشد که انچه میخواست ناز فرزندانه همان وقت میگرفت روز چند قبل ازین بنا بر همین سماجت ها سندر سنگه
در مجلس خود بر زبان آورد که غلام غوث شجاعت و خوبیها از طرف پدر بسیار دارد اما این سماجت از طرف مادر در طبع او نهاده
بدواقع شده و غلام غوث این سخن از مردم شنیده چون مار بر خود پیچیده گفته بود که مرگ این برهمن بر دست من است
اتفاقاً درین روز بسنت چون اجل بسر در رسیده بود مبالغه را از حد بدر برد سندر سنگه گفت غلام غوث این سماجتها خوب نیست
مرا مهلت بده خواهم داد گفت نه امروز زر گرفته ترا بر خاستن خواهم داد سندر سنگه خواست که برخاسته از دست او رهائی یابد
غلام غوث دامن سندر سنگه را کشیده گفت بنشین و زر داده برو سندر سنگه گفت که دماغ را پریشان کردی عجب دیوانه
این سخن گفتن بود که او در یک ضربت کار سندر سنگه تمام نمود و دولے سنگه کهتری که مصاحبش بود دویده خود را باو رسانید
او را هم کشت و زخمی به بنیاد سنگه برادر زاده و متبناے سندر سنگه بود زده بدر رفت و بر اسپ کسے سوار شده راه دریای
پن پن گرفت صبور سنگه نام برهمنی از رفقاے سندر سنگه بفاصله سه چار کروه باو رسیده طعنه زد که چه گریزان میروی
شرط مردی نیست سر گشت و از اسپ فرود آمده با صبور سنگه مذکور مقابله نمود شمشیر غلام غوث بشکست دویده با برهمن مذکور بکشتی
در آویخت و او را بر زمین زد مردم دیگر که اجتماع نموده از عقب می آمدند صبور آنها را بانگ زد که تماشا چه میکنید قاتل مهاراج
را بکشید آنها بر سرش ریخته از چوب و کتک و کارد و شمشیر کارش تمام کردند و سندر سنگه آن هوس را در دل با خود برد القصه همراهیان
شاهزاده که صاحب نام و نشان بوده اند همین چند کس اند که نام آنها مفصل میشود اول والد فقیر که مخاطب به بخشی الملک نصیر الدوله
سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ بود دوم مدار الدوله خطابهاے دیگر او این وقت در ذکر فقیر نبود سوم فضل الله خان
نبیره اعتقاد خان کشمیری فرخ سیری چهارم نوبت خان پنجم منیر الدوله رضا قلی خان بهادر نصرت جنگ ششم بهادر علیخان محلی
خواجه سرا ناظران این اوراق گمان نکنند که راقم نام والد خود را در صدر جمیع اسامی بنا بر پاس پدری و پسری جای داد
فی الحقیقة آنست که در هنگام عجز و اضطرار و برآمدن شاهزاده از شاه جهان آباد کسی را از نام آوران مجال آن نبود که رفاقت
و اعانت شاهزاده از خوف عماد الملک وزیر تواند نمود بادشاه عالمگیر ثانی در غیبت عماد الملک که بطرف احمد بنگش و دیگر افاغنه
باراده خصومت با شجاع الدوله و دیگر مشورهها که پیدا است بر آمده بود و در احوال سلاطین دهلی شاه جهان آباد و لاهور
و اکبر آباد و اوده و سوانح صوبههای دکهن انشاء الله تعالی چنانچه موعود است در دفتر سوم مفصلاً رقم زده کلک وقایع نگار

شکسته حال آن جماعه تنگدستی رسیده بود و چند بار اتفاقاً بعضی سدید و محاصره دار الامارة هم بعمل آمد اما فائده بران مترتب
نگشت یکبار به اصرار همراهیان دلیر خان و اصالت خان پسر عمر خان هم درین محاصره دار الاماره شریک بودند حیدر خان
دو بر بود و بقدس احسان آنها نا فهمیده فراموش نموده باصد افراج اهانتهم بود اما از شجاعت و جلادت شان که شیران و ما
دیگران همه بودند نرسیده بعد از ... سی گشاید تا آنکه خبر نهضت شاهزاده عالی گهر مع محمد قلی خان بارادهٔ تسخیر
این بلاد از اله آباد بوضوح انجامید و متحقق گردید ازین امر مضطر گشته بدلاسای سپاه و انقضای اراده بلاسای سپاه خود
کوشید و تقلیلاً از روزه شاهزاده و سپاه رسانید و شورش جماعه مذکوره را اندکی فرو نشانید +

ذکر آمدن شاهزاده عالی گهر مع محمد قلی خان بتسخیر عظیم آباد و بنگاله و برگشتن بی نیل مقصود بمحض سفاهت و نادانی و بحال و برقرار ماندن حکام این دیار بتائیدات آسمانی

راوی این حکایت بلاغت عظیم آباد چون حقیقت آنچه حیله و تزویر بود میر محمد جعفر خان واولادش معانی بداهت
اما شاه ترسید که با انگلیش بسر نساید بود ظاهراً امر که متوجب الزام نقض عهد بود و ما توانا بود و بفعل هم توانست آورد
و در باطن خوش بوده طلب رخصت میمود و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه سپر ممیعماسی حقوق پرورش
مهابت جنگ با مان مذکور راضی بوده و با ان استیصال جانب اس بودند فی الحقیقه آنکه اول مردم از کم حلقی و بد
رنامی سراج الدوله واستعفاف او که اهانت ایشان میرسانید با اله او در اسی شدند و گمان بردند که چون
میر محمد جعفر خان مرد معمر دنیا دیده و عمرها در خدمت مهابت جنگ گذرانیده و با کما سمهٔ از اخلاق و اعمال او دیده
بود اند بود بعد تسلط بر مسند حکومت و ملاحظهٔ احوال او خصوص مسابهه او ضاع مرزا که انجه روزگار بود حسرت و
تاسف بر روزگار عهد سراج الدوله میکردند و رحمة الله علی ناس الاول که مثل کمه الست تجدید یافته و لطیفه زبان
زبادان بود میر محمد جعفر خان که همت او بر اتکا ... اموال مهابت جنگ بهنگام بیگر ساد در فرقه سپاه صرف
داشت محمود گردیده بجمیل و اساک ... تبدیل و تشهیر یافته گویند که ... رسیده بود که نواب صاحب هیچ دیگر
از ضیافت سامی مشهور مردم و معروف ابد الحال ... سد جواب داد که در عهد مهابت جنگ ... سکانه و آب
از دریا بعیدل بود الحال که مال خود ... دل می خواهد که بسر ... دید آید ملاسه احوال این ممالک که
شکوس محمد قلی خان ناظم اله آباد و برادر زادهٔ صفدر جنگ متواتر رسید بر جد سر سلطنه اساس اعتیادست اما خالی
از جرأتی نه و بدامن اله آباد که در سر کسی پروسلان حماقت نکرده هوس تسخیر بنگاله و عظیم آباد و اوڑیسه در دماغش
جا گرفت با شجاع الدوله این بار ... میان نهاد او که از دستی ندخواه و باصد آورده گه محمد قلی خان از اله آباد بود
بای امر زیاده ترغیب نموده شراکت خود درین عزیمت ظاهر ساخت و گفت سامی پیش ازین در آن بلاد دخل گشته
... جفا دست و ... معاقب هم ... این کار را درست دیده و شامل اخلاق مشئوم و ساربین گداشته آمد که شاهزاد
عالی گهر را که خلف شاه عالم و ولیعهد است بدر خود شهرت دارد و از خوف عماد الملک آواره می گردد با فعل پیش
شجاع الدوله شجاع خان اعیان ... پور گمشده است ... داشته و در ریاست سر داشته عازم دیار
شرقیه باید شد محمد قلی خان حواس بیار ... بهتری ... صعب ... شاهزاده کماشته

دو پشته در کمر بسته بدستور معهود پیش میران آمدند و دو سه صد نفر از قوم افغان روهیله که بقیهٔ فوج شامت و خون آشام ساداتند
و برای همین قسم کارها نگهداشته مجاور در دولتسرای خود ساخته بود به بعضی از آنها که معتمد علیه او بوده اند اول صبح مخفی
حکم داده بود که امروز میر کاظم خان بعادت معهود چون حضور من آمده بیرون رود و اندکی از سر دروازه دور تر بگاه بر پالکی
خود اراده سوار شدن نماید بها نوقت کار او را اتمام نمایید آن جماعه با دل پر از کین در کمین بودند میران مبالغه در پرانیدن
و جنگانیدن پتنگ نمود میرزا عبد الله خلف مرحوم میرزا محمد معروف باقا میرزا داروغه خزانهٔ شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله
نیز درین بازی راغب و آن روز حاضر بود اراده مرافقت دران بازی با میر کاظم خان نموده برخاست چون اجلش
مقدر نبود ایزد تعالی سببی مهیا نموده او را صیانت نمود بیانش آنکه میران اگرچه ارادهٔ کشتنش در سر نداشت اما باندیشه
کشف راز ممانعت هم نمی توانست و راضی برفتن او همراه میر کاظم خان نیز نبود در ان وقت متحیر گشته نمیدانست
چه کند تا آنکه میر کاظم خان دو سه قدم راه رفته خود برگشت و گفت که وکیل راجه ندیا برای ملازمت حاضر است میران
گفت بطلبید و میرزا عبد الله را گفت تا ایشان بیایند شما خود رفته پتنگ بپرانید میرزا عبد الله بیرون رفته بکار خود پرداخت
و فی الحقیقت خدا حفاظتش نمود والا این شنیده که خدا هم عبث عبث در معرض هلاکت بود بیت قتل این خسته بشمشیر
تو تقدیر نبود + ورنه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود + بهر صورت میر کاظم خان لمحه که زندگانیش باقی بود توقف نموده ملازمت
وکیل کنانید و بعد از آن برآمد افاغنه که برین کار مستعد و تیار بودند چون از دروازه گذشته پا بر پالکی خود می گذاشت
بر سرش هجوم آورده یکی کارد افغانی که نصف شمشیر است در پهلوی او زد که از طرف دیگر بیرون جست و دیگران
بشمشیر و کاردها بدنش را پاره پاره و بصحرای عدم آواره کردند اللهم الحقه بآبائه الصالحین میرزا عبد الله این ماجرا شنیده
متحیر برگشت چون ملاقات کرد میران در آغوشش کشید و تهنیت زندگی دوباره داد و بر کامیابی و کاردانی خود ثناها
می نمود و میگفت که کسی برین راز غیر از لاهوری بیگ اطلاع نداشت لاهوری بیگ ابله با وجود اقرار و اظهار آقا و منقضی
شدن معامله با اظهار کمال رازداری خود در آن وقت انکار می نماید و میگوید که جناب عالی خود چنین میفرمایند اما
فی الحقیقه مرا هم اطلاع نبود مخفی نماند که سید مقتول مذکور از سلسلهٔ سادات بنی مختار و پسر سید عیسی عرب از بطن خواهر
خواهر عقیدت خان بن امیر خان ناظم کابل بود و امیر خان مذکور عمده و از عمده زادهای ایران و از سلسله
میر میرانیانست و در هندوستان هم آبای او از روز ورود امرای عظیم الشان مرجع عالمیان بوده اند و اصل شان
نعمة اللهی الحسینی است درباره این فرقه عمده نجبا یکی از شعرای ایران گفته بیت میر میرانیان و صاعدیان +
پادشاهان هند و پادشاه نشان + بعد ازین سانحه زن مهابت جنگ و بیبی گهسیٹی و بیبی آمنه هر دو دختران مهابت جنگ
را مع لطف النسا که معروف بزوجه سراج الدوله و مادر دخترش بود مع دختر سه چار ساله او با وجود حقوق دیرینه و
علاوه آن احسان جدیدی که هنگام معاتب نمودن سراج الدوله میر جعفر خان را بیبی گهسیٹی دختر کلان مهابت جنگ
زوجه شهامت جنگ با میر جعفر خان نموده با اهانت رسانیدن اشرفیها باخفا برپا ساخت مقید کرده در کمال ذلت و
خواری روانه جهانگیر نگر نمود دو سه ماهی بر قتل میر کاظم خان گذشته بود که آمد آمد شاهزاده عالی گهر بن عالمگیر ثانی
که بعد احمد شاه عماد الملک او را بپادشاهی برآورد شیوع یافت اما تا شیاع خبر ارادهٔ شاهزاده مذکور با محمد قلیخان
معروف بمیرزا کوچک پسر میرزا محسن برادرزاده صفدر جنگ وزیر بتسخیر بنگاله و عظیم آباد بسپاه ملازم خبری وصول

وہی عم زمیندار چکلہ نوال بود بدستور بحال و برقرار داشت با مهدرام نارایں موافق عهد یکه کرده بود ملاحظه دارای جعفر دیلم باسر امثال امیر جعفر خان در بلده سئے علی خان را الحجیر مرسئے و استقلال مبالغه و اهتمام تمام در حالی بودن تعلقات محالات جاگیرات نامعلیم سنگه بود و ذرش تلایی سنگ ناکرده رس ده دوازده سال لگے بود و نظور بمال و مبالغ همراه گرفت و تقی علیخان را حسب الاسند کمال رسیده اعظام محالات جاگیر جست و سعد و دواز ملازمان خود راجه پدر در بیار امانت تعیین نمود و بنده را ساز مصاحبت کرده سنه آمد همراه گرفت تقی علی خان چند روز در آن مکان مصحت نمود ه لعبے جانا را سیمر صاحب انا قلعه دار سلطے گردانیده داستعار معلیم سنگه قلعه را آزاد ارتباسته نمود دیگر است متعهد امور گردیده این ماجرا رام نارایں ظاهر کرد او راجه سد سنگه میندار شوکت در باب آزاد تقی علی خان گوشمال قلعه دار و بنده معلیم سنگه نگاشته سد هم درین باب خطی به راجه سد سنگه مذکور نوشت چون راجه مذکور در معمول رسوم احسان والد مرحوم بود و مقتضای حقوق شناسی فراموش نمی کرد از جمیع زمینداران صوبه عظیم آباد جاه و اقتدارش زیاده تر و لعنایت مهابت جنگ صاحب فوج و باسکه جهار دار و سے الحقیقه لائق آن بود مهر و دردد حتی طلمه کور قلعه دار علی نگر تهدیدات بسیار و به معلیم سنگه نیز کلمات متعینه اسعار نگاشت و اشقیای مرقوم بلوم و مموم گشته دست از آن مکان وا رعاد و الداد سره اسند و قلعه دار با تقی علی خان رجوع نموده معامله آن محالات مستقیم گردیده و بنده مع والده و دیگر اخوان در شهر عظیم آباد بر موافقت رام نارایں صرف اوقات نمود و برادر ان سید علی خان سر صورت همیشه پاس شریک وارد دیگر برادران بحال مهربان سر بود صرف اوقات و معاش باتفاق می نمود تقی علی خان نگهبان آنکه رعایت و اگذاشتن جاگیرات بپاس خاطر شیر آمد که سے الضاف را در آن اتفاق کار فرما بود الحمد لله الحال بسعی که احوال را باهم پایدار دلیکن مادر هایں سلیقه و سعی که در لعص او ملکی است در اکثر امور برای خود اسعداد سے باید در مساب تاگزیر دلا ملاحت اما الحال کرپان رنگ گاسے درین دوداق امی و الیق و معاهد ایں شیوه ثابت و متحقق است در اعاق و سعاق اعرده و مباهدت از حد در گذرد و الله تعالی همگنان را توفیق وداد و وفاق بخشیده بر صراط المستقیم خیرات و مبرات و علیم متحکم نگهدارد +

سوم سیر

اسلام بر کاری ص ۱۱

ملوکم حلاحی	رجوع بذکر احوال مرشد آباد و نشر اهتمام اخبار و اظهار احوال و افعال حکام آن بلاد	

میر محمد جعفر خان مع پسر خود میران که چشم و چراغ خاندان و سپه سالار پدر بزرگوار در زمان خود بود بعد انتزاع از تسلط عنادانها که اندک اطمینان و تسلط سریر دستان که بر سایه و کله گوشه بمرتبت تا آسمان می سائید و میران در اراده کشتن پیکام خان کنار رساله و خدمت جهانگیر سه کنار گرفته و لقیمها ملاط و سداد ذارجیلات فاسده برآت جسته گوشه عامیت گزیده بود و مهاناسعد و دسے از حدسگاران آمد و رفت در بار سرکار مع سوا ظن پیش میران سے نمود ناطما آنجا برای مصاحب و مصالحه در بست چون موسم سرما بود میران مارسے کانه نا پاسے و چنگ حنگاسے با سرکار کامل خان ساز کامل حاذق او عیار نموده تکلیف آمدن او برسام لشکر عهد آهستعل مذکور مود آن بیچاره را انار بار رسے مذکور اعتبار اعتماد دلسوزی رشته بارسے مذکور در دام اجل گرفتار آمد و قطع رشته حیات او گشت تفصیل ایں احوال آنکه سید مذکور چون مامور بود به پیه سرای بارسے مذکور را اول پیش میران سے آمد و بعد از آن بمحافل خانه میران در رنگ یها گی رتی استاده تماشا مشغول سے پرداخت روز سه شنبه یکم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو از مالکه دوازدهم هجرت وقت عصر بی راق

برای رسیدن بکاهای بر طرف کند نیده از خدمت سنجیدگی بسته فنا کردند تنها با عیال و اطفال فارغ البال بسر برد تا آسوده
گشته و میر قاسم چون پیش کینه او را در سینه خود ذخیره نموده بود بخواجه عبد الهادی خان را بطرف پیغام بیا آمدن از حدود
ممالک محروسه خود داده و قبول نمود و اسباب خود را بکشتی‌ها بار کرده همراه گرفت و روز با معدود کسی روانه گردید هنگام
وقت رسیدن بعید از خبر شب هنگام مراتب محل و سبب طلبیدن که بسبب ضعف آنکه نرسیده بود خواجه عبد الهادی خان کسی برده و چند
کس معدود همراه داد که از آنجا ضد [illegible] زنده بیرون برد و انواع محالات شد و در مردم ضعیفه مخصوص که تمامه افاغنه روهیله بودند
ظاهرا در ابتدا با معتمد خود رسیده گذارد گمیده و نیفتاده و چهره نیز بهتر حسب الحکم در تعاقب او سرآمدند او بنابر همراهی کشتی آهسته
راه سپر گردید تا آنکه بمیدان شاه آباد رسید و آنکه مذکور برانیده دیدند که خواجه عبد الهادی خان مع
کشتیها در همین میدان کنار آب گنگا مسکن دارد و کار بکه مامور بآن بودند نمودند و نیز ملاحظه مردم مذکور نموده دریا
گرگیسنه و طالب جنگیدند مردانه و ارخود را با سه چهار رفیقی که داشت لباس بیارا ست و برپیادهای خود سوار شده
کشتیهای احوال را تخته بانکست در بین دریا غرق گردانید و خود مقابل اعدا گردید و دلیرانه کارزار نموده کارنامه
بر صفحه روزگار بیادگار گذاشت نقل می‌کنند که سر هر سو که تاخت گرد باکرده مردم از پیش روی او می‌گریختند
دار و در به تیر و گروه مند و بحیرت مشغول می‌شدند با استقلال تمام خود مع سه چهار رفیق تا دم آخر کوشید و شربت
ناگوار مرگ را بگوارایی نوشید و در پهلوی مسجد یکه متصل شاه آباد است زیر درخت برگد بالفعل آنجا
محل فرود آمدن مسافران است مدفون گردید ۱۰

مجمل احوال رام نراین و عظیم آباد بنا بر انتظام اخبار

راجه رام نراین بعد سعادت میر محمد جعفر خان بطرف مرشدآباد برای تنبیه کشن سنگه زمیندار سرس کهته که پیشا بده
انقلاب سراج الدوله از مالگذاری دست کشیده و دو کاسنی برای خود چیده بود با فواج لائق و اسباب مناسب
مع بابو پهلوان سنگه برادرش بابو سوندر سنگه که زمینداران معتبر همین پور و سهسرام از انفصال و انعام مهابت جنگ
شده بودند اراده بر آمدن نمود و تعلیل و سپهی برای فقیر مقرر نمود پیغام داد که این قدر خود من از خانه خود خدمتگذاری
می‌کنم و در جاگیرات شما که اختلال پذیرفته نیز عمل و دخل کنانیده می‌دهم چون فقیر ابتدا ترک رفاقت میر محمد جعفر خان
تصمیم نموده همراه میر کاظم خان نرفته بود چاره بغیر از استرضای او ندیده که هر چه مقرر نمود در ساختم چه توقع مداخلی از
محال جاگیری رفته خود نیز بود بهر صورت چون راجه مذکور بر آمد فقیر هم مع برادران همراهش گردید و کشن سنگه زمیندار
صباحی چند بقلعه چه پاسی خود استظهار نموده و انقیاد ننمود آخر مغلوب الهراس گردیده امان در وسای لشکر
رام نراین را برای حفظ جان و آبروی خود ضمان طلبید بعد پذیرایی ملتمسات بملاقات رام نراین آمده معامله
خود را انفصال داد و نراین سنگه پسر برادرزاده خود دهیکم سنگه را برای اقامت سرکار بنگال گذاشت
این دهیکم سنگه در ایام پدرش پرورده و بعد آورده والد مرحوم بوده اند اما در زمانیکه سراج الدوله مارا اخراج
از عظیم آباد نمود بر محالات مملوکه که جاگیرات هم بآن محالات بود متصرف گشت و بعض قلعه داران را که با خود موافق
ندید الست بر کرده دیگران را در آن مکان گذاشت و قلعه دار قلعه تلی نگر را که راجپوت منڈیا و از اقربای آن بدکردار

متفرق گشته رسمے ودستیابے جمع سے سوا آنچه یافته بود از مصارف میرزا کاظم سے افزود تا کار سپاه وشاه اما که معاملهٔ سرور یه لازمیه بود آید رفته وبیرخان و اصالت خان پسران عمر خان که واقعے از مکان وتعلقان زبان در سرائے محبت و اخلاص میر محمد جعفر خان مورد عتاب سراج الدوله گردیده و در معرض هلاکت بوده اند چون سراج الدوله کشته گردید رستگاری یافتند و همیشه میر محمد جعفر خان با مانت آنها استظهار و معرفت ایشان نام وشان برآورده و در همین ملا سلام کسے مدد آنها هم رسید اگرچه در ظاهر بنابر دوستی وسے تکلفی وبشکر احسانهائے سرداران مذکور گرگ صحبت آشتی گفتگوی او بود اما اسباب عشرت معاش زیاده تر از دیگران معلس قلاش بودند و فرقهٔ سپاه همه ساز گشته بجان آمده بود +

ذکر اجتماع نمودن اکثر مردم بارادهٔ قتل میر جعفر خان و سرملا شدن راز ایشان و مدد کردن خواجه عبد الهادی خان با کشتن در اثنای راه و کشتن میرن میر محمد کاظم خان را بعد چند ماه

چون یکسال و سه ماه از ایام حکومتش گذشت و سپاه از کار بجان و کارد باستخوان رسید خواجه عبد الهادی خان و اکثر جماعه داران و بعضے از سرداران باهم متفق گردیده و عهد و پیمان در میان آورده تا قصد آن شدند که میر محمد جعفر خان را از میان بردارند و مهر سے در میان بوسته مهر بار زدند میگویند میر محمد کاظم خان سمے هم درین امر با خواجه عبد الهادی خان شریک و موافق و مهر او بران محضر بود اما از مستفسران او مسموع شده که یکے از رفقائے او که مصطفی نام که محبت ممتے با امام و ننگ ایمان و اسلام مدار المهام رساله وسے گشته بود نزد میر کاظم خان بود و خان مرحوم مرقوم بنا بر اعتماد سے که بر او داشت خانه خود با و سپرده مهر خود را هم حواله او کرده بود و سرداران مذکور نسبت خصوص میر خان بهم را نهایت اختصاص با میر محمد جعفر خان بود و بنا بر سے او دارادهٔ پیش آمد خود مهر میر کاظم خان را از مهر بر داشته از ایام ایشان بدیگران بنمود بهم اگر کمی مهر رساید بنام با سوار اراده اهل اجماع بود که هرگاه میر جعفر خان به امام باره عمارت سراج الدوله که از تعزیه خانه سید الشهداء حسین بن علی است علیهما السلام بتاشا معهود شبها بیاید و فرصت افتد بزار و دست اشرار کاری باید کار تمام سازند چون ماه محرم رسیده شد میر محمد جعفر خان آمد و رفت آستانه مذکور شبها شروع نمود کشتی خواجه عبد الهادی خان با جماعه متفق تا مر دالیکار در ابواب ایوانهائے پهلوئے دروازهٔ آن مکان نشست و بمصداق مصرع مشهور مصرع بهان سگے باید آن رازی که در ساز و محفلها + میر محمد جعفر خان برین اجرا اسپ پیش در باشکے خود سوار شده از ان مکان برون رفت و خواجه عبد الهادی خان کار یکه در خاطر داشت صورت نیافت میر کاظم خان متفاقب میر محمد جعفر خان برآمده نوای برخواجه عبد الهادی خان رسید این احوال هم مردم بگوش میر جعفر خان رسانیدند و از استماع این حکایات متوحش گشته آمدن در ان مکان متروک نمود و با خواجه عبد الهادی خان و دیگران بدگمان گردید و اراده با سے مردم که در دل بود سر زبانها آمده و نقل هر مجلس گشت میر محمد جعفر خان بتصور اعتبار مولوی مصطفی مذکور را که معروف نام کسانیکه مهر ایشان بران بود مشرف داشت تا میر محمد جعفر خان ظاهر شد و دیگران هم که آگهے داشتند برائے مخلصی خود در امید نجات از دست میر محمد جعفر خان و لیس در اظهار باموالیے بهم ایشان سلسله خواجه عبد الهادی خان را محال عدد و اخلا باده بهنگامه طول کشید چون خواجه عبد الهادی خان خراسے واشت در خانه خود مستعد دافعه نشست و میر کاظم خان کاظم آنی برائے انفصال خود دربار آورده حضور میر جعفر خان میرن القرآن مجید قسم خورده برأت ذمه خود نمود و در رساله خود را

از بیخ و بن برکند و باید دید که اساس سلطنت را متشید تر از سد اسکندر ساخت بنا بر وجوهیکه در سیر سالفه مسطور است بهندستان وارد گردید و اکبر پادشاه با او نرد دغا باخته قند بار را بوعده هاے دروغ گذرانیدن ممالک سند وغیره بطور معاوضه متصرف گردید و ایفاے وعده خود ننمود شاهزاده که در انجا سکه و خطبه بنام خود کرده بود از غم و غیرت بازی خوردن خود مدقوق گشته رحلت نمود و برادر دومش وا ماند عبدالرحیم خان خانان شده به ننگ نوکرے تیموریه بغیر ورت سر فرود آورد و شهنواز خان و نوذر خان و دیگر صفوے نژادان از طرف پدر که در هند چند خانه بوده اند و اکنون هم هستند اولاد همین وا ماند عبدالرحیم خانخانانند مستر وانسه که دران وقت از جمله عظماے جماعه انگلیشیه و مرجع حکام بنگاله و عظیم آباد بود بسفارش میر عبدالله مذکور بارام نارایـن نائب نظامت عظیم آباد نمود سند وے مذکور بسر و چشم قبول نموده در ماهه لائق و رساله صد سوار براے او مقرر ساخت و وکیل و مربے خود در اکثر امور مرجوعه با انگلیشیه می پنداشت میر مذکور هم سید عزیز باخلاق نیکو متخلق و باکثر صفات حمیده متصف بود احوال او بتقریبات مختلفه بمقتضاے مقام درین صحائف انشاء الله تعالے اندراج خواهد یافت و مستر امیت عبدار المهاے کوٹهے عظیم آباد از کونسل خود مامور گشته صاحب کلان کوٹهے عظیم آباد گشت نیز بوساطت میر عبدالله مذکور که با بنده دیرینه آشنا بود با مستر امیت آشنائی و او را با من دوستی و اعتمادی بشعور فقیر بهم رسید *

ذکر معاودت نمودن میر جعفر خان بمرشد آباد و ازدیاد اقتدار میران و شورش و سوانحیکه درین عرصه در مرشد آباد و عظیم آباد در روداد

میر محمد جعفر خان بعد زیارت قبور مشائخ بهار و تفرج دران دیار قاصد مرشد آباد گردیده منازل سمے پیموده شنیده شد که زیاده ابالی باراده شکار از لشکر و فوج بطرفے بیرون رفته در راه با جماعه از خواص و مردم ضرور سے شکار کنان و صید افگنان مراحل سمے پیرید و درین عرصه که گویا بزعم او خلوت بود ذرنگه هاے خوانده و نوازندگان ساز بر هودج هاے فیل همراه بخواندن و نواختن سازها اشتغال سمے نمودند و خود دران وقت دوستان را مخاطب ساخته میفرمود چرا یاران در جنگل منگل همین معنے دارد معنیش آنکه در صحرا شادمانے و عیش و کامرانے خلاصه باین دل خوشی و مسرت راه مسافت پیموده و انتظام ممالک بزعم خود نموده معاودت بمرشد آباد و در دولتخانه مهابت جنگ مرحوم نزول نمود و استغراق تام در عیش و آرام بهم رسانیده از هیچکار خبرے نداشت و میران نخوت و غرورے موفور بهم رسانیده با وضاع اجلاف شاه جهان آباد خوشنود و سه چهار هزار کس از ان جماعه را ملازم خود گردانیده چون در عین جوانی بود و پدر را با وجود پیرے برنگه بازے و لوازم آن عمل حریص سیدید خود هم در انبکار منهمک گشت و با انتظام امور ملک و دولت و ترفیه احوال سپاه و رعیت کسے نمی پرداخت تا آنکه کار سپاه از فقر و فاقه بجائے کشید که بیچارگان آخر اسپها را در میدان سر داده بودند و آنها گیاه روئیده زمین خود سرے چریدند و غیر از چند هزار کس که ملازم میران و با مزاج و اوضاعش مشابهت داشتند بانونان و مصاحبان میر محمد جعفر خان کسے را اوضاع معاش منتظم نماند و اختیار این همه ملک وسیع که سلطنتی عظیم بود و مدار دربار بدست چنے لال و منی لال و اکنون سنگه سرکاره در آمده جهانگیر نگر ڈهاکه باختیار راج بلبهه دیوان میران که در عهد شهامت جنگ مرحوم پیشکار حسین قلی خان بود افتاد و بعضے از ممالک جنوبے مثل بردوان وغیره در تنخواه جماعه انگلیشیه بنا بر او اسے زربیعه و بود و هو سگلے بامیر بیگ خان مرحوم در جلدوے سے رسالت و سفارتے که با انگلیش نموده تشیید مبانے دولتش کرد و نظامت صوبه عظیم آباد در اماکنے و مختار راجه رام نارایـن بود و پورنیه را بخادم حسن خان

مورد تحسین و آفرین بسیار شده کمتر در معرض مورد زحمت شد بعد العهدة علی الراوی +

ذکر مجملی از سوابق احوال راو شتاب رای و عروج او بمعارج این عمارت سرای

راو شتاب رای اول میر تابت نویس خانه آقا سلیمان غلام گرجی طاب ثراه امیر الامرا اعنی صمصام الدوله پسر
امیر الامرای مذکور بود و بقلیل مواجبی ملازم سرکار گرجی مرقوم آخر بمدارج رشد و تمیز که در جبلت آن عزیز بود بمرتبه اعلی ترقی
نموده مدار المهام سرکار صمصام الدوله بنیابت آقای خود گردیده رتق و فتق مهمات نگشت چون احوال شاهجهان آباد
آشفته و اوضاع آن دیار از هم پاشید سکونت دران شهر لایق حال خود ندیده و دیوانی پادشاهی عظیم آباد و قلعه داری
رهتاس و خدمت محالات جاگیر صمصام الدوله مذکور بنام خود گرفته با وضع شایسته و اسباب درست لایق حال خود اندک مایه
زریکه اندوخته بود بعد ورود میر محمد جعفر خان بعظیم آباد رسیده اول ملاقات با راجه رام نارایین نموده بوساطت راجه مذکور
ملازمت میر محمد جعفر خان حاصل کرد چون هوشیار بود دریافت نمود که رام نارایین دخل دیگری درین صوبه و مداخلت او
برکارهای امور بار دوستی خواهد نمود چنانکه پسر جاگیر ابن صمصام الدوله که پسر داد بود هم خواهد و میر محمد جعفر خان
مرد لیست از همه امور غافل بنابرین وقت معاودت میر محمد جعفر خان بمرشد آباد در رفاقت کرنل کلیف بنابر یافت جنگ اختیار
نموده همراه او تا شهر مذکور رفت و با کرنل مرقوم بگذرانیدن تحف و هدایا توسل و اخلاص بهم رسانیده بوساطت او کارهای
خود را خاطر خواه ساخته و رو در افساد و احکام در مداخلت و معاونت کار خود بنام رام نارایین بمهر کرنل مذکور و بوساطت او
بمهر میر محمد جعفر خان حاصل نموده بعظیم آباد برگشت و در کارهای مذکور جا بجا پایه دخیل گشته بخش صوبه خود در سلسله کارداری
رام نارایین با هم در چند روز از خود در لباس مصاحبت و در دل او هم موقعیکه پایه جا کرده در روزگار کام و آرام دعوت و احتشام بسر می برد

رجوع به بقیه قصه عود میر محمد جعفر خان و لواحق آن +

سابق ملی خان برادر حقیقی اعلاحضرت بهادر بمرافقت میر جعفر خان بوده برگشت رسیده و راهی چند میر کاظم خان پسری
بالا جنا کرده گفت که شما را کار دیگر با ما ملم عهد دارالا دکن جواب داد که بعد ماسپه که مار رفتن مدر بار العاق عالی آباد
و بالصدد بپید دهیچ ماه مبارک ... رسانید فقیر را بسیار حاریکه اراده و اتباع میر محمد جعفر خان دار بعد ازان لیاقت
و فقیه را مهارش نبود اراده رفتن بجز نکرد و اقدام با آن هم امید واری داشت بهر صورت چون بعد چند روز
تا مکیشه پسر محمد میر کاظم خان سلمه و دوج الدین حسن خان رفته وارد و بسان استر خاص نموده روزیکه کوچ لشکر ظفر
مآثر از مرشد آباد در معیت میر محمد جعفر خان بسمت قصبه بهار شد فقیر معاودت نموده بخانه خود برگشت سرداران انگلیسیه
که همراه میر محمد جعفر خان آمده بودند اسامی لوشنگتن و مستر ایسٹ و این سرداران با میر عبد الله ... میر غلام علی صفوی
که نسبش بپادشاه ملک مآب آگاه شاه اسمعیل صفوی ... سلاطین صفویه ایران و درة التاج صاحبقران
جهانی رسد نهایت دوستی از عهد اقامت شان در عظیم آباد که بکار کسی خود مامور بود و ... که وارد
شده گردیده شاه زاده شاه طهماسپ نامی خلف صاحب شرف شاه اسمعیل است درینگام فترت ایران که در عهد
سلطان محمد بن شاه طهماسپ ... داد و آخر در اصفهان محمد بن شاه عباس اول بهار حالت ...

افتراق و باعث تبدیل وفاق بنفاق خواهد شد بخاطر شما نیامد اکنون که با را آورده‌اید علاوه خط استمالت متضمن عهد و پیمان بمهر و دستخط
من نویسانید بدیگونه خلاف عهد و نقض پیمان بعمل نمی‌تواند آمد میر جعفر خان انکار مضمون خط و استدعای مسوده نموده ثابت جنگ
مسوده را فرستاد چون مسوده خوانده شد میر جعفر خان انفعال کشید و بانشیان و گنبد اهل درآویخت آنها هم رد و بدل چنانچه
باید نموده باتفاق ملزم ساختند که ما مسوده را در حضور گذرانیده و مضمونش مطلع گردانیده ایم الحال بنابر هجوم مشاغل و غلبه نسیان
از خاطر عاطر جسته و فراموش گشته است خلاصه میر جعفر خان را چاره غیر از استرضای کرنل و رام نارائن نماند و از اظهار ارادهٔ
خود نادم گشته شروع بر رضاجوئی رام نارائن نمود و برادر بیچارهٔ خود را به نوید و امید مراحم و اعطاف دیگر خوشنود گردانیده همراه
خود در زمرهٔ امیدواران گرفت و کامگار خان میتن که دیرینه آشنائی با خان مرقوم و از ابتدای تسلط نیز عرایض نیاز
نگاشته خوشنود داشت بامید غور رسی و رفع منافشه که با راجه سندر سنگه داشت حسب الطلب میر جعفر خان در حضورش
آمده بوعدهٔ امروز و فردا شادمان بود و راجه سندر سنگه از دانائی و خوبی خود توسل برام نارائن که داشت دست از آن
برنداشته میر جعفر خان را مثل سائر الناس میدید و گاه گاهی آمد و رفت در بارش می‌نمود چون مقدمهٔ رام نارائن
صورت گرفت و مبانی معامله او متانت پذیرفت کامگار خان که از مدتی بانتظار ایفای وعده امیدوار بود دیر وقت
ایمای رام نارائن بپاس خاطر راجه سندر سنگه مقید گردید و میر محمد جعفر خان از انتظام امور نوعی که مذکور شد فراغت
یافته اجماع فقرای قلندر که باصطلاح مبلغه نامند نموده طعامی لائق خورانید و سر فقیر یک یک روپیه داد و بعد از آن
سرگرم نشاط هولی گردیده جامها را رنگین ساخت و ارباب لهو و لعب و اصحاب عیش و طرب را نواخت درین عرصه
رام نارائن که براحوال فقیر اندک توجهی داشت برای واگذاشتن جاگیرات قدیم پرگنه چیلاوه و امهای مونگیر و دیهات بنگر
و سوال آنگر به میر جعفر خان التماس نمود و میر جعفر خان ناچار پاس خاطرش ضرور شمرده اذن داد رام نارائن این احوال را به بنده
گفت و میر جعفر خان چون دید که این کار تمشیت یافت و نقی علی خان برادر فقیر که با خان مرقوم دیرینه آشنا بود و همیشه آمد و
رفت بخدمتش می‌نمود بیشتر خود چنانچه ایمائی بدان رفت توقعات عظیمه داشت بالفعل هم بتجدید مصاحبت امیدوار
کار با بود خواست که بار احسانی بر سر نقی علی خان گذارد و داد را از سر خود واکند بنقی علی خان فرمود که صاحب درباره جاگیر
خود اگر امری منظور باشد سوالش بیارید تا من دستخط کرده دهم نقی علی خان ما فی الضمیر او را یافته ناچار سوال واگذاشتن
جاگیرات مذکوره نوشته برد و میر محمد جعفر خان بنام راجه رام نارائن دستخط کرده داد و هر دو کس را خوشنود نموده داعیه
معاودت نمود چند روز در چهل ستون که بنا کردهٔ هیبت جنگ مرحوم بود رسوم هولی را باهتمام تمام بتقدیم رسانید و دو
روزانه موسمش چون باقی مانده و در ریگستان دریای گنگا که درمیان اندک آبی جاری داشت عبور نموده سراپردهٔ ها
برپا کرده و شور هولی بیوم نشور مشابه ساخته آخر روز از ایام معهوده اش که باعتقاد هنود روز خاک بیزی بر سر در و
بهم گریست این عمل هم خاطر خواه خود و هواخواهان بانجام رسانیده و داد رنگ آمیزی و خاک بیزی داده معاودت
بشهر عظیم آباد نمود و از آنجا عازم مرشد آباد گشته اول بزیارت مقابر بهار خصوص مرقد شاه شرف بن یحیی منیری که
شیخ و مقتدای مردم بهار و قرب و جوار آنجاست رفت آرزوی کباب گوشت گاو و مار و غن تلخ سرشف که گرم تاثیری
نوشان آنجاست بسیار داشت و میگفت که در آنجا خاطر خواه خورده خواهد شد شنیده ام که بعد ورود در قصبهٔ بهار بکسی
روشناس آنجا که در تیاری کباب مذکور شعوری داشتند فرمایشها نمود هرکسی درست کرده می‌آورد و بعضی از آنها

لاحق بود بقرار این شعر حافظ شیخ حزین را که الله تعالی فی اعلی علیین متمکن گردانیده بوسے از کدورت با خاطر خود راه نمیداد
بیت مطرب سماع برقص و ساقی شراب ده * ایام را بمال و ملک باو آب ده * میر جعفر خان را با میر شمس الدین سابق
و بی‌سابقه تکلفی بوده بلکه اندک سلفی بطریق قرض میر جعفر خان در عهد سراج الدوله که ایام افلاس بود میر رسانیده
در این اوقات مالک دفائن و خزائن سراج الدوله و مختار صوبه را قابض گشت میر شمس الدین متوقع انواع مراعات مشفق
سابقه بود اما هرگز آنچه ملحوظ بود مشاهده ننمود و گشودن ملاقات تا یکی بافت موقوف گرد آنکه روزی بجهت جمع ملاک کمینه
آشنایان سابقه یافته کلماتی چند که موجب شکر سپاسش باشد بزبان آورد روزی میر مذکور بجهت ملاقات وقت دست
دریافت میر جعفر خان خواست که مقدمه گفته از آن دل بآیش رساند که گفت میرا صاحب احسانهای شما فراموش
نکرده از احوال شما غافل هم لیکن چه کنم که در باب سرانجام انگلیس رسانیدن و دیگر امور ضروریه را سرانجام دادن جهت
سده سرکار و اولیای مرحمتی و شفقتی که سزاوار خدمت شما باشد بجا آورم بود میر راکه دل سوخته جگر پاسی اندوخته چند تا گذاشت
گفت نواب صاحب احوال خود را زیاده بر این بعرض نماید که مرا رقت می آید و چه کنم که سراج الدوله خانه مرا غارت کرده والا
در این وقت هم خدمت را سعادت می شمردم میر محمد جعفر خان را که جواهر زواهر از دست افتاده و تمام عمر خود در آرزوی
آن سر باد داده بود بسیار سعی پوشید چنانچه در هر دو دست از سیم و زر یک سمرن و این سمرن هفت هشت در یک دست
جمع می‌شد و غالباً مرد ار مدعلی هذا القیاس سه چهار عدد در گردن می انداخت آن روز هم همین حالت بود میر
شمس الدین گفت سنگی چند که در دست و گردن خود دولت است چیزی نیست که بکار کسی آید اما اینقدر هست که اگر این
دست طپانچه بر روی این مخلص می‌زد راحتی و سرنوشتی بدل من می‌رسید چون میر مذکور هم همراه میر جعفر خان بعظیم آباد
آمده بود کینه سبحان مرحوم خبری که وقوع آن از راه عداوت که با میر شمس الدین داشت رسانید که آدمهای میر
مذکور با مردم کرنل ثابت جنگ مناقشه و معارضه جنگی نموده اند العیاذ بالله میر ابراهیم حاضر شد جمع عام بود و جه گفت که مسلم
آن مذکور بود و باشم بگرو در میر شمس الدین میر جعفر خان با وی مخاطب بلکه معاتب ساخته گفت صاحب مردم شما با
کرنل صاحب جنگ کرده اند که کرنل کیست و مرتبه اش چیست میر شمس الدین بر پا ایستاده بآهنگ بلند گفت قبله گاه
مرا چه یارا که با کرنل صاحب طرف توانم شد من بر صبح برخاسته خبر کرنل صاحب را و گورنر بیگم با کرنل صاحب گوید
سلام برسے خواهم جست و این کنایه بود بطرف او که با وجود عدم لیاقت لطافت طلبی کرنل و قوم آن مقام بمرتبه رسیده
القصه بعد چند روز میر محمد جعفر خان را که انواع آرمیش و کامرانی و تماشای رقص و سرود در ملک آن دیار میسر آمده
اراده داد و رفتن صوبه عظیم آباد به برادر خود میر کاظم خان نمود و معاینه مداخل صوبه مذکور از رام نارائن درخواست و اگر برای
همین زود بانوس کرنل ثابت جنگ و اصحاب انگلیسیه جسته بود با کرنل کلیف ظاهر نمود کرنل میر جعفر خان بمقام مخالفت
از این امر برخاست میر جعفر خان توضیح گفت گو کرده که خواست تا سمعه جواب داد که صاحب چه معنی دارد صوبه را که رام نارائن
بقسم و پیمان در عهد تو محروم گردانیم برای عهد و پیمانی که کرنل بار گفته و رسانده که من سالهایی بر دور او را یا اول شما در مرشد آباد که خواهان
رعایت بس شدید و تکلیف بر ضمن همراه خود نموده بر این سوده مانع شما بودم که نا مردم با همراه سر کشیده در کار سرکار عالی و ملکی
خود دخل نکرده باید که اکثر کارهای سرکار صالح مطابق ضوابط و آداب نا هموار بود و سر گذاشته‌ای از دست یازده پرده
و مالیات اطوار و افعالیکه موافق قواعد مقرره و عهود معینه باشد نداریم ماترین مداخلت ما در معاملات مرجع ارشش و

باکرنل کلیف و محفوظ ماندن از شر او و برگشتن میر محمد جعفر خان بشعوف و سرور به

چون تهیهٔ میر محمد جعفر خان برای راجه رام نارائن خبر یافت معلوم شد رستگاری خود را بیاری دولت منحصر در اتفاق با جماعهٔ انگلیشیه
و بدید اعتماد ایشان بر قول و فعل میر محمد جعفر خان و اتباعش نداشت ناچار با گنیداملی ساخته او را وکیل خود گردانید و گفت بجستجوی
خاطرخواه من خطی بمهر و دستخط کرنل کلیف تحصیل نموده باید آورد تا من مطمئن خاطر گشته حاضر شوم و مسوده درست کرده داد
گنیداملی نزد میر جعفر خان رسیده ظاهر نمود که بی توسط صاحبان انگلیشیه رام نارائن حاضر نمی شود اگر خطی از مهر و دستخط
ایشان برسد مقدمه بزودی طی می شود والا خدا می داند چه صورت گیرد جواب یافت که چه مضایقه گنیداملی با منشی
ساخته مسوده خاطرخواه خود نویسانیده نزد میر آورد چون میر محمد جعفر خان چندان خط و سواد نداشت و در نشهٔ بنگ که مستی
لازمهٔ اوست خصوصاً بعد طعام هیچ کاری نمی پرداخت مزاج شناسان وقت دیده مسوده را آوردند عذر بی دماغی خواسته
متوجه خواندن نشد گفت مضمونش بگویید مناسب مزاج بهی ظاهر نمودند پروانگی داد که پیش کرنل کلیف برده مطابق همین نویسانیده
بیارید گنیداملی کار خود کرده و برده نزد کرنل کلیف رفت و موافق مسوده خط نویسانیده گرفت و کرنل مسوده را نزد خود
نگهداشت مضمون آنکه شما بخاطر جمع بیایید حفاظت جان و آبرو و مال صوبه و عدم درخواست محاسبه از شما ذمهٔ ماست ع
گنیداملی ازینجا بپرواز بطرف عظیم آباد برگشاد و رسیده براجه رام نارائن مژده در داد و خط را دیده مطمئن گردیده
ارادهٔ رفتن باستقبال و ملاقات میر محمد جعفر خان جزم نمود و ساعتی دیده نقل مکان کرد نبیره را که تالیف قلب نموده
اغلب خواهان ملاقات بود و مشمول اشفاق و عنایات می نمود ضرور افتاد که مماشات و مداراتی با او کرده آید بنابرین
در مکانی که نقل نموده بود روزی مقام داشت راقم محقر رقعه نوشته بدست او دادم حاصل مضمونش آنکه هیچ کاره با هم کاری
بکار می آید اگر مناسب دانند بنده نیز همراه باشد برفقای ایشان و رقعه دستخط نمود که من بالفعل در تشویشی میروم اما حسن
اخلاص شما در نظر جلوه گر و فرصت را منتظر هم انشاء الله تعالی بعد معاودت باکامیابی خدمتی که از دست برآید سعادت خواهم شمرد
مرخص گشته بخانهٔ خود آمدم و او راست بخدمت کرنل کلیف ثابت جنگ شتافت وسائط غیر گنیداملی که محرم نبودند بسبب
دلالت برفتن نزد میر جعفر خان و اظهار قباحت ملاقات بجماعهٔ انگلیشیه بانواع مختلفه نمودند رام نارائن که مرد عیاری
بود التفات بگفتهٔ آنها نکرده رفته با کرنل کلیف ثابت جنگ ملاقات نمود و یکی از سرداران را همراه داد تا رفته بملازمت میر
جعفر خان رساند این سخن بر جبین مذکور گران آمده در دل ملالی از رام نارائن بهم رسانید بعد ملازمت فرمان داد که در فلان
طرف خرگاهش رام نارائن خیمهٔ خود کند چون او الحال مطمئن بود حسب الامر بجا آورد و باتفاق دو سه منزل طی نموده باغ
جعفر خان که متصل آبادی عظیم آباد طرف شرقی برلب آب گنگا واقعست معسکر گردید نقی علی خان و سید علی خان عم علی
اخوان فقیر بوساطت میر محمد کاظم خان برادر میر جعفر خان بملازمتش رسیدند و بنده بمعرفت میر محمد کاظم خان بخشی که فی الجمله
زمام قرابتی و با آن عزیز آشنائی و حقوق دوستیهای او و احسان سابق بابت جنگ سراج الدوله با شوکت جنگ برگردن
بود یک ملاقات ناچاری با میر محمد جعفر خان نمود چه فقیر با او ضایع او قبل ازین نظامت و بعد از آن هم مناسبتی و
با مجالست او بنابر عدم مجانست رغبتی نبود و در مدت دو سه ماه اقامت او در عظیم آباد شاید یکبار یا دو بار دیگر بدربار رفت
و هر بار باستماع تقریرات موحشهٔ او زجرت خاطر و انتشار حواس بهم رسانید و خواهش مشاهدهٔ آن محفل مضمحل گردید لیکن اغلب
اوقات بخانهٔ میر محمد کاظم خان بخشی گذرانیده دل خود را خوش نمود میداشت و هر چند عسرت و تهی دستی بسیار در آن اوان

سمند بیکار نسبت در رفقای خود بار رباست بسیار که از حرکات ناهنجار آمده و عامل سراج الدوله ست آمده که در ایام انگال سرمست بوده و خوش شود گردانیده چون خادم حسین خان نزدیک رسید رعب و خوف در آن فتنه جا کرده خادم حسین خان
خود استمداد فوج از میر جعفر خان نمود و عرضی نوشته بجناب اطلاع داشت که این ولد نو رسته با عانت سر بر آورده
مرسد و تزلزلی در قلوب سپاه پورنیه بهم رسیده و ذبیان آسا اندک اندک راه فرار اختیار نمودند و شنهار برای
سرساک تر بود و راه جاده میگرفت تا آنکه در حقیقت جامه قصور سی راه نامه خاطرش هم بر سانی مدد بیرون میر محمد جعفر خان
چنانچه امین سید و بود چون میر محمد کاظم خان بکمک خادم حسین خان در راه ساخت خادم حسین خان که مرد جنگ نبود
سا اضطراب سپاه و سالار پورنیه آگهی یافته مقابله را نساسا و الست با سلاح و امانت دیگری کار نمیکند و ناچار
هم بر آرد و ما سر بی قتل اران که میر محمد کاظم خان برسد سپاه همراه خود را آراسته صفوف حرب مرتب نموده
قبل جنگ کوفته سوار رسد آن ان طرف جامع علی خان تو اول جنگ بیر تیشه جنگ نمود و صفوف را آراسته بر سنگر بود
مستعد ایستاد و چون خادم حسین خان مع فوج خود نمایان شد سپاه جامع را که جوف و هراس داده مستولی گردیده بود احکام
سیم و ایستاد از خادم حسین خان سیر رسیده بود بهم دیدن طلیعه لشکر جان خود تحریک خفیف و نشان گریزان گشته راه
فرار پیمودند و بخانه خود رسیده آسودند جامع علی خان ما حرد حیران گشته سپاهی که بجا ماند مدد نکرد رفت در رفت
که رفت ملا سرا راه کوهستان گرفته بیرون از حد و محروسه این هر سه صوبه ماسک سر بر آورده در اسحاله برد و
در عهد عالیجاه میر قاسم خان بار آمده مدتی در عقبات با بعد لعدار ان از و خبری مسموع نشد و خادم حسین خان
مظفر و منصور داخل پورنیه گردیده در خانه های سا کرده دولت جنگ نزول نمود و در آن داد تا تعمیر کرده اصل سنگ
را خامر کنند آن احمق نامید آنکه متعدد پیشه ام و بد نامی بر سر جامع علی خان افتاده چنان تعریفی ناشی
نموده نمود و بهنگ گرفتار آمد خادم حسین خان کامه مع وضع از گرفته سر گرا با و بهوسه و فحش از خامر و اورد بیت
آورده بود استرداد نمود و اکثر فراریان را اسیر کرد مع سری را مید از انجه گرفته بود مصرف و منزل خود را آورد
و مردم را لطف و کنایه سر قید و سلیقه آسس و نامود و بحایید و ربد و او سری نام نامی امد و حق در بی حس میر محمد کاظم خان
حسب الطلب رسیده با خادم حسین خان ملاقات نمود و لعد روز چند مرخص شده و بر دو میر محمد جعفر خان رفت
و خادم حسین خان بتشیید الارکان گشته باستنطام ممالک متعلقه خود پرداخت بعد چند ماه ز جن پان متهم کرده بات
بعد یه سیف خان و صولت جنگ در پورنیه داشت گمان آنکه امرا با سیمان که کار ساختهین جنگ و نمود بی
ار میان سمان در وع ی اصل است کینه سی با سد خادم حسین خان با من کینه چرا داشته و اند بود و گرفته تا آن و ماند نشان
و دیات را متصرف باید شد چون رسید خادم حسین خان باستعد اخروج نموده و گفت رفتن تان خیر ساخت را اوو دولت
مستحده و آرمان برآمده با سپاه گفت تواب بامدار کار ما همین است که تحقیق و تفتیش نموده با همه سران دیگران سی کیسه سرای
خود جگر به تصور کرده با سیم گفت جامه را بهم خود ساخت سکه گفته در میدان آورده بود و بد مصمم شد بحکم دولعل
مردم را گفت که این کینه سی را بر و شیطی بود اسیر باید و رساخت ساختیش برادر و سر دیگران عیان گرد و حسب الحکم
از اصل آنکه بر میر محمد جعفر خان با جمیع لشکر و حشم نهضت روی بعظیم آباد نمود.

ذکر نهضت نمودن میر محمد جعفر خان از ارض محل الطرف عظیم آباد و ساختن راجه رام نرائن

استشهار سے داد فی الحقیقه قرابتے نداشت چه صورت قرابتش آنست که سید خادم علی خان پدر خادم حسن خان شوہر خواہر میر جعفر خان بود و خادم حسن خان از ان ضعیفه بہم نرسیده از زنے دیگر که شاید کشمیریه بود متولد گشته بدین جہت بخواہرزادگی او مفاخرت سے جست و در ہر مجلسے میر محمد جعفر خان را بلفظ ماموکه در ہندے خالو را میگویند تعبیر سے نمود امّا بعض مناسبتہاسے مزاج داشت و در سن ہم چندان تفاوت نبود بدین سبب از بدو جوانی در تماشا بینے و نواجش علیبے و لہو و لعب که مرغوب ہر دو کس تا پایان زندگانے بود ہمیشه شریک و سہیم و در یک مرتبه و مقام مقیم بوده اوقات را بکام و طرب میگذرانیدند لیکن نسبت بمیر محمد جعفر خان نہایت عیار و در حساب و کتاب و اخذ و جر زر ہوشیارتر و سیکسرے و نیز مغزے در مزاجش غالب و باوضاع خانه جنگی و حرکات و کلمات لوطیانه معتاد و راغب بود چون بنوکرے صولت جنگ مرحوم مدتہا در پورنیه بسر برده از راه و رسم آن دیار و مداخل و مخارجش آگہی تمام داشت آز روسے حکومت آنجا سے نمود و در جلدوسے رفاقتے که ہنگام خوف سراج الدوله با میر جعفر خان کرده و فی الحقیقه در پناه او بسر برده چه سراج الدوله از خادم حسن خان ہم بدگمان و خواہان ایذا و اخراجش بود توقع داشت که چون حق تعالے بر شما این ہمه ملک و دولت بخشیده اگر گوشه پورنیه باین بنده که با ذیال دولت شما متشبث و منتسب بوده بخشید از بنده بپدر یا بیگانه نخواہد بود چون ہنگامه حاضر علیخان روسے داد و میر جعفر خان باراده اطفاسے نائره آن فساد بیرون بر آمد خادم حسن خان که زرسے معتدبه با خود داشت اسباب امارت القدر حاجت آراسته ہمراہے میر جعفر خان گزید و اصلاح مفاسد پورنیه را بشرط اعطاے خدمت آنجا و اعانت اندک فوجے متعہد گردید میر جعفر خان که رغبت بعیش و آرام خصوص درین ازمنه که وقت شام دولتے بدستش آمد نہایت داشت و معامله عظیم آباد را از پورنیه عظیم تر سے پنداشت برلسے ضے گشته خلعت خدمت پورنیه باو داد و میر محمد کاظم خان رساله دار قدیم مہابت جنگ را که بانقیب ہم قرابتے داشت چنانچه ذکرش در جنگ شوکت جنگ با سراج الدوله بتقریبے گذشت و بالفعل بمیر محمد جعفر خان نابر تالیف قلوب بر رساله اش افزوده بخشیگرے بعض افواج ہم باو فرموده بود بکمک خادم حسن خان تعیین نمود +

ذکر رفتن خادم حسن خان به پورنیه و ظفر یافتن بر حاضر علیخان و مجملی از سوانح آنجا

میر محمد جعفر خان خود در راج محل توقف نموده خادم حسن خان را چنانچه گفته آمد به پورنیه مرخص نمود خادم حسن خان فوج و اسباب خود آراسته عبور گنگا کرد و نوشتجات بمہر خود بنام ہر یکے از رؤساسے سپاه و رعایای پورنیه که جمله را بنام و نشان سے شناخت متضمن وعد و وعید و تالیف و تہدید برنگاشت حاضر علیخان سفاہت نشان و اچل سنگه مغرور خود را از دمیت دور بمشاہده ازدحام شش ہفت ہزار پیاده برق انداز نگیتی آنجا و دو سه ہزار سوار نجا و را آن دیار که بمنزله رمہا بود از تاثیر آب و ہواسے آنجا بر سے از ننگ و عار گذشته لائق کارزار نبودند خود را مصدر کارسے تصور نموده باراده مدافعه خادم حسن خان بعد استماع اراده اش از پورنیه بر آمده بجائیکه مناسب دانست طرح سنگر و مورچال انداخت و زن یان نام منجمے دماغ او را بتطبیق احکام نجوم بر دلالت فتح و ظفرش شوراینده اطراف و اضلاع مورچال بتجویز خود مقرر ساخت و حاضر علے خان مع دیوان با فوج و سامان دران سنگر اقامت ورزیده

و مدد رسانی آن مار نیش مهابت جنگ و سراج الدوله و تمار سگ که مخلص و دلخواه میر محمد جعفر خان بود و کمند اهل نامی ار گیسو
در جای مگس مشتهر بسیار است و بالیقین و استمالت رام نارایین از لشکر میر محمد جعفر خان مع مراسلات از رسیده در سرگرم
کار خود گردید و جانب علی خان که زمره صولت جنگ مرحوم و داروغه دیوان خانه او و منور دار الناس بود لغو شده سندل
شوکت جنگ تابید موهن لال از طرف سراج الدوله در پورنیه بسر میبرد و چیل سنگه نایب دیوان شوکت جنگ در عهد موهن لال متعهد کاغذ پور
دستی پورنیه گردیده و گرفته گرد ذخیره ها آراسته زر و نامی سرانیده بود سپاه و رعایای پورنیه در عهد صولت جنگ که هشت نه سال گذشته بر سر دو
مذکور نهایت مرفه و آسوده بودند تا اولیای او در جمیع ... نه ... را چیره دستی ممرد پدر دیده مردم پورنیه صاحب رعایا که
تنگ آمدند ناچار همه گروه ... بسیار متوسل آمده بودند که علی خان و اچل سنگه از کمال شجاعت
ساعتی مرتبه خود در این انقلاب با هم ساخته سپاه و آنچه را با خود متفق گردانیدند و نایب موهن لال دیوان سراج الدوله
را که حاکم پورنیه بود مقید نموده جانب علی خان بر وسادهٔ حکومت تکیه زد و اچل سنگه دیوان مدار المهام او و مرجع مردم آن
دیار گردید و فی الحقیقه جانب علی خان را نام بود ساخته صاحب اختیار جمیع معاملات و کاروبار سرحد و سپاه مذکور بود
میر محمد جعفر خان را چون سر رام نارایین نایب نظامت عظیم آباد ملتمسان ... خود در پس ... مذکور و المراتع و دو کمی
از معاملات انجا صرف و سپر ... در این عرصه آشوب پورنیه که هم نگوش از رسیده ناچار بر سر انتظام آن دو کار رد نامه مصر
بسیار گرفته و به آن دو سیاهی ... را از امارت بسیار خود منصب نموده داخل معسکر گردیده و در مدار مسند
خود میران را در میسند آنانده نیابت گذاشت اول امر آنکه میسان سهیا بود از سرا حقیقی سراج الدوله که مرزا مهدی نام
و بعضی از جهات با پدر خود داشت و در تحت فرمان ... رهنگی سپرد تا آنکه در دید حیث مقید بود ... اند ... اید سعید
تعلیق فرمان را دستور خود جبالست که آن بیچاره را ... که برای نگهد اسپی تنال و نتها نها که سعید
سپارند گذاشته بر سماسایش را چنان سنگ کسیده که درمان شکسته روح آن مظلوم بعالم قدس پرواز نمود و از بعضی
مسموع افتاد که رهروی التماس ... حور اپیده آن مظلوم مرحوم مسموم تا آن عالم رفت بلکه بعضی از معتمدین می گویند
که سرگذشت آن بیچاره برکش راجه دولبهه رام از میر جعفر خان بود که در اندک زمانی صحت بیامیب سر دو کس
ناچاق و اتفاق نامرادان سندل گردیدش نهایت آنکه راجه دولبهه رام چون متعهدی عمدهٔ مهابت جنگ در عهد
شل رامحا نکی رام و عهد آقا سمی خود صاحب بسیار کجا لردار و دوست بود میر محمد جعفر خان در قتل حمایت او
از مر ... حیابها ... سختگیری محفوظ مانده و منت احسان بر سپاه میکرد است و خود هم بعضی از سری داشت
نامه مذکور رجوع خان آمده و سمی خود که از سراج الدوله داشت اول با میر محمد جعفر خان سر یک و همداستان گردید
تا آنکه دل هم دار ریاست میر جعفر خان و اطاعت خود با دم متصل گشته ارادهٔ سر آوردن میرزا مهدی مرحوم در خاطر
گذرانید بعضی کسان را در این باب هیچ انکار نگذاشت که را در سراج الدوله را مخوفی باشد و رسانید میر محمد جعفر خان
بتوسع سپاه ... از دولبهه رام دریافته و سر ارادهٔ او آگاه گشته در مضطرب ... آن نوجوان ... آگاه
گشت ملی ای حال آن بیچاره را ماهی کشته دستوری دادند ... دلعل لعوس ... سرگرم خود معلّق خاطر و مانع اطاعت
گردیدند میران مذکور خود را بجای مهابت جنگ شمرده و تملا از اعلام خاطر خود کرد چنانچه جابجا که سیدی مرحوم سرداران
پیانه ... سکالی جهانگیر نگر ... دیوان خود ... خان ... قرابت خود با میر محمد جعفر خان

دلیوار ... ان ... شاه ... ۱۲

را نیز با تعجیل شد الثبات شنیده مع اخوان و منتسبان بعظیم آباد آمدند چون خبر ورود ایشان بناظم وقت رسید جواب عسرت ضمیر
ظلم انداز نموده راجه رام نارائن را نهایت ملامت ابر سببی خبری او نوشت و امر نمود که واردان را مع تقی علی خان از بنارس
برگرداند آن نامه بتقی علی خان را گفتهاسی سنده باد آمده برآمدن ایشان بنهار وسی داد بحسب قسمت میر محمد کاظم خان برادر
میر جعفر خان از چند سال ملازم راجه رام نارائن و بخشیگری سرکار او داشت اگرچه مرد ساده بود اما از حق نباید گذشت خصائل حمیده
بزرگانه بسیار داشت سید علی خان برادر سوم فقیر سخن بدمنش رنجیده این ماجرا ظاهر ساخت و گفت که راجه رام نارائن چه بار
خود فرستاده در معاودت المطرت بنارس حسب الامر برادر شما که ناظم اند مبالغه دارد از استماع این خبر برآشفت و برام نارائن
پیغام فرستاد که من با ایشان شریکم اگر برآوردن ایشان از شهر منظور باشد کار برآوردن من باید نمود رام نارائن عذرها
خواست و اظهار نمود که مرا با این صاحبان کاری نبود از امر برادر شما چاره نیست با انکار نموده ام گفت اوشان لوچ نوشته اند
تدارکش را من می نمایم شما کاری نداشته باشید او خاموش نشست و این مرد بزرگ را هرچه در دلش آمد بزبان
قلم داده به برادر خود میر محمد جعفر خان نوشته فرستاد چون خط رسید به تنبیه برادر نادم و متنبه گشته از اراده فاسده خود باز
متعاقبش سند و رسیده برین ماجرا آگاه و تقی علی خان از آمدن من منتظر گردید که مبادا خبر ورود ایشان محرک آشفتگی
خاطر میر جعفر خان و رام نارائن مجدد اگردنده تشویش ایشان دیده استمالت نمود که من از ورود خود رام نارائن را آگاه
میگردانم اگر راضی گشته اذن داد میمانیم و الا برمیگردم و رقعه براجه مذکور نوشته فرستادم جواب با در کمال خوبی نوشت
و برای ملاقات خود مرا طلبید و اذن اقامت داد فقیر در خانه با برادران و مادر بسر برده گاه گاهی آمد و رفت دربار رام نارائن
می نمود تا آنکه غلغله شورش حاضر علی خان غلام صولت جنگ مرحوم که داروغه دیوان خانه اش هم بود باتفاق اچل سنگه
کایتهه دیوان شوکت جنگ که در پورنیه خروج نموده پسر موهن لال یا نائب او را گرفته مقید ساخت و خود بحکومت آنجا
سری برافراشته بود و خبر آمد آمد میر محمد جعفر خان و برآمدنش از مرشد آباد باستماع شورش مذکور شیوع یافت
و معلوم شد که میر محمد جعفر خان باراده اطفای نائره آنجا و انتظام و تسخیر عظیم آباد با فوج انبوه برآمده چنانچه در اوراق
آینده تفصیل این سوانح بوضوح می انجامد

ذکر برآمدن میر محمد جعفر خان باراده گوشمال حاضر علیخان و انتظام و تسخیر عظیم آباد و تألیف راجه رام نارائن و دیگران

چون در مرشد آباد انقلابی عظیم و فترتی جسیم روی داد هر یکی در خیالی افتاده اراده پیش گرفت راجه رام نارائن
راهم پهلوان سنگه و راجه سندر سنگه و دیگران دلالت بلشکر کشی و انتقام ولی نعمت و خداوندزاده او نمودند توفیق و
جرأت نیافت و هرچند اندیشه ها از طرف میر محمد جعفر خان در مآل احوال خود داشت تماشائی پیش گرفته آمیزش
را صوب امور پنداشت روزی میر محمد کاظم خان برادر میر محمد جعفر خان مع همراهیان خود که جم غفیری بود بی خبر
و غیر وقت اول صبح درباغ ساخته رام نارائن که او هم درانجا بود رفته داخل شد و رام نارائن متوحش گشته از عمارت
باغ مذکور در عمارت باغ دوم که ضمیمه همین باغ بود رفته نشست و مخلصانش درانجا اجماع نموده گله این قسم آمدنها نمودند
و رام نارائن هم عذر آنکه اینوقت ملاقات نمی تواند شد زبانی مردم گفته فرستاد و از میر محمد کاظم خان و برادرش بدگمان
گشته شکایت ایشان نقل مجلس خود نمود تا آنکه میر شرف الدین که جماعه دار قدیم از زمان شجاع الدوله و سرفراز خان

مرغ چمن تلخی جان ریخته بود رسید چندان امور ارادهٔ سیاسی بر سر نصرت قبیل را استاده کرد و قطرهٔ چیدار بود سراج الدوله
هم بر شان رسی بکشید ما عسر وایاما و سے الا العیار **نظم** چنین بود گردیدن روزگار + سکسیر وند عهد و پایدار + مده رعیان دل
که بیگانه ایست + چو مطرب که هر روز در خانه ایست + لایق بود چنین با دلبرے + که هر بامدادش بود شوهرے + بر سر قرار
و پاس است + که هر دم تی جائے دیگر کس است + نکوے کن امروز چون ده تر است + که سال دگر دیگرے ده خداست +
اگر گنج قارون بدست آورے + نماند مگر آنچه بخشی کسے + چون لاش او در بازار مدرسه اے با درش رسید آن نماند
سود و غوغا سرا اطلاع گردیده برهنه سر و پا بر دو و سینه طپانچه زنان بیرون دوید خادم حسن خان سر مانده بود که سر بازار
دعامل در واره با درش بود تماشائے تشهیر لاش مخدوم زاده خود دیده نمود مشاهدهٔ این احوال نموده لیاقتان عدد
و سادات بالعرب کنک دچوب دستی آن زن بیچاره سر گشته سر گشته را مع دیگر نسوان همراهش اندرون خانه کرد ند
و قتیکه سراج الدوله را آورده بود ند میر محمد جعفر خان در خواب بود اگر چه از افراط میسرات بیدار لیس هم کسار خواب شد
خصوص دران وقت کرشته سنگ سائید جلوس بر مسند امارت سنگ دو بالا گشته از هیچ عالم خبرے نداشت ملک بلند خیر
قبل از این که به پدر اطلاعے شود کار سراج الدوله تمام ساخت چون بیدار شد میرن پیغام فرستاد که از تا ملم معزول عید عامل
نکوا بے در عهده وه اسا و فرستاد که من نه آن سے خرم که رعیت امور شاہل ولعامل خواهم نمود و هر کس سر دادم عار
سے سه دماحرب و دیگفت که پدر مرا الحال پیغام فرستاده و من همان وقت کار او را تمام ساختم یاران سرح د
امیرزاده مهاحبان ام برده رعیت کار را تمکوره با تمام داشت مخصوص که لعد تسلط و تشیدار کان دولت خود با هیچ بام شرین برشت دچار نه
متعرض مستقل نتی و استها شروع شد و میر باساتین با میر محمد جعفر خان بصورت ترک اسم رو حکمی بر اخلاص سلام علی بیک حکیم بیگ
مرحوم مالین شده مر و ملتد امیر نائب مذکور که حال الامیر سراج الدوله بود دبیچاره را رار و کیتیه آورده بود دم اخلاص با فته بر ورش
میر محمد خان رسید میر نائب مذکور بار سالی بماست مطلبے نهایت دوستی با میر محمد جعفر خان داشت در همواره لقرب و از احتصاص
الله کسے ارسعر بان با و براسر بود چون خبر این انقلاب و میداری شد میر محمد جعفر خان از جواب و انگاے او بر سعد
ایالت بمارس رسید با مرحوم راکه امرائے سراج الدوله بود هم خانه و محالات مملوکه و التمعا در عظیم آباد و معرفت
با میر محمد جعفر خان از سعر بس چنانچه باید بود امید خود بعظیم آباد میتش سعد خان مرحوم با والد فقیر نهایت رابطهٔ اخلاص و
کمال اتحاد است سرگاه شده از مرشدآباد معرفت ارمانه پیشتر اول میر محمد جعفر خان را ملاقات شده بمجرد
تهنیت آمد بعد شده و سرائے با ردید میر بهت و میرن بار مدا شت بس کست لعقیر داشت سلوک عرد سے
اهل سے آورد و از ادب عقده رو بر و سے فقیر میکشید علاوه آن بلسقے علی خان ساد رحمه فقیر میر محمد جعفر خان را دوستی
و تکلیفی با راه مرسه بود که بالاسار ان تصور شوال نمود ساریں اور الکمان شد گویا این دولت خاص آمده اگر هیچ
سا شد مهاتب معروض عظیم آباد البته با خواهد شد از این حیث سرعت متصمن ممارکباد و نوشته ابلاغ نمود و خود سار عقاید های
داور که مرا مسائی اتحاد میر محمد جعفر خان داشت ارا ده سعادت با ماکن مالوف ملوکه تقسیم داد کشتی با تیار نموده والده و
تمیع اهل و عیال و زنان را سوا سته راه عظیم آباد گردید شده لظر سریکه الحال میر محمد جعفر خان را که گوشه آسمان مسایه
بار مرتبه حوده نهایت شکستی و سر لیم و میر محمد جعفر خان چنان سکے نیست که لوسے آ دست از کمال احمال اولتیام
توان نمود ما مید لعوق شناسے قناعت ساق او بایدد اشت اندک تا ملی نموده در سارس توقفے کرده دقتی علیحان

و آرام نمود و شتر جمازه را به راج محل فرستاده دشمنان او را که در فحص و تلاش نمی آسودند آگهی داد میر داؤد و میر قاسم خان با انبوهی که
همراه شان بود در رسیدند سراج الدوله را مع عیال و اموالیکه با خود داشت بدست آورده شادمان گردیدند بیت
همینست بس ندامت اگر شنوی * که گر خار کاری سمن ندروی * چون سراج الدوله مکافات را مجسم و مهیا دید بعجز و الحاح
پیش آمد و کسانی را که قابل خطاب خود نمیدانست متحمل عتاب آنها میگردید و از هر کس التماس جان بخشی و تعیین وجه قوتی
و نگهداشتن در زاویهٔ نمود میر محمد قاسم خان مسند و تحفه زیور لطف النساء را که زیاده بر لک کسری ازو بود در آن زمان
بوعد و وعید و بیم و امید گرفته متصرف گردید و از ین قبیل آنچه دیگر میسر گشت و بدستش آمد گرفت و دیگران نیز در خور رتبه
در یافت خود هر چه هر که را بهر صورت دست داد در ربودند و حیران گوتاهی نمود و موهن لال که بدلوانی سراج الدوله
سر افتخار بر اقتدار بکیوان کشیده سرمایهٔ عناد و عداوتها گردیده بود قبل از اسیری آقای خود در مرشدآباد گرفتار
آمد و محمد جعفر خان برای استرضای راجه دولبه رام او را حواله راجه مرقوم نمود و بظاهر اموال اندوخته او بدست
راجه دولبه رام افتاد و نبالش نیز درهمین کشاکش تلف گردید و سراج الدوله روز یکشنبه پانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد هجری در دست نوکران خود اسیر ذلت و هوان بمرشدآباد رسید چون خلق او را بدان حال مشاهده نمود
دولت و اقبال و جاه و جلال و ناز پرورد گیهایش که در زمان صغر سن و عهد مهابت جنگ دیده بودند بیاد آورده
خیره سری و زشتی افعال او را بالمره از خاطر محو و منسی گردانیده بر احوال او ترحم می نمودند میگویند بعضی از جماعه داران
ملازم که مسکن آنها سر راه بود او را بدان حال دیده و متاثر گردیده قاصد استخلاص او شدند اما مقتدران که بعضی از و دلتنگ
و بعضی از دشمن منتسباً امید وفا و عهده و سیم و زر داشتند در ینباب مسامحه نموده اغماض کردند آنچه در کون خاطر
زمره ناتوانان بود بظهور نرسید میر محمد جعفر خان اقامت خود در منصور گنج بعوض جانشینی مقرر نموده میرن را که اکبر
اولاد و از بطن شاه خانم همشیرهٔ علاء الدوله مهابت جنگ و پرورده او بعد مردن پدر بود در حویلی قدیم خود در جعفرگنج مرشدآباد
نگهداشت و میرن مذکور در جمیع امور قدری چند از پدر خود بیشتر و در غرابت وضع و لباس و ایذا و اضرار و دیگر ذمائم اخلاق
بیشتر بود و نیز در قتل مردم و مالیشه به نهایت عجول و جابکی و چالاکی در امور نامعقول از جمله حزم و دور اندیشی شمرده تامل و ترحم
سوء تدبیر میدانست و با این حالات خود را اعقل الناس دانسته با رتکاب اعمال قبیحه گذاشته بمهابت جنگ می جست مجرد
استماع ورود سراج الدوله او را نزد خود طلبداشته در جای مقید نموده و از رفقای خود خواهان قتل او گشت نجیب
زادگان که نسبت مردمی داشتند ازین کار زشت استنکاف نموده احدی بران امر شنیع اقبال نکرد آخر الامر محمدی بیگ
نامی که از بد و شعور نمک پرورده پدر سراج الدوله و مهابت جنگ بود و جده سراج الدوله یا مادر او دختری بیکس بدو
پرورده طلبا لمرضات الله با آن شقی کتخدا کرده بودند این شقاوت را اختیار نموده بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله
بقتل او رفت چون سراج الدوله او را دید پرسید که همانا برای کشتن من آمده اقرار نمود آن بیچاره از جان خود مایوس
گردیده مجدداً از افعال بد در بارگاه کرم الهی تائب گشت و گفت آیا راضی نمی شوند که در گوشه افتاده زندگانی کنم بعد از آن
گفت نه البته در انتقام قتل ناحق حسین قلی خان کشته باید شد و جلاد مذکور تیغ بیدریغ کشیده ضربتی چند بر بیکس نازنین او زد
بر روی زمین افتاده گفت بس است که کار من تمام و انتقام بانجام رسید و جان شیرین بجان آفرین سپرده ازین دار الابتلا مظلوم
و مقتول تیغ جفا در گذشت و لاش او را بر هودج فیلی انداخته بطور تشهیر در شهر گردانیدند میگویند فیلبان همانجا که سراج الدوله

رئیس فرانسیس در کمال اضطرار نگاشته در نهایت تاکید و عجلت اطلاع داشته بود چه مرقوم یاد رسید اما موافق عالیکه
الحال هندوستان تاریکیه برای معارف از سر راه رام نراین هوا کرده بود و وصول شود در بنگاله بسیار که بعد اطلاع آنها
مذکور روانه گردید و قبل از رسیدن او در اینجا کار سراج الدوله تمام و او را مردم میر محمد جعفر خان از حمادات راجمحل گرفته و هم در
انتقام آورده بودند موسیو لاس متصل راجمحل رسیده اتمام کار سراج الدوله شنیده گیتیهای خود را بطرف عظیم آباد برگردانید
و سمرکوت که الحال جنرل شده از ولایت آمده در آن وقت مرتبه سیمی همراه کرنل کلیف بود متعاقب لاس و بصورت
ملاقات او و عدم انقیاد رس نامور گردیده ما او سرجا برخورد گردیده تا کرم نامه و یکسر و دستی از درستی موسیو لاس بکمرل
بیسراز و میرزا سمرکوت تعاقب او نمود از حد سر صوبه متعلقه سراج الدوله مدد کرده برگشت + + + +

ذکر داخل شدن میر محمد جعفر خان در منصورگنج و جلوس نمودن بر مسند ایالت هر سه صوبه بے تصدیع و رنج و گرفتار شدن سراج الدوله در دست لوگران و خرامیدن او و بعد تر که انتقام ازین جهان بعالم جاودان

چون میر محمد جعفر خان را بمسند حکومت دیده بعد گریختن سراج الدوله در پلاسی توقف نموده با کرنل کلیف و دیگر سرداران
انگلیس ملاقات کرده و استحکام عهود و مواثیق نموده جماعه مذکوره را خود در نفس گردانید و از احوال سراج الدوله و اهم
سرداران فوج اران برگشته طالع اطلاع بهم رسانید از اعیان شهر و ارکان دولت و سران سپاه چون خاطر جمع شد
بعد یک روز که عبارت از پنج روز [illegible] ماه شوال سال مرقوم العهد باشد داخل دولتخانه سراج الدوله منصورگنج
گردیده و مبادرت نام نمود شهر مرشد آباد گردانید [illegible] دیگر که با او وفاق ورزیده بودند و سلامت طلبان از هم
کار سر دو [illegible] بر سر دیگر سازشها که در گردانیدن [illegible] و بیعت کرده او شناسند [illegible] یکی که دل [illegible] این امر
طرف سراج الدوله در دل داشتند بس مرد قلیل بود اما اهم جار و ناچار از اندرون ظاهر او ترسیده خود را با گشت نما ساختن
مطلق ندیده حاضر آمدند و میر محمد جعفر خان بر مسند ایالت تکیه زده کوس ملک و دولت ملقبا و اداره ساخت و بالغاه راجه
دولبه رام برای وثوق معاملات صدر و ربط اموال و حساب و انعام آن برای جماعه انگلیسیه در راجه دولبه رام چنانچه مذکور
بود پرداخت و ناچار عطایا و القاب معامله جنگ و دمع و اعلام و نهایت عزت و ردل از روی آن داشت برای
خود مقرر ساخته شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر مهابت جنگ در مهر و کنده و خطاب مهابت جنگ مرحوم
برای پسر خود میرن مقرر ساخت و خطاب همت جنگ مرحوم را که برادر خود میر محمد کاظم خان معین نمود در ممالک محروسه
سه صوبه اکثر جا بنام [illegible] نیابت و استقلال [illegible] صلاح خان دستار دسالن داشت و میر محمد قاسم خان داماد خود را مع مردم معتمد
برای گرفتن سراج الدوله فرستاده و [illegible] برادر خود را که در راجمحل شده بود [illegible] تاکید و ملامت نوشت که در گرفتن
سراج الدوله جهد بلیغ نماید سراج الدوله را که دام اجل پیچیده [illegible] بطرف دریا مقابل راجمحل رسیده در تکیه داناشاه نام
فقیری [illegible] از کشتی فرود آمده وارد و هیچ کم چیزی برای خود و دختر خود و دیگران که دو سه روز چیزی نخورده بودند
نمود طالب شد [illegible] آن فقیر مذکور در زمان دولت و اقتدار چیزی که موجب [illegible] و آزار باشد بعمل آورده بود فقیر مذکور که
در پی [illegible] بود میخواست [illegible] دام سر [illegible] از آن جلو پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و الباس [illegible]

طریق فرار گشاده خواهد یافت سراج الدوله روی به میر محمد جعفر خان دیده مشوره طلبید خان مرقوم سخن اول را اعاده نمود و گفت
که از ما خود همان قسم که گفتیم کاری نمی تواند شد دیگر اختیار با صاحب است سراج الدوله باستیلای هراس بیهوش و حواس
گشته اطاعت میر محمد جعفر خان را به ضرورت اصوب و اصلح شمرده موهن لال را بمبالغه و اهتمام از جاییکه رسیده بود باز پس
طلبید **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نباید بکار ٭ بمجرد برگشتن موهن لال از آن مکان لشکریان را
پریشان خاطری پیش آمده همراهیان اهل نفاق و بیدلان دور از وفاق راه فرار گشاده گریختن آغاز نهادند چون این راه گشاده
گشت هر یکی بمشاهده دیگری سر در پی هم نهاده شروع بگریختن نمودند و در اندک زمانی عار فرار شیوع یافته همه کس را
اختیار از دست افتاد سراج الدوله که بر احوال لشکر آگهی یافت و خوف عظیمی از حریف مقابل و عظیم تر از آن از دشمنان بغل لاحق
داشت و کمتر کسی را دوست خود می انگاشت بشدت اضطراب از جمیع تدبیرات دست بر داشته ساعتی از روز مذکور
که یوم الخمیس بود باقی مانده خود هم رهگرای مسالک فرار گشت و ششم ماه شوال سال مذکور دو سه ساعت از روز جمعه
برآمده بمنصور گنج رسید هر چند تاکید نمود که ملازمان در منصور گنج بجا است او قیام نمایند تا برای خود راهی که مناسب دانند
بعد اندک تامل اختیار نماید کسی قبول نکرده هر یکی بعذری متمسک گردید حتی محمد ایرج خان که پدر زنش بود سراج الدوله
پیش او هم دستار خود از سر بر داشته بر بالش گذاشت که درین وقت برای خدا دست از من بر نداشته همین جا باشید
و مردم را جمع نمایید تا اگر گریختن هم صلاح افتد بطور مناسب میسر آید خان مذکور نشنید و عذرها خواسته بخانه خود رفت سراج الدوله
بپاس استرضای مردم هر که از وجوه مشاهره بلکه بطور مساعده هر چه درخواست فرمان داد که خزانه را گشاده همه کس بدهند
و تا شب در خزانه باز و دست گیرندگان دراز بود در آن شب مبلغ خطیری هر که بهر حیله توانست بر داشت و در خانه خود برده
جمع نمود اما کسی بکارش نیامد وقتی که بذل اموال و درگذشتن از اندوختن زر و وبال می بایست نکرد و دست و زبان
از ایذای مردم باز نداشت آخر برأی العین خود مکافات همه را دیده و جمیع مصائب و محن بر جان و بدن خود بر داشت
چنانچه گفته اند **بیت** میاز زور مندی مکن بر کهان ٭ که بر یک نمط می نماند جهان ٭ مبر گفتمت پای مردم ز جای ٭ که
عاجز شوی گر در آیی ز پای ٭ دل دوستان جمع بهتر که گنج ٭ خزینه تهی به که مردم برنج ٭ مینداز در پای کار کسی ٭
که افتد که در پایش افتی بسی ٭ عدو را بکوچک نباید شمرد ٭ که کوه کلان دیدم از سنگ خرد ٭ نبینی که چون با هم آیند مور ٭
ز شیران جنگی بر آرند شور ٭ نه مویی که از بریشمی کمتر است ٭ چو پر شد ز زنجیر محکم تر است ٭ القصه سراج الدوله خود را بی یار
و یاور دیده تمام روز در منصور گنج گذرانید و شب شنبه هفتم شوال سال مذکور بقدری که توانست جواهر و اشرفی با لطف النساء
و برخی از زنهای دیگر که آنها را دوست می داشت بسواری رتهه و میانه بر داشت و افیال را برای از احمال و اثقال
همراه گرفته در ثلث آخر شب از خانه خود بدر رفت و از راه نادانی و همراهی قضا راه خشکی گذاشته به بهگوان گوله رفت تا
در انجا بر کشتی که آماده داشت سوار شده راه عظیم آباد گرفت اگر اندک دل خود قوی داشته بعضی جماعه داران ریزه
را که گمان رفاقت با آنها بود پیغام فرستاده راه خشکی می رفت اکثر مردم بطمع بسیار و قدامت حقوق رفاقت او بر آمدند
و با چند هزار کس بدر می رفت و کسی مزاحم او در راه نمی توانست شد بلکه در هر منزلی مردم با وی پیوسته کثرت و
جمعیت می افزود لیکن کرا مجال و یارا که چاره تقدیر و تدارک قضا تواند نمود غرض سراج الدوله بر بجره و کشتیها راه عظیم آباد
سپرده بود قبل ازین ماجرا هنگام استماع حرکت جماعه انگلیشیه بارادهٔ جنگ او و نهضت خود به پلاسی خطی به موسیو لاس

چون خبر جنبیدن کرنل کلیف از کلکته بقصد مقابلت بگوش سراج الدوله رسید ناچار و ناچار با دل دو نیم پر از هراس هم از معسکر گنج
کوچ نموده با فوج معتمد خود که عبارت از میر مدن سمتی و راجه موهن لال دیوان و همراهیانش باشد و معدودی از
مخلصان دیگر با پلاسی رسید و از آن طرف کرنل کلیف ثابت جنگ با جماعه خود قلیل نوسخته از تنگ که شاید سه دو
عدد لشکر سه هزار نفر بسمت کشید در باغ پلاسی رسید همه آن گردیده و روز پنجشنبه پنجم شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
آتش گیر و دار بلند شد جوانان فرنگ کلاه پوشان و قرابینان با آواز جنگ توپ اندازی دلتنگ سپهر و شریک عدا ارند
خصوص انگلیس که در فرق مقاتله خود هم ممتاز و در این کار سکه را با ماه و امارت داشته مرتبه مارس گلوله توپ متواتر و متوالی
بود که عقل تماشائیان حیره و بریان و قوت سامعه و باصره و ادراک سرعت آن عاجز و حیران بود و میر محمد جعفر خان
و دیگران که باعث این فساد و موادان بنکست سراج الدوله بوده و اداره در لطرفیکه متعین بودند استاده تماشای می نمودند و
میر مدن و غیره گرم جانفشانی بطالب مع و العزت بوده دست و پای میزدند از شدت ورود گوله توپ جمال بورش
نمی یافتند آما آهسته آهسته پاسی حلادت پیش گذاشته راه بتقصیر نمودند تا آنکه دو ثلث روز گذشت و میر مدن به پیش لال
توپ باغ پلاسی رسیدند که گلوله سید بامت جنگ شکست یافته چند تن نگاهان شده و مورد عتاب ساحت درمود که دفعه جیبی
بودکه جنگ در نهایت قلب رو بداده معتقد یکه مسطور است اهتمام خواهد یافت و فوج همه منحرف از سراج الدوله است انچه
دیده می شود در مکس گفته قست و التماس نمود که همین جا مخلص سراج الدوله کرده که هنگام سرگاه ابتداء مطلوب شود انچه
گفته ام اثر آن ظاهر خواهد شد چون کسی اعمال و تمکن کرد ار سراج الدوله هم شکسته گشت و انعام پوشیده بود و میر مدن را که از بلادر
و شجاعت بهره داشت و هم اخلاص سراج الدوله بدل خود داشت کار شکست گوله توپ جالستان رسیده طاهر با او اندکی بیکار رسیش
بنهایت انجامید او درا در چنان حالت که در حالت سفر آخرت بود بحضور سراج الدوله آوردند کلمه سعی بسیار از ارادت خود گفته جان
شیرین بجان آفرین تسلیم نمود و سراج الدوله را مساند که این احوال درد و دست و خواس مثنی آمد و سریع با مطرات و اضطرار
نمود و میر محمد جعفر خان را بخلعت تهنیت و در آمد محل انکار سی بوده در رنگ مبکر و سراج الدوله مکرر سر دم را در ساند مارام
و شجاعت تمام آوردند چون میر محمد جعفر خان مع متوسلان و منتسبان خود مثل خادم حسین خان و پسر خود میر محمد صادق خان
معروف میرن نزدیک آمد سراج الدوله مجرد و الحاح زار زار مددو ببرد چنانچه رسید و شکه دستار از سر خود بر زمین اسیه بحضور
میر محمد جعفر خان گذاشت گفت اکنون من از کرده های خود پشیمان رجوع رایت و در ما بهایست نمود و جهات حساب را
جمع آورده و سلطان اکمال آن مرحوم سید امام اسد داوم که از قصور ما سده در گذشته انچه لازمه سماحت و سادات و قیصار
حقوق دیرینه و قرابت باشد بعمل آرید و چان و آبروی مرا نگهدارید میر محمد جعفر خان در آن وقت حالی او را دیده اسیر سایه
ملحوظ داشت و بر دعا با او و باعث التماس نمود که تمحال از روز ست الا ایام و وقت پورش جنگ بانده پس رنگان دو حکم
شود تا بکاری خود مشغول گردند و این وقت جنگ را موقوف نمایند فردا انشاء الله تعالی با تفاق سائر فوج تدارک این جنگ
خواهم نمود سراج الدوله گفته موجب سولت میر به کورا راهم سند گردیده که در من باسخن متواسه نمود سراج الدوله
دیوان خود راجه موهن لال را که پیشتر رفته مع میر مدن گرم سپیره اویده و متوجب انداز سی مشغول بود و پیاده همراه ای
او از اطراف و جوانب بیسر رفته و قالو سی خود دیده و لعنک انداز سی هم سبکرند علم درستاد که برگشته بمعسکر دو نور
آید او جواب فرستاده که وقت برگشتن نیست به مرحله رسیده که همین جا خواهد شد و اگر من بگردم بعرقه در لشکر راه یافته

راجه دولبهه رام باستحکام مورچال در پلاسی و در ساختن بآنها و آمدن سراج الدوله تا به پلاسی باراده جنگ و هزیمت یافتن از افواج انگلیشیه فرنگ مقرر شدن نظامت بنگاله بمیر محمد جعفر خان و انتقال دولت از خانواده مهابت جنگ بدیگران *

چون کار بجائیکه سابق ذکر یافت رسید هر یکی رای اختیار نموده چاره مدافعه سراج الدوله منحصر در برانگیختن جماعه انگلیشیه دید و بنوعیکه توانست و دانست در ترغیب و تحریض آنها بجنگ سراج الدوله کوشید جگت سیته ظاهرا بوساطت گماشتهای خود امین چند تورته را که مهاجن عمده کلکته بود درین صرافت آورد که انگلیشیان را براراده مجادله و مقابله سراج الدوله مصمم گرداند و راجه دولبهه رام نیز کسی را برین کار متعین نمود که بنده نام او نشنیده و میر محمد جعفر خان همان میرزا امیر بیگ را که اندکی از احوال او و نیکوئی که در رسانیدن بعض بی بی ها با انگلیشیان نموده بود مذکور شد فرستاده احوال بیوفائیهای سراج الدوله با خود و دیگران و اجتماع آرای جمیع مردم بر دفعیه او با جماعه انگلیشیه ظاهر نمود بلکه محضری که بسعی میر محمد جعفر خان بمهر سرداراینکه از دست سراج الدوله بجان آمده بودند تیار شده بود نیز بصحابت میرزای مذکور فرستاده خواهان حرکت سرداران جماعه انگلیشیه گردید و پیغام داد که اگر شما صاحبان اندک حرکتی از جای خود و سهل جنگی با سراج الدوله نمائید تدارک او بهر صورتیکه دانیم ما خواهیم نمود و باندک توجه شما خلق عالمی از دست ایذا و اضرار این ظالم نجات خواهد یافت و وعده ادای مبالغ خطیر سه کرور روپیه و دیگر توقعات که بنده را بران اطلاعی نیست هم کرد بعهد و پیمان و بعد رسیدن آمدن مهاجنان مذکور نموده ظلمهائیکه از دست سراج الدوله بر سبیل بیکسیتی و دیگران گذشته بود و چند از آن آراسته یکیک ظاهر ساختند جماعه انگلیش که در شجاعت و پردلی نظیر ندارند و کیست که با اینهمه شجاعت و مردمی جویای نام و نشان و بشرط تیسر اسباب مملکت ستان نباشد باستماع این اخبار و اطلاع بر حالات باهم مشوره نموده ملتمسات میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام پذیرفته مهیای مجادله با سراج الدوله شدند اما چون ضابطه این جماعه و کل عقلا نیست که بی جهتی معقول با کسی برهم زنند البته جواب و سؤال با سراج الدوله نموده جهتی معقول در برهم زدن مصالحه بهم رسانیده باشند که بنده بران اطلاعی ندارد اغلب که درنگ و تغافل در ادای مبلغ تاوان که بعوض مال بغارت رفته کلکته مقرر شده بود دست آویز جنگ و برهم زدن صلح شده باشد چه شنیده شد که سراج الدوله یک کرور روپیه بضرورت قبول نموده ادای آن برو دشوار گشته بود بهر صورت بعد قرار یافتن اراده مدافعه با سراج الدوله کرنل کلیف معروف به ثابت جنگ با افواج و هر چه مهیا داشت مستعد جنگ گردید و سراج الدوله تا استماع این خبر مضطر گشت چاره بغیر از استرضای منافقان ندیده و از در رفق و مدارا در آمد اما سودی ندید **بیت** ببالای زجورت جگر خون کنم * بیک ساعت از دل بدر چون کنم * راجه دولبهه رام را مع اکثر افواج پیشتر تا به پلاسی فرستاد تا تیار سنگر و مورچال و استعداد اسباب حرب نماید او در آنجا نشسته کار سرکار بظاهر می نمود و در باطن از کارسازی خود غافل نبوده مبانی عهود و مواثیق با جماعه انگلیشیه هم از طرف خود و هم از قبل میر محمد جعفر خان استحکام میداد و سرداران لشکر سراج الدوله را نیز با خود متفق می ساخت و هر یکی را بوعده مناسب حالش استمالت و شریک حال خود می گردانید و میر محمد جعفر خان نیز آمد و رفت دربار با رفقای خود شروع نموده درهمین کار بود تا آنکه شهرت دارد که همه کس با اینها گردیده کمتر کسی از دل با سراج الدوله مانده چون

جستجوی باقی ماندگان جماعهٔ مولیس و توپ و صندوق و بیادها سپرده اعتبار ترتیب کرده بود و لوازم سرکار و سند جماعهٔ انگلیسیه
با بابا یا داشتار سرداران سابق سراج الدوله با جواهر خود معصوب وکیل خود به سراج الدوله پیام داد که مصالحهٔ فیما بین
ما و نواب بعمل آمده و لازمهٔ مصالحه بلکه مشروط است که دشمن ما دشمن نواب و دوست نواب دوست ما و دوست نواب چنین اسم دشمن
نواب دشمن ما و دوست نواب دوست ما است الحال میان ما و فرانسیسان جنگ شده ما اظهار آورده ایم و نواب اظهار را
در کنف حمایت خود جا داده و تهیهٔ پرورش آنها دارند این امر باعث نقض عهد و شرایط مصالحه است و مناسب آنکه جواب آن
زوال دولت او بوده اند ساعی گردند که برای این گریختهها سه چهار روز دیگر در پناه انگلیسیان ساخت هست اظهار را
جواب باید داد سراج الدوله در جواب مسیو لاس گفتگو نمود و لاس مذکور در جواب گفت که اگر صاحب ما در معاملات
کمپنی فرانسیس که به مخالفت عهد مصالحه خواهد بود و اینکه سرداران انگریز نوکر داریم اگر چند کسی از فرقه ما هم ملازم داشته باشید
نقض عهد نمی شود سراج الدوله جواب مذکور را به وکلای انگلیش گفت آنها ما را و اسپار در جواب آن سراج الدوله اصرار در خصوص
سالوس بوده مبالغه داشتند ارباب غرض سیر در زوال دولت خواهی به عرض رسانیده بودند که مراد صاحبان انگلیس معلوم
سبب با انگلیس خارج از قانون حد و موجب معامله است تا آنکه سراج الدوله ناچار گشته مسیو لاس را از عظیم آباد
ترغیب و در برآمدن از حضور خود مبالغه نمود مسیو لاس وقت رخصت عرض نمود که اگر نوکران ما را در مقام بدر
وکیه خواهید و با انگلیش اتفاق نموده اراده ما دارید و مرا از سمت بدوا سپرده شما شاید آرید بعد برآمدن من تمام با
انگلیش هنگامه کار خود انجام و شما انجام خواهید کرد و باز هم در رسیدن تا آنها قادر شوم هم بسند و نوکران بما
رسانید سمی تواند نیافت بیشتر اعتبار با شما است سراج الدوله از هر چیکه مستولی داشته متوالست کرد و از آنکه از دولت
بالفعل رفتن ما اصلاح است اگر حاجت شود بار علیه باز لاس سے طلبم لاس گفت که اینک صاحب ما در دست باشند که
میان من و شما بار ملاقات نخواهد شد و بعد گر رسیدن از مسافت و روانهٔ عظیم آباد گردید بعد رفتن او از مرشدآباد
بسیار عتابهای سراج الدوله با میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام استعداد یافت و این هر دو کس جگت سیته و دیگران را
که از دست سراج الدوله ناخوشحال و در روزی بر ستمها و آزار بودند با خود متفق ساخته در فکر برآمدن از مملکت شدند
شاهد رسیده که کمپنی که دیرینه از سراج الدوله رنجیدگی و اضطرار و استیصال و هلاک خانه خود در دست میخواستند
میر محمد جعفر خان کو رسیدن فرصت خاطر که گمان رفعت حاصل نبود که احمال اطراف از سراج الدوله ذات ذکر های
شکایت برای مردم معتمد پیش آنها گشاده و حقوق بید رسوم خود ساد بسال داده تظلم و استغاثه کرده سر یکی را
دولت در موافقت میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام سے نمود خود میر رسانیدن از همراهیکه در وقت تسلط اسوال صوبه
رسانیدن معتمد خود سرایان جانب خود سے که عهد داشته بود اعانت همه میر محمد جعفر خان سے کردند میر محمد جعفر خان
دیر نمود باز نیز رسانیده معرفت آنها از قدر سپاه هر کس را که یکباره با فلاس گرفتار بود دگر دمنه خوش گردانیده
وارد خانهٔ خانه او کمال خالی بود ❖

دکر انگیختن ارکان اتفاق پیشه اصحاب انگلیسیه را بمحاربه سراج الدوله و گذاشتن بنای
عهد و پیمان با جماعهٔ مذکوره و لشکر کشیدن سرداران انگلیش بر سراج الدوله و برآمدن

تا سردم مردان میدان بیاورده بار قرار نگو آراستن و دانائی بر خود اصرار نموده مگر بعیب و بانت جنگ مع دیگر اصحاب و ارباب
کوسے ثم کلکته با کن قدیه خود بر دل نموده بود سے مع دلهر برا فراست سراج الدوله با سماع این خبر اندکی به غفلت از گوش
هوش خود کشیده بار مرحرب و تادیب جماعهٔ مذکوره گردید ٭

ذکر برآمدن سراج الدوله از مرشدآباد باراده جنگ با جماعهٔ انگلیشیه و مغلوب شدن بخوف شبخون که بر لشکر او زدند از بخت برگشتگی و وا رو شدن و مصالحه نمودن با کمال عجز و زبونی

و ماه و بیست و دو روز بعد فتح پورنیه سراج الدوله در جاے خود بکام و آرام نشست که ناگهان صور اعمال او بجمع گشته
اسباب زوال دولت او مهیا شد و خبر گرمی بازار چهار کلکته رسیده و روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه
یکهزار و یکصد و هفتاد از مرشدآباد بداعیه محاربهٔ انگلیس برآمده لشکر خود با اسباب جنگ مهیا نموده رهگرای کلکته گردید
چون بر دیگ بلدهٔ مذکوره رسید بمکانی بر عزم خود مناسب دیده مخیم و معسکر ساخت و هیبت و رعب در دل سعیران مکان
نموده اهتمام تام داشت هم جنگ مے شد و هم جماعهٔ انگلیسیه ابواب جواب و سوال بار مفصل احوال مفتوح داشتند و گرفت
بعضے مردم بگاه و بیگاه مے شد چون انگلیسیان را از دل شبخون سطور گشت شخصی مدار فرقه خود که بر نور شعور و شجاعت و
حدت حدس و حافظه موصوف بود و دکانے که بود بوسیلهٔ اطلاع بعضے بیامها پیش سراج الدوله فرستاد و بدان اطراف
و جوانب خیمه او و معسکر بر اسرار العین مشاهده نموده و تمام احوال و حافظه سپرده باز آید شخص موصوف که با وصف
مذکوره متصف بود حسب الامر و حضور آمده لفافه رسالت بیامها تقدیم رسانید و با طلا از کم و کیف معسکر و راه
آمدن آن و اطراف خیام خاص او مطلع باعث علیه آگهی بهم رسانیده برگشت معلوم نیست که بهان شب یا شب دیگر انها
بار و اردو شبخون کرد بود که اراده شبخون حرم بود و ظاهرا آخر شب برکسی معه سود که مهیا بود و هم خود در آن
سوار کرده بطرف متعاسے لشکر سراج الدوله رفته انتظار مے کشیدند چون سلطنت از سپاه متفق ما نماکس از کشتی
فرود آمده از طرف پشت لشکر بعینک انگمان اصل سند و حاصله در سلک مدد و قدم بعدم راه مے پیمودند و گوله تفنگ
چون تگرگ بلا بر سر لشکریان سراج الدوله مے باریدند و بر لب دریا بیر اراں جماعه که بر کشتی سوار و متصل بکنار و هنگام
بود مے گذشتند بمین آتش بار مے بود و اکثر انسان و مردم لشکر که محاذے و مقابل این مسلک افتادند مجروح و مقتول
شدند چنانچه از سرداران عمده دوست محمد خان یکه که هم با رو دولت خواه و هم از روسای سپاه بود مجروح گشته از کار
رفت دار سا میر دیگرے در دو کر دیگر نیست و رسیده شد که اراده جماعهٔ انگلیسیه آن بود که درین شبخون سراج الدوله
با اگر میسر آید گرفته سربرند یا صلح و وصلت که بعد از سے کنند گویند چون در آن وقت لشکر مے باریدند امر بر سر
باریک گرفته بود که دو شخص متصل بهم دیگر راست نمی دیدند از این جهت سمت خیمه و مکانیکه جاے اقامت او بود در لحاظ ما
دخول صفوف سرق اندازان از طرف دیگر شده سراج الدوله از گرفتار شدن محفوظ ماند و سالک کمال بوقار مهمان
در راه مسیح ما پائید و از طرف سر لشکر سامد و بالکی و بسوت آباد رسے جو که محل اقامت و اجتماع عسکریان
سالها بود رسیده آرمیدند سراج الدوله اگر جرأت لشکرش از مقابله و اینستی تغیر کنند محصوران عسکر انگلیسیه
و با یاں گشته بود دل از دست رفته اضطراب و هراسے عظیم در خاطر جا گرفت دار روح این جرأت اقامت

ذکر ریختن بخوف شبخونے که انگلیشیه بر لشکر او زدند و زخمی شدن دوست محمد خان و مصالحه نمودن با سرداران انگلیشیه از راه خوف و بیم در نهایت عجز و زبونی

چون سراج الدوله بمرکز دولت خود سالماً و غانماً برگشت و دولت ها بر دولت او افزوده زر بسیار و اسباب بے شمار از هر خزانه
بخزانه او منتقل گردید مهیاے آسیب عین الکمال و مستعد پذیرائے زوال گردید و این ضابطه مستمره دنیاست که هر چیز هرگاه بحد
کمالیکه لائق اوست برسد بعد ازان پذیرائی زوالے که لازم اوست گردیده آن چنان نابود و مفقود گردد که هر چند مردم متجسس
تفحص او نمایند اثرے ازان پیدا نباشد تفصیل این اجمال و بیان پیدا شدن اسباب زوال برای دولت سراج الدوله آنکه
چون مستر ڈریک صاحب کلان کلکته که باعث جنگ و فساد با سراج الدوله شده بود مغلوب گشت خود را مع معدودے از اصحاب
که باقیمانده بودند بر جهاز کشیده به مندراج که کوٹھے عمده کمپنی انگلیش در صوبه ارکاٹ دکهن است رسانید و شاید بعضے دیگر
هم از سرداران جماعه مذکوره که باطراف مملکت بنگاله براے کاروبار خود متفرق بودند خبر نهب و غارت کلکته و قواعها بازار
شنیده بطوریکه توانستند خود را از مهلکه مذکوره بدر برده بهمانجا رسانیدند دران وقت کرنیل کلیف سالار فوج انگلیشی ملازم
پادشاه انگلن و متعین کوٹھے دکهن بود و دران روزها با فرانسیس جنگیده ملک دکهن را از دست آنها برآورده قلیل فوجے
آراسته قریب یک پلٹن تلنگه و سه چهار کمپنی سولداد و لایتی همراه داشت و اعانت ناظم دکهن مسمی سید محمد خان صلابت جنگ
پسر آصف جاه در مقهور ساختن جماعه فرانسیسیه نموده مورد الطاف او و مخاطب به ثابت جنگ بود ارباب کوٹھے دکهن
و صاحبان بنگاله که ستمدیده و خرابے کشیده از دست سراج الدوله رفته بودند باتفاق همدیگر قرعه مشوره انداختند رأیها
بران قرار گرفت که کرنیل کلیف بهادر ثابت جنگ مع صاحبان کلکته وغیره بطرف بنگاله رود و بهر صورتیکه در اینجا صلاح داند
فکر گذاشتن بناے کوٹھے بطور سابق نماید اگر با آشتی و صرف مبلغے میسر آید مضائقه نکنند و اگر بغلبه ممکن باشد آن قسم
پیش آید کرنیل کلیف مع اصحاب کوٹھے بنگاله از مندراج بسوارے جهازات با افواج و اسباب حرب آنچه دران وقت
میسر داشت نهضت نمود و متصل به کلکته در دریائے که مشهور بآب سیاه و محل اتصال مهاگیرتی بدریای شور است رسیده
جهازات را لنگر کرد و چون سرداران این فرقه نهایت دانا و شجاع و متجسس و کار آگاه مے باشند پیغام مصالحه بسراج الدوله داده
عذر تقصیرات مستر ڈریک خواست و چند لک روپیه بشرط دادن حکم احداث کوٹھے در کلکته موافق وضع سابق و برخاستن
غبار نقار از فیمابین تقبل مے نمود سراج الدوله که سفیه ترین مردم و مصاحبان از خود هم سفیه تر داشت و بر آداب حرب این
جماعه و کمال دلیرے و شجاعت و دانائی اینها مردم بے خبر مغرور را اینجا را آگهی نبود و آگاهان را مجال نبود که نفسے توانستے کشید
و گفته آنها را کسے نمی شنید و اجمال هم کسے مے شنود اعیان مملکت خود از دست او بجان آمده خواهان استیصال او بودند صحیح
مصالحه کسے نمیداد و اعیانا اگر کسے ازین مقوله چیزے میگفت ابلهان بخود مغرور و مصاحبان بے شعور ملقش چنان میشمردند
که از گفته خود ندامت کشیده توبه میکرد که باز ازان حکایت نکند تا آنکه ثابت جنگ بر احوال عظماے مملکت بنگ کما ینبغی
آگاه و از توقف و انتظار خود دلتنگ گردیده عزم رزم را جزم نمود و جهاز توپخانه را محاذے محل اقامت تانک چند در دریا
آورده لنگر نموده شروع باتش بارے گوله توپها فرمود چون تزلزل در لشکر تانک چند احساس نمود فوج را از استماع توپها
لائق جنگ میدان در جاے مناسب برکناره دریا فرود آورده با افواج تانک چند مقابله و مقاتله بنیاد نهاد آن ایلچیان

فرو بهر اقبال با اقبال بعض سرپرستی‌های سرکار بهادر پسر و سوک جنگ را از راه پس گرفته دیگر احوال نرمی نکرده دیگر چند کس مثل میر نیلی خان و آقا میر و میر عبدالعلی و میر ابراهیم که سراج الدوله بعد از جا قرار داده بود و مقید شده بودند و میر باقر الطیب و ما کس براتع عدم گذشته مثل داراب قلی خان که علیحده روانه نموده از راه عظیم آباد گرفت و در عظیم آباد رسیدیم لیکن بعضی از مسلمانان آشنا صورت ما دیدن می‌خواستند شهر عظیم آباد رفته در تکیه شاه ارزان منزل نمودیم و بهار اساسی ساختیم که پیش از آن گذشت که در روزی ملک امید واثق بود که ساید محمد دارد باره میرزای مرحوم سید موسی داماد او که دایر دولت سیاحت بود و حکم فاطر خواه آن عزیز بر سید آنکه رام نارایی که بعد رام نارایی رفته بود و به عظیم آباد رسیده از عصر خواهرش تاکید نمود در رفتن تقیه نموده و شیخ صدر الدین قرار از طرف پهلوان سنگه بیرا او روستا رسید و دیدن مقامات تکیه و ارزان نیاز ساختیم که سید و کسی از آشنایان عیادت و احوال پرسی و دیده نموده کرد دیگر کسی از اهل حکیم غلام علی طبیب حق تعالی او را بیامرزد در جوار رحمت خود جا دهد مثل ایام سابق و ارام حاکم بوده معالجات و تیمارداری از خود نمود مراد از احباب آن سنگ ما سه کرار احباب و سرکار و از آن دختر میر سید محمد صاحب که مرحوم در دو میر چند رسید معروف است حق تعالی او را سلامت بدارد که لیاقت دارد و ماحصل او معروف تحریر و سعادت گرد آمد برادر والده بر احوال صغیر شفقت می‌نمود و روپیه صاحب لود و با محمد علی پور رسانیده و ساختم که نمودیم برگشت و الا سیوات از آن که در عهد سراج الدوله بود رسانیده هرگز از حال هم شفقت آن صبیه صالحه رسانیده حق سعادت آن ابی عاقل مع اهل و عیال سرکار ما دو هفته سوم شیخ نصرالله مرحوم خلف عنایت یار خان میر سامان والد مرحوم هیبت جنگ مغفور کرانه و بهار و در تلاش حاسس شیخ محمد معصوم حسین علی خان در آن ایام میر سامانی نظامت عظیم آباد بود و بهار ریاست و تماشای سرکار شاه ارزان نگریسته حق مقرر آمده و در تدبیر نیامد حق مقرر عهد دو هفته بلکه سراج الدوله مقصود بود در این تقصیر شد والحمد مقدار میانه انتقال نماست که ان ارتحال غیر که چند رسید مسالم مع انسان مانوس به بنارس رسید و سعادت ادراک خدمت و تقبیل قدوم حضرت شیخ محمد علی حزین اعلی الله مقامه و ملازمت خالوی خود سید عبدالعلی خان بهادر سماع جنگ که در آن روزها بیکار و در نهایت افلاس به بنارس مقیم بود مشرف گردید و ملاقات اتفاق کار از دست معنی مثل سراج الدوله نجات یافته بود و هر دو برادر دیگر که پیش از همه تنها از عظیم آباد به حکم اخراج نموده بودند مسرت اندوخت والحمد قدر علی دیگ و علی شیخ لطف الله کما یلیق شکر به دیگر بابه و موهن لال بهمل جهتی در بنارس توقف نموده اولاد و عیال صولت جنگ مرحوم با کمال احوال و احوات شوکت جنگ بودند و پیشدار جنگ خلف سیف خان مرحوم که داماد صولت جنگ بسته و در آن او مثل از مردان پیش و صولت جنگ بنگاسیکه سرهٔ محمد جلیل زمیندار گهکر و لشکر سید بوده با عزّت و احترام بر در سراج الدوله رسیده بود و بعد منقطع احوال صولت جنگ مرحوم و تحقیق و هستند ناک که با مراد جمیع شوکت جنگ رسا و رفته بود و الفراغ از پیشدست ملک اسپر کرده بود در آن مکان ماند که آسته بود و بمحبت سراج الدوله برگشت و سراج الدوله به انعام جمع با سود در آن همه مرد بوده و بر سر هر یک حساب هر مراد معاش مقرر بود و مرکز دولت بود که عبادت ارجمند مصرس گیج و مرشد آباد داشت بطور مصور مسافرت نمود

ذکر رسیدن جماعهٔ انگلیسیه بسرکردگی اتارک و استرداد کلکته که از دست آن جماعه بدر رفته بود

و ذکر گرفتن مانک چند دیوان و تسلط اصحاب انگلیسیه بر کلکته و رفتن سراج الدوله بر سر آنها

میردان علی مع خاص برداران و موهن لال مع خاص رساله و میرزا رمضانی برادر شوکت جنگ با همراهیان بی تحریک آلات کارزار راه فرار گرفتند و سیف الدین محمد خان که قائم مقام سلطے شده بود جراحتها خورده برگشت و از برق اندازان کسی فاتش نکرد شوکت جنگ مئوف الحواس با پانزده شانزده کس استاده بود که گلوله بندوق بر سرش خورد و جان بجان آفرین سپرد و سرپیچ بیمی و دستار زعفرانی که بر سرش بود بر زمین افتاد و کسی آنرا برداشت بنده راه خانه خود و چند کس دیگر هم که با فیلش مانده بودند برگشته هر یکے راهی گرفت میر مرتضے برادر کرم الله خان امیر خانے که رفیق میر محمد جعفر خان بود و عقب فیل الا شوکت جنگ تاخته خود را نزدیک رسانید و میرزا رستم علی پسر آقا صادق همشیره زاده امام قلی خان مرحوم را که در خواصی نشسته بود دید خبر از طرف پشت نیزه خود که برچهے سے نامند بر شانه او چنان زد که برابر لنبهرگ گردنش برآمد و گفت یراق را بین و اگذار میرزا سے مذکور که واقعے رستم زمان و از نیکان جهان مومن پاک اعتقاد صاحب صلاح و سداد مجمع محامد خداداد بود در خواصے برگشته مستعد نشست و شمشیر کشیده خصم را پیش البلید و گفت که بدغا و غفلت نیزه بمن زده لاف بهادرے دارے ما یراق را نه برای آن بسته ایم که در چنین اوقات مفت با مثال تو بدهیم پیشتر بیا و یراق بگیر میر مرتضے جرأت نیافته بجاے خود استاد و فیل بدستور یکه فیلبان سے راند پیشتر رفت چون شام قریب شده بود که این جنگ سطے شد کسے تعاقب سکینے نکرد و رعیت ملک پورنیه هم جرأت غارت نداشت مردم هر یکے سرا سے رفته بجاهاے خود رسیدند بنده و برادر بنده مغضوب طرفین بودیم شوکت جنگ می گفت که بعد از فتح از ین هر دو و دیگر ملازمان خود که با ایشان پیوسته اند خواهیم فهمید و سراج الدوله سے گفت که شوکت جنگ چیزی ناچیز است همین هر دو برادر منشاے فساد و مهیج جدال و غبار شده اند بعد ظفر هر دو را بسزا خواهم رسانید یکبار در لشکر رقعهم از سراج الدوله متضمن عنایات و ترغیب ترک رفاقت شوکت جنگ و توسل و وصول بلشکر خود شش بما هر دو رسیده اما جواب از خوف غازان ننوشتیم و زبانے پیغام دادیم که درین وقت اگر ترک رفاقت کنیم صاحب برای ما چه گمان خواهد بود خلاصه نقی علی خان و حبیب بیگ را خود بعد دو سه روز چوبیاله برای اسوارسے وخرچ راهی داده با خراج از کرم نامه مان داد و راجه موهن لال را برای ضبطے اموال شوکت جنگ و بند و بست پورنیه فرستاد و میر محمد کاظم خان را نیز متعین راجه مذکور شد میر محمد کاظم خان چون داماد خاله فقیر بود التماس شد که غلام حسین خان اگر زنده مانده باشد مع مادر و عیال و اطفال خود و عیال برادرش نقی علی خان در انجا خواهد بود در باره آنها حکمے بمهاراجه موهن لال شرف صدور یابد تا موجب شرمسارے و انفعال من از روے آنها نشود بانفعال الٰهی موهن لال را فرمان داده گفت که با در غلام حسین خان همین نیست که با میر محمد کاظم خان بهادر قرابت داشته باشد عمه من نیز هست و من او را بسیار دوست می دارم باید تعرضے از انها نکرده و دستک راه داده بجوبے رخصت کنی تا هر جا خواسته باشند فارغ البال برونه بنده بعد ورود و سمانه خود از میدان جنگ احوال والده را متغیر یافته به تسکین خاطر ایشان پرداخت چون حواس او شان از انتشار برآمده بجمعیت گرائید التماس شد که بالفعل در گوشه باید نشست تا بعد از ین چه شود و بعد ودیگر که ناموس و پاس شان مزور است همراه خود گرفته مع والده در گوشه پنهان شدم و رقعه بمیر محمد کاظم خان نوشتم ایزد تعالے آن مرحوم را بیامرزد چند سواران همراه خود را مع جواب رقعه فرستاده تسلی بسیار نوشت و صبح آنکه روز سوم از جنگ بود همراه راجه موهن لال وارد پورنیه گردید بدر خانه فقیر فرود آمد و هر چه دست قدرتش سے رسید در تسلے و حمایت فقیر کوشیده مساعے جمیله تبقدیم رسانید

و همه مردم بشارت شنیده با دیگر چاکران در خیمهٔ دیوانخانه نشسته شکرانهٔ این فتح بجا آوردم و گفتم که اگر اینقدر روز که باقی مانده
صرف نگذرد دست همه یکجا گشته این احمق را بطوری که میسر آید نهایت و فرد افواج را یکجا و مرتب باید نمود در سنت مجموعی
باید جنگید با همه مقدور است میسر آید این را گفته ارادهٔ رفتن در لشکر سپاه که طرف دست راست قریب یک نیم کروه بود در من
ساقی سلطان خان و جمیع دوستان همراه بودند نمودم چون از انبوه معسکر بیرون رفتم دیدم که شیخ جان یار و کارگذار خان و
حبیب بیگ و محمد سعید خان و شیخ محمد اشکر و میر سلطان خلیل خان و جمیع سرداران باستماع پیغام ثانی شوکت جنگ
باستعجال تیار کرده لوازم بسیج نموده اند و بعضی خیل پیش رو که با سرداری تمام نموده عنقریب بلشکر سراج الدوله رسید
و جنگ آغاز می‌پذیرد دور و سهل افتاده ام الحال تا جائیکه توانم رسید و لشکر شوکت جنگ را در جمعیت تفرقه دیدم
و دانستم که سرداران عمدهٔ سپاه مع سواران همراه از میان جمله سپاهیان گذشته و میر آتش و خان و صندوق طرف
سراج الدوله خورده اگر راه ماسدا و حیران تا خصم خود خواهند رسید یا در راه تمام خواهند گردید و تمام سپاه در
سپاه دیوان باقی امداد از طرف مشرق خداست دانسته چه صورت بر سر آنها خواهد رفت تا خواهد رفت و اگر رفت چگونه
خواهد رسید و معامله چه خواهد انجامید و دانستم که سر دو لشکر این سگ سر تمام شد اگر بصورتی این اهل ملک خود جوید
و شغاله سرده لشکر یک جا شده صورت نیستی روی نماید شاید کاری از پیش رود دانستم که شوکت جنگ را بر آورده سوار
گردانم در دو سر بیاهم با همه یک جا شوند بر در خیمه اش که رسیدم دیدم که حسب پیش رفتن همه لشکر پیشرو سواران سائر د
توپخانه و سپاه همه در این سلسله الایلچی رسیده و درد و بس بر اسب آسوده سوار بودند سوار از جواب شنیده اند و در پیل سوار
شده مردم بر پاس که سر یکی بعد داخل شد بس در خیمه شها باسی خود آسوده بود در مضطرب الاحوال بیار رسید مرسد ساکنی
زین عماری و چهار دیر سید و تا آن زمان افواج معرکه پیش رو افواج سراج الدوله نزدیک تر گردید بلوی تاکید
نمودم با ارجاسی خود حسید الا پیچ اسپ ده قدم را میرود با درست بر دوش خلیلان گذاشته فیل را و خیمت بیعرفاند
و صده علی الاتصال تا کیا سی ماند تا بصورت این سی حسرت پست گرسی ساه خود بر سد بر جسته سعی کردم سوی
به حسید تا کاه از دور دیدم که فوج خیل راه سطی نموده چون نزدیک فوج سراج الدوله رسیده آب و گل علم نزدیک یکبار
خیل که طرف لشکر سراج الدوله بود تا فته محال عبور در آمدن از انجا یافت و از آن طرف مردم سراج الدوله بخاطر جمع
انبارات سهد ق و جزائر خود نموده بعضی را مجروح ساختند و اکثر مردم از آن ورطه خود را کنار کشیده ملک را رسید
و دو اسباهم از وقت با جماعتی لکرده در گذشتند تا آنکه میر محمد جعفر خان برادر محمد خان و میر کاظم خان و عمر خان مع
پسران خود دلیر خان و اصالت خان و غیره با شیخ دین محمد که سر اول بامه موهن لال بود پیش تاخته و کار سر دو لشکر کلیسا جنگ
کم قلیل مردم معرکه بانده بودند تمام ساخته یا پیشیر گذاشتند شیخ عبد الرشید نوکر شیخ جان یار و محمد سعید خان خلف
ابوتراب خان قورانی داد دلاوری داده شربت ناگوار مرگ نوشیدند میر سلطان خلیل خان سرجان خام را در کشید
سی نه جان و حبیب بیگ که در آن میدان فرود آمده و ایستاده بودند که جراحتی خورده بدست دوست محمد خان
و میر جعفر خان افتاده چون آشنا بودند زنده ماندند کارگذار خان دلاور نیامود و زخمهای گران برداشت چون کسی
مانده با جان شیخ جان یار سمیع و سالم و کارگذار خان مجروح و بیهوش از میدان بر گشتند و تمام شدند هم رسیدند برگشته
لشکر سمیت سرداران فوج سراج الدوله هیأت مجموعی میسر آمدند مجموع رسیدن آنها و بر دوسی شوکت جنگ

و صاحب نشان زر تار سے بود و شیمبن لال که دیوان قدیم او بود و سیف الدین محمد خان نوه آقا عظیما که بجاے لالی سرکار سے مقرر گشته بعلیه ها سے برق انداز برادر سے بزرگ سے مغضوب مذکور سپرد گے او معین شده بودند و برادر حقیقی خودش میرزا رمضانی نام که با د سے علیخان بهادر جسارت جنگ خطاب و سه چار صد سوار همراه داشت در میان مورچال مثل صید وحشی گردیدن گرفت و نیز عم خود گویا انتظام مورچال سے داد عمرخان نام جماعه دار سے که افغان کهن سال آورده میر سلطان خلیل خان سردار معقول و نیا دیده آزموده کار بود و نیز مع جمعیت خود که قریب لعینه دو صد سوار خواهند بود اتفاقاً دران وقت همراه بود درین عرصه هم انواع درشتی و کج خلقی با همراهیان سے نمود تلقی از زر و زر چون بگیر نشست و رسیدان آبادے منهار سے لشکر سراج الدوله بسردار سے راجه موهن لال دیوان او در رسید و اعلام آن لشکر برپا گردیده از دور مشاهد میشد و فاصله بین العسکرین از هر سو قریب بد و کروه بود و سیام سندر مشرف توپخانه دستی از سیاه مستی ناکرده کار باظهار جلادت و جانفشانی خود از مورچال بیرون رفته در میدان قریب به نیم کروه دور از مورچال مع کل برق اندازان مغرب رویه مقابل لشکر سراج الدوله ایستاده مفاصله یک و نیم کروه گذاشت نوعیکه در میان جهیلے دماسے نا ندید از جهیل و مورچال برآمده ایستاده بود و همین لشکر سراج الدوله از فوج سرداران و سواران لشکر شوکت جنگ جنوباً و شمالاً متقابل و مفاصله دو کروه و در میان جهیل عظیم داشت راجه موهن لال باتفاق میر محمد جعفر خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و دلیر خان و اصالت خان پسران عمر خان و شیخ دین محمد و دیگر سرداران خیمه ها را لب دریای گنگا برپا کرده خود مع سائر سپاه و توپخانه لشکر را مرتب ساخته بنابر احتیاط مستعد ایستاده و شروع بتوپ اندازے نمود گولها بنابر بعد مسافت اکثر در جهیل سے افتاد لعبد از دو سه ساعت که توپهاے کلان رسیدند و آنها را سر سے دادند بعضے از گولها متصل بمورچال و بجانب یکے دو سے در اندرون مورچال هم میرسید چون گوله اندرون رسیدن گرفت شوکت جنگ ها سپ و مراتب را از نزد خود دور ساخت و فرمود تا بنجواانند و نوکران که ناچار همراه سے گشتند بآنها خفگے سے نمود که نمک حرامان هجوم آورده هیچ جا نمی نهند مرا نشانه توپ گردانند مردم متفرق دور دور سے گردیدند باز هم راضے نبود و بیچاره آسود و عمرخان جماعه دار بندکور گفتار نمود که نواب سلامت این صنعت جنگ است و من همراه آصف جاه جنگها دیده و جنگیده ام چنین جنگها را این قسم نمی جنگند فوج را یکجا و مرتب نموده مقدمه و جناحین آراسته توپ و توپخانه دستی را پیش گذاشته باید بمقابله خصم شتافت و پایدار بها باید نمود تا فتح و ظفر جلوه گر آید برآشفته بجماعه دار مذکور سرزنش نمود و آصف جاه را فحش داده گفت من خود سه صد صف جنگ جنگیده ام مرا تعلیم کسے درکار نیست بیچاره خاموش شد درین اثنا سوار سے را فرمود تا رفته بشیخ جان یار و کارگذار خان و جمیع سرداران بگوید که زنان نهاده دشمن سے نماید و شما جرأت و یورش نمی کنید بر آنها تازید سوار رفت و باز جواب آورد که با این فوج قلیل بر چنین فوج کثیر و مزاحمت گل و لاے جهیل یورش نمی توان نمود و متعذرون بصلاح نیست هرگاه آنها یورش آرند و این گل و لاے را سطے نمایند و صدمات توپخانه کشیده نزدیک رسند آن وقت آنچه از دست برآید بعمل باید آورد که همین غنیمت است آزرده و آشفته گشت و سخنان نالائق بر زبان راند و گفته فرستاد که نامردے چه سے کنید بلا باید نمود سیام سندر رسید و سے توپخانه من برآمده بیرون مورچال رفته و شما همه ها سخن سازے سے کنید اما درآمد و رفت یکبار دو پهر روز گذشت پیغام دیگر که رفت تا جوابش آید عرصه سے بایست چون ثلث روز بلکه ماند هوس رفع خمار و کشیدن پیاله هاے سرشار در سرش پیچید و میل صحبت نسوان مغنیه عنان خاطرش بطرف خلوت کشید از فیل فرود آمده

قدیم معتقد بود از آن طرف گنگا فرستاد که از راه ست پور گوالپاره و پیاپ پورگوله رسیده و عساکر شوکت جنگ بود و ولعف فوج همراه خود گرفته نزدیک سراج محل منزل مقرر ساخت و متصل ماه و زاده رام مدارابیع فوج دیگر کرد

ذکر رسیدن افواج سراج الدوله در غیارسی و افواج شوکت جنگ در نواب گنج و مورچال بستن عمله شوکت جنگ و جنگیدن فتنین و ظفر یافتن افواج سراج الدوله و کشته شدن شوکت جنگ در میدان جنگ و حرکات عجیبه که دران مصاف از شوکت جنگ بظهور رسید

شوکت جنگ که از پیشتر عزم جنگ با سراج الدوله جزم نموده بود چنانچه سابقاً مذکور شد فرستاده بود بعد فرستادن خط مذکور مردم خود فرمان داد که جای مضبوط تعین کرده معسکر را بجای قرار دهند علی‌محمد پدرش که البته جای از سمو بود و ابدا امین بیار نواب گنج جایگاه از بهر جای معین باید علیم محمد داشت در راه در آمدن دران مکان معسکر از یکسو بهم بار یک ملک بلند بسی از چوب و نی وکار محکن الجمود شده و بود دستی نموده تا آنکه در میان جنیل عمیق عریض بود که بعض جا دو سه گروه و بعض جا کمتر عرض داشت با هم اکثر جاها احتیاط مقتضی آن بود جنسته بر آن جنیل کنده و سد ساخته مرتفع بر آورده بودند اما که دماغ سلیقه جمعیت نبیاد که هم سی جنگیدن بتهای بایست که لشکر خصم در پس تو اندا آورد در برش ملک خود بود از رسد و اسباب آنچه در کار میدان سهولت و آسانی سر انجام یافته بر سپاه سایر که عبارت از سواران و پیادها و بر قلعان بود باسد آمدند پیاده سپاه آمل او و او خود با چند جمعی از سپاه دور از سد دیگر بود پس بر دوانسته چند روز قبل از آن که خود بر آید سپاه را از سد چال چنین مذکور چنین نمود و فرمان داد که بلند و از جیه گاه او بر لب دریای سوشا که البته فاصله یک دو سه گروه ملکه او در دو نمود جمیع سپاه فرود آیند چنانچه شده و سپس علی خان برادر شده و کارگذار خان سکه و شیخ جهان یار و شیخ عصار سپاه و شیخ مذکور و میر سلطان خلیل خان و محمد سعید خان لیپا و نواب خان تورانی که در جنگ نادر شاه رفاقت سراج الملک کشته شده دیگر سرداران سیف خانی وغیره مع رساله ها سپاه بود که گویا کل فوج همان بود و حسب الامر او تا سما رسیده فرود آمدند و سیاهی شده و کامیه سنگی که بیشکار تو پخانه دستی بود و توپخانه داروغه غیر از شوکت جنگ از جهد بدر بیش داشت همراه آقای خود مانده یک روز قبل از جنگ رسیده و بر سر راهیکه راه بر آمدن از مورچال بود ال معین شده و بود فرود آمده دیگر سردار سائر و توپخانه بفاصله یک دو نیم گروه از بلند گرد غیاسرل گردیده هر روز خبر قرب وصول افواج سراج الدوله میرسید بود سه ماه از جنگ خبر آمد که فوج هراول سراج الدوله رسیده و سی آید مردم این طرف سه ماه باجار تیار شده تا شهداد عامه استاد و مستعد با ایشان متوقع شد که بسو راه دیگر لعد در میان است قتال فردا خواهد رسید تا هنگام حمیه شوکت جنگ رسیده پیا گردید بعد از اعتیر خود که ناگهانی آید شب سیرمورت گذشت و صبح تاریخ [illegible] حرم الحرام بسه یکبار ایک صد و پنجاه و سه ساعت بود بر آمده بود که شوکت جنگ خود پیدا گردید ملازمان نزدیک به خیمه او آمده سلام ناکرده از اکثر سده هم بود آن وقت هم عقده از جبین و خاطر پریشان که از نوکران سی هیچ داشت نکشود و مسلک اعطاف و دلجوئی سپاه بهر سوده سرداران را که برای سلام حاضر آمده بودند حکم داد که سپاه تیپه و مورچال را شده ترتیب داده تا پیار بطرف دست راست بفاصله یک دو نیم گروه که بود دره مستحکم شده تا پیش آید و خود مع سواران یکه بمعرکه دشمنان خود مثل میر مردان علی میر رستم علی خواجه زاده متصل خانه برادر صمصام الدوله خان دوران که داروغه خاص سرداران

بود اما او صانع و کنگکوی بی بنیاد است لیکن با اقبال بود در بار عام نفس با جمال و استمال همه کس را امید داد و سرداران بهادر
سماع استماع بوده سکوت می ورزیدند تا آنکه میر معظم خان احمق هم صداست بود که من اراده تسخیر بنگ پور دارم و کمک ما
سید وارم مردم را تاکید بود که کمک او برسد و بر ساعت درمیان طغیان و تمام زمین زیر آب بود در آن وقت کرامال که حرکت
توانند بود چون در جنگ در سر آمدن مردم شد دیوانه وار خود سر آمد و بی لحاظ همین و پس و پیش سر را دو دید آخر خود هم حیران گردید
و بضرورت معاودت نموده بجانه خود رسید

ذکر ظاهر شدن بیدلی سپاه از سفاهت شوکت جنگ و برگشتن او به پورنیه نادم و دلتنگ

درهمین سفر چون مردم از دست شورزبان او بجان آمده بودند هر کس در خانه خود با اتفاق دوستان شکایتها می کرد
حبیب بیگ هم بود که در میان دوستان شریک بوده و بجای دشمن هیچ کسی را اختیار کرده بجان مردم را پیش او نقل
بود که مردم سپاه با هم اتفاق ورزیده ولست بسا داعیه یک سرای دارند و این حرف اصلی ندارد الا کارگذار حال
و شیخ عبدالرشید بود که هنوز هم هان بار و دیگر سرداران با هم یکدل گشته این بنا را گذاشته بودند که شکست مصنوعی او را حرج
شد به ار بوج گوشه کی با آرند و تربیانید شوکت جنگ بر این ماجرا مطلع گشته خائف شد و همه را احضار نموده مذکور آنچه
بود مردم این ماجرا را حبیب بیگ گمان بوده مبالغه کردند که تعجبی که به دروغ اراده یک سرای بما نسبت داده
رو بروی ما ظاهر کرده باشی را بیان فرماید تا اگر راست گوست بدو سپرده باشت کند که کدام کس گفته و اگر دروغ گو
است با او را سزا بیرسانیم حبیب بیگ مضطرب شد و ظاهر بود که من چنین گفته ام بطور خیر خواهی نمایید ام که
یک این گفتگو باشد و الا مردم شقد از روکیها شدند و اول از همه سر از این حرف چون دروغ بود شوکت جنگ هم از وا زرده
شد و دوستان و آشنایان هم در همان مجلس حور ولعن ملعش گردانیدند حبیب بیگ خود را ملعون طرفین دیده چاره
رستگاری سعی در ترک دنیا دانسته با دست وبجان جا براق و لباس از سرکنده و گفت تا جنگ رفیقم و بعد از آن فقیر روی آوردم
اگر چنین نمی کرد مردم از رو سرار گشته اراده استخفاف و آزار او بجان جاد داشتند شوکت جنگ مردم را از خود منحرف دیده
از هیچ سپاه استکشاف نگردید و درمیان توپخانه دستی که سطحی از آنها اعتماد داشت یلغار نموده داخل خانه خود در قلعه
گردید و سرداران سپاه قلعه مستحفظان گماشت که کسی را به یراق نگذارند چون سپاه را هم بپا اعتماد نمود همه کس بیرون
آمد و رفت نموده در خانه خود نشستند آخرها چار شده اذن آمدن بیراق داد و درین اثنا خبر رسید که قلی بیرامی حسب الطلب
سراج الدوله از طرف سرکار بنا به مرشد آباد رسید بنایت تعجب نمود و گفت اگر از سالی این حرکت با وجود حقوق چندین
ساله به پرسش عمل آمد دیگر از احدی چشم وفا نباید داشت تماشا را تماشا باید کرد حقوق پدر خود را چه بزرگی بود یاد می کند
سلوکیکه خود با او کرده یاد نمی آرد که با او کدام بدسیاست کرده بودیم بکدام سلوک امید فراموش داشت با خراج
نمودن یا ضبط اموال و اسباب فرمودن ما امروز او سر باد دادن ما و را ما دست کار رعیت و رعیت مملکت نگاه هم سال
ذکر سفاهت او را دفتر ها باید اما حیف ما و دل است که تحریر آن رایگان صرف نمود سراج الدوله اشاره تنگدلی
و عدادها شیء او از حرکات میر معظم خان و دیگر نااهلان زر او اسقاط نموده خواست که اراده او در باره ملکه شروع
سازد نباید

بوده اند بنا بر کینه‌ها سے پیچ که از محمد صاحب زادگی بسبب بعضی نافرمانی‌ها که حسب الامر آقا سے خود دی
را فیل و آزرده خاطر ساخت و میر عطا خان و حبیب بیگ که بعضے متوسلان قدیم محمد صاحب زاده گیش
بودرو دولت اعزه عزت خود و اتفاقا بجا رنج آنها در عزل شان میدانستند ترغیب در ان کار بلکه خود هم کمر
در تنگ گرفتن خلاع و خلعت و جواهر و افیال بوده اند شده و بعضی اعیان آنها فهمانید که اول فکر
آقا نماید بعد از ان بتحصیل فیل و جواهر بپردازید اما سه و سه نداشت روزے اراده مقید
توپخانه دستی و صاحب جرات و پرورده نعمت پرورش بوده نموده شده و برادر خود نقی علی خان
دوباره گرفتن علی ابراهیم سے استشاره نموده شده و سکوت ورزید هیر سے نگفت مبالغه نمود و قسمها
باشد گزینید شده و گفت اینقدر باید دانست که سبب نفرت مردم از سراج الدوله با وجود حقوق چند
پشتها غیر ازین نیست که مردم از دست سراج الدوله بر جان و آبروسے خود مطمئن نیستند و شما را از
بد سلوکے شما با نوکران چه بگویم اخبار رسیده همه از شما بیزار و سا ساسے سراج الدوله را خواستگار
شده نموده فیل بتغییر عنایت خود در رخصت کرد و بعد چند روز مصاحبان سفینه ناد انش باز بر
همراهیے علی را تهییج نموده پراگنده ساختند و شوکت جنگ پیاده و سواران برادرے علی
سپرد و روزے خود سوار شده و بر خانه او تاخت بعضے برادران و همراهیان که با او مانده بودند
محمد سعید خان و سالقے علی خان برادر شده و بر در خانه اش رفته و دست او گرفته آوردند میخواست
بکشند محمد سعید خان و دیگران در شفاعت مبالغه‌ها نمودند نمی شنید آخر محمد سعید خان بر آشفته
این قسم نمی کنند بخوف آزردگے عامه سپاه و اجتماع اغنیا بر حمایت علی بهر صورت از ضرب
و اسباب و اموال و اسپ و فیل او ضبط نمود و بعد چند روز او را مع زن و فرزند انش عار
سے روپیه خرج راه داده برکشتی نشانیده از دریا سے گو سے گذرانیده بطرف بیرنگر
کن ده همه را از خود آزرده می ساخت بزرگان خود را بزشتی یاد میکرد و ناسزا میگفت روز
بند همین دربار که ملازمان بسیار نشسته بودند میگوید چون کارگذار خان بعد فتح بنگاله سپاه و دماه
کارگذار خان بیچاره که جوان هوشیار و مرد بکار سے بوده است حیران شده و گفت بلے ولی النعم
چندان بدست خواهد آمد که اینقدر مبلغ گرانی نخواهد کرد گفت بخیر این کار مهابت جنگ احمق بود
سے نمودمن پرکا سپے به کسے نخواهم داد روزے دیگر میر عطا خان که فوجداری نواب گنج و
رنگپور و دیگر جاها باو شده بود عرضے نمود و بر عرضے نوشت که نواب عالم پناه سلامت این
داروغه دیوانخانه حکم داد تا چوبداران بهمین خطاب بجرا مردم سکنانیده باشند و تحفه تر آنکه نش
عرضه کند مضمون آنکه چون خطاب عالے را مردم نواب عالمیان ناب و خطوط و اخبار سے
آن خطاب دارم خود را خطاب عالم پناه مقرر نمودم امید وارم که مرا بهمین لقب و خطاب یاد فر
همین خطاب که خود برای خود مقرر ساخت یازده اشرفے برای عماد الملک فرستاد و بعضی از الد
بودند نوشت که هر که بغیر این خطاب بمن خواهد نوشت خطش را پاره نموده جوابش نخواهم نوشت

نو دند داشت شروع نمود
که همه غله اسباب بها داده اند
امور مذکوره می شد ند
با یدار سے نمود و
دن علی ابراهیم سے که
رابی وقت در خلوت طلبید
او دکه انچه صلاح من در ان
این ساله مهابت جنگ
این بد بها مرا امید اند
نو اهند بود تا انوقت تصدیق
بی صرافت آورده مردمان
همراهیے سیف الدین محمد خان
بدر رفته علی را تنها گذاشتند
ست که بر بیتا زیانه اش
فت خداوند با حبیب سان
تازیانه محفوظ مانده مقید شد
از جمیع اسباب گردانیده
مرداد و زبان پیاده گوسے
سے با کارگذار خان بخشی
خود را البته نذرش خواهد نمود
ست مردم را غنیمت بنگاله
مردم را مال غارت معاف
سر نیه وغیره برای تسخیر
لقب را پسندیده بخان علیخان
ی را طلبیده و گفت که عماد الملک
نویسند من که دعوی فرزندی
نموده باشند و ند مبارک باد
وله وجلال الدوله که مربی او
نقل با این خوبی و با آنکه زمانه

در دادم و واردات را عرض کنادم و آمد و رفت در دربار شروع نمودم چند روز چنانچه مطالعهٔ تقویم مرا احوال یاد است
مقررات جاموگی می‌گشته سامانی جمیع کارهای خود بر شمار و اشاره می‌گذاشت و بنده صاحب چند باشد در
عرصهٔ سه پنج در پهلوی شاه عالی از نطق دهوش قریب و قرین و در حکم و دستخط سرگرم تعلیم و تلقین بودم اگر لمحهٔ دیر می‌رسیدم
استفسار کسی و دست و زبان را بر تمییز احکام معطل می‌داشت و من بدین حسب لطف بلائی مبتلا بودم چند و سواد
درست نداشت باید وقت دستخط تعلیم نمایم که صاد را تا با و طا را الف و هر حرفی بحرف دیگر وصل باید یا فصلی گذارد تا آنکه
خود بخود ذکر و دستی بی اختیار در میان دستخط بر آید و قلم دور انگند و از مسند بر خاسته بجای دیگر نشسته پس کسی در میان
نبود شده معلق سی سرد که سبب این آشفتگی چیست الله ساعتی بر خاسته شده مع حاضران دیگر غیر نجم الدین خانه کردم
حسن خان سپهدار جنگ سیف خان مرحوم که شوهر همشیرهٔ او بود باشد و ساعت آسایش آمده از حرکت مذکور او کردی
محض بود استعجاب می‌نمودم ناگاه خدمتگاری از مقربان او آمده رقعهٔ اش آورد مضمون آنکه صاحب رئیس هستند اهلیت
بس اشتداد تعلیم و تلقین چرا سعی فرمایید جواب دادم که موعکیه مأمور بودم حسب الامر تقدیم می‌رسانیدم اکنون که چنین معروض باشد
سر گرانی التماس نخواهد شد و روزی چند حاضر می‌بودم لیکن چند روز بار ملاحت و تعلیم و القا موقوف بود نمودم که مزاج
ایشان آلش نمی‌باشد و مرا معلوم نیست که در کدام امر نسبت تشریف چیست امیدوارم که مرا معاف دارند ملاحت نموده
سابقه را از خاطر زدایند و در امر یکی می‌پرسید نمی‌گفتم تا آنکه عزالعش میر محمد جعفر خان متصل بحر یک ادنی
عناد با سراج الدوله رسید و نام اکثر سرداران که مرا یاد نمانده بدان مدیح و مرحوم بود که با همه دست وصل هاس دولت
سامیر لیکن با عهد و پیمان چنین و چنان در میان آمده و صاحب کرمیت محکم بسته با مقاومت سراج الدوله بکلکته از سراج الدوله
شوند و روداس عزالعش و برور مانی العصیر سرداران سابق سری معزشوکت جنگ را شوراننده و بعد زین عرضه بر شکایت
سک بر کرانه براد در جهانی زبان الملک سعادت خان بود از طرفی پیدا شده ملازمت شوکت جنگ رسید از جمت سیر
و سر و سنگ طرفی پیدا و مردار سابق با میر محمد جعفر خان رابطهٔ رفاقت و مناسبت مزاج بمرتبهٔ اتم و اکمل داشت و مینیک
یکه که قدم نوکر مهابت جنگ و مزاج لولیانه سهو که پیشه داشت در سر جنگ اول کلکته مورد عتاب سراج الدوله گردیده
از عمل راه گریخته به پورنه رسیده در سلک ملازمان و مقربان شوکت جنگ منسلک گردید این هر دو کس طمع امده و جر
سرسواران جوش آمد با سمان رسانیده و دیقه از دقائق شالیس شوکت جنگ فرو نمی‌گذاشت و خود اللهٔ لو دوالیه سلمن
طلاعان مذکور گردیده و هر چه درباره او سر زبان ایشان می‌گذشت همه را در حق خود راست پنداشته شعف ملک ترا احمدی را
با خود برابر می‌شمرد چنانچه بتعریف آن هر دو چون قدر خود را ساخت می‌گفت لعد بیج بنگاله چون آب رهواسی انجا ملائم
من سازگار نیست اول تصفیه راه بر داشته پس بعد جنگ نعداران باستیصال غارسی الدین خان و پادشاه دست انشا
او بوده با به درکابل خواهم ستانت و بعد بار دیگر اسلان بالیس خواهم ساخت و معرفت ضیاء الدوله پسر سعد الدین خان
و جلال الدوله جلال الدین محمد خان که معزبان عماد الملک بوده اند و صولت جنگ پدر شوکت جنگ بنامها را خود درست
ساخته واسطهٔ جواب سوال و بر آمد کارهای حضور گردانیده بود رقعهٔ دستخطی و مهر عماد الملک متضمن ادن جنگ مهام الله
و اسراع ملک بنگاله و بهار و اوریسه از دست اوسطا العمال پیشکش کرور روپیه بعد مستی امور اش حاصل بود چون
رفعهٔ مرقومه رسید بخود پس دو بالا گردید و کار و سپاهی سی هیچ با سرداران قدیم پدر که پرورده و نعمتش از سالها و معتمد علیه

جان یا مال و آبروی کسے باکنند و هیچ کسے ممنوع نگردد و او را بطوریکه توانیم و دانیم از سر خود دور گردانیم نه آنکه عبث عبث بطمع ملک
و مال مردم در منازعات و مجادلات کشائیم و خود را و دیگر خلق خدا را در مهالک و بلایا اندازیم خانه مفتیان مبلے ایمان خراب
که بشوے طمع وبیه رائی اینها عالمے در بلا افتاده و سے افتد (اللهم احفظنا وسائر المومنین من شرور الذین یوسوسون فی
صدور الناس من الجنة والناس) القصه سراج الدوله چند روز در کلکته توقف نموده و امور یکه از خرابی بیوت و ایذا و اضرار
بے گناهان و بناے بعض مفاسد دیگر که بزعم خود مصالحش مے شمرد منظور داشت بظهور رسانیده معاملاً و قانا بر گزد دولت خود
برگشت و مانک چند دیوان راجه بردوان را که دبنگی بود براے خود مغرور و در جمیع امور بے شعور و از جوهر شجاعت هم محروم چنانچه
روز جنگ بردوان که مهابت جنگ بمحصور بر پرسها شده بود گریخته نزد راجه خود رفت با وجود امتحان مذکور بحفاظت و حراست کلکته
تعین نموده با پنج هزار سوار و هشت نه هزار پیاده در انجا گذاشت و همیشه با میر محمد جعفر خان و رحم خان و عمر خان و پسر آن لشکر خان و اصالت خان
وغیرها بمهاراجه دولبه رام و دیگر سرداران آبرو طلب و جگت سیتهه وغیره اعیان شهر باستخفاف و اهانت پیش آمده همه را تنگ
بجان آورده بود که از زندگے خود همه کس بیزار و بمرگ سراج الدوله امیدوار بودند و با سرکردگی عداوت سراج الدوله از و انتقام می خواستند
توسل جسته به صحابت معتمدان پیغام سپادند که اراده بغی و خروج نماید و ما را مخلص و رفیق خود داند خصوص میر محمد جعفر خان که زیاده از دیگران
درین کار ساعے بود و جگت سیته هم بکمال اخفا درین باب اعانت و دلالت می نمود چنانچه در احوال شوکت جنگ نیز و راسے میر
محمد جعفر خان باستیصال سراج الدوله از عرائض مرسله او که بشوکت جنگ میر سید مفصل بوضوح انجامید و درین صفحات نیز پیرایه نگارش
خواهد یافت اکنون تتمه احوال خسران مال شوکت جنگ بنا بر انتظام اخبار و سوانحے که از پهلوے حماقت هاے او در وجود نمود
بزبان قلم میدهد تا ناظران را استفسارے و ابهامے در حال او و انجام کارش نماند

ذکر چند روزه امارت شوکت جنگ در پورنیه و بدست خود بلا بر سر آوردن و خود را و عالمی را در بلا افگندن او بطفیل حماقت های ذاتی و اغرای شوم طبعان خوش آمد گو

در اوراق سابقه احوال رحلت صولت جنگ و نشستن شوکت جنگ بجاے پدر و پهلوتهی کردن فقیر از رفاقت او سمت تحریر
پذیرفته و اشعارے بآن شده که احقر داعیه بدر رفتن از قلمرو پورنیه داشت بسبب اندیشه از سراج الدوله که برادران کوچک
فقیر و میر عبدالوهاب و عموے بنده را از عظیم آباد اخراج نموده و موسم برشکال رسیده بود بدر رفتن از حدود او که پانزده
شانزده روزه راه طول داشت متعذر نمود لهذا از معبر گنده گوله برگشته در پورنیه اقامت ورزید و دوستان نادان بعد چند
روز مبالغه در ترغیب رفاقت شوکت جنگ نمودند فقیر هر چند عذر خواهے مے نمود و مے گفت که صحبت حمق با او در نخواهد
گرفت و پایان کار او بخوبی نخواهد انجامید اکنون که در گوشه خانه خود نشسته ام از شر هر دو ابله یعنی سراج الدوله و شوکت جنگ
برکنارم و در صورت رفاقت هدف سهام آفات و آلام از هر دو طرف خواهم بود مرا معاف دارند و زیاده نرنجانند سود
نمی کرد و سخنان بیهوده مثل آنکه مرگ انبوه جشنی دارد و امثال ذلک فقیر را رنجیده خاطر ساختند چون دیدند که بنده هرگز
گفته اینها نمی پذیرد روزے آن سفیه مغرور را خدای داند بچه تقریب در خانه فقیر حقیر آوردند و او را محرک ترک انزوا
بنده نمودند بنده ناچار شد و بیقین دانست که اگر الحال زیاده استادگی نماید بلاے سفیه نقد خواهد بود و از آنچه در آخر کار
سے ترسم اول روی خواهد نمود و با من نیز بنا بر نافرمان برادرے کاوشهای سخت خواهد کرد بنا برین ناچار گشته تن بر قضایش

سکل معامله امور خود دیده بر زبان بسے آوردند و سراج الدوله خود اهلیت بود قدیم [illegible] باوجه جنگی جوانان دولت مست مغرور
حسن و قبح کار را [illegible] نگشته و لباسے مردان کار [illegible] نصب العین بر بسته والا انفصال این معامله باو بسته
موقوف و سوال [illegible] بود دوستاحت [illegible] نایره جدال و قتال میداشت لیکن چون تقدیر الٰهی [illegible] جنگ
وانقلاب عظیمی [illegible] بود در نظام مهام مملکت بنگاله [illegible] که سلطنتی هست وسیع [illegible] دادن احمق ظالمی که سراج الدوله
[illegible] جنگ افتاده بود [illegible] القصه سراج الدوله تهیه لشکر و اسباب سفر فرمان داده اوائل ماه مبارک رمضان
باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود منصور گنج که ساخته او بود نهضت نمود و قلعه [illegible] کرده در [illegible] محصوره مذکوره رسید
چون جماعه انگلیسیه را جنگ سراج الدوله متیقن و اسباب حرب او مهیا بود [illegible] قدیم [illegible] و بعضے [illegible] مستحکم [illegible]
معسکر را محکم [illegible] سراج الدوله که سامان [illegible] موجود و سپاه [illegible] مهیا داشت تسخیر [illegible] مذکوره کوشید
[illegible] مدتے ماند که جنگ و محنتی [illegible] آمد و مستر ڈریک [illegible] خود سنگ دیده چاره کار در [illegible] دیده [illegible]
از اقوام خود [illegible] از سرداران بر جهاز رسیده باقی ماندگان [illegible] سردار [illegible] گشته لا علاج و ناچار
[illegible] غیرت [illegible] از حیات گزیده [illegible] و جنگیده آخرالامر [illegible] ناگوار مرگ [illegible]
ناگوارانی [illegible] رسیدند و بعضے محصور گشته اسیر [illegible] تقدیر [illegible] و اموال [illegible] که احصاء آن [illegible] مقدور است و محاسبه
هم در حساب آن [illegible] کمپنی و دیگر سوداگران [illegible] انگلیسی و ارمنی و غیرهم [illegible]
[illegible] سراج الدوله [illegible] ماه مبارک رمضان سنه یکهزار
[illegible] و شصت [illegible] بعد انقضای [illegible] جنگ [illegible] راجه [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] کلکته [illegible] سراج الدوله [illegible] مقید [illegible] شاید [illegible] جنگ
[illegible] انگلیسیه [illegible] امیر بیگ [illegible] میر محمد جعفر خان [illegible] مذکور [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] میر جعفر خان را [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مذکوره [illegible] کشتی [illegible] آهسته آهسته [illegible]
سراج الدوله [illegible] چون [illegible] مستر ڈریک که [illegible] کروه [illegible] لنگر کرده [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible] امیر بیگ با اصحاب خود [illegible] صاحبان مذکور [illegible]
[illegible] امیر بیگ [illegible] ظاهر کرد که این کار [illegible]
[illegible] سردار [illegible] قوم خود [illegible]
[illegible] میر جعفر خان [illegible] توقع [illegible] است [illegible]
مسلمانان [illegible] حیات [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] و شهوات طبع [illegible]
[illegible] دنیا طلبان [illegible] آمال [illegible] دیانت [illegible] است
[illegible] کاملان [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مسلمانان را [illegible] که اطاعت [illegible] امام [illegible] اگر [illegible]

[illegible] ۱۱ [illegible] ۱۲۹ [illegible]

بلباس تحی و ماداے خر بد و مشاهیر آنجا برخاسته در مساکن دیرینه خود که در شهر داشتند آمده اقامت نمودند قلیلی که مانده بودند
بمشاهدهٔ محاصرهٔ افواج سراج الدوله مضطر شدند بر نظر علی که سرمایهٔ فساد و مدار المهام بیبی گهسیٹی بود دست محمد خان و رحم خان
وغیرها سرداران فوج را بالطمع نموده پیش سراج الدوله عذرخواه تقصیرات خود کنانیده بوساطت آنها بدر رفت و اموال خانهٔ بیبی گهسیتی
آنچه بود سیاهه شده ضمیمهٔ خزاین خانهٔ سراج الدوله گردید و آن زن ناقص فطرت بشومی عداوتیکه با خواهرزادهٔ خود با وجود نداشتن اولاد
مے ورزید و بمکافات رضا دادن خون ناحق حسین قلی خان و دیگر اعمال قبیحه گرفتار آمده از اسباب عزت و زر و دولت عاری
گشته در گوشه نشست و بی بی رابعه را سراج الدوله بوجوه چند ترسانیده با دختر بیوهٔ او که زن اکرام الدوله برادرش بود عقد سے
بنام خوانده و رابعه بیگم از اکثر صدمات او محفوظ ماند و میر محمد جعفر خان را از بخشیگری معزول نموده میر مدن نام شخصے را که رفیق
حسین الدین خان برادرزادهٔ حسین قلی خان در جهانگیرنگر بود طلبیده خدمت بخشیگری داد و پیشکار دیوان خانهٔ خود موهن لال
را خطاب مهاراجگی و منصب پنجهزاری و نوبت و پالکی جهالردار بخشیده مدار المهام و مرجع انام ساخت درشت گوئی و فحاشی
و استهزا و تمسخر ارکان دولت و اعیان مملکت خود از ابتدا شیوهٔ او و موجب نفرت طبایع مردم از او بود و بعرصه آمدن میر مدن کس
مذکور و غرور موهن لال بارتقاے مهابت جنگ و رؤساے دیرینه در تنفر و توحش جمیع سرداران افزوده کینه ها اشتداد یافت
و غیر از سفله چند که بدولت سراج الدوله اقتدار یافته بودند همه را دفعیهٔ سراج الدوله پیش نهاد خاطر گشت و بدعا و حیله و دغا در
فکر برانداختن بنیاد دولت او شدند درین ضمن سراج الدوله ارادهٔ انتزاع ملک پورنیه از دست شوکت جنگ پسر صولت جنگ
در باطن خود مضمر ساخته بطرف راج محل نهضت نمود باستماع خبر تهیهٔ او تا براج محل اضطراب عظیم بشوکت جنگ و اولیاے
دولتش رو داده نهایت تشویشش عارض احوال و ادسے گردید شوکت جنگ چون هنوز چندان رشید الارکان نشده بود در توقع
بصلحا و اتقیا نموده استدعاے دعا براے دفع بلا و برگشتن سراج الدوله از ارادهٔ که داشت میکرد ناگهان بسراج الدوله خبر رسید
که پسر دم برا گرفتن کشن بلبه پسر راجه راج بلبه دیوان شهامت جنگ بجهانگیرنگر رفته بود کشن بلبه گریخته خود را بکلکته رسانید
و مستر ڈریک صاحب کلان آنجا حمایتش نموده نمیگذارد سراج الدوله از استماع این خبر ترک عزیمت منازعه با شوکت جنگ
نموده معاودت بمرشدآباد و شروع مخاطبات و معاتبات با مستر ڈریک نمود تا آنکه از مکالمه و مراسله کار بمجادله انجامید
و سراج الدوله لشکر بکلکته کشید ❖

ذکر لشکر کشیدن سراج الدوله بر کلکته و مغلوب شدن مستر ڈریک صاحب کلان آنجا و غارت شدن معمورهٔ مذکوره و بدر رفتن مستر ڈریک با معدودے از انگلیشیه و گذاشتن سراج الدوله مانک چند دیوان راجه بردوان را بمحافظت و حکومت کلکته ❖ ❖ ❖

سراج الدوله که دود نخوت در دماغش پیچیده از طریقهٔ حزم و احتیاط بفراسخ دور افتاده بود داعیهٔ پیچیدن با انگلیشیه جزم
نموده بر آتش طیش غلطیدن گرفت رفقا و سرداران دیرینهٔ مهابت جنگ را در حضور او مجال نفس کشیدن نبود و اکثرے
بنابر سببے آبروئی خود و بعرصه آمدن اراذل و سفها خواهان زوال دولت و اقتدار او بوده اند در تدبیر این امر توجهیکه مناسب
و مقرون بصلاح بود بر زبان نمی آوردند و او نیز از ینها چیزے نمی پرسید و کسانیکه مشیر و مخلص او بوده اند اگر سخنے خفیف بتعقل
و سکبر از قانون مشاورت و اصابت راے بمراحل دورتر و بدولت عاجلیکه میسر آمده مغرور بوده سخنی خلاف رضاے او

شهد و قسم موکد گردانیده همراه خود بیارد اگر هیچ وجه رغبت نماید ملک عرصه دارد که ما رشادی خواهند آمد که مرگ را عالی او
از این اطفال بچه صورت متقرر گشته بر گرگ طبیعی دنیا دیگر درجامه سر فراش خواهد بود با د بمبارک حروب و کروب گسسته خواهد
شهر سوریکه برای او مقدر شده است انکشاف آن نمی نماید و سر غیر او نگوید سپس که وکالت پیش اس آمده باید گفت
نور محمد خان لئی حسب الامر بمذمت آن بزرگ شتافته حسب الامر بجا آورد و برگشته پیغام گزارد که چنین فرموده اند تا در سیاه
و سپاهیان جنگ اشتغال کسته نمی شود و سر فراش نیاید سپس سیر دموت او از دست لوگران او دست از دست
ملازمان سعط و رصس همه جاسے خود گسسته خواهند شد و استماع این خبر سید فاضل مرحوم مرقوم سه سال قبل از گسسته شدن ناد بها
از ما قبل فرموده بود چنانچه اول تان اظهار کرده آمده +

دوم سر خیل اتقیای مومنین و زبده اصحاب یقین حاجی بدیع الدین اطال الله علی رؤس المسلمین ظلاله و سقانا من رحیق التحقیق زلاله + + + + + + +

وی از متوطنین سرکار ساران و از جمله اتقیای زمان و عزلت گزیدگان با نام و نشان است تحصیل علوم متداوله نموده و مراحل زندگانی را در زهد اطلبی و مجاهدات نفس اماره پیموده اکثر در صحبت خواجه محمد جعفر مرحوم که در کسب حال و مقال بود بسر برده و سر رشته مریدی و بیعت خواجه مرقوم درست نموده و در صحبت اهل بیت عمر گردید و بالعاق
جامع احمد علی داماد مولوی نصیر مرحوم شیخ و زیارت عتبات عالیه ساخته وقت معاودت بسعادت زیارت عتبه
علیه رضویه علی مشرفها السلام نیز مشرف گشته الحال در ده مصطفی آباد که ملکه روضه او است با عیال و اطفال بسر برد
تقوای مجسم است از علم فقه و حدیث و تفسیر بهایت آشنا و از عقلیات نیز بیگانه نیست از افاضل عصر او را در زمره
فضلا شمرد باید شیخ محمد علی مرحوم نهایت احترامی می نمود و می فرمود که نام عظیم آباد هست و یک حاجی بدیع الدین برای
برای زحمتی کار ساریس لوطن خود می آمده محض برای ملاقات شیخ سر و رند و کور رفته بود و شیخ نامبرده روانه مشایعت کرد
و وقت رخصت نهایت رقت و بکا فرمودند و روز و شب اوقات شریف بعبادت و طاعت الهی بسر برده و گاهی
نماز شب که عبارت از تهجد باشد فوت نشده اوقات در کمال انتظام و انضباط میگذراند و در احیان مصاحبت یا دم
که علی خلاف شیخ سر رده یا سیتی از سمن فوت شده باشد بس از غیض بهتا در رسیده و بسیار تاسف می نماید که عمر
هیچ یکی از ائمه علیهم السلام باین حد نرسیده و عمر من بسید ام چرا امید زیاده بر این یافته ایزد تعالی او را در حین
را صلامت نگهدارد که باعث نزول برکات است و یادگار اسلاف کرام اند + + + + + +

ذکر جلوس سراج الدوله بر مسند ایالت بنگاله و بهار و اودیسه و سوانحی که در ایام دولتش روی نمود

سراج الدوله بعد فراغ از مراسم تعزیت بر مسند ایالت جلوس نموده تکلیف افواج را فرمان داد که رفته خانه اولی گهسیتی
روضه شهامت جنگ و حرمگاه مهابت جنگ تاراج نموده تعمیل کرده بیکار رفته سکونت گرفته بود در آرند و در گوشه نشسته
و اموال او را تقییر و تطهیر ضبط نموده داخل خزانه دولت خانه او ساز بود تا سیر سلیم گهسیتی بمجرد مرض مهابت جنگ
تا آنکه بر دنیا سپر حقیر بوده رفاقت دهنگیدل با سراج الدوله از الان زمان احمق گرفته بود و بعد آه عاقبت نشسته بر سر بیکه

بعضی از ثقات مغلیه ایران که از روشناسان نادرشاه بود و از و استماع این قصه نموده بودند نقل میکردند و میگفتند که اگر من
این خبر بعد کشته شدن نادرشاه میشنیدم هرگز تصدیق این مقوله نمی نمودم الحال بیقین میدانم که آن بزرگ از کمل اولیا
و عمده ارباب کشف و صفا بوده چون این نقل از جمله شواهد صحیحه اخبار اخیار سلف است خامه حقائق نگار تحریر آن بی کم و کاست
مبادرت نمود چون نادرشاه کرهٔ ثانیه از قریب قندهار به تنبیه نور محمد خان لکی رئیس دیرینه ولایت ٹھٹه که در کمال اقتدار
و بر قلعهٔ امرکوت که هشتاد کروه از هر طرف او آب و آبادانی مفقود الاثر است مستظهر گشته رجوع بنادرشاه نکرده بود و نادرشاه
ملک تهته را با بعض ممالک دیگر که از مملکت محمد شاه انتزاع نموده ضمیمهٔ ملک خود گردانیده بود معاودت بهند نمود ذکریا خان
پدر شاه نوازخان باستقبال شتافته بعد اطلاع بر مافی الضمیر شاه عرضه داشتند که قلعه مذکور هشتاد کروه از هر طرف
دور جو و آب ندارد و لشکر در نواح آن از بی آبی اقامت نمی تواند نمود جواب داد که اگر لکی مذکور بر آسمان رفته باشد کشیده
می آرم و اگر در زمین خزیده موی سرش گرفته می کشم شاه نوازخان پسرش را با اندک فوج هندی همراه خود گرفته
لشکریان را فرمان داد که طعام و شراب سه روزه همراه گیرند و شام کوچیده بنصف النهار بقلعهٔ مذکوره با قلیلی از فوج رسیده و باقی
افواج سر در پی هم نهاده می آمد نادرشاه بشاه نوازخان فرمود که ای پسر میتوانی که آب بهم رسانی او التماس نمود که آب
جز اندرون قلعه وجود ندارد اول نیز معروض شده اینقدر گفته بتحصیل آب بسوی قلعه با معدودی از سواران خود که همعنان
او رسیده بودند راهی شد مجرد برآمدنش از فوج شاهی ندای الامان از قلعه امرکوت بلند گردید اهالی قلعه مفاتیح قلعه
بهند چادر امان بر سر گردانیده عذرخواه برآمدند شاه نوازخان رسیده بنور محمد خان گفت که رستگاری و پایداری جان
عمر و دولت تو منحصر بر انقیاد و اطاعت فرمان است او قبول نموده باتفاق شاه نوازخان عازم خدمت شاهی شد و شاه نوازخان
او را با این ولایت بطوریکه گنه گاران را با تیغ و کفن در حضور برند آورد و نور محمد خان خود را بر خاک مسکنت افگنده زمین بوس نموده
عذر تقصیرات خواست نادرشاه عفو فرموده امان داد و یک شب در انجا بوده روز دیگر بهمان روشی که رفته بود به بنگاه
خود مع لکی معاودت نمود و بعد انفراغ از انتظام معاملات روزی نور محمد خان را در خلوت طلبیده در تنهائی گفت از تو سخنی
می پرسم اگر راست گفتی رستی و گرنه بسیاست خواهی رسید او گفت مجال ندارد که غیر از راستی سخنی در حضور گذارش نمایم
فرمود با این قلعه و سامان سبب استکانت و فرمانبرداری بلا توقف چه بود او بطوریکه در حضور سلاطین قاهر خوش آمد
گویند سخنی شروع نمود برآشفته فرمود نگفتم که راست خواهی گفت تکلف در التماس مکن و گرنه بسزای آنکه شاید خواهی رسید
معروض داشت که نفس الامر اینست که بزرگی معتقد الیه این بنده است و من تابع ارشاد اویم او بمن گفته بود که اگر دارای
ایران یعنی حضرت شاهی داعیه تو کند اعتماد بر قلعه و اسباب خود نکرده غیر از فرمانبرداری خیال دیگر بخود راه مده که هرگز
از عهدهٔ بر نیائی و هلاک بادیهٔ عصیان و خذلان شوی بنده گفته بود با چنین پناه جائیکه مراست و اسباب قلعه داری و ذخائر
ما یحتاج کفایت امر او نمی تواند شد آخر فوج ایران و نادرشاه هم انسان است و دواب و مراکب نیز محتاج آب و علف اند درین
مکان استحضار ما یحتاج بشری و حیوانی از ممتنعات عادیست او شان فرموده اند راست گفتی اما بالفعل نادرشاه
اقبالی دارد که اگر عساکر عالم و جبال و بحار برا و برآیند همه بسر در آیند بنده درگاه بنابرین انتباه یارای تمرد و عصیان در خود
نیافته باطاعت و فرمانبرداری پیش آمد نادرشاه بعد استماع این حکایت فرمود که آن بزرگ را با من ملاقات و صحبتی
میسر آید گفت نمی توانم گفت فرمود تو برو و از من ابلاغ سلام نموده بهرگونه اطمینان در ادب و احترام که خواهد و مناسب نماید

وسید خبر وصول لشکر مهابت جنگ در حرب مرهته سوگیر شنیده متصل (الغرابه ما لا یطاق من سید المرسلین) از عظیم آباد
برآمده خود را بمهابت جنگ رسانید مهابت جنگ ورود جناب ایشان را از سعادت طالع و یاری بخت خود شمرده از آن بار
با سعید بود متشکر بسیار او را سعادت می انگاشت و هر چه گذشت دقیقه اطاعت و القیاد داد و احترام او فرو نگذاشت
مدتها آن مشار الیه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بعزم حجة الاسلام و زیارت آستانه سید الانام و عتبات عالیه ائمه اهل البیت
علیهم السلام گردیده از راه دریا بار در آن سعادات مذکوره مشرف و بعد از چهار سال شرف یاب طواف مکه معظمه و عتبات
مکرمه زاد هما الله شرفا و تعظیما گشته مرشد آباد معاودت فرمود و بعد رحلت مهابت جنگ سراج الدوله بتقاضای سعادت
و ساعت طالع خود با چنین بزرگ و اجب التعظیم بلطفی پیش آمده از جایکه بسرانجام دقت تحریر و صف مالا مهلت نداد گردد آن
بزرگ متحیر گردید که در چنین حالت که روی داده چه کند که مالک مملکت جیدنا هم راه آن سلک سرتا بست درین عرصه حسن صباحان
دختر زاده حاجی احمد که حراج دودمان و مهر خاندان مهابت جنگ است تا آنکه خود هم از سراج الدوله سازش کردن سراج او
و رعایت شهامت جنگ مرحوم خود یاد داشت بخود معاملات این خبر بالکمال بخدمت سید جلیل القدر رسیده با شتافت آن
بزرگ بخانه خود دلالت نمود و همراه آورد و لب دریا مکانیکه الکنون امامت آن جناب است مرده مکان مذکور رسید در
با امداد سید عزیز سرور نمود و فی الحقیقة دران وقت خود را در پیش سعی در آنکه دیده بود جناب اقدس الهی در پاداش این عمل
حفظ و حمایتش فرمود و الاصل حضرت عظیم بود آن وقت خوف و اندیشه این که شب انامک نامی این کار مشهور دارد
از حسن رضاخان یادگار و صحیفه اعمالش ذخیره روز جزا ابیت و باعث وار ماند و سراج الدوله هم گذشت و سر مثلش
متوجه یاقت علیت آزمکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو * ظاهرا بجای الیه در بیان حضرات حسن
عبارت عربی متعارف طریقه تحقیق و غیرها تحریر فرموده دیگر حواشی شرح مطالع ملا محسن کاشی رحمه الله در حقه بعبارت
عربی که کاسف معضلات آنست و کتاب احوال العقلا و ملاها و ماکه در حکمت است چندین نسخه فراهم آورده با کمال
تنقیح و تحقیق مقابله نموده حاشیه اکثر عبارات نامناسب و نامفهوم را بعبارت مناسب و مرتب العلم تغییر داده من حیث اللفظ
والمعنی بسبیل تعمیم فرموده بلکه چند رساله کثیر النفع دیگر بیان فرموده سمی توان گفت که تصنیف جا یه دیگر شرح کافیه نحو
بعبارت فارسی بر اسلوب سیدنا شروع فرموده ناتمام است و شرح صحیفه ملا محسن کاشی حاشیه تحریر در حقه بعبارت
فارسی نوشته آن نا تمام ماند و سرعت مطالعه مشکو سید بحدیست که احدی در یک سال مطالعه کند ایشان در یک روز مطالعه
میفرمایند سلمه الله تعالی الی الآن که اوائل ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجریست سید معظم مذکور در ان مکان که عنایت ایشان
حسن رضاخان با امداد آن مقتدای ارباب باز نموده بشرح الحال بمطالعه و مقابله کتب و هدایه و افاده مردم در
شهر مرشد آباد سی پردازد حسن رضاخان و اولاد ایشان و محمد حسین خان بن حکیم بادی خان و دیگر مخلصان وارد و
صادر و مقیم و مسافر از نفوس العامة بتدارک آسایش فائده بر سیار ند حق تعالی سایه بلند پایه سید جلیل القدر مذکور را بر سر
عباد خود محلد و پاینده دارد هنگامیکه میر منقرسی عازم کلکته گردیده بنا بر ریسر در بلده مرشد آباد موقوف بود و اهل
اعیان در صحبت سید سرور مذکور رسیده مستفید بود از بهر عالم سحان سبحان شنیده زور بسی تعریف مذکور رفت خود
ولی در استماع کشف عجب از بزرگی که نام او اکنون یاد نمانده قریب سه سال قبل از سنه سلطنت باد شاهی که محمد شاه
تمرکبه الله که صفدر جنگ بعزم تادیب علی محمد روهیله به اول دین گده رسیده بود و سید در بان لشکر بیان

بحسین ذو الدمعه بن زید بن علی علیه السلام میرسد مولد اصلی آبای ایشان یزد است میر عبد الله مرحوم بعد اورنگ آباد دکن وارد
شده سکنی اختیار کرد و صبیهٔ صلبیهٔ عم بزرگوار خود میر محمد شفیع را در حبالهٔ نکاح در آورد و صبیهٔ مذکوره والدهٔ ماجدهٔ آن عالی جناب
و تاریخ ولادت باسعادتش روز پنجشنبه دوم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتده است و در سنه هفتده هجری
سالگی همراه بعضی از بزرگان قبیله بقصد زیارت و تحصیل علم در سال یکهزار و یکصد و سی و یک یا سی و دو متوجه ایران و
عراق شده و در حادثهٔ محمود افغان و اشرف با مردم آنجا شریک بود و مدت بیست سال همان طرف تشریف داشته اکثر بلاد
فارس و عراق را مفصل سیر فرموده و زیارات عتبات عالیه مکرر بعمل آورده با اکثر علمای ربانی مثل حاجی اسمعیل خاتون آبادی
و حاجی عبد الله هندی و میر محمد تقی مشهدی رضوی و ملا محمد صادق اردستانی صحبتها داشته و در مذاکرهٔ علمی
شریک بوده با علمای ظاهر مثل میر محمد حسین نبیرهٔ ملا محمد باقر مجلسی و برادران ایشان و ملا محمد علی قاینی و میر محمد طاهر خاتون
آبادی و میر معصوم خاتون آبادی و غیرهم نیز صحبتها داشته اند اما آنچه بطریق درس تحصیل فرموده با ظهار آن سید بزرگوار
معلوم شده زیاده بر پنجاه شصت بیت الفیه نحو نبوده لیکن در مبادی تحصیل موهبت الهی چنان شامل حال شده بود که هنگام
ورود اصفهان که سن شریف ایشان دران وقت تخمیناً بیست و دو سال بود اکثر مردم برای درس کتب متداوله در سی
حاضر میشدند مواضع مشکلهٔ جمیع کتب معقوله مثل شفا و اشارات و کتب منقوله و عربیه را مطالعه نموده تنحوی تقریر میکرد
که اکابر علمای آن دیار از حسن تقریر و جودت ذهن و سرعت مطالعه و قوت حافظهٔ آنجناب حیران شده بودند و وجود شریف
ایشان را مغتنم میشمردند و هرچه بحافظه سپرده هر چند بران سالها بگذرد با قید جزئیات در خاطر است اما با وجود اجتماع
این اوصاف از آئین مدرسی و پیش نمازی و اختلاط با اهل دول زیاده بر حد ضرورت همیشه و همه جا گریزان و متنفر بوده
در اصفهان در سلسلهٔ شکیبها تاهل اختیار کرد و آن مستوره بعد دو سال بجوار رحمت الهی پیوست دیگر بار از مشاهدهٔ اوضاع
زمان و غلبهٔ شوق تجرد میل تاهل نکرد اجازت احادیث اصول و فروع مثل اصول کافی و من لا یحضره الفقیه از میر محمد تقی
مشهدی رضوی و میر محمد حسین و میر زین العابدین نبیره های ملا محمد باقر مجلسی رحمهم الله گرفته و اسرار قرآن و احادیث
که مخصوص خواص عرفاست از حاجی نصیر در شیراز و میر محمد تقی مشهدی در اصفهان استماع کرده و کتب حکمی و کلامی
در خدمت ملا محمد صادق اردستانی گذرانده الحاصل از ایران بقصد سفر حج کرده جهاز تا بندر سورت شده بر چند ماه
در آنجا بوده با احمد آباد و چندی نیز در آنجا توقف کرده بسورت آمدند و از آنجا باورنگ آباد هر چند ناصر جنگ ناظم دکن
تکلیف ماندن کرد لیکن بنابر فساد اوضاع او قبول نکرد و از آنجا بحیدرآباد آمده و در آنجا چندی توقف نموده از راه سیکاکول
به بنگاله و مدتی در هوگلی بنابر استدعای خواجه محمد حامد هگلی تشریف داشته متوجه بسمت شاهجهان آباد شده در اثنای این سفر
از راه پورنیه عبور فرموده به تکلیف حاکم آنجا سیف خان برادر عمدة الملک امیر خان روزی چند در آنجا گذرانیده آخر صحبت
او را که خالی از جنون و سفاهت نبود دست کرده عظیم آباد تشریف آورده و در آنجا چندی روز عبد العلیم خان بهادر خال این راقم بخدمتش منتقل شد
متعهد خدمت گذارش گشت بسبب فقدان مناسبت از آنجا نیز برخاسته عازم لکهنو گردیده مدتی بسر در آن نواح بسر برده بنابر بی اعتدالی طرق بسبب آمدن احمد شاه
بادشاه بر علی محمد روهیله فسخ عزیمت آن طرف نمود و حسب الاستدعای هیبت جنگ که مبالغه را از حد برده بعظیم آباد آمده هیبت جنگ معتمدان خود در ا
باستقبال او فرستاده برورود فیض آمودش نهایت بشاشت نمود و شرفیابی صحبتش بوده روز و شب در تفحص دلجوئی خاطر
عاطرش میکوشید تا آنکه حادثهٔ شمشیر خان روی داده هیبت جنگ مقتول گشت و دران آشوب خانهٔ سید هم بتاراج رفت

سیاحت نموده پس در امتیاز حقیقت و حقیت این دو فرقه ما مرحوم رجوع الی الحق نمائی اول ورود آن بزرگ در هنگامه تسلط اعراب بر ایران بکربلای معلی اتفاق افتاده مع بزرگان و برادران خود در آن مکان سعادت آشیان و آستانه مقدسه نجف اشرف راه بهالله سر مجاورت اختیار فرمود چون عسرت روزگار و ضرورت در شاه جهان آباد رسید و بر رفاقت سعد و حکمت سرمی برعود حتمی برای عیال خود بکربلای معلی فرستاده خود با امیر کوره با اتفاق تلقین سپهر نمی شجاع الدوله تمیاد سر کامی بود و چون سعد جنگ انتقال نمود شجاع الدوله بست خلعت و ملوانی گردید در رفاقت او کمار جسته در عظیم آباد رسید شخصی از ایرانیان حسرت احوال آن بزرگ دیده معلی بطور معاوضه داد تا تجارتی نماید شیخ مذکور بنا بر حسنیت ایشان و خود یکی را ایکار برگزیده خود در معرفت برهان الملک اوقات میگذرانید تا آنکه بعد مدتی چونکه سکهرو گذر کهیو رسید حریده کتابت اوده عظیم آباد رسید و رام نارایین باعث اقامت آنجا گردید در ظاهر مدارا اسر می نمود اما در باطن بحث مداومت ی با تصنیفی می نوشت و در آن بود با تجارت کسی می ساخت و پیام فرستاد که چون سار التقیتی که دیگران سیر دهند را نگاه میدارم مدرس یک شعبه بی رسانم آن بزرگ راضی نشد که را بعد مذکور بهادر نمیداد و رام شاه خود نموده در دوران زر حتماً آورده شیخ گفت در سادگی این چه معامله است بام بها حاضر و غیره نگیرد تا اگر امر بتا دیگری سحر دیوان نامه بلحرو جولت که در شمار مدگانی خود میدید گفته فرستاد ملاحظه آنکه پس از معرب و سرقانی سرسم دیانت خاطر نشان کرد چه حکم صاحب گمان دیگر بحواله بیده شیخ حیران گشته دعوات نوشت کمعمولهٔ جام هیچ مفهوم نشد اما آنچه از بیان یکی با مرقوم بود بیت عزیزی هست بیدانی خدا نام + کرد شیر بید و دربا گیر آرام + نقادرین با جرا عشرت در احوال آن بزرگ بالا گرفت وجید روزی بران نگذشت که ناگهان میر قاسم خان بر نظامت بنگاله و بهار و اودیسه تسلط یافت دیار روزگار زمانه مذکور بر آورد چنانچه بسیار الله تعالی در اوراق آینده بوضوح خواهد انجامید و شیخ مذکور را حق تعالی بواسطه میر قاسم خان زمانی لائق در معاش داده قرض آن بزرگ ادا گردید و بعد یکدو سال آن بزرگ بالادو دیار را اصل خود رسیده و دید که الحال همراه متصل بعمره بدر برهان الملک در حریده مالیجاهست لوی گردید و اوحد ابوالقاسم که تلمیذ و ملازم او بود بمجاورت همراه او بسته مایه برای خود آراست از مردم کشمیر بود اما در عهایت نظیر بود تا حسن معاشرت دریا نماید و سال گذشته که بسیار از یکصد و دو و سه بود بر حسب الهی انتقال نمود بعد حسب شیخ حود فوت گردید مرد بسیار دینی طبیعت و معروف بر صادق علی خدا و بعلم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر کمتر نظیر بود مبتلی بوده همیشه معروف ناس خاطر ملق خدا بود و صفات حمیده بسیار داشت ظاهراً سیم یا ه مبارک رمضان سنه مذکوره بعد افطار صوت لیاقه در گذشت و داع جهان نزول ولادستان گذاشت اللهم عمر الآثار الکمال دو کس از بزرگان آن زمان باعث نزول برکات آسمان بر روی زمین باقی اند یعنی مخدوم حقائق و معارف ملی مدار القدر طرف و لیاقت ساقی اند

اول سید الاجل علامة الوری الحبر الملی کاشف اسرار ائر والرموز الأزلی سید محمد علی مدّ الله تعالی ظلال افضاله علینا و علی جمیع المؤمنین بلطفه السجلی ✣ ✣

مولد ایشان اورنگ آباد دکن و والد بزرگوارش میر عبد الله بن میر ابراهیم و صفا دست ایشان میر محمد شفیع است بعض

ورود بعضی از آنها در عظیم آباد و بنگاله روی داد

رکواران عمدة العلماء العظام وزبدة الحکماء الکرام کاشف الحقائق الخفی والجلی خاتم الحکماء المتالهین مولانا
علی المتخلص بحزین اعلی الله مقامه از ابنای شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بزاهد الجیلانی ونسب شریفش
عارف کامل مذکور میرسد و از غایت اشتهار که صیت فضائل او اقطار عالم را فرو گرفته و مصنفات او در جمیع
هم خصوصاً دائر و سائر است مناقب و مفاخر او از القاء و اظهار مستغنی و بی نیاز است اما بنابر تبرک
محامد اوصاف و اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق پرداخته می آید مخفی نماند که فقیر و کسانیکه بهمه وجوه بهتر
اعتراف دارند که درین جزو زمان چون او کسی دیده نشده بلکه متردد دین عرب و عجم نیز بجامعیت آن
ظاهر و باطن احدی را در اطراف و اکناف عالم نشان نداده اند آیتی بود از آیات الهی جامع حقائق
قوت مدرکه و حافظه باین مرتبه در اسلاف هم شاید کسی را کمتر باهم جمع شده باشد جهل را در هیچ امری
از فنون علمی و عملی و علوم عقلی و نقلی بذات جامع الکمالات او نسبت نتوان داد از غوامض علوم کدام
و از دقائق رموز کدام نکته بود که نشناسد الحق که اعجوبه بود در زمان و علامه بود همه دان محمد شاه
ل و دیگر مقربان دولت خواه مکرر پیغام داده مسألت نمود که متعهد امضای امور وزارت گشته
او شود اما چون سر فرو آوردن بدنیای ننگ و عار آن نقاده اخیار بود در اضی نشد و هم سید نسبت
ش بود سیده عنقریب از هم فرو می ریزد لهذا التفاتی بآن نکرد و الا انتظام عالم و رفاه حال بنی آدم
ن اگر بر آید خود را معاف نمی دارند و بر ذمه همت خود واجب و لازم میدانند زیاده برین اطناب
ل آن والاهمم درین مقام در کار نیست مآثرش که خافقین از آن مالامال است برای استشهاد مناقبش
را معلم مبلغ کامل و اسفی چند بار آن عالی مقدار تا عظیم آباد رسیده عازم بدر رفتن از خاک سیاه هند بود
نه نمود و ذکر وجوه ورود و دواعیه عود طولی می خواهد و چندان فائده در آن نیست مهابت خنگ وشهامت
العین متضمن آرزومندیها نوشته تمنای مقدم سعادت توامش بکرات نمود و نیز بار بعذر رسی تمسک جسته
دن با اینها انگشت و برگشته در بنارس باسبابی چند سکونت ورزید تا آنکه طاقت حرکت در خود ندیده برای
و در سنه یکهزار و یک صد و هشتاد و هجری بجوار رحمت پروردگار شتافته در همان بقعه شریفه که خانه
ساخته بود مدفون گردید بر لوح مزار بخط خود کلمه چند و دو سه شعری نگاشته بر سبیل یادگار قلمی می شود
رل الله است لعبد ازان یا محسن قد اتیک المسئی لعبد ازان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو بعلی بن
پائین لوح مذکور این مطلع خودش نوشته بیت روشن شد از وصال تو شبهای تار ما * صبح قیامت است چراغ مزار ما * در سر و پهلوی لوح
مرقوم است بیت زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم * همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا * حزین از پای رهپیمایی بسی سرگشتگی دیدم
بر بالین آسایش رسید اینجا * اللهم اغفر له وارحمه دوم جناب شیخ محمد حسن که از ابنای شهید ثانی شیخ زین الدین علی است در کسب
استهار کالشمس فی وسط النهار حاجت بارقام و اظهار ندارد در علم عربیت و فقه و حدیث و تفسیر بی نظیر بود و در
ن توجه و التفات نداشت اما جنبه هم بود در عبادتش بظواهر شرع شریف بیشتر بود و از مسلک عقلا و عرفا
و نه رغبتی بآنها داشت و نه تکلفی از آنها بلکه می فرمود مقتدایان ما هر دو طرف بود. اند هر گروهی

ذکر مشایخ سلاسل مشهوره و علمای ظاهر و غیره در اطراف صوبه بهار

بود بوقوع گردید چنانچه شاد سید بلیغ الدوله سمی رام بود در بهاگلپور که از طرف عطار اکبرخان بود در ای کشتن گاوی دسید
ی رسید و او هر چند استغاثه پیش نایبان نمود کسی نرسید و فریاد دادخواهی نرسید آخر شاه جعفر سر گروه احوال او شد
و لوای علم رویاد قریب بود که فتنه برسد که حادثه شود و عطار اکبرخان از اهل سرکار آمد مردم هجوم آورده میخواست
که جابه جاش برسد چون آن وقت شیر خان و سرداران بطرف نشسته بودند این ساخته رویداد همت جنگ در عین معرکه
آمده پاشا جعفر گفت که مهابت جنگ از میان شیر و شاه جعفر گفت که این سید را می کشید و دیگر را کار نیست
همت جنگ سید را امداد داد و در اثنای این ما طفلان صدا مصاحب آن ایران فتنه فرو نشست یا این همت ایمان و شجاعت
در جمیع صفات حمید و کثر کسی دیده و شنیده نشد و یکبار در عین شکار که سر و جوانی او بود شیر سر آمد محمد قطب کلان
خوش خان مانع بود که شاه جعفر سر پیش برده آن سید بود آن اسپ تاخته در سر شیر رسید و پیاده پا گردید و شیر را
چندین تازیانه زد و شیر شل از پیش دور شد و فرزند اسد الله میگریخت و سید در سید و از رفته تازیانه بر دم محمد قطب
سی گفت که شیر را چنین سی رسد صلاح سید او دو جهان بوار رسیدند و سادات در معاش چنانکه بانیگانه و آشنایان سر
دیگ طعام بانه کس میخورد و حاجت دوای نمی بود با فقدان اغراض دیوی مرتبه بود که با وقتش تصور نتوان نمود در عهد
حکومت میر محمد قاسم خان در مونگیر برحمت الهی واصل گردید و نعشش را از مونگیر به بهاگلپور نقل نموده در زمینی که در ایام حیات
خود لیسه کرده بود مدفون گردید اللهم الحقه بالائمة الصالحین +

مشائخ سلاسل مشهوره در اطراف صوبها +

بسیار کسان و اکثری با نام و نشان و صاحب اسباب سعیت و شان بوده اند اما کیفیت از اینها کمتر بحقیر رسیده
که قابل تحریر باشد از آن جمله شاه غلام میلی در موضع دیوهره مضاف پرگنه ابرول و شاه بدیع الدین وغیره اولاد شاه بدر الدین
پیچه سیرسی در بهار و شاه کهیلن در بهرام و شاه محمد مسیح در للیا مضاف سرکار مونگیر و شاه نجم الدین مشهور شاه مول در پرگنه
سورج گده مضاف سرکار مونگیر او در کمال عسرت متصل سورج گده از سر زمین قلیل زمینی که در قسمت تصرفش بود حاصل انکه
را صرف ضیافت مسافران وارد و صادر میشود تا آنکه حیدر علی خان برادر حسین قلی خان دار وقت تپچانه مهابت جنگ
رسوخ ملاقتش بهم رسانید و سرگده هم را که معتبر پرگنه از توابع مونگیر بود مهابت جنگ التماس نموده مدد معاش او
مقرر کنانید و سند آن در دفتر سرکار رسانیده داخل بحال او و اولاد او که عبارت از اقربای او باشد ساکن و آرام بسی شد

وعلمای ظاهر

که متصدی درس و تدریس بوده افاده و استفاده را مادی داشته بسیار بوده اند حتی به ده کس مدرس در شهر عظیم آباد
و قریب سه صد چهار صد طلبه علوم بوده اند و در هر پرگنه و قصبات مشهوره علی هذا القیاس آثار مستعدان بهار عامه
علوم طلبه بحالت کلیه علی خان گشته بتقریب مهابت جنگ اختصاص یافت بود از روی عدالت مرشد آباد گردید مردم سفیر
تقریبا که معلوم سی علمی ماهر در علم وشعر سلیقه نکو داشت

وبزرگانی که بعد از قهرمان تقدیر سابق آشفتگی او ضاع ایران وارد هندوستان گشته

نهم شاه خضر درویشی بلند پایه بود در سعدپور مضاف پرگنهٔ لبهارا اوقات بسر می برد و مجذوب و صحیح اما اکثر عقلا و هوشیاران
نجد متش رسیده علو مقامات و سمو حالاتش را ناقل بوده اند و بسی کرامات و خرق عادات ازان بزرگوار روایت نموده
بنوعیکه مجال التشکیک درباره او نیست دهم سید والانژاد میر محمد سجاد که فی الحقیقه یادگار آبا و اجداد کرامش بود در حقیقت
درویشی راه برده و صید حقیقت بدام آورده در کمال عزت و احترام بسر می برد و بنیاد ایراد برکاهی نمی شمرد با والد مرحوم
سررشتهٔ اخلاص نهایت مستحکم داشت و همت بر تحصیل مثوبات اخروی می گماشت در علم جفر و دیگر علوم ظاهر نیز دستی داشت
فضائل و کمالاتش ازان وافرتر است که خامهٔ قاصر اللسان درین عجاله بذکر مجملی از اوصاف حمیده اش تواند پرداخت
کتابی از مؤلفات او دیده شده بر علو مدارج و سمو معارجش آگاه می سازد از نظر هر که بگذرد او را بقدر و پایهٔ آن والا منزلت
آگاهی بهم می تواند رسید بعد رفتن والد مرحوم بشاه جهان آباد با جد امجد این خاکسار اتحاد یکه باید بیدا کرده صحبتها میداشت و باتفاق
اوشان همت بر مجاهدات می گماشت سال رحلتش را فقیر یاد نداشت و الا می نگاشت اللهم الحقه بآبائه الصالحین و اسکنه فی
اعلی علیین یازدهم جد بزرگوار این هیچمقدار سید علیم الله طاب ثراه است از سادات بنی حسن علو مقامات آن برگزیدهٔ الهی اگر نگاشته آید
دفتری علیحده می باید سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری وارد عظیم آباد گردیده در ماه شعبان سال پنجاه و ششم از
مائهٔ دوازدهم برحمت الهی واصل گردید ریاضات و مجاهدات آن سید عالیمقدار و خرق عادات و کرامات که ازان نقاوهٔ
اخیار بظهور رسیده و بنده بران مطلع گردیده در مثنوی علیحده که منظوم نموده به بشارة الامامه موسوم ساخته ام برخی
ازان مندرج است من شاء فلیرجع الیه دوازدهم جناب شاه حیدری عموی حقیقی جدهٔ پدری بنده از اولاد علی بن الحسین
علیهما السلام و کربلائی الحائری و در تشیع نهایت متجاهر و بیباک و در کمال استغنا بود با متکبران استکبار و با عجزه نهایت
فروتنی و تواضع می نمود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان از اکبرآباد بمصاحبت تمام همراه آورد و قصبهٔ بهاگلپور را خوش نموده رحل
اقامت افگند محمد غوث خان که بتقریب رفاقت خال خود عسکر خان در قصبهٔ مذکوره توطن گزیده بود اتفاقاً بیمار شد و
بیماریش اشتداد یافته از حیاتش امیدی نماند دران وقت شاه حیدری که از مباینت مذهبش نفور اما از شجاعتش راضی و مسرور بود
بسر وقتش رسیده بشرط قبول مذهب تشیع ضمان شفا او شد و او قبول نموده شفا یافت و ارادت کامل بشاه حیدری بهم رسانید مع اولاد مطیع و معتقدش بود
تا در جنگ سرفراز خان کشته شد شاه حیدری از بهاگلپور بمرشدآباد آمده مهابت جنگ را بر عملش نهایت ملامت نمود و مهابت جنگ سر بزیر انداخته غیر از تسلیم و
استکانت سخنی بر زبان نیاورد و شاه حیدری لاشهای غوث خان مرحوم و پسران و رفقای او را از مسند آنکه دران مدفون بودند
براورده به بهاگلپور رسانید و بعد چند سال خود هم انتقال نموده برحمت الهی رسید و در بهاگلپور مدفون گردید شاه جعفری
پسرش به از پدر بود و از امثال و اقران در صبر و توکل و قناعت و رضا و ترک سمعه و ریا گوی سبقت ربوده با آنکه مهابت جنگ
و اولادش نهایت احترام او می نمودند مفاخرت و عجبی را بخود راه نداده درویشانه بسر می برد و در مقامیکه باید باستقلال
کار فرما شده اغنیا را برابر پرکاهی نمی شمرد یسین خان فوجدار بهاگلپور روزینهٔ مردم بهاگلپور و فقرای آنجا را بند نموده
تعرضی بیومیهٔ شاه جعفری نداشت اما هرگز یومیه خود نگرفت و نه بمهابت جنگ درین خصوص چیزی نوشت تا آنکه
مهابت جنگ خود خبردار شده یسین خان را ملامت ها نمود و یومیهٔ جمیع فقرا داده بنید آن فرمان وجه خود هم گرفت و در زمان
هنگامهٔ مصطفی خان و عبورش از بهاگلپور مردم سخنها سر گفتند و متعصبان بهاگلپور با فاغنهٔ مصطفی خان اعلان تشیع او را اظهار
نمودند و خبر رسید که مصطفی خان داعیهٔ پرخاش با او دارد و در جای خود باستقلال نشسته شهادت نشسته بطیبی بمبیدهٔ آن بلا

اشد مهر سپهر ارتحال خود بر ما تقسیم کرده و او بعد استقامت امور معاش بشوق طواف ایمه انام و ادراک سعادت حج الاسلام و
عتبه بوسی آستان ملایک پاسبان مرقد مطهر سید الانبیا علیه و علی آله الصلوة والسلام عازم گردید پس از ادراک شرف و
سعادت زیارت مذکور بوطن مالوف معاودت نموده اوقات بکسب سعادات مصروف داشته مرجع و ملجاء خلایق
و مرجع و کام مرادات خلایق بود چنانچه در ملازمت که مردم بعد فتنه رجوع مینمودند اصلاح ذات البین مسطور بطور موزون
بمهالک رجوع مبارزات میفرمود و در معاش قلیلی که میسر بود بحسن سلیقه صرف نموده حاجت برداری اکثر مساکین و فقیر
بود و جمعی کثیر از عجزه و اعیال خود گردانیده در مأکولات جمیع مستحقان و وظیفه خواران مساوات میداشت دانگه
خود حصه خورد و دیگران کمتر از آن زبان از ذکر بیان محامد و مناقب آن مجمع و مقصود معترف است در السلاک و در آن
سلسله علیه اخلاف و اسلاف سرمایه افتخار و سرفت چون از زیارت مقامات عالیات برگشت عطاف خود را که
داود علی خان داشت مبدل بر الرحیم خان ساخت و باین لقب نامی بوده تفاخر مینمود حیثیت و مردانه کار
مدار امل نامی سنین کثیره برحمت الهی پیوست تا بعیش انقطاع پذیرفت در کمال استقلال نامی برمیاسی
ابیروی بدستگیر بکلمه لمیه الله بود اللهم اغفر له وارحمه سوم میر محمد علیم که از مشاهیر مشایخ عظیم آباد در جمله شاگردان
میرزا معز موسوی خان فطرت تخلص بود شهرت علمی اگرچه بسیار نداشت لیکن هم اشتهار دارد و تحقیق تخلص او
سیده مالی نامی علیه بر علم و فضل او آگهی است چهارم مولوی محمد عارف میگویند از عرفای برگزیده زمان و عزلت
گزیدگان دوران بود و حالات خوش از آن بزرگ استماع افتاده در اول زمان دولت مهابت جنگ در گذشت و در
کوا کهو طلیعه عظیم آباد که مسکنش بود مدفون گشت از مریدانش شاه کرشک نام صاحب حال بالفعل حاضر و دکمر دیده شده
ترک و تجرید کرده داشت و الله اعلم بضمائر عباده پنجم میر رستم علی بر دستگیری گوشه گزین از علوم ظاهر هم بهره
داشت اکثر اصحاب خوارق عادات از و نقل مینمایند فقیر بار دیده و لیکن هر دو صاحب معنی تر نامی بود فایق تعالی از آنجا
بود در عظیم آباد در هنگام صوبه داری رامنرایین برحمت الهی پیوست و در جاییکه الحال مقبره میر افضل سوداگر کشمیری
معروف است مدفون گردید سببش آنکه سوداگر مذکور در خدمت سید میر ارادت داشت بعد حلتش در انجا
که بعد خرید او بود آورده مدفون کرد چون خود هم مرد حسب الوصیت بجوار مدفون گردید ششم شاه محمد امین درویشی
سحر دکیش و عارف حقیقت اندیش بود از جمله بزرگان بر طریق الهی آشکار و ظاهر و باطنش بمطالب ارباب همت
بپروردگار از اوضاع و اطوارش ظاهر و هویدا بود مجذوب ازل و شاهد لم یزل از احوال واقعش ماهر ایقند تا عشیر
معیشت فقیرانه مینمود و که بعد دو دو ده در محله یکیه اس هوا دنیا از دل بیرون کرده بمیرفت و همت و انقطاع از دنیا
عادت بیرا در دل حامیگرفت بما لعادت و ریاضت سید از رو دو جود هجوم مردم مراقب احوال و مشکل پیدا نمود
بود و ستاره کم و بیش باعث اش یا محبوب مرتبه از دل برنمیگیرد دلهای دیگران چون بسمل در بر می طپید
علامت آن صاحب نفس تاثیر از رهای و کیفیت مود و مرید شاه محمد در عظیم آباد کرامات و خوارق عادات مشهور
دارد و ثبات علو مقامات آن بزرگ استماع افتاده سالک بود اما اندک جذب بر مزاجش غالب گاه گاهی افاده دنیا
طاهر گمشتهم معروف بود هفتم شاه ادهم هشتم حیات بیگ بظاهر اتباع مجانین داشتند و انقطاع از اکثر مرودیات
سرزایع ایشان علیه داشت اما مردم بزرگ و خوارق عادات از ایشان نقل مینمودند والعلم عند الله تعالی

سید محمد خان صلابت جنگ برسند امارت دکهن رسانیده گشت چنانچه در اوراق دفتر سوم در ضمن سوانح دکهن پیرایه وضوح
خواهد یافت و تسلط موسیو بسی بوستی که گرفت و خطاب و متضمن بمعارضش فراسیس انگریز اقبال بسیار داشت جنگ رسید
صلابت جنگ چون مناسبت نزاکت سراج الدوله نه داشت و اراده پیرخاش او با جماعه انگلیشیه سے دانست و مرتبه
دانا سے بشجاعت او و حسن سلوکش بارفقا و خلق خدا از مهابت جنگ مشتهر بود دانسته که دوران روزها بحسب الاتفاق
ضد با سیه با سراج الدوله بود و دگیویش خود و از مردم متعدد هم شنیده که مهابت جنگ بسبب گفتی اسباب دلالت بران
سے کند که بعد از استیصال ممالک سند و ریاست کاه یونانیان خواهد بود و چنین شد کاو نیز در این خود دیده بود
روزی در زبان دولتش بسیف خان مهابت جنگ را ترغیب بر آن جماعه انگلیشیه نه داده گفته بود مهابت جنگ
اغماض کرده جواب نداد بار دیگر شهامت جنگ و صولت جنگ برادر زادهٔ این مقدمه شریک نمودیا خیت مهابت جنگ
به ستور جواب نداده و بخلوت با شهامت جنگ و صولت جنگ گفت که بابا مصطفی خان خود سپاهی و نوکر کیا شنید
ابسنا میخواهد که همیشه رجوع سپاهی بوده باشد شما را چه شده است که در چنین امور با وجه استان سے شوید جماعه
انگلیشیه را سے سپاهیه کرده اند کس بدخواهی شما نکنم الی الآن آتشی که در بحر گرفته است خاموش نمی نمود
آتشی که در دریا بگیر کیست که او را فرو نشاند زینهار گوش بر این قسم سخنها باز سخنها امید دارند که چیزی غیر از فساد بار آرد

ذکر افاضل کرام و مشایخ عظام که در عهد مهابت جنگ در قلمرو او بوده اند یا بحسب قسمت در ره دیگر هم ازان گروه والا شکوه درین دیار گردیده و مردم بملاقات آن بزرگواران رسیده اند

اول مولوی نصیر مرحوم است متوطن شیخپوره از اولاد شمس الدین فریاد رس که فرار آن بزرگ در اوده
معروف است جدی بزرگوارش از انجا العبد وینهار نقل نموده در شیخپوره سکنی فرمود و مولوی مرحوم در شروع
جوانی در زمان نظامت امیر الامرا شایسته خان مرحوم که اخوند ملاشاه محمد شیرازی وارد بنگاله گردیده بار شوق
وطن مالوف فاقد مساعدت بود شاید شوقی که در تحصیل علوم داشت ترک یار و دیار نموده برفاقت اخوند
مرقوم مرحوم عازم ولایت ایران گشت و در راه با آنکه چار پای سواریش بود قطع منازل پیاده سے نمود
و درس خود را نمی کرد بهمین قسم بولایت رسیده و علوم متداوله را بحد کمال رسانید و فقه و احادیث را از
علمای ایران سند کرد و در فنون ریاضی خصوص هیات و هندسه و حساب سرآمد اقران گردیده در ایران بعزت
و احتشام روزگار گذرانید میر غلام محمد بهاری که اعجوبهٔ روزگار و نادرهٔ زمان و واسطهٔ جواب و سوال عمدة الملک
امیر خان ناظم صوبهٔ کابل با نواب وحید دامرای ایران بود چون خانهٔ امرائی رفت مولوی مذکور را از طرف او آمد و شد
بیش عمده های ایران سے نمود و بعد از مدتی بهند آمده قلیل جاگیری از پادشاه در صوبهٔ بهار که وطنش بود حاصل
نموده در عظیم آباد اقامت نمود و الی الآن بیوت بنا کردهٔ او موجود و نبیرهٔ اش محمد حسن خان خلف زائر حسین خان
در ان امکنه حسب الارث متصرف و مقیم است دوم داؤد علی خان معروف بزائر حسین خان خلف ارشد
مولوی نصیر مرحوم است و در اکثر فضائل نفسانی به از پدر تحصیل علوم متداوله از پدر خود نموده با آنکه پدر جمیع
مخلفات را بنام او هبه تمام و او را وصی خود ساخته بود بعد رحلت پدر با نصاف کار فرما گشته مخلفات را علی ما فرض

ازکار شدند گو هیچ اند و ترجمه سے کرده مل حقائق و دقائق آن میر صاحب میر بودند بعد از آن اگر امر سے مهابت جنگ
را منظور سے بود سوال سے کرد و میر صاحب جواب آن پرداخته در اختلاط بار میدادند تا دو ساعت این مجلس
منعقد بود و چون فراغت از آن اذکار روی میداد میر صاحب رسمے جو هستند و مهابت جنگ بدستور چند قدم مشایعت
نموده سلام سے کرد و ایستاده بود تا میر صاحب کفش و ربا کرده راهی سے شدند آن ربایا بجای سے خود بنشست
و آهسته آهسته اصحاب مذکور رخصت شده راه خانه سے گرفتند بعد از آن جمله دیوانی و ملکی پیش آمده عرض
اعمار بهر ریا و تصدیق تعبار امور معاملات که اول روز ملتوی سے مانده بود نموده دو ساعت درین گفتگو با حکام میرسید
و بعد درین عرصه گاه گاہے شهامت جنگ و گاه سے سراج الدوله و صولت جنگ اگر بود تا حاضر سے شدند بعد
برخاستن ایشان ارباب مزاج و خوش طبع مثل میر شمس الدین و زین العابدین سکاول و میر کاظم داروغه داغ شمع
و شمع و چراغ خانه و میر جواد توشک خانه و محمود و رمانه و امثال ذلک حاضر آمده یک دو ساعت با سماع مطایبات
ایشان بدست سے گذرانیده با ساعات سے شد و سعلمیان و شماعیان حاضر آمده صحبت آنها العالمه متعارف
سپهر بستان سے شد بعد از آن نماز عشائی خوانده و در دیوان خانه سند ولست ربانه سے شد و رکسی مع ترکی الجلوه
و دیگر عورات از مادرے که بعد بسبب ملاقات سیر قصد حاضر آمده مجتمع هستند چون مهابت جنگ سے تشیع سے آمی بود
ازهوا که مارہ و علاو سے ولوذ با که همه مهیا بود آورده قسمت سے نمودند و چون تلخی ار تب سگید ست
نسوان مرخص و بار مردانه سے شد و مهابت جنگ بر پلنگ ایشی چارپایه رفته میخوابید و بدستور قصه خوان و باہیا
چوک کے پلنگ آمده بکارهای سیی خود سے مشغول سے شدند و در خواب بعد هر دو سه ساعت شده گشته سے پرسید که شب
چه قدر مانده و کدام کس حاضر است هم سه چار بار رسیده تا آخر شب که اول صبح ساعت بنوع سے بود
برسے خواست و طهارت فراغت نموده شروع نوافل و اوراد میفرمود و اول صبح نماز ادا کرده
باز بدستوری که مذکور شد درست هستند اما اوقات مشغول کار سے بود و در رفتار حلم و احسان با اقارب و اقوام
و اصدقاء و احباب کار بجائے رسانیده بود که باوجود تصور نتوان نمود مگر در شاهجهان آباد هنگام اخلاص باآزادی
سلوکے که ایشان اقتدار اگر او بود الاولاد و دیگر را طلبیده یا دکان مثل
مهدی تعل آورده اقربا و نسوان آنها سلوکے که داشت که درین عصر و زمان بلکه در از منه دیگر هم کسے مسموع
نکرده باشد و در تمام قلمرو او مادام الحیات عموم رعایا و خلائق با آرامے بوده اند که شاید در کلمه بذر
و آغوش مادر هم این آرام ندیده باشند لوکرے حتے ازخدمتگاران متعدی احدے نمود که مالک الملک
باشد ازآنکه با رقص و سرود و صحبت رب نسوان خیال رغبتی نداشت دیگر با جمیع کارها آشنا بود و ما کمالات
و قدردان جمیع کمالات و در سلیقه صحبت داری و اختلاط مثل و نظیر میر صاحب متدبیر و ساده لوح بود واز
صفات حمیده معدود بے درو موجود الاکثر از صاحب اوصاف خواهد بود که در ذات مجمع آنها شمس
جمع با شجاعت مردانه مهابت جنگ گشت و ازدست اعادی
گشت مظفر جنگ اول با هیات اجامعه متمکن گشت و آخر با
مذکور که قبلک خالص بود بحسب تقدیر مظفر جنگ اجامعه سر شده

بار عام مے داد جمیع سرداران سپاه و اہالے و موالی و عموم ملازمان و ارباب حاجت حاضر بوده هر کس بعرض احوال و
انجاح مقاصد خود کوشیده بهره از مواید احسانش بر میداشت بعد ازان برخاسته در خلوت مے نشست و کسانیکه موعود
بوده اند با مثل شهامت جنگ و صولت جنگ و سراج الدوله و بعض مصاحبان دران مکان حاضر بوده صحبت اختلاط و شعر خوانی
و نقل حکایات میداشت و چون ذائقه اش نهایت درست و طعامها خوب و مرغوب طبع او بود از خنسار و مقربان یا شخصے تازه وارد
هر که دستی در پختن طعام میداشت روبروی خود پختن مے گفت از مصالح آن انچه بایست مثل انواع لحوم و مسکه وغیره مهیا
مے بود و گاہے اختراع در طعامے مے نمود و باورچیان را روبرو تعلیم مے نمود و آن طعام تیار مے شد و علما و ارکان دربار دیوانخانه
حاضر بوده انچه حاجت یا امور الناس داشت روبرو آورده انجام میرسانیدند تا وقت طعام خوردنش می شد آنزمان
بکاولان مع خوانهاے طعام حاضر آمده دستارخوان پهن و طعامها چیده مے شد و طعامهاے فرمایش اشخاص موعود
روبروے ایشان و دیگران مے چیدند و از طعام خاصه اش نیز بهر یکے را بهره میرسید و بر سر دستارخوان ذکر حسن
و قبح مطبوعات و دقائق ذوق مذکور گشته ذائقه هر یکے بمحک امتحان میرسید و چون انفراغ از طعام خوردن مے شد
مهمانان حاضر دست شسته مرخص مے شدند و مهابت جنگ را این میزبانی همیشه مستمر و مقرر بود و اغلب مجالس مردانه
بود و گاہے مهمانی نسوان اقارب که اولاد او و برادرانش و ذوی الارحام دیگر بودند مے نمود و با آنها طعام میل میفرمود
و بمجرد فراغت از طعام دست شسته سر استراحت بر بالش آسایش گذاشته تهیه خوابے مے نمود و مردم چوکے
پلنگ حاضر مے شدند و قصه خوان حاضر آمده بکار خود در جاے معین مے نشست ساعتی بعد از زوال بیدار
گشته بستراح میرفت و از انجا برآمده وضو مے نمود و نماز ظهر خوانده یکجزو تلاوت کلام الهی کرده نماز عصر میخواند
بعد ازان آب یخ پرورده یا آب شوره انچه مهیا و موجود بود مے نوشید و برهمین یک آب در روز و شب قناعت
مے نمود بعد ازان افاضل و ابرار مثل سید الافاضل میر محمد علی فاضل ادام الله عزه و تقی قلی خان و حکیم هادی خان
و میرزا محمد حسین مغفور و فاضل و علمای دیگر ملتانی که اسم او بفقیر معلوم نیست تشریف آورده آبروبخش مجلس او
مے شدند و در یکے دیوانخانه مقابل و محاذی مسند مهابت جنگ مسندے برای سید عالی قدر فرش مے شد
و تکیه نیز بزرگے بطرف پشت مسند مے گذاشتند چون میر صاحب از طرف دروازهٔ دریا که اقرب راهها بود داخل
شده بر چبوتره صحن که تا ایوان عمارت فاصله بعیدے داشت بر مے آمدند مهابت جنگ از جاے خود بر خاسته
بر مسند منتظر ایستاده مے ماند و چون کفش از پا کنده داخل ایوان عمارت مے شدند با آنکه هنوز بعد وافرے
بود و مهابت جنگ چند قدم از مسند فراتر رفته با دب سلام مے کرد میر صاحب هم بدستور با او سلوک رد و سلام را
مے فرمودند و آمده بر مسند معین خود مے نشستند و مهابت جنگ بجاے خود بر مسند مے نشست آنوقت تکیه
کوچک از پهلوے مسند خود لسید صاحب فرا منع مے نمود و حقه هاے میر صاحب و تقی قلی خان و حکیم هادی خان
و میرزا حسین مغفور مے آمد و قهوه مے آوردند مهابت جنگ خود حقه نمیکشید اما در قهوه شریک بود و بعد از
قهوه تکیه پیش روے فاضل ملتانی میگذاشتند و کتاب کافی که از مصنفات شیخ محمد بن یعقوب کلینی و در
عهد غیبت صغرای حضرت صاحب الامر تصنیف شده و موافق معتقدات جماعه امامیه از نظر آنحضرت گذشته
و لقب کافی بآن کتاب بخشیده آنسرور است آورده بران تکیه میگذاشتند و فاضل مذکور هر روز دو حدیث

و سر قسم مردم بوده اند کمتر کسی خواهد بود که ممنون احسان او نبوده باشند و در اوقات صحبت مهابت جنگ با میر سید
آقا و علما و اتباع همه را از خود راضی داشته نام نیکی در عالم گذاشت و سید محمد خان که هیچ از پورنیه خاطر جمع نکنند هنگام آمدن تا عظیم
آباد نبود و درین ضمن خبر رحلت مهابت جنگ و تسلط سراج الدوله رسید و آمدن مهربان رای از صوبه بنگاله و بهار
و اوڈیسه رسید و در گنگا هم گذر توقف نمود تا بعد دریافت احوال سراج الدوله و سلوک او با علی خدا را در وقت اقتضا کند
عمل آید درین عرصه خبر اخراج برادران خود سید علی خان و عالی علی خان و عم مهربان و باب علی خان که در بستی
با تغیر سال بود و این پسر که بعظیم آباد اقامت داشتند از صوبه مذکور رسید و استماع این ماجرا مانع حرکت فقیر
گردید چون موسم برشکال رسید به حال اقامت در آن متعذر بود ناچار معاودت به پورنیه و سکونت در پورنیه حال
رو داد الحال بیان انتظام امارات و احوال انتقال مهابت جنگ و رجوع امارت و ریاست ممالک بنگاله و بهار و اوڈیسه
به سراج الدوله که شروع خرابی تمام هندوستان و اسباب تسلط جماعه انگلیسیه بر بلاد وسعت آباد هند است کرده
سلک وقایع نگار میشود در ضمن آن نمایان احوال شوکت جنگ نیز در مقام ساختن پیرایه وضوح ظهور خواهد یافت

ذکر انتقال مهابت جنگ از جهان گذران و بعضی از اخلاق و انتظام اوقات آن مغفور و تمکن سراج الدوله بر مسند ایالت و شروع ظهور حوادث و فتن از نادانی آن ابله سر اسر شجاعت و سرایت نمودن فساد در جمیع بلاد و ویران شدن مملکت معمور از بی شعوری امرای معروف

مهابت جنگ را چنانچه ایما رفت نهم شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری عارضه استسقا
در سن هشتاد سالگی شروع شد چند روز به تدبیر گذرانیده بعد از آن فرمود که این بیماری درین عمر
عارض شود زایل نمیگردد و شفا حاصل نمی شود دست از تدبیر برداشته و غذا و آب خود را کمی نمود
و سلیمه بیگم زوجه مهابت جنگ دختر بزرگ مهابت جنگ مع احمال و اثقال رفته در موتی جهیل سکونت ورزیده
و لوازم شوهر خود را الکوک و امیال شهید و نزر فاقت خود نموده سراج الدوله سبقت ساخته نمود و موافق گرفت
بر گشتگیها دلالت بخیبین تدابیر و امید میکند خلاصه چون مهابت جنگ را عمر و سن الا انقضا شده از بعضی
راوی گویند که از مهابت جنگ درخواستند با دست سالی سراج الدوله بسیار ذهول احوال او در ایکوی است
تعیینی کرده گفت او خود را اگر بعد از خود باشد نگهدار داد و آن مال مستعار دیگری توقع خواهید داشت تا آنکه
نهم جمادی الاولی شب یکشنبه گذشته دو ساعت از روز مانده و رحمت الهی رفت و مواضع اصحاب تجهیز و تکفیل و پیدا
نصف شب دهم او با حسب الوصیت پائین پای مرقد مادر خود در روضه باغ مدفون گردید ای الله و انا الیه راجعون
فانه من عباد که و ان تغفر لهم فانک ارحم الراحمین مهابت جنگ را از ابتدای احوال ماهیات و مسکرات کما
سازها و سرود و مصاحبت و معاشرت نسوان رغبت نبود و اوقات شریفش با دای نمازهای مکتوبه و استعمال تلاوت
کلام الهی و اوراد و ادعیه میگذشت و تمام عمر نهایت تعصب و احتراز از هر نوع معاشی داشت
همیشه دو ساعت از شب باقی مانده برمی خاست و بعد از تجدید وضو و طهارت و الفراغ از نوافل نماز اول صبح بجماعت ادا می
نمود و بعد از آن ساعتی به صحبت قهوه میل می نمود و بعد طلوع صبح دو رکعت سنت تا دو ساعت نجومی

و ستار پرستش گذاشته برست و همه تشین مصیبت رنگانش ساخت و تیغ جان یا رو غیره سرداران را آورده و اتفاق جناب آنجهانی تا باو تعزیه گویند و
اظهار توسل باو و شمار جانشینی پدرش نمایند بعد فراغت از امور کرده و از زبان شوکت جنگ برکی زالسلی کنانید و هان بوا نجانه تعزیه برای او
استاده نموده و آنچه پیش ساخته صبح و وعده نوده حاضر آمد و شوکت جنگ تن بجملی اعتزام و بسر رضا نقر نموده و زتبت مسبوده و عزم برای مهابت جنگ
کرد اینچه مناسبی که بایست نومیایند و در سال یافت مهابت جنگ را تفیده و روز قبل از رحلت صولت جنگ مرض الموت
او که عبارت از استسقا باشد شروع شده بود و صولت جنگ خبر مرض بنا رسیس شنده و از موت خود سبب خبر بوده تا یست
سکر و میگفت اکنون که وقت کار رفت سن بنا ره و وکیل خود را فهمت داده جهت تالیف قلوب سپاه و اعیان و ارکان دولت
بعیر سنه آباد رخصت فرموده تا کید بلیغ به کار رساند بیان نموده بود و سبحان الله انسان چه قدر غافل و فی الحقیقة این غفلت از
اسباب انتظام دنیاست اگر غفلت باین مرتبه نمی بود دنیا هم نمی بود دنیا که دنیا شد بعد از گذشت القصه چون مهابت جنگ
خبر رحلت صولت جنگ شنید مهابت متاسف گشت و گفت العوال سببه پر و بال گشته تا مدعی حضور رهدا و خدمت اسکر ام
و خطی متضمن تعزیه رسالت به اولاد صولت جنگ و نصیحت اتفاق با برادران و اشفاق بر جمیع بازماندگان شوکت جنگ
نوشته برای سپرسالار علام ماست و بنام شوکت جنگ سند بحال او و نیز شبر هر رافت و نوازش بر خلفان صولت جنگ
و حسن سلوک با رفقاء و رعایا نوشته مصحوب میرزا زین العابدین بکار دل خود فرستاد و شوکت جنگ بهانه و بنت مهابت جنگ
امور ناسیره را بتقدیم قبول تلقی نمود و آنچه میرزا زین العابدین از زبان مهابت جنگ ابلاغ کرد همه را دست بر سر نهاد
چنانچه گذاشته متعهد گردید و میرزای مذکور را راضی و خوشنود برگردانیده و بتاریخ مختار بر مسند ایالت جلوس نموده اظهار
سفاهت خود شروع کرد بنده که از عقل و اوضاع او اطلاع تمام داشت امید کامیابی او را استغفا و نوکری نمود
بر چنانچه انکار خود را به مرضعه او که در استی کول نام بود انکا از طرف صولت جنگ خطاب و با بنده نهایت دوستی و
وداد داشت بنده را طلبیده و مبالغه در ترک اراده استعفا نمود و گفت شوکت جنگ مرا بجای پسر و فرزند صولت جنگ
است اما از حلیه شعور عاری دست می غفلت و نادانی و سرشار باده جهالت و خود بینیست و بر گردن شما حقوق صولت جنگ
و این ضعیفه متحقق بخاطر من می آید که شما نائب مدار المهام معاملات مالی و ملکی و متعهد جواب و سوالهای حضور بادشاه
و بنگاله و اطراف و اکناف عالم باشید و کار گزار خان با شما دوست از وقت صولت جنگ بخشی فوج است بکار
مذکور باتفاق شما پرداز دو خانه و نام صولت جنگ برباد نرود بنده در جواب گفت که آنچه می گویید عین حسابیست
اما امید نیست که شوکت جنگ هرگز راضی باین صورت شود بصحبت اجلاف و اراذل در آنچه نام و نشان پدرش
ضایع و نابود شود خواهد کوشید و در نام نوکری و آقایی بی رضای چنین کارها صورت نمی تواند گرفت چون آن
نیک بخت هم عاقله بود فهمید و حالات او را دیده ملتمسات بنده را پذیرفت و بنده برای جناب آقا عبد الله
فاضل که ذکر خیر او شان گذشت مبلغ پنجهزار روپیه و هزار روپیه برای سید جلیل القدر میر سید محمد گرفته بهر دو بزرگ
رسانیده سپرد و از رخصت داده و بعد چندی خود رخصت گرفت انکاری مذکوره با وجود انقطاع امید و اغراض
پنجهزار روپیه نقد برای نقیر بطور نزاد راه فرستاد عجب زنکه عاقله محسنه بود با آنکه از زادی فرق فرومایه کنک بود
اما مدار المهامی خانه امیر کبیر هفت هزاری بخوبی می نمود و از خزانه حافظه او گاهی پرکاهی فوت فروگذاشت
نمی شد و از جمله هزاران نفر ملازم که اکثر از انها امیرزاده و سرداران سپاه و بکه هاسی روشناس و عمال متصدی بیست

چون دستی در طاعات و این بسته را حسب الارث داشت چنانچه پدرش بحسب صادق و مجموعه حسنه الحارث از مولفات او است
دران وقت با نمادرحاجان در تدبیر معالجه صولت جنگ شریک بود با استماع کلمه هذیان بسوی فقیر و فقیر بسوی او دیده چون سر بر
آمد هر دو را اندیشه عظیم لاحق و امید شفا زائل گشته معلوم شد که فساد آن ماده تا باطن دماغ سرایت نموده تلفی از سر چون گذشت
صولت جنگ هم احوال خود دگرگون دیده بیماران را حکم به آزادی داده و صدقات شروع نمود و مسورات حرم را تسبیح و صلوات
لاحق گشته سر گرم تشویش عظیم روی داد و قریب با دل صبح بالمره شعور و حواس عارض گشته چون دو ساعت از روز گذشته
طایر روح پرواز نموده اللهم اسکنه فی حادث الا او سنه گهراره که صد و بست و سه بیرسی وارنی من لا الیک احاطت گفته رهگرا سرای عالم بقا
گردید مصرع جهان مانده و بسی زیسنده و مرد + دران هنگام که از سد ماتم و الم همه را تشویش لاحق بود دلسوان کمل علما را که بالازم
درپیش آن مرحوم بودند امید آنکه دعای گنند با چیزی که امید تا متمسک حاصل شود طلبیده بودند صولت جنگ هوس در معتقد
افتاده و دو منطقی از جیالس که باستی بودی گز رابیده و از آن جانه سر گرم آمد دیده و تا سه بوده سر می گشته می‌شمیر
عبد الهادی کرونش متخلص که صاحب دیوان بود در نظم و نثر بهارستی نام و علم عربیت و عروض را هم مستحضر داشت چون
دیدن آمد مجموعه مسابقه احوالتی از خود در نهایت مهوس آنا دو امه سرا یای و بعض زبان طلازم دست و بار و سه او گرفته
بیرون برده آورده انگشت مرحوم میر دن یا لا طاهر بسته و دران انگشت صاحب حاشیه چند مهر در میان عرش
گذرانیده و نمی بالعصی ارشد چون گذشت آن سید صاحب کمال هم درگذشت اللهم اغفر له وارحمه سید مذکور مولدش
جهانگیر نگر بنگاله بود و نشو و نما در شاهجهان آباد یافته تحصیل علوم متداوله با تمام درست نظم و نثر مهر سانیده دران کار
سر آمد امثال و اقران گشت والد مرحوم او برای تعلیم و تربیت او را در خرد سید سید علی خان عالی عالم طغیان
سلمها الله تعالی از شاهجهان آباد بعظیم آباد فرستاد و چون بیست جنگ سید علی خان را بمصاهرت خود و بسته
ساخته خود در سید مذکور را هم برای تربیت او طلازم خود ساخت و بعد گشته شدن هیبت جنگ صولت جنگ
مرحوم او را برفاقت خود همراه تکمای عظیم آباد که نام سال در صحبت سالفه تقریبا مذکور شد برگزیده و با پایش
باین صورت انجامید یعنی بملازمت معتاد و از آمیزش و اختلاط اکثر طغیان سرخرو محترز بود تمام مردم کمتر می خوشید
بمطالعه کتب و فکر شعر و تکمیل خود اشتغال می ورزید در عظیم آباد و نوریه شمار بنده بود در روی بسی با نظیر دایت
و میگفت معلمی و تماشائی آن کس است که نشیمی میگفت که اگر تو نباشی شعر من معنی ندارد به خواهد بود دولت صولت جنگ
مرحوم را سید صالح موسوی سید محمد ترتی که مذکور ایشان گذشت دنباره از زیارت عتبه علیه کربلای معلی رسیده
از راه کلکته باتفاق زنده الا فاضل آقا عبد الله سه نوریه رسیده و بود متوجه گشته تحصیل داد و کعبی که از آن آستانه
مقدسه همراه آورده بود پوشانید و هر دو بزرگ با جماعه مومنین حاضر که جمعی کثیر و جمی غفیر بوده اند با زیارت خوانده
چنانچه معالطه است تحمل و اسباب سوار کی جناره ایشان را مرده بسته در عصر سر باغ موتی لس با متنعم و سال حرکت
سر و سرا در شیمی شهامت جنگ و صولت جنگ بلکه مهابت جنگ هم سال واحد شفاوت تا مهاکه جدا است ها ان
کلمه جد ایش بیا مرزد که تاریخ رحلت شهامت جنگ است تاریخ صولت جنگ و مهابت جنگ هم مستوانند شد بعد این
سانحه شوکت جنگ که پسر کلان صولت جنگ و صاحب نام و نشان از عهد پدر بود دران جمع حاضر آمده و بسا سنگی
و دیا دستار از سر انگنده و اظهار جزع و فزع بی اصل نمود منده که دران دربار حضور رسید بیش اعتبار سرای ذات

بعد انتقال شهامت جنگ با مهابت جنگ ملاقات و محاکات اتفاق افتاد و بر مرگش نهایت تاسف داشت و می فرمود که فوت او مثل مرگ
فرزندان نیست بلکه شفیق مرده است پرورش کننده تمام خاندان بود و بعد ازان پیغام بصولت جنگ داده گفت که الحال طاقتی و هوشی
نمانده اگر حیات وفا کرد در سال آینده که پنج شش ماه دران باقی بود براه محل نه برای شکار فقط به آرزوی ملاقات
شما خواهیم آمد و ادراک دیدار شما که حالیا از مغتنمات است خواهیم نمود و اگر عمر وفا نکرد معذور خواهند داشت و این قطعه را خوانده ضمیمه
پیغام فرمود **قطعه** گر بماندیم زنده بر دوزیم + جامه کز فراق چاک شده + ور بمردیم عذر ما بپذیر + ای بسا آرزو که خاک
شده + بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز مسافر ملک بقا گردید تقریر تفصیلش آنکه نزدیک بمردن شهامت جنگ
دانه محقری در سر صولت جنگ بهم رسیده حدتی و وجعی داشت اما احدی را گمان نبود که سبب فوتش خواهد گردید چنانچه
بنده در همان ایام بتقریب ملاقات والده و غمگساری ایشان بنابر سانحه شهامت جنگ از صولت جنگ رخصت گرفته بمرشدآباد
آمده و با مهابت جنگ ملاقات نموده و از صولت جنگ پیغامها فرمود چون بنده معاودت کرده به پورنیه رسید و ابلاغ پیغامهای
مهابت جنگ بحضور صولت جنگ بتقدیم رسانید شنید که هنوز خلش آن دانه باقی و در دستار بستن المی عارض میشود لهذا
چند یوم خود روزی فرمود که زلو چسپانیدن برین دانه شاید خوب باشد بنده عرض کرد که ازاله مواد اگر بفصد و حجامت بعضوی
بعید فرمایند غالبا اصلح خواهد بود و بعد دو سه روز دیگر دیدم که زلو چسپانیدن در خاطر او مرجح گشته در آن باب بما حرفی دارد بنده
بار دیگر جسارت نموده ممانعت کرد و ممتنع نشد و فرمود که زنان میگویند هرگاه ذکر زلو آمده باشد ضرورست که بچسپانند عرض نمودم
که گفتن زنان چه رتبه دارد که جناب عالی بآن اعتنا نماید گفت واقعیست اما قباحتی هم ندارد دیدم مبالغه دارد خاموش شدم
چون از مقدرات گزیری نمی باشد زلو چسپانید و ماده بسیار منجذب گردیده ورم شدن نمود و جراحات سر زلو چسبیده
ریم کرد رجوع بجراح نمود آهسته آهسته تمام گردن آماس کرد و درد اشتداد پذیرفت گمان کردند که ماده برگردن ریخته و تنضیج یافته
مستعد انفجار است بنده علی جراح را طلبیده فرمود تا به نیشتر منفجر نماید و او را هم فضلا اطبا ساخته دنبال تحقیق نپرداخته بدون
مشوره اطبا از نشتر چار پاره نمود گمان تنضیج مواد که بود غلط گشته مطلقا ریمی برنیامد موافق قانون جراحان برگ نیم سوخته
ساخته بران بست شب آثار غش ظاهر گشت برگهایی هم که بسته بودند کشوده گلاب و مقویات قلب و دماغ استعمال نمود
مزاج بحال آمد اما تشویش خاطر با فراط بهم رسانید اطبا و جمیع نوکران عمده و روشناس حاضر آمده برخی در عمارت دیوانعام
و برخی در صحن آن خیمه ها برپا کرده سه وقت حاضر می باشند بنده متصل پرده های عمارت رخت خواب گسترده بسر
می برد روح الدین حسین خان خلف سیف خان مرحوم که بمصاهرت صولت جنگ اختصاص داشت و نقی علی خان
برادر بنده و حکیم محمد مسیح و چندی کس دیگر نزدیک بهمانجا قریب بنده اقامت داشتند بزرگی از افاضل ایران آقا عبدالعلی
نام که فی الحقیقه نهایت استعداد در جمیع علوم خصوص در فنون ریاضی ید طولائی داشت در شروع بیماری نواب همراه میر سید
محمد ترشیزی خراسانی که از صلحا و اتقیا بود وارد پورنیه گردیده و بملاقات صولت جنگ رسیده مورد انواع مکارم شده بودند
اگر حیات آن مرحوم وفا میکرد چون قدردان چنین کسان بود سلوکی که لایق حال این بزرگان بود بعمل می آمد این دو
بزرگ نیز اکثر اوقات آمده نزدیک تقریبا ساعتی چند می نشستند و بدعای خیر و قرائت دعوات ماثوره اعانت میکردند
اما چون سهام قضا را سپری نیست اثری مترتب نشد تا آنکه شروع شب بست و نهم جمادی الاولی وقت شام اثر
نقصان حواس ظاهر گشته یک دو کلمه بطور هذیان از زبانش برآمد شیخ محمد جهان یار اگرچه از جماعه داران عمده سپاه بود اما

درمیان ایام صولت جنگ از مجلس برخاسته میخواست که داخل حرم سرا شود از اثنای راه برگشت و دست این فقیر گرفته برد
نبی بیگ خان آورده گفت که درمیان برادران این قدر رنج و ملال نمی‌باید باشد مگر تعالی الله کنید و الفت و آمیزش از سر گیرید
حق تعالی آن بزرگ مرحوم را بیامرزد و در جوار رحمت خود جاے دهد در مدة العمر خود چنین اخلاق و الطاف از هیچ امیرے
ندیده بلکه از هیچ کسے معتقد مسموع نشده باشد چه رسد از حضرت ایشان المعرکه دارد چون عبد العلی خان خالوی فقیر با سرکاری
طالع در شاهجهان آباد بود و احتماع اسباب امارت و عنایت و رفاقت امیر الامرا ذوالفقار جنگ بهادر خلف بهادر اجال
مرحوم برپا بیگه مشهور بود و برسید حیدر و بعد از رفاقت محمد قلی خان پسر میرزا محسن برادرزاده مسعود جنگ که در زمان
دارائی احمد شاه بود لولاے وطن یافت و در نیز برفاقت با شاهزاده از طرف عم خود مسعود جنگ بود که در امید
آمده با این فقیر صحبت برهم خورده در بنارس آمده نشست و نشسته بر آن اوقات نگذرد و نواب صولت جنگ با وجود اطلاع
بر آزردگی مهابت جنگ از خان مرحوم حسب الالتماس نشده مبالغه تمام در استغفار تقصیرات عبد العلی خان هم
خود نموده و مهابت جنگ جواب دیگر مطالب نگاشت و در خصوص امر عبد العلی خان بهادر اغماض فرموده جواب
را قلم انداز ساخت صولت جنگ باین خاطر فقیر ملحوظ داشته خط از طرف خود متضمن تسلیه بسیار بعبد العلی خان خالوی
فقیر نگاشت و مبلغ پانصد روپیه درماهه مقرر کرده دو هزار روپیه پیشگی فرستاد و همین قسم بعد دو سه ماه تا زنده بود
وجه معین مذکور را پیشگی میفرستاد در دین عهد و زمان این قسم مردم کجا و صاحب این همت کو مصرع من خود ندیده‌ام
تو اگر دیده‌ای بگو + اکنون تدارک احسانهای بی پایان غیر از دعای مغفرت و آمرزش برای آن قدرشناس
بجا و میسر نیست عموم برایا و بدکردها داد و معاش از این شده دعاگو و دیگر پروردگان دولت او غیر دیگری نوامد شد
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه + +

ذکر رحلت نمودن نصیر الملک مهام الدوله سید احمد خان بهادر صولت جنگ مرحوم از دار هستی موهوم

چون تقدیرات ربانی مقتضی انهدام بنای دولت خاندان مهابت جنگ و مستدعی تنبیه ارباب غفلت و
اصحاب تطلب ممالک بنگ ملک موروث بنگاله سبب گردید از دو برادر مهابت جنگ که لائق جلوس اورنگ ریاست و
سروری و شایسته نمود و بنای دیوان روائی و رعیت پروری بوده اند دست قضا قبل از انتقال آن صاحب اقبال
بساط حیات شان در نوردید مخفی نماند که بعد مهابت جنگ به سه برادرزاده دنیا سے اولکه عبارت از مهابت جنگ و
صولت جنگ و هیبت جنگ است بسوابق این ازمان لیاقت تقلد امر جلیل امارت داشتند بمراتب بهتر از سراج الدوله
و اعوان او و سے اعاشن و تا رتبه اقتدار رسیده از اشخاص ثلثه مذکوره اگر یکے ازینها می‌ماند احوال مرحوم
مملکت بنگاله و بهار بجائی این مدلت و خوارے نمی‌کشید اما قضاهای آسمانی و تقدیرات ربانی چون چنین مقدر بود
روز باین عمر کوتاه قبل از رحلت مهابت جنگ بعید گشت احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ که
در بین سه برادر یکه شجاعت و حسن تدبیر ممتاز بود بر دیگران سبقت جسته پیش بنا بر همه بادلگه دست در رحمت ایزدی
پیوست و مهابت جنگ بعد شروع این سانحه گفت که اگر دولت را در خاندان ما باید گشت بود هیبت جنگ زنده
می‌ماند بعد از آن ناصر الملک احتشام الدوله نوازش محمد خان بهادر مهابت جنگ راه آخرت گرفت بعد از این سانحه

طالع بتحریک بعضی از حمقا سر بشورش بر داشته تمرد ورزید همین برسات بود که این سانحه روی نمود و هر چند نصیحت او بعمل
آمد سودی نه بخشید اگرچه مومن و موفق باکثر امور مستحسنه بود اما درین تمرد لجاجت و مبالغه را از حد بدر برده خود را بهدف آلام و
محن و مورد مصائب و نقش گردانید چنانچه بنده هم برای اتمام حجت و دفع بلا از سر آن ابله خود را سعیها نمود و معتمدان را فرستاده
دلجمعی و استماله او کرد و صولت جنگ را نیز برو مهربان گردانیده عهد و میثاق درینباب گرفت که با او نوعی بدی نکند اما فائده
بران مترتب نگشت و صولت جنگ در همین برسات ناچاری اراده تنبیه او نموده بر آمد و همراهیان محمد جلیل مذکور از
رفاقتش باز ماندند و خود آواره دشت ناکامی و آخر ناچاری مع عیال و اطفال اسیر پنجه تقدیر گردید و بعد چند روز در
حبس بسر برد و مبلغ خطیر منجمله مالگزاری سرکار که درین لغی بمعرض رسانیده بر ذمه او از سرکار طلبی بود و بعد مردنش از پسرش
مواخذه آن می نمودند آن طفل غلام حسین نام داشت بنده در عهد شوکت جنگ پسر صولت جنگ که بجای پدر خود تمکن
یافته چند ماه فرمانروای پورنیه بود باقیات مطلوبه مذکوره را بنابر پاس ایمان و نظر بیتیمی و بیکسی او معاف کنانیده غلام حسین
مذکور را بر اراج پدرش قائم ساخت بی آنکه چشم امیدی بالمره مبلغی از و بوده باشد والحمد لله علی ذلک نقل دیگر تقی علیخان
برادر خورد در جوانی مزاج بسیار تندی داشت و مطلقاً تامل اندیش نبود روزی بعد از برخاستن از حضور صولت جنگ
در کچهری دیوانی پیش راجه عجائب رای آمده نشست اچل سنگه نامی از قوم کایته که آثار شرور و فساد از ناصیه حال
او پیدا و از دستی کسی از متوطنان آنجا و دیوانی شوکت جنگ سرافرازی داشت، دران روز پرگنه تاجپور وغیره
ذمه شوکت جنگ از سرکار پدرش بود و نیز داروغگی توپخانه دستی بتقلید مهابت جنگ که بسراج الدوله داده بود صولت جنگ
به پسر خود شوکت جنگ عطا فرموده ریاست جماعه هزاریان برق انداز با و تعلق داشت اتفاقاً شخصی مذکور هم برای
جواب و سوال امور متعلقه خود پیش راجه عجائب رای در کچهری آمد چون نهایت تنگ ظرفی و بدخوئی داشت صاحبزاده مستظهر و مغرور
بود خواست که از فاصله که میان او و برادر بنده و راجه مذکور بود بگذرد تقی علیخان ممانعت نمود نشنید و جوابی بی باکانه گفت
تقی علیخان آشفته گشته بملازم خود که استاده بود فرمود تا سیلی بر سرش زد و دستار از سر اچل سنگه بیفتاد او همان صورت
پیش شوکت جنگ رفته شکایتها نمود شوکت جنگ نهایت بدماغ گشته باحضار هزاریان و جماعه داران توپخانه فرمان داد
و تصمیم اراده غارت خانه جنگی نمود خانه تقی علیخان محاذی محل اقامت شوکت جنگ و درمیان شارعی وسیع بود بعضی از
دوستان مثل میرزا رستم علی و برادرش میرزا حیدر و میرزا امیر علی وغیرهم چند کس بکار ما فوق الطاقه کمر بسته برفاقت
تقی علیخان حاضر آمدند چون خبر این ازدحام و غوغای عام بصولت جنگ رسید للی هزاری را که سر جماعه داران توپخانه
و معتمد علیه صولت جنگ و منجمله قدمای رفقای او بوده دو صد سوار و یکهزار و چند صد کس پیاده همراه داشت بدروازه
طلبیده برفاقت و اعانت تقی علیخان مامور نمود او التماس کرد که چون داعیه صاحبزاده بر پرخاش جزم می نماید اگر
فی الحقیقه مکاوحتی شود فرمان چیست فرمود برای همین متعین نموده ام که هر چه از طرف شوکت جنگ ابتدا شود تو هم در برابر
همان قسم بعمل آر و جمیع ملازمان توپخانه را حکم فرستاد که اگر کسی متصدی خانه جنگی با تقی علیخان و مصدر فسادی خواهد شد
سزا رسیده بر طرف خواهد گردید شوکت جنگ با استماع این خبر ملول گشته پیش پدر رفت و تظلم و استغاثه نمود جوابهای عنیف
شنیده نادم و پشیمان برگشت و عهدی با شوکت جنگ و تقی علیخان ترک شعار رفاقت بود و بعد ماهی چند که
شادی پسری نمود و مجلس انعقاد یافته ایامی چند برای مراسمات شادیانی معهود و معین گشت روزی

حکم نمود که در حساب سرکار مهر انگیز دور سند تغیر طلبیده دیده شده و در این حین آگهی یافته شکر عنایات بجا آورد ﴿ نقل دیگر ﴾ مدت
پرگنه سرسے پور که یک لک و پنجاه و چند هزار روپیه معامله آن مقرر شده بود خواست که به سند و رعایه تواضع نماید اگر شده
را اطلاع فرماید دیوان مدار المهام خود را که دیوان سیف خان مرحوم هم بود و در راه عنایت ایشان نام داشت طلب نموده و فرستاد
ادمع اسناد و شیخ امان الله نام که سر عامل پیشه از سابق آن ضلع بود آمده بود و دو دست خلعت همراه آورد و گفت
که حساب عالی معاملات این پرگنه را مبلغ مذکور منع فرموده اسناد تحریر نموده اند و صورت بر اسے آن قرار داده هر کدام
سپید ساماند نقل آرید یکے آنکه خلعت این کار به سپید و مبلغ مذکور از ذمه و نموده سرکار را ابلغ سپید با او سند و لست
پرگنه مذکور نموده در معامله سرکار داخل خزانه کرده باشد و سرچه بر آن سپید اید بر اسے سامبارک باد آنکه خلعت اهتمام
به سپید و خلعت در مهمات خود شیخ امان الله را خوشنامیده باشد و گرداید دو دسے را بر آورد که ابعاد دستخط او
مرتب و در آن مرد مبلغ هشت هزار روپیه بر اسے فقیر سند بود و شیخ امان الله ذمه خود نموده سر بر دید که هر چه گرفته
سنده بود که این مبلغ را سال بسال مع اخراجات مد و عیدین سالگره و دسهره وغیره که معمول است از شیخ مذکور میگرفته
در امر یکه نفر مانید در سر انجام رعایات سادگی او امر لوازمے چون نوکران مطیع و معاد خواند باشد مرسل حضور در اے
خود هم تخفیف تصدیع در سرکار رسانیده ادلیه را دریافته لعکه فرموده بود هر چند دانش رعایا سے سند سود نقل آورد
این قسم مهربانے و قدردانے از بدران هم در حق پسران کمتر ملحوظ و مسموع شده تا بعد از ماہان نوکران چه رسد ﴿ نقل دیگر ﴾
و هم روزے آن مرحوم از سوار سے کشتی ماهی در دسے آمد اتفاقاً بالکی و بالکی آن طرف دریا ماند و هیچ سوارے حاضر بود حتی که
که گاسے سعاد را رسش سخته چیزے که مهمان بر اسے آمد و رفت مرهم سے گذارد به تحریر سند فقیر سبب توقف و تحریر
دریافته با پیش گذاشته دست محمد و زار کرد صولت جنگ از مدرس شده و پیش آمدن با ماهت خود سند دگمه دست
خود را بدست من داد و استعانت فقیر یار سخته گذاشته از دو آمدن گرفت چون اندکے ماند توقف نموده تبسمی کرده
و نمود که حال صاحب در این دست دستگیرے نموده شده و عرض کرد که امه ارسا دسے نمود موافق ملکی سے یب
چه شده چنین گمان دارد که حیات مادستگیرے احقر نموده اند ... که باید خواهند سے پایه حدید و گفت در این خود ملک
است انشاء الله تعالی چنین خواهد شد اما مرا از ... دستگیرے سعدین مالم است و هم هدمالم فعلی ابرا بخانه یکیک از بان
سے سرد که اخلاق آن بزرگ صاحب اتفاق در جه مرتبه بود اگر بخشش و سال ملاحظه شود شده مست و پنج ساله و آن بزرگ
شصت ساله بود و اگر قرابت ملحوظ گردد بمنزله پسر بزرگ شده حرد شده بود و اگر مراتب ظاهر سے ملاحظه کرده آید او حکم ... ا
دامیر کبیر و شده او نسے ملازم او با این همه سر رگی با که در او مع بود باین قسم فروتنے با دلوامع سلوک می نمود و لیت تواضع
رگردن فرازان نکوست + گدا اگر تواضع کند خوسے اوست + القصه آن مرد بزرگ هفت سال و چند ماه بکام و آرام در
فرمانروائی عظیم آباد پتنه بکمال لطف و معدلت و احترام و عزت گذرانیده لشکریان و رعایا بلکه عموم سران الاران خود راضی و از
مصاحبت اشعار و صروف نیماده مگر مراعی ملاقات خود نموده بخانه سلک که تا راج محل سراے شکار سے آمد و صفت سے نمود
و کار ای پیش خویش ... ادر راه در راه رسوا ان از مانامر سند آمد و سے رفت و رفت اقامت بود به یکبار سرے مدافعه محمد حلیل ... خان
سیف خان که لسماعت از مرشد آباد بر آمده ملازم این طرف بود حتی خدیجه در بیس گذشت سر اتفده بعد معاودت او لسے
مالد به سر کرده ... خود سرکشت و یکبار سرے آمده شیخ محمد جلیل که زمیندار پرگنه کنکره بود و بعض سے ما بقیا سے الملاک

وظروف و آوانی طلا و نقره و اسباب و افیال و جمیع لوازم امارت برابر با شهامت جنگ می نمود چنانچه بعد رحلتش چهل و چند لک روپیه
نقد و شاید قریب لک اشرفی در خزانه موجود و نقره آلات و طلا آلات و جواهر قیمتی نفیسه هم کمتر ازین قیمت نخواهد بود و افیال و
افراس هم بسیار و لوازم دیگر نیز بوفور و تازگی مهیا داشت روزی در خاطرش گذشت که بنده فیلی عنایت کند مجلس خلوت
بود و ملکه پس پرده زنانه ایش نشسته و اسباب جشن بسنت پنجمی که در هند معمول است مهیا گشته میر محبوب علی نام مردی که کهنه آشنای
وقت افلاس و رفیق زمان طالب علمی او بود حاضر و غیر چند نفر خدمتگار دیگر در آنجا نبود خواجه سرای محلی فرستاده بنده
را طلبید داشت چون حاضر شدم مامور بجلوس شده در اختلاط کشوده هر گونه سخن گفتن آغاز نهاد بعد از امتداد صحبت حاضر علی خان
که غلام سرکار و داروغه فیلخانه اش بود عرض نمود که میر سلطان خلیل خان برای ادای آداب عنایات فیلی که با او مرحمت
شده بود در دولتسرا حاضر است اگر حکم شود در سلام گاه از دور تسلیمات تقدیم رسانیده برگردد فرمود چه مضائقه حسب الاشعار
بعمل آمد بعد از آن فقیر را بهمین عبارت گفت خان صاحب شما فیل خانه ما را دیده اید بنده عرض کرد که مکرر از آن جا گذشته و
فیلان سرکار را دیده ام بسیار خوب و نهایت بوفور اند فرمود حالا هم می توان دید رسیکه از آن جمله باید پسندید تا ما او را بشما
بگذرانیم فقیر برخاسته آداب تسلیمات بجا آورد و عرض کرد که این کلمات شفقت ارشاد شد که کمترین آن را برابر بعنایت تمام
فیلخانه شمرد اما سواری فیل را وضعی و بساطی می باید و کمترین اگرچه بدولت عالی در کمال رفاه و آرام بسر می برد
لیکن هنوز لیاقت سواری فیل ندارد و انشاء الله تعالی در سایه مرحمت عالی هرگاه وقت سواریش خواهد آمد از آن
عنایت خواهد شد طرز التماس بنده را پسندید و بر لب خندیده خاموش شد بعد چندی که خبر ورود صفدر جنگ در بلاد
بنگاله بسبب آمدن او ببنارس شهرت گرفت و مهابت جنگ بصولت جنگ نوشت که چنین شهرت دارد من هم ازین طرف
می رسم شما هم از آن طرف با اسباب حرب نهضت نمائید به بنده فرمود که چند سوار و پیاده خوب باید بهم رسانید گفتم مردم
همین جا بدست خواهند آمد چه این ملک گوشه ایست عبور و مرور مردم ملک دیگر درینجا کمتر می شود فرمود چه مضائقه از نیها
چیده باید نگهداشت حسب الحکم او بعمل آمد درین اثنا خبر معاودت صفدر جنگ رسید و گرمی تفحص مردم سرد گردید عبدالرحمان
ے که چنین روزها بدعا میخواهند در تلاش نوکری کسان بهم رسانیده خود بحاجت داشتند نواب آزرده گشته همه را
ف داد مگر بیست و دو افغان که خوش اسپه بوده اند بخواهش خود آنها را نگهداشت بنده اظهار جمع آمدن مردم
ب دل بسته چنین عرضه داشت که الحمد الله شورش فرو نشست اگر حکم شود چند کس را که فراهم آمده اند جواب داده آید
مستحفظ نمود که آن عالیشان را باین کارها چه کار فرد آ آخر نور بیارند و از نظر بگذرانند مردم جمع آمده را دیده سواره
نگهداشت و آن بیست و دو نفر افغان را نیز فرمان داد که در رساله بنده ملازم شوند چون قریب بهفتاد و هشتاد سوار
با صد و پنجاه پیاده در رساله بنده ملازم و سررشته آنها درست شد فرمود خان صاحب الحال خود فیل گرفتن و سواری
آن شاید نامناسب نخواهد بود و بنده آداب عنایت بجا آورد چون روز جمعه آمد فیلی را از افیال خود پسندیده و بنده را از آنجا
طلبیده عنایت نمود نقل دیگر و نیز فقیر یکبار هنڈوی مبلغ دو هزار روپیه بنام والد مرحوم بشاه جهان آباد فرستاد درین امر
وقوف یافته گفت خان صاحب شنیده ام که هنڈوی اینقدر مبلغ بشاه جهان آباد فرستاده اید چون اخفا مناسب نبود
و معنی هم نمانده اقرار نمودم گفت چه می شد که ما را هم مطلع می نمودید تا ما هم شریک اهتمامی شدیم فقیر عرض نمود که تدارک این معنی
وارد آنچه بعمل آمد از دولت عالی است و الا مقدور بنده بر ملازمان ظاهر است خندید و بمهاجن که خزانچی سرکارش هم بود

تقبیل السلام فراغت نموده برمی‌گردید بعده دو ساعت برخاسته بظاهر اندرون تشریف ... بیرون ... و خواجه سرایان ...
کسی که می‌بود متصدیان هر سررشته کاغذهای خود را مصحوب خواجه سرایان می‌فرستادند و دیوانی که خلوت خاص بود کاغذها را
دیده و فهمیده و دستخط خود رسانیده می‌فرستاد علاوه ارکان دربار و بعض خواص مثل این اقل الناس و کسی دیگر میرزایان
حاضر می‌ماندند میان مسودات مکاتیب فرستاده تا اصلاح صاف نوشته بوساطت خواجه سرا از نظر گذرانیده ملفوف
و ممهور نموده از مهردار که حاضر می‌بود مهر رسانیده هرجا مأمور بود می‌فرستادند و جهاب ڈاک سرکار خطوط را گرفته
روانه می‌نمودند چون یک پهر و کسری از روز می‌گذشت بطعام می‌نشست و از خوان احسان او جمع انبوهی از طعام
اکثر با هر روز ... بعد دیگر ... دو بار و گاهی کسی را در اثنای یکبار بدون پرسش چون معین بود ...
وجوه نکاول خوانهای طعام سر وقت معینی که مذکور شد حاضر می‌ساخت علاوه دربار که تا آخر حال حاضر می‌بودند عرض سلام
بوساطت خواجه سرایان نموده رخصت می‌شدند نواب بعد فراغ از اکل طعام آرام می‌فرمود و اول وقت ظهر برخاسته
و بعد تخلیه و طهارت نماز ظهر خوانده و تلاوت جزوی از کلام الهی می‌نمود و بعد از آن نماز عصر خوانده بیرون می‌آمد در آن
مجلس اول علما و اهل علم ... میرزا اشرف ... و مولوی لعل محمد و شیخ هدایت الله و سید عبدالهادی حاضر
شده تا دو ساعت نجومی مذاکره علمی می‌شد و کتابی مخصوص مثل درس می‌خواندند و ... مجلس می‌بود
و دیگران نیز در آن باب گفتگو می‌کردند مکرر فرموده بود که الحال تحصیل کمال استعداد ندارم و بالقدر استعداد که مرا میسر است
چیزی ... مطالب علمیه ... حالی ... گردیده و حال آن ... دستگیر ام ...
روز ... آید میدانم که دولت علمی از من فوت شده و حالا افسوس می‌مانم چون رفیق نهایت دوستی داشت تاکید
کرده بود که در آن وقت هم حاضر شوم و از استماع سخنان ... بعد ختم صحبت با دیگران ... الا
همه وقت مکالمه با فقیر ... و گوش ... حال و حیرت دا[شت]
که این حال ... است که ... بعد وقوع ... عمده ... سیف علی خان
برادر سیف خان ولد عمدة الملک امیرخان صوبه دار کابل و روح الدین حسین خان ... سیف خان که بمباشرت امور صولت جنگ
اهتمام ... خان برادرزاده ... یار خان همشیره زاده سیف خان و آقا عظیما و دیوان صاحب
معاملات ملکی ... بعد مردم ... و پیشکاران دفاتر ...
دستی و ... منشی و ... علی خان داروغه ... و میرزا داؤد ... حاضر شده ساعتی بعرض مهمات
... صولت جنگ برخاسته داخل حرم سرا شده ... که منظور نظر او بود ... باغ
بود تفرج ... که بکمال تکلف آراسته بود ... حرکت
چون شام می‌شد ... اگر ... سود و ...
... مکالمه صحبت ... بعد از آن استراحت ... اوقات او ...
و ... درگذر بوده ... مدت رفاقت که هفت سال کامل بود ... شنیده‌ام
... هم گفته باشد ندیده‌ام که بر کسی غصه کرده حرکتی نامناسب با او فعل آورده باشد و سلیقه معاش
نهایت درست داشت ... صولت جنگ هم ... بود ... امراء

اقامت داشت و آن معمور متعهد احوال او بود و سرچار کس را وجه مناسب مخارج آنها میرسانید و علاوه آن از قسم
ملبوسات حاجت جهانگیر نگر و منادی آله مراعات مے فرمود و غالب علی خان را که از جمله اخوال کمتر نسبت اکرام الدوله بایشان
همسایه اکثر در باغها و سیر و تماشا همراه خود مے برد اتفاقا فارسے الحیثیه با ملازم سرکار اکرام الدوله در صفے لفظ
غالب علی خان سر سایید و نگاه مشفقے نمودے او گاه گاهی مے نمود تا غالب علی خان هم چون جوان نو رسیده و مرد نیک و بهر
ندیده بود در نگاه مرتبه را سطر زعفت شعفها سے طبع لیرسے می نگریست اساسے حس ساتر تنگ وحده نگه بحال غالب علی خان
مے سرد ... مسرآگهی یافته اکرام الدوله را آگاه نمود و تا سید باغ گشته از سیر باغ آزرده خاطر برگشت و این احوال بر
شهامت جنگ ظاهر شد والده را طلبیده بلطف و مهربانی فرمود که حیدر در غالب علی خان را از آمدن در بار تا باید داشت
چرا که هر دو طفل جاهلند مبادا دامد با هم نگر به طور رسا سکر اکرام الدوله که در سلک ... آشفته مزاج گویی سبقت از برادر خود
سراج الدوله برده بود دسائر استمزاج بدرستے شهامت جنگ تمهید سے بیاسے رسانید و غالب علی خان در حاضر بود بسیار
داده سکوت او آثار بها دوسی شهامت جنگ متواتر گفتن گرفت که ... غالب علی خان از دست ... معه حسنت
والا ما حیا یکستم چون شهامت جنگ این کلمات را اکثر متواتر شنید فهمید که عرض او استمزاج ... بهمت باد بود و آن بهمیت
و حاضر داریها تا شکفت و گفت که سے حرف کلام الله اگر تو او را سے گشتی من دست خود تا رایج میکردم او استماع این کس
کم لاف گمان او بود جرح و مسح بسیار نمود و گفت آیا سامر ارسے او سے کشتی گفت الله در میان تو و او هم تفاوت است
در منکیا همیشه تو سے دور بند همشیره دیگر او حون این بحال سپند صبر اسے او تسکین یافت و سکا همین این گفتگو هم
بود این است که در حسن مقام که مرتبه محبت از عشق هم گذشته تا سدا ... دیگر سے العمل آید دلیل کمال بی ... محبت
نقل دیگر و این هم زیاده تر آمیخت که بهاگ بائی عزیز ترین رعایتش و مرتبه ارتقای مرتبه در حرم اش بود و جمیع زنان او
سامروس آمد و باشد از اسے او احترام و خاطر داری سے نمود و معد الدوه دام ظلها که مزاج غمی و بیابت غیرت دارد و مطلق
نمی آمیخت روزے بهاگ بائی بعویکه شهامت جنگ که برادر بزرگ بود والده در آن جواب در گفتگو سے گفت که لسویدی ایدهم
همین قسم خواند والده هم بر آمده گفت که تو خود را چه فهمید که این قسم مرا مسواسے تا من طور یا ستر رنگان خدای خود را بپو اسد
ما بعد از آن نوکران خود را دس ترا هیچ یک از این هر دو قسم بسند ائم کنیز والده که استاده بود دست اورا ساره بمو گرفت
که بس ترا او این را یکسان مسمار مروی همین است که اس بر رو طلا و نقره دارد و تو انواع زیور جواهر بهاگ بائی بحال خود در باند
دیگر نیمے رنگ اما آزرده خاطر گشته شکایت پیش شهامت جنگ برد آن مرحوم او را جواب داد که مزاج او سال هیچ قسم
نوجوانی او سال در احتلاط سکسائی و والده بحال خود و آمده و اراده معاودت بعظیم آباد نمود و آمده در رفت جانه شهامت جنگ
در تنها موقوف بود شهامت جنگ لیکن یک ماه برین معامله مرد هم خود را بای طلب والده فرستاد والده را می رفتن نمی شد
تا آنکه گفته فرستاد اگر سے آل س ول ای گمیسی آمده مرا او همیم آورد والده ناچار رفت شهامت جنگ پس از جا برخاسته
تسلیمات فرمود و والده از روی غیرت رقت کرده انطار رفتن خود بعظیم آباد سے نمود تا آنکه سخن بطول کشید شهامت جنگ
عذرخواهی کرده سے گفت که کسے تو عیب نگفته بود هر چه بخاطرت آمد گفتے خود آزرده کسی تقصیر با بیست والده
هیچ سے پذیرفت و باز آده خود مصر بود حتے بی گمستی ر ز شهامت جنگ و صبیه بیگم خواهر علاء الدوله گفتند
که صاحب ما را چه شده است ما در و پسر گستاخی میگوید و را است سے گوید و شما خود حاکم را کار فرما شده بی شنوید

سراج الدوله که مبادا همانجا عقیده‌مش سازد با آنکه خانهٔ پدرش بود شوهر خود را در آن حالت بر تختهٔ سواری خود برداشته
بجای خود آورد و اول روزیکه شام آن انتقال خواهد نمود پرسید که امروز چه روز است گفتند دوشنبه اظهار بشاشت نموده گفت
عجب روزیست که با معشوق خود ملاقات خواهم نمود و ظاهرا وصیت کرده که در پهلوی اکرام الدوله دفن نمایید با مردم مشاهده
الفت که با او داشت خود بخود در آنجا دفن نمودند القصه سیزدهم ربیع الاول شب شنبه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری
بعد یک سال از گذشته شدن حسین قلی خان بعالم عقبی شتافت و منشی آن مرحوم کلمهٔ خدا بخشش بیامرزد تاریخ رحلتش یافت صبح ۱۱۶۹
آن شب تجهیز و تکفین نموده باقتدای سید الافاضل میر محمد سلمه ایزد اشرف آقای مهابت جنگ و جمیع اعیان شهر و اقربا
اعلی و ادنی بر جنازه‌اش حاضر گشته نماز گزاردند و در کمال احتشام جنازه‌اش را بباغ موتی جهیل که ساختهٔ او بود برده در صحن
مسجد آنجا که خودش تعمیر نموده در جوار قبر اکرام الدوله مدفون کردند هنگام بردن جنازه‌اش ازدحام و غوغای عام و نوحه و شیون
مردان و زنان بمرتبه بود که کسی کمتر دیده و شنیده باشد مبلغ سی و هفت هزار روپیه در راه عجایز و ضعفا و بیوه زنان غیر ملازم
ذوی الارحام و زن آشنایان و غیر شان بود که با سررشته فاتر تعلق نداشت و مجبر در دوست هلال کیسهای زر بقدر در راه
هر یکی از پارچه سفید بسته در خوانچه‌ها می آوردند و شهامت جنگ از حضور خود بمصحوب خواجه سرایان و زنان معتمد ملازم
می فرستاد تا بدست هر یکی رسانیده برگردد اللهم اغفر له و ارحمه

ذکر بعض خصائل حمیده و اوصاف پسندیده آن مرحوم

ترحم بر عجزه و مساکین و ایتام و ذوی الارحام زیاده از جمیع خاندان خود داشت و اوقات را اکثر بفراغ بال و انشراح
خاطر می گذرانید. با کسی بد نبود و نمی خواست که کسی با کسی بد سلوکی نماید از عورات و اطفال شهر مرشد آباد آنکه وارثی
نداشت و اگر داشت از تحصیل وجوه معاش عاجز بود یا عاجز نبود هر چه سهم می رسانید و بمصارف دیگر رسانیده
ذوی الحقوق را محروم می داشت همه آنها گویا عیال او بوده اند که خبرگیری به کمال رفاه و فراغ تنهای می نمود
و از خود راضی و خوشنود می داشت تملق و صنع نمود و تواضعات رسمی را دوست هم نمیداشت با رفقا و نوکران خود
آشنایانه سلوک می کرد و صحبت دوستانه میداشت رفیقانش همه روبرو حقه می کشیدند و قهوه با اینها می خورد و
در اختلاط بار میداشت و هر چند با مردم احسان می نمود عظیم نمی شمرد بلکه کمتر شمرده آثار انفعال و عذرخواهی ظاهر می نمود
نقل چنانچه باری نقی علی خان مرحوم خلف حاجی میر ور حاجی عبد الله خطاط مشهور که در عهد اورنگ زیب عالمگیر
دیوان برهان پور بود بر آسید یکه بنا بر محاسبه معامله در جهانگیرنگر مقید بود معروض داشت که فلانی سید است و باین سبب
مقید مبلغ پنج شش هزار روپیه از سرکار برا و طلبی است و انقدر مبلغ در برابر ماهی از سرکار بلکه چندبرابر آن به خیرات و صدقات
صرف می شود امیدوارم که مبلغ مذکور با و معاف و آن عزیز در اینجا طلبیده شود بی اختیار شفقت بسیار ظاهر نموده فرمود
تا همان وقت رقم معافی و پروانهٔ طلب او در مرشد آباد نوشته آوردند و بخان مکرم مشار الیه سپرده تشکر و التفات باین امر خیر
نمود و گفت حق تعالی شعار اسلامت دارد که مرا باین سعادت آگهی فرمودید اگر عمله آنجا در این کار اهمالی ورزند مرا زود
اطلاع خواهند فرمود که تدارکش باحسن وجوه نمایم و آن سید بیچاره از آن بلا و مکاره نجات یافت نقل دیگر
مدت چندسال والده بنده بجهات متعدده مع دو پسر خود سید علی خان و غالب علی خان و داماد خود میر اسد علی در مرشد آباد

صولت جنگ درین سفر بود و شهامت جنگ مورد عنایت مهابت جنگ گردیده تا آنکه نفس بهر سایید اما چندان [illegible] نمود و
[illegible] بیرامان [illegible] بعد مردن صولت جنگ اگر زنده می‌ماند و حقیر [illegible] بر سید احوال داشت که توجهی لائق بحال
[illegible] بود الحمد لله شکر که او تعالی [illegible] کفایت این عبد ضعیف بود و بوده محتاج رجوع نشده [illegible] القصه
سراج الدوله در نیابت جد خود اول سال شصت و هشتم از مائهٔ دوازدهم هجرت روزی بعیادت عم خود شهامت جنگ
[illegible] گرفته و [illegible] بارادهٔ [illegible] از خانهٔ ایشان برآمد و [illegible] خانهٔ خود روان گردید چون [illegible]
حسین قلی خان در اثنای راه و آن بیچاره بیگناه از چند روز به قصد مرگ خود در خانه [illegible] بود و بر سر دروازهٔ ایشان
ایستاده فرمان داد که هر دو برادر را گرفته بیارند حسین قلی خان بخانهٔ جامع مسجدی که [illegible] دیوانخانهٔ شهامت جنگ
که مایهٔ اتصال بخانهٔ ایشان داشت پناه برده التجا کرد که شهامت جنگ [illegible] جامع مسجدی رحمة الناس
بود و جواب الصواب نرسیده برگشت و جویندگان از خانهٔ جامع مسجدی حسین قلی خان را آورده در معرض سیاستش
داشتند و آن مظلوم مرحوم [illegible] سهام ملام و دشنام آن سفاک بی باک گردیده جرعهٔ شهادت نوشید
و همین قسم حیدر علی خان بیچاره را که مکفوف البصر بود دیر آورده به برادر شهیدش ملحق ساختند اما حیدر علی خان چون
شجاعت و امر داشت در آن وقت قتل برادر خود [illegible] کلمات درشت بر روی او گفت و فرمود که ای
نامرد مردان را چنین می‌کشند چون این هر دو برادر که [illegible] ریخته شد گویا خون سیاوش بود که دود از دودمان مهابت جنگ
بر آورد و ملکی تمام مرشدآباد و ممالک بعد مهابت جنگ را با خاک سیاه برابر کرد (صدق رسول الله صلی الله علیه و آله
حیث قال کما تدین تدان) القصه بعد این ماجرا شهامت جنگ بمرشدآباد و صولت جنگ بپورنیه برگشت اما صولت جنگ
راهم اعتماد از عم و برادر زادهٔ خود برخاست [illegible] اسباب انتقامات الهی [illegible] دیگر
[illegible] چون وظیفهٔ وقایع نگار آنست که هیچ واقعه واگذاشت ننماید لهذا بنده بنگارش بعضی حالات درین مقام جسارت
نمود و همین قسم درین صفحات هر جا [illegible] دیگر [illegible] را ملحوظ داشته
سخن سازی [illegible] امید از خاطر ارباب [illegible] که بسبب مذکوره
[illegible] از جانب حقیر در خاطر راه ندهند [illegible] پیش دارند

ذکر اشتداد امراض لاحقهٔ شهامت جنگ و انتقال او ازین عمارت تاریک تنگ

شهامت جنگ را که از انتقال رحلت اکرام الدوله پسر [illegible] خاطر و افسردگی مزاج لازم گشته کثیر الملال بود و [illegible]
[illegible] بعد مقتول شدن حسین قلی خان چون [illegible] و حکیم علی نقی اصفهانی [illegible]
[illegible] که مواد این مرض [illegible] اگر الحال با صلاح مزاج [illegible] مرض کوشیده [illegible]
[illegible] شهامت جنگ [illegible] سال [illegible] مرض [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] تقصیر [illegible] آنکه مرض اشتداد یافت و مهابت جنگ [illegible] شهامت جنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] احوال شهامت جنگ [illegible] گردیده آثار مرگ [illegible] ظاهر [illegible] شهامت جنگ [illegible]

ولیکن گذرانید چون لشکر میر حبیب اندکی دورتر از لشکر مرهته فرود می آمد و مسافتی بسیار درمیان می بود همراهیان میر حبیب
از طول جلوس ملول گردیده اکثری پی کار خود رفتند و قلیلی دران جا حاضر ماندند چون شام شد میر حبیب با رفقای معدود
ماند جانوجی به بهانه پوجا بطرفی رفت و دران بنگله مرهته با هجوم آورده میر حبیب را پیغام دادند که بدون حساب زرها و نوشته
دادن دست آویز مبلغ منصرفه رفتن نخواهید یافت میر مذکور که باعتماد حسن رفاقت و عنایت رگهوجی بحال خود استقلالی
وافر داشت سر نگفته جانوجی فرو نیاورده بنحوی رهائی خود ازان مکان میخواست چه میدانست که بعد برآمدن ازانجا کسی
براو دست نمی تواند یافت اما هر چند تقریرات متنوعه نمود از جنگ قضا رهائی نیافت چون دو پهر شب گذشت و دید که الحال
قال و مقال سودی ندارد مردانه کمر بست و چهل و پنجاه کس که با او بودند آنها را هم ترغیب بشجاعت و استقلال نموده آماده
مجادله گشت این هم درخیال داشت که بدون امر رگهوجی با او کسی تا باین حد نخواهد کاوید و سواران مرهته گرد بنگله را احاطه نموده
مستعد مزاحمت و ممانعت شدند و کار از مکالمه به مجادله انجامید میر حبیب چون معدودی همراه داشت و پیاده بود در راه
بدر شدن نیافت و با اکثر رفقای خود که بیشتر افاغنه بودند مقتول شد و چندکس مجروح گشته زنده ماندند هر چند رگهوجی باستماع
این خبر از پسر بنهایت آزرده خاطر گشت اما میر حبیب بیچاره بعد محنت بسیار چون وقت ثمر خوردن اشجار جفا کشی بود
بمکافات مظالم بیگناهان که در تاخت و تاراج افواج او و مرهته درآمده بودند گرفتار آمده محروم و مایوس بنحوی در گذشت
که باز برنگشت بعد ازان مصالح الدین محمد خان که واسطه جواب و سوال مصالحه بود به نیابت کتک از طرف مرهته و مهابت جنگ
سرفرازی یافته بکام و آرام می گذرانید اما تسلطی که با بودن میر حبیب را میسر بود نداشت بلکه دار و مدار بسر برده خود را در زمره
نوکران مرهته میشمرد *

ذکر درگذشتن جانکی رام در عظیم آباد و یافتن راجه رام نراین صوبه داری خداداد و مردن اکرام الدوله بتقدیر لوح عباد

همدرین اثنا و اواخر سال شصت و پنجم از مائه دوازدهم هجرت یا شروع سال شصت و ششم جانکی رام نائب صوبه عظیم آباد باجل خود درگذشت
و راجه رام نراین پسر رنگ لال که از عهد طفلی پرورده خاندان مهابت جنگ و از ابتدای صوبه داری هیبت جنگ ساتگیری
والد مرحوم اول بخدمت خاص نویسی اختصاص یافته آخر به پیشکاری دیوانی مقرر گشته در عهد جانکی رام بدیوانی صوبه عظیم آباد
مامور بود و نظر بحقوق دیرینه خدمتها و شعوری که در سیاق و معاملات داشت به نیابت صوبه داری عظیم آباد و عنایت
خلعت و سرپیچ مرصع و شمشیر و فیل سرافرازی یافت و راجه دولبهه رام پسر کلان راجه جانکی رام که به نیابت پدر گرداوان تن
دار معتبرین ارکان حضور مهابت جنگ بود بعطای خلعت ماتمی مع هر سه برادر دیگر مورد الطاف و بعطای خدمت مذکور
بالاصالة سرافراز گردید و واسطه جواب و سوال راجه رام نراین در عرض مطالب و مآرب او و التماس معاملات صوبه عظیم آباد
در حضور مقرر گشت و مهابت جنگ بکام و آرام اوقات خود را که از همیشه منتظم داشت منتظم تر فرموده هر وقتی برای کاری
قرار داده بسرور و مشغوف زندگی می گذرانید چون باشکار شوق مفرط داشت در موسم سرما بطرف راج محل برآمده
قلیل مدتی بتماشای شکار و بعد ازان بجنگ جانوران خصوص فیلان و مرغهای دکهنی میگذرانید و صولت جنگ
هم هر سال برای ملاقات عم بزرگوار خود در اجیا بنگله بطرف راج محل برای شکار می رفت از پورنیه حرکت نموده بملازمت مهابت جنگ
رسیده ازینجا معاودت می نمود و گاهی تا مرشدآباد آمده برادر خود شهامت جنگ و سراج الدوله و اکرام الدوله

بعد کشته شدن شوهرش که در رفاقت نول رای در جنگ احمد خان بنگش افغان اتفاق افتاده بود مسکه بائی نام زوجه و برادر زادگی مهابت جنگ
باز و سامان شهر مذکور در دست ملکی چال رسیده بار عمده شهر صوبه اوده ساخته و لطافتهای لائق اکثر بسے بیرون احسان بود در مود
مع اموال و اسباب و اولاد و صغار که همراه داشت سالماً و غانماً بر وفق دلالت آنها بعظیم آباد رسانید دارا الحکام آرام
بمرشد آباد آمده در ظل عاطفت عم بزرگوار خود اقامت گزید

ذکر انتقال رای رایان بهیرون دت و رجوع دیوانی خالصه براجه کیرت چند و درگذشتن او هم بعد ماهی چند و تفویض خدمت مذکوره به امید رام

درهمین ضمن رای رایان بهیرون دت دیوان خالصه صوبه بنگاله در مرض استسقا درگذشت و امید رام پیشکار او تعین
دیوانی بموجب حکم بانصرام معاملات مالی و ملکی می پرداخت تا آنکه راجه کیرت چند پسر رای رایان عالم چند که دیوان
خالصه بنگاله در عهد نظامت شجاع الدوله مرحوم بود و کیرت چند مذکور را بدک رسانیده بود و صرف و ... بار ... نسبت
... دیگر بود طلبی پیوست چند روز دیوانی احترام الدوله ... مهابت جنگ در عظیم آباد ... بود و حسب ذکر ... در ...
سابقه گذشت ... صلح چند دیوانی ... داشت و همراه او رفته در بنارس اقامت گزیده بود
در هولناکی ... مهابت جنگ ... بحضورش رسید و ... خلعت دیوانی بنگاله سر
مباهات ... پیشکار بدستور امید رام مقرر بود چون راجه کیرت چند ... دیوان مقتدر بنگاله و ... معاملات
سابقه ... آگهی داشت ... لازم الاد که ... سهیم و همداستان بود دیگران ... آگاه
بود ... حسن خدمت ... مذکوره ... وصول در آورده ... سرکار ... داخل خزانه مهابت جنگ
بود ... همت مهابت جنگ ... قریب دو سال بامر جلیل القدر دیوانی پرداخت
و بعد مدت مذکور ... مرض ... بعالم آخرت شتافت و در جای خود ... خدمت
چون امید رام ... پیشکار ... یک نام بود ... خلعت دیوانی بنگاله و خطاب رای رایانی سرفراز گردید

ذکر کشته شدن میر حبیب بار دیگر و بازدادن جانوجی پسر رگهوجی بهوسله

چون معامله با مرهته ... میر حبیب نوکر مهابت جنگ گشت ... از طرف رگهوجی معتمد و دولتخواه بود ...
افاغنه و ... میر مذکور ... سرکار رگهوجی ... امرای ... سردار
آن جماعه بوده ... میر حبیب ... میر حبیب از ...
حاصل ... سرکار رگهوجی مقرر داشته
صرف اوقات ... بعد انقضای یکسال و چند ماه سال ۱۱۶۶ هجری جانوجی پسر رگهوجی بهوسله ...
ریاست ... صوبه مذکوره آمد ... از حکومت ... میر حبیب آزرده خاطر ...
جانوجی را که جوان ... میر حبیب ... محاسبه ...
مصلحت ... جانوجی میر حبیب را ... سلوک ...

جنوب کنگا مگر مبتلاے صدمات عساکر جنوبیان که عادت شان قتل و غارت غربا و سوختن مزارع و انبارها ے غله دبیوت مسکنه دهاتست گردیده و بفراغ خاطر زندگی نمودند بلکه همیشه در خوف و رو در ظلمه مذکور بوده بمساکن خود دمی آسوده نبودند و چون میل مصالحه بخاطرش پدید آمد کلمهٔ عرفت ربی بفسخ العزائم برزبان آورده میر محمد جعفر خان را اجازت داد که بعضے از معتمدان خود را پیش میر حبیب فرستد هرگاه یکے از عمدهٔ اولیاے او که بزیور عقل و شعور محلے و سخن فهم و دانا باشد بحضور آمده استدعاے مصالحه بطوری که منظور است خواهد نمود اگر لیاقت پذیرائی داشته باشد پذیرفته خواهد شد و الا صحیح و سالم بجاے خود خواهد رفت خان مشار الیه میر حسن علی و میر عوض علی را بجهت امر مذکور مصحوب رسولان میر حبیب بطور مبشر فرستاد مشار الیهما نزد میر حبیب رسیده خبر رضاے مهابت جنگ بمصالحه و ارسال شخص کذائے رسانیدند میر حبیب که هرگز توقع این امر بخاطر نداشت باستماع این بشارت که نعمتی بود غیر مترقب نهایت شادمانی نموده غاشیهٔ اطاعت و انقیاد مهابت جنگ بر دوش خود گرفت و امتثال اوامر نواب را بر خود لازم شمرده میرزا صالح را باتفاق میر حسن علی و میر عوض علی نزد میر جعفر خان فرستاد تا بوساطت او ملازمت مهابت جنگ حاصل کرده اظهار قبول اطاعت و انقیاد نواب عالی جناب بنوعیکه مرکوز خاطر عاطر باشد نماید و بانیل مقصود معاودت نماید فرستاده میر حبیب بتوسط میر محمد جعفر خان دران احیان که مهابت جنگ در کتوه بود بملازمتش فائز گردید و در رکاب او باکتساب سعادات کوشیده وارد مرشد آباد شد ❊ ❊

ذکر وقوع مصالحه فیما بین مهابت جنگ و مرهته بوساطت میرزا صالح و باصلاح گرائیدن فساد و ظهور رفاهیت و امن و امان در بلاد

بعد ورود مهابت جنگ در مرکز دولت میرزا صالح اظهار اطاعت و فرمان برداری و التزام مراتب بندگی و خدمتگاری بعهود و مواثیق نموده درخواست مطالب او بطریق عرض نهاد و جواب و سوال چند روز درمیان ماند شروع سال ۱۱۶۵ هجری مصالحه باین صورت انفصال و تحقق یافت که میر حبیب نوکر مهابت جنگ بوده از طرف آنجناب بتفویض نیابت نظامت کتک سرافراز شود و وجوه محاصل آنجا بتنخواه فوج رگهو دهد و سواے آن دوازده لک روپیه دیگر بوکلاے رگهو بسبب طاآن که قدم در قلمرو حکومت مهابت جنگ نگذارند متصدیان بنگاله ملازم سرکار دولتمدار آنجناب باو مدارا داده باشند و فوج مرهته رودخانه سون رکهیا که کنار جالیسر واقع است حد سرحد گشته بقصد عبور با در رودخانه مذکور نگذارند چون میر حبیب برین صورت آگهی یافته عرضداشتے متضمن قبول و امتثال اوامر در خدمت مهابت جنگ بطور پیشکش فرستاد میرزا صالح بخطاب مصالح الدین محمد خان و دیگر عنایات سرافرازی یافته مع اسناد و خلعت و فیل و عطایاے دیگر برای میر حبیب رخصت انصراف یافت چون ازین ممر جمعیت خاطر دست داد و منازعت و معاندے دیگر درمیان نبود مهابت جنگ تخفیف در فرقهٔ سپاه بقدر لائق نموده در تنقیه آبادی دهات و قصبات که از تک و تاز مرهته ویران افتاده بود اشتغال ورزید و ترفیه احوال رعایا و برایا پیش نهاد خاطر عاطر ساخت و میدنی پور که بعد وقوع مصالحه داخل مملکت بنگاله گشت راجه رام سنگه که جاسوس دار سرکار را در حضورش داشت بفوجداری آن جا سرافرازی یافته نراین سنگه برادر او بخدمت برادر خود راجه رام ممتاز گردید ❊

ذکر معاودت رابعه بیگم برادرزادی مهابت جنگ از لکهنو بخدمت عم شریف خود

دوری همین ازمان لیکن مدتے قبل ازین معامله رابعه بیگم زوجهٔ عبدالرشید خان دختر حاجی احمد که همراه شوهر خود در لکهنو رفته بود

سرانجام یافتنی که تقریر یابد صورت جنگ مرهته تا داید تتمه این حکایت در وقایع آینده انشاء الله تعالی تحریر خواهد یافت بعد چندی در
صولت جنگ مشمول عواطف عم گرامی قدر خود گردیده عازم دار الملک خود گردید + + + + + + + + +

ذکر استدعای میر حبیب و مرهته مصالحه با مهابت جنگ بشرط تفویض صوبه کتک و قبول وجهی از زر و پذیرفتن مهابت جنگ این مصالحه را بنابر ضعف پیری و رفاه خلائق و آسودن متعلقین

افواجیکه بسر کردگی میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام در میدنی پور تعین شده که مذکور شد اقامت داشت اگرچه بمسکیت در
مدارک محاربات مرهته و افواج انهار کتک و بالیسر کافی بود لیکن بنابر قصور جرأت و شعور سپه سالار و استظهار بیاری
نواب گردون اقتدار متعذر می بود هرچند مراسلات حصول همت باطراف و اکناف ورود یافت اما دوست و دشمن بعد
حلول طالع مرتد سیر و تر و برسوده سپاه ملازم حسارت سمگک مخالفی بود و دشمنان این بی مهابا لات را بنگر بخاطر خود آورده
دلیرتر می شدند بنابرین مهابت جنگ را با وجود بقیه ضعف و نقاهت مرض در سال ۱۱۶۴ با افواج ستاره شمار حرکت
ضرور افتاده از مرشدآباد بطرف میدنی پور بتحشم رو بیاد و از آن طرف میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام برسم استقبال آمده
امین سرداران و میدنی پور بتقبیل قدوم مالی نعمت خود مشرف شدند و مرهته و میر حبیب با استماع اخبار یلغار مهابت جنگ
سپاه با جمعیت افواج میدنی پور با سرعت پیش نهاد از محل بعقب خود بطرف میدنی پور در حرکت آمد مهابت جنگ
بیرون افواج سالمه و لاحقه بقصد دفع مرهته و میر حبیب رو به میدنی پور آورده در حوالی قصبه مذکور تقابل عسکرین و تقارب
نفس دست داد و بعد از محاربه میر حبیب و مرهته مغلوب و مهابت جنگ مظفر و منصور گردید افواج دکن از صدمات محاربات
جانداران دشمن جگر طاقت مقاومت در خویش نیافته بطرف صحرا و کوهستان جهت بنگاله آواره گشت و مهابت جنگ در
تعاقب افواج منهزمه روز سیم توجه بهان سوی آورد اما مرهته تاب مقاومت در خود ندیده بمجرد نزدیک رسیدن عساکر منصوره
گریبان و پریشان شده بسند و مهابت جنگ در سیر آنجا فرصت قرار و استقرار نداد تا آنکه محمد ولال مذکور صدا از خود
جنگ دیده از مسالک صحرا راه کتک گرفتند و مهابت جنگ قرین فتح و ظفر راست معاودت بسمت مرشدآباد نمود و تدارک
افواج انهار کتک موقوف بر سال آینده داشت و در ساحت کتک بر دل جلال فرمود میر حبیب و سرداران مرهته بساحت
علیه مهابت جنگ و کشیدن ایذا و تعب سالها که جان بسان بلب رسیده و بسال بعود در آستانه اوال خویش گاه بدیده بود
دین کلفت دید که بهر صورتیکه ممکن باشد با در مصالحه در آید و چون دست از کتک بالمره برداشتن دار ملک کمتر
کشش نهایت استخفاف بر که دست بود به پیرایه عرض ملتمسات بشرط و واسطه اطاعت و انقیاد مهابت جنگ را جویا
شده و جهت تشییت این مدعا سعی از معتمدان خود را بموجب میر محمد جعفر خان فرستاد خان مشار الیه ملتمسات آنها را
لمود لائق در وقت مناسب بعرض مهابت جنگ رسانید نواب عالی جناب با اظهار شجاعت و غیرتی که داشت اگرچه مدیرت
مسئولات آنها را قبول نمی نمود اما سپاهیان وجوه که عمده آنها ضعف پیری تا سالش هم رسید و صفای ممالک
از بود مائل بر آن شد چه در آن وقت سن شریف او الله بقا در پنج سال رسیده بود و در محاربات و محاربات
مرهته کم سال متواتر مصافهای متعدده داده و در بعض آن دیگر امدادی قوی چنانچه شمشیر خان و سرداران جنگ
بر کسی بود و با امدادی دیگر پیوسته سرحد فتح و نصرت شامل حال او لیکن دولتش گشت اما اکثر عرابه مالیات ممالک

عنایت ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و بنابر آنکه در صوبه بهار امرے موجب توقف نبود بلکه خاطرش از طرف فوج مرهٹه
که در کٹک و بالیسر منتشر بود و میر محمد جعفر خان و راجه دولبهه رام را که در مسند بستے پور گذاشته بر آنها اعتماد نداشت متردد بود عزم معاودت
جزم افتاده جانکی رام را خلعت استقلال مرحمت نموده باتفاق سراج الدوله روے توجه بمرشدآباد آورد اما درهمین اوقات بتپ
محرقے عارض مزاجش گشته با سجده اعتلا گذاشت دران آوان طبیبے غیر از تاج الدین نام روشناس حکام آنجا نبود مشار الیه بموجب
فرمان در رکاب آن جناب حاضر بوده تدبیر که بزعم خود مناسب میدید بعمل میآورد و مهابت جنگ بسوارے کشتی در قطع
مسافت تعجیل داشت و ازین جهت که حکیم لائق التعظیم حکیم هادی علی خان هاشمی عقیلی خواهر زاده خاتم الاطباء حاوی علوم طبی و حکمی
جالینوس الزمان علوی خان شناساے تمام مزاج مهابت جنگ داشت از اثناے راه یکے از ملازمان را بطلبش روانه مرشدآباد
فرموده خان مشار الیه در راجمحل بملازمت رسیده متوجه علاج گردید و مهابت جنگ در اشتداد مرض داخل دار الاماره مرشدآباد
گشت و دوا و غذا و جمیع تدابیر منحصر براے حذاقت پیراے هادی علی خان گذاشته تجاوز از فرمان او نمی نمود فی الحقیقة آن
فلاطون فطرت مسیحا آیت در تدبیر مرض و اصلاح مزاج والا ید بیضا نمود و در اندک زمانی صحت و عافیت قرین مزاج مبارکش
گردید بعد حصول شفا آن قدر شناس اصحاب فضل و کمال خان مشار الیه را بعطاے خلعت فاخره و سرپیچ و جیغه مرصع و فیل کوه پیکر
با حوضه و پنجهزار روپیه نقد معزز و مباهی فرموده در تعظیم و تکریم و سلوکهاے ظاهرے دیگر نیز باقصی الغایة اهتمام تمام می نمود
بحدیکه سواره داخل دولتخانه میشد و تا جائیکه نالکی سوارے شهامت جنگ و سراج الدوله و صولت جنگ نزدیک بزینه هاے صحن چبوتره
مے آمد پالکی خان مرقوم هم تا آنجا میرفت و شهامت جنگ و سراج الدوله نیز تواضعے لائق بعمل آوردند بعد غسل صحت نذور
و صدقات بمستحقین و سادات و ارباب حاجات رسانید چون هنوز ایام برسات باقی و اندیشه تک و تاز مرهٹه نبود و ضعف بیماری
قوت داشت رقائم کرائم بنابر دولبهه رام و میر محمد جعفر خان مشتمل بر نوید حصول صحت و مشعر بآنکه بعد برشکال رایات نصرت آیات متوجه
میدنی پور خواهد شد شرف صدور یافت و چون از عظیم آباد مهابت جنگ بصولت جنگ نوشته بود که هنگام معاودت در گنده گوله
مضاف پورنیه که برلب دریاے گنگا واقع است بنابر ملاقات توقفے بعمل خواهد آمد صولت جنگ تیارے بعضے اماکن و تهیه اسباب ضیافت
همانجا نموده فقیر را چند کروه پیشتر فرستاده و انتظار ایفاے وعده میکشید مهابت جنگ بسبب عارضه بیمارے مذکور از اثناے
راه خطے متضمن عذر بنابر عارضه مرض نوشته بصولت جنگ فرستاده خود از وسط دریا باستعجال گذشته بمرشدآباد در رفت صولت جنگ
بمجرد استماع خبر مرض مهابت جنگ محمد مسیح طبیب ملازم خود را عجالة فرستاده بعد شنیدن خبر صحت بتقریب عیادت و بازدید
از پورنیه که مرکز دولتش بود نهضت نموده شرف اندوز پابوس عم خود گردید درین ضمن نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم خواهر
علاء الدوله سرافراز خان که کمال یگانگت با شهامت جنگ و زوجه او مهر النسا بیگم معروف به بی بی گهسیٹی بنت مهابت جنگ
داشت و زن و شوهر نهایت مرتبه ادب و انقیاد بعمل آورده زمام اختیار خانه خود را باو سپرده بودند بیگم مذکور از جمله فرزندان
علاء الدوله یکے را که شب کشته شدن آن مرحوم بعرصه وجود درآمده مخاطب بشکر الله خان و معروف بآقا بابا بود بفرزندے
خود از وقت ولادتش برداشته محبت باو بمرتبه العشق داشت اراده وصلت او با یکے از بنات صولت جنگ نموده بوساطت
بی بی گهسیٹی بصولت جنگ پیغام این امر داد صولت جنگ اولا از قبول این کار سرباز زده آخر الامر بمبالغه شهامت جنگ
و زوجه او راضے گشت و از آنجا که شادے وصلت مذکور بدون اجتماع قبائل و عشائر مهابت جنگ و سرافراز خان مرحوم صورت
نمی گرفت و رفتن این همه ذکور و اناث در پورنیه متعذر بود بناے شادے در مرشدآباد قرار یافته سعین شد بعد مهیا داشتن

نظرے داشت بساید و ایمال عنان گردانیده خود را از راه گنج مذکور بکوچها کشید و درخانه مصطفی قلی خان گرفت و بعد از آن سپاهیان
متفرق گشته سرِ یکے بکمچ حرید ازپیرزادها سیف خان میرزا که بنام بعرب که سد دوں درهان کوه سر واقفت بهمه بقتل رساند
ره سپر آخرت گردید و دو سه کس دیگر همین قسم مجروح و مقتول شدند بهمه خصوصیت از خوف مار پرسی مهابت جنگ با وجود حراست
سکرسے که بر جیابی خود داشت جوں چنان سراج الدوله لیے گرفته با سخانه مصطفی قلی خان رسانید مصطفی قلی خان از
دروازه خود با استقبال سراج الدوله برآمده سراسیمه خوش آمد ولابه گرے تقریب سخت و درخانه خود آورده سر وی بسجده
گزارے و دلجوییها نمود وهمه مذکور بستمسک رسید که سراج الدوله بسلامت درخانه مصطفی قلی خان بهم جا مر توم گردیده بخانه
خود برگشت و جانکی رام بسر آن سید والا مقام را باحق برید و سلسله قتے بردروازه مسرتی حصار آویخت با الگفته لیسے از
سرداران سپاه فرود آورده و مع لاش کشتگان اول تجهیز و تکفین را دوآن سید نامور درجوار قبر پدر بزرگوار خود در محله
لون گوله مدفون گردید و رفقایش را بیر برون بهمان محوله درخاک سپردند مصرع همین است پایان دنیا همین +
(اللهم اغفر له وارفع درجته اعلی علیین والحقه با بائه الصالحین) جانکی رام باستماع محفوظ ماندن سراج الدوله و
رسیده شدن سر محمد سے شاه خانم وسمه که یافته بخانه خود مسرت محمود رست +

ذکر رسیدن مهابت جنگ در نواح عظیم آباد و ملاقات با سراج الدوله و داخل شدن بشهر عظیم آباد و بیمار شدن و برگشتن بمرشدآباد مع سراج الدوله

مهابت جنگ که اکمال اضطرار در آرزوے لقاے سراج الدوله و تمناے مشاهده شمع جمال او پروانه وار بیقرار
میدوید وار تشویش آنکه آیا چه خواهد رسید در بیم و امید میگذرانید در قصبه عیاث پور که معروف به باڑه است رسیده
بحقیقت حال مطلع گردید و خاطر پریشانش اندکے آرمید بسد اسد اشرف خان برادر میر علی خان را که درین سفر در رکاب بود
همراه ساخته و گرید بود پیش سراج الدوله فرستاد و پیغامهاے آرزومندے و خواهش داد خان مذکور پیش سراج الدوله
رسیده ادای رسالت باحسن وجوه نمود و خاطر آرزومند این را لسے تا آمدن جده بزرگوار گزارش کرده باستماع حرکت
نمودن سراج الدوله بعزیمت استقبال مهابت جنگ را بجوے صبح وسرور ساحت که سر رشته تمکین و وقار از
دستش بدر رفت و با آن که کوه متانت بود و سکتراز کاسه گشته آثار بیقرارے ظاهر شدن گرفت هر دم هر آن
ذکر سراج الدوله و تفحص احوال او که تا کجا رسیده خواهد بود در مجلس گردید تا آنکه میان جعفر قرب وصول رسانید
و موکب سراپرده هاے پیش که خیمه بر چیدند کرد با طی ملاحظه نشود و سواریے او از دور نمایان بهین که نظر در سواریش افتاد
بے اختیار بسجده شکر افتاد سراج الدوله نزدیک خیمه رسیده از مرکب پایین آمد و با دراک قدمبوس شتافت مهابت جنگ
او را در آغوش عاطفت کشیده بے اختیار رقت نمود و مرة بعد اخرى الحمد لله بر زبان آورد و سر بسجده نهاد و گداخت و
باتفاق هم ازان محل بهمت نموده بعد طی مراحل بخلال جواد لطف به عمارت سکنه عظیم آباد داخل گشت و در عمارتیکه از مستحدثات
احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ بر طرف دریاے گنگا واقع بود نزول اجلال فرمود سراج الدوله
ازجانکی رام بنابر عارے تناسے او که بلا علاجے نموده نهایت کدورت داشت مهابت جنگ واسطه شفاعت او
شده استدعاے عفو جرائمش نمود و ملازمت سراج الدوله فرستاد سراج الدوله بپاس ارشاد جد بزرگوار مشمول

مثل نوبت و توپخانه و دستی و بان وغیره بر فیل خود سوار و حسن علی خان را همراه و سلے خود تعیین نموده در چوک سر دروازه قلعه پچه عظیم آباد
حیران کار خود استاده منتظر بود تا چه پیش آید و البته سه چهار هزار کس غیر حارسان قلعه دران عرصه با او و راجه رام نارائن حاضر بودند
درین بین امانت خان که رفیق مهدی نثار خان و از شجاعان بود نیزه کوچکی که باصطلاح برچهی و سانگش میگویند در دست
گرفته اسپ خود را تاخت و در ازدحام همراهیان حسن علی خان که بر دروازه جنوب رویه چوک قلعه متصل مسجد حاجی باتار غلو و
اجتماع داشتند درآمد و طرفه ستیز و آویزی نمود که در اینهمه مردم مجال کسی نبود تا مقابل او گردد و در دکانها و گوشه های بازار
پنهان گشته او را مجروح میساختند و او مثل شیر دلیر که بر گله گوزن افتد بر اعدا تاخته می نواخت و می انداخت تا آنکه از سر بامی
یا در خانه با گوله بندوق رسیده جان شیرین در کمال تهور و جلادت در باخت مردم که مهدی نثار خان را از پیش روی
نیاید خبر طلبی ممانعت می نمودند برآشفته جواب داد که در این مقام چنین خیرخواهی ملایم طبع من نیست بهر که مرا دوست دارد
و جان مرا از جان خود عزیزتر داند پیش روی من آید و از من پیشتر خرامد متعاقب امانت خان میرزا مدار بیگ و [illegible]
با پسران و داماد خود و دو سه کس دیگر از رفقا بکمک امانت خان از همراهیان سراج الدوله اسپها را عنان داده تا بر
امانت خان از این جهان رفته بود مدار بیگ تیر و نیزه و شمشیر بکار برده بهمان قسم بزخم گوله بندوق رو بعیوق آورد و پسران
و دامادش عنان از میدان تافته باعث درهم شکستن جمعیت و انتظام همراهیان مهدی نثار خان و سراج الدوله و سبب
تفرقه و انقلاب و اضطراب این جماعه شدند چون شارع تنگ بود و پنج شش سوار اسپ اسیمه برگشتند و بدون تکاسک عنان
گریزان گذشتند مردم مجتمع فراریان را کوچه دادند مهدی نثار خان بر لب چبوتره دکانی استاده همین قسم هر کسی طرفی
خزید چون رستخیز فراریان فرو نشست مهدی نثار خان بدستور از دکان فرود آمده شمشیر در دست گرفته استاده ماند
جمعیت دیگران بطور سابق دست نداد چه مردم بظاهر هم پریشان و در باطن نیز بمشاهده فرار اولاد و رفقای میرزا
مدار بیگ آشفته خاطر گشته راه عافیت می جستند متعاقب گریختگان مهته جسونت ناگر مسلح و مکمل در رسید و مهدی نثار خان
را شناخته گفت خان صاحب شما از طرف مورچال من در شهر درآمده مرا رسوا و سبک ساختید و خود را در مهلکه انداختید
الحال هم برای خدا برگردید مهدی نثار خان در جواب گفت مهته جیو چه جای این سخنان و خیرخواهیست درین وقت
با و شما حریف نبرد بگریم بیت بیار آنچه داری ز مردی نشان ۞ ز شمشیر و خنجر ز گرز و سنان ۞ بعد ازین
گفتگو مهته جسونت که مبارز دلیر و درین کارها بارها درآمده آبروی در امثال و اقران داشت ناچار پیاده پا گشته
مقابل مهدی نثار خان شد و با همدیگر درآویختند مهدی نثار خان شمشیری بکله ناگر نواخت و نیز بمدافعه او پرداخت از
همراهیان ناگر کسی توفیق مدد نیافت و الا بعد کشته شدن ناگر مذکور دل همراهیان سراج الدوله را زوری و قوتی
بهم رسیده و سپاه جانکی رام را که تزلزلی در ثبات بود زیاده تر شده و چه عجب که فتح و ظفر برای سراج الدوله جلوه گر می گشت
و معین دار و گیر مهدی نثار خان یکی از منتسبان آواز داده گفت فلانی مرا از تو این توقع نبود لیکن سودی نکرد
تا آنکه از دروازه گنج حاجی که بطرف دست چپ مهدی نثار خان بود برادرزاده میر محمد اشرف که جماعه دار و بسیار
آشنای ناگر بود دید که کشته خان مذکور را نصیحت آغاز نهاد و به برگشتن دلالت کرد مهدی نثار خان او را بقهر و بانگ
درشت منع از پیش آمدن نمود آن محیل از نظر مهدی نثار خان پنهان گشته بطرف پشت سرش درآمد و شمشیری
در پای آن سردار سرافراز زده از پایش درآورد و ناگر و او باتفاق کار رسیده نا بجو تمام نمودند و سراج الدوله که نامردی

چه حقی که بجانب جنگ سراپا سراج الدوله بود در صورت آشتی که او در صدد اقتضای همین سیاست داشت با جانب مصطفی علی خان
را که برادر ... خان پیش از سراج الدوله بود پیش فرستاده تا اراده مالش او نماید که جمعیت مصطفی قلی خان بملازمت رسیده
از هر طرف گفتگو آغاز نهاد مهدی نثار خان که سراج الدوله نمائیده بود که مقربان جانکی رام را که در روی سخن در حضور کشته باشد
اگر بیاید رضی شاید داد تا سرعت سازی آگهی یافته او را بالفعل آمدن سعی نسب نشود چون سراج الدوله را از جنگ و ملکی و گرفتاری
محال که میان اسرار و دار اراده بود با مصطفی قلی خان ظاهر کرده در آوردن جانکی رام استمالت جست و مردم استیلای گرفته بود
آوردن جانکی رام را بلاتامل مسعود شده رخصت خواست مهدی نثار خان بحسب تقدیر دران زمان ترک کار سپردن
رفته بود مصطفی علی خان مرخص شده در ورود جانکی رام در ساعت العصیر سراج الدوله آگهی داده در رفتن ملحق شده که جانکی رام
که بی الحمله تنبیه آمدن پیش سراج الدوله داشت موقوف بوده والا حصار شهر را بر روی او بست و تهیه قلعه داری پیش
سراج الدوله که اصلا طاقت تحمل نداشت بشدت خشم و کین بسرعت و با عتاد داد که کسی از راهی تواند گشت اراده
تسخیر قلعه رگوسال جانکی رام نمود مهدی نثار خان از توقف و انتظار آمدن افواج مطلوبه فرمود آن امله تا تامل اندیشی از
امیر اسی که دران وقت داشت تسخیر یک ... نموده بغرور مهدی نثار خان گفت که من گفته شاد دست از سلطنت
خود برداشته مستعد جان بازیم و ساد دل از جنگ سی در دید مهدی نثار خان که تا اسیر چنین گفتگو با کمال بی مداشت گرشت
گفت من از اول رسیده ... همه کار را دو تنخواه و کار گذاری شمرده در بار ها سی خود آگاه ساخته شکار را تمام
را متوجه گردانیده اکنون با شصت هفتاد کس که از جمله معدودی مرد کار دو خان نثار خواهند بود اراده جنگ
و قلعه ستانی کردن این معقول نیست اندکی درنگ در جمعیت شایسته فراهم آید آسان اراده که پیش نهاد خاطر است میسر
می تواند آمد آن سعی کرده کار بلند اراده کلمات اول مهدی نثار خان مرگ خود مصمم بوده تمام شب با خیاد و با
دربارگاه کبریا سر بر ... تقلیلی که حاضر داشت اعلام ساعت سادر است دست تسخیر حصار عظیم آباد که تا حشمت
این سانحه در آخر رجب یا اول ماه شعبان سال شصت و سوم از مائه دوازدهم هجرت روی نمود دار حصت که در طرف
مشرقی دیوار فصیل طرف مذکور از دروازه سلطان و ... بود بهانه زیارت مزار پیر سراج الدوله ... ترتیب
شده وارد سراج الدوله از اسپ ... سوار ساخته یورش ... معروف بکمرکی بیگم پوره فرمود چون
... سلطان ... آن طرف با اهتمام مردم ... با اگر ... بهادر بود ... در پیوسته
و ... از قلعه ... گردید مهدی نثار خان سراج الدوله را با معدودی از ... سال ... و پیاده ...
گذاشته ... پیاده پایه دیوار حصار رسید و اراده ... بود و مع ... تاکید
فرموده ... بدیوار رسیده ... صورت ... کسی ... گردید چنانچه مهدی نثار خان را هم در
بار تیر ... گردید بعضی مثل امانت خان وغیره ... از کثرت مردم آن کشاده ترکشته بود در آمده
اندرون قلعه رسیده ... سراج الدوله ... مردم را اندرون کشیده ... ... جانب
وکشاده گشت ... نثار خان ... کرده ... پیش ولیشکر خود
سراج الدوله را ... ... آمد تا آنکه ... مرحوم
که ... و ... بیگم پوره ... رسید جانکی رام ...

آنست که حکومت و فرمانروایی کل عالم برای آن نور چشم باشد و این رباعی بخط خود دران رقیمه قلمی نمود رباعی غازی
کو نی شهادت اندر تک و پوست * غافل که شهید عشق فاضلتر ازوست * فردای قیامت این بآن کی ماند * این کشتهٔ دشمن است
و آن کشتهٔ دوست * حالیا قلم وقایع نگار را از نگارش احوال مهابت جنگ انصراف داده ماجرای سراج الدوله ارقام می نماید
تا سر رشتهٔ سخن از نظام نیفتد *

ذکر رسیدن سراج الدوله در نواح عظیم آباد و پیوستن مهدی نثار خان باو و جنگیدن با جانکی رام و کشته شدن آن سید نامجو

سراج الدوله چون در غیاث پور رسید و شقهٔ مرقومهٔ او بمهدی نثار خان قبل ازین رسیده بود متضمن آنکه من سلطنت خود را باعتماد اقوال شما بر باد داده خود را رسانیده ام شما بطوریکه گفته بودید بران مهیا و آماده گشته خود را پیش من رسانید مهدی نثار خان قبل از ورود رقعهٔ مذکوره اسباب ناموس را بر کشتی سوار و بار کرده قاصد بود که بغازی پور فرستد اگر سراج الدوله بیاید آنچه از دستش بر آید بعمل آرد و اگر او نیاید خود در قفای متعلقان روانهٔ شاه جهان آباد شود چه متیقن بود که سراج الدوله بران سخنی که باو گفته شده این ارادهٔ عظیمه نخواهد نمود چون رقعهٔ مرقومه باو رسید والدهٔ فقیر را که بجای مادر خود دانسته باو کمال مراتب ادب و محبت مرعی میداشت بخانهٔ خود طلبید و اظهار مکنون خاطر خود و ورود سراج الدوله نمود والده در ممانعت مبالغه نا فرموده گفت که برادر من از عهدهٔ مهابت جنگ برنمی تواند آمد و بالفعل این ناظم هر چند هندوی نویسنده است اما نائب دیدهٔ مهابت جنگ و با فوجیکه حاضر دارد صد برابر شما ست سراج الدوله فرزند مهابت جنگ است و او بما شفیق سراج الدوله برای او این آمدنها مضرت ندارد باز باهم چون شیر و شکر خواهند آمیخت شما خود را مفت بکشتن مدهید کشتی بار کرده مهیا ست زن و دختر خود را سوار کرده روانه سازید و خود بر اسپ تیز رفتار سوار شده بدر روید مهدی نثار خان را غیرت و اجل دامن گیر گشته هر چند والده فهمانید همین جواب داد که اگر سراج الدوله نمی آمد من رفتن را جازم بودم و اکنون نمیتوانم که خود را کناره کشیده پیش مردم بنامردی و جبن اشتهار یابم اگر حیات و اقبال یاوری کرد و براین هندوی بنگالی غالب آمدیم دیگر با مهابت جنگ نمی ستیزد و دولت از ما نمیگریزد و اگر زندگی بآخر رسیده شب گور در خانه نمی توان خفت القصه ناموس را روانهٔ غازی پور نمود و بعض جواهرات و ظروف طلا و نقره حق دختر خود بوالده سپرده آخر شب مرخص و صبح عازم خدمت سراج الدوله گردید و در قصبهٔ غیاث پور معروف به بارهه بملاقات او رسیده بجماعه داران که طرف دربهنگا و آن طرف گنگا اقامت داشتند پروانه های سراج الدوله و خطوط خود متضمن طلب آنها با نواع مواعید فرستاده فوج بسیاری از هر طرف آمادهٔ نصرت سراج الدوله ساخت و عرایض مردم متضمن رسیدن بجلدی در خدمت ورود نمود بلکه اکثری از جای خود جنبیده ماجرای کشته شدن مهدی نثار خان و انهزام سراج الدوله شنیده از اثنای راه برگشتند و فی الحقیقة در فراهم آوردن سپاه و تالیف قلوب این فرقه عجب سلیقه داشت که دیگری تا حال مثل او درین کار مشاهد نشده و خود مع سراج الدوله در باغ جعفر خان رسیده نزول نمود مردم شهر عظیم آباد و بعضی از اطراف و اکناف حاضر آمدند سراج الدوله بجانکی رام پیغام فرستاد که آمده شرف ملازمت حاصل نماید او از استماع این خبر غریق بحر تحیر و تفکر گردیده نمیدانست که چه کند اگر بملازمت سراج الدوله رود مبادا مهابت جنگ مورد عتاب سازد که مقدمه ملکداری این قسم اطاعتها و استرضا بر نمی تابد و اگر بمقابله و ممانعه پیش آید و دران معرکه چشم زخمی بسراج الدوله رسد هم دست از حیات خود باید شست

زبان داده سواران عمل را از مرشدآباد طلب داشت و خواص و عوام لشکر را که از طول مدت اشتیاق سرگشته بودند قرب موسم برشکال
امید عود به مرشدآباد داده مشعوف ساخت و بعد از آن به امور سودای سپاه و غیره علائق اینها از رفتن مرشدآباد گردیده اغره و ارازل لشکر
حسب الامر مشغول آن اساس سرمایه شده و بقدر استطاعت و مقدور جامه‌ها و کاسه‌ها برای خود آراسته با وجود این فراغت
کشیده سراج الدوله قاصد داعیه مکنونه خود گردیده از شهامت جنگ رخصت چند روزه سیر اماکن مرشدآباد و تفرج باغات بلده
مذکوره درخواست چون مراجعت به مرشدآباد رسید چند روز به سیر و تماشای اطراف و تفرج اماکن و باغهای آنجا گذرانید آباد
چون سه ساعت چند نیز بگذشت سراج الدوله اراده خود به سید شیرخان آگهی داده در وقت متعین حرکت خود از مرشد
به صوب عظیم آباد تعیین تاریخ نوشته مصحوب هرکاره‌ها فرستاده خود تاریخ معین سواره سیر باغ مع لطف النسا که جاریه نواخته
او و والده حریش بود سواری رتھه که گاو آن را بار بر او ولت اسما متواتره طاقت رفتن به جبل کرده دیگر در
به جهت عظیم آباد گرفت شهامت جنگ مع حسین قلی خان و حسن رضا خان و اکثر همراهان روشناس تقرب اساس
بعد استماع این خبر هوش پرداز متفکر الاحوال شتافته که خود سوار با معدودی از خاصان بی اختیار در پی او دویده
تا سرای دیوان رسیده چون سیاحت بعض معتمدان را پیشتر فرستاده در التماس معاودت مبالغه از حد گذرانید سراج الدوله
التفاتی به سخنان ایشان ننموده [illegible] در آمد و خود بطور دیگر راه پیش گرفت [illegible] شهامت جنگ این
اخبار را شنیده جنگ نکاست کس همراه دوید گرد او نرسیدم و فرستاده‌های اسب که تا او رسید بعد ملاقات
التماس معاودت جواب داد که اگر مبالغه در مراجعت نمایید من خود را هلاک می‌سازم آنها ناچار برگشته آمده به شهامت جنگ گفتند که
سید غلام حسین را اختیار از دست داد [illegible] تعشق که با سراج الدوله داشت بود در میدان پورنیه
دید و میر محمد جعفر خان و راجه دولبه رام را با استمالت [illegible] ارباب عنا اگر حاجت شود متعهد
ساختند تا تمامی فوج در میدان پورنیه فراهم گشته [illegible]
روی به مرشدآباد نهاد تا آنکه شروع موسم برشکال و راه پر از گل و لای و ناله‌ها در طغیان بود [illegible] قطع مسافت می‌نمود
[illegible] دیگر روانه عظیم آباد گردید [illegible] سراج الدوله
[illegible] اراده [illegible] نوشته ارسال داشت سراج الدوله
[illegible] جواب نوشت که حالا [illegible] رعایت و شفقت [illegible]
دشمنان [illegible] حسین قلی خان را [illegible] اقتدار رسانیده [illegible]
که عین معاودت [illegible] استقبال [illegible] شهامت جنگ [illegible]
[illegible] قوت و شوکت [illegible] ثروت و حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible] سرکاره [illegible] شهامت جنگ [illegible]
چون سرکاره [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible]
[illegible] اطلاع داشت [illegible]

شمرده سراسیمه به بردوان نمود و در باغ مانکچند دیوان راجه بردوان که بهترین مواضع آنجا بود تا تحقیق خبر مرهته که در کتها آواره است نزول اجلال فرمود و در همین اوان میر محمد جعفر خان که در مرشدآباد بتقریب اعتباسی که در شهامت جنگ اقامت داشت حسب الطلب راهی گشته در باغ مذکور بتقبیل قدوم مهابت جنگ استسعاد یافت نواب والا جناب که از مشاهده خیانات سر رشته نمکحرامی در نسبت به دیگر ناسی از میر جعفر خان داشت کلماتی چند متضمن نصیح و ملامت فرموده ارشاد نمود که نیابت بخشیگری سپاه معزول بوده خود میر اسمعیل از طرف خود به خواجه عبدالهادی خان دهخان مذکور پستنکامت ازین امر نمود و در امضی نمی شد آخر الامر طوعاً و کرهاً حسب الامر نیابت خود به خواجه قوم مفوض نمود و بعد توقف چند روز بعرض رسید که مرهته باز از صحرا سر رسیده سنی پور برآورده مهابت جنگ با تجزم عازم دفع آن گروه بود الا نهضت بسمت سنی پور برافراشت و سراج الدوله بسمت مرشدآباد گرفته داخل بلده مذکور گردید ❊

ذکر سبب افتراق سراج الدوله از مهابت جنگ و رفتن او بعظیم آباد و مجادله او با جانکی رام نائب صوبه مذکور و کشته شدن مهدی نثار خان مغفور عم راقم سطور ❊ ❊

مخفی نماند که عم حقیر مهدی نثار خان مغفور جامع محامد اوصاف و در شجاعت و عزم و استقلال و اقتدار یگانه روزگار و نادره زمان بود بعد کشته شدن هیبت جنگ مرحوم مهابت جنگ را قدردان خود ندیده عازم آن گردید که اگر فلک بکام او گردد بالای مدارج دنیا ترقی کند و الا چون بایان دنیا مردانست راه آخرت سپرده آید و در عین رفاقت سراج الدوله همراهی مهابت جنگ در مدعی جواب و سوالها که مهابت جنگ بعادت خود از روی کنایه میگفت بی باکیها نموده کلمات گران بر زبان آورده بود مهابت جنگ بمشاهده جرأت و بیباکی او اندیشه بخاطر راه داده خواست که از رفاقت سراج الدوله ممتنع شود مهدی نثار خان این معنی را بالغ و سببی دریافته خاطرنشان سراج الدوله نمود که چه شما بنا بر تربیت و فرط محبت جد عالی مقدار انخواسته در عیّه آن دارد که همیشه تابع فرمان او و از مرتبه اعمام خود که مقتدر و مختار اند نازلتر بوده بسر برید و شما در مرتبه هیچ وجه کمتر از ایشان نیستید بلکه باعتبار وراثت مهابت جنگ چراغ دودمان و زبده خاندان خود دید و بفضله تعالی الحال الحل هم نبینید که این قسم اطاعت ضرور باشد اگر خود را بمرشدآباد رسانیده راه عظیم آباد گیرید جانکی رام را که هندوی مغلوک و ملازم و نائب شماست از آنجا برداشتن چندان کاری نیست بعد از آن مهابت جنگ غیر از رضاجویی شما چاره ندارد سراج الدوله مصلحت مذکور را بسمع قبول اصغا نموده در دل خود داشت و مهدی نثار خان در اواخر ربیع الثانی یا اوائل جمادی الاولی سنه ۱۱۶۳ الهجرت استعفای نوکری کرده بمرشدآباد و از مرشدآباد مع رفقای معدود بعظیم آباد در رفت و نقی علی خان برادر خرد راقم که همراه عم خود ترک رفاقت صولت جنگ نموده ملازم سراج الدوله با دو صد سوار رشده بود و قبل ازین سوانح بسبب تقدیر ناخوش گشته و ترک نوکری نموده عازم شاه جهان آباد بود و بنده که همراه صولت جنگ در پورنیه اقامت داشت برارادهٔ برادر آگهی یافته بنا بر قتش را نخواسته پیش خود طلبیده بشت و سببی بسیار بازبلازم صولت جنگ کنانید و مهابت جنگ چنانچه مرقوم شد بمیدنی پور رفته میر حبیب را مع فوج مرهته مفقود الاثر یافت و در چهاونی قدیم نزول فرمود چون قلع ریشه فساد آن گروه در خاطرش تصمیم یافته بود و حیدر علی خان پسر علی قلی خان که بنام او فوجداری میدنی پور تقرر داشت بسبب عدم قدرت و قوت مقاتله و مقابله با مرهته از بودن میدنی پور بالحاح تمام معذرت خواست مهابت جنگ برای تعمیر جاها و مکان و دولتخانه خاص

گرفتن و عائله در عهد ناظمان سرکاران افزون تر است که مفصل گفته آید مالع حیله متصدیان و علاوه جمعیت گرسنه بالعیان ...
محاسبات متصرف نمی شود همراه کسیکه در سررشته دفتر با صد بوکر رابع آن موجود نخواهد بود چنانچه کمتر پی اول بعین مردم
همراه بی خود لعرض میرساند و اینچه بود مفصل وسط داشته التماس نمود که درین صورت اگر یک مرتبه ملاحظه موجودات سپاه ماین
کیسه دولتخواه حکم شود که عنایت سرکار بلکه خواهد رسید مهابت جنگ مرتفق التماس او لعل همگی سپاه حکم فرمود که جمیع عمله
لعد المادی خان رجوع آورده عرض موجودات سپاه مذکور درین باب بحث القاب واعظم اسلم درخواطر رؤسای
سپاه روی داد و خواهی مذکور از رضیع و شریف و آسما دیگانه سار عرض تقرب و اعتبار خود التماس نمود و مروت
را در گوشه نشاید و برای تحصیل یک ماهه خود همه را اهمام و حاضر ساخت مرتبه که در رساله سیکی از عمده پاسی لشکر که حوضه
یکهزار و هفت صد سوار میگرفت هیمن ملاحظه موجودات ... بوماتات رسید سر ابن حال قیاس کافه سپاه باید نمود
که در سرداران صدها ماستی ماند اگرچه کفایت لکوک سه کار لعل آمد و این حسن مدت خواهد مذکور مشمول هو العفالی پامال
شده بونا حیو تا سر مراتب اد افرود اما مفعول نام لشکر و باعث نهایت دل شکستگی سپاه گردید مرمین را چس ساسیا
سپاه را مائله باین مدساسب نود خواجه مذکور را ایمه اهتمام مهابت جنگ راهم ایفقد رساله جامه و چیبی طعام که
مدارات درپیش و حقوق عالیشانهاسی رساله داران و عموم سپاه سرگردن داشت مصلحت و لائق سود ملیت
سه امر عار است این پیش دست + از چشم پوشیده باید گذشت + درین اثنا خبر رسید که فوج مرهته از راه صحرا
متوجه مرشد آباد شد مهابت جنگ را چون استعمال آنها در نهایت مرتبه منظور بود سرافواج متعینه مرشدآباد چیان اعتمادی
مد است از پیلی پور جمعه سرداران رسید در اینجا معلوم گردید که باستماع توجه عساکر منصوره مرهته را مجال توقف در جوار
مرشدآباد نمانده بطرف جنگلستان عرصه ... بادیرا امیار امتا دو ... الدین حسین خان خلف سیف خان که در مرشدآباد
حسب الحکم لطف ... مستعدان خود را مامل کرده بامرهته دیر ... ... استطیع مستعدان را باخود متفق گردانیده
لشکر مرهته ... گشت ... همراه آمده ... پامال ... آنکه چون تمام عمر سارو لعمت پرورش یافته ... شفقت ...
... رسیده بود درین ... قدم ... کوسی ... اسپ ... ازرفاقت ایشان عاجز گشته روانه دار الخلافه شاه جهان آباد
گردید و پس از وصول شاه جهان آباد ... در ایام اقامت ... ... معتمدان ... ...
پس از گرفتاری ... دار الخلافه ... ... آمد قناعت نموده اوقات خود بآسراحت میگذرانید
بعد آنکه ... ... مسلا گشته ... ... جنگل ... مهابت جنگ
التماس نمود که اگر ... فوج ... ... شود ... ... سرنگا ...
... ... معقول ... حکم ... ذیانت ... مذکور ... ... سوار ... ...
و ... و حسب الامر عمل آمده ... قطع طریق ... ...
در جنگل قطع مسافت عمل آمد بود هنگام ... بعرض مهابت جنگ رسید که ... مذکور ... ... خود را
... ... استماع این خبر ... ... نمود که ... ... جواب داد که ... ...
کرده ام ... ... عمل نمودیم
و پس از ... مهابت جنگ که ... ... اصلاح ...

حدود صوبهٔ کتک و بنگاله و چهاونی نمودن در میدنی پور و سراج الدوله را بالیسر بمدد
فرستادن و فرار مرهتهٔ از ان اماکن و بدر رفتن فخر الدین حسین خان پسر صولت خان از قید او بوسیله سازش با همرهیان

چون میر حبیب بمحض عناد و رشک بر دولت عداوت با مهابت جنگ لجاج و لداد را از حد بدر برده خود را و عالمی را رنجه میداشت
و جانا سے بے انتہا کشیده خلقی را از پهلوے طمع پیشگی خود اکثر اوقات مبتلای انواع محن و مشاق مے ساخت و جمعی از
مرهتهٔ و افاغنه با خود داشته اکثر دیار جنوبی گنگا از ملک بنگاله مے تاخت بنا بران استیصال و اخراج آنها را مهابت جنگ
بر ذمه همت خود لازم شمرده با وجود پیری و کهن سالگی در سعی و محاربات راضی بتقصیر نبود لهذا بعد انقضای برسات
اول بقصد سیر و شکار که باین شغل هم شوق مفرط داشت و خالی از مصالح دنیاداری هم نیست بطرف مهرپور که شرقی
و جنوبی مرشدآباد واقع است متوجه شد و کثرت آهو دران نواح بمرتبه بود که هر روز صدها شکار مے شد و از شدت وفور
خیل خیل بسبب انتشار لشکریان در صحرا سراسیمه گشته در معسکر مے آمدند و بازاریان و مردم اردو بضرب چوب و کتک
آنها را شکار مے کردند بعد انفراغ از شغل شکار رو براه آورده در کتوه نزول نمود پس از اجتماع عساکر متوجه بردوان گردید
از انجا هم پیشتر راند و بعد قطع مراحل بجوار میدنی پور رسید جماعه مخالفین بمجرد استماع قرب ورود لشکر ظفر اثر طاقت مقاومت
در خود نیافته بعادت معهود آواره دشت ادبار و مفقود الخبر و الآثار شدند و مهابت جنگ وارد میدنی پور گشته ساحل دریای
کمنسائے مضرب خیام ظفر احتشام گردانید و درین تنبه افتاد که این مرتبه بانتظام این ممالک و انضباط طرق و مسالک بنحوے
پرداز دکه معاندین را مجال عبور در محروسه صوبه بنگاله و کتک متعذر گردد بنا برین اراده اقامت خود در میدنی پور نموده فرمان
بچهاونی داد و فوجداری میدنی پور بعلی قلی خان که بخشی رساله سراج الدوله بود مرحمت فرمود چون خبر میر حبیب شنید که
بطرف بالیسر متوقف است نظر بانکه چندان فوجے که گمان خطر و نفرت دران باشد با میر حبیب نیست سراج الدوله را هم دلیر
بر حروب نمودن ضروریست مشار الیه را با جمعی از افواج قاهره بدان سمت فرستاده بدفع آنها مامور نمود سراج الدوله
دوست محمد خان و میر کاظم خان را بطور چپاولی پیش فرستاده خود متعاقب آنها راهی شد دوست محمد خان اول صبح بر
سر شان رسیده بقدر گوشمالی داد و فوج مخالف که از نام مهابت جنگ می ترسید بانک چپارتیکه دوست محمد خان و میر
کاظم خان نمودند دل از دست داده راه فرار اختیار نمود سراج الدوله هم متعاقب در رسیده متصل بالیسر بمعسکر ساخت
و چون مامور به پیش رو بیانبود بتعاقب نپرداخت مهابت جنگ را که مفارقت سراج الدوله نهایت دشوار بود خصوصا هنگام حمله
اندیشه فتن و حوادث باشد یکدم جدائی او قیامت مے شمرد بخاطر آورد که اگر میر حبیب در میان دو لشکر برآمده هر گاه سبک
پندارد با او بیاویزد و حدے اداند که پایالش هیچ روے نماید و فوج معتمد گران را که همراه سراج الدوله است مبادا از ناکردکاری
و سفاهت او صدمه عظیمے رسد بنا بر علی هذا سراج الدوله را تاکید هر چه تمام تر طلب داشت و متعاقب رسولان خود هم
حرکت نموده بے اختیار راه مے برید و از ان طرف سراج الدوله هم نهضت کرده قطع مسافت مے نمود نراین گده محل
تلاقی عسکرین گردیده سراج الدوله بعز قدمبوس جد خود رسید و از ان جا باتفاق معاودت بمیدنی پور نموده محل
چهاونی سابق منزل ساخت درین زمان خواجه عبدالهادی خان که در زمرهٔ جماعه داران او نیز ملازم سرکار بود
برافقت سید محمد یاول که هر دو کابلی بوده اند بتوسط نائب غلام حسین خان داروغهٔ دیوان خانه بعرض رسانید

و تفصیلش تطویل بلاطائل است اما بسبب صعوبت و مشقت بسیار که از بلاسے راه دریافتی آنها مانده حال لشکریان گردید اگر
اندک درنگے در کٹک روے میداد رسیدن بمرشدآباد از متعذرات بود دلاوران که مهابت جنگ با لشکر از کٹک کوچ
نمود میر حبیب که در گوشه صحرائے با فوج مرہٹه غریده بود مادام استماع قلعه و شهر مذکور گردیده تا صدمه نسبت آورد شیخ
عبد السبحان گشت چون بعد رسیدن بر از کوچ مهابت جنگ که دست میر حبیب نزدیک کٹک رسید شیخ عبد السبحان
با آنکه مقابله با چنان فوج گران از تاب و توان خود بیرون میدانست بمقتضاے غیرت و جرأت با قلت اعوان مقابله
میر حبیب و مرہٹه شتافت و بعد از یقین بسبب قدرت خود مساعی جمیله در محاربه نموده بقدر طاقت راسے صغیر لیس چون
جوانان سوار بار رسید و کوشش بزخم شمشیر از کار رفت لیس درآمده اسیر مخالفان و محبوس دشمنان گردید و حدوث
این سانحه که قبل از وقوع سانحه نموده است در حوالی بالیسر بعرض مهابت جنگ رسید چون وقت مقتضاے
تدارک نداشت موقوف بر اوقات دیگر ماند و مهابت جنگ بعد از طے مراحل اواخر جمادی الاخری بمکسوره رسیده
در سرسوابین که قبل از ورود لشکر نزدیک شده بود ظهور نمود و اوائل رجب سنه مذکوره در عمارات موتی جهیل که آثار
تعمیر سنین بود نزول فرمود و مهابت جنگ و حسن قلی خان و دیگران بملازمت رسیده مورد عنایات و عواطف شدند
و بیرونی دست پیشکار راے رایان چین راے بخطاب راے رایانی و عنایت خلعت دیوانی خالصه بسرافرازی یافت

بقیه ذکر فخر الدین حسین خان پسر سیف خان و بعض سوانح متعلقه آن احیان

فخر الدین حسین خان پسر سیف خان که از حیز اعتبار ساقط گشته در نظرها سے اسباب بیگانه شناخت و بیقید و سے
او هیچ یافته بود در رفقاے او اکثرے بر جانب بعدولت جنگ پیوسته بودند و خود مع مال و اموال با معدودے از رفقا
کم جرأت و بیاده هاسے سواستے ذخیره غله ساگرد چیده در قصبه مالده شکسته بال و بار و موسم بالستان را گذرانیده عطار
بیکشید تا حرش آید مهابت جنگ سعادت او را ازین حرکت کمالیسعی دریافته قاصد استرداد دولت سیف خان که
مبلغ خطیر گران و جواهر و اسباب سرکار او بود از دست آن سفیه خان گردید بعضے از معتمدان خود را فرستاده
او را پیش خود طلبید بعد آمدن نزدیک سراے باندلس تجویز نموده اسباب مایحتاج براے او مهیا داشت و جاسوسان
را بنگهبانی او گماشته جمیع اموال نقد و جنس که در دست او بود ضبط نمود و حیدر علی خان مع جمیع عمله توپخانه که
از بیدوان بر جانب مرشدآباد آمده بود مرض سرول با متلا گشته بمعروف الیه برگشت و سراج الدوله بواسطه عفو
تقصیرات سرداران توپخانه گردیده داروغگی توپخانه کسی یافت و میر میان الله یار که مدتها رئیس عطاء الله خان بود
بهدایت او خلعت داروغگی توپخانه مذکور عنایت شد و مهدی نثار خان با سعد خان که در سراج الدوله
با مهابت جنگ بر خورده مع بقے علی خان برادر رفیق و غلام رضا خان پسر مرتضی خان و دیگر سرداران بمرشدآباد
رسید سراج الدوله که مخالفت باهم خود مهابت جنگ داشت و مهدی نثار خان رفیق دیرینه محمد علیه پدر او بود
و در روش را معتنم شمرده همه را رفیق خود گردانید و مهدی نثار خان را زیاده از همه رفقاے سابق و حال مشمول
عنایت و افضال خود نموده تو نامصوتاً در مراتب بیدار اوسے افزود

رفتن مهابت جنگ بمیدنی پور بارادهٔ اخراج میر حبیب و مرہٹه از آن مکان ملکا[ل]

اتصال و اشراف بر دو دخانهاے مذکور دارد از سنگهاے استوار که باصطلاح مشهور ریشته مے نامند مستحکم ساخته اند و هر دو
دریا در غیر ایام برسات پایاب و در برشکال پهناے مهاندا قریب یک کروه و عرض دریاے کتهجوری بقدر نصف آن
خواهد بود و قلعه بر کنار مهاندا واقع و دور حصار قریب به سه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ و آهک در کمال استحکام و
رصانت بنا یافته و خندقے پخته عریض بر اطراف قلعه است و آبادی شهر کتک بر ساحل کتهجوری است و فاصله میان این شهر
و قلعه مسطوره قریب یک کروه و عمارات و ابنیهٔ حکام و بیوت اعزه آنجا که بر دریاے کتهجوری بر پشته پخته مذکور اتفاق
افتاده در کمال ارتفاع و بلندی پشته هاے عمارت جاے ده گز و جاے قریب بنصف ارتفاع مذکور و در زیر اکثر ابنیهٔ آب
دریاے کتهجوری جاری است و آن طرف آب دریاے مذکور باختلاف مواضع از دو کروه تا چار پنج کروه مسافت
صحراے وسیع خوش فضاست و متصل آن جنگل اشجار عظیمه در کمال خضرت و صفا و انتهاے آن جنگل ابتدای دامن جبال
فلک آسا و سکنهٔ آن شهر را این هر سه کیفیت هر زمان در نظر است و چون قطعه مذکوره را از هر دو طرف دریاها محیط افتاده
اگر مخالفان در اوقات طغیان آب باتفاق زمینداران آنجا قصد محاصره کنند وصول جنس ماکول وغیره مایحتاج از جمله
ممتنعات است و در برسات اگر کسے قاصد بنگاله گردد چون در هر منزلے ناله و دریاچهاے عمیق واقع و مانع عبور و مرور و قطع
طریق و رسیدن بمنزل مقصود از جمله متعذرات مهابت جنگ که این قسم امور همیشه ملحوظ و منظور مے داشت زیاده توقف
در آن بلده دور از صواب دانسته انچه بسر گشت مغتنم شمرد و شیخ عبد السبحان نامے را که در رساله راجه دولبه رام از جمله مفلوکین
مجهول الاحوال بود به نیابت کتک مقرر ساخت سببش آنکه مهابت جنگ بنا بر جهاتے که مذکور شد در معاودت عجلت داشت
و بسبب خوف مرهٹه که در قرب و جوار کتک و منتظر فرصت در کمین بود و رسیدن افواج کمک از مرشد آباد بنا بر بعد راه و برسات
امکان نداشت احدے قبول نیابت آنجا نمے نمود و شیخ مشار الیه که ترقے باین مرتبه هرگز در خاطرش نمیگذشت عند التکلیف
از لعماے غیر مترقبه شمرده بمقتضاے این مصرع «سلطنت گرچه ببازیست خوش است» متکفل این امر خطیر گشت و جهت
تعجیلے که بر ضمیر مهابت جنگ جلوه گر بود مردم دیگر نیز برابر العین مشاهده دیدند چه هرگاه شیخ عبد السبحان را به نیابت گذاشته
عنان عزیمت بسمت مرشد آباد منعطف گردانید با آنکه آفتاب در جوزا و شروع ماه اساڑه بلکه آخر ماه جیٹهه بود باران متواتر
بنوعے می بارید که هیچ روزے از ترشح و تقاطر خالے نبود و گاهے اشتداد مے نمود و دریاچهاے کوچک که عین رفتن
نهایت کم آب بود هنگام عود بنحوے طغیان داشت که عبور و مرور از آنها بصعوبت دست میداد و هر چند آب بعض از آن دریاچها
تا سینه و کمر بود اما بنا بر زور آب گذشتن از آن متعذر مے نمود و بر دیگر نا اهلها اکثر انسان و حیوان تلف شدند چنانچه در ترجمه
یوسف علے خان بن غلام علے خان مذکور است که بر ناله ترمهال که قریب میدنی پور واقعست با وصف آنکه عرض آن آب
بسیار کم بود اما از کمال شدت جریان و عدم تیسر سفائن عبور منحصر به نعبه گهرے بود و گهرے عبارت از آنست که سبوها
و مشکهاے خالے پر باد را باسنے و چوب و اشجار سوز متصل بهپلوے هم از ریسمان بسته بران عبور مے نمایند اسباب
و متاع و مردم بران و اسپان و حیوانات دیگر را بشنا میگذرانیدند بنا برین از جنس اسپ و گاو صدها تلف شده باشند
از آن جمله معابر یکه خان مرقوم عبور نمود ناظر و محاسب بوده هفتده اسپ غریق بحر فنا گشتند برین قیاس باید کرد
معابر دیگر را بر رودخانه گهنساے که متصل به میدنی پور واقعست و آبش بسیار طغیان داشت زیاده از سه چار
سفینه میسر نبود و عبور تمامے لشکر بران انحصار داشت خلاصه در کمال اشکال عبور از آن دریاچهها میسر گشت

حکایت دخول مهابت جنگ در صحرای امود و اقتران هر دو گروه لشکر و شهر سندان آنها شد که گر باد کوس استقبال وارد
گردید لسان واقع شده یاد لسان دیگر ما شرح این احوال سید الغصه چون فوج مهابت جنگ پیر بلا فاصله
راه سپرید سمکی دو سرا سوار چیس ورود در پای حصار قریب به صد سوار کاب حاضر و از غلبه افغان مقابل جدال
و طاقت قتال دو ماندی بود بلکه بحقیقه از حبس سه دار دامای هوشیار مخمل جماعه سر دا گردید هنگام اباے قلعه
لعقد محاربه بر سر آمدند کار بر تمام و نام و لشکر با سپاه رسانیدند مخصص مانید تا دشتعال و میمنت طالع و اقبال
فوج و سر اس بر ضمائر بود احسن محصورین که جمعی کثیر بوده اند استیلا یافته چاره کار در اطاعت و انقیاد دانستند و در آن روز
شدت حرارت آفتاب با چندان سپاهی که ما از طول مسافت جنیبا حدی رسیده بود یا دار صحرای محمدت سید احمد آخر بها
بعد سید نور دو سرم و اس ملازمت رسیده و رخصت انصراف یافته مامور شدند که فردا صبح خود را مع سرداران قلعه حاضر
بسازند و ملعبه التسلیم ملازمان نمایند اما چون سرانها اعتماد نمود از مردم ازواص نمود فرمود که فردا صبح سرکار حاضر شوند این بار را
به تیغ سپرد تا نگذرانید و سراج الدوله را وقت حوالہ این کار مامور فرمود تا از آنجا که بار سلے بد صبح روز دیگر که شام هم
آن سحرگاه بود مهابت جنگ در خیمه مختصری که در آن وقت رسیده بود نشسته و سراج الدوله بیرون صحبت در سایه اسپ
با اصحابی که بآن کار مامور بود اقامت داشت که سید نور و سرم و اس آمده محراشود و پیش مهابت جنگ رفتند و سلام
نموده در مجلس او مامور بجلوس و مشغول استماع سخنان و لا دیرا و شدند متعاقب این هر دو سرداران با چیلهٔ بردیپا
چوبداران و حجاب رسیده از اسپ فرود آمده سراج الدوله بمجرد ورود ایشان فرمان داد و کسانی که مستعد این کار
حاضر بودند با او در آویختند او سر دران حال با وجود مشاهده مرگ دل از دست نداده و خود را از دست ایشان رهانیده شمشیر
از کمر بر کشید و لهذا امکان مقابله نموده قاصد بود که تا مهابت جنگ برسد اصلا امان نداد و بضرب دست تیغ قاهر مقربان
بعالم عقبی شتافت سید نور و سرم و اس تا ملاحظه این حرکت حواس و مضطرب گشته بسعی کسانیکه در عمل آنها حاضر بودند
اسیر پنجه تقدیر گردیدند و حسب الامر سپرد کشور خان که شقی بی باک و رندان با پاسے بود شدند مردم قلعه که بیاع
و رفقای ایشان بودند شنیدن این خبر پریشان خاطر و غیر مطمئن گشته در های قلعه را بستند و آماده پیکار شدند مهابت جنگ
بودن خود در پای حصار را باوجود بیرون دیده میر محمد جعفر خان و فقیر اقتدار بیگ خان و راجه دولهب رام و دیگران
را که از عاقب میر حبیب ملبیان حاصل نموده بحضور رسیده بودند در باب محاصره قلعه و تضییق محصوران مامور نموده
خود بدولت داخل دار الامارة کتک گردید و تا پانزده روز هنگامه قلعه سپاهی گرم بود آخر الامر محصوران مداومه با چنین
افواج نصرت امواج و ملو قلعه از اسباب قلعه داری خارج از حد طاقت خود دیده بتوسط میر محمد جعفر خان و راجه دولهب رام
سر طوع جرائم و امان پیغام تعویض قلعه بملازمان حضور بسان دادند بنا بر الیهما ملتمس مستامنان بعرض رسانیده
بعد پذیرائی مژده امان تا آنجا رسانیدند چارسال ابواب قلعه چون در دولت بر روی مهابت جنگ کشاده خود بیت
پیش میر محمد جعفر خان و دولهب رام سپاه فتند و مهابت جنگ برای ملاحظه حصار داخل قلعه مذکوره شد + +

	ذکر مجملی از احوال شهر کتک و قلعه باره بهاتی	

قلعه ایست که در آن عرصه قلعه مذکور و شهر کتک واقع شده و میان دو رود خانه سمی به مهاندی و کتجوری است و اطرافش که

ونصرت ایزد متعال نموده تماسے آن جماعت را برطرف فرمود دست از دامن اعانت و رفاقت شان کشیده روے
توجه بر دفع اعدا آورد فخرالدین حسین خان باستماع این احوال خللی در ارکان دولت مهابت جنگ تصور نموده به فهمانیدن
بعض مخلصان احمق معلوم نیست که چه چیز بخاطر آورده بے اطلاع شهامت جنگ عبور گنگا نموده بلشکر خود ملحق شد و باتفاق فوج
وحشم قدم در راه گذاشته بطرف پورنیه راهی گردید صولت جنگ از اصغاے این خبر نموده با فوج و اسباب مقاتله باراده مقابله
از دارالاماره پورنیه برآمده دو سه منزل سطے نمود چون درمیان خیان مسلک فتنے نماند فخرالدین حسین خان از سیئے جرائیها مضطرب
شده بحال خود درماند و ارسال عرائض نیاز نموده استدعاے عدم تعرض با خود و درخواست راه یافتن کرد تا بدر رود صولت جنگ
بعد آنکه بے اذن مهابت جنگ این کار از من نمی تواند شد درمیان آورده جواب داد که بهتر همانست که براهیکه آمده است
برگردد آن احمق بے جرأت لاعلاج برگشته در مالده سکونت نمود و مهابت جنگ از بردوان با عنایات و نصرت ایزدے با توپخانه
و توپ بعد قطع مراحل در حواسے میدنی پور نزول فرمود میر حبیب با جمعے از مرهته که در میدنی پور جا و سنے داشت باستماع
خبر ورود مهابت جنگ قریب آن مکان آتش با ماکن خود در زده و همه را سوخته راه فرار پیش گرفت مهابت جنگ قرین عزت
و اقبال از خارج آبادے میدنی پور رودخانه کنسائی عبور نموده منزل ساخت و اعلام اعتلا برافراشت منهیان بعرض رسانیدند
که در اطراف جنگلستان میدنی پور افواج مرهته رخت ادبار افگنده است حکم داد تا میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان وغیره
بتعاقب آنها شتافته دمار از روزگار آن مدبران برآرند مشار الیهما بطریق شبگیر و الوار خود را تا آن برگشته بختان رسانیده آتش
قتال برافروختند و از طرفین دلاوریها بظهور رسیده فتح و نصرت نصیب اولیاسے دولت مهابت جنگی گردید افواج مرهته
بحال تباه طرف کتک روانه شد و مهابت جنگ عازم پیشتر گشته تا بالیسر بندر نزول نمود در آن محل بوضوح پیوست که میر
حبیب با ناچیے یاراے مقاومت در خود ندیده با فوج مرهته و افاغنه در جنگلهاسے اطراف کتک آواره گشته دور رفت
مهابت جنگ سطے منازل نموده از سر رود بهدرک و حاجے پور گذشته بمنزل بره که از اینجا تا کتک تخمیناً هیجده کروه خواهد بود
نزول نمود در اینجا عرائض سید نور و سرانداز خان و دهرم داس هزارے تفنگچیان که حارسان قلعه باره بهاتی و متصرف
ملک نواح کتک بودند از نظر مهابت جنگ گذشت مضمون آنکه ما بندها مطیع و منقاد جناب عالی و تابع امر حضوریم هرگاه رایات
عالیات در ساحت این بلده پرتو نزول اندازد مفاتیح ابواب حصار بتحویل ملازمان سرکار دولت مدار نموده بشرف ملازمت
استسعاد مے جوئیم و راه انقیاد و اطاعت مے پوئیم مهابت جنگ بنا بر تنقیح و تفتیش میر حبیب مع افواج دران صحرا که ادبار
ورزیده بود چند روز در تعاقبش راند و داخل جنگلهاسے صعب المسالک گشت بنا بر عدم رسیدن غلات نرخ حبوب در لشکر
بعسر گرفت از ازدحام و تشابک اشجار بمرتبه بود که افواج هراول که چند کروه پیشتر رفته بودند تا سه روز خبر آنها سواے خبر نواب تا آنها
نبود و هر دو گروه متفحص هم بودند ازین جهت تشویشے بمهابت جنگ لاحق گشته بنقارچیان حکم نمود که بچهار طرف لشکر برآمده نقارها
فیلے بزرگ و کرناسے گران متواتر بنوازند و این تدبیر موافق افتاد افواج مقدم که بفاصله کمے بود صداهاسے کوس و کرنا شنیده
بهمان جانب شتافت و بعز ملازمت مهابت جنگ رسیده سرمایه مسرت یکدیگر گردید و چون معلوم شد که اثرے از مرهته و
میر حبیب پیدا نیست از ان صحرا بر آمده بعضے از افواج را بدر دره جنگل گذاشت و با دو هزار کس که همراه رکاب گرفته بود
از محل بره شام بقصد تسخیر قلعه باره بهاتی شتافت و تمام شب تا نصف روز آینده متصل سطے مسافت نموده و از دریاے
مهاندی که بپاسے حصار باره بهاتی میگذرد گذشته در ظواهر قلعه مسطوره اعلام هیبت اعلام مرتفع ساخت مخفے نماند که

و برادر زاده هاشمش بود دست جنگ مذکور چنین بر آید که سید دیوان خود نمود مهابت جنگ گفت که ما کار چنین را ایران بکرده است
که ذکر او درین مقام توان نمود او لوکر میست آقای من است ✦

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بتنبیه میر حبیب و بعضی مرهته و افاغنه و انتزاع نمودن قلعهٔ باره بهاتی از دست گماشتگان مرهته و گریختن میر الدین حسین خان از مرشدآباد و قصد پورنیه نمودن و برگشتن از راه بخوف صولت جنگ و توقف نمودن در مالده و باز آمدن بمرشدآباد و مقید شدن و یافتن سهیرون دت خطاب رای رایان و خدمت دیوانی خالصه باصالت و واقعات دیگر ✦ ✦

حالاتی که بسر رگهوجی بهونسله چه طور یافت مهابت جنگ بر شمشیر خان از اول عظیم آباد مانده و خاطر جمع میر حبیب واقعه
همراهی خود برگشته قاصد افواج مرشدآباد بود در اثنای راه خبر یافت که در خود سید میر حبیب را با چند هزار سوار مرهته
وافغان بطرف کتک سد نیز بر پور رسیده خود را معتمد دستی از زر قابل دخل گرفت و بگوید بعد وصول جانو بر ادر خود او را
که با ماسی تمام در دست با جمعی از مرهته سرد میر حبیب فرستاد و مهابت جنگ چنانچه مذکور شد بعد وصول بمرکز دولت
سکرمواهب و اسبه العطایا متقدم رسانده بکام و آرام نشست و همیں عواطف و الطاف او خلق خدا در ممالک محروسه
ناس و اماں رطب اللسان احسان و شکر از فتنه میر حبیب و مرهته متوسل در دیار بنگاله نمود مهابت جنگ استیصال
آن بد سگالان سو مت همت خود لازم دانسته اوائل ماه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۲ هجرت اعلام نصرت احتشام بقصد اخراج
ارباب لجاج ساز باش وار مرشدآباد بیرون رفته چند روز بنابر اجتماع عساکر در کشوه توقف نمود و حیدر علی خان بهادر
ارو بعه توپخانه دستی با جمعیت هشت هزار سوار و پیاده برق انداز چند ماه قبل از نهضت خود بسر دوان فرستاده
امر نموده بود که اگر احیاناً میر حبیب بمقابله و اقتضای طبیعت خود اراده فتنه انگیزی و حرامی ملک
بردوان و نواح مرشدآباد و غیره نماید خان مرقوم سد راه آن جماعه مباله گردیده نگذارد که مقصد او بر آید تا اینکه بعد
فراهم آمدن سپاه مهابت جنگ با افواج بحر امواج عازم بردوان گردید و چون نقریب قصبه مذکوره رسید حیدر علی خان
مع همراهیان باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گردید بعد توقف چند روز که عازم میدنی پور گردیده وا این اراده
تصمیم یافت علاوه توپخانه مذکور که عبارت از پیاده های تلنگه و سواران رساله حیدر علی خان باشد برای تعیینه تنخواه
خود تقاضای سد نموده مانع حرکت شدند مهابت جنگ از تقاضای خود غلام علی خان را مع میرزا حکیم بیگ که معتمد علیه
او بود برای اسکات آن جماعه فرستاد و سر چیان آن هر دو کس درین باب بیشتر گفتند جماعه مذکوره کمتر شنیده و از سر
سر این ستیزه کشیده روز دیگر مهابت جنگ خود بخانه حیدر علی خان رفته سر چند خواست که بر سماجت لالان اهمال خود بوالا
مستعلا آن طلب کشتار آن فرو نشاند و لیکن از قوم مرسوم هیچ کاری نساخت و ما بقی را بر شهامت جنگ خواه نماید یا نه
آنهم بوصول انجامد معین شد و نه بسور بریان سماجت خود اصرار داشتند بیرالفضل علی جماعه دار از سواران رساله
حیدر علی خان بسر یک آن جماعت ملکه بسار این فساد و محرک آن مفسدان بود مهابت جنگ یساده ای حال یکی

در بنگاله نداشت سند فوجداری پورنیه مع جیب خرچ [illegible] بدستور معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برای
مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ مع خلعت و عطایاے لائق از حضور [illegible] قامت قابلیت او را لباس نعمت
و جیغه و سرپیچ مرصع مع پرکلگی و مالاے مروارید و فیل مع [illegible] بیاراست و فوجداری [illegible] ار غزل او بسراج الدوله بخشید میرزا
پیارن برادر علاتی خود را که مخاطب بمحمد یار خان بود به نیابتش مقرر داشت و صولت جنگ خادم حسن خان را بطریق ایلغار
قبل از رفتن خود روانه نمود و آخر ماه ربیع الاول سال مذکور خود هم عازم پورنیه گردید بعد تغیر دیگر اعزه که رفیق او بوده اند با دو
هزار سوار و سه چهار هزار پیاده برق انداز ملازم سرکارش همراه هیبت گزیدند فخر الدین حسین خان چون چاره بغیر از تسلیم زوال
دولت مهابت جنگ ندید [illegible] پیشتر ابلاغ داشت مهابت جنگ [illegible] شده در جواب
قلمی نمود که از من بهر صورت مطمئن خاطر بوده [illegible] تشریف آرند ملاقات [illegible] سرور ساز [illegible] خواسته باشد اصلاح مطالب
شما [illegible] خواهد شد چون الله وردی [illegible] آورده [illegible] اینها [illegible] دیگر گردیده
اطاعت امر مهابت جنگ نموده [illegible] مرشدآباد [illegible] سپاه و اسباب سفر آماده داشت اگر عبور دریا [illegible]
نموده [illegible] مقدور زمینداران [illegible] و غیره [illegible] اگر [illegible] نموده [illegible]
انفصال او را خیرخواه [illegible] برادران [illegible] شامت [illegible]
که نموده بود فریب خورده با اسباب و سامان [illegible] سپاه و افواج [illegible] عازم مرشدآباد گردید و در راه با صولت جنگ
برخورد و صولت جنگ پسر کلان خود شوکت جنگ را با [illegible] سپاه مثل [illegible] نثار خان [illegible] دو کس دیگر
از ان جمله این بے مقدار هم بود برای ملاقات او [illegible] شوکت جنگ همراه اعزه [illegible] رفته و
ملاقات نموده بازگشت روز دیگر فخر الدین حسین خان بملازمت صولت جنگ آمده [illegible] و مراسم [illegible]
صولت جنگ باراده کوچ سوار شده [illegible] فخر الدین حسین خان [illegible]
نموده براه مرشدآباد گرفت اکنون احوال صولت جنگ بعد از [illegible] مذکور [illegible] احوال مهابت جنگ [illegible]
فخر الدین حسین خان بمرشدآباد [illegible] فخر الدین حسین خان [illegible] افواج خود [illegible]
بملاقات مهابت جنگ شتافت [illegible] بمقتضاے [illegible] ملاقات [illegible]
سلوک مناسب با او سلوک [illegible] تا [illegible]
[illegible] آورده خاطرش [illegible] ملاقاتش [illegible]

ذکر درگذشتن راے رایان چین راے ازین ماتم سراے

و در همین ایام راے رایان چین راے [illegible]
بسر انجام کارهاے [illegible] راے رایان چین راے [illegible]
مالی و ملکی دیانت [illegible] دولتخواهی [illegible]
مداخل [illegible] کارش [illegible] رسیده بود [illegible]
و صولت جنگ [illegible] خاطرش [illegible]

خوب درگرفته در احوال اولاد آن حضرت از تقاضای وقت و مقام انشاء الله تعالی ارقام خواهد یافت چون مدت سفر با تمام رسید صولت جنگ با سرداران کبار از سامنی صوبه عظیم آباد در خاطر و با سرداران کلان خود شهامت جنگ کبیر مدم معانی داشت بود بمرشدآباد در سکونت جهت رحل اقامت بود و در منگوان گوله که عبارت از سیاه وسری بود آخر به تکلیف عم و برادر بزرگ خود که ارادۀ دهلی در آمده و رعیت سکونت مرشدآباد می بود بعد دو ماه از اسمار ساخته در جویی که آن طرف جهانگیر نگر محاذی بیوت جگت سیته واقع بود منزل نمود و جامه حسب حال بطور خود ساخته بود منزل حقیر در همدیگر سار رهان لطفی علی خان گرداسید

ذکر تنها کردن سیف خان معین الدوله ملاقات مهابت جنگ در گنده‌گوله و دیگر ابنای سپاهش و رحلت سیف خان و معین شدن نوجداری پورنیه از انتقال او به صولت جنگ و آمدن فخرالدین حسین خان پسر سیف خان بمرشدآباد و ملاقات او با مهابت جنگ و انتقال دیوان خالصه را به رایان چین رای و مامور شدن جهیرون دت پیشکار رایان کار

بدان آنکه در هنگام معین نشدن خان مهابت جنگ از عظیم آباد معاودت نمود سیف خان که راه مراسلات و ارسال سفرا در ایام مهابت جنگ سلوک داشته بعد سامان اوراح آمگ در راه جانب مراسلۀ تکمت و اتحاد را موقع بود و جامعه با عالی همت وقت رسیدن عظیم آباد و مهابت جنگ هنگام معاودت از مرشدآباد که در شادی پسران خود رفته بود در برگشتن عظیم آباد در گنده‌گوله که از توابع ملک محروسه او بود آمده ملاقات و مهمانی نمودنی خواست که مهابت جنگ هم مهمان رو شناس او شود و مهابت جنگ بطور تعلق شان خود که از جعفر خان و شجاع الدوله مرحوم مرتبه برتر داشت و امارت و سپه داری بمحاذات او گذشته خود را بهمسری بلکه برتری با سلاطین عالیشان در حقیقت ازین اسد عادت جوش بیجا از جوش گشته در خلوت میگفت که سیف خان بر چه هفت هزاری و پسر عمدة الملک امیر خان صوبه دار کابل است اما فوجداری پورنیه دارد به عینه سلف یکبار موافق صابطه سرای ملاقات شجاع الدوله و جعفر خان و علاء الدوله سرفراز خان پسر آمد برای ملاقات ما چرا نیاید که اکنون آن زر و سیم ریاد و از مرتبه خود پا نهد سیف خان که از رفاه پسر عم تحفه الملک مهابت جنگ آگهی داشت در عم سر رسیگی و دیدن خود دیدالست که سبل جامه اجداد حیثیت جنگ مهابت جنگ هم جاه آمده با اسباب ضیافت و مهمانی و هدایا و پیشکشها در گنده‌گوله آمده و اقامت ورزید خیام و سراپرده های عالیشان بر پا نموده منتظر مقدم ورود مهابت جنگ نشست مهابت جنگ هنگام عبور خود از سلیا گرسپ نفر اسبی جواب داد که اگر ملاقات منظور دارد هم جرا موافق ضابطه دربار با طمانیت در مرشدآباد دست آید سیف خان با استماع جواب به مهمت کشیده سرکرد دولت خود که پورنیه بود برگشت و بعد اندک مدتی مرض گشته صاحب فراش گردید و سهل مدتی بعارضه اسهال مبتلا بوده در شروع سال شصت و دوم از مائه دوازدهم هجرت رحلت جدارعت و خلف اکبرش فخرالدین حسین خان نا خلف که اصلا لیاقت سر رشته داری و امارت و احوال پدر و جدی نداشت سجای پدر نشست و بر جمیع سرکات پدرکه مبلغ حقیر دو جواهرات گران بهای بطر و دیگر اجناس و اقمشه نفیسه کثیره بود قابض و متصرف گردیده و دیگر برادران خود را محروم داشت بلکه مسید سده که اینها در دست دیگران بود در آن هم طمع نموده از گرفت و طلبیدن دست آنها کوتاه داشت و دیگر آنکه از ساعت بخت آن رسید نمود و مشهور شد چون این خبر بمهابت جنگ رسید و صولت جنگ کار یکه لایق شان و احوال او باشد

رحمها الله تعالی الکبیر و خان ذو المکارم والاحسان تقی قلی خان مرحوم بن حاجی عبدالله خطاط مشهور که دیوان صوبه برهانپور در عهد
محمد اورنگ زیب عالمگیر بود و خان والا دودمان مردمک دیدهٔ مردمی و مروت منبع ینابیع فضائل و مکرمت علی ابراهیم خان
بهادر نوهٔ مولوی مرحوم مذکور همشیره زادهٔ زائر حسین خان مغفور و حاجی محمد خان کشمیری همراه مهابت جنگ بمرشدآباد
آمدند و صولت جنگ چند روز بعد از کوچ مهابت جنگ از عظیم آباد برآمده راه مرشدآباد می برید ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر معاودت فقیر از شاهجهان آباد و میسر آمدن رفاقت صولت جنگ و رفتن همراه او به مرشدآباد و بعض سوانح دیگر که بهمدرین عرصه روی داد ✤

فقیر نیز درین عرصه که مهابت جنگ از عظیم آباد برآمد و صولت جنگ عازم بود از شاهجهان آباد بآرزوی ادراک
ملاقات والدهٔ ماجده و اخوان و خال و عم و احباب و اصدقای بهم که در حادثهٔ شمشیر خان و کشته شدن هیبت جنگ
امید لقا و بقای هیچکس از انها نمانده بود بدولت بشارت حیات شان شنیده معاودت نموده بعظیم آباد رسیده در راه مابین لکهنو
و فیض آباد با عبدالعلی خان بهادر خال سراپا افضال خود ملاقی گشته سبب برهمی با مهابت جنگ و اختیار نمودن
سفر پرسیدم فرمود که بنابر نمامی و سعایت زوجه ناچاقی صحبت در نهایت مرتبه با مهابت جنگ رو داده و کار از
حرج گذشته اتلاف جان را باعث بود بنابر تأخیر در اجل موعود زنده ماندم و ببلای آوارگی و غربت و جلای وطن و دیگر
مشاق و محن مبتلا گردیده عازم شاهجهان آبادم **بیت** زینهار از قرین بد زنهار ✤ وقنا ربنا عذاب النار ✤ و بهمین سبب
اخراج عبدالعلی خان والده را با مهابت جنگ جواب و سوالی رو داد که مردان را از عهدهٔ آن برآمدن متعذر باشد تا بزنان
چه رسد و در گذشتن درچنین مواقع بعد استماع چنان جوابهای درشت با وجود قدرت که مهابت جنگ بعمل آورد نفس ملکی میخواهد
مقدور نفوس بشریه نیست و بهمین جهت نسبتی که هیبت جنگ با سید علی خان برادر فقیر مقرر نموده میخواست دختر خود را با او
وصلت نماید برهم خورد و مهابت جنگ آن دختر را به دیگری داده بمصاهرت خود امتیاز بخشید الحق در گذر از جرائم و اغماض
از تقصیرات و پاس حقوق ذوی الارحام و اقارب بمرتبه که مهابت جنگ و هر سه برادرزاده های مقتدر او داشته اند
از کمتر کسی مشاهد و مسموع گشته اللهم اغفر لهم و ارحمهم بعد رسیدن فقیر در عظیم آباد وضوح یافت که مهدی نثار خان و
نقی علی خان و دیگر اقربا و اکثر احبا و اصدقا مثل غلام رضا خان پسر مرتضی خان و آقا عظیما مشهور بملک محمد خان
و خادم حسن خان و عرب علی خان و میر اسد علی و میر فضل علی و از افاضل عظیم آباد ملا غلام یحیی و میر حسید و مفتی ضیاء احمد
و مولوی لال محمد و میر عبدالهادی مرحوم برفاقت صولت جنگ قاصد مرشدآباد اند فقیر را مفارقت اینها و سکونت در عظیم آباد
که از اکثر اصدقا خالی میماند دشوار آمده بدون سر رشتهٔ رفاقت صولت جنگ همراه عم و برادر خود ره سپر گردید روز عید اضحی
بود که صولت جنگ در نواح مونگیر از کشتی سواری خود لب دریا در مقامی که خالی از اغیار بود فرود آمده قربانی نمود و کبابها
از گوشت اضحیه کبابی تیار شده تناول می فرمود فقیر را بخاطر گذشت که روز عید است و خلوت درهمین جا او را باید دید
از کشتی سواری مع سید علی خان برادر خود فرود آمده روبرو رسیده رفتیم و سلام و ادای رسم مبارکباد نموده نذر گذرانیدم
بسیار خوش گشته حکم بجلوس فرمود و در طعام شریک گردانیده وقت برخاستن مبالغه نمود که همیشه در سفر و حضر ملازم
باید بود و وجهی بقدر معاش برای بنده و هم برای سید علی خان مقرر نموده دستخط فرمود با فقیر صحبت آن مرحوم

شمه به حیات سوسر در ناموس مهابت جنگ بود اما مهابت جنگ بپاس عهد از عام و دیر به اصغا که حال او دست از
قبل او گذشته فرمان مدد سند اد ار ملک محروس بود داد و عبد العلی خان را حق از عمارت و لجاجت رنجور ولا علاج و ناچار
بشاهجهان آباد رفت و ذکرش آید میت رنجور در سرای مرد که + سعدین عالم است دور از او + +

ذکر تفویض شدن صوبهٔ عظیم آباد بسراج الدوله و نیابتش به راجه جانکی رام و معاودت مهابت جنگ بمرشدآباد و اخراج نمودن عطاء الله خان از حدود ممالک محروسه خود

چون ایام برشکال قریب رسیده بود مهابت جنگ را استحکام آن صوبه بودن خود در آنجا قرار داده روحه سراج الدوله را
بنامه جانکی رام تقصد دادن نیابت عظیم آباد از مرشدآباد طلب فرمود بعد رسیدن او خلعت صوبه داری عظیم آباد
بسراج الدوله و خلعت نیابتش براجه جانکی رام مع لوت و نیابت کمال دار عنایت فرموده سابقه پاس خاطر صولت جنگ
جانکی رام را همراه میر صالح خان بخدمت او فرستاد تا ادای تفویض خدمت مذکوره بجا آرد صولت جنگ اگرچه کلال
ملال از این امر در خاطر رسانیده بود اما در ظاهر بنا بر اصلاح امر مع حال لیعد خود تکلف فرموده پاس مصالح ممالک بسند
عنایت نمود بعد انقضای ایام برشکال جانکی رام را بکار مامور گذاشته و صولت جنگ سراج الدوله را همراه گرفته
در اواخر ماه ذی القعده لوای سعادت به افراشت و قاصد مرشدآباد گردید چون ارسال ند بطلب عطاء الله خان
متعین در زمین سفر بار نگیر آمدن حضور طلب عالمی چنانچه مذکور شد مبادرت او متیقن گردید بر حسب مستحق تعزیر آن
بود اما باز سعی جلیسی دراس حاضر روحه او و باستقامات گذشته مهابت جنگ حکم محکم برگاشت که عطاء الله خان
را بدون اعد و حرو اراده صرحال سحلدس انگاه اخراج باید که تا ورود عساکر ظفر ورسانی آثار حال مرقوم از مرشدآباد
بیامده باشد مهابت جنگ بعد حصول فرمان اطلاع حکم داده دو در آمدن بعید شدید نگار رد عطاء الله خان چاره
غیر از اطاعت ندیده دل از آرزو و امید ریاست سگاله کند استظهار بود امید کار میر سطی اصغر که سابقه مرتبه
داشت بر گذرده رضا انقضای آنجا داد مع عیال و اطفال ملبس اموال که بروایت مشهور سیصد لک روپیه بعد ذات
دهها دست او ببستر میل و دیگر احمال لعید و اسباب و جمیع اثاث البیت از مرشدآباد برآمد و عبور گنگا نموده
بحوالی مالده و سیله سر صبا را انکه در شوهر پور واقع بود باشه سرانجام سفر توقف نمود مهابت جنگ در راح محل
که مسمی باکبرنگر سد رسوم جشن عید الضحی بعمل آورده بسواری کشتی عازم مرشدآباد گردید و اواسط ماه مذکور در
بهگوان گوله نزول نموده بملاقات مهابت جنگ ولا رحمت حسین قلی خان و دیگر اعزه شهر و متوسلان او بیان دولت
که برسم استقبال مسافت بود مسرت اندوخت و از راه سواری میل کوه تمثیل از راه خشکی روانه گردیده در کمال
جاه و جلال و قرین فتح اقبال داخل دولت سرای خود گردید و در ادای شکر این فتح که عطیهٔ علیه بارگاه کرم
قادر توانا بود مرتبه ماینه مدد و صدقات بمومنین و سادات و دیگر ارباب استحقاق رسانیده مدلل و استکانت
در جناب عزت و حضرت احدیت موضعیکه دانست و توانست بعمل آورده دوین سفر لطیفه از عمر که در عظیم آباد دولته
مثل اسوة العلما و قدوة الفقها و المتاخرین المعاصر کاشف الحقایق و اسرار الجبر الملی سید الافاضل میر محمد علی
ادام الله ظله و مال جلیل القدر عالیشان انسان العین و عین الانسان نائر حسین خان خلف مرحوم نوازش محمد نصیر

ان رحال
...

باصلاح و مشورت آقاسی مذکور که واسطهٔ جواب و سوال و فاتحه بود شهرت داده بازخواست علیحده از خاطر برداشت و مهابت جنگ هم درین خصوص با آقاسی مذکور به گمان گشته خواهان اضرار آن بیچاره بود سببی و توجه میر محمد علی صاحب مخلصی یافته بعین رفاقت صولت جنگ ازین تشویشات رهائی یافت •

ذکر آزردگی صولت جنگ با عموی خود مهابت جنگ بنا بر خلف وعده و انجامیدن آن باصلاح و خوشنودی و بهم رسیدن کدورت بی پایان درمیان مهابت جنگ و عبد العلی خان و بعض سوانح همان زمان

نواب صولت جنگ بهادر بموقع صوبه داری عظیم آباد که در شروع محاربهٔ افغانان با او وعده بود و شهرت داشت اعزه بسیاری را مثل میر مدسی نثار خان عم راقم که بعد فتح مهابت جنگ از بنارس آمده بود و برادر فقیر نقی علی خان و خادم حسن خان و عرب علی خان وغیرهم را که اکثر رفقای بیت جنگ بوده اند رفیق خود گردانیده بر اخراجات افزود لیکن زوجهٔ مهابت جنگ درین فکر افتاد که صوبهٔ عظیم آباد عمدهٔ صوبجات است و گذر افواج و وصول آن به بنگاله بدون مرضی ناظم آنجا دشوار و مهابت جنگ مردیست کلان سالی و از فهم و ادراک و دقائق ریاست خالی و بعد مهابت جنگ و شمن فوت دختران و دختر زادهای او سراج الدوله و برادرش صولت جنگ خواهد بود درین صورت سعی باید نمود که نیابت عظیم آباد به یکی از متوسلان خود باشد بنا برین مقدمه قبائح بودن صولت جنگ در صوبهٔ مذکور و حسن انچه خود تصور نموده بود باستحکام شگفتی خاطر نشان مهابت جنگ نمود و سراج الدوله دختر زادهٔ خود تعلیم کرد که ملابه و فاشی پیش هرکس بر زبان آرد که اگر صوبهٔ بهار بصولت جنگ مفوض شد من خود را هلاک خواهم کرد چه این صوبه پدر من است بایست در اختیار من باشد نه برای دیگران مهابت جنگ از استماع چنین کلمات چون خاطر سراج الدوله را بهابت عزیز داشت و گفتهٔ زن خود را هم بنا بر مصالح مفصد بکه در نظرش بود که بعد او سراج الدوله بجای او باشد مساعت شده اشته ارادهٔ خود باز آمد صولت جنگ بدریافت این معنی که گویا خفتی ماند با جوال او شد اظهار کدورت و ملال نموده عازم دار الخلافه شاهجهان آباد گردید و از آمد و شد دربار تقاعد ورزید مهابت جنگ بارسال رسل و ارقام رقائم دلجوئی و عذرخواهی آغاز نهاد بعد چندین گفتگو صولت جنگ در عریضه اظهار تصمیم ارادهٔ خود نموده مرقوم ساخت که من درین خصوص قسم یاد کرده ام که اگر چنین نباشد بشاهجهان آباد خواهم رفت مهابت جنگ در جواب بدست خود رقعه نوشته این فقره دران مندرج ساخت کفارهٔ یمین سهل است و ترک رفاقت عم خود جهل و متعاقب رقعهٔ خود بخانه اش رفته گفتگوها نمود و در ضمن آن گفت که بابای من فرط محبتی که مرا با شماست باعث بر این سماجتها گشته و الا اسد ابند که من یکی نه بزبان مندری میگویم و خاطر مخاطب میجویم اگر شنید فهو المطلوب و اگر نشنید باز با او سخن نمیگویم گر بزبان شمشیر شما را اگر غرضی باعث این اراده گردیده ظاهر نمائید تا مطابق آن بعمل آید روبرو گفتن اگر منظور نباشد حکیم بیگ یا دیگران که حاضر ند بوساطت آنها اظهار نمائید و مراد خود را زیاده برین نرنجانید صولت جنگ بخواهی گفتگو در یافته بوساطت ندمای حاضر مقاصد خود را ظاهر ساخت و مهابت جنگ بعضی وجوه مداخل بر ای مصارفش که افزوده بود مقرر فرموده تسکین آشفته خاطر برادر زادهٔ خود نمود و عبد العلی خان بهادر خالوی افضال راقم را بسعایت و حماقت زوجه اش که بعضو مهابت جنگ نمود صحبت ناحاق گشته کار بجائی رسید که احتمال هلاک او بود چه بعضی سخنان بر زبان او

بسیار نامور زنان بس کمال بسی حرمتی روا داشت مهابت جنگ بتقصیر بی دهارۀ شمشیر خان نکرده و من سر با او به سبب لعل ساورد و وام معهد از گنساه مهابت جنگ بود آنچه نکرد بسی بود کرد با ناموس عورات چکار بود که باعث این همه جفا گردید بعد چند سور شاه محمد آفاق نام شخصی را ارادۀ قاسم سلیمانی بتحویر دیگر اجاعه معتقد بهر سایده ساد سی کتخدائی دخته شمشیر خان نموسی کرده داد و جمیع آنها را مشمول انواع الطاف و عنایات فرموده بجای حیدر رای متاع آنها معین کرده العام نمود و حسب المرام آنها جمعیت الصراف بولس که قصه در بنگالست ازین داشت شخصی مانده که قاسم سلیمانی اعالی بود در روپیه مشهور در عهد جهانگیر پادشاه بسارگرت اساع عیدگسته و قلعه جهاره محوس نامدیون در گذشت لشکر عربی آباد ساخته مذکور مدون گردید و مردان واعیانان معتقدین و تعمیر عمر و عمارات اطرافش کوشیده نهیا اوان نهایت رونق و سامان داشت اکنون بسبب تسلط جماعه انگلیسیه تمام ممالک مرفیه سند و آن قصبه متغیر او سی روی به پریشانی اجاعه هم از طاقت ادا دند و نداخل معارس نقصان یافته به ویرانی دارد العارین چه شود +

فرستادن مهابت جنگ عیال میر حبیب را و سوانح دیگر ++

بعد رسیدن ایام به مهابت جنگ بنگالست ما عیال میر حبیب را که از ابتدای پیوستن او بمرهته بمرشد آباد محبوس بود و امید سوار سی باسی خوب رخج راه ساده از به مطلوب داده مرتب معتمدی همراه کرده نزد میر حبیب الحق سند و بعد آنجا حسب قتال محمد شاه پادشاه سریرآرا بسبب پسرش احمد شاه رسیده مهابت جنگ را با لشکر رعیت بسیار بود و جهل جاه و دران طرف گنگا توقف نمود سراج الدوله که در سهرانده بود بمعاب متوسل جنگ سرادوانا گوار آمده حرکاتی چند که لائق بحال نبود بعمل آورده وانرا اول الها رتسلطو امید ارزو باسحار ریاسی اوست العقصه بعد میر شکار در داراحرجت ساورت فرمود داخل قلعۀ عظیم آباد شده و درین آوان امرسی عجیب که سرمایۀ عبرت وارعجاز ارباب خرد و مردم هوشیار از حاکم و ساسل بوده بود در روی نمود تفصیل آنکه چون عمدة الامام میر علی محمد خان علی تمام بد اسد بعلی کمال اقبال را اتفاقا عبور و پورنیه رونماده تعارسی باسم خان و پسرش مخر الدین حسین خان میسر آمد بود مخر الدین حسین خان پسر نکوکار بخان که معروف بنواب بهادر بود خطی بخدمت میر صاحب عمده مرحوم و عریضه ملفوف آنجا بمهابت جنگ نوشته فرستاده بود بمعانی اندرز ابمضمون عریضه مشتملا اطلاع سما والتماس کرده بود که عریضه او را در جلوت از نظر مهابت جنگ بگذراند اسان حالی الذهن وقت عصر نزد مهابت جنگ رفته خط خود اول به دو عریضه را از نظرش گذرانیده مهابت جنگ عریضه را خوانده به میر صاحب گفت که خوب است نوعیکه خواهید عمل خواهد آمد چون میر صاحب اطلاع بر دو سحر گشته گفتند که مرا خبر سی نیست که در عریضه چه نوشته مهابت جنگ عریضه را بدست میر صاحب داد میر صاحب بعد مطالعه دریافتند که مدعی دران عریضه نوشته خود را اظهار سدسی که داخلاص نموده عرض کرده است که اگر امید اجابت شود و حکم جای شرف صدور یابد بر خود را مقید کرده بحضور فرستد بهدرین بیان سراج الدوله و دادان ما علیا که مرشد آباد بجانب کمپنی بود که داشت امیر بهادر سپس آنکه سردار خان سابق معروفی که از زمان نوکری شیخ ما آقای مذکور که بخشی سرکارش بود داشت سلوک شایسته میکرد و در استخلاص بعض مردم عظیم آباد باعث تکرش سی بود بعض بدگمانی دعوی بهمت لک روپیه امانت سردار خان نمود و مثل پدر خود زین الدین احمد خان را

آمنه بیگم صبیهٔ او زوجه زین الدین احمد خان با دختر و پسر کوچک خود میرزا مهدی که مقید افغانان در نهایت ذلت و هوان بود با دراک
ملاقات پدر والا گهر عمر دوباره حاصل نمود و طرفین را فرط خوش دلی و خرمی از جهه وجان و قلب و لسان با داسی شکر ایزد
منان دلالت فرمود با استماع این مژده روح افزا خواص و عوام شهر عظیم آباد از ورطات غمهای جان فرسا رستگاری
یافته و بآرزوی ادراک عتبه بوسی شتافته ذخیره اندوز مسرت ها گردیدند و عموم رعایا و برایا بار دوی آن صاحب اقبال
و زیب افزای وساده جاه و جلال رسیده به مشاهده جمال او که آئینه صور حصول مقاصد خلائق بود کامیابی خود دیدند بعد
یک دو مقام آن والا نژاد عالی دودمان اعلام نصرت نشان برافراشت و با کمال فرحت شان دوست نواز و دشمن گداز
طی مراحل نموده وارد شهر عظیم آباد گردید و ظلال عواطف و اشفاق بر مفارق سکنه آن دیار که در تمنای این روز از دیدها
چشم آرزو فرش راه انتظار داشتند انداخت و مجدداً بادای شکر واهب النعم پرداخت و ایفای عهود و نذور که
درین خصوص کرده قید نموده بار باب استحقاق از سادات و مومنین و فقرا و مساکین زرها رسانید و لیتهامت جنگ بهادر
نیز بر نگاشت که الحمد لله که فتح و ظفر بتوفیق خالق داد گر مرزوق و میسر گشته نذور و صدقاتیکه در انجا برای مردم مرشد آباد
معین شده بار باب استحقاق برسانند و دلجوی ضعفا و اقویا که از جور افاغنه احوال همه شان یکسان بود پیش نهاد خاطر
عنایت ماثر خود نموده بمومیای الطاف تدارک شکسته خاطرهای سکنه آن بلده فرمود

طلب داشتن مهابت جنگ عیال و اطفال شمشیر خان و مشمول عواطف شدن آنها بر عکس ظن و گمان

بعد از معینین را برای ضبط اموال و املاک کافر نعمتان حق ناشناس مدد رهتگا که موطن و مسکن شمشیر خان و سردار خان
بود فرستاد و رسیدار تبیا که اهل و عیال آن مفسدان در پناه جوار او بودند معروض داشت که آنجماعه ازین کمترین امان
خواسته اگر مطلق العنان شوند سه لک روپیه بارانه میرسانم ملتمس او مقرون باجابت نگشته بعضی از دولت خواهان آن دو
شان مامور شدند و خود هم برای عزم دمدمه از رسیدار حیله نکند متعاقب عبور گنگا نموده ببهانه شکار دو سه منزل حرکت فرمود
و صولت جنگ بهادر مهام الدوله را در شهر نائب گذاشت چون زوجه و دختران شمشیر خان رسیدار تبیا تسلیم عمله مهابت جنگ
نمود حکم محکم صادر شد که در سواریها محفوظ و مستور از نظر نامحرمان ببرند و بجوی ایذا و اضرار بحال شان روا ندارند و بعد
رسیدن آنها بشهر از راه دروازه مشرقی داخل بسته بازار شده بدر دولتسرا رسانند و در حرم سرا بمکان مناسبی فرود
آرند چون حسب الحکم بعمل آمد سراج الدوله را که بمنزله جان او بود در آمدن بحرم سرا بدون ستر و خبر تا بودن آنجا
ممنوع نمود و از انواع فواکه و مطعومات آنچه خود در عشرت میفرمود و به نسوان و اطفال خود و اقربا میداد اول حصه برای
آنها میفرستاد و در محاوره گفتگو و پیغام هرگاه اتفاق میشد غیر از لفظ بی بی تلفظ نمی نمود با آنکه آن جماعه بی بهرا س
حق ناشناس که حقوق پدر و رستهای تمام عمر با کمال رافت و عنایت بر گردن شان بود بکمال ذلت و خفت و بیحرمتی و فضیحت
نسبت بناموس هیبت جنگ مرحوم که فرزند و فرزند زاده مهابت جنگ بود روا داشته خود را هدف سهام ملامت خواص و
عوام و مورد لعن و طعن کل فرق انام ساختند مهابت جنگ که عقل دوربین و دل دانش اساس حقیقت آئین داشت
بانتقام آن املا التفاتی نکرده برای تمام اهتمامی در بدست آوردن ناموس افاغنه نمود چنانچه میفرمود که مرا با ناموس
کسی هر چند اعدا عدو باشد کاری نبوده و نخواهد بود و اینها را فقط برای همین آوردم که شمشیر خان پاس حقوق مراتکه داشته

بود که روز دیگر بعد شام او ما را از کثرت دود باروت میان تیر و کمان سیاه شد و چون معرکه کارزار گرم شد حمله جمعی افغانان یک
بار نمودند و عرصه میدان تنگ گردید شیخ جهان یار و عبدالله بیگ خان حکم فرمود که تا رسیدن سرانجام حمله از سپاه بران محاربت
نگذشت درین اثنا مرهته و میر حبیب با فوج افاغنه که همراه داشت بطرف جیب خصوص بر ساقه لشکر به هیئت مجموعی یورش کرده
هجوم آورد و سراج الدوله که میل جانب او فعلی لعل سواری جانب نواب معظم بود و مقرر شده است که میمنه فوج ببر آورده
و سر متصل رسیده تدارک هم مطلوب باید داشت نواب معظم جناب بکمال قید ملتفت فرمود که میمنه و حریف من پس برداشت
از مرهته پیروائی عدارم انشاء الله تعالی الفتح و ظفر با ماست مرهته را سرکوب امکرد تائید ه از میان برمیدارم و التماس
بطرف مرهته هجوم دو جا سه او یکمرد و با تاکید تقصیر الله بیگ خان و شیخ جهان یار سرای یورش فرمود درین وقت سوار
از رحیم خان و دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان و حیدر علی خان که سر اول بوده اند رسیده و معروض داشت که الحال ملاحظه
دلیرانه بجنود است و ما سه گان برآماده ای تاریخ جدا و به امانت فرمانید فرمود که آن سه مادران با ظهار الطرب
التجی شارید و مرا اهم بر سر خود رسیده و دا باید چون سوار مدکور رسید نزد مهابت جنگ قبضه کمان در دست حرات گرفته تیر از ترکش
کشیده و دست بیار بدرگاه چاره ساز بدعا برداشت بعد رسالت الغیب و ظفر برد تیر را جز بهر اسپان رکاب فرمود که
ساورانی حالا زبان اسپ تا حتی و جان تا حتی دست بکر اهوش تعجیل ظلم رسان در میدان مردان باسه مرد دار یکدست
دو دیکمار کمان را کشیده واحو اسپ را در دست دیده سوار بر سر حمله گذاشت و حکم سواحتی ساد با نه ظفر فرمود چون صدا
عار ما ساد و ما سه بلند شد با حاطر سلطنش قتل سوا ابر بردتیش را بد فوج سر اول بمشاهده عبارت سا و بدار حاسه خود مسید
مهابت جنگ بسیر جمیعا آثار رسید درین گروه دوست محمد خان و میر محمد کاظم خان که بر یک فیل سوار بوده اند داعیه
سبقت بر دیگران نموده و باسه نام و نشان خود گردیده بدو باز گیر و دار گرم گردیده هر یکی از جانبین با مهاله عاصل
بوده با دیعت دعوی عسمرا چون آمد و سه سید لال بر خاک ریخت میر کاظم خان و دوست محمد خان فیل خود را پس بدو
نامیل مراد سیر خان سراسر کرده میر کاظم خان خواست که تخته هودج اش را کرده بر فیل او جهد مراد شیر خان اگر چه زخم کوسله داشت
لیکن بهیه خود را کارد اعانه بر دست میر کاظم خان حیان رد که بعض انگشتان دست راستش مقطوع گشت تخته از قبضه اش
در رفت و دوست محمد خان به جست و بر هودج فیل او رسیده بر سینه اش نشست میر کاظم خان با انگشتان مقطوع بر فیل
مراد شیر خان بدفعه اعانت دوست محمد خان بود و بالعاق سرا ز پیکر او جدا نمود و بنا شمشیر خان دران گیر و دار معلوم نشد
چگونه از فیل خود بزیر رسید و جنگ کنان سر کار مهابت جنگ که بمصاحب و ندیمی دلیر جان پسر عمر خان است بی بر در
سر ش را بریده آورد و سر پسر عمر را آن هم دو همه دست بعد پیش قتل نواب مهابت جنگ رسانید و آن جناب بعد جنس
مع کرا ابواب انواع ثنا باسه سرد سه او کشتو د با هیئه شکر گزاری دربار گاه حضرت باری بر خاک نیاز سود و سجده
شکر بگذارد و حیر عاقب بر سه که بمد تقدیم رسانید و حکم سواحتی شادیانه مجدد ا فرمود فوج مرهته که جانب بسیار امید و اتکا داشت
خویش بود بمشاهده امر که در خیال کسی نمی گذشت مضطرب الاحوال در کمال انفعال عنوان شجاعت و پهلوانی
عروج سیر اسبان آن بی باک گوسر سر دولت و کامگاری برولواز گذاشت و مهابت جنگ فیروز فتح و اقبال
در کمال جاه و جلال متوجه اردوی جهان گشته به بنگاه آنها شاه نکاه خود را فرود آورد شت +

ذکر ملاقات آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مع اولاد با پدر و الا گهر + +

خرد و کلان بر دم آن چیده بودند و عبور از انجا دشوار بود مهابت جنگ معبر مذکور را گذاشته بقدر دو میل برهنمائی زمینداران
بیشتر بطرف مغرب شتافته عبور نمود مردم شمشیر خان برین عبور که بی خبر آنها وقت سحر میسر شده بود آگهی یافته سراسیمه گشتند
و باضطرار توپها و آلات و ادوات حرب را بر جا گذاشته خود بدر رفتند این اول شکست و وهنی بود که بشمشیر خان و اعوانش
رسید درین منزل مهابت جنگ بنا بر پاس شبخون و حیله وریهای افاغنه سیاه درون افواج را مرتب ساخته از خیمه گاه
خود بیرون رفت و بنزدیک توپخانه کلان که سابق تر از جمیع فوج و کمتر بفاصله مردم مخالف داشت تمام شب بسر برد چون
صبح اقبال او دمید و پرتو انوار عواطف ایزدی بامداد او رسید اول صبح نماز مکتوبه را بهزاران نیاز تقدیم رسانیده و
جبهه عجز و انکسار بر خاک معرکه کارزار مالیده از جناب واهب المواهب جل احسانه فتح و ظفر بر خصم سیاه اختر درخواست و خاک
تربت مقدسه سید الشهداء ع که همیشه درچنین اوقات با خود داشت برآورده قدری ازان تربت طاهره را ناصیه آرای
خود ساخت و رقت از حد بدر برد چون اشک ایستاد از ناصر حقیقی نصرتها مسالت نمود و بر فیل خود سوار مهیای کارزار
گشته نزدیک بده معروف بسرای رانی چار کروه غربی قصبه باڑه بر آب دریای گنگا بترتیب افواج پرداخت بهادر علیخان
را با توپخانه جلوی بیشتر از جمیع فوج گذاشت و حیدر علی خان بهادر را با توپخانه دستی عقب بهادر علی خان و بپشت ایشان
رحم خان و میر محمد کاظم خان و دوست محمد خان را جای داده هراول ساخت و بطرف یمین که دریا بود فقیر الله بیگ خان
و نور الله بیگ خان و شیخ جهان یار را مقرر فرمود و بطرف چپ که مرهته آن طرف و هم بطرف پشت بود نواب صولت جنگ
و محمد اله یار خان بهادر و محمد ایرج خان بهادر و راجه سندر سنگه و پهلوان سنگه و کامگار خان و چند سردار دیگر را متعین نمود
و عمر خان را با فیل نشان خود مع پسرانش که عبارت از اصالت خان و دلیر خان و احمد خان و محمد خان باشند پیش روی خود
نگهداشت و در ساقه لشکر شیخ دین محمد را با جمعی از ملازمان و جماعه داران مقرر داشته خود در قلب لشکر قرار گرفت و شمشیر خان
و سرداران نیز با سی چهل هزار سوار افغان و پیاده های بختی بهلیه و افاغنه تازه فراهم آمده بتسویه صفها پرداخته بطرف
دست چپ خود که جوی از گنگا جاری بود و حیات خان نام افغانی جماعه دار را با چند ضرب توپ کلان از جوی مذکور
گذرانیده مقرر داشت که از طرف راست نواب مهابت جنگ بخاطر جمع گوله های توپ بر او و لشکریانش زند و خود از
کناره دریا تا عرصه بعیدی صفوف آراسته مستعد مقابله استاد و مرهته از طرف دست چپ و عقب لشکر نمایان گشته بعد ساعتی
حملات و یورشهای می نمود و بحسب ظاهر نواب مهابت جنگ را مع لشکرش نگین وار در میان گرفته از چهار سو احاطه داشتند
حق آنست که درین جنگ آن امیر صائب تدبیر و بهادر دلیر جرأتی کرده و استقلالی بکار برده که بی شائبه تکلف کمتر کسی
را درچنین مقام این قسم ثبات قدم و اطمینان خاطر میسر آمده باشد چون تلاقی فریقین و تقارب فئتین روی داد و شروع بگوله
اندازی گردید از انجا که فتح و ظفر بامداد ملیک مقتدر نصیب مهابت جنگ بود در اول جنگ گوله توپی بسردار خان
رسیده سرش را پرید و دود از نهاد آن سرمایه لجاج و عناد برآمد از کشته شدن سردار خان که مالک نصفی از افواج و دلیر
تر از شمشیر خان بود دل و پشت لشکرش شکست و همراهیان سردار خان را از دست رفته تفرقه در ان مردم افتاد نوجوانان متهور
بمشاهده تزلزلی در ان لشکر اکثری بحضور مهابت جنگ آمده التماس یورش می نمودند برفق و مدارا درجواب میفرمود
که لمحه تماشای برق اندازی باید نمود بعد ازان انشاءالله تعالی البته یورش کرده خواهد شد درین ضمن حیدر علیخان
بهادر پیش قدمی نموده پیاده های برق انداز را دلاسی ها فرموده و شلک آتشبار بران جماعه صاحب ادبار نموده

ازان طرف شمشیرخان و سردارخان نیز با سی فراهم آورده بودند که پنجاه هزار سوار بود در پهلوی او بار غلط کار از بلخ جعفرخان لشکر قصبهٔ باژه روانه شد و مهابت جنگ بعد ازچند ایام که سپاه آرام سپاه لائق بود از مونگیر مستظهر بتائیدات ربانی اعلام ظفر التیام برافراشت در همین ایام میر حبیب با الوجی پسر رگهو بهوسله مع فوج مرهته در جوار عظیم آباد رسیده از آمدن خود با واقعه آگهی داد و واقعه که اول سمت تکسار میر حبیب و مرهته باین امر اقدام نموده بودند بقصد ملاقات با دوستی مرهته رفته و میر حبیب که قصبه پدر داری و آلس افروزی در مزاج داشت و بانواع سعی در تحریک نتاد لیت مهابت جنگ و ملک بنگاله ساعی بود اما طالعش یاوری نمی نمود شمشیرخان و سردارخان را بعطای ملاح قاهره امتیاز بخشیده تا داب نوکری تواجب و برهم خود مصروف داری بهار تا بهالعولیص نموده رخصت انصراف ارزانی داشت اما عینه بنا براینات دعوای مواجب و سایر دیگر خصوص حیثیت نموده بود دیگر میر حبیب و میرزا محمد صالح و موهن سنگه و غیرهم چندکس را تقریب ضیافت طلب نموده بعد ادای مراسم مهمانی در خیمه که برای آسایش ایشان برپا کرده بودند شان داده و بسیار ملعبه خود با رفتن معار اعیان را رسانیدند که بطریق پیشکی جوالی خیمه میر حبیب باشند و سرگاه بسیار الیه قصد رفتن بلشکر خود نماید مانع گشته نگذارند که نا گفته شمار این امر اقدام نموده کار نوکری تمام کرده ایم وزین الدین احمدخان بار از ماه روانه پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر گذاشته بستند و پیکار مهابت جنگ در صورت مبلغی جهل لک روپیه که تا حال تنخواه سپاه شده است سرانجام دهند تب این راز برملا افتاده میرزا محمد صالح را از خارج مسموع گشت با میر حبیب رسانید خود را بسلامت بلشکر مرهته رسانیده بتعلیم نمود که شما بیرون لشکر میروید از انجا مضطرب الاحوال رسیده خان در اصل لشکر شمشیرخان شوید خبر رسید که مهابت جنگ رسید آنها بلطف معهود و بعمل آورده آواره رسیدن مهابت جنگ در لشکر شهرت داده میر حبیب و غیره سراسیمگی بقصد رفتن بلشکر خود نمودند درین اثنا شمشیرخان و سردارخان رسیده اظهار قائم نمودند میر حبیب جواب داد که بالفعل توقف درین کنگوها مرحب عناد و مخالف مصلحت است و سرانجام امید رسالع آهستگی و بعد رسیدن بلشکرگاه خود سعی توام نمود حالا از مهام مهم تدبیر جنگ و مدافعه دشمن است که حریف بر سر رسیده و ملخص آنکه بعد گفتگوی بسیار میر حبیب دو لک روپیه را که در اسد موعود بود وقبول نموده مهلتی را ضامن داده و استشهاد کرد که بالفعل برساند با ین تدبیر میرزا محمد صالح خود را از ان ورطه هولناک مع میر حبیب نجات داده بمعسکر خود رفت و روز دیگر بقاعده و بعض فتقال مبین روداده فاصله میان العسکرین بیش از سه چهار کروه نماند +

ذکر جنگ نمودن مهابت جنگ با شمشیرخان و سردارخان و میر حبیب و جمیع مرهته ها که بهیئت مجموعی کمتر از هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده نبوده اند و ظفر یافتن بر ان فوج انبوه بمحض تائیدات ایزد جبار + + + + +

نواب شجاع الملک حسام الدوله محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ که در تدابیر حروب و جنگیدن با اعدا در زمان خود عدیم المثال و نظیر نداشت لب دریای گنگا را دور پیدا نمی ساخت مدینه کناره اش بسی گذاشت چون از قصبهٔ باره برآمد دریا پیکو چکی که سالی گنگا بوده حالا دریا آن طرف راگذاشته آن طرف جاری گردیده در میان جرسره که دریچا با معروف مدینه است افتاده و باقی مقتدری که آب این طرف مانده بود و مردم شمشیرخان معبران را محکم گرفته بودهای

خود را به کمک شجاع الملک بهادر مهابت جنگ و بعض سوانح اثنای راه

سیف خان فوجدار پورنیه شیخ دین محمد ولد شیخ مجاهد را که جماعه دار عمده سرکار او بود با یکهزار و پانصد سوار برسم اعانت فرستاده خود بعذر بیماری تمسک جست شیخ دین محمد از گندهه گوله عبور گنگا نموده در زمانیکه مهابت جنگ بمونگیر رسیده روزی چند بنابر بعض امور مقامات داشت وارد سلطان گنج گردید و مرهته خبرش شنیده از حوالی لشکر مهابت جنگ ایلغار نموده شیخ مذکور را مع همراهیانش فرو گرفت او تمام روز با جمعیتی که داشت جنگیده پایداری‌ها نمایان نمود و بمستعجلی را فرستاده مهابت جنگ را اعلام کرد مهابت جنگ اگرچه فرستادن فوج دور از خود صلاح نمی دانست اما بضرورت پسران عمر خان و دیگران را بکمک او فرستاد هنوز آنها نرسیده بودند که مرهته قریب شب دیده وقت غروب آفتاب بمعسکر خود برگشت و شیخ دین محمد فرصت یافته وقت شب کوچیده اول صبح بکمکیان ملحق گردید و باتفاق بمعسکر مهابت جنگ رسید روز دیگر بملازمت و شرف حضور مهابت جنگ رسیده مورد تحسین گشت در ضمن ذکر احوال التماس نمود که باروت عنایتی سیف خان درین جنگ باختتام یافت قدری از سرکار عنایت شود تا در جنگ افاغنه حاجت بالتماس نباشد مهابت جنگ درین باب استادگی نموده در صرف باروت استعجابها نمود و شیخ مذکور اظهار امتداد مدت جنگ که از صبح تا شام بود میکرد مهابت جنگ در قبول آن تردد داشت بهزار سماجت قلیل باروتی عنایت نمود محل تعجب است از چنین امیر مقتدری در چنین اوقات اینهمه سماجت در اعطای این قسم اشیا فاعتبروا یا اولی النهی و در عبور همین سفر دوست بیگ بدخشی که یکی از جماعه داران سرکار بود شخصی را گرفته آورد و بعد استفسار و استکشاف معلوم شد که خطوط عطاء الله خان بنام شمشیر خان و سردار خان مشتمل استدعای مرافقت و موافقت و ترغیب باتحاد و اخلاص و تحریص و تشجیع بر محاربه همراه دارد چون مهابت جنگ به بهاگلپور رسید مرهته مع میر حبیب از جنگل بر آمده بر سر تاله چینانگر اندکی باساقه لشکر پیچیده و بعضی مردم بنگاه را رنجانیده رو بلوای فرار نهاد و چون عساکر منصوره مهابت جنگ وارد مونگیر گردید راجه سندر سنگه زمیندار تکاری که پرورده مهابت جنگ و حقوق شناس عنایات او بود مع کامگار خان مئین زمیندار نرهت و سماسی بملازمت مهابت جنگ رسیده مورد عنایات گردید و متقارن ورود آنها زبدة العلماء اسوة العلماء کاشف رموز خفی و جلی مولانا میر محمد علی ادام الله ظلال افضاله بمهابت جنگ رسیده بشرف ملاقات خود مشرف فرمودند اندکی از احوال سعادت اشتمال ایشان در پایان ذکر سلسله مهابت جنگ و رحلتش از دنیا مذکور خواهد شد و خادم حسن خان هم که از رکاب و رفاقت مهدی نثار خان برگشته بعظیم آباد می آمد نزدیک پهلواری سانحه هوش پرداز کشته شدن خاوند خود و هیبت جنگ بهادر شنیده بنابر بعضی جهات راه بدر رفتن نیافت و با شمشیر خان بوده انتهاز فرصتی می نمود خبر قرب وصول مهابت جنگ شنیده از لشکر افاغنه گریخته در مونگیر ادراک شرف عتبه بوسی نمود و اسمعیل قلی خان که حاکم مونگیر بود از آنجا گریخته در مرشداباد بملازمت مهابت جنگ [illegible] گردید اما از نظر افتاد ❊

ذکر نهضت شمشیر خان با افاغنه فراهم آمده از باغ جعفر خان بداعیهٔ استقبال مهابت جنگ و ملاقات افاغنه با مرهته و میر حبیب و محاربه هر دو فرقه باهم بگمر

بکوار رسید که ما الطاف بی نهایت و با انواع عواطف و عنایات مشمول بوده ایم اکنون غیر از جانفشانی اراده دیگر نیست
و معهود کرد اگر سر قول خود بماند قید پیمان را پایان مقرون گردد بسعی کیند سلسله پیمان بیدا اعتماد وارد یاد و وثوق مس گردد چون
قبول نمودند نیاز آن را عامه سامعه از جمیع رؤسا در باره دعا قاق والپاق قسم گرفت و بعد از آن گفت که من بدون سپاه ستم
و وجود مشار الیه سامان دیگر مس باسی که لوازم الاد است ندهد بایدی وجوه مذکوره قسمی بهم بود و سر گردی چنین حال که سه
مسافه جان خود در راه مس بدایه مس باید صرفه دنیا و کمال بهم کرد لیکن مسئول آنکه میر و روسا بار از طلب خود ارس
امیر بیدرنگ سپاه بهم مقبول نموده در امر رفاقت یکسو متحد شدند آنگاه مهابت جنگ در فکر سرانجام زر افتاده مبلغی
از مهابت جنگ و بسی از روشنائی بیبی صبیه نوازش محمد خان و از جگت سیته و دیگر مهاجنان و ساهوکاران و جیان بیرون
گرفته بجواه سپاه داد و ربیع اول بسر بود و بهم از سر سوم انجام و سپهی باسی قاید در سوالا قوج مرهته نوای شهر رسیده
شروع بهنگامه ساز نمود چون مهابت جنگ مرهته شجاعت دار و دیکها و یک محل بسی پاید و ستیزه آوری آنها معروف العرار
و کربری باشد در پیش عظیم آباد خاطر شان بر نموده روید از آن جانب کمی تعاقب مرهته تجشم فرمود و تا سرانجام
سفر عظیم آباد و تهیه اسباب در محل مذکور استقامت ورزیده صولت جنگ برادر بهنگوان گوله فرستاد که سد راه مرهته
از ساحل ناشهر بوده مسالک وصول رسد و ملاقات مسدود دارد تا گرانی روی دهد و فرمود که مر امحاربه با افاغنه
بسمت تا عظیم آباد منظور نیست اغماض از آن امکان ندارد و مرهته در این لواح انتشار دارد و بند از تنبیه اهل اخرین
صورت نمی تواند گرفت هر کس بهر جا می که داند و تواند برود و استماع این مقال اصحاب قدرت و استطاعت نموده
آن طرف گنگا یعنی شاملی دریای مذکور با کس متعلقه خود را کشید و مردمی که را طاقت و استعداد نمود در جا بپا
خود بمرشدآباد دسته بوکلا علی الله تعالی آرمیدند و مهابت جنگ تهیه حرب دیده و از سرانجام مهمایکه باید فارغ گردید
شخص میان و اعطاء احسان بالیف قلوب سپاه نموده در اوائل ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت هجری
با پانزده هزار سوار و قریب پانزده هزار برق انداز رایات عزو جلال بسمت عظیم آباد برافراشت و از راه
بسمت نموده در چهار پاره ده که سه کروهی مرشدآباد در راه عظیم آباد واقعست نزول نمود و مهابت جنگ مهادر
و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ را با پنج شش هزار سپاه گذاشته میر محمد جعفر خان را بیر متعین مرشدآباد نمود
و با آنکه سالهای بسیار خدمت بخشیگری میر مذکور منصوص بود بوسیله التماس و التجای مهابت جنگ درین
عرصه با چندی قبل این سانحه برای اشتر ساو دلجوئی او مرتبه نایبه از عزل نوازش محمد خان خدمت بخشیگری
بنام میر محمد جعفر خان مقرر شد و مهابت جنگ که مرهته در حوالی مرشدآباد و لو دفعه آن می شد که در کوچ جاری
لشکر منصور بوده مانع وصول اجناس غله باعث حرج مردم و عسرت معاش لشکریان خواهد شد فرمان داد که
لقالان عمده ار دو و دیگر جمعیکه استطاعت داشته باشد بقدر مقدور غله و غیره مایحتاج بر سواری بردارند
علاوه بعد استحکام مهام صرورسی از چهار پاره ده الکام ارسال برافراشت و موضع اماد سهت گماشت و ...
بعد ... شارع معروف را گذاشته و دست از مرشدآباد بر داشته از راه جنگل بر ای تعرضات افاغنه بر آه عظیم آباد

ذکر فرستادن معین الدوله سیف خان شیخ دین محمد جماعه دار ملازم سرکار

رفقای خود را که دو سه هزار کس بوده اند جمع کرده مستعد مقاتله می شدند با این صورت حق تعالی که آن مکان را از
چنین حادثهٔ عظیم در امان خود محفوظ و مصون نگهداشت و حسینه هیبت جنگ را سید محمد اصفهانی که پدر زن میر حیدر علی
کوتوال شهر و داماد میرزا داراب مرحوم بود بالتماس میر حیدر علی بر داشته آورد و جنازهٔ او را میر صاحب افسر او که
بر سر دروازه از صدمات پا پاسبانی محفوظ مانده افتاده بود نیز بهمرسانیده کفنی که از کربلای معلی آورده بودند
داده و در زمینی که الحال معروف بمقبرهٔ هیبت جنگ در محلهٔ بیگم پوره از محالات عظیم آباد است و زر خرید هیبت جنگ
مرحوم بود دفن نمود و شمشیر خان و نامراد سراسر عناد چون خبر حرکت مهابت جنگ از مرشد آباد شنیدند بی حیائی
را کار فرما شده زن و دختر احترام الدوله را با پسر کوچک او و میرزا مهدی نام بر رتهه بی ستر و غلاف سوار کرده
از رستهٔ بازار عظیم آباد عریان و در نظر مردم نمایان بلشکرگاه خود بردند و مورد لعن و طعن موافق و مخالف گشتند
و در چند روزه اقتدار استیلا و زر و وبال خلائق بر دوش خود بمرتبه بر داشتند که غیر از نویسندگان اعمال دیگر برا
مجال تحریر و تسطیر آن نیست و قریب پنجاه هزار سوار اندی که کمتر ازین پیاده ها که آنهم اکثری افاغنه بودند بهم رسانیده
و هر پشه را که با خود از بد نهاد سلامت وار رسال سفر اتفاق نموده بودند نیز بکدل گردانیده و تمام توپخانهٔ عظیم آباد را با سرانجام
مهیا عازم حرب مهابت جنگ گردیدند*

ذکر رسیدن خبر وحشت اثر کشته شدن احترام الدوله بهادر هیبت جنگ بمهابت جنگ و استعداد نمودنش بجنگ افاغنه و آمدن بعظیم آباد و ظفر یافتن بر شمشیر خان و میر حبیب وغیره معاندان بتائید ایزد سبحان*

زمانیکه مهابت جنگ بداعیهٔ حرب و تنبیه میر حبیب و جانوجی مرهته از مرشد آباد بر آمده و اواسط زمستان در امانی گنج
خیمه داشت خبر این حادثهٔ عظمی و سانحهٔ کبری رسید اگرچه باعتبار تسلط چنین مخالفان قوی جنگ که صاحب اولوس
و با مرهته متفق بودند و چنین فرزندی که چشم و چراغ خاندان و بنا بر رشادت در امور ریاست با خود همسر و همداستان می بود
بقتل رسید و برادر و دختر و دختر زاده با قید و ذل اسیری گرفتار شدند و صوبهٔ عظیم آباد از تصرف بدر رفته بدست
مخالفان افتاد و اکثر خویش افغان بود نهایت اضطراب و تشویشات عارض مزاج مهابت جنگ باطنا گردید
لیکن در ظاهر احوال اصلا و قطعا سر رشتهٔ صبر و قرار و عزت و وقار را از دست نداده در کمال استقلال باحضار
تمامی رؤسای فوج از صغار و کبار فرمان داد بعد حضور و جلوس آنها سر حقهٔ راز بر کشود و فرمود که صاحبان جنگ
آمد و نشست آمد فرزند رشید من کشته شده و برادر و فرزندان من بذل اسیری گرفتار آمدند بعد وقوع چنین حوادث
زندگی ناگوار و غیر از کشتن و کشته شدن چاره کار ندارم ارادهای شما چیست و یار و یاور من درین امر از رفقا
و مخلصان کیست همه با متفق اللفظ معروض داشتند که ما مطیع و منقاد و تابع حکم و ارشاد بعد استماع جواب ملازمان
فرمود که چون حقوق رفاقت شما از سالها بر من است هر که داعیهٔ رفاقت و اعانت من داشته باشد من هم جان و
مال خود را از و مضایقه نخواهم داشت و هر کرا رغبت نباشد متعرض احوال او نیستم چه هر گاه موت را بر چنین حیات
ترجیح داده باقسم برای سر دن معینی در کار نیست الغرض حاضران همه بیکزبان بعرض رسانیدند که پرورندگان حقوق

وکشتی خاصه سوار شده که عمارت از بحره ناسند مرخود رسیده بود سردار بلاخان عرض کرد که درین وقت شهر مثل عرصه قیامت
است خواهر آغا غمه استحکام نیافته اگر بر کشتی مع مخصوصان و احمال و اثقال متبع الافلاک سوار شوند بسبب اندیشه جدی بتوانیم برد
و تا بنگاله بیشتر از سه گروه سه رویم دیگر کسی را نمی‌رسد الحق صلاح خوبی بود مقدرات نگذاشت که عمل آید بعضی کسان
خیالات دور از کار و اندیشه های غیر صواب نموده در مهلکه عظیم انگندند بعد چند روز مراد شیر خان چون مشیر الاولی کافی گشت
کسی را فرستاده عبد العلی خان را پیغام آمدن برای ملاقات فرستاد و عبد العلی خان بطوریکه سواری رئیس معمول بود که برود
سرباسکی خود با چند سوار و پیاده رفت و به گرگاه سردار رسید بعضی از خواص مراد شیر خان سرفراز و بار الخاص بیرون
آمدن رفقا و رفتن بدون یراق نمود و عبد العلی خان بگمان آنکه اگر بدی با من منظور داشت با وجود قدرت این قسم
چرا سبب طلبید سرو فرو گفته ادعا نموده بدون یراق با دو سه خدمتگار اندرون رفت و آن بد عهد شباب سپرده
را شرف اتباع خود داده عبد العلی خان را سرباسکی خود مع معتمدان پیش شمشیر خان فرستاد و شمشیر خان بمجرد استماع
این خبر سر به پا دویده در مجلس خیمه خود دریافت و عذر خواهی زیاده از حد نموده بعزت و احترام سرباسکی خود نشانید
بجانب ناموس فرستاده دو سه کس را بر دروازه برای محافظت نشانید بعد چندیکه مردم عبد العلی خان سامان پریشان
گشتن آغاز نهادند و جوانمرد هیبت جنگ ناین طرف استیلا یافت توهم بیجا از طلبیده در خیمه مقید داشت و بسی
مراد شیر خان ولد مصطفی خان عریان نکشتنش داد چنانچه بلا زبان او خان مرقوم را حسب الامر بر کشتی سوار کرده
آن طرف دریا سپرده با مر مامور مستقر شدند و عبد العلی خان مع رفیق خود چند روز حال مهلت اصلی بود و در گفت کار
خواسته ان مشغول بودند که درین اثنا حکم مخالفت رسید و چند کس را سر گردانیده بسیاه صادق باعث این استیلا
و صاحب اعمال عبد العلی خان گردیده بجابه اش آورد بعد وانکه اگر هیبت جنگ روزی باید عبد العلی خان
از جانب خود تحصیل و معتمد سیادت وا رسیده درین خصوص نگر دد و سه سازمان کار میدار سرش کشته حسب الامر
هیبت جنگ کا وسبهاسوده اخراج کرده بود وقت رسیدن خبر هیبت جنگ رمیدا بلا تامل کوه هجوم آورده
خان مرقوم باریکه همراه داشت مع معدودی از رفقا باستقلال برآمده خود را بر بهانه سید علی قلی خان قلعه دار
آسمان محل ملتی و شبان بود سپری پیش آمده بر قلعه جاسوسی داده خانه فقیر که عمارت ارجانه والد است از عمارات
تاراج و عمارت اغاعه حق تعالی باین تقریب محفوظ داشت که اول سپکار جماعه داران سیلیه لازم بالکه در آن وقت
همراه سپه سیلیه بود محافظت در پاسبانی حرم سرا و دیوان خانه نمود و بعد از آن روز دوم هم مشاور خان که بهایت
معزز الدوله شمشیر خان و احسان والد او این قسم ثابت بود که او قرضی از والد داشت و والد وقت رفتن از
عظیم آباد کاغذ تمسکات ده دوازده هزار روپیه را چاک نموده زر مذکور را و بخشیده همین قسم شیخ محمد صلاح لکهنوسی و
کمال الدین خان که سر بسیکه زیر بار احسانش بوده اند در محافظت کوشیده مقبل این سابقه مشاور خان از شمشیر خان
مملکت گرفته بود که بوسیله سید هدایت علی خان پس باید گشته در وقت تسلط اران جانه تعرضی نیابد که دعا الاسیر تا ثنا
دولتخواهان هیبت جنگ را الحق خواهم داد چون شمشیر خان با او وعده داده بود جهت استمالش حکمی داشت قبول نموده با
مشاور خان عهد و میثاق نمود که بقسم عوض او عمل نموده بود ازین جهت مشاور خان مع شیخ محمد صلاح و کمال الدین خان
و بعضی در دیوان خانه بوده آمده وقت بعد ماکنه بود و مدتی که کسی مرتکب فقره گشته اذا و دست مسی نمود

مایوس گشت چون اسباب دوربانان و دولت سرای امارت را گریز گرفته بجانهای خود رفتند سید علی خان که در تکیه نشسته مهیای
رفتن حضور هیبت جنگ حسب الطلب او بود و استادان و اتالیقان اراده همراهیش داشتند باستماع این خبر وحشت زده
سید علی خان را درون حرم سرای هیبت جنگ افگنده خود ها متفرق شدند و آمنه بیگم دختر مهابت جنگ مادر سراج الدوله
زن هیبت جنگ دروازه ها را البته آهنین حیرت بود اما سید علی خان را از راه های خانه خود که اتصال بجاهای خانه شهامت جنگ
داشت بدر کرده گفت بهر نحویکه دانی و توانستی خود را بخانه نهالوسی خود عبد العلی خان برسان عبد العلی خان دران وقت و
بخانه شیخ عبد الرسول بلگرامی که از جماعه داران مشهور و خواهر زاده شیخ الهیار بلگرامی سربلند خانی بود از مهابت جنگ
مرخص شده بوطن خود میرفت برای تودیع او رفته نشسته بود و سید علی خان برادر فقیر دران وقت چون طفل بود مضطرب
الاحوال استاده نمی توانست که بطرفی راهی سر دنیائی از اتفاقات الهی بهر رسیده او را شناخت و ترحم کرده دستار زنار سینی
را از سرش دور افگنده و کهنه چادری بسر و دوشش انداخته همراه خود از راه لب دریا تا بخانه عبد العلی خان رسانید و منت
و احسان بر پدر و مادر و جمیع اخوان و اقاربش گذاشت شمشیر خان سلسله چند دران مکان پایید و حیات خان را که
بهانه ملاقات حاجی احمد فرستاده بود حکم بگرفته آوردنش نموده حاجی باستماع این خبر مضطر و متحیر گردیده خیالهای سخت
المطلع زر دلنشوان راه بدر شدن نیافت و الا اگر بر اسپی سوار شده بیرون میرفت ممکن بود که خود را نزد راجه سندر سنگه
یا بطرفی تواند کشید طمع و تقدیر دامنگیر او گشته نگذاشت تا آنکه طالبان بدرش رسیده جستجو آغاز نهادند و او از
دیواری یا رخنه بدر رفته در خانه حائکی یا اسکافی پنهان گشته آخر بدست آمد و تا هفده روز یا کم و بیش مقید و با نواع
سیاست مبتلا بود و در رهای مدفون او را از تحت قدم شریفی که در خانه خود بنا نهاده بود بر آورده بردند و دیگر زر و جواهر
بمر در و تعزیرات موفور اقرار کنانیده بر می آوردند و میگرفتند تا آنکه میگویند قریب شصت هفتاد لک روپیه و اشرفی
و جواهر علاوه آن از خانه اش بتحصیل افاغنه در آمد و از اموال زین الدین احمد خان مرحوم آنچه اشتهار دارد قریب
سه لک روپیه نقد بر آمد و از بعضی کسان بسیار کمتر که عدوش زیاده از چند هزار نبود مسموع گشته والله اعلم بالمعلومات
بعد از آن که رحلت حاجی اتفاق افتاد بر لب دریا متصل بده سبل پور چند قدم پیشتر از باغ جعفر خان بنوعیکه مقدر
بود مدفون گشت بعد از قتل زین الدین احمد خان مرحوم و اسیر شدن حاجی احمد شمشیر خان بر سر دو خانها چوکی
نشانیده خود بباغ جعفر خان رفته اقامت ورزید و در شهر مراد شیر خان را گذاشت و بقصد محاربه مهابت جنگ
افتاده دست بذل و احسان بر فوج فاصد برجماعهٔ افغان کشاده و در قائم باطراف و اکناف فرستاده او لوس خود را
از هر سو طلبید بسبب تقدیر دران سال افغان مثل حشرات الارض از زمین می روئید چنانچه احمد ابدالی از
قندهار و هرات بطرف شاه جهان آباد لشکر کشید و علی محمد روهیله بعد چندی درین هنگامه آمد آمد ابدالی سهرند
را گذاشته از راه سهارن پور بموریه خود را به بریلی رسانید و آشوب عظیم در تمام هند بهم رسید القصه هر روز سی
بنام [illegible] یار [illegible] افغان [illegible] مردم عظیم آباد رسیده بعد استفسار معلوم می شد که فلان افغان با این قدر جمعیت
از فلان جا بر فاقت شمشیر خان و سردار خان آمده و عمله و ارکان شمشیر خان و بخشی بهیلیه دست تطاول بر سکنه
شهر دراز کرده کم کسی از دست ایشان تاراج و غارت و بی عزتی آنجا عهٔ محفوظ ماند و عبد العلی خان تمام روز در خانه
شیخ عبد الرسول مذکور گذرانیده شب بخانه خود رفت دران وقت کشتیهای خانه ایشان برای بار بردار [illegible] ملا حان

سپاهی تخمیناً مع سه هزار کس تندے کم و بیش باشد و تمامے تیر بند و سیله‌های بدکنش آمده وارد و بسلام با داب بجا آورده پیش آمد
و با معتمدان و شناسان همراهے بوده و ملازمت نموده هر یک گرد آمده و نشستگیان همراهی بطرف عمارت رب عمارت چهل ستون که راه طرف محل سرا
بود هیبت جنگ بنوعے لطف نمود بعد ازان مراد شیر خان با مراد خان بعد کس افغان مسلح و مکمل معتمد در رسید وارد و با داب بندگی عرض
سلام نموده هیأت مجموعی پیش آمده و در عمارت چهل ستون از هجوم ره پیدا شد هیچ یکی بعد ملازمت هیبت جنگ در آمد و مراد شیر خان روپیه پیاده نام و
نشان سرافغان معروض نمود اسد هیبت جنگ نظاره مینمود که شمشیر خان کی می‌آید او و سه کاره با الماس میبودند که سوار شده در راه
است مقرب اداکی شرف حضور مینماید تا آنکه شمشیر خان مرد یک سکوبره که تو اسلے که بر دروازه قلعه پخته با دسالہ دارد در دروازه
چهل ستون بفاصله دو تیر انداز است رسیده بود سوار شد و رسید افغانان همه که کمتر از سه چهار هزار نبوده باشند همراه آنکه
او پیاده و با دامن کمر بسته و مسلح و براق شمشیر خان را در میان گرفته تا پای و بام رسیده آمدند در دروازه چهل ستون
با دروازه سرستی حصار شهر بسته یا باز بیاران اصرار بود چون جمعی زرد و شمشیر خان تا سماسه مذکور رسید مراد شیر خان
افغانان همراهی را گفت که بر ساسه برخی سویده با نگیرند تا شمشیر خان مع همراهیان خود آمده ملازمت کند مبادا که
رسانیده بر هیبت جنگ از هجوم نموده باشد سگ و بند نوبت بعد از رسیدن خان رسید خون تا بعد گر موعود بود که
سمت او عاید نمود لرزه ساید آتش اشتعال و دستش میلرزید هیبت جنگ که بان بدست او داد شاید که دیگر راست
با اسد دستش افتاد هیبت جنگ متبسم شد و گفت که بیان قسمت سما امداد دیگر نگیرید و متوجه طرف بادبان گشت بطرفش
بانس بود که رسید با رشید کنارے از کمر کشیده بر سینه هیبت جنگ زد تا اینکه دستش لرزان بود کارے نکرد و محمد عسکر خان
شارل این حال مریاد کرد که یاران و تان این چه بیک حرامی است درین گرمی هیبت جنگ نظر بالا کرد و دامان عمامت
دید و دست بقبضه شمشیر برده کرده و داشت در بارساعت مراد شیر خان تیغه که در دست داشت کشیده میان ابرو
رو کرده بر هیبت جنگ زد به تا منتهی گاه حایل سرید و هیبت جنگ مرده بر تکیه بیفتاد و آن شقی یا دیگری
سرش را بریده به پاره اسپ مرید و سه اهل کمانشه سرگرم شد این داخلی مسجد نشسته گوش جی هالش رانده رود پوس جوش
از سر محل پیش آمد و به سرے درست سحواسد نمود میر سرتیغے دوید و بکمال رندگی او خود را سپر وار بر هیکل
انداخت و در پیره و رسیده شد و محمد عسکر خان شمشیر هیبت جنگ را کشیده و دستی بقدر طاقت صیانه معمول اما کشته
که همراهش بود در حرم شمشیرے بطرف تیغه راست با هیچ مرد دم سر لاش عسکر خان را بر زانوے خود گرفته بها
نشست و همراه لاش برماست پادشاه نوار حاکم سعسلار که هم که از ساهیر مردم عظیم آباد در عهد نظام
الدوله بهادر و رئیس الدوله آمد و اعتبارے داشت درین ایام تعرضے با هیبت جنگ بهم رسانیده امیدوار
ارتقا معارج دنیا و دین کسش و کوشش مقتول گشته به نور درعرصه عقبی گردید و در بعضے وارد هم سلاح خانه
که بطور عهده در دست گرفته استاده بود دستیار امشرف توپچا به و دستی شمشیر دیگرے را بدست آورده داد دلاوری
سپاس بکوارسگے داد القصه تاب مقاومت جمعی اهالی ان افاعه جنگیده و سرخ رو بعالم آخرت شتافتند مرلیدهر و میر عبدالله
مقطوع الید اران معرکه [illegible] رام نارایں و دیگر متصدیان بعضے مجروح و بعضے غیر مجروح تاراج شده و راه
میر عبدالله [illegible] بهادر [illegible] تا دو کس و کریده و کنارے راه اعتلامی جست شاه سنگے میر سلاح آخرت
قدم نهاد ارباقی ماندگان هر کس بطور یکه دانست و توانست بدر رفت چون این غلغله بلند و مردم را که حیرت

چون مقدر نبود بظهور نرسید که هر یکی ازین هر دو در باطن این اراده داشتند که بعد انفراغ از قتل هیبت جنگ کار دیگری
تمام کنند و بانفراد خود مالک ملک و دولت باشد والعلم عند الله تعالی القصه در عشره اواخر ماه محرم شروع سال شصت و یکم
از مائه دوازدهم هجرت ملازمت آنها و آمدن بخانه هیبت جنگ معین گشت درین ایام عم راقم مهدی نثار خان که نهایت
معتمد الیه هیبت جنگ و سرمایه استظهار او در چنین احیان بود بخدمت پرگنه سرس کتنبه و تنبیه و گوشمال کشن سنگه زمیندار آنجا
مامور گشته اکثر سرداران معتمد کارآمدنی مثل خادم حسن خان و احمد خان قریشی و امثال آنها مع راجه سندر سنگه زمیندار
تکاری متعین او بوده در حضور حاضر نبودند و اکثر که حاضر بودند ممنوع شدند که کسی از فرقه سپاه روز ملازمت شمشیر خان
و سردار خان حاضر نشود و چوبداران خانه بخانه جماعه داران و رساله داران گردیده حکم حاضر نشدن دران روز رسانیده آمدند
و این بنا بر تکمیل اطمینان آنها بود و فی الحقیقه طمع در بعضی عظائم امور و قضا که بر عکس آن جاری شده بود چشم هیبت جنگ
را کور ساخت و الا آن عزیز در هوشیاری و مآل اندیشی هر چند مقلد مهابت جنگ بود اما گویا گوی سبقت در معاملات
دنیا از وهم ربوده قدمی چند پیشتر رفته بود و فقیر چار روز قبل ازین سانحه باراده ملاقات والد عازم بر سیلی و غیره محالات
که خدمات آنجا از طرف غازی الدین خان فیروز جنگ خلف آصف جاه داشت گشته دو سه منزل پیشتر رفته بود و بحسب اتفاق
از غرائب امور آنکه روزیکه هیبت جنگ کشته شد همان روز وقت عصر فقیر بی آنکه قائل را ببیند شنید که کسی میگوید که شمشیر خان
هیبت جنگ را کشت و روز دوم از استماع در منزل اتهی مضاف پرگنه غازی پور مجرد و جان چندار پرگنه بهوجپور که ملازمان
عامل آنجا بودند رسیده خبر کشته شدن هیبت جنگ و غارت شدن فوجدار سرکار شاه آباد از دست زمینداران
آنجا بنا بر بر همی عمل ظهور و شیوع یافت ❊

ذکر کشته شدن هیبت جنگ و انتقال او ازین جهان تاریک و تنگ ❊

اما کیفیت کشته شدن هیبت جنگ مرحوم آنکه یک روز قبل از ملازمت شمشیر خان سردار خان مع رفقای خود آمده ملازمت
هیبت جنگ نموده موافق دستور بیڑه های پان تسلی گرفته بخیمه های خود رفتند روز دیگر بطور روز اول هیبت جنگ در چهل ستون
نو ساخته خود اول روز بر آمده بر مسند نشست و محمد عسکر خان که ندیم و واسطه جواب و سوال با افاغنه مذکور بود و میر مرتضی و
میر عبد الهادی و مرلیدهر هرکاره و رمضانی تحویلدار سلاح خانه که اصلش قصاب بود و سیتا رام مشرف توپخانه دستی که
پیشکاری خادم حسین خان داشت با چند نفر خدمتگار حاضر و چوبداران و چیله ها بدستور دربار بجای خود بنا بر توزک
استاده و میر عبد الله صفوی نسب که از اعیان نامدار عظیم آباد و صاحب اندک زمین و املاک موروثی بود و بشاه بندگی از پیرزادهای شهر قریب باغ جعفر خان
ساکن و مجاور آستانه قدم شریف خانه خود بود و ازین قبیل دو سه شخص پیشه اکابر وضع برای مجرا حاضر آمده مصاحب بودند و محمد عسکر خان مع مهتاب رای
کهتری زاده که رفیق پرورده او بود پشت سر هیبت جنگ متصل مسند نشسته او هم سلاح و براستی نداشت و احدی از مذکورین شمشیری
در دست بلکه اکثری مثل میر مرتضی و میر عبد الهادی و محمد عسکر خان و مرلیدهر هرکاره کاردی هم در کمر نبندند نداشتند
مگر رمضانی مذکور سیف هیبت جنگ موافق ضابطه در دست گرفته استاده بود و راجه رام نراین دیوان و بعضی متصدیان
عمله دیوانی و سه چار نفر منشی در منشی خانه تخمیناً بقدر پنجاه گز دور از چهل ستون بطرف شرقیش نشسته بودند و عنایت یاب خان
که پیشتر خانسامان والد فقیر و دران زمان ملازم هیبت جنگ بود و میر سامانی خانه اش داشت نیز حاضر بود و اول

خانی از تعدد جمعیت وا دارند بنابرین علاقهٔ نوکری این دیار موجب مفاسد و درین صورت ملتمس آنکه اگر ارشاد شود سرداران مذکور
را با جمعیت سه هزار سوار نوکر نگهدارم لیکن چون خانه‌زاد تنخواه این سپاه درین صوبه گنجایش ندارد و نقد و جنس جمعیت ده سپاه
این جمع از سرکار مرحمت شود مهابت جنگ اگرچه از آن انکشاف این امر شد آخرالامر پاس خاطر صبت جنگ نموده
مقبول سپه که در صورت عدم قبول معاسدی از حال مهابت جنگ ساخته بود قبول نمود و مشارالیه مقتضی الزام مبادرت
نموده از پیشگاه رای نواب صبت جنگ آگهی داد و بعد رسیدن میر محمد کور احترام الدوله بهادر صبت جنگ با سپاه افغانان مذکور که
اسدعای ملازمت آنها نمود و پیام نوکری فرستاد آقا عظیما مرحوم ولی قلی خان مرحوم و محمد عسکر خان مرحوم بواسطهٔ
سوال گردیده آنها بهر صورت مشغول شدند چون آنها هم تا مدار عظیم بودند قبول نموده با ایشان عهد و پیمان با امان
ملاطفت داده گردیدند حسب الحکم سرداران شان تمکین آمده نوکری قبول نموده مراد شیر خان در سنگ شمشیر خان و مراد شیر خان
همشیره زاده او و سردار خان و بخشی سیلیه روانه گردیده در ایام عاشورا شروع سال شصت و یکم از مائه دوازدهم آن طرف
گنگا رسیده و فرود آمده و آمد و شد مردم از طرف صبت جنگ نزد آنها گرم بود آنها موقوف ملازمت و آمد و رفت
دربار ساز انداختند که از مهابت جنگ و صبت جنگ دربارهٔ عبدالکریم افغان و روشن خان لطور رسیده بود ظاهر
می‌نمودند و صبت جنگ از آنها وسواس زیاده از آنها با انواع مختلفه واجبات نسبت میسر بود تا آنکه روز رسیدن لشکر
افغانان خاطر خود از اظهار آن کردن شان بدون اطلاع سرکار و مهابت جنگ حاصله که با اصلاح رسید و مگو سید میر
که ملک خود میر را همدستی و سید علی خان را در سلک تعیرکه نداد و پیش گرفته و محمد عسکر خان سوار شده بی حرارت
کس همراه نمود و همه شمشیر خان که بر لب دریا داشت ردیف رسول نمود و شمشیر خان تا لب آب استقبال نموده رسم سلام
و آداب بتقدیم رسانیده و خیمه خود در پرده برسند نشاندند و خود با ادب ایستاد چون صبت جنگ سالها حکم کشش
نموده بود و مراد شیر خان و دیگران آمده سلام و ارده عام نمودند و بعد یکدیگر رایدند مراد شیر خان شمشیر خان در دست
صبت جنگ دست انداخته در زمان پیموده از مدار شمشیر خان او را کشتن او درخواستند اما او گفتگو با اتحاد مخالفت
دران زمان و هم زمان صند سبب ... اصلاح ندانسته بهانه جاری بیرون خود در الطور مطالب لشکر
سید علی خان این ماجرا هم جو ... چون شاهجهان آباد برگشته بود دخل می‌نمود
لیکن صبت جنگ ازین اسیدان و سپع مطلع نگردید و قصابچیم از اردو ... شمشیر خان میل ... موافق مبالغه در
در کشید و ارشد گدا رایند صبت جنگ عهد ... نموده مگر صبت و ... والهیان خاطر او نموده برگشت و پیروانگی
عبور دریای گنگ ... امر آورده ... عبور را با عبره دریای جعفر خان شروع گشت اول سرداران مع همراهیان خود
عبور نمود و صبت جنگ خان قسم پنهان باسکه سواره و میر ... نجم الدین ... سردار خان با همراهیان خود
آمده همراه ملازمت نمود مشهور است که او درین دعا شرکت و اطلاع نداشت چنانچه خود پیش شاه محمد امین و شاه رستم
که دران وقت از سپاهیر دولتیان و طالب علمی ایشان یکسان بود و کیفیت آن ... و ... بقسم ظاهری نمود
که من از علیکه این سرود سلطنت شمشیر خان و مراد شیر خان نمودند آگهی ندارم و الا از رفاقت ایشان بسر باز می‌زدم
اکنون ناچارم چه کسی این سخن مرا با ور نکرده اگر ترک رفاقت نمایم پست ملکی و با مردی مرد عواید نمود و ...
پیاس آبروی خود ... آثار ... شروع گشته که حقیقت که این حرارت از اسرار شمشیر خان و سرداران

اندک مسافت محاربه با جانوجی و میر حبیب رو بداد و دلاوران همراه مهابت جنگ بر سر سهام و ضرب حسام چون اصنام
و شلک برق انداز ان آتش بار دود از نهاد و دمار فوج دکهن بر آورده بسیاری از مرهته ها را بخاک هلاک انداختند جانو
مشاهده این حال شکسته بال گردیده بقصد تاخت و تاراج مرشدآباد دوید مهابت جنگ باستماع این خبر در تعاقبش کمال
استعجال نموده فرصت نداد که آن گروه انبوه ضرری بسکنهٔ شهر توانند رسانید جانوجی که ضرب دست اسلامیان در نظر
داشت در حوالی مرشدآباد حرکت مذبوحی نموده خائب و خاسر راه میدنی پور گرفت و مهابت جنگ هم در تعاقبش دویده
هیچ جا توقف نورزید اما جانوجی سبکروئی از باد و غبار استعار گرفته جائی مقابله ننمود و مهابت جنگ نظر بقرب برسکال
بمرشدآباد معاودت فرمود و از اثنای راه متواتر احکام اخراج میر علی اصغر کبری بشهامت جنگ فرستاد شهامت جنگ
بپاس خاطر عطاء الله خان مسامحه میکرد مهابت جنگ چون نزدیک رسید بشهامت جنگ بهادر رقعه در کمال تاکید نوشته
قلمی فرمود که رحم خان برای همین کار میرود اگر آن عزیز برآمده باشد بهتر والا رحم خان بجبر و عنف او را برآورده داخل جهاز و سی
خود خواهد شد عطاء الله خان باین خبر که شهامت جنگ رقعه را بجنسه فرستاده بود مضطرب گشته میر علی اصغر کبری را با ملبار
و رعایت های لائق نموده مرخص فرمود و آن عزیز بی نظیر بر کاغذی وعده و قریبی نوشته بعطاء الله خان داد که بعد
انقضای اینقدر مدت شما بر مسند ایالت بنگاله متمکن خواهید شد بعد از رقت بسیار و تاسف بی شمار عطاء الله خان
میر مذکور را حتی الباب مشایعت نموده رخصت فرمود و میر سراسر تزویر با دل خسته و خاطر شکسته رخت سفر بر بسته
راه وطن گرفت و قطع منازل نموده چون بعظیم آباد رسید هیبت جنگ که ازو آزرده خاطر بود ممانعت از دخول شهر نموده
فرمود که چنانچه از بیرون شهر بمرشدآباد رفته بود الحال هم ازهمان راه بوطن خود برود چون در برسات از شدت سیلاب جمله
راهها مسدود و عبور و مرور منحصر از رستهٔ بازار شهر است میر بیچاره غریق گرداب حیرت گردیده نمیدانست چه کند آخر الامر
بسعی و التماس مهدی نثار خان و عبد العلی خان پروانگی مرور از رستهٔ بازار شهر یافته بیرون شهر رفته نزول نمود روز دیگر بسمت
بر دریای سوهن پهلوان سنگه حسب الایمای هیبت جنگ طرف مقابل آمده باراده تاراج لشکرش اقامت نمود
و میر علی اصغر کبری مضطرب گردیده باز پیغامی بنثار خان و عبد العلی خان و حاجی احمد نگاشت و این هر سه کس نهایت
مبالغه در خدمت هیبت جنگ نموده پروانگی در گذشتن از اضرار او گرفته پهلوان سنگه را حکم برخاستن از مقابل او و دادن
کشتیها بنابر عبور دریای سوهن نویسانیدند و مهدی نثار خان و عبد العلی خان برکوز خاطر هیبت جنگ دریافته مردمان خود را
برای تسلی و حمایت میر مذکور فرستادند تا از حدود صوبه عظیم آباد بسلامت گذرانیدند بعد مرور دو سه ماه ازین معامله که
برسات اختتام یافت و هیبت جنگ بمشاهده دولت برادران خود و رفقای مهابت جنگ که در شادی سعادت الدوله
و اکرام الدوله پسران خویش دریافته بود عازم آن گشت که اقتدار و عروج بهمرسانیده مثل مصطفی خان در مملکت بنگاله و خانه
عم و پدر زن خود محیط و مسلط باید شد و دیگران را محکوم و مطیع خود بلطائف الحیل باید داشت بنابرین در ابتدای زمستان
که مهابت جنگ بقصد تنبیه و استیصال مرهته ها که در میدنی پور اقامت داشتند از مرشدآباد برآمد با مالی رنج مسکر بیانیه
درین مکان میر ابو المعالی که سابق برین خانسامانی برهان الملک داشت و درینولا بعزت تمام پیش هیبت جنگ بسر میبرد
برسالت و سفارت هیبت جنگ رسید و بملازمت مهابت جنگ فائز گشته تبلیغ رسالت نمود خلاصه پیغام آنکه شمشیر خان
و سردار خان که بعد برطرفی با اعتبار توطن قدیم در دربهنگه اقامت گرفته اند و جمع کثیری از افاغنه همراه دارند اخراج

صوبه عظیم آباد میر جعفر خان باشند و بنگاله بعطاء الله خان و میر عبد العزیز و غیره دوستان میر محمد جعفر خان برین ماجرا
آگهی یافته مخالفت را از جا به در برده خان مرقوم را از ان اراده مانع شدند پادم ساختند و نامرده از ان رفاقت برآر
ر بجانب خود گشتند اما مهابت جنگ استماع آن نموده از سر دوید گمان و نهان آزرده گردید و بعد رین اما مهابت جنگ
سر دوان را به حسب هم دیگر آید و متصل لعروه گاه عطاء الله خان و میر محمد جعفر خان رسید میر محمد جعفر خان آمده
نمود مهابت جنگ سمتی جناب نواب عظمت در تنبیه قباحت حرکت معاودت از پیش پور گاز خان مرقوم بالطور رسیده بود
زبان آورده رخصت العراف بجانب انداد میر محمد جعفر خان را مقتضای الحق مرکلات مذکوره گران آمده از
آمد و رفت دبا تقاعد ورزید مهابت جنگ ساز دلجوئی وا بر و نمیس عطاء الله خان سفر به مهار کنار دیم بجانب اودیسه
در آنجا میر علی اصغر کسرے آمده ملازمت نموده با در سلوک مهابت جنگ را هم عطاء الله خان تصور نموده حرکاتیکه
سال لوکرے و آقائی باشد بالطور رسانید و مهابت جنگ آزرده گشته تکون خاطر خود در الی سر نمودن مصلح بدانست
بجانب خود معاودت نمود عطاء الله خان التماس نگهداشت میر علی اصغر با سرار سوار نمود مهابت جنگ پیغام داد که
در رساله خود با میر قند مردم که خواهید نگهدارید و من تنخواه ستاران قدر که دارید توام امر و دمیر علی اصغر زیا
مس المدار رسیده نموده اراده بر خاستن از لشکر نمود عطاء الله خان منع و مقید داشت که در صورت رفتن سند
صاحب مهم نمی توانم ماند مهابت جنگ جواب صاف داد که اختیار با سامت عطاء الله خان را که میر مذکور بسیار
معروض سند ل صوبه بنگاله از عالم بالا اسام داده بود و آن سفینه الوعده و از حیثیات مسمر دلتا تامل ریزد دوا
مع میر مذکور مرخاسته راه مرشد آباد گرفت مهابت جنگ خواست که تالیف قلب میر محمد جعفر خان نموده مستمال
ساز دمابرین معتریب فاتحه کسے از اقربا اوکه دران ایام مرده بود بجانب اتش رفت خان مرقوم کماهو
شس شش مرار سوار ستعار ملعبی از اسباب امارت همراه خود دیدار ملطفی بجواشش راه داده در مراسم استقبال
و مرافقت و عرض مطالب حفظ مراتب ملحوظ داشت و حرکاتیکه چند که لائق بجال او بود بالطور رسانید مهابت جنگ
آثار سفاهت و سبکساری از ناصیه احوال او دریافته بجانب خود معاودت نموده مهابا بجناب سیف الله خان سلسله
راکه نائب خان مرقوم بود و در مقام عمده بود طلبداشت میر محمد جعفر خان در فرستادن او عدول حکم نموده جواب
داد که بردن او بامن وابسته است مهابت جنگ ازین جواب در از صواب برآشفته سید محمد بساول را حکم
نمو فرستاد که نسبان را همراه خود بیاورد و فقرا اسباب در مساز الیه که ملازم و متوسلے در مراحل دست حضور میر جعفر خان رفته
و عده کلمه دست گرفته دست سیف خان را گرفته همراه خود آورده مهابت جنگ بنا بر مصلحت خودمداراے بحال سیف خان
و بخشیگری سوار قند بیگ خان برادر حقیر افتد بیگ خان تعیین میر محمد جعفر خان داده رساله میر محمد جعفر خان را از طرف
خود دیوان داد که سرکه نوکرے خواهد در رساله حضور و رساله سراج الدوله آمده نوکرے کند بجود این عزل و نصب
در آن ستمبار بر طرفے رسالہ تفرقه در مردم همراه میر محمد جعفر خان رو بداده چندان کسے با او نماند و دوکو تنکه در
وا عیس پیچیده بود در گشت باز بالعیال در مطرا زاده هم راه بنگاله گرفته مهابت جنگ نیز بهادر سوار بست لذا
عرصه بسر هم از عظیم آباد مرشد آباد آمده در دربار مهابت جنگ آمد و رفت داشت که از استماع وصے نمود مهابت جنگ
باستماع خبر وصول ما نوسجے در قرب جوار لشکر با افواج مجرا امواج بمقابله افواج مرهٹه داماعته ساقت و بعد از طی

ذکر عروج میر محمد جعفر خان بمرتبه نیابت صوبه داری کتک و نزول از ان مرتبه باندک زمانی با تنهائی دشمن غالب

مهابت جنگ بعد اخراج شمشیر خان و سردار خان و نیز اخراج مرهته از صوبه بنگاله چون طمع از اختیار داشت و آنها از طرف کتک اکثر جا بر دو میگذرانیدند و از عهد مرزا عبد العلی خان و مقصد شان با جهد و لبهرام در کتک صاحب فوجی معتبر بود و خواست که میر محمد جعفر خان را با فوجی مناسب بکتک فرستد در بن خصوص مشوره چنین قرار یافت که خلعت صوبه داری کتک با دولت جناب صمصام الدوله سعید احمد خان بهادر عنایت شود و نیابت انجا به میر محمد جعفر خان داده آید با همین خان مرحوم را بنیابت خلعت نیابت کتک و صوبه داری سعید پور و جنگلی با بجای علاقه جنگیری که از چند سال با و بود عطایا سی سرپیچ و جیغه مرصع و اسپ و فیل و شمشیر امتیاز بخشید و صولت جنگ بهادر نیز از قبل خود خلعت با جواهر عطا فرمود و میر محمد جعفر خان نیابت جنگلی بسی خود با میر اسمعیل بیگ عم خود داده در عهد گذشت و سیوان سنگ نامی را از طرف خود بصوبه داری جنگلی گذاشت و خود با جمعیت هفت هزار سوار و دو ازده هزار پیاده حسب الامر مهابت جنگ با نتظام صوبه کتک و تنبیه و اخراج مرهته راهی گردید و بعد قطع منازل ... رسید ... باشتی ... مردم مرهته ... که در ان مکان بودند جنگ نموده شکست داد و مرهته مذکور ... بالیسر ... خان ... جمعیت ... بر گشته ... رود خانه ... جاومست ... ... انواج ... جرأت بر ... کتک نمودند ... آنکه خبر آمدن جانوجی ... در ... کتک شهرت گرفت میر محمد جعفر خان با ستماع این خبر ... الاحوال ... اذن و اطلاع مهابت جنگ از ... کوچ نموده ... هراول جانوجی ... تنهاسی میر محمد جعفر خان دیده چند زنجیر فیل و غیره ... برده خان مرحوم با آنکه شانزده هفده هزار کس از سوار و پیاده همراه داشت بدون تحقیق افواج مرهته ... سیف ... شان را ... گرفت و مهابت جنگ چون بر احوال میر محمد جعفر خان آگهی تمام داشت عطاء الله خان ... جنگ را مع فوج ... از پیشتر از خود فرستاده میر علی اصغر کبیر ... بعد بر آمدن عطاء الله خان از مرشد آباد و رسیده ملازمت مهابت جنگ و ... حسب الطلبش آمده بود ... از بیرون شهر راه لشکر خان مرحوم گرفت و ... عطاء الله خان رسیده ... شده عطاء الله خان با ... اسیر ... تر و ... گشته بود و بعد رسیدن میر مذکور ... بهاسی ... گردیده باتفاق همدیگر ... ان رسیدند و از ان طرف میر محمد جعفر خان هم بر گشته وارد ... مذکور ... گردیده ... با نوجی مع میر حبیب ... و مرهته در انجا رسیده و عرصه را از مهابت جنگ خالی دیده ... مهابت جنگ از عطاء الله خان ... بظهور رسید خصوص میر علی اصغر کبیر که نهایت صاحب جرأت ... هراول عطاء الله خان بود و فوج ... خود همراه داشت ... نهایت نموده ... تحسین ... گردید عطاء الله خان ... میر علی اصغر کبیر ... عرصه را خالی دیده و خود را هم ... فهمیده ... بد باغ خود ... قاصد آن شد که میر محمد جعفر خان را با خود متفق ساخته سر کار مهابت جنگ رسد با و خدعه نموده از میان بر دارد چنانکه بوساطت میر معالی خان که مرد ... نهایت مصاحب میر محمد جعفر خان بود این پیغام داد خان مرحوم هم بنا بر سفاهت میلی با نیکار نمود و مقرر شد که بعد حصول مقصود

ذکر ورود میر علی اصغر کربلائی به مرشدآباد و شروع انگیزه غبار میان مهابت جنگ و عطاءالله خان و عروج و استعلای درجات میر محمد جعفر خان قریب بهم و بیا مفسده شمشیرخان و سردار خان

میر علی اصغر از سادات سکریه مضاف میوات و در زمره ملازمان عمدة الملک امیر خان بهادر خلف عمدة الملک صوبه دار کابل منسلک بود و پدرش میر غلام محمد نام داشت مرد بسیار عیار و نهایت هوشیار بهیئت شجاعت و دلیری موصوف و در ابتدای جوانی به خدمت بیگی ارادت رسیده بعضی از اشغال و اعمال فقرا از درویش مذکور رسیده و آخر طالب دنیا و جاه و پاس نام و نشان گردیده دام پیری و مریدی گسترده اکثر جاهلان را به دام خود آورده و ملقب به کربلائی گشت و معصوم العارفین لقب تالی خود ساخت و شمال شیعه پیش معتقدان و احبابان گفته اظهار عروج مراتب خود پیش خاصان ساختی بعضی به کمال دیگر اظهار اعمل می ساخت آن عالم اولیا امثال بعضی مردم بدعت تحلیل تحریم بعضی از اشیا از پیش خود میکردند تا که چنانچه میگویند تمر هندی را حرام میدانست بعضی دوستان که درخصوص این امر پرسیده ولید میگفت که به حرام کرده ام ودر این باب خبری گفته ام از امام علی خورم و اتباع او حرف عادت شیعه را از اسباب او تاقل بوده ابداران حملانکه به زوری در چاه افتاده چون حسیدگان یافتند اورا درمیان چاه سرنگون استاده یافتند این خبر شهرت گشته همان جا با اعتقادش هرکس مشرف مریدیش مشرف گشتند و در ابتدا جاهل بود بعضی از طلبه علوم را با خود متفق ساخته در حلقه کتب مبادی صرف و نحو ازو میخواند و چند لغت عربی یاد کرده در مجالس هنگام گفتگو مذکور میکرد اگر کسی از تحصیل علم سوال میرسید میگفت بلی در مکتب عالی یا مرشد راه یافته خود تحصیل کرده ام کنایه از آنکه علم لدنی در مقام سعی با حسنین علیهما السلام اخذ کرده از این مقوله گفتگوها داشت و سیر در مجلس اگر بیگانگان حاضر باشند یعنی حد الطور اعمال موسع میگفت که مستمعان گمان کنند که بر قلوب ما اشراف هم رسانیده و از ضمائر و سرائر ما آگهی دارد ملازمت میرزا عادلی ماه طلب و با معدودی از مردمان همراه بود در خانه عمدة الملک نوکر بود چون عمدة الملک کشته شد وزیر خان نامی از اعیان و الارک از معتقدان او که جماعه دار بود در پیش عطاءالله خان تقریب میر علی اصغر مذکور پیش عطاءالله خان نموده خان مرقوم به سیاق او بمود عطاءالله خان امد به سبب ان از مهابت جنگ طلبید بطریق اسامد و نسیاد و او را با جمعیتی لائق طلبید میر مذکور اسباب تجمل خود مثل پالکی جهالردار و آلات دوست دیگر لوازم امارت اطراف نزد از آراسته و بیست سی نفر معتقد سوار از مویس و تیار هر دو سه ناکی گان فراهم آورده در سال هفتم از مائه دوازدهم هجرت به عظیم آباد رسیده و در خارج شهر دو سه روزی مقام نموده عازم مرشدآباد گردید در آنجا توقف او حاجی احمد و عبدالعلی خان باستهار در دو سه لیشته و کمالات شائق گشته به عمیقی برای دیدن رفت او هم برای ملاقات حاجی احمد و عبدالعلی خان بیاد در آمد مقربیان روز در خانه حال خود نگاه دیده بر بعض اوضاع او مطلع گردید بیست جنگ که با علم عظیم آباد و داماد مهابت جنگ بود از استکبار او که برای دیدنش نیامد خوش نکرده در باطن آزرده گشت و احوال او را به مهابت جنگ نوشت و حاجی احمد نیز به تعریف و توصیفش نگاشت سید صاحب چنین و چنان و در هیچ باب کمتر از مصطفی خان نیست +

بنابر رشک دادن اشتعه را اموال بسیار در جهیز اوسے نمودند علی ای حال نصر الدین حسین خان نادان باوجودیکه طفل نابالغ بود که
اگر میماند و کار بهوشیارسے میکرد دختر دیگر هم صولت جنگ با او منسوب کرده و بعقد ازدواج او میداد بلکه گمانی بخود راه داده
مینداشت که مرا هم مسموم نموده خواهند کشت و این وصلت توطیه و تمهید کشتن من بود و سرکن دیرکنا بی خبر و بی رخصت
عظمای بنگاله مثل مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ گریخت و آبروی خود و آبای خود باین حماقت و سخافت
ریخت مخفی نماند که عطاء الله خان از اقربای کار طلب خان و از بنی اعمام شجاع الدین محمد خان شجاع الدوله بود و بعد
رفتن مهابت جنگ به نیابت صوبه عظیم آباد حاکم اکبرنگر راجمحل گردید و تا برآمدن از مرشدآباد که بعد ازین مذکور خواهد شد
بحکومت آنجا مامور ماند و بمنصب شش هزاری و شش هزار سوار و عطای نوبت و پالکی جهالردار و خطاب اعز الدوله
بهادر ثابت جنگ از حضور سرفرازی یافت و مآل احوال او تقریباً عنقریب مذکور خواهد شد و سراج الدوله بعد مردن
عطاء الله خان که با او منسوب بود با دختر محمد ایرج خان منسوب شد و احوال محمد ایرج خان بر سبیل اجمال آنکه جدش معصوم قلیخان
دیوان صاحب اعتبار محمد اعظم شاه بن اورنگ زیب عالمگیر بادشاه بود و علاوه آن در زمان بودن شاهزاده مذکور در احمدآباد
گجرات خدمات عمده آن صوبه داشت او را سه پسر بود اکبر قلی خان پدر محمد ایرج خان و شاه قلی خان و میرزا محمد تقی و برسه
برادر خصوص اکبر قلی خان و شاه قلی خان حرمت و عزت تمام داشتند مصطفی قلی خان در زمان اعظم شاه در گذشت شاه قلیخان
را شاهزاده قبل از محاربه با بهادر شاه بچند روز خدمت توپخانه عنایت کرده بود در جنگ کشته شد و اکبر قلی خان خدمات
بهاگلپور وغیره بعد انقلاب حالات اعظم شاه بتقریبی حاصل نموده طرف عظیم آباد و بنگاله افتاد و در زمان فرخ سیر
رسیده بود و بعد فوتش محمد ایرج خان در زمان فرخ سیر رابطه اخلاص با غیرت خان همشیره زاده امیر الامرا حسین علی خان
درست داشته فارغ البال میگذرانید و بعد کشته شدن سادات برفاقت مبارز الملک سربلند خان بگجرات رفت و بسے
با او بود و بعد ازان ترک رفاقتش کرده به بنگاله آمد شجاع الدوله مرحوم که تعارف نام با پدرش داشت در زمره منصبداران
منتظم گردانید و همراه علاء الدوله سرفراز خان مرحوم در جنگ مهابت جنگ پدرش کشته شد و خود مجروح گردید مدتے
خانه نشین بود منتسبان دودمان مهابت جنگ تالیف او پرداخته در سرکار مهابت جنگ بعلاقه نوکرے خسلکش گردانیدند
بواسطه ربط اخلاص اکثر با عطاء الله خان سے بود چون مهابت جنگ از محاسن و محامد سلسله اش اطلاع وافی داشت بنام
وصلت سراج الدوله با صبیه او داد بعد ایجاب و قبول و انعقاد وصلت مذکور متوجه پرورش و ترفیه احوال محمد ایرج خان شده
بعضی از صدمات ملک بنگاله با افزایش رساله باو مقرر و معین نمود شب شادی سراج الدوله فوج با تیار روانه [illegible]
شمشیر خان و سردار خان خبردار بوده مستعد و مهیا بودند تا افاغنه را اگر مدعی منظور باشد اصل نتوانند [illegible]
ارشاد سراج الدوله هیبت جنگ و عبد العلی خان مع متوسلان از زوال دولت خود از مهابت جنگ رخصت یافت
و از مرشدآباد نهضت نموده بعظیم آباد که مسکن و ماوای ایشان بود مع الخیر بدولتهای خود رسیدند و بعد نهضت
نهضت ایشان شمشیر خان و سردار خان که قریب شش هفت هزار کس همراه شان بود حسب الحکم [illegible]
از روی حساب گرفته بموطن و مسکن دیرینه خود که قصبه دربهنگا بود روانه شدند [illegible]
عبور نموده و بوطن خود رسیده زمانی آرمیدند قریب یکماه باین حال گذشته بود که میر مصطفی [illegible]
عطاء الله خان بعظیم آباد رسیده عازم مرشدآباد گردید

سنگر داشت شمشیر خان و سردار خان را با جمعی از طریق سنگوان گوله و دیگر ابتدای مرهته که سنگر داده بودند رسید جمعیت فرمود در
دران وقت کمرات غارت و تاراج گاوان غله وغیره بعمل آمد و مهابت جنگ اندک توجهی نموده صولت جنگ را بجهة طرف
سنگوان گوله تعین فرموده بود و تفتیش شد که بدان وقت هم این معامله از افاغنه مذکور بپاس خاطر رگهوجی بود و ازین مقوله چند چیز که
چند که دلالت بر عدم صداقت شان می نمود بظهور آمده آن گرفت شد که مهابت جنگ متوهم گشت که افاغنه مذکور داعیه خدع و غدر
نسبت باو دارند و حزم و احتیاط کوشیده در باب تیقظ و آگاهی به کارداران معتمد اشاره نمود و احتمال حیرت که تا حد [illegible]
اینها باید اشاره رگهوجی بانی سازش با او ست و تعصبات میگفتند که گویند اتفاق با وی و ... اشرف خان را ... عظیم آباد
و سردار خان و شمشیر خان را لک روپیه نقد و نوکری دوازده هزار سوار رد ... نموده بود ... زین الدین احمد خان
هیبت جنگ و تصرف آوردن عظیم آباد دو لک روپیه نقد و موعود ... علاوه آن نوکری موجود و خطوط
رگهوجی به صاحبین رسیده و اینها را بهمون راه ادبار گشت و بعضی میگویند که خود را صاحب اقتدار و لائق صدر این کار
دانسته رگهوجی را هم با خود متفق ساخته اراده فاسد داشتند و علی ای حال با آنها استعفای نوکری نمودند یا مهابت جنگ
از سیاست اعمال و افعال اینها آثار شرارت مشاهده کرده در شروع برسات سال پنجاه و هم بعد یکهزار و یکصد بر طرف ساخت
و درین عرصه که موسم برشکال بود هیبت جنگ و عبد العلی خان و حاجی احمد و جمیع متوسلان که در عظیم آباد بودند بهار
فرموده باشند شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله گذاشت حاجی احمد را بعضی مهمات ... خواسته باید
هیبت جنگ و عبد العلی خان مع عیال و اطفال وغیره بحضور آمدند و فی الحقیقة این شادی ... که باید و شاید
که شاید بعمل آمد الله الشادی برادر صغیر یعنی اکرام الدوله نمود نسبت آنکه دختر که با سراج الدوله از بنات عطاء الله خان
منسوب بود بسبب قضا رحلت هستی از دنیا دو سه سال قبل ازین نموده است و دختر منسوب اکرام الدوله زنده بود [illegible]
برای ولدی ... رابعه بیگم زن عطاء الله خان که برادر زاده اش بود شادی اکرام الدوله مقدم داشت
و در یک شهر از خلعت شادی اکرام الدوله و دو هزار خلعت شادی سراج الدوله به جمیع قبائل و عشائر و رفقا
و مصاحبین و ارباب طرب عنایت فرمود و خلاع فاخره مذکور از صد روپیه تا هزار روپیه و بعضی ازین زیاده هم قیمت
داشت و بعضی کسان را لائق حال انعام سرانجام بخشید و تا یک ماه بلکه زیاده از آن طعام ضیافت در سرکار مهابت جنگ
و شهامت جنگ دائر و سائر بود و احدی از آفاق کم و زیاده در شهر باقی نماند که مکرر از ین ضیافت با و نرسید
و شرعه که باصطلاح مشهور توره گویند سمیات تصمیم ... جمیع داشت و هزاران ازین نوع توره بالقسمت رسید دیوانخانه
آن شادی ... آراسته آیه که زمین ... آسمان و مرشد آباد در رشک ارم ذات العماد گردیده در همین سال دیبا
صولت جنگ هم شادی یکی از بنات خود که با ظهیر الدین حسین خان پسر سیف خان منسوب شده بود با نصرام رسانید و لیکن
سیف خان چون پرورش یافته دولت و رفعت با اعتبار خدامات امارت و عمده که خاندان داشت بکمال تحمل و عزاداری
اسباب زینت و آرایش وارد مرشد آباد گشت و صولت جنگ هم بپاس نام و نشان که برادر زاده مهابت جنگ و امیر
همت ... بود و عروس دختر خود ... کرده با هر دو شادی مذکور ... طاهر بر ابر نمود ... دختر مذکور
سوم ارشد ... که در سه ساله ... ثمرات ... مردم ... بسیار نموده الواع
... مذکور ... احمال ... بعضی ... اولاد ... از نسوان صولت جنگ

براسته محافظت شهر مرشدآباد الملا مالبشامت جنگ نگاشته بود که نرساند و خود براه منازل مقرره معروفه باستعجال شتافته
بعد کمی منازل و رود در محله مرشدآباد رسید رگهو در آن عرصه که مهابت جنگ نرسیده بود و دهات اطراف مرشدآباد مشغول چپاول و
در باغ میر جعفر خان را آتش داده تاراج نموده بود بمجرد ورود مهابت جنگ تا آب تهی کرده سبب استقبال آن حرب بانامنی
خروج نموده رفته سمت جنوبی و غربی شهر روانه گردید مهابت جنگ بعد سه چهار مقام از جهیائی ده کوچ فرموده براه خارج
شهر گذشته در بالای گنج منزل نمود و گیاه را ندید رسید تا آب رانی آن طرف کوه به مهاربه تو بسی از کوه رسید و مشار الیه در آن
جنگ بدل آنها بسی را کار فرما شد ولعد بوکب شیعی از میر اسپان صورت فتح و فیروز در آئینه خیال خود ندیده و طاقت مقاومت
مفقود یافته رو بسی از مبیدان برتافت مهابت جنگ خان از تعاقب باز گرفته رسید او رستم تاخت رگهو و سرداران
او چون بار با غضب بست عساکر مهابت جنگ دیده و درین مقاربه هم بسیاری از رفقاسی او بقتل رسیده بودند علاوه آن
اخبار مهیب شنیدن متوحش جنگ نو بشنیده متعجب گردیده میر حبیب را با دو سه هزار سوار همه رست تخش هفت هزار
افغان از راستسی میر شفیع خان رشید خان و غیره نگاهداشته در کال پاس و بسیار از رو بیان خود نما داعید از آن که هزار و
به مقرر رجعتی از حدود بنگاله متواتر رسیده مهابت جنگ را هم از اسفار متوالیه آمده وقت صوبه عظیم آباد و مهاربه
در بهتر عرصه کم میر جعفر لطال نکرده و در خدمت او ایره یافته بود و شادی دختر زاده اسی خود شیر منظور داشت سابر حباب
نیکو و رتیبه مال بسیار و صلاح حال شیفته از افغان و تیاری اسباب کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله عادت
رو موده خیفر امور نیکو و رتیبه حال بیت و سپاه و توجه نمود و دوست محمد خان یکه روز بروز منظور نظر عاطفت گردیده
بهت از روی عمده شیر خان هم که پیشتر در زمره رفقا بود و صد روپیه مواجب داشت بسبب التقدیم رسانیدن خدمات
پسندیده نوبتی بود و مناصب و عهده سرداران کدام افواج گردید چون از رسانیدن بهادری بایشتر رسانیده مورد عنایت
والطاف بی نهایت بود و دوست محمد خان بجانب شجاعت و داد اتحاد بسیار با میر محمد کاظم خان همرسانیده در حروب
باتفاق همدیگر بودند با جسارت و جرأت میاری یکدیگر می ورزیدند و اقتدار ایشان افزوده از جمله رؤسای
لشکر مهابت جنگ گردید حق آنست که هر دو بهادر رستم بهادر بودند و کار را بنوعیکه باید از پیش هر دو بکرات و مرات بظهور رسیده
مورد تحسین و آفرین دوست و دشمن گردیدند

ذکر شادی کتخدائی سراج الدوله و اکرام الدوله و برطرفی شمشیر خان و سردار خان و اخراج آنها از مرشدآباد

قبل ازین مذکور شد که در جنگ رگهو که بر سر تالاب رانی در صوبه عظیم آباد اتفاق افتاد آثار نفاق از شمشیر خان و سردار خان
اندکی بظهور رسیده و موجب انزجار طبیعت مهابت جنگ و موهم ملال از سرداران مذکور گردیده بود و لعد از آن نظر ایام
امتداد مرابطات بعضی حرکات سابقه آنها نیز محمول بر سازش و اتفاق با مرهته گردید با زاجمله اینکه هنگام ورود رگهو در نواح
مرشدآباد و اقامت او در اطراف بسبب موسم چون برسات بپایان نپذیرفت و آب دسنه بهاگیرتی روی بکمی آورده پایاب
گشت ورود اجناس غله که از آن طرف گنگا بر کشتیها می آمد موقوف گشته وصول اجناس مذکوره بمرشدآباد منحصر از
بهگوان گوله که شش هفت کروه از شهر فاصله دارد متعین گردید اما ازین ممر که در راهها مرهته منتشر بود آباد رسیدن
بهگوان گوله و آمدن غلات از انجا انحصار بر تعداد است سرداران متعهد ترددات شد با سرین مهابت جنگ که در آن نهضت

که مهابت جنگ آمده اند که تسلی گشت و بیگم صاحبه لعموا سے کار فرمایند و مستقر گردید در جواب فرمود که این مرتبه من یک
ملازمان خود دیگرگون سے می بینم بیگم مذکور مظفر علی خان جمار سے و سبقت علی خان خلف حاجی عبدالله خان مشهور را که در عهد
عالمگیر دیوان سرکار بود باتفاق برسالت پیش رگهو از طرف خود فرستاد تا صورت معامله اگر تواند بسد بعرصه ظهور آرد
تا مسمی با او ساطت میر حبیب تا به رگهو رسیده ابلاغ رسالت نمودند و رگهو که ملتفت شد که مهابت جنگ در خاطر خود در صلح داشت
معامله را معسر شمرد اما میر حبیب که با مهابت جنگ عداوت قدیم بود در امن گشته رگهو را مانده است و دلالت بر مستی مرشدآباد
نمود دست به جا آنکه شهامت جنگ در آنجا مهاد و عرصه خالی است ملک کار سے از پیش رود رگهو پسند نمود میر حبیب فائز مرشدآباد
گردید مهابت جنگ بر تعاقبش گردید چون به دستبرد تاخیر دو روز را دل که با کمال زود باد داده الغا سے پدید آمده بود احساس علیه
بغارت رفته مهابت جنگ قلعت داشت آمدن تا میر امد که مسقت و صعوبت با کوکلات میسر آمد چون دریای بهوکن آب عمیق
داشت و احساس علاوه لشکر از هیچ طرف بیم رسید و خود علف گیاب و آخر الامر پایاب شد و مهابت جنگ کنار دریای
بهوکن گرفته طی مسافت سے نمود دسته خصوصیت با گرد میر غلام اشرف که سردار جماعه دار ملازم سرکار مهابت جنگ صاحب
حوالی بوده اند در شهر عظیم آباد سرکار سے دو سه روز توقف نموده چون راه از تنگ و تار مرهته مسدود گردید با پس
غیرت وارادهٔ رفاقت ولی نعمت خود باتفاق چند دیگر جمالت را کار فرماسده با جمعیت قلیل که همراه داشتند از شهر برآمده
راه لشکر گرفتند مرهته ها در راه محاصره کرده خواستند که غارت کنند بدولت رامی گشته ابتدا با ستعمال سیف و سنان
نمودند مرهته ها که بسیار بودند جماعه داران مذکور را مع رفقا درمیان گرفته مورد طعن بضرب سیوف و سهر ودرانهایت مجروح
نموده سرهاک افگندند تا گرد مذکور از زخم شمشیر یکه دران گیر و دار رسیده بود دارفع مقطوع گردید و اسباب سرو کس
بغارت رفته عریان بحال تباه بسپاه بیت جنگ ملحق شدند و مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده و چون رگهو در رفتن مرشدآباد
عجلت داشت بلا توقف همت بر تعاقبش گماشت در منزل بهاگلپور ز رهر ... مهابت جنگ بر رسانه اسعار اسمه
اسباد و سرداران لشکر برای تعلق مقامات ساست عسکر که آهسته آهسته پس رفتند و فاصله بعید سے درمیان افواج
و مهابت جنگ افتاد رگهو استهار فرصت نموده با جمعیت پنج شش هزار کس نامیان دو در فرو گرفتن مهابت جنگ شتابان
گشت مهابت جنگ دران وقت بکمال استقلال کار فرما گشته خواص خود را جمع نموده با معدودی چند سوار و پیاده زیاده
از یار پنج شش صد کس . و به مقابل رگهو شد و مرحوم جلیل مذکور را مرتب نموده با و برادهٔ آنها مو دوست محمد خان
یکه را که بنگهداشته بود و طا برس با ادهاع با که باشاهت داشت و در اول ملازمت دعوی بلندی کرده بود یاد
فرمود چون حاضر آمد گفت که محل اظهار آن دعوی ایجاست اگر نمی تواند سابه مدد سے بر اساس آن دعوی بر میان
میان آن بیاربیاد هم آنچه گفته بود بظهور رسانید و اسب خود را پیش رانده و جمع کثیر سے که مع او بودند پس رگهو از یکه تازان
و عیاران لشکرش بودند تاخت و باد و کس معیت شان را در هم شکست از این حمله یکه را کسے را رسد گرفته
آورد و دزیین اثنا سرداران دیگر که امده سے که دور تر بودند رسیده رگهو را مع فوج او بضرب تفنگ و تیر و سنان و شمشیر
در در و دور و مغلوب ساختند چون طاقت در باختن پا در بر قرار نهاده و دیگر افواج او بقصد دست رس نارد و برادر است
گروه راه فرار پیمود و شارع عام متعارف از امکان چون عرصه جنبان خبار دیگر او لشکر مانع با همه پر گردیدند رفت گهو
از خوف مهابت جنگ بر هم سار عجلت و ارادهٔ سبقت بمول مرشدآباد راه جنگل و کوهستان پیش گرفت مهابت جنگ

قدسی رسم فرمایند و مخلصان ازین تنگنای سختی نجات یابیم و دام الطاف حلقهٔ اطاعت در گوش و داغ بندگی بر جبین خود نهیم و در برابر حضرت مستطاب کشیده با این همه که بهار بی هیچ صورتی داشت عطفش هم شکست

ولی مرادش کل ستاره در بر برابر تا در محبت ایشان با نام و نشان رامطیع و مستقل دو صد
او در بر شکال سال پنجاه و هشتم از مائه دوازدهم از محل اقامت خود از راه جنگل سرگوجه و کهرکپور متوجه صوبه عظیم آباد گشت
و بعد از اراج سیج پوره و دهات نگار سرای دیره سرای اسلام پور تیمی خان وغیره از دریاسی سون پایاب گذشته تا مه
راملاس ساخت و با جمعیت بیست هزار سوار مع افاغنه و مرهته در عرصه اذول وغیره دو نگار سرای اجتماع داشت که متعاقباً و
مهابت جنگ با دوازده هزار سوار جرار از راه متعارف القصه قتال و استیصال مرهته بعظیم آباد در رسید و احترام الدوله
بهادر هیبت جنگ باستقبال عم خود مهابت جنگ نموده ادراک شرف قدمبوس نمود و مهابت جنگ در باقی پور طرف
غربی عظیم آباد معسکر ساخته روزی چند در آن میدان ملاقات دوستان و صحبت مخلصان مسرت اندوخت +

ذکر آزردگی عبد العلی خان بهادر با هیبت جنگ و رفع غبار بافلاح مهابت جنگ

چند ماهی قبل ازین میان هیبت جنگ و عبد العلی خان خالوی سید ادراق غبار ملالی بر خاسته صحبت بانفاق
باد و افتراق گردید و هیبت جنگ زیر بعد العلی خان نوشته بدان ورقه و نوشت که حاصل مضمونش این بود که در جنگ
مصطفی خان افغان ابراهیم کیرت چند زخم تیر برداشت و مرجانفشانیها همت گماشت مصاحب می کرده اند که امثال اینها باعث
حقوق خود میرزا باید عبد العلی خان ترک آمد و رفت دربار نموده بخانه خود منزوی بود چون مهابت جنگ وارد شد و مادام
گفت که ترک رفاقت هیبت جنگ فرموده همراه مهابت جنگ مرشد آباد در ورود در خدمت مهابت جنگ تعلقه او را باش
کمدید و روزی در حجرهٔ مهابت جنگ که بعد طعام مجلس خلوت و حاجی احمد و مهابت جنگ و هیبت جنگ و عبد العلی خان
یکجا نشسته بودند و راقم حضور مجلس مذکور میسر بود عبد العلی خان را پیش کشاده شروع بعرض احوال و اظهار مقصد خود
نمود و با مهابت جنگ گفت من اصیه آن ندارم که بقیه عمر در خدمت بگذرانم به الحال بحال اقامت با هیبت جنگ بهادر
ندارم مهابت جنگ ما در تسلیه و تصفیه فرمود که درین حرف زبان بسر باید و بر ادر با برادر خصومتی نباید چه بخیه
مساعدت مناسب این تقریبات که دو سه روز قبل ازین با عرا صولت جنگ را با برادر خود حاجی احمد بار سوء ظن حضور
غیر مناسب رو داده و سیله تفهیم بدر و پسر گشته بود هر گاه که این قسم با عرا میان آبا و اولاد و اخوان حقیقی روید هد
درمیان شما هیبت جنگ که بمنزله پسر عم یکدیگرید اگر ملالی ظاهر شود چه استبعاد دارد عبد العلی خان گفت که قبله گاها اخوان
و اولاد با هم اگر خصومتی در رفع معاقبه نیست که با هم دعاوی ارث و شراکت دارند سکه توکر همچو اسیحاق با سر آنکه
ندارد اگر لایق کار خود داند نگهدارند و الا بدون رنجش و سخنان رکیکه با سپاس مرخص فرماید این قسم رقعه نامیه
واژ کیرت چند مه گیده است که در آن انسیت به هیبت جنگ از من نسبت در رنگ ریوس تعبیر گشته و گفت
کسی خان خود را برای آبروی کیرت چند بخواهم داد کیرت چند کی است که کفش پای برادران بزرگان همیشه
بر داشته اند کنایه آنکه پدرش دیوان شجاع الدوله مرحوم ناظم بنگاله و مرجع جمیع اهل حاجات بود که حاجی احمد و مهابت جنگ
هم از آنان حمله بوده اند عبد العلی خان گفت که پدرش کفش برداری کیرت چند نکرده تا من احترام او در حمله مرعیا
شمارم مهابت جنگ تسکین عبد العلی خان فرموده گفت که با ما شما آزرده مشوید کنایه نواب هیبت جنگ

اعانت و کمک میر عزیز و اراده مقابله و مدافعه رگهو بظاهر موقوف داشته برعکس گمان مردم منعم علی خان نام شخصی را که از
شاهجهان آباد آمده اراده توسل باذیال دولتش داشت و زبان آور رنگین مقال بود نزد رگهو فرستاده خواستگار مصالحه
گردید و رگهو این استدعا با ضطرار و عجز مهابت جنگ دانسته قبول مصالحه بشرط ایصال سه کرور روپیه نمود مهابت جنگ
بضرورت در لیت و لعل میگذرانید تا آنکه خبر ظفر یافتن هیبت جنگ بر مصطفی خان شنیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید
و با رگهو که جواب و سوال مصالحه داشت روی ورق بگردانید و پیغام داد که مصالحه را سبب با عجز و قصور است یا امید
سوفور و الحمد لله که الی الآن غازیان غیرت شعار و هژبران شیر شکار در مقابله و مقاتله با ایشان حریص تر از اول و مشتاق
تر از صبا و تعبیه بسمل اند و تحصیل نفعی هم از ان مسافر غریب و صعلوک مفلوک منظور ندارند در بنصورت مصالحه منحصر بر
مکافحه الیست که شیران بیشه ننگ و عار با نهنگان دریای پیکار زار را بجائی رسانند که جوی از خون در هامون روان
گردد و دران بحر بی پایان دلاوران بهادر و بهادران دلاور شناور گشته بر پیکر حملات رستمانه آرند بعد از ان هر که
مغلوب و زبون دشمن گردد از غالب طالب صلح و آشتی شود رگهو جواب داد که اینجانب با چارده پانزده هزار سوار هزار
کروه مسافت طی نموده تا جوار آن گردون وقار رسیده و آن جناب صد کروه هم برسم استقبال قدم رنجه نفرمودند مهابت جنگ
باز جواب فرستاد که چون شما از راه دور زحمت عظیم کشیده بهیم و امید در ینجا رسیده اید و ایام برشکال قریب الاتصال
است مامول مناسب آنکه چندی آسوده مهیای رزم و پیکار شوید بعد انقضای برسات بعون الله تعالی
استقبال شما نموده تا ممکنت شما شائعست خواهیم نمود رگهو باستماع این کلمات در اطراف ملک بهر هجوم رفته چپاول
نموده و تمام صوبه کتک تا میدنی پور و هجلی و بردوان در تصرف او در آمده و میر عزیز در مدت جواب و سوال مصالحه
بنابر اقتضای صلاح وقت از کمک خود ناامید گردیده و قلعه را از ذخیره اذوقه و ما یحتاج قریب خالی دیده بتحسین تدبیر
راضی بمصالحه و دادن قلعه باره بهلی گشته بشرط حفظ آبرو و اسباب همراهی خود و اختیار رفتن و ماندن نزد رگهو گشته
عهدنامه بدستخط رگهو و مهر و گواهی و ضمان رؤسای لشکر گرفته از قلعه بر آمد و چندی روز در لشکر مانده از رگهو رخص
شد و خود را نزد مهابت جنگ رسانید و بعد یک سال کامل بلکه چند ماهی زیاده بر یک سال راجه جانکی رام سه لک روپیه
برای استخلاص پسر خود راجه دولبهه رام برگهو بمعرفت مهاجنان رسانیده دولبهه رام را بدر آورانید و بعد آمدنش مبلغ مذکور
مهابت جنگ بپاس فدویت و دولتخواهی راجه جانکی رام از خزانه خود بخشید ÷ ÷

رفتن رگهو بطرف عظیم آباد برای استخلاص مرتضی خان و بلند خان و غیره افاغنه از کرهی و رسیدن مهابت جنگ هم برای مقابله با رگهو بسمت عظیم آباد و معاودت از انجا بمرشد آباد

دران احیان که رگهو بهوسله در نواح بیر بهوم سکونت داشت مرتضی خان پسر مصطفی خان و بلند خان و دیگر افغانان
کره و بکری گهو بعد فرار از میدان رفته سکونت گرفته بودند و زمینداران آنجا آنها را جای داده طمعی در بعض اموال آنها نموده
و بهلوان سنگه و سوتهر سنگه زمینداران سهسرام و چین پور حسب الاشاره هیبت جنگ نمیگذاشتند که افاغنه از ان
شعاب جبال بطرفی بدر روند افاغنه دران مکان هم آشیان مار و مور و زنده بگور بوده مردن را بزیستن چنان ترجیح
میدادند بنا علی هذا برگهو بهوسله عرائض مشتمل عجز و انکسار متواتر فرستاده معروض داشتند که اگر شما [illegible]

عمده با جمعیت چهار ده پانزده هزار سوار و پیاده بنگاله گسسته از حوالی کتک وارد آن مملکت گردید و راجه دولهه رام قریب
سه هزار سپاهیان خود بر سر شاه عالم بود که تا ورود رگهو بر لب دریای گنگ اطلاع از رب ... میر عبدالعزیز متوطن
سهسرام به تقریبی که ذکر آن سید عزیز قبل ازین گذشت سر رود او مطلع گردیده بود هیچ کس که دران وقت حاضر بوده
سوار شده بدربار آمده همراهیان را گفت که زود تیار شده متعاقب من برسید چون بدر دولهه رام رسیده و سر سید مردمان
دروان گفتند که مهاراج در خواب و حرمسرا است ... سلطنت برین گذشت که آشوبی عظیم در شهر برخاسته
ولیکن گریز شیوع یافت و دران وقت دولهه رام از خواب غفلت جسته در پالکی خود نشسته اراده رسیدن بقلعه باره باله
که جهان ... برداشت نموده آهسته سر و دستار گرفته میر عبدالعزیز رسیده او با معدودی از رفقای خود بیامد
اهرسی یک آن توقف نموده بطرف پشت سر خود دیده با یکی از رفقا گفت چون بار رو براه نموده دیدگر راجه گرد
سوار رسانده حیله ... که ما بر گران بوده اند پالکی را در کوچه گذاشته خود پیاده بازگشته راه عراده های جیدگر ...
گرفته دیگر بچه میر زده اسپ خود را دوانیده و جلو پیش را گرفته مخالفت نموده گفت که هنوز بقلعه میتوانی رسید جواب داد
ولیل و هلاک ... اسپ ... آمده ... که میر عبدالعزیز پیش رسیده سوار گردید و میر مذکور را در میان رفقای
خود گرفته تا بقلعه بار ... رسانید و دیگر مردم همراهی از رساله او و رساله داران متنبه اندک اندک جمع آمده
دولهه رام جمعیتی محصور و در قلعه محصور گردید و رگهو رسیده و قلعه را فرو گرفت دولهه رام بعد ... جنگ که ...
مصطفی خان ... مضطرب و متوحش گردید و همان سپاهیان که اندرون قلعه داشته جاسوسی می نمودند
و ... دولهه رام را دلالت ملاقات رگهو نمودند و میر ... گردیده راضی شد و با سرداران
همراهی ... نمود ... با اقتضای طبیعت ... دولهه رام را مرجع شمرده میر عبدالعزیز
دیگر پاس آبروی خود ... جنگ را ترجیح داد آخر الامر بعد پانزده روز
از قلعه ... دولهه رام برای ملاقات رگهو ... گشت و جمیع سرداران همراهی او ... گردند
کلان میر عبدالعزیز با ده کس بیرون رفت و میر عبدالعزیز با رفقای خود که به چهار صد کس بودند
از سرداران که ... خود نموده پناه بقلعه برده بودند در قلعه ماند و رگهو بعد ملاقات ... دیگر گذاشته سرداران
را ... و دولهه رام ... دولهه رام خیمه برپا کرده ... داد و ... که ... اگر ... اکنون
... رسید و ... امید رفت چون ... رسید ... گردید
... میر عبدالعزیز ... قلعه گرفت رگهو بعد ... استفسار ...
که میر عبدالعزیز ... میر مذکور ... دولهه رام با مردم خود ... قلعه فرستاده ... و عید
... میر مذکور جواب داد که ... یک کس ... لیکن ... مردی
کرده ... تا جان داریم ... محافظت قلعه ... چند روز سید ... مذکور
و محافظت ... قلعه ... که کسی دران قلعه تصرف ... تا آنکه ... جنگ
حسب الالتماس ... جنگ ... اطلاع ... رگهو ... مصطفی خان ... گشته
... رسید ... دولهه رام ... میر عزیز ... رگهو داشت

ومعامله رگهو با راجه دولبهه رام و پایان جواب و سوال مهابت جنگ با او

مرتضی خان پسر مصطفی خان در زمانیکه پایان عرصهٔ جنگ بود با اکثر باقیماندگان بمقتضای بیت مشهور تن زنده و خنده
بیکسان * به از مرده و گریهٔ دوستان * عمل نموده در رفت و پناه بکرسی گهو برد و عیسی خان خالوی مرتضی خان برادرزن
مصطفی خان که در کوداسی نهان گشته بود اسیر آمده چند روز مقید بود و بعد از آن بعطای جامه و لباس واندک زاد راه از اختصام
و خلاص یافت و دلشیر خان خواهرزادهٔ شمشیر خان برادر خرد مرادشیر دو سه زخم کاری بندوق که از انجمله یکی زیر ناف‌اش
بود برداشته در خاک میدان بیهوش افتاده بود و هیبت جنگ بر احوال او که از عهد طفلی پروردهٔ الطاف بود ترحم فرموده
بر پالکی سواری خود برداشته بخیمهٔ خود جا بداد و جراحان ماهر را طلبداشته باصلاح حال او پرداخت چون زخمهای
کاری داشت واجلش رسیده بود و سوی بدان بعد از دو روز در گذشت و الف خان و اما دسردار خان همراهی
مرتضی خان نموده جانی بسلامت برد و هیبت جنگ خاک عرصهٔ میدان را بجبهه سای نیاز و سجدات شکر خالق بی انباز
زیب سیمای خود ساخته بر مضرب خیام مصطفی خان نزول نصرت شمول نموده نذور تهنیت و مبارکباد گرفت و شام
بخیمهٔ خالوی فقیر عبد العلی خان بهادر آمده مبارکباد بایشان گفت و مدارج تحسین و آفرین بنابر جسارت و جانفشانی
که درین کار از مشار الیه بظهور رسیده از حد برد و چون بعد از فتح در میدان اقبال نقارخانه و اسباب نوبت بدست
خان معظم مذکور در آمده بود حکم بنواختن نوبت فرموده مهابت جنگ در عرضی مبارکباد التماس اعطای علم و نقاره از حضور
بادشاه برای او نمود و مهابت جنگ در جلدوی این امر عظیم که از هیبت جنگ باحسن وجوه سرانجام یافت و عبد العلیخان
بهادر هم که شریک کار و در شمار برادرزاده ها بود خلاع فاخره و افیال و جواهر و شمشیر برای هر دو باتفاق فرستاد و در باغ
جعفر خان هر دو کس رفته بداب و آدابی که درین دیار رائج است در بر کرده کورنش عنایات تقدیم رسانیده بخانه های
خود بتجمل معاودت نمودند و بعد چندی از حضور محمد شاه علم و نقاره برای عبد العلی خان بهادر مرحمت شده رسید *

ذکر آمدن رگهوجی بهوسله در کتک و مقید گردیدن راجه دولبهه رام باقتضای گردش فلک و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعهٔ باره بهاتی با رگهو بپاس آبرو و حق نمک

در جنگ ثانی که مهابت جنگ هم بعد از آن رسیده در تعاقب مصطفی خان شریک بود از نوشتهای سهامت جنگ
ورود رگهو بهوسله در کتک معلوم گردیده بود ماجرای آن برین منوال است که چون عبد الرسول خان بنابر نااتفاقی
صحبت فیمابین مهابت جنگ و مصطفی خان از کتک معزول و نیابت صوبه مذکور بجای خان مرقوم براجه دولبهه رام ابن
راجه جانکی رام که پیشکار آنجا بود مقرر گردید دولبهه رام موافق عقیدهٔ خود بصحبت سنیاسیان و براهمه بسیار مائل و از جماعهٔ دارا
متعینه که اکثری مسلمانان بوده اند متنفر بود و اغلب اوقات صحبت با هنود ضعیف العقول و سنیاسیان مجهول
میگذرانید و از سنیاسیان اکثری جاسوس رگهو بوده اند سستی اوضاع و سبکی و غفلت راجه دولبهه رام با رگهو ظاهر کرده
ادبار راجه مذکور دلیری ساختند چون خط طلب مصطفی خان برگهو بهوسله رسید ناسپرده که از کشته شدن بهاسکر
روز و شب مبتلای غصه و غم و چون مار سر و دم زده در پیچ و تاب منتر صد انتقام بود رسیدن خط مصطفی خان لطیفهٔ غیبی

ملازم سراج الیا عربی

از سر اول و مقدمة الجیش بود فرمان داد که آهسته آهسته پیاده شده مکان بسکر مهین رفته شروع جنگ نمایند همین قسم
چون آمد گروهی از بسکر پیش رفته بودند که سیلابی از لشکر مخالف نمایان شد و مصطفی خان فوج را دو حصه کرده یکی را سر کردگی
بلند خان و دیگری را با ختیار خود کرده آهسته از میان صحرای گذشته پیدا گشت اما سیلاب یکبار توپ کلان و خمپاره
و گلوله تعلیل سوار را بر بلند خان خورده در آن فوج برلرزه خورده سید محمد اجمال مصطفی خان با فوج همراه خود دلیرانه
بیلما تعلت زمانه سواران همراه ایش بسیار اعیان دادند مصطفی خان با هم شمشیر چون ابر مطیر با برق تمشیر در اله
میکالی قطره زنان بر سر داؤد خان که همراه توپخانه بیشتر از همه بالا در رسیده در آویخت و داؤد خان مع چند کس
از سرداران خود پا بداده نمود در میدان مردان جانفشانی کرده نام نیکی یادگار گذاشت مشاهده احوال داؤد خان
دل از دست مردان رفته بسیار راه فرار اختیار آمد مصطفی خان بطرف چپ خود خادم حسن خان را دیده بر سر او ریخت و درد
و خورد مقتول رو بداده خادم حسن خان انجام شکست کس ندیده آن افتاد چون عبد العلی خان احوال فوج سر هم دانسته دید
با چند و دو سه که مانده بودند بیشتر راندگاه دان سلسل تو بهای کلان در میان افتاده راه بر آمد مگر آمده اسمان گلولهای
که کوا سا که حایل بود بریده گشتند در این وقت چند سوار خان با پنج شش کس و لقی علی خان تنها از میں و یسار رسیده
سر یک احوال ما که با عبد العلی خان بودیم گردیدند و سبح خانیاره و راه سند رسیده که بطرف دست راست متعین و از
عقب مانده بودند با ده دوازده سوار رسیده ورحم جان را با سرده و بیش از سرده کس همراه در کف از پسار را پیدا شده و محمد و بیا
اجتماع و معامله عبد العلی خان با مصطفی خان در دیک رسیدن شان شهر میکر سیدایم از کما نگاه تعلت مساد رسیده مصطفی خان
بعمل تقلب از رسیده از پیش بیرون رفت چون از همراهیان هم اکثری مقتول و برخی مجروح شده بودند دفعتاً
ماندگان با ستقلال سلامتی و جرأت او مسار تمامی نمودند سرکش را که دیدند نا امید گردیده و سر یک راه خود پیش گرفته
گریخت سه تن سر با آن ساز و ابراز سه مردی را در میان ریخته مضطرب الاحوال بدر رفت و هیبت جنگ کلدار گر
افواج هر اول از ظفر با پس گشته مستفسر احوال عبد العلی خان و ماتحت الضار را احوال نصرت و امانت ایزد متعال
بود خسارت نمود میل سواری خود را پیش مانده دریا یابان بهین دار و گیر بر سر بازار رسیده و عبد العلی خان با ظفر در میدان
دیده با هم تلی خان دار و عه دلوان خانه خود را فرمان داد که برخی سوار سیف مصطفی خان بر آمده سرش را چون اللیل آمده سرش را
پیش رو کرده با سیش را العلم آباد فرستادند که در شهر گردانیده بعد از آن سبکال حیسار دعلم شهر جانسپه فرمان بود تقسیم نمایند
مجالس گردید حکایة به آراسته امیر محمد باقر رمضتی سوشتری که از اجله سادات شوشتر و اتقیای عهد الامر و کمال
ولقوی بود در عالم بست جنگ و مصطفی خان حسب التماس معلمان زوج کمهیان عیب بوده در عالم رویا دیده بود
که جناب ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام با آن اعیان پر کین شمشیر معامله سیر یابند و بعد از دو سه اعضرت بعرة الله
اکبر کشیده و در کمرش دو هم رده بیشتر با استماع این خبر که سرش را سره و جسدش در پا میل بسته و کشیده خاک کرده تعیین
بوده مرسوم که سن چنین دیده ام با مدار کرده هم شود تا آنکه بعد از خاک کردن حکم بیست جنگ مدو سه ساعت در
که جسدش را از کرده هم کرده یک حصه بطرف مشرق شهر عظیم آباد و یک حصه بطرف مغرب سیاه و بر نهادند همین شد
بیبارید سی اعضای گسیده اش را در آوردند تا آنکه آویخته بود سحاکش سپردند

ذکر بقیة السیف از رفقای مصطفی خان و مآل احوال التیر خان والف خان و عیسی خان و مرتضی خان

پیام مصالحه رسانید رگهو مهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه را بشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول نمی نمود
و مهابت جنگ از راه دانائی جواب و سوال بپیچ دار و مزید نموده تردد سفرا و گفتگو را طول داد و از دوام تقریرات خود رگهو را
جستن نداده دو و نیم ماه بهمین آئین گذرانید تا بشارت فتح و ظفر هیبت جنگ شنید آنزمان لشکر الهی پرداخته سررشته پیغامهای
مصالحه را انقطاع داد تفصیل این اجمال و تبیین مقابل از صفحات و سطور آینده پیرایهٔ وضوح و ظهور می یابد ✤ ✤ ✤

رسیدن مصطفی خان در پرگنه های سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبهٔ ثالثه در میدان قصبه گرهنی و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوی جنگ و اسیر شدن راجه دو لبهه رام در کتک بدست رگهو بهوسلا و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعه باره بهاتی

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادی الاولی که پایان تابستان و شروع برشکال بود با ستماع خبر تهیهٔ مصطفی خان از شهر عظیم آباد برآمده
و اسلحه حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان افواج خود را که عبارت از جماعهٔ افاغنه باشد در قصبه چپاره فراهم نموده زر یکه داشت
بمصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آمد در گهور سید خود را در حدود صوبهٔ عظیم آباد و زمینداری بابو اودونت سنگه
و جمیع مالک جگدیس پور که مخالفت او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ برآمده جنگید
و فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر شد قضیه کوتاهی یافت چه زیاده بران مقدور نگهداشتن
فوج نداشت و اگر هیبت جنگ درنگی نمود و آبها طغیان کرده دریای سوهن سد عبور و مرور گردید بازمیندارانجا که
موافق است در ساخته مبلغی از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید درآورد و سپاه را بطور جاعه دار روزمینه برای
لابدیات داده برسات را بپایان باید رسانید و رگهو را ترغیب نموده چنانچه در نواح مرشد آباد داشت اینجا باید طلبید
یا خود را انجا رسانیده با او اتفاق باید ورزید که درینصورت بر مهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه را هم از پهلوی
مرهته بازنجوسلی میتوان آراست بعد از ان هرچه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را ببصیرت قلبی مشاهده نموده
فرصت نداد و با سیزده چارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبنای شیخ مجاهد سربلند خانی که سیف خان حاکم پورنیه او را
متعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحم خان روهیله که مهابت جنگ به کمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد
کوچیده بر معبر کولور از دریای سوهن پایاب گذشت و روز دوم در میدان گرهنی که قریب جگدیس پور و صحرای
آنست رسیده بر لب دریاچه که دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز پاسداری
نموده بعض افواج را مستعد جنگ استاده گذاشت و شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات گذرانیده اول صبح
بعد الفراغ از نماز با تمام لشکر سوار و هیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجی احمد پدرش مبالغه می نمود که بدستور حروب
اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدی نثار خان و دیگر دولتخواهان شجاع دانا این رای را نه پسندیده جنگ میدان بر سنگر
ترجیح داده هیبت جنگ فهمانیدند که اول بار ما مغلوب بودیم و او غالب و الحال برعکس است که ما غالبیم و او مغلوب دیگر
آنکه درین قسم جنگ اکنون او را صرفه است و آرزوی او چه در اندک وقتی که برسات زور آورد میدان گل و لا گشته مجال
مدافعه و مجادله با اعدای نمانده و او بخاطر جمع اوقات میگذراند و زیاده از نصف صوبه نیمل او در آمده کمتر در عمل شما می ماند
و بعد برسات مهیای حروب عظیمه او با اتفاق مرهته باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعبد العلی خان بهادر

راه سمت بهرید نمودند و اگر لیکن همان وصل سوار سے سوار سپاهی بسهولت سیرت دو سه هزار کس با استقلال سے استادند چون
ازین وصل ها دور تر سیرت خود هم با سپ میسید نه هیبت جنگ و ماسی احمد پسر کس ملنگریان و سرداران خود تاکید کرده بشتاب تر
اهتمام سے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصه دو پهر یک کروه راه در تعاقب سیے شد بعد از آن ایمای
خود استاده ساده پا سے تو جهت نا سپاهے لشکر از سنگاه فرار سے معدود شد و خبر رسید که مصطفی خان بر بالاے فیلی بود
رسیده اقامت گزیده و در راه حیات او معلوم شده از فیل بر پالکی سوار گشته فرود آورده و در منزل افاقه یافته پس خواص
او را نوید داده از نا مرا استفسار داد و اروار و سے سمت راه قال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل خیمه خود
گردیده به نظر دلکشا در گرفت و لقد بپایه هر کس از رفقا تحسین و آفرین لعل آورده هر یکے را خوشنود و بهره ور نمود و تقریبا اکثر
السن بود و امرا و آوس بهر باسے رسید و ستایش را نهایت رسانید و شب در بها گرداید صبح خبر کوچ مصطفی خان
شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود و در چیه گاه او که تا لاے منهی پور بود معسکر ساخت و مصطفی خان از تالاب کوچیده
موت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقب لعل آمده بود که مهابت جنگ به عظیم آباد رسیده بر آمدن رگهوجی بهوسلا
که حسب الطلب مصطفی خان از جا سے خود جنبیده بود آگهی یافت و هیبت جنگ نوشت که احوال اهمیت دوده صورت
اتفاق مرهته با مصطفی خان از عهده این بر آمدن به مقدور مهابت و بیل است بهتر آنکه چون الحال او مغلوب
شکست کمال او هواپر دارید و کار او بسازید و من معاودت به مرشد آباد نموده تدبیرے مرهته را متوقف سازم تا
مدیگر به بیند نه هیبت جنگ باستماع این خبر سالار سے لشکر لعبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان و دیگران را همراه ده
همانجا گذاشت تا اسم ساخت و اسد لعل آورده و هنگام شب بر پالکی عبد العلی خان سوار و کاران بسیار همراه گرفته
شتابش را تها سیے نموده صبح بر مهابت جنگ رسید و از آمدن چند منزل نموده سراج الدوله را عظیم آباد همراه
گرفته لشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم لیکن روز رسیده در تعاقب مصطفی خان بالقصه زمینداران
ماری پور بر لب گنگا که عمل سید مهر جنگ و مسکن افاغنه است رفت و قصبه مذکوره را سوخته و تاخته معاودت را عازم
گشت مصطفی خان خود را لقصبه جاره که قلعه اش از سابق قلاع سید است کشیده در تهیه تیاری لشکر و آراستن
سلاح و یراق و فراهم آوردن اعوان و انصار کوشیدن گرفت و هیبت جنگ و مهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت
نمود به عظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ باراده توقیف مرهته عازم مرشد آباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد
نزول نموده به سازش اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا و رفقا و ترفیه حال عامه سپاه و سرانجام دیگر آلات
و ادوات کارزار پرداخت +

ذکر رفتن مهابت جنگ به مرشد آباد و توقف نمودن مرهته را در بردوان و انقراض یافتن عمر و دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بالفتح و ظفر بتاییدات ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان سیار بعضے امور ضروریه دو سه روز مقام نموده میر علی خان نام شخصے را که مرد لسان ایران
بود بر سالت نزد رگهوجی بهوسلا بر صلاح استمال فرستاده خود متعاقب او به مرشد آباد رسید و رحم خان افغان که عمده دار
عمده خود را بر رفاقت هیبت جنگ گذاشت و رگهوجی به بردوان رسیده بود که میر علی خان نا او در اتفاق گشته

بود که اسپش از گولے غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلے که سوار بود نشانیده او را همراه خود برگرفت وقت برخاستن فیل گلهٔ تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند و حلقه او بند شده و نیز در بازوی چپ فقیر جراحت گلهٔ تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبد العلی خان را دو زخم گلهٔ تفنگ بر سینه رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبد العلی خان رحمن خان خواص خود را از عقب حوضهٔ فیل برداشته بر جای فیلبان نشاند و فیلبان را در خواصی هودج عقب خود افگندند و بازار گیر و دار نهایت گرمی پذیرفت یکی از رفقای عبد الله خان میرزا فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچی های معدود از ملازمان عبد العلی خان را که در آن وقت بر جای مانده بودند با وجود آنکه خود در پا ضربی یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را تیار کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثری بدر رفته چندان جمعیتی با چهار سردار که عبد العلی خان و احمد خان قریشی و شیخ جهان یار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر از آن همراه نبوده اند در آن وقت عبد العلی خان به هیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود مناسب آنکه صاحب هم از جای خود بجنبند تا به پشت گرمی شما پیشتر تازیم والا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ نیز بر هم خواهد خورد و هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی احمد پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجوع باستمداد ایزدی نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب سد صفوف افاغنه برآمد و بر ما متیقن شد که افاغنه حمله می آرند همان وقت قضا را میرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولے بر نشان بردار فیل سوار رسیده کارش تمام گشت و لعبذر بیک دوگر علم دار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد همان دم از زبان فقیر برآمد که زدیم انشاء الله تعالی و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضی خان که روبرو بود در آویختند و سفارش همین احوال هیبت جنگ را عبد العلی خان و پیغام او شان را صواب دیده مخالفت رای پدر خود نمود و باندک فاصله از معاودت پیغامبر از جایی که استاده بود بهیئت مجموعی فیل سواری خود را پیش راند و بانات و پیکله های جلو پیش پیش او میرفت و حمله آن در عین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصبرداران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل مصطفی خان میرفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفی خان در وقت واحد روی داد با رفقای مرتضی خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر سربازان از تن هم می ربود تا قریب بچهل پنجاه کس از افاغنه روبروی ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان نسیم نصرت ایزدی نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقه هوا که مغربی بود مشرقی گشته گولی بندوق بر چشم راست مصطفی خان از دست برق اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید و از بن گوش راست او بیرون رفت و خود در فیل چون مرده افتاد مشاهده این احوال رفقای او را سراسیمگی گشته همه را دل از دست رفت و بی اختیار عار فرار همه کس را اختیار افتاده عنانها برگشت مرتضی خان فرار فیل پدر را از کرش مشاهده نموده صبر و طاقت در باخت و هزیمت را غنیمت شناخت چون مصطفی خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسید [illegible] هیبت جنگ و عبد العلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی بتقدیم رسانیده شادیانه گردیدند و احترام الدوله حکم نوازش شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده [illegible] تا

بسر برد و وقت شب در خیمه عبد العلی خان آمده استراحت نمود و عبد العلی خان و مهدی خان و این اقل الانام
و متعلقان و رفقای او و همراهیان عبد العلی خان و دیگر مردم مهدی نثار خان و نقی علی خان با سواران پیش که دیدند
اجامعه نزدیک لشکر رسیده و مال و هیچ سردار و قائد ... نبودند تا در سرای اول حسن علی خان باهتمام مهدی نثار خان
و عبد العلی خان که زود مردم متعدد برای دستار ده تاکید نمودند که کسی از جا حرکت ننماید که کوسان در آیند گرما از سر
این ایشان بعد انتظار روی نماید و متصل برخاسته و پیوست تمام روز گوله‌های توپ از آن سوی آمده اسب
و مردمی که آمده که دو تیر از لشکر بطرف پشت انداخته بودند مجروح و ضائع شدند و در این لشکر مردم متعدد بوده‌اند
محصور کامل درین حال گذشت سه هشتم که سه چهار ساعت آمده و معلوم شد کار را خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ کرده
به جنگ ارباب مشوره را جمع نموده استشاره نمود رای دانایان بر این قرار یافت که اگر دل جنگ دیگر امر
معلوم ما و دفع مستعد او حرب باید نمود و مهیای این امر باید بود تا آنچه مقدر است بظهور آید و صلاح چنین افتاد
که لشکریان مغلوب جنگ سابق را مع سرداران شان در لشکر باید گذاشت و لشکری که تازه بوده همراه گرفته
باید جنگید مین قسم عمل آمد عبد العلی خان بهادر را مع احمد خان قریشی و شیخ جهانیار و خادم حسن خان و سید عمر خان
قدرة الحبش که وقت صبح همراه نامدار خان راجه بیکس با سرداران مع کل همراهیان و رساله خاص از مهدی نثار خان
و شیخ عبد الله و دیگران همراه احترام الدوله هیبت جنگ بهادر مقرر شدند و راجه کیرت چند و راجه رام نرائن
و ذو الفقار خان و دیگران که جنگ اول مرتب دست مصطفی خان را دیده منهزم گردیده بودند در لشکر متعین شدند
اول صبح هیبت جنگ بار خواند و توکل بر لطف بار یاری او تعالی نموده سوار شد و ناصیه ظفر برآستان جناب احد
سائیده و مع دلاور پردلش جیره و سر مسالت نمود همراه عبد العلی خان قریب یک هزار و پانصد کس جمعیت
فراهم آمد با هیبت جنگ نزدیک ده هزار سوار و هزار پیاده برق انداز و قدر سکان و دو سه ضرب هکله خام
موجود و مهیا گردید و سی بان همراه بیست مصطفی خان از ناحیه‌ای که طرف لشکر بودند نمایان و توپهای
او معرف روبه روان شدند مهدی نثار خان آمده با عبد العلی خان گفت که پیشتر رفته شد آب حله را باید گرفت
والا اگر در دست مصطفی خان آمد درین میدان ایستادن متعذر خواهد شد زیرا که آنجا در پناه شد و با دشمنان
خواهیم ماند عبد العلی خان قبول نموده از پیش روی هیبت جنگ مائل بدست چپ پیشتر راند و هیبت جنگ بر
سرشارع عام عقب تر از عبد العلی خان مائل بطرف دست راست ماند و درمیانه فاصله بقدر گوله رس توپ افتاد
عبد العلی خان مع همراهیان که ما هم از آن جمله بودیم هنوز تا لب شد مذکور رسیده بودیم که مصطفی خان داخل
میدان طرف شد مذکور گشته آن جا را قابض و متصرف گردید و توپهای او در جانب چپ ما چیده شروع به انداختن
نمودند و در برو سر ما در پناه آن شد مرتضی خان پسر مصطفی خان با جمعیت از اوان پیاده با کسه استوار ایستاد
و مصطفی خان بمقابله شد رسیده و بر سر راسته بلوک جعفر خان مائل روی هیبت جنگ سرمیل بود قرار گرفت
ما مین مصطفی خان و پسرش مرتضی خان اجامعه جانفشان تا امکانهای برق انداز رسیده آن متصل هم چون آسته بند
صف بسته ایستادند و شروع برق انداز کرده نمودند میان ما و دشمن فاصله بقدر یک تیر انداز بود دراندک زمانی
از همراهیان ما اکثری مجروح و بعضی مقتول و اسپهای اکثر سواران تلف شد با نکه یکی از رفقای عبد العلی خان

شادیانه‌ها نواختند و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می‌نمودند تا از دوستان
دانا ممانعت‌ها می‌نمودند و عبد العلی خان از شدت غیظ و غضب بر آشفته بیشتر می‌راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده
ممانعت شدید نموده گفت که این غلبه خداداد در رفتن شما بر سر او به تنهائی بر باد رفته قضیه منعکس خواهد شد بجای خود
بوده شکرانه‌ای بجا آرید و به بینید که از نصرت الهی پایان کار بکجا می‌انجامد عبد العلی خان برگشته بجای خود ایستاد و
مصطفی خان تا نصف النهار ایستاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضی
معتمدان دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و معسکر خود که بر سر دریای پن پن خردلیا (?) فاصله یک کروه
بلکه کمتر بود معاودت کرده نزول نمود و توپها را مقابل لشکر در باغ انبه که بطرف جنوب لشکر واقع شده بود قائم کرده
زبان بگوله اندازی داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان بر این منوال است که چون مصطفی خان بحریف (?)
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نمود و بدستیاری (?) خود همرها
بیرق و تفنگچیان خاصه روبرو دیگر تا زنان همراه او و راجه‌ها سپاهی برق انداز سی و استعمال تیر و شمشیر سر راه مصطفی خان
رفتند و مصطفی خان قلت فوج هیبت جنگ را تنها دیده به همراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است زنده‌اش را
اسیر باید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود روبرو شده مهدی نثار خان (?)
برادر او و بعضی مشهوران دیگر روبرو شده هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده بود
که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مفاران (?) انجال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا اگر بزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود با تمام و شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگندند تا باتفاق او دیگران هم
همین کار کردند و چون خبر آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهی این جستن او را مثل افتادن فیلبان
دانسته و مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیرنگی روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون لشکر همراه گریختگان پیاده
پا بدر رفت بیرون لشکر مردم او را شناخته اسپی برای سواری حاضر آوردند او را سوار کردند چون عین انقلاب
و وقت اضطراب بود توقف مصلحت ندید و دورتر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل ایستاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد
ازین طرف هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باقیمانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار ایستاده بامداد بعد
اطمینان معلوم شد که راجه سندر سنگه مقدور و جودی (?) کوشیده چون همراهیانش اکثری شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان
او را معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو و
بازار ریخته خیمه‌ها را در دو بار غارت نموده و اعلام از پا در افتاده کسی در آن عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته
شدن هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او کشن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرسر (?) و کلیه ترار (?)
و دیگر ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثری به خانه‌های خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعی کثیر بر لب دریا در بنوسی (?) در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف لشکر از مردان کاری
که محافظان لشکر بوده اند خالی مانده و از اردو و بازار و خیمه‌ها نشانی نمانده تا جائیکه نظر کار کنند میدان خالی دیده میشد
بناچاری لشکر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان با سواری را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه محقر یکه برای او باندک فاصله از خیمه عبد العلی خان ایستاده کرده بودند

به پشت مردم هیبت جنگ رسید و خود و میرزا آمر لشکر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره متعلقین آن طرف بوده اند اراده
درآمدن سو بلند خان حسب الامر بطرف بهاس رفته و از باغ جعفر خان خارج شهر که سکونت دارد متعین بوده اند گذشته
با ناصر خان و پسر سید علی و داماد میر تقی و یحیی خان میرزا رمضانی نام که از آن طرف مقرر بوده اند و در آن جمعیت ناصر علی خان مجروح
ایستاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانی برحمت الهی پیوستند و ناصر خان میواتی زخمی گشته گرفت بلند خان از لشکر
وارد هیبت جنگ درآمده و جلو هاے همراهیان معمورے لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه
سندر سنگه که آمر لشکر بود ریخته یک جا جمعی کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل فاریجان و انور سنگه داماد سندر سنگه وغیرها
را بازخم هاے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در ازدحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار
سوار نبود مقتول گشت و مصطفی خان بحال او پرداخته پیشتر راند بهرود در آمد او در لشکر راند که تیر باران و بعضی
میواتی لشکر و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفت چون این احوال جمیع لشکریان آن
جماعه بے استقلال گشته فرار کرده شدند و پیش رویت هیبت جنگ تمام عرصه خالی گردید و مصطفی خان با جمع کثیر بایل شد
سمت جنگ بر فیل سوار بود بسیار آمده ماند که مائه مردم کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بر دار پهلو دلیر مردان قوی
رسانیده متقابل مصطفی خان گردید از حمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رستم خان شیر ناهید دار
همراه بود و قریب هشتاد سوار متفرقه از رساله میر مراد بے مثل سیادت علی خان و یکه تازان رستاس نام
بسر کار در رکاب بعرت امتیاز بوده اند و مهدی نثار خان با تقی علی خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در خود حال
از شیخ حمید الدین صاحب لکهنوی طرف پهلوی چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو بودند و بعد این انقلاب رو نمود
میر مهدی نثار خان شیخ مذکور که حافظ دار محمد کس از شیخ امراے لکهنو که داخل در جمعیت از شیخ حمید الدین
بود تاکید نمود سوار شده مهدی نثار خان باهمه جمعیت همراه پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ
ایستاد مصطفی خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریص نموده گرفت هیبت جنگ با پیاده سوار در دانی هم آمد و بلند
گفت که هیبت جنگ را بنمایید امداد کنید تا مقابل مهدی نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس
از همراهیان مهدی نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفی خان
ماند و پیر زبان پیش رفت و یکی را فرستاد و بعبد العلی خان پیغام نمود که با کل فوج همراه خود سوار شوید عبد العلی خان
و دیگران را که این طرف و پیاده لشکر و ازدحام مردم بوده اند مطلقا از ورود مصطفی خان و بلند خان و این هنگامه خبر نبود
لهذا از آنجا که جمعیت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در لشکر سالیانه هیبت که کسے سوار
نمی شود مگر بعد ازین که تا فوج بان طرف مدافعه با او حواله نمود آدم دیگر آمده
حکم رسانید که سرکار نامور شوم هیچ کار حاصل آمد عبد العلی خان بحیرت سوار شده بر فیل خود نشسته و معدودی دیگر بعضی سوار شدند
سواران سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده پیر دل لشکر بدر رفته بودند نظر به هیبت جنگ که بر سر
لشکر ایستاده بود بان دو گله ناسر سید او فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را
رسانیده این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے جادو نیکو از بد رفته و بهر سید خواست که با معدودے
که همراهش سوار بود بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله مربان در هنگامه رفته با استقلال ایستاده و علمهاے لشکر پیدا کرده

گشته التیام دید و افتراق باتفاق گرایید و اگر سندی از حضور شاهی برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا پا از حد خود
گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمائیم فرستادگان روانه گردیده در نواح شهر قصبه مونگیر بمصطفی خان رسیدند
و بعد ابلاغ پیغام بعجلت معاودت نموده جواب آوردند ملخص آنکه نه اراده رفتن است و نه با مهابت جنگ پیوستن بلکه انتزاع
این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده اید جوابش آنکه سندیکه در انتزاع صوبه بنگاله از سرافراز خان در دست
عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست بعد این جواب از مولوی
مذکور پرسید که مولوی جیو اگر طرفی بت پرستان و طرف دیگر جماعه رفضه مستعد پیکار باشند و مارا مقدور استیصال هر دو
باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوی تاج الدین مقصدش را فهمیده اما تجاهل کرده جواب داد که کافران را اگر
حربی باشند روا است که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آری دلالت بخیر و ممانعت از مناهی
مهما امکن استحسان است مصطفی خان گفت باعتقاد و ارشاد مشایخ ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد
از ان از رجال دیگران باید پرسید مولوی خاموشی گزیده مرخص گردید فرستادها چون در ینجا رسیدند و ماجرا معروض
عن ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعدتر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه های مردم
شهر و رفقای هیبت جنگ را از فرش و غیره در رفقای خود بخشیده هر خانه بنام یکی از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد
فتح آن خانه مع اهل و اسبابش با و متعلق باشد انشاء الله تعالی نخواهد شد فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز
که بلسان الغیب مشتهر است درین واقعه تفاول نموده بود این بیت بر آمد حافظ تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند + والحمد لله که مطابق این تفاول مشاهده گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر سید عبد الرسول خان
برادر خود را مع فوج همراهیش برای انتزاع قلعه آنجا که اندک بمتانت و رصانت شهره داشت تعیین نمود حسن بیگ خان
قلعه دار و تفنگچیان که بحراستش قیام داشتند بمدافعه استادند چون اینقدر کارها در نظر او هیچ می نمود پیاده پا با جمعی از رفقا
بران قلعه یورش نمود و مردمش بالای حصار بر آمده قلعه را گرفتند اما حسب تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه
قلعه استاده مردم را تحریض بر آمدن بالای قلعه می نمود یکی از مستحفظان دروازه سنگی از بالای فصیل بران مرد حمیت
افگند قضا را سنگ مذکور بسر پر غرور عبد الرسول خان رسید خورد و شکست و نامبرده همانجا رخت هستی از دنیا بربست فتح
قلعه مونگیر چنان نبود که تدارک شکست سر عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و پاس دلدهی
رفقا از جا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کمرش شکست چه عبد الرسول خان بازوی زور آزمای او بود سه روز در آنجا
مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت مع بعضی از توپها و باروت و کلا آنچه حاجت و مناسب بود از ان قلعه
گرفته پیشتر نهضت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در پاسداریهای اطراف سنگر اهتمام تمام نموده
روز و شب نمی آسود و بمهدی نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان چند نوبت گرد سنگر گشته بدلدهی
و تشجیع رؤسای لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص آنچه مناسب میدانست می نمود تا آنکه روز پنجشنبه که نهم
یا هیجدهم صفر بود و مردم همه در جاهای خود مستعد و مهیا نشسته همین که دو ساعت از روز بر آمد مصطفی خان متصل سنگر
رسیده در باغهای انبار انیه که با بنوه بود توقف نموده فوج خود را دو حصه ساخته یکی لب کرد دستگی بلند خان روهیله
و یکی همراه خود و از باغهای مذکور بر آمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا بالا رفته از طرف میمنت لشکر و سنگر در آمده

مهیا گردیده با تمامے مخلصان و لشکر اصلاح دران دید که در میان بیرون لشکر از خود و جنگ مصطفی خان و سپاهیانش که
شوار کار و با سر مومن کارزار دو دلاور و جان نثار اند کسے توان آمد لهذا مایله اداران و کلید داران از اتفاق و اکناف
ممالک محروسه خود طلبیده استعداد اسے لشکر از مرج باغ جعفر خان نمود و استمالتش لید که برای آب خلیه شاه عظیمات
آباد وسے خارج شهر پناه عظیم آباد دسته اند ساییده و خندقے عمیق بیرون لشکر درست نموده از گلی که بحفر خندق حاصل شده بود
پشته بیرون گلاله بسته قلعهٔ مهیا گردیده به بروج آن توپها گذاشته از سرحدی تا سرحد دیگر پیکے از جماعه داران معوض شد و
سرداری موج به چند کس مقرر گشته چند جماعه دار با طاعت او مامور شدند اول عبد العلی خان برادر خالوے فقیر
دوم احمد خان قریشی سوم راجه کیرت چند دیوان پسر راے رایان عالم چند چهارم راجه رام نراین پنجم خادم حسن خان پسر
نامر علی خان و مرحوم مذکور با لشکر با جمعیت خود با رمل اقامت افکنده روز و شب مشغول حراست شدند خیمه ها
و خرگاه مع از دو سے رکاب اسباب بیوتات اوراق متفرقه لشکر نکو و معسکر بر پا و مهیا بود و اعلام بر پیکے با خیمه هاے او و
همراهانش در شگاه و شیها سوار سے سوار جا سے که هر کسے خود مع رفقا بود بر پا داشت و اشکار ورود مصطفی خان
شنیده بعد فقیر و برادر خرد فقیر نقی علی خان سه ماه قبل ازین غره ذی القعدة الحرام ۱۱۷۳ هجرے در بلدهٔ دوار دهم از
شاهجهان آباد حسب الامر والد رحمه الله بر اسے العزام شاد و سے کتخدائی در حالیکه معین شده بود عظیم آباد رسیده
در ماه محرم سال مذکور بیستم از ماه مذکور دهم با دختر خال ابن عم اتصال خود عبد العلی خان بیاد فقیر کتخدا شده و چار ده ماه
منعقد در لشکر هیبت جنگ آمده به رفاقت خالوے خود سرکیب این معرکه گردید و نقی علی خان به رفاقت سید شاه خان
عمو سے مرحوم ملازم سرکار هیبت جنگ گشت و همراه اسے او چند سوار که شاید زیاده از صد نفر نبوده باشد مقرر شده و
دعاکسار سے پیاده نوکر سے پاس آبرو سے خود و محتیکه با خال و عم و غیره دوستان داشت و حقوق سابقه هیبت جنگ
در سن بود دو سالگی زماب گردید و هیبت جنگ مرد دارا سے حصار شهر و بعضے بروج آن مرحوم و ... گمند جهت تأمیر
محروح او معتمد بود و از لشکر معمور کسے در اندرون شهر نگرود و هم اگر مصطفی خان از همین اولی او قاصد فرا سے شهر
و استقلال احوال ناموس و عیالهاے رفقاے هیبت جنگ و هر متوالیدی او حصار ساختی هیبت جنگ آبرو بکار
آمدمال ... ناموس سکنه شهر محفوظ مانده موحش گذار سے مردم تنها گردیده و سر مایهٔ تسکین و تسلی اهمیت خان
هر چند ناسے دعیال بود و سپاه اتمام جهت هیبت جنگ و دو کس معتمد السعادت بر گزیده از انجمله بود پیکے حاجی عالم
کشمیری که امور معاملات بکلاح محمد خان شده و دو مے مولوی تاج الدین که ملقب از صوبه اوده وارد شده الملک
تدریس مدرسه سیف خان که بر لب دریا متصل لنگرگاه دست بعرف معروف واقع و مکان نامیس و صفا و نزهت
و لطافت کسی دیده و دلها بو مقرر بوده و ظیفه سے یافت و یک کسی دیگر بوده در خاطر نمانده و انکه آقا عظیما سے
مرحوم چهیم و چراغ سلسلهٔ ملک محمد خان دیوان صوبه کابل باشند و اصحاب ثلثه مذکوره را نزد مصطفی خان فرستاده
پیام داد که حرکت شما از مرشد آباد و اگر سا زارا ده انقطاع مطلق از رفاقت صاحب العالی بسبب مهابت جنگ بیرون
رفتن ازین دیار خواه همراه معصم باشد چون حقوق سابقه هست با ما مهمانان و دوستان بجانب باید و در دل
باید نمود و اظهار اسباب سفر و بارگردار حاجت باشد اظهار باید کرد تا دو سه روز با ما بکام و آرام گذرانید و باتحاج
را خاطر جمع سازیم ده داع کند گر با ئیم و اگر ملاسلتے از صاحب العالے شما رسیده رو بداده آگهی و سید که شده و اسند ربع کدورت

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توضیح ظفر پیران لشکر خلاف عادت بود چرا که دوازده بلکه چهارده و پانزده هزار سوار جرار ملازم و چیره
ملازم که در سالها و پیکارهای متواتر چیده و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت
و کمال دلیری و شهامت و تجربه کار و فائق و آداب کارزار بود و چون نبای جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت
مگر زنبورکان اقوام او و تفنگهای خاصه با خود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده یا گشته به استقبال
آن سه می پرداختند با وجود آن قریب به پنجاه و نه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او
و همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از یکصد چهار صد روپیه نبود و
ساز سلاح و یراق و قماشهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چار آینه فولادی طلا کار داشتند خلاصه فوج شایسته
بجمیع احتیاج آراسته و پیراسته که در آن زمان کمتر کسی چنان داشته باشد همراه داشت و هیبت جنگ به همه جهت زیاده از
سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضی از آنها سفینه جاها و برخی همراه رکاب و بعضی از رفقای [illegible]
که جوهر شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و جمعیت آیتی بود در ترغیب جنگ و منع تلفی
مستعجلی خان نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات و البته تقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر لطف ایزد تعالی
است نه بر کثرت فوج نسبت کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و در این صورت
دیگر رانیدن از جنگ و الحاق مهمات جنگ هر چند موافق فرمان خدا تعالی است اما در چشم یاران و اقارب و اصحاب
کمال خجالت و موجب ننگ و شرمساری است هر چه رای بصواب اقتضا نماید مطیع و منقادیم چون هیبت جنگ نهایت
غیور و در کمال شعور بود شوق جنگ اختیار کرده از ترهت نهضت نمود و کوچهای متواتر کرده اراده نزول در سواد شهر
نمود و سپاهیان تابع جعفر خان معسکر ساخت عبد العلی خان بهادر و دیگر شهر مثل عقید تمد خان بهادر برادر عمدة الملک
امیر خان و دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او مشتاقانه حاضر شدند و هیبت جنگ از در نوازش و فروتنیها درآمده اخلاقیکه
لائق ایشان او بود و بیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجویی را از حد گذرانید و در سرانجام اسباب جنگ و فراهم نمودن
سپاه اهتمام آغاز نهاد و میر سعلی خان نام بخشی بود با برادر مهدی نثار خان و عبد العلی را در تالیف قلوب و [illegible]
والاتصال جواب و سوال سران سپاه مأمور و مختار فرموده احمد خان قریشی نبیره داود خان [illegible] شیخ جهان یار و
شیخ سعد الدین و شیخ اصغر و کرم خان و غلام یحیی خان و خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نراین و دیگر رفقا و ملازمان
را مامور کرد که روز و شب در سرانجام سپاهیان مردم خوش اسپه و خوش یراق مشغول بوده بعد از آن هر که بهر صورت بدست آید
نگهدارند و بیشتر بهانه اینکه چون اطلاع بر بواطن مردم نیست احتمال دارد که در زمره عوام هم خاصه پیدا آید و جماعه زمینداران
هم به راه هم آنهائیکه در زمره مخلصان محسوب میشدند طلب داشت از انجمله راجه سندر سنگه مع گروه انبوه از ملازمان و
همراهیان خود و نامدار خان مئین زمیندار پرگنه ترهت [illegible] مع برادران [illegible] و سردار خان و کامگار خان
[illegible] با جمعیت میسر که آنهم برابر همراهان راجه سندر سنگه بود و دلپت سنگه زمیندار سرسی گتهه و پهلوان سنگه
[illegible] زمیندار [illegible] پرگنه [illegible] و [illegible] سنگه زمیندار ارزل و غیره حاضر آمده شریک حال و متحد جان گشتند
گردیدند [illegible] تا قلیل مدت [illegible] جار سپاه بوده باصطلاح هند مثل سپاه نو ملازم میدیدند [illegible]
که ملازمت نوکری میسر شد تا آنکه سپاه به اعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده بطالعه آن ملازم و

قبل مهابت جنگ در لیاقی و عمده عطایی صوبه عظیم آباد به اهتمام خود برادر زاده خود را که عبدالرسول خان صوبه از کتک بود در خود طلبید تا آنکه پس آمد و سیاست نایب الصوبه را به او کرد مانند عبدالرسول خان داود خان تام الحالی را نام و گذاشت و با رسالۀ خود از کتک که عمده مصطفی خان مختص گشت پس عبدالعلی خان سپهسالار هشت هزار سوار یا نه هزار سوار متعلق او نگهداشته عمده پادشاهی بود تا کسی جمعیت جمعدار داشته در کمک به سیاری بر او نمود میر عبدالعزیز را سادات اسمعیل معتمدان صوبه لاهور که سفیر صاحب مسیر لرز رساله داران سرکار مهابت جنگ بسیار اولوالعزم بود ملکه همراه او بود چنین میر مقبل میگرد که عبدالعلی خان چون جوان بود در باب مسکه مصطفی خان و عمده مصالحت مهابت جنگ که مهابت با مشورت در خلوت گفت که سید صاحب شمار اعتبار بود در این مقبل می مصطفی خان را ز عمده کم جرأی در سر بچه ست دین بخش محمد کریم و اگر با مصطفی خان بر الفت دل در هم کمک کرامی کنی سامان نام اشته می گویند او ا[illegible] ام هست برای او دو توام بود اگر با مهابت جنگ بسیار از علی مدارات می [illegible] برای او مهم است و خواهید گفت که منصب دولت در رفاقت مهابت جنگ [illegible] بوسیله او اس [illegible] رسیده یا رد است هر سرا که دیر در نقاشی قبل از سیره و طوایف معتمد هزار خان مرحوم بار دار جنگ که هر روز [illegible] ت عارض سه دم بیست سواران بام سرور رحشه مرار قدم که رکنگ بیست رمه عالی همام امر سه سود و پنج [illegible] را نامه سه فرمود تا آنکه دوباره او مستجاب شده و سه عارضی قبل از شروع مخالفت مصطفی خان بار سه سر یا بیده روز چهار مرتبت حدادت دو رمان قدم شریف مدفون گردید در نا رت او که روز جمعه معین بود و فوت شد افغت چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبدالرسول خان که شرح ذکر او در بالا بود الحاق برادر گزیده و ترک نوکری کرده همراه مصطفی خان رو سپر گردید و مهابت جنگ کتک را ثابت قرار داده [illegible] دیده بالضرورت برادر و بعد از آنجا که از کتل این سکار صوبه کور ا رعیه عبدالعلی خان بود و بعد مرد عبدالعلی خان [illegible] پسر عبدالرسول خان نیابت صوبه داری کتک سید [illegible] مرقوم نگاره سی [illegible] تقرر بود [illegible] هزار سه دو بوت با لکی جار ا رو رساله و [illegible] سوار سه هزار سه داده صوبه داری کتک مقرر ساخت و سید نوسه فرستاد مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد که خود او بسیار دوست می داشت و الحق جیع مسائل و چراغ و دو رمان او بود با راه مصطفی خان [illegible] و ترسید و شده در مخالفت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصوب سرسیت جنگ از راه طرف ساسلی و یا عیر [illegible] که مصطفی خان سرف الملع [illegible] داشت و در مهابت تاکید نوشت که از راه طرف ساسلی گنگا خود را با ساسید اگر حاجت ستر دو الحاق هم دیگر بداند مصطفی خان هم برداشت و در صورت جنگیدن به مهابت نیز اسے مصطفی خان القرس نخواهید بود

آمدن هیبت جنگ از سرکار ترهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن برو به نصرت ایزد منان

اخبار بعارضه که مابین مصطفی خان و مهابت جنگ برخاسته بود مثل التوار هیبت جنگ میر سید چون خبر حرکت او از مرشدآباد با راه [illegible] و خط و نوشته مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود از زد مهابت جنگ رسید هیبت جنگ چاره کار خود را بر استحضار که داشته بار و تنخواهان در رفاقت خود در این امر که تحقیق نمود سرکشی بسته بعد استعداد و مناسب مزاج خود گشته آثار بها در مناسبت اکثر سه ته منصب از مهابت جنگ بود به مقابله

که گفتگو با شیرخان و شمشیر خان [illegible] آمده رفت و برادر [illegible] مهابت جنگ و بعلی با مصطفی خان بود و برزد
کسی خوشنود نمی‌گشت مهابت جنگ هم با سردار [illegible] افغانان مهاشات با شمشیر خان و سردار خان نموده
[illegible] آنها [illegible] مصطفی خان [illegible] نمی‌شناسی [illegible] مافوق مخالفت خود
[illegible] کرده [illegible] مهابت جنگ [illegible] مغایرت
[illegible] دولت خود [illegible] داشتن و جنگ کردن با او
[illegible] خواهش [illegible] اَنگریزی خواست که مثل سابق
[illegible] لشکر [illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] حسین قلی خان [illegible] خان و دیگران باشد مبالغه
[illegible] که [illegible] اظهار اخلاص [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible]
[illegible] ترغیب مهابت جنگ
[illegible] مصطفی خان [illegible] شمشیر خان و سردار خان هم [illegible] مصطفی خان از
[illegible] جنگ [illegible] نوشته مصطفی خان [illegible] مرشدآباد [illegible]
مناسب [illegible] مصطفی خان [illegible] برآمدن ساخت [illegible] مصطفی خان رفتن
[illegible] آن صوبه از دست [illegible] الدوله [illegible] جنگ [illegible] با مهابت جنگ [illegible]
[illegible] مهابت جنگ این اراده [illegible] مصطفی خان
وکیل خود را [illegible] مسوده فرستاده درخواست مبلغ
مذکور [illegible] مهابت جنگ بدون تعلل [illegible] یک روپیه از قبیل الصدقه [illegible] فرستاد و
مصطفی خان مرحوم خود [illegible] فرستاده از بار بردار آنچه درکار بود [illegible] اسباب خود و
همراهیان [illegible] کرده روزی [illegible] کوچ مقرر بود [illegible] سوار شده [illegible] آتش داده طبل [illegible]
[illegible] خیمه [illegible] دیگر باز کوچ نمود چون از مرشدآباد بمسافت بعیدی رسید مردم
شهر را یقین گردید که [illegible] تازه در قالب مرشدآباد و عموم سکنه بلده مذکوره درآمد و هر یکی بر دفع بلا سجدات
شکر ایزد تعالی بجا آورد و مهابت جنگ بدلجوئی رحم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان سردار خان را
نیز مشمول [illegible] ساخته [illegible] الشان که باشتراک قومیت در دلها داشته [illegible] خوشنود فرمود با آنکه دل
شیرخان برادر [illegible] شمشیر خان [illegible] شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان برفاقت مصطفی خان [illegible]
کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک [illegible] آنها فرموده اگر [illegible] در محل مهابت جنگ [illegible]
حرکت [illegible] مصطفی خان [illegible] رسید [illegible] کرد ران حال بود
مع ساز و سرانجام آنها از فیل خانه [illegible] سر گرفته [illegible] مصطفی خا

را از یکسر دید آتش دیرینه او مشتعل گردیده با مهابت جنگ شروع باستیفای مواجدیکه با او اعراض درمیان آمده بود
بود از جمله وعده‌هاییکه صوبه داری عظیم آباد بود که احترام الدوله بهادر داماد کهتر مهابت جنگ درخواست مهابت جنگ داده
بود مگر اینکه هنگام عرض حال بعض سخنان بزبان آورده بود و مهابت گران و دشوار آمده خواست که بخشش سان و سحر طرازی
زبان خان امر دشوار را آسان سازد که حسب او انجامی گفتگو دیگر بود و با انواع مهربانی‌ها خیالات مرتسمه خاطر
مصطفی خان سر زده بود از انجا که تشنه لب بسراب و جوینده وصال بافسانه و خواب و تسلی می‌شود خان مرقوم بامید امروز
فردا و تدبیر در امور سر در آورده آهسته آهسته پرده از روی کار برخاست و اخلاصها کاستی گرفت و مقدمه
در اواخر محرم سنه ١١٥٨ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار بتقریر یوسف علی خان مرحوم
آنکه مهابت جنگ ایما بسردار بخوبی رساله او و سکه سپید و بهادر تلنگه بحکم او با مصدر دفع معاسیس بوده از سر
آن عمل بی ورزید روزی مصطفی خان اودل شاه و حکیم شاه را که سران رفقای او بوده اند بعادت مستمر پیش از ورود
دربار فرستاده خود بتهیه آمدن درست مشارالیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند آقا یوسف علیخان
مرحوم هم دران روز حاضر و برابر ایشان در بار حاضر بود دیگر غیر معدودی از ملازمان دران وقت حاضر بودند که آن
رسید بمحض نشستن آنها خواجه سرایی از محل برآمده سند ... بیگم زوجه مهابت جنگ ظاهر نمود و بتعارف
التماس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مهابت جنگ بار در یافت احوال بیگم محل برخاسته اودل شاه و حکیم شاه
را با آمدن خود متوقف امر نمود درین حال آن هر دو در یکی از حجره‌های دولتسرا احساس خطری کرده متوهم شدند
که شاید جمعی از ارباب سلاح را در آن حجره بدفع مصطفی خان نشانده خود بهانه عارضه بیگم اندرون رفته اند باحتمال این
خیال از انتظار خود بسیار ... گرفته مصطفی خان را که قریب بدر دولتسرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از
مدتی با رفیقی و سر بیرا ... بهم دو از مهابت جنگ بملاش بود بمدعا توسل در خاطر ... سخت از جاییکه بود
برگشت مهابت جنگ ... بر سر کوچ رسیده علی العموم مهابت جنگ بهادر در از فرستاد که بهر بهانه تسلیه و تصفیه خاطر
کوشیده بیار آرد مهابت جنگ در راه با و رسیده سر چند خواست که بانواع تقریرات و اقسام امان خاطر پریشان او را
جمع گرداند و از اراده جنگش بر آرد مهابت جنگ آرد سو دست بکرد مصطفی خان بخانه خود رسیده رساله خود را
که بهزار سوار و پیاده بالا از آن بود با ولیتس تعلق ساخته لوای مخالفت برافراشت ... اسپعالیات و توکری
وابسته بالاتر کسهاست که بی حکم مهابت جنگ توسط سهامت جنگ که قول و فعلش سیاه و غیره و توقع تمام داشت
سرچند خواست که جنگش را بمواسلت تبدیل دهد هیچ صورت نگرفت تا آنکه مصطفی خان سپاهیان حشوتیمن
استدعای ایلای مواعید فرستاد و مهابت جنگ و سهامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و متعلقان
مضطرب و حیران گشته می‌دانستند که چه کنند چون جرأت و جلادت پیاسیان او سالها دیده بودند خوف عظیم رو داده
استعداد حرب انجامید در شهر مرشدآباد ملازمان دولتخواه مهابت جنگ فراهم آمده از دارالاماره تا قریب چهار
فرسنگ مردم سپاه از رساله سرتیپیکه مثل صولت جنگ ثابت جنگ و سهامت جنگ و میر محمد جعفر خان و سید علیخان
و میر اختر بیگ خان و نورالله بیگ خان و عمر خان و سرایش و دیگر یکه و متفرقات و سرداران برق انداز مثل
فتح راو و بحسی و بیدل و دیگر بمحلیه با جمیع سرداران گرد حویلی مهابت جنگ از دحام داشته رو بروی مسلح و تیار

اما اثری از گرسنگان پیدا نبود و سبب این بود که هرگاه مصطفی خان بهاسکر وغیره سرداران مرهته را بعهد و پیمان و قسم کلام الهی
مطمئن ساخته میخواست همه را بدام بلا اندازد دیگران بجمیعهم قبول نموده فریب مصطفی خان خوردند و بملاقات مهابت جنگ آمده
راه عدم سپردند مگر یکی از آن سرداران که رگهو گایکوار نام داشت هرچند مصطفی خان و بهاسکر و علی قراول مبالغه را از حد گذرانیدند
قبول نکرده بملاقات مهابت جنگ در آن اجماع راضی نشد و با گروه خود بیرون ماند و وعده نمود که روز دیگر بعد ملاقات و
معاودت بهاسکر پنڈت وغیره سرداران من هم بخدمت مهابت جنگ خواهم رسید و بمجرد این انقلاب با جمعیت خود در رفته
ننگاه بهاسکر را با خود برداشته برد اگرچه در راه از صدمات رعایا و زمینداران و یلغار تازیان لشکر مهابت جنگ اکثری بجنگ بلا
مبتلا شدند باز هم بهوشیاری حزم گایکوار بدگور بقلیل کثیری از فرقه مذکوره خود را از آن گرداب اضطراب بساحل نجات
رسانید و افواج منتشره بهاسکر بهر حال شکسته بال و ممتاز و افتان و خیزان از حد و دیلا و بنگاله و بهار خود را بیرون کشید و
مهابت جنگ با جمیع رفقا سالما و غانما بمرکز دولت خود معاودت نموده بکام و آرام نشست و در بلده رسید این خدمت
از افزایش مرسومات کافه سپاه را راضی و خوشنود نموده ده لک روپیه بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت مشعر
فتح مذکور به پادشاه نوشته التماس اضافه منصب و خطاب ببر جنگی و نوبت برای مصطفی خان و بجمیعت هر یکی از رفقای
خود که مصدر نبرد داب جانفشانی اعدا شده بودند مانند میر محمد جعفر خان که جراحتی از شمشیر باو رسیده بود و فقیر الله بیگ خان
و حیدر علی خان وغیره نمود محمد شاه فرمانی متضمن بر ثنا و عنایت با خلعت خاص و جواهر و خطاب شجاع الملک و اسپ
و شمشیر بصحبت مهابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگی و نوبت و منصب پنجهزاری برای مصطفی خان و اضافه منصب
و خطاب بهادری برای دیگران بپذیرائی یافته در رسید و موجب خوشنودی برآمدگان گردید ÷

ذکر برهمی صحبت فیما بین مهابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشدآباد و جنگیدن مصطفی خان بهادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدوله بر مصطفی خان و سوانحیکه درین ضمن روی داد

چون اقتدار مصطفی خان از مرتبه نوکری گذشته بهمسری بلکه برتری رسیده بود و جمعیت الوس افغان در
ملک بنگاله و سرکار مهابت جنگ از حد بدر رفته طرفه ازدحامی داشت که احدی را مجال نفس کشیدن با افغان هر چند
یک نفر از آن جماعه باشد بسبب استیلای فرقه مذکوره نبود و فی الحقیقه این قوم بنابر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در
جبال و صحاری مانا بسباع و بهائم دلیر و طماع می باشند بنا بر علی ذلک التقدیرات پاس حقوق اولیای نعم بلکه ائمه عظام
نداشته رو و بمشاهده اندک مایه استعداد و بهیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد میشوند و بکمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینه
و احسانهای سابقه فراموش نموده تا القبل آقا و خاوند بلکه اقربا و عزیزان خود راضی اند و هم بنابر مباینت تام از ادراک
و تمیز با محاسن اخلاق که از آن جمله عفو و احسان است آشنا نبوده در انتقامات خصوص قتل افغانی اگر شده باشد بهانه
طلب می باشند و دعوی خون اینها هر چند قرنها بگذرد نمیخوابد و گره هایی کینه از سینه شان نمیکشاید مصطفی خان اگرچه
خالی از شعوری نبود اما بنا بر جرأت و شوکتی که داشت بمشاهده دولتهای بنگاله که برأی العین همیشه میدید آتش
حرص و طمع در کانون سینه اش بسی افروخت تا آنکه استعداد خود و ازدحام افغانان در مقابله و مقاتله با مهابت جنگ

دوی ناگپوری بنگاله با بهاسکر پندت سپه سالار صولت جنگ بهادر و مانیک حکیم بیگ معمول جنگ سپاه سودن همه بهادر ده کمونی مطابق مهابت جنگ بظاهر بود
صولت جنگ بعد معاودت تحسین همه بود و معلوم شد که ادم این کار را پسندیده مهابت جنگ مطلب بهاسکر نشسته و سعد حرفش
می پرسید و سرکار عالی بالاتفاق رسیده حرف سن میر ساید، بهاسکر چون کسی د وارد رسید دسته های افواج آورده بیش
روی خیمه عالی و جهاسے مهابت جنگ تعامل ترکیب مراتب جا بجا استاده دسته های فوج مهابت جنگ هم همین فاصله
از خیمه طرف عقب ایستاده بودند و فیل سوار سے مهابت جنگ میان سراپرده با طرف پشت سرش ایستاده بود و سرداران
لشکر بهاسکر پیاده با گشته و دیگر معتمدان که آتش با سلاح و یراق بهاسکر عهده داران همراه گرفته و چهل پنجاه کس از رفقت
او از افکلیست و دو سردار و دیگر که با که آمار ارسال شدند ایشگ گویند آیینی که گذشت سر در سراپرده مهابت جنگ
فراهم آمدند چون بهاسکر از پالکی فرود آمد کسی دست مصطفی خان و دست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده با
سند علی قراول پیش روی او و دیگران در عقب پس و پیش از دامن گرد آمده و دفعه سپاهیان دو دسته گروه هر یکی نعره زده
و که سے مرا امید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از انتظار حیرت رسیده بود سے مهابت گفته دست مودار دست او برآورده
بیرون رفتند چون دیپتی ار میدان حکم سراپرده با در بود دید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پندت کدام است تا نشان
سل بر راکیم بیگ و دیگران که آثار آمهابت جنگ سر آهنی سر دهد و دسته بود نشان داده مهابت جنگ سر از تحقیق
بود چون اندیشش متیقن شد با سپاه کاهل حضور بر بود که از آن بود سے را لکسیار جا مان سرین را کسے آگاه بود مردم
متحیر گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان الماس بود که حکم سے بود چون مکرر تاکید گفت میر کاظم خان و سرور دار بیگ
و دیگر جمعداران شمشیرها کشیده دویدند و مصطفی خان پیچ ششم امر سل از دل شاه و حکیم شاه و شیر جار که معتمدان با احرات
بودند در حضور گذاشته مامور ساخته بود که سر ام بیگ از مهابت جنگ صدور یابد بلا تامل جوار نمود در عاسے مصطفی خان
ساده این حال بود بها شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهیان درآویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته
ضربے بر سر بهاسکر لوا حب و کار او را تمام ساخت مراهیان او نیز شمشیرها کشیده بر مردم مهابت جنگ ریخته عرب
اعلاسے رو نداده تا سایان سهرا که سے حرمعاحت داشتند برسے از مرسر مجاعت عاسے تار غرا ارای عرکه
تا تم وسعے سے اختیار رو نداده و ارشان مسابه و این احوال سراپرده های پس را بر زمین انگندند مصطفی خان بعد شمشیرها
دید با موج بود که سپید سپاه بود و بر سر مرتبه تا ساعت و مهابت جنگ را گفته فرستاد که حالا علی سوار شده لعاقب
فوج غنیم باید مهابت جنگ در زمین ازدحام کرد در آن وقت کسے که رای شجاعت سپر و شمشیر در دست گرفته استاده بود
هیچ کس که در مخالفت اهتمام داشتند و دلالت لشکر که میلس می نمودند و سار مقصت کش سردار اسطار بهر رسید ش
داشت کسے عرض کرد که هم وقت انتظارکش است جواب داد که همین زمان بعد آسے سما اسد گفت که مهابت جنگ کرار
در طاعت اسکش با که آسته بعد از دقت تا آنکه کش بهر رسید هر حمل بود سوار گشت و کار سرداران مرهته آخر گردید
مهابت جنگ خبر مصطفی خان بر رسید لعرض رسانیدند که در لواحق مرهته تاخته عرض کرده رفته است که حالا تابی هم معاف
ضروری در رسید تا آن وقت مهابت جنگ با اطمینان تمام بر بهاسکر بے تمیس ملک لسے علیه و هر حیدے که معتمد که شده است
صل لکروه مانده و طلب سرس داشت و حکم ... ساز نامه ... دو دسته ... جمیع برسید است تا آنکه برسر آورد و بدلشاد
بود و چون تحقیق شد که سرا دست معافی لقه ... ران پرداخت و مالکنوه که از دو سے علم مرهته در انحا بود خان ماهرکرد

مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد
که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهی بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور باو مفوض باشد مصطفی خان که مرد
صاحب عزم دلاور و هوشیار زبان آور بود بطمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع بنای مهای آمیزش و آشتی نموده
او را از جنگ غافل و امیدوار امری که در خیال او نمیگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت و استدعای آمدن مصطفی خان
نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود بر راز خود آگهی داده نزد بهاسکر
فرستاد و گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار بصحرای عدم سر داده آید مشار الیهما حسب الامر نزد بهاسکر
که در حوالی کتوه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند و مهابت جنگ باراده امضای مافی الضمیر خود از مرشدآباد نهضت
نموده در محال منکرا کنار دریای بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام به تمهید مصالحه پرداخته بچندین
فسانه و فسون که سوگند بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی بادراک ملاقات مهابت جنگ ساختند و علی قراول
را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود معهود آنکه هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر بملازمت مهابت جنگ
شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مراد شان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند
و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بمناسبت ایاسی و اخواتی راه مکالمه و گفتگوی زبانی کشوده او را بمهابت جنگ
رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و تقریر دلپذیر بی نظیر بود بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین
دل علی قراول را فریفته و شیفته خود ساخت و بتالیف قلب او چنان پرداخت که مافوقش تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه
او فرستاده بدلاسای بهاسکر و دفع مظنهائیکه در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصه سوال و جواب
در میان رنگ بر روی آب بود مهابت جنگ علی التواتر بارسال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و قماشه و یراق و
دیگر چیزهای دلفریب باعث ازاله وحشت و ازاحه نفرت خاطر بهاسکر گردیده دلش را بجائی ساخته بود که اگر مقصد حقیقی بهاسکر
در نظر نمی داشت چه عجب که بی اختیار و بدون تحریک اخیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ می شتافت و از طرفین آمد و رفت
تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برای استماله بهاسکر پنڈت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنای مصالحه و
ملاقات فیمابین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکرا موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در امانی گنج معسکر
داشت و بهاسکر پنڈت در کتوه سکونت ورزیده بود و اواخر صفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزیکه برای ملاقات باهمدیگر
معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منکرا استاده شد و سراپردهای بسیار بر پا گشته صحن طولانی وسیعی برای
آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان ثابت جنگ
و میر محمد کاظم خان و دیگر یکه های معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام و مصطفی خان
و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده مصاحبت مهابت جنگ
گزیدند مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطه جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر
پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استاده بودند و یکه های حضور جناب
جانفشان بعضی متصل پشت نهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان استاده بودند در آن وقت مهابت جنگ
اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و بر آوردن آنها از غفلت صلاح دیده بحکیم بیگ فرمود که خیمه

سپرده اهتمام در کار آنها داده بود و دو نفر محاصل محالات مذکوره داشت بعد از آنکه سکونت قصبه مذکوره بطول انجامید
روزی بود آمده تنگدستی مهابت جنگ را بالاجمال و ذکر عدم محل سر خود طلبید و سیر الدوله معتبر نگاشت که آرزوی ملازمت
سرکار زیاده از آنست که توسط آید اگر خبری سازند مع در بلدان تشریف آورده مبلغی عهد در بین مقام نگذرانند ایشان
سرکار شفقت و محبت و لطف‌ها بود و الا مستعدیان را ناسزا هیچ از آن آسان است ایشان قسم سلوکها کرده باشد بعید و ملحق خان
برادر خود را هم بسبب ولد دریں ایام در ساحت جهان آباد بود و مصطفی خان سالار لشکر جد مقیم او گاهی حرکات که اسباب عروج
اقتدار رسیده در زمرهٔ ملازمان مهابت جنگ کسے راسهیم و شریک خود ندیدند +

ذکر عروج مصطفی خان بهادر جنگ بمرتبه عالی و مقتول شدن بهاسکر پنڈت باحتیال مصطفی خان و تقدیرات الٰهی

مصطفی خان که در عروج مذکور رسالهٔ حسن از ادب و جوهر عالی شانے و جلادت خود دلستهٔ رفقاسی دیگر که روسای اولیه
رسانید منظور نظر مهابت جنگ گردید و بانعام صالح کلّے و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله یک دار
لک روپیه یکبار انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رسالهٔ عمر خان عبد العلی خان صوبه دار کشتگ بود
بعد مردن عبد العلی خان پسر عبد الرسول خان بمنصب پدر که چهار هزاری یا چار هزاری بود داشت رساله و صوبه داری
مذکور سرافراز گشته یافته حاکم بالاستقلال صوبهٔ مذکوره گردید و مصطفی خان خود بمنصب هزاری و با سبکی جمال دار
و علم و نوبت و رسالهٔ هفت هزار سوار و قریب پنجاه فیل و غیره اسباب امارت ایچه باید مهیا داشته در کمال استقلال
و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و معتمد اسباب فرقهٔ سپاه سوی بود که اقارب قریبه مهابت جنگ در حصول مرام
خود توسل باو سے جستند هرگاه رسید که مقصود جمیع ملازمان و متوسلان گردید با آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ
با وجود منصب پنج هزاری از اقتدار و اختیار مصطفی خان خاطر حزین داشته با برادر خاطر حدائی برادر در عروج
مرشد آباد که مسکن و ریه از محمد شجاع الدوله در اختیار خود دو هیں پسر کهتر خود احترام الدوله زین الدین احمد خان
بهادر هیبت جنگ صوبه عظیم آباد در وقت وزیر سبب آزردگی حاجی احمد خدمت جسمانی گردید که صولت جنگ بها رعایت
کسی دیگر که حاجی آنرا اسے خود میخواست و صولت جنگ مر خود بهنگام که کنگ خدمتی که ادنیٰ مانده و هسته بود
خدمت مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ برین دانسته چون حاجی احمد از حال سازندهٔ پسا بادا احمد با انجاح
میسر بود دادن خدمت مهکلی بعوض دانست و حاجی احمد بجانب مذکور آزرده خاطر گشته بعظیم آباد سر جانب رسید
در همین حالت القضا سے سوم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پنڈت علی خلاف آنکار سرداران
مشهور بعض ممالک دکن بود در رفاقت خود سرگروه و امرای او ششم هفت هزار سوار گرد آمده بشروع سال مذکوره بهایت
اقتدار حسب الامر رگهو بهونسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اوڈیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید سیم بسیار در
الایجاره بپردازد مهابت جنگ که از شان اسفار متواتره اندک کسالی و ملالتی هم رسانیده بود سامانے مدافعه بهاسکر بعض
تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان در باب مدافعه و مشوره آغاز نهاده خواست که شتیز
بهاسکر را مع جمیع سرداران عروج او بحیله العالی سے خود در آورده همه را یکبار بر لشکر ملک عدم گرداند چون این کار بیار
امکار بهاسکر و وحشت او مهابت جنگ هر آینه اسباب و عدم المیبان از عروج استمالیان متصور بلکه متعذر میکرد مهابت جنگ

... حسب ... اقامت خود ... ننمود ... مرحمت ... بیچها فرمود و درخواست که خود
... همراه ... مهدی ... نثار خان ... مناسب ... جون اندیشها در خاطرم دم ...
... دشمنان با والده ... نثار خان مرحوم
... والده ... بیچاره خود برگشت ... برسانت ... منازل نمود و ...
... الملک ... جنگ ... ملازمت ... جنگ ... باعث ... معاش
والده ... جنگ شده ... نمود ... ساعت ... محمد شاه ...
... ساعت ... احوال والده ... جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه
و ... شاهجهان آباد ... وقایع نگار ... الکنون مناسب چنین ... که اجرای
... وقایع حالات ... هیبت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده ... ایام ... که
سال ... سلسل ... دفتر ... احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم
مع امرای شاهجهان آباد و لاهور ... و اله آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آنقدر که تا حال معلوم گردیده در
... دفتر ... اکتفا کرده نیست نماید ... الله التوفیق وبه الاعتصام +

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان بنا در ابتدا و آخر اعترافات نمودن بخوبی آن عمل بنابر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردید و آمدن مرهته دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ احداث حصاری
برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بنای حصار قدیم دیوارهای جدید بکشند و خندقی
... آن حفر نموده ... ابنیه تا ... بهم رسانند حصار قدیم را ... گذشته بود که افتاده و مردم
برای خانهای خود ساخته از حصار ... گذاشته بودند درین بنا بعضی خانها ضرور رسید که منهدم شد و صاحبان بیوت
لائق الانهدام این بنا را ... خود ظلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام
متصور بود ... بران مترتب نشد و حسب الامر ... آمده در اندک زمانی حصن ... تیار گشته قلعه متینی پدیدار
آمد بعد ازان در هنگام حروب مرهته وغیر آن که مکرر روداد جماعه مذکوره روی داد و خلق کثیر از سکنه بیرون شهر هم
درون حصار درآمده از صدمات حوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهای برج و باره حصار رد
تصرف مرهته کوتاه گردانید بجان خلق شناسی ... بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرار می نمودند هیبت جنگ
بکام و آرام در کمال عزت و احتشام میگذرانید و اغلب اوقات برای دلجوئی والده بخانه ما آمده ملاطفتهای می نمود و تمام
سرکار ترهت را از حضور بجاگیر خود طلبیده ارادهٔ آبادی پرگنه های آنجا بجد داشت بنابرین عازم رفتن سرکار ترهت
که آن طرف گنگا بود گردید چون برعم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت ما فوق القیاس داشت و راضی بآزادی او نبود
خود بخانه ایشان رفت و با خود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بمحال مذکور در آبادی ... که محل سکونت راجهای
آنجا از قدیم و عمارات آنها است نزول نموده اقامت گزید و بعضی پرگنه های سرکار مذکور را بمهدی نثار خان ... دیگر جاها ...

چون هیبت جنگ بهمان این واطمینان از رسیدن آنها بمعاودت نموده بحدود صوبه عظیم آباد رسید بنا بر بد دولتی عموی خود
در نواح پرگنه سمرت وبکار سے اقامت گزیده تماشا سلش آنکه چون والد ستمگران و پرگنه ہائے مذکور با نهایت کوهستان
بلاون وباگور ودر علاقه ایشان و پرگنه ہائے سرس وکسمه وجرکانوان وسهرکمائی وکهمه کمده سرور تمد والده میدان
آنجا را والد توسل نموده ومفسدان آنجا اکثر سے جانب راجه سندر سنگه نهایت اخلاص با والد داشت بنوعی که آنها را
موید والطف خود ستال وبا والد معروف ساخته از او دگر داند وچون راجه کیرت چند پسر راجه رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
مغفور را دیوان مدار المهام خود ساخته همراه آورده بود وسے خواست که مالگزاران ومفسدان صوبه با او توسل جسته از
دیگران گسلند ونه ولیت نموده بوسالت او بهیه با عرسے دیگر داشته باشد علی اسے حال والد عز العیه معین استیدان
آمدن خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب بنا به سر هم با شما ملاقات خواهد شد تصدیع نکشند والد رقمها او
مدعی باد شاید خود نوشت باگمان شهرت ورود مرهته در نواح پرگنه ہائے مذکور با او واسطه مردم اقا وسیح
بامت وهیبت جنگ توقف در انگار نسبت قلب موج واسباب که در اسعار کنک وبنگاله حاصلتے وباطنے تاسے
نامه بود علاج بدانسته بعد استماع این خبر کوچیده وتمام شب راه سپرده اول صبح نماسے شهر عظیم آباد رسید والد
نامرا جهان جو مرآمده متصل تالاب بیشی پور هیبت جنگ را دریافت هیبت جنگ که راسب سوار بود وپس تلماے
تالاب مذکور ایستاده راجه کیرت چند را پیش برای استقبال وملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسید والد در راجه
مذکور از اسپ فرود آمده با همدیگر معانقه نموده باتفاق برای ملازمت هیبت جنگ رفتند هیبت جنگ از جهات مذکور آمده
ایستاده بود والد چون سلام نمود ملو اسپ گرفته ایستاد والد پیشتر ساخته مدد گرفته راه جنگ سواره شده
هم گشته با والد معانقه نمود ودو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پیشتر راند والد آن چند دراجا
استاده با برادر خود ومهدی نثار خان که پیشتر هیبت جنگ بود ودیگر سرداران سپاه معانقه وملاقات نموده سوار شد
وهمراه سواری هیبت جنگ داخل شهر گشته بخانه اش رسانید چند روز در راه آمد ورفت دربار وتکرار واعاده کلمات تنبیهات
مبالغه وعده رفع است المهام بکار سے علی ماسے علیه از طرفین مفتوح بود وهیبت جنگ بودن والد با استراع نصعے
مدات خواسته وعده هاسے سود میگفت که چون جناب عالے سپه مهابت جنگ ازینها گمان آورده اند دو مرا از
اطاعت ورشته هاسے او سان گریسے میت چند روز موعیکه مس سیگوم باید لسر ردس ربع منظمه هاسے اوسال
نموده بارند ستور مبیع مده باب استمارع خراهم داشت والد لطف بار وسے خود مسئول می نمود وبنا بر غیرت وعدت
مرام که داشت یکا حسن مرتبه خود رامی پسندید مانکه با چاره روسے براسے ملاقات والد ه میر آمده در حرم سرا
مارنج ولمو ہائے وعده رحواستے راباهان رسانید والد سرار اطاعت باز رده بدولت خود رساند او دو سلسے کار ترتیب
یافت اراده مساحبان آباد کرد اسسته از هیبت جنگ رخصت شد بعد چند روز تنبیه سفر نموده بساعت مختار که یازدهم
سنه ۱۱۵۶ هجری بود مع رفقا یکه واسپ اصل رحیل در عین سفر خلاف مبالغه نوکر ہائے واقاے کرمته سوار شده در
باغ راسے الکسی وکیل عالم مکان نزول نموده مهدی نثار خان عم راقم که برادر حرم والد بود با آنکه هیبت جنگ در
نهایت مرتبه او را دوست میداشت داد در مر مخلصان ودلیواء خود ہائے اکاسه خوش سعادت وصداقت ایدا اکرام
اسمان نموده کمال اعتماد بر او داشت بنابر اتفاق برادر سرنگ گشته خاطر گسته استعفا از نوکرے ورفاقت گرید

...سرحد بنگاله گذشتند و لعد یکدو کوچ بالاراو استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که
افواج مرهته کار چنانچه باید در قطع مسافت مسارعت نمی نمایند من مرخص میشوم لعد چندی خبر وقوع رگهو بعرض گراسی جوابد...
لعد...این پیغام روز دیگر بالاراو بتعجیل هرچه تمامتر بتعاقب رگهو تاخته باو رسید و لعد محاربه شکست بر رگهو افتاده از دره جبال
راه...گرفت و بیشتر از بهیر و بنگاه او بتاخت و تاراج رفت و بهاسکر که همید سنی پور رفته بود باستماع این خبر از
دره...جبال کنک درکمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالاراو هم بمقتضی المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتی که بالاراو
مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالاراو که برای بعضی جواب و سوال پیش مصطفی خان آمده بود در گفتگو بسبب ابتدار
آقای خود و تسلطش بر عطای سلطنت تهور نموده کلمهٔ نامناسبی بر زبان آورد مصطفی خان تاب نیاورده فرمان
داد که او را بزنند ملازمانش حسب الامر بعمل آورده ذلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ
شنیده او را پیش خود طلبید و بعنایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالاراو گوچیده رهگرای
مقصد گردید لعد از آن مهابت جنگ بمصطفی خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالاراو می شد
در جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و فدوی بالاراو را می مالید یا ولی نعمت
بالاراو را گوشمال میدادند و بنده رگهوجی بهوسله را بسزا میرسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوائل صفر سنه ۱۱۵۶ هجری
روی نمود القصه لعد رفتن بالاجی راو و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ همراهان میسر آمد و چون احتمال
معاودت رگهو و بهاسکر نبود مهابت جنگ عازم مرشدآباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشدآباد
رخصت معاودت بصوبهٔ عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت همدرین اوقات گوکل چند که نوکر
دیرینه و غمخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیلهٔ او پیشکاری جهانگیرنگر داشت با مربی و ولی نعمت خود نزد وفا نساخته
در حضور شهامت جنگ بر آن مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت و حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت
جهانگیرنگر به حسن خانی که فوجداری گردداشت مقرر گشت و علاقه فوجداری بمیر قلندر مرحمت شد حسین قلی خان
وارد مرشدآباد شده در تدبیر اصلاح بر همی کار خود افتاد و بگذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهسیتی بیگم زوجه شهامت جنگ
دختر مهابت جنگ را بحال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمهٔ خویش گرفته از پدر و شوهر
عفو جرائم و صفح ناتمام او درخواست و اندوبت و دولت خواهی او خاطرنشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیرنگر
باز بحسین قلی خان دهانید این مرتبه حسین قلی خان نظر بوجود چنین مربی محکم در حضور بکمال استقلال و استبداد در روانه
جهانگیرنگر شد حسین خان را که کبیده خاطر گشته بود و عطاء الله خان از طرف خود فوجداری بهاگلپور داد حسین قلی خان
لعد وصول بجهانگیرنگر گوکل چند را از پیشکاری معزول نموده مورد انواع تحمیلات متعدد یانه گردانید و از بیخ و بنش
برکنده راج بلبهه را به پیشکاری خود مقرر داشت و لعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان
برادرزاده خود داد و بمرشدآباد آمده مادام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بخشش برگشت و سراج الدوله
او را از اوج اعتبار انداخته سیاح گشت و خود از خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را با خاک ادبار برابر ساخته...

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشتهٔ رفاقت و الداد از او شان و دیگر سوانح که در آن ایام رو داد

و از راه دیگر راه را گردانیده بالا بالا از طرف بنگاله سوی کمان و بهار گذشته بار سر راه گرفت و سر کشیده و بهاگلپور رسیده بمرد و
قصبه مذکور لسب ورود دستش نهایت بر و سوز بهار گشته آمد ظلم لشکر آنجا بار سید آن روضه ممدوح حال و هم
کوچ بالمعمه پسر لود بار سید سیتی و لشکر لی طاقت عبور بمرور و ساخت باچار مخطوطها حاجا سوی گرد او در کمال تقصیر کرده
از او بملتسان که در پی حسرت دست او در ماهش بسته بود و مال فیرت ساز جمع عصمت مستعد مدافعه جهان لشکر
مکران گردیده و چون ازان ماره شکسته و در پاسی آتش جنگ و مهابت جنگ برخاست غارت گران را حیرت روی داد
بعضی بد نمامره اس کوسیده بعض دیگر خبر لسه دار لشکر رسانیدند بالاجی راو را تعجب نموده دریافت کردن محمد عوض خان
مرحوم از کمال سلی اساسی موالست که بدر رود باهار بیاس آبروی خود تن بمرد دل داده با چندکس سلوک در راه
سعد جنگ گشته است و مال کسی را بمال و مل و تصرف در اسحابه بداده بالاجی راو از این حسارت رنجیده ارتفاق
سید آمده و در اسکا حرسی از لباس و امتعه که بعین ورثا دو چند سوار متعهد خود را همراهیش داده امر کرد اینکه تا گذشتن
لشکر بها تمام بوده مگذارند که کسی از آن صعیفه تعرض نماید تا بمقصد رساند و خود پیشتر رحمت نموده راه کوهستان گرفت چون تمام
فوج او از رهاگل پور گذشت سواران مذکور از آن صعیفه رخصت حاصل نموده بلشکر خود پیوستند بالاجی راو بعد از رسیدن
سارن از حدود دیر بهوم سر بر آورده دارد افواج مرهتا دگر دید و از طرف ناگپور کلان رگهوجی بوسیله احوال معلوم نماید
مدت دو ماه حسب الطلب مهابت جنگ مهابت از مرشد آباد رسید و عساکر سلطنت در بنگاله مجتمع گردید ✤ ✤

ذکر ملاقات بالاجی راو با مهابت جنگ و اخراج رگهوجی از حدود بنگاله و معاودت بالاجی راو بمرکز دولتش ✤

چون بالاجی راو متصل بمهابت جنگ رسید بعد اطراف لشکر و معسکر ساخت مهابت جنگ هم گردیان او و امرا و اعیان دولت
بیا دران حمله سرادقات جاه و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجی راو مراسم استقبال بعمل آورد و بخیمه خویش
آمده جلوس فرمودند هر یک بسبک بامرای مرهتی در محل بود که مناسب حال ریس لیاقت داد و بعد تقدیم رسید سرانجام
تواضع و تکلفات معاودت بدولت سرای خود نمود در روز دیگر بالاجی راو بقصد بازدید رسید آن امیر کبیر تا سر فرش مراسم
استقبال بجا آورده بر مسند جلوس داده و سخنان لسیار در استحکام ممالک خصوص اخراج رگهوجی که مذکور گشته بعد تواضع عطر و
پان مواعید بالاتفاق و ابجا سوی جواهر و ملبوسات داده بالاجی راو را مرخص نمود بعد از ان پیغام مدافعه اخراج رگهوجی
بوسیله بالاجی راو درخواست چوتهه صوبه بنگاله عظیم آباد نموده که ازوقت الیقال آن وجه بمود مصطفی خان بهیبت جنگ
درین جواب و سوال مقرر گشته آمد درین بیمود که آنکه جنات بارها سی چهار ساله چوتهه صلح گشته مهابت جنگ
رسانیدند را متعهد گردید و استعداد ساسه حرکت لشکر برای سر رگهوجی نمود و خود بعزیمه بر ایشان داعیه سوار
رگهوجی فرمود بالاجی راو سه کس ماد و ساده بالع گردید و مهابت جنگ بعد و رب مصلحت در حرکت شتاب و
تا جاسه پاسی مشهوده بالاجی راو رسانید التماس مهم واخراج رگهوجی نمود رگهو که ناموس کشته و سر دو ان بمحل
اقامت بر انگیخته بود در این اتفاق کسی که بجانب وطن معاودت خویش در معامل عجیب غالب محال دیده بسمت سرکار
سوی بنگاله روانه گردید روز دیگر بسواری وعد افواج ظفر امواج در تعاقب رگهو متلاطم آمده از رود خانه بهاگیرتی

اینجا و گرهه در صوبهٔ عظیم آباد التجا داشت و قصبهٔ داود نگر آباد کردهٔ جدش مسکن و موطن او بود بگمان آنکه بالاجی راو بلیملک مهابت جنگ میر و دوراندیش را بمحاصرهٔ قلعه و خیمگیش نخواهد پرداخت در غوث گده که متصل داودنگر ساخته او بود و بزعم خود از استحکام و استواری مشهور مع همراهیان خود متحصن جست و با طاعت و انقیاد نپرداخت بالاجی راو فوجی را تیار و بتخریب قلعه‌اش مامور نمود و فوج مذکور داود نگر را سوخته و غارت نمود و از خس و خاشاک آن قصبه خندق غوث گده را پر کرده قلعه را فرو گرفت احمد خان را که دود تفوقی در دماغش پیچیده بود و بدر رفته هوش و حواس در باخت و لاعلاج و مضطر گشته بوساطت مهاجنان که در قلعه با او متحصن بودند انجام چاره جوئی نمود و پنجاه هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد را طاقت در جگر نماند و رجوع بوالد نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما رئیسی نیست و رانچه شهر محفوظ ماند و ناموس خلق بر باد نرود باید نمود والد عیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانی را که مکنت و اسباب میسر بود دلالت نمود که ناموس را از گنگا عبور کرده بطرفی باید فرستاد و من شریک احوال شما بهر حال خواهم بود چنانچه سکنهٔ شهر حسب الامر والد (?) منتظر واردات غیبی نشستند بحسب اتفاق حیدر عالم عم والد این خاکسار سید علیم الله طاب ثراه اسکنه الله فی فرادیس الجنان چند روز قبل ازین انقلاب از شاهجهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردیده بود و هر چند والد مرحوم مبالغه نمود که ایشان هم عبور دریا فرمایند از فرط غیرت و وثوق بحمایت ایزد تعالی قبول نفرموده چون بتعلیم الهی عارف باحوال آینده بود والد راهم دلداری داده امر باقامت شهر باکمال اطمینان نمود و خود تنها بر اسپی سوار شده خلاف عادت دور شهر را گشت و باز آمده والد را گفت که انشاء الله تعالی هرگز درین شهر از بلائی که می آید کسی اثری نخواهد دید و الحمد لله که چنین شد از علو مقامات و سمو کرامات آن مرد خدا اگر ذکری رود سخن بطول انجامد در مثنوی که فقیر آن را منظوم و بشارة الامامه موسوم ساخته بذکر بعضی از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه بامداد الهی و بعون ارواح طیبهٔ حضرت رسالت پناهی و آل اطهار آن سرور یکی از اقربای بالاجی راو که در بنارس بکار (?) عظیم آباد مهاجنی می نمود و گوبند جی نایک نام داشت اتفاقاً در ایام حکومت والد بچندین جهات مکرر ممنون احسان و مشمول عواطف و اشفاق ایشان گشته بود درانوقت بمقتضای هل جزاء الاحسان الا الاحسان تا نیکی (?) بسرعت خود را از بنارس ببالاجی راو رسانیده احسانها که والد با او نموده بودند معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را به ازین وقتی نخواهد بود و اکنون شما بایشان نوعی نکوئی کنید که مرا از بار احسانهای ایشان سبکدوشی میسر آید بالاجی راو با استماع این ماجرا خطی متضمن نهایت احترام و اشفاق با برخی از تحائف و (?) برای والد فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم شهر بکام و آرام باشید که مرا با شما و بپاس خاطر شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضی نخواهد بود و بفضل الهی و یمن انفاس مبارکهٔ بزرگان پاکیزه نفس و پاکیزه طینتان خدا رس از چنین بلای بی زینهار عموم خلق الله یار در حفظ ایزدی محفوظ ماندند نحمد الله ثم نحمد الله الحمد لله که والد مبرور هر جا عبور نموده چندی در آن دیار گذرانیده خلق آنجا را این شده کمترین و جمیع عابرین آن مرحوم را غنی و ثناخوان و رطب اللسان فضائل احسانش یافته از اخلاق و انعام او بر زبان مردم فسانه‌هاست و اغلب اوقات در اکثر جاها فقیر و دیگر اولاد و منتسبانش را مردم هر دیار بسبب جانفشانی و نیکوکاریهای آن مغفور در مهمات عظیمه و مخاوف جسیمه حمایت ها نموده خدمتگاریها بتقدیم رسانیده اند لله الحمد نکویان را پس از مردن نکوئی جانشین باشد ✣ چه نیکو زیست آنکو بعد مرگش این چنین باشد ✣ القصه بالاجی راو

تا آقاسی مس سوداگر است دو سه کس همراه او صاحب هم امیر و دوستان هم امیر بودند که میان یار کمال و داد و اتحاد حال تقدیر چگونگی
حیثیت حال ایشان حال سرکار است سرّیه خواهند گردید از همه مردان اول اوشان جیر رسیده خود رسیده خود می‌توانیم داد هم معلوم حال
التفاتی باین هم نکرده طمع در دو سه ربط میل و سه چار سر ستوپ اگر چه لایق شان او شده بود ه داخل سرکار خود ساخت
این قسم حرکات مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن ممانعت آمدن بطرف مرشد آباد و مراجعت به صوبه خود تاکید نمود مهابت
جنگ نگاشت و بادشاه هم مقرر فرمود است که مراجعت کمک هیچ مردم حیثیت با مال بادشاه سبب سر حاره ساختن
دو تنخواه تواند شد مثل خواهد آورد و امیدوار است که ایشان مراتب معاودت نمایند خود برسد که میان ما و شما صحبت دو جانبی
گردیده بادشاه حسب الالتماس مهابت جنگ سند خاص متضمن امر بود صفدر جنگ نوشته که بکیل او سپرد تاکید نمود که
دو تر برگردد و موافق مهابت جنگ مقرر شده است او را دستاویز صدا حکم حضور رسید و مهر مهابت جنگ قبل از ورود
حکم بادشاه از روی سند وکیل صفدر جنگ رسیده بود همین که سرکار لطف صفدر جنگ سر رسیدن بالاجی راو را مقرر داشت
او ترکک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد و بنگاله رسانید بدون سامان سراج در بیهه که باجی راو و بیدار بالاجی راو را مار آن الملک
معین بود و چند سی از سرداران مرهته رسن جنگ چنانچه در سوانح ماضیه گذشت اسیر مرار الملک گردیده بود
زمان پیش صفدر جنگ عقید بود صفدر جنگ از بالاجی راو را ادیبها داشت عبور نمود و لکها و معاودت مرکز دولت
خود همانه شمرده بلا توقف از عظیم آباد داخل مراجعت کوهه درستی سیر سر گنگا پل کیتهاسته عبور نمود و والد فقیر را از سیر جنون نمود

ذکر آزردگی هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح عظیم آباد و شهر سیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدی و حراست سر حدی و رسیدن بالاجی راو مرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روی داد

عاریان و در اثنای ملاقات والد فقیر را که نائب صوبه عظیم آباد بود با صفدر جنگ لیسا لمس مزید حال سو عیکه مذکور شد
لعید دیگر و اراده باسی و اسد که سرگرد میان والد مرحوم بود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر بود و مهابت جنگ
چون با مزید حال آزرده شد گاه که پهلو است با او داشت و از صفدر جنگ سیر حرکات رکیکه با لالغه سرزد ملتمسات خوانا
دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگی او در بهم رسانید هیبت جنگ سر هیبت بزرگ بود و استماع امور مذکوره
از والد بهایت آزرده خاطر گشت اما بنابر مصلحت وقت چیزی نمی‌گفت بعد از آن که عرصی خود مهابت جنگ را در سیه
مرهته مستقل ساخت دیگران ستمی باحث آزردگی بالمس خود را سر کرده راسی چپانس و اسس نواب را بیابت
صوبه عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسید و بعد چند روز مشغول کار مهم ساخته مرد و شهر عظیم آباد و اندک مدتی حاکم
ماشت که ناگهان بالاجی راو با فواج که گرد او بود رسید و الملک که جمل پنجاه هزار سوار همراه بود هنگام عبور
از راه ها سر کرده تعنش سوده پیش کس سنگیدر آید ساکن اوراز لکه کوب حوادث وقتی و منزل و عمارت اولاح رنگین مخفوظ
سه ماه و بیک آمدگی بتر دستی می‌بود با مال بلا را ولحه سنگرد چنانچه احمد خان میره داود خان قریشی که در سه

چنهاره، بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی تباکید نوشت که قلعه هاسے مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ
تا بنارس رسیده و بر دریاسے گنگا از کشتی ها پل بسته عبور نمود و بقلعه چنهاره مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا
کرده پسندید و مستحفظان سعید از طرف خود دران نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد و این عزم که اگر احیاناً در نواح
عظیم آباد با مرهته تلاقے روسے دهد متعلقان را بهر صورت بقلعه هاسے مذکور مے توان رسانید و خود با کمال جاه و جلال
و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور
بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ مے آیند هرگاه نزدیک رسد لازمه استقبال و مهمانداریے
و امتثال اوامر شان بطوریکه مناسب دانند بعمل آرند نشود که امرے موجب ملال خاطر ناظر ایشان گردد و در عظیم آباد اشتهار
خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکے و بیباکے قشون مغلیه بقیهٔ لشکر نادرشاه که همراه ایشان بود موجب تزلزلے افتاد دلان برلرزه
الساعة لشکے عظیم بیاد مردم میداد بسبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادرشاه در شاهجهان آباد رو یاداد کوش زد
مردم اینجا گردیده بود و والد فقیر هر چند فوج و اسباب لائق نیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ
هیچ نمے نمود چون سابقهٔ معرفتے بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط پاس آبرو مقتضے آن گشت که در میان
واسطهٔ باید مرید خان بهادر که بر وفق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقاً از فرقه
سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت باهم گر رابطهٔ اتحاد و وداد و ملاقات نامعدود اتفاق افتاده جلاے
کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امراے حضور با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود دران وقت بهتر از و واسطه در نظر نیامده والد
مرکوز خاطر خود به تقریبے با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استماله والد درین خصوص نهایت مرتبه نموده خود براے
ملاقات صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانهٔ صفدر جنگ متضمن استماله بسیار مع خط خود فرستاد و مبالغه نمود
که بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد با اسباب و شکوه یکه داشت تا منیر باستقبال
شتافت و در میان راه و سوارے ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل بعظیم آباد رسیده
و امتثال اوامر او نموده خوشنود ساخت صفدر جنگ حکم تخلیه قلعه از اموال و جوارسے هیبت جنگ که در انجا گذاشته
رفته بود نمود و قبل ازین حکم حارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه و غیره بر دروازه هاسے قلعه نشسته برآمدن مردم و اسباب از انجا بے
حاکم نشین قلعه دشوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی بنده با معدودے از معتمدان رفته خواص و جوارسے را با بعض اموال
که خلاصه بود با خفا و احتیاط برآورده و رسکابنگر براے آنها معین شده بود آورد و بعد ازان والد ناچار حمل و نقل دیگر
اموال و جوارسے مذکوره نموده در خانهٔ علحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار در عین شهر عظیم آباد
گردیده قلعه را بنظر اجمالے دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاتحه و زیارت قبر جد مادرے خود که در عظیم آباد در آن
وآن مکان بمقبرهٔ پیر سعادت خان معروف است آمده بمعسکر خود که در باغ تقی پور داشت مساودت نمود و تمیع منصبداران
و عظما و اعزهٔ شهر و زمینداران و جاگیرداران صوبه بملازمت او تقرب جسته باریاب شرف شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت
با اکثر مردم عالے منش بارزل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضے از فیال جیده و توپهاے
کلان که بنابر اندیشه لیاقت مرهته هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد
بفقیر استدعا نمود که افیال و توپ هاسے مذکور با واده رحبهٔ تفتیش را بگیرید و والد در جواب معروض داشت که

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان مددی باشد مبارک کش لعل آرد سازین عبد الغنی خان را بطور مذکور اعلام نموده آنکه کمک
مامور بود و مواعظ پسندیده آویزه گوش هوش فرمود ۰۰ و مع سرا ربرا بادشاه توجه دیگر معاودت فرمود و قطع منازل
می نمود سر دیک سرحدوان رسیده و که خبر معاودت صفدر جنگ مدار الملک و سید دران زمان که بعضی اخبار ناهموار
صفدر جنگ رسیده و چاره تدارک امیدی ندیده بودی با مصطفی خان رسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگی نماید و در قیام
مرشد مشغول لکربا ادهم حاجت کمک باشد مجمع بارکر مصطفی خان التماس نمود که محل لشکرکش چندان نیست یکی را جناب عالی
اسد و معامل دیگری علام راکر و اسد السار استر تقاسلے حامیه بابا تدارک لعل خواهاند و بعدرس آوان بسمع مهابت جنگ
رسید که حسب الامر بادشاه بالاستقلال راواز جانب بود کو چیده شما در کمک سرحد نزدیک مرشد آباد رسیده بود که بالا ئی
دارد گردید و چون اخبار فتح نصرت مهابت جنگ براعادی ملک و ملت محمد شاه رسید از راه قدرشناسی و مهربانی
در ماه التمس تسبیح تاثیر در شاه و بطلا حطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و حمل مرصع و نقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص خاصت لیاقت ادر اشارات صدرین اوقات حسب الاستدعای مهابت جنگ خطاب
احتشام الدوله شهامت جنگ و صمام الدوله صولت جنگ و احترام الدوله هیبت جنگ و اعز الدوله لعطار الله خان ثابت جنگ
و منصب هزاری و خطاب حانی بانها درسید مصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده و آمدن صفدر جنگ
در عظیم آباد و معاودت کرکردن دولت مودس درسال یکهزار و یکصد و پنجاه و هفتم اتفاق افتاد مهابت جنگ در آمدن ذی الحجه
سال مذکور از تعاقب بهاسکر پندت بعد اخراج او از حدود بنگاله باستماع آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسب آتش
برگشته و من بعد آباد دور دمود و او ایل صفر یا اواخر محرم رگهوجی بهونسله آقا و صاحب بهاسکر پندت سنه ۱۱۵۷ هجرت در تعرض جوار
مرشد آباد و ارد گردید و لعل صاحب چند روز با لاشتی راه هم حسب الامر بادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و منا بر ملاقات
با صفدر جنگ متوسل مرید خان و عمار سی دو راه دار سمی ساندان و عامل نیست جنگ مهابت جنگ از والد فقیر آرزو
عالم گشته اخلاص ودواق سیاس با ختر از واشراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آئینده ظاهر میتواند شد +

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود و بعد چند روز حسب الحکم حضور بالیند و ورود بالاکار او

چون ایام برسات منقضی گردید و آب و گل راه ها خشک پذیرفت صفدر جنگ در اواخر ماه شوال یا اوایل ذی القعده سنه ۱۱۵۷
هجری با موج لشکر از معل سید و سادات آراسته جمعی که از ماندگان لشکر بادشاهی بوده اندر تعداد شش هفت
هزار سوار بوده و قریب ده هزار سوار پیدل و سادات همراه ساز و سامان لائق و توپخانه مع ساز و سرانجام و امر دیگر
سمور و سرانجام بود از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمده الملک بهادر معروض داشت که اکنون
یار مند حسب الحکم حضور پر نور بادشاهی بکمک مهابت جنگ و تعاقب سرهنه میروم و این امر تا بسلطنت خواهد شد
صوبه دار العین و مضاف آن بالو ملک شاد پیش اند با عوض راه همراه ستوام بر دوش در صوبه متوقع آنچه است
که اسمی سکم و نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرنور قلعه بهاس و قلعه چهار پاس جاگیر عنایت شود نماید
مهربانی و سرمایه الطاف از طرف باعوض خواهد بود و عمده الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرض داشت
بادشاه نماید با او هم معاون آن بحضور برنگارد صفدر جنگ حسب الاشعار عمل آورد بادشاه اسناد قلعه رهتاس و

سببش همین که هوا در نهایت حرارت و اخیر موسم برشکال هند و بنگاله بود و مردم سلاح ولباس جنگ که تو بر تو و بسیار گران می باشد
در بر داشتند و مردن هم بسیارے باختناق بعلت عرق اتفاق افتاد و ابتدا علم جهانگشای این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه ۱۱۵۵
هجری سمت روے نمود و بهاسکر زیاده برین توقف از حیز قدرت خود بیرون دیده راه درهٔ پچیت گرفت و افواج او از حدود
بردوان و مهوکلے و هجلے و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر مشوش و سراسیمه گردیده همگی راه فرار پیش گرفتند و
مهابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفته دمے نمی آرامید بهاسکر خود را بجنگلهاے صعب المسالک کشید و بفاصله شش هفت
کروه هر دو لشکر سطے طریق مے نمود و بعد چند روز بجاے رسیدند که بنابر کثرت اشتباک اشجار که مورد و معدن مور و مار بود عبور و
مرور دشوار می نمود و سوار را هم امکان نداشت که بے حجاب اشجار پهلوے همدگر توانند رفت در دریافت اخبار فتنه لشکر
خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل بسر حد مملکت خویش نیافته لاعلاج برهنمائی
میر حبیب عطف عنان بجنگل بشن پور نمود و از انجا بصحراے چندر کونه راه برده سر از میدنی پور برآورد و فوجے را بکتک
براے مدافعه شیخ معصوم فرستاد فوج مذکور پس از راه نوردے شیخ مسطور را که با جمعیت قلیل در حاجی پور بود در راه
نمود اما شیخ سر از اطاعت مرهته باوجود استماله باز زده بمقتضاے غیرت و شجاعت با اندک مایه مردمے که همراه داشت
مستعد محاربه گشت و مافوق الطاقة کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسید بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد
از جنگل بطرف بردوان برآمده راه میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مهابت جنگ بهاسکر بحرف گشوه مضطرب الاحوال
از میدنی پور بسمت بالیسر روانه گردید و مهابت جنگ نیز بلا اهمال و امهال با فوج ظفر موج درپے او تاخت بهاسکر در دو کروهے
میدنی پور بقصد محاربه برگشته استقبال کرد و کارزار صعب اتفاق افتاد چون بعضے ازین طرف و اکثرے از طرف بهاسکر
برخاک هلاک افتادند بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ
و عبد العلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر سر جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بهادر و فقیر الله بیگ خان بهادر و نور الله بیگ خان بهادر و غیرهم
با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لایق تعاقب گریزپایان بود و سامان و ذخیرهٔ ماکولات در پی بهاسکر تاخته
هیچ جا نے آسود و مرهته ضرب دست افواج نصرت امواج دیده راضی بمقابله و مقاتله نمی گردید و ساعتے روبرو نمی
پایید بهمین منوال علی الاتصال درپے مدبران تعاقب نموده باقصاے حدود کتک بلکه بسر حد دکهن بهاسکر را گریزانیده
خود تا بدریاے چلکا رسید و چون اثرے از مرهته نیافت بعزت و اقبال معاودت نموده در کتک که دار الملک صوبه
اودیسه است روزے چند متوقف گردید اما برگشته شدن شیخ معصوم که بپاسداری حقوق رفاقت نموده جان خود را نثار
آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبد النبی خان عموزادے مصطفی خان را که حسب الطلب او از زادهٔ خود از قصبه سانانه مضاف صوبه لاهور که
وطن او و آبا و اجدادش بود با رفقاے معتمد چیده از قوم داولوس خود بعد جنگ بردوان رسیده ملازم سرکار مهابت جنگ
گردیده بود بصوبه داری کتک و حراست صوبهٔ مذکور از حوادث و صدمات مرهته مامور و بعطاے منصب سه هزاری و نوبت
و خطاب بهادری و پالکی جهالردار حسب الالتماس مصطفی خان ممتاز نمود و رسالهٔ پنجهزار سوار بنام او تقرر یافته دیگر پیاده هاے
برق انداز و اسباب مایحتاج مناسب وقت و مقام متعین شد و راجه دلیهه رام پسر راجه جانکی رام به پیشکاری او مقرر
گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات نالایق مهابت جنگ رسیده مقتضی آن شد که بمرشد آباد

آخر شب هم گروه دور تر از لشکر مرهته بر دریاست که پل باز بسته و مرهته را احتمال عبور دریا به سپاه گیری و پل بستن بدیهه
است و آمدن فوج مهابت جنگ از آن پل در خاطر خطور نمی کرد ایلچیان غافل گشته در پی تفتیش کما ینبغی نگردید
بعد بستن پل مهابت جنگ بهادر را قاعده جلادت کیش و دیگر جان نثاران حقیقت اندیش را بعبور مامور فرمود حیدر علی خان
و مصطفی خان و شمشیر خان و عمر خان و سردار خان و میر محمد جعفر خان و دیگر سرداران پیاده پا بر لب دریا باحتیاط همراه اسپان
رسیده و معتمدان رفقای خود را چنین امر نمود که چون مرهته آن طرف دریا ازدحام دارد باید در پی غفلت و ظلمت
عبور نماید مقصد آنکه پیش رفتگان مانع مزاحمت اعدا گردند تا فوج آسانی از دریا گذشته و اللوح سابق الاحق شود
یکه تازان رزم جویان لشکر با هم پیش گذاشته شروع در عبور نمودند اتفاقا تا به سبب ازدحام مردم و کثرت باران حائلی
در بند بعضی کشتیها رو داده یک کشتی از میان پل بیرون گردید و مردم که سه هزار سوار بهم سبقت مرکب جسته می آمد
سبب تاریکی و عقب مردم عقب که بر سیلے … تا حد عبور بود از رخنه پل آگهی نداشت متوالی هم بدریا افتاده
غرق گرداب اجل شده … رسیده شده و که جمعی کثیر قریب … بدریا بعد کس بلکه افزون همین روی هلاک
گشته بعد از آن مردم خبر دار شدند که چنین رخنه در پل افتاده جمعی کثیر سوار تلف در آمده اند از ان … عبور
کشتی یافته مردم سپاهی خود آرمیده و منتظر تجدید استحکام و مرمت پل گردیدند علی الحال دست … حال الشان
بادم کشتیهای دیگر آورده رخنه را مسدود و پل را مستحکم نمودند عبور ان ولادر عبور دریا سر گرفته اول صبح صادق
بود که تخمینا قریب … کس آن طرف دریا رسیده و فراهم گردیده بودند که اگر … شود مرهته سر غفلت
همت آگاه گردد کار از پیش نخواهد رفت دلاوران هیجا طلب که … و نصرت ایزدی بود هم بسیر
رسیده و هیئت مجموعی … از ان لشکر بی حد و حصر رو بدو نمود در پیش آور و بلند شد که مهابت جنگ
رسید و افواج مرهته مضطرب گردیده قبل از آن که بر کیف و کم این مردم اطلاعی شود راه گریز پیش گرفت و بهادران
طرف مهابت جنگ دشمنان را به زیر شمشیر برق تاثیر گرفته طوفان بلا ساختند … مهابت جنگ کشتیهای رکاب
را … در دریا انداخت و لشکر علی التواتر شروع عبور نموده در عرصه قلیل مردم مع اسپ و فیل و توپ
و دیگر سامان همه آن طرف دریا رسیده و صفوف آراسته و مهابت جنگ با جمیع … لشکر ایشان تا … قیام
… لشکر خود رسیده و اندک … بود مرهته هر قدر بود … تیغ بیدریغ شجاعان گردید و بقیة السیف ناآ
سرانجام و اقسام در کمال اضطراب و اضطرار … اسباب … بدست … رسید … اشته
و مانده … جائیکه بود گذاشته در نهایت سراسیمگی راه فرار پیمودند … ملاحظه پیش … فوج مرهته دور تر
رفت و اضطراب خاطرش … گرائید دید که … بود … عطف عنان بلکه بعضی از افواج او عود نمود
… میل رسیده لشکر حضور آراسته مهابت جنگ را با افواج گران و توپهای … و دیگر سامان
سپاهی که … پایداری نتوانست و راه گریز پیش گرفته دور تر رفت مهابت جنگ … که
لشکر … گذشته و دویده … را انداده آن گروه لاحق بود این … و فتح عظیم ازان را از نصرت الهی شمرده
معسکر … و … گاه مرهته خیمه های خود در … آسوده مقام نمود و لاشهای … دریا … آنها
برآورده لباس و سلاح از بدن ایشان کنده بعد تجهیز و تکفین دفن نمودند … جمیع مردهای مذکور …

ضرور و تغافل درین باب از آئین سلطنت و خداوندی دور است چون عرصهٔ داشت مهابت جنگ از نظر پادشاه گذشت محمد شاه فی الحقیقة متوحش گشته با امرای حضور که مخلصانش بوده اند مشاوره آغاز نمود و عمدة الملک که بر صوبهٔ الهٰ آباد و از حضور دور بود اما پادشاه اورا از زمرهٔ مخلصان عاقل و مصاحبان دانادل سید آمیر شقه نگاشته استشاره نمود عمدة الملک و جمیع مخلصان بتصدیق التماس مهابت جنگ نموده ترغیب و تحریض بر کمک و اعانت نمودند پادشاه شقهٔ خاص متضمن نهایت تاکید در کمک مهابت جنگ بابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ داماد برهان الملک که صوبه دار اوده بود و قرب جوار با عظیم آباد و بنگاله داشت و خزانه و سپاه و دیگر اسباب حروب نزد او بوفور مهیا بود بعجلت سریعه تمام تر نوشته ابلاغ داشت و عمدة الملک بهادر که در الهٰ آباد بود نگاشت که بهر صورت که تواند ابو المنصور خان را بمدد مهابت جنگ برانگیزد و فرصت ندهد که عذرے تواند نمود و نیز حکم محکم ببالاجی بالی راو که مدار المهام و سپه سالار جمیع عساکر دکهن بود شرف ورود یافت مضمون آنکه چون از حضور والا مبالغ کلی در وجه چوتهه باو میرسد الحال که رگهوجی بهوسله مصدر فساد و مبنی بغی و عناد گردیده بهاسکر پنڈت را با اشرار بسیار بصوبه بنگاله فرستاده هیچ مواد فساد گردانیده باید خود را عجالة بدان صوبه رسانیده آن مدبرانرا بسزاے کردار رسانند و چنان گوشمال بآنها دهد که از جسارت خویش نادم و پشیمان گشته بار دیگر پیرامون چنین گستاخیها نگردند.

ذکر برآمدن مهابت جنگ از مرشدآباد بعزم رزم بهاسکر پنڈت و جنگیدن با او و بعد عبور از دریا و گریزانیدن اورا تا اقصای بلاد کٹک تا چلکا و آمدن رگهوجی و بالاجی راو

مهابت جنگ اسباب حروب و افواج را بکام دل آراسته و مدد از ناصر حقیقی خواسته باتفاق هیبت جنگ و صولت جنگ و عبد العلی خان و جمیع همراهیان با فوج جرار و سامان بیشمار بعد انقضاے شدت ایام برسات که هنوز گل و لا و طغیان آبها باسقی و دسهره نشده بود بارادهٔ تنبیه و تادیب بهاسکر پنڈت عزم رزم مرهٹه جزم نموده شهامت جنگ را با رساله اش و مع دیگر افواج متعینه در شهر نائب گذاشت و خود باهنگ گوشمال دکهنیان با دولت و اقبال از شهر برآمد و مقابل بهاسکر پنڈت برلب دریاے بهاگیرتی محاذی کٹوه رسیده روبروے محل اقامت بهاسکر اقامت ورزید تا هشت روز جنگ گولهٔ توپ درمیان بود و لشکر بهاسکر را از دو طرف دریا احاطه داشت طرف مقابل مهابت جنگ دریاے بهاگیرتی و در پهلوے چپ لشکر مرهٹه دریاچهٔ اجے نام و باهتمام و سعی میر حبیب سلمی بهم رسیده مقابل لشکر مهابت جنگ لنگر داشت و توپهاکه بران بود بر فوج مهابت جنگ گلهایش متواتر می بارید و مهابت جنگ راه عبور میجست تا آنکه صلاح درین دید که در شب تار از بهاگیرتی گذشته و بر دریاے اجے رسیده از کشتیها پل بسته بیخبر عبور نماید چون از دریاے اجے طرف سر بالا بر دو طرف بهاگیرتی خالی از مرهٹه و باختیار مهابت جنگ بود از کشتیهاے بزرگ جسرے مستحکم بر روے بهاگیرتی مرتب کرده بخاطر جمع افواج و مهابت جنگ عبور نموده اجتماع روید اد و بعد ازان کشتیهاے متوسط را که براے پل آراسته بودند آهسته آهسته بیک یک و دو دو بلاح متصل بکنارهٔ بهاگیرتی تا بدهنهٔ دریاے اجے کشیده فراهم نمودند از نیرنگی تقدیر مارسان مرهٹه را دیدهٔ بینایان بخت شان بیدار نبود و اگر کسے بیدار می شد و می پرسید اهل کشتی جواب مناسب داده غافلش میکردند تا آنکه

زهی تدبیر که سوای هم سپاه را به وعده و امید رابطه رفاقت می نماید و در عافیت و حراست صوبه مستعد و متکفل سپاه
بیگرسته غیر از سپاهی است که گویا کار را در چنین وقت نازک چشم امیدی از توان داشت و در باب مساله را از حد گذرانیده
سپاهیان بسیار مناسب وقت و مقام بر زبان آورد و الطاعت فرمان نموده امور مذکوره را متعهد گردید و سپاهی خود آمده
مهدی نثار خان بهادر خود را که سپهسالار لشکر و ملتمسه گفتگوی دربار که با هیبت جنگ در میان گذشته
بود آماده نمود باتفاق بر آمد سرداران لشکر را طلبیده نامی مناسب هر یکی را اسمی رفاقت هیبت جنگ نمود
رخها از یاوگاران و مهاجران سرانجام داده ملتفت همراه را هم و به خود گرفته دست آویز بازوبسته داد و از سر یک مهدی
را همراه خود گرفته بار معهود سواری و عده ما و رسانیده رسیدنش بگیر دول هیبت جنگ را از این مرد لیمی میسر گشت والا
را ملت نیابت صوبه عظیم آباد داده خود تاریخ مختار از تاج جعفر خان ع مهدی نثار خان و جمیع سرداران لشکر
با همراه سوار و شش هفت هزار پیاده به مرشد آباد مرخصت نمود و متعاقبش عبدالعلی خان بهادر از خانه خود
بصوب تکیه دست مکس آن میر رسیده سرانجام داده بقدر طاقت خود مردم معتمد از فرقه سپاه همراه برده بسته به لازم
رفاقت و اعانت مهابت جنگ و قاصد مرشد آباد گردید قبل از حرکت عبدالعلی خان از عظیم آباد دفعه دیگر از مهابت جنگ
شمس بهامین عالقه رسید در گوشه آن مکتوب خط خود نوشته که مصرع ع ما یاران عجیم یاری داشتیم
و همین مصرع قناعت نموده مصرع دوم نوشته بود بعد قطع مسافت سرد و بزرگ مذکور به مرشد آباد رسیده ملاقات
مهابت جنگ مستسعد و برفاقت مستعد گردیده مهابت جنگ عبد الملاقات عبدالعلی خان بهادر در بین معانقه مصرع
تا سلی حال مصرع مرقوم شده بود آن بیت مصرع ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم ؛ و شجاع الملک بهادر دیگر
موج اهتمام نموده رساله‌های سرداران لشکر را القدر مراتبهم افزود چنانچه مصطفی خان که رساله‌اش شش هزار سوار بود
هشت هزار سوار مقرر نمود و منصب شش هزاری و نوبت و پالکی جالردار و خطاب شیر جنگ بهادر معزز گشت
و همین قسم فقیر الله بیگ خان و لوری الله بیگ خان و حیدر علی خان سردار حسین قلی خان و میر محمد جعفر خان و خطاب
بهادری با افزایش رساله سرافرازی یافتند و عمر خان و شمشیر خان و سردار خان و بهادر رحمت خان و دیگر
جماعه داران سائر و توپخانه با مراتبهم جماعه همراهی و مردم رساله و مواجب ذات و اختیار معزز و مناسب
شدند و توپها و اسباب آن مع قورخانه و سیتی چنانچه در کار بود سرانجام یافت و فیلان جنگی هم چند زنجیر معلم و مقرر
گشتند تا در سواری پیش رو باشند و علی هذا القیاس آنچه در چنین لیاقت هاست بایدی مهیا گردیده انتظار انقراض
ایام برسات می کشیدند و میر جعفر خان را که از حضور سرکرده فوج به بنگاله آمده بود و مهابت جنگ از روی سرگرانی و خشت
رخصت رفتن بعظیم آباد نوشته و راهها تا الحال بهنگامه مرهته داده خود و پاد سپاه مرصد است که بالفعل
بسبب هنگامه مرهته قدوسی را از رسال خزانه عامره متعذر است لهذا امید خان بهادر را از این ملده که محل عیش و
عوادت است بعظیم آباد فرستاده تا آرام منتظر باشید و تنبیه مرهته بالفعل است و اقبال پادشاهی ستیده و
قدوسی امیدوار است که در این وقت بکسی از امرای حضور یا دیگری از بندگان درگاه آسمان جاه کمک و اعانت
این دولتخواه معین شود اگر جداً نخواسته قدوسی در این کار دربار سرکار سرکار شود دیگر سلطنت را شوکتی بجا نماند
و اگر مصارف حضور که منحصر به وصول وادسال خزانه صوبه بنگاله است موقوف و مرفوع القلم خواهد گردید عذرگیری قدوسی

معروف داشته ده لک روپیه موعود انعام فرمود و آن جناب الطاف و بذل و ایثار تخم قدردانی خود را در دل مردم کاشت

طلبیدن مهابت جنگ برادرزاده و داماد خود هیبت جنگ احترام الدوله بهادر و عبد العلی خان بهادر را از عظیم آباد و رسیدن اینها بمرشدآباد و استعانت نمودن شجاع الملک بهادر مهابت جنگ از پادشاه

مهابت جنگ بعد ورود مرشدآباد خط باحترام الدوله بهادر هیبت جنگ که برادرزاده و داماد کهترش و صوبه‌دار
عظیم آباد بود و خط دیگر بعبد العلی خان بهادر خالوی راقم که نیز قرابت برادرزادگی با مهابت جنگ داشت
متضمن استعانت و طلب اینها مع فوجیکه ممکن و مقدور باشد فرستاده تاکید نوشت که احوال بدین منوال است
و سلامتی همه منحصر بر دفع این اعادی و در گوشهٔ خط این فقره بقلم خود بعبد العلی خان نگاشت اگر توفیق اعانت
رفیق باشد درین وقت رفاقت عم ضعیف خود نمائید هیبت جنگ باستماع اخبار مذکوره و ورود خطوط مهابت جنگ
متضمن طلب متحیر و مضطر گشته از تصمیم عزم استیصال جماعهٔ بهوجپوریه که بعد اخراجات و محنت بسیار میسر گشته وقت
برداشتن انتفاع از آن مکان بود مایوس گردیده در فکر ادای تنخواه سپاه و استعداد حروب و اسفار افتاد و
اراده معاودت بشهر عظیم آباد که مرکز دولتش بود نمود و خود از بهوجپور کوچ نموده بعظیم آباد رسید بعد چند روز
باراده مرشدآباد داخل باغ جعفر خان گردید و با والد فقیر هدایت علی خان بهادر و دیگر رفقای دولتخواه
خود مشوره مخلصی از دست تنخواه سپاه و دلجمعی از انتظام صوبه عظیم آباد میکرد و صورتیکه موجب اطمینان خاطر او
شود روی نمی نمود روزی با والد فقیر در خلوت فرمود که مرا رفتن بکمک مهابت جنگ که بزرگ دین و دولت
من است ضرور و از دست سپاه که تنخواه آن بسیاری باید و هم از طرف بند و بست صوبه و در قابو ماندن این
ملک اندیشها بخاطر راه یافته در تدارک آن حیرانم و چاره اش نمیدانم اگر بناخن تدبیر شما این عقده کشاید و رفتن
نزد مهابت جنگ باستعداد مناسب میسر آید احسانی از شما بر ما خواهد بود و آبروی من در امثال و اقران و
حضور مهابت جنگ که بزرگ و ولی نعمت من است خواهد افزود والد فقیر در جواب معروض داشت که بنده و دولتخواه
منتسب این دودمان و خادم دیرینه این آستان است جناب عالی هر چه اشق و اصعب امور دانند ارشاد
فرمایند تا در انصرام آن بجان کوشد و یقین تصور فرمایند که درچنین وقت از دست این ناتوان آنچه تواند
در تقدیم آن بقدر وسع خود در سعی قصور نخواهد شد هیبت جنگ فرمود که اکنون هیچ امری بر من صعب‌تر از دو امر
نیست اول آنکه سپاه از تنخواه خود مطمئن خاطر گشته رفاقت مرا جازم شود دوم خللی در بند و بست صوبه ره
نیابد و بنده بخاطر جمع باعانت مهابت جنگ بپردازد تا در رفاقت بزرگ خود کوششی که باید از من عمل آید
والد فقیر التماس نمود که زریکه تمام تنخواه سپاه وفا کند مخفی نخواهد بود که کمترین را میسر نیست مگر باقبال اولیای
نعم سعی تواند شد که وسیله را از مالگزاران صوبه و وسیله را بالقرض و وام از مهاجنان سرانجام نموده در تنخواه ملازمان
دهد و تتمه تنخواه را ذمه خود نماید تا سر دو کلاهی معتمد سپاه عاید سازد و انشاء الله تعالی تا جان در بدن ست
دشمنان را مجال نیست که خللی در صوبه یا اراده فاسدی درین باب توانند نمود هیبت جنگ خوشنود گشته فرمو

اقامت نمودن بهاسکر پندت سپه سالار مرهته در کتوه و تسلط یافتن مرهته کلیه بندر عظیم بنگاله و آبادی معمور از مال و تجار بود

بعد ازان که مهابت جنگ به مرشدآباد درآمد و بهاسکر پندت باراده سعادت که از واسطه خود بلطف میر حبیب رفته بود میر حبیب که سالها و مهاباسرد او رسید و او را برخی دکن بسیار کرده و بهم بنگاله را مکالمت خود گرفته بسالفه و اسرار از جانکه رسیده بود برگردانیده بکتوه آورد و بهاسکر را در اقامت کتوه دلیر ساخته متعهد رسانیدن علوفات و غیره با احتیاج گشت در راه و رسم آمیزش با مردم هوگلی و رمیداران اطراف نمود در واقعه طلبان هوگلی و غیره اماکن قریبه باهم الحاق نموده اندک اندک توسل و ارسال رسل با مرهته آغاز نهاده میر حبیب را واسطه ساختند تا آنکه میر ابوالحسن و میر ابوالقاسم وغیره سکنه هوگلی که با محمد یار خان برادر علاتی مهابت جنگ که حاکم بندر مذکور بود نهایت اتحاد داد و داد و استند با او در مقام خلع و عدر درآمده با اشاره میر حبیب شیستی از رتبه نهاده با مردم کس سردار و قلعه هوگلی آمده دروازه را بسته یافته پیغام فرستادند که جمعی ضرور به الالتماس داریم محمد یار خان ما را طلبیده چون ما و حضرت بود معتقد گردید و ها و خان اول امید نموده سیکی را با جمله روساء مرهته که سیس تا و نام داشت از بهاسکر بسالمت میر حبیب طلبیده بر یک بهوگلی رسانیده بود بعد قید کردن محمد یار خان سیس تا و مذکور را الک دست و برو ساده امالت هوگلی متکن گردانیده با او در ساختند بعض دیگر از تجار و اهلیه سکنه هوگلی با هواء میر حبیب با او متوسل شدند و صورت تسلط روی داد بر بی هم بطور امداد باج چراغ و عشور اموال تجارت معرض وصول درآمد و بهاسکر پندت بودن ملک بنگاله جازم گشته رحل اقامت خود در کتوه انداخت و میر حبیب مدار المهام گردیده گاهی در هوگلی و زمانی در کتوه بسر برد و مهابت جنگ ملاحظه آنکه فوج کمتر مانده و با وجود قلت اسپهای سفر یکسال کشیده واله برع تصدیعات و جنگهای دیده و ایام برشکال نیز نزدیک رسیده و افواج مرهته از مملکت بنگاله در آن سال متعدد و بیشمارند در محافظت و حراست مرشدآباد کوشیده در امانی گنج و تارک پور جانب شهر معسکر ساخت و فوج مرهته یک دو بار تا پلاسی و داود پور رسیده دهات اطراف را سوخته باز بکتوه برگشت و احد یک ماه که آب دریا بهاگیرتی طغیان نموده پایاب نماند چون کتوه آن طرف دریای بهاگیرتی است پای تردد مرهته ازین طرف کوتاه و دست تطاول آنها بر پرگنات و قرا و معموره اطراف دیار گردیده تمام جنگل بردوان و مدنی پور را تا بالیسر بدست آورده متصرف شدند و عمدار میدنی پور بصر بحو خود در اردین مملکه سخات داده و در گوشه حریه وسیع معصوم بانک صوبه کتک بار رسیدان فوج عظیم که اصناف مضاعف معیشت بود حوادث که اسیدا اصلاع بیربهوم و اکثر پرگنات راج شاهی تعصبه اکبرنگر نیز متصرف مرهته در آمده غیر مرشدآباد و مملکت آن طرف گنگا در تصرف مهابت جنگ نماند سکنه مرشدآباد که از سالها قرار جمعیت با همه چیز بلکه گوشه ستان کشیده بودند ولد مذکور حصارکهم بدست درموسم برشکال با کمال اضطرار و تحمل احوال بسواری کشتی آن طرف گنگا بسمت جهانگیرنگر و مالده و رام پور بولیا و غیره با عیال و اطفال رفته سکنی گزیدند حتی شهامت جنگ هم آن طرف گنگا در محال گودا گاری یکروزه راه بسمت باغ خانه طرح آبادی انداخته عیال و اطفال و حمال و اثقال در آن مکان کعبه نمود و هیبت خواهی مهابت جنگ نیز در اتحاد احمال یافت و مهابت جنگ بعد چند بار عرایض مردم معاودت بمرشدآباد نموده و مهابت جنگ او تا سلطنت قلوب سپاه

سواری بسے از نواب با مرهٹه [illegible] دیگر مرتبه اگر بنفس نفیس [illegible] داران [illegible] جنگ [illegible] را [illegible] به تقی لعل اعلام
آن [illegible] است از [illegible] مرتبه [illegible] اگر [illegible] اهل [illegible] منتقل [illegible] بیرون [illegible] بتائید الهی [illegible]
اتباع و ترتیب لشکر مهابت جنگ [illegible] عنایت میر [illegible] آنکه [illegible] مهابت [illegible] را دست [illegible]
و [illegible] قدم [illegible] میر [illegible] بازگشته [illegible] نصرت [illegible] میرسے آید تا آنکه [illegible] غیر [illegible] جنگ بنگال
[illegible] از مرشد آباد [illegible] مع الخیر رسیده [illegible] مجاهدت [illegible] آنکه [illegible] افزاوانی دارد
[illegible] ساخته [illegible] مرهٹه بان قریه رسیده [illegible] تاراج [illegible]
[illegible] حال [illegible] انسان که [illegible] لباس [illegible]
[illegible] مهابت جنگ [illegible] اقامت [illegible] سواره احمد و شهامت جنگ [illegible]
[illegible] صولت جنگ [illegible] دیگر [illegible] شهامت جنگ [illegible]
و صاحبے احمد [illegible] احوال مهابت جنگ [illegible] خبر [illegible] ناامید و مایوس بودند
امید [illegible] از بارگاه [illegible] التفرقین [illegible] عافیت [illegible] مع الخیر [illegible]
بود و صولت جنگ [illegible] دیگر [illegible] مهابت جنگ
[illegible] صولت جنگ مع فوج شایسته [illegible] مرشد آباد کوچ نموده [illegible] چند روز
در منزل مذکور با مهابت جنگ [illegible] مهابت جنگ و همراهیان [illegible] که مضمون [illegible] منصور [illegible] ملاحظه
نموده [illegible] شکر [illegible] درگاه کریم کارساز [illegible] از اطراف [illegible] رسید
مردم [illegible] سید [illegible] با فوج و سامان شایان در کتوه اقامت نموده با امن و امان بود و بهاسکر
بنابر قرب ایام برسات [illegible] که از لشکریان مهابت جنگ دیده بود اقامت خود را در ممالک بنگاله دشوار دانسته
از راه [illegible] عازم دیار خود گردید میر حبیب [illegible] مرشد آباد [illegible] با مهابت جنگ داشت مانع مراجعت او گشته
متکفل شد که اگر منظور است آوردن زر است چند هزار سوار همراه من دهید تا بمرشد آباد رفته چون شهر بے حصار است
و مهابت جنگ در کتوه کیست جگت سیٹه وغیره [illegible] غارت کرده مال وافرے برای شما آرم بهاسکر بدلالت
میر حبیب کار فرماشده چند هزار سوار خوش اسپه همراه او داد و مهابت جنگ براین معنی وقوف یافته چون احوال
مرشد آباد چنانچه بود میدانست و از شهامت جنگ و دیگران امید حفاظت و حراست آنجا نداشت مصلحت در رجعت
خویش دانسته بایلغار شتافت افواج مرهٹه قبل از ورود و یک روز جو در [illegible] غارت کوٹهی جگت سیٹه
را نصب العین خود ساخته و قریب به لک روپیه نقد و اندکے از جنس تجارت برد و در بعضے محلات شهر دست برد
نمود و میر حبیب برادر خود میر شریف را از خانه خویش همراه گرفته بیرون برد چون دار الاماره و خانه شهامت جنگ
و عطاء الله خان [illegible] بودن بعضے از افواج در نهایت استحکام بود دستی در آنجا نیافته بمجرد استماع خبر وصول مهابت جنگ
راه فرار پیش گرفت و رایات نصرت آیات مهابت جنگ شام روزیکه مرهٹه بعد تاراج فرار کرده بود وارد
مرشد آباد گشته وسیله استمالت سپاه و رعیت و اصدقا و اقربا گردید این ماجرا در ماه صفر سنه ۱۱۵۵ هجری
روے داد

بر آمده بسبب بهبودشان نا امید توان ساختن بدو حساب ساخته آمده و سپاه آمدند سائر غیر از سپاه دولت سببی غیر از رضی عز افزای
و اعیان میسر نمی شد ؛ افواج مرهته گردن بکشیده مهابت جنگ بساحل قریب کرنگه جیرائر تا انجا رسیده محیط گشته منزل بمنزل گیرید
جمیع و هار سردار بر اول بغارت رفته آمدند و اساس سایه خس با کوسی میسر نبود و مرهته دهات گرد و نواح جدا در منزل
ده دو کروه بار سوخته و تاخته اکثر آبادی در پاس بنا باشند میگذشت از بی جهت جوسی عظیم در لشکر بادشاهی
جمیع رؤسا سپاه عسکر و اهل بازار گرسنه امید میشدند و بیرون کسی را نماند ولیس ماقه باشی پی در پی باث توان
هم در گرسنه بسیار بیچکس چندان باشتی بود دار مفلس کول بکار ارباب توسع در شمار در رسد و مقتی از اوقات لقدر یکه
بستی تواند شد میسر آید و سائر الناس بالکل بساق رحمت بود و باشد آن شکم جدا پر نمیکردند چنانچه از تقریر سبحان
مرحوم بابا غلام علی خان مغفور ظاهر شده که در سفر رحمت و پل کشوه نگر در قریب سه بار گمپلی میسر آمد که بهیت تمکس
دران سر یک بود و در روز دیگر بهیت عدد سکر پاره که بوسیده از حلوی یافت شکسته با قوت لا یموت گشت و روز سوم قریب
بیم آنا رکاب گوشت گاو و چند کس در خوردن آن مسارکت نموده ند درین معرکه از مردوان مرهته آبادی آمدند ای وقع
مرهته بسبب آمدن توپ و رهکله همراه لشکر مهابت جنگ بساحل قریب کرنکه حیرائر تا آنجا رسید احاطه نمود و فرود می آمد
در رسیدن مصطفی خان لشکر مرهته با متصل لعد دو کاه خود دیده از سر غیظ و غیرت با همراهیان گفت که حمیت اسلام حاشا
بماسته راه بلا رده است که بمامردم مقهور اجامرد اختلاف در میان گردیده تحریص و مهلت بلاک میشوید کاهی سیئت
مرهته در مرگ شاده ابن کاوران بار دین رسیده اند همراهیان او که اکثر اعیان و سپاهیان قوم بوده اند این سخن
غیرت گسته جواب گفتند که شمارئیس سردار ماید سر جهت آرید با هم رفیق و شریکیم مصطفی خان همراهیان را درین عزم
باقته سپر و شمشیر دست و دگرفت و همراهیان هم بی بال آهسته آهسته بشور تا سیاهیان پیش رسیده مرهته
که روبروی مهابت جنگ که آن این جرات مدانست غافل ابحج طعام مشغول و فارغ البال بانوشی از لباس و اسلحه بآرام بود
چون مصطفی خان مع همراهیان اندک نزدیک رسید یکمرتبه شمشیر برکشیده بر سر آنها ریخت و چون آن تنکران مغرور
بالکل معرکه امیدیت اکثر سی از مرهته مقتول ولعه السیف مضطرب الاحوال باکولات و غیره اجمال و انقال بجا گذاشتند
گریختند همراهیان مصطفی خان این غله بایان را مغتنم شمرده از ماکولات آنچه ممکن بود برداشته بلشکر خود معاودت
نمودند دیگر لشکریان بیرون رفت یافته آنچه توانستند آوردند و بعد از دو سه روز بعض کسان را قوتی میسر آمد و مرهته مرتب
دست مصطفی خان دیده دیگر نزدیک تر فرود نمی آمد مهابت جنگ بجا بسلامت که مذکور شد حسیه کوچ میکنند و تا خود را
کتوه رساند و یکی از سردار اول صبح که مهابت جنگ با لشکر خود سوار شد قبل از آنکه لشکر هم سوار شود بلعقه مرهته سیه
فوج مهابت جنگ ریخت و سرکه سر جا بود او را در میان گرفت مهر سپاهی در نهایت اضطرار لا علاج و ناچار مدافعه دشمنان
مقابل بود استقبال رسیده می توانست که جز دیگری نگیرد باید و مهابت جنگ پرداخته از آنجا که حافظ حقیقی با مرد
معین آن لشکر بود و فیل نشان که پیش روی مهابت جنگ بود دفعتاً در خرطوم آنها زنجیری بود که بال بار کی
می نمودند دران وقت آن سر جو فیل بغرمان قهرمان تقدیر بسان زنجیر با که در خرطوم شان بود شروع بر زدن سواران
مرهته که دور مهابت جنگ را احاطه داشتند نموده بهرکه رو نمودند آنکس برابر کرده و دراز بر آمدن این رستخیز مرهته با
دور مهابت جنگ مضطرب الاحوال روگردیده باده و دستی در هم شده و مرهته متفرق گشت و بلازمان مهابت جنگ مد و حیله

ودیگر افغانان گردید والحق که این عمل از احسن اخلاق ومحل اکثر مصالح ووفاق واتفاق است خاصه سروران وفرماندهان را
نهایت اقبح باید اقوال ایشان خصوص وعده ووعید خالی از صدق گاهی نباشد تا در دل اتباع بلکه کل خلائق وقع ووقر ایشان بیشتر ومردم را
را بیم وامید زیاده تر باشد دوم آنکه درهمین ایام هیبت جنگ ناظم عظیم آباد که عین برادرزاده وداماد مهابت جنگ پدر سراج الدوله
بود در جنگ بتسخیر بهوجپور روشن خان افغان را که فوجدار سرکار شاه آباد و بر بهوجپوریه ها حاکم بود بسهل تقصیری ناحق بکشت
چنانچه در بیان احوال هیبت جنگ مرقوم گشت وامر مذکور نهایت باعث آزردگی خاطرهای جمیع افاغنه بل کل ملازمان
گردید وزشتی این عمل از غایت ظهور حاجت به بیان ندارد سوم آنکه راجه مونهن هنگام عبور لشکر مهابت جنگ بطرف کتک
نیابر استخلاص صولت جنگ از جنگ باقر علی خان ذهابا وایابا خیرگیها کرده با مهابت جنگ نفاق وشقاق ورزیده بود وبا
باقر علی خان راه وداد واتحاد مسلوک داشت مهابت جنگ تنبیه وگوشمال او را جازم بود وراجه مذکور توسل مصطفی خان
جسته راه سلامت خود منحصر درین صورت دانست مهابت جنگ ملتمسات مصطفی خان را اصغا نکرده بهیچ دار و مرتبه میگذرانید
وچون میدانست که مصطفی خان طرف او در دل دارد مخفی از و بمیر محمد جعفر خان گفته بود که هرگاه راجه بر در دولت سرا رسد
شما باتفاق همراهیان خود حاضر گشته قبل از آن که افشای راز شود کار او را تمام نمائید تا آنکه راجه مذکور ناچار استدعای
آمدن بحضور نمود و بعد از آن که اذن یافت با جمعیت خود باستلام در دولت شتافت میر محمد جعفر خان خبر آمد او شنیده
با رفقای خود مسلح گشته حاضر آمد و بمجرد رسیدن راجه مردم میر محمد جعفر خان او را در میان گرفته کارش تمام ساختند و همراهیانش
را هر که هر جا یافت شکار خود دانسته غارت نمودند و افواج مهابت جنگ در بعضی از ممالک او درآمده نهب و اسر بافراط نمودند
این کار هم موجب ملال خاطر مصطفی خان گردیده علاوه آن هر ده کدورتها گشته بود که هنگامه مرهٹه روی نمود ومصطفی خان
بلکه سائر افواج وافغانان وقت قابو یافته شقاق ونفاق خود را اندکی بظاهر وبیشتر پردگیها شروع نمودند مهابت جنگ از
مشاهده احوال سپاه خصوص نفاق وسرگرانی مصطفی خان که اعظم رفقا ورئیس جماعه افاغنه بود واکثر افواج او از این
قوم در کار خود متحیر ماند وچاره بنوعی نمیدید ومرهٹه دران میدان مهابت جنگ را مع مردم همراهی محاصره نموده اطراف
معسکر بهر یکی از سرداران لشکر خود حواله نموده تا هر کسی ضابط وناظر طرف مقابل خود بوده از عبور ومرور لشکریان مهابت جنگ
خبردار ومانع وصول مدد واجناس ماکولات باشد مهابت جنگ بنابر قابو طلبی ودفع الوقت راه جواب وسوال مصالحه
با مرهٹه کشوده میر حبیب الله نام را که بخشی راجه بردوان واز متوطنین ملک دکهن بود بسفارت مقرر نموده به بهاسکر پنڈت
پیغام صلح فرستاد پنڈت مذکور که تمامی متاع اردو بغارت برده احوال مهابت جنگ را بصورت مذکور مشاهده نموده
جواب داد که الحال طاقت محاربه در فوج شما مفقود وتمامی لشکر شما محصور من است مصالحه چه معنی دارد لیکن چون شما
در عداد امرای هندوستان محسوب میشوید اگر نجات از این مهلکه مرکوز خاطر باشد یک کرور روپیه نقد وتمامی افیال لشکر
تسلیم من نمائید تا دست از اقرار شما بر داشته برای رفتن مرشد آباد مزاحمت نه نمائیم راجه جانکی رام که دیوان تن وصاحب اعتبار
سر رشته سپاه ومعتمد ولی نعمت خود بود مشاهده آنکه روز گذشته منور عظیمی بلشکر رسیده قریب بسه هزار سوار من حیث المجموع
در رکاب اند از آنها هم اکثری بنابر اضطرار احوال وضیق مجال قصد پیوستن به غنیم دارند جواب بهاسکر شنیده از راه
حسن عقیدت معروض داشت که غلبه خصم بافراط رسیده قلیل مردمیکه در رکاب حاضر اند بدریافت این احوال داعیه
موافقت با مخالف دارند درین صورت صلاح دولت آنکه گفته بهاسکر پذیرائی یابد افیال در بنگاله رتبه ندارد بهتر آنکه

در مکان مذکور از طرفین جنگهای سنگین زیاده بسیار رو میداده درین ضمن از استماع شجاعت و اسپهبدی
مهابت جنگ و مشاهده جسارت و دلاوری افواج و سردار عساکر او است که اگر چه بسی بدون محاربات بدست
آید مقسم شمار دهان قدر قلیل قناعت نمود و معاودت نماید مشار الیه پیام فرستاد که چون از راه دور مشاق سفر
کشیده و تا اینجا رسیده ام اگر مبلغ ده لک روپیه برسم ضیافت عنایت شود برمی گردم ملتمس او در حضور بواسطه اقتضای
غیرتش و مشوره مصطفی خان که همیشه خواهان جنگ و جدال بود بنا بر تربیه خان بود و کل فرقه سپاه بود پذیرائی نیافته
جواب صاف باستغنا و تنبیه مصاف یافته چون چند روز برین وتیره گذشت و آنچه مرکوز خاطر مهابت جنگ بود بظهور
نمی یافت مهابت جنگ تا مدی گشت که روانه اسباب ثقیل از راه ورته و جمیع بار بردار و اسباب و بار و بنه و لشکرگاه
گذاشته جریده بر سر مرهته یا تاخت و دور از سپاه و سامان برآرد باین خیال اول صبح سوار شده فرموده قدغن نمود که از مردم
بنگاه و اردو با احمال و اثقال امدادی ملحق بفوج نشود تا مردم اردو واقف مرهته متتبع گشته بی اختیار خود را داخل
فوج کرده چون اینکه از این واسطه سد و معسکر دور افتاد افواج مرهته از چار سو هجوم آورده شروع بیورش و حملات پیهم
و عرصه دار و گیر گرم گردیده از طرفین کشش و کوشش بظهور آمدن گرفت چنانچه مصاحب خان پسر کلان عمر خان که جوان
ناکام و نشان و آخرین خاندان خود بود پای مردی و مردانگی در میدان مرد آزمائی فشرده و قدر ذاتی لائق ظهور
رسانیده در این میدان کشته گردید و همین وتیره قطع مسافت بسمت بنگاه مرهته میشد تا آنکه وقت عصر رسید از شمشیر خان
و مصطفی خان و سردار خان و رحیم خان که پشت مهابت جنگ بمراتب بیشتر از توپ بود ملازمت و جانفشانی که باید بظهور
نرسید مهابت جنگ متحیر و خبردار گشت که سرداران مذکور بپاس سگران ارادۀ آمدن فوج دیگر هست و چون لشکرگاه مهابت جنگ
دور افتاده و فرودگاه مرهته دورتر بود دید که بیان لشکرگاه رسیدن لشکر خود است و محال تا مستر سایر دست مرهته یا
در جائیکه رسیده بود بحسب اتفاق آن زمین خاک پاک که داشت بسبب بارش گل و لای بسیار بود در محل اقامت اندکی
میر جعفر خان بانگی و جمعیت مختصر بهمرسی برای مهابت جنگ آمده بود جمیع مذکور از سر لشکر سعی بسیار همت کرده سرداران
رفته و اسباب و متعلقات لشکر دهان روز بغارت رفت و عقب آنها بفوج سیر مجروح و مقتول و بعضی سالم و صحیح
باطراف شدند و جمعیکه همراه مهابت جنگ مانده بود و هیئت مجموعی محصور فوج مرهته گردید و تا شام مدافعه عساکر
دشمن نموده شب جائیکه بود بسر کردید دران شب نوشیروان یوم العاشور در اصحاب مهابت جنگ بهر شیا و آشوب
مهابت دران انقلاب پیدا بود مصطفی خان و شمشیر خان و سردار خان و اکثری از اعاظم سپاه بیجات آزرده خاطر
و دل افسرده بودند سامریں دستبرد و کناره جوئی نموده آماده جان فشانی والعاق از بهالنکوری رسید از مدد و اردو
یکی آنکه دو سه بار رجوع بسوی که روسا نمود مهابت جنگ نگهداشت افواج بیکرده و بعد العمال جنگ مردم نو نگهداشته
را از طرف شکوه این امر مخالف مرضی سپاه بود و برین جنگ که برای استمالت صولت جنگ میرزا مصطفی خان التماس
نمود که مکرر افواج نموائید و لاسا ملازم فرموده بعد رفع احتیاج بطرف سپه تائید درین صورت العمال بسیاری
نامردم مانند سرداران و رفقا آزرده می شوند این بار امید داریم که مخالف عهد و پیمان عمل نیاید مهابت جنگ
بار دلجوئی سپاه تسلی مصطفی خان و دیگران نموده وعده کرد که این بار چنین نخواهد شد و بعد خلاص صولت جنگ
وظفر یافتن سرنیاقبر علی خان مانند مشور و ملازمان را از طرف نمود موجب دل شکنی فرقه سپاه عموما و خصوص مصطفی خان

زمینداران کوهستان بود دکمتر کسی از حکام والی باد را نجا تسلط یافته نهضت نموده قلعهٔ چترا را که بر سر درهٔ کوه و راه رام گڈه
واقعست محاصره نمود و بعد از آن که قلعهٔ مذکوره مفتوح گردید و مراحل چند پیشتر از آن مکان نهضت واقع شد و از بند و بست آنجا
انفراغ میسر آمد خبرداران معتمد آگهی دادند که رگهوجی بهوسلا پنڈت پرداهان خود را که بهاسکر پنڈت نام دارد با چهل هزار سوار
مرهته بتسخیر مملکت بنگاله تعیین نموده مرخص گردانید عنقریب فوج مذکور از همین راه کوهستان گذشته بطرف بنگاله خواهد رفت
والد مرحوم خبر مذکور را بی کم و کاست بهیبت جنگ معروضداشت هیبت جنگ عرضی والد را بجنسه در خط خود پیچیده پیش
مهابت جنگ فرستاد مهابت جنگ این سخن را مهمل دانسته چندان التفاتی باین خبر ننمود و در جواب نوشت که شما بخاطر جمع
بکار خود پردازید هرگاه مرهته این طرفها بیاید تنبیه و تدارکش چنانچه باید بعمل خواهد آمد چون جواب مهابت جنگ از نوشتهٔ هیبت جنگ
بوالد فقیر معلوم گردید و در آن وقت چندان فوجی همراه نداشت که انسداد طرق عبور مرهته تواند نمود بصلاح رفقا و خیرطلبان
ناچار از کوهستان بر بر آمده بجای مناسب اقامت گزیده مرهته بعد چندی در رسیده بطور ریز بسمت پچیته و مور بهنج
شتافته در نواح میدنی پور ظهور و بروز نمود مهابت جنگ چنانچه سبق ذکر یافت با قلیل فوجی که زیاده بر پنج شش
هزار سوار نبود تفرج کنان و صید افگنان بخاطر جمع بمرشدآباد می آمد در منزلی نزدیک بمیدنی پور یکی از عمال معتمد وقت
نظر بانیکه مهابت جنگ در تهیهٔ نماز بود خبر ورود مرهته در نواح مذکور به بست گروهی لشکر رسانیده معروضداشت که بهاسکر
پنڈت با چهل هزار سوار نزدیک رسیده فردا شام یا پس فردا صبح طلیعهٔ لشکر او نمودار خواهد شد چون دولتخواه را اطلاع
ضرور بود معروضداشت مهابت جنگ با آنکه فوج بسیار کمی همراه او بود مطلق اندیشه را بخاطر راه نداده فوراً در جواب گفت که
این کافران را در کدام جا باید زد شخصیکه این خبر بمهابت جنگ رسانیده پیش فقیر قسم یاد کرده احوال استقلال مهابت جنگ
نقل می نمود که من مطلقا اثر تشویش بر بشرهٔ آنکس نیافته نهایت تعجب از فرط دلیری و استقلال او دارم ✤

ذکر رسیدن مرهته بر سر مهابت جنگ و سوانحیکه درین ستیز و آویز روی داد

مفصل این مجمل آنکه رگهوجی بهوسلا ابن عم راجه ساهو که از سرداران عمدهٔ مرهته مرکا سد از صوبهٔ برار بود و دار الملک او ناگپور
کلان هست بنابر ضعف ارکان سلطنت یا ترغیب آصفجاه بقصد تسخیر مملکت بنگاله در صورت غلبهٔ تام والا اخذ چهارم حصهٔ حاصل
که بچوتهه مشهور و در تمامی مملکت هند رایج گشته و بنگاله ازین قسم آفات محفوظ بود بهاسکر پنڈت مدار المهام سرکار خود را به سپهسالاری
بیست و پنجهزار سوار که بشهرت چهل هزار سوار داشت فرستاد چنانچه سبق ذکر یافت تدبیر مزاحمت و ممانعت او از دربای
کوهستان بعمل نیامد بهاسکر مذکور از جبال کتک راه یافته بطرف درهٔ پچیته که هشت منزلی غربی مرشدآباد است
متوجه گشت و این خبر در منزل جیکره مسموع مهابت جنگ گردید و چون بمبارک منزل رسید خبر عبور مرهته از درهٔ پچیته و ورود
او قریب بهر دوان متحقق گردید ازین جهت که حکم بر طرفی سپاه نموده بود و اکثری از ملازمان هم بگمان آنکه در راه
شورشی نیست همراه صولت جنگ بمرشدآباد رفته بودند زیاده از سه چار هزار سوار و چار پنج هزار پیاده برق انداز همراه
نداشت قصبهٔ بردوان که در کثرت غلات و وفور معموری بر سایر پرگنات بنگاله تفوق دارد مسکن خود قرار داده مقرر نمود
که قصبهٔ مذکوره متصل بسابقه لشکر گذاشته بدفع مخالف بپردازد باین اراده از مبارک منزل کوچ کرده روز دوم محل بردوان موضع
ورود لشکر گشت و مرهته هم مقارن این حال رسیده اکثری از آبادی مذکور را آتش داد و بعضی محفوظ ماند

افغانان حاضر سازد از این طرف نیز تواند شد تا آنکه شما با انتظام ضلع مذکوره مشغول باشید تا با دل مطمئن به سرانجام مهام سرکار
شاه‌آباد و سرکار رهتاس خاطر خواه خود بپردازید و برادر خود مهدی نثار خان را به نیابت بخشی‌گری خود مقرر کرده همراه من دهید
والد مرحوم امتثال امر آنها نموده بکار مامور روانه گشت و مهدی نثار خان مرحوم را همراه هیبت جنگ داد و هیبت جنگ [illegible]
ماموره رسانید که هیچ واسطه بکار شاه‌آباد درجه استیصال جماعه بهوجپوریه که گرفت و فی الحقیقه استحقاق استیصال نیز داشتند
چه کثیری از سکنه ضلع مذکوره دستبرد دین و مسافرین از دست تعدی و انواع ایذا و اضرار آنها محفوظ نبودند و سرحد آنها
ظلم و آزار رسانان که بغربا و [illegible] میرسید طول بسیاری میداشت ملخص زمینداران مذکور را بعد محاصره مدید و جهد بلیغ هیبت جنگ از قلعه
آنها بقهر و غلبه اخراج نموده ملک را معمور و سرسبز ساخت و رعایا پرورده [illegible] در آباد ساختن سرگرم [illegible] آنها
درین عرصه روشن خان تراهیه از فرقه افاغنه که از سردار قدیم اقوام خود و در صوبه عظیم‌آباد و آره آباد [illegible] صاحب نام
و نشان بود از مدت حکومت سرکار شاه‌آباد داشت و با زمینداران آنجا هم باعتبار و هم باتحاد و وداد میگذرانید امید
اخراج زمینداران آنجا و استیصال آنها [illegible] خاطر هیبت جنگ بود لیکن بقدامت ریاست آنها [illegible] یار
و اتفاق آنها [illegible] و معتقدان قریب هزار سوار [illegible] دانسته با هیبت جنگ مکرر در مجالس متعدده بطریق دولتخواهی با [illegible]
مقدمه استمالت زمینداران آنجا و ترغیب معامله با آنها و طلبیدن و مشمول عواطف فرمودن سخن‌ها مینمود و در راه مراسلات
آنها با روشن خان مفتوح بود چون این امور ملایم طبع هیبت جنگ نبود [illegible] خاطر از طرف
روشن خان سست افزود و آخرها [illegible] بدین [illegible] و مبالغه افزوده بعضی کلمات که ملایم طبع هیبت جنگ نبود
گفتن شروع نمود چنانچه روزی جسارت نموده گفت که صاحب [illegible] و صلاح روزگار [illegible]
ملتمسات ما را [illegible] شنید و الا ثمره ناشایسته خواهد دید هیبت جنگ را این سخن بسیار گران آمد و تا مدتی [illegible] او گردید و
میر قدرت الله خلف شاه شکرالله قادری که از کبار جماعه‌داران و مرد صاحب جراتی بود و حسن بیگ خان که قلعه‌داری
مونگیر در اوقات سابقه و درین زمان هم داشت درین کار گماشت [illegible] روشن خان بدستور معهود خیمه دیوان عام
برای مجرا و سلام هیبت جنگ وقت عصر آمده نشست [illegible] مذکور آمده کارش را تمام ساختند روشن خان [illegible]
[illegible] از جانب خود [illegible] و درین [illegible] مهدی نثار خان
عم عالی‌همم راقم که در صفات حمیده و شیم پسندیده یگانه روزگار و جوان سعید و هوشیار بود و [illegible]
لائقه بظهور رسانیده مورد احسان بسیار و منظور نظر هیبت جنگ گردید و هیبت جنگ بعد [illegible] استیصال از والد فقیر
خلعت خدمت بخشی‌گری اصالةً بمهدی نثار خان مع فیل و اسپ و شمشیر و دیگر عطایا مرحمت فرموده سرافراز گردید
و با وجود [illegible] مهربانی و پاس خاطر [illegible] سیاست و بر جمیع رفقای خود تفوق پیدا کرد در مدح آن عم گرامی قدر
هر چه رود [illegible] بطول انجامد بنا بر [illegible] تکلف و تصنع گردد و حقوق [illegible] و درستی و تواضع و [illegible]
و احسان و انعام با اقربا و اقوام [illegible] و آداب و اخلاق و وفا و مروت و سماحت و فتوت و حسن بیان و تالیف
قلوب مردمان و پاس آشنائی و وداد [illegible] خود یگانه [illegible] سماحت و غیرت در نهایت تحمل و بردباری بود اللهم اغفر له
والد مرحوم حسب الامر سرکار [illegible] برای [illegible] نام و نشان خود با اتفاق [illegible] سنگه [illegible]
زمیندار [illegible] و دیگر زمینداران سرکش گشته [illegible] و غیره [illegible] تنبیه [illegible] زمینداران که عمده

سعادت و مسرت اندوزد و والدهٔ خود را که در مفارقتش نهایت غم و الم داشت و خود را از زمرهٔ مردگان می انگاشت از رنج هجران
و هیبت الاحزان بر آورده بلقای مسرت پیرای خود شمع شادمانی در شبستان زندگانیش افروزد چون صولت جنگ
حسب الامر روانهٔ مرشدآباد گردید اکثر افواج و اسباب همراهی مهابت جنگ برفاقت صولت جنگ روانه مرشدآباد گشت
و مهابت جنگ با جمیع سرداران و پنج شش هزار سوار جریده ماند و صوبهٔ مذکوره را انتظامی داده از آن پس ارادهٔ معاودت
بمرکز دولت خود نمود و مخلص علی خان داماد حاجی احمد را به نیابت صولت جنگ در آنجا گذاشت بعد چند روز از اثنای راه
حسب الالتماس مصطفی خان شیخ محمد معصوم پانی پتی را که سردار دیرینه معروف و بشهامت و شجاعت موصوف بود به نیابت
صوبهٔ مذکور مامور نموده چند منزل بنابر انفصال بعضی جواب و سوال همراه داشت بعد از تشخص و تقرر جمیع معاملات شیخ
مرقوم را خلعت نیابت صوبهٔ اودیسه داده با جمعیت سوار و پیاده که همراه او ضرور بود مرخص فرمود و شیخ معصوم رخصت
یافته بطرف کتک شتافت و مهابت جنگ سیرکنان و شکار افگنان با پنج شش هزار سوار مع سراج الدوله و بیگم خود
راه مرشدآباد گرفته قطع منازل می نمود ٭

ذکر ارادهٔ هیبت جنگ باخراج و استیصال جماعهٔ بهوجپوریه و ابتدای ورود جماعهٔ مرهته در ممالک اودیسه و بنگاله وغیره و رسیدن بهاسکر پندت با چهل هزار سوار دکهنی فرستادهٔ رگهوجی بهوسلا راجهٔ ناگپور کلان و رسیدن فوج مذکور چون بلای ناگهان بر سر مهابت جنگ و سوختگی که در حروب مرهته روی نمود و نداری کهائی که مهابت جنگ فرمود

در همین ایام که صولت جنگ اسیر پنجهٔ تقدیر گردیده مهابت جنگ برای استخلاص او بطرف کتک حرکت نمود احترام الدوله
بهادر هیبت جنگ صوبه دار عظیم آباد پتنه را ارادهٔ تسخیر و تنقیهٔ ملک بهوجپور و قلع و قمع راجه بهودل سنگه و بالو و دونت سنگه
قوم اوجین زمینداران سرکار شاه آباد که از مدتها مقتدر و متمرد بوده اندیشه نهاد خاطر عاطر گشته تصمیم این عزم نمود در آن
چنانمن داس که دیوان صوبه و نهایت قدامت و اعتماد داشت برادر راقم سید هدایت علی خان بهادر بنابر قرب و منزلت
که در خدمت هیبت جنگ علاوهٔ قرابت بهم رسانیده مرجع تمام معامله و اکثر زمینداران صوبه و رئیس و بخشی کل فوج بود حسدها
برده در دل کینهٔ ایشان می ورزید خاطرنشان هیبت جنگ چنین نمود که هدایت علی خان بهمه وجوه در حضور عالی نهایت
اعتبار و اقتدار و سخن ایشان پذیرائی دارد زمینداران این حالت را شناخته چشم امید بطرف ایشان دارند هرگاه استیصال
جماعهٔ بهوجپوریه در مزاج مبارک تصمیم یافته جماعهٔ مذکوره بعد مقهوری و یاس البته رجوع بهدایت علی خان خواهند نمود و
ایشان بپاس نام آوری خود در عفو جرائم و تسلیم زمینداری آنها بانها مبالغه خواهند نمود و جناب عالی بناچاری
پاس خاطر ایشان نموده حسب الالتماس بعمل خواهند آورد و زر و محنت ضائع گشته زمینداران بدستور بر جای خود
مسلم و مستقر خواهند ماند درینصورت صلاح آنکه بلطائف الحیل هدایت علی خان را از حضور دورتر باید داشت هیبت جنگ
ملتمس او را مناسب ارادهٔ خود دانسته والد مرحوم را حکومت و فوجداری پرگنه سنوت وغیره ضلع ترهت داده مختار معاملات
آنجا ساخت و گفت که راجه سندر سنگه چون زمیندار عمده و ملک او اتصال بکوهستان دارد بدون بودن شما در آن ضلع

متعین آنجا ورود لشکر مهابت جنگ دریافته بست شمول مجلس اما سر رشته جسارت نموده را او کر بر پیش کرفته از رحم
سپاهان آنها یک لوا را ان دو محل کر قتل صولت جنگ مامور گشته در رتبه همراه او پیوسته بود مقتول گشت محل دوم جسد
محل مقتول اسیر ساخته الا اسپ و کسته فضا را صولت جنگ پائین سر آماده و از اسلحه جراحات مجروح و مطعون نامد
محل دوم را اسرا ایک جراحت شدید دریں عرصه سواران مذکور نزدیک رسیده رسیده دام نامه بالا اسپ آن رتبه را که
ازر لسمان بود مرکبه پرده بار نموده اسپ صولت جنگ اعالت جان و محمد امین خان وغیره راست ساخته لب ... وساطی
آنها کشود تجسس و آورش جمع نموده محمد امین خان از اسپ جو در آمده ولت جنگ را دلالت و تاکید سوار ساختن نمود
محل مجروح چا سکے نبوده از رتبه حسب ورا اسپ نشسته اسپ را عنان داد و ادرار یان لشکر و دامق گردید تا سپاهیان
متحیر گشته سر چپتی او تجسس نمودند دلیر خان از اسپ فرود آمده صولت جنگ را ترغیب بسوار رسیدن ... از رتبه گردید
سوار شد گردیدن افواج مهابت جنگ سلے ہم متواتر رسیده آمد بعد آسے میر محمد جعفر خان مع معدودے از همراهیان
برمیل جو سوار در رسید محمد امین خان و دلیر خان پیش آمده بمقدم تهنیت توام صولت جنگ بشارت رسانید میر محمد جعفر خان
محمودیدن ساعتی خیل جو رسانیده صولت جنگ را بران سوار گرده خود بعقب او در جوار سے جو روح نشست از
عجائب قدرت کامله پروردگار و بوقلمونی روزگار صولت جنگ که یک ساعت قبل ازان سر منه قتل و مایوس از جان بود
در ساعت آخر سے صاحب اقتدار برمیل سوار سطاف اصناف خلائق گشته گروه گروه مردم از جا رسیدند بهمت دو سے
او رسیده و هر که می دید از دو در حسن ارادت بر جاک ادب سوده و سجده تعظیم بجا آورده بتقدیم رسانید و پذیرائی

آورده سے نمود سبحانک اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مهیبان حسب مهابت جنگ بالید ... صولت جنگ ...
در رسید و ملازمت عبیسے جو و سر پور مسعد گردید مهابت جنگ آغوش اشتیاق کشوده در بر کشید و بهم رسانید آن
مسرت و شادمانی سرشار گشته حکم نواختن شادیانه نوبت صدور یافت و صولت جنگ را خلعت فرستاده حکم سامان بیلی
سر دو کشیده بود بعد الفراغ خلعت فاخره در بر پوشانیده و جواهر گران بها که عبارت از سرپیچ و جیغه مرصع مع پسکل و عقد
مروارید وغیره باشد سرپیچ نموده بر سند امارت بعزت و احترام نشانید و سر کردهاسے لشکر را فرمان داد که مدد و مبارکباد
گذرانیدند حسب الحکم بعمل آمده بعد از سے بعض انعام و صدقات و نذور بر فقرا و مساکین و ارباب استحقاق رسید
و نثار روا ما رسے با شکر گذار سے پروردگار بطوریکه ممکن تمییز بود بتقدیم رسانید و جهان وقت نوید و رای آورده ان
عیال و اطفال صولت جنگ از قلعه ماره چاتی مع سواریا متعین گردید چنانکه از طرف نادر علی خان برادر ایشان و
قلعه دار سے می نمود که سابق بکمال رحمت و احسان با آنها نموده بود دو بامید عنایت و رعایت بر جا ماند و مود پایان ایدا
رسانان بخوف باد افراش و ما ساز در رفته مسعود الحمد سید ندید مردم متعین باز رسانیدند و عیال صولت جنگ را لشکر صبر ور سے پیکر رسانیده
در حرم مخصوصه که برائے صولت جنگ و مردم مرابے او بریاسده بود فرود آورده دل حستکان فراق و نشیمنان اشتیاق
ملاقات همدیگر مسرت اندوختند بعد توقف چند روز مهابت جنگ اسباب و سامانیکه صولت جنگ را می بایست و برا او از
نوشل ایشان و امراس دوسک خانه و جواهر و اسلحه و یراق و دیگر اسباب که بعضے تا آن سال و در الا علاج سے با مدار
خانه جو د مرحمت نموده و بکمال جاه و حشمت روانه پورنیه نموده تا العرضے دو میعت منزل منضم در رسیده و ملاقات و الدیا

اگر چند روزه راه باشند طلبیده رفیق خود سازید چنانچه مصطفی خان حکم نگهداشتن رسالهٔ پنجهزار سوار یافت و شمشیر خان سه هزار سوار و سردار خان دو هزار سوار و عمر خان سه هزار سوار و عطاء الله خان دو هزار سوار و حیدر علی خان هزار سوار و فقیر الله بیگ خان هزار سوار و میر جعفر خان هزار سوار و میر شرف الدین پانصد سوار و شیخ محمد معصوم پانصد سوار و امانت خان و غیره نارنولیان یکهزار و پانصد سوار و میر کاظم خان دو صد سوار و بهادر علی خان داروغهٔ توپخانه چنینی پانصد سوار حکم داد و فتح راو بخشی و چهیدن بهیلیه و غیره هزاریان را با پنجاه هزار پیاده تفنگچی بهیلیه همراه گرفته از حاجی احمد برادر خود و از با در صولت جنگ وقت رخصت التماس نمود که انشاء الله تعالی اگر سی آیم صولت جنگ را همراه می آرم وگرنه روی خود را بشما نمی نمایم شهامت جنگ را با پنجهزار سوار و قریب ده هزار پیاده به نیابت خود در مرشد آباد گذاشته بساعت سعید با بیست هزار سوار جرار روانه گردید و تیامل و تاسی در قطع منازل مع توپ و توپخانه سی نمود و با مردم همراهی وعده نمود که هر کس اول بصولت جنگ رسیده او را از دست دشمنان خواهد برآورد یک لک روپیه نقد بآن شخص و اگر صاحب رساله خواهد بود علاوه آن دو ماهه بهمراهیانش انعام خواهد شد باقر علی خان را از استماع خبر آمد آمد مهابت جنگ و کثرت فوج و استعداد جنگ شور نخوت فرو نشسته حیرتی لاحق بود که چه کند چون چاره نبود باستعدادی که داشت آنطرف دریای مهانده بر کناره دریا مورچال بسته و توپخانه چیده مع همراهیان خود مستعد محاربه نشست و بنگاه را سه چار کروه عقب لشکر فرود آورده صولت جنگ را در یک رتهه که برخلاف آن چاندنی سفید کشیده و از ریسمان سفید بالاپوشش را چون دام بهم بافته بودند گذاشته و مغل تورانی را اندرونش همراه نشانیده بود که هر گاه مردم مهابت جنگ نزدیک رسند هر یک از شما بکار دیگر کار او تمام نمائید و پانصد سوار و پیاده دکهنی را مع نیزه ها در دور آن رتهه تعین نموده فرموده بود که هر گاه لشکر مهابت جنگ از دور نمایان شود شما هر یکی اسپها را تاخته و خود را برتهه نزدیک ساخته یک یک نیزه بر رتهه خواهید زد و بعد از آن در هر چه صرفه خود ببینید خواهید نمود مهابت جنگ چون متصل رسید و احوال بستن مورچال و نگهداشتن صولت جنگ در بنگاه شنید بعضی از افواج را معین ساخت که بمجرد شروع جنگ بر بنگاه اضطراب و آهنگ گریز در لشکر مخالف مشاهده کنید از راه دیگر غیر مقابل دشمن سبقت نموده اراده رسیدن بر بنگاه و برآوردن صولت جنگ از قید دشمن خواهید نمود و نصف شب گذشته با فوج بر سر مورچال مخالف روانه گشته اول صبح سپید بود که برلب دریای مهانده رسید لشکر باقر علی خان بمجرد مشاهدهٔ کثرت فوج مهابت جنگ شروع محاربه همین که چند توپ و بان ازین طرف سر داده شد رو بگریز نهاده متزلزل گردید افواج مهابت جنگ دلیر گشته خود را بدریا زد و از دریا گذشته بر لشکر باقر علی خان تاخت بمجرد رسیدن دلیران فوج خنگ همراهیان باقر علی خان آهنگ گریز نموده راه فرار پیمودند مصطفی خان و میر جعفر خان که برای استخلاص صولت جنگ تعین شده بودند اراده بنگاه نموده پیش قدمی کردند و از لشکر باقر علی خان در نیم ساعت اثری بر جا نماند محمد امین خان برادر مهابت جنگ که برادر زن حقیقی میر محمد جعفر خان بود مع اصالت خان و دلیر خان پسران عمر خان با معدودی از همراهیان که زیاده از ده نفر نبوده اند پیشتر از همه به بنگاه رسیده جویای صولت جنگ گردیدند نوجوانی از عمله کارخانه ملازم زاده صولت جنگ که قدامت نوکری داشت رتهه که دران صولت جنگ بود می شناخت حاضر آمده بسواران مذکور از دور نشان داد که نواب را در فلان رتهه مقید می برند سواران بطرف همان رتهه حرکت نمودند مرهته های

قدیر هم داستان انقلاب بودند بعد از روز دیگر در میان بازار که گوهر خان برای سواری صولت جنگ خرید سواره
سرفت به بازار رسید او بکشت بار را برآورد و چون این حرکت بلطف وصول باقر علی خان در عرب و اسپ سوار داد و
صورت ملول سواران تمام دید او بعد التماس این نایره باخراج صورت سرخان به باقر علی خان پیغام فرستاده استدعای
آمدن شد نمود او که از روی این رو بهانه کشید محافظت خود را بشهر کتک که دار الملک صوبه اوریسه است رسانید
و بعد انگریزان و دیگر مردم شهر که مخلص بوده امداد وصول خود خبر داده پیغام فرستاد که هر صورت مستعجل الاعانت
بالکه خواست صولت جنگ سر نبایند هم و امید شریک و رفیق خود گردانیده صولت جنگ را اسیر باید نمود مردم شهر که
نوکران صولت جنگ و مخلصان باقر علی خان بودند ملازمان قدیم صولت جنگ را که فغان صحبت بوده اند و بجز استقامت قیام نمودند بهر نزدیک رسید
باقر علی خان بود عهد و تهدید از طرف او بمردمان خود پیغام داد که اگر التفات نمائید و در سازی روی نکنائید بسلامتی بوا ستانید اولا دست ازرعایت سپاه
سیاست تمامی سواره ماهیان برهان خود ترسیده عهد صولت آنها را بالمره بسوی دیگر نکرده دست از رفاقت او کشیده و معارف تیغ
ابواب راتسلیم مقصدان مذکور نموده خود هم با آنها پیوسته باقر علی خان که نهایت متصل بود در وقت صولت جنگ
رسیده اسیر دستگیر نموده و بجای او تمکین گشته هر این و اسباب صولت جنگ را متصرف گردید و عیال
دار المعالس و اولاد او را همان محبوس ساخته صولت جنگ را اسیر دیگر خود مقید گردانید صولت جنگ چند روز قبل از
اسیر شدن خود انحراف مزاج ملازمان و نزدیک رسیدن باقر علی خان و کشته شدن گوهر خان به مهابت جنگ اطلاع داده بود
مهابت جنگ از شهر برآمده داخل خیمه گردید و جازم بود که بسرعت هر چه تمامتر خود را با عانت و حمایت صولت جنگ
برساند ناگهان خبر سیلاب استیلای باقر علی خان در سرکار او هم به مهابت جنگ هم خبر رسیده مانع حرکت گردید چه
اهمال بیرون که چنین حرکت عظیم بدون تحریک اهل صفحات مخالف تواند شد و تدارک آن با امل با همه خواست بنا بر
علی هذا امارت استبصار در گذاشته شروع بساز و سامان در صولت جنگ نهایت همت با لپسر مرتبه تعلق داشت نهایت
استر ملابس اوبرابر باد بود خود به خواهش احمد و ناد ر صولت جنگ مبالغه در مصالحه نمودن و داد و صوبه اوریسه
باقر علی خان و استخلاص صولت جنگ از دست او در عوض سپاه بود مدد اس معارا اصلاح امور وابسته بصوابدید آن امیر
نیک شمردند مهابت جنگ بتبعیت این رای نکرده استرضای باقر علی خان بذلت و سستی در ارکان دولت
خودش دید مصطفی خان که سردار یگانه در زمره سپاه و دولتخواه مهابت جنگ بود در آن آغاز خود اختیار نموده
مساحت و ابرام تام در معامله داشت آخر الامر بعد چند روز مهابت جنگ در مصالحه اختیار آمده تهیه اسباب و افواج موکد
و مصمم گردید

نهضت نمودن مهابت جنگ بطرف کتک بعد تیاری فوج و آراستن سامان بارادهٔ استخلاص سرادر زادهٔ خود صولت جنگ از دست باقر علی خان

چون معلوم بود که باقر علی خان را استظهاری بقوت و شوکت آن جماعه متحقق است در استخلاص صولت جنگ
از دست او تصمیم شاید بند تمکنه دستش نوع و سرانجام نمودن اسباب حرب اهتمام تمام بعمل آمد و مهابت جنگ
بهر یکی از سرداران لشکر را حکم نمود که یاران و برادران شمار قدر موجود و مهیا باشند ملازم سرکار نمائید و بعض مردم

بردل

بے آنکه نوکر صولت جنگ باشند بسکنے داشتند و تخم محبت باقر علی خان در سینه عوامی کاشتند و شادی بیگ نام در ویشے که از آشنایان دیرینه صولت جنگ و از هنگام طالب علمی که در شاهجهان آباد باهم مے بودند ملت و اتحاد داشت در نیوقت از اطراف دکهن رسید و مصاحب و معتمد گردید چون سرشت خوشے نداشت صولت جنگ را که مست سے جوانی و سرگران باده دولت و کامرانی بود باموز نالائقه مثل ایذا و اضرار مردم آن شهر با تمام و احتمال بودن با لهاسے مرشد قلیخان در حاله آنها و بهم رسانیدن نسوان از خانهاسے مردم باستماع خوبی صورت و صباحت و ملاحت منظر بهر صورتے که میسر آید دلالت نموده نهایت مبالغه درین امور داشت بلکه در خانه او این قسم کارها روزده کوب بیچارها بعمل مے آمد ازین افعال ناشایسته مردم شهر بجان آمده آه و فغان مظلومان بکیوان میرسید و از اکثر سپاه که زر مساعده بخشیده مرشد قلیخان بذمه آنها متحقق یافت بجبر و عنف از آنها کشیده داخل خزانه صولت جنگ میگردید ازین امر و وجوه مذکوره طبایع مردم را تنفر از حکومت و ریاست صولت جنگ بهم رسیده بدل و زبان تاب و توانیکه داشتند همت بر دفع او گماشتند چون از قدماسے رفقاسے صولت جنگ و مهابت جنگ چندان کسے در انجا نماند مگر قلیلے از مصاحبان و تفنگچیان و دو فرقه سواران نغط گوجر خان جماعه دار مع رفقاسے خود که دو صد کس زیاده همراه او نبوده اند و مردم آنجا که ملازم شده بودند اکثرے از انها بلکه همه نوکران چند ساله مرشد قلی خان و باقر علی خان و از جمله منتسبان آنها بودند قریب بیکسال صولت جنگ مع عیال و اطفال بهر صورت شادکام و فارغ البال دران صوبه بسر برده اطمینان کلے از هر ممر بهم رسانید ناگاه فلک شعبده باز بناسے فتنه آغاز نهاد تفصیل این اجمال آنکه باقر علی خان داماد مرشد قلیخان پدر زن خود را ترغیب و تحریص بانتزاع صوبه اودیسه از دست صولت جنگ و تحریک انتقام سرفراز خان از مهابت جنگ مے نمود مرشد قلی خان اوضاع روزگار و عدم اقتدار خود را دیده پاسے قناعت بدامن عزلت پیچیده میداشت باقر علیخان چون دید که سخنش با مرشد قلی خان در نمیگیرد ناچار خود عازم این کار گردیده توسل بالعبضے از دکهنیان جست تا با ستظهار آنها شاید از عهده برآید و تدبیرش چنین اندیشید که در بعضے از جمعدارهاسے که اتصال جوار با صوبه کتک داشت تقریبے که مذکور شد در آنجا آمده نشسته در راه آشنائی با حکام و زمینداران و مهاجنان آنجا افگنده بر فق و مدارا روزگار میگذرانید. و بر احوال صولت جنگ و رفقاسے او اطلاع تام بهم میرسانید چون معلوم کرد که از رفقاسے معتمد قدیم کمتر کسے با او مانده اکثرے همان مردم اند که نوکر و نمک خوار مرشد قلی خان و او بوده اند با آنها راه مراسلات مفتوح نموده آمد و شد مردم و ارسال مکاتیب مسلوک میداشت و استمزاج هر یک در رفاقت خود و عداوت صولت جنگ مے نمود تا آنکه میل خاطر آنها بطرف خود و انحراف از صولت جنگ بتحقیق معلوم نموده مردم را به تطمیع و مواعید سر امید با خود متفق ساخت و نوشت که بعضے کسان مثل گوجر خان وغیره که با شما یکدل نیستند آنها را به بهانه خانه جنگی یا بطور دیگر بهر صورت که میسر آید دفع باید نمود تا کار بکه پیش نهاد خاطر است صورت تواند گرفت مردم آنجا این رای را پسندیده روزے باهم گرد جمع گردیده غلغله از دحام بطور بلواے عام بر روے کار آوردند و آهسته آهسته هنگامه شدّاد یافته بلند گردید صولت جنگ گوجر خان را براسے تسکین نائره فساد و اطفاسے التهاب آشوب فرستاده پیغامهاے مناسب داد چون طبائع مردم شهر انحراف کلے از صولت جنگ بنا بر اسباب مذکوره و ترغیب باقر علی خان مذکور بهم رسانیده بود مسجد مراد که جماعه دار سوار علاء الدوله انا مهوشیار و در انجا اند که باقتدار و رفیق راجه تهاکر دواره بود بهم رسانیده بود

تکلیف شخص کرسی لشکر خود با ایشان نموده بر بود که حق تعالی این ملک دولت را سرافراز نماید که عبارت از ذات خودش باشد
علاوه بر بوده بالاتفاق یکدیگر بانتظام نوع و الصرام معاملات این ملک باید پرداخت و توسع کار را باید ساخت که محسود اقران
و مورد تحسین و الطاف بزرگان باشیم و دیگر کلمات مناسبه که مظهر مودت قلبی باشد بر زبان آورده سلوکی که موجب اساس
اتحاد و وفاق و وداد باشد همیشه معمول داشت و با هم نهایت الفت و آمیزش رسید او در ایام حیات دو سه را که دیوان عم
مهابت جنگ بود از عم و پدر زن خود مهابت جنگ طلب داشته دیوان سرکار خود نموده هیبت جنگ اگرچه در عداوت پیش بود
لیکن باکثر مقاصد موصوف و تحرکات و حوصله از وی معلوم و از قابلیت نهایت معتقد و معمور تا ذات ریاست مهذب و تهذیب
اخلاق پسر مهابت جنگ و بتیکه تسخیر مرشد آباد در فته بود حسن سلوک و احسان ها از اکثر زمینداران صوبه عظیم آباد
مثل راجه سندر سنگه زمیندار ترکه راجه تکهه زمینداران پرگنه ترهت راجه که قوم هنود و مسلم در این دیار بعزم متین
استوار و مشهور اند در آن وقت سرحدار سران زمینداران و سرداران و کامگار خان و رستم خان که در آن اوان راجه های
محال مرقوم بوده اند فائق نموده و از فرقه افغانان سپاهیه جامعه داران که متوطن صوبه عظیم آباد بوده اند همراه رفته
بعد فتح و ظفر خواستند بجای معاودت بوطن خود نموده تا سرکاری از امور و عنایات گردیده ایشان و طلاع جاجره و جواهر
گران بها در عطایا یافته بوطن مالوف خود مراجعت نموده بعد ورود در سلک ملازمان هیبت جنگ منسلک گردیده بمقتضای
نیکو منشیها که ناموس او نموده بود دند و بالطاف و معتقد بوده بودند الحق حسن سلوک و سلسله مهابت جنگ با ایشان اقتدار
کرایشان را به سر گشت مرتبه بود که در امور از زمره امرای ملکی از موسلین اعلی مساعد نکته و پاس حقوق سرکار را بر
سر رشته رعایت نموده بودند که از خود در زبان خویش هیچ کسی ندیده و از کسی نشنیده ام هیبت جنگ را ما در الله و نعیم
کرامات هم هیچگاه بوده اند و سررشته رملع هم از پیمت که جدش تا درسی پیر در معرفت هیبت جنگ را مقتضای
شفقت کما گاهی شیر حرو را اسد متعلق بود اعتقاد پاس اخوت برسد میدهست که برادران حقیقی هم هیچ جا آن مرتبه
رعایت نکرده باشند فی الواقع هیبت جنگ بکمال جاه و جلال بالاتفاق والد و عم و خال این مستکم باد و دیگر
ملازمان با ستعلام مهام این بلاد در جا و راه بایاوکل عماد در رعایت عدل و داد کوشیدند تا ز دیگر نگارش جزویات خصائل
دسترنگیها و سائل مهابت جنگ و سرادر رادها لسح دیگر حالات و معاملات ایشان پرداخته آید و حاشیه مسالیه
مثاریمیس درست و ادبیه جمل مرقوم بر اعراض اغماض نموده نگارش عظائم امور که ضرور است اکتفا نموده می آید

اسیر شدن صولت جنگ در دست باقر علیخان خویش مرشد قلیخان بحسب تقدیر و رفتن مهابت جنگ بر سر باقر علیخان و رهانیدن صولت جنگ از آن گرفتاری بقدرت حکیم قدیر

چون مهابت جنگ بهادر بمرشدآباد رسید صولت جنگ برادرزاده او که صوبه دار اودیسه شده بود از اندک طمع را کار فرما
شده خواست که تهیه و سرانجام مقرر فرماید آنها نیکه غریب الدیار و رفقای دیرینه از مرشد آباد همراه رفته
بودند قبول نمی نمودند و مردم شهر کتک وغیره که متوطنان صوبه اودیسه بوده اند نوکری در او طالب بودند بمیت مرده
تقلیل مواجب که صولت جنگ میخواست راضی میشدند از جهت از فرقه شاه اکثری از مردم جهان ملازم سرکار
که رفقای دیرینه که همراه رفته بودند برطرف گردیدند و بعضی دیگر از سرداران عمده مرشد قلیخانی در شهر کتک

شهامت جنگ و سراج الدوله و دیگر منتسبان دودمان مهابت جنگ و عظمای آن مملکت و اعیان و ارکان دولت در مرشدآباد
پیش مهابت جنگ حاضر و بازماندگان سرفراز خان را شهامت جنگ بهادر در کنف حمایت خود گرفته نفیسه بیگم خواهر حقیقی
سرفراز خان مرحوم را بعزت و احترام در خانه خود آورد و زمام اختیار حرم سرای خود باو سپرده نسبت مادری و فرزندی با او
قرار داد اگرچه سنی سی در میان نمی بود اما نفیسه بیگم را شهامت جنگ بلفظ والده و او شهامت جنگ را بلفظ [illegible] میخواند و
جمیع امور خانه خود را شهامت جنگ و زنش که دختر مهابت جنگ بود باختیار نفیسه بیگم سپرده مختار نموده بودند که هرچه خواسته
باشند و مناسب دانند بعمل آرند و از اسباب و اموال و غیره نفیسه بیگم و محال خاص تعلق که مبلغی معتد به از آن حاصل میشد
و غیر آن آنچه زر خرید جعفر خان بود مطلقاً تعرض نکرده باختیار بیگم مذکور گذاشته بود و ادب و احترام در سلام و تکلم چنانچه
باید مهابت جنگ و شهامت جنگ و جمیع منتسبانش بعمل می آوردند از مدخولهای سرفراز خان همان روز که سرفراز خان
کشته شد یکی پسری زائید و نفیسه بیگم او را بفرزندی خود برگرفت شهامت جنگ او را برابر فرزند خود دانسته نهایت احترامش می نمود
و چون سرفراز خان زنی از اکفا و اقران در حباله نکاح خود نداشت اکثری سواری بوده اند و بعضی ظاهراً ممنوعه باشند از آن جمله
هر که صاحب اولاد بود آنها را مع اولاد ایشان و دیگر متعلقان و منتسبان سرفراز خان را بجهانگیرنگر فرستاده مواجبی لائق معاش
ایشان که فارغ البال زندگانی نمایند مقرر کرده همه را باسایش و آرام نگاه میداشت و هیچ یکی از متوسلان سرفراز خان
اگر از نوکری برآمده بود و اگر ملازمت شهامت جنگ اختیار کرده بود بجز تقصیر نموده همه را عاملی بود و نمیخواست که
هیچ وجه غبار ملالی پیرامون خاطر شان گردد از معتمدان شنیده شد که مبلغی سی هزار روپیه در ماهه عجزه و ضعفا و بیوه
زنان بود که تعلق بدفتر دیوانی نداشت و هر ماه کیسه‌های در ماهه هر یکی از حضور خود مصحوب خواجه سرایان و زنهای
معتمد ملازم میرسانید و نائب شهامت جنگ حسین قلی خان بهادر و از طرف خان مرقوم راجه کوکل چند که دیوان حسین قلیخان
بود بنیابت ضلع جهانگیرنگر و اسلام آباد و سلهت و غیره که تعلق بشهامت جنگ داشت مامور گشته بنظم و نسق ممالک
مذکور معزز و متفخر بود و فوجداری رنگپور بقاسم علی خان که برادرزاده زن مهابت جنگ بود مقرر گشته نام برده را آنجا
ثروت و مکنت افزود و معین الدوله سیف خان بهادر سیف جنگ برادر عمدة الملک که از عهد جعفر خان بفوجداری
پورنیه و غیره از حضور مامور بود چند روز بضابطه مستمره ایام سلاطین سابق مهابت جنگ را باغی تصور نموده آوازه
برآمدن خود باراده مدافعه او شهرت میداد و متوقع بود که از حضور پادشاه نیز امرا و افواج تادیب مهابت جنگ خواهند
رسید چون اثری از مظنونات سیف خان پیرایه ظهور نیافت ندامت کشید و اشتهار اراده خود را مخالف مصلحت
و احتیاط دانسته برای استحفاظ خود [illegible] اختیار نمود و مهابت جنگ را بپاس خاطر عمدة الملک و مصالح دیگر چندان التفاتی بحرکات او نبود

ذکر احوال هیبت جنگ و صوبه عظیم آباد و لواحق آن ❖

احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ پسر حاجی احمد که داماد کهتر مهابت جنگ بود بعد فتح بنگاله
صوبه داری عظیم آباد را مهابت جنگ باو گذاشته خلعت با خطابهای مذکور و منصب هفت هزاری و ماهی و مراتب
و نوبت و پالکی جهالردار که برای او از حضور طلب داشته بود فرستاد و هیبت جنگ سید هدایت علی خان بهادر
والد راقم را که بر پرگنه‌های فوجداری خود بوده اند طلبیده نهایت عواطف و اشفاق مبذول حال ایشان داشته

باقر علی خان داماد مرشد قلی خان رخت هائی سنگر بر سر گردون برد دسته بر گردید شکست در بقیة السیف لشکر مرشد قلی خان افتاده
راه هزیمت پیش گرفت مرشد قلی خان مع داماد خود باقر علی خان وغیره منتسبان پیر جوان تحت فوتیس برگشته بسلامت بندر
دیپا ماتا دسے بالیسر رسید چون دو سه سوار کس هم دران وقت همراه بودند مرشد علی خان اطمینان از امداد در بار مرحوم دیده مهابت
آنکه در شهر محصور گشته و سور چال بالسه هر آن جنگیده مر مرار بر سر سواری آماده نساخته از خود دو ساعت دور بر لب دریا
رسیده از فیل سواری فرود آمده نشست یکی از دوستان مرشد قلی خان که مصاحب قدیم وار آشنایان قدیم او وطن
سورت بود و شغل تجارت سے ورزید جهازی داشت و هر سه بار مال دو ساده برای تجارت می فرستاد قضارا
جهاز مذکور بار مال آورده قریب بود فرستادن روانه بندر بود و مالک جهاز صاحب محسن نام نیز همراه مرشد قلی خان پس ناگه
شریک و حاشیه مذکور سید دیرینه رفیق بود و مستی که عبارت از کشتی کوچکی است که همراه جهازات می باشد بار اکمال تردد
آمد در صف برکنار بندر حاضر بود و عمله جهاز از دجام بر لب دریا دیده کشتی را بر آن استمحال مرشد قلی خان و آقا ملے خود حاضر
فرستادند صاحب محسن مرشد قلی خان اطلاع داد که رسیدن این کشتی لطیفه غیبی است مرشد قلی خان بلا تامل بهانه سیر و تفریح مع
باقر علی خان خویش زاده صاحب محسن و بعضی از خدمه ضروری بر کشتی نشسته و بجهاز مذکور رسانیده در جهاز نشسته لنگر برداشت
و بعزیمت پنج شش روز بمچھلی بندر رسیده انا از طرف متعلقان و العقدرمس که مبلغ خطیر در کتک ناموس خود در خانه گذاشته آمده بود
بهابت تشویش در سبب سازی باقر علی خان را برای آن استمحار فرستاده که نکس باسد بطرف سیکاکول و گنجام که الحال سیار
کتک دارد فرستاد حسب العهد و حمایت حافظ ... برانه تور خورده مالک تمامه مکر ... که از معاندت شهرده
بود و سپاه اکبر فرق بمطلوبت ... ستان سند است مارکمال ... داد که مرشد علی خان و حقوق ... العنس سر گردان داشت
با استماع خبر شکست و هزیمت خان مرقوم و هنوز ... او العفو مذکور محمد مراد در آن وقت ناموس مع جمعیت را سداد
فرستاده بیگم و دختر خود را که زوجه باقر علی خان مرقوم بود مع جمیع توابع و لواحق که در خانه مجتمع بوده اند باخود این جهان
سرد است ... و در اتحاد پورکه از توابع سیکاکول و گنجام بود رسانیده بکام و آرام نگهداشت انور الدین خان
حاکم آن دیار بر سابر معرفت سابق که با مرشد قلی خان و باقر علی خان داشت پاس مهمانداری بجا مرعی داشته سلوکهای
شایسته بعمل آورد و درین ضمن باقر علی خان رسیده و ناموس و اموال را بمحل معمول از مقدمات حوادث دیده شکر
الهی تقدیم رسانیده و در استفسار احوال صوبه کتک اهمال ورزید دلها بلوح اندسے که آرمیده ... و مادر زن خود را مع اموال
مرشد علی خان بعد متش فرستاده ... و داماد ... دو سپاه ... ممالک دکهن که دار الملک آصف جاه بود ... شمرده
مهابت جنگ بکتک رسیده چند روز که تخمیناً از یکصد ... توقف نمود چون از عهد شجاع الدوله نامیداران آنجا
نهایت بحرمیت داشت با سر ... سلوک که ... آورده ... برادر زاده و نسبتی
خود مهام الدوله سعید احمد خان بهادر صولت جنگ را خلعت صوبه داری آنجا پوشانیده سرفراز و حکومت صوبه مذکور
متمکن گردانید و یکے از خانه زادان ملازم خود را که گوهر خان نام داشت با سرداران رساله صولت جنگ متعین آنجا گردانید
و صولت جنگ را حکم داد که ... ضرورت حاجت داند و درکار باشد نگهدارد و مهابت جنگ بعد الفراغ از انتظام مهام صوبه
اوڈیسه سالماً و غانماً بمرشد آباد که مرکز دولت صوبه داری بنگاله از عهد جعفر خان ... گشته بود معاودت نموده رونق افزای
دولت سرای خود گشت و بکام دوستان با انتظام معاملات ملکی و آرایش سپاه و ترفیه حال رعایا و برایا پرداخت

بجمعیت ده دوازده هزار سوار بساعت مختار اوائل ماه شوال سال مذکور بعزم رزم مرشد قلی خان بطرف کتک نهضت نمود
مرشد قلی خان اول با رفقاے خود مجلسی آراسته شمشیر خود در ان مجمع گذاشت و از اراده مهابت جنگ و تغلب او آگهی داده
استمزاج رفقاے خود نمود که اگر اعانت و رفاقت را جازم باشند تا صدد مقابله گردد والا راه سلامت پیش گرفته خود را بجای
رساند عابد خان وغیره بعهد و پیمان اطمینان خاطرش نموده مستعد مقابله گردانیدند و حسب الالتماس مرشد قلی خان سروران
لشکر برخاسته شمشیر را در کمرش بستند چون ازین ممر مطمئن خاطر گشت مع باقر علی خان استعداد محاربه نموده باراده مدافعه
مهابت جنگ از کتک برآمد و از بالیسر بندر گذشته کنار رودخانه آنش بموضع بهلوار رسیده و در محلے دشوار گذار که اطرافش
را جنگل و دریاچه محیط بود و عبورش مخالفان را نهایت صعوبت داشت منزل گزیده بر اطراف لشکر خود قریب صد ضرب
توپ خرد و بزرگ چیده استقامت ورزید مهابت جنگ پس از سطے منازل از میدنی پور و جالیسر گذشته اینطرف
رودخانه مذکور بفاصله کروهے چند دائره دولت نمود و اعلام نصرت برافراشته انتظار آن میکشید که بچه تدبیر خصم را
ازان مکان دشوار گذار بیرون کشند چون محل لشکر در سرزمین مخالف و زمینداران آن دیار در رسانیدن غله وغیره قاصر
بوده اند بلکه غلاتے که از نواح نرائن گڈه وغیره عمال سرکار مهابت جنگ ارسال میداشتند در راه مزاحمت نموده
بمعرض تلف میرسانیدند ازین جهت عسرت احتباس غله ازدیاد یافته تشویشے قرین حال اهل اردو گردید میرزا باقر خان
بمجرد استماع تشویش لشکریان مهابت جنگ اراده برآمدن از مکان محروس خود بعزم رزم نمود هر چند مرشد قلی خان مانع
ازین حرکت شد بسمع قبول اصغا ننموده آخر ذی قعده بعزم مقابله برآمد مهابت جنگ باستماع این خبر از لشکر خود مهیاے
رفع اعادے گشته با فوج ظفر موج در حرکت آمد چون تقارب فئتین دست داد جانب توپخانه اعدا که آنها غافل ازان طرف
و از حراستش گردیده بمقابله شتافته بودند افواج مهابت جنگ در اول یورش در تصرف خود در آوردند و از طرفین جنگ بان
و بندوق در میان آمده جمعے کثیر از هر دو سو مقتول و مجروح گشتند و مرشد قلی خان با وجود آنکه همراهیانش اکثرے متفرق
شده بودند کمال پایدارے فرمود درین عرصه عابد خان نامے افغان که ساخته و پرداخته مرشد قلی خان و معتمد علیه او بود اقتضاے
طبیعت افغانی با مصطفی خان که رفیق مهابت جنگ و رساله دار عمده بود اتفاق نموده با آقاے خود غدر و نفاق ورزید درین
وقت مقابله عنان از میدان برتافته بطرفے که مصطفی خان نشانش داده بود رفت و بگوشه آسود اما رفقاے دیگر
از زمره سادات وغیره مردان با نام و ننگ و جوانان پرخاش و جنگ پاے جلادت پیش نهاده و دست جرأت کشاده داد
مردی و مردانگی دادند و چنان جنگی رستمانه و دست بردے مردانه بعمل آوردند که اکثرے از لشکریان مهابت جنگ را
پاے ثبات و قرار استوار نمانده ننگ فرار جا بر و ناچار اختیار آمد و وحشتی عظیم پدیدار گشته قریب بود که چشم زخمے بجاه و
حشم مهابت جنگ برسد درین عرصه میرزا باقر خان خواست که فتح بنام او باشد از مکان خویش که یمین فوجش بود جنبید
و طرف یسار مهابت جنگ که میر جعفر خان وغیره بودند رسیده آغاز محاربه نمود و تزلزل در ثبات قدم اکثرے افگند
بمشاهده این احوال میر محمد جعفر خان در میدان با معدودے از رفقا از اسپ سواری پیاده گشته باعانت مصاحب خان
و اصالت خان پسران عمر خان که رساله دار عمده و رفیق قدیم مهابت جنگ بودند چپقلش هاے دلیرانه نموده آبروے
خود در میدان مردانگی افزود آخر الامر از جماعت سادات که رفقاے مرشد قلی خان بوده اند میر سید علی اکبر و میر مجتبی علی
و دیگر جمعے کثیر بعد ترددات نمایان زخمهاے گران برداشته جام سرشار مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و

اوش گشت و رخصت عظیم آباد گرفته بهادر دست بسود احترام الدوله بهادر بسبب جنگ متقدمش بر اعمیت بشمرده حدود این پرگنه
ربهٹ بجاسے ملاوه پرگنه بهار و لسوکی که اینسر داشت عنایت نموده برعایت خود گرفت و مهابت جنگ بجاے سلطان علی خان
بهادر نصرت علی خان را که عوض جانداری بود بجاے نوع خود نموده و بجاے دوم فقیر الله بیگ خان بهادر را که در بهار بود و بود
سر بسوده مبلغ کرده روپیه پیشکش که با دساه موعود لود نقد و جنس بسا کام نموده اطلاع داشت و به ساطت مؤتمن الدوله
اسحق خان بهادر واصل حضرت اله نامور گردیده و مال مصلحی سرفراز خان را سے بادساه نقد که مناسب دانست علحده نمود که بها
مرشد خان بهادر که یکی از امرا بود سوسطیں حضور بود برای گرفتن اموال مصطفی به اعراب هر ساله بنگاله که دخیات سرفراز خان
ارسال شده بود و عظیم آباد رسید مهابت جنگ در دو او در بنگاله بساب مدید و ریشاست کرده سکر بنگالی رسیده و توقف فرماید
تا این بار معه اموال دران مکان رسیده و تسلیم ملازمان نماید و دیا و رخ سمت اکبر نگر راح محل رفته جید روز در استطار
مرشد خان کشید و بعد ملاقات چند لک روپیه نقد و جنس بها و یک روپیه از قبیل جواهر و اجناس و از جنس ظروف و ادوات
طلا و نقره و غیره انمش فاخره حواله سپار الیه نموده رخصت فرموده و اموال مصالحه نمراه دو اموال سپرده و رعایتی لایق بحال او
نموده مرخص ساخت و خود متوجه لشکر جستن نموده باراده اشراع صوبه اوڈیسه از دست مرشد قلیخان داماد شجاعت
جنگ مغفور فرمود ◆

ظفر یافتن مهابت جنگ بر مرشد قلیخان بعد جنگ گران و بخشیدن صوبه اوڈیسه برادرزاده خود سعید احمد خان صولت جنگ بهادر

بعد تمکن بر مسند ایالت بنگاله و اعزاز از ربق و فتق مهمات آنجا مهابت جنگ افواج قاهره و سامان لایق آراسته خواست
که امر سند قلیخان استخراج و استکشاف مافی الضمیر او نماید درین اثنا مرشد قلیخان بجاره ناممکن طاقت خود دیده برای
است ناصح مصالحه نامه تقی سود بیگ نامزد مهابت جنگ فرستاد و مهابت جنگ سابق سوابق حقوق و حسن
اخلاق که حلت داشت قبول کرده مشار الیه را با کام رخصت العراف لدنا شد و اشت ملکی میرزا باقر خان اصفهانی
که از طرف مادر نسبش بسلسله علیه صفویه میرسید و داماد مرشد قلیخان بود بلطمع ایالت بنگاله با آنکه استعداد این امر خطیر نداشت
رضا بمصالحه نداده تحریک مادر زن خود باستظهار انتقام علاء الدوله برادر خلاف رای مرشد قلیخان نااهل صاحب مهابت جنگ
بعد استماع این خبر مرشد قلیخان بوست که ایجاب بیجهے ایذا و اضرار نسبت آن والا دودمان در خاطر ندارد لیکن توقف
درین قریب حوار صوب الملیبان طرفین بخواهد بود ما مول آنکه آن والا جناب ما متعلقان و منتسبان و اموال و اثقال خود
از راه مرشد آباد بسمت هندوستان بجاده از بهار طرف بصاحب دکن تشریف ببرند مرشد قلیخان که مرد تأمل اندیش
عاقبت بود مداهنه و مقابله با مهابت جنگ از حیز قدرت خویش بیرون دیده خواست که از العاسے مبادرت و ترک عناد و صلاح
نماید میرزا باقر که بهوس ریاست بنگاله از سرش بیرون نمی شد در ترغیب جنگ بمدسے مبالغه نمود که نام قرش متصور
نباشد و میرزا مرشد قلیخان بنهایت طمع و تسبیح لشوهر خود درباب اخذ انتقام برادر نموده قاصد آن شد که اگر برادر ابن
لداد و اقدام نماید شوهر را از ریاست باز داشته زمام اختیار ملک و خزاین و افواج بدست داماد سپارد و با مهابت جنگ
کینه جوید ناچار مرشد قلیخان چاروناچار جواب خط مهابت جنگ تعمس اعمی عهد و مصالحه مشعر بر منازعه و مقاتله
نوشته ارسال داشت مهابت جنگ بعد ازین معنی آگهی یافته ملتمس عهد و بهانه مهابت جنگ برایه بیانیت عدم رسد املاو کدا سته

بحضور مع اموال ضبطی خانهٔ سرفراز خان و مفوض گشتن خدمات برفقاء و اضافه‌های مناصب و خطاب و دیگر عنایات پادشاهی برای او و برادرزاده‌ها و دیگر منتسبان دودمان او

چون مهابت جنگ بر ممالک شرقیه تسلط یافت و خزائن و اموال ضبطی خانهٔ سرفراز خان و شجاع الدوله که بکرورها رسید
متصرف گردیده بر نظم و نسق مهمات پرداخت از حضور بخطاب حسام الدوله و منصب هفت هزاری و مراتب
و ماهی مفتخر و مباهی گردید زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را که در عظیم آباد نایب گذاشته بمرشدآباد رفته بود
صوبهٔ مذکوره را اصالةً باو داد و خطاب احترام الدوله بهادر هیبت جنگ و منصب هفت هزاری مع ماهی و مراتب و پالکی
جهالردار و نوبت و علم برای او طلبید و داماد کلان خود نوازش محمد خان را که پیشتر جهانگیرنگر و فوجداری سلهت و اسلام آباد
چتگاون و بنام دیوانی صوبه بنگاله داده منصب هفت هزاری و مراتب مذکوره با خطاب احتشام الدوله بهادر
شهامت جنگ طلبیده داد و برای برادرزادهٔ سومی وسطی که سعید احمد خان نام و در عهد شجاع الدوله و سرفراز خان
فوجداری رنگپور و دولت لائق داشت مناصب و مراتب مذکوره مع خطاب مهام الدوله بهادر صولت جنگ
طلبیده نوید صوبه داری اودیسه بعد انتزاع از مرشد قلیخان داماد شجاع الدوله نیزنهٔ سرفراز خان
مرد سخن فهم و شاعر خوش فکر بود و دستار تخلص و رستم جنگ بهادر خطاب داشت و میرزا محمد که نوهٔ مهابت جنگ و پسر
کلان هیبت جنگ بود مهابت جنگ بفرزندی خود گرفته بجای پسر پرورش می نمود خطاب سراج الدوله
شاه قلی خان بهادر مع خدمت نوارهٔ جهانگیرنگر ڈهاکه برای او طلبیده بنام او مقرر داشت و پسر اکبر برادرش که شهامت جنگ
که داماد کلان مهابت جنگ او را بنابر بی اولادی از هیبت جنگ برادر کهتر خود بفرزندی گرفته می پرورد
خطاب اکرام الدوله پادشاه قلی خان بهادر و خدمت احتشام آنجا طلبید و این هر دو برادر نیز منصب هفت هزاری
مع مراتب دیگر که لازمهٔ این منصب بهشت داشته در صغر سن امیر کبیر بوده اند و عطاء الله خان داماد کهتر حاجی احمد
که از عهد شجاع الدوله و سرفراز خان بعد تقرر یافتن نیابت نظامت عظیم آباد بنام مهابت جنگ و معزول شدن
از فوجداری اکبرنگر راج محل فوجدار آنجا بود با اضافهٔ فوجداری بهاگلپور و رسالهٔ سه هزار سوار و پیاده و منصب هفت هزاری
مع جمیع مراتبش و خطاب اعزاز الدوله بهادر ثابت جنگ امتیاز یافت و حسین قلیخان نایب شهامت جنگ بهادر
بهادری و منصب چار هزاری و علم و نقاره ممتاز شد و اله یار خان برادر علاتی مهابت جنگ و [illegible] خان
و نور الله بیگ خان و میر جعفر خان و مصطفی خان و دیگر بنایر و اخوان و اقربا و رفقا هر یکی بخطاب بهادری و
مناصب مناسبه در رساله‌ها و خدمات لائقهٔ حضور سرافرازی یافتند و چین رای که پیشکار رای رایان عالم چند
دیوان شجاع الدوله بود بخطاب رای رایانی و دیوانی مهابت جنگ ممتاز شد و راجه جانکی رام که دیوان قدیم
خانهٔ مهابت جنگ بود بدیوانی تن و دفاتر دیگر تقرر یافت عبد العلی خان خالوی راقم را که همراه مهابت جنگ در این
محاربه سر اول شهامت جنگ بوده ترددات نمایان بظهور رسانیده و قرابت برادرزادگی با او داشت با [illegible]
که پدر عبد العلی خان سید زین العابدین جد مادری فقیر پسر عمهٔ مهابت جنگ بود و بخشی گری تمام سپاه با عطای
خطاب بهادری و منصب سه هزاری مقرر شد و [illegible] خان مرحوم که در جاه و مرتبه امید برابری با دیگر برادرزاده‌ها داشت

بعلی این حال مراسیان — در ازجانب اکبر رسانید رفاقت و توان حق نمک بود و سگی در رفاقت تقدیم رسانید اکثر
رسیده باید ملا ملاسی ناکامیاب برگشته و مهابت جنگ ظفر یافته جانب احمد مراد رود در راس اکسمالت شکه شهر
مرشدآباد و بلطف الستی آنجا رسید و برق کار جانبات لطافت دعا به سرفراز خان چنیر در سنا د جانب احمد غشت
شق و باد رسیده و مادری مهابت جنگ به سیر گردانید و آسولی کمارس شهر بود در رسانید +

داخل شدن مهابت جنگ به مرشدآباد بعد فتح و نصرت و تمکن یافتن بر مسند دولت و حکومت

بعد از دو روز مهابت جنگ بتانی و تامل با مهابت شان و تجمل در اواسط شهر صفر ۱۱۵۳ داخل شهر مرشدآباد گردید و قبل از ملاقات و نشستن
بر مسند امارت به در سرای نفیسه بیگم بنت شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال فروتنی و تواضع التماس عفو تقصیرات خود نمود و معذرت
خواست که آنچه در لوح تقدیر مرتسم بود سرانجام یافت و این سیاه روئی ابدالتمام این جانب را در صفحهٔ عالم ثبت افتاد
لیکن این رذیل مادام الحیات گسست یاد بی لازم سرکار علیه را اطاعت فرمان بردار بی بطور یکه باید رسید امیدوارست
که زلات این اسیر کلام از لوح خاطر محو ساخته گردیده و حرمهٔ سید گیهای دیرینه به موقع قبول اختصاص یابد بعد از آن رو
بار اماره آورده در چهل ستون شجاع الدوله مرحوم نزول اجلال نمود و بر مسند ایالت جلوس فرموده بساط دلیل
نوبت جلوهٔ اندیشایی وانعامات و اعیان و علمای شهر بشرف ملازمت رسیده و ندر مبارکباد گذرانیدند اول
علی رار مهابت جنگ بسبب این حرکت قبیح کا بعدا عدادت خود نمود و مهابت جنگ عداوت بود آخر بسبب تمکین
اخلاق و انصاف و دعوا داحترام سهاد و اشراف مسمول بسبب عنایت و اشفاق بانگاه بی استاد دلجوئی اودیا و ضعفا
و قدر شناسی مخلصان ترحم بر عجزه و زیر دستان و درگذشتن از جرائم عباد و پاس حقوق قرابت و اتحاد آن چنان قبول
خاطر یافت که ماوقتش دران زمان و اکثر اوقات و احیان متصور نیست نعم الامراکه اگر چه کسی سرفراز خان که اعارا
این بود دانیع احوال و جمیع اعمالت اما سرفراز خان مرحوم لیاقت سرور سری و ملکداری نداشت و شعیا اگر ایام دولتش
امتداد می یافت مهابت اختلال احوال ملک و مردم راه یافته تمام صوبجات مرا بی از سپاه پیر پرت و فتنه بسی بزرگ برپا
و در عهد مهابت جنگ که مرتبهٔ ابادی تسخیر مملکت بنگاله و اوڈیسه و عظیم آباد و دهشت افواج از اطراف برین ملک ریخته
متغیر داوبرها رد سی نمود شل مهابت جنگی بود که بحسن تدبیر و آب شمشیر چنان حوادث بزرگ را دفع عظیمه را از دیار رسانید
جانچه انشاء الله تعالی بعدی از آن رقم زده کلک حقایق نگار خواهد شد سرفراز خان و دیگران را مجال نبود که از عهده بیدار شش
بر آمیدند در حسن اخلاق و مروت تنها با کمال جاه و جلال گو سی سبقت از جمیع امرا ربوده مرتبه بود که در سالف زمان هم کسی
کسی مثل او نشان نداده و مرتبه مرا حدرا دالیس این تعلیمات مذکوره موصوف و در جمیع خصائل ستوده مسلکش با او
نتوانستی پیموده اند و سیکی از ابهاما صدار عظیم رسیده و همه بیعت بر از بی و مرجع انام و ملجا مهام گردیده کا مرادی
سدهای حدا لو دید و دران اید و معتقدای مقام ذکر انبیا و دیگر اولاد و احفاد مهابت جنگ ودر انگال در امن
دولتش انشاء الله و هذا التعریر صورت ارقام خواهد یافت +

تسلط یافتن مهابت جنگ بر صوبجات بنگاله و عظیم آباد و اوڈیسه و ارسال زر بپایشکش

چون نیز دیگی از لشکر سرفراز خان رسید توپ‌ها را از لشکر خود سر داد بمجرد شنیدن صدای توپ فوج هراول بر لشکر سرفراز خان ریخت و نندلال با محمد غوث خان آنجست سرفراز خان با اضطراب از مصلای خود برخاسته بر فیل سوار شده بمقابله مهابت جنگ روانه گردید فوج هراول مهابت جنگی بعضی از مردم عقب لشکر سرفراز خان مثل محمد ایرج خان ولیسرش را هلاک و تاچیز نموده بلشکر ریخت و در عین معسکر زد و خورد در رو داد سرفراز خان چند قدم رفته نزدیک نقاره خانه و سرا پردهٔ خود بضرب گولهٔ تفنگ راه آخرت پیمود و اکثری از همراهیانش مثل میر کامل و میر گدائی و میر احمد و میر سراج الدین و پسر محمد ایرج خان و حاجی لطف علی خان و باقر علی خان نقد جان در میدان باخته بعالم آخرت شتافتند و رایان عالم چند و محمد ایرج خان از زخمی بشهر معاودت نمودند و محمد غوث خان آن طرف دریا با نندلال مصاف داده ظفر یافت و نندلال کشته گردید فیلبان سرفراز خان خاوند را مقتول دیده فیل را بر گردانید و راه مرشد آباد گرفت محمد غوث خان که از دور فیل آقای خود را گریزان دید احتمال عدم دلیری آقا نموده سواری را فرستاد تا سرفراز خان را بگرداند و پیغام فرستاد که من جنگ را از ده حریف گذشته ام با من ملحق باید شد که بقیة السیف را نیز بسزا رسانیده آید و مهابت جنگ احتیاط را کار فرما گشته با آنکه کشته شدن سرفراز خان به یقین دانست بنابر اندیشه زنده بودن غوث خان و مجتمع بودن فوج او چون در جرأتش شکی نداشت مردم توپخانه خود را متفرق شدن نداد مردم فوج هراول که در لشکر ریخته بودند بالمینان ظفر یافتن خود و کشته شدن سرفراز خان لشکر را معمور از زر و جواهر و اسباب وافر یافته مشغول غارت و از سرداران خود متفرق شدند محمد غوث خان خبر کشته شدن سرفراز خان از زبان سوار همراهی خود که برای آوردنش رفته بود شنیده غرق دریای حیرت و آبروی خود بنابر عداوت مهابت جنگ که از سابق در نهایت مرتبه متحقق بود نا امید گردیده کشته شدن خود را جازم و عازم گردید و پسران خود محمد قطب و محمد پیر را امر بکندن درع و خفتان از بدن شان نمود و گفت که الحال آبرو منحصر در مردن است دست از جان شسته خود را بر فوج مهابت جنگ باید زد چون محمد غوث خان و پسرانش فی الحقیقه شیران زیان و رستم‌های زمان بوده اند با جمعیتی که در آن وقت حاضر بود رو بمهابت جنگ آورده با استقلال تمام روان گردیدند همراهیان او را چون مردن سرفراز خان متیقن شد اکثر عنان از میدان برتافتند و چندان جمعیتی با غوث خان نماند با معدودی که رفاقت نمودند خود را متصل بفوج مهابت جنگ رسانیده از زخم گولهٔ بندوق مجروح گردید باز هم اصرار بر ارادهٔ خود داشته اسپ طلبید که سوار شده بر مهابت جنگ بتازد وقت فرود آمدن از فیل دو زخم گولهٔ بندوق متواتر خورده مرده در میدان افتاد و پسرانش بعد پدر اسپان را سر داده پیاده با مقابل فوج مهابت جنگ با سپر و شمشیر دویدند و متصل رسیده بزخم‌های گولهٔ بندوق در خاک و خون غلطیدند محمد قطب که نهایت شجاعت با کمال قوت بدنی داشت بطرزیکه سپر و شمشیر در دستش بود همان هیأت بالمینان و وقار در میدان نشست و روح در همان حال از بدن او مفارقت نمود و همچون هیأت مدفون شد و میر دلیر علی هم با شانزده کس از برادران و همراهیان خود بعد کشته شدن سرفراز خان محض پاس آبرو و حق نمک با مهابت جنگ جنگیده رهگرای عالم بقا گردید الحق در هندوستان مانند نوکران سرفراز خان کم کسی جرأت نموده میر شرف الدین هم مع دیگران جرأتی نموده و مقابل مهابت جنگ دست و پائی جنبانیده از میدان برگشت چنانچه دو تیر از دست میر شرف الدین بمهابت جنگ رسیده یکی بر کمانیکه در دست مهابت جنگ بود خورد و دیگری بدوشش راست او رسیده اندک جراحتی کرد

و چنانچه حقوق پرورش خداوند سرپرست خود را باب داده‌اند قسم باعتبار رسید که خود که در عالم محمودیت هیچ گونه قصوری
الی الآن از این با قران سرزده نیست بزرگان حقوق خود را متحقق شناسد در هیچ صورت، و التماس دارم اول آنکه حسب الحکم
عمار نقاره از طرف حاکم رسیده اند و سرگرده اهتمام داران علی خان و میر میر تقی و حاجی لطف الله خان و محمد عوض خان
مامور باخراج شوند و کمترین بقبول التماس مبارک گشته بشرف ملازمت مشرف گردد، دوم آنکه اگر این امر منظور باشد
خود دولت از اسامه ای جوید و اسبار [illegible] این شد مامور [illegible] با غالب آمده بدنامی کرد و از بد تحصیل جمعیت و اگر منظور
شده لهذا غالب آمدن سر ندم ساخته [illegible] خواهد ساخت و این معامله را موکد بایمان ساخته کلام مجید را مصحوب حکیم
محمد علی فرستاد و لیکن چون سرداران مذکور بنهایت اعتبار اعتماد از حضور علاء الدوله رسیده و همان قدر باخلاع احمد
و اعیان و اولاد این دشمنی ها و دیگر معامله در گرفت و صورت [illegible] چنانچه هیچ [illegible] بایدالشعور رسید
و جاسے احمد [illegible] سراج محل رسیده و سر سوار رسیدن ملاقات هر دو سردار با هم دگر میسر آمد و بر میل مهابت جنگ باتفاق
سوار شده [illegible] عهد میل مهابت جنگ را صبح قدم سرگرد ایستاده بار برابر که منظور بود روانه گردید و از آن طرف
سردار خان مع فوج و استعداد خود درآمده تا موضع کریک که جانب مشرق لب آب بهاگیرتی است رسید و غوث خان [illegible]
بهاگیرتی مقابل لشکر مهابت جنگ که لب آب مذکور سمت مشرق است معسکر ساخته فرود آمد و سردار خان در میان لشکر
خود و غوث خان دریا گذاشت اما پایاب و عرض بقدر یک تیر پرتاب بود و معاملهٔ جانبین لشکر مهابت جنگ و سردار خان
تحقیقاً هیچ کس گروه خواهد بود تا رسیدن مکاتبات مذکور جواب و سوال معامله و ترغیب ملاقات از طرف سردار خان
متواتر بوقوع می آمد مهابت جنگ خان در جواب یکی پیش کش گفت که من پاس حقوق پدر شما داشته ام خواهی که ندارم
شرط آنکه در اندازان که باعث نفاق و شقاق میان من و شما شده اند یا اظهار آن بسیار بد باشد و برخاستن بلند همیه کرده
مرا و شما را با یکدیگر [illegible] اگر من ظهر یا متم آمده ملازمت خواهم بود و اگر آنها ظهر باعتقاد خاطر صاحب خواهد بود چون
سر دشمن بر سر سردار خان دشوار بود ملاقات صورت نه بست و از طرف سردار خان با وجود سعایت های [illegible]
دانسته [illegible] و امان دوستانه ای مهابت جنگ [illegible] باصطلاح آن را شب [illegible] گویند متفحص تطمیع مبالغ کلی [illegible]
لشکر مهابت جنگ رشوه گرفته اول او در همین منزل وقت شام رسید مصطفی خان و بعضی مخلصان دیگر دوستانه
مذکور را مهابت جنگ نموده التماس کردند که اگر جنگید [illegible] و الا پس [illegible] صورت دگرگون خواهد گردید
مهابت جنگ سخنان مخلصان شنیده و پسندیده شان وقت تقسیم [illegible] همراهیان بود و [illegible] فردا عزم کرد
و فوج را سه حصه نموده سید لال را که سردار عمده بود مع نشان خود بمقابل محمد غوث خان تعین نموده فرمود که همین طرف دریا
راست بطرف او شتابند و دو فوج همراه خود را از دریا پایاب گذرانیده [illegible] را فرمود که [illegible] در عقب لشکر سردار خان
بایستد و خود با فوج دیگر کناره دریا گرفته رو بروی لشکر سردار خان روانه گردید و [illegible] میان هر دو فوج اول
مقرر بود که هرگاه آواز توپ بگوش [illegible] رسد بلا تامل بر لشکر سردار خان تاخته داخل معسکر شوید عبد العلی خان بهادر و مصطفی خان
و شمشیر خان وغیره اصحاب همراه نواب [illegible] محمد خان [illegible] مهابت جنگ و [illegible] روز [illegible] بود و ثلث
شب باقی مانده حسب الحکم روانه پیشتر گردیدند و متعاقب او با یک فاصله مهابت جنگ هم روانه گردید و سید لال [illegible]
کرده قدم بقدم مهابت جنگ مقابل محمد غوث خان رفت [illegible] اول طلوع صبح صادق [illegible] مهابت جنگ

مصطفی خان در آنجا رسیده علامتیکه معهود بود نشفید بیم رسانید و نقاره را بزور و شور بنواخت افواج هراول مهابت جنگ بمجرد استماع
صدای نقاره از دامن صحرا بهیئت مجموعی در نهایت کر و فر نمایان گردید متحفظان مضطر گشته مستعد جنگ گردیدند مصطفی خان بانگ زد که زینهار اگر
حرکتی گردید همه بالسر رسیده کشته خواهید شد جمائه پیاده بیحواس مضطر گردیده بجا خود نشستند و مردم مصطفی خان دروازه را کشوده مستعد ایستادند فوج
بیهم رسیده داخل دره گردید چون همان روز درمیان حامل خط جگت سیته مهابت جنگ معهود بود که خط برسانند نیز حسب الامر بجا آورده خط را
رسانید جگت سیته بعد ملاحظه تاریخ تهنیت مهابت جنگ شمرده دید که امروز مهابت جنگ از دره تیلیاگدهی گذشته در پنج شش روز بمرشد آباد
میرسد با اضطراب تمام سوار شده پیش سرفراز خان آمد و خط مهابت جنگ نمود و احوال ورودش قریب براج محل ظاهر نمود و نیز
خطیکه مهابت جنگ بسرافراز خان نگاشته بود گذرانید خلاصه مضمونش اینکه چون مذلت و خفت برادرم بحد افراط رسیده کار
به بی ناموسی کشیده فدوی بنا بر پاس ناموس لاعلاج تا اینجا رسیده غیر از بندگی و عقیدت مقصدی ندارد و امیدوار
است که حاجی احمد را مع توابع و علائق رخصت فرمایند بمجرد اطلاع حیرت عظیم سرکرده را لاحق گشته سرفراز خان باحضار
رؤسای لشکر و جمیع هواخواهان فرمان داد و حاجی احمد برادر مهابت جنگ را نیز طلبید چون اجتماع دست بهم داد
همه را بار داده حاجی احمد را بوعید و تهدید ترسانید حاجی احمد سخنان ملائم مناسب وقت معروض داشته
تعهد نمود که اگر رخصت یافته تا مهابت جنگ برسد بمجرد رسیدن او را برگرداند بعضی اظهار حاجی احمد را تزویر
شمرده رای بر رخصت نمی شدند و برخی بسفاهت تصدیق قولش نموده راست دانستند و رخصت حاجی احمد در
تذبذب ماند محمد غوث خان از رفقای قدیم شجاع الدوله و سرفراز خان که کشته مردی و مروت در نهایت مرتبه داشت
بسرافراز خان گفت که از قید حاجی احمد کاری نمی کشاید و مهابت جنگ از اراده خود بقید حاجی احمد باز نمی ماند درین
صورت رخصت حاجی احمد مضایقه ندارد اگر موافق وعده بعمل آورد بهتر و اگر به عمل نه آرد از ما چه میرود هر گاه با مهابت جنگ
جنگ را آماده ایم حاجی احمد که شخصی واحد بیش نیست از رفاقت او یا برادرش پروائی نداریم و در جمعیت مهابت جنگ
از وجود و عدم حاجی نه چیزی می افزاید و نه چیزی میکاهد التماس غوث خان موثر افتاد حاجی احمد رخصت یافته
پیش برادر خود شتافت و دران وقت بوسائل و وسائط معروض داشت که محمد علی وردی خان بجان و دل مطیع و منقاد
است زینهار که خداوندی مقابل نوکر صاحب اقتداری که از و مظنه خلاف عقیدت نباشد اراده برآمدن از دولتخانه
نخواهند نمود تا او بسعادت عتبه بوسی رسیده و عرض مطالب خود نموده مطیع و منقاد باشد اگر احیاناً خلاف التماس
این فدوی باغوای مخالفان بقصد مدافعه برآیند خوف آنست که بنا بر حفظ ناموس و جان از و امری بظهور رسد
که موجب روسیاهی دنیا و عقبی باشد چون بمحض ارسال حاجی احمد اطمینان نبود و اختلاف آرا در برآمدن و برنیامدن
واقع شده بیرون برآمدن مرجح افتاد و بسعی مردان علی خان که کمال نفاق با حاجی و مهابت جنگ داشت بیست و
دوم محرم الحرام ۱۱۵۳ هجری روز چهارشنبه از خانه خود علاء الدوله برآمده در سه چهار کوچ بمنزل کهمره رسیده و دران
منزل نسبت خواجه بسراد شجاع قلی خان فوجدار هوگلی که برای استمراج مهابت جنگ پیشتر رفته بودند مع حکیم محمد علی
که از ان طرف بسفارت آمده بود معاودت نموده ملازمت علاء الدوله نمودند بعد ملازمت بعرض رسانیدند که مهابت جنگ
تابع و فرمانبردار است و معروض میدارد که عاطفه همه ما نان هر کسی را تربیت فرموده بدرجه رفیعه میرسانند پاس حق
خود نموده حقیقا مرتبه او را لازم میدانند این کمترین پرورده این دودمان و خاک بردارنده این آستان است

فوج ستمکاره سپهسالاران صوبه پورنیه که در صوبه عظیم آباد دستبرد مشهور و مکرر از افواج خود دیده و رفته بود و ماده اشتعال در دیده سرافراز خان
ملاحظه سردار سپه کرده و مع الوقت و استظهار و جرات سپه بود تا آنکه ماه از مراجعت تا در شاه ناسامان و یکسال و یکماه از ارتحال
شجاع الدوله مرحوم گذشت و سفر با دشاه حاضر خواه مهابت جنگ در رسید مهابت جنگ تاریخ کوچ نمودن سمت سرفراز خان از مهم
معتمد خود مخفی کماینبغی طرح داد ساز این طرف مرشد آباد و از مهابت احمد بن سید عبد الله وساخت که سمت کسی از این طرف بیرون
مرشد آباد ندی نتواند ولهستی از معتقدین خود در این سفر با مهابت جنگ مستوجب چند شخص که کوچ نمودن تاریخ به تقریر نامه نویسد چه آباد
که دارالملک صوبه بنگاله است فرستاده نمایند که فلان تاریخ این حطه یا حکمت سفید باید رسانید و خود هفا و احرازی الحمد
ای حسین دانا که العالی الف لشهرو رحمن الطرف فوج او در شهر عظیم آباد در آمده متصل آنجا در سرنا لاب وارث خان که تفرج
منزل از شهر واقع است عسکر ساخت و فوج را جمع کرده نمود و خود نیز آمده در زین الدین احمد خان داماد که برادرزاده در شهر
عظیم آباد بماند که از سید هدایت علی خان بهادر اسد جنگ والد مؤلف را به پرگنه سرسن و کسمه و غیره که حکومت آنجا داشت اسمه
مرخص نمود و منقلب نوشت که سردار زین الدین احمد خان را بحراست نمودن مرشد آباد و سدید از سپهر که مشت آید باتفاق او
سامان کند خوا سپهدار بود و نوشته که میخواست فردا الطرف مرشد آباد نصب نماید سران سپاه از ارسهند و مسلمان حیاد
در خود مجمع ساخت لعدو از آمدن به تقیه سید مدست مسلمانی صالح و آب گنگا نیز در دست بجای نهاد که مقسم به عهد حامه
نمود و بسته بر سر ظاهر جنة از مسلمانان بکلام الهی و از هندوان آب گنگا مذکور عهد و پیمان قسم ستد و گفت که مرا با
دشمنان خود محاربه در پیش است از شما مردم که رفقای دیرینه و معتمد و یاران خود در سپه سالار المیان حاضر شوید عهد و پیمان
نمودیم اگر رفاقت دارند بس معطور باشد تجدید عهد و پیمان مؤکد بقسمها و ایمان نمایند که اگر من خود را به آتش زنم یا در آب
در جمعی اگر ریسته با سیدا اگر از اسباب سار رفاقت مرا از دست نداده باشد که دوست باشم و دست باشد که دشمن باشم دشمن باشید جان خود را در
رکاب من در بازید سپاه که اکثر ایشان مخلص دولت خواه خود بودند از دعوی ساخته وارادات لاحقه بوده عهد مذکور را بطیب خاطر تقدیم کرده
موکد بقسمها غلاظ و شداد نمودند و کلام مجید را بر سر خود گذاشتند و سیدان نیز عهد و پیمان نمودند قسم تعمیل با بر همن و آب گنگا و سین عظیم
نموده به یکدل بکرمان ستانه تسلیم رفاقت مو خاطر ماری و حدیث بلند دینگا کنان بوطار ان نیز به بیعت آنها شریک عهد و پیمان بکور گردیده و کربلا
مهابت جنگ رسید چون از طرف المیان بیرام جنگ عقیده را در گشودن از او خود را تدارکت و امانیکه سرفراز خان بالا بود در این باب جاسوس احمد نموده و لشکر
هم یکبار حاضر آمده ظاهر بود و حون حمود دعام دوستان آمده بود چند امیر از تصدیق قول مهابت جنگ و تعمیم رفاقت او خاطر نمود وقت شام این
مجلس اختتام یافت و صبح آن روز که تاریخ مختار بود مهابت جنگ با فوج خبر دار و سامان سوتور که مهیا نموده بود بعضا طرف مرشد آباد نموده
منزل به منزل بلا توقف قطع مراحل نموده شکوه مندی شاه آباد که عبور آن به عسور تر ایست و سوار دارد و نزدیک رسید لشکر را در حنجر و سرکوه را توقیف
نمود مصطفی خان افغان را که یکی از اولادان و سرداران خان حشان بود مع صد سوار دلیر و آب و دستک مهر سرفراز خان
متصل طلب یکی از حمایه داران که از جانب ایشان آمده بود و سپر فرستاده فرمان داد که این پروانه و دستک سرافغانان
مذکوره که صد و صد پیاده برق انداز بیش نخواهند بود داخل دادن مذکور شوند و علامت دخول آنکه در آنجا رسیده
نقاره شیرین خود راه از مداحی اوضاع تا سالی بدون مزاحمت عبور توانند نمود مصطفی خان موافق فرمان لعل احمد
چون با دبیه مذکوره رسید مستحفظان موافق عمال ظاهر دور حکم توقیف نمود و مستفسر احوال گردیده مصطفی خان دستک
دیروانه سرفراز خان یکی از همراهیان فرستاده متصدی دره بعد ملاحظه دستک و پروانه در را کشوده دولت راه داخل شدن داد

وهمه یکی را مرا نگرد سند ... تنها با ما ... نیز چنین قرب ... ه اورا یاد کلیاتش را اعلام میکرد که باینقدر رعایت
باینهمه ... سبب ... شنود سے است ... سعادت ... نشئه را ... مے آورد و بعد عود از شخص مذکور استعلام
فرموده اگر ... ظاهر مے کرد فهو ... و در نظر سنش مے افزود و الا رعایتها بعمل آمده از نظر اعتبار بنا بر ناراستی مے افتاد و بعد مراعات
با اشخاص متوهمه اسماے آنها بحضور ... نام دیگران مے نگاشت و مادام الحیوة چنین بود اللهم اغفره والحقه بالصالحین علاء الدوله
سرفراز خان بجای پدر بر مسند ایالت صوبجات متعلقه او که اوڈیسه و بنگاله و عظیم آباد بود متمکن گشت مهابت جنگ که از
طرف پدرش به نیابت صوبه عظیم آباد مامور بود انقلاب سلطنت دیده بسرحد صوبه عظیم آباد اقامت داشت رقم بادشاه
که بنام شجاع الدوله اصدار یافته بود بعد جلوسش بسبب دور افتادن رسید مهابت جنگ را که از سرفراز خان اطمینان نبود بفکر کار خود
افتاد و سرفراز خان هرچند صلاح و رشد داشت و صیام ماه مبارک رمضان و رجب و شعبان و ایام البیض بسر برده و اکثر
اشغال نوافل معینه ایام و رسال مے پرداخت اما از عقل و شعور که سرداران را از آن گزیرے نیست بی بهره افتاده با مور
مرجوعه چنانچه باید کمتر مے پرداخت و مکنه دقائق و شرائط سروری ... بنا بر جهات مذکوره هرچند با متوسلان پدر خصوص
رای رایان عالم چند و جگت سیته و حاجی احمد که عمده مقربان و مرجع حل و عقد امور نظامت بوده اند تعرضے نداشتے
با مصاحبان و رفقاے دیرینه او مثل میر مرتضی و حاجی لطف علی خان و مردان علی خان و دیگران که با حاجی احمد کینه ها
سابق داشتند اهانت و تذلیل او منظور داشته بترهیبات زبانی دقیقه نامرعی نمیگذاشتند و همواره خصومت و مخالفت
حاجی احمد با علاء الدوله مرحوم با سخنهاے مختلفه ظاهر نموده از حاجی مذکور مزاج او را منحرف میساختند تا آنکه علاء الدوله
سهر ... اسفے را که از عهد شجاع الدوله سپرد حاجی بود گرفته بتحویل میر مرتضی سپرد و خواست که فوجداری راجمحل از عطاء الله خان
تغییر نموده بداماد خود حسن محمد خان بدهد حاجی احمد ازین ممر و از کید اعادی خود متوهم گشته بمهابت جنگ یکی را هزار
مے نگاشت و سرفراز خان را در قوالب دولتخواهے و کفایت دلالت به بر طرفی سپاه نموده اند که از راه سفاهت
با عدم اعتماد پذیرا نمود درین عرصه که زین الدین احمد خان از عظیم آباد و سعید احمد خان از رنگپور بحضور علاء الدوله
رسیدند منوچهر خان سرفراز خان را مشوره قید و حبس حاجی با هر دو پسرش که نام شان مذکور شد داد و علاء الدوله قبول
نکرده با حاجی احمد ظاهر ساخت و بدانست خود این اظهار را موجب تصفیه و اطمینان خاطر حاجی شمرد با این حالات دختر عطاء الله خان
را که دختر زاده حاجی احمد و با سراج الدوله نوه مهابت جنگ که میرزا محمد نام داشت منسوب بود خواست که فسخ نسبت سابقه نموده
با پسر خود منسوب نماید و نیز محاسبه صوبه عظیم آباد میخواست و سپاهے را که از سالها و عهد پدرش متعینه مهابت جنگ بوده از
جمله متوسلانش بودند احضار نمود چون تعلل در آمدن نمودند اراده استرداد عطایا که شجاع الدوله با نها مرحمت کرده بود نمود حاجی احمد
امور مذکوره را مفصل مع شئے زائد بر نگاشت و سعید احمد خان نیز تایید قول پدر نموده حالات مذکوره را العجم خود مهابت جنگ بطور
شهادت مرقوم ساخت و علاء الدوله با این سلوکها متوقع اطمینان و وفا از حاجی احمد و برادرش و پسرانش بود مصرع زہے
تصور باطل زہے خیال محال * مهابت جنگ بعد استماع این مقالات و تحقیق این حالات تامل احوال خود و صورت اغماض
نهایت ابتر دیده با موتمن الدوله محمد اسحق خان بهادر که دیرینه آشناے او و کمال تقرب و اعتماد در حضور بهم رسانیده بود توسل
جسته و مخفے از اغیار سند عاے سند صوبجات ثلثه مذکوره بتقبل یک کرور روپیه پیشکش و رسانیدن اموال ضبطی سرفراز خان
در حضور نموده شقه پادشاه متضمن فرمان جنگیدن با سرفراز خان و انتزاع صوبجات از و در خواست بخود در تیار ...

با علاء الدوله سرفراز خان پسر شجاع الدوله مذکور و حاصل نمودن مهابت جنگ حکم جنگیدن با سرفراز خان مع سند صوبه بنگاله بنام خود بتوسل موتمن الدوله اسحاق خان بهادر

شجاع الدوله که صوبه دار بنگاله بود بهنگام ورود نادرشاه بشاه جهان آباد داخل موعود در گذشت و برحمت ایزدی پیوست زبان
ارباب تکامدوات ستوده کیاتش قاصر و سطح اراده حاسن مدنا ترسے بر آن نگاشت آمده سے از ملازمان بوده که دیده و دانسته
باو سے مرا خاسته لائق بحال او نکرده باشد و بهنگام مردن دو ماهه مواجب به پیکے از رفقاے ملازم مثل سوار و پیاده و عمده
و عمده زاده و معدمه و جمیع عمله و فعله پیشگی داده و از همه با استعفا خواسته رحلت نمود و در ایام دولت او هر که آمده سے
هم اسباب و آذوقه و سوانح او از احسان او بهره بر سید است سیر را الحاصل سے بهانه بود که مولد و منشا بود هر یکے بوابت و
سالیانه بعد معاش خود مے یافت رعایت طرف حق مرتبه داشت که در عدل و انصاف وان او حود در اعتساف مرید
واد سے ما حرستمدیده او یکسان بود و معمور و جنگل ما اسپیان سے بود ایام دولت آن والا نیا و از جمله صنعت
و مهربانی او مسافر غریب تر از مهمان استقبال کرده و مهربانی کار بے تکلف سرکه وارد ملک بنگاله می شد از حسب بالیاقت بهم کنانش بود بهم و ولد
دهر مفوده قلم دس نیاز سرو شعور اطلاع آمدن او به شهر سرکار در شهر مرشدآباد دیر لیسند و در بهار بیکسر تا هر که وارد شد در این ملکت
اساس کار دلبستی و از شاه اگر داشته گسی تعریف ولد نشست و تیکر جهار مسود ده بیه وار منصبیه بود کامیاب سرمود و اگر کسی پیکر از معتمد و جام
ور مجلس حضور بود و او بار یکسے یود میکلفت ساده از جانوران کسی ما او ساز العقسے سود را الله معروف او مسند ما بسیوریت
هم اگر یکسے متند گشته ذکر او وقت بعرفت بود و عمو المطلوب و اگر بخود کسے از سفیره استعلام حال او سیر بود و پیغام میداد
که سرکار و در دامن دیار آلفاں هتاده با راهم میتوان دید و سراوصاع معاش و مقدار معارفش هم عیب او واصیان را گفتار اطلاع
حاصل مے بود که یکسے از ملازمان او بحال بود که سخن در درویغ با او تواند گفت و این رسم یو سیچ کدرس ملک و سیده دلیر
و سائر است که جمله امرا و سلاطین هر جا سروند با خبر مے اند سرد آماسے بود سرند العاسے از ریگیر بدوا اگر بدبه بحر لیستا بند
ملازمان او راست الغار و بودند که اغلب اینستم اید او امرار ستیوه رذیله است و گاه بعضے از سے اسباب ارادل میه
هم بدولت طمع بساد روپیه مے آنها بوده از جناب چنین امور مے نماید مقدور بود اگر کسے از حدبه رفته حاجتی
طلبی مے بود چون اطلاع بطرف رسم هم بسور و عتاب مے سد از تهمت این راه مسدود کسے را از نوکران او جدد و
سود و خود بحد سے رعایت ابسے ملازمان خود می بود که آنها هم از مال دیگران مستغنی بے نیاز مے بودند القصه
بر این نیات عزیز وار مطلع گردیده بعد ملاقات استعمار در استمرار اخ سے بود اگر میدانست که تا صدر وافت دلو کریب
کمال دلجوئی و اعزاز ملازم خود گردانیده و وجه معاشه برآسے مصارف ضروریه او بحاله میسر است و الا اکلام میکرد که مدایں
و یا از این مقدار قلیل کفایت مے کند و او تعالیٰ قادر است که توسیع هم کرامت فرماید و جمله ملازمان روسای رار مواید
احسان انصاف خود جواسے بهر از انواع انعام میرسید سعر ابدیشه و جمع زار و سے در میان و بعضے از اندا ستوسے
دو بار جا و دام الحیوة او این معنی هم است که بسقط موعود جماسے ملازمان روستاس از جمله سا کرد پیشه و مصاحبان و غیره
سپهر آدرهاسے که انداختن از علاج سوا سیده بود و بدر تو سے چنین خود میباشد و تقدمش در رحمت حواسد اورا
مرتوم کرده دیده و چیا سم ایشان اسمار گرمیده و بر سر ایسے مطلع لائق حال او که برخلیرسے میبد لقلم خود می نگاشت

مسموع شد که از غلام تقصیری سر زده؛ نمودی بر زبان نیامده و مزاج حضرت بلقیس غرض گویان اکثر اسمی بهم رسانیده، چون اراده مصلحت همراهی
بشود و الحال هم نیست، فدوی همراه آصف جاه بدکن برود و ولی نعمت کار سلطنت از دست سر بنده دولتخواه که منظور باشد
بگیرند و عرضی بحضور فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق بآصف جاه گشت. پادشاه که مزاج مستقل و جرأتی نداشت
مشوش و متحیر گشته استشاره با عمدة الملک و مؤتمن الدوله نمود. عمدة الملک سخنان گذشته را اعاده کرد، پادشاه خاموش ماند. عمدة الملک
را رخصت شده در تنهائی از مؤتمن الدوله پرسیده که سبب خموشی داد که آنچه برای پادشاه سلطنت صلاح باشد بلا حیف و میل
بعرض رساند. مؤتمن الدوله چون دست گرفته و متوسل عمدة الملک و صاحب عهد و پیمان با او بود که در مشوره‌های پادشاه خلاف
مرضی عمدة الملک سخنی نگوید، در جواب متحیر گشته متوقف شد. پادشاه باز فهمها سے ملاطفت شده اراده استفسار کرد، مؤتمن الدوله
بعرض رسانید که اگر مخالف قول عمدة الملک بعرض رسانم نقض عهد و میثاق می‌شود و اگر موافقت قول ایشان نمایم رکن جرمی
و نوعی از خیانت خواهد بود. بهتر آنکه درین باب غلام را معاف دارند و استشاره نفرمایند. محمد شاه در مبالغه افزود. مؤتمن الدوله ناچار گردیده
التماس کرد که هر چند عمدة الملک امیر ابن الامیر و مرد صاحب جرأت صائب تدبیر است، اما پیش مردم و عمده‌های هندستان بسبب
اوضاع و اطوار مشهور، و این کمترین بندگان و بعضی دیگران که بتوسل ایشان شرف عتبه بوسی و ملازمت حضرت دریافته باوج
عزت رسیده اند هنوز در نظر راجه‌های هندوستان و دیگر اعیان و ارکان همان مرتبه دیروزه دارند، و آصفجاه و اعتماد الدوله
را جمیع اقوام‌های هند بنظر امید می‌بینند و اطاعت آنها را سرمایه حصول مآرب و سعادت خود میدانند. با اعتماد امثال ما مردم
بر هم زدن با اینها بزعم قاصر دولتخواه مقرون بصلاح نیست، بیشتر هر چه مرضی ولی نعمت باشد احسن و اولی خواهد بود. محمد شاه
باستماع این کلمات متنبه و از اراده خود منصرف گشته شروع باسترضا و استمالت اعتماد الدوله و آصف جاه نمود. روز دیگر
عمدة الملک مزاج پادشاه را بطور معهود نیافته متحیر و مستفسر گشت. پادشاه در جواب گفت که آزردن امرای تورانیه که بالفعل دائر
و سائرند مناسب نمی‌نماید و استرضای ایشان بصلاح دولت اقرب است. شما هم بمقتضای دولتخواهی باید که از آنچه موجب
نفاق و افتراق باشد احتراز نمائید. عمدة الملک مزاج پادشاه دریافته پیش آصف جاه شتافت و اعتماد الدوله و آصفجاه
را راضی ساخته گفت هر چه منظور خاطر عاطر باشد ایما شود که بنده همان را مرضی است. آصف جاه مدح و ثنای عمدة الملک
آغاز کرده گفت چون الحال در میان شما و اعتماد الدوله بلای حادث گشته، بهتر آنکه چندی روز باله آباد که صوبه شماست تشریف
ببرید. عمدة الملک از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته از پادشاه هم استر خاص و استیذان نمود و عازم صوبه اله آباد گردیده
و بیرون شهر معسکر آراسته چند مدت بسبب انجام سفر و انفصال جواب و سوال کارهای خود توقف نمود و وکلای معتمد برای
دربار معین نموده وانه مقصد گشت. و مؤتمن الدوله در دل پادشاه و اعتماد الدوله و آصفجاه جای بسیار بهم رسانیده نهایت
اقتدار یافت. و ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ بعد رحلت برهان الملک بصوبه داری اوده سرفرازی یافته در دارالملک
خود که صوبه مذکور بود اقتدار بسیار بهم رسانیده مبلغی در دولتش استحکام پذیرفت. و زکریا خان بدستور صوبه دار لاهور و ملتان
و لعنایت پادشاه مستظهر ماند و پسر کهترش که اندک دلیر و بیباک بود در تنبیه و تادیب نور محمد خان لشی که با پادشاه نمود در رفاقت
و راهبری کرده بخطاب شاه نواز خانی امتیاز یافته خشنود میگذرانید و بکام و آرام با انتظام مهام متعلقه خود در ممالک پنجاب
اشتغال می‌نمود *

ذکر رحلت شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و منازعت مهابت جنگ نائب صوبه عظیم آباد

رسیدن آمده و در تحسین آشنا و بیگانه گردید و اسحق مرد باشعور و سلیقه و در همه امور صاحب درست بود و بعد از آن پادشاه محمد شاه و امرا
سید الملّت مجلس پادشاه راسخه زاده امرا خلعت جدید بصایع مودة سلطنت گماشت و تاریخ سیوم صفر اثنی و خمسین
و مائة بعد الف از شاهجهان آباد عنان مراجعت بوطن بازگشت +

ذکر سوانحی که در هندوستان بعد مراجعت بادشاه بایران روی داد -

بعد رحمت بادشاه بطرف ایران محمد شاه با آصفجاه و اعتماد الدوله و عمدة الملک و موتمن الدوله اسحق خان بهادر که باره بعرضه آمده
دلاوران مالک بسبب نیکو خدمتی که در سفر کرنال و جنگ بادشاه نموده کمال تقرب یافته بود و سرگرم سرانجام مهام خود گردیده بیمول
کارهای بعد عهد بستم صفر سنه مذکوره امیر خان بخطاب عمدة الملک و خدمت بخشی گری سوم سرفراز شده بامانت و دیوانی
خالصه بخطاب موتمن الدوله اسحق خان بهادر و خدمت صیارت بعلیم اشرف خان معوض شده و در پنجم همین ماه شهر
مذکور خلعت خدمت میر توزکی سرکار به خان و قراول بیگی بصمت اشرف خانی و وقوع اشرف خان امیر الامرا عنایت شد و در
دوشنبه بستم ربیع الاول سنه مذکوره داروغگی فیل خانه با خلعت بحسن یارجنگ بادشاه علی خان برادر عمدة الملک و بخشی گری
احدیان بسید صلابت خان پسر سادات خان مرحمت شده و داروغگی گرز برداران بحکیم اسد خان و داروغگی توپخانه بسعادت خان
و بخشی گری اهلی شاهیان بعمدة الملک و واقعه نویسی به حکیم معصوم علی خان عنایت شد و در هجدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره
همی بود مراتب باسحاق خان و صلابت خان و در پنجم همین شهر مذکور عطایای بسعد الدین خان میر آتش عنایت
و محمد شاه را از ابتدا شعور و محن بامراء بود راسخه بود در سلطنت پادشاه بود و تقویت پادشاه استکبار بسی سیما سید قادر
تدلیل و تضعیف آصفجاه و اعتماد الدوله گردید با عمدة الملک و اسحاق خان و عمده استشاره سود و عمدة الملک که در صفات
خواب و غفلت بود پادشاه را بعلت نبودن بر عزل اعتماد الدوله و برارت دلیر گردانیده در خلوت معروض می داشت
کرا گر سایه دست مرحمت خداوندی بر سر این دولت خواه خواهم بود و این اراده جزم و تصمیم خواهد یافت انشاء الله تعالی
استحکام مهام سلطنت عالم خواهد شد بنیت سرانجام مهمات خواهد شد پادشاه چون بر دانش و شعور عمدة الملک اعتماد داشت
اراده عزل قمر الدین خان از وزارت مصمم بوده استظهار العراق آصفجاه است و کمی ملکیت بعد انقضاء یکسال چند
با آصفجاه برای تعمید و تقلید بدولت و کمی که باعث سوء فتنه و ورود بادشاه و مسالک خود سرسی بمود
السرس با مرهنگ که بود کمی باعث بود و اخلال در سبب در مرکز دولتش روید از محمد شاه رخصت گرفته و پسر کلان خود
ناصر الدین خان بهادر فیروزجنگ را که داماد اعتماد الدوله بود خلعت نیابت امیر الامرائی از حضور رسانیده عازم دکن
شده بکوچ بوده داخل جمیلگر دید محمد شاه تحفه تکلیف وزارت با عمدة الملک عنایت کرده جازم بود که بعد دور اعتماد آصفجاه
خلعت وزارت بعمدة الملک عنایت نماید عمدة الملک چون اندک تیز رو بود و طبیعت دست لی پر گیا آر عار ساده و در مجلس
کلمات رکیکه که قابل شان او نبود از ایشان می دوش مجالس دوستانه گفت چون این معنی بسمع مذکور باعتماد الدوله
رسید آصفجاه را که بیرون شهر در معرض خیام خود مقام داشت و شیرازه اوقات و استشاره نمود که احوال این است چه باید کرد
آصفجاه در جواب گفته فرستاد که مخالفت پادشاه و منازعت با عمدة الملک موجب فلاح و مقرون بصلاح نیست از
پادشاه رخصت خواسته اراده همراهی با باید نمود اعتماد الدوله حسب الامر آصفجاه پادشاه عرضداشت انکاشت

شاهجهان آباد نزول شود محمد شاه بقلعه و امرا و لشکریان بوضع معمول سابق در مسکن خود قرار گرفتند روز شنبه که عید الضحی و هم نوروز
بود خطبه بنام نادرشاه در مسجد جامع وغیره مساجد خوانده شد چون هنگام عصر روز یازدهم شهر مذکور شد هندیان آوازه در افگندند
که نادرشاه درگذشت بعضی میگفتند که وفات یافته برخی را سخن اینکه بغدر و تمهید محمد شاه زنی قلماقیه او را هلاک ساخت علی ای
حال در یک ساعت موت او شهرت گرفت و وے صحیح و سالم با جمع کثیر در قلعه نشسته بود و ابواب آن شب و روز مفتوح و بقضایای
مهمات مشغول و برخی از سپاهش در حول قلعه و خانهای شهر ساکن و بعضی برکنار رود خانه که متصل شهر است فرود آمده بودند
بمجرد این شهرت کاذبه در هر کوچه و کنار فوج فوج احمقان کم فرصت با اسلحه و یراق ازدحام نموده و شورش افگنده بقتل و
تاراج قزلباش همت گماشتند و این هنگامه تمامی شهر را فرو گرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمیکردند و خبر از جای
نداشتند متفرق یک یک و دو دو در هر کوچه و بازار و رهگذر بودند هندیان غافل بایشان رسیده می کشتند و با آنکه شب در رسید
شورش انگیزان بدمآل اصلا آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود چون کمر حقیقت حال بعرض نادرشاه رسید سپاه را امر
فرمود که هر کس در جا و مقام خود آرام گرفته بانتقام نپردازند و اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آورند مدافعه نمایند و در آن شب
هیچکس از امرای هند که واقف این کار بودند اصلا متعرض تسکین نائره این فتنه و غوغا نگشت بلکه چند نفرے که حسب الاستدعا
از نادرشاه گرفته برای اطمینان و محافظت خود بخانه برده بودند در منازل ایشان مقتول شدند و با آنکه در جنگ کرنال قریب
بیست کس از قزلباش اندک بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته نشده بود درین هنگامه قریب بهفتصد کس از آن طبقه
بقتل رسید بالجمله چون روز شد همان آشوب در اشتداد بود نادرشاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد فوجے از سوار و
پیاده بآن کار مامور گشته بایشان گفت که تا جائیکه احدے از قزلباش کشته شده باشد احدے را زنده نگذارند لشکر قزلباش
بنیاد قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن آن شهر در آمدند و قتلی بافراط کرده اموال یغما و عیال باسیری بردند و بسیاری از آن شهر
خراب و سوخته شد چون نصف روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب درگذشت نادرشاه ندای امان لبقیة السیف در داد
و لشکریان دست کوتاه کردند و پس از چندی در شوارع و مساکن که پر از اجساد مقتولین بود هوا عفونت یافته عبور نیز دشوارے
داشت حکم تنظیف آن شد کوتوال شهر در سر گذرها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بود در پے آنکه تمیز مسلم
و کافر نشود همه را بسوخت برهان الملک بعد چندے بمرض سرطان که در پای او بهم رسیده بود برحمت حق رفت و شیر جنگ
که با هزار سوار قزلباش برای آوردن دو کرور روپیه موعود پیش صفدر جنگ بصوبه اوده رفته بود مبلغ مذکور آورده رسانید
و داخل خزانه نادرشاهے گردیده و نادرشاه ذخائر پادشاهے را بتصرف در آورده از مردم نیز زرها حاصل نمود و دختری
از احفاد شاهجهان بادشاه بحبالۀ نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت در آورد و چون بسبب دواعی شتاب
در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبه کابل را با بعضی محال پنجاب که به تنخواه صوبه کابل است از مملکت هندوستان
و تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران ساخت و محمد شاه ضیافت نادرشاه در کمال تکلف قرار داد و بتقدیم رسانیدن
خدمات حضور امرای عظام معین شدند عمدة الملک بخورانیدن قهوه مامور گردیده وقتیکه میخواست پیاله قهوه بدهد اندیشید
که اگر اول به محمد شاه که آقا و پادشاه من است بدهم اتلاف حق نمک و نوعے از خوف و بیم خواهد بود و اگر بدهم از بطش و سطوت
نادرشاه که پادشاه سفاک است ایمن نیستم دو پیاله پر از قهوه نموده اول بدست آقاے خود داده گفت که فدوے را لیاقت
دادن پیاله بدست شاهنشاه نیست و ولی نعمت از دست خود بشاهنشاه دهند هر دو پادشاه و حضار را حسن ادای این خدمت

کاروانسرا و لشکر خود را به پیش ... شاه از ظهور امر غیر مترقب بسر درود ملتفت آصفجاه مورد مراحم گردید چون عهد و پیمان مصالحه
و سعادت دولت به کام را دو آمد بود بمقتضای حرص و افزونی منصب امیرالامرائی و امید وار ملتفت گشت پادشاه که حرف وفا و ایمان
بر سلامتی جان خود و سلامت داشت استرضای آصفجاه لازم دانسته بالوقت که آخر روز سه شنبه بود دهم ماه بود منصب امیرالامرائی
و خلعت ملتمس سرفرازی بخشید و روز یکشنبه هفتم اول روز محمد شاه حسب الطلب نادرشاه بصلاح و صوابدید آصفجاه بلشکر نادرشاه
بهر ملاقات رفت رفته رفته بیکه قریب لشکر ایران رسید نادرشاه پسر خود نصرالله میرزا را باستقبال فرستاد شاهزاده چون نزدیک
رسید محمد شاه تخت روان سواری بهر دین گذاشته بالعز الله میرزا ملاقات معانقه بهر دو گانه نمود شاهزاده سلوک فرزندانه
سلوک داشت و همراه خود با نادرشاه برد نادرشاه تا سر فرش باستقبال نموده معانقه فرمود و بر مسند خود یکجا نشانید سلوک
ملوکانه با کمال احترام مرعی داشته بدهایت خوشوقت گردید چون برهان الملک که حسب طلب نادرشاه آصفجاه و یافتن منصب امیرالامرائی
سید سپه دار سالار ... متوهم گردیده بود نادرشاه معروض داشت که در لشکر محمد شاه غیر آصفجاه احدی صاحب
امری نمی تواند بود مبلغ دو کرور روپیه چه مایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان بایں قدر قناعت توان نمود
دو کرور روپیه تنها از ملازم تعهد می نماید که از خانه خود بدهد و از خانه های پادشاه و امرا و مهاجنان و تجار بلاد سرکار متوسط
شاهجهان آباد که شهر کرده زیاده بر اندازه مدار ... ممکن آید نادرشاه باستماع این حرف ... رفت تعیین خلعت
آصفجاه ... سلامی ... به عهد و پیمان سابق ... نادرشاه ... حاضر شده چون بعسکر نادرشاه رسید حکم محکم
شرف صدور یافت که آصفجاه در لشکر نادرشاه ... محمد شاه را بار برای ملاقات طلب نماید آصفجاه معروض داشت
که عهد و پیمان چنین بود و ... به عهد یکه کرده ام نقض آن نمی کنم ... سلطنت و جان و آبروی محمد شاه ... است
... دیگر ... آید آصفجاه ... محمد شاه متضمن حکم ... نوشته فرستاد پادشاه ناچار گشته مع عمدة الملک ... الدوله
محمد اسحق خان و ... از خاص ... سرایان و جله ... گرچه بر تخت روان سوار شده عازم لشکر نادرشاه گردید مقصد ایشان
... ملاقات ... سید ...
لشکر محمد شاه را نادرشاه ... که رای او بر ... نگسته بود ... گفته فرستاد که اسباب تجمل سلطنت و ...
حرم سرا ... و اسکیان ... مقرب ... خدمت و دیگر ... حضور نادرشاه ... جمیع در لشکر نادرشاه
و آرام همراه ... و عموم لشکر محمد شاه ... ادکه هر کسیکه خواهد در لشکر ... شاهجهان آباد ...
... آنچه محمد شاه را مطلوب بود حاضر آمد در نادرشاه ... اعتماد الدوله متضمن طلب او ...
... اعتماد الدوله قمر الدین خان هم بحضور رسید برهان الملک ... ملازم و مقرب الدوله
نادرشاه بود ... محمد شاه ... پادشاه ... مفاتیح ابواب قلعه و ... و جمیع کارخانجات ...
... دارالخلافه شاهجهان آباد ... روانه گردید و متعاقب ایشان نادرشاه مع محمد شاه در حرکت آمده عازم شاهجهان آباد
گردید و لشکر محمد شاه ... نادرشاه ... اعتماد الدوله ...
... سواران ... گرفتار آمده ...
رعایا ... نادرشاه مع محمد شاه بشهر در آمده
دهم و اول ذی الحجه تاریخ ... محمد شاه و روز جمعه نهم نادرشاه ... احدی و خمسین و مائه بعد الالف در قلعه

از قبایل پادشاهی کار سه از پیش برده آید محمد شاه همین جواب صمصام الدوله گفته فرستاد صمصام الدوله حمل تغافل و حمل انکار سه
اصلح دانسته و پادشاه گفته فرستاد که برهان الملک خود متعرض جنگ شده است باذن او نخواهد شد چنین فدوی جانفشانان را کشتن دادن
در ساخت خود ان ابعد امر ... مرسوم و خلاف قانون دولت خواهی و صلاحیت است دیگران هر چه خواسته باشند بکنند
من خود نیز برهان الملک هم در این گفت و برفتن سپاهی که موجود بود سوار شده با همراهیان خود مع توپخانه جلوی و سهل انجام
از لشکر برآمده متوجه پیشتر گردید و در این عرصه سپاهی از دو جانب آمده بود که نزدیک برهان الملک رسیده در پهلوی هم بفاصله نیم کروه
ایستادند نادر شاه لشکر بدو قسمت نموده احمد خان را به ضرب خیام خود گذاشت و با فوج ... سر ایشان راند و قشون سواری
خود را ... خود بیکی را همراه خود گذاشته و جمعیت اسکیک دو امیر کبیر مذکور را مامور نمود که با دران قزلباش سر امیر الامرا
تاخت ... بتاختن و زدن و انداختن نمودند در دو ساعت جمیع لشکر صمصام الدوله و برهان الملک هم بر آمد و همراهیان امیر الامرا
اکثر کسانی که نام آورده بود ... بیگناه ... بکار آمده و سفر آخرت گزیدند از آن جمله بود پسر کلان صمصام الدوله و علی حامد خان
و شاهزاده خان و یادگار خان و میرزا عاقل بیگ کمل پوش ... و در دفتر خود دم ... حلف ... در زمین سید ... خوشحال چند
پیشکار میر بخشی ... امیر الامرا مجروح ... پیشش ... معدودی از رفقا که اقیة السیف بوده اند از میدان برگشته
بمقام لشکر رسید و از جوانی اللم ... امرا و سلاطین ... رسیدن امیر الامرا لشکر خیمه و اسباب و خزانه او لشکریان
غارت کرده ... صمصام الدوله ... آنکه بعد رسیدن لشکر ... اش ... جالس را مرد دارند آخر
از ... آورده بر ... امیر الامرا ... اعتماد الدوله و آصف جاه ... سر ایالت محلی پادشاه
برای پرسش و عیادت آمده تماشا ... ابقای عمر دو تقسیم ... صمصام الدوله که اندک بهوش آمده بود چشمی وا کرده
بنهایت ضعف جواب داد که ما خود کار خود را تمام کردیم ... کار شما ایقدر میگوئیم که پادشاه را ملاقات با نادر شاه و نادر شاه را
بشاهجهان آباد نخواهید برد و ... اینده ... از همین جا این بلا را که ... آصف جاه و اعتماد الدوله بعد گفت و شنید ... برخاسته
بجا های خود رفتند صمصام الدوله روز پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور بدار البقا انتقال نمود و برهان الملک که در میدان ایستاده و
همراهیانش بعضی کشته گشته اقیة السیف با اضطراب باهم مجتمع و متحیر بودند لشکر قزلباش از چهار سو هجوم آورده یکی از آنها که جوان
نو خاسته از اتراک نیشاپور هم وطن برهان الملک بود جرات نموده اسپ را کانه روبرو وی فیلش آمد برهان الملک که تیری ... آن
جوان مذکور بانگ بر وی زده گفت مگر این دیوانه شده که با که میجنگی و بکدام فوج اعتماد داری ... نیزه را بر زمین زده اسپ خود را
به نیز ... از خانه زین جسته ریسمان هودج فیل گرفته بر عماری سوار شده برهان الملک بر آمد برهان الملک که از مناطه ...
واقف بود موافق آداب آنجا اطاعت نمود و اسیر پنجه تقدیر گردیده همراه لشکر قزلباش بحضور نادر شاه رسید نادر شاه عفو تقصیرات
او فرموده مورد الطاف و عنایات ساخت و چون شام شده بود شاه از میدان برگشته بلشکرگاه خود رفت برهان الملک کشته شدن
صمصام الدوله شنیده متوقع مرتبه امیر الامرائی ... آرزوی آن داشته گردید و سخنان مصالحت آمیز مناسب وقت با نادر شاه
گفته بگزیدن مبلغ دو کرور روپیه خوشنود و راضی به مصالحه و معاودت نمود و بنا بر این گذاشت که آصف جاه آمده مبلغ دو کرور روپیه ارمغان
داده نادر شاه معاودت نماید رقعه متضمن این بشارت بپادشاه و آصف جاه نگاشته ابلاغ داشت چون این رقعه رسید پادشاه و
آصف جاه که سر بگریبان عجز و اضطرار افگنده نشسته بودند که چه کنند شاد و ... گشته محمد شاه نیز دست آصف جاه را برخصت ... فرموده
آصف جاه بعد حصول ملازمت بوساطت برهان الملک وعده ایصال زر معهود نموده خوشنود برگشته و بخدمت محمد شاه رسید

قطاع الطریق سوار شد و مقاتلات شاه را گرفته با هم ستیز و آویز نمایان بود نادر شاه چون یکبار بلاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور بجمعیت
خود مرد در گردید با امید موجی که داشت و استعداد که بود در لب آب لهوری که متصل شهر میگذرد در اطراف خود معمور ساخته
صف آرا گردید کیفیت صلح و جنگ ایلخان بهر دو از غرایب است القصه نادر شاه با فوجی از لشکر اسپ در آب راند و بگذشت
و چند سوار قزلباش بر سپاه لاهور تاخته سواران و پیاده آن الکا را که در جلو سواری با سر تیز بودند بگریختند و باقی هم سراسیمه متلاشی
و منهزم شدند آخر حاکم با منسوبان بقلعه در آمد نادر شاه با سپاه متصل بشهر منزل کرد زکریا خان عرایض نیاز و اعتذار فرستاده امان
امان نمود و بحضور نادر شاه آمده عزت خلعت یافت نادر شاه جمیع را در قلعه لاهور گذاشته بصوب شاهجهان آباد در حرکت آمد

رخصت نمودن محمد شاه از شاهجهان آباد و رسیدن بکرنال و ماجرای جنگ و جدال که در این میدان با نادر شاه روی داد

محمد شاه با جمیع امرا و لشکر چند گاه بود که از شهر بر آمده بجای نامی آمد و قریب دو ماه و چهار منزل از لب سه ده در موضع کرنال چهار
منزلی شاهجهان آباد در لب نهر آورده علی مردان خان معسکر نمود و توپخانه گرد لشکر چیده و توپخانه را با سپه بگرد زنجیر و سد نمود و محصور
بود نادر شاه و چون وقت سرار لاهور تا رسیدن بلشکر هندوستان پیام رواج ساختن محمد خان ایلچی خود بمحمد شاه نمود
الحق مذکور را همراه داشته رخصت نمی نمود [illegible] را الوقت معلوم نمی شد که غرض از نگاهداشتن او چیست صمصام الدوله راجه
جی سنگه سوائی و سایر راجه های راجپوتیه را که مایه اعتماد در شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند در این جنگ با تاکید
خود طلبید هیچ یک پیش آورده بیرون عذر ها سرای امروز و فردا ایستادند و تعلل کردند و احدی از ایشان خود بحضور نیامد پادشاه
و امرا را چشم امید وصول برهان الملک بلشکر در هر راه انتظار بود نادر شاه مع فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده بود اما در
لشکر پادشاه هندوستان احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که بکنار رسیده معلوم نبود تا آنکه روزی بلاکاران
و غیره که سه چهار کروهی لشکر برای آوردن کاه و دیگر کارها بیرون رفته بودند [illegible] رسید که [illegible] ساعت [illegible] بر آمده چند کس
از ایشان مجروح و مقتول شدند [illegible] را از آن فوج قزلباش و فوج عرب دست آنها بلشکر رسیده و غلغله آمد آمد نادر شاه
اشتهار یافت و تشنگی عظیم و نهایت خوف و بیم در لشکر پدیدار گشته آتش انتظار برهان الملک تیز تر گشت

رسیدن برهان الملک در لشکر محمد شاه و اشتعال نایره حرب و جنگ بدون اراده و آهنگ

درهمین اثنا خبر وصول برهان الملک بپادشاه و امیر الامرا رسید و روز سه شنبه پانزدهم ذی القعده سنه ۱۱۵۱ هجری سعادت خان
باستقبال برهان الملک بیرون رفته بلشکر پیوست و برهان الملک را همراه گرفته بملازمت پادشاه آورد و بعد ملازمت از مورد الطاف
و مرحمت گردیده با خود بسنگر متصل لشکر امیر الامرا فرود آمد برهان الملک هنوز بسرای خود نرسیده و انتظار خیمه و بنگاه خود میکشید
که ناگهان خبر رسانیدند که شتر بانان [illegible] فوج نادر شاه در بنگاه افتاده قتل و غارت می نمایند برهان الملک باستماع این خبر مضطرب گشته
بصمصام الدوله نامه فرستاد که چنین روی داده من برای حمایت فوج و اسباب خود میروم و از جا بیکه [illegible] بود حرکت نموده
پیش راند صمصام الدوله پیغام برهان الملک بپادشاه رسانید [illegible] گفته فرستاد که آصف جاه و خواجه [illegible] صلاح داشت که
امشب از رزم باز [illegible] و لشکر برهان الملک از راه ماندگی رفع کرده صلاح در ستیز و آویز امروز نیست برهان الملک را حکم شود
که عجلت را کار نفرماید [illegible] توپخانه را پیش روی گذاشته [illegible]

چون معدن افواج کم عدد و سے کہ سپاهیان نیز با ایشان پیوسته اند عرض استقبال این قوم است و آبرو و ناموس خود را نداده در مراسم عمارت سے کوشند و خود که از شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان ستمدیدگی و جدل شدند و نصیحت و پیغام ایشان را سود نکرد و خوست از قزلباشی قتل ایشان و تهدید [illegible] مامور گشتند و ایشان بمجرد حمله بیناه و آویز بر سر خود فریاد الامان الامان برآوردند و صورت اسرا مالی یافته تمامی را قاصد شده و بیچیتی سپاه اقتضای درالی [illegible] و دو هزار افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان رفته قتل سے نمودند نادرشاه از توقیت محمدخان ایلچی بغایت آزرده شده و چند کس از معتبرین کابل را از برای استفسار ماوراء النهر جهان آباد در روز شناخت که به پادشاه و امرا برسانند و خود در کابل توقف داشت فرستاده با لاهور آمده بشاهجهان آباد رفتند و کسی سخنی از ایشان نشنید و اگر شنید تغمید نمودند و مبتدیین مقبول القول مسموع شد که هرگاه از زبان کابلیان مذکور یا دیگر مسافر با شعور که از آن طرف رسیده و کسی اخبار و پیغام نادرشاه شنید با امیر الامرا میرساند ایشان در آن التفاتی نکرد و استهزا میگفت که با جاهای مردم مرتفع است بارین سبب مغالطات قزلباشان را نزد و دست نمیشد و رفقا و مصاحبین او در حق کابلیان را مانند وزیر اعتماد الدوله و آصفجاه وغیره تورانیان تعمیه نمودند و فرستادهای نادرشاه و بانی خونسان منهی را فرستاده ذکریا خان تورانی که نیز از اعتماد الدوله صوبه دار لاهور بود تصور نموده بود میکه تصدیق این خبر سے نمودند استهزا و حمل بر خفت عقل او میکردند و دیگر امیر الامرا چنین رتقل در فهمیداد و همراهیانش این باشد استحکام ارکان دولت و سرانجام مهام سلطنت اخبار اتمام ناید کرد که در چه مرتبه تواند بود (فاعتبروا یا اولی الابصار) نادرشاه از کابل یکے از لشکریان را ده سوار همراه داده لسفارت نزد شاه روان بجلال آباد رسیده و در خانه فرود آمده جمعی از شبکاران آنجا بر گرد آنجا هجوم آورده اول ملاح ایشان زاد ربوده و آخر وه کس از ایشان را کشته یکے فرار به کابل نموده صورت واقعه بازنمود و مدت اقامت نادرشاه در کابل تخمیناً بهفت ماه رسید و واقعه آسخت و درانهر و تعلل نموده و از استماع خبر کشته شدن آن ده نفر سفیر ارشاد و بصوب جلال آباد نهضت کرد و آن شهر را قتل عام فرمود و خلقی انبوه نا چیز شدند و از غرائب اینکه برای رئیس قاتلان ده نفر که خلعتی از سرکار محمدشاه معین شده بود که ارسال گردد و قتل عام جلال آباد لاحق آن شد از آن روز که خبر ورود نادرشاه بکابل در هند شیوع یافته بود خاندوران امیر الامرا و نظام الملک بجاری و سے تعیین شده و رشاه جهان آباد اقامت داشتند و آوازه توجه خود عنقریب بسوے کابل منتشر میساختند و این نیز بزعم ایشان از تدابیر ملکیه بود تا آنکه نادرشاه از جلال آباد بصوب پیشاور در حرکت آمد

ذکر جنگیدن ناصرخان با نادرشاه و مغلوب شدن بیک ناگاه و رسیدن نادرشاه بلاهور و مغلوب شدن زکریا خان و پیش آمدن نادرشاه و معاملاتیکه او را با محمدشاه رو داد

ناصرخان حاکم صوبه کابل با نوجیکه داشت بر سر راه رفته و از افاغنه بسیار آن حدود درانیز فراهم آورده کریوهاے صعب و دیهاے تنگ مثل دره خیبر وغیره را با اعتقاد خویش محکم و مسدود ساخته مستعد محاربه با نادرشاه نشسته بود نادرشاه بوے پیغام کرد که من در فلان روز خواهم رسید تیراندازی از سر راه برخیز و سے سخن درنگرفت و نادرشاه بروز موعود رسید و خلقی انبوه از افاغنه و فوج ناصرخان بوادی هلاک رفتند و خان مذکور زنده مجروح بدست قزلباشی گرفتار شده خود را اسیر نمود قزلباش گرفته پیش نادرشاه آورد و بعد از چند روز اعزاز و خلعت یافت و نادرشاه به بلده پیشاور نزول نموده از آب اتک گذشته عبور نمود در مملکت پنجاب تا سده شهر لاهور فزع قیامت برخاست و آن مملکت بهم آمده هر کس دست بغارت و یغما برآورد و چه [illegible]

نداشت نگاشته بود بعد چندی که نادر شاه بر تخت سلطنت ایران متمکن گشته یکی از معتبرین قزلباش را نزد برهان الملک که از امرا
بود فرستاده بمحمد شاه و او سرخود با نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود دار الملک در آن محافظت کرده بود و بهر التماس کی
نامه ایران بسند و مستفیض کام خود را رسانیده و از اسفارت بود اما خود حدوث مراتب شاهت محمد شاه و امرای عهد از وصول
ایلچی های ایران سبب دوستی و پادشاه سند حسن اعمال وضبط او قلعه قندهار را واقض صوبه ملتان و حدود آن مشوش گشته
آسیمه را که در میان ایماگرک باران دیده وسرد و گرم روزگار چشیده بتجربه کار لیل و نهار و از عمده سپه سالار و از اصحاب کبار عهد
اورنگ زیب عالمگیر بود و در کس طلبید جهت رخصت العراف بعد از آن نداده پیش خود نگه داشت تا اگر سالها پس آمد رشتی
رونماید بصواب دید او راه روند چون نادر شاه بعد از رسیدن آن قلعه را فرو گرفت محمد خان ترکمان را که از امرای صوبه
بود بسفارت فرستاده و صحابان گذشته را اماده و نگاه رسیدن چهار سالی بود چون بسی جهان اماده رسید نامه رسانید وی را
توقیف فرموده از جواب ساکت شدند و چند انکه اظهار رخصت میکرد سود نداشت گاهی در اصل نوشتن جواب تردد داشتند
و سند و گاهی در انکه اگر نوشته شود نادر شاه را بچه القاب باید نوشت متحیر و سرگردان بودند در حقیقت اینکه توقف محمد خان
بنا بر تدابیر ملکی شمرده تو قع آن داشتند که شاید حسین خان استیصال قندهار رسید نادر شاه ظفر یافته در را نجیر و سهم آواره
شد و جواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره قندهار بطول کشید و مراجعت محمد خان بیرون تعویق افتاد نادر شاه فرمانی
نوشته مصحوب چند نفر سواران که سریع السیر فرستاده از دست سوال جهت حال و منع در حصول جواب اتر تعجیل
خود نمود چون جواب صادر نمیشد و رخصت نمی یافت اثری بران مترتب نگشت بالمال چون محاصره قندهار قریب یکسال
رسید و شهر بادر آباد در جنب آن اتمام یافت نادر شاه بعد فوت تا لشکر قزلباش بران حصار هجوم آورده در شروع صعود نمودند
و اعانه سلی دست و نا شده آن حصن استوار مفتوح گردید و آن قوم مقتول گشته حسین خان مذکور مقید بار بندان فرستاده
و در عرض چند سال آثار ربان از اعانه و سیر از شهر بسته شد هموار از سر طرف تمت ایران قوم پراگنده و سند و سان در آمده
در سرحالکی و اکثر در سرکارات ملازم شده و داخل سپاه گشتند علی محمد خان معروف بر هیله که رنگ عظیم الشکر خان ناسید
سیف الدین علی خان بسیاعت و اعانت عظیم الشکر خان بود و مورد الطاف اعتما الدوله گردید و بعضی محالات جاگیرات
و حالصه بالطوری ملکیت خالص و متصرف متوجهات در گشت اگرچه پسر زاده اعیانی و درلسان قوم جات بود اما چون مرد
صاحب جرأت و شخص صاحب اراده و با شعور بود جمعی اعیان ورو هیله های که بسبب قندهار و اطراف آن با خود رفیق ساخته
بنام روهیله شهرها را احتماع آنها امداد ریاست و ملک بسیاری از استیل آنوله و سنبهل مراد آباد و بداؤن و بریلی وغیره
متصرف گشت الحق لکلیف مالیت که بمحیشاه شده بود بسیر دل از حوصله وسیع و ضبط وسی بود خه دره ها سه کابل و ضبط وی
ارباب سائی صوبه داری و بی جرأتی امرای پادشاه و عدم التفات باحوال آن و موقوف نمودن تنخواه بعد از سه و مصارف مقرره آن
از استقلال افتاده و کسی بارعب و مروت کسی حسرے نبود و صوبه داری دور چیا در دوی بی قلعه داری و دار قلعه کابل شده بود کرا
محال ضبط ما وکدام کس مطلع و آگاه بر احوال سرحد میشدند بود که تدارک شده شود سرگاه مثل نادرشاهی در پهلوی سالها
نشسته باشد و کسی باستعلام احوال و بسیاست همانر و سرانشاد سر سردار دو سرار اده عکس الاطلاع شاید ظاهراست که بچه حیثیت
و دیگر چیز دیاران احوال این قسم تحیر ان صحراها بود نادرشاه تجربه قلعه قندهار فرمان داده مردم بار آوری سکنه آن ایلو کیا
سکنی فرموده بصوب عزنین و کابل در حرکت آمده کوتوال قلعه کابل را پیغام داد که ما را با مملکت محمد شاه کاری نیست اما جمیع

[illegible] بسیار [illegible] و بست کابل و [illegible] پذیرفتن [illegible] نظام صوبهٔ مذکور و برهم خوردن انضباط [illegible] و مسالک [illegible] و [illegible] نادرشاه و [illegible] امرا و پادشاه و ورود سفرای ایران

[illegible] کار [illegible] اندیشه و مآل کار [illegible]
[illegible] ابدال [illegible] قلم
[illegible] صوبهٔ کابل [illegible]
[illegible] مسالک آن صوبه [illegible] که در ورود
[illegible] آن صوبه [illegible] آن ناقل نمی شد
[illegible] احیانا [illegible]
[illegible] ناقل [illegible] هرگاه از
[illegible] صوبهٔ کابل [illegible] امیرالامرا
[illegible] ناقل [illegible] امیرالامرا را پروای آنجا
[illegible] اندیشه [illegible] نوکران و عمله کار [illegible]
[illegible] هرکه هرجا هرچه میخواست میکرد و از راه [illegible]
[illegible] پادشاه و امیرالامرا [illegible] گرچه اخبار [illegible]
[illegible] سلسلهٔ [illegible] صفویه [illegible] باب گاهی [illegible] و با پادشاه
[illegible] جهان البقا [illegible] شاه جنت مکان
[illegible] با وجود فقدان [illegible] سلاطین صفویه بنا بر پاس [illegible] مردی
[illegible] احیای مراسم یگانگت و اتحاد می نمودند و ازین طرف
[illegible] نمی گشت خیا [illegible] با وجود شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران
[illegible] شدن شاه طهماسب [illegible] افاغنه و استیصال اخراج [illegible] محمدشاه را هرگز رسم
[illegible] افغانان [illegible] آشنائی و وداد و سلوک داشتند و با حسین [illegible] مذکور
نیز [illegible] خرابی آن دیار تعصبی نکرده بارگشت نوشتی
[illegible] شاه طهماسب [illegible] افاغنه [illegible] و استیصال افاغنه یکی از احرار [illegible] هندوستان
[illegible] آن ایام [illegible] بود که چون [illegible] افاغنه خائن این آستان [illegible] این دیار
[illegible] انداز [illegible] ایشان را گریزگاهی سوای هندوستان
نیست باید که آن [illegible] گذارند که بآن حدود در آیند بالجمله محمدشاه پس از چندی نامهٔ متضمن [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] ساخت و بعد از جلوس شاهزاده عباس میرزا بجای پدر والاگهر باز یکی از امرا به سفارت هند
[illegible] نامهٔ [illegible] مدتی [illegible] رخصت انصراف داده همان قسم کلمات که [illegible]

ما علیکه از عالمگیر قدیم تا عالم موجود اوقیست آمد معاش ... کد را نید ... کس کارست هدایت ... که از ابتدا
العباد یادداده بود با اکبر پادشه ... ستگان و عمایر و معاشی متساوی دودمان تقسیم نمود و اوقات میگذرانید اعتماد الدوله
وغیره ... ان ... سادات را سرمایه سعادت خود دانسته بود ... اراد ... امیر الامرا حسین علیخان
مادر مرحوم ... بسیار قتل و ... سیف الدین علیخان بهانه ... حسد ... اعتماد الدوله و حشمت خان
ام ... چکله سهارن پور ... میاع و انقطاع سیف الدین علیخان وغیره متساوی امیر الامرا
معمور مذکور مقرر بود ... حشمت ... مذکور رسیده دست تعدی و ستم ... رسید ولد آدم ... کرده
خواست که سیف الدین علیخان وغیره سادات را بقوت لایموت عاجز و محتاج گرداند از دست تعدی آن محروم
ارایان بیچاره باستان آمده خون ... گویه از چنگال ادبار ... مدد ... گشته لتقتضا المعدود ... و ...
پیش آمد و آن بدبخت ... و ... سر ... حیات مدار الملک ... کشید اعتماد الدوله عظیم الله خان که
کشته شدن خان ... و ... شدن ... و اثار ... ادبار ... و ... تدارک و انتقام ...
کار خود آسان ... رسید ... کشته شدن حشمت خان از دست سادات ... دلاوری ... آمده بود اعتماد الدوله
... مرحوم ... و ... سادات ... رحمت ... مهمات ... دانست ...
... عظیم الله خان را ... بود ... سادات ... علی محمد خان روهیله ... مع
فرید الدین خان و ... خان ... که ... مراد آباد از طرف قمر الدین خان بود ... قتل
و ... سیف الدین علی خان وغیره سادات بارهه مامور نمود آن بدبختان ... الدین ... آن ... و ... سیر
رسیده ... سیف الدین علی خان ... وکار ... در ... که در چنان وقت نازک تومین
... ستاقت ... و ... دولت ... العمار و ... توپ
و توپخانه که آلات کارزار است ... روزگار ... کاران ... عظیم الله خان ... ازپیش ... حد
... کرده ... دین و دولت منهدم گردیده قریب بود که ... تا ... دیگر از اقامه ...
که عمارت ... روهیله ... سادات چون ... ذات ... آمده ... سیف الدین علیخان
... سعادت ... سعادت ... را ... و ... قصبه ... که
که ... قدیم سیف الدین علی خان و آبا و اجداد ... بود ... دست غارت ... کین و ستاوت ... کرد
... سادات ... اموال و ... المعال ... سیده ... مستوره ... خاک
کلفت و کدورت ... شد ... وغوغای ... در قصبه ... گردید ... آن ... بالا ...
مظلومین ... اولاد ... سید ... که در آن ایام علی الدوام ... شمس صبح
... ناپاک ... و ... بر ... آن ...
... که ... سادات ... که ... گشت ... روزگار و علامت
... اطراف ... گفتند ... نیای ... سید ... بی باکی ...
... عظیم الله خان ملعون ... است که ... و سگ ... انتقام ... آمد ++

در ورود شاهجهان آباد اندک قرب و بعد متصور بود نا شنیده یا مرهته را مقابل خود ندیده باندیشهٔ تنهائی پادشاه سر بر
شاهجهان آباد شتافت اعتماد الدوله که از همه نزدیک تر بود در زود تر رسیده آخر روز چهارشنبه نهم ذی الحجه با مرهته اندک
تعقب ترددی نشست برهان الملک از اکبر آباد در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه بایلغار کوچیده روز چهارشنبه ابد بسط مسافت شصت
متصل شهر دار الخلافه رسیده دفعیه نمود روز دوم از تاختن مرهته که عید الضحی بود در جوار دار الخلافه تاراج گردید و صمصام الدوله نیز
رسیده روز سوم بنگش هم باین عساکر ملحق گردید چون غنیم ضرب دست برهان الملک دیده و آب تیغ شیرش چشیده بود و اتفاق اجتماع
و خود را تاب مقاومت ندیده دگر انبار هم شده به جوار و باجپار بنظر قصبهٔ ریوار و پاتودهی رفته هر دو قصبه را چنانچه خواست غارت نمود
راه گجرات و مالوه که ملک مسخر کرده او بود در رفته در راه هیچ جا نپائید چون لعنبر برهان الملک دیگرے راه هو سر
انبار رسم بدر سر یکے بعذر رسے ستم کرگشته از جای خود نه جنبید پادشاه و وزیر و امیر الامرا ابداً ن چوته راه
نیاورد را اصلاح امور شمردند و پادشاه آصفجاه نظام الملک را با نفی سیاسے مفاسد مرهته و اختلال مهامے دیگر و
برآمدن او شوار شمرده دلجوئی او ضرور دانست و در سنه خمسین و مائة بعد الالف بارسال شقه هاے اشفاق و عـ
آصفجاسے و منصب وکالت مطلق و اضافه منصب هشت هزارسے و دیگر دلبرسے و دلداریها نموده طلب حضور
خود نظام الدوله ناصر جنگ را نائب صوبه هاسے دکن نموده روانه حضور شد چون خبر آمد آمد نظام الملک از د
امیر الامرا قبل از ورود او معامله مصالحه را با مرهته سطے نمودنا پاسے او درین کار در میان نه آید مشروط آنکه مرهته
رفته ان نیز امراے حضور بوده بنسبت او امر آصفجاه نماید مرهته ناچیزسے و بے تمیزسے امرا دیده کار خود را
پا به پخته و محکم ساخت بعد چندسے آصفجاه بشاهجهان آباد رسیده روز دو شنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۱۵۰
بر آمده ملازمت پادشاه نمود و روز پنجشنبه نهم ربیع الثانی خلعت صوبه دارسے اکبر آباد و مالوه بتغیر
نظام الدین خان پسر آصفجاه مرحمت شد و در جمعه بیستم ربیع الثانی خبر مردن عبد الصمد خان رسیده خلعت
عنایت شد و خلاع ماتمی و بجاسے صوبه لاهور و ملتان بزکریا خان خلف عبد الصمد خان و دیگر ورثه او بلاهور را
حسب الامر پادشاه اراده تنبیه باجے راو نموده باکبر آباد آمد و محی الدین قلی خان را که از نبائر سعد الله خان
آصفجاه بود نائب صوبه اکبر آباد نموده عازم مالوه شد و از معبر اکبر آباد عبور دریاسے جمنا نموده و از اٹاوه و کر
زیر کاسپے دوباره عبور جمنا نموده در ملک بوندیله در آمده راجه آنجا را با جمعیتے همرکاب خود کرد و بعد بسط منازل
توابع صوبه مالوه است رسید باجی راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال نموده در ماه رمضان سال مسطور
گشت و آتش جدال و قتال اشتعال گرفت درین ضمن خبر قرب وصول نادرشاه بآصفجاه رسید و آصف
بر مجادله ترجیح داده زود بشاهجهان آباد برگشت ✤

مقتول شدن سیف الدین علیخان مرحوم بعداوت اعتماد الدوله و شقاوت عظیم او

امراے نفاق پیشه حضور که بهره از حمیت و ایمان نداشتند چنین فتنه هاسے بزرگ مذکور را سهل و خود شمرده همیشه
اشغال خود مشغول و بهمین اعمال مسرور و مشغوف بودند و لیکن کینهٔ دیرینه از قتل مسلمین و سادات بر دائی
درهمین ایام سیف الدین علیخان که از همراهیے قطب الملک کناره کشیده بوطن خود آمده در خانه انزوا گـ

تسویق افتادن تنبیه غنیم از دست برهان الملک بهادر بممانعت صمصام الدوله و تاختن او بنواح شاه جهان آباد و ظهور اضطراب امرای حضور و قرار یافتن مصالحه بانهایت مذلت و خواری

چون خبر جرأت و جلادت برهان الملک مطوی بر تنبیه غنیم بصمصام الدوله رسید انفعال بسیار از این امر کشید و خواست که بعد از
او نیز خود را بمقابله پیدا کند و اگر تواند او را هم مثل خود بدنام و رسوا سازد بنا بر این تحریرات پی در پی متواتر با مکتوبات مشحون از
امان ملاطفت و استمالت متضمن آنکه من هم عنقریب میرسم تا آمدن من توقف باید نمود و تنها با تعاقب تنبیه که استیصال غنیم خواهیم پرداخت
ربا مرکه کار تعجیل و شتاب بسیار امید فرمود و فرستاد برهان الملک بهادر را مانع ورود در جائیکه امیر الامرا پیش وقت سواری
و تیاری لشکر بند بر روی داده از اراده خود باز ماند بعد از سه چهار روز امیر الامرا هم در رسید حسب الامر پادشاه که شاید قرب
مرشد آباد بانتها داشت و امرای صاحب فوج را هم همراه او مأمور فرموده بود قمر الدین خان هم مع فوج خود پس گرد رسید بهمان
دریا منزل امیر لشکر را است و محمد خان بهادر امیر حنگ بنگش نیز با جمعیت خود بلطف منتظر بود [illegible] بعد تا برهان الملک
با صمصام الدوله لعل آمدن میان ایشان [illegible] که فرصت شش هفت [illegible] در باب تعویقات مذکوره میسر آمد و اضطرابات [illegible]
برهان الملک از خاطر بدر رفت شاه جهان آباد را خالی از فوج اعتبار نموده بهمان طرف تاخت و در روز [illegible] مسموع گشت که
سه مکوره باجی راو سپه سالار مرهته بتعلق آباد رسیده مردم شهر شاه جهان آباد را از بهر دو مسلم که بجای پرستش کالکا و کالکا
آن اجتماع بر آمده و از دحام و کثرت عظیم نموده بود بخاطر جمع غارت نموده مال و اقرار و خبر و دیگر ... برادر [illegible]
... و مع روز چهارشنبه یوم العرفه میان از آن روز کالکا ... آباد ... غارت نمود و قریب ... مذکور بعضه
... تاراج نمود و گرنجکان نموده کالکا تا شهر رسید و عمره و مرتبه و قتل و غارت کرده بود در آن حال و نقال ... ساخته
و مردم شهر با استماع این خبر و مشاهده حال فریب مضطرب دل از دست ... سر رفته هول عظیم و نهایت خوف و بیم ... و ستوه گشته
گردیدند بادشاه جمیع سپاه امرا و ارکان حاضر را که تکمیل جماعه نموده امر به بیرون شتافتن بر ناشتیه و مدافعه مرهته فرمود امیر خان
و راجه بخت مل و میر حسن خان کوکلتاش و منصور خان برادر روشن الدوله و عظیم الله خان و شیو سنگه سردار رساله عمده
و دیگر ... حسب الحکم بر آمده بر دیک اکبر آباد ... و بالا کثوره ... سی متصل شهر دیده صفوف آراسته روبرو
غنیم ایستاده از آن میر حسن خان و شیو سنگه که جرأت با عدم تجربه و قلت سعور داشتند قدم پیشتر گذاشته جدا مانده بالملک
که هنوز سپاه تجربه کار بود و مخالفت نمود که در جنگ مرهته عموماً جبین از قات ... و بیا سابقت کما بود و مدافعه ناپید
... مغرور شده شعور رسیده اندک مسافتی پیش رفته مرهته اول گم کم باز گشته ... خود رسیده چون ... ترددار ...
امان آن جماعه نموده ... سیف و سنان رسیدند گروهی شجعه از همراهیان میر حسن خان مجروح از میان بر گشته با میر خان ...
و بالا ... و شمع کشاده آواره که هستاد و هفت تاسانی تائید سید امام گشته سواد امیر خان که خوش طبع مدله گو بود شکوه
گنگوسه خود را وقت هم از کف داده در جواب گفت که ... اوراه ... امام ... سید امام سیر ... اگر گشته ... دارد
چون مردم هند در جنگ اسب سواری مهارت ندارند سوی معزول گشته میر حسن خان خود با بعضی ... ماندگان مجروح از میدان
برگشته جان بسلامت برد و همراهیان ... عریان بسی اسپ و سلاح بجانهای خود رسیدند امیر خان و غیره
امرا تا شام بجانهای خود هستاده شب بهمه بادر آمدند و حوالی شاه جهان آباد تا ختن مرهته کالکا و غیره را امر کشتند که

معاتبه دادن برہان الملک باجیانه عظیم لئیم و شرمیت نمودن آنها با کمال خوف و بیم و بر ہمکاری صمصام الدوله امیر الامرا بمقتضای اقتضای طبع مستقیم

برہان الملک سعادت خان بہادر جنگ با آنکه فقط صوبه دار اوده و داروغه خواص پادشاه بود و نسبت با امرای مذکوره در فوج و مقدور نازلترین مدارج داشت اما نہایت شجاع غیور و مردانه صاحب شعور جویای نام و ننگ والوالعزم بازمنش از مشاہده مداہنات مذمومه امرا و خیرگی مرہٹه با نہایت دلتنگ گردیده با وجود آنکه حد و صوبه اش طرف شمالی گنگا و سروکار با جنوبیان نداشت محض غیرت عزم رزم مرہٹه را با خود جزم نموده مستعد پیکارش گردید فوج خود را که ہمیشه آراسته میداشت از سر نو بیاراست و اسباب حرب و آذوقه آنچه حاجت بود و مناسب دانست مہیا نمود و جمع داماد خود ابوالمنصور خان بہادر صفدر جنگ از داماد الملک خویش نہضت نموده عبور گنگا فرموده جازم بود که از آب جمنا ہم گذشته کمک راجه بہادر که توسل به برہان الملک داشت نماید بسبب آنکه مرہٹه قلعه راجه مذکور را محاصره داشت و او عرائض به برہان الملک نگاشته استمداد مینمود برہان الملک در جواب نوشت که زنہار زبون نشوی و داسه و وسوسه ندہی که اینک رسیدم چون مرہٹه دلو مله بالعاف ہمدیگر بر معابر و گذرہای جمنا ازدحام داشت عبورش باسانی و عجلت میسر نشد و راجه مذکور صدمه عظیمی از دست مرہٹه کشید و راو ملہار که سردار عمده باجی راو بود از آب جمن پایاب جسته عبور نمود و در غفلت عقب برہان الملک درآمده از چکله اتاوا تا موضع باغ اکبر آباد و بہر جا آبادی یافت سوخته و غارت کرده بخاک برابر ساخت و دست تطاول بقصبه سعد آباد و جلیسر دراز نموده خرابیش میکرد برہان الملک روز دوشنبه بیست و دوم ذی القعده ۱۱۴۹ دفعةً چون بلای ناگہان بر سر راو ملہار تاخته اکثری را قتیل و سه سردار عمده نامدار را اسیر نموده تا اعتماد پور که چہار کروه مسافت بود از تعاقب آنہا عنان باز نگرفت و در راه از کشته ہا پشته ہا برافراشت و راو ملہار زخم منکر برداشته با فراریان بدر رفتن غنیمت شمرده بخود راه گریز پیش گرفت فراریان چون دست و پا گم کرده تمیز ہیچ چیز نداشتند راه معبر جمنا که پایاب از آن گذشته بودند بسبب بیہوشی و فراموشی گم کرده از گذر دیگر خود را بدریا زدند آنجا چون پایاب نبود بسیاری بگرداب فنا افتاده ہلاک و نابود گردیدند ملہار راو مع قلیلی از ہمراہیان نیم جانی بدر برده به پاگاه باجی راو که سپه سالار صاحب خروج دکھن بود و در قصبه کوتله آبادی سادات متصل گوالیار رخت ادبار داشت بحالت تباه رسید برہان الملک در تعاقب او ده ده کروه و بیشتر دو روز متصل بطرف دہولپور بار طی که بہیر ده کروہی مستقر الخلافت اکبر آباد این طرف دریای چنبل واقع است باستماع آنکه باجی راو در آنجا معسکر دارد پرداخت باین اراده که ہر جا با ایشان شود بمقابله و مقاتله او بپردازد و آب از جو رفته آبروی ہندوستانیان باز آرد چون اثری از آن ملاعین پیدا نمود و احدی از آن جماعه ننمود مراجعت بلشکر خود کرده دو روز بر آسود و روز سوم در معسکر خود منادی نمود که سواران لشکر ہر یک چار روزه آذوقه از ماکول و مشروب با خود گرفته مسلح و مکمل ہمراه شود و خود نیز مشکہا و راو یہای پر آب و نانہای پخته باقدر [illegible] مناسب بافراط ہمراه برداشت و جار زد که ہر که از ملازمان در خیمه گاه خواہد ماند دم [illegible] برید [illegible] گرانبار افیال و شتران و ضربہای توپ که سبکبار بوده اند ہمراه گرفت و آذوقه ماکول و مشروب [illegible] ہمرکاب خود داشت و عزم نمود که اگر غنیم آنطرف چنبل ہم باشد خود را مع فوج بدریا زده بر سر آنہا رساند و دست برد [illegible] و مبارزت دلیرانه نماید سامانہای مذکور سرانجام نموده مستعد حرکت گردید

و برهان الملک هم یک ماه اسپ یافته بهمه مرهته جمعیت اسپ و سپاه رسانیده قبل ازآن نوبت امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران خان بهادر
منصور جنگ با سپاه گوشمال مرهته بایستی مستعد شد و مآل ازآن سلطنت و اقبال مع درج لوازم سرکار خود و متوسلان و همراهان رسانیده
متعینه لوازم پادشاه که بهیأت مجموعی قریب سه صد چهل هزار سوار میر سیمی توپ و توپخانه و آلات و ادوات کارزار در نواح
اکبرآباد لشکرگاه ساخت و بعضی از امرای عمده هندوستان هم همراه داشت مانیز مشکوه و گروه امور که حسن تعبیر از ملاحظه آن
مستوره آید لیکن در عمل گروهی بنا بر عمال آنها و تا مدت تغییر و تدبیر با مرهته بالا بود و تا اکثر مراسیان امیرالامرا میل الحرف والرجا
به بوقت بیماری بی پیچیده در گذار هر کسی باستمالت تا و پیش می آید و عماد الدوله با سرداران عمل و هندوستان که لوازم رکاب دولت
انتساب اولو و امرا و مانده و آن دیگر ملیه تور ایه که توکران دیرینه پادشاه و بهمراه هیبت مقرر و تعمیل تمام چنانکه مهر دستگیر آنها تنخواه
بود سوای آنها دیگر متوسلان او مال دولت او و عمده باسی تقرب که از لشکر اکثر ازمهد و سامان مرادان سیرون از حد مهیا گرد
بود سپاه و مروت و سامان و شوکت اعظم سپه مرهته و عمل همه باگر دیده و انظرف راه و امیر استقلال در رود سپیم دران نواح می کشید و
محمد خان بنگش میراز سمت آباد که مسکن و آباد کرده او بود سام نیز بهمراه ست سرآمده حسب الامر پادشاه رو براه مرهته بود اما این همه
امرا بسی معتدد محصور کسی باحرات سود که خود بر سر مرهته تاخته و کار او را ساخته نامی برآرد و آن بد اندیشان را لسرا بسی
عمل رسانیده گوشمالی که باید بدهد صمصام الدوله سپاه بود لیکن شدت تدبیرات می اندیشید و علاوه آن به جنگ می نگاست او چیزی
حد سپاه طرس و از گذشت امرا الامرا می توست و در راه بسی شکر اشعور در دل خود عرق البته ابیوں همیشه در راه و حوالت ها
در پیچاپ که چه ماه کرد و بهمرگاه که امرا الامرا می طلبید بعدر خود و اسی رعایت ملک متمسک گشته و ملائمت حید می نگاست اما الحد
علی هذا القیاس کار سپه حال از خود دوگانه بی در سر این لشکر بود لشکر استقامت و از قاسی و د امرای بهمقوم سی بود اما عقده
نمی کشود و پیوسته چشم امید با مامت آصفجاه نظام الملک داشت و نظام الملک چون از سست صمصام الدوله و پادشاه نها
آزرده خاطر گشته به دکن رفته بود انتظام و اصلاح معاسد این طرف ها می نمود بلکه می خواست تا کسر شان ارکان سلطنت اعیان
مملکت بهر صورت که تواند بعمل آید و پادشاه ساز سور طلب که با آصفجاه داشت و هم از مخالفت امیر الامرا موج با منع خیال او در
حصول نمی نمود و ملک ازیشان امرای تورانیه بدگمان بوده کسی را با مامت خود می خواست و هر چند در تعدد هم را میگذاشت
سامی پیچ امر بسی درست گذاشته نمی شد امرای که جعفر و مقصد ازان معدود که در حضور پادشاه بوده اند مقصد او پیشی
نمی توانسته شد و اگر بسی را لیاقت کاری هم بود لیکن مثل عمدة الملک و دیگران بسبب ملاحظه امیرالامرا صمصام الدوله خان دوران بهادر
محال التماس امری بخلاف مرضی او نداشتند و اگر عمدة الملک بهادر با سپاه ملک سربلند خان بهادر که جرأت ولیاقت
کارها داشتند چیزی می گفتند پادشاه بخوف صمصام الدوله که در حضور دایر و سایر و مدار المهام سلطنت بود هیچ کس بخلاف
مرضی او می رسید و هرچه خاطر پادشاه می آمد صمصام الدوله و اعتماد الدوله سی نگاشت و اینها از التماس عذر آمیز بهمات
دوراز کار می نگاشتند و راه سپاه و و اشاره پادشاه و صمصام الدوله با رسال رسل و رسائل مفتوح و سپیکی از امراو
پادشاه با عتبار رضا آورد و بند مصالحه با مرهته بوده امیرالامرا استیصال مرهته از باشتوان خود سرون نگاشته باسی
اعتبار سیکی ازو و صلح و جنگ به امل عمیق و نظر دقیق نگذاشته امضای معامله را المتوسی و با تمام داشته ما در ست
بدارالخلافه شاه جهان آباد جایی امور جدید الست درین ضمن از اتفاقات عیبی و تائیدات ایزدی سی حرکتیه که برهان الملک
جانب مرهته با جا بچه باید بعمل آورد در سیده واندکی خاطر امرا معتقد آرسید

شگفته و مورد الطاف بی اکناف گردیده مقضی المرام بصوبه خود رخصت یافت و در همین چند روز سیاهه منصب پنجهزاری مع عطای
پالکی جهالردار علم و نقاره از حضور پادشاه حسب الطلب شجاع الدوله بمهابت جنگ رسیده قدر شوکتش افزود و چون مهابت جنگ مرد دانشور
با فرهنگ و اولو العزم رفعت آهنگ بود شروع بانتظام عظیم آباد و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و رعیت و تادیب و گوشمال زمینداران
و مفسدان متمرد و جمع نمودن بهادران صاحب شمشیر و مدبران روشن ضمیر اشتغال ورزیده در اندک زمانی سامان ریاست و سروری
و اسباب ثروت و برتری مهیا ساخت و یوماً فیوماً در ازدیاد مواد استعداد میکوشید از اتباع در هرکس که وضع تکبار مشاهده می نمود
در تنبیه او و ترتیب دیگران بقدر حاجت توجه می نمود عبدالکریم خان نامی افغان روهیله که قریب هزار و پانصد کس از قوم خود
رفیق داشت و در شجاعت و تهور کسی را برابر خود نمی انگاشت و فی الحقیقت چنان بود که می پنداشت مهابت جنگ اول از دست
او کارهای عمده گرفته میخواست که بقانون نوکری مطیع و منقاد بود و از جاده اطاعت پای خود بیرون ننهد اما افغان مذکور
که بهایت مغرور و از احدی در دل او اندیشه خطور نمیکرد اوضاع سرکشی و تجبر پیش گرفته متنبه نمی شد و خود سری آغاز نهاده دم
استقلال میزد مهابت جنگ دید که با او مماشات نمودن نخوت او و دیگران افزودن است بلکه در قانون خود سیاستش ضرورو
مسامحه در اینجا از آداب ریاست دور می نماید صلاح آنکه او را بسزا باید رسانید تا دیگران را عبرت شود روزی بالبعضی از
همراهیان خود مثل والد راقم و چندی کس دیگر که اعتمادی برآنها بود استشاره نموده فرمود که فردا هرگاه آن افغان بیاید او را بتقصیرات
سرکشیهای پیش مواتب ساخته سر از تنش باید برداشت چون او با ده کس برای مجرا رو برو می آمد و صد دو صد کس از همراهیانش
بیرون دروازه می ماندند و خود هم نهایت تهور داشت هرکس هوس مقابله او نمیتوانست نمود بنابرین دو سه کس را که لائق جنگ
او بوده اند باینکار مامور نمود و صبح حسب الحکم بعمل آمده دود نخوت جمیع گردن کشان فرو نشست و رعب مهابت جنگ در
دل نوکران چنانچه باید جا گرفت و زمینداران صوبه مذکور که اکثر متمرد و مغرور بوده اند از بعضی ها که گستاخی و خیره سری
بعمل آمد سزای لائق تقصیر در کنارشان نهاد و برخی را از بیخ و بن بر انداخت و چندکس که آثار اخلاص و عقیدت از
سیمای آنها هویدا بود بمراحم فرموده ممنون احسان و رفیق جانفشان ساخت و شجاع الدوله را راضی و خوشنود داشته
بانتظام صوبه و استحکام مبانی دولت خود میپرداخت الحال باز احوال دارالخلافه بنابر انتظام اخبار سمت نگارش یافته بعد ازان انشاء
الله تعالی احوال مهابت جنگ و صوبه عظیم آباد و بنگاله رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد + + + + + +

ذکر متعین شدن امیر الامرا صمصام الدوله و وزیر الممالک اعتماد الدوله باهم بتنبیه باجی راو مرهته و پایان احوال این مهم +

قبل ازین اشعار رفته که محمد شاه یادگار خان کشمیری را برای جواب و سوال با مرهته بوساطت و جیا سنگه گری راجه
جی سنگه سوائی فرستاده و صوبه داری گجرات و مالوه هم بآنها داده بود و چون در انجا عمده مقاله مواهب دلپذیر حضور تاثیری
نکرد و بخشیدن صوبه گجرات و مالوه تسکین التهاب آتش حرص آنها نه نمود بلکه مقصد و رجوع بیشتر از بیشتر دیده مغرور تر گردیده دست
از تمرد و گستاخی باز نکشیدند و مصدر شوخیها میشدند روز یکشنبه هفتم ذی القعدة الحرام سنه ۱۱۴۹ هجری بعد مرور یازده گهری
روز امیر الامرا صمصام الدوله برای تنبیه غنیم رخصت یافت و یک بالا بند مرحمت گردید همان وقت امیر الامرا بی آنکه بخانه خود برود
به تلپت که بفاصله نه کروه از شاه جهان آباد است رفته فرود آمد در روز شنبه بیستم ماه و سال مذکور قبل از نصف النهار عماد الدوله

شهره بیاتش صلاح ناصره و شهر لطافت لااله نحمده بانمان مامور سال سر حسن بود این فعل تو مسیر واسطے رافت و مهربانی
بنگاله کرلقب جنة البلاد دارد و در عهد او رسم ساخته بود و ملتی ملا در ایام دولت و سایه ابتش کمال امن و امان و دعا
گوئی عمر و دولت امداو با ایشان طب اللسان بود سرافراز خان را به سپهر سالار دیوان صوبه مقرر داشته محمد تقی خان
پسر دوم خود را چنانچه سبق ذکر یافت صوبه داری اوڑیسه گذاشت و جهانگیر نگر ڈهاکه مرشد قلی خان بهادر رستم جنگ
داماد خود مقرر بود و صوبه داری رنگپور بنام سعید احمد خان برادر زاده وسطی مهابت جنگ پسر حاجی احمد و جاگیر
اکبر نگر معروف براج محل بنام زین الدین احمد خان برادر زاده خورد مهابت جنگ که داماد مهابت جنگ هم بود مقرر شده بخشی گری
فوج و ادارتش محمد خان برادر زاده و داماد کلان مهابت جنگ تفویض یافت جمیع عظام امور و معامله مالی و ملکی که دیگر
و حاجی احمد و رای رایان عالم چند و جگت سیتهه فتح چند مرجع حل و عقد و مستشار شجاع الدوله بوده کارها با اهتمام میرسانیدند
تا آنکه خواهد ... تعمیر گردیده صوبه داری عظیم آباد ضمیمه صوبه بنگاله گشت و امیر الامرا صمصام الدوله سند بنام
شجاع الدوله فرستاد +

انضمام یافتن صوبه عظیم آباد بصوبه بنگاله و رجوع شدن نظامتش بمهابت جنگ و شروع عروج دولت آن عمدهٔ امرای با فرهنگ +

شجاع الدوله در صوبه داری عظیم آباد با دولت خواهان استشاره نموده که چه کس را به نیابت گذاشت و شجاع الدوله احمد
از رفقا اولی این کار بدانسته خواهش که یکی از پسران خود را به نیابت آنجا مقرر نماید با دیگر سرافراز خان بیت جعفر خان
نواسه شجاع الدوله عده کبیر برادر داشت و محمد تقی خان پسر دوم را که نگاه دوستی نمی‌نمود سر دیگر تجویز نکرد تا موافقت الامر
سبب شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک را بر طلب و حدود صوبه مذکور لصوبه اوده و اله آباد و بهار و اورنگ آباد تعلق
دارد خواهش و سوال نا صوبه داران هر صوبه و صدد لست آن برادر محمد علی وردی خان دیگری نمی‌تواند نمود و نتوانان
لے عرض تصدیق قول شجاع الدوله نموده برایشان رالیس تحسین نمودند و شجاع الدوله نیابت صوبه عظیم آباد با منصب
منصب که مع اصل و اضافه پنجهزاری باشد و خطاب بهادری و مهابت جنگی مع پالکی جهالردار و علم و نقاره برای
محمد علی وردی خان بهادر مهابت جنگ تجویز نموده برای منصب و مراتب مذکور و عرضداشت وکیل خود بپادشاه
عرضداشت نمود که تشریح مرحمت شود و با امیر الامرا نگاشت شجاع الدوله بعد تقرر این کار بنام محمد علی وردی خان
با مراتب احسان خود خان مرقوم را از درجم سرالملبد خلعت صوبه داری عظیم آباد از طرف خود داد بعد از آن
شجاع الدوله مهابت جنگ را پیش خود خلعت و فیل و شمشیر و جواهر و سند نیابت داد و افواج ملازم سرکار خود بقدر
حاجت همراه داده بانتظام مهام صوبه عظیم آباد رخصت فرمود چند روز قبل از این عروج که مهابت جنگ را امیر آمد
از بطن دختر کهترش که زوجه زین الدین احمد خان بود پسری متولد گردیده میرزا محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون
پسر نداشت همین دختر زادهٔ خود را بعد پسرے برگرفته پرورش می‌نمود و آمدن این دولت خداداده بیمن قدم
او شمرده تعشش دو بالا گردید پس خود داماد خود را مع بعضی از رفقای دیگر استیذان تعیناتی از شجاع الدوله نموده
همراه گرفت و از مرشد آباد بعزیمت ... عظیم آباد گردید و بعد انقضای یکسال ... شجاع الدوله

مراسلات فرستاد کاشش بسر رسیده باشد چون متیقن گردید که جعفر خان مهمان پنج شش روزه دنیاست شجاع الدوله مع محمد تقی خان
وغیره رفقاے خود بتدریکه لائق ومناسب دانست از کتک به در بعض جاها از راه خشکی ودر بعض مواضع بسوارے کشتیهاے
مهیا بطرف مرشدآباد نهضت نمود و پسر خود محمد تقی خان را که از بطن زنی دیگر غیر دختر جعفر خان بود در کتک نائب گذاشت
در راه خبر انتقال جعفر خان شنید چون چند منزل پیشتر آمد اسناد صوبه دارے وغیره نیز رسید ورجائیکه فرمان اسناد از حضور
پادشاه رسیده بود آن مکان را مبارک منزل نام نهاد و روز وشب ایلغار نموده بجلدے هر چه تمامتر بدارالحکومة جعفر خانی
رسیده در چهل ستون که دیوان عام ساخته جعفر خان بود مع رفقاے خود نزول اجلال نمود وبمجرد رسیدن مردم خود را
فرستاده احضار عمله پادشاهی مثل وقائع وسوانح نگار وغیره فرمود بعد حاضر شدن آنها بر مسند امارت جلوس فرموده حکم
بخواندن فرامین واسناد و نواختن شادیانه دولت خداداد نموده نذور مبارکباد گرفتن آغاز نهاد پسرش علاء الدوله سرفراز خان
که جوان نادان وبزعم خود ولی عهد وجانشین جد مادرے خود جعفر خان بود وخاطر جمع داشت که دیگرے را مجال تصرف درین امر
نخواهد بود وقتی خبردار و از خواب غفلت بیدار شد که صداے نقاره دولت پدر بگوشش رسید وچون از دارالحکومة بمسافت
یکدو میل راه می بود بعد وصول خبر متحیر گشته از عمله ورؤساے فوج خود استشاره نمود که چه می باید کرد همراهیان اکثرے
یکدل ویکزبان گشته معروض داشتند که الحال که سند پادشاهی هم بپدر شما رسیده و بر خزاین ودفائن جعفر خانی
و مسند حکومت وکامرانی قابض و متمکن گردیده چاره غیر از اطاعت نیست علاء الدوله تن برضا داده جریده سوار گردید
و شرف پابوس پدر دریافت و نذر مبارکباد چارونا چار گذرانیده بساط منازعت درنوردید شجاع الدوله بنابر سرانجام
مهام مالی وملکی برای رزین خود وبعد از آن باستشاره مخلصان دولتخواه مثل محمد علی وردی خان وبرادرش حاجی احمد
رایان عالم چند که دیوان قدیم او بود وفی الحقیقة در فرقه هنود لیاقت اعتماد واقتدار داشت وبعض دولتخواهان دیگر مثل جگت سیته
فتح چند که دولت وساهوکارے او از اعتبار کرورها گذشته در زمان خود نظیر نداشت بناے کارهاے خود گذاشته در باب
عدالت ومعامله خلق الله با همدگر برگفته احدے از مقربان اعتماد نکرده بمقدور خود تفتیش واستکشاف احوال طرفین می نمود
وبنفس نفیس خود استماع سوال وجواب هر یکے نموده بکنه سخن می رسید وحق بطرف هر که می بود طرفش را پاسدارے نموده احقاق
حق میکرد هر چند طرف مخالف اقرب منسوبان واولیا واجب الصدقا بوده باشد ونیز در عهد جعفر خان جمیع زمینداران ومالگزاران
صوبه بنگاله مقید وبانواع شدائد مبتلا بوده اند وذکر تعذیب وتعذیر که در زمان او بر زمینداران ودیگر خلائق اشتهار دارد حیف
کاغذ ومداد است که بذکر آن صرف کرده آید مطابق رسوم وعادات اوست مضمون این بیت مشهور سعدی **بیت** نباید
برسم بد آئین نهاد * که گویند لعنت بران کین نهاد * شجاع الدوله بعد تمکن بر وساده امارت زمینداران وغیره مقیدان را طلب
داشته آنها را که بے جرمے وجهتے درین بلا بوده اند سر داد وزمینداران ومالگزاران را که مقید بوده اند احضار فرموده خود
از هر یکے از آنها پرسید که اگر شما ها را بطور خود گذاشته از این حبس رهائے دهیم در مالگزارے وفرمان بردارے حال شما
چگونه خواهد بود آنها که از مدتے مبتلاے انواع عذاب وبلایا بوده اند زبان بدعاے بقاے عمر ودولت وسپاس وثناے
شجاع الدوله برکشودند وهمه ها یکزبان گشته عرض نمودند که مالگزارے وفرمان بردارے هزار چند از بیوقت زیاده تر
بعمل آورده تابع فرمان ورضاجوے بندگان این آستان خواهیم بود واین ملتمس را موکد بعهود ومواثیق عظیمه نموده
قسمهاے غلاظ وشداد درمیان آوردند وبناے نشان زر بوساطت جگت سیته گذاشته شجاع الدوله هر یکے را

جمیع صفات پسندیده موصوف جعفر خان در همه امور برعکس او صفتش معروف بود و در آن شجاع الدوله ربیب السابق الذکر بادر علاء الدوله
سرافراز خان بهادر حیدر جنگ اگرچه در نیکوکاری شایسته اطوار بود اما بار اطاعت پدر خود و به سبب کثرت عشق شجاع الدوله
نسوان دیگر مع پسر خود همراه پدر در شهر مرشدآباد که ساکرده جعفر خان و بنام مشایخ او که مرشدقلیخان بود موسوم گردیده اقامت
می‌ورزید و مع پسر خود علاء الدوله در کمال احتشام بسر می‌برد چون نادر محمد سلطان و در وی حال بهادر صلابت جنگ هم از قوم افشار
و با شجاع الدوله قرابتی داشت و صلابت جنگ مع پدر خود میرزا محمد نام و برادرش حاجی احمد نام در سلک رفقای اعظم شاه
معفور انتظام داشت بعد کشته شدن آنحضرت خود هم خانه‌نشینی به سبب افلاس گرفتار آمده در ابتدای عهد محمد شاه اول پدر
صلابت جنگ خود را به شجاع الدوله رسانید و آمدن میرزا محمد را مغتنم شمرده و سلوک لایقی نموده رفیق خود ساخت با استماع این خبر
صلابت جنگ را که میرزا محمد علی نام داشت برفاقت شجاع الدوله به عشق بسر رسیده قاصد بنگاله و اوریسه گردید و صلابت جنگ هم
و اهل خود را نزد شجاع الدوله رسانید چون میرزا محمد علی صلابت جنگ هوشیار مزاج‌شناس و آداب‌دان دید پاس الکمال شمائت
و دلاوری که بود شجاع الدوله ورود او را از رفقای غیر مترقبه شمرده به رفاقت او را ساخت طالع و عروج سپهر اقبال او بود داشت
و میرزا محمد علی مذکور بوقتاً فوقتاً در مراتب اختصاص بیشتر گردیده به مرتبه عالی ترقی نمود چون صحبت شجاع الدوله با میرزا محمد علی
با حسن وجوه درگرفت و شمه از اخلاص و یکجهتی یافته بعد از استحکام به برادر خود حاجی احمد را مع متعلقان اولاد
و عیال خود از شاه‌جهان‌آباد طلبیده است و حاجی مذکور مع جمیع عیال و اطفال به صوبه اوریسه آمده به شرف ملاقات برادر و سلک
رفقای عهد شجاع الدوله انتظام یافت هر دو برادر چون در امور دنیا شعور وافر و در حسن آداب و اخلاق بهره شایسته فرد تقید
بنای دولت شجاع الدوله داشته و اهتمام ایشان استحکامی پدید آمد و بندوبست و محال صوبه اوریسه به امانت مدیر ...
اینها به غیرت میرزا محمد علی که با امانت رای و تدبیر صائب هم در ذات خود مجتمع داشت در جمیع امور زیاده اعتبار رسیده و بنام
و جمیع رفقای شجاع الدوله نام و نشان و عزت و شان به هم رسانیده محسود امثال و اقران گشت و شجاع الدوله برای او منصب
مناسب حضور با خطاب محمد علی وردی خان از حضور پادشاه بوساطت وکلای خود طلبید چون جعفر خان با داماد خود
شجاع الدوله اندک سرگران و به گنجایش راضی نبود و میخواست که علاء الدوله نوه او بعد از او که بنام دیوانی صوبه بنگاله
داشت نظامت هم داشته قائم مقام او باشد سرانجام درین خصوص وکلای خود نوشته دخواه نمود و بالعکس خود داماد
صلابت و شجاع الدوله مقصد آگاهی یافته از محمد علی وردی خان و حاجی احمد درین باب استشاره نمود هر دو کس سرکار
مناسب وقت و مقام التماس نموده تجویز نمود چند کس هوشیار زبان‌آور در سرکار رسالت و وکالت حضور تعین کنانیده به توقیع
عرائض سرکار پادشاه و امیر الامرا با این سی عبارت ملائمت اسلوب و تقریر دل‌پذیر مرغوب قلم پسندیده رقم خود متضمن ...
حصول اسناد صوبه بنگاله و اوریسه و دیوانی وغیره کارها بنام شجاع الدوله نگاشته مردم کار را با استعمال و ایلغار روانه
دار الخلافه شاه‌جهان‌آباد نمودند مردم متعدد فرقه سپاه از رفقای دیرینه شجاع الدوله را در ظاهر بر طرف کنانیده رخصت کردند
که به مرشدآباد رفته متفرق شدند و یک بار الامارة منتظر خبر رسید شجاع الدوله در خانه جعفر خان که دار الحکومه آنجا بود ماندند چون
مردم سرکار بر یک رسیده بود بار دیگر الاسناد برق از کتک تا مرشدآباد نصیبی بود که بیماری قابل سواری خود دو
سپاه ... ده ملا ... فراهم آورده دو کر بکند است تا سرکاه ... جعفر خان رسد ملاقوف روانه مرشدآباد شود
که پیشتر داکهای خود در سرکار وصول حصول اسناد شاه‌جهان‌آباد رسانیده بود که شهر بور احمار مرشدآباد و دار الحکومه مع

مرد قیاسے بود و اکثر صفات حمیده داشت سر رشته ارادت لشاه بهیک نامی درویشے درست نموده نهایت ارادت بهم رسانیده و پیر پرستی شیوهٔ خود ساخته مصروف رضا جوئی او بود ❊

مجمل ذکر فخر الدوله برادر روشن الدوله و عزل او از صوبهٔ عظیم آباد و انضمام یافتن صوبهٔ مذکور بصوبه داری بنگاله

بعد از نصرت یار خان فقیر را معلوم نیست که کدام کس بصوبه دارئے عظیم آباد و پتنه مامور شدند اینقدر رسیده ام که اغلب در سلطنت محمد شاه بعد از سنهٔ ۱۱۴۰ هجری یا سالے کم و بیش فخر الدوله برادر حقیقی روشن الدوله صوبه دار عظیم آباد گردیده پنج شش سال بصوبه دارئے آنجا اشتغال داشت اما چون بسبب سواد محض و متکبر بود و اکثر اعمال او بسفاهت و سفلگی اشتمال داشت و نهایت مغرور و زود رنج بود با شیخ عبد الله که از مدتها مدار المهام صوبهٔ عظیم آباد و مرجع معاملات آنجا مے بود و صوبه داران سابق گاهے نائب خود و گاهے متعهد صوبه اش ساخته بودند در افتاد بعلت آنکه شیخ مذکور مرد با عزت و اعتبار و بزرگ بود و اکثر اشراف و زمینداران آنجا اکثرے بلکه همه با او موافق و متفق بوده اند جماعهٔ ذوان سپاه آن مرز و بوم نیز با او در مقام انقیاد و اتحاد بوده نهایت ادب و احترام او مے نمودند بر امور سهل در او پیچیده کاوشها آغاز نهاد و در پے ایذا و اضرار او افتاد او بنا بر ناچار رسے از شهر عظیم آباد و خانه مملوکه خود که دران بلده داشت عبور گنگا نموده در قلعه سوائیچ که ساخته او بود در انجا مواضع چند زر خرید داشت رفته آزرده خاطر نشست فخر الدوله دست از او بر نداشته متعاقب خود هم عبور کرده شیخ مذکور را دران قلعه محصور نموده به تسخیر قلعه پرداخته آزاده بیچیر متے او را جازم گشت او بنا چار با برهان الملک که صوبه دار اوده بود توسل جسته ماجرای خود و آزاده فخر الدوله ظاهر ساخت و بعد از طلب برهان الملک بمردانگی از ان قلعه بر آمده باستعجال خود را بحدود صوبه او رسانید و از آسیب تعدی فخر الدوله محفوظ مانده خود را بحضور برهان الملک رسانید و عزت و اعتبار لائق بهم رسانید و فخر الدوله بے نیل مقصود سر بسارے کشیده برگشت و بعد چندے روز با خواجه معتصم برادر امیر الامرا که در ظاهر بلباس فقرا و مشائخ مے بودند و در حقیقت بشان و شکوکت امرای عظیم آباد دلبر مے بر در حرکات سبک و سفیهانه بعمل آورده او را آزرده خاطر ساخت خواجه مذکور نهایت ملال و آثار آزردگی از وے بظهور رسانیده روانه شاه جهان آباد گردید و بعد ورود بدار الخلافه با برادر خود صمصام الدوله ملاقات نموده احوال فخر الدوله ظاهر ساخت صمصام الدوله بمجرد استماع از جا در آمده فخر الدوله را تغییر کنانید و صوبه دارئے عظیم آباد را ضمیمهٔ صوبهٔ بنگاله نموده سند صوبه مذکور بنام موتمن الملک شجاع الدوله شجاع الدین محمد خان بهادر اسد جنگ داماد جعفر خان که دران آوان بانتقال پدر زن خود صوبه دار بنگاله بود فرستاد و فخر الدوله تغییر گردیده روانه شاه جهان آباد گردید ❊ ❊

ذکر مجمل احوال شجاع الدوله داماد جعفر خان ناظم بنگاله و ما یتعلق به ❊ ❊ ❊

مخفی نماند که شجاع الدوله اصلش از برهانپور صوبهٔ دکهن و نسب او بقوم افشار که فرقه از اتراک خراسان است میرسد از مشاهیر صوبه مذکور بود در ایام اقامت اورنگ زیب بدکهن بمصاهرت جعفر خان دیوان صوبه بنگاله که آخرها نظامت آنجا هم داشت انتساب یافته بهمراه او بیبود و سیر زمان که اعتبار جعفر خان ازدیاد یافت اقتدار او هم اعتلا پذیرفت تا آنکه جعفر خان بنظامت و دیوانے صوبه بنگاله و اوڑیسه اختصاص یافت شجاع الدوله دران عهد باعانت او صوبه دار اوڑیسه و دران صوبه بانتظام آنجا اشتغال مے ورزید سببش همانا آنکه بنا بر منافیت مزاج که با پدر زن خود داشت صحبت فیما بین جعفر خان و شجاع الدوله چنانچه باید در نمیگرفت و اکثر بجدا سالے و دورسے از جعفر خان راضی بود و شجاع الدوله در کمال جود و معدلت و باخلاق حمیده

نگاشت که تنبیه ابدالی و پاس آبروی سلطنت اسلام کمر همت باید بست و توقف نباید چون معین الملک نهایت جرأت داشت و لشکر دیگر
همراه داشت در شکار گاه که نزدیک حضور گشته از منزل خود با جهان آباد برآمد و اقامت راه در عشره دوم جمادی الاخر سنه
مذکور از راه آب سیر رسید از آنجا که سلطان احمد شاه نیز از آن ملک بر آمد چون معین الملک در پیش ابدالی سر راه داشت
که نهایت غرور داشت و بر پیش روی ابدالی استقرار یافت و صف آراست و بر بالای آن که معین الملک از آن جا رسیده داخل خیمه خود گردید
و آنجا قدری از عبور جانب ... که سپاه سرکار و ابدالی خبر رسانید که ابدالی جامه سبز در بر و رسید سفید بسیار بلند دارد و همین
داخل خیمه گردید ابدالی که در کمین نشسته بود از بهر سپاه علی الوجه موج فوج نمایان گردید معین الملک عجلت نمود
و سوار شده تا کید آراستن صفوف نمود بعضی از یاران رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند و منصوریکه دران عجلت میسر آمد
اندک ترتیبی در فوج صورت گرفت معین الملک دران وقت جامه سبز که در بر داشت با لباس سفید در بر داشت و ابوالبرکات خان که یکی
از سرداران و عمده ملازمان بود تصادفاً او هم دران روز لباس سبزی در بر و ریش بلند سفید داشت ابدالی او را معین الملک
تصور نموده جهت ترتیب او گماشت و با فیل سواران مستعد جنگ بر سر آن تاخته او را در آویخت و بر و یک
فیل او جوانان رسانیده و اسب را جا ساییده و تیری که در دست داشت بعد مقاومت بسیار جان رسید آتش زد که سنان
تیر در پیشانی او بیرون جسته ریخته و شهید گشت و اکثر همراهیان معین الملک را از دیده آمد آمد او کار از اختیار
افتاده پای ثبات و قرار برجا ماند معین الملک با معدودی از خود که پای جرأت بسیار بر جا بود مقتضای
غیرت و جرأت قدم جلادت پیش گذاشته ابدالی و فوج همراهیانش بر ترتیب پای خود گرفته در مقابل حامی سر دست ...
استیلای شوکت آورده و تیر و شمشیر با فوج مخالف در آویختند در جنگ که یکی از اقربای ابدالی و رفیق معین الملک
بوده ابدالی را ساخته معین الملک ساساییده و خود ... ساخته مقابل ابدالی شد و سر دور انداخته جمیع در ...
نعل آمده ابدالی از دست در جنگ و هم تیر معین الملک شکست افتاد و لشکر بعزت از دست بر پرچم علم معین الملک
در دیده فتح و ظفر نصیب اولیای دولتش گردید معین الملک سجده شکر الهی تقدیم رسانیده و شادمانه ظفر نواخته داخل ...
شد و سر ابدالی را بریده پیش پادشاه فرستاد و پادشاه بدیدار آن خوشوقت گشته ... قمر الدین خان فرستاد و خود و چند روز
در آنجا مقام کرده و لشکر را فراهم آورده صفدر جنگ بهادر چنانچه مذکور گذشته تعاقب ابدالی به شتاب نمود و اول روز
چهارشنبه بیستم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نمود و یک هزار و نه اشرفی و یک چهره ... گذرانید
و کوکا خلعت و سرپیچ مرصع و خنجر مرصع و شمشیر مع اسپ و فیل سرافراز گشت و در روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره
حسب الالتماس ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده معین الملک بود و شیخ عبدالله و غیره سرداران ...
معسکر رخصت شدند سیس آنکه ... آمدن مرهته که از پسر ابدالی و کمک خود آورده بود معروض داشته بود و بعد ازین عرصه
روز یکشنبه ... ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کشمیری را که مرد خردمند هوشیار و از رفقای
معتمد امیر الامرا صمصام الدوله بود نزد راجه جی سنگه سوائی و راجه راو ... مرهته که بر تسخیر ممالک هندوستان از طرف
راجه ساهو مامور گشته بود مع اسناد صوبه صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود که نزد و سی ...
دلجوئی و تالیف قلوب مرهته و ترغیب اطاعت حضور و تطمیع بانواع مکارم و مراحم برساند و سنگه را در حصول این
مأمول واسطه گرداند و نیز درین سال سنه یکشنبه چهاردهم ذی الحجه پاسی از شب گذشته روشن الدوله ظفر خان بهادر [illegible]

ضابطه خنگبسا او بطور چپاو رسے وقزاولے است در اثنای راه یا او جا بجا برنخورد و مظفر خان تا سرونج رفته سکونت ورزید و مرهٹه چند ماه او را در آن میدان مصور طرق وصول اجناس غله مسدود نموده دائم الاوقات در ستیز و آویز بود و مظفر خان کوچ و دار نموده انتظار حکم پادشاه و امیر برادر خود می‌کشید چون حکم معاودت صدور یافت مظفر خان بهادر بلشکر آنجا پرداخته بملازمت پادشاه و برادر عالی جاه خود شتافت و در روز سه شنبه بیستم محرم الحرام ۱۱۵۱ هجری شرف کورنش پادشاه دریافته بعطای لشکر جرار سرافراز گشت و بعد وصول به شاهجهان آباد که منتهای مامول و کمال مراد بود داد صدقات و نذور حسب معهود بعمل آمده هواخواهان شکر بی پایان بر سلامتی آن امیر عالیشان تبقدیم رسانیدند و مخلصان بر حسن تدبیرات که درین سفر از آن سردار خجسته سیر بوقوع آمد تحسین و آفرین بر رای رزینش نموده ورود فیض آمودش را مع الخیر از مغتنمات شمردند و اکثر اوقات بر زبان مصاحبان مزاحدان این مصراع مذکور بود **مصراع** این کار از تو آید و مردان چنین کنند ❊ و هم درین سال شاهزاده عالی تبار مغفور پسر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدهم محرم برحمت حق پیوسته در مسجد و مقبرهٔ والده خود که پایورسے که بتعمیر پادرش بوده مدفون شد و هم درین سال اول روز یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه امیر الامرا صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدین خان بتنبیه مرهٹه رخصت یافته سر دو بهادر مثل مظفر خان تلاش نا نموده معاودت نمودند و غنیم لئیم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبهٔ سانبهررا که قریب بصد کروه از شاهجهان آباد دست تاخت و فوجدار آنجا معروف بفخرو و سه چار فیل و قریب به سه لک روپیه مال و اسباب خانه خود بمرهٹه داد نا دست ازو بردارد مرهٹه قناعت بران نکرده فخرو را چنانچه خواست غارت نموده با یک رخت لباس که پوشیده بود سر داد و قاضی قصبهٔ مذکوره بحمیت جاهلیت کار فرما شده عیال خود را کشته با مصلحت هنود جوهر نموده با مرهٹه تا جائیکه دستش میرسید جنگیده و آخر الامر مجروح بر در سرای خود افتاد داد حق انسیت که داد غیرت و مردانگی داد و بتاریخ هیجدهم ربیع الثانی ۱۱۵۱ هجری آخر روز چهارشنبه باران بشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدهم همچنان بشدت بود و اکثر عمارتها افتاده در سرای روشن آرا دریاچه آسا جیان طغیان نمود که بجا نهایتش بقدر قد آدم آب جاری بوده و از اکبر آباد خبر رسید که نوزدهم روز پنجشنبه در آنجا هم چنین شد ❊

سر بر آوردن اراڑو زمیندار چکله کوڑه و کشته شدن جان نثار خان بر دست او و بنعیین عظیم الله خان و قمر الدین خان درین خصوص و تنبیه یافتن او از دست برهان الملک

در اختلال احوال سنین ماقبل اراڑو زمیندار چکله کوڑه حاکم خود جان نثار خان برادر زن اعتماد الدوله را بمشاهده سبکی اوضاع سلطنت بکشت و اسباب او را غارت نموده عیالش را متصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الله خان را فرستاد تا تنبیه او کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور که مرد منهور مفسد شریر بود بعد ورود عظیم الله خان نیز نه قمر الدین خان مکان سکونت را خالی گذاشته چندی روز بنزوایا بے صحرای دیار خود که اندک صعب المسالک بود رفته آرامید عظیم الله خان بی بهره از حمیت و ایمان گوشمال آن بدسگال را سهل شمرده چندی در چکله مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان تورانی وغیره را بحکومت آن چکله و تادیب زمیندار مذکور گذاشته خود بشاهجهان آباد معاودت نمود و اراڑو مغرور تر گشته بعد عطف عنان عظیم الله خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکله داران رسیده همه را بجان کشت اعتماد الدوله وزیر که از حمیت محروم و در تدارک بنظام چنین امور بنابر بے جراتیها معذور بود ناچار گشته درین خصوص رجوع به برهان الملک بهادر که صوبه دار اوده بود نموده مبالغه

سر برایت نمود و اسماء حال نهیں بود انا الحمید اهتد که پایان آن تپ بحرو ما نیست اسما مید و هیچ کس سیامات گر تکلیفے کو دل جاں رسیده بود دوست سند و در سنه ۱۱۸۵ هجری در ماه رجب مبلغ پنجصد و صد و بیست دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سرا موسع استداد یافت که در تمهیر شاهجهان آباد و دهلی کهنه سرتا آب و کسو و غیره و مرد و ملک بعض آنها سے ماده کے هیچ لست و هم ارا سماں برف رستغفار و مانامے ماند +

بر آمدن پادشاه بطرف اکبرآباد و بر و تهیه بطریق سیر و شکار و از آنجا عبور نمودن دریای جمنا برای تنبیه مرهٹه و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت بحضرت سیدار

روز سه شنبه بیستم رجب المرجب سنه ۱۱۸۵ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع مسعود از قلعه دار الخلافه شاهجهان آباد برای سیر و شکار بطرف اکبرآباد در سر و تهیه کوچ فرموده و قریب کمیاه در سو بپ و بیر و تهیه تماشا سے شکار نموده اعتماد الدوله قمر الدین خان با میر الامرا صمصام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشرف و شمول ماند و بعد از ان معاودت نموده در باغ معروف شال کشور و نزول اجلال فرموده چند روز بسیر و تفریح آنجا مسرت اندوز بوده عبور دریا سے جمنا نموده در باغ ... دوازده روز وقف کرده خبر شوخیهاے مرهٹه در حدود سرحد اکبرآباد استماع نموده باراده گوشمال آنجماعه سال ... بعجلت نموده بکنار دریا چنبل و بیشتر نزدیک ... تشکیل معسکر ساخته همت بست و در مقام داشت بعد استماع خبر رسید آنجماعه از حدود مذکور بطرف ملک ... نزدیک حریده آباد آمده و در راه سوال سال مذکور به دهلی وارسال در محل دولتخانه مبارک رسید +

ذکر رخصت نمودن پادشاه صمصام الدوله مظفر خان را تنبیه مرهٹه و بعض سوانح دیگر

روز یکشنبه سا... دهم رمضان المبارک سنه ۱۱۸۵ هجری سه و نیم ساعت از روز بر آمده مظفر خان بهادر ... سر آتش را ... صمصام الدوله برای تنبیه مرهٹه رخصت و خلعت یافته بالوقت نزدیک بار ... در باغ ... پس بعد آنکه سپاه آید رفته منزل گرفت آنکه مرهٹه بعد از تسخیر صوبه هاسے گجرات و مالوه چون تمام ... از حضور لعل به آمد راه گمساو ... و دست طلب دراز کرده آهسته آهسته قدم پیش ... و احتیاط بیش گذاشت و بعد انقضاے سر سهل ... یک دو محال از ملک پادشاهے متصرف خود مے آوردند تا آنکه بمرور دهور و انقضاے اعوام و شهور تا گوالیار که از حصار شاه دور ... و ما اکبرآباد ... قرب ... شعور گشته دم سطوت و اقتدار ... و اصحاب باطن ... مرهٹه کوشیده و ما شمال ... التهاب آتش ... و ... دیگر بلاد و دلالت نموده حادثه مذکوره را دیر ... تمہے ساخت و مرهٹه که بعض ارکان سلطنت دریافته خود ... در باطن ایشان داشت ... تحریک آصف جاه ... و ... جاگیرات امرا ... محالات خالصه سرکاریه ... گماشت چون ... تاراج مرهٹه از حد و دگوالیار ... بود و ... محالات متعلقه اکبرآباد و اجمیر بود ما میر الامرا ... درست ... لا علاج و ناچار گردیده ... مظفر خان را که ... سے ... سپه و ... مرهٹه ... ساخته از حضور رخصت ... دیگر ... افواج پادشاهے و ... رساله ... همراهی خود ... نموده ... استیصال ... و ... سپه سالار مذکور ... اقتدار ... بعزم رزم مرهٹه روبراه ... مرهٹه که

تا قائم بیگ [illegible] رفقا [illegible] تمام [illegible] افاغنه [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] بجمعیت قوت فراهم آمده به قلیل [illegible] از زنان غضنفر جنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام نتوانستند
شد [illegible] قائم جنگ [illegible] رفت غضنفر جنگ رسید [illegible] که دران [illegible] الٰه آباد رسانیدند
[illegible] غضنفر جنگ ثابت کرده
[illegible] الٰه آباد [illegible] مبارز الملک [illegible] تقصیرات [illegible] صوبه داری الٰه آباد دادند مبارز الملک
[illegible] افغانان [illegible] صوبه مذکور [illegible] گذاشته [illegible] آمد و رفت در بار
[illegible] در همین ایام حیدر قلی خان بآتش [illegible] جان بجان آفرین
سپرد [illegible] جمادی الاول سنه [illegible] هجری [illegible] محمد یار خان که صوبه دار شاه جهان آباد
[illegible] امیر الامرا [illegible] خان بود برحمت حق پیوست و در سنه مذکوره روز جمعه خدمت میر آتشی
[illegible] صمصام الدوله [illegible] شد درین سال چهارم شوال بارود خانه برهان الملک را آتش گرفته منار فیروز شاه
[illegible] از جا [illegible] انداخت و هم درین اوان نجم الدین علی خان برحمت الٰهی
واصل گردید [illegible] صوبه داری اجمیر [illegible] مظفر خان شد در روز سه شنبه [illegible] جمادی الاخری سنه [illegible] هجری
پادشاه [illegible] و در سه شنبه هفتم شعبان المعظم سنه مذکوره راجه ابهی سنگه پسر مهاراجه
اجیت سنگه [illegible] گجرات آمده [illegible] استماع نمود که فتنه مرهته شیوع یافته بوطن او که اتصال حدود گجرات دارد سرایت
نموده بنابرین رخصت یافته روانه جودهپور [illegible] دار الملک خود گردید و در روز جمعه [illegible] ماه مذکور سنه مسطوره کفش فروشان پنجابی
[illegible] جمع شده بنا بر دعوی خون یکی از آن جماعه [illegible] هندو [illegible] هنگامه [illegible] خانه جنگی نمود
[illegible] نعش او بنا بر طلب انتقام از پادشاه اسلام بر جا گذاشته چند روز تجهیز و تکفین نه نموده بودند [illegible]
ارکان ضعیف الایمان [illegible] باحقاق حق [illegible] چون طرفداری نیز بنابر نفسانیت
[illegible] تسلیه آنها [illegible] جامع مذکور ناچار ازدحام و بلوای عام نموده مانع نماز جمعه
جماعت گشتند [illegible] عزت نموده [illegible] دادند جمعه دیگر همچنان آشوب آنها اشتداد داشت بنابرین قمر الدین خان
وزیر و روشن الدوله [illegible] نماز جمعه گردید بجمعیت خود [illegible] امرای دیگر بمسجد در آمدند مستغیثان دل سوخته شروع
[illegible] امرای بی حمیت و دین نموده جسارت [illegible] از حد بدر بردند تا آنکه روشن الدوله [illegible] افاغنه
[illegible] بودند [illegible] کفش [illegible] افواج و رفقا و امرا [illegible] گفتند اعتماد الدوله
[illegible] رسانیده فتنه را اندک فرو نشانیدند [illegible] ترتیب
[illegible] تالیف و تسلیه فرموده اصلاح داد چنانچه گفته اند بیت که شکسته و بسته بهم پیوست + چو رگ زن که جراح
و مرهم [illegible] لیکن دران عرصه اکثری مبتلای فضیحت گشته غریب رستخیزی روی نمود و هم درین سال از آخر شوال
در تمام ماه ذی القعدة الحرام هوای شهر عفونت گرفته تمام سکنه شاهجهان آباد صغیر و کبیر به بیماری تپ مبتلا گشت و کار بجائی
رسید که بازارها [illegible] خالی و دکانها [illegible] افتاده شهر رونقی نداشت مردم می گفتند که چنین حال درین دیار گاهی ملحوظ
و مسموع نشده و گویند که شروع بیماری [illegible] الٰه آباد و اکبر آباد شده آخر از دهلی و شاهجهان آباد [illegible] پانی پت و سهرند لاهور

بسیار سلطنت بهم رسید که چنین امور از دست سوانان نا تمام ملک و دلاوران صاحب فرهنگ سر زد و از دست کم جرأتان
و ننگ هر کس آید بر باد برود چنانچه رشته سیر او سر رشته چنین در میدان کین چون شمشیر کشیدن صمصام الدوله مای تدارک
رعیه یاغیان و انتظام سلطنت ساده و تنها رعایا رسید و کار سرگذاشته میسر است که نیاز پای رعیت و سعد بابی
چست عارضه آسوده فراهم، و جسم ترسی ستی مثل آصفجاه و مرشد الملک الطائف الجلیل حاضر گردانیده بیات چون اراده در
اصواب و آتش از روی بر روی آب نه دمود و سر سرتیر یکی اندیشیده وحدت سلطنت یکسو داد کرد
دولت سستی پذیرفته سرمایه سرد میان طاغیان قوت میگرفت عرصه عاق برو بر سروکار ده آسمان حوادث و فتن
آماده تر میگردید. چنین مقام پادشاه ی سوی کتب صاحب سطوت می بایست که تحمل سکوت کردن کسان متمرد لعد بات
خلاف سروده از هیچ وجه سرکشند با امیرالامرای سل و ذوالفقار خان حسین علی خان می بایست که بدست جرأت گردن کشان
را دو نیم کند مود انگند ❊

شیوع یافتن سرکشی از رعایا متعاقد و حادثه حاضر شدن محمد خان بنگش از دست مرهتهٔ و لهیلهٔ صوبه الهٰ آباد

اوایل مربت صوبه گجرات و مالوه تسلط یافت واز حصر تمارسی که ایلچی پیامدگی سرداران مرهته رانم دوس ملک سیالی
مارعت ایکام و عمال سلطانی رحاطر حاکرت پلستی راو وغیره سرداران که الحق گجرات و مالوه شده بودند قدم خود پیشتر
گذاشته آهسته آهسته بوده بپای قرب جوار اکرا صوبه های الهٰ آباد و اکبرآباد وغیره بود متصرف شده مطمح توسعی
ملک بلند سال سب بیدا آنکه در همین اوان محمد خان بهادر غضنفر جنگ بنگش صوبه دار الهٰ آباد در تسخیر ملک بوندیله که
نظم راجه های آنجا از چهار سال که تمام گشته و فوج واپسی از الوس خود بسیار جاگیرات عالیه سر سایه و سامان
مناسب میسار و احل یا آن ملک بدو اکبر جا های بوندیل کشته اسیر شد و اماس خود در جهان بار که باره خالص
گشته نو ساس دیده و را الماک راجه مذکور سکونت ورزیده راجه بکوه دیگر ایران رفته که ملک آنجا متصرف بنگش
شد و شوکت سلسلت از ساده و مخالفات مذکور و سهل شمرده فوج مرهته های اکثر کلان که طاسرا از نواح صوبه دار
و رنگ آباد و پشت ملک بنوشت کنند اتحت بالسراال اسی را که در همین از طرف او سمی بوده بود دو آنجا را
بده ساید مصلح اسب ملک خود کرده سمایت و غفلت خود آورد دید محمد خان بنگش بر علیه خود در تسخیر ملک
که بو مقرر گشته تیغ بعد مر بیت نگه داشت بر دو مرام را خصت داد و خان بسیاری بود چون از راجه آن ملک
بیرون آمده خانان کمدیت و صومیت ندامت راجه مقهور مذکور از افواج مرهته را همراه خود گرفته لعنة در غفلت بر سر محمد خان بنگش
رسیده جنگ سخت ساخته بنا هوا او سواره متقابل گردید چون بوندیله و مرهته لشکر تمام بودار هده و بر مانده ناچار گردید
در دست و پا گم کرده برای خود و برای تفحص نامه های ابناد ناخود را او آنجا کشید لعد ازدو سه دو قلعه که جیت گده نام دارد و دو فصل
اول و در رسید و خود را با فوج اندرون قلعه مذکور رسید و محصور گردید راجه آنجا مع فوج مرهته تماشای قلعه پرداخته بی کد است
که هر کاسه در قلعه تا مده رسید چون مردم بسیار همراه داشت آذوقه زود کمی سازد و رفته رفته نایاب گردید و مردم سرگاو و خر و اسپ
و سگ حتی طمع و پخته کار سمالی رسید که با بدیها خورده میشد و راه بیرون شدن مسدود باد پادشاه و امرای حضور را
دو دو بدان قصه جنگ مکرر در آمد و نه اسعانه و استمداد نموده کسی بی سعید و احد بغر یاد رسان بکس رسید آخر

اورا که بانواع مرصع گران بها مزین بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و با همدیگر تهنیت و معانقه
اخوت بعمل آورده خوشنود و شادمان برخواست و بمعسکر خود رسیده چون سامان سفر و زر موجود از ابهی سنگه رسید عازم دار الخلافه
شاه جهان آباد گردید صمصام الدوله باستماع خبر جنگی که مبارز الملک با ابهی سنگه خلاف مرضی او و فرمان حضور نموده بود آزرده خاطر
گشته پادشاه را تحریک نمود که سربلند خان را معاتب ساخته گرز داران متعین باید فرمود تا هر جا که باو برسند هم آنجا او را متوقف
سازند بعد از ان که عفو جرائمش از حضور شود بمسکن و ماوای خود خواهد رسید بنابرین دو صد گرز دار از حضور متعین شده صد گرز دار
بطرف راه اجمیر و صد دیگر بر سر راه اکبر آباد رسیده انتظار مبارز الملک میکشیدند چون او باکبر آباد رسید بموجب امر حضور
توقیفش نموده نگذاشتند که گامی پیشتر گذارد و مبارز الملک بضرورت در اکبر آباد منتظر فرمان حضور و امیدوار عفو قصور خود
مقامات نمود و سپاه همراه که اکثری برطرف شده بودند بنابر تقاضای تنخواه شورش و گستاخیها نمودند برهان الملک
که بتقریب صوبه داری دران روزها در صوبه اکبر آباد بود و بیشتر نوکری مبارز الملک نموده مدتی در سلک ملازمانش
جا داشت التماس کرد که تنخواه ملازمان سرکار بعهده این دولتخواه قدیم ضمیمه اگر گذاشته آید در تمشیت این خدمت سعادت
خواهد شمرد و این سخن بر دوش همت سربلند خان گرانی کرده ابا نمود و فرمود که بافضال قادر بیهمال احوال تا حال باین حد
نرسیده که منتی از دوستان کشیده آید و از خزانه که در حرم سرا مخفی میداشت اشرفیها بر آورده در تنخواه سپاه داد و قضیه
مذکوره را کوتاه ساخت ❊

بر انگیختن آصفجاه رؤسای مرهته را بر تسخیر ممالک هندوستان و در نشستن نقش مراد آنها بحمایت امرای زمان

چون آصف جاه ملاحظه اوضاع حضور و شعور امرا در قدردانی مبارز الملک مشاهده نمود رغبت او در ترغیب افواج مرهته به تسخیر
ممالک هند بیشتر گردید و باجی راو را که سپه سالار راجه ساهو رئیس و معظم جماعه مرهته از اولاد سینها و سیوای مشهور بود بر انتزاع
صوبه مالوه از راجه گردهر بهادر ناگر که صوبه دار آنجا بود و استخلاص گجرات از دست نواب راجه ابهی سنگه راتهور و تاخت و تاراج
آن دیار بر انگیخت باجی راو وغیره سرداران مرهته لشکر گران با خود برداشته بر سر راجه گردهر بهادر و گماشتگان راجه ابهی سنگه
رفته جنگها در هر دو صوبه و تاخت و تاراج محالات آن حدود مینمودند راجه گردهر بهادر خالی از نشه شجاعت نبود و با باجی راو
وغیره شروع بمحاربه نموده بنابر قلت سپاه و مقدور استمداد از حضور نمود هر چند عرائض بپادشاه و امیر الامرا مکرر نگاشت سودی
نداشت تا آنکه در همین ستیز و آویز رخت هستی از دنیا بر بست و یکی از اقربای راجه چهبیله رام بهادر که دیا بهادر نام داشت از اقوام
گردهر بود بجای او نشسته بروش گردهر بهادر دست از محاربه مرهته بر نداشت و بحضور بنگاشت که تا من زنده ام سد راه عبور
جنود مرهته در ملک هند و شامم بعد از من فتنه اینها در تمام سلطنت سرایت خواهد نمود و با وجود اینهمه نوشتنها فائده نبود آخر الامر
او در جنگ کشته گردید و جهان فانی را بدرود نمود و در سنه ۱۱۴۳ هجری محمد خان بنگش صوبه دار مالوه شده باجین رسید اما از برگیان
مرهته نقش او درست ننشست و در سنه چهل و پنجم از مائه دوازدهم هجری صوبه مذکوره بعزل بنگش براجه جیسنگه سوائی
صاحب رصد مقرر گشت او بنابر جنسیت مذهب تقویت باجی راو نمود و به سفارش جیسنگه در سال چهل و هشتم از مائه دوازدهم
هجری بسعی امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران صوبه داری مالوه بباجی راو مقرر و قسمت شد انچه ذکرش عنقریب آید و
صوبه مالوه متصرف مرهته در آمده ملک گجرات هم از سستی و غفلت ابهی سنگه مسخر آنها گشت و سبب خرابیها دران دیار ضعیف

وقوع تبدل مرهته از ضعف و سستی ابهی سنگه

روشن الدوله بهادر هر چند صفات حمیده بسیار داشت لیکن چون بنای کار او بر رشوت بود دو دفعه یکبار ده لک روپیه
بابت صوبه کابل که سال بسال از خزانه عامره به ناصر الدوله میرسید بعضی فرستاده بعضی را خود متصرف شده همین قسم امور
دیگر هم بعمل می آورد و امرا با هم سازشها بود پرده از روی کارش برخاسته بعیبت اتحاد پادشاه و امرا و
ساخته حکم بمهاسنگه رفتن در مود متصدیان حضور مبلغ دو کرور روپیه بردمه او ساخته بعرض رسانیدند حسب الحکم بادشاهی
مبلغ مذکور از روشن الدوله طلب شد و مبلغ مذکور را تلف و محسوب در حق سرکار والا نموده از نظر افتاد و زمام اختیار این امرا بدست
صمصام الدوله منصوب گشت و قدر امیر الامرا در حضور اعتلا پذیرفت و شاه عبد الغفور هم که مستقل علیه تو بود در مزاج پادشاه دخل
داشت هر سال بیع و بمعارف عرض و صف اسمای خالصه شریفه می گفتی تو دی العقیده همین سبب و بمقتضای هر سال از اولیای امانت
که تعلق دارد عبد الغفور را بالطبع میرسید از مرتبه اقتدار افتاده گرفتار عتاب سلطانی گشت و محبوس مقید روانه بنگاله گردید
مبلغ ما به التی قریب نه و یک کرور روپیه بعد سوای اجناس داخل خزانه حضور شد و کوسکی هم که بمکاری این هر دو مختار دستور حضور پادشاه
بود بعد قلت مدتی حال ابتلا گردیده از محل اخراج و با اذیت و آزار بر داخل یافت و امداد حقه او سیر بلاد و ضبط اموال عبد الغفور بسطور
گردید صمصام الدوله را چون اختیار کار با اقتدار تمام میسر آمد سربلند خان را که توسل بروشن الدوله داشت معزول کنانیده راجه
ابهی سنگه راتهور را به صوبه داری گجرات فرستاد و تاکید نمود که خود را بعجلت هر چه تمامتر بگجرات رسانیده سربلند خان را
روانه حضور نماید ابهی سنگه با آرام طلبیها و غرور قدامت عذر گیاسی نمود تا به گجرات فرستاد سارر الملک نایب ابهی سنگه را
که سال گذشته دادها عاجز گردانیده ابهی سنگه نوبت دوم نایب دیگر با سامان تمام ارسال فرستاد ثانی هم مثل اول
بی نیل مقصود برگشت ابهی سنگه بر سر دار سپاه تنگ رسیده ناچار گردید خود با چهل پنجاه هزار سوار و سامان بسیار حرکت آمده
بگجرات رسید سارر الملک هر چند از طرف حضور و آصف جاه مشوشیها داشت اما بسبب قلت رفع و بیتاب سفر با چابکی
بامداد ابهی سنگه گردیده چون قریب شهر گجرات معسکر ساخت و هر قدر مردم از فوج خود هر کس را مقابله ابهی سنگه
بردند و پاپی بار سوار بسیار و اوراسی مردانه نموده جنگ را بنام ابهی سنگه بود کوشش بسیار چال رو کرده را با ای استقامت پایدار
بتقاومت تعریف و بضرورت برگشت و ادسکی پست برگشت سارر الملک هم چنین قدر را غنیمت شمرده چون از حضور و هم
آصف جاه مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابهی سنگه گردید و آخر رفته با همدیگر از هر دو طرف عهد و پیمان دستار سفید سر
پیچیده و لباس ساده در بر کرده ملاقات را با ابهی سنگه رفت ابهی سنگه باستماع این خبر متحیر گردید و ملاقات او را از حمله
لعباسی غیر مترقبه خیال کرده هر سوال با سعال ساخت و بر سر دروازه خود ملاقات نمود سارر الملک را با احترام تمام
آورده بر مسند نشانید سارر الملک حکایه شروع نمود و گفت که ما را با شما دوستیها از قدیم و ما بهاراجه جسونت سنگه دستار
بدل برادری تحقیق است شما بجای برادر را دو خود مید انم اینقدر جنگ شما با مرس سمرد لعل آمده و مداوت در میان
نیست که مانع ملاقات گردد غرض کار پادشاهی است من هم برای همین کار را در این دیار بوده ام اکنون شما را اشاره کرده ست
که اسلام تمام این صوبه سردار دیده بار شمار با امانت ما بسپرده و قدر سلسله سر کار از اده می خواهیم ابهی سنگه اهتمال امر
و استعدادت سر دو تعدیم آن حکم خود را مامور و سر بر تاکید در این باب نامه مو و سارر الملک بعد المیقات از این سر دوستی
اتحاد و سابق ازسر گرفته گفتگو گردیده در تجدید تشیید آن تقریر های دلپذیر نمود و از سر نو با ابهی سنگه دستار بدل گردیده بستار

وبداران حضور را بیک قلم ساخته کوس لمن الملک الیوم نواخت امارا سرے و امرایان سرے او باتفاق مرهٹه بحضور رسیده
ارکان دولت بتدارک آن بنا بر مشاوره ناسنجیده گرگ آشتی کرده سر یکے را که مرد بادشاه مشاهده ازدحام تورانیان تا قصد استخلاص
قطب الملک از حبس گردید و بوساطت معتمدے پیغام فرستاد که الحال هم از شما چیزے نمی خواهند قطب الملک عذر خواسته که
اگر دست عنف بادشاه بر سر این بندے درگاه سایه گستر شود همین که شرف ملازمت میسر آید هیچ شش هزار سوار پیاده درگاه
یکسانے نباید بشوم اینچه مذکور شد کاش حضور باشند بلکه میتوانند رسید مردمان استماع اینچه ظاهر اینکه درین سپاه نظام
راسیوم نموده تا مای کریس را ملحق ساختند+

ذکر متعین شدن سربلند خان تنادیب حامد خان و جلادت نجم الدین علی خان بهادر و هزیمت یافتن حامد خان و هم رسیدن فتنه برکیان در مملکت هندوستان

سربلند خان که مبارز الملک خطاب داشت از صوبه کابل و معزول شدن ناصر خان بصوبه داری مذکور بوساطت روشن الدوله
و خانه زادے که یکی از دست آن دولت بکثرت مال چون قطب الملک برخاست ایزدے بیوست ناظم صوبه های
حضور خصوص صوبه بنگاله سکه خان که براساس رائے و حسن عقیدت او بادشاه را اعتماد بود تقرر شد که مبارز الملک
تنادیب و تنبیه حامد خان ناسے که شنیدن صوبه داری گجرات حسب الطلب نظام الملک ناسانده و منصب شایان مذکور عنایت
گردید چون سربلند خان از دستگاه وسعت و اسباب و سامان سرکارش متحمل بود سالے و عمده ازاد دو داد و هم مبلغ یک
کرور روپیه بطریق مساعده از خزانه عامره یافته تسخیر گجرات و تادیب حامد خان از حضور بادشاه مامور گشت ملکه می بیشتر
عنایت وزارت سپهر گرید سربلند خان با اسباب و رفاقت خود اسعد یار و استخلاص نجم الدین علی خان بهادر برادر قطب الملک
که در حبس بود و سید حسین بیگ شاه از وسیله نجم الدین علی خان برای برآوردن او از حبس قلعه شاهجهان آباد آمده همراه درجه
و دلاور آنسات شجاع خان مذکور داشت بعد ظاهر مثول نموده در جمعه سیم ذوالحجه ۱۱۳۴ هجرے آمر رو از حبس
برآورده ملتمس عنایت نمود سید نجم الدین علی خان بهادر برخاست نمود سربلند خان و نجم الدین علی خان از حضور رخصت
یافته سرداران بیکجا مقبل ساختند و مبلغ سبیه را فرستادند ازسادات و دیگر رفقاے قدیم برادر نجم الدین علی خان
جمع آمده و بصورت اقتدارے بهم رسید و مبارز الملک که سپاه درست بود و از صوبه هائے متصرف صوبه بنگاله و کرسانی چند
صوبه دارانه نموده با سید سرداران سپاه که رفیق در سپه دولت بود او بوده در سرکار رسیدے و وقت کار همه جسم انتظار راه
دولت و اقبال او می بستند و اندک زمانے از اطراف متفرق بر دا جمع آمده لشکر شایسته فراهم گشت مبارز الملک شجاعت
شجاعت خان گجراتی فرستاد حامد خان بنابرین عقد نارسیده پیچیده از گجرات برآمد و در موضع دهه اقامت نمود و کسانیکه
بسمی راگهک خود طلبیده و خود هم جمعیتے فراهم آورده با اتفاق صنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان هم از گجرات برآمده با
حامد خان جنگیده دادِ همت در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر قتل برادر شنیده و اسباب
تدارک سامان نموده بملاحظه کالمکار که بدان عده و دستگاه آرا بود ناخود سبقت ساخته از بندر سورت برآمد حامد خان نهضت
خود کشانکه قریب هفت هزار سوار بود از احمد آباد کوچیده کنار دریائے مهی تلاقی فریقین روے نمود دیو سے کالمکار اگرچه
رفیق رستم علی خان بود اما بدلالت کسانے با حامد خان اتفاق داشت رستم علی خان هم بر ماسے آن سر رشته القتل رسیده و

بتقدیر خالق شمس و ماه

امرای حضور برانگیختگی خاطر آصف جاه مستشعر گشته شقه خاص پادشاهی در کمال اخفا بمبارزخان ناظم برهانپور فرستادند که اگر تواند صوبه‌های مذکور را از دست گماشتهای آصف جاه انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکهن هم متعاقب خواهد رسید آصف جاه برخصت آنکه بی رضای امرای حضور آگهی یافته المبارزنامه موافقت آب و هوای شاه جهان آباد و موافقت هوای امرا و آباد دهیان نمود و برای تمکار آن طرف‌ها از پادشاه روز یکشنبه بیستم ربیع الاول سنه ۱۱۳۶ هجری رخصت گرفت و اندک مسافتی آنطرف رفته بجانب دکهن عطف عنان نمود و بر جناح استعجال خود را بملک دکهن رسانید و مشغول تهیه اسباب حرب و کارزار گردید مبارزخان باستیلای دهم تنبیه و ظفر و اختصاص یافتن باعلی مراتب دنیا در دام بلا افتاده باتفاق ابراهیم خان برادر داود خان پنی و انتباه شیخ نظام و اولاد شیخ منهاج سرداران دکهن که مخالفت آصف جاه در جان و دل با آب و گل ایشان سرشته بود و سر بشورش برداشته اسباب حرب و کرب آماده ساخت و بعد تهیه سامان جنگ باهنگ رزم آصف جاه برآمده معسکر ساخت و لشکر سنگین آراسته آصف جاه برادرزاده مبارزخان آگهی یافته بمجادله او شتافت بعد مقابله روز پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۱۳۷ هجری مقابله عظیم و جنگی صعب میان رو داد که چهار هزار مرد و چار فیل در میدان کشته افتاد و فتح و ظفر نصیب آصف جاه گشته مبارزخان مع پسران و رفقا باخرت شتافت آصف جاه عرضداشت متضمن فتح خود بقبضه اسامی کشته شدگان معرکه که اسمای کراز طرف مبارزخان جان سپاری نمودند نوشته مع اشرفیهای نذر مبارکباد و بعض اموال منقول موافق معمول مضبطه ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بر تمام صوبجات دکهن تمکن یافته تدابیر تعجیز امرای دون همت دربار پادشاه کم جرأت پرداخت و قمرالدین خان را بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک بخطاب جملة الملکی و وزارت سرافرازی یافت و لقب استمزاج آصفجاه قبول فرمودند

آمدن حیدرقلیخان از اجمیر و مامور شدن بخدمت میرآتشی حضور

چون صحبت میان آصف جاه و پادشاه ناچاق و نفاق همدیگر بظهور و بروز نمود از هر دو طرف مدارا و مماشات بعمل می‌آمد خصوص بعد جنگ مبارزخان که اندکی پرده از روی کار برخاسته بود پادشاه حیدرقلیخان معزالدوله را مخلص یکرنگ و صاحب شوکت جرأت آهنگ دانسته نزد خود طلبید و حیدرقلی خان روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره از اجمیر بدار الخلافه شاه جهان آباد رسید در ساعت سنجیده از روز برآمده ملازمت محمدشاه حاصل نمود و بتفویض میرآتشی و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت سعدالدین خان تورانی که متوسل آصفجاه و از دست گرفتهای او بود معزول از خدمت مذکور گشت و نیز راجه گردهر بهادر که بعد از ولی تغییر نظام الملک صوبه داری مالوا یافته بدار الملک اجین شتافت و بانتظام صوبه چنانچه باید پرداخت و عظیم الله خان که از طرف نظام الملک بکار آنجا اشتغال داشت برخاسته بشاهجهان آباد آمد

برانگیختن آصف جاه عموی خود حامدخان را بتمرد و عناد و مهیا شدن او بمبغی و فساد

آصف جاه بعد ظفر یافتن بر مبارزخان و مشاهده احوال امرای حضور بیلاسی کنتها جی سرداران مرهته را با عموی خود حامدخان که صوبه دار گجرات بود متفق ساخته اشاره بطغیان و عصیان نمود حامدخان حسب الاشعار گماشتهای جاگیرداران و

استعار رابالکسر

آگاهی دادن

چهارم وزارت ساخت عمدة الدوله نصیر الملک خان مخاطب بدادن برادرش لطف الله خان صادق صاحب سال ملقب في سنده الصدور
میر جمله ترخان و ظفر خان داروغه مهر خاص حافظ خدمتگار خان خواجه سرای عالمگیری و اعتماد الدوله قمر الدین خان دیوان
خالصه راجه گوجرمل فوجدار و شرف الدوله ارادتمند خان فوجدار و راجه بخت مل دیوان تن شیخ سعد الله مشرف اول حیدر قلی خان
فوجدار و سعادت خان و یار محمد قلی خان فوجدار و مظفر خان برادر صمصام الدوله و داروغه توپخانه عنایت الله خان
و ناسب او احمد علی خان و میر تورک اول امین الدوله و دوم داور داد خان و دارو مگر انصار خان بعد اعتبار
امیر خان و داروغه خاص جلو و جلو قدیم میر حسن خان کوکه عرض مکرر علی احمد خان کوکه و داروغه مهر سید صالح خان بار ولد
فراش خانه نول علی خان توره بیگی رحمت خان یوسف خان برادر روشن الدوله و تحویل گردید عنایت خان اسمعیل خان سادات قراول بیگی معتمد خان
خدمت خان سعید سیمین سمرو خان و خدمت خاص بهادرد خان و امیر ابایان جواهر خان داروغه جواهر خانه مختار خان اداره تجاره ...
داروغه فیلخانه عقل خان و تیر خانه سید قطب الدین خان بکهوری داروغه بیسلمان دا و بخشی پورسال قول الله ایدار
الله یار خان قلعه دار شاه جهان آباد قائم ملی پور الدوله داروغه وقایع کل نیز اکثر حکیم معصوم علی خان او خواجه دارون مقرره بیگی سکار
نامه نبود لیکن روشن الدوله و عمل بار عنایات پادشاه سرسایه اما ارتق السعی گرم شود و مرتبه کار مردم می شود دختر
شاه خان محمد دونس مشهور بکوکی تقرب داشت در حضور بیشتر بسر سایه قلمدان پادشاه بار موس وارد پادشاه
صاحب ستم گشته در آمد و از عمل برعرائض مردم ما خصمه توقیع میکرد عقل دوربین قریب حیرت گردیده و این نکته بی گرایید
ریاست عورت رکیان ما کیان افتاده است + دوستی شکر سے سیان افتاده است + شاید که سپهر سفله بعد
رفت ما + بیسر ردل مدف زنان افتاده است + پادشاه چون جوان سر عزم و کم جرأت بود مشغول عیش و طرب گردید
و امیر که اسد عزور و نوید توجه بسر و رعیت صاحب ناصدة الملک امیر خان دیگر امرا و امراد کان رنگین مزاج
هوس طبع در خاطر تسلی جای ایسته امور سلطنت و استحکام ملک و ملت لیکن ماهل بود و این سبب امیک هوس
و بی اس از دل امرا دائی اسپری قه بلکه عوام الناس برخاسته سرکشی در دماغ خود خیالی می پخت باسی خود شمشیر ...
دم از استقلال میزد نظام الملک میخواست که پادشاه در تعیین رای اداو ضایع خود را سیار اید و رعیت معاصت اتریا
مرا خان که مقرب پادشاه داشت در نام اعتقاد کار باکه بدست کوکی و امرای دیگر بود از دل پادشاه دست امرا بر آید لیکن
تکالیف چنین امرکه بر طباع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاه و امرا صحبت نظام الملک نفور و هیبت اورا
استبعادی نمودند و در صحبت کلمات رکیکه روز اوند که پیر سند نظام الملک ارجهات مسطوره مستکره از حضور
گردید عارم دار الحکومه خود که صوبهای دکن و گجرات بود گشت و تنبیه مرادی مساد ما طرسال خود ساخت اظهار
امر عار و ملال از آمدن در بار کرده در خانه خود نشسته ترک مناصب و وزارت گردید اما چون مسائل و کل
بود رو دار حاد در سے اند حضور پادشاه و امرا پرداختند و نصیر او امد سے کے سپہ سرده و رمکر تدارک و استرضای او افتاده قاعده
بودند که از ما حضور شود بوده و رسے گرید او میرا را و این التماس دریافته رای خود صلحیت دانست تا آنکه وسائل
و وسائل درمیان آمده لطف سریع کدورت نقل آمد و نظام الملک روز دوشنبه دوم صفر المظفر سنه ۱۱۳۱ هجری ملازمت
پادشاه نمود و بهر یا بهای بی اهل خود سرفراز ساخته

شورانیدن امرای حضور مبارز خان صوبه دار برهان پور را بر آصف جاه و کشته شدن مبارز خان

بجاے محکم سنگه مقرر شد و راجه گردهر بهادر بصوبه مالوا سرافرازی یافته و با دهین رسیده نظم و نسق آنجا قرار واقعی نمود ٭

ذکر آشفتگی احوال حیدر قلیخان و غالب شدن نظام الملک بر حیدر قلیخان و حوالی باجمال

نظام الملک چنانچه نگاشته قلم وقائع رقم گشت صوبه دارے گجرات یافته بعزم تسخیر آن ملک روانه گردید و افواج و اسباب لائق سرانجام داده از اثناے راه تدبیر منحرف ساختن ارباب افواج او پیش نهاد خاطر ساخت و با رسال رسل و رسائل جماعه مغلیه تورانیه و افاغنه باسبے و عزنے و سینے که لشکر او بسیار ازین قوم بوده اند اکثرے را بطرف خود مائل و از حیدر قلیخان منحرف گردانید چنانچه شجاعت خان و رستم علی خان و مهر علیخان گجراتے و صلابت خان و زبردست خان بابی و اسد خان عزنی و دیگر سرداران بنی و مغلیه تورانیه دل دگرگون کرده متفرق شدند و نظام الملک تا جهالوه قریب گجرات رسید معز الدوله حیدر قلیخان بمشاهده این حال در خود تاب مقاومت با آصفجاه ندید و علت مالیخولیا اعتبار عرض بهم رسانید و رفقاے دیرینه او در محفه بیمارے اختیار کش نشانیده همراه حضور شدند آصفجاه بگجرات رسیده بانتظام آنجا متوجه گردید بعد انفراغ از امور ضروریه صوبه گجرات بحامد خان عموے خود که بشاهزاده جنگی شهرت داشت داد و خود بنابر نسبت بصوبه مالوا که بتغیر گردهر بهادر بنظام الملک مرحمت شده بود آمد و از انتظام آنجا دلجمعی نموده عظیم الله خان را که پسر عمه اش بود به نیابت آنجا داد و بحضور بازگشت حیدر قلی خان باز رو اسباب که همراه داشت بحضور رسید چند روز معطل بود روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاخرے سنه ۱۱۳۵ هجرے نوروز شد و همدرین روز ها نیکوسیر رحلت نمود و شب شنبه یازدهم رجب المرجب سنه مذکوره پ ... شب مانده مهبیه جهان افروز بانو بیگم نام از بطن روشن آبادی در خانه محمد شاه متولد شد و ظاهرا حیدر قلیخان بعد معاودت از گجرات در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاه گشته چون تبنیه اجیت سنگه و دشمنی و تمرد او ملحوظ بود بصوبه دارے اجمیر با مدد گردهر و حیدر قلیخان هم که مرد صاحب جرأت و دشمن دیرینه اجیت سنگه بود قبول نموده بکبنتی که مهیا داشت اسباب مدافعه راجه مذکور آماده ساخت و مهم او حسب الامر حضور پیرداخت و بر سر اجیت سنگه تاخت آخر شعبان المعظم سنه مذکوره راجه سر قدم بگر گزاشتند و همدرین سال پسرے سید سے قاسم کوتوال را نزدیک بجاے عدالت یکی از جماعه سرخ پوشان بزخم کارد از پا در آورد و سرخ پوش هم بزخم شمشیر ش مجروح گشت و در روز یکشنبه غره شوال المکرم سنه مرقومه نظام الملک بعد الفراغ از انتظام گجرات و مالوه معاودت نموده ملازمت محمد شاه نمود و روز پنجشنبه بست و چهارم ذی القعدة الحرام سال مذکور بعد مرور یک و نیم ساعت نجومے پسرے در خانه محمد شاه متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام سنه ۱۱۳۶ هجرے ستاره ذو ذنب در کواکب برج دلو متوار شده قریب ده دوازده روز ظاهر و بعد ازان مخفی گشت و همدرین ماه پسر کلان پادشاه انتقال نمود ٭

ذکر آزردگی نظام الملک از پادشاه بنابر بعضے حرکات و تنافر طباع مرا از نظام الملک و رجوع وزارت باعتماد الدوله قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبه هاے ممالک دکهن و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدوله قمر الدین خان بخشی دوم و داروغه غسلخانه و عمدة الدوله امیر الامرا بخشی اول و صاحب رساله والا شاهی و اعلی شاهی و روشن الدوله ظفر خان بخشی سوم و سید صلابت خان بخشی

وقار و تهذیب اخلاق و اوضاع و تادیب اتباع و تقسیم اوقات و انفصال معاملات خلق که رعایای ممالک بشرط عدالت در دست
ایشان ترحم و در انجام مهام و سلطنت و غیر آن از مهمات لائقه سپرده بود پادشاه را العرور دولت روز افزون و میل طبیعت اطلاع
تمامی مقبول خاطر بی اقتدا امرای دیگر خصوص صمصام الدوله و عمدة الملک در حضور پادشاه کار دار اراده ای بودند که ایشان هم
مع دار و مدار می‌گذشت تا آنکه بتحریک امرای حواصر ایشان حیدر قلی خان شوریده و با ارمدو کیش سر از گذاشت و چون
او سیر ما حاصل حرکات واقعه از طلب بود در صوبه گجرات رهاند و افزار تحصیل صوبه گجرات دهاگیرات خود هم از سبط
خانه عمدة الملوک که کثرت دولت اشتهار آفاق بود هم نباید حسابی در این ادار کرد و با در گذشت نوبت پیدا کرده طل
بودنا را ده عروج مدارج امیر الامرا حسین علی خان بهادر حیالما سی لست با عوای امرای حضور عازم استیصال نظام الملک
که وصول میل معاصد خود با وجود او متعذر مید دید گردید و پادشاه و امرای دیگر خوانان سر او دون نظام الملک از حضور بود دم هم
او را وسیله آزاده خود حتم کرده مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان عزل او از گجرات به ستیار سی نظام الملک شده ملکی ساز
که خرمی با وسی بر اد و حتی بر ور توسیع فکر و مکرمت خود داشت قبول این مهم نمود حیلتی عرصه شد دو سه روز هم محرم الحرام
سنه ۱۱۳۵ هجری وقت صبح کاوس سمینار نظم ملک ربانی دختر مرحم سیر متولد شد و در دو سه باز دهم محرم الحرام
سنه مذکور خلعت صوبه داری گجرات نظام الملک را بتغییر حیدر قلی خان عطا شد و در جمعه دوم صفر المظفر سنه مذکور
بعد انقضای انصاف النهار نظام الملک صوبه احمد آباد گجرات از حضور رخصت یافته عازم مهم مذکور گردید

دیگر گشته شدن گیل کشنه ناگر نائب سعادت خان بهادر در اکبر آباد و تغییر یافتن صوبه اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبه مذکور براجه جی سنگه و هم چورامن و مفتوح شدن تهون قلعه جات

لما از آن اوقات که سعادت خان بهادر را عطا او صوبه اکبر آباد صوبه اوده که برام گردید بهادر بود و قمر تسدید برهان الملک مسند صوبه یک
چند رفته راه گیل کشنه ناگر نائب خود را در صوبه اکبر آباد گذاشته بود گیل کشنه مذکور روزی بتحمل سواران و جمعیت مناسب
در راه میگذشت یکی از جاتان بر سر دو حتی بنهان گشته بخاطر جمع بست تفنگ یکی از عمده رعیداران گیل کشنه مذکور را ان
تفنگ خود ساخته چنان زد که گلوله آن سینه او شکسته از پشت به در رفت برهان الملک عازم بود که با ملک خود و صوبه
انتقام نائب و دستگیر و صمصام الدوله فرصت یافته صوبه داری اکبر آباد بتغییر برهان الملک بجی سنگه سوائی راد با وجود برهان الملک
را انقلاب صوبه از دست او ده و جسلم مانده و امر جی سنگه به تنبیه چوراس جات بعد عطای صوبه داری اکبر آباد
مامور شد و بتنبیه چوراس و تسخیر قلعه او که تهون نام داشت پرداخت و تا مدتی اخراج اوقات زمینداران گردید و مدد او سنگه
بهادر پادشاه او را با خود متفق ساخته مستعد به تسخیر قلعه مذکور اهتمام می‌نمود تا آنکه محکم سنگه پسر چوراس با پدر خود روبروی در
پیش مجلس گستاخی کرده نیز سپاه با پدر خود رسید و پسرش خود نمود پدر احمقی نالایق گشته چوراس شفقت پدری را کار فرموده
تدارک ش مناسب ندید اما از اراده عیط العلم جهالت که اکثر در طباع هنود میباشد خود را مسموم نموده هلاک شد و محکم سنگه
بجای او نشست چون سنگه پسر عم بود از عهده او بر ریاست و مهم راجه جی سنگه استاد را با سپه رعیداران کیچوات
و بالیف قلوب منها دولت پیش قربان داده بدان سنگه کار با مر اهتمام تمام نموده بقصای محکم سنگه را با خود متفق ساخت
محکم سنگه از احوال آگهی یافته از قلعه گریخت و بست چهارم صفر ۱۱۳۵ هجری تهون مفتوح و مسخر بدن سنگه

بکابل فرستاده بود خانزاد خان بعد فراغ بندوبست به پیشاور رسیده و نزد پارے آمده در منزل غریب که محمد امین خان پسر خانخانان معظم
شهیر جمله بعبادت رفته بود افاغنه بازدحام مور و ملخ فراهم آمده سر راه بر فوج خانه زاد خان گرفتند جنگ عظیمی روے داد بعد تردد بسیار
که از خانزاد خان و همراهیانش بظهور رسید و شیخ مجاهد که جماعه دار عمده همراه اول بود زخمی گشته دستگیر گردید و قریب هفتصد هشتصد
نفر بکار آمدند شکست بفوج سربلند خان افتاده دو اسپ سوارے خانزاد خان بهم از ضرب گوله تفنگ غلطیده بخاک هلاک افتادند
و خانزاد خان نیز پیوسته مال زخمی رسیده و دانست که کار از اختیار گذشته مجال اقامت نیست ناچار با معدودے چند جان بسلامت
از آن میان بدر برد و تمام فیلان و توپخانه و بنگاه و لشکر بتاراج افاغنه رفت و عبدالصمد خان بنابر آنکه زکریا خان پسر او صوبه داری
کشمیر یافته بود و خبر شورش و فساد اشرف الدین پسر محتوی خان نائب عنایت الله خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور
شنیده با سه چهار هزار سوار مغلیه وغیره بطور ایلغار شتافته خود را رسانید و اشرف الدین مخوف گشته مقابله را مناسب ندانسته
بے جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمده اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبدالصمد خان جمیع منصبداران
متعینه و یومیه داران و وظیفه خواران را بتقصیر التهاب نائره فساد و مخذول داشتن نائب منصوب معاتب ساخته جاگیر
و مدد معاش همه آنها را بضبط و تصرف خود در آورد ❊

۔۔۔ مخذول بمعنی خوار کرده شده

ذکر تولد صبیه در حرم سرای شاهی و کتخدائی ملکه زمانی دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبه بیست و نهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۴ هجرے صبیه در خانه محمد شاه متولد گشت و شب سه شنبه نوزدهم صفر المظفر سنه ۱۱۳۴
هجرے شادے کتخدائی محمد شاه پادشاه با ملکه زمانی دختر محمد فرخ سیر بکمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعمل
آمده بطالع اسد نکاح خوانده شد و رسوم آرائش و نثار و آتشبازے و رقص و سرود بطور معهود هندوستان بعمل آمده ملکه مذکوره
کدبانوے مشکوے پادشاهی گشت ❊

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سوانح دیگر ❊

نظام الملک بعد الفراغ از بندوبست ممالک دکهن و دفع بعضے از مفسدان حدود دکر ناٹک وغیره که روی داده بود بهضت
نموده بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید و روز پنجشنبه یازدهم ربیع الثانی سنه مذکوره آخر روز بملازمت پادشاه شرف یاب
گردید و روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه مذکوره قبل از انقضاے نصف النهار بعنایت وزارت ممتاز و بعطاے خلعت
چارقب و قلمدان موافق ضابطه سرافرازے یافت و روز شنبه سوم جمادی الاخری سنه مذکوره جشن عید نوروز موافق
قاعده مستمره بعمل آمده لقب پادشاه که اول ابو المظفر مقرر شده بود با بو الفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبه ششم رجب
المرجب سنه مذکوره دیوانی خالصه براجه گوجرمل مفوض شد و روز یکشنبه نهم شهر مذکور آخر روز بشیخ سعد الله دیوانی تن تقریبات
اما بعض امراے حضور خصوص حیدرقلی خان در مقدمات مالی و ملکی خلاف راے آصف جاه دخل مے نمود پادشاه پاس خاطر
آصف جاه ضرور دانسته حیدرقلی خان را بصوبه او که گجرات بود مرخص نمود و حیدرقلی خان در انجا رفته عملی نمود که مثل آن در
هیچ عصر و زمان نشان نمیدهند و اقتدار بسیارے بهم رسانید نظام الملک که امیر دیرینه سال مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود
بعد وزارت خواست که رتق و فتق مهام سلطنت خاطرخواه خود گشته بانتظام امور بپردازد و پادشاه را نیز دلالت بکار انباری

بادار اکبرآباد به تاکید طلب حضور نمود و سعادت خان بحر در رسیدن حکم چون جواب داشت الطرق المعابر را واضح نمی دید خود را بحضور
رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کار را بر رشتاقت بلا توقف برساند بعد از مدت که رسید نامه اسباب
سهم سپاهیان آن بعض امرای جهان رسمی بر تاقت او گشتند و حضور پیر دانامات بقصه پسر اسد رسیده و لائق نوبت او رسید منع
صمه رسید که علی خان بسبب عسرت و تنگدستی در تقاضای تنخواه سپاه گرفتار آمده و دست موقع مستر دولت امیر تا حدیث اما
مال و مواشی بار گران لشکر برده او بهیان گرفتار تقاضا ماندو درین گرفتار بیا سامان آمده سر به دامنت و نه اشت حتی فیل
اسپ سواری سپاه داده و از دست آنها خلاصی یافت و از روی سپاه ملازم و طلب راجپوتیه خود را تا امیر بر تا سرداری سنگه
رسانید و خلعت و فرمان صوبه داری بر و صمصام الدوله واپس فرستاد درهمین حالت بسر و پسران راجه جیت سنگه با جمعیت
کثیر ساقت هم چار پنج ده هات پادشاهی را با صد و صدان روی سی جمعی از مصدان در میان آن در اغ ملکر ناموس
زمان و اشعار راجیت سنگه بر قصبه بارول تاخت آورده نامید خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون بر آمده بود غائب مانده
آمادر خود یافته روی لغار نهاد و خواسر را داد که در قصبه بود حرکت مدبوحه نمود و بحال خود باقی شد سرهای بارول بر سر
مال و ناموس خود جنگیده و بسیج ناموس را با مطلاع و تاوان سد جو سرکرده لسعادت رسیده نمی مصدان تسلط تمام قصبه
بارول را با خاطره او خود تاخته رخت برمال بیرون گمد استند و جمعی را اسیر ساخته برده بعد استماع اخبار تادیب و تنبیه راجه
جیت سنگه صمصام الدوله العمده خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدا میان معلیه و صمصام الدوله لعاسی
بعمر بود و در آینه قلب صرا هم داشت لیست و بعل میکند راید و حیدر قلی خان او خود و سوسی سراج کار بسالق با مدوران
داشت درین مهم یکدل گشته و بر خلاف مقصد صمصام الدوله بر آمدند بعد از چندی احتیاط او نیز جیت سنگه در این مشتوره
نموده صلاح بر آمدن نتیجه این هم سپاه و سرا و بیک می مود خیمه خود را بیرون فرستاده سرادسی بعد از خود گرفت حامد خان
صمصام الدوله صلاح در جنگ جیت سنگه ندیده با پادشاه در خلوت عرض رسانید که اگر جدا کرده او غالب آید بار اصلاح
اینکار دیر افاق تشکل کر تواند شد دمه بیت سرلیت هم را اگر خود را او دیباسه صنف السالک کند و هم بطول
انجامد حرامه کور دکن امامت کار شده و تعاقب او را یست الحقیقه قول شهر را که از اتفاق و عدم اتفاق امرا نتیجه جرأت با اقدام
این مهم که متعهد گشته بود بهم و بعد از آن قمرالدین خان که عزیمت بسته این مهم را تکمیل سد و التماس نمای قطب الملک و
نجم الدین علی خان از قید و بیرون این سود نحو دکرده و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرضی پادشاه و مقربان بود التماس
نمود چون بر آمدن قطب الملک از قید مستقل اکثر طبائع بود و مسع عزیمت اعتمادالدوله بیرسند درین حالت حول الزاع سما
درمیان سی آمد حامد خان ترک آمد و رفت در بار نموده چند روز خانه نشین گردید پادشاه در صلاح و آشتی مدارالمهام
سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورت نمود و اراده مهم راجه جیت سنگه ازین گرگ آشتی بالمره از میان برخاست و طاسرا
نوشته سی صمصام الدوله مستقل بر دلجوسی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از اراده مفسدگی دات
باز آورد درین ضمن خبر آمد که نظام الملک که بعد فراغ سد دلست طرف کرناتک اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد
گردیده بهتم ماه مذکور عازم حضور گشت و به برهانپور رسیده دیانت خان را که سابق بخدمت دیوانی دکن از حضور مأمور
شده بود خلعت رخصت بخشیده سران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده در شهر امیرزادگان و جمیع تدابیر سرانجام و انتظام
ملکی بر آمدن نظام الملک موقوف ماند از روی قلع پیشاور و کابل بعرض رسید که مبارز الملک سربلند خان خانه زاد خان پسر خود را که

143c18

مابین را دست اندازی شقاوت ذاتی نموده به جودهپور وطن خود رفت و مهر علیخان و صفدر خان بعد دخیلی ازین مهم ناهر خان
دیوان احمدآباد را که او هم از رفقای سادات بود پیغام دادن خزانه موجوده و ممانعت از عمل و دخل نمودند او چون جمعیتی فراهم داشت
بعد رخواهش سند به پرخاش پیش آمده بجدائی رویداد درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز مهر معز الدوله حیدر قلی خان از
مفصل رسید و ناهر خان صلح نموده از شهر برآمد و سید نصرت یار خان بارهه صوبه دار عظیم آباد در خطاب رکن الدوله مع اضافه
هزار سوار دو اسپه عطا شد و شیر افگن خان خطاب عزة الدوله و صوبه داری ملتان یافت و از سوانح اکبرآباد دلپذیر رسید که
سه چهار قلعچه را که مامن مفسدان طرف متهرا و بر سر راه دار الخلافة واقع بود سعادت خان بهادر بهادر جنگ بعد محاصره و مقاتله
عظیم که قریب چار صد کس مردم کاری از طرف سعادت خان و جمع کثیر از ان مفسدان هلاک شدند قلعچه ها را به تسخیر و تصرف
پادشاهی درآورد و خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دلیری برای بهادر جنگ عنایت شد اگرچه نفاذ امری که درین خصوص
باید محمد شاه چندان نداشت و توجهی هم بچنین امور چندان نه اما از برای تنبیه به نیکان و هوس عدالت گستری بنابر ترحمی
که در فطرتش بود حکم نمود که زنجیری ملصق به برج شمن با جرسی بیاویزند و سر زنجیر را طرف دریا در میدان نگهدارند و منادی
نمایند که هر که بر وستمی رود و در قلعه رسیدن نتواند بزیر برج شمن آمده استغاثه نماید و سر زنجیر گرفته بجنباند و نهم شوال جشن جلوس
به تزئین و آئین معمول مستمره در نهایت کر و فر بعمل آمد و هم درین سال مظفر علی خان که بصوبه داری اجمیر مامور شده بود به سبب نهایت
عسرت و بی سرانجامی هنوز از قصبه رواری که سی کروهی دار الخلافه است نگذشته بود که خبر حرکت راجه جودهپور
بطرف اجمیر با سی هزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف که فراهم آورده بود رسید و چند روز بدین جهت بضرورت
توقف نمود و اجیت سنگه داخل اجمیر گشته اول فرمانداد تا منادی نمایند که هر یک از قصابان وغیره اهل حرفه هر کسب و
کاری که دارند بدان اشتغال ورزیده بی اندیشه کارها میکرده باشند و موذنان و خدمه مسجد را طلبیده برای دفعه بدنامی خود
اظهار تبعیت قواعد اسلام و تاکید در اجرای آن و تعمیرات مساجد نمود و بعد از ان عمله و ارکان پادشاهی را حاضر ساخته
قول نامه و فرمان پادشاه مع نشان پنجه مشتمل بر اقسام و ایمان در بحال داشتن هر دو صوبه اجمیر و احمدآباد تا بقای عمر و دولت
محمد شاه که مادر پادشاه در بیماری رفیع الدوله و اشتهار سلطنت پسرش روشن اختر محمد شاه نظر بر تکیه راجه شریک و رفیق
سادات است او را با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشته فرستاده بود برآورده نمود و نقل آن را با عرائض خود مصحوب
دیوان پادشاهی نزد صمصام الدوله و روشن الدوله مع عرضداشت حضور فرستاد و مضمون مرقوم آنکه اگرچه هر دو صوبه
را تغییر نمودن خلاف عهد و پیمان است اما صوبه داری احمدآباد را بنابر مرضی حضور پیشکش نمودم اگر صوبه اجمیر را از راه تفضل برای
بحال نمی دارند آبروی من میان همچشمان و اقوام نخواهد بود و در صورت رفتن آبرو اهل غیرت را جان عزیز نیست بنابرین
امیدوارم که از انتزاع هر دو صوبه مرا معاف و معذور داشته بجای یکی ازین دو صوبه ترحم بحال من فرمایند که سر و جان تا
وابسته دو صوبه [illegible] در ماه ذی الحجه همین سال پادشاه بیگم دختر عالمگیر که زیب النساء نام داشت [illegible] ازین جهان نمود
بعد ورود نوشتهای راجه اجیت سنگه مرضی صمصام الدوله نظر بقلت زر و سوار سپاه جنگ [illegible] مصالحه و ترک منازعه است
و میگفت که چون صوبه اجمیر مزار اکثر بزرگان و اتصال بدار الخلافه دارد گجرات را با جیت سنگه بحال باید گذاشت و اجمیر را در
یکی از مسلمانان مخلص پادشاه باید داشت و اراده پادشاه و بعض ارکان دولت خصوص حیدر قلی خان بران قرار یافت که
به تنبیه و تادیب او باید پرداخت بعد گنگاش بسیار که هیچ یک از امرای حضور تن بمهم او نمیداد تجویز حیدر قلی خان [illegible] سعادت خان

مدد رسے بتسکار پادشاه تا آخر قال بر آن ترسے که ملکم گشته ادا نهضت لشکر تود قسطی با مود لعدد سه ورسے وساطت گیری
اماده برای با تفنگ هزار سوار لشکر ره دیسی هیچ مربع عطا فرمود ولعه حیدر در هزار سے هزار سوار وجهات مبادی عنایت نموده
با اصل واضافه چهار هزاری سه هزار سوار نمود وار سوانح حمد اکبر آباد بعرض رسید که دلیر خان منتفاسے محمد خان بنگش را
در داوامراه رجب با دو هزار سوار متصل سود هم موضع تعلقه سدیل کنده که با رسید از آنجا رسر باگیرامکو دست سالمهما دله
انجا سیده محاربه عظیم روداد و دلیر خان با جمعیت هفتصد سوار بیاده کشته شد محمد خان بنگش خلعت و سپه مربع اتم بر
عنایت گشت +

ذکر شروع منازعت مهاراجه ابهیت سنگه راتهور و بظهور رسیدن شنیعهای موفور از امرای حضور

سکه صوبه‌داری احمد آباد گجرات اکثر سیاه فدسے نواب مهاراجه ابهیت سنگه در حضور آمده تظلم و استغاثه نمودند چون
کیفیت مرافقت راجه مذکور با امیر الامرا قطب الملک ببرید بسیه نابود و راجه هم تعصب مذهب و با مسلمانان کاوشها
داشت سپرد صوبه مذکور از راجه بسلطور تغییر نموده صوبه‌داری گجرات مع امینی و دیوانی و فوجداری کل محالات تابعه
صوبه مذکوره و متصدی گری بندر سورت در سال مرقوم بمعز الدوله حیدر قلی خان بهادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت خان
برادر معتمد اران متعینه احمد آباد بود نیابت صوبه‌داری گجرات مقرر فرموده از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار
سوار نموده مخاطب بشجاعت خان ساختند و عطا سے علم و نقاره سرافراز سے دادند و رستم علی بیگ برادر دیگرش را
سه هزاری پانصد سوار و خطاب رستم علی خان متمم ساختند و نیابت فوجداری پرگنات مذکوره وغیره مقرر نمودند و دوراے
رحمات دیوان حیدر قلی خان بامور دیوانیات ایالت و مصادرات معاف نموده سرفراز شد و دولت مالی متصدی بندر سورت
وصوبه مذکور مقرر و مرخص ساختند و خانه سرکار مراد آباد تغییر معز الدوله عوض متصدی گری بندر سورت اعتماد الدوله
مقرر گشت صوبه‌داری مظفر علی خان کار پنتو سلطان صمصام الدوله و راجه جیسنگه سوائی بود مقرر نموده خلعت و
سرپیچ مرصع و فیل عطا فرموده مرخص نمودند عطیه اشرف خان که عنایت اشرف خان بخدمت داروغگی ڈاک
مفصل علی خان بداروغگی فیل خانه از تغییر ترسیت خان مقرر و متهاعنایت شد و سعد الدین خان را که از مرد نظام الملک
آمده بود تسلیم پذیرائی منصب پنج هزاری سه هزار سوار و عطاسے نقاره بتجویز نظام الملک نموده خلعت عرض مکرر
عطا فرمودند از اخبار واقعه احمد آباد ظاهر شد که احمد رسید حرعزل راجه ابهیت سنگه بیائب او و انتشار این خبر
دران صوبه که بظهور رسید بیانات شجاعت خان رسید ملود بائب از کلهاسے رشت جو دکه با هیچ کس نموده بود توهم
بسیار هم رسانیده بود است که قبل از ورود نائب حیدر قلی خان بهر چه دست رسید شهر را غارت و تجار را تاراج نموده
مدد دمهر سلطانی بخشی معزول آنجا که جیسنگه و بیاست راجه و آجرار معاسه او آزرده گی خاطر داشت وحید قلیخان
تیرانداز بخشی مذکور معتمد خان نامے ملول را کمک نمود سر و با هیم اتفاق نموده لظر آنکه رفع تعدیے آن راجپوت نا مشروع
حیدر قلی خان حاصل آید و حقوق خدمت بر حیدر قلیخان متحقق گردد جمعی را از اعاظم و رعایاسے شهر متفق ساخته
بر سر نائب راجه بستیزه جنگی در پیوسته جمع کثیر از راجپوتیه کشته و بسیے گردیدند و نائب مغلوب و محصور در حویلی
گشته تا امانت جان اسیر داده معتمد خان ملک حیت دم دادسے از شهر بر آمد و لعد بیرون شدن از شهر بر لعض محالات

خواند دروازه اش را محکم بسته زنی را از معتمدان خود بران در نشانید و کلید قفلش را بدست او سپرد که بعد از ساعتی در را بگشاید و به بیند اگر اثرے از ایشان ظاهر شود آمده خبر نماید تا مشتاقان را با ستشهاد همراه خود برده نماید اتفاقاً آن زن در باطن شیعه بود و مذهب خود مخفی داشت بعد از ساعتے حسب الامر در را گشود دید که سگے سیاه گرگین دران جایگاه بر سر دستر خوان نشسته از هر گونه طعام اندک اندک چشیده و مے چشید از شدت شغف خود دارے نتوانست بے اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه معنے دارد خود تشریف آورده نوش جان مے نمایند محمد امین خان مع همراهیان بسوے آن خانه دوید و زن مذکور بر جان خود ترسیده بدر رفت چون بآن خانه رسید و سگ را بچشم خود دید غضب ناک شده برگشت و میخواست که زن بیچاره را بکشد اما هر چند جست نشانی از ان ندید همیشه سراغ او از مردم مے پرسید و لبهاے خود بدندان غضب و کین مے خائید و دستش بجائے نمیرسید تا جان فانے را بدرود نموده رهگراے جای خود گردید و نیز نهایت مشهور و از معتمدین مسموع شده که وقت مامور شدن میر جمله بصوبه دارے عظیم آباد امرا براے ملاقات و استرضاے او میر مقتدر نعمت الله خان مرحوم خلف روح الله خان نبابر ایام عاشورا و اشتغال بمراسم تعزیه دارے حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام چند روز نرسیده بعد انقضاے ایام مذکوره براے رخصت میر جمله رفت اتفاقاً محمد امین خان هم دران مجلس حاضر بود در یک پهلوے میر جمله نعمت الله خان نشست و در پهلوے دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت الله خان عذر دیر آمدن خواسته گفت که نبابر ماتم و رسنگے در آمدن شده ساعات باید داشت محمد امین خان بکنایه پرسید که کسے در دولتخانه مرده بود نعمت الله خان گفت خیر ماتم سید الشهدا بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه معنی دارد و یزید و حسین بن علی هر دو صاحبزاده بودند ما را چه میرسد که ماتم یکی بگیریم و دیگر را بد دانیم و ماتم او و رفقاے او نگیریم نعمت الله خان در جواب گفت صاحبزاده ها کشته شده ما ماتم او مے گیریم و صاحبزاده شما نمرد یافت شما شادے بکنید و گفتگو بطول کشیده منجر بجانب جنگے شد میر جمله درمیان آمده اصلاح داد ٭

ذکر مقرر شدن نیابت وزارت بعنایت الله خان و سوانح آن زمان ٭

بتاریخ بست و دوم ربیع الثانے سنه ۳ جلوس مطابق ۱۱۳۳ هجرے عنایت الله خان عالمگیرے را بعد انتقال محمد امین خان خلعت نیابت وزارت بلا تعیین وزیر مرحمت گردید و در هیولا العرض رسید که نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اورنگ آباد عازم حضور گردیده به نزدیک فردا پور رسیده بود که خبر افساد و عدم انقیاد بعضے افاغنه و سرکشان بیجاپور و طرف کرناتک شنیده نبابر بند و بست اضلاع مذکوره متوجه آن طرف گشت و عرضه داشت راجه ساهو مع پانصد اشرفے متضمن مبارکباد فتح از نظر گذشت و سیف الدوله عبد الصمد خان بصوبه دارے خود یعنی لاهور رخص شد و قمر الدین خان بخطاب پدر خود اعتماد الدوله مخاطب گشت معز الدوله حیدر قلی خان بهادر خطاب فیروز جنگے عوض ناصر جنگ یافت و سعادت خان بهادر بهادر جنگ بصوبه دارے اکبرآباد سرافراز گشته رخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبه دارے الٰه آباد رخصت یافته بعد برآمدن از شهر نبابر زیاده طلبے جاگیر و دیگر تکالیف ما لا یطاق مکرر معاتب و باز مورد عنایت میگشت و همدرین عرصه از روے اخبار سوانح و وقائع نگاران حیدرآباد معلوم شد که در ضلع کرناتک هفتم صفر سنه دو باران غیر موسم چنان بارید که آبهاے رودخانه و تالاب رو بطغیان آورده از صدمات سیلاب و شدت طغیان تا دوازده کروه اکثر خانها و آدم و چارپاے بعضے دهات و قصبه ها غرق و تلف شدند و همدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شده دریای در آن آنکوه چالو بیشمار ضایع گردیده اثر آبادی در اطراف آن نماند

شدند و ماموران تعاقب ایشان رسانیده را و اطراف کشاده بار بار سر و بر آن ملا مبین اندک کشادیافت لیدار ان العروت بارو نگار را خودیار کردند لیکن حیدان سود ... دلعدحب سے مامور سرسپے کرباد سے ملیمان ارحاکیر بودند و آمده داده بود رفته لیست و سم آمد حت حیات ازدیار لیست و شاه عالم را و پس چند گس

ذکر شاه غفار پسر وسطی نمودن پایان احوال اولاد و اتباع آن مدظلهما

شاه غفار مرد سے زبان آور و موسش احتلاط و تواضع بود و اندک مایهٔ آسنائی بعلوم سند و الهم داشت فقیر او را شاه درسا شاه وید دوسے بار به میر باقر که ملیه اول و تامیش بود سر چهار کس اوید و همه بر سیده اچه شیت اینا دا کثر از بیاد بعضے سمال از دیگران شنیده و شاه غفار در عهد محمد شاه تا ابتدائے احمد شاه بود و دراه آمد شد پیش محمد شاه و بعد از شاه کذوق مصاحبت با فقرا هم سانیده و مرد مفتوح داشت و در عهد احمد شاه مصاحبت نواب بهادر جاوید خان آقر سسته ور نیابت الماسات جاوید سے که چند کس با تعاق بهار و مش آمد با جاوید خان سے توشند شریک بوده قتل از دعار مردو عار هم در او احمد شاه درگذشت در پایان روزگار سے عارا کثر پیروان پرورش بر او اکثر سے سبحوب و تائب گشته سند درا احتمال مران مسلک مانده بود و بعد رحلت عار خرابے شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریه بود مثل اقه قوم ما دو فتوکار از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسید به میر لب جعفر علی خان که ناظم بنگاله و ازاد ملاع و رسوم امان بنگاله بود اکثر ایشان ندا ایں کتاب السار اسد لعائے تکلی خواهد سند بکفایت خود و پارسش بعضی از مصاحبان که مثل مصاحب خود بود به سر احوال آن سید بیان مهربان گردیده و تولیت قدم رسول و چهر و چیه توسیه مقرر نمود و اکثر سے از ایشان از الهوار شامته یکی از ایشان نموده سے بعضے از ایشان آن ناکار الی الآن که سنه ۱۱۹۳ هجری است زنده و اسطا ... طلب ناک دارد و دیگر سے کسے از ایشان نامده ... حلیع و اپر

القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین +

ذکر سفر نمودن محمد امین خان از این جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر آخر الزمان

محمد امین خان را چون بار صفیایسے مذکور روز آور و بسیج وه سرحد المتا سند اوسے و تدابیر سپرد امتنا افتتاح سنده وا ما طمعت میگشت آخر الامر را تمیع المناسب حقیقت استوار یافت دیگر تعلل آمد ناهم سود نکرد و تعلقات ارداه و بس ازو رآمده و ارین جهان سفر سے گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت مآب سر آمده بود که بسا رسے را سیده بود که کلمه علی ولی الله میخواند طلبیده و زبانش را قطع نموده و این شهرت دارد که علی الرغم بعضے مردم که دستر خوان حضرت شاه مردان میبا سیده و مران لبسا نے از عیب میبود چنانچه در سند معمول دیگر مردم بسیار هجوم حوادث شمار دیده و سر عقاد و بصیرت در دیده دلها کسیده اند و این کرامت از ان مملکت عظر احقر هم الحمد مشرک کرده در آمده و آن مدبحت این احوال را شنیده و حتاب کرده ده تعصبے که داشت پیش هم مشربان خود نام برید اخویه و غیر مایه که اعتقاد و تنها داشت باحترام و تعظیم بر ده گفت که ما هم دستر خوان مد لیان میکنیم التهٔ که لیسانی هم ساز حسن اخلاص که باز اد عدستا بر سر گکان است خواهد شد سورت ملمهوا انسے را نمیان خواهد شکست به طلق گفته خود تعلل آورده چون اسباب دستر خوان در مکان ملوسے از هرم سراسیما آمده گشته خود بخضوع و خشوع در ان سامان رفته و چند کس باهمراه برده با تمام متقبلیان مذکور روانه خود

بایلاوس و بیهوشش بود همین که اندک افاقه اش رو داد خبر آوردن نمو د پر سید حاضران عذر تشویش بیماریش گفته التماس کردند که توقف در گرفتن آورد نش به سبب بیماری کشتار و داده آزرده خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیماری محمد امین خان آناً فاناً از زیاد پذیرفته صبح مشرف به هلاکت گشت و نمو را که ها دی علی خان وغیره پیروان و دهشت دار انفس متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده به در رفتن داشت چون آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده نفرا ی سند و اتباع خود را احضار نمود و صبح که اشرف محمد امین خان بر هلاک شنید بخاطر جمع و دلشاد از خانه بیرون آمده در مسجدیکه بر سر دروازه واش بود نشست و نفرا و اتباع او از دحام داشتند قمر الدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را دگرگون دیده بتجویز نسوان و مردان کم از زن مضطرب گشت و دیوان خود را با پنجهزار روپیه نذر پیش نمو د برای استعفای تقصیرات و طلب تعویذ فرستاد آن مکار دران وقت که رقعهٔ متضمن خبر جان کندن محمد امین خان با و متواتر رسیده بود بال بلند پروازی کشاده با حاضران در سخن سازی بود و میگفت تیری بر جگر این کافر زده ام که زنده نمی ماند و من باراده شهادت که به همین هم در مسجد شهید شده نشسته ام اگر چه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاط حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمر الدین خان در رسید و کیسهای زر از نظرش گذرانیده استدعای تعویذ و استعفای جرائم محمد امین خان از طرف قمر الدین خان نمود در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جو رفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود در روبروی یارکه خلیفه اولش بود کرده فرمود بنویس (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمر الدین خان داد و گفت بگیر و ببر اگر چه میدانم تا تو در انجا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زر نذر نمود و قبول نکرده گفت من خود نمیگیرم فقرا که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند گدایان هند که تمام روز برای تک فلوسی جان میکنند این همه مبلغ خطیر را غنیمت شمرده باهم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجای که مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمو د رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بخانهٔ خود شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد اشتهار یافته زیاده تر موجب حیرت اذهان گردید

رفتن نمو دیدار البوار و بهم رسیدن نزاع فیما بین اولاد او و دوجی بار و برخاستن پرده از روی کار

بعد از دو سه سال نمو د بیمار بود و هم بمقر سقر رحلت نمود و پسر کلانش که نما نمو نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع در حصه باکه نمو د مذکور برای دوجی بار وغیره محرمان در حیات خود بنابر راز داری و همکاری مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار در نما نمو دروی داد هر چند دوجی بار مساحت کرد که منازعت با من که مهمان چند روزه ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمو د بر اتباع و عوام باقصی الغایات رسیده بود و گمان انحراف مظنون نمی گشت نما نمو د التفاتی باستغاثهٔ دوجی بار نفرمود دوجی بار که ثانی آن مکار و شریک کارش بوده است ناچار گشته روزیکه اجماع فرقه ایشان بقدر معتد به بود در میان آنها استاد و پرسید که یاران خط نمو د و خط این فقیر شما هم می شناسید اکثر که می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسوده ایکه نمو د و دوجی بار باتفاق همدیگر نموده قلم اصلاح هر دو در مسودات همدیگر جاری شده بود در دامن خود خروارها از ان کاغذ آورده پیش آنها انداخت و گفت بنای این مذهب باجتهاد نمو د و اعانت فقیر استحکام یافته اگر از جانب خدا می بود حاجت بحکم و اصلاح همدیگر نداشت مردم مسوده ها را دیده و سخن دوجی بار شنیده کسانی را که اندک شعور راهبر بود متنبه گشته منحرف

بارش متعرض احوال کار او و احوال او اطلاع است که میسر شد از دست سلطان لشکر امیر خان مرحوم و عهد امام و شان سیر از جا برگزیده کالای
تو عوام را ساده اعتقاد و علما مرتبه دلیل توسط ساخت کرامات راه مسلم بیست گروه حالی ما بال مذکور و چند کس دیگر سیل .
نهایت تقویت مسالک مطلق است نمود که ... و چند نفر کس با آن مالکار کس گردیده و شهرت ... +

ذکر ملاقات فرخ سیر با نمود و استمداد یافتن بنابر اضلال آن مدبر +

در همین اوقات بعضی دو این سید حسین فرخ سیر هم است لعنت از خواهران کمل محی الدین اطلاعا ملاقات این کار آمد نمود
رسوم بیار سد است با ساده سیه او اکثر و دو زاره حضور با ارادهٔ مدون است امیر کبیر دو فرخ سیر اقتراح الحاح
می نمود و لاد مردوان آن سلطان ایمان بیرون است که رسد نادر ام سد و سے او کشور پادشاه متواضع و مردتے که کرده پیا
ما او دست تحت آن بر کر پادشاه آنگه گفت **بیت** پست تخت گدائی و سایه + همه از هم ابچه سیوا سے +
فرخ سیر را عقل سے بهره بود سعنا سے را پسندیده بیشتر معتقد گردید چند بیراه چه واسطه سے قدر او بر بود
که را اسد تو دو مکرر او هم آن در قول نمو هزار ما است مصحف و سته خود پادشاه ادوه وعده احرب کتابے که اعتقاد
روپیه مقرر بود گرفت پادشاه به تعلیم قرآن سرخاسته در سرگرفته مرجعش شد و در گشت بعد پیران آدم احضور ر بند کور را
به بانگان سد و آن کار سر آب رتهم به داس حرکت زیاده تر موجب ازدیاد اعتقاد احمقان گشت و میاد استقلال او
ساعت بساعت در نهایت گردید و در اعیاد یکه خود قرار داده بود نام او جسم و کثرت اجماع و عدم تحکیم دلو دو قتل
این مرکز رسد میان شهر و بازار دکربت پاس سیب هم و سر است میر رفت و اکمال محرم خود را علی الرسم اتا اما او در میر دو اشا
عل سے او رد ند و آنا دیل با خلد بعلم محتاج مرد او را شک لعدمی عقیده +

ذکر ارادهٔ معزول محمد امین خان تا دست آن مسلم بردن خان مرحوم ناگهان تقدیر حق عز و جل و افتادن مردم در ابتلا باقتضای گردش آسمان و اهانت تیطان

چون سلطنت فرخ سیر و زمان دولت حسن علی خان و عبد الله خان انقراض پذیرفته سلطنت محمد شاه رسید و
وزارت محمد امین خان منتقل گشت محمد امین خان لعدودماه منصور وزارت در یک سال بیمار شد بود احوال این
مرور کار رسید از ما در آید حکم کرد که از فرقه سپاه چند کس که وقت سر در واره حاضر اند رفته این فرساق ... اگر چه سارد
داگر استاد است که ساسم آن تمام کنند چون تربیت ... رسیده بود هر هم کم ... بردروازه این ... حاضر بودند موجب امر تحاشه این زمره
برای کار یکامد بود ند ... را برون ... آمدند ... خود چیزی ... و ...
پیران گردیدند اما چون کمال استعمال ... است خواص ... جمع ... اسم او ... وصالحی ... داشت
سیح حد قرص ماں ... لشکر کاران ... حقیر ... اند ... دستار ... او که باران ...
فقیر آمده ... رسید ... صورت ... تکلیف ... او ... مرده ... بود
کرده محمد امین خان را که مرض قولنج عارض شده بود ناگهان در آن وقت استعدا ... مردم ... که برد ... و دو دست
رسید با اسماع ... گوینده گشته ... محمد امین خان را که ... تقدیم ...

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مهد سهام عیسا قوم را جواب داده تفهیم یا در ظاهر خود از تهمت و اظهار نبوت خویش عاجز
سیفز نمود در هفتم ماه نه کو حیثیت بعمل آمده اهتمام سے یافت و همین قسم روز سے را باد نمانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم
نشده و روز مسولان نام نهاده بود در آن روز هم اجتماع و ازدحام میشد+

ذکر اوقات و آداب عملی که بمنزلهٔ نماز قرار داده

هر روز سواے نماز پنجگانه معروف سه بار دیگر مقرر کرده بود که بعمل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دوم نصف النهار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی شفق در مشرق باشد و آداب بعمل آوردن دیگر آنکه او خود یا خلیفه او در میان مے ایستاد و هر قدر مردم که حاضر مے بودند چار صف مربع مثل چار دیوار خانه متصل بهم میستادند و هر صف رو بطرف مقابل خود کرده مے ایستاد و کلمات چند که بافته زبان اختراعی او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را همان طرف فرود آورده بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صف شمال رو به مغرب رویه شود و صف مغرب رو به جنوب رویه و صف جنوب رویه مشرق رویه و صف مشرق رویه شمال رویه شود و چون مقابله چهار سمت هر چهار صف را بانجام میرسید بطرف زمین مے نگریستند بعد از آن سر برداشته بسوے آسمان و هر بار همان کلمات را تکرار می نمودند بعد ملاحظه شش جهت دیگر تمام میشد و جمعیت منتشر میگردید و دعواے دیگر این میکرد که من عیاذاً بالله همان محسنم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها استقاط حمل شده و دیگر کفر و زندقه ها داشته خواهد بود که فقیر را بران اطلاعے حاصل نشده اینقدر خود در وقت ورود دلشاه جهان آباد که اواخر محمد شاه و اوائل احمد شاه دو بار اتفاق افتاد از پیرانش که شاه فقیرالله و شاه عبدالله نام داشتند و دیگر پیروانش که مکرر باینها ملاقات و اختلاط شده بود بوساطت دیگرے اطلاع بهم رسانیده و برآخود چهار خلیفه بمقابل خلفاے اربعه که در اسلام شهرت دارند مقرر کرده بود خلیفه اول همان شاگرد رشید مشیر شش که دوحه یار نام بزبان مخترع خودش داشت و دوم میر باقر خسر پوره او و دوتا دیگر بودند و نام خود منود الله و نمود و انمود مقرر کرده و همین قسم نام اولاد و اقارب خود بزبان مخترع خود میگذاشت و بمرکز نامیگرفت و بسواے نام مقررے او از پیش خود نامے مقرر کرده آنرا نشان میگفت پیرانش سه نفر اول نمانمود دوم نغار سوم نبود و دو دختر نامه کلان و نماه خرد و دیگر از اقرباے طرف زنش حق نما اوست و نمایار و نمودیار و نما فرو نمود فرو نام سیه نغار نمود دیدو امثال ذالک القصه آن کذاب محروم از ثواب از لاهور بشاه جهان آباد آمده نشست و چون بهادر شاه در لاهور بود که کم دام ابله فریبی نهاده سفیهان بی خرد را بکمند خود میکشید و استغنائی خود را بنا بر وجه معاشی که داشت بر همه کس ظاهر میساخت و از کسی مطلقاً چیزے نمیخواست عوام را اینکار بسیار خوش آمده زیاده تر سرمایهٔ اعتبار او میشد و آهسته آهسته ترغیب گرویدگان دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه کثرتے در اتباع او پدید آمد درین ضمن بهادر شاه در لاهور مرد و اختلافے در شاهزادگان پدید آمده موجب اختلال در سر شهر و بلاد گشت و آن مزور را فرصتے بدست آمده دام گسترده خود را بهتر ساخت و پیچ پرده گشته مولفات و مخترعات خود را در نظر مردم جلوه داده از اخفا با بها و اعلان پرداخت و از عامیان اگر کسے با او مناظره مے نمود چون خود اندک مایه استعداد در معقول و منقول داشت بیچاره را مجادله و مکابره قائل میساخت بمشاهده این احوال اعتقاد عوام در باب او اشتداد می یافت تا آنکه نوبت سلطنت به فرخ سیر رسید و خود ابلهی نادان بود امیر الامرا حسین علی خان بهادر را اکثر اوقات در حروب و اسفار گذشت و قطب الملک نیز مشغول عیش و طرب و گاه گاهے از نفاق پادشاه در فکر کلفت

منهم [illegible]

و نام دستور و نمود که اگر با وسایل العاق بجای تمدید مدت کند شد تو امد محمد و هم بینایم ربانی هم که باز سکه و اسم غیر حروف
بود اتحاد کسم و عنوان امام و سرول کلام از حضرت ملک علام دران زبان بود و اظهار میکرد که تبیین موت و امامت بود و کیفیت
مقابله باسان اعیاد و عیاد است تا سه رای بود و امامت تا نیم و اظهر است بود و اول عوام را امام دو آریم متبع جاه و اقتدار
و اداران و محاصل و استعداع سلسله پایان خواهد بود هرگاه اردبام تام صورت بست هم ارکمند ما بی تو اسد حست این عال
سیتغ امام مطاع خاص و عام خواهیم بود و محاصل هم مرتبه که ما بوان آن تصور ساخت وی نمایند و چون طبیعت بسر واریک حس
بو همان گرو را گفت استاد وا ماد کرید و درس کار باهم اتفاق مدر سیه و بسر و نوع با اتحاد و زبان تواند آن الساسی عبارات عجیبه
و عبارات عربیه و تحکک و اصلاح شد بگیر تالیف کتابی پرداخته آورد مدینه ناس گاستند الباب سعادت نگل لای
سفارت برود ابا ستند چون اندک مایه علمی از بیت العالم غیر با اوسه جاسه قدیم باکمر کو بس مردم مورده بود و ستر ترجیبات
و غیره تواند عربی که کم کم رشاهتی تحلیلات صرف و صوالط نحو و است کسی که تعریب ابواسایه و صورت عجیب نابها کشید
و دعوی مرشد سلکیت نمود و گفت که ابن مرتبه ایست مابین موت و امامت دیگر اسبت تمیز اولو العزم سلکیت بود و اند
برای خاتم الانبیا که ملک اول سلکیت حضرت ختمی پناه سید اصیاد ساه اولیا علی ابن ابیطالب است و هم امام رضا و
تا امام بامس حامل امامت و سلکیت هر دو باهم جمع بود و بعدا بان سلکیت بس استقلال یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی
تا حضرت صاحب الامر علیه السلام بس خاتم الملکیت ام رتبه قدوة ملکیت بس بود سکرم و سید بس امامیه سی شمرد و
هرگاه بس اول سبب و حاجت شمرد لی سید است حاملی ارامه جهار بس دیگر را ارحامل امه و عالمی که ادهی
معروف ملکی دا اقران و رسحاه صفات اسیا استند سمرد و ملکی هم دو را حساب نکرد و نگفت که ما راه بهر کسی
کارسیت ما بس کیا و چراغ سرلت زردای الی السرب ام بکیک هم که چشم ملکیت ماو بسی بود و صاحب کتاب و صاحب
عنوان بود مراسم مرلیب و عهد و سمی صوالط طریقه می باسد امد امس هم سی و الامامی بود و سوالاحد احتماع
کرده سنت امام راسل اعیاد اسلام کرد و بی اسی و ملت صیانتی احدیت محرم سی شمرد هر کرد دیگان خود که انتها
فروعی نامید الارم کرده بود که صوالط هم ماسه او بکار آرند و حرمت ره را بسی محترم دراکنا مدارند و چنانچه در آثار سوسی
آمده که وسی سال حضرت و تسم رسول سی نامت خود هم بسته ماتحال حسته سکامت که یک می ما دانی قسم سی سو که قرص
نوراسی چون آفتاب مسابه گشته دران قرص کلمایکه سی یافت منقش بطرس سی آمد و آن قرص بود اسی آخر محیط او
شده و از بوشش سی برو ومنقش بسیار بود که متحمل آن بحیراورا دسوار و یک وسی بامن قسم که آوار سی می آمد و بهات کلمات
مرحرفه می سسد که تمصور مردم سی حاویه و در سلام اعاله السلام ملکیک گفته کلمه جسال نمود بود ال سی او و کران عرصه
روز و سی راکه با اظهار او اول مرتبه دران روز و سی براو نازل سده در جسن ام نهاده اجتماع وار و حام مردم عمل می آورد
و عیر هو سمو امامت او سرد و سی عید گرسی اصا مد و ساد وسی بامسکر ابدو و علم همراه کرفته و خود کلاهی شسه کلاه
ارامسه انار امه سی کله سراران ترس که استیع فر بود ناسی خود بطرف کوه ساکنه عمارات و بول رای که مشهور بکهاکی
و هو سی معتبهای سی است مرست و اظهار سی ایکه اول هر دل و سی براو و مهان کوهسار ملاسیه بطور بار عرام سده
و سی ورقتل او روز جسن ارعره ذی الحجه روزه میگرفت و جامهش میاد شیه بصیام صمت که در شرایع سالفه مثل زمان
حضرت زکریا وغیره بود و حضرت مریم وقت تولد حضرت عیسی بر آن کرده بود اسی سو الهاسی قوم بهیں صوم ما مور سده با کسی سخن

منتسبان ایشان در تشویش معاش مرگ مربی خود را فراموش کرده باخفا و انتشار اموال لاعلاج و مضطر باشند می‌گویند در بین
زمره محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و طاقت ارتکاب این عمل مذکور نهایت تجنب داشت و از برداشت کسی از حیله و موافق ضابطه مستمره بعد
مرگ یکی از ملازمان عمده اش بتحقیق اموال او نموده دلالت باین امر کرد و کثرت نقد و جنس خانه او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت
خود ازین عمل و از آن شخص ظاهر کرده ممانعت بتهدید نمود که باز در حضور او احدی چنین مذکور نکند ٭

ذکر میر محمد حسین معروف بهمو دو امو و احداث مذهب باطلی که او اختراع نموده بود و فتنه‌ها که درین مردم برانگیخته باضلال جماعتی پرداخت و دین خود بحب جاه و ریاست در باخت

میر محمد حسین نامی از سکنه مشهد مقدس رضوی علی مشرفه السلام ظاهرا سید بوده باشد باشتهار اقتدار عمدة الملک امیر خان
صوبه دار کابل که با اهل ایران افضال و احسان او نهایت شهرت داشت بامید رفاه و افزایش جاه خود از وطن مالوف
برآمده به کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرهما بی‌بهره نبود بعد از ورود و لیاقتش اشتهاری یافت و پسر منشی
امیر خان بشاگردی او رغبت نموده شروع باستفاده نمود ازین سبب ذکر استعداد علمی او در مجلس امیر خان بتقریبی
مذکور شد و امیر خان ازین جهت بر احوال او اطلاع تام بهم رسانیده صاحب جی زوجه خود را که دختر علی مردان خان بود از مقدم
او آگهی داد سببش آنکه چون صاحب جی اولاد نداشت دختری از خانواده سیادت مشهور که پدر آن دختر نوکر شوهرش
بود بفرزندی گرفته پرورش او می‌نمود و اراده داشت که اگر نجیبی لائق از دیار ایران وارد اینجا شود دختر مذکور را باو
وصلت نماید و شوهر خود را باین معنی اطلاع داده متوقع بود که اگر چنین کسی برسد او را آگهی دهد تا اراده خود را بانجام رساند
صاحب جی این خبر شنیده امیر خان را بتفتیش احوال او فرمود بنابرین امیر خان او را طلبداشته بچشم خود معاینه دید و
آداب و لیاقتش را بمیزان خود سنجیده پسندید و زن خود صاحب جی را بر احوال او آگاه ساخت و بذکر محامد او پرداخت
صاحب جی بتجویز شوهر رضا داده سرانجام تزویج آن دختر بطوریکه باید علی الفور مهیا ساخته با محمد حسین مذکور کدخدا کرد باین
وسیله آن سراسر حیله را رفاقت امیر خان دست داده محرمیت با مردم دربار و اندک مایه جاه و اعتبار میسر گردید بعد مرور سالی
چند حسب الالتماس عمدة الملک داروغگی خوشبوی خانه پادشاهی بنام آن محیل مقرر گردید و بعضی از اولاد عمدة الملک را
که از بطن نسوان دیگر غیر صاحب جی بودند با او اتحاد و آشنائی بهم رسید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود و بنمودن بعضی
شعبده‌ها چندی از پسران امیر خان مثل هادی علی خان و دو سه دیگر از برادرانش را از انهمه معتقد خود گردانید ادعای بلندیها
زیاده از دیگران در خود متشی ارادت بهم رسانید درین اثنا امیر خان برحمت ایزدی پیوست و اهل و عیال او از صوبه کابل بحضور
آمدند میر محمد حسین مذکور بعلاقه کار پادشاهی همانجا ماند بعد از مدتی عطر و گلاب بیشا و غیره برای سرکار پادشاهی و کله
و ارکان حضور بطور سرانجام نموده قاصد ملازمت پادشاه و طالب بهم رسانیدن عزت و جاه گردید به تصمیم این عزم در لاهور رسیده
بود که خبر رحلت عالمگیر پادشاه شنید و توقعاتیکه در افزایش جاه و اقتدار از عالمگیر پادشاه داشت منقطع دید عطر مذکور و غیره
اموال را در آن بلده بقیمت غالی فروخته مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید و همان زر را مایه توکل خود ساخته لباس فقیری
در پوشید چون مرد جاه طلبی بود و در سر غروری داشت بیعت و دنیا از روی سابقین نپسندیده عازم اختراع مسلکی جدید
که تا آن زمان کسی از کسی نشنیده بود گردید و همان منشی زاده و شاگرد خود را که صاحب شعور [illegible] معتقد ساخت

رسیدن بعضی امرای دور بحضور و سرافرازی یافتن برخی از امرا و غیره بتحفهای لائقه و عنایات فائقه

او هم در ماه مذکور سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر به رنگ زکریا خان پسر عبدالصمد خان و آغر خان و دیگران که حسب الطلب از
دار السلطنة لاهور عازم حضور بودند وارد شاهجهان آباد شده وقت رسیدند بملازمت سلطنت پناه بعنایات ایالت و انعام خلعت و جیغه
و سرپیچ مرصع و دیگر عطیه امتیاز یافتند زکریا خان اضافه سرافرازی بخشی یافت و میر ... سگه و ... گرز بهادر
صوبه دار او در وقت رسید اوائل ماه صفر از آن ... بود و ... گردید حکم ... سرپیچ و ...
حسب الالتماس ... که ... گشت ... خان ... نظام الملک ... خوانین ... آمو ...
سا کنار و تعیینات ... بر ... خان صوبه دار بنگاله ... ترتیب ... و ... ارسال ... و ... طریق ... رسید
سعید ... خان ... الدوله ... و ... جنگ ... خان بهادر ... الدوله یافت ... و ...
سعادت خان بهادر ... جنگ ... گشت و زکریا خان ... عنایت الله خان صوبه دار کشمیر ... روز ...
بیست و دوم ربیع الاول پادشاه ... شکار ... بود که ... سرکار ... سید که اعتماد الدوله ...
... از ... محروم ... دیگر ... شدت ... تغییر ... حال ... و ... یافت ...
... استمداد یافته کار ... سید که معالجه ... و دوای ... تا آنکه ... از ... هستی
... عدم کشیده ... بیست و سیم ... مذکور ... عالم ... و بیست ... ایام ... بود ...
... امیر الامرا حسین علی خان ... او ... که ... میر سید ... معاف
گردید و خلق ... اما ... سید ... مقصد ... ساله او ... خود ... اید
... حکم ... گشته ... عمل ... خود ... و ... بستاندند اما بعد
انتقال او قمر الدین خان پسرش ... خالص ... و حقایق ... آوردند محمد شاه
اگرچه ... بود ... حالات ... بود که ... چنانچه ... تحت
که محمد امین خان ... پادشاه ... قطب الملک و امیر الامرا ... تا غلبه
و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند ... سادات مذکور ... بود ...
... پادشاه ... که ... افتاده بود ... عمارت دیوان عام و خاص که ...
... آشوب ... گشته مصروف ... کارخانجات ... رونق ... بود ... تعمیر آنها ...
... اموال ... خان ... و جواهر و ... الات ... دیگر اسباب ... مبلغی
... محمد شاه ... آن ... تا آنکه ... سلاطین ... تیموریه بود که اموال امراد
... خود ... بود ... سید ... لیاقت وارثان اگر ... ارثی ...
... آنها ... گذاشتند ... صفات ... عقل ... می ...
... تمام عمر خود صرف ... و خدمت ... جان ... خود ... لمحت ...
... و خدمت ... تمام عمر ... ارسال ... ولدان ... و ...

کسی فتح شد برای کسی، و وابستگان اذیال دولت پادشاهی و هواخواهان سلطنت سازهای مسرت نواختند و متوسلان نجابت
سادات با تجدید عزای محرم پرداختند عورات و مستورات خانهای نجم الدین علی خان و قطب الملک و اتباع ایشان مضطرب الاحوال
و پریشان خاطر گشته بعضی فرصت را غنیمت شمرده تا رسیدن مردم پادشاهی هرچه توانستند زیر چادرهای کهنه گرفته بدر رفتند
برخی سلامت ماندند و جمعی بدست مردم کوتوال گرفتار آمدند و نسوان سیده نجیبه چادر صبر و شکیبائی بر سر کشیده از حصار
عفت پا بیرون نگذاشتند عبدالله خان کاشی که از نوکران قدیم و معتمد قطب الملک برای محافظت حرم سرا و ناموس متعین
بود باتفاق بیگمیه‌ها دست خیانت دراز کرده معامله حرص و آز گرم ساخت او و بیگمیه‌ها هرچه توانستند از میان ربوده بیرون
تاختند و خود در مطعون خلق و مردود خلائق ساختند غلام علی خان و نجابت علی خان که برادرزاده قطب الملک و متبنای
او بود تغییر وضع و لباس نموده عازم قصبه بارهه که موطن امیر الامرا و اجداد ایشان است شدند و بمنزل مقصود نرسیده در راه
بدست مردم پادشاه اسیر گردیدند.

ذکر شروع اقتدار سلطنت محمد شاه و ارتفاع درجات امرای دولتخواه

بعد حصول اطمینان محمد شاه فارغ البال بجاه و جلال خود پرداخت و نظر عواطف و اشفاق بحال امرا و فدویان صدق و وفاق
انداخته کسانیکه طلای طبیعت و ارادت آنها در گداز آتش این حروب و کروب خالص عیار برآمده و جوهر فدویت و جانفشانی
بظهور رسانیده بودند هر یکی را در خور مرتبه او بعطایای مناصب و مواجب و دیگر مواهب افراز بخشید و از امکان
مسرت بخش شانزدهم محرم الحرام بفتح و فیروزی بر رخش نصرت سوار گشته همعنان دولت و اقبال بصوب دار الخلافه
لوای نهضت برافراشت و بتعجیل طی منازل و قطع مراحل نموده نوزدهم ماه مذکور نزدیک مزار خواجه نظام الدین نزول نمود
و زیارت آن مزار کرده خدمه آنجا را باعطا و انعام شادکام فرمود و دو روز بنا بر تعیین ساعت مختار مقام نموده هزار سوار بر هزار
حیدر قلی خان افزوده هفت هزاری هشت هزار سوار گردانید و سعادت خان بهادر را ملقب به بهادر جنگ نموده بعطایای
ماهی و مراتب سربلندی بخشید و دیگران نیز مورد عنایات شدند نجابت علی خان مقید بحضور رسیده حواله حیدر قلی خان شد که
با عبدالله خان نگهدارد و بتاریخ بیست و دوم ماه مذکور روز شنبه ۱۱۳۳ هجری پادشاه با کوکبه حشمت و جاه که صدای کوس
و کرنا غلغله در مهر و ماه افگنده بود در نهایت شان و شوکت با فیلان مزین بزیورهای طلا و نقره و پاکهر جلهای کلابتون و
آن نهایی زرافشان و تخت روانهای طلاکار زرنگار و پوششهای زربافت و بادله که چشم تماشائیان را زیر نور آفتاب
از مشاهده آن خیرگی می‌نمود و دسته بدسته فوج پادشاهی و امرای همراهی مسلح و مزین با ساز و یراق نو ساخته و زیب
و زینت پرداخته جابجا تزک تمام می‌رفتند و اسپان کوتل پری چهره خوش اندام با سازهای مرصع و میناکار زین پوشهای
سوار می‌کشیدند و دیگر لوازم آرایش جابجا بانواع حسن و بها مهیا بود و دلپسواری فیل کوه شکوه بر عماری طلائی با هزاران
زینت نور عنانی از راه اجمیری دروازه شهر پناه داخل شهر دار الخلافه گردیده بنثار و تصدق بسیار فقرا و محتاجین را که چشم
انتظار و چار این روز داشتند شادکام و مقتضی المرام ساخت و بساعت نجم بقدم میمنت توام داخل قلعه دولتخانه
مبارک شد و نواب قدسیه مادر مهرپرور پادشاه و دیگر پردگیان حرم طبق‌های طلا و نقره پر از زر سرخ و سفید با جواهر منتخبه
نثار تارک و افسر محمد شاه نموده وظایف تهنیت و مبارکباد بتقدیم رسانیدند.

وسیع مشتملا دوازده نوبت به سرکار قطب الملک رسید که طالع یار خان و همراهیان او از پای در آمد حیدرقلی خان فوج آراسته و سامان
پیراسته بر قطب الملک باتفاق صمصام الدوله و رفیقانش هجوم آورد قطب الملک با آنکه بارها در حروب سابقه عرصه نبرد و ننگ گشته
امثال عنوان ستوده نشد سنان گاه پیشه در آن وقت از فیل پایین پیاده گشته و اکثر سرداران شجاعت پیشه صاحب نگین از دست
داده با همه اعتبار و وقار در داعیه نیکو سید و عاملی و انتمای شجاعت و پهلوانی ازان شرر و سر جانانه نمود صبر و تحمل او را بر کاره
و آسوده جنگ مقتبس سیادت این بار که بخت و دولت یار نبود سیکه کار را یاحد سیه خواص باخته در تدبیر خطا نمود با وجود
بودن دو سه هزار سوار نیک در همین وقت خطرناک نامید آنکه اغلب همراهان سر طاقت نگاه داشته آورده بودند اسپان را چه
که راه جا ساز سپاه مقدم بود امید رسانیدن فیل سوار شده مع سپر و شمشیر بر آمد چون تقدیر برعکس امید او رفته بود بعد ورود
آمدن از فیل سیف الدین علی خان و نجابت اشتر خان و ذوالفقار علی خان عبدالله خان و ابوالحسن خان سبکی فوج کلیمی
فیل سوار دیگر بی سر و سامان بار به کمان که شدن عبدالله خان با بهره ساده این حال اسیر شد بار ظفر بوده شش قطب الملک
سپه سالار را در آن کارزار تنها گذاشته راه فرار پیمودند بعد از قبل از ورود آمدن قطب الملک از فیل سیف الدین علی خان
اعتماد اعتبار این کار نمود و دیگران سرا از او ... گردید مگر این حال قطب الملک حیران سیر سبک تقدیر دست تهاد دلیر استاد
چون از فرق سر تا به پا غرق آهن بود زمان داروگیر زخم تیری بر پیشانی و جراحتی شمشیر بر دست برداشت اسیر پنجه تقدیر گردید
و همان حال حیدرقلی خان قطب الملک را ساخته بر سر رسید نجم الدین علی خان برادر خان سیر سبک حال برادر گردید و همان حال
آن هر دو برادر نگار این مقال مترنم بود مصرعی از آن که چون حمله آورد دمی + برم از کف انگشتری زود می +
دلی چون نگرد احرم یاوری + گریسد گردم چو انگشتری + چه یاری که صبر و ستم + چو یاری نگرد اختر و رستم + کلید
ظفر چون باشد بدست + ماند در فتح خاتمان شکست + حیدرقلی خان سر برادر را از فیل بلند سواری ساخته همسر باشاه
آورد چون به ملت محمد شاه ترحم بسیار بود و فطرتش بر شفقت شمال شان گریست دو الحمید رقلی خان نمود و حکم داد تا بادیه
مع ظفر نمود و بعد از امواج بیکران شامل لشکر پادشاهی گشته حملا نمود و غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و امیا
ناچار گشته در بنگاه قطب الملک تمتع نمود و بنگاه را که از دست برد تاراج بود باز مانده بود پیش برده به خود گرفته راهی شد
و امرای حضور با ملازمان ظفر و منصور را در آنکوس مبارکباد شادی آوردند و سجدات شکر الهی به قبول این فتح غیر مترقب
تقدیم رسانیدند و تمام اسباب دولت اخبار تاراج شده لاباد بعضی به سرکار پادشاهی در آمد +

ذکر حروف جفر که بعد سؤال از بزرگی مشعر مآل احوال امیرالامرا بر آمد

از معتمدین مسموع افتاد که چون با امیرالامرا و قطب الملک خاتمه قورابیه را ساعت روی داد کسی از دولت خواهان سادات
از بزرگی عارف مقدس که در علم جفر نیز دستی عالی داشت از مآل احوال امیرالامرا سؤال نمود آن بزرگ به قاعده جفر از حروف
سؤال سائل استخراج نمود این حروف بر آمد (ع ل ی ع و ک) هرگاه مرتب کنند کلمه علی عدو ک تا گر برگرد واسد ملع وعدک
رسی آید و فی الحقیقه جا سی از فراسته بیست چه با صورت کنز اسم است روی داده باشد چون سلطان ابراهیم بعد فرار
از میدان گرفتار آمد بصالط سلاطین مقید باند آخر روز جمعه چهاردهم محرم الحرام این خبر به دارالخلافه رسیده جمیع را سرایه
شادمانی و برخی را وسیله اضطراب و حیرانی گردید هم با قیل شهرت اگر به درد کسی میبود دوا کسی + چه شکست

که عبارت از یک روز و یک شب باشد گرسنه و تشنه بسبب محرومی از آب که بیرون و در تصرف جاث بودند بر پاس ناموس و آبروی
خود با قطب الملک و غازی الدین خان و دیگر سرداران بارهه و حامد خان عموی نظام الملک و سیف خان و امیر خان و روح الله خان
و نعمت الله خان و بیرام خان و بعضی صاحب اولوسالان و چند جماعه دار قدیم الخدمة مثل صبغة الله خان و شیخ هیلا مانده بودند و محمد شاه
پادشاه بر فیل سواری خاصه خود که پادشاه پسند نام داشت سوار گشته با امرا و رفقا تمام روز و شب در فوج خود زینت افزا بودند کمان
نجم الدین علی خان با دیگر سرداران بارهه قدم جرأت بی باکانه و دست از جان شسته پیش گذاشت و با آن صدمه های
جوع و عطش و شرر پاشی آتش که از توپخانه بر سر او و جمیع رفقای قطب الملک تمام روز و شب گذشته بود پروائی ننموده با شجاعت
ارثی که اباعن جد داشت رستخیز قیامت برانگیخت و رفقای محمد شاه خصوص حیدر قلی خان و صمصام الدوله بیار نصرت یار خان
که او نیز سید بارهه بود و دعوی هم چشمی با نجم الدین علی خان و قطب الملک داشت علم شهامت برافراشته و سینه سپر ساخته
با آب شمشیر غبار خاطر همدیگر را شستند و شور میدادند و از هر دو سو نهنگان دریائی و غازیان بیشه هیجا بر یکدیگر افتادند شوری
برخاست که یوم النشور از یاد رفت و برای خانمان سوزی بیدلان از آهن تیر و شمشیر و سنگ و صلابت سخت کوشی بهادران دلیر
آتش صاعقه تاثیر بالا گرفت سعادت خان بنا بر تحصیل نام و نشان چون پیل دمان بمدد جان نثاران پادشاه رسیده حملات
بهادرانه می نمود و شیر افگن خان حسب الامر پادشاه باعانت انصار و اعوان محمد شاهی خصمای مقابل را افگنده پیچان و نوک
سنان چون سر بیان می ربود و درویش علی خان داروغه توپخانه صمصام الدوله و عبد الغنی داروغه توپخانه حیدر قلیخان و بیرام
بخشی او و محمد جعفر نبیره حسین خان با چندی کس و بگرجانهای خود در باختند و نصرت یار خان بدو زخم تیر مجروح گشت و دوست علیخان
با جمعی دیگر جوهرهای شمشیر و سنان برداشت و از طرف قطب الملک شهامت خان که عمده با نام و نشان بود مع فتح یار خان
برادرش و یک سیره و تهور علی خان عمة الله خان برادر رقاصه میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان عالمگیری
و غلام محی الدین خان و صبغة الله خان عرف شیخا که هر سه جماعه داران عمده قطب الملک بودند مع پسر شجاع خان پلولی
دران عرصه مردانه داد شجاعت و رفاقت داده جرعه ناگوار مرگ را بکمال گوارائی نوشیدند و تا جان در بدن بود بجان ستانی
اعدا کوشیدند و جمعی کثیر از همراهان این سروران جان شیرین بطلب ننگ و نام دران عرصه خون آشام درباخته بعالم آخرت
شتافتند نجم الدین علیخان بهادر که گرمی بازار معرکه از او بود چند زخم کاری بر بدن خود خرید و از رسیدن تیرهای
پیاپی چشم جهان بین او از لباس نور عاری گردید قطب الملک عرصه بر برادر بهادر خود تنگ دیده با جمعی از دلاوران بارهه
که با او مانده بودند بمدد نجم الدین علی خان پیش براند و درین وقت چورامن جاث نیز بتعقب لشکر پادشاه تاخته شور و ولوله در انداخت
و قریب بهزار گاو و شتران پر تل که بر کنار جمنا جمع بودند مع چند شتر بار لنگرخانه و دفتر بتاراج برده مقابل فوج پادشاهی که
بحراست بنگاه مامور و مستعد بود نمایان شد پادشاه هم از دور تیری بدانجانب انداخت و محمد امین خان مع هادی خان
داروغه برقندازان خاص بدفع او پرداخت و از پشت گرمی قطب الملک لقیة السیف فوج بارهه و رفقای نجم الدین علیخان
را نیم جانی که باقی بود تقویت گرفت و با وجود پایداری صمصام الدوله و دیگر امرا تزلزلی در ارکان لشکر محمد شاه راه یافت
حیدر قلیخان و سعادت خان و محمد خان بنگش بمشاهده این حال خواستند که باستعجال رسیده و بر کمر قطب الملک زنند
قطب الملک این اراده را دریافته بمقابل حیدر قلی خان شتافت و حیدر قلی خان مع دیگران دست بقبضه کمان برده در
تیراندازی و برق اندازی نهایت اهتمام بکار برد درین دار و گیر اخیر سید علی خان برادر ابو المحمد بنی زخمی اسپ

و عبدالقدیر خان و مسعود الله خان و علاء الدین خان و ... خان و شجاع خان بلوچ و عبدالنبی خان ترین و دیگر افاغنه
صاحب کوس و زمینداران فیل سوار مع افواج خود پیاده از هفتاد فیل سوار دران عرصه کارزار زینت و یسار قطب الملک
و سلطان ابراهیم صف آرا گردیدند و ابوالحسن خان بخشی سابق و سید علی خان بخشی ثالث و سراس بخشی مردم بارهه بابت
و بیجاپور از قدیم و جدید جانب قطب الملک همرکاب او پیادگان ... گرد پس فیل سواری مقرر شدند ... میر ... پاسدار
گذشت و در همین شب راجه محکم سنگه مع خداداد خان و خان مرزا ... سوار از فوج پادشاه گشته نزد قطب الملک
پیوستند چون صبح صادق دمید و ... گرباسی ... مردم سید سادات خان ... (الفکرة خیر من ...) در داده ...
... تفنگ و تیر ... با دیگر فرستاده محمد شاه پادشاه و ترتیب فوج ... کرده ... عماری خاصه سوار
فیل گردیده ... ... موج دریا ... ... توپخانه
دشمن کوب چون سیل ... پا در آورده ... ... آوازه گرنا و کوس گوش ... آن
میدان از استماع ... ... گردید ... ... دلیران ... آتش ...
... ... حیدر قلی خان که در انتظام توپخانه ... توپ اندازان اهتمام تمام نموده بود ...
... آتش ... ... قدم خود ...
توپهای صاعقه کردار توپخانه آتش بار داده ... قدم بقدم پیشتر آمده ... فیل ... قرار
را اختیار نموده ... نجم الدین علی خان بهادر ... و توپخانه برق آثار ...
چنانکه ... ... مقابل چنان معروف آتش بار که طائر وهم و خیال را ...
... ... فوج پادشاهی
چنان سنگ ساخت ... ... قدم ...
... ... قدم ... ... استقلال و پایداری ... حیدر قلیخان مع ...
... این احوال ... ...
توپ انگلیسیا ... نجم الدین علی خان ... ... نجم الدین علیخان
... ... آفتاب قطب الملک فرمود ...
... ... آسایش ... ...
... ... حیدر قلی خان ... توپخانه ... ... آهسته آهسته
... ایستاده بود ... تمام ... فوج قطب الملک آتش توپخانه ... ... مجروح و ...
مقتول می شدند ... ... پیاده
... ...
... تاراج ... ... راجه محکم سنگه ... ...
... ... صبح روز جمعه تاریخ چهاردهم
محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ ... ده هزار سوار ... ... مقابل توپخانه آتش بار

محمد خان پسر اسد الله خان معروف بنواب ..... ابا با دیگر سرداران با فواج بارهه که مجموع قریب به ۱۰ ازده هزار سوار خواهد بود و
سه هزار پیاده و ابرا به برا ز سادات بارهه که هر یک خود را رستم عصر میدانست باسید وصول بمراتب امارت واداے حقوق اخوت رسیده
همراه سے فیل سواری قطب الملک مقرر شدند لیکن در وقتیکه چورامن جات و بدل سنگه .... هر چند راجه مهندر سنگه که زمیندار
عمده اکبر آباد و متمول بود با حکم سنگه و بر سے از جماعه داران همراه حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گردیده علاوه افواج
سابقه گردیده تا انظر کار سکر در عرصه زمین زیر سم اسپان و پای پیادگان ناپدید و تغیر مرئی بود و همان روز چورامن بایرا در خود سه زنجیر
فیل و چند قطار شتر که از لشکر محمد شاه ربوده و پس انداخته آورده بود و الطریق ره آورد تسلیم قطب الملک نمود قطب الملک
افیال و شتران را با و انعام نمود ملخص آنکه نهم محرم الحرام که فوج محمد شاه از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام معسکر ساخت
و مفاصله مین العسکرین کمتر ماند محمد شاه هر چند انتظار عبد الصمد خان سیف الدوله بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشت
تا میسر و باسبب بعد راه و موانع دیگر نرسیدند مگر محمد خان بنگش باسه هزار سوار و عزیز خان روهیله و بایزید خان میواتی
با جمعیتی از همراهان همعنان ملازمان بادشاہی شدند و قریب چار هزار سوار از نزد جی سنگه نیز رسیده رفیق لشکر محمد شاهی گشت

ذکر صفوف آراستن از جانبین و بهم آمیختن عسکرین و برانگیختن سپاه گرد هیجاء مقابله قطب الملک با محمد شاه پادشاه و ظفر یابی محمد شاه بر قطب الملک و اختتام زمان دولت و اقبال سادات و شروع شکست پذیرفتن ارکان سلطنت خاندان بابریه باقتضای تقدیرات

اگرچه از نهم و دهم محرم بنا بر قرب عساکر یکدیگر طرفین حرم را کار فرما گشته بترتیب جنگ راه سے پیمودند چورامن حسب الحکم
قطب الملک سعی بسیار نمود که آتش به بارود خانه پادشاهی دهد یا گاوان توپ کشی را بجوے کشیده ببرد از خبرداری
و هوشیاری حیدر قلی خان میر آتش میسر نشد و هراول لشکر محمد شاه حیدر قلی خان مقرر شد و سعادت خان بهادر و محمد خان
بنگش بطرف یمین و صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان مع برخے از مردم دیگر در یسار قرار یافتند و اعظم خان را با جمعی
از جنگ دیدگان فوج طرح مقرر ساختند و اعتماد الدوله محمد امین خان مع بادے خان و قمر الدین خان و عظیم الله خان و
طالع یار خان و جمعی دیگر فوج التمش قرار یافت و شیر افگن خان و تربیت خان و دیگر فدویان در رکاب پادشاه جا گرفتند
و میر جمله و عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و دیگران برای محافظت بهیر و بنگاه و سید علی خان
و سیف الله خان و مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی از دلاوران دیگر مع فوج راجه دهیراج بدرقه انغار و برانغار و سواری
خدمه محل قوت افزای فوج گشتند و فیلان کوه شکوه را با اسلحه و یراق جنگ و یکه تازان رزم آهنگ در عقب توپخانه آشوب
بپای داد ند و قطب الملک بعد ورود در منزل حسن پور که از لشکر پادشاه بفاصله سه کروه بود مقام نموده بتاریخ دوازدهم محرم الحرام
بترتیب فوج خود پرداخت سرداران بارهه بنا بر خودسرے و رعونت چنانچه باید اطاعت نمیکردند لهذا از ترتیب چند بار تقرر یافته
و باز برهم میشد بهر صورت نجم الدین علی خان و سیف الدین علی خان و غالب جنگ بهادر و غازی الدین خان و سید محمد خان
و شهامت خان مع پسر و برادران و بهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر
دلاوران بارهه که همه با رستم و افراسیاب عهد خود را سے شمردند بهراول مقرر شدند و حامد خان و سیف خان و بیرام خان و
نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان

در هژدهم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ سلطان ابراهیم را بر تخت نشانیده ملقب به ابوالفتح ظهیرالدین محمد ابراهیم ساختند و سید نجابت خان ولد و برادر
خان بهادر شاهجهان آبادی را بدست گرفته ابراهیم را بمنصب هشت هزاری و خطاب امیرالامرائی و خدمت
میر بخشیگری سرفراز نموده و غلام علی خان را بخشی دوم و سید نجابت خان را بخشی سوم و میرم خان را بخشی چهارم کرده و ترتیب
سرکار و رتبه امرا کرده و استمالت امرای قدیم کوشیده و جمعی از این مردم که از عهد رفیع الدرجات از صاحب سرول دار ترقی
نیافته بودند بمناصب عمده رسیده بالطبیعه ما بالطبع صاحب عنایت شده هیچ و ستوده نبودند و اکثرے را ماموریه که تا ختم
ساله تقرر داشتند روپیه راهنمون شد و ما تنه این مردم امداد مساعدت از جمله پنجاه هزار روپیه یا یک لک روپیه نقل آمده خان
عموی نظام الملک را به سمال نمود و جاگیر و مبلغ نقد داده متسلی نمود و بعض را که از افواج سیر رسیده بودند راسل عماد خان و سالیته خان
و سیف خان و سلام خان و صفی خان کو مسه داسه مسه بالطبیعه و دلیر یافته بودند امیدوار بسیار مکارم ساخته دلالت بر رفاقت
از اسلام خان و صفی خان محمد یار خان معاویه العدم سرانجام و انصار بسرانجام بنا بر اندیشه مال کار از رفاقت مسلحتی نموده
عماد خان و سیف خان نیز از مناصب نمود و سید سرایه مد حرج کرفته با عماد خان و دیگر مسعد اران پادشاهی
دو ما ساعت صاحت را کار رفته و تکید و سرل نمراهی نموده برگشته و با مسعداران کم منصب همراه نمود و جلو عاملی تا بهمت
صده و سر راسے قدیم و جدید باسماسے مختلفه و متفرقه متعدده مثل انعام و مساعدت و مرافا تا محل آورده و نوکرا قدیم
و سر مردم پنجاه و چهار هزار روپیه بیست اما ار همت رسانید و چه بیرا سرای تقسیم یافته و پیادهای و سوار اهل هم
سرکیف بود و برای سدماره به اسم دو سراپای گران سے آمده و موجب ملال خاطر آسامی گشت چون دیرگهند آمستن
نوع مسابقه بود اقتضای تقیس و تعیین حساب مددالت می کرد از هر قوم هر کس که اسپی داشت آمده نوکری شد
و مرا دیر ره در سرکار قطب الملک گردیده و تخمیص را مبلغ یک کرور روپیه بصرف این سپاه در آمد + + + + +

ذکر شکست نمودن قطب الملک مع سلطان ابراهیم باراده مقابله محمد شاه از دار الخلافه شاه جهان آباد و سوانحی که درین سرحد روی داد

هفتم محرم الحرام سنه مذکوره قطب الملک سلطان ابراهیم را با محل ملوکانه موعلیه درین مهلت میسر آمد همراه خود گرفته
از شاه جهان آباد بر آمده بطرف عیدگاه نزول فرمود در همان ایام غلام علی خان از لشکر محمد شاه و تهور علی خان از اکبر آباد
رسیده و لشکر قطب الملک ملحق گردیدند غلام علی خان با شجاعت علی خان که برادر زاده و متوسلی قطب الملک
و لسن ماردہ سالگی رسیده بود بر آسد ولسن قلعه شاه جهان آباد مع قلیل جمعیتی مرخص نمود چون اول خبر رسیده بود
که محمد شاه از راه مالک راجپوتیه متوجه دار الخلافه است قطب الملک در کوچ سوم بدرگاه خواجه قطب الدین معسکر ساخت
بعد از آن شنید که از راه اکبر آباد می آید لهذا از راه بازگردانیده بفرید آباد رسید و با استظهار سیف الدین علی خان شهامت خان
و سید محمد خان و والفقار علی خان دیگر افواج در منزلی مذکور توقف و منازل ملحق مساعی مرحومی ببود و در منزل حرق
بیس نورت باز هم وادا نه منا الوس اطراف و زمینداران مقتدر صاحب محل فوج فوج آمده ملشکر ملحق میشدند علی هذا القیاس
از نوکران حسن علی خان که در خانه پادشاه نوکر شده بودند و کنار گرفته و فرصت یافته سوی آمده سر برور شدند و صد سوار
از سادات مبر سید مذکور اللهداد خان که موضع پلول منزل لشکر قطب الملک گردید سیف الدین علی خان و شهامت خان که پیل

[illegible] ... شش هزار ... [illegible]

[illegible] ... باب ... [illegible] ... اضافه ... [illegible]

[illegible] ... و ... شاهی ... [illegible] ... خدمت [illegible]

[illegible] ... عنایات گردید

ذکر رسیدن خبر قتل امیر الامرا ... اول و سوانح عبرت افزا ... جنگ عبد الله خان با پادشاه و اختتام آن به دولت و اقتدار سادات بیک ناگاه

[illegible] ... آباد رسید ... خان بهادر ... نوشته ... [illegible]

[illegible] ... ناگوار

[illegible] ... در توقف ... متوجه جهان آباد

[illegible] ... لشکر حسین علی خان با ذکر دیده

[illegible] ... قطب الملک ... پسندیده ... دید که چون پادشاه مستقل و

[illegible] ... شاهزاده ... اورنگ زیب عالمگیر

[illegible] ... از ... امرای کهنه ... [illegible]

[illegible] ... اختیار ... مقصود ... [illegible]

[illegible] ... غارت ... و هر چند افواج ... [illegible]

[illegible] ... مقتول گشت و قافله از طرف شاهجهان آباد

[illegible] ... حسین علی خان ... از لشکر قطب الملک رسیده بود تمام و کمال مع اسباب

[illegible] ... سادات ... مقصد ... سلطنت ... [illegible]

[illegible] ... شاهزاده ... شجاعت الله خان ... خان ... شاهجهان آباد فرستاده

[illegible] ... نجم الدین علی خان ... شاهجهان آباد ... آراستن ... کارزار

[illegible] ... نجم الدین علی خان ... این خبر انتشار یابد ... خبر ... [illegible]

[illegible] ... محمد امین خان ... اطراف ... [illegible]

[illegible] ... احوال ... مستقل بوده ... [illegible]

[illegible] ... عبد الله خان ... این حرکت ... مردم را بر گردانید ... [illegible]

[illegible] ... عبد الله خان ... [illegible]

[illegible] ... قبول ... [illegible]

[illegible] ... ساخته بر آوردند

جلوس نمودن سلطان ابراهیم برای چند روز

شکوه و سیرابی بوده اند بر سرش ریخته وار پای لگکید و بر سر لگد بدست گرفتند عریان و خسته احوال بر محمد امین خان آوردند
بعد گریه التماس امان خان بود محمد امین خان لباس بادپوشانیده بطوق و زنجیرش مقید ساخت رای بیرومند آسن
وکیل حکمت الملک احوال وقت دیده رئیس و مروت خود ترا اسپید و قشقه خاکستر بر پیشانی کشیده اسباب خانه برسم
تاراج داده و قدری نقد و جنس باخود گرفته جیدی و دهیمه آسایان بسر برده بالیاقت به در رفت و خود را بسید عبد الله خان
رسانید میر علی خان که بهنگام تقرب حسین علی خان که صاحب فیل و کمیت و داروغه انواع و تقسیم و بیرجنگ رفاقت غیرت خان
بود دو روز بعد آمد تاراج و سلب آبروی با ورسید آخر حال و آبرویش برباد رفته مقید گردید و میر مشرف با ... د
اسماله و محلکه اضافه و رعایت انجد که لعل سرخ آمد یاس نکو ... مسطور دسته از قبول عنایت ابا نمود و ریاسی چیده میکار
گردانیده بعد به سکنه ریق بادشاه گشت و محمد امین خان ساز برج تسبیح عوام هاره امیر الامرا و غیرت خان پسر ...
اولیا امور بهاف گرفت و بازاران خوانده و سایر المهارحش تردد و تحاملت خود مردم را مخاطب ساخته گفت که یاران امیر الامرا
که خوانیده واند بعد از آن جائز را روا ... امیر ساخت که اعتماد نکوره بادر خوار تر عبد الله خان کلان پدر حسین علی خان
سپارند و عرض از بین جائز آن بود که در راه قطاع الطریق لطمع رداف وغیره غارت نمایند و در لشکر عوام ابا ستی جائز
احوال سادات گردد امّا السد بهر حال این مالوت امیر رسید مردم با سترام میگو رسیده تا احمیر سر رسانیده و اعتماد را سکا
سپردند سعدی ... حال امی پسر ملک ما دیده میست + ره دنیا وفا دارست امید میست + بر با درمی سحرگاه و شام +
بر سلیمان علیه السلام + در آمد بدید سے که بر باد رفت + خنک آنکه با دانش و داد رفت + الحمد لله که متواتر از متدین
مسموع شد کہ این بیرو صفت در امیر الامرا چنانچه باید بود واحد با مرحوم سیر و بعضی بدخواهان دیگر لعل آبدار محوای احسار
تعلقه آثار معلوم شد که ساحار ... بود خط خان و آبرو گشت که سوا بند و نیا طلبان با دیگر کس از آبرو و جان با خود مقدور
از امدی مسموع نشده بلکه از تابعان خدا و رسول هم در خصوص این امور کم کسی بود که خالص عیار برآمده باشند حال آنکه امانت
در اختیار واحات و سرمایه وصول بأعلا درجات اخروی بود و اطاعت امثال خود در دنیا تا این حد شره و سود ...
بمارد چه طور متواتر شد که مثل قطب الملک و حسین علی خان امیر الامرا با وجود آن همه جاه و اعتبار باطاعت و تعظیم و پیر
برای امر الیشن جاه و اقتدار اعتقاد داشتند و بیر حمله کرا را زادل ناس و با انواع عیوب مبتلا بوده اند زدا ده جان و آبرو
خود بر باد دادند و اسنا الله خان معروف بنواب اولیا پسر عمه امیر الامرا که اسباب ثروت و مکنت او بر باد رفته عار
ار اعتبار گشته بود رحمت حیث الله حاصل نموده بروانه معتقد گردید و غلام علی خان بلطف یحیی مدتی که وقت آوردن پادشاه
از دار الخلافه المعمور بود ده بود از آسیب بی آبرو نی محفوظ ماند و فرصت یافته خود را بعبد الله خان رسانید نصرت یار خان
که از سادات بارهه بود با عبد الله خان عبار خاطری بوجود داشت بموجب طلب حسین علی خان بلشکر رسیده آمده کرده
حاصل بود که خبر امیر الامرا شنید چون با صمصام الدوله رابطه اتحاد و اخلاص داشت اطلاع نمود صمصام الدوله او را بلشکر همه آورد
ملازمت پادشاه رسانید و باضافه دو هزاری بمنصب هفت هزاری سر افراز گردانید و اعتماد الدوله محمد امین خان را با پادشاه
از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده و یک کرور و پنجاه لک دام انعام و خدمت وزارت
بالقب وزیر الممالک بهادر ظفر جنگ سرخ سمت نمود و خدمت میر بخشیگری به صمصام الدوله مقرر نموده منصب هفت هزاری
و خطاب امیر الامرا داد و قمر الدین خان پسر محمد امین خان بخشیگری دوم و داروغه غسلخانه و صاحب خدمات دیگر گردید

چون خبر کشته شدن امیر الامرا بغیرت خان بهادر خواهرزاده امیر الامرا رسید مطلق العنان تا آراستن فوج و همراه گرفتن توپ و توپخانه و طلبیدن رفقا ننموده و انتظار تیاری و حاضر آمدن آنها نکشیده از حاضرین که سے خود دست کشیده بر رومال دست خود پاک نموده بر فیل سوار شد و بلا تامل بمقابله پادشاه و قتله خالوے خود شتافت بقدر دو سه هزار سوار که همراهی او رفاقت نمود بکمال شجاعت و دلاورے بسرعت برق و باد بر لشکر پادشاه رسید و سعادت خان دران وقت برهنمونی محمد امین خان و حیدر قلیخان بر در حرم سرا شاهی رسیده از دحام بعضے رفقای امیر الامرا را که دران وقت بر دروازه بود بجرأت خود دور نمود و هر چند مادر پادشاه از شفقت مادرے راضی به بیرون بر آمدن پسر خود نبود سعادت خان باقتضاے فدویت و دولت خواهی قدم جرأت پیش گذاشته بمبالغه تمام و نهایت الحاح و ابرام دست پادشاه را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله را بر فیل خود سوار نموده خود بجاے خواص نشست چون افواج و رساله هاے پادشاهی و امرا که موافق بدستور و هر روز بجاهاے خود شتافته بودند دران وقت قلیل جمعیتی از مغلیه همراهے محمد امین خان و اندک مایه مردم سعادت خان در رکاب پادشاه حاضر بود حیدر قلیخان که بحسن سلیقه برای همین روز مردم توپخانه را مستعد و مشغول میداشت درعین آشوب و رستخیز آمد آمد غیرت خان بهادر که ظاهرا با دو هزار سوار نهایت نزدیک رسیده بود باهتمام اجماع و احضار مردم و توپخانه و افراس و افیال پادشاهی و سرکار خود پرداخت و درعین اضطراب بانتظام و ترتیب فوج و توپخانه بدستور نموده مستعد پیکار اوسے استاد و غیرت خان چون شیر ژیان و ببر بیان دست از جان شسته بر هودج فیل مانند سنید در محجر نشسته از نهایت تهور و دلیری آسود گویا در خانه گمان نقل مکان نموده عازم سفر آخرت بود و آن بهادر دلیر در بین دار و گیر بهمت بر دفع قتله خال خود امیر الامرا بهادر گماشته نظر بر پادشاه و محمد امین خان و حیدر قلیخان داشت و بحسن اهتمام حیدر قلیخان و سلیقه کار فرمائی او گوله چون تگرگ میر بخت و حیدر قلیخان معرکه رزم را چنان بگرمی آراست که صداے احسنت احسنت از چار سو بر خاست امرای پادشاهی علی التواتر مدد رسیده در تقویت جمعیت پادشاهی می افزود و کم مردم همراهی غیرت خان بکمک رسیده از دها روے نمود خلاصه غیرت خان بر متصل بحیدر قلیخان و پادشاه گشت و تیر از شست غیرت خان رهائی یافته چون اجل حیدر قلیخان نرسیده بود به پشت کمانش چنان تراز و نشست که بعد فتح بدشوارے برآمد و قمر الدین خان و سعادت خان بمدد حیدر قلیخان رسیده شرط رفاقت و وفا با پادشاه بتقدیم رسانیدند و پادشاه بدست خود نیز تیر ها میزد درهمین عرصه تا راجیان آتش بخیمه امیر الامرا و سادات داده دست بغارت اموال و کارخانه ها کشاده خزانه عامره او را که از کرور در حساب گذشته بود بیغما بردند و صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ بمدد پادشاه رسید و غیرت خان بعد ازان که دو زخم کارے تیر برداشته بود بزخم گوسے حبشی که در خواصی حیدر قلیخان بود درهگراے عالم بقا و رفیق و همنشین ملا اعلے گردید اللهم الحقه بآبائه الصالحین خزانه لشکر امیر الامرا بتاراج رفت و آنچه در راه عقب مانده بود از تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاه در آمد

ذکر سوانحے که بعد قتل امیر الامرا بر همراهیان او روی داد و ارتقای مدارج دولت امرای خالص الوداد

بعد فتح و نصرت حیدر قلیخان بحکم سنگه بپیغام امان جان و آبرو از طرف پادشاه داده نزد خود طلبید و کورنش عفو تقصیرات و عطاے منصب شش هزارے از اصل و اضافه کنانید و رتن چند را از طرف اعتماد الدوله بپیغام استمالت مکرر رسید او بخیال آنکه ماندن جان و آبرو از محالات ست شقه متضمن ماجرا بقطب الملک نوشته مصحوب شتر سوارے فرستاد و خود بسوارے پالکی راه خانه خویش گرفته روان گردید جمعے از مغلیه بچه هاے بازار که اکثرے از اتباع اعتماد الدوله

بعد از آن بخدمت نوبداری صوبه دکن شایسته کار بحالات عمده مستقر الخلافة اکبرآباد راست با مور گشته در انجا سپاه زیاده گماشته
بار سید عبدالله خان استمداد نموده بعد امداد و سعی بسیار آن محال بدست آورد و به سردی شجاعت خود تادیب سرکشان آنجا نمود
ناماده با بعضی سرداران رفت و از حمله ساکنین در باره صاحب نام و اعتبار گشته درین سفر همراه آمده بود بعض مطالب خود
همراه لشکر محمد شاه بود و محمد امین خان او را اغوا و همراز در نیتی نا ساز خود شناخت علیت ساخت و این هر دو میر حیدر خان کاشغری
را که از قوم چغتا و نسبا میر شمشیر بودن لقب میرزا داشت دریافته درین باب استخراج او نمودند میر حیدر مذکور که شجاع مبارک
و جوان دلاور بیباک بود قبول نمود و آن بی عیب طبع دنیا و تعصب مذهب قتل سید حسین علی خان بهادر را که رو هم و تهور
اعدای بی گمنا قبول نمود و سر بسیار دنیا طلب محرم راز گشته قدم ارادت درین جسارت ثابت کرده با همدیگر مشوره نمودند که
چنان و کدام کس را اسکار مبادرت نماید تا آنکه قرعه این فال بنام میر حیدر محروم از دنیا و آخرت افتاد و آن اهل سیده و عرصه
معصی حکایت محمد امین خان نوشته و یکی دیگر از سرداران خود را که بر او اعتماد شجاعت داشت همراه ساخته خود گرداید و این
اراده آگاه ساخت روز چهار شنبه ششم ذی الحجه سنه ۱۱۳۲ هجری مطابق سنه دوم جلوس محمد شاه که در منزل قریب ... کرده
خیمه لشکر پادشاهی و محمد امین خان بعد رسیدن پادشاه در دیگر و تماشه رسته مزاج و تنوع طاهر کرده خود را پیش
حیدر علی خان رسانید و امیر از این مدعا آگاه ساخته با و متصل داشت امیر الامرا بهادر بعد از آنکه پادشاه را بخیمه رسانیده اهل
محل سرا گردانید از خیمه پادشاه بر آمد عازم لشکر خود گردید بعضی سرداران ساخت یک گروه کسی که کم پیش میشد گردید چون بر دیک
در دروازه گلال باره رسید میر حیدر خان از دور نمایان شده کاغذ التماس را بلند ساخت حیله با و چوبداران مانع پیش آمدن
شدند بعد از قدری ذلیل امیر الامرا مدعا است که حکم پیش آمدن داد و چوبداران را از مزاحمت ممانعت نمود میر حیدر خان اهالی
امیر الامرا بکام خود دیده و عرضی را گذرانیده متصل به پالکی امیر الامرا آمد اگر چه احوال خود عرض کنان سر پیش
امیر الامرا مشغول مطالعه عرضی گشت میر حیدر خان پیش قبض از کمر خود کشیده چنان بر جگر آن سید دلاور زد که از طرف عالم
بیرون شد بهمان ضرب دامن شهادت گرفت آه و فغان علی امیر الامرا بلند رسید در گوشه حاصل
نور دو و فرمود که پادشاه را بکشید پالکی سوار شده بعد رسیده ملیده ... علی خان امیر الامرا بر سر جماعت متصل بابی جسارت نور امید خان سر
سید امیر خان که همراه امیر الامرا بود پیاده همراه پالکی بود امیر شمشیر خود را قاتل امیر الامرا رسانیده روانه نمود که عدم ساخت و سردار امیر مرتب
هم رسیده سر یک گردید و محل دام که بود ... ساخت شرف او را گشته خود در عمر ... ساخت ... مغولان دیگر هجوم آورده
سر امیر الامرا و نور امید خان را از تن جدا کرده پیش پادشاه بردند و امه مقتول خان با طرز امیر الامرا خان شارعی و ما کرد او را کار فرمایند
سر کوبی نمود و خود حیدر هم مسکر پند داشته بعد سه چار روز بر بهان حراحتها با عالم آخرت ساخت ستاد و جا که روب امیر الامرا امیر حق رفاقت
و سوسه کا آورده با شمشیر پاسی ... بر سر خود از هجوم خلائق که محافظین پادشاه بوده ایستاده صفوف نادرند تا بر دیگر
قسیم ماه دیده از ضرب دست معلیه و بعضی گفته اند که از ضرب دست ... با خود آمد و جمعی از همراهیان بحکم سگ دوان
امیر الامرا مصاره گلال باره رسیده راه را بسته داخته سر اپرده دیوان خاص را دریده با شمشیر ها سر بهر زمان رو بار گرده در آمد
دو کس هم کشته شدند و ما ملازمان امیر الامرا گشته بافته گروه و بعضی مردم برسر انداز حسن علی خان بهادر سر بر سر ق اندازی پرداخته کار سے
ساخته بر شمار شمع ق شده بود

سید حسین علی خان امیر الامرا مقتول شدن امیر الامرا الغیرت خان بهادر و آمدن او و مال نامل بر سر پادشاه و ملحق شدن تا با کے خود در درگاه

در تهیه فراهم آوردن سپاه و سرانجام سامان جنگ افتاده مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه ها برای
طلب جماعه داران عمده باره و افغانان صاحب الوس فرستاد تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار قدیم و جدید نگهداشته مع پادشاه
و افواج شاهی و راجه ها و غیرهم هر که اطاعت و رفاقت نمود با توپهای جهان آشوب و تفنگچی های قدر انداز اسباب سفر ساز کرده
اواخر ماه شوال پیش خانه بطرف دکهن برآورد و خود امیر الامرا نیز کوچ نموده بده کروهی اکبرآباد نزول فرمود و چون اجل موعود
حسین علیخان رسیده بود بعض امور که صریح در حق او مناسب نبود قهرمان تقدیر از دست او بر می آورد چنانچه در اوائل ذی قعده
خدمت میر آتشی که بند و بست خانه پادشاهی وابسته اوست از سید خان جهان که از جمله اقربای حسین علی خان بود انتقال
یافته بنام حیدر قلی خان مفوض گشت و نهم ذی قعده سنه ۱۱۳۲ هجری محمد شاه از سواد مستقر الخلافه اکبرآباد کوچ نموده بسه کروهی
بلده مذکوره شرف نزول ارزانی داشت و سید عبد الله خان بطریق مشایعت و حصول رخصت رفاقت نمود و چون پانزدهم ذی قعده
روز جلوس و جشن پادشاه بود قطب الملک می خواست که بعد انفراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علیخان راضی نشده از چهار
کروهی اکبرآباد مرخص نمود و چهاردهم ماه مذکور پادشاه را حسین علیخان همراه خود گرفته بمنزلی نزدیک فتح پور معسکر ساخت و سه
چهار روز برای جشن جلوس پادشاهی توقف نموده بسمت دکهن نهضت فرمود و قطب الملک مع حامد خان عموی نظام الملک و
حمید الدینخان و غازی الدینخان غالب جنگ و بیرام خان نعمت الله خان و میر خان و سید صلابت خان و چند امیر بی پر و بال در آنجا مانده
نوزدهم ذی قعده بطرف شاه جهان آباد کوچ نمود و در راه محمد خان بنگش با قطب الملک ملاقات نموده داعیه رفتن خود بلشکر پادشاه
بنابر رفاقت امیر الامرا و تهیدستی خود ظاهر نمود و پنجاه هزار روپیه علاوه مبلغ چند لک روپیه که حسین علیخان بامید رفاقت خود
باو داده بود از قطب الملک گرفته بدروغ راست نا کرده بلشکر پادشاه میرود رخصت حاصل نمود و قطب الملک رهگرای شاه جهان آباد
و امیر الامرا منزل بمنزل روانه دکهن گردید ❊

کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر در راه دکهن از تزویر و احتیال امرای کینه کوش پر فن و اتمام پذیرفتن شوکت و قوت سلطنت کهن خاندان باربه ❊

بعد از آن که قطب الملک بچهل کروهی شاه جهان آباد رسید برگشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر و غیرت خان بهادر
خواهرزاده او و نور الدین علی خان برادر امیر الامرا از شقه رتن چند که در اضطرار نوشته مصحوب شتر سواری فرستاده بود مطلع گردید
شرح این واقعه آنکه چون پادشاه را چند آنکه اختیاری نمانده دست نشان سادات گردید از امرای کهن نظام الملک و محمد امین خان
اعتماد الدوله را خار خار رشک در جگر می خلید و همه وقت در فکر تدبیر استیصال سادات بدل میکوشیدند و محمد امین خان با محمد شاه
فرصت یافته دو سه کلمه سربسته گفته اذن او حاصل نمود و نظام الملک را شورانید و بطفیل سعی و اهتمام او بر عالم علی خان ...
اگرچه مقدر بود گذشت آنچه گذشت چون محمد امین خان اراده حسین علی خان بر استیصال نظام الملک بر آی العین دید نهایت مدت
خود و جمیع تورانیه در فنای نظام الملک به یقین میدانست و نیز ظن غالب بود که هرگاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته
فتح و ظفر امیر الامرا نصیب خواهد شد بنابرین روز و شب درهمین فکر بود که اگر بنوعی تواند شد بخدعه و دغا امیر الامرا را در راه ملی نقفد
بازگشت اما بدون اعانت رفیقی شفیق اقدام بر این امر خطیر زیاده از حیز تاب و توان خود میشمرد بنا بر علی هذا میگویند میر
محمد امین معروف بسعادت خان که از سادات نیشاپور خراسان و در اول منصب هزاری و الا شاهی در عهد فرخ سیر ...

بے ملاحظه پس پس نهضت میرزا مانکه سر سرے تقدیر ر سے توپخانه کسی موج مغلان تیرکین که بران توپخانه متعین بود رسید و ناگهان یکبارگی چهار سے چهره داروانهائے بسیار جرار سے سوار را سر روے او سر داده رستخیر قیامت برخاست و دود توپخانه عالی را سیاه ساخت چون د که همسر ایر بود و درست جوهر خان هراول و غالب خان و شمشیر خان محمد اشرف خان و خواجه رحمت الله و مهی خان و محمد بیگ و بسیار از جانبازان مقتول و مجروح و کثیرے سواران و پیادگان بر خاک هلاک افتادن مظفر را آمده و عالم سنگه خان بهادر بود و بر داشتن جماعت معدودے از جان نثاران که هر یکے تیر رو تیر و بهادر دلیر جهان عرصه جولانگاه و معرکه گیر و دار بود دا استقامت ورزیده داد تهور و شجاعت میداد و قدم پیشتر سے نهاد درین حالت اختصاص خان همشیره زاده عالم و محمد حیات خان اتکه بیک هشتم او از زخم تیر درهمین دار و گیر از کار رفته بود و پای جسارت پیش گذاشته معامل معاملات رستانه عالم علی خان گردید و دیگر سرداران همراهے نظام الملک مع عوض خان که از اقربائے قریب او بود مدد آن سر و رسید وجود عجیب و ستیزه و آویزه عجیب روی داد آخر الامر از ضرب شمشیر اختصاص خان دست عالم علی خان از حرکت افتاد بالجمله پس فوج نظام الملک که پیاپے هم میرسید آن نوجوان رستم نشان را مع همراهیان که بوده فیل سوار و دیگر بار سان و ناگزیر و پیاده بهاے سماعت شعار الشعار آمده سرخ روانه کرام و ملحق گردید سکندر اسے طلاهر رم بر دو دسته با جیدری و دیگر اسیر گردید و عمر خان برادر زاده او دخان و رحیم خان برادر خان عالم که سابقه رفیق عالم علی خان بود و ده دو سه کشته و سه چهار فیل درین عرصه از خان مرحوم مذکور بدست آ و لوا وقت معامله چهار از جنگ روی الحقیقة از نام و ننگ نتی به ده با تمام بعض لواحق پیشتر دیگر لشکر نظام الملک مو سسد جمیع زمیان و توپخانه و جمیع کارخانه ها سرکار عالم علی خان و همراهیان او اسبیه از دست سرداران همراهیان محمود خان به تصرف نظام الملک در آمده و درین جنگ بیچ یک از همراهیان نامی نظام الملک آفت جانی نرسید چه کسی را عیان که بنام رفته است بوده را مرهم لطف و احسان نظام الملک جراحت آنها القیام یافت از استماع این خبر ملالت قطب الملک و امیر الامرا گردیدن بیان نه بیت خصوص امیر الامرا که از اطوار و عصه بر آتش میرد سے می طپید و اندیشه از پس رخانه بود که بکس دست بسیار خاطرش می طپید لیکن دفعة خبر رسید که قاتل حسین علی خان را مع مال و اسباب قلعه از دولت آباد قبل از رسیدن فوج نظام الملک اندرون قلعه گرفته نا میدهم خوارسے مرعید است و با خود تا گمان آ و دیگر از حسین علی خان است و امیر دیگرے را کار و بار سر دست احسان بر سادات گذاشت ملیف روی داده سے سهل باشد خدا+ اگر بر سر سے احسن الی من ایام آباد ا از استماع خبر اندک تسلی ل عمده امرا الامرا شاد گردید و بعد از چند روزے خبر رسید که سوار زمان صوبه دار حیدرآباد زمان که هم رتبه یکدیگر بوده باشد هشت سوار آمده به نظام الملک پیوسته بعد موافقت با او

نهضت نمودن امیر الامرا بسمت دکهن و مرخص شدن قطب الملک بطرف دار الخلافه شاهجهان آباد و احوال دیگر که درین عرصه روے داد

بعد کنگاش بسیار بنا برین قرار یافت که قطب الملک به نیابت پادشاه در دار الخلافه شاهجهان آباد توقف گزیند و حسین علی خان در خدمت پادشاه به کشتی تنبیه و تادیب نظام الملک باید چون این عزم جزم گردید امیر الامرا

نظام الملک چند روز کم یاب و گران بود و اطراف بنگاه را مرهٹه فرو گرفته بطور جا و سے سے جنگید عوض خان و ربنهام مرهٹه که رفیق نظام الملک و با حسین علی خان مخالف بود بر آمده تدارک سے نمودند و نظام الملک تامل و تانی جنگ کنان راه سے پیمود و برای حرب با عالم علی خان مکان مناسبی میخواست تا آنکه نزدیک العقیه بالاپور رسید و مکان خاطر خواه یافته معسکر ساخت ✤ ✤

مقابله نمودن عالم علی خان با نظام الملک در کمال دلاوری راه آخرت پیمودن با نهایت بهادری

عالم علی خان بهادر پنجم شوال مقابل نظام الملک رسیده بترتیب فوج و تهیه قتال پرداخت منور خان و غالب خان پسر رستم خان دکهنی را هراول کرده همراه سی امین خان برادر خان عالم و عمر خان بنی عم داود خان و شمشیر خان و محمد اشرف خان بخشی بو فند و بیخان دیوان و منشی خان و محمد سے بیگ که سردار جماعه دار عمده و بهادر مشهور بودند مستظهر ساخت و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله و دیگر دلاوران و سرداران دکهن و مرهٹه را یمین و یسار فوج طرح مقرر ساخته هر یکے بجائیکه مناسب بود تعیین نموده خود در قول قرار گرفت و غیاث الدین خان را با خود در هودج فیل شریک سوار سے ساخت و توپخانه را با سلوب شایسته یاده دوازده هزار پیاده کرناٹکی پیش روے خود داشته فیلان مست جنگی را غرق آهن نموده عقب توپخانه جا داده با دل قوی و خاطر مطمئن اراده کارزار مصمم ساخت لیکن چون جوان نو رسیده ناتجربه کار بود با آنکه احوال جنگ دلاور علی خان شنیده بود که نظام الملک سرزم خود در کمین نشانیده دلاور علی خان را بدم توپخانه آهنگ شید و از ان جهت شکست بر فوج دلاور علی خان افتاد و حزم و احتیاط درین خصوص نیز نکرده خود هم درهمین بلا گرفتار گردید و جان شیرین بمردانگی در باخت اصل خود آنست که چاره تقدیر هیچ اندیشه و تدبیر نه جوان سے تواند و نه پیر ششم ماه مذکور بترتیبیکه رقم پذیر خامه وقائع نگار گشت با سے چهل فیل سوار پای جلادت در عرصه کارزار گذاشت و نظام الملک بقائد سے بخت و اقبال مرحمت خان بهادر را هراول خود ساخته غازی الدین خان پسر خود را همراه او داد و عبد الرحیم خان و رعایت خان و سعد الدین خان و داراب خان و کامیاب خان و غیاث خان و قادر داد خان و اختصاص خان و دلیر خان و روح الله خان و انور خان و چندے از راجه ها و دیگر بهادران همراهی خود را که همه کینه خواه و رزم جو بوده اند جا بجا در میمنه و میسره قرار داده خود مع عوض خان در قول جا گرفت و ربنهام مرهٹه را با بعضے از زمینداران بر بنگاه گذاشته بمدافعه شورش مرهٹه هاے مخالف متعین نمود و توپخانه و بانها آنچه از خود داشت و آنچه از قلعه آسیر و برهانپور و لشکر دلاور علی خان بدست آورده بود اول روز بطوریکه چیده بود شب آنرا تغییر داده در گوشه هاے مخفی یمین و یسار چیده و دلاوران معتمد را با توپهاے چهره دار و جزائرچیان در کمین نشانید و خود در پناه آنها ایستاد دلاوران فوج عالم علی خان در حرکت و هیجان در آمده منور خان هراول با فوج خود که ده دوازده هزار سوار خواهند بود دیر توپخانه شرربار نظام الملک حمله نمودند که در شلک اول چندی از جانبازان بارهه و دکهن بخاک هلاک افتادند مبارزان مغلیه نظام الملکی دلیرے کرده قدم پیشتر گذاشتند و مقابل هراول رسیده چپقلشهاے نمایان نمودند و تزلزلے در فوج هراول عالم علی خان بهم رسید بهادر مذکور با درک این احوال از راه جرات فطرے مع غیاث خان که همنشین و قرین او بود و دیگر سرداران و سربازان فوج فیل سوارے پیش رانده مدد هراول خود نمود و تجلات مردانه پے در پے در عرصه بر فوج نظام الملک تنگ ساخته از پیش روے خود بر داشت فوج مقهور روگردان و عالم علی خان مع همراهیان متعاقب او روان گردید و عنان حزم و احتیاط را از دست داده

انکه به نظام الملک چون عهد و پیمان با او داشت و مناسب ندانسته نهایت ممانعت می‌نمود تا که روزی گفت که خان
من وابسته خان اوست اگر شما او را بکشید من خود را هم کشته می‌پندارم چون او قاتل حسین علی خان بود به طور کسی نمی‌شد
و در همین ایام بیست و دوم ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۳۲ بعد جمعه قبل از زوال که مردم در مساجد مشغول استماع خطبه و استعمال نماز
داشتند زلزله شدت افزاست روی نمود که آن زلزلة الساعة شیء عظیم یاد میداد و اکثر عمارات و مساجد شاهجهان آباد و شهرها
کهنه از هم پاشیده افتاد و بعضی مردم از صدمه آن مرده اکثری مجروح شدند و از صدائی که از زیر زمین می‌آمد ساکنان روی زمین
بی‌شعور مطلق در حیرت و اضطراب بودند بار عمارات و دیوارها بحرکت آمده شدید و مدت زلزله امتداد یافته تا چهل و کسری
هر روز و شب مکرر زمین و عمارات بجنبش می‌آمد و صدا مثل طاس می‌گشت و در تهاکه مردم خوف بسیار داشتند که و خوابیدن زیر
سقف متروک بود بعد از آن مدت که گذشت اگرچه زلزله تخفیف یافت اما تا چهار پنج ماه گاه گاه زمین و عمارتها لرزه می‌آمد
و اقران زلزله باقی بود القصه قرار یافته بود که غره ماه ذی قعده همین سنه بادشاه و قطب الملک بطرف شاهجهان آباد و سید
حسین علی خان با جمیع امرا بعزم آن بار روانه دکن گردد در این عرصه بار محمد امین خان بهمت در امرا آن و مانع
چون توجهی از تورانیان بود ساعی شده درمیان آمده چند روز گفتگوی سماکه که به اهتمام سادات ان می‌شد در میان رد و ما
و قائم بود ... اعتماد الدوله با سادات تورانیان بست در برگشته شرمند قتل خود دانسته می‌ماند تا آنکه رجوع کرد درمیان
درمیان آمد و عهد رفاقت با ایشان اتفاق بسیار آمده عهود و مواثیق با قسام و ایمان مغلظ شده و تکیه مستحکم گردید و دعائی
آن از محمد امین خان صاحب لشهود سید اسد الله تعالی عنقریب مرقوم خواهد شد گویند که بقیة السیف فوج دلاور علی خان
که قریب هزار کس خواهد بود شکسته حال بعالم علی خان رسیده بودند و نظام الملک به تهیه اسباب و تیاری سامان
جنگ و مرهم دل خستگان همراهان و تالیف قلوب سپاه خود و افواج اطراف و دلاسای رفقای عالم علی خان پرداخت
و انور خان با حق‌شناس که حقوق پرورش سادات فراموش نموده به نظام الملک پیوسته بود بمرتبه کلیت قناعت نتمود
حیات اکرده از سر نظام الملک معطی لعالم علی خان نوشت شعر که نظام الملک بخود قوت زیاده گرفته سر درست
احوال همراهان معلوم است باوصف دقت ... دست ... زاده خود ... رسانید آن خط بدست نظام الملک افتاده
مزید انور خان بعزت متبدل گردید و بپاداش اعمال خود در رسید و عالم علی خان اوایل ماه رمضان با فوج مناسب قریب
بیست و پنج هزار سوار که از ان جمله دوازده سیزده هزار سوار مرهته از راه ساهو ... کشند و دهاریا و سکراجی لعاره و دیگر
سرداران نامی مرهته که همه با خود بار اعیان نامداران امرا و مرامی گرفتند و مرهون احسان او بودند و بعضی از امرای
مشهور دکن همه مقل اکثری سعید لعابر ... ریمین بوده اند و باقی فوج ملازم سرکار خود داشت از فرداپور که وسط
حقیقی صوبه خاندیس و بالاگهات اورنگ آباد واقع است فرود آمد و فوج مرهته بعادت خود متفرق گشته دست بغارت و
تاراج ولایت کشاد و نظام الملک اسباب زیاده و ناموس خود در القلعه آسیر فرستاده از حوالی برهانپور متوجه جنگ عالم علی خان
گردید چون دریای پورنا که از برهانپور هفت کروه واقع شده در طغیان بود در عبور توقف نموده بود نظام الملک بر تهانه
عوض خان هجوم کرده بطرف چپ با باب سیرسانیده بدلالت رهبران واقف کار زمیندار شده تا جنگ دارشدن عالم علی خان
از آن گذشت عالم علی خان بر عبور نظام الملک آگهی یافته بمقابل او حرکت نمود و مرهته راهی دست برد و سبقت کرده
بستر بار لشکر نظام الملک ... مشغول ساخته و جمله نمودند چون باران متصل می‌بارید و مرهته هم احاطه داشته بلاد لشکر

آن مفسدان که چند مستور بودند گذشته اعیان خود را فراهم آورده به مقابله میر احمد خان ایستاده و منع از آن شور بختان بهمت میر
احمد خان در آمده شلیک بندوقها که گذشته پیشتر آمده بود سوختند و کبر و دو طرف بسته انبار را تا جائیکه میر احمد خان رسیده بود آتش داده
در بازارهای بامها و دیوارها برون تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و اطفال و نسوان آنها از اطراف بامهای
هم بی‌باکانه ابدا افتادند جنگ عظیم در پیوست و درآن هنگامه سید علی خواهرزاده میر احمد خان بدو ذوالفقار بیگ
و برادر کوتوال و جمعی دیگر کشته و جمعی گردیدند و کار بر میر احمد خان که راه بازگشت دیر بود پیش رفتن بند است
مرتبه تنگ ساخت که با چار بعجز و الحاح پیش آمده بعد منت و دستار سپاری وجه و هوای از آن مملکه نجات یافت
حضرت خان بار دیگر به سرخانه باشد رفته صاحب کار را با جمعی که در خانه او متواری بود و بدست تمام کشیده آورده گردن
بی‌آنها برید و خشنه ملک تکیه الکت تماس بعضی بوده مقید ساخت و دیگرباره هنگامه در شهر عامه آمد و میر احمد خان
معزول از صوبه‌داری ساخته خود را مخاطب به دیندار خان و حاکم مسلمانان قرار داده مقرر ساخت که تا رسیدن
از حضور احراری احکام شرعی تنفیذ یا بی‌بوده باشد بیچاره میر احمد خان بیچاره بیدخل و سر بی بود
بان حاکم مستقل گشته در شهر نشسته امرای امور ملکی العمال معاملات می‌بود تا رسیدن خبر حضور مومن خان
نیز را به نیابت عنایت اشرف خان صوبه‌دار کشمیر روانه ساختند او در اواخر سوال فسکر سپه به کشمیر رسید محتوی خان
در کارهای نامه‌ها خود خائف و معطل بود پنجاه هزار کس از ساکنین شهر بود در آن مفسد بالله اخلاص
بیع بوده دو پسر خورد سال خود را همراه برادر نسبت همایه او رفت و عنوان التماس نمود که به موافقت او جمعی از جمله
استقبال نائب صوبه برود خواجه مذکور صلاح داد که سازش نجابه میر سیاو بور خان بخشی بود رواج
برسته ضرور است بعد موافقت هم سرآوردن مومن خان نائب خواجه هم رفت محتوی خان با استعارت خواجه
با بخشی رفت و بخشی مذکور بصلاح خواجه مسطور جمعی از مردم محله فذی بل را طلب نموده در خانه خود پنهان ساخت
و محتوی خان رسید دو سه کلمه مذکور گردید میر سیاو بور خان بهانه امر ضروری برخاست مردم پنهان که منتظر
بودند شمشیرها برآوردند او را بقتل رسانیدند و دو پسر او را در حضور او بکشتند که سیلاب دریده زنده سر خدا
ن احوال او بعداب و عقوبت کشته روز دیگر پیر زنان او احتجاج نموده و به دعوی خون شتافتند به خود سر محله
ان ملعوب را عام کرده سروع سرزدن و کشتن مردم آنجا و سوختن خانه‌ها نمودند قریب دو سه هزار کس از آن محله که
از جمله سپاهی و سوار و آشنا بودند سر تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و عیال و اطفال و سکنه محله را اسیر ساختند
و مساجد و اموال آنها به غارت بردند و سلوکی که با مردم آنجا نمودند شرح نتوان داد و بعد از این جماعت
سرخانه قاضی و بخشی هجوم آورده هم داشت شمشیر دست و پای زده روز بروز کشته گردید و قاضی تعبیر
در درب خانه او در آن پاسی در آورده خشت و سنگ را دست بست رفته مومن خان نائب حضور
میر احمد خان را بدر قه داده بقصبه اسلام آباد روانه نمود و با مردم کشمیر که اشرار ملقب خلوشا و کرتا بار و مدار درست +

دلاور علی خان بخشی امیرالامرا حسین علی خان با نظام الملک
بهادر فتح جنگ وقت شکست اقبال تورانیان و کشته شدن دلاور علی خان +

آن نواح نیز بهمین دستور بحضور نظام الملک رسیده با او اتفاق ورزیدند انورخان صوبه دار برهانپور که از دست گرفته های
قطب الملک و بیشین آورده هاے او بود چشیدن حقوق دیرینه را فراموش نموده با آنکه پیش عالم علی خان برادرزاده امیرالامرا
صاحب صوبه کل ممالک دکهن اقامت داشت خبر اقتدار یافتن نظام الملک شنیده به بهانه حراست حصار شهر پناه برهانپور
رخصت حاصل نموده خود را بخدمت نظام الملک رسانید و مرهته ها که بنا بر مصالحه با راجه ساهو در اکثر جا ها به تحصیل چوته خود نشسته
بودند از قرب لشکر آصف جاه گریخته بسرداران خود پیوستند درین ضمن والده سیف الدین علیخان که مع اطفال صغیر بارادهٔ
رفتن نزد پسر خود به برهانپور رسیده بود بر ارادهٔ نظام الملک اطلاع یافته راضی بدادن جواهر و اسبابیکه همراه داشت گشته پیغام
حفظ آبروے خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک جوانمردی نموده اعلا طمع در مال و آبروی او نفرمود و محمد علی نام را که این پیغام
آورده بود بعطاے خلعت شادکام و مطمئن خاطر رخصت نمود و میوه براے اطفال فرستاده دو صد سوار بیدرقه همراه داده تا فوج دلاور علیخان
رسانید بعد رسیدن این خبر امیرالامرا بدلاور علیخان متواتر تاکید مقابله و مقاتله بانظام الملک نوشت و خود امیرالامرا جازم عزم سفر دکهن
گردید و انتظار خبر دلاور علی خان میکشید و رتن چند بانحاے مختلفه دلالت بصلح بانظام الملک و دادن صوبه داری دکهن باو
مے نمود اما حسین علی خان بهادر راضی بمصالحه نگشته سعی رتن چند سودی نبخشید

ذکر آشوبی که بشومی کردار محتوی خان دران اوان به کشمیر روی داد عالمی به بلای بی زنهار آن کافر بنام دیندار گرفتار آمد

ملا عبد النبی کشمیری مخاطب بمحتوی خان که از مدت با هنود آنجا از نهایت حماقت تعصب و عداوت داشت نظر
بانقلابی که در روزگار مشاهده نمود عرق شرارت او در حرکت آمده اجامره و اوباش مسلمانان احمق و مفسد آنجا را با خود
متفق ساخت و نزد میر احمد خان نائب صوبه کشمیر و قاضی آنجا رفته تکلیف نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن
جامه و بستن دستار و یراق و سیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوصه آنها مانع آیند و درین باب سماجت زیاده از حد بکار برد
آنها در جواب گفتند که هر حکمی که پادشاه و ارباب شرع حضور درین ماده بجمیع هنود ممالک محروسه نمایند ما نیز مطابق آن حکم
درینجا توانیم نمود محتوی خان فتنه پرداز ببیداماغ برخاسته باعانت سفله ها که با او جمع بوده اند بر جا هنود وسی
را میدید بانواع شرارت پیش آمده محو خفت و ایذاے آن بیچارگان میگشت روزی صاحب رای نام که از هنود
معتبر کشمیر بود ببیدباغ رفته بر بهمنان را طعام میخورانید آن مفسد فتنه انگیز علی الغفله بر سر آنها رسیده باعانت
شیاطین الانس که اعوان و اخوان او بودند بیچاره ها را شروع بزدن و کشتن و بستن نمود صاحب رای با چند نفر گریخته
خود را بمیر احمد خان رسانید محتوی خان با جماعت خود بر سر خانه صاحب رای رسیده خانه او و محله هنود ان را فرو گرفته آتش
داده شروع تباراج نمود جمعی از هنود و مسلم که بممانعت پیش آمدند مجروح و مقتول شدند بعد از آن بهمان هیات بخانه
میر احمد خان آمده اطراف خانه او فرو گرفت و شروع بجنگ و زدن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمود و هر کرا یافت گرفته
انواع بیحرمتی باو رسانید و برخی را کشت و جمعی را تاراج و زخمی ساخت میر احمد خان آن روز و شب قادر برآمدن
از خانه و دفع شر آنها نگشته بعد حیله از دست آن جمله بی باک نجات یافت روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق
میر شاهپور خان بخشی پادشاهی و دیگر عمله و متصدیان و منصبداران سوار گشته بر سر محتوی خان مفسد رفت

قطب الدین نام خان مذکور را که صاحب فوج بود میان کشته فوج و خزانه او را غارت کرده در ماه هشتم سنه سوار العبد جهت
و باراج بر که پاسی قرب چوار برآمد عبدالصمد خان که درانست نموده و عت بیست هزار سوار در یک جا بهم آورده و بعزم تنبیه و تادیب ایشان
شود و سردار کیچ حوسے که از لاهور رسیده کرده فاصله دار در سر و فوج هم رسیده معروف میان بسته عبدالصمد خان کریم قلی خان
پیشه بود هراول شد و دو سه دست جانی خان و خواجه رحمت الله را که اقربای سردار یاسی او بوده اند هر یک جداگانه
میکاعلی خان برادر خان هر یک را هراول ایشان سرار سوار کرده بیکه که دشمن حسینی خان بودند هر یک و بطرف چپ آغر خان تعلق
عارف خان نامی و دیگر ندانست به اکثر جاسیر بوسته میان ساخت حسین خان برادر خود و بر در مصطفی خان برادر زاده خود را
هراولی داده مع رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و گیاهان نام ولشان که همه میل سوا ال سحاب جملے اکثر افواج
صف آرا گشت و چون شروع جنگ شد سرما سیس آواز توپ و تفنگ بود از سے پا کاه برآمد سپاه ریخت از او بیچاره هم گذشته
کریم قلی خان هراول را از پاسی در آورد و فوج همراهش که کریم قلی خان سر ریخت بود دو گریخت حسین خان با دو سه هزار
سوار یکبار بمقابله آغر خان پر احت شعله دو هور دستے در میان آمد هراهیان تو کمده است آغر خان اب صدمات حمله
افاغنه نیاورده و بفرار نهادند تا آغر خان ایستاده ماند که از ما سے رفقایش بود هر اکثر سے از انها مستحق قرار دوده
بهتیر اندازی یکبار پا سے نمود و افغانان را زیر تیر باران گرفتند و آغر خان خود با یک تفنگ چیلیان زده قبل از مقابله دشمن
نامور تیر بیکے از مخالفان ما نگید تا آنکه مصطفی خان هراول حسین خان با همه افغانان کشته گردید و بعضی
از ان جماعه مجروح گشتند حسین خان چیدان التفات آغر خان نکرده بمقابل عبدالصمد خان چپان بجرأت و دلاوری
رسید که عرصه براو تنگ گردید و اکثرے از همراهیان او از و بفرار نهاده و سرلشکر عظیم در ارکان لشکرش رو داد و تیکو میده
عبدالصمد خان رئیس خود سے که و شکست که ای خواجه آغر تو از سپاه شکست که سر حسین خان بود کشته شده در یافت
خان خان و حفیظ علی خان ترددها نمودند و آغر خان دران وقت نیز کوشش در ان حال میان حسین خان مع
همراهی سد از سپاه شکسته که سرمیل ما او حسین بود کشته گردید و با وقت گو سے تفنگ از دست حفیظ علی خان رسیده
حسن خان رسیده و میان سمحان آفریدی سپرده آتش در هر دوج نیل گرفته شعله کشید عبدالصمد خان مظفر و منصور گردید و سامان
سمه مراتب شایسته امیرانه و چو سلاح خان اسم میل معه سمه تجویزات به بالمسند و صد سه سپاس آمده
اران کهتر لطف الملک را امیرالامرا رسید عبدالصمد خان را سوار رد هزار و آفرین الصار نموده خطاب سیف الدوله بلاده خطاب شاکر ق هزاری

رسیدن نظام الملک در صوبه دکهن و جنگ نمودن از آن تنبیه او بدست آوردن قلعه آسیر قلعه برهانپور

نظام الملک بعد تعمیر آباد و سار سا ات مارم ملک دکهن گردید و از آنجا مستعد عبور نمود چون اقبال یار او بسته
بود بمجرد عبور از گنگا اکثر سرداران قلعه آسیر که از قلاع متینه مشهوره سرحد است و اکثر پادشاه محاصره سالها آن را مسخر
کرده بود بصلاح طالب خان قلعه دار آنجا که از سابق منصوب کرده امیرالامرا بود باستقبال نظام الملک شتافته مطیع او
رسیده طلب دو ساله خود و دیگر انعامات از نظام الملک گرفته قلعه مذکوره را تفویض او نمود و قلعه ارک برهانپور نیز بهمین
دستور بدست نظام الملک افتاد و عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک قرابت قریبه داشت و در شجاعت و
اصابت رأی از مشهوران بود با فوج شایسته و سامان بایسته بعد از نظام الملک رسیده با او ملحق گردید و در مهام سرداران
مرهته که ملازمه ساهو در اتباع او بمخالفت بود با دو هزار سوار نیز به نظام الملک بعد جنگ پیوسته و بعضی جیبا ارکان و دارای اواعمه

سنجر ساخت بلوچ و این حسن خدمت عفو جرائم او نمود و بنفحه خلیفه مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نظم و نسق صوبه داری و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان چنانچه باید کوشیده مواضع چند از پرگنه چنپا نیر که مسکن مفسدان بود تاخت بعد از آن حقیقت فراهم نمودن مرحمت خان جمعیت بسیار و تاختن دیهات چند بر سر از روی نوشته اخبار نویسان بسید عبد الله خان رسید و به روایات مشهوره متواتره بایای اعتماد الدوله که با محمد شاه گاه گاه بزبان ترکی گفتگو میشود سپاه زیاده از حاجت نزد نظام الملک و مرحمت خان جمع آمده بود و بقول بعضی درهمین ایام نوشته حسین علی خان بنظام الملک رسید بدین مضمون که ما میخواهیم برای بند و بست صوبه های دکهن و اطراف آن مکان ماندن خود در صوبه مالوا مقرر نمائیم از چهار صوبه اکبرآباد و اله آباد و برهان پور و ملتان هر جا خواهند بنام شما مقرر کرده آید نظام الملک بسببی از اسباب مذکوره و رسیدن دلاور علی خان با فوج خود در رفاقت راجه بهیم و راجه گج سنگه بسر حد صوبه مالوا که قریب لشکرش باعث اختلال بعض نواح انجا و اضطراب سکنه آن دیار گشته بود دلگیر گشته در جواب امیر الامرا کلمات رعونت نوشت و در عنوان آن خط این بیت هم نگاشت **بیت** من بوفا نیم بوفا میخورم قسم * من چون شما نیم شما میخورم قسم * امیر الامرا و قطب الملک نوشته مذکور دیده مضمونش را فهمیده وکیل معتبر نظام الملک را در خلوت طلبیده کلمات غیر مناسبه تند و تلخ درباره آقای او بر زبان آوردند

برخاستن غبار عناد و فساد درمیان نظام الملک و سادات و ظهور آثار و اختتام عمر و اقبال قطب الملک و امیر الامرا بلکه اتمام انتظام سلطنت و لعرصه آمدن امرای اتفاق پیشه کم جرأت

بعد رسیدن خبر گفتگوی سادات بنظام الملک و تحریک نهانی پادشاه بوساطت محمد امین خان او را مشار الیه جاه و اقتدار و آبروی خود و جمیع امرای مغلیه وغیرهم منحصر در انعدام امیر الامرا و قطب الملک دیده و از تسلط سادات و زین الدین خان و راجه اجیت سنگه دل تنگ گردیده بصلاح همدمان صاحب راز و رفیقان جانباز چاره کار منحصر در آن دانست که توکل بر نصرت بخت و طالع نموده علم منازعت برافرازد و عزم مذکور را جزم ساخته مطابق آن دو کلمه به قطب الملک و امیر الامرا نگاشت و برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و جمعی دیگر از هواخواهان قدیم و جدید با دوازده هزار سوار در وسط جمادی الثانیه سنه ۱۱۳۲ مطابق سال دوم از جلوس محمد شاه از نواح سرونج که برای بند و بست و نظم و نسق آن ضلع خانه کوچ برآمده بود متوجه وسعت آباد دکهن گردید و او اخر ماه مذکور این خبر بسادات رسیده در لشکر پادشاهی انتشار یافت امیر الامرا بدلاور علی خان و هر دو راجه همراهیش برای تعاقب نظام الملک نگاشت و نیز نوشت که اگر فرصت غنیمت الوس آن ظرف را فهمیده نیکو کرده و مواعید مناصب و حصول مقاصد با خود رفیق ساخته با تمام این فتنه پرداز دید

رسیدن خبر فتح و ظفر عبد الصمد خان بر حسین خان خویشگی از افاغنه مشهوره قصور در صوبه لاهور

حسین خان افغان خویشگی رئیس قصبه قصور از مدت چند سال طریقه تمرد ورزیده پرگنه های سیر حاصل نواح قصور و لاهور بتصرف خود درآورد و علم مخالفت افراشته دم از عصیان و طغیان میزد و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ گردنکشی اختیار کرده عمال منصوب او و دیگر نوکران پادشاهی را بید خل ساخته بشوخی تمام پیش می آمد

انجام نمی یافت وگردهر بهادر سپر بهادر عدم اطمینان خود در قبول و اقرار حوالہ کردن قلعہ بسے گذرانید و چندے روز بهمگی قلعه دار می پرداخت تا آنکه مقدمه بقبول انجامید و حسین علی خان خود از آب جمنا عبور نموده بهره بر آمدن او از طرف الہ آباد استظهار یافت وگردهر بهادر زیاده تردد و تدبیر و حیله و ملاطفه کوشید و چاره غیر از تحصن تاں قلعه نمی دید دار پاپیارسے او در اکثر محالات مالصه و جاگیرداران عمده و عاملها سرحت امیر الامرا ملاحظه آنکه قلعه الہ آباد در از سرسه طرف آب گنگا و جمنا محیط گردهر بهادر در عالی ارائه ساعت هست اگر پاپیارسے ناید و محاصره بطول انجامد بر امر سهلے دست نمید کوشش خواهد ستد این امر باعث رسیدے در امور عظیمه و مایه هرلس دیگر معاندان مے تواند گشت متوقف بود و مقدرین ایام بر حکام دیار میان هردو برادر صاحب مدار کرار لقد و جنس اکبر آباد بدست آمده بود و نقار و عداسے بر خاسته پیغام و کلام رحمن آمیز از جانبین بعمل آمد

اما درا دعاسے آن کوشید و رتن چند نگذاشت که مدعا از ان بر خیزد ✦

ذکر رفتن رتن چند باله آباد حسب التماس گردهر بهادر و فرو نشستن اختلال آن دیار

درین عرصه دسته هاسے متواتر از گردهر بهادر رسید که اگر راجه رتن چند آمده پاس عهد و پیمان نماید و مطالب مرا پذیرائی میسر آید من بخاطر جمع و دل مطمئن تمیت امر و اطاعت فرمان را ما مور لهذا سر دو برادر المعلے القاب اصلح سمردہ رتن چند را رخصت نمودند رتن چند او اخر ربیع الثانی یا اوج لائق سواد الہ آباد که بید بعد رسیدن در ایجاد معمولی ملاقات به نامه و مدا لعاسے اقوال سوگند کمال آشنائی کرار استمالت دست بیان آمده استحکام یافت ... دو ماه و مداری صمیمه تا به صوبه کوره و ... و مداری گیرال امر وده گردهر بهادر و عوض و اوائل ماه جمادی الثانیه سنه ... جلوس محمد شاه قلعه الہ آباد خالی گشته بدست متوسلان و اخل دولت پادشاه و سادات آمد و رتن چند بهادر ... نمودہ ملازمت حضرات ... ان نعمت خوش ... امور گردید

ذکر شروع فتنه آصف جاه و حدوث منازعت میان او و سادات

نظام الملک بر صوبه مالوا چنانچه سابقاً مذکور شد رسید رفته بانتظام آن مکان پرداخت و تادیب عاصیان آنجا نمود و ملک بند ما ساخت چون امیر الامرا سید حسین علی خان را بار نمودن ملاقات وقت آمدن اردو کس نام مرحمت خان ملاسے بود بعد اقتدار یافتن بر سلطنت مرحمت خان را از لکهه دار سے نامزد نمود و خواهر تکی خان تو رانی را به کار گماشته و فرستاد و مرحمت خان بعد انقلاب سلطنت و گردش روزگار ستمگر گشته در سپردن قلعه تعلل ورزید چون اکثر ملک شکوه او بحضور نوشت سادات و کیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواهر قلی خان نظام الملک نوشتند نظام الملک مرحمت خان را فهمانیده خواهر قلی خان را عمل دهانید اما چون مرحمت خان را بار بوسے امیر الامرا بدین آمدن در حضور بود نظام الملک محمد بیگ و سخاوت خان ولد و قدر دلاوری و هوشیاری مرحمت خان سید بسیار سر دو دلمیده و با عزاز و اکرام تمام نگهداشت قلعه راث گذه تعلق صوبه مالوا را که چندسال زمیندار فساد پیشه متصرف خود آمده بود در بعد ایام حکمرانی آورده نامه مذکور از دست آن متغلب بنام فتح جنگ رسیده بود فتح جنگ نظام الملک مرحمت خان را با فوج سالم بدان مدت روانه ساخت و مرحمت خان بران کار رفته و تردد نمایان کرده قلعه را

[illegible] مضروب بود [illegible] همت خان سرآتالیقی پادشاه جهان [illegible] دست [illegible]
[illegible] ساداتست [illegible] بسیار [illegible] رفق و مدارا با او سلوک
[illegible] سادات پادشاه [illegible] بود [illegible] و روانگی گذا
[illegible] گرد [illegible] القصه چون از طرف
[illegible] صاحب مدار سلطنت ابوالمنصور رسانید
[illegible] الهآباد فرمود [illegible] اوان خبر فوت چهبیله رام
[illegible] لیکن فرمود که افسوس [illegible] نام سرگشته [illegible] سان
[illegible] چهبیله رام که بیشتر خبر چهبیله رام بود [illegible] فوت [illegible]
[illegible] قلعه الهآباد [illegible] از شنیدن این خبر او [illegible]
[illegible] اکبرآباد [illegible] و شهرت مهم تسخیر قلعه الهآباد داده بحکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوج
[illegible] رتن چند [illegible] امور مالی و ملکی بلکه شرعی هم [illegible]
[illegible] غیر از تنخواه [illegible] سیر [illegible] دیگر و [illegible]
[illegible] رتن چند [illegible] نظر [illegible]
[illegible] تبسم کنان گفت که رتن چند با قضات را
[illegible] التماس نمود که راجه [illegible] امور دنیوی فراغت حاصل کرده
[illegible] امور دینی پرداخته [illegible] وکیل گردهر بهادر [illegible] تعیین افواج [illegible] خود استدعای عفو تقصیر و اظهار
[illegible] عطا فرمودن صوبه اوده با [illegible] خطاب و مناصب
[illegible] از قلعه الهآباد [illegible] از مراسم [illegible] چهبیله رام ظاهر ساخته مهلت خواست سؤالات او پذیرائی
یافته فرمان صوبهداری اوده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر بهادر گردید ❊

متعین شدن دلاور علی خان با عانت راجه بهیم بهم بوندی و حیدر قلیخان بتادیب و اخراج گردهر بهادر از قلعه الهآباد بشرط تمرد او ❊ ❊ ❊ ❊

چون بر سر ملک بوندی راجه بدهه سنگه و راجه بهیم که ملک موروثی نام برده بود منازعت داشتند بدهه سنگه برملاج تسلط یافته بهیم سنگه را اخراج نمود و بهیم سنگه توسل باذیال دولت امیرالامرا نموده امیدوار بود حسین علیخان بهادر سید دلاور علی خان بخشی خود را با شش هزار سوار رزم جو که اکثری از الوس سادات بارهه بوده اند با عانت راجه بهیم سنگه مقرر نموده مرخص ساخت و فرمود که بعد فراغ از تنبیه بدهه سنگه باتفاق راجه بهیم سنگه و گج سنگه بسرحد صوبه مالوا رفته منتظر حکم معهد باشد و از نجهت که براظهار و التماس گردهر بهادر در مجلس بنود حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته بصوبه الهآباد رخصت نمود تا اگر گردهر وفا بعهد و وعده نکند بمهم او پردازند حیدر قلی خان بهادر لعبد رسیدن به الهآباد لا ازمه جرات و تدبیرات آنچه بود مبذول نموده قصور نکرد اما چون در انصرام این امر متفرد نبود

صوبه اکبرآباد و نظر به شاهزاده آسمی که در سلطنت افتاده بود خروج نموده بر تخت سلطنت جلوس فرموده و مردم اکبرآباد در بلاد
او را عام نموده صورت طغیانی روی داد امیرالامرا با قطب الملک رفیع الدوله را همراه گرفته با جمیع امرا و ارکان دولت
و اعیان سلطنت به اکبرآباد رسیده قلعه را محصور ساخت نیکوسیر با اعوان و انصار خود سر از اطاعت ایشان برتافته آمده
بی سود بعد چند روز قلعه مفتوح و نیکوسیر مغلوب و محبوس گردید سپاهیان تلکه و غیره که مانده بود دست تعدی و غارت دراز کرده رسیده بود
سرا رسیده قلعه دار را از حسام ستم ملیس تبدیل یافته درین ضمن مرض اسهال که لاحق احوال رفیع الدوله گشته بود اشتداد یافت
و هر چند قطب الملک و برادرش در معالجه کوشیده و حکما در معالجه اهتمام نمودند چون اجل موعودش رسیده بود
به تحصیل صحت و ظهور ایام سلطنت او سعادت اوقات با صاحب سریر دیگر رسیده و لوای اقتدار گذشت اداری تاریخ
هویدا گردید قطب الملک و امیرالامرا از حیات او مأیوس گشته از اخراجات و سوال بی‌نیاز شده نجم الدین علی خان بهادر برادر خود را
علام علی خان پسر سید خان جهان ارای آورده روشن اختر خلف حضرت جهانشاه پسر بهادر شاه که هجده ساله عمر داشت بر شاهزادگی
و حکم است که غلام علی خان برادر نجم الدین علی خان رفته با سعی تمام ارکان داران نجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد در ارگ
شاهزاده مذکور اقامت سلیم کرد تا اتفاق تمام علی خان رفته با سعی تمام سال شاهزاده مذکور از عهد معزالدین بالا بود در
شاهجهان آباد بسر می‌برد و در بیاد حفظ ملک دهر بود که آثار رشادت و جوهر فراست از ناصیه او هویدا قبل از رسیدن
روشن اختر به دارالخلافه اکبرآباد قبل از برآمدن او از شاهجهان آباد رفیع الدوله اجل موعود در گذشت و رخت هستی از
جهان فانی بربست از رسیدن شاهزاده مذکور بر مزار شمس الدوله لحیفه و بر روایتی ده روز بعد بود بعد رسیدن روشن اختر
انوار رفیع الدوله بر آورده در جوار خواجه قطب الدین فرستاده چنانچه برادرش بدون شده بود دفن نمودند ✣✣

ذکر جلوس ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه با اقبال طالع بی زوال و عروج نمودن او بمعارج جاه و جلال

بتاریخ پانزدهم ذی قعده روشن اختر با تمام رونق و اثرات سواد فتح‌پور گردیده و تاریخ پانزدهم شهر مذکور سنه ۱۱۳۱ هجری در
روز دوشنبه بعد مرور چهار ساعت نجومی از اول صبح در ساعت مسعود و طالع محمود سریر آرای دارائی هند گردیده رایات
بار معین خطبه نام نامی و اسم رفعت گرامی او بلند و در سراسر رسید از چنین سکه او سرمایه از محمدیات و به القاب
مستطاب ابوالفتح ناصرالدین محمد شاه نامه گشت و از دیباچه نام نامیش بر سکه و برای فرخنده قدسیه که مادر
مهر مادر آن آفتاب اوج حشمت و رعایت مسعود و صاحب سلطنت بود و بسرحد آن مقتضای وقت از دست نداده در
امور رعایت خاطر رعایا بسر برده و دارالمهام سلطنت بود و بدار سبب لمبدا و چنانچه بعد از یکماه که برای همراهی
پسر و شاهزاده دیدار آن گرامی گوهر از دارالخلافه لشکر رسیده مردم قدیم جهان سال با کمال ملازمت همچنین بود و از راه
استقبال او بدر رسید مطلع و عرم آماده گشته مخالفت نمود که با استقبال سیاست بلکه بعلاوه آن هم بیا و ما را ده کرد لس بر در حرم سرا
سیر نماید و مقرر شد که ابتدای سال سلطنت محمد شاه بعد از عزل فرخ سیر نویسند و ایام سلطنت که هفت هشت ماه زمان سلطنت
رفیع الدرجات و رفیع الدوله و خروج نیکوسیر بود داخل نمایند و پانزده هزار روپیه در ماهه برای مصارف ضروریه نواب قدسیه
و عمده محل مقرر شد و مند بست ایالت و نظارت و عهده داران بدستور سپرده یا دشاه را از برای معمور مذکور با اختیار معتمدین
سادات مقرر نموده خواجه سرایان و خواص و ملازمان و مردم خاص ملوک و سوار برای دادوستد و کارخانه‌های فراش و غیره

بر یاسه و دوار مکانی که مقید بود رسید اما بعد آگاهی بی دست از جان شسته حیران استاده بهر طرف می نگر
از دو رشته را دید که در سرد دیوار سی پنهان گردیده بیان شود دیده در سیر رایات آن ناکس مقتضای سبعیت
که دراکثر طباع اما مصر باشد و نفس را کشیده آورده وقت لب باز ولیا پیچه سر و لیس ر درج سیر احتمال این لت
کمروه بسر بود را در دیوار چسبان بر که ازین بسنگامت بهان صدمه بعالم آخرت شتافت و محمد هاشم بن خواجه میر
موسوم موت مهم سیر المتاخرین کشته شد لیس نامی ساوات است بوده اگرچه از نمونه عبارت او سپید بین حبات او را
سیادت از جار و تقارا بان فرقه والا تبار ظاهر سی شود معتبر بیار احتیاط عبارت کتاب او را بعد اصلاح از سلی کلام
که تصحیف کاسان یا بعدم استعداد محرر راست سی نگارد تا محمول بر حمایت و پاس طرف سادات نگردد والعهدة علی الراوی ؀
کتب اشاد
حرفاکرده در کتاب

صورت عبارت محمد هاشم بن خواجه میر محرر تاریخ که خوافی الاول از زمره نمک
پروردگان صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه و او و پدرش رفیق سلطان مرادبخش
بود و تاریخ متضمن احوال اکثر سلاطین هند عموماً و خصوصاً پادشاهان تیموریه نگاشته
تا ابتدای عهد محمد شاه بن جهان شاه بن بهادر شاه بحیطهٔ تحریر درآورده +

مدتی مدید چون دو ماه از حبس پادشاه مظلوم که در آن مکان تنگ بانواع عذاب مبتلا بود گذشت و بر روایت
مشهور بار خود میل کشیدن بر باصره اش کلیه زائل شده بود از راه ساده لوحی وجه سیاست که دشمن جان
ایشان شده گاه مدعیان پیام صادر تصورات ایام گذشته درستاده استدعای لباس خود تحت بهار
بودن سید و برادر در امور سلطنت سی نمود و گاه بعد اتحاد اعیان که بنگاهبانی آن پادشاه ستمدیده گماشته مقرر
بود تملقات نموده امیدوار مناصب علیه مرسوده اسعادتی نمود که مرا تا راجه دیراج جی سنگه سوائی باید رسانید
اعیان مذکور بربانی الضمیر او اطلاع نامه سید و برادر حسب میاد تا آنکه سادات بر بیمائی مخلصان در فکر قطع رشتهٔ حیات
آن پادشاه ساده لوح افتاده دو بار سموم مثل ساختند کارگر نیفتاد مرتبه ثالث که از کرد چون حال کمال برد
استعداد پیاله زهر تلخ حرامی سید و برادر را به عالت قسم الهی که در میان بود تناول نمود و کلمات درست نسبت
سید و نمک حرام و کلام الشرکه جزای حامل حواه لیسادات علی الغور رسید و جهانی اقدس الهی را سپر مخاطب کرده
سپهای ناگفتنی میگفت امیر الامرا و قطب الملک استماع این احوال نموده حکم دادند که تسمه کشیده روح او را عرش سپارند
وقت تسمه کشیدن سید و دست تسمه را گرفته دست و پای بسیار زدن گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب چوب
و چیره دست های او را از کار باطل ساختند بیت سروان در دست ارادت یکی در ارثه کالوده کرده اند
سراین انواله را + تا این جهان فانی بعد حسرت و ناکامی درگذشت اگرچه بر السنه عوام شهرت دارد که در آن حالت
اصرار ای سکار و خنجر شدن او نیز رسانیده اما آنچه از زبان صاحب اهتمام سیاست پادشاه مشهور گشته مشتمل بر
بوده او وقت کمان با الماس بداست و مشهور بود دن نقل میگردد و کارسر دان خنجر و کارد نکشید بهر حال بعد دو ماه و بهر که
عبارت از یکدیگر دو سیاه ملکی باشد نه تعمیر و تکفین به پرداخته تا لوتش را بمقبرهٔ همایون برده در دو سه پهر از مال مرده

113018

شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خورد رفیع القدر نبیرهٔ بهادرشاه را که از بطن دختر اکبر خلف عالمگیر و بست ساله بود از حبس
برآورده بسبب شورش عام که نهایت انتشار داشت بے آنکه بحمام فرستند و تبدیل رخت و تزئین نمایند بهمان لباسے که در بر
داشت عقد مروارید سے در گلویش انداخته بر تخت نشاندند و صداے شادیانه از نقارخانهٔ شاهی بلند گردیده فتنه و آشوب
باطمینان گرائید قطب الملک با همدمان خاص و رفقاے معتمد ماندن در قلعه قرار داده بر دروازهاے قلعه و اطراف دیوان عام و
خاص و همه جاها معتمدین خود را نگهبان نشانده خواجه سرایان و خواص و دیگر عمله کارخانها از معتمدان خود مقرر ساخت در دیوان
بحسب آرزوے اجیت سنگه و رتن چند حکم معافی جزیه صادر شد و احکام امن و امان و بحالی حکام و صوبه داران بممالک محروسه
روانه گشت و اعتقاد خان را بخفت و خوارے مقید کرده جاگیر و خانهٔ او را که باوجود متفرق ساختن اموال و اسباب از نقد
و جواهر و طلاآلات و مرصع آلات و ظروف و اوانی طلا و نقره مالامال بود ضبط نمودند و بنابر تحقیق و تفتیش دیگر جواهر و داراے
بیش بها که عطایاے فرخ سیر بود نهایت خفتها و شدائد بسیار بر او مے گذشت و همچنین جاگیرات دیگر هواخواهان فرخ سیر
غیر از مرتبت و جاگیر راے زوجهٔ او که بپاس دلجوئی اجیت سنگه بحال مانده همه بضبطی در آمد منصبداران والاشاهی را که
برخے بقرار در ماهه پنجاه روپیه و بعضے زیاده جمع جاگیر یافته ملازم بودند و اکثرے بامید نقدے یا جاگیر در آن زمره
بسر مے بردند حکم شد که هر کس ارادهٔ نوکرے دارد در سرکار حسین علی خان اسپ خود بداغ رسانیده موافق شرح دیگران پنجاه
روپیه سراسرے میگرفته باشد و بخشیگرے دوم باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بحال داشتند و بتغیر سیف الله خان
بخشیگرے سوم ظفرخان را مقرر ساختند و صوبه دارے مالوا بنظام الملک هر چند نظر باوضاع روزگار او قبول نمے نمود ارزانی
شد و سربلند خان را که قبل ازین انقلاب بکابل مرخص شده پانزده کروه رفته بود و انتظار انجام کار سلطنت میکشید باز
طلبیده از سر نو خلعت استقلال و بجاے صوبهٔ مذکور داده رخصت نمودند فوجدارے مرادآباد بنام سیف الدین علی خان
برادر خود مقرر فرمودند و محمد رضا نام را قاضی القضاة حضور و میر خان عالمگیرے را که صوبه دارے اکبرآباد داشت صدر
نمودند و دیانت خان خوافی دیوان خالصه و راجه بختمل دیوان تن شد لیکن جمیع متصدیان ملکی و ملی حتی ارباب عدالت
گویا نائب رتن چند بودند و همت خان که محرم و همدم قطب الملک بود مشرف دیوان خاص و اتالیقی پادشاه و خدمت
شناسیه دیگر یافت در خدمات دیگر و صوبه هاے دور دست بنابر اینکه نظم و نسق برهم نخورد تغییر و تبدیل راه نیافت مگر قلعه دارے
ماندو را از رحمت خان پسر امیر خان صوبه دار کابل بنابر استنکافی که در ملاقات حسین علی خان هنگام آمدن از دکهن نموده بود
تغییر نموده بنجم قلے خان تورانے مقرر ساختند و راجه اجیت سنگه را که بصوبه دارے احمدآباد بحال بود میخواست
مرخص شود تا از طعن مردم شهر رهائی یابد میسر نشد

ذکر مردن فرخ سیر و رخت بر بستن او ازین سراے دودر

ذکر انتقال فرخ سیر باختلاف اقوال مسموع و معلوم شده هر دو صورت مے نگارد صدق و کذب اخبار بر عهدهٔ راویان است
فقیر را از معتمدان مقبول القول استماع افتاده که فرخ سیر را سادات بغیر از مقید نمودن ضرر جسمانی دیگر نرسانیدند
افاغنه را که از معتمدان ایشان بوده عنان اختیار حبس فرخ سیر بدست او سپرده بودند و او روز و شب در حراست استقلال داشت
شبے فرخ سیر خبر آن افغان از راه بامها که بامحل متصل بودند خود را میخواست بطرفے بیرون برد و چند قدم راه رفته

از سمت ریتی و حرص آمده دست بار گران و لجه‌های سید امنا دو محمد امین خان سر حسین علی خان بر سید حسن مشتمل
و لیس امیر الامرا گردید و از یکطرف ناصر الدین خان و سادات خان مع پسران بود و اتفاق به دیگر سعیرت با دسته سید
از طرف دیگر اعتقاد خان و سید صلابت خان دارو به معزول توپخانهٔ پادشاه و سوبر سیراز بسے یاد ساجے با دو
هزار بعد احسام طرف بار اسعد الله خان حرکار اگستند افواج در رفاقت امیر الامرا از استهار خبر قتل عبد الله خان خانی
مرهٹه ها سیر مضطرب گشته قریب بود که متفرق شوند تا آنکه حیات قطب الملک متحقق گشت و حسب الامر امیر الامرا رفقائے
دلاور و مقابل سادات خان و ناصر الدین خان در خانه سے جنگ رفته شروع مقاتله نمودند و در اول حمله از ضرب بان خیل
ناصر الدین خان روی گردان و همراهیانش گریزان شدند و سادات خان مع پسر زخم کاری برداشته از میدان
برگشت و اعتقاد خان حرکت مذبوحی نموده جرأت پیش قدمی یافت و بر دیگ خانه خود مورچال بسته بحمایت خود مشغول گشت
اسامت خاقت از چند دکان بسته بار از جنگ سعادتمند خان تاراج رفت اعز خان مع جمعیت خود دیگر یاران معلیه که می آمد
رو بروے دروازهٔ لاهورے ما مان سد بر زخم حسین علی خان در بر دسے او بسته مستعد مزاحمت ایستاده و او بیر ناچار
برگشت به هور هیں قسم بار از گیر و دار اندک گرسے داشت که فرخ سیر گیر آمده صدای شادیانه جلوس رفیع الدرجات
گوش مضطران و دوای امان لیسع مال ال بتکان ال عمر که سید بشنر بها تشنه اندکی آمد +

ذکر اسیر شدن فرخ سیر نکوهیده صفات و جلوس میمنت شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات

پیش این قال و شرح این احوال آنکه سید عبد قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه خواست که فرخ سیر برآید تا العمال
ابن سوال سر ده و او را بقابو آورده سحالنگه و دیگر اند و بتته هاسے سعادت را فروش سد صورت نگرفت و قتله
جدال و قتال بالا گرفت امیر الامرا از قطب الملک پیام فرستاد که از ازدحام عظیمی روی نموده عنقریب بلوای عام
و فتنه بزرگ حادث مے شود مقدمه را زود دیگر باید نمود که الحال مجال توقف نمانده و چون در برآمدن فرخ سیر درنگ بسیار
رو میداد و هیچ صورت بر نیامد آخر الامر ناچار جدائیان قطب الملک از قوم افغان وغیره حیله ها بسیت گرسے نجم الدین علی خان
برادر قطب الملک بحرم سرا در آمدند کنیزان حبشیه و ترکیه دیگر جیه را که بر سر دوازه مدافعه ایستاده بودند دور نموده بعد
هست و جو د تفحص از بسکه سر حرد و توبیخ بسیار ایشان دادند فرخ سیر را به بسے تمام برآوردند والده و زوجه و صبیه
او دیگر بیگمات اطراف او را گرفته مست و الحاح سے نمودند لیکن درین اوقات این حرکات چه می آید کدام
حقد و سے کشاید علامه از میان انبوه زنان بنهایت ذلت و خواری کشان کشان آورده بهالا تر پولیه اندرون
قلعه که جائی بس تنگ و تاریک بود محبوس نمودند ایام سلطنت او سوای ایام حکمرانی معز الدین شش سال و چهار ماه
و کسرے بود بعضے از ادباب اهل تاریخ این سانحه کلمه فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصَار یافته و حقیر در کتابے نوشته
دیده مرقوم ساخت +

ذکر جلوس شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات بر سریر سلطنت

بعد خاطر جمع شدن از امر فرخ سیر بامدادان که شور و شر در تمام شهر بود دهم ربیع الثانی تملی از رد و رچار ستمه گذشته ۱۱۳۱ هجری

معین الدین مجهول مشهور به پسر اکبر را که همراه آورده بود بر فیل در عماری محفوف سوار ساخت و با خود گرفته در خانه که نزد باب القلعه و مشهور به باره دری شایسته خان است فرود آمد و قطب الملک نزد فرخ سیر رفته باتفاق اجیت سنگه التماس تهیه آدم خدمات مسطوره و اظهار شکوه بسیار از زبان برادر خود نمود و شعر بر اینکه در عوض جانفشانیها که بهنگام یاس و نیکو خدمتها باشما و جد بزرگوار شما رسانیده ایم بعمل آمده از پادشاه غیر بدگمانی و اراده های فاسد درباره ما فدویان مشاهده نگشت چنانچه شاهد صدق و گواه عدل ما درین مقال این فرمانست که متضمن بر حکم دخل ندادن و قتل نمودن بنده کمترین بی تقصیر بنام داؤد خان بی ایمان و دیگر سرکشان بیدین آن سرزمین و صاحب مداران ممالک صادر گشته الحال اطمینان ما از دربار منحصر به تفویض خدمات حضور بما خیره خواهانست بدون قید نیابت بیگانگان و در اندازان و بدون انسداد آمد و رفت ما در حضور و تقدیم مدارج نوکری و آقائی امکان ندارد پادشاه جاهل مغرور باوجود مشاهده حالات مذکوره و تسلط سادات بر او همان وعده های پوچ ایام جشن سر میکرد تا آنکه از طرفین گفتگو بطول کشیده بکلمات سخت و درشت منجر گشت فرخ سیر تنک ظرف سکیسر تاب نیاورده اعتقاد خان و قطب الملک را باشتمال مخاطب ساخته کلمات نامناسب بر زبان راند دران حال اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فریب در اصلاح کوشد قطب الملک دشنامهای فحش باو داده فرمود که از قلعه او را برون نمایند اعتقاد خان حواس باخته و سراز پا نشناخته جان بدر بردن غنیمت شمرده و به پالکی خود رسیدن نتوانسته بر پالکی سوارے امتیاز خان منشی سوار شده راه خانه خود گرفت و رفت که رفت دران زمان از هر گوشه و کنار آن حصار آثار فتنه آشکار و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه برگشتگی طالع خود در آئینه احوال دیده خود را اندرون محل رسانید و مضمون هدایت مشحون آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة از لوح خاطرش محو و منسی گردید درین قال و مقال و اختلال احوال چادر ظلمانی شب از ایوان افلاک فرو هشته گشت و آفتاب عالمتاب چون کوکب اقبال فرخ سیر خاک بر سر کرده زیر زمین فرو نشست درهای قلعه تا صبح ابواب امن و امان بر روی عالمیان بر بستند قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه اندرون و هواخواهان فرخ سیر با دل پر خون بیرون نشستند **بیت** بسر برد و هر یک درین انتظار که تا چه بازی کند روزگار چه در آن شب پر شور و شر آشوب محشر و شور یوم النشور تمام شهر را فرو گرفته عجیب دولوله و غریب غلغله بود کسے ندید آن شب که در قلعه چه گذشته و چه میگذرد افواج امیر الامرا بر سر هر رسته بازار و درهای شهر پناه مستعد و تیار تمام شب ایستاده و مرهته ها مع سرداران بر اسپان خود سوار انتظار میکشیدند که چه خواهد روی داد چون صبح دمید هرکس به بیم و امید سر از خواب بر داشت و آفتاب جهان تاب علم زرتار بر بام سپهر بخت سادات برافراشت خبرهای مختلف بی اصل کشته گشتن قطب الملک بر زبان عوام جاری و شور و شر مردم بازاری ظاهر گردید درین اثنا بعضی از امرای فدویت کیش بمقتضای حق گزاری خویش مثل سادات خان پدر زن فرخ سیر و غازی الدین خان کوسه غالب جنگ و اغر خان بهادر ترک جنگ بارادهٔ نصرت فرخ سیر از مآل احوال بیخبر از خانه خود ها با استعدادی که میسر بود سوار شدند و نظام الملک و صمصام الدوله باقتضای دانش و دوربین خانه نشین بودند اعتماد الدوله محمد امین خان لقب برفاقت حسین علیخان سوار شد اتفاقاً چند سوار از رفقای صمصام الدوله معروف بکمل پوش بخانهٔ آقای خود می آمدند مرهته ها در راه مزاحمتی نمودند آنها تیرها در کمان گذاشته بطرف مرهته ها سر دادند متصل باینحال نشانهای سواری اعتماد الدوله نمایان گردید مرهته ها که بجنگ شهر آشنا نبودند دل از دست داده و سر آسیمه بقیاس برینها افتاده رو بگریز نهادند مردم بازاری مغلیه و غیره سپاه بیکار و ملازم سرکار که از آن جماعت بیزار بودند قابو یافته شروع بتاراج و قتل آنها نمودند مرهته های بی اختیار افتان و خیزان بعضی لشکر خود رسیدند برخی مع سنتا نام سردار و دو سه جماعه دار بهمراه اسپه او قریب بهزار و پانصد سوار مقتول و جمعی زخمی شده زر بسیارے

نوبل یا یال دولت سلطان سلطان خواهد جست و سر او برباد رفته و مصدر خواهد گشت و اگر آمدن حقیقت کیفیت مآل آمدن
حسین خان عاقبت علیا رتبه بادشاه و سکی او صباح بدمان معاملات سر حقه راز کشودن دیگرے باین مصلحت بودن و در
ارقام بحزم و احتیاط سے بسر بدیکن بمعاملت سے سنگه بدیرانی یافت و طریقه آشتی و یکرویی پیموده گشت عرض نمی
دولت خواهان التماس فتح سیر بود کیسه و مصاحبان المذکور شنیده آخر بدانجا بید امراض تمرد و دشوار طاحه
این صورت خاطر جمع نگردیده و بادشاه کابسے از پیش می برده که بدان باد و راه ملازمت و اطاعت امیر الامرا نپیمود و
بهانه دستکاری و اقتدار او به شکایت بالا بال سرت است جا دم می بود بدانکه قطب الملک از جان و دل
پیغام داد که اگر سے سنگه که مخالف ماست جمعیت اهل او و باشند و خدمات عمده مثل توپخانه داروغگی دیوان خاص
و خواصان بمتوسلان ما مرحمت باید برکلمه بدولت باشد و در ان سجده آمده حصول ملازمت و بخاطر جمع آمده رفت
صورت تمام بود و فتح سیر جواب داد که با اصل خدمات کوره اصالت نام قطب الملک دیگر بیاد اسا و سمر اهالی سر دو
مدار المهام مقرر سے باشد بیایت اعتقاد خان با گمید چند روز حسین بروز سے که قریب رسیده و دریافت هم ارمیان
بیداشته ۱۰۰ شد و سوم ماه ربیع الثانی سے سنگه سوائی رخصت گیرد رسانیده سه الحکم بادشاهی آنا سر آمده و روانه وطن
خود آمیز گردید +

ذکر آمدن حسین علی خان ملازمت فرخ سیر و مقید شدن پادشاه بجا قضا و قدر و استتار یافتن حوادث و فتن بفرمان خداوند ذو المنن +

چون فرخ سیر در اصل فطرت سلطانی حرکت نداشت ازه و نهایت عداوت با سادات داراد و هم استیصال انها
مخاصمان ملازمان چه اندیشه سازد استیلای هم و سراس طاقت مقاومت حسین علی خان بیافته اراده بر آمدن نه بیکار
و آراستن معرکه کار زار توانست نه و سامری چاره ناچار راضی به بدولت سادات در قلعه گشته قطب الملک اول ایکار
با و قطب الملک هم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره اتفاق مهاراجه اجیت سنگه مردم معتمد خود در قلعه داخل گشته مردم
پادشاهی را از سر روارا جسر اید جا بجا سه دولت خود بود در هاسے معتمدان اسیدار مردم عمده پادشاهی لعیرار
اعتقاد خان و امتیاز خان سرف دیوان خاص ظفر خان روشن الدوله که خود را در ملازم آنها مساوی لود وجه اسے ارجواص
خواجه سرایان هیچ کاره دیگرسے در قلعه و سر دیادشاه نماند و امیر الامرا سلطان سابانه رشکوه و شکوه بالشکر آراسته تجمل
با سر اطراف قلعه لشکر او و سپاه مرهته در گرد بود آمر بود اصل قلعه گردید و امید ملازمت کم چند مال آمیز گفته از خلعت
و اسپ و فیل و جواهر بجنس عنایات را اکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواست و در تقدیم آداب بیرحهل انکار سے بود و
معسکر و مراجعت نمود هدا پادشاه مستعد گشته تکبر سے که باید به پیر واحت و سلطنت خود را خلیفه ساعت تاریخ
سوم ورسه شنبه قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود تقاضه رآمده به بدولت آنجا بپرداخت و دستور روز اول مردم
پادشاهی را از ان محوطه برآورده و دروازهاسے قلعه بمعتمدین خود سپرده کلیدهای دروازهاسے دیوان خاص و خوابگاه و دولت
خانه خود طلبیده و نگهداشت بعد دو لمحی چون حضرت حسین علی خان رسیده خان و دبدبه و شوکت سالعه کا لشکر خود را داده آمدن نمود
اوج ظفر امواج او از اول بعد شروع آمدن و در گرفتن اطراف قلعه بود و عون تلمی از روز باقی ماند خود دسوار گشته

سرگرم رسیدن دار الخلافه بزودی ساخت و مرحمت خان پسر امیر خان کلان صوبه دار کابل که در بند و بست ملک پاند و ر و تنبیه و
و تادیب مفسدان فوجدارسے مذکور و کوه نشینان مغرور آنجا واقعی کوشیده ملک مذکور را انتظام بخشیده بود بنابر اطلاع بر مافی الضمیر
امیر الامرا بهانه تمارض ملاقات نمود و ازین معنی موجب ملال خاطر امیر الامرا گردید چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول لشکر شد از
نوشته وکیل حضور ظاهر گشت که فرخ سیر باستماع و اشتهار خبر نهضت امیر الامرا بیست و پنجم محرم الحرام بخانه قطب الملک باتفاق بعضے
امرا آمده عهود و مواثیق بر عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهی نموده مبانی وداد و اتحاد مستحکم ساخت و دستار از سر خود
برداشته بر سر وزیر الممالک عبد الله خان بهادر گذاشت و روز دوم عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده به تجدید تشیید
پیمان اخوت و اتفاق مبرا از نفاق پرداخت و درین باب باعتقاد خان و دیگر امراسے فتنه انگیز در اندازے پیشه بمبالغه تاکید فرمود
که من بعد الیوم باصلاح کار و رفع مواد منازعت کوشند امیر الامرا بعد اطلاع بر این مضمون در بار عام ببانگ بلند فرمود که اگر واقعی
پادشاه را با ما عداوتی نماند و از در اخلاص در آید ما را هم غیر از اطاعت و فرمان بردارے اراده دیگر در سر نیست و بعد ملازمت عما
قریب مراجعت بدکهن خواهیم نمود از استماع این سخن کسانی را که متوطنین دکهن بوده اند مسرتے عظیم روی نمود اما از زبان ثقات
و محرمان راز امیر الامرا روایت کرده اند که در خلوت میگفت که این همه افسانه و افسون است و اصل اینست که اگر پادشاه بر ما
قابو یابد رهائی از چنگال او و محفوظ بودن جان و آبرو خیال محالست و ما اگر بر و دست یابیم کذلک بعد ورود در حدود ملک رانا
قبل از رسیدن وکیل او بعضے دهات بتاراج لشکریان رفت چون وکیل مع پیشکش رسید امیر الامرا قرق فرمود و دیگر دست
تعدے لشکریان کوتاه گردید اما چون ملک راجه جے سنگه نزول رایات ظفر آیات اتفاق افتاد بنابر عداوتے که از و ظاهر
بود محالات متعلقه او که در راه واقع میشد همه بمعرض تلف در مے آمد هر چند یکے از نوکران عمده او با پیشکشهاسے لائق رسید
پذیرائی نیافته زراعت و مواشے بسیار و زن و اطفال خلق آن دیار بدست سپاه افتاده باز پرسے نشد بعد رسیدن تقریب چهار
دار الخلافه که سه چهار منزلی بیش نمانده بود روشن الدوله ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امراسے حضور و متصدیان سلطنت
و اعیان مملکت جوق جوق باستقبال امیر الامرا شتافته ادراک خدمتش نمودند چون ظفر خان روشن الدوله در سواری تورک
خود را نمود و خودنمائی را کار فرمود امیر الامرا ناخوش آمده در اهتمام خفتی با و رسانید و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه انگیز
هنگامه جو سخنان اصل و بے اصل از اراده هاسے پادشاه و مخالفان هر دو برادر بنامے بیان نمودن سرمایه تقرب خود دانسته
قصورے نکردند خصوص رتن چند که بنهایت کینه کیش و ناآل اندیش بدخواه سلطنت و اکثر اهل اسلام بود و کلمات عداوت انگیز
و سخنان فتنه زا خاطر نشان حسین علیخان زیاده از دیگران نمود و امیر الامرا از سابق کبیده تر گشت و در اواخر ربیع الاول یکبار
شهر شاهجهان آباد طرف مناره فیروز شاه رسیده معسکر ساخت روزیکه داخل خیمه در مکان مذکور مے شد بخلاف ضابطه و آداب
در سوارے وقت نزول حکم بنواختن نوبت نموده بتجمل ملوکانه داخل خیمه خرگاه گردید و گفت که من الحال خود را در زمره
نوکران پادشاه نمیدانم و اندیشه سطوت سلطانی ندارم که ضوابط آداب بجا آرم با وجود اطلاع بر این حالات تردد پادشاه
بهر دو طرف دوستی و عناد از غرابت خالی نیست گاه اظهار شوکت و قدرت سلطانی و عزم تدارک و تنبیه اینها مے نمود و گاه عجز
و الحاح در آشتی زده طالب اتحاد و موافقت بود و راجه جے سنگه صلاح بیرون بر آمدن و تصمیم عزم تنبیه و تادیب میداده
میگفت که هرگاه کمر باین اراده محکم بسته بر آیند نوکران پادشاهی که اضعاف و مضاعف جمعیت هر دو برادر اند اتفاق نموده نزاے
غرور و رمیر و امیر الامرا بکنار شان مے توانند نهاد بلکه همراهیان اینها بعد تیقن اراده پادشاه یکبار ترک رفاقت اینها نموده

ساخته همراه نگاه داشت ساعت بساعت با دلش حامل سبب در اضطراب بسر برد ممتنع بر سر راه ایستاده چون سواری امیر الامرا رسید دل
بدرد التماس کرد که دختر این ضعیفه گدائی بلشکر آمده بود کسی از لشکریان او را همراه خود گرفته رفته است و من باعتماد عدل گستری
و معدلت پروری سرکار استغاثه نموده امیدوارم که بار این الم از دل پر غم این ضعیفه برداشته دختر مرا بمن رسانند امیر الامرا از استماع
مقال او متوجه استفسار شده فرمان داد که دختر این ضعیفه را همین جا حاضر آرند و بدست او سپارند تا او خاطر جمع کرده از لشکر همین جا بیاید سر آمد
دیده مرا بسبب یافتن دختر این زال را او سپارم و این کلمه را مکرر تا آن ساعت گویان موج وار [illegible] گسسته دیده و سر یکی از جماعه
یکی از سرداران معتمد خود را بتفحص فرستاد و ایشان را که اراده استحصال آن کار گذاشت ملازم اعلی [illegible] تفحص جملی ازین
اسب محمد شکوه دختر کوکر را ماموران با کسیکه همراه گرفته بود بهم رسانیده بحضور آوردند امیر الامرا متوجه استفسار گشته پرسید
که انکس با تو چه کرده و چه ستم همراه برده دختر معروض داشت که تعرض بسبب [illegible] بسر کار رسانیده تا امروز دستی بر امر نبرده
و به دست خیانت بدامن عصمت من نرسانیده و بعلت سابقه احتیاج همراه او از برهانی جهد قبول نموده بود دم امیر الامرا
باستماع این ماجرا شکر الهی بجا آورده حفظ عصمت او از دست ملازم و خوشنودی مادر بسبب سعیدن او تقدیم رسانیده دختر را
با مادرش وجه که آن وقت در جیب داشت بر آورده بدست او سپرده و یکی از ملازمان را فرمود که همراه رفته بخانه اش رسانده تا
که شکر این چه بجا بود و لیکن گسسته نیاید تا کسی از همراهیان با و ضرری نرساند +

نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر از دکن بشاهجهان آباد و روی دادن حوادث وقت

قبل ازین نگاشته قلم وقائع نگار شد که امیر الامرا حسین علیخان بهادر برادر خود سیف الدین علیخان را با یازده هزار سوار بنابر
تنبیه و سرانجام [illegible] بالجمله اسباب تا تاریخ یازدهم شوال سال ۱۱۳۰ هجری آمده که برهانپور که بر سر راه [illegible] فرستاده بود
خبر [illegible] بعد رسیدن [illegible] صمصام الدوله و قطب الملک او [illegible] اورنگ آباد در آمده یک هفته
بعد سرانجام امور ضروری [illegible] و اوائل محرم سنه ۱۱۳۱ هجری سال هفتم جلوس فرخ سیر باتفاق اسد الله خان عرف نواب [illegible]
[illegible] پسران او و [illegible] خان تتار خان [illegible] خان نائب صوبه برار اسد علی خان یکدست علی مردان خانی و [illegible]
[illegible] برادر خان صادق و اختصاص خان میر جان عالم [illegible] یوسف الله خان و [illegible] الدین خان دیوان دکن [illegible] علیخان
[illegible] که از سادات بارهه بود [illegible] امیر الامرا [illegible] نیست و دو [illegible]
نوکران بادشاهی که [illegible] بوده [illegible] که قریب [illegible] همراه داشت
در حرکت آمد از آن جمله ده هزار سوار مرهته بود [illegible] سرکار امیر الامرا و علی هذا القیاس سپاه [illegible]
منصبداران [illegible] که همراه هیچ امیر [illegible] ضرورت چار و ناچار همراهی گزیده و در قلعه احمد نگر [illegible]
[illegible] قلعه داران خود [illegible] بعضی [illegible] گذاشته [illegible] برای سرانجام بعضی مهام ضروری
[illegible] مهام واقع شده [illegible] دوم محرم از برهانپور کوچ نموده منزل بمنزل راه [illegible] اکبرپور عبور نموده [illegible]
اخلاص خان که برای تسلی [illegible] امیر الامرا از حضور روانه شده [illegible] اوائل صفر نزدیک ماندو رسیده و در خلوت بعد ملاقات
[illegible] و جمیع هنگامه و آشوبی که در شاهجهان آباد روداده و اسباب فساد که مهیا و آماده بود و فراهم آمدن امرا در
دار الخلافه [illegible] خاطر اعتماد [illegible] که در حضور [illegible] نظام الملک و اعتماد الدوله [illegible]

چند در چنین تاخیر و تعویق انتظار زیر ثانی داشت که بار اخبار موحشه از نوشته قطب الملک مشعر الطلب موکد رسید و خبر تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل مجلس هر صغیر و کبیر در خجسته بنیاد گردید و هم جواب عرضداشت حسین علی خان باین مضمون صادر گشت که اگر خواهد با حمد آباد گجرات رفته تبدیل آب و هوا نماید و لا ما را هم مشتاق دانسته خود را بحضور رساند و حکم طلب معین الدین پسر جهاندار شاه که سیر اکبر نیز صدور یافت و فوج والا شاهی و توپخانه پادشاهی و دیگر افواج سلطانی در نهایت پریشانی هشت نه ماهه نقد طلب داشتند و از اغماض قطب الملک و علّه او و اسمی و در رسمی یافتند سر دار کار فراهم نداشتند و نگه داشت قطب الملک قریب به بست هزار سوار رسیده بود سربلند خان که بسبب تغییر جاگیر و عسرت اخراجات و تقاضای طلب سپاه و وفور تنخواه مالان سنجواست اسباب خانه و افیال و اسپان به تقاضائیان داده خود خرقه درویشی در بر کند و نظام الملک نیز قدر دانی پادشاه که بو عده وزارت طلبید و خدمت سابق مع جاگیر تغییر نموده باعتماد خان بخشید و هم ناهمواری روزگار سفله نواز مشاهده نموده بیدماغ و سوخته ناقدرشناسیها گردیده اند و اگر چه قطب الملک بخانه هر دو امیر مذکور رفته و استمالت آنها نموده بخانه خود بر داشته آورد و عوض سربلند خان رهائی متقاضیان از خزانه خود داده صوبه داری کابل بنام او مقرر ساخته مرهون احسان خود کرد و به تسلی نظام الملک پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود و همدرین اثنا که محمد امین خان اعتماد الدوله باستماع اراده نهضت امیر الامرا بطرف شاهجهان آباد و نرسیدن سند موعود صوبه مالوا از حضور مجبور گشته بی طلب فرخ سیر برخاسته آمده بود مغضوب سلطانی و معزول المنصب از راه نادانی گشت قطب الملک او را هم مطمئن خاطر و بالطاف خود مستظهر ساخت و ممیز و در تعقد احوال جمیع بدخواهان خود می پرداخت و خاندوران که از ابتدا باتفاق میر جمله آتش افروز عناد و نفاق بود همدم و محرم خود گردانید روزی فرخ سیر بشکار سوار شده باهم از آن خود قرار داده بود که بعد مراجعت از شکار دیدن قطب الملک آید و چون خانه مهاراجه اجیت سنگه نزدیک بخانه قطب الملک هست و بر سر راه واقع شده وقت رسیدن سواری پادشاه راجه مذکور بر در خانه خود البته برای گذرانیدن نذر و نمودن مجرا خواهد آمد در اهتمام مبالغه نموده نظر بالتفات فرخ سیر با قطب الملک دارد اسیر و دستگیرش باید نمود ملخص آنکه این معنی با فرخ سیر را مظنون نباشد او ظن و گمان خود با جزم و یقین بنا بر استماع از معتمدین قبل از مراجعت پادشاه خود را بخانه عبد الله خان رسانید و پادشاه باستماع این خبر بیدماغ گشته باوجود آنکه اکثر لوازم همراهی شاهی بخانه قطب الملک آمده و قطب الملک باراده استقبال بر کنار دریا رسیده منتظر بود متوجه بوزیر الممالک نگشته فسخ عزیمت نمود و ملاحان را فرمود تا کشتی را دریائی نموده تند برانند و داخل دولتخانه خود گردید ❊

نقل معدلت افزا متضمن بعضی از اوصاف امیر الامرا

از معتمدی مقبول القول مسموع شده که در سفر امیر الامرا از دکن چون لشکر بسیار و مردم همراهی بیشمار بودند وقتیکه ورود معسکر چند موضع از دیهات در میان لشکر می افتاد و کسی را طاقت نبود که دست تعدی بر سکنه مواضع دراز نموده ضرر رسانی تواند رسانید روزی دهی در بین لشکر واقع بود دختری بالغه رشیده از بیوه زنی عفیفه که در نهایت فلاکت گرفتار و در تحصیل قوت عاجز و ناچار بود و پیشتر یکی از لشکریان متصل بده بگدائی آمد او چیزی داده پرسید که اگر نگاهداریم خواهی ماند چون آن دختر از شدت احتیاج لاعلاج بود قبول نمود آنکس بی آنکه دزد او تصرفی کند در خیمه خود داشته صبح بر بار بردار خود سوار

مقرر و مقید ساختن قطب الملک ترغیب و تطمیع نمودن امرا باین کار ال... عید نظر اتفاق افتاد قریب هفتاد هشتاد هزار سوار
مع همراهیان راجهها سوای فوج خاصه پادشاهی در رکاب فوج سیر جا مرو همراه قطب الملک زیاده از چار پنج هزار سوار نبود و غلغله
عظیم در عوام و خواص بود که امروز الله قطب الملک کشته می شود یا قید ... بند خود اسیر شهرت ... سوای ارادهٔ مشهور
مذکور از بهر ما صدای ... است و قطب الملک از استماع این اخبار مضطرب رسیده و شروع به گماشتن سپاه نمود سابق
سوای مردم بارهه که برایشان اعتماد داشت دیگر اکثر و کرمیها است درین هنگامه از تجمیع گذشته تعمیر ... و ... نمود
ما بیست هزار سوار از مردم که ... نگاه داشتند چون اخبار ... امیر الامرا حسین علی خان بهادر رسید از طرف برادر و مال احوال
خود مشوش گشته به ارادهٔ حمایت برادر و برادر ... ماندن ... آمدن ... شاه جهان آباد نمود و قبل ازین نیک الدین نام مجهول
النسب را که شهرت پسر محمد اکبر بن اورنگ زیب ... گشته بود ... سر ... فرستاده ... و شوکت ...
صورتش ... حسین ... طلبیده ... چراغ آن ... است و ... استی متضمن ... و آرزوی
ملازمت و نا موافقت آن ... سر ... اطلاع داشت ... سیر ارگماشتن ... که قطب الملک شروع نمود و در
اخبار ... حسین علی خان متضمن ارادهٔ حضور رسیده و ... مصالحه ... از قطب الملک ... اسب ...
کرده ... حمایت ... خان ... هزار ... رفاقت ... قطب الملک
گردیده بودن ... ملح ... پادشاه گشت و ... سوال ... سیر ... اعتماد ... ودیگر امرا
مخلص ... قطب الملک آمده ... موافقت ... عدم مخالفت ... آورد ... سابق و اراده
های ... ایام ... سیر ... قلعه پادشاهی ... پادشاه ... حال قرار
می ماندگار ... سادات ... علی خان بود ... سیر ... حسین علی خان
... برده ... اراده ... کار ... جمعیت ...
نامردان که ... سادات ... احوال پرسان حال
گردیده ... مردان کار ... اردو ... مباحث
... نظام الملک ... آمده ... سوائی ... الملک
... قطب الملک ... حال
... محمل می شوند ... حسارت و گستاخی
... امیر الامرائی ...
... نظام الملک ... اعتقاد خان ... عظیم آباد ... مذکور ...
کاشی ... جاگیرات ... هندوستان ... داده ...
... قطب الملک آمده ... بهادر ... امیر الامرا ...
... حسین علی خان ... حسین علی خان ...
... سیف الدین علی خان ... هزار سوار ... اسباب ...
صوبه ... کرده بود ... قطب الملک ... کوچ نموده ...

بود بدیوانی دکهن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر گشته با جلال الدین خان که بدیوانی سرهانپور مامور گشته و فیض الله خان متعلقه بخشیگری دکهن منصوب گردیده بود به خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیده ضیاء الدین خان حسب فرمان قطب الملک که بسیار نوشته بود دخل در دیوانی یافت اما همه کارها به تبعیت عملهٔ امیر الامرا می نمود و امیر الامرا را خشنود میداشت و فیض الله خان بخشیگری را امیر الامرا جواب صاف داده بار سلام هم نداد و جلال الدین خان عوض دیوانی برهانپور حیدرآباد دیوانی برار یافت و رود این خبرها هم موجب افراط ملال فرخ سیر گردید❊

ذکر اقتدار یافتن رکن الدوله اعتقاد خان و بر افتادن بنیاد دولت فرخ سیر بتمامه و دیگر سوانح آن زمان

درین عرصه محمد مراد نام شخصی کشمیری الاصل که در تمام انام بمعایب عظیمه بدنام و بد ماکم افعال اشتغال داشت بوسیلهٔ هم وطنی با صاحبه نسوان مادر فرخ سیر تقرب هم کلامی با پادشاه در خلوت یافته خاطرنشان پادشاه نمود که به تدبیرات صائبه قلع و قمع سادات بدون آنکه حاجت بجدال و قتال افتد توانم نمود فرخ سیر چون کینهٔ دیرینه با سادات مع جبن و بد دلی داشت این سخن نهایت خوشش آمد و میگویند که بعلت مشارکت مرض ابنه نهایت موافقت با اعتقاد خان هم رسانید و خان مرقوم در اندک زمانی بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی و بمرتبهٔ هفت هزاری ده هزار سوار ارتقا نموده در خلا و ملا محرم و همراز و همدم و دمساز گردیده شریک مصلحت بر انداختن سادات گردید و هیچ روزی نبود که مرصع آلات گران بها و جواهر از اقسام اعلی و پوشاک خاص انعام یافته نشود و بعنایات وافر دیگر زیاده از حوصلهٔ خود کامیاب و سرافراز نگردد و چنین قرار یافت که سربلند خان را از پتنه عظیم آباد و نظام الملک فتح جنگ را از مراد آباد که بعد معزولی از صوبه داری دکهن بفوجداری مراد آباد قناعت نموده بود و راجه اجیت سنگه را از احمد آباد طلبیده و هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی در بر انداختن بنیاد دولت سادات بارهه نمایند و از غرائب آنکه بعد رسیدن نظام الملک بحضور هنوز او را بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که در آن سرکار داشت از و تغیر نموده مراد آباد را بسم رکن آباد ساخته صوبه علیحده قرار داده صوبه داری آنجا و جاگیر نظام الملک برکن الدوله اعتقاد خان بطریق آلتمغا عنایت شد و چون اجتماع راجه اجیت سنگه و سربلند خان و نظام الملک دست بهم داد اجیت سنگه بخطاب مهاراجگی و عنایات دیگر باميد اعانت در قتل سادات سرفراز شد لیکن او ازین کار سرباز زده نظر تبلون وجبن پادشاه و اقتدار روز افزون سادات با قطب الملک همدم و همداستان گردید و نظام الملک و سربلند خان که بامید وزارت و میر بخشیگری بشرط قلع و قمع سادات رسیده در ابتدا بمناصب مذکوره موعود و خوشنود بودند آخر اثری ازان بظهور نرسید بلکه جدا یکه داشتند از آنهم محروم و ممنوع افتاده بودند بطمع وجرأتیکه در کار موعود داشتند التماس سعی نمودند که قلمدان وزارت بهر یکی ازین دو بنده که در نظر دولتخواهان حضور لائق این کار بنظر آید مرحمت فرمایند تا اقتدار و استقلال قطب الملک اضمحلال پذیرد و بعد ازان اگر دم از نافرمانی زند بسزا خواهد رسید در جواب آن از فرخ سیر این کلمه رنگین اصدار می یافت که برای وزارت به از اعتقاد خان دیگری امیدانیم و از هر امیر عمدهٔ ایرانی و تورانی که مشاوره در امر خطیر استیصال سادات بعمل می آید اگر غیرتی و نجابتی داشت اختیار آن نموده در تفویض وزارت استمزاج می نمود از فرخ سیر استماع همان نغمه خارج آهنگ که به از اعتقاد خان دیگری را نمی شناسیم شنیده دل تنگ میگردید و راضی باین حماقت و ذلت اطاعت چنان شخصی به نهاد حیز تاخیر نمی شد همین گرمی رادی

مرهته مجاهد و مرهته بالتواتر و هر دم دیگر آزار رسانند این صورت کج دار و مریز که عمل شد اندرون صوبه داری
نظام الملک که نیکی مدت یکسال و چهار ماه کشید اوائل عملش در آن اوقات گشت حروب شد و بعد از گذشت یکبار داؤد
خان که دولتخواه و سه میل و نمایان بسیار با جمعیت گرم تیار با مرهته رامبک جمعدار فرستاده معاملات دو
سال ... امیرالامرا که در فساد و عناد با پادشاه گذشت امیرالامرا دست که بسبب سرکار ... میر ... حاجی
حبیب الله و دیگر توجهات مسعود در راجه ساهو و دیگر سرکردگان و حکام حضور مید سیدی حجت مدولت اختیار حاجی
بایه لعل میتوا ... آورد المیبانے از طرف آقا در القاب براه رسالت و هر چه است با بریر ... اعمر ساهو ... استعداد
راجه ... اماے ... عبد الله خان ... و مرهته ... گذاشت داد ... محمد انور خان ... مقرر بود با ... لیس کمی که سر عمد ده روپیه باسند قبول
سوده مرهته ... ساعت و ... قرار بود که ... جمعیت شایسته لشکر ... ریاست و وکالت راجه ساهو در جهت
... اورنگ آباد ... حضور امیرالامرا ... از عمال پادشاهے و جاگیرداران ... مقرر بود دیگر ... دیس مکھی
کر سر عمد ده روپیه باسند ... از اعمال ... صورت ... و مساجرات و قتل و غارت که در ... کس سالم در ...
بود ... والمیبانے ... مالک ... آمدنا عمال و حکام و ... سه عامل یکی عامل حضور دوم عامل ...
سوم عامل ... دیس مکھی ... از ... بارد ... و ... داد ... سند العمال با ...
... مرهته ... امیرالامرا ... فرمان ... دست آویز ... حضور رسید ... میر
... ولی ... مرحوم ... اول ... سرکت ... پادشاهے ... دوم
آنکه ... آمد ... امام خان ... امیر قدیم و بهادر ... عبد الغفور خان مرحوم ... حسین علی خان برادر
... که ... ساعت ... امیرالامرا ... خلعت ... مرصع عنایت
فرموده ... حسین علی خان پیام فرمودند ... خان ... عمده حسین ... خان
... خان ... نصیحت ... لعل آورد ... ایا
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر ... ذی قعده سنه شش جلوس مطابق سال ۱۱۳۰ هجری ... و مقرر
سد که ... امیرالامرا ... ارتعیسه راجه ... عطا خواهد شد ... که حبیب ... خان
... داروغه ... دیگر ... که خان ... خان ... سیده تا آنکه از راه حزم و هوشیاری
... کار ... سوار و پیاده ... و داشته بود ... دیر
محمد امین خان ... که قلعه ... اورنگ آباد ... انتشار ... از هر ره ...
در ... رسیدن محمد امین خان ... هزار سوار ... امراے ... خان ... با هشت هزار
سوار ... حسین علی خان مذکور ... خان ... حاکم ... رسید ... تحسین ... اصلی
... خان ... ستار خان ... کلیل ... رسید ... مرحوم ... که ... ستاه امام ... میرزا ...
... ستار خان ... مرہ ... مواهی ... و در دل
خان ستار خان ... ستار خان ... امیرالامرا ... انگار ... صوبه ... که
داشت ... ساهو ... ایام ... الدیجان ... دیا ...

بطریق جنگلهای صعب المسالک کشیده هر چند بهر کار ظاهر کردند که این مکان قابل مقابله و تعاقب غنیم نیست ذوالفقار بیگ بغرور شجاعت خود و جهالت، دیگر سادات بارهه همراهی نشنیده با جوانان یکه تاز خود را بر سر کهنڈو رسانید کهنڈو در اول مقابله که جمعی از آن جماعت بدار البوار رفته بودند موافق آیین و کهنیان رو بفرار نهاده فوج امیر الامرا را بنمودن جمعیت چهار صد پانصد کس باطراف خود کشیده پراگنده ساخت روز دیگر بهیأت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کمک سواران متفرقه بسته عرصه بر ذوالفقار بیگ چنان تنگ نمود که با معدودی در آن معرکه کشته گشت و بقیة السیف از اوج نخوت بزیر آمده زینهار جو و عاری از لباس و یراق و اسیر آن شریر گردیدند بعد این ماجرا امیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان معتمد خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نموده سیف الدین علیخان برادر خود را که صوبه دار برهانپور بود امر بتادیب کهنڈو نموده فرمان داد که هر دو سردار سزای او را در کنار نهند کهنڈو برین خبر آگاه گشته خود را نزد راجه ساهو که در قلاع متینه دشوار گذار می بود رسانید و تهانهای او هرگاه فوج بر سر شان میرفت مکان را خالی میگذاشتند و بعد باز آمده بجای خود می نشستند هر چند با افواج مرهټه های دیگر که از اطراف احمدنگر تاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مصافها رو داد و مرهټه ها هزیمت یافته تا پای قلعه ستاره رسیدند اما تلافی کشته شدن ذوالفقار بیگ با کهنڈو بعمل نیامد و بسبب انتشار یافتن اخبار نفاق فیمابین فرخ سیر و سادات بلکه بقول مشهور رسیدن فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو، دیوانیان و زمینداران عمده طرف کرناتک و غیره درباب عدم اطاعت امیر الامرا و استیصال او سرتابیهای می نمودند و اگرچه مبارزخان صوبه دار حیدرآباد که امیر عمده و مبارز مشهور بود باورنگ آباد آمده با امیر الامرا ملاقات نمود و باز بجای خود رخصت یافته رفت اما چنانچه باید بندوبست واقعی در حیدرآباد و بیجاپور و هر دو کرناتک نشد امیر الامرا بدریافت حالات مذکوره صوبه دار و دیوانیان و قلعه داران که از حضور مامور شده میرسیدند اکثری را دخل نداده بندوبست و بعمل میگذرانید.

ذکر مصالحه نمودن امیر الامرا با جماعهٔ غنیم بسبب برهمکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فتور

عالمگیر پادشاه بسعی بسیار و صرف خزائن صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه قریب سی چهل قلاع متینه مرهټه را مسخر و مفتوح و آن جماعه را بیخانمان ساخته بود و بعد مردن عالمگیر و فترتی که بسبب منازعه و مجادله اولادش رو داد و بهادرشاه در لاهور دور افتاده بود مرهټه ها مکان را خالی دیار پادشاه را دور دیده بیش از پیش سعی در تسخیر مساکن خود نموده مصدر شورشها و باعث قتل و غارت ملک پادشاهی می شدند جائیکه قابو می یافتند اگر کسی چوتهه که چهارم حصه حاصلات میداد از دست شان رهائی می یافت و الا تاخت و تاراج آنجا می نمودند و جائیکه از جماعهٔ مذکوره چیزی پیش نمیرفت چند روز محاصرهٔ آنجا نموده خائب و خاسر بر می گشتند در عهد عالمگیر که زن رام راجه تارابائی نام رانی تا ده دوازده سال دم مخالفت زده با پادشاه بوساطت وکلامنت التماس میکرد که بشرط عطا فرمودن دیس مکهی شش صوبه دکهن بدستور سرصد ده روپیه یل کمتر رجوع آرد و فساد دگذارد اورنگ زیب از حمیت اسلام و سلطنت یا از طمع و خست قبول نفرمود و در عهد بهادرشاه وکلای راجه ساهو و رانی مذکور رجوع آورده مامول مذکور بحصول رسانیدند اما بسبب منازعت مابین راجه ساهو و رانی مذکور بندوبستی که منظور بهادرشاه مغفور بود بظهور نرسید و در صوبه داری داؤد خان میان مرهټه و او عهد اخوت و قرار موافقت بعمل آمد مشروط آنکه در جاگیر شاهزادگان و او مرهټه مزاحمت نرسانند و از باقی محالات امرا و ارکان هیرامن نائب داؤد خان بتصواب خود

وعنایت الله خان بدیوانی نامزد گشته از کشمیر آمده و کمی وارد و مدتی گذشت که ناگهان یکی از عمال محال خالصه متوسل رتن چند بابی
سابق دیوانی آمده مبلغ کلی بدو ... او برآمد عنایت الله خان برای وصول زر با قید ساخت و مکرر رتن چند مستخلص او گردید اما سوای
سید عالی مذکور بالو بافته دوری گزیده و بپناه بسایه رتن چند بر رتن چند جانب او گرفته عنایت الله خان عرض بپادشاه رسانید چون
سرانجام مهمات مالی از جانب رتن چند تعیین کسانیکه بکار فتنگوی فساد انگیز متهم گردید پادشاه از روی عرض قطب الملک در طرف
بودن رتن چند بر آن داد ناچار از سر آن تقریب بسند نمود و سر عمارت که سرمایه فساد کلی گردید و سر رشته اختیار از دست
شیخ ... رفت آن بود که چون راجه اجیت سنگ ... آباد که آنها اعداد او ... از همیشه معهد و مکرر ... شده جهانا
گشته عالی باده و منید و دود در زمان سابق سلاطین مسم آنها مامور گشته بود و سر ... رسیده از ان سبب ... ضد ... داد اکثر اوال
سنه ۱۱۲۹ هجری ... راجه ... سنگ سوائی ... راجه دهیراج ... عطاء ... جواهر و فیل عبدالکریم ... بعد ... سر افراز ... یاد مهم
جاتان و سیر او مامور گردید و سید خان جهان ... قطب الملک از عدم سیکه ... علیحده و بطور لشکر مقرر گشته کمال اقتدار
سرمست میگیرند هم مامور خود را رسانید و بمحاصره قلعه جاتان ... پیش بردن ... حال پرداخته تردد ها ... نمایان نمود و سید
خان جهان ... رسید و معتمد ... سارت ... گردید و مکرر ... و یورش ها در میان آمده ... از طرفین کشته ... گردیده
و مدت محاصره بکمال عرصه بر جاتان ... تنگ گردیده زمان فتح و ظفر قریب رسید چون جاتان وکیل خود پیش قطب الملک
رجوع نموده ... معالحه بقبول پیشکش ... در حضور ... و سر ... مدون ... میکه
اطلاع یافته ... قطب الملک ... میکه شکسته خاطر گردیده و حمایت ... حضور
آمده بپادشاه هم لشدت ... خاطر ... جاتان ... آباد رسید و ... قطب الملک گرفته ... آمد
کمار ... اسکراه ... جاتان ... ملال ... پادشاه ازین معالحه و معامله داشت ...
مالی ... گردیده ... پادشاه رسید و باعث مزید ... و ... آشوب گردید

ذکر شمه از احوال امیر الامرا حسین علی خان بهادر که در دکن سانح گشت و هم سیدن مواد هیچ فساد که بمرور تمام مملکت هندوستان را فرو گرفته اقتدار سلاطین تیموریه بالمره باد فنا رفت

بعد از آنکه امیر الامرا از داود خان ظفر یافته خود را بسمت خجسته بنیاد اورنگ آباد رسانید و بندوبست ملک دکن پرداخت
اطلاع یافت که کهنده دهاریه سپهسالار عمده راجه ساهو بمقابله آنکه در هر صوبه دکن یکی از سرداران مرهته بدستور صوبه دار
پادشاهی برای تحصیل چوته از مدت ده دوازده سال بعد انتقال عالمگیر پادشاه بسبب دور بودن پادشاه و هجوم مهمات
وجوه دیگر رائج گشته بود مقرر نماید و صوبه خاندیس در تصرف دارد و ... راه سند سورت قابض شده گل ساخته تهانها
قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذرد اگر چوته از اموال خود داد بسلامت گذشت والا تاراج رفته و مردم قافله
اسیر شده بعد دادن مبلغ سر بهر بعد خلاصی می یابند امیر الامرا ذو الفقار بیگ بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پیش
برقنداز ان تعین او مرخص ساخت چون ذو الفقار بیگ از کوتل ... اورنگ آباد و خاندیس گذشت کهنده دهاریه
خبر رسیده با هشت هزار سوار جنگی و سلیپه باره ساخته دو هزار سوار بر دیگر سر حد نگاه ... که بمسافت ...
گرده بطرف ... اورنگ آباد واقعست نمایان گردید ذو الفقار بیگ خواست که ببرد تعاقب کهنده و فرار ... بجنگی ... را

هشت هزار سوار از طرفین مذکور و دیگر مغلیه که برای همراهی خود فراهم آمده بسرکار محمد امین خان سبقت نموده رفته بودند خان عمده امیر الامرا
و میر جمله رفته رفته لقاعماسے طلب نمودند و با لشکرهاسے نمودند هجوم این مردم با اسلحه و یراق و محاصره و ازدحام مردم بر منازل امرای مذکور
مضمون مردم میگشت که آسایش فتنه هویداست غرض آنکه عبد الحاجة علی العلة بر خانه قطب الملک سرکردار بے تهمت قطب الملک
پیش گسته در مکان اجتماع فوج افتاد و شروع نگهداشت نمود و غیر آن همسر و راده او که دران آوان از وجهار سے ماز اول
متفرق گشته برآمده بودند مردم با رعه که آنجا فراهم آمده بودند رو بنگهداشت دیگر خود را قطب الملک رسانید تا پنج شش
روز بار دهام بر اطرفیان مذکوره دیگر افواج مغلیه در بازار با بود و دو دسته دسته مسلح و مکمل میگشتند و سرداران طرف قطب الملک
بیرار صبح تا شام بر فیلها سوار مع جمعیت خود مستعد و تیار سے بودند و میر جمله سراسیمه گشته و خود را گم کرده و سپاه سرکار محمد امین خان
سر دو امیر سپاه مطالب گردیده میدانست که چه کند تا اینکه چهار هوای همسر سے ملک بر تر سے با امیر الامرا و ذو الفقار خان
بهادر و حسن علی خان بهادر و قطب الملک مے جست آخر کار چار و نا چار فرخ سیر بضرورت ملازمت فساد و آفات از اهتمام
مرزا یار ما صات و کم منصب وار صوبه پتنه عظیم آباد تعیین نموده سربلند خان را صوبه دار عظیم آباد و میر جمله را الطرف جانب
رخصت داد چون بالمهامات نمود معهذا احتمال شارش در رو دیدار میر اصحاب تدبیر بیرون نمی رفت و سرگاه پادشاه
بسیر و شکار سے میرفت یا از دل جرکتے ر ی میداد معامله گرمی قطب الملک در افواه میافتاد قطب الملک
متوهم بوده نگهداشت سپاه علی الدوام می نمود +

ذکر رحلت امیر کبیر عمدة الوزرا عمدة الملک اسد خان آصف الدوله وزیر عالمگیر

در سال ششم از جلوس فرخ سیر مطابق سال ۱۱۲۹ اسد خان آصف الدوله پدر ذو الفقار خان بهادر در زمانیکه مرحله نود و چهارم از
مراحل عمر سبکسیر طے نموده بود برحمت ایزدی پیوست گویا در عهد خاتم الامرا ذو الفقار صفات حمیده و شیم پسندیده و مکارم
اخلاق و مراحم اصفات و علو قدر و مراتب و جمع عماد و مرتب انچه باید است تا آخر عمر برای هیچ یک از امرا دست نرسید
و در بیت تمام بر کس از ایام و شدت نکامرو امے عالم و با مرجمعیت طوائف امم مدح و شکر از اهل زمانه و موصوف بمعروف بعضی رسایل
آشنا و بیگانه بود بیت یک ره چون همی باید مرد + خنک آنکس که گوی نیکی برد + اللهم اغفر له و ارحمه مشهور است که لقب
امیر الامرائی که از فرخ سیر یافته دلکار زاده خیکیس نامه نگر با فرخ سیر بالتماس معز الدین پاشاهزاده گر یا در زمین الطرف
کمی که صوبه باسے او بود داشت بعد مطالعه پدر را جانب ملازمت فرد و چون باعث ملازمت ذو الفقار خان با فرخ سیر اسد خان
بود و از باقدر خانے فرخ سیر و پدر بهادر سے سیر جمله ذو الفقار خان مقتول شد و نام ذو الفقار خان آسمعیل و نام اسد خان ابراهیم
بود تاریخ قتل پسر خود چنین موزون نمود بیت الف شام غریبان باد چشم و لعشان + گفت ابراهیم آسمعیل را قربان نمود +
گویند در مرض الموت اسد خان فرخ سیر که از سماحت و نادانی خود حیران بود معتمدے را برای عیادت و معذرت فرستاد
پیغام نمود که افسوس قدر شمارا ندانسته انچه سزاست بعمل آوردیم و الحال ندامت میکشم لیکن سود سے ندارد اگر مصلحت و اره
سادات بر هید از اسعاق سامنگیا نیست جواب داد که ملک علیم ارشاعه فساد و قدر واقع شد و چنانچه خاندان ما را بر باد داده
در مکافات آن افتاده الله و حلل در ارکان سلطنت تیموریه راه یافته اما اکنون که زمام اعتبار ملک و دولت بدست سادات
افتاده تا مقدور در ناستر ضاسے آنها کوشیده کار سماسے برسانید که مدارات زیاده از حد باعث عناد و فساد دیگر گردیده والیه

جانب تاراج عنیمه دو بود درمن زو و کوب قیامت آشوب طلوله بندوق جانستان بداود خان رسیده کار او با تمام رسید بعد بر دو دستش تیر رسیده بود پس از شنیدن خبر و اطلاع یافته فیل را از معرکه بر گردانید و اقیة السیف را نیز ناچار فرار اختیار آمد امیر الامرا بحکم خواهش شادیانهٔ فتح نواخته سوار فیل شده سر داود خان را بازار بیجاپور آوردند جسد او را با دم فیل بسته در شهر گردانیدند و نعش پانصد کس از سپاهیان افغان که در آن ... رسیدند در شهرت و آنچه ... از سران افغان اطراف کشته شدند و بسیار که نام امیر الامرا رسانیده نذر و تهنیت تقدیم رسانیدند و حیدرآباد ... اسباب و اموال داود خان و نقارت اسباب سپاه لشکر او ... فیال و اسپان او بضبط سرکار امیر الامرا درآمد از آن جمله ... چند فیل ارسال حضور گردید.

نقلی عجیب متضمن استقلالی غریب

گویند که در صوبه برهانپور دختر یکی از زمینداران موافق رسم اهل صوبه مذکور مسلمه گشته بعقد داود خان درآمد و حامله شده بود که داود خان قصد شجاعت ... ماند ... مذکور جهت بر داود خان با وی را اطلاع ... چون خبر کشته شدن داود خان شنید شکم خود را بخنجر بی‌باکانه چاک نموده طفل را امانت برآورد و خود بمرد بعد از آن که حیر ... امیر الامرا ... فرخ سیر رسید ... آن ... و ... گشته قطب الملک گفت که خیال سر داود خان در ... صاحب اقتدار ... قطب الملک در جواب گفت که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می‌شد موافق مرضی مبارک بجا می‌بود.

ذکر گریختن میر جمله از صوبهٔ عظیم آباد بسبب جبن و بی‌عقلی و هجوم آشوبهای دیگر و شدت پذیرفتن نفاقها با سادات از سفاهت فرخ سیر

محمد فرخ سیر در اول سال ششم جلوس خود بحکم نگهداشتن هشت هزار سوار کرده بود که اکثری از آن از دو هیتی ... بودند و تا برآمدن جاگیر قرار یافته بود که پنجاه روپیه در ماهه نقدی می‌گرفته باشند و این جماعت دوازده ماهه طلب در سرکار داشتند و ... نقد با امید جاگیر خدمت می‌نمودند که ناگهان حکم برطرفی آنها صادر و دریافت بخشیان جماعه مذکوره را جواب دادند و در همان ایام میر جمله که صوبه‌دار عظیم آباد بود و از بدنسقی او و نگهداشتن لشکر بسیار از مغلیه وغیره و بی‌انتظامی صوبه طلب سپاه نرسیده و جماعه مغلیه تعدی بر رعایا و عموم برایای شهر عظیم آباد بسیار نمودند و نهایت بدنامی عاید حال میر جمله گردید سپاه ملامت سکنه صوبه و مردم حضور و مشغول ملازمان خود گشت با آنکه زر بسیار از خزانه پادشاهی صرف نمود باز هم از عهدهٔ ادای طلب سپاه کینه‌خواه برنیامده بی‌خبر از ملازمان خود مخفی در محفه نشسته بدار الخلافه گریخت و از عظیم آباد در عرصه پانزده روز دفعه وقت شب بدروازه قلعه پادشاهی رسید اتفاقاً در آن ایام اخبار مختلفه بانواع متشتته متضمن گرفتن قطب الملک اشتهار می‌یافت و فی الحقیقه پادشاه ارادهٔ بدی با سادات مرتسم خاطر داشت و در عوام شهرت بود که میر جمله را نیز برای همین تدبیر پادشاه طلبیده است که ناگهان ورود شش بایندصورت اتفاقی افتاد و همین معنی موجب مزید بدنامی میر جمله و ازدیاد اتهام پادشاه گردید هرچند میر جمله ازین حرکت بی‌موقع مورد عتاب پادشاه گشته در حضور رو نیافت و نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت و تذلل التماس عفو جرائم خود و استعفای زلات از حضور نمود لیکن اینهمه امور محمول بر مکر و تزویر و تدبیر اسیری وزیر ...

ربط استحکام داشت صوبه داری برهانپور مقرر بوده محض بفتوای احکام میفرستاد که تا پنجه رانده اطاعت امیرالامرا حسین علیخان
نماید مدعی و استیصال او کوشیده امیدوار اعطای صوبه داری کل دکن باشد داؤدخان در برهانپور رسیده در امر صوبه داری
باستقلال رد امیرالامرا ایستاد امیرالامرا این ماجرا اطلاع یافته بداؤدخان پیغام فرستاد که چون کل صوبه جات دکن بمن تعلق گرفته است باید که
قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال شتابد والا خود را سر دفتر ساه رسانده باعث فساد گشته ملل اعمار سپاهی افغان
از وصل این هر دو امر ابا نموده از برهانپور برآمده بیرون شهر خیمه نموده از اطاعت امیرالامرا سرباز زد و سرداران مرهته را که یکی
از انها از عهد بهادر شاه نوکر سلطنت و بهت سرایی بود و مناسب سید نام داشت در پرگنات سیر حاصل اورنگ آباد
بدهاگیر او تنخواه بود خود طلبید و آنها با سرآمده گرد برهانپور فرود آمدند تا آنکه اوائل شهر رمضان المبارک سنه چهار [illegible]
امیرالامرا حسین علیخان بهادر رسید هرچند پیغام سود مند آن افغان جهالت شعار گفته فرستاد در نگرفت و پایان کار
بجنگ انجامید امیرالامرا با چند هزار سوار که در رکاب نصرت انتساب بود دست صفوف حرب آراسته از سید
داران طرف داؤدخان با امرا یان که سر یکی زیر علم خود در سر دستان بود فوج خود آراسته باراده مدافعه بموده ار [illegible] معرکه
کارزار پایان گرید دهور دستی علیم دست برده فوجی روبرو دهادران طرفین شمشیر ها کرده دست از قتال یکدگر
تا مدید نکشیدند چون تگرگ از ابر سیاه شمشیر آبدار برسیکت و دست ساران خاک معرکه را با خون مردان قابل می آمیخت
چه بدنهای نار پرور که در بستر خاک نخفت و کدام گلها که از سر با خون پیکان نیسان حسار سیر پاره شگفت از صدمه غریدن توپهای
گران زمین چون آسمان متحرک گردید و آسمان از حیرت بمانند زمین دلیران بود آشام یافت گرهٔ خاک از حرکت آرمید
داؤدخان بداعیه مقابله با حسین علیخان فیلبان خود را تاکید کرده بود که فیل او را نمیل سواری امیرالامرا رساند سیار حیی
تا بود که سید امیر امیرالامرا هراول داؤدخان که در شروع جنگ خود را بسیاری از امرا هیبت مستغرق امیرالامرا بجنگ
و دولوله لشکر حسین علیخان برانگیخته ملصق تیغ بیدریغ سادات عالی درجات گشته باکثر مقابلین کشته و زخمی شده
بودند داؤدخان با معدودی از فیل نشینان فرنگ اجماع اسمعیل با جمعیت قلیل جوپایی حسین علیخان بوده و جلادت
متواتر نموده دمی رجائی نمی آسود و با وجود صد اجمال جانفشان تیر زمان سمی آمد و قاصد آن بود که بهر صورت
خود را بحسین علیخان رساند لهذا تزلزل عظیمی در لشکر امیرالامرا افتاده رستم بیگ و محمد یوسف داروغه توپخانه و لسالت خان و جمعی
کثیر سرطلب جان فشانی بتقدیم رسانیده بودند و مرزبان و عالم علی خان با عمده های دیگر زخمی گردیده بودند گیرودار میر مشرف که سردار
عمده و رفیق قدیم امیرالامرا بود در آن روز غرق آهن از سر تا پا بود مقابل بداؤدخان آمد داؤدخان سوفار تیر در چله کمان
گذاشته بانگ بر میر مشرف زد که مثل مردان روبرو شو چه پوشانیده حمله برداز تا روی تو ترا بیایم و تیر را از شست خود رها کرد
این سخن کنایه برای آن بود که خود خود بر سر نهاده و سلاح دیگر پوشیده اکتفا بجامهای سفیدی نمود تیر مذکور متصل بگلوی
میر مشرف چنان محکم و کاری نشست که بدشواری برآمد میر مذکور برشته جوهر جواب درهیاق فیلبان داؤدخان و ضرب
تفنگ رزیب میر مشرف بجایگی وجستی چنان زد که با داغ الحیوة همیشه یاد کرده در مجالس گرازن سی بوده فیلبان میر مشرف
فیل خود را از فیل داؤدخان جدا ساخت از ساعت و این صدمه عظیم که بمیر مشرف رسید تمام فوج امیرالامرا از [illegible] فارغ گردید
میر مشرف مرتسم خاطر گشته چون داؤدخان متصل با امیرالامرا رسیده بود بیم و هراس بقیاس افزون گرفت و نزدیک بود که لشکر
از بیم باسعد [illegible] شکست داشته باشد نماید بلکه اکثر از سپاه خود را انکار کشیده و پای استقامت جمع کثیری بعیر از سرداران در سپاه لشکر

ازان فرقه بگرسنگی و مرض زحیر و اسهال هلاک شده باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبدالصمد خان نشانی در میدان
نصب نموده فرمان داد که سلاح و یراق زیر علم مذکور گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بنابر عجز و اضطرار چار و ناچار قبول نموده
حسب الحکم بعمل آوردند بعد اجتماع آنها عبدالصمد خان همه را دستگیر نموده جمع کثیری را بسر گروه های لشکر خود سپرد که برلب آب آن
دریا که پائین گورداس پور میگذرد گردن زدند و گورو و سا و مشاهیر فرقه مذکوره را بر شترهای بی پالان و خرهای عریان کلاه کاغذی
بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت قاصد لاهور گردیده بصورت مسطور آنجماعه مغرور را پیش پیش
سواری خود گذاشته داخل شهر گردید مادر بایزید خان که در شهر لاهور بود باستماع اینخبر شادمان گشته بر سقفی در بازار سر راه سواری
عبدالصمد خان نشست و مردم را گفت که هرگاه قاتل پسر من که در قوم خود بسبب کشتن بایزید خان باز سنگه نام یافته بود
برسد مرا نشان خواهید داد چون آن نابکار غدار بر خر سوار در رسید مردم آن ضعیفه را خبر داده شناسانیدند عفیفه مذکوره بکینه خواهی
و انتقام پسر خود آن سیاه سر را چون نزدیک رسید سنگ گرانی از بالای بام بر سرش افگنده از جان بگذشت عبدالصمد خان
باستماع این خبر سکهان را بجلهای اسپ و خر پوشانیده از نظر مردم مستور ساخت تا اکثری کشته نشوند و بردن بحضور فرخ سیر
که منظور داشت میسر آید و بعد چندی روز آنها را بدستور مسطور از لاهور کوچانیده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود
زکریا خان بدار الخلافه فرستاد چون نزدیک بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتماد الدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون
شهر رفته بندهای مذکور را تخته کلاه و روسیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها بر نیزها کرده بشهر درآرد
بعد آوردن بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر ازان گروه را بر سر
چبوتره کوتوالی وارسته بازارها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد اما عجب تصلبی از آنجماعه مسموع شده که در کشته شدن یکی بر دیگری
سبقت می جست و منت جلاد می نمود که اول اورا بکشید چون تمام آن جماعه بپاداش اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر
بنده را بر زانوی او و بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر بنده را بنیزهای آهنی تاب داده پارهای گوشت او را از بدنش
کشیدند و بجزای اعمالیکه با خلق خدا نموده بود مجازا گردانیده بجائیکه مستحق آن بود رسانیدند گویند محمد امین خان از بنده
بیدین پرسید که آثار عقل و رشادت از چهره تو پیداست ترا چه چیز بر انداشت که خود را ابتلای چندین وزر و وبال در دنیا و
آخرت گردانیدی و در مکافات اعمال خود باین حد رسیدی در جواب گفت که اجماع جمیع ملل و مذاهب است که هرگاه تمرد و عصیان
خلائق از حد بیرون رود منتقم حقیقی در مکافات اعمال آنها چون من ظالمی رامی گمارد تا جزای سرکشی ایشان در کنارش نهد بعد ازان
مثل شما مقتدران را بر وی تسلط داده او را بسزای کردارش میرساند بیت این جوش و خروش ظالمان بی سببی ست * گر جذبه صدا ندارد

ذکر نهضت نمودن امیر الامرا حسین علیخان بهادر به دکهن و ظفر یافتن بر داؤد خان پنی و رو نمودن دیگر حوادث و فتن

قبل ازین نگاشته خامه وقایع نگار گردیده که امیر الامرا بعد بر آمدن میر جمله از حضور بتصمیم اراده دکهن نموده بنابر انصرام بعضی
مرام چندی روز متوقف بود بعد الفراغ از جمیع کارسازیها بطرف دکهن عازم گردیده و بخدمت پادشاه معروض داشت که
در صورت مخالفت عهود و مواثیق و بروز اراده فاسدی نسبت بقطب الملک در بیست روز خود را رسیده دانند بعد نهضت
امیر الامرا پادشاه بداؤد خان که صوبه دار احمدآباد و افغان صاحب الرس شجاع مشهور بود و باسرداران مرهته دکهن نهایت

مست که دو ماه کم کم شمشیر جوانمردی و رنگ سرسود و سر دان ادبار و ادبار و اول بعوتباد یت را متعد آن مرد گریخته امیری بملاهور اوست تحمد کرده که سید حوین حوصت که بر دل جمال خود رسید شکست لشکر که از حد بر شد امید بود امید و ساحرین سلمی کران نسرطه سایه ولد مکان بود و اجداد و الناس ملکون اطوار نامه وصل تو تاییدی و موکب رئیس و امید گردامده بودا که گرسید و ساعات امرام مساعد بود همراه احوال ادیب بسید مقصد کسر او واجمه هست دل کمال معمود رسید و برایشانی جمیعت کرانند خان میاست را سحال وابسته تعیر سے کردان معمود و بهر یان خود را اسیر دالت بود که همین طریقه و صورت اعتبار نماید و آسمتلی دعوای اوسر رسید بود سے مداشت و همین حال دعم انتقام لیپاس بر سر اعدا و سپاه کاسے گورگو بدلشت اوافتد ارسیار هم سامعه چون کیمیای در سه صل بیع ساد روپاں گورنو گو بسد در دل داشت بر مات و آبادی اهل اسلام هر جا دست اد میر سید باختند ارسکه اتحاد هرگرا می یافت قلعه تعالیکر و شهر حیاطعال صیر اس باسد تبی رسامے جاله مسلمانان رانسکم دیده و چنین راسیر ون کسید میکشید بهادر شاه و اسماع شورسس او بود و افواج رتنبه او کماست یکبار رسالمانان ستم خان با سے هزار سوار اورا در کوه گره محصور بود و اوا تحا بحله و جرات بدر رفت کرده بامیه صد امیں خان و افر خان و رستم دل خان وغیرهم امرا رسیده بار محصورش ساختند اما اتسن اهمام بیاست شد اند که رکتر تمال با افواج بادشاہی مے گست اکثر لطور چپاولے و قطاع الطریقی در اطراف عواب دویده و کیما می آسود و سر جا بالومی یافت در قتل و غارت و تخریب مساجد و حشر و تحقیر مسلمانان قصور سے نمی بود و همین قسم این تعبیه استداد یافته تمام شده بود که بهادر شاه رحلت بود و در لاهور معاملهٔ بادشاه زادگان باهم گرچه مذکور شد روداد و کسے بحال سکهان نپرداخت ازینجهت اقتدار بداعمالیت زیاده شد چون معز الدین کشته گردید و دست سلطنت امرح سیر رسید حکم تنبیه بنام اسلم خان صوبه دار لاهور شرف صدور یافت اسلم خان بجنگ بدا مرآمده سرا فراخت و در جنگ هزیمت خورده مایه خاسر بلاهور برگشت و بداد را شوکت بسیار بهم رسیده دست تعدیبش بر مسلمانان از پیشتر بیشتر کشاده گشته انچه بالیست امل آورد و بعد برین عرصه بایزید خان نام تو عبدالصمد بار دیگر ابدا زو محرکه او بر آمده دارد که دا مست داست و وقت نماز مغرب با معدودی در خیمه عالمتحده نماز میگزارد که سکهی بابادع ساد اعمدا ارسین اسل بی انبا سحس حساح در غفلت میکشا کاپیمه مذکور در آمده و بایزید خان را در مین نماز کشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ تورانی که صوبه دار کشمیر بود با چند هزار سوار تعیین یافت و حکم استیصال و قتل و اسیر بدامع سعسو بدار گردید لاهور نیز باتفاق بدا ولیکار خان امداد یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان و افر خان و دیگر فوج معلیه و رساله دار الاسباب در امداد یا تعیین توپ خانه نمودند کمک او تعیین شدند عبد الصمد خان بکرد و رد و رسید و حکم ناظم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور گذاشته و خود با فوج جرار بر سر سکهان بد ترین استرار رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تاختها سے متواتر بدا سے تمرد با معمول ساخت و متوالی در تعاقبش بود آن سیاه درون حیدین هنگ مسعب با عبد الصمد خان بمود روبرو شد که شکستی در لشکر مطلان افتاد تا مسرت ایزد سے شکست تمکین پیدرپے خورده در قصبه گورداس پور که مسکن و موطن آمها دادا داشت محصور شد و اسباب سامان خور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور گردید عبد الصمد خان مشغول محاصره گردید نگذاشت که یک دانه ار جنس غله با مدرون قلعه تواند رسید چون محاصره امتداد و ذخیره و انبار طعام نیافت ماکولات بدست آمد و مردم محصور که خلق کثیرے بود محصور گردیده گاو و اسپ و خر و شتر و گربه و سگ بهیاں ممنوع و محرم بود سا چار میخوردند اما ماکول و تعفن که مدلل کرده مدد امی ته مدلل و العیاد مے شد مدسرگادے نمانی احد گذشت ماکول سلطان مفقود گردید سیاره

، در اواخر عهد عالمگیر اورنگ زیب اتفاق افتاده موجد این طریقه گورگوبند است که از خلفای
ل نانک آنکه پدرش بقالی از قوم کهتری بود و در عهد طفلی حسنی و صباحتی با اندک مایهٔ استعداد و قابلیتی
است و سید حسن نام درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او می گماشت بفیض صحبت
درویش حقیقت کیش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقایق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه ذوی الاحترام بآن مشحون است
اطلاعی حاصل نمود و از تعصب کیش آبائی خود در گذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار
هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت
اتباع در عهد بابر پادشاه او را میسر آمد و الی الآن درمیان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و نجواندن
آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب می کنند و کلامش چون ماخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرا
او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورتند و اکثر جا بلکه همه شهرها و دیها تکیایا که باصطلاح آن ها سنگت گویند در آن
سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر در دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت
و پسر و شکار پسر دو اولادش هم الی الآن کذلک صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار نمود
زن و فرزند داشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام
فقرای مسلمین هند دارند اخلاف و پیروان او و یکی از خدمهٔ نانک که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست
و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بیست و دو سال بجای پیر خود نشسته
قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رامداس نام داماد خود را بجای خود نشاند او هفت سال زندگی کرد بعد او
گور ارجن پسرش سجاده نشین پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا درگذشت بعد او گورو هرگوبند پسرش سی و هشت سال سجاده
نشینی نمود بعد او گورو هرراى نبیرهٔ هرگوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجای جد خود نشست و هفده سال رهنمائی اتباع خود
نمود بعد او گورو هرکشن پسرش در خردسالی بر وسادهٔ پدر نشست و سه سال زندگی کرد بعد او تیغ بهادر پسر خود گورو هرگوبند یازده
سال سجاده نشینی نموده در قید امرای عالمگیر افتاد و در سنه هجری مطابق ۱۷ سنه عالمگیری حسب الحکم پادشاه کشته شد و گورو گوبند
پسر تیغ بهادر بجای پدر نشسته مدت ها ریاست نمود سجاده نشین هشتم نانک که تیغ بهادر نام داشت پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب
اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگر دیدند و معاصر او حافظ آدم نام فقیری از فرقهٔ مریدان شیخ احمد سرهندی جماعهٔ کثیر مرید
و پیرو برای خود بهم رسانیده هر دو کس شیوهٔ اخذ و جبر و تعدی اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان رها
میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان وقائع نگاران پادشاهی بعالمگیر نگاشتند که دو فقیر یکی هندو و یکی مسلمان فلان و فلان هم رسیده
این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته
حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در مواطن افاغنه آن طرف اتک ولیتا در سر و هند و نگارند که باز این طرف عود نتوانند نمود و
تیغ بهادر را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آمد و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید که او را کشته جسدش
را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان تیغ بهادر مطرود فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بتن
درمیان شان معمول نبود و بعد از آن که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید و لقوی در اواخر عهد عالمگیر گورو گوبند
بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران فرقه خود را آهسته آهسته جمع نمود و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده به همراهیان خود

همسایه و همنشین و همره و همباده ست + در دلق گدا و اطلس شه همه اوست + در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه اوست + رفقا لالا اینچه از استادان خود یاد گرفته اند سخن نیست آن را لازم نیست اگر شما اشعار مناقب صحابه یاد دارید تلقین نمائید تا ما هم آن ابیات بر خوانیم و بر جاست در مسجد جامع در وعظ خود علی الرغم خوانیم اقوال متاخرین متعصب مثل آنکه جناب امیر المومنین علی مرتضی علیه التحیة والثنا در مثل اهل جماعت و علوی را سید نباید گفت و مع ذلک کلمه می گویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است چه صحابه و تابعین پاک بوده اند و دیگر مقتضای مذهب امامیه را نصب العین خود نموده راسخ تصغیر در آن باب نمود و همه برین اتفاقات اطلاع گردیده پیغام ادکاری حسین قالات در وعظ خارج از طریقه دین مبین و بیرون از رویهٔ اهل سنت و جماعت است بلکه سبب آشوب عوام اگر تعبیر خانه می باید یا مانی تر بیاید که بعضی دیگر و علمای سلف متدین در تحقیق اقوال ایشان گویند دلایل عقلی و نقلی مناظره کرده آید یا اینچه دعوی می نمائید از روی کتب معتبره و صحاح احادیث خاطر نشان باید تصدیع نمی خواهم بود شیخ عبید الله در جواب کلمات درشت و پریشان گفته و سادات اعتقاد در میر رودسی روز جمعه وقت وعظ چندی از مسلمانان با او باش وضیع مع سنگ های خاک کربلا در گریبان و سبیل همراهی در مجلس وعظ آمده و گرد پاسی تند شیخ عبید الله بودند سرکش از سر و پیش کرسی وعظ می بودند گمان آنکه ایشان سادات خواهند در آن روز واعظ آمده اند کلمات تسمیع از سر زبان برآمد مثل آن ابیات شیدلی بیاورده بر سر آمد مطلق آنها را سید و لی اهل را سیده و سپاسی جمع بهر سید به وعظ آمده برگردیده یکی از مدرسه مسجد با جمعی دیگر تو هم اکراه از ایشان مانده به اتفاق گرفتن گرفتش در وعظ سپهری مذکور برگشته بودند انگشت خود هم گشته شده ولی از دست دادن آن تحقیق و اثبات آنکه برشاده کیست نمی رسد که بر در دهشت بود بعضی از شیعیان و هواخواهان شیخ عبید الله زیاده گو بوسیلهٔ بعضی مقربان درگاه حضور پادشاه شکایت نمود که خواجه میرزا احمد دین اهل سنت ملل مدار در عهد بهادر شاه و توالی عهد دیگر محمد شاه در آن هنگامه شدایک حال زیاده از سالست نشد آنکه واعظ از شهر بیرون کشیده در میان بازار شاهجهان آباد که اشعار مناقب ائمه علیهم السلام خوانده و مسائل آن مذکور می شد اعدی بمودن احمد شاه در گرداند و شیر دم زوانقص بر زبان می آمد همه میر باسط لطیف خان که قاضی حضور بود در بین خصوص سوال نمود تا می گفت که مراتب هادی خواجه شیر ثابت می شود اینچه شیخ عبید الله می گوید مطابق کتب معتبره عقاید اهل سنت و جماعت نیست اما مارنج آمیخته خواجه اگر تبدیل نیکو لا بادیه مصالحه ما رد و خار در آن در بین باب اینچه مالیست سباب خواجه الماس بود و صلاح داد که چندی بر از خواجه نظام الدین رفته زبان بحال آن باید بست و شیخ عبید الله را طلبیده گفت که بچه مطلب درین شهر آمده مطالب او را العبد للصار دیده چادر در سر انجام داده روانه ملتان نمود و فتنه را خوابانید +

ذکر ظفر یافتن عبد الصمد خان بر سر دار مقتدای فرقهٔ سکهان و مجمل احوال آن فرقه و مقتدایان ایشان

و هم درین مدت که سال هفتم از جلوس فرخ سیر مطابق سنه ۱۱۲۷ هجری بود دیوبند بیر و سپه نامی عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ سده احمدا دو روه میان نام سدار قوم خود معروف و مشهور بود در آن وقت ریاست سکهان و امارت آنها معزز و مرد که سه لک بودند در ابتدا سلطنت فرو داشته نظمهای بی پایان سرخلق خدا می نمود شمه ای از احوال خود رسید تفصیل این احوال آنکه فرقه سکه که پیروی مسلک گورو گویند بوده هموی ریش و بروت و سرا مقتدای تولد مطلقا نمی تراشیده و اکثر رنگ نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردند و بر چند از فرق متعلقه نانک شاه نسبت ایشان مسلک اعتیار نمی اعتقاب اختراز از مسکرات اند بسیار ستره و تاماو دیرینه نمودی کند اگرچه

بیگناه فرقه الی الله کوشیده بیچارگان را از زبان بلای بیگیان رهائی دهانید شیخ محمد علی واعظ ممنون احسان آن بزرگ گردیده رابطهٔ اتحاد و
اخلاص با خواجه محمد جعفر بهم رسانید و در خانه و مجلس خواجهٔ مذکور در حالت وجد و سماع اشعار متضمن مدح و نعت سرور کائنات و ائمه اهل البیت
قوالان از استادان خود یا دگرفته میخواندند و خواجه باستماع آنها نهایت رغبت داشت شیخ محمد علی واعظ نیز در خانقاه خواجه مرقوم گاه گاهی
در وقت وعظ بعد حمد و نعت فقره چند در مناقب ائمهٔ اثنا عشر بر زبان بیان جاری می نمود و باین سبب مفسده در شاهجهان آباد
هم میخواست که بلند شود اما نشد ذکر آن بعد ازین خواهد آمد چون اجیت سنگه سفارش دختر خود بمرتبهٔ اتم و اکمل نموده رقعه‌های پادشاه
که متضمن قتل امیر الامرا بود نمود و امیر الامرا رقعه‌های پادشاهی بدست آورده احترام و آبروی رانی متعهد گشته بود هنگام تجدید عهود
که بوساطت مادر پادشاه بعمل آمد رقعه‌های مذکور نیز بپادشاه نمود و عذر خواهی آن هم در میان آمد چون رفع کدورتها روداد و جمیع جواب و سوال
انفصال یافته میر جمله هم از حضور بیرون رفت شادی فرخ سیر با رانی تقرر یافته مصمم شد که امیر الامرا بعد الفراغ از انعقاد این بزم
عازم سفر دکن گردد ❊

ذکر شادی کتخدائی فرخ سیر با رانی

محمد فرخ سیر حکم به تیاری سامان شادی کتخدائی نمود و باندک فرصتی آنچه بایست مهیا گردید از آن طرف امیر الامرا لوازم
و اسباب شادی دختر موافق ضابطهٔ هندوستان آماده ساخت و شادی این عروس و داماد بخوبی و زینتی بعمل آمد
که در هند و دکن از ابتدای عهد رایان و راجهای کهن و سلاطین اسلام در هیچ اوقات و ایام کسی ندیده و کسی از کسی نشنیده
بر تجملات سلطنت تکلفات بسیار افزایش یافت چراغان گوی سبقت از کواکب آسمان ربوده و زبان ملامت بر درخشانی
ثوابت دراز داشت و چمنستان آرایش گلستان ارم را خوشه چین نضارت خود انگاشت از وفور سرور و بهرهٔ عشرت و کامرانی
به اقاصی و ادانی میرسید و مسرت و شادمانی چون روح حیوانی در رگ و پی مردم میدوید باز دحام تماشائیان و ملازمان فضای
شهر و بازار از دل عاشقان تنگتر و بمشاهدهٔ تازه روئی و بشاشت چهرهٔ حاضران و دوستان گلهای بوستان را خار حسرت در جگر
القصه شب پنجشنبه بیست و دوم ذو الحجه سنه ۱۱۲۷ هجری مجلس انعقاد اختتام یافت و پادشاه بخانهٔ امیر الامرا آمده صیغهٔ عقد خوانده رانی را
چون عروس در غلغلهٔ کرنا و کوس همراه گرفته بدولتکدهٔ خود شتافت ❊

ذکر مناقشه که شیخ عبید الله ملتانی را با خواجه محمد جعفر روی داد

در همین اوان شیخ عبید الله نامی از ملتان بدار الخلافه برای کاری آمده در مسجد جامع وعظی گفت معرکه او رونق گرفت روزی
برای دیدن خواجه محمد جعفر مرحوم رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود که بعض مریدان و معتقدان زمین بوسی مینمایند و قوالان بخواندن
ابیات منقبت عترت طاهرهٔ پیغمبر علیه و علیهم السلام اشتغال مینمایند شیخ عبید الله را استماع ابیات مناقب گران آمده شروع
بموعظت نمود که سجده بغیر خدا دیگری را روا نیست و شنیدن سرود در شریعت ممنوع و مردود است و قناعت باستماع مناقب
اهل بیت پیغمبر صلعم که بدون ذکر اسامی و مفاخر اصحاب کبار آن سرور باشد خلاف آئین اسلام است خواجه در جواب فرمود که درویشان
و پیروان ایشان بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانند چگونه راضی بسجده اغیار روا دارند چنین کار نتوانند بود و کسانیکه از
فرط عشق همه جا محبوب و معبود خود را موجود دانسته بر زمین بوسی سر فرو دارند از گفته کسی ممنوع نمیشوند مارا چه گناه رباعی

روداد ارادهٔ او استعفاف جانفشانان و جانسپاری بودن خیدا از طریقهٔ سلاطین حق شناس و خلاف قانون خردمندان محکم اساس است
آخر شناسی معاملهٔ روزی میاقته بدین صورت گذاشته آمد که میر جمله صوبه داری عظیم آباد سرافرازی یافته از حضور بحروم و معزول
گردد و امیر الامرا به بدولت صوبه داری دکن سعادت فرمایدمون اسر مطالب طرفین به صورت مرقومه عمل آمد در بارهٔ میر جمله
صوبه داری عظیم آباد مأمور گشته راهی گردید و در ظاهر خود خاطر داری سادات بعمل آمد و در باطن گویا امیر الیس استعداد میر جمله و
تنبیه ارادهٔ مواد فساد منظور بود در آن سند امیر الامرا برای صوبه داری صوبه های دکن حکم احکام سناقه بنام نوکران و متعلقان او
و غیره حکم پادشاهی که متعین ممالک دکن و هر یکی بکاری مأمور بود شروع شد. پیاسی نگارش آن سند رقم عزل نام نظام الملک
از دکن و داؤد خان از احمدآباد گجرات نوشته گشته حکم حضور رسید ریاست که نظام الملک بحضور آمد و داؤد خان بی به سرهان پور
متعلقه استیلای امیر الامرا بایدو لغمه بسید لس دیان دیار تامرسی که حسین علی خان فرمایلغام بایدو در باطن بداؤد خان حکم محکم رفت که در
برهان پور رسیده با استعداد هرچه تمامتر سر راه حسین علیخان ناکار سعی تمام باستیصال او نماید که بعد ظفر یافتن او تمام جمیع صوبه های
دکن و صور دالطاف و اعطاف پادشاهی خواهد بود و بعد ازین برهنه سادات که به داعی فرح سیر پادشاه ماه حتم احتیاجه است سکه احکام
چاپچه عنقریب ذکر آن سوده میآید. بنابر اطلاع بر احوال الصراح داؤد خان اینکه بمقتضای عدم تدین او در گجرات بر مسلمانان
رسید از جمله
بدی بود چون ذکرش ضرور بود به نگارش آن سلوک رفت ✤

ذکر حدوث فتنهٔ عظیم میان مسلم و هنود در بلدهٔ احمدآباد گجرات بنابر عدم تدین داؤد خان پنی

بیان احوال صحیح سیر که داؤد خان ناظم گجرات بود آخر سال از ایام حکومت سببی که هنود هولی را از عمدهٔ رسوم خود میدانند یکی از هنود
در صحن خانهٔ خود که آن صحن مشارکت با خانهای مسلمانان چند داشت ارادهٔ سوختن هولی نمود مسلمانان مانع آمدند مبنی بحث آنکه اختیار
خانهٔ خود دارم آتش برافروخت و برسم خود هولی را بسوخت روز دیگر مسلمانان علی الرغم هنود در آن صحن گرفته گاوی را آورده
اراده بکشتن طعام روز وفات سرور کائنات کشتند هنود تمام محله هجوم بر مسلمانان نمودند مسلمانان چون کم بودند تاب نیاورده در خانها
پنهان شدند هنود به تعصب را از حد در بیرون به پسر قصابی را که چارده یا پانزده ساله بود بدست آورده عوض گاو کشتند مسلمانان شهر
این احوال چون حق شکایت شد دستهٔ مای تمام در دادند چند هزار از اعیان که ملازم داؤد خان بودند با جمیع سکنهٔ شهر از دحام نمودند
آنجا مردمانه قاضی آمدند قاضی بجوف داؤد خان که رعایت هنود منظور داشت در سرای مردم لست مسلمانان محصور کرد قاضی بالشوق
خود در خانهٔ ما مسیر الملک خانه اش را آتش دادند و شریعت پناه ... گرفته شروع لبوختن دکانهای آنکه جوک و دیگر جاهای
هنود نمودند و بر سر خانهٔ کپور چند نام جوهری که مصاحب داؤد خان و شدید التعصب با مسلمانان بود هجوم آوردند او دروازهٔ محله
خود را بسته و بندقداران بیان گماشته جنگ پیش آمد و جمعی از هنود و مسلم کشته گشت و ازین فتنه و فساد چند روز دکانهای شهر
بند بود چون تدارک خاطر خواه مسلمانان صورت نگرفت ملا عبد العزیز عبد الواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیهٔ فضل و صلاح آراسته بودند
با جمعی از مسلمانان بهر دو هیر برای استغاثه عازم دار الخلافه گشتند داؤد خان به کپور چند مهر خود در قاضی و دیگر حکام و علمای پادشاهی
معتبرسی متضمن سلب جرم هنود و تقصیر مسلمانان نوشته داده بدار الحضور بکوه لعید روز و دلسا جهان آباد از راه رسیدند شکایت
سرکیسان خود و بیحرمتی مسلمانان را مقید کرده امید و فریاد آن بیچارها بجایی نرسید خواجه محمد جعفر درویش که برادر حقیقی محمد شاه الله
شامعدان و در رنگ حقیقت کیش ناسخ حدا و تارک دنیا بود این احوال مذکور مطلع گردیده باساطت حاضر دوران در استخلاص مسلمانان اعتنه

باطاعت و ارسال پیشکش مع دختر برای فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت خود مستعد ساخت و لیکن تیسیر این امور خود را بحضور رسانیده

ذکر افزایش منازعات و مشاجرات میان فرخ سیر و سادات

چون قطب الملک وزیر اعظم و حسین علیخان امیر الامرا بود هر امرے از امور سلطنت مثل منصب و اضافه آن و خدمات بدون تجویز
و مرضے ایشان متعذر بود که بعمل آید و میخواستند که بی رضای آنها هیچ کارے تمشیت نیابد و میر جمله که از طرف پادشاه صاحب دستخط
گشته بود و فرخ سیر مکرر در بار عام میگفت که زبان و دستخط میر جمله زبان و دستخط من است لهذا مردم برای اغراض خود رجوع باو نموده (جاری و روان کردن)
سر صاد دستخط مے کنانیدند و او مصلحت در برآوردن مرام انام دانسته نیکنام می شد و راجه رتن چند دیوان قطب الملک بکبینه
انکه چرا رجوع بمیر جمله مے نمایند جارے نمی نمود و هر که با رتن چند رجوع مے نمودند نذرانه برای خود و خاوند گرفته کارش سرانجام
میداد ازین سبب بدنام و هدف سهام ملام پادشاه و میر جمله و عوام میگشت و بحمایت قطب الملک غرور و مفورے بهم رسانیده
زیاده رویها نیز مے نمود و کامروائی خلق که میر جمله سعے نمود بر خاطر قطب الملک و امیر الامرا گران بود و میر جمله در حضور فرخ سیر
مکرر بانواع شنیع کلمات شکایت آیات سادات سرمایه خیر خواهی دانسته اطوار ایشان را ناهموار مے شمرد و خاطر نشان پادشاه مے نمود
که آثار نمک حرامے از ناصیه احوال و افعال ایشان پیدا و عدم لیاقت مناصب عمده که بآن مامورند هویداست بنابرین فرخ سیر را
وسواس زیاده از اندازه قیاس در دلش جای گرفته مکرر تدبیر دستگیر ساختن عبد الله خان مے نمود گاهے قصد شکار و گاهے بسیر باغ
محسن خان ببهانه حصول مقصود کرده برے آمد و هر چند تمهیدات مختلفه پیش می آورد بمقتضای حماقت و جبن فطری کارے از پیش
نمی برد و سوائے افزایش عداوت و نفاق نبود و حسد بر حسد و کینه بر کینه مے افزود بلکه شهرت دارد که پادشاه بنابر عهدیکه
با سادات بکفالت و ضامنی کلام الهی نموده بود در بعضے اوقات از ارادهاے فاسد با امیر الامرا و قطب الملک را خبردار مے نمود درین
ضمن امیر الامرا استدعای صوبه داریهاے کل ممالک دکهن درمیان آورده میخواست که بعد حصول مامول داؤد خان را بدستور
ذو الفقار خان نائب خود کند و مبلغی معتدبه از محاصل آنجا سال بسال برای خود از خان مرقوم معین کنانیده خود از حضور دور نشود
و مرضے پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود بدکهن رود و بر سر قبول اینصورت که امیر الامرا نظر بر سلوک پادشاه و میر جمله تنها گذاشتن
قطب الملک مناسب نمے دید گفتگوے خشونت آمیز از طرفین بمیان آمده کار بجائی کشید که هر دو برادر از رفتن دربار باز کشیده بجمعیت
خود و فراهم کردن سپاه و بستن مورچال باطراف خانهای خود مشغول گردیدند و پادشاه امرائے خیر اندیش خود مثل میر جمله و محمد امین خان
و خاندوران را طلبیده در خلوت مشورتها مے نمود و هر روز بسبب تلون و نامردے تبدیل تدابیر پیدا و هیچ امرے قرار نمیگرفت
و از اشتهار و انتشار این خبر گرانی اجناس غله و جمیع ماکولات بافراط بهم رسیده حرج عظیم بر مسافر و مقیم میگذشت و آمد و رفت پیغام
و ابواب مراسلات فیمابین پادشاه و وزیر مفتوح بود لیکن عقده نمی کشود چون صورت مذکوره امتداد یافت مادر پادشاه بخانه قطب الملک
رفته مطمئن خاطر ساخت و قرار برین یافت که در قلعه بندوبست سادات شود بعد از آن هر دو برادر نزد پادشاه حاضر شوند چنانچه همین قسم
بعمل آمد و قطب الملک و امیر الامرا بحضور پادشاه آمده عذر تقصیرات خود خواستند و شکایت سوء ظن که پادشاه [illegible]
از سادات بهم رسانیده بود درمیان آوردند و شمشیرها از کمر خود برآورده پیش پادشاه گذاشتند و گفتند که اگر تقصیرے [illegible]
بنابر حقوق خدمت قتل ما مردم گران باشد معزول المنصب نموده رخصت فرمایند که بحج بیت الله الحرام و زیارت مشاهد آبا
کرام خود علیهم السلام سعادت اندوزیم اگر منظور خدمت گرفتن و همراه داشتن باشد سخن در اندازان تمامی پیشه [illegible]

سد و سامان گردید این است که چون قطب الملک را فرخ سیر با سر سد دولت شهر و تکیه دار الخلافه فرستاد لطف الله خان صادق
را همراه داد قطب الملک بشهر رسیده دیوانی خالصه بنام لطف الله خان و صدارت کل بنام سید امجد خان که در عهد بهادر شاه
نیز باین خدمت مامور بود مقرر نمود و فرخ سیر بعد فتح قطب الملک به دار الخلافه دیوانی خالصه و تن تحصیل را بنام افضل خان
استاد خود را بصدر الصدور مقرر نموده بعد اول ورود پادشاه در شهر و توجه نمودن بامور سلطنت و تعیین مناصب و دیوانی میان میر
و پادشاه مناقشه رو داده و ساله با درمیان آمد قطب الملک میگفت که اگر در ابتدای کار بمن مسلم نباشد وزارت را چه اعتبار
و مرا کدام اعتبار خواهد ماند و میر جمله خاطرنشان پادشاه می نمود که هر چند سالیست نوکران را همراه و مطلق العنان ساخته بندگان
باید که خود وابسته مهمات عظیمه را الله رجوع سلطنت حضور نامدی مقرر نماید علیت خواجه گر لطف الله خان را نه + بنده
باید که خود وا دهد + القصه اگرچه سادات مذکوره باین صورت انفصال یافت که دیوانی خالصه لطف الله خان ماند و صدارت
با افضل خان اما در خاطر طرفین عقده باستحکام گردید اصل سبب آشفتگی در اوضاع و ارکان سلطنت و بلائیکه بانداز احوال قطب الملک
حسین علی خان امیر الامرا و خاتمه سادات بارهه گردید آنکه فرخ سیر عقل سلطنت نداشت و کیاست و دانست و بیست و تدبیر
و خان لود دیگر امکان همیچ توقع داشت و بار ارل و دادانی و مرم بیرون بایه سے استعداد که بسر داتی سلیقه هیچ کاری بداشتند
بسببهای سیاه نمود و عطاهای غیر لائقه مرسانید و خود معتقد است که هر چند طرف اسراف داشته باشد طالع ارجمند بی
بیت معهای طمع بیه چنین سکه را بسیار می ستایید دکر چسپی براى او و در عالم ناپایدار سے ماند همین جهت جمع بسیر
سرکشهای باران اعتقادخان و امثال او بمدح بودن الحقیقه لیاقت سلطنت مگر او دے ریاست نداشت و میر جمله سازنده
طمع و حسد و عناد با عدم لیاقت و استعداد سرور کار کل امر از تربیت می جست و دولت هندوستان با سالار اسد خان و ذوالفقار خان نیز
داده رسیدن سادات افتاده بخواست که مرجع خلائق و معتمد السلطنة باشد و قطب الملک بهادر سیل بسیار بلشوان و شوق عیش
و عشرت آرام طلب گشته زمام اختیار خود را بدست امرتن چند که دیوان او و لعل طلس بود سپرده مطلق العنان کرده بود و او مرد که
منعقد در گرو علاقه بیشتر مهام وزارت که پایه لس بهمیت بداشت سامان مهمات مذکوره روز بروز فساد و تنها امر دو سلطنت
خاندان چار صد ساله تیموریه بربادرفت و هم بدنامی عظیم ماند بر سادات بارهه گردیده ملحق اریں لعاق و نفاق هندوستان
و نظام مملکت هندوستان مختل گردید القصه میر جمله و پادشاه و بعض هواخواهان او بدبیرے در افتراق هر دو برادر والا مرتبت
افتاد حسین علیخان بنا رانده شد امیر الامرا حسین علی خان بهادر را برای تنبیه راجه اجیت سنگه راتهور که بعد مرون
اورنگ زیب عالمگیر کردار باهوار سال بحربیت مساجد و تعمیر بتخانه رجوع و فیور وطن خود نموده بود و بهادر شاه
با سر مجادله با راوان خود و لعد ما ان ساخت عال تسابیر قلع و قمع جماعه سکهان که در حدود و مثله لاهور سر بطغیان برآورده
بودند فرصت نادست او نیافت مقرر نمود امیر الامرا حسین علی خان با بعض امرا و فوج شایسته و سامان لائق تمکین ساخته
دسنگال ... اجیت سنگه ارسلوت امیر الامرا مضطرب و هراس گردید مال عیال خود در اکثر مکان ملک لعا ...
المسالک کشیده مالک خود خانه نموده و باد خود تحریک بحال و استیصال حسین علیخان کنار حضور نقل آمده بود و کلاهی معتبر
مع هدایای لائق نزد امیر الامرا فرستاده ملتمس امان و مستعفی جرائم گردیده درین ضمن چون در حضور سرهم کاران حسد پیشه لعاق
کیش میان فرخ سیر و قطب الملک اشتعال لوائر عناد و لداد نموده تدابیر دستگیر نمودن عبدالله خان کرده بود و بدلجوئی پیغامهای
او متواتر با میر الامرا سعی بردی رسیدن و متوقف مگردیدن سید حسین علی خان ناچار گردید بحسن تدبیر اجیت سنگه را

هم بیچ کل امراء عمدا و ندمان دولت و اقبال زیاده از سابق خواهید گشت و دیگران با شما توسل خواهند جست پادشاه را از دست شما
امید حصول کار بایست اتفاق سخنان که قائم مزاج و مرتبه آصف الدوله و ذوالفقار خان بود در نظر آشنا بیگانه نمود و قسم کلام الهی
تأکید آن شد و تیقن گشت خاطر آصف الدوله را خود اطمینان رانفی هر سبیل ذوالفقار خان و نه مدبا سه بود بهر حیله خود رفته و عهود
و ده ایشان مصید و مکر نمود و آورده وقت بردن بحضور فرخ سیر دست ذوالفقار خان بیالائیدند بسته روبرو برد آصف الدوله که کلمه چند
مشتمل بر بند و تضعیف و تسلیه پسر استدعای مجرمانه بعرض نمود فرخ سیر بظاهر مهربانی پیدا و مرتبه داده دستش را کشود و خلعت و جیغه
و جواهر لائق بعطا فرموده آصف الدوله را بهانه ضعف کبر سن رخصت نمود و گفت که ذوالفقار خان ساعتی در خیمه بیرون بیاسایند که
استشاره بعضی امور ضروریه از ایشان منظور است آصف الدوله متوهم رخصت گشت و ذوالفقار خان متردد در قتل خود سیاسی مامور
مشوش گشت مردم مامور حضور اطراف او را فرو گرفتند و فرخ سیر پیامهای خشونت آمیز متضمن دعوی قتل عظیم الشان و
کریم الدین فرستاد ذوالفقار خان که امر عظیم پیش آمده و قتل خود را مشاهد دیده دست از جان شسته اما اول برائت ذمه خود نموده اعمال
مذکوره را نسبت به پادشاه داده و سپس جسمی خود ظاهر کرده و حکایت واقعات را بطور نفس الامریه بیان فرمود چون دید که فرخ سیر در مقام
کینه جوئی و بی توجهی است از سر غیرت عجز و سکنت را در دل خود راه نداده و ضعیف دلی ننموده جوابهای درشت داد در ضمن
تاجبین تلماق مخاطب به بهادر دل خان که ذکر او قبل ازین در ضمن قتل محمد رضا مخاطب به رعایت خان که قلعه رهتاس را به خدع و دغا متصرف
گشته بود گذشت از پشت سرش غافل تسمه در گردنش انداخته کشید و مردم اطراف هجوم آورده بضرب کارد و خنجر کارش تمام
کردند و روز عمرش به انجام رسید و این روز که یکشنبه شانزدهم محرم بود مردم بفرموده فرخ سیر اندرون قلعه شاهجهان آباد
رفته معزالدین را هم بسته خفه نمودند و روانه شهرستان عدم نمودند و فرخ سیر روز دوشنبه هفدهم ماه مذکور ۱۱۲۵ هجری
به تجمل سلطنت و نهایت کروفر داخل قلعه مبارک شاهجهان آباد گشت و فرمان داد که سر معزالدین را بر نیزه کرده و لاشش بر فیل انداخته
لاش ذوالفقار خان را واژون با دم همان فیل بسته عقب سواریش در شهر بگردانند و لاشها را بعد تشهیر آورده بر دروازه قلعه بینداختند
و آصف الدوله را به پالکی او مع سوارهای زنانه اش متعاقب لاش ها سوار آورده با رخت و لباسی که در بر داشت در حویلی خانجهان بهادر
محبوس نگهداشتند و جمیع اموال پدر و پسر بعنوان ضبط در آوردند و راجه سبها چند دیوان ذوالفقار خان را که ظاهر از زبان درازی بمردم مینمود
حکم بقطع لسان و ضبط اموال او شد میگویند با وجود زبان بریدن در سخن گفتن قاصر نبود **بیت** از مکافات عمل غافل مشو ؛
گندم از گندم بروید جو ز جو ؛ و اکثر امرا و متوسلین لطیف و تهمت ابسیاست تسمه رهگرای بیدای عدم گردیدند و اعزالدین پسر
معزالدین و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خرد فرخ سیر را نیز حسب الحکم میل در چشم کشیده از نور بینش عاری
و عاطل نمودند بسبب ناحق کشتی و سیاست بی جرم و تقصیر بیم و هراس بقیاس در دل صغیر و کبیر جای گیر گشته خوف هلاکت
سر یکی را نجدی رسیده بود که وقت آمدن بدربار هر دم از عیال و اطفال بحلیت خواسته مستعد قتل خود می آمدند و بعد
رسیدن در خانه خود بعافیت نذر و صدقات بفقرا و مساکین میرسانیدند ؛

ذکر شروع منازعت درمیان فرخ سیر و سادات و فرستادن پادشاه حسین علی خان را برای تادیب راجه اجیت سنگه بخدع و تلبیسات

اول منازعت که میان پادشاه و قطب الملک افتاد و آخر بطول انجامیده باعث سببی و اختلال سلطنت و خرابی تمام

کورنش شایانه تهنیت سلطنت بجا آورده مورد عنایات و نوازشات گردید و عبدالله خان مع لطف الله خان صادق و دیگر امرای
موافق را برای بندوبست دار الخلافه و حفاظت دولت خانه صاحب قرانی و سلاطین محبوس رخصت یافته تمهید مقدمات ورود فرخ سیر
بعد یک هفته نمود و فرخ سیر وارد شاه جهان آباد گردیده چهاردهم محرم در باره پله متصل سواد دار الخلافه نزول اجلال نمود و سید عبدالله خان
را بخطاب قطب الملک نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرتبه رفیعه وزارت اعظم سربلند گردانید
و حسین علی خان بهادر بخطاب امیر الملکی و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار بعهده جلیله امیر الامرائی با منصب بخشی الممالک اول
گردید و محمد امین خان بخشیگری دوم با اضافه هزاری منصب و هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله یافت و چین قلیچ خان را که هفت هزاری
و هفت هزار سوار کرده بخطاب نظام الملکی مع صوبه داری دکن بتغییر داود خان که نایب ذو الفقار خان
بود مرحمت شد و صوبه داری برهانپور که داود خان بامالت داشت صوبه داری احمد آباد گجرات یافت و خواجه عاصم بخطاب صمصام الدوله
خان دوران و منصب هفت هزاری و شش هزار سوار بلند پایه گردید و احمد بیگ کوکه معز الدین را در جلدوی رفاقت و یکو
خدمتها مخاطب بغازی الدین خان بهادر غالب جنگ نموده منصب شش هزاری پنج هزار سوار مع بخشیگری سوم عنایت
نمود و تاسف صیانة الله تورانی که قبل از جلوس جهانگیر نگر ڈهاکه دست وقتل بسعی مدار الخلافه برای تالیف سربابان تورانیه
و مصالح دیگر روانه شده بود مخاطب بسامان خان میر جمله و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار برافراز نموده همدم و محرم راز خود
ساخت و امتیاز رستخیز خاص نموده است اوگدی است انا انتظاهر دار و نگین خواص و ڈاک تاخت و محمد جعفر صبی که بعضی خدمات از
سابق با وی مخصوص بود بخطاب تقرب خانی و خدمت خانسامانی و داروغگی امتیاز یافت و سیف الله خان بخدمت میر تورک
مامور گشت و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و دیگران اسد علی خان باد شاهی و سادات بارهه که
حق خدمت بهم رسانیده بود هر یک بقدر قسمت و لیاقت خود لقب ها و مناصب و خطاب امتیاز یافت و قطب الملک بنظم
و نسق ارکان سلطنت و معاملات وزارت و بندوبست ملکی پرداخت

ذکر ملازمت آصف الدوله و ذو الفقار خان با فرخ سیر و انقراض یافتن عمر دولت ذو الفقار خان بمقتضای قضا و قدر

آصف الدوله اسد خان و ذو الفقار خان بهادر در باره پله رسیده و امان ملازمت فرخ سیر بود و میر جمله صیانة الله خان که اهل
تمام در مزاج فرخ سیر بهم رسانیده داعیه آن داشت که از جمیع امرای احوال و مالک مرتبه او گذشته سرجمله ما فائق آید در سرانجام کار مردم
و تصلف در امور مرجوعه خود و حمایت متوسلان و برادران عمده با ایشان مقید برامی بقصور بود و بنا برین اول اراده
استیصال جان عمر و آمال ذو الفقار خان نموده فرخ سیر را درین کار مستعد تر ساخت امیر الامرا حسین علی خان بهادر مستعد
بادشاه و میر جمله آگاهی یافته به ذو الفقار خان پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نماید کسی را مجال نخواهد بود که سر موی از
ارشما کم تواند نمود میر جمله برین معنی مطلع گشته دانست که فی الواقع در اتفاق چنین دو کس چنین شیری که مادر بر است سیر کی آید
تقرب خان که از امرای ایران بود بدست آن چنی نزد ذو الفقار خان فرستاده بنهایت اطمینان و تمالۀ اش بود و قسم
کلام الله مجید درمیان آورده خاطر نشان نمود که چون بادشاه در باطن پاس ادب خوش ملازمت شما معرفت امیر الامرا
میل ندارد است و خان ثبات و مال دیگر بیره مدانسته خواهد بود و صلاح به ماحب رجوع بدیگر است بعد ملازمت و رفع ملال

قبل ازین در مقابله حسین علی خان کشته گشتند اعظم خان برادر کوکلتاش خان مجروح بمعزالدین رسید معزالدین عرصه بر خود تنگ دیده خود را بسواری لال کنور رسانیده و نزدیک باخر روز راه اکبرآباد پیش گرفت ذوالفقار خان با وجود هجوم اعادی از چار سو تا یکپاس شب در میدان استقامت ورزیده و مردم را به تفحص جهاندارشاه و اعزالدین گماشته جویای پادشاه و پسرش گردید و کسان را بمواعید مراعات امیدوار گردانیده در تلاش ایشان مهلتی دوانید تا اگر بهم رسند بنام یکی ازان دو بی نصیب آبی بر روی کار و شجر اقبال آنها را ببار آرد چندانکه جستند نشانی ازان برگشته بختان پیدا نشد و شادیانه فتح و ظفر در لشکر فرخ سیر بلند آوازه گردید و هر یکی از رفقایش به تهنیت و مبارکباد دوید فرخ سیر از استقامت ذوالفقار خان پریشان خاطر و مستفسر بود که اگر فتح ما شده پایداری ذوالفقار خان چیست بعد تحقق فرار مدعیان سلطنت نزد ذوالفقار خان پیغام فرستاد که مدعیان سلطنت خود گریختند شما را چه دعوی است اگر سلطنت می خواهید امریست جدا و اگر از نسل عالمگیر پادشاهی می باید معزالدین نباشد من باشم ذوالفقار خان باستماع این پیغام و مایوسی از طرف معزالدین و اعزالدین ناچار از میدان کارزار باستقلال و اقتدار برگشته راه دارالخلافه پیش گرفت و جهاندارشاه شب در اکبرآباد بسر برده و ریش تراشیده هیئت خود را تغییر داد و آخر شب لال کنور را همراه گرفته با چند نفر معتمد روانه شاهجهان آباد گردید و نزد آصف الدوله رسیده مقید گردید متعاقب او ذوالفقار خان هم بدارالخلافه آمد و عبدالله خان بعد فتح جویای برادر گردیده ملازمان خود را دوانید و خواص او شتافته حسین علیخان را در لاشها مجروح و بیهوش یافته یکی همانجا ماند و یکی خبر بعبدالله خان رسانیده بعطای لباس و جواهر یکه بر سر و در بر داشت مفتخر گردید از بعضی کسان مسموع شده که شکرالله خان و ماهیار خان ملازمان حسین علی خان مع همراهیان خود بر سرش ایستاده بحراستش قیام داشتند و بروایت محمد هاشم بن خواجه میر خافی که او نیز احوال سلاطین تیموریه و آبای اینها را نگاشته مستفاد می شود که تنها در میدان رزم مجروح و بیخبر از خود افتاده و لچه ها لباسش را بغارت برده بودند علی ای حال عبدالله خان برادران معتمد خود را فرستاده حسین علیخان را پیش خود طلبید بعد رسیدن جویندگان حسین علیخان را به استماع ظفر فرخ سیر جان رفته از بر و هوش رمیده از سر باز آمد و مرهم او را بر داشته نزد عبدالله خان آوردند عبدالله خان برادر را زنده و خود را مع پادشاه مظفر و منصور دیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و ذوالفقار خان با پدر استشاره نموده قاصد بود که باز معزالدین را برآرد و تدارکی نماید زیراکه از فرخ سیر بنا بر عداوتهائی که ذوالفقار خان با او و پدرش داشت و معزالدین را حمایت نموده بسلطنت نشانیده بود اطمینان خاطر نداشت آصف الدوله مبالغه در ترک این اراده نمود ذوالفقار خان ناچار اراده رفتن بصوبه خود که دکن بود ظاهر کرد پدر این رای را هم قبول نکرده در ملازمت و ترک منازعت فرخ سیر مساعی از حد بدر برد خلاصه چون زمان اقبال اسدخان و ذوالفقار خان به اختتام رسیده اجل موعود ذوالفقار خان انجامیده بود با وجود عدم اطمینان و تیقن زوال آبرو و جان آصف الدوله ذوالفقار خان را باعتماد حقوق خدمت خود که در خاندان اورنگ زیب متحقق داشت و حفظ قدر و مرتبه او را که عالمگیر و بهادرشاه سعی نمودند همراه خود گرفته عازم ملازمت فرخ سیر و استعفای جرائم پسر گردید ٭

ذکر اقتدار یافتن فرخ سیر در سلطنت و فرستادن عبدالله خان به بندوبست دارالخلافه و قلعه مبارک که دولتخانه پادشاهیست و ملازمت امرا و ارتقای [illegible] از انها بمراج

بعد ازان که فرخ سیر بمامول خود رسید و زمانه بکام گردید روز دوم از جنگ که یوم الخمیس پانزدهم ذی الحجه بود اول صبح بجاه و دولت برآمده بار عام داد اول چین قلیچ خان و عبدالصمد خان و محمد امین خان و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان

و شماره حالات رویداد و انقلاب عظمی روی داده بود +

جنگ نمودن سادات و فرخ سیر با معزالدین و ظفر یافتن بتایید احکم الحاکمین +

تاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه مذکوره مقابله فئتین روی داد و معزالدین به دمامه افواج و توپخانه و تجملات او که با قتدار ذوالفقار گرفت
ذوالفقار خان که عمده علیه سلطنت در افواج و احتشام قائم مقام پادشاه بود اگرچه غبار خاطر بسیار از اوضاع و اطوار پادشاه در دل
داشت لیکن به آبروی خود با وجود سالیانه و سامان پادشاهی و کر باد کوس ذکا نام تمیال بر صورتی) هراول در دلی استاد کوکلتاش خان
مع اعظم خان و جانی خان و دیگر همراهیان اطرف راست محمد امین خان و عبدالصمد خان و چین قلیچ خان و خان زمان خان و دیگر
سپه دلدان توران بماسب دراعی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و دیگر افواج بطور التمش و صاقلی خان
داروغه توپخانه با اهتمام کار خود و دیگر افواج به صفی که مناسب بود دمامه قیام ورزیدند از طرف فرخ سیر با مردم همراهی خود لطف الله
سلاطین در قول و عبدالله خان هراول حسین علی خان و صف نیکو خان معروف بحسین بیگ در دست راست مقابل ذوالفقار خان
و جهان خان علی اصغر و چهبیله رام ناگر با سعدی و دیگر از سرداران مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشت عبدالله خان تا راست گی دو لصفان
اول مقابل تورانیان رفته لغاران خود باز توپخانه جانبازیها معزالدین رو گذرانید و مانان بود و از توپخانه گذشته خود باز دیگر
قول رسانید حسین علی خان مع صف شکن خان و چلیخان داروغه توپخانه فرخ سیر گرا در رادر حسین علیخان بود و درین الدین خان
پسر بهادر خان روهیله و میر مشرف و برادر او میر اشرف لطرف ذوالفقار خان تاخت درین حمله صف شکن خان و فتح علیخان الحجا
و میر اشرف و جمعی دیگر از بهادران رفقای حسین علی خان مقدمات دیگر متعدد و چهبیله رام و غازی خان معیت جمو سنگ استاده انتظار
حالو سعد و ماری حالکسب بود و حسین علی خان عرصه بر رفقای خود تنگ دیده بمقتضای غیرت و آئین بهادران با هر و دستان
از فیل جسته مع همراهیان تن و رسانه لطمه سیاسید در تمها شمشیر تیر گولی در شت و از خود دیگر در معرکه افتاد و سید عبدالله خان که در سط فوج معزالدین
دار مقابله باتان تورانیان و دیگر جنگهای گران معرکه سرتافته افتاده سبل بگیری آوریده در دود و رد لود و در پل الشالش ماکری ما حامد لوان
تا رسیدن افتاده و دار صد سوار همراه مده دیهات ما سپه عهد تهار کورنر و رسید میلش آمده و تام خود را گفته تیری اکتو عبدالله خان اندرحت
همراهیان عبدالله خان بیرا تا مقید و عبدالله تیری بر او باد دسته ریسمه ساعت و سید غفار رحم بر دوا بسته خان لکلاب پدر سید محمد امیر خان
سامان آینده رام و کثرت فوج مخالف سید الست کی کجا بیم و دو کار بهم یکجا واپد کشید درین وقت جمعی از رفقا او پیوسته تقویت یافت
پیکسکی مرتفع سید و معزالدین مع همراهیان او خود متصل نهایت حامل یافت و فرصت غنیمت شمرده هیبت محو سے ... سمر
فیلان سوار یک بار رفته زیر تیرباران گرفت و طرفه آشوبی دران عرصه پدید آمد گردید هیبور معزالدین خود را درست کرده بود که
فیلان سوار سے بار اس سر سر افتاده رستخیز قیامت بر خاست و فیل سوار سے لال کنور و همراهیان او و خواجه سرایان
او صدمه سرداران درهم رسیده و مرو رسیده گریبان دریده و همکاران او مغلوب سرایان و متحیر گردیده معزالدین اراده مدافعه
نمود و فیل سوار لشکر سرگشته آثار بهادر و از اختیار فیلبانان مدر رفت و عبدالله خان که رفقای او بهم رسیده دلیرانه
قدم جرأت پیش گذاشت و خلل در لشکر معزالدین پدید آمده و هم تر آمد تا آنکه شاید بار فیل در لشکر بیاخته بود که نوبت جنگ بر
سادات کوکلتاش خان از شلیده آسمان خواست که خود را بمعزالدین رساند جهان خان و چهبیله رام که در کمین بوده خالو مید بمدد سر
کوکلتاش خان تاخته سرجهای ... اریکش در آورده و صاقلی خان داروغه توپخانه سرکار آمد جانی خان و مختار خان

دیوارهای اطراف دیره و سورچال را فرو گرفتند از آخر روز تا سه پهر شب توپ اندازی نمود شهزاده و مدار المهام فوج دل باخته با همدگر
قرار فرار در میان آوردند و هر دو کس مغلوب هراس بیقیاس گشته اشرفی و جواهر بقدری که توانستند همراه گرفته و باقی خزانه و توشک خانه
و جمیع کارخانجات را همانجا گذاشته پاسی از شب باقی بود که هر دو باتفاق راه فرار پیش گرفتند لشکر باطلاع این احوال غرق حیرت
و ملال گردیده عظما و معتبرین لشکر مبتلای آوارگی بکمال اضطرار شدند لشکریان فرخ سیر باستماع این بشارت بی اختیار دویده تاراج
خاطر خواه نمودند جمعی که قادر بر قوت یکروزه نبودند ذخیره اندوز و متنعم گردیدند و بعد تاراج مال وافری بضبط سرکار فرخ سیر نیز درآمد
چنین قلیچ خان که مستاصل گشته متعاقب اعزالدین باعانت او می آمد در اکبرآباد رسیده شاهزاده را باین فضیحت ادراک نمود و
بجبر و عنف توقیف او نموده منتظر فرمان معزالدین گشت چون خبر شکست اعزالدین بدار الخلافه رسید امید معزالدین مبدل بیاس
گردیده مهیای حرکت مع ارکان سلطنت گردید

نکشته راس ۱۲ عنف درستی و تندی کردن

کوچ نمودن معزالدین مع ذوالفقار خان و کوکلتاش خان و جمیع ارکان پادشاهی و رسیدن باکبرآباد و سوانحی که درین عرصه روی داد

محمد معزالدین جهاندارشاه دوازدهم ذی قعده شب دوشنبه بعد مرور سه و نیم ساعت ۱۱۲۴ هجری باراده مدافعه فرخ سیر
از شاهجهان آباد برآمده با شان بی پایان و همراه او ذوالفقار خان و معاضدت کوکلتاش خان و اعظم خان و جانی خان و محمد امین خان
وغیره سرداران توران و ایران و دیگر امرای رزمجو و مردان پلنگ خو و توپ و توپخانه جهان آشوب با هفتاد هشتاد هزار سوار و
پیاده بیشمار متوجه اکبرآباد گردید در اثنای راه سربلند خان که از فوجداری کثرت زری بدست آورده بود از رفاقت فرخ سیر مستعفی
گشته خود را مع زر بمعزالدین رسانید و مورد آفرین و تحسین گشته بصوبه داری احمدآباد گجرات مرخص گردید و چهبیله رام فوجدار کوره
علی اصغر خان بسرکار طلب خان فوجدار اتاوه چندی همراه اعزالدین بوده بلشکر فرخ سیر پیوستند چون معزالدین بقصبه سموگر متصل
اکبرآباد رسید اعلام و خیام سادات و فرخ سیر مع رفقای دیگر که ازین طرف نیز متصل بهمان قصبه رسیده بودند جلوه گر گردید چون
از اوضاع زشت معزالدین اکثر امرا و عموم خلق خدا خصوص امرای تورانیه غیر عبدالصمد خان متنفر و منزجر بودند و نوشتهای اکثری
متضمن آمیزش بلشکر فرخ سیر رسید اگرچه بنسبت باقتدار معزالدین احدی را امید فتح و ظفر فرخ سیر نبود لیکن عمده ارکان دولت
معزالدین که عبارت از کوکلتاش خان و ذوالفقار خان باشد باهم نهایت منافق و معاند بودند و بسبب نفاق ایشان و اعوجاج کوکلتاش خان
که نهایت معتمد علیه معزالدین بود و عدم اصابت رای و سلیقه غیرمستقیمه بود کارهای بادشاهی بسیار ضائع و تدبیرات همه درهم و برهم
داشت ازینجهت نقش هیچ منصوبه درست نمی نشست حتی در مشوره عبور از آب جمنا و جنگ با فرخ سیر هیچ امر متعین نمی شد و هر دو ضد
یکدیگر صلاح میدادند و پادشاه خود مبهوت و مالیخولیای عشق لال کنور داشت سید عبدالله خان معبری پایاب بهم رسانیده از تمام
لشکر معزالدین چند کروه پیشتر بطرف شاهجهان آباد بکناره جمنا وقت شب رفته از دریا گذشت و متصل بسرای روز بهانی که چهار کروه از اکبرآباد
بطرف شاهجهان آباد واقع است منزل گزید و باندک فاصله فرخ سیر هم باهمراهیان از آب گذشته بعبدالله خان رسید و برای سر راه گرفتن
بر لشکر معزالدین و مغالطه دشمن چمین علی خان بهادر را که بود در مقابل خصم مانده چون تمام روز گذشت و شب دوم رسید مع فوج در رای
چهبیله رام ناگر از آب گذشت پرده درای کارکنان تقدیر تماشا باید کرد که معزالدین و کل امرای آنطرف وقتی خبردار شدند که طلیعه
لشکر فرخ سیر از عقب لشکرش نمایان گردید و ترتیب فوج که اول مقرر شده بود بحال نمانده از سر نو ترتیب فوج و پیش بردن

مامور گشته و سید عبد الله خان با سامان و لوازم سپه و ملحقه را با سامان پیغام‌ها با لیف و ترغیب ساخت سیدها ... و سادات العزیز سپاهی
و لشکر ... و بنده استمام تام داشت عبد الله خان را ... سراج الدین سلیمان ... و ... با میر خان را
مع ابو المحسن خان ... که اهل ارشاد ... و ... سلیمان ... در ... و ... تعیین ... نموده
مقابله او ... سید عبد الغفار که سردار ... او بود ... در آن ... الله ... ساکن ... را ...
... قلعه گرفت و گفته فرستاد که ... ابو المعالی ... اما ... بر طرف ... جنگ در آمد ... جمعیت قلیل
... سپاهیان بود ... معامله کشش ... اکثر مردم ... قبول نمی‌ کرد ... سید ...
عبد الله خان با سادات دیگر ... ابو المحسن خان ... تقدم ... جلادت ... ظفر و دست
از جان شسته در آن ... کثیر ... دلیران ... و مردانگی ... و جسم ... را
... که کسی حریف ... با ... وقت ... مرد ...
و کوششهای ... سید عبد الغفار ... آوازه گشته سید عبد الغفار خان ... معرکه هشیار ... ثبات
... کرد ... میر ... و ... دلیر ... میدان کارزار ... سپاه ... و ... شکست
... سید عبد الغفار افتاده چون ... معز الدین ... سراج الدین سلیمان ... سر ...
... و رسیده ... برگوار ... عنوان ... ست ... سید عبد الله خان ... الملک
... گرفته ... مصرع ... دست و
... معز الدین ... استماع ... عبد الله خان ... سید ... و ... الله آباد ... سید
عبد الله خان فرستاده تحسین و آفرین ... خلعت و عنایت ... سید عبد الله خان ... متعاقب آنها
... فرخ سیر با لشکر ... حسین علی خان ... خان نایب صوبه دار ... و احمد بیگ ... الدین
مخاطب ... الدین خان ... جنگ ... خواجه عاصم ... و ... همراهیان ... و عساکر فرخ سیر ... و برادر
... گردید سادات ... امداد ... الهی و استمداد ... امداد ... مواد ... بیشتر گردید +

* در نسخه اسمای سراج الدین نور الدین یافت +

آمدن سلطان اعز الدین با فوج بسیار و خاسر برگشتن از قدرت کامله کردگار

چون خبر نهضت فوج فرخ سیر از عظیم آباد ... معز الدین رسید ... اعز الدین ... پنجاه هزار سوار ... لطف الله خان
... الله آباد رخصت کرده خواجه احسن خان ... کوکلتاش خان ... هفت هزاری ... مخاطب ... ده
... اختیار ... و تدبیرات جنگ ... سپرده ... توپخانه سنگین و دیگر اسباب حرب ... ساخت ... خان
... متعاقب ... ساخته ... اعز الدین از اکبر آباد گذشته ... رسیده بود که ...
حسین علی خان مع فوج با عبد الله خان ... سید ... دل ... طرح اقامت ... دلیر ... چال آراسته
... و توپخانه گران ... فرخ سیر ... العبید بود ...
... راه ... ساخت ... فرخ سیر ... عبد الله خان که ...

و خلعت و نشان فرخ سیر مصحوب قلماق مذکور برای رعایت خان ارسال یافت چون دریاسے کوه قلعه رسید متغلب مذکور بخوف خیانت راضی بآمدن لاچین بیگ بجماعت نگشته مع کس را حکم داد که مع خلعت و فرمان بیایند قلماق مذکور با یک کس بالای قلعه رفته هنگام رسیدن قلعه دار بگرفتن سندوق ان کارد از کمر کشیده بجراحات پے در پے از پا لیش در آورد و از دست همراهیانش خود مع رفیق زخمے گردید همراهیان و غیره ملازمان پادشاهی حمایت قلماق نموده رفقاے متغلب را مجروح و مخذول ساختند و سر مقتول را با قلماق مذکور بحضور فرخ سیر فرستادند لاچین بیگ مورد الطاف فرخ سیر گردید درهمین ایام خبر رحلت بهادر شاه رسید و حسین علیخان بهادر دران آوان از شهر عظیم آباد بیرون رفته به بند و لبست پرگنهاے منفصل مشغول بود فرخ سیر بدون آنکه خبر دیگر از انجام معامله اولاد بهادر شاه رسد و سلطنت بکی تقرر یابد خطبه بنام پدر خود عظیم الشان خواند و جلوس و تسلط او بر تخت سلطنت شهرت داده شادیانه تهنیت بنواخت لیکن اینکار از حرکت بے تامل خود اندیشها نموده از سطوت حسین علیخان تیز تر رسید و خطوط معذرت آمیز و پیغامهاے محبت آمیز مصحوب معتمدان فرستاده حسین علیخان را نزد خود طلبید و والده فرخ سیر النجا بحسین علیخان برده از طرف فرخ سیر قول و عهد بدار المهاے سلطنت برای او بکفالت و ضامنے خدا و رسول درمیان آورده با خود متفق ساخت درهمین زودے خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و مقرر گشتن سلطنت بجهاندار شاه معز الدین رسید چون حسین علیخان قبل ازین با فرخ سیر همداستان گشته بود سکه و خطبه بنام او خواند و علم منازعت با معز الدین بر افراشت فرخ سیر روز بروز در استحکام قول و قرار با حسین علیخان و استقلال و اقتدار او می افزود ❊

ذکر جلوس فرخ سیر بر تخت سلطنت و نهضت نمودن از عظیم آباد باتفاق حسین علی خان بهادر و بدست آمدن خزانهٔ بنگاله از تایید ایزد قادر ذوالجلال ❊ ❊

حسین علیخان بهادر فرخ سیر را بتاریخ مختار بر تخت سلطنت جلوس فرموده از مهاجن و غیره هر کس که مایه دار بود زریکه ازو سرانجام مے شد قرض و مستعار گرفته تمسک بوعده تسلط بر دشمن نوشته داد و فی الجمله تهیهٔ اسباب نموده بساعت سعید مع پادشاه دست نشان خود عازم پیشتر گردید و غیرتخان خواهر زاده خود را بنیابت صوبه عظیم آباد مقرر ساخته مرخص فرمود و بسید عبد الله خان خود هم نوشت و حکم فرخ سیر نیز فرستاد که خزانه صوبهٔ بنگاله مرسله جعفر خان داماد شجاع الدین محمد خان بهادر را سد جنگ بدار الخلافه شاهجهان آباد مے برد باله آباد در رسیده بضبط خود در آورد و بقدر ضرور بمصرف رسانیده باقی را امانت نگهدارد عبد الله خان بهادر حسب الحکم بعمل آورده بعضے را خود متصرف گشته بکار پادشاهے صرف نمود و بعض را برای پادشاه و برادر خود نگهداشت و از توپهاے صوبه و قلعه اله آباد بقدریکه ضرور دانست و توانست قابل جنگ میدان آراسته همراهے خود گرفت ❊

ذکر رسیدن سید عبد الغفار گردیزے به اله آباد بنام معز الدین و شکست یافتن او از دست برادران عبد الله خان بتقدیر خداوند آسمان و زمین

هنوز حسین علیخان مع فرخ سیر باله آباد نرسیده بود که سید عبد الغفار خان گردیزے به نیابت راجی محمد خان که عبد الله خان صوبه دار اله آباد و از طرف معز الدین گشته بود با جمعیت ده دوازده هزار سوار و غیره و سامان شایا[ن]

از جمله سرور مند فرخ سیر که اول ملاقات خاصه خود در ساعت ملاقات حسین علیخان بر بساید و بساید و بود بر جماعت دست و شمشیر
در کمر حسین علی خان بست گرفت حسین علیخان نیز جرأت از حد تا که بر آورده التماس نمود که اگر چه پادشاه نکته گستری لعل آمد کار رسید گفت
به لباس هدایا و حمایت رسید و در تدارک عیار از سر حیدر دیگر یار که زیاد کرد ملاقات عالی الستر و دست از سر خان خود بست الحال
شروع به نگهداشتن فوج و تدارک اسباب حرب باید نمود و جلوس بر تخت سلطنت فرموده و دشمن را فرصت نباید داد تا آنچه مقدر گشته
میسر آید **بیت** رحیم کو با کردگار جهان * در این آشکارا و اندر نهان * چون تشفی از فرخ سیر بدست گشت حسین علیخان
بهر که و مه فرمان داد که ملازمت فوج فرخ سیر شتابند و از مال و جان و اسباب توان سر مو مضایقه و هر که باشد ندا عایب فرخ سیر در بارد
سایند و این اوان بهر سمت و کنار و ممالک معموره بسا نجوم آورده بشارت سلطنت فرخ سیر میداد و هم بهر کسی رجوع آورده
استمداد و استفسار با آن کار نمود و بسی مردم دلیر آن او نمود همگی بر سر ... اگرچه برای خود مصلحت می تمیز ... حکم
فی الواقع ابتدا بسیاری از سلطنت سرایه کام خود رسیده و مهر را محمد گشت و حسین علیخان به تهیه اسباب و سامان ... حتم
سید عبدالله خان برادر کلان خود که ناظم الله آباد بود خطی متضمن اراده رفاقت خود با فرخ سیر کتابت و مصحوب ... الا عبدالله
عبدالله خان برادر اراده برادر متحیر گشته در جواب مبنی بر نصیحت نوشت که این همه اراده و همت دیده استعداد و امداد رسیده اید ازین
و اکثر ازین دستان در قبضه معاندان شاه و اتباع اوست همه بر باد خواهد رفت حسین علیخان در جواب نوشت که شما
بمدد گیر باشید ناقص الدین نامید ... الحال ازین اراده انحراف میتوانم آخر سید عبدالله خان نیز بر سبیل ... در حکم
آگهی یافته مرحوم ... که از جمله واقع الحال لشکر ایشان ... نماید مهیا کرد و در ... سلکا ... پادشاه و
امرای ... تدبیر کوشش کرده آید ... وقت ... شاه ... بنگاله ... اعز الدوله ... بهادر مقرر بود
فرخ سیر را طلب حضور نمود لیکن چون او را ... ماهیان ... کریم الدین ... سرحد ... امصار بود
رسیدن حضور پرداخت ... عظیم آباد ... قریب رسیدن ایام ... بنگال
طرح اقامت ... در این ضمن ... باتفاق محمد ... فرخ سیر را
بشارت جلوس بر تخت سلطنت ... نامت ... بسیکه پیش آمده ... متعهد
در همان ایام محمد ... خان که از ... بهادر شاه ... گردیده ... رسانیده ...
قلعه داری رهتاس ... در قلعه مذکور ... گشته ... احاس ... دعیره ... محتاج
در قلعه رسیده استعداد اقامت ... پادشاه ... سلطنت ... از مکان ...
گشت و از دستیابی ... وقایع نگاران سیر ... گردید ... شاه و حکم عظیم الشان ... آن تعلق
نام فوج فرخ سیر رسید چون دست یافتن ... قلعه از جمله ... استشاره در این ... نمود
تا چین بیگ قلماق که نوکر فرخ سیر ... از جمله ... آقا ... از امرا بود ... مقربان
... فرخ سیر ... رسید ... نام آن ... مشهور بود
ملت ... همراه ... رخصت ... طالع و اقبال ... آن کار ... بنگال
لازم ... آن سرافرازی ... نعمت خان ... را وسیله کامیابی ... ال
و احسان پادشاهی ... بود ... التور شهرت ... دنیا ...

یافتن سیدان بر محمد معز الدین بتقدیر خداوند آسمان و زمین

چون صوبه بنگاله تمام عالم است لهذا سمت عمدت دیوانی صوبه مذکور بسبب مرحوم عمده ترین دیوانیهای ممالک محروسه و جعفرخان از عهد اورنگ زیب عالمگیر بدیوانی صوبه مسطوره اختصاص داشت و عظیم الشان دران ایام ناظم صوبهٔ مذکور و سالار فوج و مختار صلح و جنگ با سرکشان و متمردان بلاد شرقی بود و بنیابت پدر خود بهادر شاه مالک سه چهار صوبه اودیسه و بنگاله و عظیم آباد و اله آباد گشته چنانچه سبق ذکر یافت صوبه داری اله آباد و عظیم آباد بعبد الله خان و حسین علیخان داد و صوبه داری بنگاله و اودیسه علاوه دیوانی آنجا بجعفرخان سپرد وقت رحلت عالمگیر که بکمک پدر خود میرفت محمد فرخ سیر پسر خود را با بعضی نسوان حرم و اسباب خانه مع معدود منصبداران و ملازمان خود در اکبرنگر معروف براج محل در منازل بنا کرده شاه شجاع پسر شهاب الدین محمد شاهجهان گذاشته بود و بعد از فیصل یافتن امور سلطنت او بنابر بعضی جهات طلبیدن فرخ سیر مناسب ندیده و همینجا میگذاشت تا آنکه در لاهور ایام عمر و دولتش انقراض یافته آخرش شتافت و محمد معز الدین اعنی جهاندار شاه نیز ... علم و قایع نگار تخت سلطنت یافته احکام بنام برای مقید فرستادن فرخ سیر بجعفرخان نگاشت خان مرحوم بپاس حقوق عظیم الشان فی المعنی مصحوب معتمدی بفرخ سیر پیغام داد که چاره خود جوید و راهی که برای خویشتن مناسب داند پوید با اراده قید او نشود و فرخ سیر بر مضمون خاطر مطلع یافت علی کلا التقدیرین بودن خود در راج محل مناسب ندیده چون مسموع است که حسین علی خان ناظم صوبه عظیم آباد از خاندان نجابت و سیادت و بسیار مردی و فتوت و شجاعت و مروت موصوف با سید امانت او با اهل و عیال از اکبرنگر شکسته خاطر و پریشان حال نهضت نموده در عظیم آباد رسید و متصل بباغ جعفرخان که برلب دریا طرف شرقی شهر واقعست درسرا پردها منزل گزید و بحسین علیخان بهادر بعجز و الحاح پیغام نموده بیکسی و بی یاری خود ظاهر کرد چون رفاقت فرخ سیر و مقابل گشتن با پادشاه هندوستان مع جمیع امرا خاصه مثل ذو الفقار خان زیاده از حیز تاب و توان حسین علیخان بود اول سرباز زده از امر مذکور استنکاف کرده گفت که حکم بادشاه درباره شما بطور دیگر رسیده و من بنابر پاس حقوق پدر شما نمیخواهم که نسبت بشما از دست من آزاری برسد صلاح آنکه زود خود را بطرفی کشید تا عذری برای خود بهم رسانیده از بطش و سطوت سلطانی ایمن توانم بود و بروایت دیگر بطور آخر نیز نقبه اسباب جلوس فرخ سیر و جلوس او بر تخت سلطنت معلوم شده بعد ازین مذکور خواهد شد بروایت اول احمد بیگ مخاطب بغازی الدین خان که در میان آمده بحسن بیان حسین علیخان را بیک ملاقات و آمدن نزد فرخ سیر راضی نموده آورد و فرخ سیر سلوکیکه هیچ آقا و پادشاه بیکی از امرا و نوکران نکرده بعمل آورد و حکم به نشستن حسین علیخان نموده با الحاح تمام بیکسی و بی یاری و حیرت و گرفتاری خود و مقتول شدن مثل سلطان کریم الدین که برادر او بود و بعد اسیری و بهر صورت ناامیدی خود از زندگی ظاهر نمود و از پس پرده که اهل حرم را در آنجا نشانیده بود دلگذار زبانی دختر صغیر السن او بر آمده برزانوی حسین علیخان نشست و بروفق تلقین و تعلیم بشیرین زبانی استمداد پدر خود نموده ستایش حسین علیخان آغاز کرده گفت که شما از خاندان نبوت و ولایت و بجمیع مناقب و مفاخر لایق اید و حقی هم از عظیم الشان برگردن دارید اگر دستگیری پدر من نموده اید شایان سیادت و شجاعت است بعمل آرید سزاوارید و اگر نکنید بر ما آنچه رفتنی است خواهد رفت لیکن شما را بر مقیند که تعلق عالم چه خواهد گفت مهربان بپیر دن و بر پرده نشینان اندرون در گفتگو موافقت با او نموده استغاثه و استعانت را

بدو القا خان کرده گفت که درخواست دهلی منصور خان سرانجام خواهد بود در این الممالک جواب داد که صحیح نیست حقیقتی را
بعد استکشاف التماس کرد که سند نیست صورت دارد و سرانجام نگیرد اما تا سببی که کارها سرداران حرو دلی بود در رعایت
جوانمردان و تقصان انعام و دیگر عمل سپه آمد سرکار تو الان و فرقه کلاوت عمده و این چنین حال نماید جانب زادان اید چنانچه
نگیرند او را خاصی برای آنها بهم رساند و با شد طلب سازند برای پس بود که برهانه را ان قسم با معزالدین بحالت کشیده خاموش ماند
و علی ما الالتماس رل دستی نزوش کرد بهره ام دست و اصطلاح سند نالال کنور که بود به عروج یافته برادر فیل سوار شده قلعه
پادشاهی درون حرم سرا پیش لال کنور آمد وقت می بود تماشای راه بحره در سر دستان همراهیان و نادرالسن که در رکاب
او می رسند دلیر شده بود به اقتدار اخلاف موجب آزار و رنجیدن سپاه گشته طبایع کرام و اعیان سپه و سوار و گران بود در رسی
چین قلیچ خان سلف ناصری الدین خان بهره جنگ تورانی که در اول سپه سالار ادرنگ زیب عالمگیر و در کمال جاه اقتدار پیش
چین قلیچ خان ورد خلف جد ذوالفقار پادشاه بود فرد ار و مقربان یکی به ابراهیم بود می اکنون بعد رحلت محمد اعظم شاه
ماه ... ما بعد و اورد اگر به و آمد ورنت ... اردو سپه رسیدان و دلیل وطلبای علوت گزین رغبت نمود و گاه گاهی
... ایشان می ساخت ودری ... نکی از فرقه مذکور ... در اثنای راه ... شد مستور و غیر مستور بود چار
ار کمال حرم و تمام ایشان ... سوار سپه ... اتفاق لیکن ... اشاره نمود که ... پس برفته طرف دیگر بازار را
اختیار نماید چون او همراهیان کم طرف و سلوک ... بعملی ... تمام خان را بر اهتمام گرفته سوجه عمل بود
تا مقدور ... سواری ... چین قلیچ خان رسید از مردم پرسید که سواری کیست مقصد
چین قلیچ خان ... داشت که چین قلیچ خان ... گذاشت حوصله بسیگی کرد و اشاره نمود
که آن نگاه ... همراهیان ... مردم ... همراهیان ... معقول کرده ... فیل رسیده
... دست گرفته ... پادشاه ... قتل ... خر قیمت ... علی ...
تا آنکه ... عالمگیر آمده ... ذوالفقار خان ... سوار ... دایه ... اشرافت
ذوالفقار خان ... رسید ... قلیچ خان ... ذوالفقار خان ... بود و شاید استمالت
نموده برای جرأت تحسین کرد ... پادشاه ... که آبروی خانه زادان و اعداست
ودر دست ما چین قلیچ خان ... درآن ... لال کنور ... دو لال کنور ... پادشاه
استعفا ... تمام گردانیده ... ذوالفقار خان ... گردیده تعیین
... خان برادر لال کنور ... برادر ... سه کمی ... خانه ... دیگر
... ذوالفقار خان ... و خاک ... دل
... سال ... مار سر ... گرفته سرتیه ذکر شورش
... علی ... دست آن ... حیا ... تسلیم گذشته ... فرستاده و اموال او
... رسید ... ال ... پادشاه ... دلالت
می آورد و پادشاه و السلطنه را از پاس حقوق و احسان او چاره غیر از مداهنه نمی بود

ذکر خروج نمودن محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان با حکایت حسن علی خان وغیره

بانجام رسانیدند و فتح و نصرت نصیب معز الدین گردید معز الدین جهاندار شاه خبر فتح و ظفر شنیده بدولتخانه خود نزول نمود و با لال کنور که
معشوقه اش بود صحبت عیش و عشرت داشته بشرب خمر اشتغال ورزید و لشکر هم جابجا آرمید چون صبح دمید رفیع القدر خواجه سرای
محلی خود را برای تهنیت پیش معز الدین فرستاد که تمام شب بیدار و سرشار باده خوشگوار بود استراحت می نمود خواجه سرایان پادشاهی
با خواجه سرای رفیع القدر در مقام استهزا درآمده گفتند ای احمق دیدی که بر سر عظیم الشان و جهان شاه چه رفت آقای تو در سلطنت
چه توقع دارد او هم رنگ دربار دیده متنبه گردیده معاودت نمود و آنچه از خواجه سرایان معز الدین شنیده بود بعرض رسانید رفیع القدر
از خواب غفلت جسته حکم بنواختن نقارهٔ جنگ نمود و خود مسلح گشته دست از جان شسته سوار شد همراهیان مخلص هم مستعد شده
هر یکی سواره بدربار حاضر گردید ذو الفقار خان بر حقیقت حال آگاهی یافته امر به تیاری لشکر و سواری فرمود و خواجه سرای
معتمد خود را فرستاده تاکید نمود که بهر صورتیکه هست پادشاه را برآورده سوار نماید معز الدین در عین خمار آشفته سر و دستار بر فیل
سوار شده رو بمیدان نهاد و ذو الفقار خان مع امرا و افواج مقابل رفیع القدر ایستاد رفیع القدر با قلیل فوجی که همراه داشت در کمال
دلاوری بر سر این همه جمع کثیر و جم غفیر آمده داد مردی و مردانگی داد بعد از آنکه همراهیان هدف ناوک جانستان گشته بخاک
هلاک افتادند و خود تنها ماند سپر و شمشیر در دست گرفته دلیرانه از فیل جست و چپقلشهای مردانه نموده شربت ناگوار مرگ بکمال
گوارائی نوشید

ذکر استقلال یافتن معز الدین بر سلطنت و بعضی سوانح ایام دولت او و انقلاب طالعش باندک فرصت

محمد معز الدین جهاندار شاه ظفر یافته منشور مطاعه باقطار و اطراف ممالک محروسه نگاشت و خود بفتح و فیروزی از لاهور کوچیده
بدار الخلافه شاهجهان آباد رسید روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه مذکور سه ساعت از روز مانده غفران پناه محمد یار خان صوبه دار
شاهجهان آباد که از عهد اورنگ زیب تا آن وقت بود از قلعه شهر مذکور برآمده برای ملازمت و استقبال معز الدین تا به باولی
پیش رفته روز دوشنبه پانزدهم سر سواری ملازمت حاصل نمود روز پنجشنبه هیجدهم قبل از نصف النهار معز الدین جهاندار شاه داخل قلعه
دار الخلافه مسطور گردید آصف الدوله بدستور وکیل مطلق ماند و ذو الفقار خان را وزارت اعظم علاوه اقتدارهای دیگر گردید
سلطان کریم الدین پسر بزرگتر عظیم الشان بسعی هدایت کیش خان از شهر لاهور دستگیر گشته بحضور رسید و در همان مقام بفرمان پادشاه
زمان مقتول گشت و دیگر شاهزادگان اولاد اعظم شاه و محمد کام بخش که فارغ البال بکام و آرام بودند بیچاره ها بدام قید درافتادند
تفصیل نام آنها ثبت افتاد دو تا تبار پسر اعظم شاه و پسران محمد کام بخش محمد محی السنة و محمد فیروزمند و سعید
نامش محقق معلوم نشده معز الدین در تربیت و تقویت برادر رضاعی خود کوشیده خطاب کوکلتاش خانی که داشت بخانجهان بهادر
تبدیل داد و بیگمی زنان بیگان مناصب و خدمات مرحمت گشت و اکثر علما و فضلا زیر و زبر گردید لال کنور خطاب امتیاز محل بیگم یافت و حکم
شد که همراه سواری است پیر بر فیل بطور سواری پادشاهان میرفته باشد و کوکلتاش خان را معتمد علیه ساخته منصب امیر الامرائی
باو عطا فرمود و روز بروز بر جاه و تمدنش می افزود این امر باعث ملال خاطر ذو الفقار خان میگردید معز الدین اعتماد وافر
بر کوکلتاش خان نموده بیازدیاد اقتدارش ساعی بود و هم محکوم عشق لال کنور گشته در خوشنودی خاطرش دقیقه فوت و فروگذاشت
نمی کرد تا آنکه خوشحال خان برادر حقیقی او را هفت هزاری و نعمت خان برادر دیگرش را که ابن عم لال کنور بود پنجهزاری
گردانیده دادن صوبه داری اکبرآباد بخوشحال خان نمود و ذو الفقار خان سندش را جاری نکرد و با استهزا درخواست حق التحریر
نموده چند تار طنبور و دهل طلبید خوشحال خان بوساطت خواهر خود لال کنور شکایت این استهزا بپادشاه رسانید پادشاه سعا

کار سر نوشت شاید تا همراه و ندیم امین الدوله گفت با علیم الله خان رفته است هنگام جنگ شاهزاده عظیم الشان را و سلطان را گرفته در دست
با ساعت گاو کوب کلان بر علوم فیل علیم الله خان رسید فیل ترک از میدان اگر امید و لشکر غرق را در طرف آب راوی روان
گردید فیلبانان سر پس افتاد جلال خان نوشته که در جواهی بود فیلبانان فیل گرفته سر پیش آمد و راه گرفت چندکس حرکت
فیل سر دو دید اسمعیل میر سید خان حمله امین الدوله هم بود ناگاه دید که فیل از ساحل پیدا شد را در آب انگند و گرد را لی افتاد
میان فرود رفت که باز بر آید چون باندک فاصله در آنجا رسید دید که گلولاسے به نشیب دریا بالا آمد و ... هو
از حرکت سیف آب ... معلوم شد که علیم الله خان مع فیل غرق گرداب فنا گردید شاه ... این حال را بسبکساری نوشت
لیکن امین الدوله گرفتار آمده با رسیدن فوج سید شکست یافت معزالدین و ذوالفقار خان قید و ... لشکر ... ایما
ملک از شاه جهان آباد در ساعت آفت و ... عظیم الشان فتح ... در دهم ماه مذکور جهان شاه که اندک مایه استعداد
و عراق هم داشت ... ملک دولت گسسته ... سر افراشت و اتفاق با عراق گرایید و مکالمه و مجادله
و مقاتله با ... که ... دارا ... و ... بود دست جهانشاه
افتاد و خواست که سه حصه ملک به سویه با ذوالفقار خان ... آورده ... چهار حصه ... طرف معزالدین می خواست
دو حصه ... دیگر را ... معامله ... امید گرفتار ... گشته ... رستم خان و امیر خان و
رستم دل خان و غیرهم رفیق جهانشاه گردید و صفوف قتال آراسته ... جنگ قائم ... چون سلطان سیارگان به تسخیر
ممالک مغرب ... ظلمت ... عالم ... طرفین پاس ... را ... تا شمال ... و ...
استقبال نموده جهان شاه مع امرا ... معزالدین مع ذوالفقار خان و دیگر همراهیان بدستور ... پاسداری
کرده ... چون ... گذشته ... آفتاب ... دولت جهان شاه ... زوال گردیده ... آخر روز
... معزالدین ... سوار ... لشکر گاه معزالدین ... فوج
... داخل لشکر شده ... خان ... الامرا ... آورده ... چون ...
معزالدین ... داخل ... جهان شاه ... معزالدین حمله مردانه نموده
... معزالدین ... معزالدین ... تمام ... او داد
... جهان شاه ... پادشاهی سراسیمه و آشفته حال گردیده
در دست رستم دل خان افتاده شده ... معزالدین ... و
دیگر ... گفت که ... امیر
مقتول ... ذوالفقار خان ... الامرا ... معزالدین را ... عالی
سپه سالار ... جهان شاه ... ذوالفقار خان ... حال ... گردید چون شام
شده ... دست ... گفت ... که
... جهان شاه رسیده ... معزالدین ... بطور
... الامرا چهار صد کس ... جهان شاه که با دو صد کس ... و دیگر فوج
او مشغول غارت لشکر معزالدین بود رسیده ... ذوالفقار خان ... جهان شاه

راجه راج سنگه بهادر و شاه نواز خان یک زبان گشته عرض کردند که هنوز جمعیت اعدا چندان نیست بیک حمله رسیده ایم جواب شد که اندک باشید آنها را غیر از خاموشی چاره نبود و عظیم الشان بزعم آنکه چوراسن جاٹ و نجاره با متکفل از راه رسانی غله شده اند و مخالفان مفلوک کنند از گرسنگی هلاک خواهند شد درنگ در جنگ اصلاح می شمرد و بداد و دهش سپاه هم بخل و امساک ورزیده زر اندوخته را مستحوا خود لسرای آخرت میبرد و هر گاه مردم بشورش میگفتند جواب همان بود که اندک باشید روز هشتم ذوالفقار خان با سه شاهزاده بفاصله فرسنگی توپهای کلان که از قلعه لاهور آورده بود بر مکان بلندی نصب کرده بر شش گلولها عرصه بر لشکر تنگ ساخت چون راه لاهور برای همین بورکشاده داشته بود مردم لشکر عظیم الشان جان بسلامت بردن غنیمت شمرده راه عافیت گرفتند راجه دیابهادر ناگر و راجه محکم سنگه بهادر با فوج خود در برو سے عظیم الشان آمده بدل سوختگی تمام فریاد کردند که مارا الحال طاقت حفظها نمانده میرویم و بر مخالفان میزنیم حضرت اگر چه گرفتن مناسب دانند بعمل آرند و الا اخیر توقع نداریم باز همان اندک باشید جواب ناصواب بود و هر دو بهادر بهر کیفیت بلند یکه بر زبان شان آمد بی ملاحظه گفته بر مخالفان زدند و اعدا را شکست داده و بران بلندی رفته توپها را گرفتند شاه بی نصیب را توفیق اعانت رفیق نشد و نه کسی را کمک آنها فرستاد و بلکه بعضی میخواستند که بمدد آنها پیش روند فراولان را فرستاده ممانعت از حرکت نمود ذوالفقار خان و رستم دل خان و جانی خان دیدند که کسی مدد نمیکند بر آنها ناخته دو زد و خورد سخت در میان آمد چون عظیم الشانیان کم و اینها بسیار بودند غالب آمدند هر دو راجه مذکور بر جهان کاری از کار رفتند و هم اینان شان بسیاری مجروح و مقتول گشته بقیة السیف راه لاهور گرفتند سلیمان خان برادر داود خان پنی بعد مغلوبی هر دو راجه با نوجی قریب هزار سوار در بار رسیده بگوله بندوق نقد جان درباخت همراهان جسم بیجان او را بشهر بردند و پیش و پس فیل عظیم الشان از جمله شصت و هفتاد هزار سوار ده دوازده هزار سوار باقی ماند بهنگام شام چون از سنگر برگشته بفرودگاه رسیدند و عظیم الشان داخل خیمه گشت از آنها هم اکثری بشهر گرفته زیاده از ده هزار نماند صبح که عظیم الشان اراده سواری نمود فیل خاصه را فیلبانان هر چند خواست تن بسواری نداد بر فیل دیگر سوار شد همت اله خان با ده سوار و امین الدوله با بیست سوار و راجه راج سنگه با هزار سوار بهیئت مجموعی دو هزار سوار حاضر بودند که بزم گاه رسید تهمار آباد تندی بر خواست و رنگ دریای راوی پریدن گرفت و غبار مانع نظر و چشم کشودن گشته غیر آواز توپ صدائی بگوش نمیرسید و غیر از چشم بستن چاره نبود فوجی از مردم مغول رسیده و تیرباران کردند و زخم بدست آن بعضی رسید چون عظیم الشان را التماس کردند بیشتر برای عمارت خزانه رفتند و بعد گذشتن آنها گلوله بمیک شتر سواری عظیم الشان رسیده و تکیه را آتش گرفت مانع دید نها شد آن بالش را عظیم الشان بر زمین انداخت امین الدوله پرسید خیر است عظیم الشان گفت بخیر گذشت امین الدوله را در آن وقت رقت زور آور دگریه و فغان شروع نمود عظیم الشان در چنین وقت بکمال استقلال باید بود و بیقراری و بیصبری چرا امین الدوله گفت که گشتی مراد ما مردم تباهی بنظر می آید اگر ... پیشتر هر چه عرض کردیم قبول نه افتاد و هر قدر سید گان بجد ... بر سر آمد حضرت چه کنند تقدیر و خواهش ایزدی چنین بود ما لا علاج آنست که ... هستند و در دکهن داود خان پنی از فدویان سرکار است ... فرمودکه از دارا شکوه و شجاع بعد هزیمت چه شد اگر سلطنت مقدر است بعد ... بار امین الدوله عرض نمود که بیست و دو ... تا ... نمانده اند دیگر همه برفتند عظیم الشان گفت ... تا لازم و شاباد و دوازده سوار ... امین الدوله ... شد ...

سیر ترک اول گرد الله خود را بسته و تعرضی به رستاق منی ما رام او ندید ما صورت تحریر نامه و ... ایشان جناب چون ... حیثیت دار و گیر
مورد تعصب سلطانی گرفتار گردیده بعضی در قلعه گوالیار حبس شدند الحس گرفتار آمده و در سیه ایشان ... ناگاه مسمل عارضه الامی مزاج
بهادرشاه گردیده که شاه بهادر اورنگ زیب ... محرم الحرام در ساعت ... در نماند یک ناگاه ... رحمت ... و گذاشت ... عظیم الشان
دراندم که خان کندل بهادرشاه ... داد مشورت ... مضطرب الاحوال برآمده لشکر خود ... امین الدوله را فرمان داد که ساعتی چند
ریتا پرده وپایان کار دیده و جواب آمد چون بادشاه برحمت الهی رسید آمده مرض داشت که اکنون مقدر بود ... عظیم الشان گریست
و او سر و مال خاص ... پاک کرد و عرض رسانید که وقت تاخیر نیست جلوس فرماید حکم موافق ... بادشاه جلوس نمود و کلمات
خاص مزاج رسم و ضابطه ... نمیدید ... امین الدوله نعمت الله خان بهادر و دیگران عرض نمودند که مخالفت
ذوالفقار خان ... ظاهر شده ... جهان شاه و ... خان ... تصمیم ... بادشاه و ... خالی
کلال ... عظیم الشان ... گفت که ناموس پادشاهی ... ذوالفقار خان ... کرد ... بر اعظم
پر نصل الهی ... سیران خاموش مانده ... نعمت الله خان ... ممتنع ... حقیقت
ارحضور ... دیگران ... ذوالفقار خان ... عظیم الشان که ... پدر ... عزیز
امور مرحومی ... سلطنت ... اقتدار ... تمام ... سلطنت
جلوس ... لشکر ... همراه داشت ... بهادر
سوده ... الشهر ... کلال ... حکیم الملک صادق خان و ... خان
رحیم الدین خان ... پادشاهی عظیم الشان ... دل خان ... شاهی ... بهار
بهادر سپه سالار که عظیم الشان ... رجوع کرده ... الدین ... استقلال مود که ... حاکم ... گفت
کی ... همراه ... معقول ... تعلق ... ملاقات بدر آمده
... احکام ... ذوالفقار خان ... آمده ... سپه سالار ... کار
متعهد گردید و صلاح داد که رفیع القدر و جهان شاه ... احترام ... رفیق ... استیلاء عظیم الشان
... معز الدین ... امر ... حقیقت ... خان سپه سالار ...
و هم ... تالیف ... ذوالفقار خان ... خان مذکور ... آمده ... معز الدین رسانیده
رفیع القدر و جهته احترام ... تقسیم ... سلطنت ... عظیم الشان ... سلطنت
... لشکر ... استقلال ... که هر که ... ساید ما او ... لشکر ... کند و ... را
چند و توقف چند ... صلاح ... دیگران ... سپاه ... در عرصه قلیل متفرق خواهد شد چون ... بار مود ...
... آن ... ذوالفقار خان ... سپه ... طاقت ... شاهزادگان پیغام داد که ... خان
سپه سالار ... شاهزاده مذکور ... لشکر ... معز الدین ... جمعیت ... حاصل آمد
این لشکر در ماه صفر سنه ۱۱۲۴ هجری ... عظیم الشان ... جنگ سلطانی ... تقدیر عظیم الشان
را ... جنگ ... عظیم الشان ... تفصیل این اجمال آنکه اول
جنگ ... روز ... جنگ ... نعمت الله خان و ... خان ... بهادر ... حکم ...

بایزید خان فوجدار سهرند سعادت داده تمالیب آمد و وزیر خان کشته گردید بعد ورود پادشاه در دامن کوهستان ملک راجه برفی مخیم سرادقات
پادشاهی گردید و خانخانان و رفیع القدر حسب الحکم سوار شده از سه طرف قلعه گورو را محاصره نمودند قریب شام آنجماعه راه فرار بسمت راجه برفی
پیدا نموده گریختند و چند کس از آنها بقتل رسیدند خانخانان فی الجمله مورد عتاب گردید که چرا اول راه فرار او را نه بست و رستم دل خان
را در انجا گذاشته رایات عالیات متوجه لاهور گردید درین اثنا خانخانان بدرود جهان فانی نمود و هدایت خان پسر عنایت الله خان
خلعت نیابت وزارت یافت و غازی الدین خان فیروز جنگ نیز در احمدآباد گجرات درگذشت و بیست و ششم ربیع الاول کنار دریای
راوی مخیم سرادقات پادشاهی گردید و رستم دل خان بنابر شوم طمعی از قلعه گورو بی حکم حضور برخاسته آمده معزول المنصب و مال و
جاگیرش ضبط شد و او مقید شده در قلعه لاهور رفت و محمد امین خان به تنبیه گورو مامور گشت پادشاه مذکور خود فاضل و محدث و با صحبت
اهل فضل و کمال راغب و شائق و در تبحر فنون علوم خصوص فقه و حدیث از جمیع سلاطین تیموریه فائق بود و با ارباب علم صحبت میداشت و
علم مناظره سمی افراشت و چون به تحقیق خود مذهب شیعه امامیه را حق میدانست همین مسلک اختیار نموده هنگامیکه وارد دار السلطنه
لاهور بود علمای آنجا را که اکثری ناصبی مذهب بوده اند جمع نموده بر حقیت و وصایت جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین
علی بن ابیطالب علیه السلام حجت بر آنها تمام نمود و بعد از اقرار و اعتراف آنها برین کلمه خواست که کلمهٔ علی ولی الله و وصی رسول الله
در خطبه اجرا نماید چون اینکار نفاذ بسیار در اوامر و نواهی میخواهد و سلاطین هند خصوص متاخرین تیموریه را کمتر میسر بود و دو پسر او یکی
عظیم الشان و دیگری خجسته اختر جهان شاه که معتقد رودلاور بودند در تسنن و اشعریت نهایت عصبیت داشتند
و بلوای عام آمد بار که اکثر ناصبی شعار اند مانع گشته این اراده از پیش نرفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را در مسجد جامع شهر عظیم آباد
فرستاد و چون شاهزاده خود خواهان اینکار نبود و در رضاجوئی پدر به ظاهر سعی می نمود بتحریک و اشاره باطنی او خطیب بیچاره قبل از انکه تلفظ
باین کلمه نماید بی تعصب طعمهٔ شمشیر مردم گردید اعاظم مذهب حنفی دعوتها و ختمها برای دفعهٔ بهادر شاه و استمداد از هر بر و فاجر و مسلم و کافر
می نمودند و بهادر شاه بدستور اصرار بر اینکار داشته در ترویج و تقویت مذهب شیعه میکوشید و مدتهای دراز در مباحثه با علما باز بود
اما فائده بران مترتب نمیشد بلی اگر ترویج مذاهب منحصر بر اقامت بینه و برهان می بود سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم که افصح
عرب و عجم و اعلم اهل عالم بود خدای عباد مامور بجهاد نمی فرمود

ذکر رحلت بهادر شاه از دار رنج و عنا بعالم بقا و مقابلهٔ سه چهار پسرش باهمدگر و ظفر یافتن محمد معز الدین جهاندار شاه بر سه برادر و بعض سوانح ایام دولت او

چون پنج سال کامل از سلطنت بهادر شاه گذشت در هنگامیکه لاهور مورد و معسکر پادشاهی بود با کل امرای عالیشان و شهزادگان
سپهر مکان بود و شروع سال ۱۱۲۴ هجری در اواسط ماه محرم اختلالی در حواس و مزاج بهادر شاه بهم رسیده حکم بکشتن کلاب اردو
و شهر لاهور درداد این حرکت از جانب پادشاه صاحب شعور بس دور بود احتمال دارد که به اثر سحر ساحران و دعوت خوانان حلقه
روی داده مقتضی چنین حرکت گردیده باشد علی ای حال هنگامه سگ کشی نوعی بالا گرفت که سگها از شهر و اردو مفقود گشته تمام
روز هیچ جا سگی بنظر نمی آمد و هنگام شب چون وقت خواب مردم میشد و پناه ظلمت سگها پیدا گشته آواز میکردند و بجای
صاحبان و منعمان خود و جاهائیکه بآن مانوس بودند میرفتند و قبل از دمیدن صبح و انتشار نور آفتاب در آب افتاده دریای راوی
را شنا کرده عبور می نمودند و در صحراها بسر می آسودند این احوال و احوال جنگ عظیم الشان از روی مکتوب امین الدوله سنبهلی

اختصاص بسید منعم خان را که در شاهزادگی وکیل و داروغه دیوان سرکار بود خطاب خانخانانی و عطای نامداران ادار
سرفراز ساخته و حکم کرد که آصف الدوله بدستور سابق زیر سایه وزارت شمشیر و محمد منعم خان خانخانان رتبه آداب نوکری
کامداران استقلال آصف الدوله مرعی گرداند حسب فرمان والاشان عمل آمده بهر دو کس خطاب براه رتبه و لیل الغایات علیا که محاسبات
اعلای مرتبه نوکری پیشروی مرزوق گردیده و ذوالفقار خان را منصب جلیل القدر امیر الامرائی با صوبه داری جمیع صوبه جات
دکن ابا ساله را شان ممتاز فرمود الحق لیاقت اینکار را داشت دیگری را مجال نبود که دران ایام سد ولیت صوبجات دکن
سرانجام تواند داد لهذا چنین معاملات و دستیع از امور ملکی خلف عیان ممالک هندوستان بود و ذوالفقار خان بهادر
داود خان را که از معاملات امرای پادشاهی از امرای دکن بود و در شجاعت و سخاوت بیمثل و نظیر بود و دیانت صوبجات
دکن اختصاص داده رابق و راتق مهمات آنجا ساخت و زمام حل و عقد مهام ممالک مذکوره بکف کفایت او گذاشته خود همراه
پادشاه بهمت انتظام امور سلطنت گماشت و صوبجات بنگاله و اودیسه و عظیم آباد و الهٰ آباد که از پیشتر بتعلیمات آن تکفل داشت
الحال هم باختیار او ماند شاهزاده در جلدوی جانفشانی که از اولاد سید میان در جنگ اعظم شاه بعمل آمده بود صوبه الهٰ آباد بعبد الله خان
پسر کلان سید میان و صوبه عظیم آباد بحسین علیخان برادر عبد الله خان داد و بنگاله و اودیسه را بمنعم خان سپرده خود با تدبیر
و امور حضور پدر حاضر ماند شاهزاده چون با پادشاه علی الاطلاق و خالق لعب آفاق عهد کرده بود که اگر او سبحانه زمام مهام عباد
بدست او سپارد رد سوال هیچ سائلی ننماید لهذا هر که هر چه خواست مبذول بود و منعم خان با مور مختار که اختیار حل و عقد
سرکار سپرده بود انچه برای استحکام سلطنت الیق دانست بعمل آورد از کثرت ازدیاد و خطابهای عمده و مناصب عظیمه بحد ابتذال
رسیده و امتیازی نمانده اقسام واهلی هند و سلاطین اسپ سپاهی سرفرازی و رفعت سرفرازی و خطاب جنگی و ملکی و راه
سرافرازی و مدارج مناصب و خطاب از درجه اعتبار ساقط و ناپدید گشت چنانچه یکی از پیشکاران بعض خدمات عظیمه درخواست
خطاب رائی تو سالمت داروغه آن خدمت نمود و عظیم الشان که از طرف پدر صاحب دستخط بود توقیع نمود که جای در سرجا به
ورائی در سر بازار بپاس خاطر شما اکنون بسم رائی باشد و او همین خطاب بار یافته انگشت نمای عالم گشت و شریک
ارد و در سر دیگ باشاره دیگری را نمود و بیگمی گیدی را همین است از ارد و ست و زبان مردم سخن آمده سلسی معکوس
میاد که از این عصمت بنگارستی یاد نا سود و همین خطاب شهرت داشت و در همین مدت بطرف
دکن که کوچ مکرر در موسم برسات سطی ساخت می‌شد بفارسی الدیجان کرار عهد اورنگ زیب صوبه دار برار بود صوبه گجرات
عنایت نمود و عمل ازلازمت نه المصوب برسا دید و راه سنگه کچهواهه و اجیت سنگه راتهور پسر مهاراجه جسونت از
آب نربدا رجعت از رکاب جدا گردیده با وطان خود رسیده و تهانه‌های پادشاهی را بعد مجادله و معاتله از قلاع خود برآورد
خالص و متصرف شده بود شاه در ساحل دریای ... حیدرآباد توقف نموده و معاودت بهندوستان فرموده در ماه شوال از آب
نربدا عبور نموده بارادهٔ تنبیه راجپوتیه صوبه اجمیر شد اجیت سنگه و جی سنگه که در هیبت پادشاه سرکشی سرکرده احمد سعید خان
حسین خان و غیره خان سه برادر را که سادات بارهه بودند در معامله و قائله السعادت شهادت رسانیده بودند از جهت
پادشاه را بتایید کینه از احیاء مذکور و آنها را آماده ... حضور بود در اثنای همین سفر که پادشاه عازم و جازم تنبیه
راجپوتیه بود خبر ... لیرمی رسید از مضمون ... جماعت در کهن از ... صلح کوه ... دمیان ... از ...
شهر دورا ... آنها اوطان بعمل آمده پادشاه متوجه ... گردیده ...

[illegible] مرتبت [illegible] التماس [illegible] مطلق نیابت شد و منعم خان [illegible] و وزارت اعظم [illegible]

[illegible] است آصف الدوله [illegible]

[illegible] اعظم شاه و [illegible] همراه ایشان [illegible]

[illegible] نیابت فرمان [illegible]

[illegible] سال [illegible] الکه اکبرآباد [illegible]

[illegible] بادشاهی نمود و [illegible]

[illegible] آن [illegible] دار باشند [illegible] مردم

[illegible] کام بخش [illegible] شنیده و شکسته دل [illegible]

[illegible] بهادرشاه که پادشاه

[illegible] امیر

[illegible] شعبان سنه ۱۱۱۹ هجری

[illegible] سیوم ذی القعده سنه ۱۱۲۰ هجری

[illegible] مقابله [illegible] کشش و کوشش

[illegible] لشکر بهادرشاهی [illegible] کام بخش جانفشانی نموده [illegible]

[illegible] گران بر داشته به یورش افغان مردم بهادرشاه درین حال

[illegible] باقی [illegible] اسیر پنجه تقدیر گردیده

حضور بهادرشاه [illegible] معزالدین [illegible] استقبال فرستاد که کام بخش را با اعزاز و اکرام بیارد چون

آورده شد [illegible] بملاقات برادر رفته رقت نمود و گفت نمی خواستم که شما را چنین ببینم

او هم در جواب همین کلمه گفت و جان بجان آفرین سپرد بهادرشاه اولاد او را هم متکفل حال [illegible] اعظم شاه بی قید و بند معزز و از خود

نگهداشت و سوایت اولاد خود درباره آنها اضافی نمود.

ذکر ارتقای اسد خان به مرتبه وکالت مطلق و تعین شدن وزارت به محمد منعم خان خانخانان و بعض سوانح ایام سلطنت بهادرشاهی

به بدایت چون سلطنت ممالک محروسه هندوستان و دکهن بهادرشاه را بانفراد میسر و مسلم گردید بعد تسلط و اقتدار آنچه مکنون خاطر داشت اظهار آن مناسب دیده با اسد خان که وزارت اعظم داشت و پسرش ذوالفقار خان بهادر سپه سالار بحسن بیان ظاهر کرد که منعم خان رفیق دیرینه و مخلص قدیم دولت خواه این درگاه است در عهد شاهزادگی ما را با او معهود بود که هرگاه بر تخت سلطنت جلوس فرمائیم وزارت با او مفوض باشد چون پاس خاطر شما هم ضرور و در گذشتن از عهود نیز از طریقه پادشاهی و حق شناسی دور است درین باب مصالحیکه بصدق و امانت مقرون باشد معروض باید داشت آصف الدوله و نصرت جنگ سپه سالار مرضی پادشاه دریافته التماس نمودند که پادشاهان را ایفای وعده و عهد البته ضرور است اما آبروی خانه زادان هم که نمک خوار دیرینه این خاندانیم بر باد نرود بهادرشاه آصف الدوله را لعینا خلعت وکالت مطلق که نیابت پادشاه و مافوق از مرتبه وزارت است

رفتار سوار درکرده بهمراه کسی از همراهیان آنها طالع سردار ستاره برگشته بادل پرعجب و مستعد بی‌وفائی بوده بهانه جویان
اعدا بودند بحضور اعظم شاه آمده والتماس نمودند که ملازمان را حکم شود اسپ سوار شده با همراهیان به دراه ورسم میدان داری
و اسپ تاختن و جانفشانی امداد و مرافقت در راه ولی‌نعمت به دوست و دشمن نمائیم و کار باد شاهی چنانکه مکنون خاطر داریم
از دست نه دهیم چون اعظم شاه بسیاهیت مخالفان از چهره این ناشناسان گمان [illegible] برده در فیل [illegible]
کار سرکار خود مقرر کرده بود سوار داشت سرداران مذکور اطلاع و حضور بسوار شدن فیل مع همراهیان و چند کس رسیده بر قشون لشکر
عظیم الشان که هراول بود با متصدیان طرف حسین علیخان وغیره اولاد و احفاد سید میان که مخالف [illegible] بوده و جمعیت
خود روبروی ایشان آمده و جنگ صف آرای کردند همراهیان خان عالم اکثری مقتول و مجروح گشته حسین علیخان با افراد
همراهیان زخمهای گران برداشته در میدان افتاده و خان عالم با محمد [illegible] العظیم الشان رسانیده و تیری که در صید معروف
علم است جان [illegible] از تخته عقب هودج فیل عظیم الشان برآمده عظیم الشان [illegible] کرد مجروح ساخت و خان عالم
مع قلیل همراهیان [illegible] عظیم الشان [illegible] ساعت بعد از عرصه شاهزاده بیدار بخت که هراول اعظم شاه
بود کشته شد و متعاقب او برادر خورد شاهزاده والاجاه هم شربت ناگوار مرگ چشید اعظم شاه چون خبر کشته شدن [illegible]
بیدار بخت که زیاده ترش دوست میداشت شنید نفس سرد کشیده گفت الحال هیچ درین [illegible] در کار نیست [illegible] سواری
سواری خاص اعظم شاه که [illegible] تیرهای بسیار [illegible] که گویا آسمان [illegible] بسته بودند و کمتر کسی از رفقا
و [illegible] سالم ماند با این حال اعظم شاه بادل قوی و خاطر جمع فیل خود را بطرف دشمنان میراند و تیر میزد و شاهزاده والاجاه
را که اصغر اولادش بود در فیل همراه داشت از فرط شفقت در سایه سپر خود [illegible] بود آخر در یک ساعت [illegible] از روز [illegible]
بیدار بخت و والاجاه و [illegible] خان و امان الله خان و [illegible] خان و خان عالم مع برادر خود منور خان و راجه رام سنگه و راجه
دلیپ وغیره امرا و سرداران کشته شده جنگ اختتام پذیرفت و اعظم شاه خود هم زخمهای گلوله تفنگ خورده بیهوش افتاد
و در آن وقت نامردی رستم دل خان نام از همراهیان بهادر شاه در فیل برآمده سر اعظم شاه را بریده [illegible] پیش [illegible]
برد شنیده شد که بهادر شاه سر برادر دیده گریست و تأسف بسیار کرد و بر شاهزاده والاجاه بسیار ترحم نموده مورد التفات شاهانه
ساخت و مادام الحیات مثل پسران به [illegible] و احترام [illegible] میداشت تا آنکه پسران در [illegible] مصلحت [illegible]
جواب داد که اگر اندیشه [illegible] برای سلطنت [illegible] سلامتی پسران شما [illegible] خواهد خواست +

ذکر استقلال یافتن سلطنت بهادر شاه و سرانجام یافتن کامبخش و کشته شدن او

زمانی چون هنگام بهادر شاه گشت و بر اعظم شاه ظفر یافت ارکان سلطنت و اعیان مملکت سوای نوکران اعظم شاه [illegible]
[illegible] اسد خان [illegible] سالار [illegible] و دیگر از استماع خبر [illegible] بهادر شاه شتافتند آصف الدوله و پسرش
ذوالفقار خان [illegible] دستها [illegible] ادراک کورنش [illegible] بهادر شاه مهربانی فرموده پیش طلبید و از جای خود جنبید
دستهای [illegible] آصف الدوله را بدست خود گشاد و پسر خود محمد معز الدین را فرمود که دستهای ذوالفقار خان بهادر را بکشود
و [illegible] پدر و پسر به الطاف ملوکانه [illegible] و خلعت ملبوس خاص [illegible] پوشانید و [illegible]
رسانید آصف الدوله اسد خان [illegible] امارت [illegible] و منصب [illegible] هزاری هفت هزار
سوار و [illegible] کرور دام انعام عطا نموده مقرر شد که پالکی سوار [illegible] جائیکه پالکی شاهزادگان [illegible] آمده [illegible]

ذکر نهضت نمودن محمد اعظم شاه از دکهن بمقابلهٔ بهادر شاه و محاربهٔ هر دو برادر در میدان جاجو

محمد اعظم شاه نیز چند روز در ارادهٔ پادشاهی صبر نموده با جمیع اسباب و سامان و لشکر قدیم خود و جدید پادشاهی
که فراوان بود بدافعهٔ بهادر شاه که حریف معظمش میشمرد نهضت نمود و خبر وصولش تا باکبرآباد شنیده در قطع مسافت عجلتی
که مناسب نبود بعمل آورده بایلغار می آمد ازین سبب اکثر لشکریان و کم کم اسباب حروب مثل توپخانه وغیره عقب می ماند
روز یکشنبه یازدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بقلعهٔ گوالیار رسید و بنگاه را در گوالیار گذاشته خود پیشتر روانه گردید و هیجدهم
ماه مذکور که روز یکشنبه بود در میدان جاجو متصل باکبرآباد تلاقی فریقین روی داد مقدمة الجیش لشکر اعظم شاهی به پیش
خیمهٔ سلطان معظم بهادر شاه رسیده خیمه ها را آتش دادند و اندک فوجی که با پیش خیمه بود به هزیمت رفت عظیم الشان که هراول
پدر خود بود اندک پیش قدمی نموده زیاده جسارت در خور طاقت خود ندید و منتظر وصول موکب بهادر شاهی استاد بهادر شاه
که در لشکر بود و آن روز را احتمال جنگ نداشت بمجرد شنیدن این خبر استعجال نموده بکمک پسر خود عظیم الشان با محمد معز الدین
و دیگر همراهیان رسید درین اثنا چون ارادهٔ ربانی و قضای آسمانی مقتضی سلطنت بهادر شاه و زوال عمر و دولت اعظم شاه
بود هوای تند که یاد از صرصر قوم عاد میداد مقابل روی فوج اعظم شاهی و پشت سر جنود بهادر شاهی وزیدن شروع باشتداد
نمود و اعظم شاه لشکر مرتب نموده شاهزاده بیدار بخت پسر اکبر خود را هراول و شاهزاده والاجاه را در میمنه قرار داده عالی تبار
را که صغیر السن بود همراه خود بر فیل داشت و مستعد مقاتله مقابل بهادر شاه می آمد و آصف الدوله اسد خان بهادر جملة الملک
را که وزیر اعظم او و پدر زنش بود در گوالیار در بنه گذاشته خود مع جمیع افواج بمقاتله شتافته بود ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که
از عهد عالمگیر پادشاه سپهسالار و به کمال اقتدار بود از راه دولتخواهی بعرض رسانید که چون آفتاب بسیار بلند شده و هوای
مقابل تند می وزد و اکثر توپها و عملهٔ توپخانه وغیره مع عامهٔ سپاه متعاقب مانده جنگ سلطانی درین وقت مقرون حزم و
هوشیاری نیست همین قدر که پیش خیمهٔ مخالف را آتش داده همراهیانش را [شکست] هزیمت داده اند مقدمهٔ فتح و نصرت شمرده [نزول]
اجلال باید فرمود و علی الصباح که لشکر بجمعیت گراید و اسباب عقب مانده هم بیاید بهمعنانی اقبال و ظفر پا در رکاب سعادت
گذاشته بر خصم باید تاخت اعظم شاه که بر شجاعت خود و رفقای دیرینه غرور موفور داشت التفاتی بالتماس او نکرده جواب درشتی
داد و سپه سالار دانادل هوشیار تاب جوابش نیاورده معروض داشت که هرگاه سخن دولتخواه بسمع قبول اصغا نمی شود فدوی
مرخص است اعظم شاه جواب تلخ و تند داده روی خود چون بخت خویش ازو برگردانید و ذوالفقار خان عطف عنان نموده به پدر
خود وزیر الممالک بهادر که در بنگاه مانده بود ملحق گردید اعظم شاه همان قسم برستیز و آویز اصرار نموده عنان ریز خود را بمیدان
رسانید و از مقابله بمقاتله انجامیده پردلان طرفین داد مردی و مردانگی می دادند اما از شدت هوای مقابل و کثرت گرد و غبار
عرصهٔ کارزار در چشم مردم تیره و تار گشته از عرصهٔ قریب حریف و رفیق ممتاز نمیشد از حاضران عرصهٔ مذکور مسموع شده که سنگ ریزهای
دشت بر چشم و روی مردم بنوعی میخورد که تحمل آن برای اکثر کسان و جستن تیر از کمان زیاده از چند قدم دشوار و گران بود و با این
حال همراهیان اعظم شاه دشمنان خود را زبون و تباه کرده بودند و کوششهای نمودند بمرتبه که الی یومنا هذا جنگ مسطور در هندوستان
بعظمت بسیار مشهور و بر السنه و افواه مذکور است درین وقت منور خان بهادر و خان عالم بهادر دکهنی که رئیس قوم خود و در شجاعت
و قوت بین الجمهور مشهور بودند و در آن روز باین کلام متکلم گشته که میدان رزم مجلس شادی و بزم کتخدائی ماست خلعت لباس

مع ولد پسر کهتر خود که بخدمت اختر جهان شاه دومی ربیع القدر بر سر حد ایران اقامت داشت پسر کلانش محمد معز الدین جهاندار
در ملتان بصوبه داری آنجا اشتغال داشت و پسر دوم شاه عظیم الشان که از شاهزادگان منظور نظر التفات خلد مکان عالمگیر پادشاه
بود صوبه داری ملک بنگاله داشت و محمد کام بخش مذکور حسب الامر مرحمت مآب عالمگیر پادشاه در بیجاپور برای رعایت مهمات بود گویا
عالمگیر پادشاه هندوستان را بسلطان معظم بهادرشاه و ممالک دکن را بمحمد اعظم شاه و سلطنت بیجاپور را بکام بخش داده [illegible]
داشت که این هر سه [illegible] مستور العمل خود کامیاب و کامروا شده خلق خدا [illegible] محال بود که [illegible]
محمد کام بخش بمحض استماع رحلت پدر در بیجاپور که [illegible] در [illegible] مشغول بود [illegible]
گشت ظاهرا محمد اعظم شاه [illegible] صوبه دیگر اضافه صوبه بیجاپور بکام بخش [illegible] حکم کرده بود که کام بخش [illegible]
محدود سکه و در بند خطبه بنام خود خواند ۰

ذکر نهضت سلطان معظم بهادرشاه از صوبه کابل و جلوس نمودن بر تخت سلطنت در اثنای راه و سوانح دیگر که درین ضمن روی داد ۰

سلطان معظم از کابل و عظیم الشان پسر کلانش از بنگاله باستماع شدت بیماری عالمگیر پادشاه [illegible] حرکت نموده
روانه سمت اکبرآباد که بر سر راه دکن واقع است گردیده در اثنای راه خبر رحلت پدر رسیده و روز سه شنبه [illegible] محرم الحرام
سنه ۱۱۱۹ هجری بوقت اصبح النهار که ساعت مختار منجمین بود بطالع اسد بر تخت سلطنت جلوس نموده محمد اعظم شاه [illegible] که اگر
[illegible] سلطنت دکن که ملک وسیع است اکتفا نموده سلطنت هندوستان واگذارد بمقتضای الصلح خیر [illegible]
صلاح کلی [illegible] فوائد بیشمار خواهد بود اعظم شاه که برادر [illegible] در جواب [illegible] که دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند گفته [illegible] بهادرشاه طی مراحل نموده بلاهور رسید محمد معز الدین که از ملتان [illegible]
[illegible] گردیده شرف [illegible] پدر دریافت و [illegible] تهنیت [illegible]
روانه اکبرآباد شد و از طرف بنگاله عظیم الشان که [illegible] حرکت کرده بود [illegible] اکبرآباد رسیده و خزانه صوبه بنگاله که صد
لک روپیه [illegible] صوبه مذکور بود در اثنای راه [illegible] در آورده [illegible] امانت نگاه داشت و مختار خان
صوبه دار اکبرآباد که پدر زن شاهزاده بیدار بخت و دولت خواه اعظم شاه بود گرفته مقید ساخت و خزائن و اسباب سلطنت که
در اکبرآباد [illegible] مهیا و موجود بود بدست آورده در آرایش فوج و تالیف قلوب حکام و عمال پادشاهی و عموم رعایا و برایا
و سپاهی کوشیده و روز بروز بر کثرت جاه و حشم افزود [illegible] قلعه دار اکبرآباد [illegible] قلعه مذکور [illegible] قلعه دار [illegible]
[illegible] وارث سلطنت باهم [illegible] جدال و قتال دارند [illegible]
سلطنت قلعه بکسی نمی تواند داد [illegible] قلعه دار [illegible] عظیم الشان [illegible] محاصره قلعه [illegible]
[illegible] داشت تا آنکه [illegible] رسید [illegible] عظیم الشان ملازمت پدر نموده شرف کورنش [illegible]
و تهنیت سلطنت گفته خزانه [illegible] بهادرشاه [illegible] لشکریان [illegible] پریشان حال
بود [illegible] وصول [illegible] شکر الهی [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] گرائید ۰

العهدة علی الراوی و هرگاه که بعونه تعالی انجام یابد به سیر المتاخرین من ثمانیة عشر الی خمس و تسعین من المائة الثانیة عشر من الهجرة المقدسة مسمی خواهد بود ❊

ذکر رحلت محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه و جلوس اولادش به سریر سلطنت و مقتول شدن محمد اعظم شاه مغفور و محمد کام بخش در جنگ و قرار یافتن سلطنت به محمد معظم خلف اکبر محمد اورنگ زیب ❊

عالمگیر پادشاه را که مشغول تسخیر و تنسیق ممالک دکن بود و اطمینان کلی از آن امور میسر نیامده عطف عنان به شاهجهان آباد که مرکز دولت سلاطین بابریه و سواد اعظم بلاد هندوستان است میسور نگشت بحسب فرمان قضا در سال پنجاه و دوم از جلوس و سن نود و یک سالگی در بلده احمدنگر شعلهٔ تب سری بنوعی عوارض آلام جسمانی به مزاجش هجوم آورده [آسان] از زندگی مایوس گردیده دران وقت محمد کام بخش پسر کهتر خود را که بسیار دوست میداشت بروز دوشنبه هفتدهم ذی القعدة الحرام چار ساعت روز برآمده صوبه بیجاپور مرحمت فرموده حکم نمود که از دولتسرای شاهی با تجمل ملوکانه سوار گردد و نوبت نواخته راهی شود و کوچهای طولانی نموده در راه توقف ننماید بسبب آنکه مبادا از دست اعظم شاه عجالةً باو آسیبی رسد و روز پنجشنبه بستم ماه مذکور چار ساعت از روز برآمده محمد اعظم شاه پسر وسطی را که در حضور حاضر بود رخصت کرده حکم نمود که بصوبهٔ مالوا نهضت کند اما تأنی در قطع منازل نموده هر روز پنج کروه مسافت طی نماید و دو روز در منزل مقام کرده روز سوم باز راهی شود و [دوسه گذر دیگر] غرض ازین امر آن بود که اگر سانحهٔ ناگزیر رو نماید بسبب نزدیکی شاهزادهٔ مذکور که شجاع با فرهنگ و جویای نام و ننگ است درارد و آشوبی بر نخیزد و علت کوچاندنش آنکه مبادا در ضعف بیماری کاری که خود با پدرش کرده بود پسرش با او کند القصه اعظم شاه حسب الامر بجا آورده فرسخی چند رفته بود که عالمگیر پادشاه روز جمعه ۲۸ ماه و سال مذکور یکپاس و سه گهری روز که تقریباً پنج ساعت نجومی باشد برآمده داعی حق را لبیک اجابت گفته بعالم بقا شتافت ❊

ذکر آمدن اعظم شاه به اردوی پادشاهی و جلوس نمودن بر تخت سلطنت

اعظم شاه بمجرد اطلاع که در ساعتی چند دست داد بسرعت معاودت نموده روز شنبه ۲۹ ماه مذکور ربع ساعت از روز مانده داخل دولت خانهٔ پادشاهی گردید و روز دوشنبه دوم ذی الحجة الحرام دو ساعت روز برآمده تابوت محمد اورنگ زیب عالمگیر را [بازگشت] مشایعت نموده چند قدم بر دوش خود برداشت و روانهٔ اورنگ آباد کرد صبح روز یکشنبه هشتم ذی الحجة حکم به نواختن نوبت فرمود [چند قدم همراه کسی رفتن] و روز سه شنبه دهم ماه که عید الاضحی بود در بلدهٔ احمدنگر بر تخت سلطنت موروثی جلوس نمود و به استمالت [باید] رعایا و برایا پرداخت و خزائن و اسباب موجوده از دور اقالیم و متصرف گردیده امرا و اعیان مملکت و عظما و ارکان سلطنت را بار [حق] تمام داد و هر یکی را در خور مرتبه او بنواخت آصف الدوله اسد خان بهادر بدستور نوازش معزز و پسرش ذوالفقار خان نصرت جنگ بهادر بسپه سالاری بجاه و اقتدار یکه داشت مسلم ماند علی هذا القیاس هر کس به امر یکه مامور و مناسب او بود مشغول [اتفاق] ساخت چون خبر بیماری عالمگیر در ممالک محروسه منتشر گشته بود هر که هر جا اقامت داشت بفکر کار خود افتاده در خور لیاقت خود مشغول چاره سازی گردید مهین پور سلطنت سلطان معظم که لقب بهادر شاهی در ایام سلطنت خود داشت دران اوان حسب الامر پدر در صوبهٔ کابل



بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی‌قیاس و ستایش بی‌حد سزاوار کارگاه عظمت و جلال دادار بیهمالی است که گوناگون جواهر الماس حال و دهان مقال
ما دام سعادت تعریف او در تقاضای ادراک مترنم است و بوقلمونی روزگار متبدل او صانع و اطوار و اصناف کمیل تمام بر براعت ساحت
کبریائش از تعرض حوادث مستغنی و منفعل محرر و محکم + و درود وافر سزای آله واحد الا تماشای مدح صفات عالیات سید الانبیاء و آل
و اصحاب آن جناب است که علت غائی ایجاد و وسیلهٔ انتظام سلسلهٔ معاش و معاد اند علیه و علیهم الصلوة والسلام الی یوم التناد +
اما بعد بر برگزیدگان صحائف روزگار و دانا دلیل صاحب اسرار آشکار است که کتب تواریخ و سیر محک سعادت طبعات اکثر فوائد بسیار
و فوائد بسیار دارد گویا مطالعه هر صفحه از کتب مذکور ملاحظه روزنامچه آثار قدرت کامله کردگار و مشاهده بدائع صنائع آفریدگار جلت عظمته
است و بر اطلاع تام بر احوال و اخلاق طوائف انام و محامد سیر و آداب برگزیدگان و مدارج اصلاح و تشریحی معتقدان آن زمرهٔ
عالیشان و انتباه بر شقاوت اشقیای سالف و دریافت در دلالت طاغیان لامحاله بواسطه تیقظ و آگاهی و رجوع از غفلت و
گمراهی است سعادتمندان دانادل و هوشیاران کامل را بسهولت و آسانی میسر میتواند شد لهذا احقر عباد الله القوی الملیک الا شی
فی الحقیقه غلام حسین بن هدایت علی خان ابن السید علیم الله ابن السید فیض الله الطباطبائی الحسنی عفا الله عنهم بالنبی الولی
در غره ماه صفر ختمه الله بالخیر والظفر در سنه ۱۲۷۱ هجری مصطفوی علی هاجرها الصلوة والسلام من الله العزیز العلام مرتسم
گشت که چون احوال علمای سند العباد در عهد محمد اورنگ زیب عالمگیر طاب ثراه در بستان بنظر گردیده و بر قدر
معلوم وار ... المعقول القول بسمع افاده ... قلم داده آید تا اگر در اسلوب تحریر العبارات ... متعددی
نقل و بیان احوال پیشینیان گردد سر رشته اخبار اعصار ... ازین مسلسل ... و تایید شروع در تسطیر
مسوده بر عنوان التزام کرد که آنچه از ... مستند رسیده بعبارت صاف از تکلف دور در سلک تحریر کشید اگر علمای ... است

بعون خدای ...

در بیان فیض ذکر احوال ... که مستند تواریخ هندوستان بنشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ صداقت آیین مسمی به

سیر المتأخرین

تصنیف شریف و تصحیف لطیف ... خان فصیح زبان صحیح بیان ... عطارد تحریر مستند جهان منشی غلام حسین خان طباطبائی

جناب منشی نولکشور ... مطبع ...

تمام شد

جلد سوم سیر المتاخرین

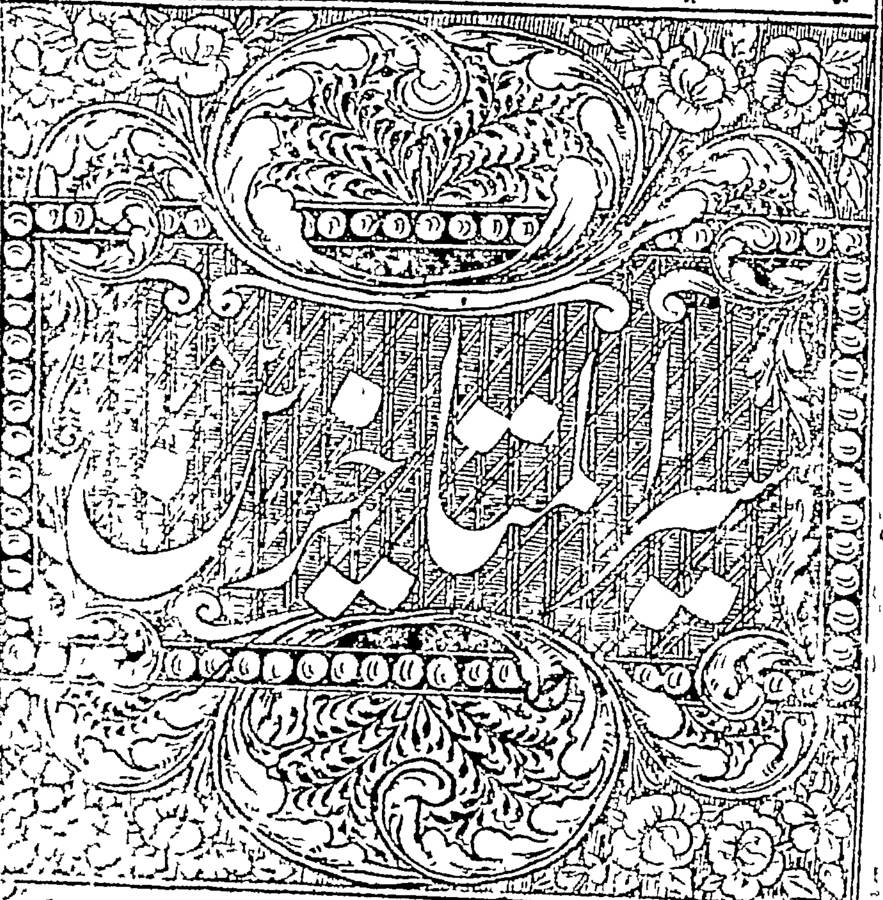
فهرست

جلد دوم سیر المتاخرین

۱۱۴۵۰۱۴

[illegible]

درین ایام فیض افزا ... مجموعهٔ تواریخ هندوستان بنشان خصوص سلاطین دهلی تاریخ ... آئین



تصنیف شریف و تصحیف لطیف ... فصیح البیان صحیح البیان ... منشی غلام حسین خان طباطبائی

[illegible]